تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرّس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة واللّقب

یا

کنی والقاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی‌که با لقب وکنیه اشتهار دارند.

جلد پنجم

شناسنامه کتاب :
نام کتاب : ریحانة‌الادب
تألیف : علامه محمد علی مدرس تبریزی
ناشر : کتابفروشی‌خیام
نوبت چاپ : چهارم
تیراژ : ۱۰۵۰ دوره
تاریخ انتشار : ۱۳۷۴
چاپ : چاپخانه حیدری
صحافی : صحافی جلوه
آدرس ناشر : خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۰۰۰۶۹

رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

رمز	علامت	نام
ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	-
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
عه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

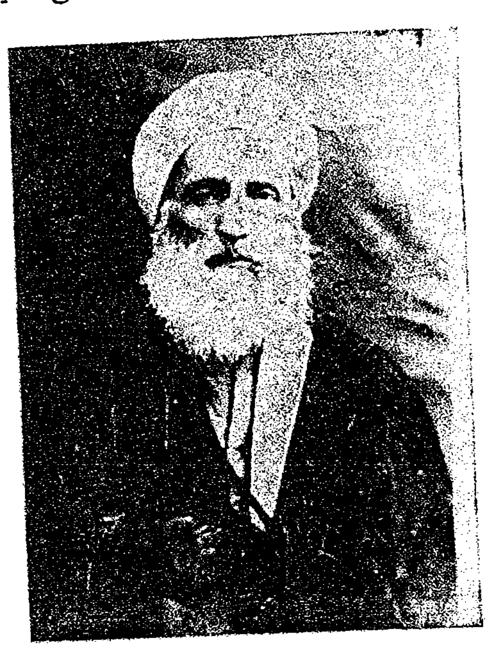
فه -	» کتاب	سلافة العصر
ق -	» مطابق	—
قب -	» کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن -	» کتاب	اتقان المقال
کا -	» کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش -	» کتاب	رجال کشی
کف -	» کتاب	کشف الظنون
کمن -	» کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	» کتاب	لواقح الأنوار
لس -	» کتاب	مجالس المؤمنین
م -	» میلادی	—
مخل -	» کتاب	مرآت الخیال
مر -	» کتاب	مطرح الأنظار
مس -	» کتاب	مستدرك الوسائل
مط -	» کتاب	معجم المطبوعات
مع -	» کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	» کتاب	معارف ابن‌قتیبه
مل -	» کتاب	منهج المقال
ملل -	» کتاب	امل الآمل
من -	» کتاب	منن الرّحمن
مه -	» کتاب	نامهٔ دانشوران
نر -	» کتاب	تذکرهٔ نصرآبادی
نل -	» کتاب	نقد الرجال
نی -	» کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	» هجری	—
هب -	» کتاب	هدیة الأحباب
هر -	» کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

باب «کاف»

کابلی[1]

کابلی **آقای حیدرقلی بن نورمحمدخان -** سردار کابلی ، ازمفاخر علمای امامیّهٔ عصرحاضر ما میباشدکه‌فقیه‌اصولی‌محدّث رجالی، ادیب



عکس سردار کابلی -۱

مورّخ ریاضی، جامع‌معقول‌ومنقول، دارای علوم قدیمه وجدیده و فنون غریبه، لغات وادبیّات‌عربی وفارسی و سانسکریت و انگلیسی و هندی و لاتینی وعبری راآشنا ، درمطالب مهمّهٔ کتب آن زبانها بصیر وبینا، راه همه‌گونه استفاده ازآنها بروی وی باز ودانشمند جامعی بدین مزایا از سلف و پیشینیان سراغ نداریم .

با اینکه مجملی از شرح حال وی بعنوان **سردار** نگارش یافته باز هم‌محض‌پاس‌خدمات دینیّهٔ آن یگانه

۱- **کابلی -** در اصطلاح رجالی لقب بشر، اردشیر بن ابی‌الماجد ،کنگر ابی‌خالد ، وردان ابی‌خالد و وردان اصغر است .

خادم اسلامی پاره‌ای ازمزایای‌حال اوراکه بعداً باطّلاع این‌نگارنده رسیده ثبت‌اوراق مینماید : درسال هزار و دویست و نود و هفتم هجرت درچهار سالگی او والد ماجدش گرفتار انقلابات سیاسی افغانستان‌که تعصّب امیرعبدالرحمن‌خان نیز باآنها توأم بوده گردید بحدّی‌که دیگر قادر بحفظ مال وجان‌نبود پس‌از روی‌اضطرار بلاهور هند رفت، دراین اثنا آقای حیدرقلی نیز دراثر معاشرت هندوبچه‌ها زبان هندی را یادگرفت ، در هشت سالگی بتحصیل خواندن و نوشتن پرداخت ، استعداد فوق‌العادهٔ اوکه در تحصیل علم داشته جالب حیرت پدر و معلّم‌گردید، بفاصلهٔ ششماه ایشان را بفراهم‌کردن وسائل تعلم ریاضیّات و زبان‌انگلیسی واداشت تا درحدود یازده سالگی‌او پدرش بجهت‌گرمای غیرقابل‌تحمّل‌لاهور عزیمت عراق‌عرب ذاد ویکنفر معلّم‌انگلیسی را نیزکه درریاضیّات متخصّص بوده برای تعلیم وی استخدام و دراواخر سال هزار و سیصد و چهارم هجرت آن معلّم را نیز باافراد خانواده بعراق‌برده وشش‌سال درآنجا اقامت‌نمود. آقای‌حیدرقلی از فرصت استفاده‌کرد و درظرف این شش سال علاوه برتکمیل علوم‌جدیده بتحصیل‌علوم قدیمه نیز پرداخت و درخدمت شیخ علی‌اصغر تبریزی و دیگران بتعلّم فقه وحدیث و کلام وحکمت و ادبیّات زبان‌عرب اشتغال‌یافت تا درسال هزار وسیصد ودهم درخدمت پدر عازم ایران شد ودرشهر کرمانشاه با شیخ عبدالرحمن مکی‌که ازاعاظم‌علمای مکّه و درعلوم و ادبیّات عربیّه از نوادر و درضبط لغات ومعانی‌کلمات عرب قاموسی متحرّك بوده ملاقات و مجذوب‌کمالات وی‌گردید ، بهمین جهت درهمان شهر اقامت‌گزید و در نزدآن دانشمند یگانه ادبیّات عرب را تکمیل نمود و علم حروف و اوفاق و نجوم و رمل و اعداد و دیگر علوم غریبه را نیز تحصیل‌کرد وبفاصلهٔ چند سالی پدرش دراواخر زندگانی خود لقب سردار و سرپرستی خانواده را بهمین‌فرزند دلبندخودآقای حیدرقلی موکول داشته و بدرود جهان‌گفت.

آقای حیدرقلی ازآن ببعد به **سردار کابلی** شهرت یافته و ببلاد بسیاری مسافرت کرد و دراثر مصاحبت علما و اکابر و مذاکرات علمیّه ، آفتاب‌کمالات وی درخشان و

چنانچه درعنوان سردار اشاره شد باجازهٔ اجتهادی و روایتی جمعی از اکابر نایل‌آمد و اخیراً درکرمانشاه متوطّن وبا همّتی فتور ناپذیر مشغول تتبّع وتحقیق وتألیف و انجام وظائف متنوعهٔ علمیّه شد و درنتیجه ، با تألیفات طریفهٔ منیفهٔخود تمامی اهل‌علم بلکه عالم اسلام را رهین قلم میمنت شیم خود نموده است :

۱ و۲- **الاربعون** و **انجیل برنابا** ۳- **تبصرةالحر فی‌تحقیق‌الکر** ۴ و۵ و۶- **تحفة الاجلة** و **تحفةالاحباب وترجمهٔ انجیل برنابا** که هرسه با دوفقرهٔ اولی درعنوان سردار مذکور شدند ۷- **دیوان حضرت ابوطالب ع و شرح لامیهٔ‌آن** ۸- **شرح خطبهٔ حضرت زینب ع** در کوفه ۹- **العلم‌الشاخص‌فی‌اسرار ظل‌الشاخص فی‌الاعمال‌الفلکیة** ۱۰- **غایةالتعدیل فی‌معرفة حقیقةالاوزان والمکائیل** ۱۱- **قبله‌شناسی** یا **قبله‌نمای جهان** که‌ترجمهٔ‌فارسی‌تحفةالاجلهٔ مذکور فوق بوده و مطالب مهمهٔ دیگری بدان افزوده ودرکرمانشاه چاپ‌شده‌است ۱۲- **الکنزالمبذول للغنیّ والفقیر** وغیر اینها . تا موقع طبع همین مجلّدکه هزار و سیصد و شصت و نهم هجری قمری میباشد در قید حیات است و توفیق ادامهٔ خدمات دینیّهٔ برجستهٔ اورا از درگاه خداوندی خواهانیم .

کابلی‌وردان درباب‌کنی بعنوان **ابوخالد** خواهدآمد.

کاتب[1]

کاتب **احمد بن ابراهیم** - بعنوان **ندیم** خواهدآمد .

کاتب **احمد بن ابی‌طاهر** - طیفور مروزی خراسانی بغدادی **وراق‌کاتب**، مکنّی به **ابوالفضل**، از علمای امامیّهٔ زمان غیبت صغری قرن سیّم هجرت و مؤلّف‌کتاب **بلاغات‌النساء** موسوم به منثور و منظوم میباشد . مجلسی هم درکتاب بحارالانوار ، خطبهٔ حضرت فاطمه ع راکه درمدینه خوانده وخطبه‌های نسوان اهل‌بیت‌عصمت‌راکه درکوفه وشام وموارد دیگرخوانده‌اند ازهمان‌کتاب روایت‌مینماید. وفات احمد بسال دویست و هشتادم هجرت درهفتاد و شش سالگی واقع‌گردید.

(ص ۱۴۲ ج۳ ذریعة)

۱- **کاتب** - از القاب و اوصاف جمعی وافر از ارباب‌کمال است و بعضی‌از ایشان را بارعایت‌ترتیب درقیودمنضمی‌نیز که در بعضی‌هست (چنانچه درنظائرش مذکورشده) تذکرمیدهد.

کاتب **احمد بن حسن** - بعنوان **مالقی** خواهدآمد.

کاتب **احمدبن حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان همدانی** نگارش یافته است.

کاتب **احمدبن عبدالعزیز بن‌هشام**- در باب کنی بعنوان **ابن‌هشام** خواهدآمد.

کاتب **احمد بن‌عبدالله بن حسن** - بعنوان **مالقی** خواهدآمد.

کاتب **احمدبن محمدبن فضل** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الخازن** خواهدآمد.

کاتب **احمد بن یحیی بن جابر**- بعنوان **بلاذری** نگارش یافته است.

کاتب اسکافی **محمدبن احمدبن جنید**
کاتب اسکافی **محمد بن همام** } هردو بعنوان **اسکافی** نگارش یافته‌است.

کاتب اصفهانی **محمد بن صفی‌الدین** - بعنوان **عمادالدین کاتب** نگارش یافته است.

کاتب الهی **میرزا محمد شفیع** - بعنوان **وصال** خواهدآمد.

کاتب بستی **علی بن محمد** - بهمین‌عنوان **بستی** نگارش یافته است .

کاتب بغدادی **حسین بن احمدبن حجاج**- بعنوان **ابن‌الحجاج** در باب کنی خواهدآمد.

کاتب بغدادی **علی بن عبدالله بن وصیف** - بعنوان **ناشی اصغر** خواهدآمد.

کاتب بغدادی **قدامة بن جعفر بن قدامة** - مکنّی به **ابوالفرج**، ازمشاهیر شعرا و ادبا و فصحا و بلغا و فضلای فلاسفهٔ اوائل قرن چهارم هجرت میباشد ، بالخصوص درمنطق مشار بالبنان ودربلاغت بی‌بدل وضرب‌المثل و وحید زمان خود و دربدایت حال نصرانی مذهب بوده و بدست هفدهمین خلیفهٔ عباسی مکتفی بالله (۲۸۹-۲۹۵ه ق) بشرف اسلام مشرّف و درعهد دولت عباسیّه بمقامات عالی رسید و از تألیفات او است :

۱- **تریاق‌الفکر** (چنانچه درکشف‌الظنون گفته) یا **درياق‌الفكر** (چنانچه درمعجم‌الادباء است) . تریاق یا درياق دوائی است دافع سمومات که از اجزای بسیاری (که گویند هفتاد و

دوجزء است) ترکیب یافته **۲- جلاءالحزن ۳- الخراج** که کتابی است خوب و هرآنچه راکه محتاج الیه‌کاتب است حاوی و درلیدن چاپ شده است **۴- درياق‌الفكر** که بنام ترياق مذکورشد **۵- زهرالربيع فی‌الاخبار ۶- السياسة ۷- صابون‌الغم** (چنانچه در معجم‌الادبا است) ویا **صابون‌الفم** (چنانچه درنسخهٔ کشف‌الظنون‌است) **۸- صرف‌الهم ۹- صناعة‌الجدل ۱۰- نزهت القلوب و زادالمسافر ۱۱- نقدالشعر فی‌البديع** که حاوی بیست نوع از محسنات بدیعیه بوده و معاصر او ابن‌المعتز واضع علم بدیع هفده نوع ازآنها را جمع‌کرده ودرهفت نوع هردو متفق و درسیزده نوع دیگر قدامة متفرد و مجموع‌آنها بالغ به سی نوع بوده و دیگر ادبا در تألیف وگردآوری محسنات‌بدیعیه بعداز ایشان بدیشان تابع‌شده‌اند وموافق‌آنچه درشرح‌حال‌صفی‌الدین حلی اشاره شده تا صد و پنجاه بلکه بیشتر ازآنها را بقید بیان‌آورده‌اند **۱۲- نقدالنثر** که یك نسخهٔ خطّی‌آن در اسکوریال موجود و این هردوکتاب آخری در استانبول چاپ و دراعیان‌الشیعة و بعض موارد دیگر تشیّع قدامة مصرح بوده و ازهمین‌آخری نیز استظهارکرده‌اند.

وفات قدامة بنوشتهٔ کشف‌الظّنون (درتحت عنوان نزهة‌القلوب) در سال سیصد و دهم هجرت بوده و لکن موافق‌آنچه در معجم‌الادبا از ابوحیّان نقل‌کرده در سال سیصد و بیستم درقید حیات بوده است. نیز ازابن‌الجوزی نقل‌کرده‌که وفات قدامة درسال‌سیصد وسی وهفتم هجرت‌بوده وبعداز این‌نقل‌گویدکه ابن‌الجوزی‌کثیرالتخلیط‌بوده وبمتفردات او اعتمادی ندارم . ناگفته نماند در معجم‌الادباء از بعض اهل ادب نقل‌کرده است‌که قدامة‌کاتب‌آل‌بویه‌بوده واورا دراین‌قول‌بجهالت نسبت داده زیراکه قدامة قدیم‌العهدبوده و زمان‌ثعلب ومبرد وابن‌قتیبه ونظایرایشان‌را دریافته‌است. **نگارنده گوید :** قول‌این‌بعض، استبعادی نداشته وبتصدیق‌خود یاقوت چنانچه مذکور داشتیم قدامة درسال‌سیصد وبیستم هجرت زنده‌بوده وشاید چند سال دیگر بعدازآن نیز عمرکرده وکاتب‌آل‌بویه (که اوّل سلطنت‌ایشان سیصد وبیست ویکم هجرت‌بوده‌است) بوده باشد واین‌قول‌بعض، قول‌مذکور فوق‌ابن‌الجوزی‌راکه بنقل‌خودیاقوت وفات‌قدامه‌را سیصد وسی‌وهفتم‌دانسته تأییدمینماید.

(ص ۱۲ ج ۱۷ جم و ۱۷۲ ج ۲ ع و بعضی ازمواضع ذریعة وغیره)

کاتب‌بغدادی **محمد بن‌اسحق** - بعنوان **ابن‌الندیم** درباب‌کنی خواهدآمد .

کاتب بغدادی **محمدبن حسن بن محمد بن علی** - بعنوان **بهاءالدین** گذشته است.

کاتب بغدادی **محمدبن همام** - بعنوان **اسکافی** نگارش یافته است .

کاتب بلاذری **احمد بن یحیی بن جابر**- بعنوان **بلاذری** مذکور شد .

کاتب جرجرائی **احمدبن محمدبن احمدبن‌طرخان** - کندی جرجرائی، کاتب منشی، از ثقات شیعه که صحیح‌السماع بوده ومؤلف کتاب **ایمان ابیطالب** میباشد ومعاصر وصدیقش نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ھ ق = **تن**) بعدازتوصیف‌او باوصاف مذکوره گویدکه بدست شخصی معروف بابن‌العباس محض بزعم‌علوی‌بودن‌او مقتول‌گردید. **صحیح‌السماع** در اصطلاح رجالی عبارت ازکسی است‌که فقط از ثقه روایت‌کرده و یا از کسی روایت میکندکه او ازغیر ثقه روایت‌نمیکند. **جرجرائی** بفتح هردو جیم منسوب به شهر جرجرا نامی است مابین واسط و بغداد از توابع نهروان که‌آن هم مثل اکثر بلاد دیگر نهروان خراب شده است.
(کتب رجالیه)

کاتب جزری **نصرالله بن ابی‌الکرم** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الاثیر**خواهدآمد.

کاتب جوینی **حسن بن علی** - بعنوان **جوینی حسن** نگارش یافته است.

کاتب چلبی **مصطفی بن عبدالله**- قسطنطینیّ‌المولد والمنشأ، حنفیّ‌المذهب، اشراقیّ‌المشرب، ازمشاهیر علمای‌عثمانیّه میباشدکه بین‌العلماء به **کاتب‌چلبی معروف**، بین اهل دیوان بخلیفه و **حاجی‌خلیفه مشهور**، گاهی درکلمات‌بعضی از اجلّه به **فاضل قسطنطینی** موصوف ، جامع معقول و منقول و مورّخی است خبیر متتبّع ادیب‌بصیر.

شرح حال اجمالی وی‌آنکه در ذیقعدهٔ سال هزار و هفدهم هجرت متولد شد ، درپنج و شش سالگی قرآن مجید و مقدمهٔ جزریّه راکه درتجوید است اخذکرد ، پس تصریف و عوامل و اصول خط را فراگرفت ، درچهارده سالگی داخل زمرهٔ سلحداریّه که پدرش نیز درآن زمره بوده‌گردید ، قواعد حساب و ارقام وسیاق را تکمیل‌نمود، تا

بمصاحبت پدر بیغداد رفت و درآنجا نه ماه درمحاصره بوده و قحط و غلا و غلبهٔ اعدا و حرب و قتال و شدائد بسیاری را در اسوء احوال دید وباکمال یاس مراجعت‌کرد . در این اثنا در ذیقعدهٔ سال هزار و سی و پنجم هجرت پدرش درموصل وفات یافت وخودش با بعضی از اقربا باستانبول برگشت. روزی درجامع سلطان محمدخان فاتح مجلس درس قاضی‌زاده شیخ محمد بن مصطفی بالیکسری را دیده و مجذوب بیانات شیوای وی شد و تحصیلات علمیّه را تصمیم داد ، درظرف یکسال مقدمات لازمه را تجدید نظر نمود، درسال هزار و سی و نهم هجرت حاضر درس قاضی‌زادهٔ مذکور گردید وبعد از مراجعت از سفر بغداد و همدان ، تفسیر بیضاوی وشرح مواقف سید شریف و احیاءالعلوم غزالی وکتاب طریقت محمدیّه راکه درفقه‌حنفی میباشد درحوزهٔ درس‌قاضی‌زاده تکمیل‌نمود، درخلال‌این‌احوال با اوردوی دولتی بعضی مسافرتهاکرده وبزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد تا درسال هزار و چهل و هفتم ازتمامی خدمات رسمیّه منصرف وتمامی اوقات‌خودرا در تحصیل علوم متداوله از تفسیر و منطق و معانی و بیان و فقه و اصول و هیئت و طبّ و هیئت وکلام و حکمت مصرف و از اکابر وقت تکمیل مراتب علمیّه نمود و باجازهٔ روایتی‌کتب حدیث مشایخ نایل‌آمد و بتدریس علوم مذکوره مشغول و همّت خود را در تألیف و تصنیف برگماشته و بمصنّفات طریفه موفق‌گردید :

۱- **تحفة‌الاخیار فی‌الحکم والامثال والاشعار** که محاضرات و لطائف ادبیات و نوادر کتب‌تاریخیه‌را باترتیب حروف‌حاوی‌است ۲- **تحفة‌الکبار فی‌اسفار‌البحار** ۳- **تقویم‌التواریخ** که تواریخ معموله و مستعمله و وقایع‌آنها را بشکل تقویمهای معمولی درجدا ول مخصوصه بـا زبان ترکی نوشته و بمثابهٔ فهرست‌کتب تواریخ است ۴- **جهان‌نما** در جغرافیا بزبان ترکی با ترتیب حروف و شرح حال اقالیم جدیده را نیزکه بعدازقرن نهم‌کشف‌شده حاوی‌است ۵- **سلم الـوصول الی طبقات الفحـول** ۶- **الفذلکـة** که تاریخ حیات صد و پنجاه نفر از ملوك است ۷- **کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون** ۸- **میزان‌الحق فی‌اختیار‌الاحق** کـه در سـال وفاتش تألیف‌داده وآخرین‌تألیفات‌او میباشد. اشهر ازهمهٔ‌آنها‌کتاب **کشف‌الظنون** مذکور میباشدکه بنوشتهٔ بعضی، نام چهارده هزار وپانصدکتاب را غالباً با اسامی و وفیات‌مؤلفین

آنها ضبط وبا ترتیب حروف درقید تحریرآورده و از نفایس‌کتب قرون اخیره است و چندین مرتبه درمصر و استانبول وغیره چاپ و نوعاً مؤلفات عامّه را درقید تحریرآورده وگاهی بذکر بعضی از مؤلفات شیعه نیز پرداخته و دراین قسمت اشتباهاتی هم دارد و ذیل‌های بسیاری براین‌کتاب نوشته‌اند وتا این‌اواخرکتابی بدین‌جامعیّت نسبت بمؤلفات شیعه نبوده تا اینکه علاّمهٔ وقت‌آقای‌آشیخ‌آقا بزرگ تهرانی در تعقیب همین موضوع مشمّر وکتاب نفیسی بی‌نظیر بنام **الذریعة الی تصانیف‌الشیعة** تألیف و تا موقع طبع همین مجلّد ریحانه ، هفت مجلّد ازآن‌کتاب ذریعة از حرف **الف** تاآخر حرف **خ** نقطه‌دار از چاپ درآمده و مجموع این هفت مجلّد حاوی اسامی چهارده هزار و یکصد وهفتاد و نه‌کتاب از مؤلفات شیعه با اسامی و وفیات مؤلفین‌آنها با رعایت تمام ترتیب میباشد .

وفات کاتب‌چلبی درسال هزار و شصت و هفتم هجرت در استانبول واقع‌گردید .

(ص۶۶ ج۶فع و ۳۸۰۶ ج۵س و ۲۲۲هب ومقدمهٔ خودکشف‌الظنون)

کاتب‌حسن بن مفضل بن سهلان - رامهرمزی مکنّی بابومحمد، ازاکابر و اعیان‌شیعه و وزرای‌سلطان‌الدولهٔ دیلمی (۴۰۴-۴۱۵ه ق = تد- تیه)وازجملهٔ کتّاب‌ومنشیان‌شیعه‌معدودودرسال‌چهارصدودوازدهم‌هجرت‌مقتول‌گردید.

(اطلاعات متفرقه)

کاتب‌حسین بن احمد - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الحجاج** خواهدآمد .

کاتب‌حسین بن‌اسحق - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌کرنیب** خواهدآمد.

کاتب‌حسین بن علی بن حسین - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌الخازن** خواهدآمد .

کاتب‌خوارزمی محمدبن عباس - بعنوان **خوارزمی** نگارش یافته است .

کاتب‌دمشقی احمدبن‌محمدبن‌علی - بعنوان **ابن‌الخیاط** درباب‌کنی خواهدآمد.

کاتب‌زهری محمدبن‌سعد - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌سعد محمد** خواهدآمد .

کاتب‌سلطانی میرعلی‌هروی - بعنوان **هروی** خواهدآمد.

کاتب‌سیاری **احمد بن محمد بن سیار** - بعنوان **سیاری** نگارش یافته است .

کاتب‌شریشی **احمد بن عبدالمؤمن** - بعنوان **شریشی** نگارش یافته‌است.

کاتب‌طغرائی **حسین‌بن علی بن محمد** - بعنوان **طغرائی** مذکور شده است .

کاتب‌عبدالحمید **بن یحیی بن سعد** - یا سعید ، مکنّی به **ابوغالب** ، کاتب بلیغ منشی فصیح معروف ، ازمشاهیر ائمّهٔ انشا وکتابت وفنون‌ادبیّه میباشدکه در فصاحت مکتوبات و بلاغت منشآت خود بی‌بدل و ضرب‌المثل بود وجملهٔ: **فتحت‌الرسائل بعبدالحمید و ختمت بابن‌العمید** از امثال دایره و مشهوره است . رسائل و منشآت وی مدوّن و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از مترسّلین و اهـل انشا بوده و اصول اورا اتّخاذ مینمودند . وقتی یکی ازگماشتگان مروان آخرین خلیفهٔ اموی غلام سیاه رنگی اهدایش‌کردکه‌کمّا وکیفا مخالف میل مروان‌بود پس بعبدالحمیدکه منشیش‌بوده گفت مکتوبی درتوبیخ‌آن‌گماشته بنگارد، عبدالحمیدنوشت: **لووجدت‌لونأشرأ من‌السواد و عدداً اقل من‌الواحد لاهدیته والسلام .**

عبدالحمید در جمیع وقایع مروان حاضر بود حتی در هنگام مغلوبیّت و فراری بودن او از ابومسلم خراسانی نیز از وی مفارقت نکرد و هماره راه وفا و صداقت همی‌پیمود تا روز دوشنبه سیزدهم‌ذیحجهٔ سال یکصد وسی ودویم هجرت هردو درمصرمقتول‌گردیدند ویا بنوشتهٔ بعضی، عبدالحمید درموقع قتل‌مروان درجزیره مختفی‌بود تا درنتیجهٔ سعایت دستگیر شد و بصاحب شرطه (رئیس نظمیّه) تسلیم‌گردید ، او نیز لگنی تافته برسرش نهاد تا جان داد ویا بامر ابوجعفرمنصور، دوّیمین خلیفهٔ عباسی احضارشد و وقوع‌تمامی دواهی را بدو منتسب داشته و بدان بهانه امر دادکه دستها و پایهایش را بریده وسر از بدنش جداکردند. (ص ۳۳۲ ج۱کا و ۳۰۶۵ ج۴س وغیره)

کاتب‌عبدالله بن مقفع در باب‌کنی بعنوان **ابن‌مقفع** خواهدآمد .

کاتب‌عتابی **کلثوم بن عمرو**- بعنوان **عتابی** مذکور شده است .

کاتب‌علی **بن‌جعفر بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌القطاع** خواهدآمد.

کاتب‌علی **بن‌حسین بن‌محمد** - در باب کنی بعنوان **ابوالفرج‌اصفهانی** خواهد آمد.

کاتب‌علی **بن هلال** - در باب کنی بعنوان **ابن‌البواب** خواهدآمد.

کاتب‌عمر **بن هبة‌الله** - در باب کنی بعنوان **ابن‌العدیم** مذکورخواهدشد.

کاتب‌قدامة **بن جعفر** - بعنوان **کاتب بغدادی** مذکور شد.

کاتب‌قزوینی **محمدبن‌ابی‌عمران موسی** - بعنوان **ابوالفرج‌قزوینی** خواهدآمد .

کاتب‌کشاجم **محمود** - یامحمد بعنوان **کشاجم** خواهدآمد.

کاتب‌محمد **بن ابراهیم** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌زینب** خواهدآمد .

کاتب‌محمد **بن حسین بن عمید** - بعنوان **ابن‌العمید** در باب کنی خواهدآمد .

کاتب‌محمد **بن عبیدالله** - در باب کنی بعنوان **ابن‌التعاویذی** خواهدآمد.

کاتب‌محمد **بن علی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌مقلة** خواهدآمد.

کاتب‌مسبحی امیرمختار بهمین عنوان **مسبحی** خواهدآمد .

کاتب‌مفجع **محمد بن احمدبن عبدالله** - بهمین‌عنوان **مفجع** خواهدآمد .

کاتب‌ملکی **یاقوت بن عبدالله** - بهمین عنوان **ملکی** خواهدآمد .

کاتب‌واقدی **محمد بن‌سعد** - بعنوان **ابن‌سعد** در باب کنی خواهدآمد .

کاتب‌الوحی لقب رجالی زید بن ثابت است .

کاتب‌یحیی **بن منصور** - بعنوان **تاج‌الدین** یحیی نگارش یافته است.

کاتبی‌ترشیزی **محمد بن عبدالله** - نیشابوری‌الاصل، ترشیزی‌الولادة والمنشأ، شمس‌الدین‌اللّقب ، ازشعرای عرفای نامی ایرانی میباشدکه در درعلوم ظاهریّه و باطنیّه و صوریّه و معنویّه بهرور ، اشعارش آبدار و مقبول طباع

صغار وکبار و دارای اخلاق حمیده بود . درجوانی بنیشابور رفت و مرید سیّد نسیمی شیرازی‌آتی‌الذکر شد، اصول خط وکتابت را از وی فراگرفت و ازکثرت شهرتی‌که در شعر وحسن‌خط بدست‌آورد محسود‌آن پیر و استاد خودگردید، بناچار بهرات وشیروان وترکمان‌علی‌التعاقب رفته وبایسنقر میرزا وابراهیم شاه شیروانی واسکندر بن‌قره‌یوسف ترکمانی را مدایحی‌گفت و فقط صله و انعام بسیاری از ابراهیم شاه بدو عاید شد . اخیراً درنتیجهٔ قدرندانی اکابر دیگر باصفهان رفت و درحوزهٔ ارشاد خواجه‌ضیاءالدین داخل و طریق‌عزلت و انزوا پیش‌گرفت پس باسترآباد رفت ودرسال هشتصد وسی وهشتم یانهم یاچهل‌وچهارم یاهشتاد ونهم ویادرحدودپنجاهم‌هجرت در وبای‌عمومی درگذشت. علاوه براختلاف تذکره‌هاکه در تاریخ وفات او دارند درکشف‌الظّنون هم مختلف و در بعض مواضع تاریخ دوّیمی وبعض‌دیگر سیّمی ودرجائی هم تاریخ‌آخری را نوشته‌است باری کاتبی دربارهٔ وبای استرآبادگوید :

زآتش قهر وبا گردید ویران ناگهان   استرآبادی‌که خاکش‌بودخوشبوتر زمشك

اندر او ازپیر و برنا هیچ‌کس باقی نماند   آتش‌اندربیشه‌چون‌افتد نه‌تر ماند نه‌خشك

از بعض اشعارش تشیّع او استظهار میشود و از ابیات قصیده‌ایست‌که در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

ای دل سخن ز دست و دل بوتراب‌کن   آباد سازکعبه و خیبر خراب‌کن

خاك عدو بباد ده ازگرد دلدلش   از ذکر تیغ او جگر خصم آب‌کن

با هرکه‌آن جناب‌گرفت‌انس،انس‌گیر   وز هرکه اجتناب نمود اجتناب‌کن

تسبیح‌خارجی‌که نه در ذکرحیدراست   درگردن سگان جهنّم طناب‌کن

سرچشمه گر بجز اسدالله باشدت   بشکن سبوی جسم و سفال‌کلاب‌کن

مناجات و اشعار وقصائدی درمناقب ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام بدو منسوب است وازبعض اشعار او شایبهٔ جبریّت هم ظاهر میگردد:

چوخیر وشر نه‌بدست‌من‌است‌یك‌سرمو   اگر ثواب ندارم مرا گناهی نیست

چنانچه درصدر عنوان اشاره‌شد همین صاحب ترجمهٔ محمدبن عبدالله کاتبی ترشیزی را گاهی بمناسبت اصل و نژاد وی نیشابوری هم‌گویند چنانچه بمناسبت منشأ و مولد او که شهر ترشیز بوده ترشیزی‌گویند ودرضمن تألیفات وآثار قلمی او نیز ذیلاً اشاره خواهدشد ودرمجالس المؤمنین نیز کاتبی نیشابوری عنوان‌کرده واین‌شعررا نیز بدو نسبت داده‌است:

هم چو عطّار ازگلستان نشابورم ولی　　　خار صحرای نشابورم من وعطّار، گل

بعدازآن، ازتذکرهٔ دولتشاهی نقل‌کرده‌که مولد و منشأ وی شهر ترشیز است و این‌کلام مجالس‌المؤمنین هم صریح‌است دراینکه همین‌کاتبی‌ترشیزی صاحب عنوان‌را نیشابوری گفتن نیز صحیح است و علاوه‌که ترشیز هم بنوشتهٔ بعضی از توابع نیشابور بوده و این هم صحت هردو نسبت‌را شاهد صادق میباشد باری‌ازآثارقلمی محمدبن‌عبدالله‌کاتبی‌است:

۱- **بهرام وگل‌اندام** که منظومه‌ایست فارسی و درکشف‌الظنون و مجمع‌الفصحا آن را بمحمدبن‌عبدالله‌کاتبی منسوب داشته لکن دراولی بنیشابوری ودویمی‌بترشیزی‌اش موصوف میدارد ۲- **حسن و عشق** که مثنوی لطیف و فارسی است ۳- **دیوان اشعار** که به **دیوان کاتبی** معروف ویك نسخه ازآن‌که حاوی غزلیـات و مقطعات و بعضی از رباعیات بوده و مجموع‌آن درحـدود یك هزار بیت میباشد بشمارهٔ ۲۷۹ درکتابخـانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیـد تهران موجـود است ۴- **مجمع‌البحرین** که منظومه‌ایست‌ذوبحرین وذوقافیتین ۵- **محب‌ومحبوب** ۶- **ناظر ومنظور** یا **ناصر و منصور** که هردو از مثنویات لطیفهٔ فارسی او است.

(کف و ذریعة وص ۲۵۰لس و۲۸۹ ج۲مع و ۲۱۴ض و۳۸۰۷ ج۵س)

کاتبی‌قزوینی علی‌بن عمر بن علی- شافعی ، ملقّب بـه **نجم‌الدین**، مکنّی بـه **ابوالحسن** و **ابوالمعالی**، معروف‌به **دبیران** و**کاتبی‌قزوینی**، موصوف به **علامه**، از اکابر علما وحکما ودانشمندان رصد و ریاضیّات شافعیّه میباشدکه بمنطق و هندسه و فنون حکمت عـارف ، درآلات رصدیّه ماهر و متبحّر، از اساتید معقولی علاّمهٔ حلّی سالف‌الترجمة و قطب‌الدین محمود شیرازی سابق‌الذکر، از تلامذهٔ خواجه نصیر طوسی وازکسانی‌بوده‌که درسال ششصد وپنجاه وهفتم هجرت بحسب‌پیشنهادخواجه بامر هلاکوخان برای‌کمك و شرکت در عمل رصدخانه درمراغه احضار شده بودند.

کاتبی در قزوین تدریس میکرد، حوزهٔ درس او مجمع افاضل بوده و بتشیّع هم

رغبتی وافر داشت تا روزی مسائل بسیاری از مشکلات کلامیّه از خواجه درحالتی که مهیای سواری بوده پرسید خواجه نیز درهمان‌حال بهمهٔ آنها جوابی‌شافی داد، کاتبی‌خیال نمودکسی‌که فهم و ذکاوت و احاطه و جودت او بدین‌پایه باشد بعید نیست‌که امرمذهب را نیز با امثال این‌گونه مطالب عالیهٔ دور از افهام عامّه مشتبه سازد اینك بدین خیال فاسد ازآن عزم و رغبت مفرط‌که بتشیّع داشته منصرف‌گردید و ازمصنّفات‌کاتبی است:

۱- بحرالفوائد فی‌شرح عین‌القواعد که شرح مزجی‌کتاب عین‌القواعد مذکور ذیل‌است **۲- جامع‌الدقائق فی‌کشف‌الحقائق** درمنطق‌که‌کتابی است بزرگ و حاوی تمامی اصول و فروع علم منطق **۳- حکمة‌العین** که مباحث الهیات و طبیعیات حکمت را جامع وازاکابرفریقین‌حواشی و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و علامهٔ حلی نیز شرحی بنام ایضاح‌المقاصد برآن نوشته است **۴- الشمسیة** در منطق‌که برای خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی تألیفش داده و ملاسعد تفتازانی سابق‌الذکر و قطب‌الدین رازی محمد سابق‌الذکر ودیگر اکابر، شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و شرح قطب‌الدین به **تحریرالقواعد المنطقیة فی‌شرح‌الشمسیة** موسوم و معروف‌ترین شروح شمسیه بوده و بارها در ایران وغیره چاپ و ازکتب درسی طلاب است **۵- عین‌القواعد** در منطق و حکمت . وفات کاتبی درسال ششصد وهفتاد و پنجم هجرت واقع‌گردید . در قاموس‌الاعلام‌کاتبی را کاشی نوشته وآن اشتباه ویا سهوالقلم کاتب است .

(کف وص ۶۱۰ت و ۲۲۲هب و ۴۵۶۸ ج ۶ س وغیره)

کاتبی‌نیشابوری محمد - همان‌کاتبی ترشیزی مذکور فوق است .

کازرونی[۱]

کازرونی **ابراهیم بن شهریار**- در باب‌کنی بعنوان **ابواسحق** خواهدآمد .

کاسولا لقب رجالی قاسم بن محمد قمی است.

کاشانی **ابوبکر بن‌مسعود** - بعنوان **علاءالدین ابوبکر** نگارش یافته است .

کاشانی **ملاابوالحسن بن ملامحمد** - ابیوردیّ‌الاصل ، کاشانیّ‌المسکن ، از علمـای امامیّهٔ قرن دهـم هجری عهـد شاه تهماسب صفـوی

۱- **کازرونی** - منسوب است به‌کازرون وآن شهری است از بلاد فارس در سه منزلی شیرازکه مشتمل برقصور وباغات بسیاری میباشد .

(۹۳۰-۹۸۴هـ ق = **ظل - ظفد**) میباشد که عالم فاضل فقیه متکلّم، جامع معقول ومنقول واز اساتید مجتهد کرکی سیدحسین بن سید حیدر آتی الذکر بوده و از تألیفات او است :

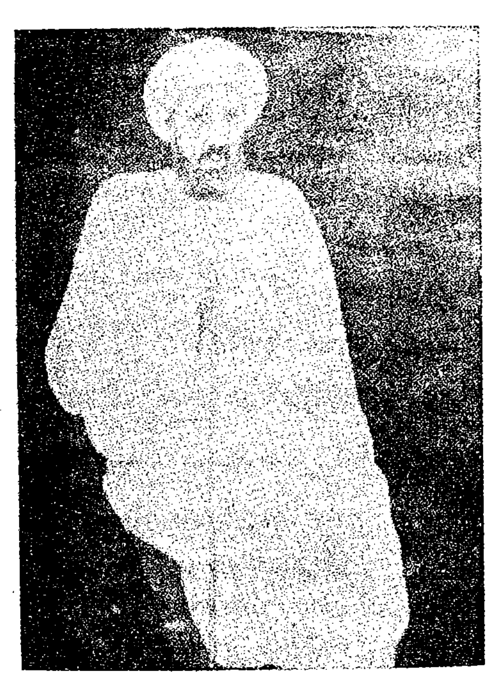
۱- **اثبات الواجب وصفاته** ۲- **ارکان الایمان** درامامت ۳- **الحسنی** درحکمت طبیعی ۴- **روض الجنان** یا **روضة الجنان** درکلام و حکمت ۵- **شرح فرائض خواجه نصیر طوسی** ۶- **الشوارق** درکلام ۷- **مقدار الدیات و احکامها** ۸- **المنطق** وغیرها ودرسال نهصد و شصت و ششم هجرت وفات یافت . (ص ۲۸۸ ج ۶ عن)

کاشانی **سیدابوالقاسم بن سید احمد** - کاشانی الاصل ، نجفی المسکن ، از افاضل علمای امامیّهٔ این اواخر بوده واز تألیفات او است :

۱- **کشف الاسرار الخفیة فی شرح الدرة النجفیة** که منظومهٔ فقه درهٔ نجفیه نام سیدبحرالعلوم را باکمال اتقان شرح کرده و دومجلد ازآن برآمده که تا باب اغسال است ۲- **کشف المهمات فی الالغاز والمعمیات** بپارسی و درسال هزار و دویست و نود و هشتم یا سیصد و هیجدهم هجری قمری وفات یافت . (ص ۱۰۱ ج ۸ عن)

کاشانی **ملاحبیب الله بن علی مدد بن رمضان** - کاشانی ، از علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که عابد و زاهد و متّقی و عرفان مسلك وصاحب اخلاق حمیده بوده وبشهادت تألیفات طریفهٔ متنوعهٔ او علاوه برعلوم دینیّهٔ متداوله دربعضی از علوم غریبه نیز خبیر و دارای قریحهٔ شعری هم بوده است و شرح حال اجمالی اورا موافق آنچه درکتاب لباب الالباب خودش نگارش یافته ملخصاً مینگارد که درچهارده سالگی از نحو وصرف و مقدمات لازمهٔ متداوله فارغ ونزد حاج سیدحسین و بعضی دیگر بتحصیل فقه و اصول پرداخت و مقداری از فصولرا نزد شیخ محمد اصفهانی خواهرزادهٔ خود صاحب فصول و یك قسمت عمده از رسائل شیخ مرتضی انصاری را از حاج میرزا ابوالقاسم کلانتری تهرانی آتی الترجمة خواند و مقداری از حکمت هم ازاکابر تلامذهٔ حاج ملاهادی سبزواری فراگرفت. درشانزده سالگی بتحصیل اجازهٔ روایتی و درهیجده سالگی باجازهٔ اجتهادی استاد خود حاج سیدحسین مذکور نایل آمد، ودرتمامی عمرخود باکمال انزوا میگذرانید . عزّت را درعزلت دیده واوقات

خود را بتدریس و تألیف مصروف میداشت واز تألیفات او است :


عکس ملاحبیب الله کاشانی -۲

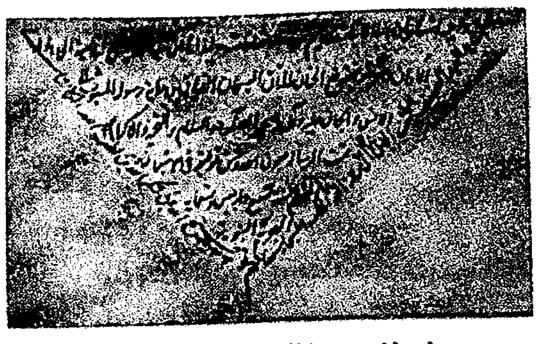
۱- **اسرار العارفین فی الاخلاق والمعارف** ۲- **اصطلاحات الصوفیة** ۳- **اصطلاح علم الجفر** ۴- **الانوار السانحة فی تفسیر الفاتحة** ۵- **ایضاح الریاض** که حواشی ریاض المسائل است ۶- **تذکرة الشهداء** ۷- **تشویقات السالکین الی معارج الحق والیقین** ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱- تفسیر هریك از سورهٔ جمعه ودهر وفتح وملك ۱۲- **توضیح البیان فی تسهیل الاوزان** که در تهران چاپ شده است ۱۳- **توضیح السبل فی بیان الادیان** ۱۴- **جذبة الحقیقة فی شرح دعاء کمیل** ۱۵- **جنة الحوادث فی شرح زیارة الوارث** ۱۶- **حقائق النحو** ۱۷- **الدر المکنون فی شرح دیوان المجنون** ۱۸- **رجوم الشیاطین فی رد الملاعین یعنی البابیة** ۱۹- **ریاض الحکایات** درقصص وامثال مضحکه که در تهران چاپ شده است ۲۰- **السر المستتر فی الطلسمات والدعوات** ۲۱ تا ۲۸- **شرح** هریك از دعای **جوشن صغیر** و **سحور** و **صنمی قریش** و **عدیله** و **زیارت عاشورا** و **قصیدهٔ حمیری** و **فرزدق** و **لامیة العجم** ۲۹- **العشرة الکاملة** در تجوید ۳۰- **عقائد الایمان** که شرح فارسی دعای عدیلهٔ کبری است ۳۱- **القواعد الربانیة** دراخلاق ۳۲- **کشف السحاب فی شرح الخطبة الشقشقیة** ۳۳- **لباب الالباب فی القاب الاطیاب** ۳۴- **مصاعد الصلاح فی شرح دعاء الصباح** ۳۵- **منتخب الامثال فی الامثال العربیة** ۳۶- **منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع** ۳۷- **نخبة التبیان فی علمی المعانی والبیان** ۳۸- **وسیلة الاخوان الی احکام الایمان** ۳۹- **وسیلة المعاد** ۴۰- **هدایة الضبط فی علم الخط** وغیرها . منظومه‌های بسیاری هم درفقه و اصول وعقائد وبیان وبدیع و درایة دارد ودر بیست و سیّم جمادی الاخرهٔ سال هزار و سیصد و چهلم هجرت وفات یافت و در مادّهٔ تاریخ او گفته‌اند :

دریغا رفت از این دار فانی مهی کافزون بدی ازماه ، جاهش

چو تاریخ ازخردکردم طلب‌گفت **بهشت‌جاودان‌آرامگاهش = ۱۳۴۰**

(کتاب لباب‌الالباب فوق و اطلاعات متفرقه)

کاشانی **ملا فتح‌الله بن ملاشکرالله** - عالمی‌است جلیل فقیه محقّق‌متکلّم مدقّق مفسّر متبحّر از اکابر علمای اواخر قرن دهم هجرت از تلامذهٔ علی‌بن حسن زواری‌سابق الذکرکه بواسطهٔ او ازمحقّق‌کرکی روایت میکند درتمامی علوم دینیّهٔ متداوله متبحّر خصوصاً در تفسیرکه بحری‌بوده بی‌پایان وتألیفات طریفهٔ او بهترین معرّف تبحّر وی میباشد:



نمونهٔ خط ملافتح‌الله کاشانی -۳

۱- ترجمهٔ احتجاج طبرسیکه ذیلا بنام‌کشف‌الاحتجاج مذکور است **۲- ترجمهٔ قرآن بفارسی** وآن غیرازسه فقره تفسیرقرآن مذکور در ذیل است **۳- تنبیه‌الغافلین و تذکرة‌العارفین**که شرح فارسی نهج‌البلاغة بوده و در ایران چاپ شده است **۴- خلاصة‌المنهج**که ملخص تفسیر منهج‌الصادقین مذکور ذیل است ودر ایران چاپ شده است **۵- زبدة‌التفاسیر**که تفسیر قرآن مجید است بعربی وآن بعدازدوتفسیر فارسی منهج و خلاصة‌المنهج تألیف و اخبار اهل‌بیت عصمت ع را حاوی واغلب ازکشاف وتفسیر بیضاوی و مجمع‌البیان وجوامع طبرسی نقل میکند **۶- کشف‌الاحتجاج**که ترجمهٔ‌فارسی احتجاج طبرسی میباشد وبرای شاه تهماسب صفوی تألیف ویك نسخهٔ خطی‌آن درخزانهٔ شیخ صفی از شهر اردبیل‌آذربایجان بنظر میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما رسیده‌است **۷- منهج‌الصادقین فی‌الزام المخالفین**که تفسیر بزرگی است بفارسی و درتبریز و تهران چاپ شده است .

وی درسال نهصد و هشتاد و هشتم هجرت وفات یافته و درمادّهٔ تاریخ اوگفته‌اند:

مفتی دین متین کاشف قرآن مبین واقف سرقدر عالم اسرار قضا

قدوهٔ اهل فقاهت‌که بمصباح دروس همه را بود بارشاد بحق راهنما

فقها را چو ملاذی بجزآن قدوه نبود بهر تاریخ نوشتند **ملاذالفقها = ۹۸۸**

قضیهٔ زنده شدن در قبر ملافتح‌الله را (چنانچه مشهور است) در ضمن شرح حال طبرسی فضل بن حسن اشاره نمودیم .

(ص۵۰۸ت و اطلاعات متفرقه)

کاشانی محمد بن شاه مرتضی بعنوان **فیض کاشانی** نگارش دادیم .

کاشانی **حاج‌سیدمصطفی ابن‌حاج‌سیدحسین-**کاشانی‌الاصل، تهرانی‌المسکن، از اکابر علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه سالها در تهران حامل‌لوای ریاست‌علمیّه ودارای مرجعیّت عمومیّه بود ، تمامی اوقات‌او در تأیید دین مبین و دادرسی مسلمین و اعمال وظائف امر بمعروف و نهی از منکر و اعلای‌کلمهٔ حق و انجام وظائف علمیّه از مطالعه و تدریس و افاده وغیرها مصروف میشده است . دربدایت حال بعد از تحصیل مقدمات لازمهٔ متداوله ، فقه و اصول و معقول و منقول و اخلاق وکلام و ریاضیّات و رجال را درحوزهٔ درس والد معظّم خود تکمیل کرد ، بعداز وفات او باصفهان رفته وحوزهٔ علمی



عکس‌آقای سید مصطفی کاشانی -۴

فراخور استفادهٔ خود ندید پس عزیمت نجف اشرف داده و درآن ارض اقدس یکی از مراجع علمیّه وحوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ افاضل بوده است. علاوه برمراتب‌علمیّه، درمحاسن اخلاق هم طاق ودارای قریحهٔ شعری صاف‌بوده و اشعار او فصاحت ومحسنّات بدیعیّه‌را جامع‌میباشد. **دیوانی** هم درمناقب ومراثی‌حضرات معصومین‌ع‌داشته وُدر هریك‌از **استصحاب** و**تجزی** و **تفسیرمختصرقرآن** و **حاشیهٔ ارشادعلامه** و **حاشیهٔ شرایع** و **قاعدهٔ لاضرر** و **منجزات مریض** تألیفاتی داشته لکن اکثرآنها تلف‌شده‌است. درشب‌نوزدهم رمضان‌هزار وسیصد وسی‌وهفتم هجرت درکاظمین‌وفات‌یافت ودرجوار حضرت‌امام‌موسی‌ع‌مدفون‌گردید.

(اطلاعات متفرقه)

کاشف تخلّص شعری شریفا است‌که درضمن عنوان **منصف محمداسمعیل** خواهدآمد .

کاشف‌الحیل

عبدالحسین آیتی ابن حاج ملامحمد - مشهور به **حاج آخوند** ابن حاج ملامحمد آیة‌الله تفتی یزدی، ازافاضل عصر حاضر وازخانوادهٔ علم وعرفان میباشد ونسب او ازطرف مادر بابراهیم ادهم سالف‌الترجمة موصول میشود. ولادتش درسال هزار ودویست وهشتاد و هفت واقع شد وتا بیست و پنج سالگی بتحصیل ادبیات و علوم عربیّه پرداخت ، سپس امام جماعت و مرجع امور شرعیّه وصاحب‌منبر و محراب‌گردید تا درسال هزار و سیصد و بیستم هجرت بمسلك بهائیگری گراییده ودر آن بساط محرم اسرار شد و ماهها درجوار عبدالبها و عباس افندی بسر برده وسالها در شرق و غرب سیاحتهاکرد و دراحکام و مسائل استدلالیّه و هرمطلبی از مطالب بهائیّه تحقیقات‌عمیقه نمود تا درسال هزار وسیصد وچهل ویکم هجرت مشمول‌توفیق‌خداوندی گردید و باکمال جدیّت و شهامت دامن از بهائیها چیده ومرئیات ومسموعات واطّلاعات بیست سالهٔ خود را (که باسرار و دسایس ایشان بهم رسانده بود) بنام **کشف‌الحیل** تألیف داده ودر دسترس عموم‌گذاشت و خودش نیز بمناسبت همین‌کتاب‌کشف‌الحیل موصوف به **کاشف‌الحیل** میباشد . سپس برای تقویت و پشت‌بند همین‌کتاب ، **مجلّهٔ** ادبی بنام **نمکدان** دایر و پنج دوره ازآن را درمدت هفت سال بقلم خود تحریر وبا سرمایهٔ خویش اداره نمود وتا موقع طبع این‌مجلّد ریحانه‌که هزار و سیصد وشصت ونهم هجری‌قمری میباشد دراین مبارزه بوده و دراین مدت متمادی از طرف بهائیها یك‌کلمه جوابی برمندرجات کشف‌الحیل ننوشته و اصلاً تکذیب هم نکرده‌اند . از قرار اطّلاعات واصله‌گویا این سکوت ایشان از بیم رسوائی است‌که اگر یك‌کلمه بنویسند‌کاشف‌الحیل صدکلمه جواب خواهد داد و هرچه هم‌که ناگفته مانده‌گفته خواهد شد و قطعاً بعداز وفات او ترّهاتی نشر خواهند داد ولی چه فایده همه‌کس دانسته است‌که جوابی نداشته‌اند والاّ درحیات خودش مینوشتند چنانچه هرچه راکه بصلاح‌ایشان است نشر میدهند وازقانون‌کشوری که نبایدکتب‌گمراه‌کننده نشربشود نمی‌اندیشند. خوشبختانه بعداز انتشارکشف‌الحیل، آقای حاج میرزا حسن‌نیکو مؤلف‌کتاب فلسفهٔ نیکوکه او نیز از بهائیّت منصرف‌شده

و بعضی ازهم‌قطاران دیگر کاشف‌الحیل در تأییدکتاب کشف‌الحیل تألیفاتی کرده ومندرجات آن را با عبارات مختلفه تصدیق و تقویت نموده‌اند .

ازآثار قلمی دیگر کاشف‌الحیل **تاریخ یزد** و **خردنامهٔ منظوم** و **روش نگارش و فرهنگ** و **قصیدهٔ قرآنیه** و **نغمهٔ دل** بوده وآخرین آنهاکتاب **نبی** است(بضمّ نون) وآن ترجمه و تفسیر موجز قرآن مجید بوده و علاوه برفائدهٔ عمومی بالخصوص بعضی ازآیات شریفه راکه اهل بها منشأ استدلال بی‌ربط وسفسطه ومغلطه نموده‌اند جواب داده و راه‌مغالطه را مسدودکرده است. کاشف‌الحیل شعر خوب هم میگوید وقوهٔ شعری‌او ازمجلّهٔ نمکدان او معلوم است و دربدایت حال متخلّص به **ضیائی** بوده سپس به **آواره** تبدیل‌داده واخیراً بآیتی تخلّص مینماید . (ازمرقومات خودکاشف‌الحیل تلخیص‌شد)

کاشف‌الغطاء[۱]

کاشف‌الغطاء **شیخ احمد بن شیخ علی بن رضا بن موسی بن جعفر بن خضر** - نجفیّ المولد والتحصیل والمسکن والمدفن ، از علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه عالم فاضل عامل ، فقیه مجتهد عادل ، از تلامذهٔ حاج‌آقا رضا همدانی وآخوندخراسانی بوده واخیراً درحوزهٔدرس‌آقای سیدمحمدکاظم‌یزدی‌آتی‌الذکر داخل و تألیفات منیفهٔ او حاکی از علوّ مقام علمی‌اش میباشد :

۱- **احسن‌الحدیث فی‌احکام المواریث** ۲- **سفینة‌النجاة** که بدو جزو بوده اولش در عبادات و دویمش درعقود و ایقاعات واین هردوکتاب در نجف چاپ شده‌اند ۳- **قلائدالدرر فی‌مناسك من حج واعتمر** که دربغداد چاپ شده وغیراینها . درسال هزار و سیصد وچهل و چهارم هجرت دربغدادکه برای معالجه رفته‌بوده وفات یافت جنازه‌اش بنجف نقل‌شد و درمقبرهٔ مخصوص این خانواده دفن‌گردید ، در اکثر مواضع اقامهٔ عزاکرده و مرثیه‌ها

۱- **کاشف‌الغطاء** - عنوان مشهوری شیخ جعفر بن شیخ خضر میباشدکه بمناسبت‌تألیف منیفش **کشف‌الغطا** بهمین لقب ملقب‌گردیده است وبعداز او عنوان خانوادگی وی‌گردیده و این خانواده را **آل‌کاشف‌الغطا** وگاهی هریك ازافراد این خانواده را هم‌آل‌کاشف‌الغطاگویند ودر اینجا بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید .

گفتند وچنانچه فوقاً اشاره‌شدگاهی **آل کاشف‌الغطا** نیز گویند. (ص ۱۰۴ ج۲ عه)

کاشف‌الغطاء **شیخ جعفر بن شیخ خضر بن شیخ یحیی** - حلّی جناحی‌ّ الاصل ، نجفی‌ّ المسکن‌والمدفن، به **شیخ اکبر** معروف وگاهی به‌**شیخ نجفی** موصوف ، نسب شریفش بمالك اشتر موصول ، از اکابر علمای امامیّه و اعاظم فقها و مجتهدین اثنی‌عشریّه ، علم‌الاعلام ، سیف‌الاسلام ، فقیه اهل‌بیت ، شیخ‌الفقها ، **صاحب کشف‌الغطاء** وبالجملةقلم و رقم از تحریر مقامات‌عالیهٔ‌علمیّه واخلاقیّه وکمالات‌نفسانیّه‌اش عاجز وکرامات باهره و مقامات عالیهٔ علمی و عملی او مشهور و درکتب تراجم **مذکور** میباشد. بفرمودهٔ مستدرك‌الوسائل از آیات عجیبهٔ خداوندی ، زبان در وصف وی عاجز، عقول‌از ادراك او قاصر، درعبادات وآداب و سنن ومناجات اوقات سحر ومحاسبةالنفس مواظبت بی‌نهایت داشته است.

از تلامذهٔ‌آقای بهبهانی ، سید مهدی بحرالعلوم ، سید صادق فحام و دیگراکابر وقت‌بوده وصاحب‌جواهر وحجةالاسلام رشتی وشیخ محمدتقی صاحب هدایةالمسترشدین و سید صدرالدین موسوی عاملی و سید جواد صاحب مفتاح‌الکرامة وشیخ عبدالحسین اعسم و حاجی کلباسی و نظائر ایشان نیز از تلامذهٔ او بوده و از او روایت نموده‌اند و شرح حال هریك از اساتید و تلامذهٔ او در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته و از تألیفات طریفهٔ او است :

۱- **اثبات‌الفرقة الناجیة من بین‌الفرق الاسلامیة** ۲- **احکام الاموات** (الجنائز خ‌ل) ۳- **بغیةالطالب فی‌معرفةالمفروض والواجب**که رساله‌ای علمیه و مطلب اول‌آن دراصول‌عقائد و دویم‌آن هم دراحکام طهارت و صلوة است ۴- **الحق‌المبین فی‌تصویب المجتهدین و تخطئة جهال‌الاخباریین** و درآن حقیقت مذهب طرفین را نگاشته وگویدکه هردو دراصول دین متحد و درفروع نیزمرجع هردو روایات ائمه ع است و درحقیقت مجتهد ، اخباری و اخباری نیزمجتهد و فضلای طرفین ناجی و طعن‌کنندگان درهلاکت هستند ۵- **شرح قواعد علامه**که بعضی‌ازابواب مکاسب‌آن را تا مبحث خیارات شرح‌کرده است ۶- **العقائد الجعفریة** ۷- **کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء**که درسفر تألیف شده وگویندکه نزد اوکتابی غیراز قواعد علاّمه

ویا بجز شرح قواعد ویکی از متون فقهیّه نبوده است. این کتاب شریف بهترین معرّف مقامات عالیهٔ علمیّهٔ مؤلف خود و حاکی ازکثرت علم و فهم و جودت فکر وحسن سلیقه وکثرت احاطهٔ علمیّهٔ وی وحاوی اصول وفروع علوم دینیّه میباشد. شیخ مرتضی انصاری سابق الذکر میگفته کسی که قواعد اصولیّهٔ آن کتاب را متقن سازد مجتهد مسلّم میباشد و خود کاشف الغطاء میگفته است که اگر تمامی کتب فقهیّه را بشویند من همهٔ آنها را از طهارت تادیات از حفظ خاطر مینویسم. مخفی نماندکه شیخ جعفر بجهت همین کتاب کشف الغطاء بعنوان **کاشف الغطاء** شهرت یافت بلکه عنوان مشهوری اولاد و اعقاب وی هم گردیده که هریك از ایشان را نیز به **کاشف الغطاء** متّصف دارند وگاهی مثل این خانواده به **آل کاشف الغطاء** نیز موصوف میدارند.

شیخ اکبر نزد سلاطین و ملوك و امرا و تمامی طبقات رعایا محترم و معظّم و مهابتی عظیم و مقبولیّت عامّه داشته و دارای مقام ریاست علمیّهٔ اسلامیّهٔ بلامعارض بود، با این همه صولت و هیبت و وقار و قدرت بسیار حلیم و متواضع و دراعانت فقرا و ضعفا و دستگیری مساکین و عجزه اهتمام تمام داشته و مساعی جمیله بکار میبرد، بسا بودی که خودش بشخصه مباشرت مینمود و درمیان صفوف جماعت دامن خود را پهن کرده و وجوهات اعانهٔ فقرا از مردم گرفته و بدیشان میداد و حکایاتی دراین باب دارد که نقل آنها و همچنین ذکر کرامات منسوبه بدان عالم ربّانی موجب اطناب است.

وفات او بسال هزار و دویست و بیست و هفتم یا هشتم هجرت در نجف اشرف واقع شد و درمحلّهٔ عماره در مقبرهٔ مخصوص این خانواده مدفون گردید و قبر شریفش معروف و مزار مردم است. مخفی نماندکه بسیاری از اولاد و احفاد **شیخ اکبر** از اکابر علمای امامیّه و مصدر خدمات عالیهٔ دینیّه بوده‌اند وشرح حال اجمالی بعضی ازایشان را ذیلاً باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید چنانچه شیخ احمد ازآن جمله را فوقاً نگارش دادیم. شیخ جعفر علاوه برمراتب عالیهٔ علمیّه از ادبای شعرا هم بوده واز او است:

انـا اشعر الفقهـاء غیرمدافـع — فیالدهر بـل انا افقه الشعراء
شعری اذا ماقلت دونـه الوری — بـالطبـع لابتکـلف الالقـاء
کالصوت فـیقلل الجبال اذاعلا — للسمع هـاج تجـاوب الاصداء

نیز درمدح استاد خود سید مهدی بحرالعلوم سالفالترجمة گوید :

لسانی عن احصاء فضلـك قاصر — و فکری عن ادراك کنهك حاسر
جمعت منالاخـلاق کل فضیلـة — فلا فضل الا عن جنـابك صادر
یکلفنی صحبی نشیـد مدیحکـم — لزعمهم انی علـی ذاك قـادر
فقلت لهم هیهـات لست بقائـل — لشمسالضحی یا شمسضوئكظاهر
وما کنت للبـدر المنیر بناعت — له ابدا بالنـور واللیـل عاکر
ولا للسماء بشراك انت رفیعـة — ولا للنجـوم الزهرهن زواهر

(ص ۴۱۳ ج ۱۶عن و ۱۵۱ت و ۱۷۸هب و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

کاشفالغطاء شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی - مذکورفوق، فقیهمتفرّد مشهور، مفخر فقهای دهور، ازمفاخر علمای راسخینامامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه معدن معارف دینیّه و علوم اسلامیّه ، بسیار عابد و زاهد و متّقی و بآداب و سنن شرعیّه مواظب بود. مردم را با اقوال و افعالخود بصوب دیانت سوق میداد ، درترویج علم اهتمام تمام داشت، ریاست مذهبی شیعه درعهدهٔ او ومعاصر جلیلش شیخالفقها صاحب جواهر بود . فقاهت او مسلّمکل بوده بحدّیکهکسی را قدرت عروج ادنی مدارجآن نبودی و بتصدیق بعضی از اجلّه از معاصر معظم خود فقیهتر بوده است . صاحب ترجمة درمجلسیکه دربغداد (برای تحقیقحال ملحدیکه سیدعلیمحمد باب برای دعوت فرستاده بوده) حسبالامر والی از علمای فریقین تشکیل داده بودنـد حاضر و سرآمد ایشان و بشرحیکه درمحل خود نگارش یافته مایهٔ افتخار وسربلندی شیعهگردیده است و ازتألیفات او است :

۱- **انوارالفقاهة**که ازکتب نفیسهٔ فقهیه و بجز حدود وديات و صید و ذباحه و سبق و رمایه تمامی ابـواب فقهیه و احکام و ادله را حـاوی و درکثرت فروعات و احاطه بنوادر فقهیه بینظیر و ازمراتب تحقیق و تدقیق مؤلف خود حاکیاست ۲- **تتمیم شرح قواعد علامهٔ والد معظم خـود**که ناقص بوده و صاحب ترجمة نیزآن را از مبحث خیارات تاآخر باب بیع تکمیل

کرده است **۳- شرح اصول و مقدمات کتاب کشف الغطاء والد معظم خود** وغیر اینها . وفات صاحب ترجمة در ذیقعـدهٔ سال هزار و دویست و شصت و دویـم هجرت در شصت و یك سالگی در وبای عمومی عراق عرب واقع و درحایر مقدّس مدفون گردید .

(ص ۱۸۱ت و ۴۰۲ مس و ۱۷۰ هب وغیره)

کاشف الغطاء **شیخ محمدحسین بن شیخ علی بن رضا بن موسی بن شیخ اکبر شیخ جعفر-** مذکور فوق که موافق آنچه فوقاً اشاره شد بمناسبت جدّ امجد عالیش به **آل کاشف الغطاء** معروف و بیشتر به **کاشف الغطا** نیز موصوف و ازفحول ومتبحّرین علمای امامیّه وازعدول وثقات فقهای اثنی عشریّه میباشد. درکثرت تتبّعات متنوعه وحیدعصر وفریددهر، تبحّر او در فقه و اصول وکلام و حدیث و رجال و درایة و تفسیر و دیگر علوم دینیّه مسلّم یگانه و بیگانـه ، از اکابر حماة دین مبین ومدافعین شرع سیدالمرسلین ص، یگانه مبارزهجوم معاندین، حامل امانت شرع شریف وکفیل حوزهٔ دین حنیف است. عمر عزیز او دراعلای لوا و حفظ حدود و ثغور دین مقدّس اسلامی مصروف



عکس شیخ محمدحسین کاشف الغطاء -۵

و تمامی همّت او بمدافعه از حملات ریشه برانداز مخالفین معطوف میباشد . همواره اساس شبهات اجنبی را قلع و تصرفات بیگانـه را از حومهٔ آن دین پـاك بی آلایش وآك قطع کرده و مصدر خـدمات بزرگ دینی و مایـهٔ افتخار شیعه بسایر فرق اسلامی بلکه اسلام بدیگر ملل اجنبیّه است . رشحات قلم میمنت شیم او برهانی قاطع برصدق مدّعا

بوده وبا هريك از تأليفات طريفه و منيفه ومتنوعه ومبتكرهٔ خود عموم مسلمين را رهين قلم خود فرموده و مصداق حقيقى مِدادُ العُلَماءِ اَفْضَلُ مِنْ دِماءِ الشُّهَداءِ ميباشد :

۱- **الآيات البينات** كه پنج رساله بوده و درنجف چاپ شده است ۲- **اصل الشيعة و اصولها** كه شش مرتبه درنجف چاپ شده و ترجمهٔ فارسى چاپ آخرى آن هم كه بپاره‌اى مهمات ديگر نيز مشتمل بوده در طهران بطبع رسيده است ۳- **تحرير المجلة** كه پنج مجلد بوده وچاپ شده است ۴- **التربة الحسينية** كه دومرتبه درنجف چاپ شده‌است ۵- **حواشى عين الحياة** درفقه كه در بمباى چاپ شده است ۶- **الدين والاسلام** كه دومجلد است و درصيدا چاپ شده است ۷- **سئوال وجواب عربى وفارسى فقه** كه دومرتبه درنجف چاپ‌شده‌است ۸- **السياسة الحسينية** دومرتبه درنجف چاپ شده است ۹- **المراجعات الريحانية** كه دومجلدبوده ودربيروت چاپ‌شده است ۱۰- **الميثاق العربى الوطنى** درنجف‌چاپ‌شده‌است ۱۱- **نقدكتاب ملوك العرب للريحانى** كه درجريدهٔ نجف چاپ و منتشر شده است ۱۲- **وجيزة الاحكام** كه متن فقه است وچهار مرتبه درنجف چاپ شده وغيراينهاكه بسيار و ازهشتاد متجاوز و اغلب آنها بطبع رسيده ومحل استفادهٔ عموم‌مسلمين ميباشند. صاحب ترجمه تا تاريخ‌طبع همين مجلّدكه هزار و سيصد و شصت و نهم هجرى قمرى ميباشد درقيد حيات است و توفيق ادامهٔ خدمات متنوعهٔ دينيّهٔ وى را با زبان لال از درگاه حضرت‌پروردگار ذوالجلال مسئلت مينمائيم.

(اطلاعات متفرقه)

كاشف الغطاء **شيخ موسى بن شيخ‌كبير شيخ جعفر**- مذكور فوق، از متبحّرين فقهاى شيعه واز اساتيدكبار فقه بلكه بتصديق بعضى از اجلّه، خلّاق فقه و باصول و قواعدآن بصير بوده و چشم روزگار مانند اورا نديده است. والد معظّمش نيز اورا بتمامى فقهاى شيعه غيراز محقّق و شهيد اوّل ترجيح ميداد و **شرح رسالهٔ والد خود** در دومجلّد از اوّل طهارت تاآخر صلوة ازتأليفات او ميباشد ودرحدود سال هزار و دويست و چهل و دوّيم يا سيّم هجرت وفات يافت .

(اطلاعات متفرقه)

كاشف اللثام **محمد بن حسن** - مؤلف‌كشف اللثام است‌كه بعنوان **فاضل هندى** مذكور شد .

کاشفی **حسین بن علی- بیهقی**، سبزواری الاصل ، **کاشفی** التخلص ، **واعظ** الشهرة ، **کمال الدین** اللقب ، از فحول علمای ایرانی ، مفسر محدث، حافظ خبیر متبحر ریاضی شاعر ماهر جفری اعدادی‌حروفی، جامع‌علوم دینیه وعارف معارف الهیه وکاشف اسرار عرفانیه ، دارای فنون‌غریبه، درنجوم و ریاضیات متبحر، دراصول موعظه و خطابه متمهر میباشد . در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا در هرات و نیشابور مشغول وعظ و ارشاد بود وبا صوتی خوش وآهنگی دلکش‌آیات قرآنیه و احادیث نبویه را با عبارات و اشارات مناسب بیان میکرد اینك باآن همه تبحر علمی‌که داشته با **واعظ** شهرت یافت . درمجلس وعظ او ازدحام تمام میشد وبسا بودکه در تلاوت قرآن مجید از خود رفتی و از ابیات قصیده‌ایست‌که در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

ذریتی سئوال خلیل خدا بخوان — وز لاینال عهد جوابش بکن ادا

گردد‌تراعیان‌که‌امامت نه‌لایق‌است — آنراکه بوده بیشتر عمر در خطا

از همین شعر وکتاب **روضة‌الشهدای** اوکه درمقاتل خانوادهٔ رسالت ص است تشیع او و از ملازمت امیرعلی‌شیرنوائی‌آتی‌الذکر وآیزنه بودن ملاعبدالرحمن جامی و پاره‌ای قرائن دیگر تسنن وی استظهارشده اینك حال مذهبی‌او مابین ارباب سیر محل‌خلاف و نظر است . درهرات‌که مردمانش از اهل سنت وجماعت بوده‌اند بشیعه‌گی متهم ودر سبزوارکه مرکز تشیع بوده بسیار خوار و بتسنن اشتهار داشته وقضاوت دراین‌موضوع درصورت‌لزوم موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه‌است. وبهتر صرف‌اوقات‌درمصنفات‌او‌است:

۱- آیینهٔ اسکندری بزبان فارسی ، دراستخراج مطلوب و حاوی هشت جدول وبیست دایره است و درکتابخانهٔ رضویه از موقوفات سال هزار و یکصد و چهل و پنجم هجری نادرشاه افشار موجود وآن را **جام جم** نیزگویند **۲- الاختیارات** یا **اختیارات‌النجوم**که بیك مقدمه ویك خاتمه و دومقاله مشتمل و نامش بنوشتهٔ ذریعة **الواح‌القمر** است **۳- اخلاق محسنی**که دومرتبه چاپ شده وآنرا بنام شاه سلطان حسین میرزا ابن بایقرا وپسرش محسن میرزا در سال نهصد تمام هجرت بعبارات ساده تألیف‌کرده و جملهٔ : **اخلاق محسنی** = ۹۰۰ هم تاریخ‌آن و

بالحقائق الواضحات الزاهرات وعلى الطيبين من ذريته وعترته
والطاهرين من صحبه واسرته والتابعين باحسان لسيرته و
المتخصصين بسلوك منهاج سنته وسلم اللهم عليهم تسليما وكرمهم بالكرامة تكريما
فاجزت لحضرته تلاوة هذه الكلمات واتحفت الى سدته رسالة
تحفة الصلوات، واجزت له ايضا قراءتهما ودراستهما وسائر
مؤلفاتي من جواهر التفسير لكلام العزيز والمواهب العلية ايضا
في تفسير كتاب خالق البرية ومرآت الصفا في صفات المصطفى
والمرصد الاسنى في استخراج الاسماء الحسنى وما لي فيه حق الرواية
بالشرائط المعتبرة عند اهل الدراية والمرجو من غزارة فضله المشحون
بمحامد الاخلاق ونباهة اصله المقرون بمحاسن الاشفاق ان لا
ينساني في خلواته وجلواته خصوصا في مظان اجابة دعواته
واسال ربي ان يطيل بقاءه ويجعله للمتقين اماما وفقنا الله تعالى
لما يحب ويرضى والسلام على خاتم الهدى حرره الفقير الحقير الى ربه الولي
حسين بن علي الواعظ المشتهر بالكاشفي في رجب سنة تسع وتسعمايه حامدا ومصليا ومسلما

كليشهٔ خط ملاحسين كاشفی -٦

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ١٧٢ از كتاب المشيخة كنز السالكين ميباشد

نامش **جواهر الاسرار** است **۴- الاربعون حدیثا** درمواعظ که نامش **الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة** و فارسی بوده و چهل حدیث را جامع وآن را بهشت اصل که هریك اصل هم بپنج فصل مشتمل میباشد مرتب نموده است **۵- اسرار قاسمی** بپارسی درسحر وطلسمات ونیرنجات وعلوم غریبه که بنام میرسیدقاسم از امرای دولت صفویه تألیف شده است **۶- الواح القمر** که همان اختیارات مذکورفوق است **۷- انوار سهیلی** که بنام امیراحمد مشهور به سهیلی بپارسی ساده تألیف وآن ملخص و توضیح کتاب کلیله و دمنهٔ مشهور بوده و بارها چاپ شده است **۸- بدایع الافکار فی صناعة الاشعار ۹- تحفة الصلوات** بپارسی **۱۰- التحفة العلیة فی علم الحروف و بیان اسرارها ۱۱- تفسیر حسینی** که همان مواهب العلیهٔ مذکورذیل است **۱۲- تفسیر زهراوین** که ذیلا بعنوان عروس مذکوراست **۱۳- تفسیر سورهٔ یوسف** که ذیلا بنام **جامع الستین** مذکوراست **۱۴- تفسیر قرآن مجید** که چند فقره بوده و ذیلا با اسامی مخصوصهٔ آنها مذکور هستند **۱۵- جام جم** که بنام آیینهٔ اسکندری مذکور شد **۱۶- جامع الستین** درتفسیر فارسی عرفانی ادبی اخلاقی تاریخی سورهٔ یوسف بوده وآنرا درشصت مجلس املا و اصحابش نوشته‌اند وآیات آن سورهٔ مبارکه را در شصت فصل تفسیر نموده و برای بیان کامل مراد شواهدی از اخبار و قصص و حکایات و اشعار فارسی وآیات دیگرآورده است ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۲۰۰۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۱۷- جواهر الاسرار** موافق ذریعهٔ کاشفی دو کتاب بدین اسم تألیف داده یکی نام اصلی همان اخلاق محسنی مذکور فوق است و یکی هم شرح اسرار قاسمی مرقوم میباشد و درتحت عنوان مثنوی ازکشف الظنون نیزگوید که مثنوی ملای رومی را کاشفی منتخب کرده وآنرا به **اللباب المعنوی فی انتخاب المثنوی** موسوم داشته پس گوید که نام آن درنسخهٔ دیگر جواهرالاسرار و زواهرالانوار است وبنا براین سه کتاب کاشفی نام جواهرالاسراردارد **۱۸- جواهر التفسیر لتحفة الامیر** که ذیلا بنام عروس مذکوراست **۱۹- ده مجلس** که تلخیص روضة الشهدای مذکور ذیل است **۲۰- الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویة** که بنام اربعون مذکورشد **۲۱- روضة الشهداء** که بپارسی درمقاتل خانوادهٔ رسالت است **۲۲- سبعهٔ کاشفیه** که هفت رساله است در علم نجوم **۲۳- شرح اسرار قاسمی** که بنام جواهرالاسرار مذکور شد **۲۴- شرح الاسماء الحسنی** که ذیلا بنام مرصد مذکور است **۲۵- شرح مثنوی ۲۶- عروس** که نام اصلیش جواهرالتفسیر لتحفة الامیر بوده و عروس نیزگویند .آنرا بزبان فارسی برای وزیرکبیر امیرعلیشیر نوائی آتی الترجمة تألیف و دراول آن علوم وفنون متعلقه بتفسیر را با بیست ودو عنوان درضمن چهار اصل مذکور داشته است که ظاهراً باکمال آن موفق نیامده واز اول قرآن تا آیهٔ هشتاد وچهارم سورهٔ نسا بوده و زیاده برپنجاه هزار بیت است وآنرا **تفسیر زهراوین** نیزگویند که تفسیر دو سورهٔ کامل بقره وآل عمران است وآنرا بنام مختصر تلخیص کرده وبعدازآن نیزتفسیرمواهب العلیة را تألیف داده است ودونسخهٔ خطی از همین جواهرالتفسیر بشمارهٔ ۱۹۴۸ و ۱۹۴۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجوداست **۲۷- فضل الصلوة علی النبی ص ۲۸- اللباب المعنوی**

فی انتخاب المثنوی که بنام جواهر الاسرار مذکور شد ۲۹- **لوائح القمر** وظاهراً همان الواح القمر مذکور فوق است ۳۰- **مختصر الجواهر** که درضمن عنوان عروس فوقاً مذکور شد وتا آخر قرآن درحدود بیست هزار بیت است ۳۱- **مخزن الانشاء** بپارسی ۳۲- **المرصد الاسنی فی شرح اسماء الله الحسنی** ۳۳- **مطلع الانوار** ۳۴- **منتخب مثنوی** که بنام لباب مذکور شد ۳۵- **المواهب العلیة** که **تفسیر حسینی** نیز گویند و درتهران چاپ شده و دونسخهٔ کامل خطّی آن بشمارهٔ ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ ویك نسخهٔ جلد اوّل آن از اوّل قرآن تاآخر سورهٔ کهف بشمارهٔ ۱۹۹۲ و دونسخه از جلد دوّیمی که ازسورهٔ مریم تاآخر قرآن است بشمارهٔ ۱۹۹۰ و۱۹۹۱ و یك نسخه هم که ده جزو اوّل قرآن است بشمارهٔ ۱۹۴۲ ویك نسخه نیزکه ازسورهٔ یس تاآخرقرآن است بشمارهٔ ۱۹۴۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجودهستند وغیر اینها و اغلب آنها بزبان فارسی است.

وفات کاشفی بسال نهصد ودهم ویا ششم هجری قمری درهرات واقع شد وبنا براوّل لفظ **شیخ** وبنا بردوّیمی کلمهٔ **شوخ** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد. پسرش **فخرالدین صفی علی** نیز از اکابر بوده وکتاب اسرار قاسمی پدرش را بنام **کشف الاسرار** شرح نموده ودربمبئی چاپ شده است وشرح حال اجمالی اورا بعنوان **فخرالدین - علی** نگارش دادیم.

(کف و ذریعة وص ۲۵۶ت و ۱۱۳لس و۱۹۶۰ ج۳س وغیره)

کاشی[1]

کاشی **حسن** - آملیّ المولد والمنشأ ، کاشانیّ الاصل، امامیّ المذهب، کاشیّ اللّقب وگاهی به **احسن المتکلمین** ملقّب ، ازافاضل شعرای قرن هفتم هجرت ویا خود اوائل قرن هشتم را نیز دیده است . شاعری است ماهرمتّقی جلیل القدر و عظیم الشأن ، معاصر علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال ۷۲۶ه ق = **ذکو**)که در محبت خانوادهٔ رسالت ص قدمی ثابت وقلبی راسخ داشت ومدایح بسیاری درحق ایشان گفته و بجز مدیحهٔ ایشان اصلاً شعری نسروده وپیرامون مدح اکابر وقت خود نگردیده وازآثار قلمی او است :

۱- **کاشی** - ظاهراً مخفف لفظ کاشانی است .

۱- **الانشاء** که برعلم و ادب وشعر وحکمت مشتمل است ۲- **هفت بند** که هفت قصیده بزبان فارسی درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته واز ابیات آن است :

شمار جود تو بر نایـد ار شود بمثـل	سپهر کیـل و قضا عـامل و قدرکیّال
ستارگان فلـك سر بسر فـرو ریزنـد	اگر برند ز دیـوان هیبت تـو مثال
خرد ز رفعت قدرتو قاصراست که نیست	بقـدر قدّ تـو انـدازهٔ قبـای مقال

ازتذکرهٔ دولتشاهی نقل است که ملاحسن کاشی بعداز زیارت مکّه ومدینه بزیارت حضرت امیرالمؤمنین ع مشرّف شد و درمحاذی باب حرم ایستاده و قصیدهٔ خود را فرو خوانـد مطلع آن این است :

ای بدور آفرینش پیشوای اهل دیـن	وی زعزّت مادح بازوی تو روح الامین

درهمان شب آن حضرت را درخواب دیدکه بدو فرمود : از راه دورآمده ای ودرعهدهٔ ما دوحق داری یکی حق مهمانی و یکی هم حق صلهٔ شعر، اکنون ببصره برو و بتـاجری مسعود بن افلح نام که درآنجا است سلام ما را رسانده و بگوکـه در سفر بحر عمّان که کشتی تو مشرف بغرق بوده هزار دینار (معادل هزار اشرفی طلای هیجده نخودی) برای ما نذرکردی که کشتی و متاع آن بسلامتی بساحل نجات برسد اکنون آن نذر را وفاکن و بعد از این جمله فرمودکه آن هزار دینار راگرفته ودر ضروریّات خـود صرف کن . ملاحسن از خواب بیدار شده و ببصره رفت ، پیغام آن حضرت را بهمان تـاجر رسانید ، تاجر ازکثرت فرح نزدیك بحال غشوه شده و سوگند خوردکه آن قضیه را بکسی نگفته بوده است فی الحال آن هزار دینار را تسلیم ملاحسن کاشی نموده و بشکرانـهٔ آن نعمت عظمی خلعتی فاخر هم علاوه کرد و ولیمه ای بسزا بفقرای بلد داد .

کاشی را حکایات طریفه ایست که در رسوخ او درعقیدهٔ امامیّه وتبرّی او ازمنافقین برهانی قاطع هستند . در زمان سلطان محمد خدابنده بسطانیّه رفت وازشعرای مجلس عالی وی بوده وهم درآنجا وفات یافت و درسمت قبلهٔ آن شهر مدفون و مزار اهالی آن دیار است ، یا موافق آنچه در ذریعة از سیدحسن صدر نقل کرده قبرکاشی بنا برمشهور

دربلدهٔ کاظمین درحجرهٔ شبکه‌داری‌است‌که ببازارکهنه باز شده و نزدیك مقبره‌ایست‌که بنام سید مرتضی مشهور میباشدکه درسال هزار و سیصد وپنجاه و سیم هجرت‌آن بازار خراب وآن حجره ملحق بجاده‌گردیده است .

(ص ۱۷۱ ت و ۲۴۴لس و ۱۹۵۲ ج۳س و ۱۵۰ سفینة وغیره)

کاشی **ملاعبدالرزاق بن جمال‌الدین**-یاجلال‌الدین‌اسحق **کاشانی سمرقندی**، مکنّی به **ابوالغنائم**، ملقّب به‌**کمال‌الدین** ، از مشاهیر عرفـا و متصوفهٔ علمای امامیّه ، عالمی‌است عارف‌کامل و درمراتب تأویل و علوم تنزیل محقّق و ازتألیفات او است :

۱- **اصطلاحات‌الصوفیة**که پس‌ازآنکه بعضی ازکتابهای مشتمل براصطلاحات صوفیه و عرفا تألیف داد محض بیان مراد ازآن اصطلاحات مذکوره‌کتابی بنام **لطائف‌الاعلام فی‌اشارات الافهام** (الالهام خل) تألیف‌کرد واخیراًآن را بهمین نام اصطلاحات‌الصوفیة ملخص‌نمود و اولش این است : **الحمدلله الذی نجانا من مباحث‌العلوم الرسمیة بالمن والافضال** و با شرح منازل مذکور ذیل چاپ‌شده‌است ۲- **تأویل‌الایات** یا **تأویلات‌القرآن** وآن تفسیرقرآن‌است باتأویلات موافق اصطلاحات صوفیه و یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضویه موجود و بتصدیق شهید ثانی این کتاب درموضوع خود بی‌نظیر بوده و مثل‌آن تألیف نشده است ۳- **تحفة‌الاخـوان فی‌خصائص الفتیان** ۴- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابـن‌العربی** ۵- **شرح منازل‌السائرین خـواجه عبدالله‌انصاری**که‌درتهران‌چاپ‌شده‌است ۶- **القضاءوالقدر** ۷- **لطائف‌الاعلام** که‌فوقاًمذکورشد.

در مجالس‌المؤمنین باستناد بعضی ازکلمات‌کاشی مثل صاحب ذریعة بتشیّع وی رفته ودر روضات‌الجنّات هم باستناد بعضی دیگر ازآنها اشکال نموده است. **وفات کاشی** بقول صاحب روضات درهفتصد و سی و پنجم و درچند جا ازکشف‌الظنّون هفتصد وسی تمام و بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات پنجاه ویکم وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام هفتصد وبیستم‌هجرت واقع و درتحت عنوان تأویلات‌القرآن ازکشف‌الظنّون، عبدالرزاق کاشی را بسمرقندی نیز موصوف داشته و وفات اورا سال هشتصد وهشتاد و هفتم هجرت ضبط‌کرده‌است ودر تحت عنوان مطلع‌السعدین هم (که در وقایع عصر سلطان ابوسعیدبوده و بپاره‌ای‌حوادث ربع مسکون هم مشتمل است)آن را تألیف‌کمال‌الدین بن عبدالرزاق جلال‌الدین‌اسحق

سمرقندی (متوفای همین تاریخ ۸۸۷ = ضفز) دانسته است پس ظاهر آن است که در عبدالرزاق کاشی مؤلف تأویلات القرآن باعبدالرزاق سمرقندی مؤلف مطلع السعدین اشتباه اسمی شده است والله العالم ودر ذریعه نیز وفات عبدالرزاق کاشی را مابین دو تاریخ اوّلی مردّد داشته است .

(کف و ذریعة و ۱۵۴۱مط و ۱۳۵لس و۳۸۱۱ ج۵س و سطر۱۴ ص۳۵۳ت وغیره)

کاشی **محمد بن شاه‌مرتضی** - بعنوان **شاه مرتضی** مذکور شد.

کاغذی **حسین بن علی** - بعنوان **جعل** نگارش یافته است.

کافی‌اوحد **احمد بن ابراهیم**- ضبی، مکنّی به **ابوالعباس**، ملقّب به **کافی‌اوحد**، از وزرای عقلا و عقلای وزرا و اکابر و فضلای شعرای مجاهرین اهل‌بیت عصمت ع بوده و ثعالبی سابق‌الذکر گوید که او خلیفه وقائم‌مقام صاحب بن عبّاد و اخگری بوده از آتش فضل و هنر آن وزیر روشن‌ضمیر و نهری بوده از آن بحر محیط که از کودکی همواره ملازم خدمت صاحب وبا وی مصاحب و بآداب و تربیت او متأدّب بوده واز انوار علمیّه‌اش اقتباس نموده است تا ازکثرت استعداد فطری که داشته در اثر تعلیم و تربیت آن وزیر سعادت تخمیر درحال حیاتش بکارهای شخصی او اختصاص‌یافته و اخیراً در امور وزارتی نیز خلیفه و جانشین وی بوده و بعد از وفات او نیز بوزارت فخرالدولهٔ دیلمی (۳۷۳-۳۸۷ه ق = **شعج- شفز**) منصوب و دراواخر بمصاحبت ابوعلی حسن بن احمد که او نیز از تربیت‌شده‌های صاحب و ازمبرّزین ارباب قلم وفضل وکمالش مسلّم بوده متصدی‌امور وزارتی بوده تابسال سیصد ونود ونهم هجرت در بروجرد وفات‌یافت

بموجب وصیّت‌خودش جنازه‌اش را بکربلای معلّی نقل دادند وپسرش ابوالقاسم سعید ، نامه‌ای باببوبکر خوارزمی‌نوشت و وصیّت پدرش را تذکر داده ودرخواست‌نمود که محلی درآن ارض اقدس برای دفن پدرش ابتیاع‌کند و بامورات دفن او قیام نماید این بودکه بعداز ورود جنازه ببغداد ، ابوبکر از شریف طاهر ابواحمد پدر سیدمرتضی درخواست نمودکه بمقدار مدفنی بپانصد دینار (معادل اشرفی طلای هیجده نخودی)

بفروشد ابواحمدگفت این‌مردی است‌که بجوار جدّ من پناهنده شده وما نیز برای‌مدفن او بهائی قبول‌نمیکنیم پس مقرّر داشت‌که جنازه را بیرانا برده وبا اشراف و فقها بروی نماز خوانده و بتوسط پنجاه نفر از بستگان خود بکربلا نقل ودرهمان محلی‌که خودش معیّن‌کرده بوده مدفون‌آن خاك پاك‌گردید . مهیار دیلمی قصیده‌ای عالی در مرثیه‌اش گفته **واز اشعار خود کافی اوحد** است‌که بصاحب بن عبّاد نوشته است :

اکافی کفاة الارض ملکك خالد ... وعزك موصول فاعظم بها نعمی
نثرت علی القرطاس درا مبددا ... وآخر نجما قد فرعت به النجما
جواهر لوکانت جواهر نظمت ... و لکنها الاعراض لاتقبل النظما

(ص ۱۰۵ ج۲ و ۳۷۷ ج ۸ عن و۸ ج ۳نی و ۱۰۵ ج۲ جم وغیره)

کافیجی **محمد بن سلیمان بن سعد بن مسعود** - رومی ، **برغمی‌**المولد ، حنفی‌المذهب ، **محیی‌الدین**اللّقب ، **ابوعبدالله** الکنیة، ازاکابر علمای حنفیّه میباشدکه درنحو و لغت و صرف و معانی و بیان و جدل ومنطق و فلسفه و هیئت و فقه و اصول و حدیث وتفسیر وکلام وفنون حکمت و اقسام علم معقول دستی توانا داشت . نخست از مولد خودکه شهر برغمه از بلاد روم بوده بتبریز وبلاد تاتار و عجم مسافرتهاکرد ، فنون معرفت را از اکابر هردیاری فراگرفت پس بقاهرهٔ مصر رفته و بنشر علوم متنوعه پرداخت و مرجع استفادهٔ جمعی از اکابر شد ، جلال‌الدین سیوطی نیز از وی تلمذ نموده ودرحدیث وتفسیر وعلوم متنوعه خصوصاً درعلوم‌عقلیّه مصنّفات بسیاری بدو منسوب است :

۱- **التیسیر فی‌علم‌التفسیر** که رساله‌ایست‌کوچك . درکشف‌الظنون مینویسدکه‌گویند کافیجی با این‌کتاب خود بخیال اینکه بی‌سابقه است افتخار میکرده پس‌گویدگویا کافیجی‌کتاب برهان‌زرکشی‌راندیده‌است والاخجالت‌میکشید ۲- **شرح‌قواعدالاعراب** ۳- **شرح‌کلمتی‌الشهادة**
۴- **المختصر** درعلوم حدیث وغیرها. سیوطی‌گوید چهارده‌سال ملازم حضورکافیجی‌بودم و درهرمرتبه تحقیقات و مطالب عجیبی از وی‌که پیش‌ازآن نشنیده بودم استفاده‌کردم.
وفات کافیجی بسال هشتصد وهفتاد و سیّم یا نهم هجرت درنود سالگی بمرض‌اسهال واقع

گردید . لفظ کافیجی معرّب و مخفّف کافیه‌چی است که بجهت کثرت اشتغال او بکتاب کافیهٔ نحو بدین لقب شهرت داشته است . (مر ۲۲۳هب و ۷۴۹۵ت وغیره)

کافی‌الکفاة **اسمعیل بن عباد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌عباد** خواهد آمد .

کافی‌الکفاة **محمد بن حسن بن محمد** - بعنوان **بهاءالدین** نگارش یافته است.

کامی‌سبزواری از شعرای ایرانی، با عبدالرّحمن جامی (متوفی بسال ۸۹۸هـ ق = ضصح) معاصر و درهرات وفات یافته واز او است :

سوی گلشن رفتم از کوی توام آمد بیاد روی گـل دیدم گل روی توام آمد بیاد

نام وسال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۳۸۱۷ ج۵س)

کامی‌قزوینی **میرزا علاءالدولة** - ازشعرای ایرانی میباشد که بهندوستان رفته وداخل خدمت اکبر شاه هندی شد وکتاب **نفائس‌المآثر** درشرح حال سیصد و پنجاه نفر از شعرای عصر خود ازآثار قلمی او است . درسال نهصد وهشتاد ویکم هجرت وفات یافته واز اشعار او بدست نیامد. (ص ۳۸۱۷ ج۵س)

کاهلی لقب رجالی احمد بن زید، اسحق بن یحیی ، اسمعیل بن زید، عبدالله بن یحیی و جمعی دیگر است.

کاهی **ابوالقاسم نجم‌الدین محمد** - کابلیّ‌المولد، معروف به **ملاقاسم کاهی**، ازمشاهیر شعرای ایرانی وازشاگردان عبدالرحمن جامی میباشد که علوم رسمی را از وی خوانـد پس بدانها قانع نشده و روی بعلم باطن آورد ، عاقبت بهندوستان رفته و بسید محمد شاه کرمانیّ‌الاصل معروف بشاه‌جهانگیر دست ارادت داده واز اکابر سلسلهٔ نعمت‌اللهی گردید ، مدتی دربنارس و اکره اقامت کرد تا بسال نهصد و هشتاد و هشتم هجرت درصد وده سالگی در اکره وفات یافت واز اشعار او است :

چشمه که میزاید از این خاکدان اشک مقیمـان دل خـاک دان

چشم بتـان است کـه گردون دون بـرسر چـوب آورد ازگـل برون

بزن برسینهٔ من خنجری چند ز رحمت بردلم بگشا دری چند

وفا ناید دلا از تنگ چشمان مسلمانی مجو از کافری چند

درتذکرهٔ علمای هندگوید : ملاقاسم کاهی درعلم تفسیر و هیئت وکلام و تصوف بهرهٔ تمام داشته و درموسیقی تصنیف دارد واگرچه صحبت مشایخ متقدّمین و زمان جامی را دیده اما تمام عمر را بالحاد و زندقه میگذرانیده است مع ذالك صفت بذل و ایثار وآزادگی بروجه اتمّ داشته و**دیوان اشعار** او مشهوراست. **یك مثنوی گل نشان نامی** درجواب بوستان سعدی قافیه بقافیه گفته و مطلع آن این است :

جهان آفرین را بجان آفرین بجان آفرین صد جهان آفرین

(ص۱۶۷ تذکرهٔ علمای هند و ۳۵۳۵ ج ۵ س و ۲۱۲ ض)

کبریت **محمدبن عبدالله** - حسینی موسوی مدنی ، ملقّب به **کبریت** ، موافق آنچه ازخلاصة الاثر محبّی نقل شده ازافاضل قرن یازدهم هجرت میباشد ، درمولد خود مدینهٔ منوّره علوم عقلیّه ونقلیّه را تحصیل نمود، درا خذ فنون متنوّعه از اعاجیب مردم وکثیرالنوادر بود ، درسال هزار وسی و نهم هجرت بروم رفت و محض خدمت بشیخ الاسلام یحیی بن زکریّا کتاب رحلت عجیبی تألیف داده و درسال هزار و هفتادم هجرت درگذشت . ازآثار قلمی او است :

۱- **الجواهر الثمینة فی محاسن المدینة** ۲- **رحلة الشتاء والصیف** که در قاهره چاپ شده است وغیراینها .

(ص ۱۶۳۰ مط)

کبوتر آهنگی بعنوان **مجذوب همدانی** ، حاج محمدجعفر خواهد آمد.

کبه(بروزن مکه) **شیخ محمدحسن** - ابن حاج محمدصالح کبّة بغدادی ، از فقهای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری** که دوفقره است یکی بتمام رسائل و دیگری هم ازاول آن تا دلیل انسداد ومقداری ازمبحث استصحاب است ۲- **حاشیهٔ طهارت شیخ انصاری** ۳- **حاشیهٔ فصول الاصول** ۴- **حاشیهٔ مدارك** ازاول آن تا مبحث وضو ۵- **حاشیهٔ مکاسب شیخ انصاری** ۶- **حجیة حکم الحاکم فی الموضوعات علی غیر مقلدیه** ۷- **حجیة الظن فی عدد الرکعات.**

در سال هزار و سیصد و سی و ششم هجرت وفات یافت .

(مواضع متفرقه از ذریعة)

کبیر **شیخ‌احمد-** در تحت عنوان **صغیر شیخ احمد** نگارش دادیم .

کتبی **محمد بن شاکر-** در باب کنی بعنوان **ابن‌شاکر** خواهدآمد .

کتکانی **سیدهاشم -** بعنوان **بحرانی سیدهاشم** نگارش یافته است .

کجیی لقب رجالی محمد بن ابی‌القاسم طبری است.

کذاب‌صنعا عهیلة بن کعب بعنوان **ذوالحمار** مذکور شده است .

کرابیسی[1]

کرابیسی **حسین بن علی بن یزید -** مهلبیّ بغدادی ، اشعریّ الاصول، شافعیّ الفروع ، **ابوعلیّ** الکنیة، ازاکابر اصحاب امام شافعی میباشدکه درحوزهٔ درس او نایب وی‌گشته و درحفظ اساس مذهب او اهتمام تمام بکار برد، درفقه و حدیث عارف بود و جمع‌کثیری فقه را از وی اخذکرده‌اند . دراصول و فروع فقهیّه تألیفاتی داشته‌که ازآن جمله‌کتاب **الامامة** وکتاب**المدلسین فی‌الحدیث** میباشد و در اوّلی طعن‌هائی بحضرت‌امیرالمؤمنین ع‌دارد ودرسال‌دویست‌وچهل‌وپنجم‌یاهشتم‌هجرت‌درگذشت.

(ص ۲۲۳هب و۱۵۸ ج۱کا)

کراجکی **محمدبن علی بن عثمان - ابوالفتح** الکنیة ،کراجکیّ الشّهرة ، از اعاظم علما و فقها و متکلّمین امامیّه میباشدکه فقیه قاضی محدّث جلیل‌القدر ، از ثقات مشایخ حدیث ، درسلسلهٔ اجازات بسیاری واقع ، موافق آنچه از تاریخ مرآت‌الجنان یافعی نقل‌شده بنحوی‌لغوی‌طبیب منجّم متکلّم‌هم‌موصوفش

۱- **کرابیسی-** بفتح اول ، منسوب به‌کرابیس است‌که جمع‌کرباس بوده و هریك از کرباس‌باف وکرباس‌فروش راگویند و لفظ‌کرباس بفتح اول فارسی است پس معرب‌شکرده و باصول زبان عرب جمع بسته‌اند و لفظ‌کرابیسی در اصطلاح رجالی دبیس بن یونس و عمرو وغیر ایشان است .

داشته است . از تلامذهٔ شیخ مفید وسلاّر بن عبدالعزیز دیلمی و نظائر ایشان بود، بسیّد مرتضی هم تتلمذ نموده واز اکابر اصحاب او بود، درحل مشکلات بسیاری بدو مراجعه میکرده واز اساتید خود روایت مینماید . برای تحصیل فقه وحدیث وادب ببلاد بسیاری مسافرتهاکرده و توطّن عمدهٔ او درقاهره و دیگر بلاد مصریّه بوده است . شهید اوّل باآنهمه جلالت علمی که دارد اورا بصفت علاّمه مذکور میدارد با وجود اینکه علاّمهٔ حلّی را باآن عظمت آفاقی که داشته بلکه علاّمهٔ علی‌الاطلاق میباشد بعبارت **فاضل** ذکر کرده وبا عبارت علاّمه تعبیر نمینماید .

مصنّفات کراجکی درفقه وحدیث و امامت و اصول دین ونجوم و هیئت ودیگر علوم متداوله بسیار و بعضی ازآنها را تذکّر میدهد:

۱- **الابانة عن المماثلة فی الاستدلال لاثبات النبوة والامامة** وآن درموضوع خود بی‌نظیر بوده و ثابت مینماید که طریق اثبات نبوت خاصه و امامت خاصه برمنکر هریك ازآنها مساوی میباشد چنانچه مجلسی فرض میکند که امامی و معتزلی و یهودی در آن حاضر بوده و احتجاج نبوت خاصه را بریهودی ذکرکرده و بعدازآن نظیر همان احتجاج را برای معتزلی در امامت خاصه ذکر مینماید ۲- **الاستطراف فی‌ماورد فی الفقه فی الانصاف او فی‌ذکر النصف فی الفقه** که درموضوع خود بی‌سابقه است ۳- **الاستیصار** یا **الاستنصار** یا **الانتصار فی النصر علی الائمة الاطهار ع** که حاوی اخباری است که درامامت ائمهٔ اطهار ع از طرف عامه وخاصه وارد شده‌است ۴- **الاصول فی‌مذهب آل‌الرسول ع** ۵- **الاقناع عند تعذر الاجماع** ۶- **انتفاع المؤمنین بما فی ایدی السلاطین** ۷- **الانتقام ممن غدر بامیر المؤمنین علیه‌السلام** ۸- **الانساب المشجرة** ۹- **الانیس** که دارای همه‌گونه فنون متنوعه است ۱۰- **ایضاح السبیل الی علم اوقات اللیل** در ذکر منازل بیست و هشت‌گانهٔ قمر وکواکبی که مادهٔ ترکیب هریك ازآن منازل هستند و وضعیت هریکی با دیگری وکیفیت استدلال بتعیین اوقات و ساعات شب ازآنها ۱۱- **الایضاح عن احکام النکاح** ۱۲- **ایضاح المماثلة بین طریقی الاستدلال علی صحة النبوة والامامة** که بنام **الابانة** مذکور شد ۱۳- **البرهان علی طول عمر صاحب الزمان ع** که باکنزالفوائد مذکورذیل چاپ‌شده وحاوی‌قضایای معمرین وقصهٔ معمرمغربی ومعمرمشرقی ونظائرآنهاست ۱۴- **البستان** درفقه وآن را مشجر نیزگویندکه ابواب فقه را بعنوان شجره بیان‌کرده و پیش‌از اوکسی این رویه را معمول نداشته‌است ۱۵- **التشجیر فی المعقبین من ولد الحسن والحسین** که همان‌انساب مشجرهٔ مذکور فوق‌است ۱۶- **التعجب من اغلاط العامة فی مسئلة الامامة** که باکنزالفوائد مذکور

ذیل‌چاپ وحاوی‌اقوال‌متناقض وافعال‌مخالف‌اقوال و‌با نفرت‌آور عامه‌است‌که روزعاشورا مرتکب شده و اولادکسانی راکه درقتل وشهادت حضرت‌حسین ع بعناوین مختلفه مصدر کاری وخدمتی جزئی بیزید و ابن‌زیاد بوده‌اند تجلیل وتبجیل نمایند چنانچه **بنی‌العرج** اولادکسانی هستندکه اسبهای خودرا برای دواندن برروی جسد مطهّرحضرت حسین ع زین‌کرده بوده‌اند و بعضی از ایشان بمصرآمده و نعلهای اسبهای خود راکنده و از راه تبرّك بدر خانهٔ خودشان نصب‌کردند و این ننگ تاریخی ابدی را در اخلاف‌شان باقی گذاشتند ودر در خانه‌های بسیاری نعل‌آهنین نصب‌نمایند و **بنی‌السنان** اولادکسی هستند که رأس اطهرآن بزرگوار در سرنیزهٔ او بوده است و **بنی‌الطشتی** اولاد شخصی هستندکه درشام حامل طشتی بوده‌کـه‌آن راس اطهر را درآن‌گـذاشته بودند و **بنی‌القضیب** اولاد کسی هستندکه درشام چوب خیزران را نزد یزید‌آورد . **بنی‌المکبری** اولادکسی هستند که درمنازل‌کوفه و شام پشت سرآن‌حضرت تکبیر میگفته است .آه سبحان‌الله .

ویکبرون بان قتلت وانما **قتلوا بك‌التکبیر والتهلیلا**

وغیراینها از **بنی‌الدرجی** وغیره **۱۷- تهذیب‌المسترشدین** و وجوب‌عینی نماز جمعه را ازآن نقل نمایند **۱۸- الجلیس**که حاوی‌آداب و سیر ملوك و قضایای طریفهٔ حکما و اشعار وآداب لطیفه و ملیحه را حاوی ودرموضوع خود بی‌نظیر و مثل‌آن تألیف نشده است **۱۹- حجة‌العالم فی‌هیئة‌العالم**که در اثبات‌کروی بودن عالم و ابطال مخالفین‌آن است **۲۰- روضة‌العابدین** در ادعیه و درمصباح‌کفعمی ازآن نقل میکند **۲۱- شرح استنصار** مذکورفوق **۲۲- شرح جمل العلم سید مرتضی ۲۳- الکر والفر** در امامت **۲۴- کنزالفوائد**که از نفیس‌ترین‌کتب بوده وبا چندین تألیف مختصر خودکراجکی درتبریز چاپ و نفایس علوم متنوعه را حاوی و مرجع استفادهٔ افاضل است **۲۵- مختصرالتذکرة بـاصول‌الفقه للمفید ۲۶- المراشد المنتخب من غررالفوائد** درتفسیر **۲۷- المشجر**که بنام بستان مذکور شد **۲۸- معـدن‌الجواهر و ریاضة الخواطر ۲۹- معونة‌الفارض‌فی‌استخراج‌سهام‌الفرائض ۳۰- المنهاج‌فی‌معرفة‌مناسك‌الحاج** وغیر اینهاکه بسیار است . وفات‌کراجکی درسال چهارصد و چهل و نهم هجری قمری واقع،گاهی به‌قاضی هم موصوف،کنیهٔ‌او چنانچه درصدرعنوان مذکورداشتیم‌بنا برمشهور **ابوالفتح** میباشد ودر قصص‌العلما مابین ابوالفتح و ابوالقاسم مردّد داشته ولکن درجایی دیگر بنظر نرسید. (ملل‌وص۵۰۷ت‌و۳۲۵مس‌ومتفرقات‌ذریعة)

کراع النمل **علی بن حسن** - بعنوان **دوسی** - **علی** نگارش یافته است.

کرام لقب رجالی عبدالکریم بن عمرو خثعمی و رجوع بکرامیّه هم شود.

کرامات **سید محمدتقی بن میرمؤمن** - حسینی قزوینی، معروف به کرامات، از علمای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجرت میباشد و از آثار قلمی او **حاشیهٔ ریاض المسائل** بوده و درهزار و دویست و هفتادم هجرت وفات یافت.
(ص ۱۰۰ ج۶ ذریعة)

کرامیه بنوشتهٔ بروجردی، عنوان مشهوری یکی از فرق باطله میباشد که بعبدالکریم بن عمرو ملقّب بکرام منسوب بوده و معتقد هستند براینکه معبود، جوهری است که دربالای عرش استقرار یافته یا خود بمحمد بن کرام نامی منسوب هستند. درمجمع البحرین هم گوید کرام (با فتح و تشدید) لقب پدر ابوعبدالله محمد بن عبدالله از مشبّهه مذهب بوده و گوید که خدا جوهر بوده و برعرش استقرار یافته و فرقهٔ کرامیّه نیز بدو منتسب میباشند.

کرباسی **حاج ابراهیم** - یا محمدابراهیم بن محمدحسن خراسانی کاخی، اصفهانی المولد والمسکن والمدفن، **معروف به کرباسی**، عالمی است عامل ربّانی، ازفحول علما ومتبحّرین فقهای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجرت که فقیه اصولی عابد زاهد قانع کثیرالاحتیاط، رکن الشیعة، قطب الشریعة، مصدر حکم وآثار، مرکز دائرهٔ فضلای نامدار، درعبادت بسیار خضوع وخشوع وحضور قلب داشت و باآنهمه عزّت و مناعت و قدرت و استطاعت که داشته قدم از جادهٔ قناعت که گنجی است بی نهایت وتمام زینت اهل علم وعلمای دینیّه است کنار نگذاشت. ازکثرت ورع و زهد وتقوی بمرافعات و محاکمات مردم مباشرت نمیکرد و

عکس حاج محمدابراهیم کرباسی -۷

تمامی آنهارا بصلحای علما محول میفرمود، بلکه از کثرت احتیاط رسالهٔ عملیّه هم ننوشته و میگفته است که استخوان بدنم طاقت آتش جهنّم ندارد، تا آنکه باصرار میرزای قمی رساله‌ای نوشت و هرمسئله که میپرسیدند جواب شفاهی نگفته و امر بمراجعهٔ آن رساله مینمود و اگر مقتضی میشدکه بشهادتی رسیدگی نماید از احکام شرعیّهٔ شغل و حرفت شاهد استفسار مینمودکه موثّق ومقبول الشهادة بودن ونبودن اورا استکشاف کرده باشد. گویندکه غسّالی برای امر مهمّی پیش او بشهادت رفت، او نیز احکام وآداب غسل میّت را از وی پرسید ، غسّال تمامی آداب غسل را موافق میزان شرع مقدّس بعرض رسانید وگفت درآخر کار چیزی هم بگوش میّت میگویم فرمودکه آن چیست؟ گفت میگویم که خوشا بسعادت توکه مردی و برای شهادت پیش کرباسی نرفتی.

صاحب ترجمة درشهر ربیع الثانی هزار و صد و هشتادم هجری قمری دراصفهان متولدشد، بعدازتحصیل مقدّمات متداوله بعتبات رفت، فقه و اصول و دیگر علوم دینیّه را از سید مهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء و سید علی صاحب ریاض و دیگر اجلّای وقت تحصیل نمود تا بمقامی عالی رسید بحدّی که کالشّمس فی رابعة النهار مشهور آفاق گردید واز مصنّفات او است:

۱- **اشارات الاصول** در دومجلد بزرگ که در تهران چاپ شده است ۲- **الایقاظات** نیز در اصول ۳- **شوارع الهداية الی شرح الكفاية** که درفقه و شرح کفایهٔ محقق سبزواری است ۴- **منهاج الهداية الی احكام الشريعة** نیز درفقه ودرکثرت فروعات نظیر قواعد وتحریر علاّمه است وغیر اینهاکه درتقلید میّت و مناسك حج و مبطل روزه بودن شرب توتون و تنقیح مسئلهٔ صحیح و اعمّ وحواشی و رسائل متفرقه که بسیار است. وفات کرباسی بسال هزار و دویست و شصت و دویم هجرت در اصفهان واقع شد و قبر شریفش نزد مسجدی که بمسجد حکیم معروف است مشهور و حوزهٔ درسش نیز درهمان مسجد منعقد بود ، این مسجد ازآثار خیریّهٔ صاحب بن عبّاد ودراصل بمسجد جوجو شهرت داشت تا در اواخر خراب شد وحکیم داود هندی تجدید عمارتش کرد و بمسجدحکیم مشتهر گردید.

ناگفته نماند که حاج محمدحسن والد ماجدکرباسی نخست درمحلّهٔ‌حوض‌کرباس‌نام‌هرات متوطّن بود و بهمین جهت لقب‌کرباسی داشت ، سپس مدتی‌هم درکاخ ازحدود خراسان اقامت‌کرد و بدین سبب به **کاخی** نیز موصوف‌گردید تاآنکه اخیراً در اصفهان متوطّن شد وصاحب ترجمه (چنانچه مذکور شد) درآنجا بوجودآمد و بلقب مذکور **(کرباسی)** پدرمشتهر گردیدکه همانا بجهت‌انتساب بمحلّهٔ‌حوض‌کرباس‌است و**کلباسی**گفتن‌او چنانچه مشهور است وجهی نداشته و محرّف‌کرباسی است . **اما حوض‌کرباس‌گفتن** محلّهٔ مذکورهٔ هرات همانا بجهت‌آن است‌که زنی **شیعی** ، از نخ و ریسمان حلالی‌که خودش ریسیده بوده‌کرباسی بافته وآنرا فروخته و ببهای‌آن حوضی درست‌کرد وآن حوض را وقف شیعیان‌آن بلده نمود پس بهمین‌جهت‌آن حوض را **حوض‌کرباس**گفتند وآن محلّه را نیز محلّهٔ حوض‌کرباس نامیدند و لفظ حوض را نیز متدرجاً از راه تخفیف انداخته و محلّهٔ کرباس‌گفته و اهالی‌آنرا کرباسی‌نامیدند.

ملا محمدمهدی‌کرباسی پسر صاحب ترجمهٔ نیز از اکابر وقت خود بود ، کتابی **دراجتهاد وتقلید** نوشته و **حاشیه‌ای برشرح‌تصریف ملاسعد تفتازانی** نیز تألیف داد . وفات او بنوشتهٔ جلداوّل‌ذریعة درسال‌هزار ودویست ونود ودویم وبنوشتهٔ جلدششم‌ذریعة‌چهارم جمادی‌الاخرهٔ هزار و دویست و هفتاد و هشتم هجرت واقع‌گردید . اما **ابوالمعالی** پسر دیگر صاحب ترجمه نیز درباب‌کنی خواهدآمد .

(ذریعة و قص و ص ۱۰ت و ۲۲۷هب و ۲۵۵ ج ۵ عن)

کرباسی **ابوالمعالی** - در باب‌کنی خواهدآمد .

کرباسی **ملامحمدمهدی** - فوقاً درضمن‌شرح‌حال والدش‌حاج‌محمدابراهیم کرباسی مذکور شد .

کرخی[1]

کرخی

عبدالله بن حسن - بغدادی کرخی ، مکنّی به **ابوالحسن**، ازفقهای نامی عراق‌عرب ومحل‌استفاده و مراجعهٔ دیگر فقهای وقت بود، کتاب **المختصر** درفقه از او است و درماه شعبان سیصد وچهلم هجرت درگذشت.

(ص ۲۲۵هب و ۲۹۳ف)

کرخی

معروف بن فیروز - یا فیروزان بغدادی کرخی ، مکنّی به **ابومحفوظ** ، ازمشاهیرعرفا وپدر ومادرش نصرانی‌مذهب‌بوده‌اند. اورا در هفت سالگی پیش معلّمی نصرانی بردند معلّم بدوگفت بگو **ثالث ثلثة** (و این اشاره بعقائد نصاری است‌که بنام **اب** و **ابن** و **روح‌القدس** بسه اصل **اقانیم ثلثة** معتقد میباشندکه **اب** خدایتعالی ، **ابن** عیسی ، **روح‌القدس** جبرئیل است و درقرآن مجید هم در ردّ ایشان فرموده (**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ**) معروف شدیداً انکارکرد وگفت: **لابل هُوَ اللهُ اَحَدٌ** پس معلّم برآشفته و سیلی بررویش زد، او نیز فرار کرده ومدتی غایب شد تاآنکه پدر و مادرش‌آرزومندبودندکه‌کاش او برگردد وهردینی راکه قبول‌کند ایشان نیز موافقت نمایند تاآنکه حسب‌الارشاد حضرت امام رضا ع در هفت سالگی دین مقدّس اسلامی را قبول‌کرد و بخانه‌شان‌آمد . پدر و مادرش از وی استفسار نمودندکه باکدام دین برگشتی ؟ گفت با اسلام اینك ایشان نیز اسلام‌آوردند و

۱- **کرخی**- بفتح اول منسوب است به **کرخ**که نام چندین موضع میباشد : یکی در سامره که‌آن را **کرخ‌فیروز** نیز گویند ، دیگری در بصره ، سیمی در خوزستان‌که غالباً کرخه گویند ، چهارمی در سواد عراق ، پنجمی درنهروان وغیر اینها و مشهورتر ازهمه‌**کرخ بغداد** است‌که محله‌ایست درآن ویا دهی است بفاصلهٔ یك میل از سمت بالای‌آن‌که اهلش یهود وشیعهٔ غالی هستند و **معروف‌کرخی** مشهور هم از همین‌کرخ بغداد میباشد . لفظ‌کرخی در اصطلاح رجالی لقب ابراهیم بن ابی‌زیاد ، احمد بن عبدالله ، حجاج ، حسین بن یحیی ، معروف بن فیروزان وغیرایشان میباشد و دراینجا فقط معروف بن فیروزان از ایشان با بعضی دیگر از معروفین به‌کرخی را تذکر میدهد .

لفظ فیروز یا فیروزان هم نام نصرانیّت پدرش میباشد . ظاهر کلام روضات که صاحب ترجمة را بعنوان معروف بن علی مذکور داشته آنکه نام پدرش را بعداز قبول اسلام تبدیل بعلی داده‌اند . باری بمناسبت نام اصلی مذکور پدر اورا **ابن‌فیروز** هم گویند و بسبب مذهب اصلی پدر اورا **ترسازاده** نیز نامند . شبستری گوید :

بترسازاده ده دل را بیك بار مجرّد شو زهر اقرار و انکار

معروف ، درمراتب سیر و سلوك و تجرید و تفرید بی‌نظیر است ، صوفیّه و عرفا درحق او ارادتی فراوان و عقیدتی بی‌پایان دارند، ازمشایخ کبارش شمرده ومستجاب‌الدّعوه‌اش دانند، قبر اورا تریاق مجرّب گفته و از آن استشفا مینمایند ، کرامات بسیاری بدو نسبت داده واز اصحاب و موالیان حضرت رضا ع‌یش می‌پندارند بلکه بعضی از ایشان دربان آن‌حضرتش دانند .

آنچه در روضات‌الجنّات ازکتاب مجلی ابن‌ابی‌جمهور احسائی نقل‌کرده جنید بغدادی ازدست دایی خود سری سقطی خرقهٔ ولایت‌پوشیده و سری هم از معروف کرخی و معروف نیز از دست مبارك حضرت حجة‌الله علی بن موسی‌الرضا ع خرقه‌پوش ولایت بوده است . از سید حیدرآملی نیز نظیر این را نقل‌کرده این است‌که یك سلسله از عرفای صوفیّه هستندکه سند طریقتی خودشان را بمعروف‌کرخی میرسانند وبواسطهٔ او بدان حضرت موصول داشته و بهمین جهت به **معروفیه** شهرت دارند . ایشان نیز بنام **نعمت‌اللهی** و **نوربخشی** و **نقش‌بندی** و **سقطیان** و**جنیدیان** وغیره بچندین‌شعبه‌منشعب‌هستند وبجهت همین‌کثرت شعب است‌که این سلسلهٔ معروفیّه به **ام‌السلاسل** معروف وشرح‌حال اجمالی سرشعبهٔ هریك از شعبات مذکوره را درهمین‌کتاب بعنوان **ولی** ، **شاه نعمت‌الله** و **نوربخش** و **بهاءالدین نقش‌بند** و **سری‌سقطی** و **جنید بغدادی** نگارش داده‌ایم . ابن‌خلّکان نیز گویدکه اخبار و محاسن معروف ، خارج از اندازه وحیطهٔ حدّ وشمار است . بااین همه، درهیچ‌کدام‌ازکتب‌رجالیّه‌که بشرح‌حال‌هریك‌ازاصحاب وخواصّ و خدّام وموالی ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام پرداخته و ولادت هریك ازمشاهیر ومجاهیل و ثقات وممدوحین

و مذمومین ایشان را مینگارند اصلاً تعرّضی بشرح حال معروف کرخی نشده و مدحاً یا قدحاً تصریحاً یا تلویحاً نامی ازاو مذکور نداشته‌اند اینك سمت دربانی‌او نسبت بحضرت رضا ع بلکه ازاصحاب‌آن‌حضرت‌بودن‌او محل‌تردید ونظر بوده و بسیار مستبعدمینماید. علامهٔ مجلسی هم درکتاب عین‌الحیات خود بهمین جهت وچند دلیل دیگرسمت دربانی اورا نسبت بحضرت رضا ع شدیداً انکارکرده است وتحقیق زاید و صحّت و سقم ملاقات وی‌باحضرت‌صادق ع وبعضی‌مزایای‌احوال‌معروف، موکول‌بروضات‌الجنّات وتنقیح‌المقال و دیگرکتب معتمدهٔ مربوطه است و بالاجمال مسلم امامی مذهب عابد عارف بودن وی درنظر این نگارنده دور از صحت نمیباشد . **وفات معروف** در دوّیم یا هشتم محرّم سال دویست تمام یا دویست و دویم یا ششم هجری دربغداد واقع شد وبنا براوّل ، هریك از سه جملهٔ **زبدهٔ‌آفاق** = **۲۰۰** و **زبدهٔ اصفیا** = **۲۰۰** و **مصباح جهان** = **۲۰۰**وبنا بردوّیمی کلمهٔ **رب** = **۲۰۲** وجملهٔ: **قطب اکمل** = **۲۰۲**وبنا برسیّمی جملهٔ: **قطب‌الدین** = **۲۰۶** مادّهٔ تاریخ او میباشند. درمرض موت باوگفتند وصیّتی بکن گفت: وقتی‌که مشرف بموت شدم پیراهن مرا صدقه بدهیدکه چنانچه بدنیا عریان‌آمده‌ام عریان رفته باشم .

(ص ۲۲۴هب و ۷۵۵ت و۲۲۴ ج ۲کا و۶۱ ج۱لر و۱۹۹ ج۱۳ تاریخ‌بغداد وغیره)

کردویه — **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** درگاف پارسی خواهدآمد .

کردین — بضم اوّل لقب رجالی مسمع بن عبدالملك است.

کرزی — لقب رجالی سلیمان وغیره و رجوع به**کوزی** نمایند .

کرکی[1]

کرکی — **سیدحسن بن سیدجعفر بن سیدفخرالدین-** اعرجی حسینی موسوی کرکی‌عاملی، از اکابرعلمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت وازاساتید

۱- **کرکی-** منسوب است به‌کرك وآن بنوشتهٔ مراصد بروزن‌عرش دیهی است دردامنهٔ کوه لبنان وبروزن قمر قلعهٔ مستحکمی‌است ازنواحی بلقا درطرف شام ودرجایی دیگردیدم*

ومشایخ روایت شهید ثانی میباشد وشهید، باعبارات فقیه کبیر اجلّ اعلم اکمل، رئیس الفقهاء، صاحب نفس طاهرهٔ زکیه ، افضل متأخّرین درهردو قوهٔ علمیّه و عملیّه و نظائر اینها اورا ستوده و بعضی ازکتابهای اورا از خودش خوانده و روایت میکند ، او نیز ازشیخ علی بن عبدالعالی میسی و خالهزادهٔ خود محقّق کرکی روایت مینماید . ازفتاوی نادرهٔ او مطهّر بودن یك قطره از باران است و از تألیفات او است :

۱- **شرح الطیبة الجزریة فی القرائات العشر** ۲- **العمدة الجلیة فی الاصول الفقهیة** و باکمال آن موفق نشده است ۳- **المحجة البیضاء والحجة الغراء** که جامع فقه و حدیث و تفسیر آیات احکام و دیگر مباحث دینیه است ۴- **مقنع الطلاب فی ما یتعلق بکلام الاعراب** کـه کتابی است خوب درنحو و صرف و معانی و بیان و پیش از اکمال قسم سیّمی آن درسال نهصد و سی و سیّم هجرت وفات یافت .

(ص۱۷۸ت)

کرکی **سیدحسین بن حسن** - بعنوان **مجتهد** خواهدآمد .

کرکی **سیدحسین بن سیدحیدر** - بعنوان **مجتهد** خواهدآمد.

کرکی **شیخ حسین بن شهاب الدین بن حسین بن محمد بن حیدر**- شامی عاملی کرکی ، عالمی است کامل حکیم فاضل متکلّم منشی ادیب شاعر ماهر فصیح اللّسان حاضر الجواب دقیق الفکر عمیق النظر کثیر الحفظ والاطّلاع، ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی و نظائر وی . دربدایت حال باصفهان وبلاد بسیاری سیاحتهاکرد، عاقبت درحیدرآباد هند اقامت گزید ، اشعار او نغز و طرفه خصوصاً در مدایح خانوادهٔ عصمت و رسالت اشعارآبدار بسیاری دارد ، درسلافةالعصر بسیارش ستوده و جدّ عالی اورا هم بعوض محمد بن حیدر خاندار نوشته است و ازتألیفات وآثار قلمی او است:

---

*که بروزن قمر دیهی است بسیارکوچك از ناحیهٔ جبل عامل در نزدیکی قریهٔ جبع که جمعی از علمای امامیه نیز ازآنجا برخاستهاند . بهرحال لفظ کرکی در اصطلاح رجالی لقب حسن بن جعفر، حسین بن شهاب الدین و دراصطلاح فقها علی بن عبدالعالی است که بعنوان محقق کرکی خواهدآمد .

۱- ارجوزةفی‌المنطق ۲- ارجوزةفی‌النحو ۳- الاسعاف ۴- حاشیهٔ‌تفسیر بیضاوی ۵- حاشیهٔ مطول ۶- دیوان‌شعر ۷- شرح‌نهج‌البلاغة ۸- عقودالدرر فی‌حل‌ابیات‌المطول ۹- کتابی در طب ۱۰- مختصرالاغانی ۱۱- هدایةالابرار وغیراینها واز اشعار او است :

فخاض امیرالمؤمنین بسیفه — لظاها و املاك السماء له جند
و صاح علیهم صیحة هاشمیة — تکادلها شم الشوامخ تنهد
غمام من‌الاعناق تهطل بالدماء — ومن سیفه برق ومن صوته رعد
وصی رسول الله وارث علمه — ومن کان فی‌خم له الحل والعقد
لقد ضل من قاس الوصی بضده — و ذوالعرش یأبی ان‌یکون له ند

لك‌الخیر لازید یدوم ولا عمرو — ولا ماء یبقی فی‌الدنان ولاخمر
فبادر الی اللذات غیرمراقب — فمالك ان قصرت فی‌نیلها عذر
فان قیل فی‌الشیب الوقار لاهله — فذاك کلام عنه فی‌مسمعی وقر
و قالوا نذیرالشیب جاءکما تری — فقلت لهم هیهات ان تغنی‌النذر
لئن کان رأسی غیرالشیب لونه — فرقة طبعی لایغیرها الدهر
یقولون دع عنك‌الغوانی فانما — قصاراك لحظ‌العین والنظر الشزر
وما للغوانی و ابن سبعین حجة — و حلم‌الهوی جهل ومعروفه نکر
فقلت دعونی فالهوی ذالك الهوی — ومالعمر الالعام والیوم والشهر
نشأت احب‌الغید طفلا و یافعا — وکهلا ولو اوفی علی‌المأة والعمر

وفات شیخ حسین بسال هزار و هفتاد و ششم هجرت درحدود شصت و چهار سالگی و یا در شصت و هشت سالگی درحیدرآباد هند واقع‌گردید.

(ملل وص ۳۵۵ سلافةالعصر و۶۵۷ت)

کرکی شیخ عبدالعالی بن علی } دوّیمی بعنوان محقق‌کرکی و اوّلی نیز
کرکی شیخ علی بن عبدالعالی } که پسراواست درضمن‌آن خواهدآمد.

کرکی محمدبن علی‌بن احمد - بعنوان حرفوشی نگارش یافته‌است.

کرمانی[1]

کرمانی محمد بن عبدالله بن محمد بن موسی - بکری نحوی لغوی‌که صحیح‌النّقل بوده وخط ملیحی داشت، با اجرت‌کتابت مینمود،

۱- کرمانی - منسوب به‌کرمان‌است وآن، بنابرآنچه در زمان ما مشهوراست بلکه*

خط او محل رغبت عامّه بوده و از تألیفات او است :

۱- الجامع درلغت **۲- ما اغفله الخلیل فی کتاب العین وما ذکر انه مهمل وهومستعمل وما هو مستعمل وهو مهمل ۳- الموجز** درنحو. سال‌وفاتش بدست‌نیامد وازکلمات‌بعضی ازادبا برمیآیدکه مصاحب‌اخفش - سعیدبن مسعد(متوفی بسال۳۱۵ه ق = **شیه**) بوده‌است.

(ص ۱۱۸ف و سطر ۷ ص ۲۱۶ت)

کرمانی **محمدبن یوسف بن علی -** بعنوان **شمس‌الدین** نگارش یافته است .

کرمانی **حاج‌محمدکریم‌خان -** ابن ابراهیم خان قاجارکرمانی ، ازعلمای نامی اواخر قرن سیزدهم هجرت ، از تلامذهٔ سید کاظم رشتی سابق‌الذکر ویا موافق‌آنچه از بعضی منسوع‌افتاد درس شیخ‌احمد احسائی سالف‌الترجمة را نیز دیده و رئیس و سرسلسلهٔ یك فرقه از طائفهٔ شیخیّه (اتباع شیخ احمد مذکور) میباشدکه بانتساب او **حاج‌کریمخانی** معروف هستند وگاهی ایشان‌را محض از راه‌تجلیل و تبجیل**آقائی** نیزگویند . محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنة (که مجملی ازشرح حال او بهمین‌عنوان‌اعتمادالسلطنة درمجلّد اوّل این‌کتاب نگارش‌یافته وبا صاحب‌ترجمه معاصر بوده‌است) درکتاب مآثر وآثارگوید : حاج محمدکریم‌خان‌کرمانی ازکبرای‌علما معدود و درجمیع فنون عقلیّه و نقلیّه دعوی استادی مینمود . از جماعت شیخیّه بعد ازسید کاظم رشتی‌گروهی بروی‌گرویدند و اورا رکن‌چهارم از ارکان اصول‌عقائدخویش گرفتند. سید علی‌محمد باب درتلفیقات مضحکهٔ خودکه نامش را بیان‌گذارده و سفاهت‌خویشتن را برهان نهاده خواسته است‌که این دانشمند را فریب دهد در شأنش‌گفته : **ان‌الکریم کان فی‌الکرمان‌کریما** . زمانی‌که این عالم جلیل بطهران‌آمد بحکم اعلیحضرت همایونی

---

*مخالفی نشنیده‌ایم بکسر اول میباشد، لکن درمراصد گویدکه‌گاهی اول‌آن مکسور میشود و مفتوح بودن‌آن معروف بصحت است . بهرصورت یکی از ایالات مشهور ایران‌است‌که بردیهات و بلادی مشتمل بوده و مرکز آن نیز بهمین اسم‌کرمان موسوم میباشد . همین نسبت‌کرمانی در اصطلاح رجالی لقب بکر، حسن ، علی بن حسنویه ، محمدبن‌حسن، محمد بن یوسف وبعضی دیگر بوده و دراینجا بعضی از اکابر معروف بهمین نسبت را تذکر میدهد.

(ناصر الدین شاه قاجار) رساله‌ای در ردّ باب بنگاشت وبطبع رسیده واصل این دانشمند بزرگ از ایل قاجارومردم درحق وی راه افراط وتفریط پیموده و درسال هزار و دویست و هشتاد و هشتم هجرت درکرمان وفات یافت . **انتهی کلام المآثر ملخصاً .**

صاحب ترجمة تألیفات بسیاری بیادگار گذاشته و بعضی ازآنها را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده مینگارد :



عکس حاج محمدکریمخان کرمانی -۸

۱- ارشادالعوام درعقائد، بزبان فارسی که چند مرتبه در ایران وغیره چاپ شده است **۲- تقویم العوج** در رد ایراداتی که برشیخیه کرده‌اند **۳- جوامع العلاج** درطب بعربی و میرزا حسن بن علی‌اکبر محیط کرمانی‌آن را بپارسی ترجمه نموده است **۴- جهادیه** بفارسی ودونسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۲۵۳۴ و۲۵۳۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیدتهران موجود وآنرا درسال هزار ودویست وهفتاد وسیم هجرت هنگامیکه انگلیس قشون خود را ببوشهر واردکرده بوده برای تشویق مردم بجنگ ایشان با انشائی خوب تألیف و دارای یك **مقدمه** درمعنی ایمان و لزوم اطاعت پادشاه و یك **خاتمه** در مفاسد فاتحیت کفار و **شش باب** میباشد **الف** در سر جهاد **ب** فضیلت جهاد وکشته شدن در راه خدا **ج** ترجمهٔ بعضی از مواعظ دایره برجهاد وارده از حضرت امیرالمؤمنین ع **د** اقسام جهاد **ه** دفاع دزد و امثال‌آن **و** دفاع کفاریکه حمله برِبلاد اسلام نمایند **۵- حدائق الاصول** دراصول فقه بوده ودر آن‌عاملین بظن را هم ردکرده‌است ونسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۶- دقائق العلاج** درطب **۷- رجوم الشیاطین** و این هردو درایران چاپ شده است **۸- الفطرة السلیمة والطریقة المستقیمة** **۹- فصل الخطاب** درحدیث که اخبارکتب‌اربعه را بدون ذکر سند و روات‌آنها

با ترتیب خوب جمع‌کرده و درتهران چاپ شده است وغیر اینهاکـه در عقائد و اغلب فنون متداوله‌کتابها پرداخته است . (ص۱۴۷مآثروآثارومواضع‌متفرقه‌ازذریعةوغیره)

کرمانی **نفیس بن عوض-** در ضمن شرح حال ناظم‌الاطبا میرزاعلی‌اکبر خان خواهدآمد .

کره لقب رجالی احمد بن یحیی است .

کریمةالدارین بعنوان **ست نفیسه** نگارش یافته است .

کسائی[1]

کسائی **ابوبکر - مقری دینوری**، ازکبارمشایخ‌صوفیّه وازقدمای‌اصحاب و اقران جنیدبغدادی‌است‌که درمیان این‌طبقه بریاضت وقناعت معروف و سماع صوت قرآن از سینهٔ او در وقت خـواب مشهور میباشد . هزار مسئله نوشته و بجنید فرستاد ، جنید هم همهٔ‌آنها را جوابی شافی نوشت ، او نیز همهٔ‌آنها را اندکی پیش‌از وفات خود باآتش سوزاند ، جنیـد از استماع این خبر بسیار خوشحـال گردید .کسائی درسال دویست وهشتادم هجرت درگذشت وکلمهٔ : **کریمی = ۲۸۰** مادّهٔ تاریخ او است . (ص ۸۳ ج ۶ فع وغیره)

کسائی **شیخ حسین -** بعنوان **شیخ‌کسائی** نگارش یافته است .

کسائی **علی بن حمزة بن عبدالله بن فیروز -** یا عثمان یا بهمن‌بن فیروز عجمی **فارسی**ّالاصل، **کوفی**ّ المنشأ، **بغدادی**ّ المسکن والموطن، **اسدی**ّالقبیلة ، **کسائی**ّ الشّهرة ، **ابوالحسن** یا **ابوعبدالله** الکنیة ، ادیبی است لغوی‌نحوی قـاری ، از مشاهیر و اساتیـد نحو و لغت و قرائت و علـوم ادبیّه ، یکی از **قراء سبعهٔ**

۱- **کسائی-** بکسر اول منسوب است به‌کسا وآن لباسی‌است معروف بافنده یافروشندهٔ آن راکسائی‌گویند . در اصطلاح رجالی لقب جریر بن عجلان ، علی بن محمد ، معاذ بن کثیر و شرح حال ایشان موکول بدان علم است و دراینجا بعضی دیگر معروف بهمین عنوان را تذکر میدهد .

مشهورهٔ سابق‌الذکر که در ادبیّات و فنون مذکوره امام‌کوفیّین بود . نحو را از معاذ هراء ، یونس نحوی ، خلیل بن احمد عروضی و بعضی از اکابر دیگر اخذکرد و فرّاء و ابوعبید قاسم بن سلام وجمعی ازافاضل ازتلامذهٔاو میباشند.کسی بفرّاءگفت‌که خودت نظیرکسائی هستی دیگر چرا حاضر حوزهٔ او میباشی فرّاءگوید این جمله غروری در نفس من تولیدکرد، برخلاف جلسات سابق بنای مناظره‌گذاشته وباصول همردیفان داخل مذاکره میشدم پس خود را مثل مرغی دیدم‌که با منقار خودآب از دریا برمیدارد . امام شافعی گوید هرکه خواهد در نحو متبحّر شود پس او عیال و طفیلی کسائی است . کسائی قرائت را نیز ازحمزة بن حبیب زیات، اعمش، عبدالرحمن بن ابی‌لیلی وبعضی از اساتید دیگر اخذکرد و درهرجاکه قرائت‌او مخالف قرائت حمزه است موافق‌قرائت همین ابن‌ابی‌لیلی میباشدکه موافق قرائت حضرت امیرالمؤمنین ع است.

کسائی در فنّ قرائت استادکل ومرجع‌استفادهٔافاضل‌بود، برروی‌کرسی می‌نشسته و تلاوت مینمود ، حاضرین حوزه نیز قرائات اورا با تمامی مزایای فصل و وصل و مدّ و تشدید وغیره ضبط میکردند . نخست موافق حمزه قرائت میکرده و عاقبت قرائت مخصوصی اتّخاذ نمود ، حفص و دوری دونفر راوی مشهور قرائات وی هستند و جمعی دیگر نیز قرائات اورا روایت میکنند. درعهد خلافت هرون عباسی نیز با همین قرائت خود تلاوت مینمود و پیش‌از خلافت هرون معلّم وآموزگار وی بود وبعداز خلافت نیز بتعلیم و تربیت دوپسرش امین و مأمون منصوب‌گردید و بسیار محترم بود و نظیر قضیهٔ پیش‌گذاشتن نعلین که دریحیی بن زیاد فراء نسبت بپسران مأمون مذکورشد دربارهٔکسائی نیز منقول میباشد . چنانچه روزی هرون از دور نظاره میکرده دیدکسائی خواست‌که نعلین خود را درپاکند امین و مأمون درپیش‌گذاری نعلین بهمدیگر مسابقت میکنند و کسائی نیز سر و دست ایشان را بوسیده و سوگند دادکه دیگر این‌کار را نکنند پس هرون از حاضرین دربار استفسار نمودکه خادم‌کدام یك از شما بخدّام دیگر برتری داشته وعزیزتر است همه‌گفتندکه البته خادم امیرالمؤمنین (هرون) ، هرون‌گفت چنین

نیست بلکه خادم کسائی مزیت بهمهٔ خدّام دارد زیراکه خادم او عبارت از امین ومأمون است پس قضیه‌را بیان کرد . آه . کسائی درشعر بی‌بهره بوده **وفلان اجهل بالشعر من الکسائی** از امثال دایره میباشد . مناظرهٔ کسائی با سیبویه درمسئلهٔ زنبوریّه وغیره و مظلومیّت سیبویه درآن قضیه مشهور و درمغنی ابن‌هشام و بعض موارد دیگر مذکور و درضمن شرح حال سیبویه عمرو بن عثمان نیز اشاره نمودیم و دراینجا محض فائدهٔ علمی ادبی بعضی از قضایای دیگر کسائی را ثبت اوراق مینماید :

روزی کسائی در محضر هرون از ابویوسف قاضی (که شرح حالش در باب کنی خواهد آمد) سؤال نمود که غلام تو مقتول شده وکسی بگوید **أَنَا قَاتِلٌ غُلَامَكَ** (با تنوین لام) و دیگری بگوید : **أَنَا قَاتِلُ غُلَامِكَ** (بی‌تنوین لام وبا اضافه بسوی غلام) آیا کدام یك از این دوکس را قاتل و جانی میدانی ؟ قاضی گفت هردو را زیراکه جملهٔ مذکوره درهردو حالت اقرار بقتل است پس در دم هرون تخطئه کرد وگفت جملهٔ مذکوره درحالت دوّیمی (که با اضافه باشد) اقرار بقتل است زیراکه اسم فاعل درحالت اضافه بمعنی ماضی است بخلاف حالت اوّلی که بی‌اضافه است زیراکه اسم فاعل دراین حال محتمل الحال والاستقبال بوده و قائل آن اقرارکننده محسوب نمیشود. نیز روزی کسائی درمجلس خلیفه بمحمدبن‌حسن فقیه شیبانی که بدو تقدّم کرده و تصدّر مینموده گفت بهتر آن است که با همدیگر مباحثهٔ علمیّه کنیم هرکه تفوق یابد تقدّم و تصدّر حق او باشد چنانچه شما ازمن مسئلهٔ فقهیّه بپرسی ومن با قواعد نحویّه تطبیقش کرده وجواب گویم و بالعکس من هم از شما مسئلهٔ نحویّه بپرسم شما با قواعد فقهیّه موازنه کرده وجواب بگویید . محمد نیز موافقت کرد و ازکسائی پرسیدکه سهو درسجدهٔ سهو موجب سجدهٔ سهو دیگر میباشد یانه ؟کسائی فوراً گفت نمیشود زیراکه ازقواعد مقرّرهٔ نحویّه است: **اَلْمُصَغَّرُ لَايُصَغَّرُ** . بعدازآن کسائی نیز نظیر همان مسئلهٔ اقرار راجع بقتل غلام‌را سؤال کرده وگفت اگرکسی نزد شما بگوید **أَنَا سَارِقُ ثَوْبِ فُلَانٍ** (بضمّ قاف با اضافه) و دیگری نیز همان جمله را با تنوین قاف و بی‌اضافه بگوید دراین صورت وظیفهٔ دینی

اسلامی چه بوده وکدام یك ازآن دوکس محکوم بسارقیّت و قطع ید است؟ محمد بن حسن نیز مثل ابویوسف قاضی در مسئلهٔ اولی گفت جملهٔ مذکوره در هردو حالت اضافه و عدم اضافه ، اقرار بسرقت بوده وهردوکس محکوم بقطع ید میباشند پس کسائی بهمان روش مذکور تخطئه نمود .

ابن‌خلّکان گوید: روزی کسائی درمجلس هرون بمحمد بن حسن گفت هرکس در علوم عربیّه متبحّر گردد درتمامی علوم بهره‌ور باشد اینك محمد بن حسن همان مسئلهٔ سجدهٔ سهو را پرسید و همان جواب را شنید . نیز پرسیدکه اگرکسی طلاق را معلّق بوقوع ازدواج نماید (بدین معنی‌که زید با صیغهٔ عربی پیش‌از ازدواج بهند بگویدکه اگرْ ازدواج‌کنیم تو مطلّقه هستی) آیا بعد از ازدواج‌آن طلاق وقوع میبابد یانه‌کسائی گفت‌نمیشود زیراکه ازامثال مشهوراست: **السیل لایسبق المطر** باری‌ازتألیفات‌کسائی‌است:

۱- الحروف ۲- العدد ۳- القرائات ۴- لحن‌العامة یا **ما تلحن فیه‌العوام ۵- متشابه‌القرآن** . بنوشتهٔ سیوطی‌کسائی نخستین‌کسی است‌که در متشابهات قرآنی تألیف داده لکن چنانچه درعنوان زیات مذکور داشته‌ایم حمزة‌بن‌حبیب زیات استادکسائی نیزمتشابه‌القرآن تألیف داده است **۶- المصادر ۷- معانی القرآن ۸- مقطوع القرآن و موصوله ۹ و۱۰ و۱۱- النوادر الاصغر و النوادرالاوسط و النوادرالکبیر ۱۲- الوقف والابتداء فی‌القرآن** وغیراینها .کسائی بسال یکصد و هفتاد ونهم یا هشتاد و دویم یا سیّم یاپنجم یا نهم یا نود و دویم یا سیّم هجرت با هرون خلیفه ، مسافرت طوس‌کرد ودراثنای سفر درقریهٔ زنبوریّه نامی از اعمال ری وفات یافت و محمد بن حسن فقیه شیبانی مذکور فوق نیزکه همسفر بوده درآن روز درهمان قریه بدرود حیات‌گفت . هرون‌گفت‌که فقه و علم عربیّه را درخاك ری دفن‌کردیم و بنوشتهٔ ابن‌الندیم ابویوسف قاضی مذکورفوق نیز درهمان روز وفات‌کسائی درگذشت و بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب تراجم وفات‌کسائی در طوس واقع شده است . اما وجه لقب‌کسائی آنکه درکسا احرام حج بسته بوده ویا خود در مجلس درس اساتید خود باکسا حاضر میشده وبرخلاف تلامذهٔ دیگرکه با حلّه‌های

مخصوصی حضور میبافتند .

(س ۴۴ و ۹۷ف و ۴۷۱ت و ۳۵۸ ج ۱کا و ۱۶۷ ج ۱۳ جم و ۱۱۳ لس و ۴۰۳ ج ۱۱ تاریخ بغداد و ۳۸۵۹ ج ۵ س وغیره)

کسائی **حکیم مجدالدین** - مکنّی به **ابواسحق** یا **ابوالحسن** ازمشاهیر و افاضل قدمای شعرای ایرانی عهد سامانیان میباشدکه دراصل از اهالی مرو بوده وبهمین جهت به**کسائی مروزی** شهرت یافته است. کسائی بسیار نیکواعتقاد و مدّاح اهل بیت امجاد ع بوده و اظهار تشیّع میکرد ، بالخصوص در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع اشعار بسیاری بدو منسوب است . علاوه برقریحهٔ شعریّهٔ صافیه مراتب علمیّهٔ او هم مسلّم و بالخصوص درعلم صرف بردیگران مقدّم ومدتی درخدمت آل سامان بود ، عهد سلطنت سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ه ق = **شفز - تکا**) را نیزدریافته و مدایحی درحق وی گفته است ، عاقبت بمرام تصفیهٔ باطن و تهذیب نفس منزوی شد، کلاه فقر درسر وکسوت زهد و ورع دربرکرد وبهمین جهت به**کسائی** شهرت یافت. سال وفاتش بدست نیامد لکن بعد از ملاحظهٔ تاریخ ولادت اوکه سال سیصد و چهل و یکم نوشته‌اند با درنظرگرفتن **اینکه** درکلمات بعضی از ارباب تراجم از معمّرینش شمرده و بطول عمرش موصوف داشته‌اند توان گفت که اواسط قرن پنجم را نیز دریافته است وبناصرخسرو (متخلّص به حجّت) فرستادن قصیدهٔ دالیهٔ خود ، قرینهٔ قویّه بلکه شاهد صادق همین مدّعا میباشد ، این قصیده درنهایت دقّت و لطافت وفصاحت بوده و دراثبات مراتب فضل وکمالات نفسیّه و متّصف به **حکیم** بودن او برهانی قاطع میباشد و از اشعارآن است :

جان و خرد رونده براین چرخ اخضرند — یا هردوان نهفته در این کوی اغبرند
عالم چراکه نیست سخن‌گوی وجانور — گر جان وعقل هردو دراین عالم اندرند
ور در جهان نیند علی‌الحال غایبند — ور غایبند درتن ما چون که حاضرند
وانکه‌کزین مزاج مهیّا جدا شوند — چیزند یانه چیز و عرض وار بگذرند
گر چیز نیستند برون از مزاج تن — امروز نیز لاشی و مجهول و ابترند

ورلاشی‌اند فعـل نیـایـد ز چیـز نـی — ویـن هردو درتـن تـو بافعـال ظاهرند
آنکو جداکنـد بخرد جـوهر از عرض — داندکه این دوچیز لطیفنـد و جوهرند
اهـل تمیز وعقل از ایـن دامگاه صعب — غافـل نیندگـرچه دراین دامگـه درند
گیتی چو جسم و صورت ایشان درو بصر — عالـم درخت پـربـر و ایشان دراو برند
درهـای حکمتنـد حکیمـان روزگـار — وینهاکـه چون خرنـد همه از پس درند
آن عاقلان‌کـه زیر قـدم روز عزّ و فخر — جـز فـرق مشتـری و سر مـاه نسپرند
گیتی همه بیـابان ، ایشان رونـده رود — مـردم همـه مغیـلان ، ایشان صنوبرند
ای حجّت زمین خراسـان بسی نمانـد — تا اهـل جهل روز و شب خویش بشمرند

ناصرخسرو نیز درجواب آن، قصیده‌ای نوشته‌که بعضی از ابیات‌آن را مینگارد:

انـدر مشیمـهٔ عـدم از نطفـهٔ وجـود — هـردو مصوّرنـد ولـی نامصوّرنـد
محسوس نیستند و نگنجنـد در حـواس — ناینند، در نظرکـه نه مظلم نه انورند
پـروردگان دایـهٔ قـدسنـد در قـدم — گوهر نینـد اگرچه بـاوصاف‌گوهرند
زینسوی‌آفـرینش و زانسـوی کاینـات — بیرون و انـدرون زمانـه مجـاورند
اندر جهان نیند هـم ایشان وهم جهـان — درما نینـد و درتن مـا روح پرورند
گویند هردو هردو جهانند از این قبیـل — در هفت‌کشورنـد نه در هفت‌کشورند
این روح قدس‌آمد وآن ذات جبرئیـل — یعنی فـرشتگان پراننـد و بـی‌پرند
من چـاکر و غـلام‌کسائی‌کـه او بگفت — جان‌وخرد، رونده‌براین‌چرخ‌اخضرند
روزی دهـان پنج حواس و چهـار طبع — خالی‌گـران نـه فلك و هفت اخترند
هان تا ازآن‌گروه نباشی‌کـه در جهـان — چونگاومیخورندوچوگرگان‌همیدرند
یـا کافری بقاعـده یـا مـؤمنی بحـق — همسایگان ما نه مسلمان نه کافـرند
از نور تـا بظلمت و از اوج تـا حضیض — از بـاختر بخـاور و از بحر تا برند
هستنـد و نیستنـد و نهـاننـد و آشکار — هم بی‌تواند وبا تو بیك خانه اندرند

(ص ۹۲ ج۳نی و۴۸۲ ج ۱ مع و۳۵۸۹ ج۵س وغیره)

کسروی **علی بن مهدی - اصفهانی،مکنّی به ابوالحسن،** معروف به کسروی، ادیب شاعر راوی تواریخ و سیر و بکتاب العین خلیل بن احمد عارف بوده و از تألیفات او است :

۱- الاعیاد والنواریز ۲- الخصال دراشعار وحکم و امثال ۳- مراسلات الاخوان ومحاورات الخلان . بین کسروی و ابن المعتز عبدالله (که شرح حالش درباب کنی خواهد آمد) مراجعات بسیاری بوده و وقتی ابن المعتز بدو نوشت:

ابا حسن انت ابن مهدی فارس	**فرقق بنالست ابن مهدی هاشم**
و انت اخ فی یوم لهو و لذة	**و لست اخا عند الامور العظائم**

کسروی در پاسخ بنگاشت:

ایا سیدی ان ابن مهدی فارس	**فداء ومن یهوی لمهدی هاشم**
یلوت اخا فی کل امر تحبه	**ولم تبله عندالامور العظائم**
و انک لونبهته لملمة	**لانساك صولات الاسود الضراغم**

وفات کسروی درعهدخلافت معتضدعباسی(۲۷۹-۲۸۹ه ق = **رعط - رفط**) واقع گردید.

(سطر ۱۲ ص۴۴۷ت)

کسعی (بضمّ اوّل و فتح ثانی) **محارب بن قیس - یا غامد بن حرث،** از قبیلهٔ بنی کسع از قبائل یمن ، شاعری است معروف، درندامت ضرب المثل ، جملهٔ : **اندم من الکسعی** از امثال دایره میباشد .

گویند درعلفزاری مشغول شترچرانی بود، درآن اثنا درختی را دیده وبجهت تیر وکمانش برید ، یك کمان وپنج تیر ازآن تهیه نموده ودرشکارگاهی درکمین نشست، تا یك گلّه حمار وحشی پدیدار شد ، یکی ازآنها را تیری پرتاب زد چنانچه از طرف دیگرش خارج و بکوه برخورده وآتش نمایان گردید ، بخیال اینکه تیرش اصابت نکرده و بخطا رفته بار دیگر کمین کرده و بهمان روش یکی دیگر را زد ، باز بخیال خطا و عدم اصابت پنج مرتبه علی التوالی کمین نمود ، درهریك ازآنها نخست ازساختن تیر وکمان اشعاری با وجد و حال و دایر بروسعت روزی خواند ، عاقبت در هریك از خطاهای خیالی خود نیز اشعاری دایر بریأس وحرمان و عدم مساعدت مقدّرات آسمانی

میسرود ، در تیرآخری نیز بخیال عدم اصابت ، کمان را ازکثرت افسردگی شکسته و خوابید تا صبح بعداز بیداری ، پنج شکار و پنج تیر خود همه را خـونآلوده دید ، از شکستن کمان نادمشد وازکثرت ندامت انگشتشستخودرا بریده واین اشعاررا فروخواند:

ندمت نـدامة لوان نفسی	تطاوعنی اذاالقطعت خمسی
تبین لـی سفاهالرأی منی	لعمر ابیك حین کسرتقوسی

فرزدق نیز در ندامتی که بجهتطلاق زنش نوار داشته همین ندامتکسعی را ضربالمثل کرده وگوید :

ندمت نـــدامت الکسعی لمـا	غـدت منی مطلقـــة نــوار
وکانت جنتی فخرجت منهـــا	کآدم حـین لج بــه الضرار
و کنت کفاقأ عینیــه عمـــدا	فاصبح مایضیئی لــه النهار

(مجمعالامثال میدانی وجمهرةالامثال ابوهلالعسکری)

کشاجم **محمود بن محمد بنحسین - رملی**، بن سندی بن شاهك (چنانچه در ذریعةگفته) یا محمود بنحسین بن سندی بنشاهك (چنانچه در اعیانالشیعة است) درکشفالظّنون نیز در دوجا محمود بن حسین ودریکجا محمود بن حسن نوشته و باسم اجدادش متعرّض نشده و ظاهرآن استکـه حسن در نام پدر او از سهو کاتب است ، محمود بن حسینگفتن هم از قبیل نسبت بجدّ بوده و نامش محمود و پدرش هم موافق ذریعة محمد بن حسین است . با وجود این همه ، نام و نسب اورا موافق نقل معتمد در مروجالذهب محمد بن حسن بن سندی بن شاهق نگاشته است. بهرحالکنیهاش چنانچه بسمشهوراست **ابوالفتح** ، یاموافقنوشتهٔبعضی **ابونصر**، شهرتش **کشاجم** وبجهت انتساب بجدّش به **سندی** نیز معروف وبسبباقامت او دربلدهٔ رمله ازبلاد فلسطین درچهار فرسخی بیتالمقدس به **رملی** ملقّب وازمشاهیر شعرایخانوادهٔ رسالت قرن چهارم هجرت میباشدکه کاتب شاعر ادیب جامع منجّم بوده و حرف اوّلی هریك از این مراتب علمیّهٔ پنجگانه را بایکدیگر ترکیب داده و به**کشاجم** شهرتش دادهاندکه اشارهٔ اجمالی بکمالات متنوعهٔ وی باشد ، یا بنوشتهٔ بعضی لفظکشاجسم اشاره بکاتب و

شاعر و منجّم و متکلّم است که در همهٔ این مراتب بهره‌ای بسزا داشته است . از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **ادب‌الندیم** که درمصر و اسکندریه چاپ و درقاهره نیز بنام ادب‌الندماء و لطائف **الظرّ**فاء بطبع رسیده است ۲- **البیزرة** کـه نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانهٔ غوطا موجـود است . در کشف‌الظنون گوید بیزره علمی‌است‌که درآن از احوال جوارح بحث میشود ازحیث حفظ صحت و ازالهٔ مرض و علامات قوه و ضعف‌آنها در صیدکردن ۳- **دیوان شعر** که مرتب‌القوافی بوده و دربیروت بنام **دیوان‌کشاجم** چاپ شده‌است ۴- **المصائد والمطارد** . وفات‌کشاجم بسال‌سیصد و پنجاهم هجرت واقع و اینکه دریکجا ازکشف‌الظّنون درحدود پانصدم هجرت‌نوشته اشتباه و مخالف دیگر مواضع خودآن‌کتاب است واز اشعارکشاجم بدست نیامد.

(کف وذریعة وص ۲۲۶هب و۲۵۱ ج۲ع)

کشاف‌المعارف گاهی محمد بن ابـراهیم نیشابوری را گویندکـه بعنوان **عطار** مذکور شده است .

کشفی **سید جعفر بن ابی‌اسحق** - مـوسوی علـوی ، دارابـیّ‌الاصـل ، بروجردیّ‌الموطن ،کشفیّ‌الشّهرة ، از اجلاّی علمـای امامیّهٔ قرن‌سیزدهم‌هجرت میباشدکه اصل‌ایشان ازدارابجرد فارس وبا صاحب‌جواهرسابق‌الذکر وسید محمدباقر حجّةالاسلام سالف‌الترجمة و نظائر ایشان معاصر بوده و عـالمی است ادیب‌نحوی‌عارف‌فقیه‌اصولی محدّث مفسّر متکلّم جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة، بالخصوص درحدیث و تفسیر بی‌نظیر و ازتألیفات او است :

۱- **اجابة‌المضطرین فی‌اصول‌الدین وبعض فروعه والاخلاق‌الکریمة** که حاوی بیانات ایقانیه و تحقیقـات عرفانیه بـوده و در هند و ایران چاپ شده است ۲- **ارجـوزة فی‌الکـلام** ۳- **ارجوزة فی‌المنطق** ۴- **ارجوزة فی‌النحو** واز ابیات‌آن است :

ام‌العلوم النحو، والصرف اب — وکـل علم بعـد ذین یطلب

۵- **بـرق و شرق** که **شرق و غـرب** نیزگویند درشرح بعضی از احادیث دینیه‌که بپارسی فصیح مسجع و مقفی موافق مشرب اهـل ذوق و عرفان شرح‌کرده چنانچه اصـل حدیث را بعنوان برق نوشته پس بعنوان شرق هم شرحش‌کرده است ۶- **البلدالامین** که منظومه‌ایست دراصول‌عقائد واز هزار بیت متجاوز بوده وکتاب‌الحصن الحصین فی‌شرح البلدالامین هم‌که تألیف میرزا ابوالحسن

اصطهباناتی نوهٔ‌سیدجعفراست شرح همین‌کتاب‌بلدالامین‌است **۷- تحفة‌الملوك فی‌السیر والسلوك** که‌کتابی است درعقل و جهل و تعدیل قوای‌آنها وآن را بپارسی بنام فتحعلی‌شاه قاجار تألیف و درآخرش قصیده‌ای درمدح سلطان معظم گفته واز ابیات‌آن است :

مه مه‌ای طوطی سخن بسیار شد — زین‌سخن هرصفحه‌ای طومار شد

داستان عقل بی‌پایان بود — آنچه ناید در بیان عقل آن بود

۸- سنابرق . مخفی نماندکه نام پدر سید جعفر را در اعیان‌الشیعة و چند جا از ذریعة اسحق نوشته‌اند، لکن درچند جای دیگر ازذریعةابواسحق نوشته وسیدحسین بروجردی سالف‌الترجمة نیزکه ازتلامذهٔ خودکشفی والبته ابصر و اخبر است ابی‌اسحق نوشته بلکه تحت‌عنوان سنابرق مذکور فوق ازخودکشفی نیز ابی‌اسحق نقل‌کرده‌است. باری‌تردیدی نیست در اینکه نام پدر کشفی اسحق نیست بلکه ابی‌اسحق بوده ویا خود ابی‌اسحق ، کنیه و نام اصلیش چیزی دیگر بوده است . وفات‌کشفی درسال هزار ودویست و شصت و هفتم هجری قمری واقع شد ودر نخبة‌المقال ، با اشاره باستادی او و اسم پدر ومدت عمر و سال وفات و مادهٔ تاریخ وی‌گوید:

سیدنا الاصفی الجلیل جعفر — **ابن ابی اسحق المفسر**

قد کان بدرا لسماء العلم — و بعد **لمح** = ۷۸ **غاب نجم‌العلم** = ۱۲۶۷

چنانچه عددکلمهٔ **لمح** (۷۸) عمر او و عدد جملهٔ **غاب نجم‌العلم** (۱۲۶۷) هم مادهٔ تاریخ وفات او است . ناگفته نماندکه‌کشفی بنام سید مصطفی و سید روح‌الله و سید ریحان‌الله و سید یحیی چهار پسر داشته است‌که **سید ریحان‌الله** که در همان سال مذکور وفات پدر یا سال پیش ازآن متولد بوده در اواسط عمر خود از بروجرد بتهران رفت ، عاقبت از مشاهیر علمای‌آنجا معدود وصاحب محراب ومنبر وتدریس شد، درفقه واصول وادبیات و رجال وشرح حال علما خبرتی بسزا داشت وبسال هزار و سیصد وبیست وهشتم‌هجرت درحدود شصت ودو سالگی درگذشت. **اما برادرش سید یحیی** ازاکابرمعروف‌بابیه‌میباشد که در اوائل سال هزار و دویست و شصت و شش با عدهٔ‌کثیری ازاتباع‌خود، قلعهٔ نیریز

فارس را متصرف شد وچندی با مأمورین دولتی محاربه نمود تا بفاصلهٔ چندماه مغلوب گردید ودرشعبان همان سال درحال حیات پدر مقتول و اتباعش نیز بعضی مقتول و بعضی متفرق گردیدند.
(ص ۱۰۳ عم و۳۵۹ ج ۱۶ عن و متفرقات ذریعة وغیره)

کشفی

میرصالح ابن سید عبدالله - مشگین‌قلم اکبرآبادی از عرفای عالی‌مقام سلسلهٔ قادریّه میباشدکه خوارق وکراماتی هم بدو منسوب است ، منشی خوشنویش و شاعر ماهر بود ، اشعار نغز وطرفه میگفت، دراشعار فارسی به**کشفی** و درهندی به **سبحانی** تخلّص میکرد، در دربار شاهجهان بدرجهٔ امارت رسید ، درسال یك هزار و شصتم یا شصت و یکم هجرت درگذشت . بنا براوّل جملهٔ : **قطب هادی میرصالح متقی** = ۱۰۶۰ مادّهٔ تاریخ وفات‌او بوده واز اشعارش بدست نیامد. شرح حال پدرش نیز بعنوان **وصفی** خواهدآمد و بنوشتهٔ خزینةالاصفیاء صد وسی وپنج سال عمر داشته است.
(ص ۳۵۰ ج۲ خه و اطلاعات متفرقه)

کشی[1]

کشی

محمد بن عمر بن عبدالعزیز - مکنّی به **ابوعمرو**، ازوجوه واعیان و ثقات علما و محدّثین امامیّه میباشدکه بسیار جلیل‌القدر ، حسن‌الاعتقاد والمذهب ، از اصحاب و تلامذهٔ محمد بن مسعود عیّاشی سابق‌الذکر بوده

۱- **کشی** - بفتح اول و تشدید ثانی، لقب رجالی ابراهیم بن نصیر، محمد بن سعید، محمد بن‌عمر بن عبدالعزیز صاحب رجال و درصورت‌اطلاق ونبودن‌قرینه منصرف بدو میباشد. نسبت لفظ کشی بنوشتهٔ مراصد و تنقیح‌المقال به دیهی‌کش (بروزن‌حق) نامی‌است درسه‌فرسخی جرجان. نیز درمراصدگوید : **کس** (با سین بی‌نقطه) شهری‌است مشهور درارض سند وهم یکی از بلاد سمرقند است وآن در زبان مردم سمرقند و بخارا بکسر اول و تشدید سین بی‌نقطه ودر زبان اهل‌عراق وغیرایشان بفتح‌اول‌است واینکه بعضی‌تصحیفش کرده وبا شین نقطه‌دارش‌خوانند خطا ویا بقول بعضی‌کس (با سین بی‌نقطه) معرب‌کش (با شین بانقطه) است باری مقصود ازاین جمله، تذکر دادن مغایرت **کس وکش** است والا محمد بن‌عمر صاحب رجال مذکورفوق چنانچه ظاهر علمای رجال است از همان‌کش جرجان میباشد و لکن بقرینهٔ اینکه استادش عیاشی از اهل سمرقند بوده احتمال میرودکه‌کشی نیز از همان‌کش سمرقند بوده است .

واز او روایت نموده و تلعکبری نیز ازکشی روایت مینماید . چنانچه تحت‌عنوان‌غلام اشاره‌نمودیم بهمان‌جهت تلمیذ عیاشی بودنش اورا **غلام‌عیاشی** نیز گویند .کشی دررجال و اخبار خصوصاً آنچه متعلّق باحوال رجال‌است بصیر وصاحب‌کتاب رجال میباشدکه‌بنام خوداو معروف ونام‌اصلی‌آن **معرفة اخبارالرجال** ویا **معرفةالناقلین عن‌الائمة الصادقین ع** ، اکثر احادیث متعلّقه باحوال رجال‌را شامل وپرفائده وکثیرالعلم‌بوده لکن موافق‌فرمودهٔ علمای رجال، روات عامّه وخاصّه‌را جمع و بیکدیگر خلط‌کرده بود اینك شیخ طوسی تلخیصش‌کرد، زواید واضافات‌را اسقاط‌نمود وبروات‌خاصّه‌تخصیصش‌داده **واختیارالرجال** یا **اختیارالکشی**‌اش نامید . همین اختیارالرجال است‌که تا زمان حاضر دایر و در اواخر در بمبای چاپ شده‌است. اما اصل‌کتاب رجال‌کشی بنوشتهٔ بعضی‌ازاکابردسترس‌نگردیده وکسی‌آنرا نشان نداده است. سال وفات‌کشی هم مثل استادش عیّاشی بدست‌نیامد لکن با کلینی و صدوق اوّل علی بن بابویه و نظائر ایشان معاصر واز رجال قرن چهارم بود وتلعکبری هرون بن موسی‌که از وی روایت میکند درسال سیصد وهشتاد وپنجم‌هجرت وفات یافته است و در نخبةالمقال‌گوید :

بوعمرو الکشی وهـو ابن عمر   **عدل جلیـل ذوالرجال والخبر**

(ص ۵۲۹ مس وسطر ۳۵ ص ۵۵۶ت وکتب رجالیه)

کعب‌الاحبار یا **کعب‌الحبـر** { **ابواسحق‌کعب بن مانع** - یا ماتع از اکابرعلمای یهود یمن‌بود، کتابهای بسیاری خوانده و بنوشتهٔ فرید وجدی شرفیاب‌حضور مبارك حضرت نبوی ص‌گردید، لکن هنوز اسلام نیاورد ومنتظر تحقّق علامات دیگری (که درکتابهای قوم خود دربارهٔ پیغمبر عربی‌آخرالزمان خوانده‌بود) میبود تاآنکه در عهد خلافت عثمان تحقّق‌آنها درنظرش محرز شد ، اسلام‌آورده و اعلان رسمی نمود. پدرش نیز از علمای یهود بود، درعهد سعادت خود حضرت رسالت بشرف اسلام مشرّف شد واز اکابر اصحاب بوده است . بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر، عهـد سعادت را درك‌کرده و لکن بفیض حضور مبارك نایل نگردیده ودرزمان خلافت ابوبکر یا عمر یا حضرت امیرالمؤمنین ع اسلام‌آورد و ازمشاهیر تابعین بود . احوال وخبر دادن او در

مجلس معاویه ازفتن آخرالزمان و وقعهٔ جانسوز کربلا وغیراینها مشهوراست و بهمین جهت کثرت علم واحاطهٔاو، بهمین عنوان کعب‌الاحبار شهرت یافت، که **کعب** نام‌او و **احبار** جمع حبر بمعنی عالم یهود میباشد واضافهٔ کعب نیز ازقبیل اضافهٔ **زیدالخیل** است یعنی کعب‌العلما که کنایه‌ازاعلم‌العلما باشد چنانچه زید را بجهت کثرت علاقه ومحبت واختصاصی که باسب و اسب‌سوار دارد بهخیل که بمعنی‌اسب و اسب‌سوار هردوآمده زیدالخیل گویند. اینکه در قاموس گفته‌که اصل صحیح کعب‌الحبر گفتن بوده وکعب‌الاحبار درست نباشدگویا بزعم این است‌که لفظ احبار را هم مثل لفظ حبر وصف کعب تصورکرده و پرواضح است‌که بحکم قواعد عربیّه وصف مفرد هم باید مفرد باشد. لکن در السنه وکتب رجال وغیره همان کعب‌الاحبار معروف بوده و چنانچه روشن گردید احبار وصف کعب نیست بلکه مضاف‌الیه‌بوده بلی **کعب‌الحبر** اگر استعمال‌شود چنانچه قاموس گفته ازقبیل صفت وموصوف میباشد یعنی کعبی‌که خودش حبر و ازعلمای یهود است . **حبر** بفرمودهٔ مجمع‌البحرین بفتح وکسر اوّل عالم یهود راگویند و جمع اوّلی حبور و دوّیمی احبار است.

در قطرالمحیط نیزگوید **حبر** بفتح اوّل ، مطلق عالم ، یا عالم صالح وهریك از کهنهٔ یهود راگویند و بکسر اول نیز عالم یا عالم صالح یا عالم فاضل بوده و هریك از احبار یهود را نیزگویند و درجمع هردو حبور و احبار اطلاق میکنند . کلمات علمای رجال دربارهٔ‌کعب ، مختلف است ، از مناقب ابن شهرآشوب خبری مشعر بمدح وی نقل شده لکن بمدلول روایتی باقری ع کعب کاذب میباشد . مجلسی‌هم دربحارالانوار گویدکه حضرت امیرالمؤمنین ع میفرموده‌که کعب کذّاب است وکعب ازآن حضرت منحرف بوده، ازشرح ابن‌ابی‌الحدید هم نقل‌است‌که بروایت جمعی ازاهل‌سیر آن‌حضرت کعب راکذاب میگفته وکعب هم ازآن‌حضرت منحرف بوده است . درنخبةالمقال گوید:

و کعب‌الحبر او الاحبار   **منحرف یکذب فی‌الاخبار**

کعبی[1]

کعبی **حسین بن نصر-** بعنوان **ابن‌خمیس** خواهد آمد.

کعبی **عبدالله بن احمد بن محمود-** بلخی ، معروف بـه **کعبی**، مکنّی به **ابوالقاسم**، ازمشاهیر علمای معتزلهٔ اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه رئیس ایشان ویا یك فرقه از ایشان بود ، درعلم‌کلام پاره‌ای عقائد و مقالات مخصوصی دارد وآن‌فرقه نیز بجهت انتساب‌او به‌**کعبیه** شهرت دارند. فرید وجدی‌گوید، کعبیّه یکی از فرق مسلمین و اتباع ابوالقاسم عبدالله بن احمد معروف به‌کعبی‌هستند . این‌فرقه یك شعبه از قدریّه ودرموارد بسیاری با بصریّین معتزله مخالف بوده وگویند که معنی سمیع و بصیر درخدا راجع بعلم‌الهی‌است وبس یعنی چیزهائی راکه دیگران میبینند و میشنوند خدا میداند والاّ حقیقت سمع و بصر در ذات خدا صورت صحّتی ندارد . همچنین اراده بمعنی معروف ، درخدا نیست و هرجاکه بگویند خدا فلان‌فعل را اراده‌کرده همانا مراد خودکردن‌آن فعل است و اگر بگویندکه خدا فلان‌کاررا ازبندگان خود اراده‌کرده همانا مراد امر بآن‌کار است . در هردو صورت نسبت اراده بخدا مجاز است مثل نسبت‌آن بجدار درآیهٔ شریفهٔ **جداراً یرید ان ینقض** .

بالجملة ، تمامی افعال خدا ، بی‌مشیّت و اراده واقع بوده و درهیچ‌یك ازآنها اراده و مشیّتی نمیباشد وغیراینها . در ذریعةگوید: بعید نیست ،کعبی باآن‌همه تجاهر که درمذهب اعتزال داشته و اشکالاتی دراین‌موضوع‌نگاشته وفرقهٔ‌کعبیّه هم بدومنتسب میباشند دراثر معاشرت ومصاحبت با ابوزید بلخی شیعی، درباطن‌شیعه ومستبصر وعارف

۱- **کعبی** - در اصطلاح رجالی لقب انس بن ثابت ، جبلة بن اشعر، جدیع بن نذیر، حراش‌بن امیة و بعضی‌دیگر بوده ونسبت‌آن موافق‌آنچه تحت‌عنوان **انس بن ثابت** ازتنقیح‌المقال گفته بقبیلهٔ بنی‌کعب ازقبائل عرب میباشد وبهمین اسم ، چند قبیله هست‌که یکی اولادکعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بوده و دیگری اولادکعب بن عوف بن ابی‌بکر بن‌کلاب میباشند و قبائل دیگری غیراز این دوقبیله نیز بنام بنی‌کعب هستند.

بحقّ بوده واز راه تقیّه‌کتمان مینموده است بلکـه ظاهرآن استکـه استبصار تلمیذش ابن‌قبه نیز از قبل همین استاد خود (کعبی) بوده‌است منتهایش آنکه‌کعبی بجهت وزارت سلطان احمد بن سهل مروزی والـی بلخ و معاشرت مردم و تصدی مناصب دولتی قـادر باظهار حق نبوده و ابن‌قبه بجهت فقدان موانع مذکوره قادر بوده است . وفات‌کعبی در سال سیصد و هفدهم هجرت واقع شد و ظـاهرآن استکـه این‌کعبی همان صاحب شبهۀ اصولیّۀ معروفۀ مذکوره درکتب‌اصولیّه میباشدکه بزعم‌اینکه تمام مباحات مقدمۀ ترك حرام بوده و بهمین جهت‌آنها نیز مثل ترك حرام واجب میباشند حکم مباحی را انکار کرده بشرحی‌که درمحل خود مذکور است.

(نی وص ۲۲۶هب و ۲۷۳ ج۱کا وکتب رجالیه وص ۱۶۰ ج۸ دائرةالمعارف فرید وجدی)

کفرثوثانی یا **کفرثوثـی** {با دوفتحه ، لقب رجالی ادریس بن زیاد وحرف‌چهارم وششم آن هردو (ث) سه نقطه‌دار و یـا اوّلی (ت) دو نقطـه و نسبت به دیهی‌کفرثوث نامی است در خراسان و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه است .

کفرطایی **محمد بن یوسف** - عمر بن‌علی بن‌منیرۀ معروف به **ابن‌منیرۀ** نحوی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن پنجم بـوده ویا اوائل قرن ششم را نیز دیده و ازتألیفات او است :

۱- **بحرالنحو** و درآن بسیاری ازقواعد نحویین را نقض‌کرده‌است ۲- **غریب‌القرآن**
۳- **نقـدالشعر** ودرسال چهارصد وپنجاه و سیـّم یا پانصد و سیـّم هجری‌قمری درگذشت.

(کف وص ۱۴۲ ج ۱۹ جم)

کفعمی[1]

کفعمی **شیخ ابراهیم بن علی** - بن حسن بن محمد بن صالح‌بن اسمعیل جبل عاملی ، جبعیّ‌الاصل ، **لوذی** یا **لویزیّ**المسکن ، **کفعمیّ**

۱- **کفعمی**- بروزن جعفری، منسوب به دیهی‌کفعم‌نام است ازقراء جبل عامل چنانچه هریك از جبع و لوذیا لویز نیز از قراء جبل عامل هستند و ازخط شیخ‌بهائی و اکابر دیگر*

الولادة والشهرة ، **امامی** المذهب ، **تقی‌الدین** اللّقب ، **حارثی** النسب ، عالمی است عامل عادل محدّث ثقة و صالح متّقی عابد زاهد ادیب شاعر ماهر، از اکابر علمای امامیّه و وجوه و اعیان محدّثین شیعه که کثیر التتبّع بوده ودرعلوم ادبیّه و انواع علوم‌متفرقه یدی طولی داشته و مصنّفات طریفهٔ اوکه ذیلاً مذکور میداریم بهترین دلیل تبحّر وتنوع وی میباشند . خطّ او نیز بسیار ممتاز بود و **ولادت او** درقریهٔ کفعم ازقراءجبل‌عامل وموافق

کلیشهٔ خط شیخ ابراهیم‌کفعمی -۹

قطعهٔ مزبور یکی از صفحات‌کتاب دروس شهید اول است‌که درتاریخ ۸۵۶ تماماً بخط خودکفعمی نگارش یافته ودرکتابخانهٔ جناب‌آقای فخرالدین‌نصیری موجود است، اسم و نسب‌کفعمی‌که درپایان‌کتاب فوق بخط خودش مرقوم شده بدین‌شرح است: (ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح بن اسماعیل) .

---

*نقل‌است‌که درلغت‌جبل‌عامل، لفظ **کف** ودرسریانی لفظ‌**کفر** بمعنی قریه و **عیما** نیزنام‌قریه‌ایست درآنجا و لفظ **کفعم** هم مرکب و دراصل‌**کف عیما** یا‌**کفر عیما** بوده (یعنی قریهٔ عیما) ودرمقام نسبت نیزکفعیماوی یاکفرعیماوی میگفته‌اند تا ازکثرت استعمال، تخفیف یافته وکفعمی اطلاق میکنند چنانچه درنسبت به **عبد شمس** و **عبدالدار** و **حصن‌کیفا** ، **عبشمی** و **عبدری** و **حصکفی** گویند و نظائرآنها بسیار است .

آنچه در بدیعیّهٔ خودش تصریح کرده درسال هشتصد وچهلم هجرت است. **تاریخ وفات‌او** موافق آنچه تحت‌عنوان نور حدقه از کتاب کشف‌الظّنون گفته ودرچندین موضع ازذریعة نیز تصریح کرده بسال نهصد وپنجم هجرت وقوع‌یافته ومؤیّد این‌است آنچه‌ازریاض‌العلما نقل شده‌که عصرکفعمی متّصل بزمان ظهور شاه اسمعیل صفوی اول بوده ومعلوم است‌که ظهور شاه مذکور درسال نهصد و ششم هجرت میباشد . **اما مدفن کفعمی** ، دراعیان‌الشّیعة گوید: کفعمی مدتی درکربلا اقامت داشت، موضعی را هم برای دفن خودش معیّن نمود لکن اخیراً بجبل عامل مراجعت‌کرده وهم درقریهٔ جبشیث نامی ازآنجا وفات‌یافت، آن قریه بمرور زمان‌خراب وقبرشریفش درزیرخاك مانده ومستور بوده‌کسی آنرا نمی‌شناخت تاآنکه بعداز قرن یازدهم درموقع شخم‌کردن زمین، قبری ظاهرشدکه درسنگ مزارش نوشته بودند : **هذا قبرالشیخ ابراهیم بن علی الکفعمی رحمه‌الله** اینك بدین وسیله قبرش مکشوف شده وتعمیرش‌کردند و مزار مردم‌گردید. نیزگویندکه موقع شخم‌کردن زمین، گاوآهن بسنگی برخورد وآنرا از محل خودش تکان داد ، از زیرآن جسدی باکفن تر و تازه برخاسته و باحیرت تمام برراست و چپ نگاه‌کرده وگفت : **هل قامت‌القیامة** پس باز بقبر برگشت ،آن مرد زارع از دیدن قضیه بی‌هوش افتاد و پس‌ازآنکه بهوش‌آمد اهل قریه را مطّلع ساخته و مکشوف داشتندکه‌آن قبر شیخ ابراهیم کفعمی است لکن این قضیه دور از صحت بوده و مدرك معتمدی ندارد و منشأ انکشاف قبرکفعمی همان سنگ مزار مزبور است وبس . کفعمی تألیفات وآثارقلمی بسیاری داردکه غرائب‌اخبار و طرائف‌آثار و احادیث ائمّهٔ اطهار ع را مشتمل بوده و بعضی ازآنها را مینگارد:

۱- اختصار تفسیر علی بن ابراهیم القمی ۲- اختصار جوامع‌الجامع طبرسی ۳- اختصارالحدود والحقائق فی‌تعریف الالفاظ الشرعیة و اصل‌کتاب حدود و حقایق تألیف سیدمرتضی علم‌الهدی‌است **۴- اختصار علل‌الشرایع صدوق ۵- اختصار غریب‌القرآن محمد بن عزیز سجستانی ۶- اختصارالغریبین هروی ۷- اختصار قواعدالشهید ۸- اختصار لسان‌الحاضر والندیم ۹- اختصار المجازات النبویة للسید رضی ۱۰- اختصار مغرب‌اللغة ۱۱- اختصار نزهةالالباء ۱۲- ارجوزه‌ای در ایام شریفه‌ایکه روزهٔ‌آنها مستحب است**

۱۳- البديعية که قصیده‌ایست میمیه ومشتمل بر تمامی‌محسنات مذکوره درعلم‌بدیع **۱۴- البلد الامین والدرع‌الحصین** در ادعیه و بزرگتر از مصباح مذکور ذیل است **۱۵- تاریخ وفیات العلماء ۱۶- تلخیص مجمع‌البیان ۱۷- جنة‌الامان الواقیة و جنة‌الایمان الباقیة** که بمصباح کفعمی معروف و درتهران و بمبئی چاپ و تألیف‌آن درسال هشتصد و نود و پنجم هجری قمری بوده است **۱۸- حاشیهٔ‌کشف‌الغمة ۱۹- الحدیقة الناضرة ۲۰- الرسالة الواضحة فی‌شرح سورة‌الفاتحة ۲۱- شرح بدیعیهٔ** فوق **۲۲- شرح صحیفهٔ سجادیه** که نامش **الفوائد الطریفة** است **۲۳- صفوة الصفات فی‌شرح دعاءالسمات ۲۴- العین المبصرة ۲۵- فرج الکرب ۲۶- فروق‌اللغة ۲۷- قراضة‌النضیر فی‌التفسیر** که همان‌تلخیص مجمع‌البیان مذکور فوق‌است **۲۸- الکوکب‌الدری ۲۹- مجموع الغرائب ۳۰- محاسبة‌النفس ۳۱- مصباح‌کفعمی** که‌بنام **جنة‌الامان** مذکور شد **۳۲- المقصد الاسنی فی‌شرح‌الاسماء الحسنی ۳۳- ملحقات الدروع الواقیة ۳۴- المنتقی فی‌العوذ والرقی ۳۵- النحلة ۳۶- نور حدیقة‌البدیع ۳۷- نهایة الادب** (الارب خل) **فی‌امثال‌العرب** وغیر اینها .کفعمی علاوه بر کثرت تألیفات متنوعه‌خطب و اشعار طریفه و مبتکره‌اش نیز بسیار و درنهایت فصاحت و بلاغت میباشد . دریکی‌از خطب خودکه درشرح بدیعیهٔ خودش‌گفته تمامی سور قرآنی را مندرج ساخته وبعداز خطبهٔ مذکوره‌قصیده‌ای‌چهل‌بیتی نیز درمدح حضرت رسالت ص بهمان روش انشا نموده که حاوی اسامی تمامی سور قرآنی میباشد واز ابیات همین قصیده است :

مولی له الانعام والاعراف والـــــــانفال والحکم التی لاتجهل
یا نوریا فرقان یا من مدحه　　　نطقت به‌الشعراء و هوالمرسل
و دنا له القمر المنیر وشقه الـــــــرحمن واقعة لـه لاتجهل

در بعضی از قصائد خود نیز درج اسامی‌کتابها را ملتزم شده و نظائر اینها بسیار است .
شیخ‌احمد بن زین‌الدین علی‌کفعمی کـه برادر شیخ ابراهیم‌کفعمی است نیز از اجلای علما بوده وکتاب **زبدة‌البیان فی‌اعمال شهر رمضان** از او میباشدکه درحال حیات شیخ ابراهیم وفات یافت و شیخ ابراهیم‌گاهی ازآن‌کتاب روایت میکند . همچنین شمس‌الدین محمد بن علی جبعی (متوفی بسال ۸۸۶ه‍ ق = ضفو) جدّ عالی شیخ بهائی نیز برادر دیگر شیخ ابراهیم‌کفعمی واز اکابر وقت خود بوده وشیخ‌ابراهیم عموی شیخ عبدالصّمدعاملی جدّ شیخ بهائی بوده است . همچنین **شیخ زین‌الدین علی‌کفعمی** پـدر شیخ ابراهیم نیز از

اعاظم و متقین فقها بوده و درهردوکتاب مصباح و بلدالامین از وی نقل کرده و بعبارت فقیه اعظم اورع‌اش میستاید. (ملل وص ۶ت متفرقات ذریعة وغیره)

کفعمی **شیخ احمد بن زین‌الدین علی**
کفعمی **شیخ زین‌الدین علی بن حسن**
هردوضمن‌شرح‌حال شیخ‌ابراهیم کفعمی فوقاً مذکور شدند.

کلابزی **ابراهیم بن حمید** - یا محمد، از ادبای اوائل‌قرن‌چهارم‌هجرت میباشدکه در نحو و لغت تقدّم داشته و فنون ادب را از مبرد یادگرفته و درسیصد و دوازدهم یا شانزدهم هجرت درگذشت. (ص۳ج۲جم)

کلابی لقب رجالی ابراهیم بن ابی‌زیاد، جبیر بن حویرث، جعفر بن عثمان، حارث بن عمران و بعضی دیگر بوده ونسبت‌آن بنوشتهٔ تنقیح‌المقال بکلاب بن مرة بن ربیعة بن صعصعه است (بکسر کاف).

کلاعی لقب رجالی ایقع بن عبد است.

کلامی **آقاعبدالله**- مدرّس شیرازی، ملقّب به **فخرالعلماء**، متخلّص به **کلامی**، فرزند مرحوم‌آقا علی‌اشرف متخلّص به **آگه**، از فضلای زمان خود ممتاز و درسال هزار و دویست و نود و نهم هجرت در شیراز وفات یافت و دربقعهٔ شریفهٔ امامزاده سید محمد برادر والاگهر حضرت سیداحمد شاه‌چراغ مدفون‌شد وازاشعار او است:

سرحلقهٔ زلفش چو شدی پا بستم | از پیچ و خم زمانه یکسر، رستم
هشیاری عشق بین‌که از روی‌صفا | ناخورده می ازخمارچشمش‌مستم

(ص۴۷۷عم)

کلانتری **میرزا ابوالقاسم بن حاج محمدعلی‌بن حاج‌هادی** - نوری‌الاصل، تهرانی‌الولادة والمسکن، از اکابر علمای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه بجهت انتساب بخال خود محمودخان‌کلانتر (که بامر ناصرالدین شاه قاجار درسال مجاعه مصلوب شده) به **کلانتری** شهرت یافته عالمی است عامل فاضل‌کامل

فقیه اصولی جامع معقول و منقول ، درحدود شانزده سالگی مقدمات لازمه را تکمیل وعلم معقول‌را نیز درتهران ازملاعبدالله زنوزی تحصیل‌نمود، سپس برای‌ادامهٔ‌تحصیلات علمیّه عازم عتبات عرش درجات شد ، فقه و اصول را از سید ابراهیم صاحب ضوابط و شیخ مرتضی انصاری خواند ، درحدود بیست سال حاضرحوزهٔ شیخ‌انصاری بوده وتمامی مطالب و بیانات‌آن استاد معظّم خود را بعد از درس بحاضرین حوزه تقریر میکرده و همین تقریرات اصولی او است‌که بنام **مطارح‌الانظار** درتهران چاپ شده و شیخ انصاری بارها باجتهاد وی تصریح‌کرده است . درسال هزار و دویست و هفتاد و هفتم هجرت باز بطهران مراجعت و مرجع خاصّ و عامّ بود، هفت سال درمدرسهٔ فخریّه (ازآثارخیریّهٔ حاج محمدحسین‌خان فخرالدوله) بتدریس فقه و اصول مشغول و مجلس درس او محل استفادهٔ اکابر وقت بود، درهریك از اجاره و اجتماع امر ونهی و اجتهاد و تقلید واجزا و احکام‌خلل و احیای موات و ارث و استصحاب و اصل‌برائت و اقتضای فسادکردن نهی و تعادل و تراجیح و حجیّت ظن و حجیّت قطع و حسن و قبح شرعی و عقلی و رهن و زکوة و صحیح و اعم و صلوة مسافر و طهارت و غصب و لقطه و مجمل ومبین و مشتقّ و مطلق و مقیّد و مفهوم و منطوق و مقدّمهٔ واجب و وقف تـألیفاتی دارد و اگر یکسر هم نباشد اکثرآنها تقریرات استاد خود شیخ انصاری است ، هرآنچه‌که مربوط بفقه است چاپ نشده و همهٔ‌آنچه‌که مربوط باصول است (غیراز حجیّت ظنّ وقطع و استصحاب و مشتق و تعادل و تراجیح) در یکجا بنام مطارح‌الانظار بطبع رسیده است . در سیّم ربیع‌الثانی یا اوّل سال هزار ودویست ونود و دویم هجرت درپنجاه وشش سالگی وفات یافت و درجوار حضرت عبدالعظیم حسنی ع درمقبرهٔ شیخ‌ابوالفتوح مفسّر رازی مدفون گردید و پسرش **حاج میرزا ابوالفضل** تهرانی قصیده‌ای عربی درمرثیه‌اش‌گفته وازابیات آن قصیده است :

دع‌العیش والآمال و اطوالا مانیا — فما انت طول الدهر والله باقیا

رمی‌الدهر من سهم النوائب ماجدا — اعز کریما طاهر الاصل زاکیا

و قد نلت من عبدالعظیم جواره — جواراً له طول المدی کنت راجیا

ناگفته نماندکه حاج میرزا ابوالفضل مذکور نیز عالمی‌است فاضل ادیب شاعرماهرفقیه اصولی حکیم ریاضی رجالی ، درتواریخ و سیر نیز باخبر ومستحضر، بسیار نیکومحضر، حکمت را از میرزا ابوالحسن جلوهٔ سابق‌الذکر ، فقه و اصول را نیز در عتبات از حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و میرزای شیرازی حاج‌میرزامحمدحسن، رجال را از حاج میرزا حسین نوری اخذکرد ، بعداز وفات میرزای‌شیرازی بطهران آمده واقامت گزید ، بتدریس و تألیف و انجام وظائف دینیّه اشتغال داشت . با اینکه عجمی نژاد وفارسی‌زبان است دراشعار عربی ملکهٔ عجیبی داشته و مبتکر معانی‌دقیقه ونکات بدیعه‌میباشد وازتألیفات‌اواست:



عکس‌حاج‌میرزاابوالفضل‌تهرانی -۱۰

۱- تمیمةالحدیث درعلم درایة ۲- حاشیهٔ رجال نجاشی ۳- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۴- الدرالفتیق در رجال ۵- دیوان شعر عربی ۶- شفاءالصدور فی‌شرح زیارةالعاشور که‌در بمبای‌چاپ‌شده‌است ۷- میزان‌الفلك که منظومه‌ایست‌درهیئت وازاشعاراواست:

عشق الله ذاتــه فتجلـی عشقه فی مظاهر الاشیاء
کلما فی‌الوجود قدنال حظا و نصیبا من‌هذه الصهباء
و اختلاف الهیولیات دلیل لاختلاف‌الحظوظ والانصباء

لولا تمنطقه یوما و منطقه ماا ثبتوا ابدا خصراله وفما

نیز دربارهٔ شخص ملیحی‌که تسبیح در دست داشته‌گوید :

بنفسی من فازت بیمناه سبحة یعد بها قتلی نواظره النجل
فقلـت لــه لاتتعبن بعــدهم فلست بمحصیهم وهم عدالرمل

نیز خطاب بحضرت صاحب‌الامر ولیّ عصر عجّل‌الله فرجه‌گوید:

مولای یا باب الحوائج اننی بك لائذوالی جنابك ارتجی
لاارتجی احداً سواك لحاجتی احدا سواك لحاجتی لاارتجی

یا رحمةالله الـذی عم‌الانام تطولا وابن‌الذی‌فی‌فضله نزل‌الکتاب مرتلا
لذنا ببیتك طائفین تخضعاً و تذللا فعسی نفوز برحمة من‌ربنا رب‌العلا

درهشتم صفر هزار وسیصد وشانزدهم‌هجرت درتهران وفات‌یافت، جنازه‌اش‌را بنجف‌اشرف نقل داده ودر وادی‌السلام دفنش‌کردند . دراعیان‌الشیعة‌گوید نام اصلی میرزاابوالفضل، احمد بوده ولی بهمین‌کنیهٔ ابوالفضل شهرت داشته و لکن درجای دیگر ندیدم .

(ص۳۵هب و۱۳۸۹ج۱نی و۸۳ و۳۹۷ج۸عن و۱۶۴ ج۱عه و۴۳۵ ج۴ذریعة)

کلاه **علی** - شیرازی ، ملقّب به **زین‌الدین**، معروف به**کلاه** از مشاهیر عرفای قرن‌هشتم هجرت میباشدکه باحافظ شیرازی‌همدرس‌بود، ودرسال هفتصد و هشتادم هجرت درگذشته واز او است :

از سرّ عشق بی‌خبری حال ما مپرس ‌‌ ‌ ما غرقه‌گشته‌ایم و تو دریا ندیده‌ای

ازآنروکه همیشه دستار سیاهی بسرمی‌بسته بهمین وصف **کلاه** شهرت‌یافته‌است‌که بنوشتهٔ ریاض‌العارفین رنگ سیاه راکلاه‌گویند. (ص ۱۷۹ض)

کلباسی سه تن میباشدکه بعنوان**کرباسی** تذکر دادیم.

کلبی[1]

کلبی **ابراهیم بن یحیی بن عثمان بن محمد** - اشهبی **غزی** ، مکنّی به **ابواسحق** ، از مشاهیر شعرای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه اشعارش لطیف و حاوی معانی طریفه بود، ببغدادوخراسان رفت . دربارهٔاکابرآنها مدح

۱- **کلبی** - بفتح‌اول، دراصطلاح امامیه لقب رجالی اسامة بن زید، اسد بن حارثة، اسمعیل بن عمر بن ابان ، حسن بن علوان و برادرش حسین بن علوان و جمعی بسیار دیگر میباشد . درخبری‌آمده است‌که کلبی نسابه در دین خدا ثابت وتا دم مرگ محب و دوستدار اهل‌بیت ع بود . در نقدالرجال گویدکه‌گویا این‌کلبی عبارت از حسن بن علوان است . در اصطلاح عامه لقب مشهوری محمد بن سائب و پسرش هشام میباشدکه بشرح‌حال اجمالی ایشان میپردازیم . بیان اینکه لفظ‌کلبی درصورت نبودن قرینه بیکی از این دوآخری منصرف‌بوده و یا منصرف بحسن بن علوان مذکدر میباشد موکول بکتب رجالیه است بهرحال نسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌کلب ازشعب قبیلهٔ قضاعه میباشدکه اولادکلب بن وبرة بن تغلب بن‌حلوان بن حافی بن قضاعة هستند والا نسبت‌آن بجبل‌کلب در یمامه ویا موضع‌کلب نامی مابین ری و قرمس نیست.

ومرثیه‌گفت واشعارش‌انتشاریافت، **يك ديوان شعر هزار بيتی** نیز بدومنسوب وازاواست:

قالـوا هجرت‌الشعر قلت ضرورة — باب الدواعی والبـواعث مغلق

خلت الدیـار فلاکریم یـرتجی — منـه النـوال ولا ملیـح یعشق

غزی‌گفتن‌کلبی بجهت‌آن است‌که ولادت او درسال چهارصد وچهل ویکم هجرت درشهر غزّه (بروزن مکّه) از بلاد شام بوده‌که شهری است‌کوچك نزدیکی عسقلان در ساحل بحر شام‌که از سمت دیار مصر دراوائل بلاد شام‌است‌که ییلاق‌اهل‌شام‌بوده و **رحلةالصيف** که درقرآن مجید مذکور میباشد عبارت ازآن است‌که باتفاق مفسّرین ، **رحلةالشتاء** بلاد یمن و **رحلةالصيف** هم بلاد شام‌بوده وتجّار و اکابر قریش درتابستان ببلاد شام ودر زمستان نیز ببلاد یمن رحلت میکرده‌اند. شهر غزّه را غزّهٔ هاشم نیزگویندکه قبرشریف جناب هاشم جدّ امجد حضرت نبوی ص درآنجا بوده و اوّل تأسیس عادت این‌دو رحلت صیف و شتا نیز ازآن بزرگوار بوده است . (ص ۱۴ ج۱کا)

كلبی — **حكم بن حزن** - بعنوان **كلفی** خواهدآمد .

كلبی — **محمد بن سائب** - یا محمد بن مالك بن سائب بن بشر، یا مبشر بن عمرو بن حارث کلبی‌کوفی ، مکنّی به **ابونصر** یا **ابوالنضر**،

از مشاهیر علمای‌کوفهٔ قرن دویم هجرت واز اصحاب حضرت باقر وصادق ع‌که مفسّری بوده نسّابه ، درتفسیر و اخبار و وقایع و انساب دستی توانا داشت . روزی عبدالله بن حسن مثنّی نام‌اصلی حضرت سکینه بنت‌الحسین ع را از وی استفسار نمودگفت امیمه بوده عبدالله نیز تصدیقش نمود . از تألیفات او است:

۱- آیـات الاحكامکه نامش احکام‌القرآن است و او اولین‌کسی است‌که درآیات احکام تألیف‌کتاب مستقل نموده است **۲- تفسیرکبیر**که تفسیرکلبی نیزگویند و بتصدیق سیوطی ابسط تفاسیر است **۳- تقسیم‌القرآن** . مخفی نماندکـه سائب پدر کلبی و بشر جدّ او و عبید و عبدالرحمن دوعموی او درمحاربهٔ صفّین وجمل‌ازحاضرین‌حضورحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع بوده‌اند و خودکلبی بزعم بعضی سبائی مذهب و ازتابعین عبدالله بن سبا (که بعدم وفات آن‌حضرت و ظهور او درآخرالزمان معتقد میباشد) بوده است لکن چنانچه مذکور شد

از اصحاب حضرت‌باقر وحضرت‌صادق ع بوده ودراعیان‌الشیعة این زعم فاسد را تکذیب کرده واز اصحاب حضرت سجّاد و باقر عاش داند . وفات‌کلبی در سال یکصد و چهل و ششم یا هشتم هجرت درکوفه واقع‌گردید .

(ص ۱۳۹ف و ۲۲۷ هب و ۶۹ ج ۲کا و متفرقات ذریعة وغیره)

کلبی

هشام بن محمد -کلبی‌مذکورفوق، **ابوالمنذر**الکنیة، **کوفی**ّ النشأة، **ابن‌الکلبی** الشّهرة، ازمشاهیرمورّخین وحفاظ قرآن‌مجیدمیباشد که به **حافظ‌کلبی** نیز موصوف ، به **نسابه معروف** ، در اخبار و وقایع و انساب و مطاعن و محاسن عرب ، اعلم اهل عصر خود بود . انساب ودیگر مراتب علمیّه را ازپدرخود اخذکرد ، پدرش نیز نسب قریش را از ابوصالح و ابوصالح هم از عقیل بن ابیطالب فراگرفته است . بالجملة هشام با علم و فضل مشهور، شیعهٔ اماعی وممدوح علمای‌رجال واز اصحاب حضرت صادق ع بود .آن‌حضرت اورا درمحضر مبارك خود هرچه نزدیکتر نشانده و باکلمات حقایق سمات خود بفرح و نشاطش میآورد . حافظهٔ هشام هم ازنوادر بود و موافق‌آنچه از خودش نقل شده قرآن مجید را درسه روز حفظ‌کرده است .گوید بواسطهٔ مرض‌شدیدی نسیانم عارض وتمامی معلوماتم ازیادم رفت، شرفیاب حضورمبارك آن‌حضرت‌گردیدم پس درکاسه‌ای علم را بمن سقایت فرمود وتمامی معلومات من بحال اوّلی برگشت. سیدحسین بروجردی درتحفةالمقال بهمین معنی اشاره‌کرده وگوید:

وابن محمد هشام قدسقی کاساً من‌العلم بکاس‌الصادق

تألیفات بسیاری بنام **اجراءالخیل** ، **اخبار اسد بن‌عبدالعزی** ، **اخبار بنی‌تغلب**، **اخبار قریش**، **اخبار مسیلمةالکذاب** ، **اخبار لقمان** ، **اخبار ملوك‌الطوائف** ، **ملوك‌کنده** ، **ملوك‌الیمن**، **ادیان العرب** ، **ازواج‌النبی ص** ، **اسماء احیاءالعرب** ، **اسماء الارضین** ، **اسماء فحول‌العرب**، **اسواق العرب** ، **اشتقاق‌البلدان** ، **اصحاب‌الکهف** ، **الاصنام**که درمصر و قاهره چاپ شده ، **الاقالیم** ، **القاب ربیعة** ، **القاب قریش** ، **القاب قیس بن غیلان** ، **القاب‌الیمن** ، **امهات الخلفا** ، **امهات النبی** ، **انساب‌الامم** ، **انساب قریش** ، **الاوائل** ، **اولادالخلفا** ، **بیوتات ربیعة** ، **بیوتات قریش**، **بیوتات یمن** ، **تاریخ اجنادالخلفا** ، **تفرق عاد** ، **تنکیس‌الاصنام** ، **الجمل** ، **الجمهرة** ، **الجن** ، **الحکمان**، **صفین** ، **صنایع قریش** ، **العجائب‌الاربعة** ، **فتوح‌الشام** ، **فتوح‌العراق** ، **فتوح‌فارس**،

قیام‌الحسن، مثالب بنی‌امیة ، مثالب ثقیف ، المعمرون ، مقتل‌امیرالمؤمنین ، مقتل‌الحسین ع ، مقتل عثمان ، منازل‌الیمن ، من فخر باخواله من قریش ، من نسب الی امه من قبائل‌العرب، الموئودات، النهروان وغیراینها داشته‌که از صد و پنجاه متجاوز میباشد . ابن‌الندیم‌نیز درفهرست خود بشرح اسامی‌آنها با تقسیم بموضوعات مختلفه پرداخته است. وفات‌هشام کلبی درسال دویست وچهارم یا بنا برمشهور ششم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۱۴۰ف و ۲۲۷ هب و ۳۳۲ ج ۲کا و ۳۲۴ ج ۲ مه و ۲۸۷ ج ۱۹ جم و۴۵۹ ج ۱۴ تاریخ بغداد و ۱۴۹ ج ۲ ع وغیره)

کلفی
کلنتری } دوّیمی بروزن سمندری بعنوان‌کلانتری مذکور شد ، اوّلی
کلوذانی } بضمّ اوّل و فتح ثانی لقب رجالی حکم بن حزن ونسبت‌آن

بقبیلهٔ بنی‌کلفة از بطون حنظله از شعب بنی‌تمیم میباشدکه اولادکلفة بن حنظلة بن‌مالك بن زید مناة بن تمیم ویا کلفة بن عوف بن نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن هستند و بعضی حرف سیّم‌آنرا بعوض **فا** حرف **ب** نوشته‌اند ، سیّمی هم لقب رجالی عباس بن عمر بن عباس میباشد وآن بنوشتهٔ نامهٔ دانشوران منسوب‌است بغیرقیاس به دیهی‌کلواذا نامی دریك فرسخی بغداد ودر تنقیح‌المقال از ایضاح نقل‌کرده‌که اوّل‌آن مکسور است و هم‌گویدکه نسبت‌آن بکلواذا است و زیادت‌نون بجهت ادخال حرف نسبت است.

کلواذانی **محفوظ بن احمدبن حسین بن احمد - مکنّی بـه ابوالخطاب،** از ائمّهٔ فقهای حنبلیّهٔ بغداد میباشدکـه مفتی و محدّث وقت خود بود ، دربغداد باتباع ابن‌حنبل فتوی میداد ، دربین‌ایشان بصحت عقیده ومواظبت‌احکام دینیّه وکثرت حفظ و فرط فضل و حسن معاشرت معروف بود ، در نظم نیز طبعی وقّاد و خاطری نقّاد داشته واز او است :

لئن جارالزمـان علـی حتی	**رمانی منه فـی‌ضنك و ضیق**
فانی قد حمدت لـه صروفا	**عرفت بها عدوی من صدیقی**

نیز قصیده‌ای چهل و چهار بیتی دراصول عقائد حنبلی مذهب‌گفته ودرآن بکافر و ملحد بودن مجسّمه و مشبّهه تصریح‌کرده پس‌گوید خدایتعالی بجز جهت علوی مکانی دیگر

ندارد وموافق آنچه پیغمبر صادق فرموده برفراز تختی نشسته وکسانی که پیرو شرع محمدی هستند اثبات نزول هم کرده وگویندگاهی از فراز بنشیب آید لکن کیفیّت نزول درهیچ کتاب مسند منقول نیفتاده‌است، نیز راه یافتگان ومردمان نیکوسرشت خدارا میبینند. قرآن را قدیم ، افعال عباد را مخلوق خدا و مراد خدا دانندکه تماماً دراثر ارادهٔ خدا بوجودآمده است ،آفریدگاری جز خدایتعالی نبوده وعباد را اختیاری درآنها نمیباشد اگرچه فعل قبیح هم باشد . **نعوذ بالله** (ص ۱۷ ج ۲ مه)

کلیبری

میرزا عبدالرحیم بن نصرالله - انصاری جابری قراجه داغی ، کلیبریّ الاصل ، هجرندیسیّ المولد، نجفیّ التحصیل ، تبریزیّ المسکن والمدفن ، از علمای امامیّهٔ قرن‌حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی‌ادیب‌منشی فصیح ، حاوی فروع و اصول ، از تلامذهٔ آخوند خراسانی وحاج میرزاحبیب‌الله‌رشتی‌سابقی‌الذکر و شیخ حسن مامقانی‌آتی‌الترجمة بـود . عـلاوه برمراتب علمیّه در قـوهٔ املا و انشا ممتـاز ، در حسن‌خط و ربط نیـز دارای امتیـاز ، هردو خط نسخ و نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت ، سالها درتبریز بتدریس فقه و اصول پرداخته و متصدی فصل‌خصومت ومرافعات شرعیّه بود، تا روزجمعه نهـم صفر هزار و سیصـد و سی و چهـارم هجری

عکس آقامیرزاعبدالرحیم کلیبری - ۱۱

درحدود شصت ودو سالگی درتبریز وفات یافت و ازتألیفات او است :

۱- الاجتهاد والتقلید ۲- بهجة‌العناوین درمواعظ **۳- جونگ** که کتابی‌است کشکولی و دارای مطالب متنوعهٔ علمیه **۴- الحق والحکم ۵- الشرط‌المتأخر ۶- صراط‌النجاة** در اصول دین‌بپارسی **۷- الطلب والارادة ۸- عقدالجمان‌فی‌شرح‌دعاءالندبة ۹- فرحة‌الداعی و قرة‌الساعی** که درادعیه وعربی‌است **۱۰- قاعدة لاضرر ۱۱- مشکوة‌السالك فی‌ظلم‌المسالك** در ادعیه وپارسی است ودرتبریز باصراط‌النجاة مذکوردریکجا چاپ‌شده‌است **۱۲- نیل‌الامانی**

فی‌شرح **دعاءالیمانی** وغیرها وگاهی شعرهم میگفته وبعضی ازاشعار او درمشکوةالسالك مزبور چاپ شده‌است . **قراجه‌داغ** دهستانی است ازآذربایجان‌که ضمن‌عنوان‌قراجه‌داغی مذکور شد . **کلیبر** نیز از مضافات دهستان مذکور ، **هجرندیس** هم‌که مخفّف و محرّف (هجران‌دوست) است از دیهات‌کلیبر و مولد صاحب‌ترجمه بوده است.

(اطلاعات متفرقه از ذریعة وغیره)

کلیبی (با صیغهٔ مصغّر) لقب رجالی عباد بن صهیب است .

کلیم کاشانی **ابوطالب** - ازشعرای قرن‌یازدهم‌هجرت‌میباشدکه به**کلیم** متخلّص بود و بیشتر به**طالب** موسومش دارند. باصائب‌تبریزی‌سابق‌الذکر معاصر و دراصل همدانی ولی درکاشان تربیت شده و بهمین جهت به **کاشانی** شهرت‌یافته است . کلیم ملك‌الشعرای شاه جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ه ق = **غلز- غسح**) ازملوك‌تیموریّهٔ هند بود، ظفرنامهٔ شاه‌جهانی هم ازآثار او است و **دیوان شعری** هم داردکه شمارهٔ ابیات آن از مثنویّات وغیرها بنوشتهٔ تذکرهٔ نصرآبادی قریب ببیست و چهار هزار و بنوشتهٔ بعضی دیگر سی هزار بوده ویك‌نسخهٔ خطی‌آن‌بشمارهٔ۲۴۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالار جدید تهران موجود و اوّلش این است :

زبس‌کـه شوق ثنایش بحرفـم آورده　　زبان من چو جرس بیمخاطبی‌گویاست

نیز از اشعار طالب کاشانی است :

پیری رسید و مستی طبع جوان‌گذشت　　ضعف تـن از تحمّل رطل‌گران‌گذشت

وضع زمانه قـابل دیـدن دوبار نیست　　رو پس‌نکرد هرکه از اینکاروان‌گذشت

طبعی بهـم رسان‌کـه بسازی بعـالمی　　یا همّتی‌کـه از سر عـالـم توان‌گذشت

بدنـامی حیـات دو روزی نبـود بیش　　گویم کلیم با توکه آن هم چسان‌گذشت

یکروز صرف بستن دل شد بـاین وآن　　روز دگر بکنـدن دل زین وآن‌گذشت

وفات‌کلیم درسال یك هزار و شصت و یکم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۲۲۰ تذکرهٔ نصرآبادی وغیره)

کلینی[1]

کلینی **محمد بن یعقوب بن اسحق** - کلینی رازی ، معروف به **ثقةالاسلام**، مکنّی به **ابوجعفر**، شیخ مشایخ شیعه ، رئیس محدّثین علمای امامیّه ، از وجوه و ارکان فرقهٔ محقّه که اوثق و اعدل و اثبت و اضبط ایشان ومروّج مذهب شیعه درغیبت امام ع ، ممدوح خاص و عام ، مفتی طوائف اسلام ، جلالت وی مسلّم فریقین، عامّه وخاصّه درفتاوی بدو مراجعه‌میکردند و روی‌این‌اصل به **ثقةالاسلام** شهرت یافته است و او نخستین کسی است که در دورهٔ اسلامی بدین لقب اختصاص‌یافت.

بفرمودهٔ ابن‌اثیر مبارك بن ابی‌الکرم درکتاب جامع‌الاصول ، این عالم ربّانی مجدّد مذهب اثنی‌عشری در رأس قرن سیّم هجرت بوده چنانچه حضرت باقر علیه‌السلام مجدّد قرن‌اوّل وحضرت رضا ع مجدّد رأس قرن دویم وسید مرتضی علم‌الهدی نیزمجدّد رأس قرن چهارم بوده‌اند. بالجملة ، جلالت و عظمت‌کلینی درعلم وفقه وحدیث و ورع و تقوی و خدمات دینیّه ، بالاتر ازآن است که قلم و رقم را قدرت تحریر وبیان باشد. موافق‌آنچه در اول این‌کتاب نگارش داده‌ایم کلینی یکی از محمدین ثلثهٔ اصحاب‌کتب اربعه و صاحب **کتاب‌کافی** میباشدکه یکی‌ازآن‌چهارکتاب بوده ودرمدت بیست‌سال‌تألیفش داده و تمامی شیعه مذهب خصوصاً علمای دینیّه را رهین قلم میمنت‌شیم‌خود نموده‌است که در عقائد حقّهٔ اسلامیّه و استنباط احکام دینیّه مرجع اکابر و محل استفادهٔ فحول فقها و محدّثین عظام و بتصدیق شیخ مفید ، اجلّ‌کتب اسلامیّه و اعظم مصنّفات امامیّه

۱- **کلینی-** در اصطلاح رجالی لقب احمد بن ابراهیم ، زینان بن ابی‌دلف ، علی‌بن محمد ، محمد بن عقیل ، محمد بن یعقوب و جمعی دیگر میباشد و دراصطلاح فقها درصورت نبودن قرینه منصرف بآخری است که بشرح حال او پرداخته و دیگران را موکول بعلم شریف رجال میدارد . اما نسبت‌آن بکلین است و حاصل‌کلام تنقیح‌المقال آنکه در ری دوموضع کلین نام است یکی بروزن **امیر** و دیگری بروزن **زبیر** و محمد بن یعقوب‌کلینی مشهور هم از همین دویمی بوده و قبر پدرش یعقوب نیز درآنجا است و اینکه درقاموس، محمد بن یعقوب‌کلینی‌را باولی نسبت داده اشتباه است.

و حاوی شانزده هزار و یکصد و نود ونه حدیث و بنام اصول وفروع و روضه بسه‌قسمت مشتمل میباشد ودرایران‌چاپ‌سنگی‌شده‌است. نسخهٔ‌خطی‌آن نیز بسیار ودرکتابخانه‌های عمومی و خصوصی منتشر و سه نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۱۷۱۸ و ۱۷۱۹ مکرّر و هفده نسخهٔ خطّی‌که هریکی مشتمل بریك مقدار ازآن‌کتاب‌است بشماره‌های۱۷۰۱ـ۱۷۱۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است.کلینی اولین محدّث امامی‌است که بجمع و نظم و ترتیب و تبویب اخبار دینیّه پرداخته و تاآن زمان اصول اربع مأة اصحاب ائمّه ع متداول بوده است .

کلینی‌ازسعد بن عبدالله اشعری، حمیدبن زیاد نینوائی، عبدالله‌بن‌جعفرحمیری، علی بن ابراهیم‌قمی صاحب تفسیر معروف وخال‌خود علان‌کلینی‌که ازمشایخ وقت بلکه از وجوه واعیان ایشان‌بوده روایت‌کرده و **عدهٔ‌کلینی** را نیزکه بواسطهٔ‌آن روایت میکنند درمحل خود نگارش دادیم . شیخ جعفر بن محمد بن قولویه ، ابوغالب زراری احمد بن محمد ، هرون بن موسی تلعکبری، محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی وبعضی‌دیگر ازاکابر مشایخ محدّثین قرن‌چهارم نیز ازکلینی روایت میکنند. ازتألیفات کلینی‌است:
۱- تعبیرالرؤیا ۲- رد قرامطه ۳- رسائل الائمة ۴- الکافیکه فوقاً مذکور شد **۵- کتاب‌الرجال ۶- ماقیل فی‌الائمة من‌الشعر.**

دراینجا چند مطلب را تذکر میدهد : **اول** -کلینی از علمای زمان غیبت‌صغری، وفات او شصت ونه سال بعداز وفات حضرت امام حسن‌عسکری ع درماه شعبان سیصد و بیست و نهم هجرت‌که بسنهٔ تناثر نجوم معروف است دربغداد واقع‌شد، ابوقیراط محمد بن جعفر حسنی یا حسینی‌هم بجنازه‌اش نماز خواند. قبر شریفش درباب‌الکوفهٔ بغداد، توی بازار نزدیکی‌جسر، مشهور ومزار عموم‌است. اینکه بعضی‌گفته‌اندکه زمان‌حضرت عسکری ع را نیز درك‌کرده ظاهراً بی‌مأخذ بوده و سال ولادت کلینی و مدت عمر اورا درجایی‌سراغ نداریم‌که شاهداین‌قضیه‌باشد باری‌جملهٔ **لسقوط‌النجم=۳۲۹** علاوه‌براینکه مادّهٔ تاریخ‌کلینی میباشد اشاره بسنهٔ تناثر نجوم هم هست‌که وفات وی درآن سال بوده

است ودر ردیف محمدین از نخبةالمقال‌گوید:

ثــم ابــوجعفــر الكلينــى هــو ابـن يعقــوب بغيرمين
قـد جمع‌الكافى بهذا النظم وقدتوفى(لسقوط‌النجم= ۳۲۹)

چنانچه فوقاً اشاره‌شد قبرپدرش شیخ‌یعقوب هم درقریهٔ‌کلین (بروزن زبیر) از ری‌است. **دویم** -کلینی با سفرای حضرت ولیّ‌عصر ع‌که شرح‌حال ایشان بعنوان نوّاب‌اربعه تذکر داده خواهد شد معاصر ودرمعنی پشتیبان‌ایشان‌بوده‌که بسمت محدّثی بطورعلنی متصدی ترویج مذهب و جمع و تدوین و ترتیب و نشر اخبارآل‌محمد ع بود برخلاف ایشان‌که بجهت سفارت و نیابت خاصّه‌که داشته‌اند تمامی وظائف تقیّه را رعایت مینموده‌اند و دور نیست‌که‌کلینی نیز در روی سیّم این‌اصل بدیشان مراجعه نکرده واز ایشان روایت نمیکند ویاموافق‌آنچه مجلسی‌اول درشرح‌فارسی‌اصول‌کافی‌فرموده ممکن‌است‌هرحدیثی که درکتاب‌کافی‌بعنوان **قد قال‌العالم** یابعنوان‌**فی‌حدیث‌آخر** ویاامثال‌اینها‌باشد درحقیقت نقل ازحضرت صاحب‌الزمان ع است‌که بتوسط یکی‌از سفرا ازآن‌بزرگوار روایت‌کرده باشد. **سیم** -گویندکه‌کتاب مستطاب کافی بنظر مبارك حضرت صاحب‌الامر ع رسیده و مورد تحسین‌آن‌حضرت‌گردیده است و فرموده‌اند **الكافى كاف لشيعتنا**. مجلسی‌اول هم در شرح فارسی کافی‌گوید ممکن است‌که این‌کتاب (کافی) بنظر اصلاح آن‌حضرت رسیده باشد. از شرح تهذیب سیدنعمت‌الله جزائری نقل است‌که بعضی ازمعاصرین او درسبب اینکه‌کتاب‌کافی بنظر حقایق اثرحضرت صاحب‌الامر ع رسیده میگفته است‌که در زمان غیبت‌صغری‌سفرای‌عالی‌مقام‌آن‌حضرت دراکثراوقات قادر بشرفیابی‌حضورمبارك‌آن‌حضرت بوده و مکتوبات صادره ازآن ناحیهٔ مقدّسه را بشیعیان میرسانیدند پس متصور نمیشود که‌کلینی‌کتابی بدین عظمت بمرام مدرك ومرجع‌استنباط احکام دینیّه بودن تألیف دهد و باآن‌همه فراهمی وسائل بناحیهٔ مقدّسه نرساندکه اعتبار احادیث مندرجه درآن را محرز نموده و صحیح‌آنها را از سقیم تشخیص داده باشد. خود سید نعمت‌الله نیز بعداز این جمله این بیان معاصر خود را قریب شمرده وگوید که خالی از قرب نیست.

نگارنده گوید که این گونه مطالب نظری ودرصورت اقتضا موکول بنظریهٔ مجتهد مستنبط است
چهارم -گویند که یکی ازحکام بغداد قبر کلینی را نبش کرد ودید که جسد با کفن همچنان صحیح وسالم ویك بچهٔ باکفن نیز بااو مدفون و اصلاً تغییری نکرده‌اند پس امر بپوشیدن قبر کرد و قبه‌ای در روی آن بنا نهاد . در سبب این نبش هم گویند آن حاکم همین که دانست آن قبر مربوط بیکی از علمای شیعه است محض تعصب مذهبی این کار راکرد و بعضی درسبب آن گفته‌اند که چون آن حاکم کثرت زوار حضرت موسی بن جعفر ع و ازدحام عام و توجه تمام مردم راکه بزیارت آن آستان ملایك پاسبان دارند مشاهده نمود باز محض تعصب مذهبی بمرام موقوف داشتن و برهم زدن آن سنت حسنه اظهار داشت که باعتقاد شیعه مذهب اجساد ائمهٔ ایشان بعدازمردن نمی‌پوسد ومثل حال حیاتشان باطراوت میماند اینك باید قبر آن حضرت نبش شود و دروغ شیعه مکشوف و این شیوهٔ زیارت موقوف گردد لکن وزیر او مانع از اجرای این مرام شد وگفت که شیعه مذهب ، علاوه برائمهٔ خودشان دربارهٔ اکابر علمایشان نیز همین عقیده را دارند بهتر آن است که این امتحان در قبر کلینی که اینك حاضر و یکی از علمای کبار ایشان است معمول و مجری گردد این بود که قبر کلینی را بشرح مذکور فوق نبش کردند .

(قص وص ۵۵۰ت و۵۲۶ مس و ۲۲۷هب وغیره)

کمال[1]

کمال اصفهانی **اسمعیل** - ذیلاً بعنوان **کمال‌الدین اسمعیل** مذکور است .

کمال اصفهانی **زیاد** - ملقب به **کمال‌الدین** ، از فحول حکمای زمان خود بوده که همت برانزوا و عزلت میگماشته و از او است :

۱- **کمال** - عنوان مشهوری بعضی از ارباب فضل وکمال است که بشرح حال اجمالی ایشان میپردازد وازآن روکه غالباً مخفف لفظ کمال‌الدین میباشد لذا اگرشرح حالی که منظور نظر است درهمین عنوان کمال بدست نیاید بعنوان کمال‌الدین مراجعه نمایند وموافق رویه‌ای که درعنوان رشید و رضی و نظائرآنها مذکور داشتیم درمقام ترتیب قیود منضمی نیزکه در بعض موارد هست رعایت خواهد شد مثل کمال اصفهانی و نظائرآن .

درلالـه نگـر بچشم عبـرت کان عارض خوب نوجوانی است
رنگ رخ زرد عـاشقان است هرجای که برگ زعفرانی است
برگلبن اگـر گلـی بخنـدد بگری که لب شکر بیانی است
از خاك ، بنفشه‌ای کـه رویـد میدان کـه کلالهٔ جوانی است

زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۳۹۴ض)

کمال الهی **حسین بن خواجه شرف الدین** - بعنوان **الهی** نگارش یافته است .

کمال خجندی **شیخ مسعود** - بعنوان **شیخ کمال** نگارش دادیم .

کمال الدین **ابن الزملکانی، محمد بن علی** - ذیلاً بعنوان کمال الدین محمد بن علی خواهدآمد .

کمال الدین **اسمعیل بن جمال الدین عبدالرزاق** - اصفهانی، ملقّب به **خلاق المعانی**، فاضلی است دانشمند از اکابر شعرا و سخن‌سرایان ایرانی و از آن‌روکه اشعار وسخنانش حاوی معانی دقیقه ونکات بدیعه وطریفه بوده ویرا به **خلاق المعانی** میستوده‌اند . دیوان مرتّبی داردکه بقصائـد و مقطّعات و غزلیّات و رباعیّات و چند مثنوی مشتمل و یك نسخه از آن که درهند چاپ‌شده درکتابخانهٔ ملی تبریز موجود وسه نسخهٔ خطّی نیزکه شمارهٔ ابیات‌آن درحدود سیزده هزارمیباشد بشماره‌های ۲۶۲ و۲۶۳ و۲۶۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود ودو بیت اوّل یکی‌ازآنها این است :

دست‌ازطلب‌بدارگرت برگ‌این‌ره‌است کانراکه راه‌توشه نه‌فقر است بینوااست
نه فقر صورتی کـه بود هم عنـان‌کفر بل فقر معنوی‌که بدو فخر انبیا است

اول یکی دیگر نیز این است:

دردمنـدان غمت را در بیـابان بـلا مرغ‌شوقت‌مغزخورده‌استخوان‌انداخته

نیز در موعظه و حکمت‌گوید:

وقت‌آن است دلم را که بسامان گردد کار دریابـد و ازکـرده پشیمان‌گردد
عشق‌بازی وهوس‌نوبت‌خودداشت‌کنون وقت‌آن‌است‌که دل تا بسر ایمان‌گردد

در قیامت نرسد شعر بفریادکسی — ور سراسرسخنت حکمت یونان‌گردد
جاودان‌رستی اگرحبّ رسول واصحاب — برسر نامهٔ اعمال تو عنوان‌گردد

هرلحظه زبان خود ، چو شمشیرکنی — وز مدح ، سگی را صفت شیرکنی
انبان دروغ را زبَر زیر کنی — تا این شکم گرسنه را سیرکنی

کمال‌الدین در اواخر فقر را اختیارکرده و قدم بسیر و سلوك‌گذاشت ، خرقه پوشیده و با لباس فقر ملبّس وبا یاد حق همنفس شد ، دست ارادت بشیخ شهاب‌الدین سهروردی داد ودر زاویه‌ای‌که خارج شهر اصفهان است بعبادت قیام‌نمود، تاآنکه درموقع‌قتل‌عامّ اصفهانیان نیز مورد احترام مغول میبود و درهمان ایّام قتل عامّ، بعضی‌از اهالی‌اموال خودشان را درچاهی‌که درآن زاویه بوده پنهان‌کرده بودند از قضا روزی یك‌نفر مغولی درهمان زاویه‌گشت میکرد تا زهگیر کمانی‌که در دست داشته بسوراخی‌که بهمان چاه بوده افتاد،آن شخص خواست‌که زهگیررا بیرون‌کند چاه باز شد وازآن‌دفینه مستحضر گردید وبهمان جهت‌کمال‌الدین را شکنجه داده وبقتل رسانید، او هم درهمان روز قتل خود این رباعی را با خون خود بدیوار نوشت :

دل‌خون‌شد وشرط‌جان‌گدازی‌این‌است — در حضرت او کمینه بازی این است
با این همه هم هیچ نمی‌یارم‌گفت — شایدکه مگر بنده نوازی این است

گویندکه اورا اسباب دنیوی فراهم آمده بود ، همواره درماندگانرا از مال شخصی خود دستگیری مینمود ، تاآنکه بجهت بدرفتاری بعضی از مردم اصفهان بستوه‌آمده و این ابیات را انشاکرد :

ای خداوند هفت سیّاره — کافریمان‌فرست خونخواره
تا در ودشت‌راچودست‌کند — جوی خون آورد زجوباره
عدد مردمان بیفزاید — هریکی را کند بصدپاره

پس عنقریب لشگر اوکتای‌خان از اولاد چنگیزخان بسال ششصد و سی و پنجم هجرت در رسید وکمال‌الدین نیز درآن‌حمله مقتول‌گردید .

(ص۳۹۵ض و ۳۸۸۲ ج۵س و ۶۳ سفینة‌الشعرا وغیره)

کمال‌الدین **الهی، حسین‌بن‌خواجه شرف‌الدین** - بعنوان **الهی** نگارش یافته‌است.

کمال‌الدین **جعفر بن ثعلب** - بعنوان **ادفوی** نگارش یافته است.

کمال‌الدین **حسین** - اصفهانی معروف به **ضمیری** از مشاهیر شعرای ایرانی شاه تهماسب صفوی(۹۳۰-۹۸۴ه ق) میباشد وشش منظومه بنام **اسکندرنامه** و **بهار و خزان** و **جنة‌الاخیار** و **لیلی و مجنون** و **ناز و نیاز** و **وامق و عذرا** داشته و درسال نهصد و هفتاد و سیّم هجرت درگذشته و از او است :

گریهٔ من سوز و سوزم‌گریه میآرد ز درد دردمندم‌گریه و سوزم اثر دارد بسی

(ص ۲۹۸۰ ج ۴ س)

کمال‌الدین **حسین‌بن‌خواجه شرف‌الدین** - بعنوان **الهی** نگارش یافته‌است.

کمال‌الدین **حسین‌بن علی** - بعنوان **کاشفی** نگارش دادیم.

کمال‌الدین **حسین‌هراتی** - ازمشاهیر خطّاطین ایرانی میباشد وباوجوداینکه اعور و یك‌چشم بوده تمامی خطوط شش‌گانهٔ نسخ ، نستعلیق ، ثلث ، رقاع ، تعلیق و بالخصوص نستعلیق را بسیار خوب مینوشت، درتلاوت قرآن‌نیز بی‌نظیر بود و بسال نهصد و هفتاد و چهارم هجرت درمشهد مقدس رضوی ع درگذشت.

(ص ۳۸۸۴ ج ۵ س)

کمال‌الدین **خجندی ، شیخ مسعود** - بعنوان **شیخ‌کمال** مذکور داشته‌ایم .

کمال‌الدین **دده‌خلیفه** - بعنوان **قره‌دده** مذکور افتاد .

کمال‌الدین **زیاد** - بعنوان‌**کمال اصفهانی زیاد** مذکور شد .

کمال‌الدین **شاه فتح‌الله** - شیرازی بهمین‌عنوان **شاه‌فتح‌الله** نگارش یافته‌است.

کمال‌الدین **عبدالرحمن‌بن محمدبن ابراهیم** -
کمال‌الدین **عبدالرحمن بن محمدبن ابی‌الوفا** -
در بابِ‌کنی اولی بعنوان **ابن‌العتایقی** و دویمی هم بعنوان **ابن‌الانباری** خواهندآمد .

كمال‌الدين **عبدالرزاق‌بن‌احمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الفوطی** خواهد آمد.

كمال‌الدين **عبدالرزاق** - سمرقندی، مؤلف **مطلع‌السعدين** در وقایع عصر سلطان ابوسعید میباشد وموافق آنچه در تحت‌عنوان‌کاشی ملاعبدالرزاق متوفی درحدود هفتصد و سی‌ام هجرت مؤلف اصطلاحات صوفیّه و شرح منازل‌السائرین وغیره اشاره شد ظاهراً غیرهم هستند و وفات این‌عبدالرزاق سمرقندی درهشتصد وهشتاد و هفتم هجرت بوده است . (کف وص ۳۰۷۵ ج۴س)

كمال‌الدين **عبدالرزاق** - کاشی ، بعنوان کاشی **ملاعبدالرزاق** مذکور داشتیم.

كمال‌الدين **علی‌بن‌سليمان**- بحرانی، ملقّب به**کمال‌الدين** که‌گاهی به**جمال‌الدين** نیز موصوف و ملقّبش دارند عالمی است حکیم ربّانی، فاضل جلیل صمدانی‌که درعلوم عقلیّه ونقلیّه خبیر وبقواعد حکما بصیر وازمعاصرین‌خواجه نصیر طوسی (متوفّی بسال ۶۷۲ه ق = **خعب**) ، استاد ابن‌میثم بحرانی‌شارح‌نهج‌البلاغة واز مشایخ اجازهٔ وی بوده و از تألیفات او است :

۱- الاشارات در علم‌کلام‌که تلمیذش ابن میثم مذکور شرحش نموده است **۲- شرح قصيدهٔ ابن‌سينا** در نفس **۳- مفتاح‌الخير فی‌شرح رسالة‌الطير** ابن‌سينا . سال وفاتش مضبوط نبوده و قبرش در دیه مستره از بلاد بحرین درجنب قبر استاد خود شیخ احمد بن علی بن سعید میباشد . صاحب ترجمة یك رسالهٔ همین استاد خود راکه درعلم و صفات الهی و دارای بیست وچهار مسئله بوده بعداز وفات‌او بخدمت خواجه فرستاده وخواستار حلّ مشکلات‌آن‌گردید ، خواجه نیز شرحی برآن رساله نوشته ومؤلِّف و مؤلَّف را زیاده از حد ستوده است بطوری‌که حاکی از جلالت قدر اصل مؤلف رساله شیخ‌احمد بن‌علی و فرستنده‌اش علی بن سلیمان و عظمت‌آن‌کتاب و کاشف از حسن اخلاق خود خواجـه میباشد و خواجه در اول‌آن شرح چند شعری‌گفته‌که مطلع‌آنها این است:

اتانی کتاب فی‌البلاغة منتـــه **الی غاية ليست تقارب بالوصف**

مخفی‌نماندکه شیخ احمد مذکور نیز ملقّب به**کمال‌الدين** ومکنّی به **ابوجعفر** و ازفحول

متکلّمین و معاصر خواجه بود ، زمان وفات او نیز بدست نیامد و قبرش بقرار مذکور واز قضیهٔ ارسال رسالهٔ او مکشوف میگرددکه وفات او پیش‌از خواجه بوده است .

(ملل وص۴۶۲ ج۳مس)

کمال‌الدین **علی بن محمد نبیه بن حسن بن یوسف بن یحیی** - مصری،معروف به **ابن‌النبیه** ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه مدایح بسیاری درحق ملوك ایّوبیّهٔ مصر گفته است . بسال ششصد و نوزدهم هجرت در شصت سالگی در نصیبین وفات یافت . **دیوان** او هم بزرگ و مرتّب و دربیروت و قاهره چاپ شده واز اشعار او است :

جد وجدی بحب لاه واودی **بفؤادی تـذکاره و هو ناس**
من بنی‌الترك لین‌العطف قاسی‌اـــــــــ**قلب سهل‌القیاد صعب‌المراس**
ضیق‌العین وهی من صفة البخـــــــــ**ل فان جاد کان ضد القیاس**

(ص ۴۸۸ت و ۳۸۸۳ ج ۵ س)

کمال‌الدین **علی بن محمد مبارك** - ازمشاهیرادبای‌عرب و اکابرشعرای دولت ناصریّهٔ شام ومدتی خطیب بیت‌المقدس بود، بجهت‌اعمی‌بودن پدرش به **ابن‌الاعمی** نیز شهرت داشت ، قصیدهٔ اوکه در هجو منزل مسکونی خودگفته بین‌الادبا وبا لطافت مذکور واز ابیات‌آن است :

دار سکنت بها اقل صفاتهـا **ان تکثرالحشرات فی‌حجراتها**
الخیر عنـه نـازح متبـاعد **والشردان من جمیع جهاتها**
و بها خفافیش تطیر نهارها **مع لیلها لیست علی عاداتها**
فتری اباغزوان منهـا هاربا **واباالحصین یروغ من‌طرقاتها**
وبها خنافس کالطنافس افرشت **فی‌ارضها وعلت علی جنباتها**

درسال ششصد و نود و دویم هجرت درگذشت . (ص۹۵ ج۶فع)

کمال‌الدین **عمر بن هبةالله** - بعنوان **ابن‌العدیم** درباب‌کنی خواهدآمد .

کمال‌الدین **غزال** - بعنوان **امین‌الدولة** نگارش یافته است.

کمال الدین **محمد بن طلحة** - بن محمدبن حسن وزیر قرشی عدوی نصیبینی **شافعی**، مکنّی به **ابوسالم**، ازاکابر و رؤسای علمای شافعیّه میباشد که درفقه و اصول و حدیث و علم خلاف و ترسّل و انشا بدیگران تفوّق داشته و اندکی در نصیبین قضاوت نموده است ، اخیراً بحلب رفته و بسال ششصد و پنجاه و دوم هجرت درهفتاد سالگی در آنجا وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- الدرالمنظم فی السر الاعظم المعظم یا فی اسم الله الاعظم **۲- العقدالفرید للملك السعید** که در قاهره چاپ شده است **۳- مطالب السئول فی مناقب آل الرسول ص** که با کتاب تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی درایران چاپ شده است. (کف وغیره)

کمال الدین **محمد بن عبدالله بن قاسم** - شهرزوری ، مکنّی به **ابوالفضل**، فقیه متکلّم اصولی خلافی ادیب کاتب شاعر شافعی، ازفقهای شافعیّه و خوش محضر و ازجمعی ازاکابر وقت تفقّه و استماع حدیث نمود، درموصل قضاوت کرده ومدرسه‌ای برای شافعیّه بنا نهاد، درمدینه نیز کاروان‌سرائی تأسیس داده واوقاف بسیاری در دمشق و نصیبین و موصل بیادگارگذاشت ، مدتی هم بوزارت نورالدین محمود بن زنگی نایل و مراحل بسیاری درترقی و تنزل طی کرده واز اشعار او است :

ولقد اتیتك والنجوم رواصد **والفجر وهم فی ضمیر المشرق**
و رکبت فی الاهوال کل عظیمة **شوقاً الیك لعلنا ان نلتقی**

نیز درحالت پیری و ناتوانی بسیار میگفته است :

یارب لاتحینی الی زمن **اکون فیه کلا علی احد**
خذبیدی قبل ان اقول لمن **القاه عند القیام خذبیدی**

وفات او بسال پانصد و هفتاد و دوم هجرت در هشتاد سالگی در دمشق واقع و درجبل قاسیون مدفون گردید . (ص ۴۶ ج۲کا)

کمال الدین **محمد بن عبدالواحد** - سیواسی ذیلاً بعنوان کمال الدین محمد بن همام الدین مذکور است .

کمال الدین **محمد بن علی** - انصاری سماکی ، ملقّب بـه **جمال الاسلام**، از مشاهیر ادبا و فقهای شافعیّه میباشدکه در بیست و پنج سالگی

بفتوی دادن آغاز کرد ، امورات خزانه و بیت المال بعضی از ملوك شام بدو مفوض ومدتی درحلب قاضی القضاة بود، اخیراً بقضاوت شام منصوب شد و اشعار ومنشآت و رسائل بسیاری بدو منسوب است و قصیدهٔ مفصّلی هم درذکر مکّهٔ معظّمه ومدح حضرت رسالت ص سروده و **عجالةالراکب** نامش کرده است. درسال هفتصد وبیست و هفتم هجرت در بلبیس درگذشت.

(ص ۲۷۸۳ ج ۵ س)

کمال الدین **محمد بن معین الدین** - بعنوان **میرزا کمالا** خواهد آمد.

کمال الدین **محمد بن موسی** - بعنوان **دمیری** نگارش یافته است.

کمال الدین **محمد بن همام الدین** - عبدالواحد بن عبدالحمید بن مسعود ، **اسکندری**ّ الولادة ، **سیواسی**ّ النّشأة ، **ابن الهمام** الشّهرة ، **حنفی**ّ المذهب ، **کمال الدین** اللّقب ، از مشاهیر علمای عامّه میباشد که در فقه و اصول و تصوف و نحو و صرف و معانی و بیان و موسیقی وغیرها علاّمهٔ وقت خود و بالخصوص دراصول مرجع فحول بود ، دربدایت حال طریق عزلت وتجرّد می‌پیمود، عاقبت بملاحظهٔ اینکه معلومات او محل احتیاج مردم میباشد بحسب ارشاد اکابر طریقت ترك تجرّد گفت و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **التحریر فی اصول الفقه** که مطالب علمیهٔ بسیاری را حاوی و ازکثرت ایجاز در کسوت الغاز ومعما است اینك تلمیذ او محمدبن محمدبن امیرحاج حلبی (متوفی بسال ۸۷۹ هـ ق = **ضعط**)آن را شرحی مزجی کرده و این شرح را موسوم به **التقریر والتحبیر** داشته است وهمین شرح با اصل کتاب درقاهره چاپ شده است ۲- **فتح القدیر للعاجز الفقیر** در فقه حنفی که شرح هدایهٔ شیخ الاسلام برهان الدین علی بن ابی بکر حنفی مرغینانی است ودرقاهره با بعضی ازحواشی وکتابهای دیگر چاپ شده است ۳- **المسایرة فی العقائد المنجیة فی الاخرة** که در قاهره با شرح کمال بن شریف که بآن نوشته چاپ شده است. وفات ابن الهمام بسال هشتصد و شصت و یکم هجرت درحدود هفتاد و دو سالگی واقع گردید .

(کف وص ۶۹ ج ۶ فع وغیره)

کمال الدین **مسعود** - بعنوان **شیخ کمال** نگارش یافته است .

کمال‌الدین **موسی بن یونس بن منعة بن مالك** - فقیه‌شافعی، مکنّی به **ابوعمران** یا **ابوالفتح**، موصوف به **ابن‌منعة**، از اکابر علما وحکمای عامّه میباشدکه درنحو و صرف و فقه و حدیث و تفسیر و طب و تاریخ و موسیقی و هندسه و حکمت و هیئت و اکثر علوم شرعیّه و ادبیّه و حکمیّه و ریاضیّه وحید عصرخودبود، دراندك زمانی شهرت بی‌نهایت یافته و مرجع استفادهٔ افاضل‌گردید، از بلاد بعیده‌حاضر حوزهٔ درس او میشده‌اند بلکه‌گویندکه انجیل و تورات را نیز با دقّت تمام شرح‌کرده و علمای یهود و نصاری نیز برای حل مشکلات وفهم دقائق آنها بدو مراجعه‌کرده ودرس میخوانده‌اند. از تألیفات او است:

۱- **الاسرارالسلطانیّه** ۲- **عیون‌المنطق** ۳- **کشف‌المشکلات و ایضاح المعضلات** ۴- **اللغز** ۵- **مفردات الفاظ‌القانون**. وفات او درسال ششصد و سی و نهم هجرت واقع و احمد رفعت برخلاف تراجم دیگر نام اورا یونس نوشته است نه موسی‌بن یونس.

(ص ۲۷۸۳ ج ۵ س و ۲۵۶ ج ۲ کا و ۹۵ ج ۶ فع)

کمال‌الدین **میثم بن علی** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌میثم** خواهدآمد.

کمال‌الدین **یونس**- بزعم احمد رفعت همان کمال‌الدین موسی بن یونس فوق است.

کمالی‌سبزواری از شعرای عهد شاه عباس صفوی ماضی میباشدکه محاربات اورا نظم‌کرده و **عباس‌نامه**‌اش نامیده‌است وقصائد بسیاری هم داشته و اسم ومشخّص‌دیگری بدست نیامد. درسال یك‌هزار وبیستم هجرت درگذشته واز اواست:

چنان تنگ شد عرصهٔ داروگیر — که‌چون‌آستین‌خورد صدچین‌نفیر
دلیران آهن قبا را شکاف — چومقراض از فرق سر تا بناف

(ص ۳۸۸۷ ج ۵ س)

کمپانی **شیخ محمدحسین بن شیخ محمدحسن** - نجفی اصفهانی، معروف به **کمپانی**، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ قرن حاضر

چهاردهم هجری میباشد که حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، درهریك از فقه و اصول و حدیث وتفسیر وکلام و حکمت و تاریخ و اخلاق و عرفان و دیگر علوم عقليّه و نقليّه بحری بوده موّاج و بی‌پایان ، در فنون شعری هم قریحهٔ وقّاد وطبعی نقّاد داشت، بهردو زبان‌عربی و فارسی اشعار طریفهٔ مشتمله برمعانی لطیفه درکمال‌سلاست میگفت ، اشعارش مشحون از لآلی فلسفه و عرفان وحکمت و لطائف معانی بوده ومصداق إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَة میباشند .



عکس شیخ‌محمدحسین‌کمپانی -۱۲

صاحب ترجمة ، فنون فلسفه را از حاج میرزا محمدباقر اصطهباناتی اخذکرد و مراتب فقه و اصول را هم از سید محمد فشارکی وآخوند ملامحمدکاظم خراسانی و آقا رضا همدانی (که شرح‌حال هریك از ایشان درمحل‌خود از این‌کتاب نگارش‌یافته) ودیگر اکابر وقت تکمیل ومرجع تقلید جمعی وافر از شیعه شد . علاوه برمراتب‌عالیهٔ علميّه دارای ملکات فاضله و اخلاق‌کماليّه بود ، علاوه برمجالس معمولی درسی ، در دیگر مجالس و محاورات عرفيّه‌اش نیز مرجع استفادهٔ افاضل بوده و درتمامی اوقات، خوشه‌چین خرمن‌کمالات وی بوده‌اند، هُوَ الْبَحْرُ مِنْ اَيِّ النَّواحي اَتَيْتَهُ و بهتر این است که از این مرحله درگذشته و بذکر تألیفات وآثار قلمی طریفه‌اش بپردازیم :

۱- **الاجارة** ۲- **الاجتهاد والتقليد والعدالة** ۳- **اخذالاجرة علی‌الواجبات** که‌طبع شده است ۴- **اربع قواعد فقهية** که عبارت از قاعدهٔ تجاوز و فراغ ويد و اصالت صحت است ۵- **الانوار القدسية** که حاوی بیست و چهار قصیده در تاریخ حیات حضرت رسالت ص و اعمام آن‌بزرگوار ودوازده‌امام معصوم ع وبعضی‌از اولاد ایشان است ۶- **تحفة‌الحكيم** که منظومه‌ایست در فلسفه و اول‌آن این است :

یا مبدء الكل اليك المنتهى	**لك‌الجلال والجمال والبهاء**
یا مبدع العقول والارواح	**و منشيء النفوس والاشباح**

۷- **حاشيهٔ حجية قطع رسائل شيخ مرتضى انصاری** ۸- **حاشيهٔ مكاسب انصاری** ۹- **الحقيقة الشرعية** ۱۰- **ديوان شعر فارسی** درمدایح و مراثی خانوادهٔ عصمت ع ۱۱- **ديوان غزليات حكميه‌وعرفانيه** ۱۲- **الشرط‌المتأخر** ۱۳- **الصحيح‌والاعم** ۱۴- **صلوة‌الجماعة** ۱۵- **صلوة المسافر** ۱۶- **الطلب والارادة** ۱۷- **علائم‌الحقيقة والمجاز** ۱۸- **المشتق** ۱۹- **المعاد** ۲۰- **موضوع‌العلم** ۲۱- **نهاية‌الدراية فی‌شرح‌الكفاية** که ادق و امتن شروح کفایة‌الاصول‌استاد خودآخوند خراسانی سابق‌الذکربوده ودرتهران چاپ‌شده‌است ۲۲- **الوسيلة فی‌اهم‌ابواب‌الفقه** که در بغداد چاپ شده وغیراینهاکه بسیار واز اشعار او است‌که در حق والدالائمة ع و شیخ‌الائمة حضرت ابوطالب عمّ امجد حضرت رسالت ص‌گفته است :

نورالهدى فی‌قلب عم‌المصطفى	**فی‌غاية الظهور فی‌عين‌الخفا**
فی‌سره حقيقة الايمان	**سر تعالى شأنه عن شان**
ايمانه بمثل الواجب فی	**مقام غيب‌الذات والكنزالخفی**
ايمانه المكنون سام اسمه	**الا المطهرون لايمسه**
وهو كفيل خاتم النبوة	**و عنه قد حامی بكل قوة**
ناصره الوحيد فی زمانه	**وركنه الشديد فی‌اوانه**
عميد اهله زعيم اسرته	**و كهفه الحصين يوم عسرته**
حجابه العزيز عن اعدائه	**و حرزه الحريز فی‌ضرائه**
فما اجل شرفا و جاها	**من حرز ياسين وكهف طاها**
قام بنصرة النبی السامی	**حتى استوت قواعد الاسلام**
جاهد عنه اعظم الجهاد	**حتى علا امر النبی الهادی**
حماه عن اذی‌القريش الكفرة	**بصولة ذلت لها الجبابرة**
صابر كل محنة وكربة	**والشعب من تلك‌الكروب شعبة**
كفاه فخرا شرف الكفالة	**لصاحب الدعوة والرسالة**
لسانه البليغ فی‌ثنائه	**امضى من‌السيف على اعدائه**

له من‌المنظـوم والمنثـور	ما جعل العالم ملاء النـور
و اشرقت ام القـری بنوره	وکل نور هـو نـور طوره
وکیف لا و هو ابوالانـوار	و مطلع الشمـوس والاقمار
مبـدء کـل نیر و شـارق	وکیف و هو مشرق المشارق
ازکی فروع دوحة الخلیـل	فیالـه مـن شرف اصیـل
وکیف لا وهو کفیل المصطفی	ابوالمیامین الهـداة الخلفـا
و والد الـوصی والطیـار	وهـو لعمری منتهی الفخار
بضوئـه اضـائت البطحـاء	لابـل بـه اضـائت السماء
والنیر الاعظـم فی سمائـه	مثل‌السها فی‌النور من سیمائه
کیف ومـن غرتـه تجلـی	لاهلـه نور العلـی الاعلی
بل هو فخر البلـد الحرام	بـل شرف المشاعـر العظام
و قبلـة الآمال والامانـی	بـل مستجـار کعبـة الایمان
مـاتمت الدعـوة للمختـار	لولاه فهـو اصل دین‌الباری
کیف و ظـل‌الله فی‌الانـام	فی‌ظلـه دعی الـی الاسلام
و انتشر الاسـلام فـی‌حماه	مکرمـة مـا نالهـا سـواه
رایتـه علت بعـالی همتـه	کفاه هـذا فـی‌علو رتبتـه
ذاک ابـوطالب المنعـوت	من قصرت عن شأنـه النعوت
یجل عن ای مدیح قـدره	لکنـه یحیی القلـوب ذکره

پس اشاره بکسانی که باسلام‌نیاوردن حضرت ابوطالب معتقدبوده وطعن درحق وی‌نمایند کرده و فرماید :

وما به رماه عابد الوثن	افك و زور و شقاء و احن
فـانه اولـی بمـا رماه	فمـا اضلـه ومـا اعماه
فقد رمی الوصی بالالحاد	و سن سبـه علی الاعواد

در پنجم ذیحجهٔ سال هزار و سیصد و شصت و یکم هجرت در نجف اشرف وفات یافت .

(انوار قدسیهٔ مذکور فوق و اطلاعات متفرقه ازذریعة وغیره)

کمره‌ئی شیخ جعفر } اوّلی بعنوان حویزی، شیخ‌جعفر ودوّیمی‌نیز بعنوان
کمره‌ئی شیخ علـی } آقاشیخ‌کاشانی‌مذکورشد وکمره‌بنوشتهٔ‌مراصد(بروزن طلبه) از قراء بخارا است .

کمندانی یا **کمیدانی** { لقب رجالی علی بن موسی، موسی بن جعفر وبعضی دیگر بوده و نسبت آن بکمندان است که نام قدیمی شهر قم ویا یکی از دیهات آن ویا یکی ازمحلات آن میباشدکه تحقیق مراتب وهمچنین تحقیق حرکات و **نون** ویا **ی** بودن حرف سیم آن و دال (بی نقطه) یا ذال (با نقطه) بودن حرف چهارم آن موکول بکتب رجالیه است .

کناسی بضم اول ، لقب رجالی احمد بن فضل ، برید ، بشیر ، حفص اعور، حفص بن عبدربه ، صالح بن خالد، ضریس بن عبدالملك و بعضی دیگر میباشد و نسبت آن بموضع کناسه نامی است ازکوفه .

کنانی بکسر کاف ، لقب رجالی ابراهیم بن سلمه ، ابراهیم بن نعیم کندی ، ایاس ، جبله وغیرایشان و نسبت آن بکنانه میباشدکه پدر قبیلهٔ بنی کنانه از قبائل عرب است.

کنتوری **سید اعجاز حسین** - درضمن شرح حال پدرش سیدمحمدقلی تحت عنوان مفتی خواهدآمد .

کنجی لقب رجالی یحیی بن زکریا و نسبت آن بشهر گنجه نامی است از بلاد قفقازیهٔ روسیه ، یا به دیهی گنجه نامی است از نواحی کردستان مابین اصفهان و خوزستان ، یـا به دیهی بزرگ گنج نامی است مابین بادغیس و مرورود در دومنزلی هرات .

کندری **محمد بن حسین** - بعنوان **قطب الدین کیدری** مذکور شد و رجوع بدانجا نمایند .

کندی[1]

کندی **احمد بن محمد** - بعنوان **کاتب جرجرائی** نگارش دادیم .

۱- **کندی**- لقب رجالی ابراهیم بن مرشد ، ابراهیم بن یوسف ، اجلح بن عبدالله و*

کندی **جندح بن حجر** - بعنوان **امرأالقیس** مذکور شده است .

کندی **زید بن حسن** - در باب کنی بعنوان **ابوالیمن** خواهدآمد .

کندی **علی بن ثروان بن حسن** - نحوی ، ادیب فاضل کامل ، مکنّی به **ابوالحسن**، پسر عم زید بن حسن کندی فوق، از تلامذهٔ ابومنصور جوالیقی میباشد که بسال پانصد وشصت وپنجم هجرت درحدود شصت و پنج سالگی در گذشت.
(ص ۴۹۲ت و ۲۷۵ ج ۱۲جم)

کندی **محمد بن احمد** - یااسحق بن اسباط مصری نحوی منطقی هندسی، مکنّی به **ابونصر** یا **ابوالنضر** ، ازادبای قرن چهارم هجرت واز تلامذه و اصحاب ابراهیم زجاج نحوی (متوفّی در حدود سیصد و دهم هجرت) و از تألیفات او است :

۱- **العیون والنکت** درنحو ۲- **المغنی فی النحو**. کتاب مغنی نام بسیار ولکن بنوشتهٔ روضات الجنات مغنی کندی اولین کتابی است که بدین اسم اختصاص یافته است ۳- **الموقظ والتلقین** سال وفات او بدست نیامد . (کف وص ۴۵۷ت و ۱۴۰ ج ۱۸جم)

کندی **محمد بن یوسف بن یعقوب**- کندی مصری تجیبی ، مکنّی به **ابوعمر**، مورّخ نسّابه ، از افاضل اواسط قرن چهارم هجرت میباشد که بسیر و احوال مصر و اهل مصر وآداب و انساب ملوك و طوایف آن نواحی خبیر و از تألیفات او است :

۱- **الاجنادالعربیة** ۲- **اخبار قضاة مصر** که شرح حال ایشانرا تا سال دویست و چهل وششم هجرت جمع کرده است ۳- **تاریخ مصر** ۴- **تسمیة ولاة مصر** ۵- **خطط مصر** ۶- **سیرة مروان بن جعد** ۷- **الموالی** ۸- **الولاة والقضاة** که تاریخ ولاة و قضاة مصر بوده و در بیروت و لندن ولیدن چاپ شده است . وفات او در سال سیصد وپنجاهم یا پنجاه وپنجم

---

*بعضی دیگر ونسبت آن بقبیلهٔ کنده نامی است ازقبائل عرب که اول آن بنا برمشهور مکسور و بنا برآنچه ازکتب انساب نقل شده مفتوح است . بهرحال بعضی از ارباب کمال راکه همین لفظ کندی عنوان مشهوری ویا جزو عنوان ایشان است تذکر میدهد .

هجرت واقع شد ویا موافق آنچه از کلمات بعضی از ارباب تراجم ظاهر میشود در سال سیصد و شصت و دویم هجرت درقید حیات بوده است . بهرحال اینکه درکشف الظّنون تحت عنوان تاریخ مصر سال وفات اورا دویست وچهل وششم نوشته ظاهراً اشتباه است .

(کف وص۳۱۹ ج۲ع و۱۵۷۱مط)

کندی **یعقوب بن اسحق بن صباح** - بن عمران بن اسمعیل بن محمد بن اشعث بن قیس بن معد یکرب ، **ابویوسف** الکنیة، **کندیّ** النسب والشّهرة، از اکابر حکما وفلاسفه و ریاضیّین قرن سیّم هجرت و شریف الاصل، جدّش قیس حکمران تمامی قبائل کنده بوده و اعشی چهارقصیدهٔ طولانی درمدح وی گفته است. یعقوب بسیاری ازعلوم متنوعهٔ متداوله را ازمشاهیر علما وحکمای عصرخود فراگرفت، در اثر جدّی وافی و استعداد فطری شهرت بی نهایت یافت ، در طب و حساب و نجوم و منطق و فلسفه و موسیقی و اعداد و هندسه وحید عصر خود بود تاآنکه به **ابوالحکما** موصوف و بجهت عربی خالص بودنش (که تمامی پدرانش از نسل عرب بوده‌اند) به **فیلسوف العرب** ملقّب ودر دربار خلفای وقت مقرّب و در دورهٔ مقدّسهٔ اسلامی نخستین کسی بوده که بلقب فیلسوفی مفتخر گردیده وعهد مأمون عباسی را تا عصر متوکّل دریافته است . یعقوب از مهرهٔ مترجمین بود، کتب حکمت بسیاری را از یونانی بعربی ترجمه کرد ، مشکلات آنها را حل نمود و درتألیفات خود مسلك ارسطو را ترویج مینموده است . حنویه و نفطویه و ابومعشر بلخی و دیگر مشاهیر وقت از تلامذهٔ وی میباشند. مصنّفات بسیاری در فنون مختلفه داشته که در اثبات تبحّر وی مغنی از اقامهٔ برهان و بیّنه میباشند . در قاموس الاعلام و فهرست ابن النديم بشرح وبسط اسامی آنها پرداخته وما دراینجا بذکر اعداد آنها بحسب فنون مختلفه میپردازیم .

در ابعاد	۸ کتاب	درفلسفه	۲۲ کتاب
» احداث	۱۴ »	» فلکیات	۱۶ »
» احکام	۱۰ »	» کریات	۸ »
» تقدمةالمعرفة	۵ »	» منطق	۹ »
» جدل	۱۷ »	» موسیقی	۷ »
» حساب	۱۱ »	» نجوم	۱۹ »
» سیاست	۱۲ »	» نفس	۵ »
» طب	۲۲ »	» هندسه	۲۳ »
» طبیعیات	۳۲ »		
	۱۳۱		۱۰۹

۲۴۰

یعقوب رساله‌ای هم در ابطال دعوی صنعت نقره و طلای غیرمعدنی نوشته وگوید اساس آن برحیله و نیرنگ بوده و بذکر مکر و خدعهٔ اهل‌آن صنعت پرداخته است. محمد بن زکریّای رازی نیز کتابی در ردّآن نوشته و مسعودی نیز قول رازی را تأییدکرده وحکم بامکان‌آن عمل و صنعت نموده‌است. وفات یعقوب درسال دویست و چهل یا چهل وششم یا پنجاه و پنجم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۲۱۲ ج۲ع و۳۵۷ف و ۳۸۹۶ ج۵س و ۱۴۸ تذکرةالنوادر وغیره)

کنگر وردان بعنوان **ابوخالد** درباب‌کنی خواهدآمد .

کنی **حاج ملاعلی** - تهرانی رازی‌کنی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی رجالی وبسیار جلیل‌القدر و محقّق مدقّق بود ، ولادت او بسال هزار و دویست و بیستم هجری‌قمری در دیهی‌کن (بروزن‌حق) نامی در دوفرسخی تهران واقع شد، بعدازآنکه مقدمات‌لازمه و ادبیّات معموله را درمدت‌کمی تحصیل‌نمود بعتبات عالیات رفته وحاضرحوزهٔ صاحب



عکس حاج ملاعلی کنی -۱۳

جواهر و صاحب ضوابط گردید تا آنکه دراثر مساعی جمیله در لغت و فقه واصول وحدیث و رجال وتفسیر و اکثر علوم متداوله متبحّر وعاقبت بتهران مراجعت نمود ومرجع استفادهٔ اکابر و مشغول انجام وظائف دینیّه شد و از تألیفات او است :

۱- الاستصحاب ۲- الاوامر ۳- ایضاح المشتبهات فی تفسیر الکلمات المشکلة القرآنیة ۴- البیع ۵- تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل خود کنی ۶- تلخیص المسائل ۷- توضیح المقال فی علم الدرایة والرجال که با کتاب منتهی المقال ابوعلی رجالی در تهران چاپ شده است ۸- الصلوة ۹- الطهارة ۱۰- القضاء والشهادات که در تهران چاپ سنگی شده است وغیر اینها . وفات او صبح پنجشنبه بیست و هفتم محرّم سال هزار و سیصد و ششم هجری قمری در تهران واقع گردید و در بین الحرمین ، درجوار حضرت عبدالعظیم ع درهمانجاکه مدفن ناصرالدین شاه‌قاجار هم هست مدفون شد . میرزا حیدرعلی مجدالادبای متخلّص بثریّا در تاریخ وفاتش گفته است :

سرود مرتجلاً مجد بهر تاریخش　　　علی بنز دمحمد بخلد کرد مقام = ۱۳۰۶

(ص ۱۰۱ ج۱عه و ۱۳۸ و ۲۲۶ مآثر وآثار)

کواشی　**احمد بن یوسف بن حسن بن رافع** - کواشی موصلی، فقیه مفسّر شافعی ، ملقّب به **موفق‌الدین**، از مشاهیر علمای شافعیّه میباشد که درتفسیر و قرائت و علوم عربیّه بردیگران مقدّم ، در زهد و صلاح و صدق نیّت بی‌نظیر، بهیچ‌کدام از اکابر وقت اعتنائی نداشته و چیزی از ایشان قبول نمیکرد ، واز

تلامذهٔ پدر خود وعلی بن محمد سخاوی سابق الذکر بود ودوکتاب **تفسیر صغیر وتفسیر کبیر** تألیف داده که محل رجوع و اعتماد جلال الدین سیوطی وجلال الدین محلی میباشندکه در تفسیر خودشان که معروف بتفسیر جدلین است از آن دوتفسیر کواشی استفاده کرده اند. کواشی ده سال درآخر عمر نابینا شد ودرماه جمادی الاخرهٔ سال ششصد وهشتادم هجرت درموصل درگذشت. (ص ۸۳ ت)

کواکبی[1]

کواکبی

ملاابراهیم - از صوفیّه وعلما وفقهای قرن یازدهم هجرت میباشد که نخست درمولدخود حلب بتحصیل علم پرداخت. پس باستانبول رفته واز اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه نمود ، عاقبت درسال هزار و سی ونهم هجرت بقضاوت مکّه منصوب شد وبهمین جهت به **قاضی کواکبی** هم موصوف گردید. برای انجام آن مرام قضاوت باکشتی روانهٔ حجاز بوده که در حوالی جدّه از کشتی بدریا افتاد و غرق گردید .

کواکبی گفتن او بجهت آن است که پدر عالی او محمد بن ابراهیم دربدایت حال بصنعت آهنگری امرار معاش میکرد و بیشتر نوعی از مسمار میساخته که آنرا در عرف مردم آن نواحی کواکبی مینامیدند ، بهمین جهت اوراکواکبی گفته و سلسله و اولاد اورا نیز **بنی الکواکبی** نامند وچنانچه معمول است گاهی هریك از این خانواده را نیز مجازاً کواکبی گویند . در سلك الدرر درشرح حال ابوالسعود بن احمد گوید که بنی الکواکبی طایفهٔ بزرگی است اهل فضل و ریاست و دارای طریقتی مشهور بطریقت اردبیلیّه که بجدّ عالی شان شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی (جدّ سلاطین صفویّه) موصول و بهمین جهت دارای شرافت سیادت هم میباشند باری عاقبت چنان افتاد که محمد بن ابراهیم مذکور بصدد تحصیل علم وکمال آمده و درسلك ارباب سلوك منسلك و بدستور مشایخ

۱- **کواکبی** - عنوان مشهوری بعضی از افاضل میباشدکه تذکر میدهد و وجه نسبت آن نیز درضمن شرح حال ملاابراهیم کواکبی مذکور است .

عرفا و متصوفه عمل میکرد ، درشام و نواحیآن شهرت بینهایت یافت ، در منقولات و علوم سمعیّه نیز رتبتیعالی داشته ودرسال هشتصد و نود وهفتم هجرت درحلب درگذشت و درجوار مسجد مشهور بجامع کواکبی بخاك رفت .

(ص ۱۲۱ ج ۲ مه و۵۸۰ ج ۱ س)

کواکبی **سید عبدالرحمن** - بعنوان **سید فراتی** نگارش یافته است .

کواکبی **محمد بن ابراهیم** - فوقاً درضمن شرح حال ملاابراهیمکواکبی مذکور شد .

کواکبی **محمدبن حسن بن احمد بن ابییحیی** - کواکبیحلبی، مفتی حلب، از افاضل قرن یازدهم هجرت ، بسیار تیزفهم و تند ذهن و سریعالانتقال، دارای اخلاقحمیده ومسلّم تمامی علمای وقت خود بود . باآنهمهمراتب علمیّه درمجالس غنا و طرب نیز حاضر شده ومیگفت: معصیتیکه سبب تواضع باشد بهتر از طاعتی استکه تولیدکبر وغرور نماید و ازتألیفات او است:

۱- **ارشادالطالب الی منظومةالکواکب** درعلماصول که درحاشیهٔ کتاب فوائد ذیل چاپ شده است ۲- **الفوائدالسمیة فیشرحالنظم المسمی بالفرائد السنیة** (علی مذهبابیحنیفة) که درقاهره چاپ شدهاست ۳- **نظمالمنار** . وفاتاو درسال هزار و نود و ششم هجرت درهفتاد وهشت سالگی واقع گردید. (ص۱۵۷۶مط نقلاز خلاصةالاثر)

کوثر **حاجملارضا** - یا حاجمحمدرضا ابنحاجمحمد امین همدانی، از فحول علما وعرفای قرن سیزدهم هجری عهد فتحعلیشاه قاجار بودهکه قریحهٔ شعریّهاش هم وقّاد وصاف و اشعار عرفانیگفته و به**کوثر** تخلّص مینموده است عاقبت دراثر رقابت و عداوت علمای همدان بتبریز رفته و مشمول اکرامات عباس میرزا نایبالسلطنة پسر فتحعلی شاه و میرزا ابوالقاسم قائممقام فراهانیگردید . درسال هزار و دویست و چهل و هفتم هجرت با مصاحبت نایبالسلطنة بکرمان رفت و درماه جمادیالاولی همانسال درآنجا وفات یافت و درخارج شهر مدفونشد وازاشعاراواست:

صدگونه بلا ، راضیم آید بسر دل — یك‌مرتبه دلدار درآید ز در دل
کوثر به‌بصیرت بنگر نور خدارا — دانی چه‌بودچشم‌بصیرت، بصردل

از تألیفات او است :

۱- الدرالنظیم فی‌تفسیر القرآن‌الکریم ۲- رد مستر مارفین مسیحی ۳- مثنوی مشتمل برهشت هزار بیت . (ص ۴۴۸ض وغیره)

کوثرهندوستانی از اکابر اهل حال ومشایخ سلسلهٔ شطاریهٔ صوفیّه میباشدکه از وطن خود بایران‌آمد ، بزیارت عتبات عالیات رفت ، در آن نواحی و ولایات دیگر بتربیت طالبان حقیقت همّت بگماشت وازاو است:

کوثر چه خوش است عیش تنهاکردن — دربسته بروی غیر و دل واکردن
آموخته‌ام ز مردم دیدهٔ خویش — در خانه نشست و سیر دنیاکردن

اسم و زمان و مشخصّات دیگر بدست نیامد. (ص۴۸۸ض ومتفرقه)

کورانی **ابراهیم بن حسن بن شهاب‌الدین** -کردی شهدانی شهرزوری ، از مشاهیر علما و مشایخ سلسلهٔ نقشبندیّهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه لقب **برهان‌الدین** داشت ، ولادت او بسال هزار و بیست وپنجم هجرت دربلدهٔ شهدان از توابع شهرزور از جبال‌کرد واقع شد ، دربدایت حال بمصر و شام رفت واز صفی‌الدین قشاشی و دیگر اکابرآن دیار تحصیل مراتب علمیّه نمود ، ازشهاب خفاجی و بعضی از اجلاّی وقت اجازه داشت ، عاقبت بمدینه رفته و بنای تدریس گذاشت و مرجع استفادهٔ فضلای وقت‌گردید ، از بلاد بعیده حاضر حوزهٔ درس وی میشدند و از مصنّفات‌او است :

۱- اتحاف‌الخلف بعقیدةالسلف ۲- اشراق‌الشمس بتعریب‌الکلمات‌الخمس ۳- افاضة العلام بتحقیق مسئلةالکلام ۴- انباه الانباه علی تحقیق اعراب لااله الاالله ۵- بلغةالمسیر الی توحیدالعلی‌الکبیر ۶- تحقیق‌التوفیق بین‌کلامی اهل‌الکلام و اهل‌الطریق ۷- تکمیل التصریف درصرف **۸- شرح‌عوامل‌جرجانیه ۹- عجالة ذوی‌الانتباه‌بتحقیق‌اعراب‌لااله‌الاالله ۱۰- قصدالسبیل الی** توحید **الحق‌ الوکیل ۱۱- مسلك‌السداد الی‌مسئلة خلق‌افعال‌العباد** یا **مسلك الاعتدال الی مسئلة خلق الافعال ۱۲- النبراس لکشف الاقتباس الواقع فی‌الاساس**

وغیر اینها که از صد متجاوز میباشد ودرشهر ربیع الاخر هزار وصدویك هجری قمری در گذشت.

(ص ۱۷ ج۱فع و۵۸۰ ج۵س و۵ ج۱ سلك الدرر وغیره)

کوزه کنانی **حاج ملااحمد ابن عبدالله** - تبریزی که به دیهی کوزه کنان نام درحدود هشت فرسخی تبریز انتساب دارد از افاضل علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که در نجف اشرف اقامت داشت ، مسلك اخباری را میستود ، ازتلامذهٔ شیخ حسن مامقانی آتی الترجمة بوده واز وی روایت مینماید، دراخبار آل محمد علیهم السلام تتبّعات بسیاری داشته و از تألیفات او است :



عکس حاج ملا احمد کوزه کنانی -۱۴

۱- ایقاظ العلماء و تنبیه الامراء ۲- روضة الامثال ودر آن تمامی آیاتی را که مشتمل برلفظ مثل است جمع و تفسیر نموده است **۳- هدایة الموحدین دراصول دین** بفارسی وسه جلد بزرگ است و این هرسه تألیف او درتبریز چاپ شده اند و درپنجم ربیع الاول هزار و سیصد و بیست و هفتم هجرت در ارض اقدس کاظمین وفات یافت ، جنازه اش بنجف اشرف نقل و درمقبرهٔ استاد معظّم خود دفن گردید .   (ص ۱۱۰ ج۱عه و۵۰۴ ج۲ذریعة)

کوزه کنانی **میرزا محمد** - بعنوان رحمت میرزامحمد مذکور شده است.

کوزی لقب رجالی سلیمان بن سماعة ، عاصم بن سلیمان وغیرهما میباشد و نسبت آن بکوز است که نام یکی از بطون قبائل است واینکه بعضی آن را تبدیل بکرزی داده‌اند (که حرف دوّیم آن بعوض واو ، حرف رای بی نقطه باشد) اشتباه است.

کوسج **سهل بن سابور** - از مشاهیر اطبّای اوائل عهد عباسیان بود ، بجهت ریش پهن و بزرگی که داشته با ضد آن **کوسج** (که معرّب کوسه است) شهرت یافت (برعکس نهند نام زنگی کافور) وازآن روکه دراصل ازاهالی خوزستان بوده به **خوزی** نیز معروف و در اوائل قرن سوم هجرت درگذشت . پسرش **سابور بن سهل** نیز بهمان جهت به **خوزی** مشهور وازاجلاّی اطبّای عصر خود محسوب، درطبّ و بسیاری از علوم دیگر از پدرش برتر و محل توجه متوکّل عباسی و خلفای دیگر بوده و ازتألیفات او است :

۱- ابدال الادویة ۲- اقرابادین کبیر ۳- الرد علی حنین فی الفرق بین الغذاء والدواء المسهل ۴- قوی الاطعمة ومضارها ومنافعها ۵- النوم والیقظة . درسال دویست و پنجاه و پنجم هجرت درگذشت . (ص۱۳۴ و۱۴۱۵خع و۲۴۷۰ و۲۷۰۵ ج۴س)

کوشکناری **شیخ عبدالله** - یا محمد رجوع بقطب الدین شیخ عبدالله نمایند.

کوشیار **ابوالحسن بن لبان** - جیلی باشهری ، از مشاهیر منجّمین قرن پنجم هجری میباشدکه در سال چهارصد و پنجاه و نهم هجرت بنای رصدگذاشته و زیجی برآوردکه بنام خود او منسوب وبه **زیج کوشیار** معروف است. کتاب **المدخل فی صناعة احکام النجوم** که یك نسخه ازآن برقم ۲۰۶۹ درخزانهٔ بانکی فور وچهار نسخه نیزدرخزانهٔ مصریّه موجود است ازتألیفات اواست. سال وفاتش بدست نیامد.
(ص ۱۵۸ تذکرةالنوادر)

کوفی که منسوب بکوفه راگویند دراصطلاح رجالی لقب جمعی بسیار غیرمعدود و بالخصوص حسن بن علی و ابوسمینه محمد بن علی

صیرفی است که درصورت نبودن قرینه بفرمودهٔ وافی راجع باوّل وبفرمودهٔ بحار منصرف بدوّیم میباشد.

کوفی **فرات بن ابراهیم بن فرات** - کوفی، از اجلاّی محدّثین واکابر مفسّرین و صاحب کتاب تفسیری است که بنام خودش مشهور **(تفسیرفرات)** ودر السنه دایر و درعداد تفسیر عیاشی و تفسیر علی بن ابراهیم قمی معدود و حاوی اخباری است که درتفسیر آیات قرآنی وارد و اکثر آنها در شأن حضرات ائمهٔ اطهار ع میباشد. **فرات** ازمشایخ روایت علی بن با بویه قمی (متوفی بسال ۳۲۹ھ ق = **شکط**) بوده وتفسیر مذکور هم محل اعتماد مجلسی وشیخ حرّ عاملی میباشد که در بحار و وسائل ازآن بسیار روایت میکنند. سال وفات او بدست نیامد.

(ص ۵۱۱ت وکتب رجالیه)

کوفی **محمد بن علاء** - در باب کنی بعنوان **ابن کریب** خواهدآمد.

کوفیون درمعنی اصطلاحی تجویدی آن رجوع به **مدنیان** نمایند.

کوکب **میرزا عبدالعلی پسر میرزامحسن** - خراسانی یزدی، از فضلای شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار (متوفی بسال ۱۲۵۰ھ ق = **غرن**) میباشد که در اصل خراسانی بوده و خودش دریزد تولدیافت وبتحصیل کمالات پرداخت، در خطوط متداوله مهارتی بسزا داشت، خصوصاً درخط نسخ که در ردیف میرزا احمد نیریزی خطّاط مشهور معدود میباشد. سفراً و حضراً مقرّب دربار سلطانی بوده وعاقبت بمقام وزارت و صدارت مفتخر گردیده واز اشعار او است:

دل که رسواشد ودر کوی ملامت بنشست ... بدو عالم ندهد گوشهٔ رسوائی را

ای مِهر تو مرهم دل خستهٔ من ... وی مُهر تو برلب فرو بستهٔ من

عفو و کرم و عطا است زیبندهٔ تو ... جرم و گنه و خطا است شایستهٔ من

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۲۶ ج ۲مع)

کوکب **درویش محمد** - معروف به **کوکب**، ازمشاهیر خطّاطین وخوشنویسان و از شاگردان حافظ عثمان میباشد که درتمامی خطوط شش گانهٔ

نسخ و نستعلیق و ثلث و رقاع و ریحانی و شکسته مهارتی بسزا داشت ، درسال هزار و صد و چهل و نهم هجرت درگذشت . (ص ۳۹۲۳ ج۵س)

کوکب **میرزا مهدیخان بن محمد نصیر-** استرآبادی ، منشی مخصوص نادر شاه افشار بودکه شعر خوب نیز میگفت، بسمت‌سفارت‌باستانبول رفت، درحین‌مراجعت در بغدادخبر قتل نادرشاه‌را (که درشب یکشنبه یازدهم‌جمادی‌الاخرهٔ سال هزار و صد وشصتم هجری قمری بوده) شنید و ازآنروگوشهٔ وحدت را اختیارکرده و منزوی‌گردید واز اشعار او است :

زشوق عشق تسکین دل‌بیتاب‌خودکردم زآتش چارهٔ بیتابی سیماب خودکردم

از تألیفات او است :

۱- انشائات ۲- تاریخ نادری که بارهادرایران‌چاپ و نام‌اصلیش **جهان‌گشای نادری** بوده ونادرنامه نیز گویند **۳- درهٔ نادری** که چاپ شده وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۳۹۲۳ ج ۵ س و متفرقات ذریعة)

کوکب‌الدم لقب رجالی ابویحیی زکریّای موصلی است.

کوه‌کمری **سیدحسین بن محمد بن حسن بن‌حیدر -** حسینی تبریزی‌کوه‌کمری ، از فحول علمای امامیّه و متبحّرین فقهای اثنی‌عشریّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه نسب شریفش با بیست و چهار واسطه بحضرت امام‌حسین علیه‌السلام موصول میشود . والدهٔ ماجده‌اش در شیردادن او اهتمام تمام بکار میبرده و هرگز درحال جنابت شیرش نمیداده‌است . صاحب ترجمة بعداز تحصیل‌مبادی ومقدمات لازمه در تبریز بمیرزا احمد مجتهد تبریزی و پسرش حاج میرزا لطفعلی امام‌جمعه و درعتبات عالیات هم بصاحب فصول ، صاحب ضوابط ، صاحب جواهر، شریف‌العلمای مازندرانی ، شیخ مرتضی انصاری (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته است) تتلمذ نموده تا بمقام علمی بس‌عالی رسید ، گوی سبقت از اغلب اکابر وقت ربود ، بعداز وفات استاد معظّم‌خود شیخ‌انصاری نوعاً مرجع تقلیدشیعه شد،

مجلس درس او اعتبار تمام یافته وبدیگر حوزه‌های درسیّه مقدّم گردید، درفقه واصول شیوهٔ حسنهٔ اقتصاد را مرعی داشت اینك دیگر جالب رغبت و توجه اکابر شد و شمارهٔ تلامذهٔ او بیشتر از دیگران گردید و درحدود شش یا هفتصد تن از افاضل وقت حاضر درس او میشده‌اند. حاج میرزا موسی تبریزی صاحب اوثق‌الوسائل سابق‌الذکر وشیخ حسن مامقانی آتی‌الذکر و نظائر ایشان هم از جملهٔ تلامذهٔ وی بوده‌اند ومعروف است که شیخ انصاری درموارد احتیاط بمراجعهٔ فتاوی او امر مینموده است. صاحب ترجمة درهریك از **اجاره** و **ارث** و **استصحاب** و **حج** و **زکوة** و **صلوة** و **قضا** و **مقدمهٔ واجب** ومانند اینها کتابی تألیف داده لکن اکثر تألیفات او بمناسبت بدی خط و عدم رابطه در ذیل اوراق ازبین رفته است. وفات او دربیست و سیّم رجب یا نهم شعبان هزار و دویست و نود و نهم هجری قمری درنجف اشرف واقع شد و مقبره‌اش بنام خودش معروف و در مقابل مقبرهٔ صاحب جواهر است. (ص۱۵۸ج۱عه واطلاعات متفرقه)

کوهی **شیخ علی** یا **محمد** - بعنوان **باباکوهی** نگارش یافته است.

کوهی **ویجن بن رستم** - درباب کنی بعنوان **ابوسهل** خواهدآمد.

کهنبانی **شاه نعمت‌الله** - بعنوان **ولی** خواهدآمد.

کیاالهراسی **علی بن محمد** - طبری شافعی بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **عمادالدین** که‌گاهی به **عماد طبری** یا **عمادالدین طبری** یا **عمادکیا** یا **عمادالدین‌کیا** نیز موصوفش دارند از مشاهیر وفحول فقها واصولیّین‌شافعیّه میباشدکه درعلم حدیث نیز حظّی وافر داشت، از رفقای ابوحامد امام غزالی و مقرّر درس او بوده‌که بعد از تمام شدن درس، مطالب وتقریرات اورا تکرارکرده وباردیگر بحاضرین حوزه تقریر مینمود، در نیشابور هم از امام‌الحرمین تفقّه نموده و دربیهق و مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد علی‌الترتیب تدریس میکرد، مدتی هم داخل‌خدمت برکیارق بن ملکشاه سلجوقی (۴۸۵-۴۹۸ه ق) شد و عهده‌دار قضاوت آن دولت و مشمول انعامات

گردید تا بسال پانصد و چهارم هجرت در بغداد وفات یافت و درجوار شیخ ابواسحق شیرازی مدفون شد . ولادت او نیز در سال چهارصد و پنجاهم هجرت در طبرستان بوده واز تألیفات اوکتاب **احکام القرآن** است . (ص ۳۹۳۳ ج۵س و۲۵۹ تذکرةالنوادر)

کیدری یا **کیذری** } محمد بن حسین بعنوان **قطب الدین کیدری** نگارش دادیم .

کیسانیه بفتح اوّل ، فرقه‌ایست ازشیعه‌که بامامت آخرالزمان جناب محمد بن حنفیّـه معتقد بوده و اتباع و اصحاب غلام کیسان نام حضرت امیرالمؤمنین ع ویا مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی میباشندکه لقب مختار ویا نام اصلی او هم کیسان بوده است. ایشان نیز بچندین شعبه میباشد واکثرشان گویندکه محمدبن حنفیّـه امام چهارم بوده ونمرده و امام غایب مهدی منتظر هم او است‌که درکوه رضوی (بروزن صفرا) از جبال یمن یا مدینه غایب بوده و درآخرالزمان هم ظهور خواهدکرد و بسا باشدکه در لیالی جمعه درهمان‌کوه اجتماع میکنند وبعبادت اشتغال میورزند. بعضی از ایشان گویندکه امام فقط دونفر بوده و امامت بعدازحضرت امیرالمؤمنین ع بهمین پسرش رسیده و چنانچه مذکور شد نمرده و درآخرالزمان ظهور خواهدکرد وامام حسن وامام حسین هم نبوده‌اند بلکه مردمرا بسوی وی دعوت میکرده‌اند . بعضی دیگر از ایشان معتقد هستندکه محمّد امام بوده و مرده و امامت باولاد او منتقل‌گردیده است . بعضی دیگر گویندکه محمد مرده و لکن مهدی آخرالزمان هم او است‌که زنده شده و قیام و ظهور خواهدکرد . چنانچه درشرح حال سید اسمعیل حمیری مذکور داشتیم او نیز نخست‌کیسانی مذهب بوده‌که اخیراً موفق بتوبهٔ نصوح‌گردید و رجوع بدانجا نمایند. باری تمامی شعب مذکورهٔ فرقهٔ‌کیسانیّـه منقرض‌گردیده‌اند ، الحمدلله . ناگفته نماندکه اقوال و اخبار درحق مختار مختلف و لکن اظهر شیعهٔ امامی ممدوح بودن او بوده و بسط این موضوع را موکول بکتب مربوطه میدارد .

کیسکی لقب رجالی حسن بن تاج‌الدین ، حسین بن حسن ، شروانشاه بن حسن، علی بن تاج‌الدین، محمدبن‌حسین و بعضی‌دیگراست.

کیسلی یا
کیلکی یا } علی اختلاف النسخ، لقب رجالی ابراهیم بن محمد بن تاج الدین و موکول بدان علم شریف است.
کیلـی

کیمیاوی **ایدمر بن عبدالله** - بعنوان **جلدکی** نگارش یافته است .

کیمیاوی **جابر بن حیان بن عبدالله** - طرسوسی یا طوسی خراسانی ،کوفی ، معروف به **صوفی**، مکنّی به **ابوموسی** یا **ابوعبدالله**، از مشاهیر حکمای بزرگ عرب قرن دویم دورهٔ اسلامی، از تلامذه و اصحاب حضرت امام جعفر صادق ع و اصحاب اسرار آن حضرت ، از کبار شیعه و فیلسوفی است جامع طبیب ریاضی منطقی منجّم رصدی ، از قدمای علمای کیمیا و لیمیا و هیمیا و سیمیا و ریمیا (کله‌سر) و جفر جامع و طلسمات و اوفاق و اعداد و علم احجار و حیل و عزائم و نیرنجات و دیگر علوم غریبهٔ اسراریّه که در کلمات بعضی از اجلّه به **استاد کبیر** و **استاد کل** موصوف میباشد. تمامی متمهّرین علوم غریبه و صناعات عجیبهٔ قرون اخیره خوشه‌چین کلمات وی هستند. بالجملة جابر، از عجائب دهر و مخترع یا مروّج کیمیای قدیم (که از تحویل و تبدیل معدنی بمعدنی دیگر بحث کرده و حکمای عصر حاضر کیمیای باطلش گویند) بوده و همچنین مؤسس شیمی و کیمیای جدید (که در آن از احوال و خصائص احجار و نباتات و عناصر و قواعد ترکیب و تحلیل آنها بحث میشود و حکمای عصر حاضر ماکیمیای صحیح‌اش نامند) میباشد و بنیان اصلی ترقیات زیاد علمای شیمی امروزی اروپا از همین جابر عرب میباشد چنانچه درجزوهٔ هشتم مجلّهٔ سال دهم الهلال در شرح حال این حکیم گوید که فرنگیها بیشتر از عرب درشرح حال جابر اهتمام تمام دارند ، خود او و تألیفات اورا بسیار ستوده واقرار صریح دارند براینکه او نخستین واضع اساس کیمیای جدید میباشد وکتابهای او درکتابخانه‌های اروپا منتشر و تا آخر دهر مایهٔ افتخار شرقیّین خواهد بود. درنخبة المقال در ردیف اشخاص مسمّی به جابر گوید :

و صاحب الاسرار بن حیان امــام فن صنعـة الاکـسـوان

یعنی اکوان سبعهٔ ناقصه‌که مراد علم‌کیمیا است ودرحاشیهٔ آن‌گویدکه خدای‌تعالی برای جابر بسیاری ازاسرار راکه من‌جمله علم‌کیمیا بوده تعلیم‌نمود تاآنکه زیاده برصدکتاب درآن علم شریف تألیف داد. ازرسالهٔ نجوم سید بن طاوس نقل‌کرده‌که جابر ازاصحاب امام جعفرصادق ع واز دانایان علم نجوم بود و درکتب‌کیمیا از وی بسیار نقل میکنند. ابن‌خلّکان درشرح حال حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام‌گویدکه‌آن‌حضرت‌کلامی در زجر و فال و صنعت‌کیمیا داشت و شاگردش ابوموسی جابر بن حیّان صوفی طرسوسی یك‌کتاب هزار ورقی تألیف‌داده‌که تمامی رسائل‌آن‌حضرت‌راکه پانصد رساله‌بوده حاوی میباشد. در روضات بعداز نقل این جمله‌گویدکه این‌قول ابن‌خلّکان غریب است. جابر را بعضی حرانی و جمعی‌کوفی و برخی‌طوسی وگروهی طرسوسی دانند و چنانچه ضمن تراجم احوال دیگران نگارش داده‌ایم صحت همه ممکن بوده و بعید نمیباشدکه یك شخص از حیث اصل و نژاد و ولادت و تحصیل وتوطّن و اقامت وادوار دیگرزندگانی خود بچندین موضع وبلده منتسب‌باشد لکن نسبت‌کوفی دیگر مشهورتر است. از بعضی نقل‌شده‌که جابر بجهت صحت ومساعدت هوای‌کوفه بیشتر درآنجا اقامت‌داشته وبصنعت اکسیر اشتغال میورزید . جمعی **تأسیس علم جبر** را نیز بجابر نسبت داده و اشتقاقش را نیز از اسم او دانسته‌اند .

تألیفات جابر بسیار وخارج از حدّ معمول ومتعارف است، علاوه‌برعلوم‌مذکوره در زهد و موعظه نیز تـألیفاتی بدو منسوب میباشدکـه بعضی ازآنها موجـود و بزبانهای اروپائی ترجمه شده و بطبع رسیده است . بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم ، فقط‌تألیفات کیمیاوی او بالغ بپانصدکتاب است. در ذریعة نیزگویدکه جابرآن پانصد رساله را (که فوقاً ضمن‌کلام ابن‌خلّکان اشاره شد) از املای حضرت صادق ع نوشته است یعنی نوشته و تألیف خودآن‌حضرت نمیباشند چنانچه ظاهرکلام ابن‌خلّکان است بلکـه‌آن بزرگوار املاکرده و جابر نوشته است .

بنوشتهٔ بعضی دیگر جابر، پانصدکتاب در طب ، پانصد هم در ردّ فلاسفه ، هزار و سیصدکتاب درعلم حیل داشته و بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة تألیفات جابر زیاده برسه هزار و نهصدکتاب در فلسفه و علوم عقلیّه و غریبه میباشد . **نگارنده گوید** : این مقدار تألیفات باآنهمه انس وآشنائی‌که بکتب مبسوطه خصوصاً تألیفات متأخّرین هست شدیداً جای استبعاد بلکه محمول برگزاف و لاف و اغراق میشود لکن این نکته را خاطرنشان مینمایدکه بسا هست دریك موضوع و مطلبی تحقیقی نوشته یا چند فقره حدیث راجع بدان موضوع را یکجا جمع وآنرا یك‌کتاب‌کرده و باسم مخصوصی هم موسومش دارند مثلاً گاه است‌که فقیهی فقط در وضو یاغسل یا تیمّم یا نماز میّت یا جهر واخفات زنان درنماز یا زکوة مال‌التجارة ونظائر اینها مجموعه‌ای مینویسد وآنرا باسمی‌موسوم‌داشته و منتشر مینماید وهمچنین درحساب و هندسه وعلوم دیگر خصوصاً علوم غریبه‌که نوعاً موضوع تألیفات جابر و اساس‌آنها مبنی بررمز و اشاره و ایما بوده و غالباً معادل یك صفحه یا دوصفحه از این‌کتاب‌های مأنوس ما راکه در علوم غریبه نوشته شود یك‌کتاب میگویند و نظائرآن بسیار و محتاج بذکر مثال نمیباشد . با این همه با عدد تألیفات جابرکاری نداشته و فقط بعضی ازآنها راکه درکتب تراجم با پاره‌ای مشخّصات مذکور داشته‌اند ثبت اوراق مینماید :

۱- الاحجارکه در هند چاپ شده است **۲- ارض الاحجار**که برتیلو مؤلف فرانسوی آن را از روی نسخه‌ای‌که در لیدن بوده چاپ‌کرده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۳- الاسرار** و شاید همان است‌که یك نسخهٔ خطی‌آن بنام سرالاسرار یا سفرالاسرار در متحف بریتانیا موجود است **۴- اسرارالکیمیا** یا **کشف‌الاسرار و هتك‌الاستار** نیز‌گویند و ذیلا بهمین اسم مذکور است **۵- الاسرب** ونسخهٔ خطی‌آن در اهلیهٔ پاریس موجود است **۶ و۷ و۸- اسطقس الاس اول و اسطقس الاس ثانی و اسطقس ثالث**که سه رساله از رسائل یازدگانهٔ جابر است‌که ذیلا بعنوان مجموعه مذکور هستند **۹- الاصول**که نسخهٔ‌آن در متحف بریتانی موجود و بلاتینی ترجمه شده است **۱۰- اصول الکیمیا** که چاپ شده است **۱۱- الایجاز**که یك‌نسخه ازآن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۱۲- الایضاح** درکیمیا که پنج صفحه بوده و بیان رموزاتی است‌که درکتب حکما محض برای منصرف ساختن جهال از این‌علم مصطلح شده وبفرمودهٔ ذریعة دونسخه ازآن درکتابخانهٔ آصفیه موجود است **۱۳- البیان**

در کیمیا و این هردو یکی از رسائل یازده گانهٔ او است که ذیلا بعنوان مجموعه مذکور است **۱۴- التبویب** که یك نسخه ازآن درمتحف بریتانی موجود است **۱۵- التجرید** وآن نیزمثل بیان مذکور فوق است **۱۶- التجمیع** که برتیلو مؤلف فرانسوی از روی نسخه‌ای که درکتابخانهٔ لیدن بوده چاپ کرده است **۱۷- التدابیر** در کیمیا و بنوشتهٔ ذریعة یك نسخه ازآن درخزانهٔ آصفیه موجوداست **۱۸- التذکیر** که نسخهٔ آن درمتحف بریتانی موجوداست **۱۹و۲۰- الترکیب الاول و الترکیب الثانی** وازهریکی یك نسخه درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجوداست **۲۱- تفسیر کتاب اسطقس** که ذیلا درعنوان مجموعه مذکور است **۲۲- تلیین الحجارة فی علم الصنعة** که بعد از تألیف بمنصور بن احمد برمکی اتحافش نموده است **۲۳- الجامع دراسطرلاب علمی وعملی** که هزار و چند باب بوده و حاوی مطالب عجیبی است که پیش از او ذکر نکرده‌اند **۲۴- الجفر الاسود** . در ذریعة ذیل عنوان جفر اسود بعداز نقل کلام مذکور فوق ابن خلکان گوید ظاهر آن است که این کتاب جفر اسود هم یکی ازآن پانصد رسالهٔ املائی حضرت صادق ع باشد وآن غیراز کتاب جفر خودآن حضرت است که ابن قتیبه در ادب الکاتب بدان بزرگوار نسبت داده وگوید هرآنچه که تا روز قیامت محتاج بعلم آن هستند درآن مندرج است ونیز در عنوان جفر صادقی از ذریعة بعد از نقل کلام مذکور ابن قتیبه گوید شاید این جفر صادقی هم از املائات آن حضرت بوده ویاآن را از خط جدش حضرت امیرالمؤمنین ع نقل کرده است **۲۵- الحجر** که ذیلا در عنوان مجموعه مذکوراست **۲۶- الحدود** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ قاهره موجوداست **۲۷- الخارصینی** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۲۸- خمسة عشر** ویك نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ اکسفورد موجود است **۲۹- الخواص** و نسخهٔ خطی آن در متحف بریتانی موجود است **۳۰- خواص اکسیر الذهب** ویك نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود وبانگلیسی ترجمه شده است **۳۱- الدرة المکنونة** ویك نسخهٔ خطی آن در متحف بریتانی موجود است **۳۲- الرحمة الصغیرة** که برتیلو مؤلف فرانسوی چاپ کرده ویك نسخهٔ خطی ازآن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود ویکی از رسائل یازده گانهٔ جابرمیباشد که درعنوان مجموعه ذیلا مذکوراست **۳۳- الرحمة الکبیرة** **۳۴- الریاض الاکبر** که یك نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ بودلی ویکی دیگر نیز در متحف بریتانی موجود است **۳۵- الزیبق** که برتیلو مؤلف فرانسوی دوکتاب بنام زیبق شرقی و زیبق غربی چاپ وهردو را ازکتابخانهٔ لیون نقل کرده است **۳۶- السبعون** و نسخهٔ خطی آن درمتحف بریتانی موجود است **۳۷- سرالاسرار** که بنام اسرارمذکورشد **۳۸- السموم** که معروفترین تألیفات جابر ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ تیموریهٔ مصر موجود و درشمارهٔ ۵۸ و ۵۹ مجلهٔ المقتطف چندین مقالهٔ مشتمل برفوائد عظیمه ازآن نقل کرده است **۳۹- السهل** که یك نسخه ازآن درمتحف بریتانی موجود است **۴۰- شرح مجسطی** که بلاتینی ترجمه شده ویك نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ بودلی موجود است **۴۱- الشعر** و یك نسخهٔ آن در متحف بریتانی موجود است **۴۲- الشمس** ویك نسخهٔ آن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۴۳- الصافی**

ویك نسخهٔآن درمتحف بریتانی موجود است **۴۴- الضمیر فی‌خواص الاکسیر** که نسخهٔآن در کتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۴۵- الطلسمات** که پنجاه مقاله بوده وعلوم عجیبه و افعال طبایع و تأثیرات‌آنها و افعال و صور و خواص‌کواکب را حاوی است **۴۶- العفو** ویك نسخه ازآن درمتحف بریتانی موجود است **۴۷- علم‌الصنعة الالهیة والحکمة الفلسفیة** ویك‌نسخه‌اش درکتابخانهٔ قاهره موجود است **۴۸- العوالم** و یك نسخهٔ آن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۴۹- کشف‌الاسرار وهتك‌الاستار** که **اسرارالکیمیا** نیزگویند ویك‌نسخه‌ازآن درکتابخانهٔ قاهره ویکی دیگر درمتحف بریتانی موجود و درلندن نیز با ترجمهٔ انکلیسی چاپ شده است **۵۰- الکیمیا** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ قاهره موجود است **۵۱- مجموعة احد عشرکتاباً فی‌علم‌الاکسیرالاعظم** که بنام اسطقس الاس اول و اسطقس الاس ثانی و اسطقس ثالث و **ایضاح** و **بیان** و **تجرید** و **تفسیرکتاب اسطقس** و **حجر** و **رحمت** و **ملك** و **نور** حاوی یازده رساله بوده و درسال ۱۸۹۲م (غض‌صب) بهمین اسم مجموعه درسی و پنج صفحه در بمبئی چاپ سنکی شده **۵۲ و۵۳- مصححات افلاطون** و **مصححات سقراط** ونسخهٔ اولی درقسطنطنیه درکتابخانهٔ‌بودلی موجود است **۵۴- المعروف** و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ اهلیهٔ پاریس موجود است **۵۵- المفتاح** درصور درجات و تأثیرات‌آنها در احکام نجومی **۵۶- المقابلة والمماثلة** ونسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ برلین موجود است **۵۷- المکتسب** یا **نهایةالطلب** درکیمیا و دربمبئی با شرح فارسی جلدکی چاپ شده است **۵۸- الملك** و فوقاً درضمن عنوان مجموعه مذکور ویك‌نسخهٔ خطی‌آن دراهلیهٔ پاریس هم موجود وبرتیلو مؤلف فرانسوی‌هم همین‌کتاب ملك را از روی‌نسخه‌ایکه درلیدن‌بوده چاپ‌کرده و این سه فقره‌کتاب ملك مغایر یکدیگر میباشند و دور نیست که جابر سه‌کتاب ملك نام‌داشته‌باشد **۵۹- منافع‌الاحجار** ونسخهٔ‌خطی‌آن‌درکتابخانهٔ‌برلین‌موجوداست **۶۰- نارالحجر** و برتیلوآن را از روی نسخه‌ایکه درکتابخانهٔ لیون بوده چاپش‌کرده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز در اهلیهٔ پاریس موجود است **۶۱- النحاس** و نسخهٔ‌آن در اهلیه موجود است **۶۲- النور** که فوقاً درضمن عنوان مجموعه مذکوز شد **۶۳- نهایةالطلب** که همان مکتسب مذکورفوق‌است **۶۴ و۶۵- الواحدالصغیر** و **الواحدالکبیر** که اولیرا واحد ثانی و دویمی را واحد اول‌گویند واز این هردو دونسخه در اهلیهٔ پاریس موجود است **۶۶- الوجیه** که ترجمهٔ لاتینی آن چندین مرتبه چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی‌آن درمتحف بریتانی موجود است وغیراینها که چنانچه اشاره شد بسیار است .

مذهب جابر چنانچه موافق ذریعة و اعیان‌الشیعة وبعضی‌ازمدارك دیگرنگاشته آمد شیعهٔ امامی وازتلامذه و اصحاب‌حضرت‌صادق ع بلکه ازاصحاب اسرارآن‌بزرگوار بود . علاّمهٔ معاصر سیّد هبةالدین شهرستانی‌آتی‌الترجمة هم‌کتابی مستقل بنام جابر

و الکیمیا درشرح حال او تألیف داده و تشیّع و تتلمذ او بدان‌حضرت را مبرهن‌داشته است . در روضات‌الجنّات شرح حال اورا در ردیف علمای عامّه نگارش داده و ابعد ازآن صابئی مذهب دانستن او است چنانچه درقاموس‌الاعلام ببعضی نسبت داده ودیگر بعیدتر شخصی موهوم دانستن جابر است‌که در واقع شخصی با این احوال ومزایا اصلاً وجود نداشته و صرف وهم و خیال است چنانچه نیز درقاموس‌الاعلام ببعضی نسبت داده است امّا وفات جابر درحدود صد و شصتم هجرت بودن‌آن مظنون قاموس‌الاعلام‌میباشد و درمعجم‌المطبوعات صد و شصت ویکم نوشته لکن بنوشتهٔ ذریعة وبعضی دیگر درسال دویستم هجرت درطوس وفات یافته‌است و این عقیده بنا برتحقیقی‌که تحت عنوان‌تدابیر درکتاب ذریعةکرده اقرب بصحت میباشد .

(ص۱۵۶ت و۳۰۱مر و۱۷۴۵ ج۳س و ۶۹۴مط و۱۱۵ ج ۱۶عن و متفرقات ذریعة وغیره)

کیمیاوی

سید میرزا فتح‌الله - حسینی مرعشی‌شوشتری، معروف به‌**کیمیاوی** ازعلمای امامیّهٔ قرن‌سیزدهم‌هجرت‌میباشد و**حاشیهٔ مغنی‌ابن‌هشام** از تألیفات او است و درحدود سال هزار و دویست و نود و سیّم هجرت درگذشت.

(ص۲۱۲ ج۶ ذریعة)

کیوانی

احمدبن‌حسین پاشا - بن‌مصطفی بن‌حسین بن‌کیوان، دمشقیّ المولد والمنشأ والمدفن ،کیوانی‌الشّهرة ، از ادبای‌شعرای‌قرن‌دوازدهم هجرت میباشدکه نظم و نثر او دقیق‌المعنی و رقیق‌اللّفظ بود ، سالها بمصر رفته نحو و فقه و اصول خطّ وکتابت را ازاکابرآنجا اخذ نمود، اخیراً باز بدمشق برگشته ودرسال هزار و صد و هفتاد و سیّم هجرت درآنجا وفات یافت و ازآثار قلمی او است :

۱- حانوت‌الطرب که ارجوزه‌ایست در اخلاق و مواعظ **۲- دیوان شعر** که اوّلی در مصر و دوّیمی هم دردمشق بنام دیوان‌کیوانی چاپ شده است . (۱۵۸۲مط)

باب «گ»

(پارسی)

گازر (یا سیّدگازر) صاحب تفسیر، رجوع به غیاث‌الدین جمشید و جرجانی حسین نمایند.

گازر **ابومنصور** - ازمشاهیر عرفای قرن پنجم هجرت میباشدکه درویشی باشکوه و از معاصرین خواجه عبدالله انصاری (متوفّی بسال ۴۸۱هق = **تفا**) بود، بخدمت اکابر ومشایخ بسیاری از این طبقه رسیده وسال وفاتش بدست نیامد.

(ص۸۸ج۴مه)

گاوکلاه **ابومنصور** - سرخسی، از مشاهیر عرفای قرن چهارم هجرت و از مشایخ فرقهٔ ملامتیّه و مرجع ایشان بوده و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۸۶ ج۴مه)

گردویه **علی بن حمید** - درباب کنی بعنوان **ابن‌الصباغ** خواهدآمد.

گرهرودی[1]

گره‌رودی **عبدالخالق** - بعنوان **قاضی‌زاده‌عبدالخالق** مذکور شد.

گوهرودی **ملامحمدحسین بن محمدمهدی** - گرهرودی‌سلطان‌آبادی، ازعلمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت و از اکابر تلامذهٔ میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن‌آتی‌الترجمة بوده واز تألیفات او است:

۱- الاشارات اللطیفة الحسان فی‌احوال ابی‌حنیفةالنعمان ۲- اشرف‌الوسائل‌الی‌فهم

۱- **گرهرودی** - منسوب به دیهی گره‌رود نام است مابین اصفهان و همدان.

الرسائل ۳- اصول المذاهب بپارسی **۴- کشف المحجة ۵- منتهی الوصول ۶- هدایة المجاهدین** و درسال هزار و سیصد و چهاردهم هجرت درکاظمین وفات یافت .

(مواضع متفرقه از ذریعة)

گلستانه

میرزا محمد بن شاه ابوتراب - بعنوان علاءالدین میرزا محمد نگارش یافته است.

گلشنی

شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن شهاب الدین - بردعی ، از کبار مشایخ صوفیّه و پیران طریقت میباشدکه اصلاً و مولداً آذربایجانی ، تخلّصاً **گلشنی**، لقباً **هیبتی**، نسباً از طرف پدر به اوغوزآتا واضع لغت ترك و ازجانب مادر بحضرت امیرالمؤمنین ع موصول بود . از ده‌عمر روشنی تبریزی خلیفهٔ سیدیحیی خلوتی اخذفیض وکمالات باطنیّه نمود، بحقائق علوم متنوعه عارف ومسندنشین ارشاد بود و **سلسلهٔ گلشنیان** از سلاسل عرفانی در مصر و ترکیّه نیز بدو انتساب دارند . علاوه براصول طریقت و عرفان درکلام و تفسیر و حدیث وعلوم نقلیّه نیز بصیرتی بسزا داشت ، دیوانی عارفانه و قصیده‌ای نظیر قصیدهٔ تائیّهٔ ابن‌فارض و بعضی منظومه‌های علیحده ازآثار وی میباشد وکتابی **معنوی** نام‌که حاوی چهل‌هزار بیت ومشتمل برنکات و دقائق است درمقابل مثنوی ملاّی رومی نظم‌کرد وهنگامیکه شاه اسمعیل صفوی اعلان تشیّع دادگلشنی ترك وطن‌گفت وبمصر رفت، درقاهره اقامت‌کرد ، درسال نهصد وبیست وششم هجرت خانقاهی بنا نهاد وجماعتی زیاد درمجلس وعظ او حضور می‌یافتند وبسال نهصد وچهلم هجرت مطابق هزار وپانصد وسی وسیّم میلادی درنودسالگی درمصر وفات یافت و جملهٔ : **مات قطب الزمان ابراهیم = ۹۴۰** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(ص۶۹۰ ج۶فع و۸۰ج۱س وغیره)

گل کار

میرزا محمد - مشهور بـه **گل‌کار** و **ناصر اصفهانی** ، ملقّب بـه **درویش ناصرعلی** ، از عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشدکه از مریدان نورعلی‌شاه (متوفی بسال ۱۲۱۲هـ ق = **غریب**) بود ، اغلب اوقات دربیرون‌شهر بسرمیبرد وکراماتی بدو منسوب دارند واز او است :

خراباتی‌که رندان را مقام است　　　　برو صوفی‌که خامان‌را حرام‌است

سال وفاتش بدست نیامد و اصلاً مالك چیزی نبوده و حاج محمدحسین‌اصفهانی بوظائف دفن وکفن او قیام نمود. (ص ۵۹۸ ض)

گنابادی **ملاسلطانعلی** - بعنوان **جنابدی سلطان محمد** نگارش یافته است.

گنابادی **ملامظفر بن محمدقاسم بن مظفر**- گنابادی، ازمشاهیر منجّمین و ریاضیّین عهد شاه عباس اول (۹۹۵-۱۰۳۷ه‍ ق= **ظصه - غلز**) میباشدکه با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه‍ ق = **غلا**) معاصر بوده وازتألیفات‌اواست:

۱- **اختیارات‌النجوم** ۲- **تنبیهات‌المنجمین** دراحکام نجومی‌که برای شاه معظم‌تألیف و در دهم صفر هزار و بیست و چهارم هجرت بپایانش رسانده است ۳- **الحاتمیة** در بیان خط نصف‌النهار و معرفت سمت قبلـه و بهمین جهت‌آن را **قبلـةالافاق** نیزگویند وآنرا بنام خواجـه ناصرالدولة والدین حاتم‌بیگ‌که از اکابر ارکان دولت و وزیر شاه عباس بوده تألیف نموده‌است ۴- **شرح بیست باب ملاعبدالعلی بیرجندی** در معرفت تقویم رقمی‌که در ایران چاپ و ببیست باب ملامظفر معروف است ۵- **قبلـةالافاق**که بنام حاتمیه مذکور شد ۶- **منتخب التنبیهـات** که‌کتاب تنبیهات مذکور خود را ملخّص‌کرده و سال وفاتش بدست نیامد .

(متفرقات ذریعة وغیره)

گنجوی نظام‌الدین الیاس بعنوان **نظامی** خواهدآمد .

گنجی[۱]

گنجی **محمدبن یوسف‌بن‌محمد** - حافظ ، **گنجیّ** البلدة ، **شافعیّ** المذهب ، **ابوعبدالله** الکنیة، ازاکابرعلمای شافعیّـهٔ اواسطقرن‌هفتم‌هجرت بوده و ازتألیفات او است :

۱- **البیان فی‌اخبار صاحب‌الزمان ع**که درتبریز با غیبت شیخ طوسی در یکجا چاپ شده است ۲- **کفایةالطالب فی‌مناقب علی بن ابیطالب** (آل ابیطالب خا) ودرسال ششصد و

۱- **گنجی**- بفتح اول منسوب است بگنجه از بلاد عظیمهٔ قفقازیه ، یا دیهی‌گنجه نام از نواحی‌کردستان مابین اصفهان و خوزستان ، یـا دیهی دیگرگنج نام در دومنزلی هرات و بهرحال در اصطلاح رجالی لقب یحیی بن زکریا است .

پنجاه و هشتم هجرت وفات یافت . (کف و ۱۰۱ ج ۳ نی و اول کتاب بیان مذکور)

گویا **کامران-** درضمن شرح حال برادرش تحت عنوان **جویا** اشارتی شد.

گیلانی **عبدالقادر -** بعنوان **محیی الدین عبدالقادر** خواهد آمد .

گیلانی **شیخ عبدالوحید بن نعمت‌الله بن یحیی -** گیلانی یا استرآبادی ، از علمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ هـ ق = غلا) وفقیه مفسّر متکلّم بوده و از تألیفات او است:

۱- الایات البینات فی خلق الله الارض والسماوات ۲- الحبل المتین فی آداب الدعاء والداعی وغیراینها وبنقل ذریعة شرح حال اورا با پنجاه وچندکتاب ازمصنّفات او درریاض العلما مذکور داشته است وسال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۶ ج ۱ و ۲۳۹ ج ۶ ذریعة)

گیلانی **محمد -** یا محمد رفیع بن فرج ، بعنوان **ملارفیعا** خواهد آمد.

باب « ل »

لاحقی لقب رجالی **محمد بن عبدالله بن عمرو** است .

لاری[1]

لاری **میرزا ابوالحسن** - بعنوان **محقق اصطهباناتی** خواهد آمد.

لاری **ملاعبدالغفور**- درضمن شرح حال **عصام الدین ابراهیم** مذکورافتاد.

لاری **ملامصلح الدین** - محمد بن صلاح بن جلال بن کمال بن محمد ، **لاری** البلدة والموطن ، **شافعی** المذهب ، **مصلح الدین** اللّقب، از مشاهیر علمای عامّه میباشدکه دربدایت حال درمولد خود لار ، ادبیّات ومقدمات لازمه و علوم عقلیّه و نقلیّه را از اکابر تلامذهٔ ملاّ جلال دوانی سالف الذکر و دیگر مشاهیر وقت فراگرفت ، درعهد همایون شاه هندی (۹۳۷-۹۶۳ه ق = **ظلز- ظسج**) بهندوستان رفته ومشمول مراحم سلطانی گردید، بعداز وفات او بزیارت بیت الله الحرام رفت، پس از ایفای وظائف مقرّرهٔ حجّ ببلاد روم رهسپار شد ، وشهرت بینهایت یافت ، عاقبت عازم دیار بکر شده و بمعلّمی اسکندر پاشا والی آنجا و فرزندان او منصوب گردید ، در سال نهصد و هفتاد و نهم هجرت درهمانجا وفات یافته وتألیفات طریفه بیادگار گذاشت:

۱- **حاشیهٔ شرح تهذیب ملاجلال دوانی** ۲- **حاشیهٔ شرح جامی** که کثیرالفائده میباشد و این ، غیرازشرح جامی عبدالغفور لاری مذکور فوق است چنانچه صریح کلام کشف الظنون بوده

۱- **لاری** - منسوب است بلار وآن بنوشتهٔ مراصد جزیره‌ایست بزرگ مابین قیس و سیراف که بچندین قریه مشتمل میباشد و بنوشتهٔ بعضی دیگر شهری است از بلاد فارس ایران درجنوب غربی شیراز وبخلیج فارس منتهی میشود ودرمعجم المطبوعات گوید که لار مملکتی است مابین هند و شیراز .

و درضمن شرح حال عصام‌الدین ابراهیم نیز اشاره نمودیم‌آن بشرح غفور معروف و این بشرح لاری مشهور ومقداری از هردو، درحواشی بعضی ازنسخ شرح جامی چاپ شده‌است ومصلح‌الدین درحاشیهٔ خود اعتراضاتی برحواشی عصام وعبدالغفور لاری‌که نیز برشرح جامی نوشته‌اند وارد آورده است **۳- حاشیهٔ شرح طوالع اصفهانی ۴- حاشیهٔ شرح مواقف عضدی ۵- حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی** و دراستانبول چاپ شده‌است **۶- شرح تذکرهٔ خواجه** درهیئت **۷- شرح تهذیب‌المنطق‌تفتازانی ۸- شرح‌هیئت‌فارسی‌ملاعلی‌قوشچی ۹- مرآة‌الادوار ومرقاة‌الاخبار** درتاریخ‌که از اوّل خلقت تا سال نهصد و هفتاد و چهارم هجرت نگاشته و بیك مقدمه و ده بابش مرتّب نموده‌است. (کف‌وص۳۹۶۶ج۵ و۴۳۱۲ج۶س و ۲۳۰ج۶فع‌وغیره)

لاعب **احمد بن عبدالله** - بعنوان **انماطی ابوالحسن** نگارش یافته است .

لاغر **احمد** - سیستانی ، از مشاهیر شعرای ایرانی میباشدکه قضاوت سیستان هم بدو مفوض بود ، بجهت ضعیف و نحیف بودن بدن به **لاغر** تخلّص میکرده وبه **قاضی لاغر** شهرت یافته است . وقتی از حاکم بلد رنجیده خاطر گشته و بقندهار رفت ، این شعر را گفته و بحاکم فرستاد :

شهنشها زکرم عذر بنده را بپذیر زصحبت دو سه روزی اگر کناره‌کنم

زیاده منع تو نتوانم و نکویم نیست که می‌خورند حریفان ومن نظاره‌کنم

زمانش بدست نیامد . (ص ۳۹۶۹ ج۵س)

لؤلؤی چندنفر هستندکه بملاحظهٔ‌ظاهر رسم‌الخط در **ل و** خواهند‌آمد.

لامعی اکبرآبادی **شیخ جمال‌الله** - ازشعرای‌هند عهد بهادر شاه میباشدکه دیوانی مرتّب داشته واز او است :

شودگردشت‌پیما نالهٔ مجنون‌بسودایت بفریادآورد مانند نی شاخ غزالان را

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۹۷۴ ج۵س)

لامعی جرجانی از شعرای ایرانی عهد سلجوقیان میباشدکه بیشتر در خراسان وکرمان امرار حیات می‌نمود، باحجّة‌الاسلام غزالی (متوفی بسال۵۰۵ه‌ ق = ثه) صحبت‌داشت، موردا کرامات‌نظام‌الملك(متوفی بسال۴۸۵ه‌ ق = تفه)

بوده واز اشعار او است:

هست این دیار یار اگر، شاید فرود آرم جمل ترسم رباب وعدرا ، حال ازرسوم وازملل
جویم رفیقی را اثر، کو دارد از لیلی خبر داند کزین منزل قمر کی رفت و کی آمدزحل

وفاتش درسمرقند بوده وسال آن معلوم نیست. (ص ۳۹۷۴ ج۵س)

لامعی دهلی از شعرای فارسی زبان میباشدکه در عهد جهانگیر شاه هندی (۱۰۱۵_۱۰۳۷ه ق = **غیه - غلز**) درشهر دهلی میزیسته‌است.

آدمی قلندری مشرب بوده واز اشعار او است :

لذّت اندر ترك لذّت بود ای آزادگان ماگدایان ترك این لذت نمیدانسته‌ایم

اسم و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۹۷۴ ج۵س)

لاهجی بعنوان **لاهیجی** خواهدآمد و رجوع بدانجا نمایند .

لاهوتی **سید میرزا مهدی بن مصطفی** - حسینی تفریشی نزیل طهران، از افاضل علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه شعر خوب هم میگفت وبه **لاهوتی** تخلّص میکرد ، از حاج میرزا حسین نوری و شیخ محمدحسین کاظمینی روایت نموده واز تألیفات او است :

۱- **افتضاح الکافرین فی اختلافات التورات والانجیل** ۲- **بدایع الاحکام فی فقه الاسلام** که فقه پارسی واقوال ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت را نیز حاوی، درسال هزار وسیصد وهیجدهم هجرت از تألیف آن فارغ ، در بیست و چهارم چاپ شده وآن ترجمهٔ کتاب دیگر عربی بدایع المهدویة فی فقه الاثنی‌عشریة نام خود صاحب ترجمة است ۳- **بدایع الاسرار** که بزبان پارسی و درترجمهٔ اخبار ائمهٔ اطهار ع بوده و درایران چاپ شده است ۴- **بدایع الانوار فی احوال سابع الائمة الاطهار ع** که درسال هزار و سیصد تمام هجرت تألیف شده ودرایران چاپ شده‌است ۵- **بدایع الحساب** بپارسی و منتخب از خلاصهٔ شیخ بهائی است ۶- **بدایع الحکمة** در معقول ۷- **بدایع الموالید فی ذکر الاقوال الموجودة فی موالید المعصومین ع و وفیاتهم مع تعیین مختاره فی الباب** ۸- **البدایع المهدویة** که فوقاً درضمن بدایع الاحکام مذکور شد ۹- **بدایع الوصول الی علم الاصول** که فارسی و دراصول فقه است ۱۰- **البدیعیة فی شرح الفیة ابن مالك** که در ایران چاپ‌شده‌است ۱۱- **دیوان اشعار** که مفصّل است. نگارنده گوید :گویا بجهت مصدر

به‌کلمهٔ بدایع بودن تألیفات صاحب‌ترجمة است‌که ازطرف ناصرالدین شاه قاجار ملقّب به **بدایع‌نگار** بوده است . سال وفات او بدست نیامد و ولادتش درسال هزار ودویست و هفتاد و نهم هجری قمری بوده است . (متفرقات ذریعة وغیره)

لاهوری

سید ابوالقاسم بن حسین بن نقی - رضوی نقوی قمی ، حائری ، کشمیری‌ّالمولد ، لاهوری‌ّالمدفن ازمشاهیرعلمای‌هند وعالمی است فقیه فاضل جلیل مفسّر متبحّر و از تألیفات او است :

۱- **الابانة عن سبب مصاهرة بعض‌الصحابة** بزبان‌فارسی ۲- **ابطال‌التناسخ او بطلان النسخ والمسخ** که درلاهور چاپ شده وفارسی است ۳- **ازالة‌الغین فی‌رؤیة‌العین** که درهند چاپ شده است ۴- **الاصابة فی‌تحقیق حال بعض‌الصحابة** ۵- **برهان شق‌القمر وردالنیرالاکبر** که بسال ۱۲۹۶هـ ق = **غرصو** برای نواب ناصرعلی‌خان تألیف و بفاصلهٔ پنج سال چاپ و برخلاف تألیفات دیگرش‌که تماماً بزبان‌اوردو یا فارسی هستند عربی است . دراین‌کتاب معجزهٔ شق‌القمر و دومرتبه رد شمس برای حضرت امیرالمؤمنین ع را ثابت و مبرهن نموده است ۶- **البشری بالحسنی فی‌شرح رسالة مودة‌القربی** بزبان‌فارسی واصل رساله‌که تألیف سیدعلی‌بن شهاب‌الدین همدانی میباشد عربی است ۷- **تخریج‌الایات والاحادیث فی‌اثبات‌الامامة للائمة الاثنی‌عشر** که فارسی است ۸- **تذکرة‌الملاء الاعلی** در علم‌کلام بزبان فارسی ۹- **تکلیف المکلفین** که فارسی و دومجلد بوده یکی دراصول و دیگری درفروع و هردو درهند چاپ شده است ۱۰- **حاشیهٔ کشف‌المراد علامة** ۱۱- **حاشیهٔ فصول نصیریهٔ معربهٔ فاضل مقداد** ۱۲- **حجج‌العروج علی اهل‌اللجوج** در رد منکرین معراج ۱۳- **زبدة‌العقائد و عمدة‌المقاصد** دربعض مسائل‌کلامیه ۱۴- **الصراط المستقیم** ۱۵- **لوامع‌التنزیل و سواطع‌التأویل** بزبان پارسی‌که در دومجلد چاپ شده است ۱۶- **معارف‌الملة الناجیة والناریه** ۱۷- **ناصرالعترة الطاهرة** ۱۸- **نفی الاجبار عن‌الفاعل المختار** ۱۹- **نفی‌الرؤیة** که درهند چاپ شده است .

وفات او دربعضی از مواضع ذریعة در چهاردهم محرّم هزار و سیصد و بیست و چهارم هجرت واقع و دربعضی مواضع دیگر ازآن‌کتاب از مشاهیر علمای هند نقل کرده‌که درهزار و سیصد و ده و اندی بوده است و توان‌گفت‌که بین این دو تاریخ ، در حقیقت منافاتی‌نمیباشد. ظاهر بلکه صریح‌کلمات ذریعةآنکه صاحب‌ترجمة یعنی‌مؤلف تألیفات نوزدگانهٔ فوق یك‌نفر بوده وعبارت از سید ابوالقاسم بن حسین بن نقی مذکور فوق است ، لکن در اعیان‌الشیعة بعداز شرح حال دونفر از علماکه هردو موسوم بسید

ابوالقاسم بن سیدحسین میباشند یکنفر دیگر نیز بهمین اسم ذکر کرده وگوید: مولوی، سید ابوالقاسم بن حسین نقوی یزدی حائری هندی ، عالمی است فاضل و مؤلف کتاب تکلیف المکلّفین (مذکور فوق) است و بعداز ذکر سه نفر موسوم بسید ابوالقاسم گوید که ایشان موافق مدارکی که دستم بوده سه نفر میباشند و الاّ خودم شخصاً بصاحبان آنها و مؤلفات ایشان اطّلاعی ندارم ومحتمل است که بملاحظهٔ اشتراك دربعضی نسبتها بعضی از ایشان متّحد با دیگری باشد (یعنی در واقع دو یا یکنفر بوده باشد) خصوصاً که یك تفسیر لوامع التنزیل را بدو نفر نسبت دادهاند (که بعید است دونفر تفسیری بیك اسم داشته باشند) پس گوید لکن اشتراك در بعض نسبتها و همچنین اشتراك در اسم بعض مؤلّفات نیز دلیل اتحاد ویکی بودن ایشان نمیباشد ، **انتهی ملخصا** . چنانچه ظاهر است صاحب اعیان الشیعة درحال تردید مانده و اصلاً نسبت بوحدت و تعدّد سید ابوالقاسم رضوی اظهار نظری نکرده است ، بالفرض درنظر او تعدّد وسه نفر بودن ایشان نیز ارجح باشد البته مدلول کلمات ذریعة که اتّحاد و یکی بودن سید ابوالقاسم مؤلف تمامی تألیفات نوزده گانهٔ فوق میباشد اتقن و امتن و شایان تأیید است .

(ص ۱۰۹ ج ۸ عن و متفرقات ذریعة)

لاهوری

عبدالغفور - ظاهراً همان عبدالغفور لاری است که ضمن شرح حال عصام الدین ابراهیم مذکور داشتهایم و درقاموس الاعلام اشتباهاً لاری را تبدیل بلاهوری داده است .

لاهیجی[۱]

لاهیجی **میرزا حسن** } دوّیمی بعنوان **فیاض** و اوّلی نیز که پسر او است

لاهیجی **ملاعبدالرزاق** } در ضمن آن نگارش یافته است .

۱- **لاهیجی -** لاهج ولاهجان، بکسر حرف (ه) ناحیهایست از بلاد گیلان وهم شهری است ازآن ناحیه که نهری بزرگ از وسط آن جاری است و درمقام نسبت بحسب قاعده لاهجی ولاهجانی هردو صحیح ولکن اولی معروفترمیباشد. بیشتر درمیان دوحرف **ها** و **جیم** حرف*

لاهیجی **میرزا محمدباقر بن محمد بن محمد** - لاهیجی* الاقامة ، اصفهانی* الموطن، **رازی*** المدفن ، **نواب**الشهرة که بیشتر **میرزاباقر نواب** گویند از اکابر حکمای علمای قرن‌سیزدهم عهد فتحعلی شاه قاجار بود، درحکمت‌یدی طولی ودرنجوم نیز مهارتی بسزا داشت ، درتفسیرقرآن اوحد زمان‌خود بود، از زایجهٔ طالع ولادت جعفرخان زند استخراج نمودکه جعفرخان پس‌از فوت‌کریمخان بسلطنت خواهد رسید و پس‌ازآن‌که صدق قضیه بوقوع پیوست جعفرخان نیز نوّاب را بوزارت منصوب داشت، بعداز وفات جعفرخان دراصفهان مشغول‌تدریس معقول‌شد وبسیارمحترم میزیسته و از تألیفات او است :

۱- **تحفة الخاقان فی‌تفسیر القرآن** که بخواهش فتحعلی شاه قاجار با طرزی‌جدید مخالف تفاسیر دیگر تألیف داده است چنانچه بنوشتهٔ ذریعة علی‌الترتیب به**آیات‌القصص ،آیات‌الاحکام، آیات‌المعارف ،آیات‌المواعظ وآیات‌الوعید** بپنج قسمت‌کرده وبرای‌هرقسمتی یک‌مجلد تخصیص داده واز ملحقات جلد اول‌آن‌که درقصص دوازده امام معصوم است درسال هزار و دویست و سی و سیم هجرت فراغت یافته است ویا بنوشتهٔ روضات ، بنام قصص و مواعظ و احکام و وقایع قیامت و بهشت وجهنم بچهار جلد میباشد ویک‌نسخهٔ خطی از جلد اول‌آن بشمارهٔ ۲۰۲۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۲- **شرح نهج‌البلاغة** که باز باشارهٔفتحعلی‌شاه تألیفش داده وبدومجلّد مشتمل‌بوده ودرتهران‌چاپ‌شده‌است. سال وفات‌نواب‌بدست‌نیامد.

(ص ۱۶۶ت و۴۳۱ ج۳ ذریعة)

لاهیجی **ملامحمدباقربن محمدتقی** - لاهیجانی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌یازدهم هجرت، با **مجلسی**معاصر ومؤلف **تعبیرالرؤیا** وکتاب **تذکرةالائمة** معروف‌میباشدکه حاوی‌تواریخ ولادت و وفات ودیگرحالات‌حضرات معصومین‌ع بوده ودرسال‌هزار وهشتاد وپنجم‌هجرت‌از‌تألیف‌آن‌فراغت‌یافته‌است. درذریعة

*ی نیز افزوده و لاهیج و لاهیجان گویند وظاهرآن است‌که این اضافهٔ حرف **ی** فقط در مقام کتابت و برای دلالت برکسرهٔ حرف (ه) است وما هم محض رعایت رسم‌الخط غالبی ، چنانچه سلیقهٔ معمولی این‌کتاب است ، در اینجا عنوانش‌کردیم و الا نظر بملاحظهٔ اصل ملفوظی‌کلمه ، لازم بودکه درمیان دوعنوان لامعی و لاهوتی بذکرآن پرداخته شود .

بواسطهٔ استاد خود حاج میرزا حسین نوری آتی الترجمة از ریاض العلماء نقل کرده که مؤلف مذکور تذکرة الائمة با علامهٔ مجلسی معاصر و دراسم و اسم پدر متفق بوده اند. پرواضح است که با این تصریح صاحب ریاض (میرزا عبدالله افندی که از اکابر تلامذهٔ مجلسی و استاد علم تراجم احوال میباشد) تألیف تذکرة الائمة را بمجلسی نسبت دادن، چنانچه در السنه دایر است، محض اشتباه و توهم بوده و همانا ناشی از وحدت اسم و زمان و اسم پدر میباشد. علاوه براین، میرمحمدصالح حسینی ابن امیرعبدالواسع خاتون آبادی که داماد و تلمیذ مجلسی بوده فهرست جامعی برای تألیفات و آثار قلمی او نوشته و حتی یك رسالهٔ مختصر پنجاه بیتی را نیز بقید تحریر آورده و با وجود این بذکر تذکرة الائمة نپرداخته و نامی از آن نبرده است و رجوع بتألیفات مجلسی آتی الذکر نیز نمایند. سال وفات لاهیجی بدست نیامد.

(ص ۱۱۸ روضات و ۲۶ و ۲۰۷ ج ۴ ذریعة)

لاهیجی

ملامحمدجعفر بن محمدصادق - از حکمای عهد محمد شاه قاجار میباشد (۱۲۵۱-۱۲۶۴ه ق = **غرنا - غرسد**) واز تألیفات اواست: **۱- حاشیهٔ حاشیهٔ خفری برشرح تجرید قوشچی ۲- حاشیهٔ شرح تجرید قوشچی** که فقط برقسم الهیات آن کتاب است و درسال هزار و دویست و پنجاه و پنجم هجرت تألیف شده است **۳- شرح مشاعر ملاصدرا** و سال وفاتش بدست نیامد. (متفرقات ذریعة)

لبنانی

از مشاهیر شعرای ایرانی، از مردمان دیهی لبنان نام است در نزدیکی اصفهان ودرمدح فخرالدین زید بن حسن حسینی گوید:

جانا حدیث عشق ندانی کجا رسد — هرگز بود که دولت وصلت بما رسد
من خودکیم که دولت وصلت طمع کنم — اینم نه بس که دوری هجرت بما رسد

اسم و سال وفات و مشخص دیگر بدست نیامد. (ص ۳۹۸۵ ج۵س)

لجلاج

ابوالفرج محمد بن عبیدالله - ازعلمای شطرنج قرن چهارم هجرت میباشد که با ابن الندیم صاحب فهرست معاصر بود وکتاب

منصوبات الشطرنج از تألیفات او بوده و درسال سیصد و شصت و اندی درگذشت .

(ص ۲۲۲ فهرست ابن‌الندیم)

لحام دوّیمی لقب رجالی محمدبن حجّاج و اوّلی‌هم (بروزن بقّال)
لحمی لقب حماد بن بشروركان و عبدالله ويحيى وبعضی دیگراست.

لحیانی[۱]

لحیانی **زكريا بن احمد** - بن محمد بن يحيى بن عبدالواحد بن عمر لحيانی هيتانی ، صاحب تونس ، فقيهی است عامی اديب فاضل شاعر ماهر، باسرار و غوامض ادبیّات عرب بصیر، درفنون شعری خبیر، مدتی بوزارت عموزاده‌اش مستنصر اوّلين خليفهٔ عباسی مصر (۶۵۹ـ۷۰۱ه ق = **خنط - ذا**) منصوب و اخیراً درششصد وهشتادم هجرت بسلطنت تونس رسیده پس خلع شد، پاره‌ای‌جريانات واقع وعاقبت باسکندریّه رفت ودرسال هفتصد وبیست وهفتم هجرت درآنجا یا درقاهره درگذشت . در روضات، بعدازشرح‌حال اوگوید: ظاهرآن‌است‌که شيخ‌الاسلام زکریّای معروف به **ابويحيى انصاری** وموصوف‌به **خاتمةالمتأخرين** عبارت‌ازهمين زكريّا بن‌احمد لحيانی است و از تألیفات او است **حاشيه برشرح الفيهٔ ابن‌الناظم** .

(ص ۱۱۳ ج ۲ دررکامنه و۲۹۹ت)

لحیانی **علی بن مبارك** - یا حازم نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوالحسن**، از تلامذهٔ‌كسائی (متوفّی درحدود ۱۹۰ه ق = **قص**) بوده اینك به **غلام‌كسائی** نیز موصوف است. به‌اصمعی و ابوعبیده و ابوعمرو شيبانی نیز تتلمذنموده و استاد ابوعبید قاسم بن سلام (متوفّی بسال ۲۲۴ه ق = **ركد**) میباشد وكتاب **النوادر** ازتألیفات او است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۷۱ف و۱۸۱صف و۱۰۶ ج۱۴جم)

۱- **لحیانی** - بکسر اول ، مردم بزرگ ریش و بلند ریش راگویند وهم منسوب‌است به لحيان بن هذيل بن مدركة‌كه پدر یکی از قبائل عرب بوده و بنی‌لحيان بدو انتساب دارند و بفتح اول منسوب است به لحیان‌که نام قصر ابیض نعمان در حیره است .

لخمی[1]

لخمی **ابراهیم بن موسی** - بعنوان **شاطبی** نگارش یافته است.

لخمی **عبدالرحمن بن محمد بن‌عبدالکریم** - بن یحیی بن وافد، یا واقد بن مهند طبیب اندلسی، مکنّی به **ابوالمطرف** که بجهت انتساب بجدّ عالیش معروف به **ابن‌وافد** یا **ابن‌واقد** میباشد ازمتبحّرین اطبّای قرن پنجم هجرت، درعصر خود درحلّ مشکلات کتاب ارسطو و جالینوس بی‌نظیر، دراصول معالجه وطبابت عملی و علم ادویهٔ مفرده بغایت بصیر بود . با امکان تداوی غذائی طبابت دوائی را روا نمیدید ومادامیکه معالجه با دوای مفرد میسورش بودی دوای مرکّب را تجویز نمیفرمود و درموقع ضرورت هم مرکّب قلیل‌الاجزاء را بکثیرالاجزا مقدّم میداشت . وفاتش بعد از سال چهارصد و شصتم هجرت واقع و ازتألیفات او است :

۱- الادویة‌المفردة ۲- تدقیق‌النظر فی‌علل‌حاسة‌البصر ۳- المغیث ۴- الوساد .
(ص ۳۶۱ ج ۲ مه و ۹۴ ج ۱ مر)

لخمی **علی‌بن‌انجب** - مکنّی به ابوالحسن، ازمشاهیر ادبا وشعرا وفقها ومحدّثین‌مالکیّه‌که مقدسیّ‌الاصل، لخمیّ‌القبیلة، اسکندریّ‌الولادة والنشأة بود . فقه وحدیث و ادبیّات ودیگر علوم متداوله را از علمای عصرخود تکمیل‌کرد پس دراسکندریه ومصر وقاهره تدریس مینموده وازطرایف اشعار او است:

تجاوزت ستین من مولدی	**فاسعد ایامی المشترک**
یسائلنی زائری حالتی	**وما حال من حل فی‌المعترک**

۱- **لخمی** - بفتح اول ، به لخم بن عدی بن حرث بن مرة بن ادد ، یا لخم بن قنص بن معد بن عدنان ، یا لخم بن عدی بن اشرس بن سکون منسوب و بهرحال پدر یکی از قبائل عرب و قبیلهٔ بنی‌لخم هم بدو منسوب و ملوك عرب هم درجاهلیت از ایشان بوده‌اند . در جای دیگر از تنقیح‌المقال گوید که لخم قبیله‌ایست ازکهلان از قبائل قحطانیه‌که ملوك حیره در عراق از ایشانند . باری لفظ لخمی ، دراصطلاح رجالی لقب ادهم بن حظرة ، جبلة بن مالك ، حسن بن سعید ، سعید بن ابی‌الجهم و بعضی دیگر است .

ثلث بـائـات بلينـا بهـا البـق والبرغـوث والبرغش
ثلثة اوحش ما فـیالوری و لست ادری ایهـا اوحش

وفات او بسال ششصد و یازدهم هجرت در شصت و هفت سالگی واقع گردید .

(ص ۳۱۹۷ ج ۴ و ۳۹۸۸ ج۵س وغیره)

لخمی **محمد بن احمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌هشام** خواهد آمد .

لخمی **محمدبن علی** - بعنوان **جده** نگارش یافته است.

لذکه **حسن بن عبدالله** - اصفهانی ، مکنّی به ابوعلی، معروف به **لُذْکَه** (بضمّ لام)که لغذه نیز گویند از مشاهیر ادبا ، در موارد قیاس و فنون ادبیّه خبیر، از پیشوایان نحو و لغت معدود ، از زجاج (متوفّی درحدود سال ۳۱۰ه ق = **شی**) و بعضی از اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود، اخیراً با زجاج بنای مخالفت گذاشت، با ابوحنیفه دینوری (متوفّی درحدود سال۲۹۰ه ق = **رص**) هم‌طبقه بوده وبا یکدیگر معارضاتی داشته‌اند . در اواخر عمر خود در عراق نظیری نداشته و از تـألیفـات او است : **التسمیة** و **خلق‌الانسان** و **خلق‌الفرس** و**الرد علی ابن‌قتیبة فی‌غریب الحدیث** و **مختصر‌النحو** و **نقض علل‌النحو** و **النـوادر** و **الهشاشة والبشاشة** وغیر اینها و از اشعار او است :

ذهب‌الرجال المقتدی بفعالهم والمنکرون لکـل امر منکر

تاآخرکه همگی پنج بیت است و این اشعار در دیوان مشهورمنسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع نیز ثبت و بدان حضرت نسبت داده‌اند . سال وفات **لُذْکَه** بدست نیامد .

(ص ۲۱۶ت وغیره)

لسان‌الدین **احمد بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الشحنة** خواهد آمد.

لسان‌الدین **محمدبن‌عبدالله** - بن سعید بن عبدالله بن سعید بن علی بن احمد سلمانی اندلسی قرطبیّ‌الاصل ، لوشیّ‌الولادة، غرناطیّ‌النّشأة، ابوعبدالله‌الکنیة، **ابن‌الخطیب** الشّهرة، **لسان‌الدین**اللّقب وگاهی به**لسان‌المتکلمین** ملقّب، از اجلاّی علمای قرن هشتم هجری اندلس ، فقیه حکیم ادیب‌کاتب منشی شاعر ماهر،

در املا و انشا و فنون شعری متمهّر، مرجع ادبای اندلس و محسود اقران بوده است. ولادت او بسال هفتصد و سیزدهم هجرت درموضع لوشه نامی دریك منزلی غرناطه واقع شد و درغرناطه نشو و نماکرد، قرآن مجید و فنون ادبیّه و علوم عربیّه و طبّ ومنطق و حساب را از اکابر وقت تحصیل، حکمت و فلسفه را نیز نزد فیلاسوف مشهور یحیی بن هذیل تکمیل نمود. عاقبت بمقام صدارت و وزارت ابوالحجاج یوسف بن ابی‌ایّوب بن نصر از ملوك بنی‌احمر نایل آمد و بعداز قتل یوسف در سال هفتصد و پنجاه و پنج هجرت در وزارت پسرش محمد نیز استمرار داشت تا بعدازیك سلسله جریاناتی که ذکر آنها موجب اطناب است بسال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت دراثر سعایت بعضی از اهل حسد متّهم بزندقه شد، در زندانش کرده وخفه‌اش نمودند وفردای روز دفن دیدندکه بدنش را بیرون آورده ودرکنارقبرش سوزانده‌اند چنانچه مویهایش بالتمام سوخته و بدنش هم سیاه بوده پس باز بقبرش گذاشتند. از تألیفات او است:

۱- **الاحاطة فی اخبار** (تاریخ خل) **غرناطة** که شرح حال مشاهیر غرناطه وچندین مجلد بوده و دوجلد ازآن در مصر چاپ شده است ۲- **الاختیار** (معیارالاختیار خل) **فی ذکر المعاهد والدیار** که درفارس چاپ شده‌است ۳- **اعمال الاعلام فی من بویع قبل الاحتلام من ملوك الاسلام ومایتعلق بذلك من الکلام** که بدو قسمت بوده یکی درتواریخ خلفا و دول مشرق زمین ومالیك بحریه و دول علویهٔ مکه ومدینه و دیگری مخصوص باندلس میباشد واین‌قسمت دویمی درایتالیا چاپ شده است ۴- **الاکلیل الزاهر فی من فضل عند نظم التاج من الجواهر** که ظاهراً مستدرك کتاب تاج مذکور ذیل و شرح حال کسانی است که درآن کتاب ذکر نشده‌اند ۵- **التاج المحلی** (المعلی خل) **فی بیان الادباء الکائنة فی المأة الثامنة** و این هردو درشرح حال ادبای مغرب‌زمین و عبارات آنها بالتمام مسجع هستند ۶- **حمل الجمهور علی السنین والشهور** ۷- **دیوان شعر** در دومجلد ۸- **رقم الحلل فی نظم الدول** که منظومه است و درتونس چاپ شده است ۹- **طرفة العصر فی دولة بنی‌نصر** یعنی دولت ملوك بنی‌احمر اندلس وسه‌مجلد است ۱۰- **معیارالاختیار** که فوقاً بنام اختیار مذکور شد ۱۱- **نفاضة الجراب فی علالة الاعراب** ۱۲- **الیوسفی** در طب و دومجلد است وغیراینها و از اشعار او است:

ماضر نی ان لم اجئی متقدما	**السبق یعرف آخر المضمار**
ولئن غد اربع البلاغة بلقعا	**فلرب کنز فی اساس جدار**

حلفت لهم بانك ذویسار	**و ذوثقة و ذوکف امین**

لیستندوا الیــک لحفظ مال فتأکل بالیسار و بــالیمین

(ص ۴۶۹ کمن و ۴۶۳هر و۱۵۸۸مط وغیره)

لسان الغیب **محمد بن شیخ کمال الدین** - بعنوان **حافظ شیرازی** نگارش یافته‌است.

لسان المتکلمین همان لسان‌الدین محمد بن عبدالله مذکور فوق است .

لسان الملك **میرزا محمدتقی‌خان بن محمدعلی** - متخلّص بـه **سپهر**، ملقّب بـه **لسان الملك** ، ادیبی است‌کامل، مورّخ شهیر ماهرفاضل، مستوفی دیوان ، از نجبا و اکابر کاشان ومقیم طهران. در بدایت‌حال بمرام‌تحصیل‌کمالات، رنجها کشید ، از علوم و معارف اکابر علما و حکمای وقت‌گنجها برد ، در ریاضیـّات و فنون حکمت و فلسفه بلکه درجفر و رمل و اکثر علوم غریبه حظّی وافر داشت . درمآثر و آثارگوید : باید اورا از فحول رجال ایران دانست‌که درنویسندگی وسخنوری بحری زخـّار و سپهری دوّار بود .

لسان‌الملك علاوه برکمالات ومراتب علمیـّه درفنون شعریـّه نیز متمهـّر ودارای قریحهٔ وقـّاد و طبع نقـّاد بود ، نخست مدتی در خدمت شاهزادگان بمدحت‌گوئی بسر میبرد تا بعد از جلوس محمدشاه قاجار قصائد و مدایحی درحق‌آن شهریارکامکار گفته و منشی ومستوفی دیوان‌گشت ، درنتیجهٔ توجـّهات شاهانه برمدارج‌عزّت واعتبارش‌افزوده شد و بنگارش تاریخ مبسوطی از زمان باستان تاآن اوان موظـّف ومأمور گردید، اینك درمدت ده و اند سالی وقایع عالم را از بدو خلقت تا ظهور نـور مقدّس اسلامی بطرزی خوب واسلوبی مرغوب دررشتهٔ تحریرآورده و به **ناسخ‌التواریخ** موسومش‌گردانید. پس‌از آنکه نوبت سلطنت بناصرالدین شاه قاجار رسید فرمانی مجدّد باتمام‌آن نـامهٔ نامی و انجام‌آن تاریخ‌گرامی صادر شد و اسباب لازمهٔ تتمیم‌آن ، از هرمقوله‌کـه مقتضی بوده فراهم‌آمد و بواسطهٔ‌کمال فصاحت و بلاغت بیان وبراعت و طلاقت لسان ازطرف‌آن‌شاه جلالت دستگاه بلقب **لسان‌الملك** مفتخر گردید واز تألیفات‌او است :

۱- **آئینهٔ جهان‌نما** که مشتمل است بر پنجاه هزار اسم از سلاطین و حکما وعرفا وفقها

و اطبا و امرا و اعیان و قضات و نحات و مدعیان امامت و مهدویت و معاریف استادان کیمیا و خوشنویسان انواع خطوط و شعرای عرب و عجم و ادیان مختلفهٔ عالمیان و تعیین سال و زمان هریك از این اسامی **۲- اسرارالانوار فی‌مناقب‌الائمة الاطهار ع** بپارسی **۳- براهین‌العجم فی‌قوانین‌المعجم** بزبان فارسی درعروض وقافیه وقوانین اشعار فارسی وآن را بنام‌اعتمادالدولة میرزا آقاخان صدراعظم نوری‌که بعدازقتل میرزا محمدتقی‌خان امیرکبیر درسال هزار ودویست و شصت و هشتم هجرت بصدارت نایل بوده تألیف داده ودرطهران بطبع رسیده است **۴- جنك** (جونك) **التواریخ**‌که ملفق ازکتب عربی و فارسی و مصنفات متفرقهٔ‌گوناگون است **۵- دیوان اشعار** و موافق نوشتهٔ خود لسان‌الملك تمامی اشعارش‌کمتر ازصد هزار نبوده وازآن‌جمله بیست هزاربیت انتخاب‌کرده است **۶- ناسخ‌التواریخ**‌کـه در رشتهٔ خود بی‌نظیر و بچندین مجلّد بزرگ مشتمل و چنانچه اشاره شد بعضی از اینها بامر محمدشاه قاجار وبعضی دیگر نیز بامر ناصرالدّین شاه تألیف یافته و بواسطهٔ حلول اجـل حتمی بعضی از مجلّدات‌آن نیز ازآثار قلمی فرزندش عباسقلی‌خان سپهر میباشد وازکثرت شهرت حاجتی بشرح و بیان این مراتب نداریم و از اشعار لسان‌الملك است :

خدای بی‌بـدل و بی‌نظیر ربّ جلیـل بـرای نفع کثیـر آفریـد شرّ قلیـل
به نیم پشه بـرآرد دمـار از نمـرود بـود درآتش سـوزان نگاه‌بان خلیل
هـم از مراتع جنّـات عدن‌کبش فـدا گسیل‌کرد ومصون‌خواست‌جان‌اسمعیل
پی‌رعایت موسی‌که نفس محترم است چه‌نفسهاکه بیکدم غریق‌ساخت به‌نیل
برای‌آنکه مسیحا ز غدر خصم رهـد شمایـل دگـری را نمود از او تبدیل

نیز درمدح و مرثیهٔ حضرت سیدالشهداء ارواح‌العالمین فداه‌گوید:

مردکو ، تا تن درانـدازد بمیدان بـلا هرزمان مردانـه‌گردد در بـلائی مبتلا
رنج‌را داندچوراحت،مرگ‌راگویدپزشك زهررا خایدچوشکّر ، دردرا خواند دوا
دردمند دوست بـا راحت نگیرد دوستی آشنـای عشق بـا شـادی نگردد آشنا
ماه را ماندکه در فانی شدن یابد فروغ شمع را ماندکه درگردن زدن یابد بقا
جان‌دهدبی‌آنکه‌بشناسدهمی‌جانرازجسم سردهد بی‌آنکه وابیند همی سررا ز پا
آب‌شمشیرش بکام اندر همی‌بخشدحیات برق پیکانش بچشم اندر همی‌باشد ضیا

درمصاف عشق خونخواره بفتـوای خرد	شاد وخندان اندرآید چون حسین کربلا
قـرّةالعین بتـول و درّةالتّاج رسـول	چشم جـان مجتبی و نور چشم مرتضی
علّت هفت و چهار و مصـدر هردوگهر	سیـّم هشت و چهـار و پنجـم آل عبـا

وفات لسان‌الملك روز چهارشنبه دوازدهم یا هفدهم ربیع‌الاول هزار و دویست و نـود و هفتم هجرت در سنّ بیشتر از هشتاد سالگی در طهران واقع شـد و جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل دادند.

دوفرزند دانشمند از او مانـده یکی **میرزا هدایت‌الله مستوفی** که **لسان‌الملك ثانی** هم‌گویند ودیگری، **مشیرافخم** مستوفی اوّل دیوان همایون‌اعلی و وزیر تألیفات ومجلس شورای‌کبری تاج‌المورّخین **عباسقلی‌خان سپهر** که درمقابل‌والدمعظّم‌مذکورش **سپهر ثانی** نیزگویند . مورّخی است جلیل‌القدر عظیم‌المنزلة ، مظهرکمالات ومعارف والد معظّم خود و مصدوقهٔ **اَلوَلَدُ سِرُّ اَبیهِ** که از فضائـل موروثی و مـکتسبی حظّـی وافر داشتـه و تألیفات طریفهٔ اوکه سرلوحهٔ اربـاب تألیف و بالخصوص دستورالعمل مورّخین میباشند بهترین معرّف مقامات علمیـّه وکثرت احاطهٔ وی هستند:

۱- تحفـهٔ مظفری که جامع صنوف اشعار بوده و برای ادبا و ظرفا و ندما و اهل انشا در هرکاری بکار است **۲- خلاصة تاج‌المآثر مظفری** که کتاب تاج‌المآثر صدرالدین‌حسن‌بن‌محمد نظامی را ملخص‌کرده و بنام مظفرالدین شاهش تألیف داده است (چنانچه در ذریعهٔ گفته) لکن خود مؤلف در اول شامل‌التواریخ مزبور ذیل این‌کتاب را بنام مختصر مظفری مذکور داشته و گوید کـه آن ملخص دوکتاب تاریخ‌آیین اکبری و تاج‌المآثر مذکور بوده وبه پانزده هزار بیت مشتمل است .

نگارنده‌گویـد : آیین اکبری تاریخی است فارسی تألیف ابوالفضل بن مبارك هنـدی برادر ابوالفیض فیضی سابق‌الذکر وآن را در سال هزار و چهارم هجرت بنام جلال‌الدین محمد اکبرشاه بن همایون (متوفی بسال ۱۰۱۴ ه‍ ق = **غید**) تألیف‌داده وعادات و احوال‌عجیبهٔ هندوان را مشتمل ویك‌نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۳- سلوك‌الملوك مظفری** درضبط اقوال سلاطین معدلت‌آیین و حکما و دانشمندان پیشین **۴- شامـل التواریخ مظفری** در حالات چنگیزخان و سلاطین مغول که روز شنبه پنجم جمادی‌الاخرهٔ هزار و سیصد و شانزدهم هجری از تألیف‌آن فارغ ودر ذیحجهٔ سال مذکور نیز دیباچه و فهرستی برای‌آن نوشته است . اصل نسخه

بخط خود مؤلف محترم، درکتابخانهٔ **شخصی آقای آمیرزا جعفر (سلطان القرائی) تبریزی** موجود میباشدکه دردوجا با مهر اسم (بیضی‌شکل) خود مؤلف ممهور است، چنانچه در وسط آن توی یك خط بیضی جملهٔ (مشیرافخم عباسقلی سپهر) وگرداگرد آن ما بین خط بیضی مذکور و خط بیضی محیط مهر، این‌جمله‌بوده (ابن محمدتقی لسان‌الملك بن محمدعلی ابن رفیع‌الدولة ابن محمدعلی ابن محمدرضا عضدالدولة‌الشریف) **۵- طرازالمذهب مظفری** دراحوال ولیةالله‌العظمی حضرت‌زینب کبری سلام‌الله علیها که یکی از مجلدات ناسخ‌التواریخ پدرش معدود وبه **جلد زینبیه** معروف و بارها چاپ شده وآن را بعد از وفات پدرش بامر مظفرالدین‌شاه قاجار درتکمیل ناسخ‌التواریخ تألیف داده است **۶- کتاب حضرت امام موسی بن جعفر ع** که سه مجلدبزرگ میباشد ودراین اواخر درتهران چاپ وعصر روزجمعه شانزدهم‌شعبان هزار وسیصد وچهلم هجرت تألیف‌آن‌بپایان رسیده‌است **۷- محمودالتواریخ‌مظفری** درشرح‌حال سلطان‌محمود سبکتکین **۸- مختصرمظفری** که فوقاً ضمن عنوان خلاصه مذکور شد و سال وفاتش بدست نیامد.

(دیباچهٔ جلد فاطمه از ناسخ‌التواریخ و دیباچهٔ شامل‌التواریخ فوق وص۱۵۶ ج ۲ مع و ۱۸۷ مآثر وآثار و متفرقات ذریعه وغیرها)

لسانی‌شیرازی از مشاهیر شعرای ایران میباشدکه اکثر عمر خودرا درتبریز و بغدادگذرانده‌است. دیوانی ده هزار بیتی دارد وگویندکه‌تمامی اشعارش درحدود صد هزار بیت بوده و قصائد بسیاری درحق حضرت امیرالمؤمنین ع سروده و من‌جمله در راه زیارت‌آن‌حضرت‌گوید :

میرسم‌ازگرد راه، رقص‌کنان چون‌صبا — باد جنون دردماغ ، عاشق سر درهوا
برسر من ریخته ، سنگ حصار ستم — بررخ من بیخته ، گرد دیار بلا
گوهر بی‌قیمتم ، در صدف‌آسمان — دانهٔ بی‌قوتم ، در دهن آسیا
سرمهٔ‌کوری بچشم، پنبهٔ غفلت بگوش — بند ندامت بدست ، خار ملامت بپا
غیرگناه از دلم ، صادر و وارد نگشت — کرده غلط برغلط ، گفته خطا برخطا

تاآخرکه همگی چهل و هفت بیت است و نیز از او است :

گویند لسانی‌گسلد از بندش — ور خاك شود وجود حاجتمندش
بالله‌که ز مشرق دلش سر نزند — جز مهر علی ویا زن و فرزندش

هرگز غبار خاطر موری نبوده‌ام — این‌سلطنت بملك‌سلیمان برابراست

گویند بواسطهٔ اخلاصی‌که نسبت بحضرات ائمهٔ اطهار ع داشته تاج دوازده ترك شاهی را ازسر نمینهاد تاآنکه سلطان سلیمان‌خان‌قانونی‌عثمانی(۹۲۶-۹۷۴ه ق=ظکو- ظعد) درسال نهصد و چهلم یا چهل ویکم هجرت عزیمت تسخیر تبریز داد اتفاقاً درآن‌موقع لسانی درمسجد جامع تبریز مشغول تعقیب نماز بود ، چون خبر نزدیکی سلطان را شنید دست از تعقیب‌کشیده و دعا نمودکه خدایا من تاب‌برداشتن این‌تاج را ندارم مرا بدرگاه رحمت خود واصل‌گردان پس سر بسجده نهاد و جان بمالك جانان سپرد و در مقبرهٔ سرخاب تبریز مدفون گردید . از نام اصلی او ذکری نشده ودر مدارك موجوده نزد این نگارنده بهمین تخلّص لسانی معرّفی شده است.

(ص ۱۰۴ ج۳نی و ۲۵۷لس و ۳۱۲ سفینه و ۳۹۹۰ ج ۵س)

لص **ابوالعباس احمد بن علی** - در ضمن شرح حال مالقی احمد بن حسن بن سید خواهدآمد .

لطفی **توقادی** ، اصلاً **ساری لطیف** شهرتاً، بنوشتهٔ‌احمد رفعت‌ازعلمای عثمانی میباشدکه در ریاضیّات وعلوم‌غریبه یدی طولی داشت، در دربار سلطان بایزیدخان‌ثانی هشتمین سلطان عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ه ق=ضفو- ظیح) تقرّب یافت، بهمین جهت مورد حسد رقباگردید ، بکفر و زندقهٔ او اقامهٔ شهود نموده و درنهصد تمام هجرت درمیدان اسب‌دوانی بقتلش‌آوردند و ازتألیفات وآثارقلمی‌اواست:

۱- حاشیهٔ شرح‌مطالع (چنانچه احمد رفعت‌گفته) یا **حاشیهٔ حاشیهٔ سیدشریف‌برشرح مطالع** (چنانچه درکشف‌الظنون نوشته) وگوید این‌حاشیهٔ لطفی ، حاوی تحقیقاتی است که درکتب پیشینیان نبوده و قدر فضیلت مصنفش بعد از مطالعه معلوم میشود **۲- حاشیهٔ شرح مفتاح سید شریف ۳- دیوان شعر** چنانچه ذیلا مذکور است **۴- کتابی در اقسام علوم متنوعه .**

درطرائق‌الحقائق‌گوید : مولانا لطفی ازسخنوران روزگار، درنظم اشعار فارسی وترکی با اقتدار، نخست بتحصیل‌علوم‌پرداخت، عاقبت روی بسیر وسلوك‌آورده ودرآن روش تا آخر عمر ثابت‌قدم بود ودر اواخر عمر این مطلع را نظم‌کرده:

گرکار دل عاشق ، باکافر چین افتد به زانکه بدخوئی بی‌مهر چنین افتد

و بنظر عبدالرحمن جامی (متوفی بسال۸۹۸ه ق = ضحص)اش رسانیدکه بعداز تحسین در دیوان خودش ثبت‌کند و هم‌چنین نمود . **نگارنده گوید** : ظاهر آن است‌که این لطفی مذکور در طرائق ، همان لطفی مزبور فوق منقول از تاریخ احمد رفعت است‌که یك دیوان غزلیّات و رباعیّات ترکی مشتمل بریك هزار و ششصد بیت (که درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران بنام **دیوان لطفی** بشمارهٔ ۱۷۴ موجود است) از همین لطفی مذکور میباشد و او غیراز لطفی شیرازی مذکور ذیل است .

(ص ۱۳۹ ج ۶ فع و۴۵ ج۳ طرائق)

لطفی‌شیرازی از مجرّدان زمان و سیّاحان اوان خود بودکه درممالك هند و ایران سیاحت نموده واز اشعار او است :

شد عارف و عامی همه را عار از من ... بدنامی بت‌پرست و دیندار از من

بیقدری سبحه ننگ زنّار از من ... هفتاد و دو ملتند بیزار از من

وفاتش در هندوستان واقع شد و نام و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۳۹۸ ض)

لعلی **میرزا علیخان** - فرزندحاج‌آقامیرزا ایروانی، ازمشاهیراطبّای نامی‌قرن‌حاضرچهاردهم‌هجری‌تبریزمیباشدکه ولادتش‌بسال‌هزار ودویست وپنجاه ودویم هجری قمری درشهر ایروان از بلاد روسیّه واقع شد، دربیست سالگی بهمراهی والد ماجد خود بتبریز مهاجرت‌کرده وبتجارت پرداخت ، درعین‌حال باقتضای استعداد فطری بتحصیل علوم مقدماتی نیز اشتغال داشت تا بعد از وفات پدر از تجارت منصرف شد وتمامی همّت و همهٔ اوقات خود را بتحصیل علم شریف طبّ مصروف نمود ، درحوزهٔ درس میرزا ابوالحسن حکیم‌باشی حاضر و بمراتب‌علمی بسیار عالی‌نایل آمد ، سپس بمرام ادامهٔ تحصیلات مقتضیه باستانبول رفته و در دانشگاه پزشکی‌آنجا بتکمیل‌آن علم‌شریف پرداخت، دراثر رنجهای بی‌پایان‌گنجهای‌فراوان حیازت وبدرجهٔ دکتری نایل و درهردو قسمت علمی وعملی طبابت متفرّدگردید ، بعدازمراجعت‌بتبریز،

با تمام مهارت مشغول معالجه و طبابت شد ، درمعالجات خود نوعاً موفق باصابت بود و طبیب مخصوص ولیعهد وقت مظفرالدین میرزا قاجار گردید .

نوادری درمعالجات وی منقول و درالسنه دایر است ، در اواخر بطهران رفت ، در اثر کمالات علمیّه درآنجا نیز معروف و با اکابر و درباریان مألوف شد ، در ردیف ملتزمین رکاب ناصرالدین شاه باروپا رفت ، در زمان سلطنت مظفرالدین شاه نیز بلقب **شمس الحکما** ملقّب گردید . درموقع نهضت ملی ایران وتبدیل سلطنت استبدادی بمشروطه هم ازآزادیخواهان بود ، در مشروطیّت ایران اهتمام تمام فکری و عملی بکار برده و اصلاً فروگذاری نکرد، دراواخر بزیارت ائمۀعراق علیهم السلام مشرّف وبمصر واستانبول و قفقازیّه نیز مسافرتها کرد ، عاقبت در تفلیس قفقازیّه درسال هزار و سیصد وبیست و پنجم هجری قمری وفات یافت و درهمانجا مدفون ونام ونشان و تاریخ فوت آن مرحوم درسنگ مزارش ثبت گردید . آقای حاج محمدآقا تاجر تبریزی نخجوانی که خواهرزادۀ لعلی میباشد درمادّۀ تاریخش گفته است :

چـو پرسنـد از سال تـاریخ فـوتش **بسوی جنان گو روان گشت لعلی = ۱۳۲۵**

لعلی، علاوه برمراتب علمیّۀ طبّیه، درتاریخ و ادبیّات نیز حظّی وافر ودرفنون شعری هم قریحه‌ای وقّاد و طبعی نقّاد داشت ، بهردو زبان فارسی و ترکی اشعار نغز و طرفه میگفت ، معانی بکر را درقالب الفاظ فصیحۀ سلس و روان خالی از تعقید وتنافر کلمات، بسمع اهل ذوق وکمال میرسانید و بعضی از لطائف طبع او میان خاصّ و عام مشهور و زبانزد تبریزیان ودرشمار امثال سائره معدوداست. سجع مهر او آیۀ شریفۀ(**إِنَّهُ لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ**) بوده واین خود بتنهائی حاکی از رقّت فکرش میباشدکه نامش **علی** وتخلّص شعریش **لعلی** ودر رشتۀ علمیّه نیز «حکیم» بوده‌که باصطلاح معمولی غالبی **طبیب** راگویند وخودش در این باب گوید :

تو این پیام متین را زقول من برسان صبا بگو بحسودان کـه سست پیمانند

بطبع شعر مرا خود نه افتخـار بـود که جملـه صاحب طبع سلیم میدانند

مرا بقـول خداونـد درکـلام قـدیم | و انـه لعلـی حکیـم میخوانـنـد
از اشعار فارسی لعلی است‌که در تهنیت میلاد حضرت رسالت ص گفته است:

ای بکاخ فضل تو برجیس ، حـاجب | پاس ایوانت بکیـوان فرض و واجب
در بر اعـداد قـدرت چـرخ عـالی | نقطـهٔ صفـری است بـرخطّ مراتب
فهـم تـو در مشکـلات فـنّ حکمت | هر معانی را است مقنـاطیس جاذب
کوه ، پیش علـم تو چـون‌کاه ، لاغر | ماه ، پیش روی تـو چون صبح کاذب
ای تـرا در مکتب تعلیـم و حکمت | صـد هزاران بـوعلی طفـل مـلاعب

نیز بزبان ترکی‌آذربایجانی در اربعین حضرت حسین بن علی ع‌گوید :

گلـون شیعه لـر یکسر آه و نوایـه | دوتـاخ اربعین شـاه گلگـون قبایه
همان‌گـوندی گویاکـه زهرای ازهر | گلـور کـربلایـه پـریشان و مضطر
دییر ای اوغول ای حسین جان مادر | گوزآچ‌گور عیالـون گلوب‌کـربلایه
یتـوپ کاروان عـزا قبـرون اوستـه | هامی زار و گریـان و نالان و خسته
کیمی دست بستـه‌کیمی دل شکستـه | بوحالیلـه مشغـول اولوبلار عزایـه
یتوب زینب اول قبر پاك اوزره نالان | دیدی ای اولان تشنه‌لب حقّه قربان
دور ای پیکر پـاکی آلقـانه غلطان | گیچن بـاشی ظلمیلـه نـوك جدایه
بیـزی شام شومـه ایـدنـده روانـه | عجب ظلملـر گلـدی قرداش عیـانه
ویروپ شمر بـاشیمه چـوخ تـازیانه | گـران اولـدی بوظلم چوخ مصطفایه

دیوان اشعار لعلی در تبریز چاپ شده است. (دیوان‌خود لعلی واطلاعات‌متفرقه)

لغذه **حسن بن عبدالله** - بعنوان **لُذْکَه** مذکور شد.

لغوی
لفائفی
لفافی

اوّلی لقب رجالی محمدحسن بن درید ازدی ، دوّیمی صالح لفائفی ، سیّمی محمد بن بشر و شرح حال ایشان موکـول بدان علم شریف است .

لنبانی

آقاحسین بن ملاحسن - گیلانی دیلمانی، اصفهانی لنبانی، عالم عامل فاضل کامل جامع حکیم فقیه بارع مجتهد محدّث ادیب، ازعلمای قرن دوازدهم هجرت میباشدکه با میرزا عبدالله افندی سابق الذکر و نظائر وی معاصر بود ، نخست در دیلمان گیلان سکونت داشت ، اخیراً با پدرش باصفهان رفته ودرمحلّهٔ لنبان نام آنجا اقامت گزید ، بهمین جهت به **لنبانی** شهرت یافت و درمسجد مدرسهٔ آن محله تدریس مینمود . درمراصدگوید لنبان دیهی است بزرگ در اصفهان که یکی از دروازه‌های آن بدان منسوب است (دروازه لنبان) واز تألیفات او است :

۱- زیارات ۲- شرح ذخیرهٔ سبزواری ۳- شرح صحیفهٔ سجادیه ۴- شرح مفاتیح فیض کاشانی. وی در بیست و ششم رمضان هزار و صد و بیست و نهم هجری وفات یافت و در نزدیکی بقعهٔ آقاحسین خوانساری مدفون شد وظهورپاره‌ای کرامات از آنجا مشهوراست.

پدرش **ملاحسن دیلمانی** نیز حکیم صوفی، درعلوم حکمت ماهر، بمراتب عرفانی مایل بود ، از پاره‌ای لغزشهای صوفیّه اعتذار نموده و اصلاح میکرد و درجامع کبیر شاه عباسی اصفهان مشغول تدریس بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۹۸ ت)

لوائی قمی

باباسلطان - از شعرای ایران وعرفای نامی عهد شاه عباس ماضی (۹۵۵-۱۰۳۷ه ق = **ظنه - غلز**) میباشدکه در تکیه و خانقاه چهارباغ اصفهان پوست نشین ارشاد بود و **یك مثنوی** داشته واز او است :

عربی درمیان مکّه و شام	کسب اسباب مینمود مدام
بهر تحصیل مال وکسب هنر	ازحضر رخت بست سوی سفر

سال وفاتش بدست نیامد .　　(ص ۴۰۰۵ ج۶س)

لودی

امیرعلی شیرخان بن علی امجدخان - لودی ، ادیبی است شاعر از فضلای قرن دوازدهم هجری قمری که ولادت او درحدود هزار و شصتم هجرت بوده وازآثار قلمی او است :

۱- اخلاق ۲- عروض و قوافی ۳- علم‌النفس ۴- مرآت‌الخیال ۵- موسیقی .
کتاب مرآت‌الخیال ازتذکره‌های معروف وشرح‌حال جمعی وافر ازمتقدّمین ومتأخّرین شعرای‌ایرانی‌را حاوی واکثر ایشان ازشعرای‌عهد سلطان شهاب‌الدین محمد«شاه‌جهان» (متوفی بسال ۱۰۷۷ه ق = **غعز**) بوده وآنرا بنام سلطان محمد اورنگ زیب عالم‌گیر شاه (متوفی بسال ۱۱۱۸ه ق = **غقیح**) برای شاه‌جهان مذکور در سال ۱۱۰۲ه ق = **غقب** تألیف داده و جملهٔ : **مرآت‌الخیال بی‌پرده** مادّهٔ تاریخ تألیف‌آن‌است یعنی اگرعدد لفظ **پرده** را (که دویست ویازده است) ازعددکلمهٔ **مرآت‌الخیال** که هزار و سیصد وسیزده میباشدکسرکنی باقی‌مانده۱۱۰۲ه ق = **غقب** میشود ودربمبای چاپ وچند رسالهٔ دیگر اخلاق وعروض وقوافی‌وعلم‌النفس وموسیقی‌راهم درآن‌مندرج‌ساخته ودرضمن‌چندعنوان احکام رؤیا وقواعد تعبیرخواب وفراست وقیافه را نیزدرآن بسط داده است. بالجمله از مطاوی‌کلمات‌او مراتب‌فضل وکمال وتشیّع وی استظهارمیشود. سال وفات‌او بدست‌نیامد.
(خود مرآت‌الخیال وص ۴۷ ج ۴ ذریعة)

لوکری[۱]

لوکری

ابوالحسن علی بن محمد - غزالی‌لوکری، ازفحول‌فضلا ومقبولین شعرا ، شعرش را طعم شهد و طیب مشك و طراوت‌گل و لطافت نسیم بوده و قصیده‌ای در مدح امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح سامانی (۳۶۵-۳۸۷ه ق = **شسه - شفز**) گفته است :

نگار من آن‌کرد گوهر پسر — که‌زین‌است وحسن‌ازقدم‌تا بسر
ز عنبر زره دارد او برسمن — ز سنبل گره دارد او برقمر

۱- **لوکری** - منسوب است به لوکر (بروزن رونق) وآن بنوشتهٔ مراصد، دیهی است بزرگ در ساحل غربی نهر مرو نزدیکی پنج ده‌که دراواخر خراب شده وکثرت خرابه‌های آن حاکی است‌که شهری بزرگ بوده است وآن در مقابل دیهی دیگری است در سمت شرقی نهرکه‌آن را برکهٔ زلوکره گویند .

برخ برزدآن زلف عنبرفراش — بنی برزد انگشت وقت سحر
هم اوگفت درنی‌که ای‌لوکری — غم خدمت شاه خوردی مخور

نیز درمدح وزیر ابولحسن عبیدالله بن احمد عتبی گوید :

عبیدالله بن احمد وزیر شاه سامانی — همی‌تابد شعاع او ازآن پرنور پیشانی
بصورت آدمی‌آمد بمعنی نورسبحانی — خدایا چشم بدخواهم کزانصورت بگردانی
بخارا خوشتر از لوکر خداوندا همیدانی — و لکن کرد نشکیبید از دوغ بیابانی

و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۱۵ ج۲ لباب‌الالباب محمدعوفی)

لوکری

ابوالعباس - فیلاسوفی‌است شاعر ازاهالی مرو، ازتلامذهٔ بهمنیار (متوفی بسال۴۵۸ه‍ق) که درآخرعمر نابیناشد ودرمرو درگذشت.

در ترجمهٔ کتاب نزهة‌الارواح شمس‌الدین محمدبن محمود شهرزوری‌گویدکه ابوالعباس لوکری امام‌حکمت وعلامهٔ ادب، مبرّز میدان فصاحت و بلاغت ، شاگردبهمنیارفیلسوف معروف و صاحب تصنیفات فائقه و اشعار رائقه و سبب انتشار علوم حکمیّه درخراسان واز اجلّه و اعیان‌آن سامان ودرمرو صاحب بیوتات‌قدیمه بود. دراواخر عمر نابیناگشته و بسیار اظهار تألّم نمود ، همیشه شوق خود بعالم بقا را گوشزد تلامذه‌کرده وآرزوی مرگ نموده ومیگفته است ازعلم ومعرفت خود مأیوس وازضعف و نابینائیم عاجزشده‌ام دیگر رفتن بدار عقبی بهتر ازماندن در دنیا است تا روزی‌کلّهٔ بریان‌خورده وبهمراهی یکی‌ازشاگردان‌خود بگرمابه رفت ، بعدازبیرون‌آمدن مریض بستری شد،کسانش‌برای معالجه‌طبیبی‌حاضر نمودند ابوالعباس‌گفت مرا بحال‌خودم‌بخدای‌خود واگذاریدکه شفا و موت بدست او است و بیشترآرزوی من رفتن بآخرت است اینک طولی نکشید که بدرود جهان‌گفت .

در روضات‌الجنّات ضمن شرح حال بهمنیارگوید ازکتاب تعدیل‌المیزان امیر غیاث‌الدین منصور حسینی شیرازی نقل‌شده‌که بهمنیار از تلامذهٔ حکیم مصنّف‌لوکری نیز بوده است (یعنی بهمنیار علاوه برشیخ‌ابوعلی‌سینا برلوکری نیز تتلمذ نموده‌است) .

نگارنده گوید : چنانکه فوقاً مذکور شد مطلب برعکس این و لوکری از تلامذهٔ بهمنیار بوده است پس اگر مقصود از حکیم مصنّف لوکری همین ابوالعباس لوکری باشد منافی کلام فوق خواهد شد مگر اینکه مقصود، لوکری دیگر غیرازابوالعباس باشد. ازمصنّفات ابوالعباس وهمچنین اسم و زمان وفات ومشخّص دیگری نیز بدست نیامد لکن از رجال قرن پنجم بوده است . (ص۱۴۰ت و ترجمه نزهةالارواح فوق)

لؤلؤی[1]

لؤلؤی **احمد بن ابراهیم بن ابی‌عاصم** - مکنّی به **ابوبکر**، از مشاهیر نحویّین و شعرا میباشدکه در علوم عربیّه و فنون شعریّه بصیر بود، درآخرعمر شعر را ترک‌کرد وبفقه وحدیث اهتمام داشت تا بسال سیصد وهیجدهم هجرت درچهل و شش سالگی درگذشت . (ص ۲۱۸ ج۲ جم)

لؤلؤی **حسن‌بن‌زیاد** - مکنّی به **ابوعلی**، از قدمای علمای حنفیّه و از اصحاب ابوحنیفهٔ کوفی میباشدکه عالمی بوده‌فاضل، بآراءابوحنیفه دانا وکتاب **ادب‌القاضی** و **الخراج** و **الخصال** و **الفرائض** و **المعانی** و **النفقات** و **الوصایا** ازتألیفات‌او است . درسال یکصد و هشتاد وچهارم یا دویست وچهارم هجرت درگذشته و دوازده هزار حدیث از ابن‌جریج روایت‌کرده است .

(ص ۲۸۸ف و ۱۹۴۵ ج ۳ س)

لهبی لقب رجالی عباس بن عتبه، عبدالرحیم بن عتبه ، عبدالکریم‌بن عتبه ، عبدالملك بن عتبه ، علی‌بن ابی‌علی وبعضی دیگر است.

۱- **لؤلؤی** - منسوب است به لؤلؤ (بمعنی مروارید) بضم دولام و سکون دوهمزه که بحسب رسم خط روی واو مینویسند. دراصطلاح رجالی لقب‌احمدبن‌حسن‌بن‌حسین وخود حسن‌بن حسین، حسن‌بن‌علی، قاسم‌بن محمد، یحیی‌بن زکریا است وبملاحظهٔ همین رسم‌الخط درهمینجا در ردیف (ل و) نوشته شد .

لیثی[1]

لیثی سمرقندی **ابوالقاسم بن بکر** - } اوّلی بعنوان **سمرقندی** ابوالقاسم مذکور شد
لیثی واسطی **علی بن محمد** - } و دوّیمی نیز بعنوان **واسطی** علی بن محمد
خواهدآمد .

۱- **لیثی** - لقب رجالی ابان بن راشد ، اکیمه ، ایاس بن ابی‌بکر، بهرام بن یحیی وغیرهم میباشد .

باب «میم»

ماتریدی **محمد بن محمد** - حنفی ، مکنّی به **ابومنصور**، از اکابر علمای حنفیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه در فقه وکلام اعلم زمان خود بود و بهمین جهت به **امام‌المتکلمین** شهرت داشت و سند روایت او با سه واسطه بابوحنیفه منتهی میگردد . از تألیفات او است :

۱- اوهام‌المعتزلة ۲- تأویلات‌اهل‌السنة ۳- التوحید ۴- الرد علی‌القرامطة ۵- مآخذالشرایع وغیرها. وی‌درسال‌سیصد وسی‌وسیّم‌هجرت درگذشت. **ماترید** یا **ماتریت** درجایی دیدم‌که ازمحلاّت سمرقنداست ودرمراصدگوید ماتیرب محلّه‌ایست درسمرقند و دور نیست‌که یکی از اینها محرّف دیگری باشد .

(ص ۷۸ ج ۱ فع و ۱۹۵ فوائدالبهیة وغیره)

ماجشون[1]

ماجشون **عبدالعزیز بن ابی‌سلمة**- دینار یا میمون یا عبدالعزیز بن عبدالله بن‌ابی‌سلمهٔ‌قرشی‌تیمی مدنی، مکنّی‌به **ابوالاصبغ** یا **ابوعبدالله**، ملقّب به ماجشون ، از محدّثین عامّه میباشدکه از حضرت صادق ع روایت نموده و کتابهائی در احکام تألیف داده است . در تاریخ بغدادگوید عبدالعزیز عالم فقیه محدّث صدوق ثقة وکثیرالحدیث بود، موقعی‌که ابوجعفر منصور عباسی بسفر حج‌میرفته بپسرش مهدی‌گفت‌که تقاضای سوقاتی از وی بنماید مهدی هم مرد عاقلی را درخواست نمود ،

۱- **ماجشون** - معرب ماه‌گون و معنی‌آن شبیه ماه و ماه رنگ میباشد و ازبعضی نقل شده‌که معنی‌آن‌سفید مایل بسرخی است. ابن‌خلکان گوید: ماجشون بمعنی مورد است یعنی‌آنچه رنگش سرخ و سفید باشد ودر اصطلاح رجالی بعبدالعزیز اطلاق میشودکه مذکور میگردد.

اینك ابـوجعفر درموقع مراجعت از حجّ، عبـدالعزیز ماجشون را برای پسرش مهدی ارمغان‌آورد، روزی مهدی از وی پرسیدکه هنگام وداع فقهای‌مدینه چه‌گفتی ماجشون گفت این را گفتم :

انالزمان رای الفالسرور بنـا	**فدب بـالهجر فی‌ما بیننـا وسعی**
ماکان والله شؤم‌الـدهر یترکنی	**حتی یجرعنی من غیظه جرعـا**
و لیصنع‌الدهر بی‌ماشاء مجتهدا	**فلا زیـادة شیئی فـوق ماصنعا**

پس مهدی‌گفت واللّه ترا غنی‌خواهم‌کرد پس ده هزار دینار (معادل ده هزار اشرفی‌طلای زمان ما) بدو عنایت فرمود او نیز بمدینه برگشت. وفات ماجشون بسال یکصد وشصت و چهارم هجری قمری در بغداد واقع شد و مهدی مذکور بروی نماز خواند و درمقابر قریش مدفون‌گردید . بعضی دیگر از محدّثین عامّه نیز لقب ماجشون داشته‌اند.

(کتب رجالیه وص ۴۶۱ ج ۲کا و۴۳۶ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ماجیلویه **محمدبن‌ابی‌القاسم‌عبیدالله**- یاعبداللّه‌بن‌عمران برقی‌خبابی یاجنابی، مکنّی به **ابوعبدالله**، ملقّب به ماجیلویه ، عالم‌فاضل فقیه ثقة و ادیب جلیل‌القدر ، بنوادر و فنون شعر و ادب خبیر، از اکابر علمای امامیّهٔ اهل‌قم، داماد محمد بن خالدبرقی ویا پسرش احمد بن محمد برقی سابق‌الذکر (متوفی درحدود سال ۲۸۰ه‍ ق = **رف**) میباشد . علم و ادب را از احمد مذکور فراگرفت ، صدوق هم با یك واسطه از وی روایت میکند واز تألیفات او است :

۱- تفسیر حماسهٔ ابی‌تمام ۲- کتابی درطب ۳- المشارب .

پسرش **علی بن محمد** مکنّی به **ابوالحسن** نیز ادیب فاضل فقیه ثقة بوده و ازجدّ مادری‌خوداحمدبرقی‌مذکورفوق‌تأدّب‌نموده‌است. همچنین **محمدبن‌علی‌بن‌محمدبن‌ابی‌القاسم** نیزکه نوهٔ صاحب ترجمه است از ثقات محدّثین امامیّه بوده و از جدّ مذکور خود روایت نموده و صدوق نیز از خود او بلاواسطه بسیار روایت میکند و ایشان نیز لقب ماجیلویه داشته‌اند .

وجه این لقب را درجایی ندیدم و محدّث معاصرگوید شاید مرکّب از دوکلمهٔ

ویه و **ماجل** باشدکه اوّلی کلمهٔ تحریص و اغرا بوده و دوّیمی نیز موضعی است در باب مکّه معظّمه‌که هرچه بمکّه جلب میشود درآنجا جمع مینمایند ، چون این بزرگوار از اکابر قمیّین وعالم وفقیه وثقة وعارف بشعر و ادب وجامع کمالات بوده اورا ماجیلویه گفتند وحرف (ی) از اشباع کلمهٔ جیم حاصل شده است . چنانچه‌کتاب نوادرالحکمة را **دبة الشبیب** میگفتند و شبیب نام مردی بوده در قم‌که دبّه‌ای داشته ، هرروغنی‌که از او میخواستند از همان دبّه میداده و این‌کتاب را بهمان دبّه تشبیه‌کرده‌اند . سال وفات هیچ‌کدام بدست نیامد . (ص ۲۲۸هب وکتب رجالیه)

ماحوزی **شیخ سلیمان بن عبدالله** - بعنوان **محقق بحرانی** خواهدآمد.

مؤدب بملاحظهٔ ظاهر رسم‌الخط در **م و** خواهدآمد.

مادرانی یا ماذرانی

منسوب به مادران است وآن بنوشتهٔ مراصد با ذال نقطه‌دار قلعه‌ایست نزدیکی همدان‌که بقلعهٔ یسیرمعروف‌است‌که یسیر نامی‌آن‌را فتح‌کرده ونگارنده‌گوید‌که بنابراین با ذال بی‌نقطه بودن‌آن چنانچه مشهور است از راه تصحیف میباشد و بهرحال مادرانی لقب رجالی ابومحمد عبدالوهاب است و تحقیق زاید این لفظ موکول به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه است .

مادرانی **احمد بن حسن** - قاضی نوراللهٔ‌گوید مردمان ری دراصل از اهل سنّت و جماعت بودند تاآنکه احمد بن حسن مادرانی در سال دویست و هفتاد و پنجم هجری قمری در عهد معتمد علی‌الله پانزدهمین خلیفهٔ عبّاسی (۲۵۶ـ۲۷۹هـ = رنو- رعط) بدانجا استیلا یافته ومذهب تشیّع‌را اظهارکرده ودرمقام تربیت‌شیعه‌برآمده ومردم نیز باتصنیف‌کتب درمذهب‌شیعه بدو تقرّب‌جستند وازآن‌جمله ابوحاتم عبدالرحمن بوده‌که درفضائل اهل‌بیت ع وغیرآن‌کتابها تألیف داده وسال وفات احمد بدست نیامد . (ص۱۹لس و۱۰۶ ج۳نی)

مؤذن بملاحظهٔ ظاهر رسم‌الخط در **م و** نگارش خواهیم داد .

ماربی لقب رجالی ابیض بن جمال است .

ماردینی **علی بن عثمان** - بعنوان **قاضی‌القضاة** علی بن‌عثمان نگارش‌دادیم و درمعجم‌المطبوعات‌عنوان‌ماردینی‌را بعنوان‌سبط‌الماردینی‌محوّل داشته ودرآن‌عنوان‌نیز‌شرح‌حال‌دونفررا‌نوشته‌ومانیزدرتحت‌سبط‌الماردینی‌مذکورداشتیم.

مارقین جمع مارق بمعنی خارج از دین و عنوان خوارج نهروان‌است چنانچه در **حروریه** مذکور داشتیم .

مازندرانی[1]

مازندرانی **شیخ زین‌العابدین بن‌مسلم** - بارفروشی مازندرانی ، عالمی است ربّانی ، فقیه صمدانی، از اکابر علمای امامیهٔ اوائل قرن‌حاضر چهاردهم هجری ، از تلامذهٔ صاحب جواهروصاحب‌ضوابط وسعیدالعلمای مازندرانی (که شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته‌است) . باحسن تقریر وبیان‌بین معاصرین خود ممتاز ، جلالت‌علمی او در تمامی اقطار در نهایت اشتهار ومرجع تقلید جمعی وافر ازشیعیان هند وعراق و ایران‌بوده وازتألیفات او است :

عکس‌آقای شیخ زین‌العابدین مازندرانی -۱۵

۱- **ذخیرة المعاد** بفارسی‌که به **سؤال و جواب** معروف ، بارها چاپ و جمعی از اکابر، حواشی بسیاری برآن

۱- **مازندرانی** - منسوب‌است به مازندران‌که نام‌ولایت طبرستان‌ایران‌بوده وافاضل*

نوشته‌اند ۲- **زینة‌العباد بعربی وفارسی** که دربمبئی‌چاپ‌شده‌است ۳- **مناسك‌الحج** وغیراینها . وفات او درشانزدهم ذیقعدهٔ سال هزار و سیصد و نهم هجرت واقع گردید.

صاحب ترجمهٔ چندفرزند داشت یکی **شیخ علی** صاحب فهرست‌جواهر، دیگری **حاج شیخ محمدحسین** که عالمی بوده عامل، حوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ افاضل، درزمان خود مرجع تقلید جمعی از شیعه‌که بسال هزار و سیصد و سی و نهم هجرت درشصت و شش سالگی درگذشت . یکی هم **شیخ‌عبدالله** که برخلاف مسلك پدر و برادر در سلك صوفیّه منسلك واز اکابر مشایخ ایشان میباشد . (ص۱۱۷ج۱عه و۵۰مآثر وآثار)

مازندرانی **شیخ عبدالله بن محمدنصیر-** گیلانی مازندرانی نجفی ، از اکابر علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه از تلامذهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی سالف‌الترجمة و یکی از ارکان ثلثهٔ نهضت ملی ایران و تبدیل اوضاع سلطنت استبدادی بمشروطه بود ، دوتن دیگر نیز عبارتند از ملاّ محمدکاظم خراسانی و حاج میرزاحسین خلیلی و شرح حال ایشان را نیز بعنوان آخوند خراسانی و خلیلی نگارش داده‌ایم وغیراز رسالهٔ عملیّهٔ **اهبة‌العباد فی‌یوم‌المعاد** نامی‌تألیف دیگری از وی سراغ نداریم . وفات او بسال هزار و سیصد و سی‌ام هجرت درنجف‌الاشرف واقع شد و درمقبرهٔ شیخ جعفر شوشتری مدفون‌گردید. (ص۲۴۸ ج۲ ذریعة واطلاعات متفرقه)

مازندرانی **محمد بن علی -** در باب‌کنی بعنوان **ابن‌شهرآشوب** خواهدآمد .

مازندرانی **ملامحمدسعید -** بعنوان **سعیدالعلما** نگارش یافته است .

مازندرانی **ملامحمدصالح-** معروف به‌ملاّ صالح‌ابن‌ملاّ احمدسروی‌مازندرانی، عالمی است عامل فاضل‌کامل عابد زاهد محقّق مدقّق ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، دارای اخلاق فاضله و صفات حمیدهٔ کامله ، بسیارجلیل‌القدر و به **حسام‌الدین** ملقّب،آیزنهٔ مجلسی ثانی ملاّ محمدباقر وداماد مجلسی

---

*بسیاری ازآنجا برخاسته‌اندکه بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت‌اوراق مینماید . دراصطلاح رجال و فقها عبارت از صالح بن منصور ، علی بن احمد ، محمد بن علی بن شهرآشوب و بعضی دیگر است .

اوّل ملامحمدتقی وازتلامذهٔ وی بود. بشیخ بهائی وملاعبدالله شوشتری و پسرش ملاحسنعلی شوشتری نیز (که شرح حال هردو را بعنوان تستری نگارش داده‌ایم) تتلمذ نموده و از تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ شرح لمعه** ۲- **حاشیهٔ شرح مختصرالاصول عضدی** ۳- **حاشیهٔ معالم** که با حاشیهٔ معالم سلطان‌العلما دریکجا چاپ شده وآنرا در صغر سن تألیف داده است ۴- **شرح اصول کافی** که احسن و اجمل شروح آن کتاب وخالی ازافراط وتفریط بوده واعتراضاتی برشرح ملاصدرا دارد ۵- **شرح روضهٔ کافی** ۶- **شرح زبدةالاصول شیخ بهائی** که شرح مزجی است ۷- **شرح قصیدهٔ برده** ۸- **شرح من‌لایحضره‌الفقیه**.

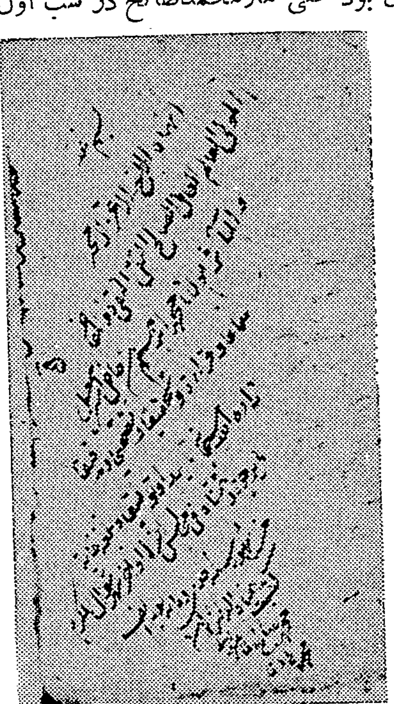
ملامحمدصالح را از زن خودآمنه‌بیگم دختر مجلسی‌اوّل چندین فرزند بوجود

نمونهٔ خط آقا هادی مازندرانی -۱۶

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ‌آخر حاشیهٔ‌آقا هادی مازندرانی است که بر کتاب میراث قواعدالاحکام علامهٔ حلی نوشته است و درکتابخانهٔ شخصی فاضل ارجمند جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است.

آمده ویکی از دخترانش والدهٔ ماجدهٔ آقای بهبهانی (آقامحمدباقر) سالف‌الترجمةمیباشد اینك بهبهانی درکلمات‌خود از مجلسی ثانی بخال و ازمجلسی اوّل **بجدّ** تعبیرمی نماید.

وفات ملامحمدصالح بسال هزار و هشتادم یا هشتاد ویکم یا ششم هجرت دراصفهان واقع و درمقبرهٔ مجلسی مدفون شد وبنا برقول اوّل ، درمادهٔ تاریخ وفاتش گفته‌اند: **صالح دین محمد شده فوت=۱۰۸۰** . ناگفته نماندکه **آمنه‌بیگم** زن ملاّ صالح ، در فضل و دانش و دیانت شهرت داشت ، در مراتب علمیّه بحدّکمال بود حتی ملامحمدصالح در شب اوّل زفاف محض بجهت شکر الهی در زاویهٔ اوطاق بعداز حمد و شکر خداوندی مشغول مطالعه‌بود، اتفاقاً بمسئلهٔ مشکلی برخورده وازحلّ‌آن عاجز شد ، آمنه‌بیگم واقع مطلب را بفراست دریافت تا صبح‌آن شب ، ملامحمدصالح بقرار معهودی بدرس رفت ،آمنه‌بیگم همان مطلب را حل‌کرده و مشروحاً نوشته و درهمانجاگذاشت . چون‌شب دیگر برآمد و ملاصالح‌کتاب را برای مطالعه‌باز کردآن نوشته را دید از غایت خوشحالی بسجدهٔ شکر افتاد ، باز تا صبح مشغول عبادت و مطالعه بود و بدین منوال تا سه شب متوالی شرط زفاف وقوع نیافت. **آقاهادی مازندرانی** فرزندملاصالح نیز عالمی است ادیب فاضل مقدّس جلیل ، از مشاهیر فضلای فقها و مادرش ،آمنه‌بیگم مزبوره بود و بجهت ترجمهٔ قرآن مجید (چنانچه ذیلاً مذکور خواهد شد) لقب **مترجم** را نیزداشته واز تألیفات او است :



نمونهٔ دیگرخط آقاهادی‌مازندرانی-۱۷

مخفی نماندکه یك نسخه ازکتاب من لایحضره‌الفقیه ازباب‌قضا واحکام تاآخر آن در سال ۱۰۸۳ ه‍ ق = **غفج** بخط محمدابراهیم بن حاج‌میراسمعیل‌سورکی نوشته شده و در ذیل صفحهٔ‌آخرآن‌آقا هادی مزبور این جمله راکه‌گراور شده بخط خودش نوشته است .

۱- **ترجمهٔ فارسی قرآن مجید** با شأن نزول و نیك و بد استخاره‌های آیات قرآنیه ۲- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** بفارسی ۳- **حاشیهٔ مواریث قواعد علامة** ۴- **الحدود والدیات** بفارسی ۵- **شرح فارسی شافیهٔ ابن حاجب** که چاپ شده است ۶- **شرح شرح شمسیه** بفارسی ۷- **شرح صحیفهٔ سجادیه** بفارسی ۸- **شرح قواعد علامة** ومحتمل است که همان حاشیهٔ مذکور فوق باشد ۹- **شرح کافیهٔ ابن حاجب** بفارسی ۱۰- **شرح معالم بفارسی**. وفات آقا هادی بسال هزار وصد وبیستم هجرت دراصفهان واقع شد ونزد والد معظّم مذکور فوق خود مدفون گردید. درقصص العلما (والعهدة علیه) نظیر قضیهٔ سکتهٔ فضل بن حسن طبرسی راکه در شرح حالش مذکور داشتیم درحق همین آقاهادی مازندرانی نسبت بترجمهٔ قرآن مذکور داشته است . (قص وص۱۳۳۱ت و۱۷۶هب ومتفرقات ذریعة)

مازندرانی **آقاهادی** - فوقاً در ضمن ترجمهٔ حال پدرش ملاّ محمدصالح مذکور شد .

مازنی[1]

مازنی **بکر بن محمد** - بن حبیب بن بقیه مکنّی به **ابوعثمان** ، منسوب به مازن بنی‌شیبان ، از اکابر ادبای امامیّه که نحوی لغوی ادیب ثقة و متّقی ، درنحو و لغت و علوم ادبیّه و عربیّه دربصره پیشوای اهل عصرخود بود، درجدل نیز دستی توانا داشت ، در مقام مناظره و مجادله بهمه‌کس فائق میآمد ، تقدّم او بدیگران مسلّم اهل عصر خود بود . مبرّدکه از تلامذهٔ او بوده‌گوید بعد از سیبویه کسی نحو را بهتر از مازنی نمیدانست ، ابولیلی محمد بن ابی‌زرعهٔ بابلی نحوی نیزمثل مبرّد ازتلامذهٔ وی بود، هردو فنون ادبیّه را ازمازنی فراگرفته ومبرّد، روایات بسیاری از مازنی داردکه درکتب تراجم بنقل آنها پرداخته‌اند . مازنی نیز از تلامذهٔ اصمعی و

۱- **مازنی**- منسوب است به مازن وآن پدر قبیله‌ایست ازقیس ویکی دیگر ازبنی‌شیبان ویکی هم از بطون قبیلهٔ تمیم و نامش مازن بن مالك بن عمرو بن تمیم و بنی‌مازن چندین‌قبیله از نسل ایشان هستند وکلمهٔ مازنی در اصطلاح رجالی ، لقب ابیض بن حمال ، اسمر بن‌ساعد، بکر بن محمد ، تمیم بن زید ، حارث بن سهل و بعضی دیگر است .

ابوعبیده وبعضی‌ازاکابر دیگر بوده وچنانچه درشرح حال عباس بن فرج ریاشی‌مذکور داشتیم و ریاشی و مازنی بیکدیگر تتلمذ نموده‌اند . عـلاوه برمراتب علمیّه ، تقوی و زهد و ورع مازنی نیز مسلّم و درکتب عامّه و خاصّه نگارش یافته و ازمبرّد نقل است که وقتی یکنفر از اهل ذمّه ازابوعثمان مازنی تدریس‌کتاب سیبویه را درخواست‌کرده و متقبّل‌گردیدکه برای این‌عمل یکصد دینار (معادل یکصداشرفی طلای هیجده‌نخودی این زمان) بدهد، مازنی باآن‌همه فقر وپریشانی‌که داشته قبول‌ننمود ودرجواب‌اعتراض مبرّدگفت‌که‌کتاب سیبویه سیصد و چندآیه ازقرآن مجید را مشتمل است ومحض غیرت وحمیّت مذهبی رضا نمیدهم‌که مرد ذمّی بآنها راه یابد. نگارنده‌گویدکه البتّه‌اقتضای موقع نیز منظور نظر مازنی بوده است .

اتفاقاً جاریه‌ای‌مغنّیه درحضور واثق‌بالله نهمین‌خلیفهٔ‌عباسی (۲۲۷_۲۳۲ه ق= **رکز - رلب**) بدین شعر عرجی:

أَظَلُومُ إِنَّ مُصَابَكَ رَجُلاً   أَهْدَى السَّلاَمَ تَحِيَّةً ظُلْمٌ

تغنّی نمود (یعنی ای‌ستمکار، دردمندکردن توکسی راکه درود برای‌شما بهدیه فرستاده ظلم وستم است) حضّار مجلس دراعراب لفظ **رجلاً** اختلاف‌کرده بعضی بانصبش خواندند تاآنکه اسم **انّ** باشد ، برخی بجهت خبر بودن‌آن مرفوعش خواندند و خود جاریه نیز اصرار داشته‌که مازنی منصوبش داند . واثق، مازنی را احضارکرد وازقبیلهٔ وی استفسار نمود ،گفت بنی‌مازن، پرسید ازکدام مازن میباشی‌آیا مازن تمیم یا مازن قیس یا مازن ربیعه ،گفت مازن ربیعة ، چون مردم‌آن قبیلـه ، حرف **ب** و **م** را بیکدیگر قلب داده ودرموقع هریك ، مردیگری را استعمال‌نمایند پس واثق روی همین اصل از وی‌پرسید **بااسمك** بعوض **مااسمك** ولازم‌بودکه مازنی نیز درجواب این‌سؤال نام‌خودراکه **بکر** است باقتضای‌همان‌اصل، **مکر** گفتی لکن بلغت‌قبیلهٔ‌خود تکلّم‌ننمود ودرجواب‌گفت‌یاامیرالمؤمنین نام من **بکر** است وخودش‌گوید نخواستم‌که نزدخلیفه بطورمواجهه لفظ **مکر** بزبان‌آورده باشم ، خلیفه بمقصود وی متفطّن شد و ازحدّت هوش و ذکاوت او اظهار شگفت نمود و

آن شعر مذکور عرجی را فروخواند و از رفع و نصب لفظ **رجلا** که محل خلاف بود استفسار نمود ، مازنی نیز نصب را تصویب کرده و درسبب آن گفت که **مصاب** مصدر میمی است ولفظ **رجلا** هم منصوب به مفعولیّت است. یزیدی که یکی از حضار بود شروع بمناظره کرد ، مازنی گفت این جمله نظیر این است که بگوئی **إنَّ ضَرْبَكَ زَيْداً ظُلْمٌ** و دلیل این مطلب آن که جملهٔ مذکوره درشعر، بدون لفظ ظلم که درآخرآن است ناتمام بوده و افادهٔ معنی نمیکند و این خود قرینهٔ قویّه است براینکه خبر انّ لفظ ظلم است پس اسمش لفظ **مصاب** بوده و رجلا هم معمول اسم میباشد .

این کلام مازنی مستحسن افتاده ومطبوع طبع خلیفه شد، یکهزار دینار بمازنی داده وبااحترام تمام بموطنش بصره مراجعت داد . مبرّد گوید بعداز ورود بصره بمن گفت معاملهٔ خدا راکه با ماکرده چگونه مشاهده کردی که ما برای رضای اوآن یکصد دینار مرد ذمّی را ردّ نمودیم او هم درعوض آن ، یکهزار دینار بما عنایت فرمود و بنوشتهٔ ابن‌الندیم عطیهٔ واثق که دراین قضیه بمازنی بخشیده پنج هزار درهم بوده‌است. مازنی نخستین کسی است که درعلم صرف تألیف برآورده وتدوینش نمود و این‌علم‌شریف، پیش از او درضمن کتب نحویّه مندرج بوده است واز تألیفات او است:

۱- الالف‌واللام ۲- التصریف ۳- التعلیق ۴- تفاسیرکتاب‌سیبویه ۵- الدیباج فی‌جوامع‌کتاب سیبویه ۶- العروض ۷- علل‌النحو ۸- القوافی ۹- مایلحن فیه‌العامة

وغیرها . وفات مازنی بسال دویست و سی‌ام یا سی وششم یا چهل و هفتم یا هشتم یا نهم دربصره واقع شد وبنا برقول چهارم که اقرب بصحت است کلمهٔ **رحم** مادّهٔ تاریخ‌او بوده و سیدحسین بروجردی در ردیف اشخاصیکه نامشان بکر و پدرشان محمد است گوید:

والمازنی جده حبیب (رحم) قبضا عالم ادیب

کلمهٔ **رحم** = ۲۴۸ میباشد .

(ص ۱۸۰ج۲ع و۹۸ج۱کا و۸۴ف و۳۴۶ج۲مه و۲۲۹هب و۱۱۶لس و۱۱۰ج۱۵عن وکتب‌رجالیه)

مازنی زبان بن علاء - درباب‌کنی بعنوان **ابوعمرو** خواهدآمد.

مازنی **نضر بن شمیل بن خرشة بن یزید بن کلثوم** - بصری مازنی تمیمی، ازمشاهیر افاضل اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه درنحو وشعر و فقه و حدیث و نوادر و ادبیّات عرب و معرفت وقایع عرب صاحب یدی طولی و از اصحاب خلیل بن احمد عروضی بود ، دربصره نشأت یافت ، عاقبت بجهت ضیق معیشت تصمیم خراسان داد، درحدود سه هزار نفر از اهل بصره که تماماً محدث ونحوی ولغوی و عروضی و اخباری بوده‌اند مشایعتش مینمودند تاآنکه درمربدکه یکی‌ازمحلات‌بصره ویا موضعی است دریك فرسخی‌آن نشسته وآن جماعت را مخاطب نمود وگفت مفارقت شما برمن دشواراست والله اگرروزی، یك‌کیله باقلا دسترسم میشد هرگز ازشما مفارقت نمیکردم ، ازآن جماعت یك نفر پیدا نشدکه متکفّل‌آن قوت محقّر گردد پس وداع کرده و درمرو اقامت نمود ، بارها بنیشابور نیز میرفت و بتدریس فقه وحدیث و علوم ادبیّه میپرداخت تا بثروت بسیاری نایل‌گردید ، هنگامی‌که مأمون درخراسان بوده با او نیز مصاحبت داشت و انعامات بسیاری دید وحاجتی بذکر تألیفات او نداریم. وفات نضر بسال دویست و چهارم هجرت در مرو واقع گردید .

(ص ۲۹۱ ج۲کا و ۴۲۶ ج۲نی و۴۵۸۳ ج۶س)

ماصر **ماطری** } دوّیمی لقب رجالی علی بن مهدی و اوّلی هم عبدالله‌بن‌قیس وعمر بن قیس و بعضی‌دیگر بوده وموکول‌بدان‌علم‌شریف‌است.

مافروخی **عبدالعزیزبن احمد** - مکنّی به **ابومحمد**، از مشاهیر اهل ادب قرن چهارم هجرت میباشدکه علم و جلالت او در نهایت شهرت بود ، دراشعار ولغت عرب حافظهٔ فوق‌العاده داشت . در زبان‌او لکنت بود روزی یکی ازگماشتگان او مسافرت‌کرده وپسرخودراکه او نیز مثل مافروخی لکنت داشته جانشین خودگردانید ، روزی مافروخی‌آن پسررا مخاطب داشته وباقتضای لکنت چندین‌مرتبه وووگفت،آن پسر نیز باقتضای‌لکنت، بهمان روش جواب داد پس‌مافروخی حمل‌بر تقلید اوکرده و امر بضرب شدیدش نمود، عاقبت بواسطهٔ قسم وسوگند جمعی‌کثیرکه لکنت،

حالت طبیعی آن پسر نیز هست اعتذار نموده وخلاصش کرد وگفت تقصیر درپدرش میباشد که شخص همچنانی را جانشین خودگردانیده است . سال وفات مافروخی بدست نیامد.
(ص ۱۲۹ ج۲ جم)

مالقی[۱]

مالقی **ابوبکر بن یحیی -** بعنوان **خفاف** نگارش داده‌ایم.

مالقی **احمد بن ابی‌الربیع-** فقیه محدّث نحوی بوده که درحدودچهارصد و نهم هجرت درگذشت. (سطر۲۹ ص۸۶ت)

مالقی **احمد بن حسن -** بن سید ادیب نحوی، شاعر بلیغ کاتب، مکنّی به **ابوالعباس**، از اکابر ادبا ونحویّین اندلس بوده و اندکی بعد از سال پانصد و شصتم هجرت درگذشت و او غیراز ابوالعباس احمد بن علی بن‌محمدبن عبدالملك بن سلیمان بن سیدهٔ کنانی اشبیلی، ادیب‌نحوی لغوی‌قاری محدّث مورّخ‌است (اگرچه اتحاد اسم و زمان وکنیه منشأ اشتباه میباشد) . این‌احمد ، استاد شلوبین بود، ازکثرت سرقت اشعار دیگران به **لص** (دزد) اشتهار داشت و درسال پانصد وهفتاد وهفتم هجرت درگذشت . **از اتفاقات عجیبه** آنکه یکنفر والی باشبیلیّه آمد ، ادبای وقت نیز بجهت‌تبریك‌مقدم او مدایحی‌میگفتند اینك **احمد بن‌علی لص** نیزهرچه‌خواست‌مدیحه‌ای بگوید لکن چیزی بنظرش نیامد بالاخرة در میان اوراق خود قصیده‌ای از ابوالعباس اعمی پیداکرده و نام والی را درآن مندرج ساخت ، در موقعی‌که ادبا در مجلس والی مدحیّهٔ خودشان را میخواندند او نیز همان قصیده را فرو خواند ، در دم شخصی‌دیگر از حاضرین بلند شد وعین همان قصیده را بیرون‌آورده و معلوم شدکه او نیز مثل‌احمد بن علی سرقت‌کرده و نام والی را نیزگنجانده است پس این توارد بریك چنین سرقتی موردخنده وشگفت‌وحیرت والی وحاضرین گردید. (سطر۱۰ ص۸۶ت)

۱- **مالقی -** بفتح لام ، منسوب است به مالقه وآن شهری است‌آباد ازبلاد ناحیهٔ ریه از نواحی اندلس و این شهر بجزیرةالخضراء متصل است .

مالقی
احمد بن حسن - بن علی زیات، ادیب‌نحوی قاری، بلشی‌المولد والمدفن ، **ابوجعفر** الکنیة ، از مشاهیر ادبا بود ، بالخصوص درنحو یدی طولی داشت ، فنون ادبیّه را از ابن‌الصائغ و دیگر اکابر وقت فراگرفت ، بسیار متواضع و دراخلاق فاضله بدیگران مقدّم‌بوده واز تألیفات او است : **لذات‌السمع فی‌القرائات‌السبع** وغیره . وی درماه شوال هفتصد و بیست وهشتم هجرت درهشتاد وهشت سالگی درگذشت . (کف وص ۱۲۱ ج ۱ دررکامنه و سطر ۲۶ ص ۸۶ت)

مالقی
احمدبن‌عبدالله - بن‌حسن بن‌احمدبن‌یحیی بن‌عبدالله، **مالقیّ** الولادة، **انصاریّ** القبیلة ، **ابوبکر** الکنیة ، **حمید** الشّهرة (بروزن‌کمیل) از افاضل قرن هفتم هجرت‌که نحوی کامل ، فقیه فاضل ادیب کاتب قاری محدّث ضابط حافظ شاعر ماهر وکثیرالبکاء و سریع‌البکاء بوده ودر رشتهٔ دیانت قدمی راسخ داشت ، هرگز رغبتی بدنیا و صحبت دنیا نمیکرد ، اصلاً با قهقهه نمی‌خندیده و بسیارکم تبسّم مینمود ،آن را نیز فوراً باگریه و توبه تدارك میکرد . درخوراك و پوشاك نیز پیوسته طریقهٔ حسنهٔ احتیاط را می‌پیمود ، در اواخر عازم زیارت بیت‌الله‌الحرام شد ، در مصر مورد تجلیل اهالی‌گردید، هم درآنجا مریض شده وسلطان بعیادتش رفت لکن‌او اجازهٔ ملاقات نداد و بالاخرة با اصرار تمام ملاقات شد ، سلطان هرچه خواست‌که مالی بدو بدهد قبولش ننمود . بسال ششصد و پنجاه و دویم هجرت درچهل و پنج سالگی درمصر وفات یافت ، سلطان و ارکان دولت درتشییع‌جنازه‌اش حاضر بوده‌اند واز اشعار او است:

مطالب الناس فی‌دنیاك اجناس | **فاقصد فلا مطلب یبقی ولاناس**
وان علتك رأوس و ازدرتك ففی | **بطن‌الثری یتساوی‌الرجل والراس**
و ارض القناعة مالا والتقی حسبا | **فماعلی ذی تقی من دهره بأس**

(ص۸۶ت و۲۲۹هب)

مالقی
احمد بن عبدالنور بن احمد بن راشد - مکنّی به **ابوجعفر**، از افاضل اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه استاد عروض و علوم عربیّه بوده و بدیگران تقدّم داشت ، درشعر متوسط بوده و ازتألیفات او است:

۱- رصف المبانی فی حروف المعانی ۲- شرح جزولیة ۳- شرح مقرب ابن هشام وغیر اینها . وفات او در ربیع الاخر سال هفتصد و دویم یا بیستم هجرت در شهر مریه از بلاد اندلس واقع گردید. (کف وص ۱۹۴ ج ۱ دررکامنه و سطر ۲۶ ص۸۶ ت)

مالقی **احمد بن علی بن محمد بن علی** - مالقی انصاری نحوی لغوی قاری، معروف به **فحام**، مکنّی به **ابوجعفر**، ازفضلای قرن هفتم هجرت میباشدکه احادیث بسیاری از ابن ابی الاحوص و ابن الطباع و جمعی دیگر روایت نموده است . وی درسال ششصد وچهل وپنجم هجرت بادعای خود بموت فجأه درگذشت.

(سطر ۲۴ ص ۸۶ت)

مالقی **حسن بن محمد** - انصاری، مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به **ابن کسری**، از افاخم علمای لغت وعربیّه بوده وبعدازششصدهجرت درگذشت.

(سطر ۳۰ ص ۸۶ت)

مالقی **عبدالرحمن بن عبدالله** - بعنوان **سهیلی** نگارش داده ایم .

مالقی **غانم بن ولید بن عمر** - مالقی قرشی مخزومی نحوی ، مکنّی به **ابومجد** یا **ابومحمد**، از محقّقین اهل ادب قرن پنجم هجرت میباشد ، در زمان او ادیب را منحصر بسه نفر میدانستند **غانم درمالقه** ، **اعلم دراشبیلیه**، **ابومروان بن سراج در قرطبه** لکن غانم بسبب معرفت طب و فقه و کلام و حدیث نیز به دو نظیر مذکورخود تقدّم داشته وسال وفاتش مضبوط نیست.

(ص۱۶۷ ج ۱۶ جم وسطر ۱۸ ص ۴۸ت)

مالقی **محمد بن علی بن محمد** - بعنوان شلوبین نگارش یافته است.

مالقی **محمد بن معمر** - لغوی، معروف به **ابن اخت غانم**، مکنّی به **ابوعبدالله**، ازعلمای قرن ششم هجری مالقه میباشدکه دراکثر علوم متداوله متفنّن و بالخصوص در لغت یدی طولی داشت ، اکثر تألیفات او هم درآن علم شریف بوده و سال وفاتش بدست نیامد. (سطر ۲۵ ص۸۶ت)

مالکی منسوب است به مالك ودراصطلاح، بیکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت و جماعت اختصاص یافته‌که نسبت‌آن بمالك‌بن‌انس اصبحی میباشد وشرح‌حال‌اجمالی‌اورا تحت‌عنوان **ائمهٔ اربعه** نگارش دادیم ودراصطلاح رجالی لقب حسن بن احمد است .

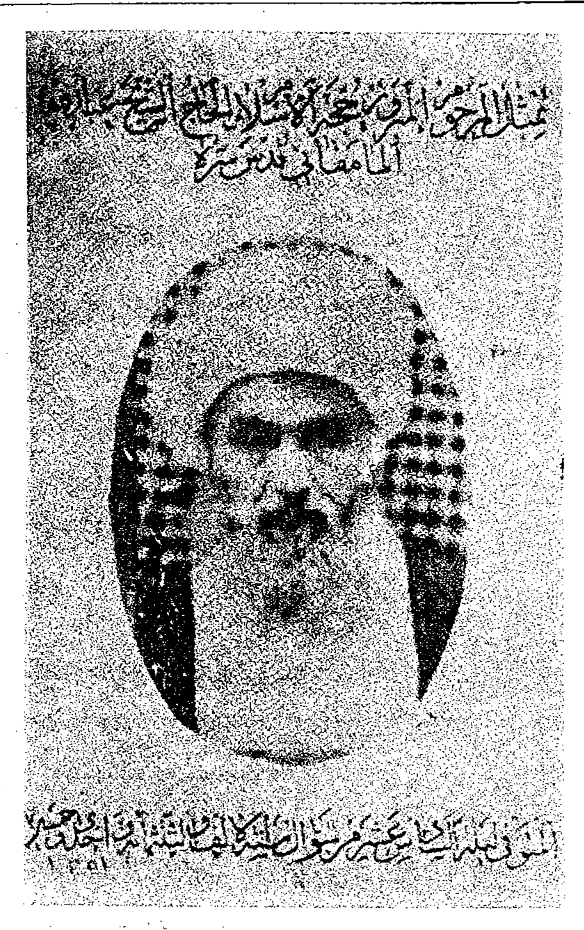
مامطیری لقب رجالی **محمد بن اسمعیل** است.

مامقانی[۱]

مامقانی **حاج شیخ عبدالله بن محمدحسن بن ملاعبدالله - مـامقانیّ** الاصـل والشّهرة ، نجفیّ الولادة ، از اکابر و فحول علمای امامیّهٔ عصر حاضر ما میباشدکه عالم عامل فقیه کامل اصولی رجالی محدّث ادیب ، حاوی فروع و اصول ، دارای‌کمالات نفسانیّه و اخلاق فاضله و مرجع تقلید جمعی وافر از شیعه بوده وگوی سبقت از افـاضل وقت ربوده است . دربعضی از علـوم غریبه نیز حظّی داشت و خلاصهٔ ادوار زندگانی‌آن‌عالم ربّانی را موافق‌آنچه درکتاب‌تنقیح‌المقال خودش‌نگارش داده ملخّصاً ثبت اوراق مینماید : درماه ربیع‌الاول هزار ودویست ونودم هجری قمری درنجف اشرف متولد شد، درپنج سالگی شروع بتعلم قرآن مجیدکرد پس بتحصیل‌نحو و صرف و مقدمات متداوله پرداخت تا بعدازتکمیل ادبیّات ومبادی‌لازمه درربیع‌الاول هزار وسیصد وهشتم هجرت درحوزهٔ درس اصول‌استدلالی ودرپانزدهم محرّم سیصد ونهّم نیز در حوزهٔ فقه استدلالی خارجی والد معظّم مذکور در ذیل خـود حاضر و تقریرات هردو درس خارجی را نوشته و درتمامی عرض سال جز روز عاشورا تعطیل نمیکرد، با همّت فوق‌العادهٔ فتور ناپذیر لیلاً و نهاراً مشغول مطالعه ومباحثه بود تا دراواسط همین سال نهم ازکثرت تعطیلات مشتغلین در هرپنجشنبه و جمعه و ایّام اعیاد و وفیات علما

۱ـ **مامقانی** - منسوب به قصبهٔ بـزرگ و معمور مامقان (بفتح ثـالث) نـامی است درحدود هشت فرسخی تبریزکه مردمانش نوعاً با هوش و ذکاوت بوده واکابر بسیاری ازآنجا برخاسته‌اند و بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهد .

واكابر واوقات زيارت مخصوصه و نظائر اينها (كه از اندازه خارج و علاوه بر تضييع عمر گرانبها مخالف عادت وسليقهٔ شخصي اشتغال دائمي شبانه روزي وي بوده) متألم وافسرده خاطر گرديد، قضيه را باستاد درس سطحي فقهي خود شيخ حسن خراساني ملقب بميرزا، اظهار داشت، او نيز درمقام چاره جويي آن مطالعات محضهٔ دائمي خسته كننده كه اغلب بجهت تعطيلات مذكوره مباحثه و مذاكره هم در بين نبوده است امر بتأليف و تصنيفش نمود كه مطالعهٔ دائمي بالطبع خسته كننده



عكس حاج شيخ عبدالله مامقاني -۱۸

ميباشد برخلاف تحرير كه مشوق بوده و رفع خستگي مينمايد. درمقام استشاره درموضوع تأليف نيز دستور دادكه از باب ديات فقه شروع نمايدكه بحكم تجربه هركه شروع بآن نمايد تأليفش انجام پذير گردد اينك صاحب ترجمة نيز حسب الارشاد استاد، در همان اوان كه جمادي الاخرهٔ سال هزار و سيصد و نهم هجرت بوده شروع بشرح باب ديات شرايع كرد وآن را به **منتهي مقاصدالانام في نكت شرايع الاسلام** موسوم داشت و بعدازاتمام آن بتحرير **باب نكاح** پرداخت و درخلال اين احوال تأليف كتابي در **اصول فقه** را تصميم داد و درظرف نه ماه كتابي با طرزي خوب و اسلوبي مرغوب درآن علم شريف تأليف نمود

وآن‌را به **مطارح‌الافهام فی‌مبانی‌الاحکام** موسوم‌کرد وفقط مباحثی‌را نگارش‌دادکه مبنای احکام شرعیّه بوده و حاوی ثمرات فقهیّه هستند وازتطویلات بیفائده وتشکیکات بیهوده که در اواخر معمول و درحقیقت تیشه بررشتهٔ عمر زدن بوده اجتناب ورزید . بعد از اتمام مطارح‌الافهام باز بتکمیل مباحث باب‌نکاح پرداخت وبتصریح‌خود صاحب‌ترجمة، تا تاریخ تألیف تنقیح‌المقال‌که این شرح حال نیز ازآن اقتباس شده شصت و سه مجلّد ازکتاب منتهی‌المقاصد مذکور فوق موجود است .

از تألیفات صاحب ترجمه است :

۱- **ارشادالمتبصرین** که دورهٔ متنی فقه وقدری بزرگتر ازتبصرهٔ علامة است ۲- **تحفة الخیرة فی‌احکام‌الحج والعمرة** که فارسی ومبسوط است ۳- **تحفةالصفوة فی‌الحبوة** که درتبریز چاپ شده است ۴- **تنقیح‌المقال فی‌احوال‌الرجال** که درنجف‌اشرف درسه‌مجلد بزرگ چاپ‌شده و بحسب اطلاعات واصله ازکتاب بهجةالامال حاج ملاعلی علیاری سابق‌الذکر هم استفاده نموده است ۵- **الدرالمنضود فی‌صیغ‌الایقاعات والعقود** ۶- **سراج‌الشیعة** که ترجمهٔ مرآت‌الکمال است ۷- **السیف‌البتار فی‌دفع شبهات الکفار** که حاوی اصول خمسه با ادلهٔ عقلیهٔ متقنه میباشد ۸- **مرآةالرشاد فی‌الوصیةالی‌الاحبة والاولاد** ۹- **مرآةالکمال لمن رام درک‌مصالح‌الاعمال** ۱۰ و۱۱ و۱۲- **المسائل‌البصریة** که حاوی دویست و هشتاد و پنج مسئلهٔ مهم است و **المسائل الخویبة** و **المسائل‌العاملیة** ۱۳- **مطارح‌الافهام‌فی‌مبانی‌الاحکام** که‌فوقاً‌مذکورشد ۱۴- **مقباس الهدایة فی‌علم‌الدرایة** که یکمرتبه مستقلا و یکمرتبه نیز درآخر جلد سیم تنقیح‌المقال درنجف چاپ و درچاپ دویمی اضافاتی از خود مؤلف هست‌که در اولی نبوده‌است ۱۵- **مناهج‌المتقین فی‌فقه ائمةالحق والیقین** که ازمتون‌فقهیه وسه مجلد بوده ودرکثرت‌فروعات فقهیه بیسابقه‌است ۱۶- **منتهی مقاصدالانام فی‌نکت شرایع‌الاسلام** که فوقاً مذکور شد ۱۷- **نتایج‌التنقیح** که ملخص و فهرست تنقیح‌المقال مذکور فوق بوده ودر اول جلد اول خود تنقیح درنجف چاپ‌شده است ۱۸- **نهایةالمقال فی‌تکملةغایةالامال** که حاشیهٔ خیارات مکاسب شیخ مرتضی انصاری است چنانچه غایةالامال هم حاشیهٔ مکاسب مزبور از اوّل تا مبحث خیارات تألیف والد معظّم او بوده و این‌کتاب نهایةالمقال درنجف درسه مجلّد چاپ ومجلّد سیّمش‌حواشی ملحقات شش‌گانهٔ مکاسب است‌که عبارت ازتقیّه وعدالت ومواسعه مضایقه و قضا ازمیّت وقاعدهٔ ضرر و قاعدهٔ من ملک شیئاً ملک‌الاقرار به است ونام این مجلّد سیّم قلائد ثمینه

میباشد وغیر اینهاکه رساله‌های مبسوط بسیاری در انتصاف مهر با موت قبل از دخول ، جواز تقبیل اعتاب مقدّسه ، جمع بین الفاطمیّتین ، شرح حال والد ماجد خود ، فروع علم احمالی، فوائد طبّیه، مسقط وضو بودن همهٔ اغسال وموضوعات متفرقهٔ دیگر نگارش داده ومجموع آثارقلمی او سه معادل دورهٔ جواهر الکلام میباشد وهمهٔ اینها ببرکت اظهار عنایت شاهانه ایست که درعالم رؤیا از طرف قرین الشّرف حضرت صادق علیه السلام در حق صاحب ترجمهٔ مبذول شده بشرحیکه در تنقیح المقال نگارش داده است . چه شود اگر ز ره کرم نظری بسوی گداکنی .

اجازهٔ اجتهادی و روایتی صاحب ترجمهٔ: اجتهاد و دارای قوهٔ استنباط بودن وی بارها از طرف والد معظّم ذیل الترجمه اش (باآن همه احتیاط فوق الغایة که داشته و با آن همه اهمیّت وعظمت مقام اجتهادکه درنظرش جلوه گر بوده) تصدیق و بااجازهٔ اجتهادش مفتخر فرموده وصورت اجازات وی درکتاب مخزن المعانی خود صاحب ترجمهٔ درج و سند اجازات روایتی او نیز در تنقیح المقال ضبط ونقل آنها دراینجا موجب اطناب است. وفات صاحب ترجمهٔ درپانزدهم شعبان هزار و سیصد و پنجاه و یکم هجری قمری واقع شد و درنجف درمقبرهٔ والد معظّم مذکور در ذیل خود مدفون گردید. قُدِّسَ سرُّهُ .

(ذریعة و تنقیح المقال)

مامقانی **شیخ محمدحسن بن ملاعبدالله بن محمد باقر- مامقانی** الاصل والمولد، نجفی المسکن والمدفن، ازمتبحّرین علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری قمری میباشدکه عالمی است عامل ربّانی ، فقیه کامل صمدانی، ادیب لغوی اصولی ، عابد زاهد متّقی متواضع ، دربلاد اسلامیّه از اکابر مراجع تقلید شیعه . حوزهٔ درس فقهی و اصولی او مجمع علمای امصار و محل استفادهٔ افاضل هردیار بود ، نسبت باهل علم و سادات محبّتی مفرط داشت، درانجام همه‌گونه وظائف اسلامیّه و ایصال حقوق دینیّه بمصارف مقرّرهٔ شرعیّه اهتمام تمام بکار میبرده و طریق احتیاط می‌پیموده ومصداق مضمون حدیث شریف: **مطیع لمولاه مخالف لهواه حافظ لدینه صائن لنفسه**


عکس آقا شیخ محمدحسن مامقانی -۱۹

بود . در تأدّب بآداب دینیّه حاوی قدح معلّی ، با فضائل نفسانیّه متحلّی از رذائل واخلاق ذمیمه متخلّی ، بالجملة مراتب عالیهٔ علمیّه وعملیّهٔ او مسلّم یگانه و بیگانه و رفتار و اطوار او بعد از ریاست تامّه مانند ایّام سلف پیش از ریاست بوده و اصلاً تغییری نکرده بود. نسبت بمال دنیا بسیار بی‌رغبت و چیزی از ظلمه قبول نمیکرد و تتلمذ او نخست بشیخ مرتضی انصاری و بعداز وفات شیخ حاضر حوزه سیدحسین کوه‌کمری سالف‌الترجمة و بعضی از اکابر دیگر شد و بعد از وفات سیّد بتدریس و تصنیف اشتغال داشت تا روز هیجدهم محرّم هزار و سیصد و بیست و سیّم هجری قمری در نجف اشرف وفات یافت ودرمقبرهٔ مخصوص خودکه تقریباً دوماه پیش از وفاتش از طرف بعضی از مقلّدین او تهیه شده بوده دفن گردید.

از تألیفات او است:

۱- بشری‌الوصول الی اسرار علم‌الاصول که هشت مجلد است **۲- ذرایع‌الاحلام فی‌شرح شرایع‌الاسلام** که فقط باب طهارت و صلوة و صوم و خمس و زکوة آن برآمده و باب طهارت در دومجلد بزرگ درتبریز چاپ سنگی‌شده‌است **۳- غایة‌الآمال** که حاشیهٔ مکاسب استاد خود شیخ مرتضی انصاری است و درطهران چاپ سنگی شده است و مبحث خیارات آن بسیار مختصر وبیع آن مبسوط ومکاسب محرّمه‌اش مبسوط‌تر میباشد وغیراینها . هرکس طالب تفصیل حالات صاحب ترجمة باشد رجوع برسالهٔ مخزن‌المعانی که فرزندش حاج شیخ عبدالله مامقانی مذکور فوق دراین‌باب نوشته و درآخرچاپ استقلالی مقباس‌الهدایة درنجف چاپ شده است مراجعه نماید . (تنقیح‌المقال وص ۱۶۹ ج۱عه وغیره)

مـؤمـن یا **مؤمن‌الطاق** } بملاحظهٔ ظاهر رسم‌الخط در م و خواهدآمد .

ماوردی[1]

ماوردی

علی بن محمد بن حبیب - بصریّ المولد ، بغدادیّ المسکن والمدفن، ماوردیّ الشهرة، ابوالحسن الکنیة ، معتزلیّ الاصول، شافعیّ الفروع ، از اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه درفقه شافعی توسّعی وافی وتبحّری کافی داشت ، استاد خطیب بغدادی (متوفی بسال۴۶۳ه ق = تسج) وازتلامذهٔ ابوحامد اسفراینیِ سابق‌الذکر (متوفّی بسال۴۰۶ه ق = تو) بودکه دربغداد از وی تفقّه‌نموده و مدتی دراکثر بلاد قضاوت‌کرده و لقب **اقضی‌القضاتی** را داشت . درنزد ملوك دیالمه مقرّب و درمواقع مقتضی از طرف ایشان بسفارت و ایلچی‌گری منصوب میشد و امضا و معاهدات اورا بموقع تنفیذ و قبول میگذاردند . از تألیفات او است:

۱- الاحکام‌السلطانیة در امامت و خلافت و وزارت و قضاوت و دیگر قواعد شرعیه‌که تماماً ببیست باب مبوب بوده ودرقاهره چاپ‌شده‌است **۲- الامثال والحکم ۳- الحاوی‌الکبیر** درفقه شافعی‌که بیست وسه مجلد بوده ودراثبات تبحر فقهی او برهانی قاطع میباشد **۴- تفسیر قرآن**که بتفسیرماوردی‌معروف‌است **۵- النکت والعیون**درتفسیروغیراینها وازاشعارماوردی‌است:

و فی‌الجهل قبل‌الموت موت لاهله	**فاجسادهم دون القبور قبور**
و ان امرء لم‌یحی بالعلم صدره	**فلیس له حتی النشور نشور**

وفات ماوردی بسال چهارصد و پنجاهم یا چهل و پنجم هجری قمری در بغداد واقع شد ودرمقبرهٔ باب‌حرب مدفون‌گردید و ولادتش هم درسال سیصد وشصت وچهارم بوده‌است.
(ص ۳۵۳ ج ۱کا و ۳۳۳ ج۲ع و ۲۲۹هب و ۳۰۳ ج۳ طبقات‌الشافعیة وغیرها)

ماهابادی[2]

ماهابادی

حسن‌بن علی‌بن احمدبن علی - ماهابادی ، ملقّب به **افضل‌الدین،** فقیه صالح ادیب متبحّر، ازثقات علمای‌امامیّهٔ اوائل قرن‌ششم

۱- **ماوردی -** بفتح واو منسوب به **ماورد** مخفف ماءالورد (بمعنی گلاب) است و لقب جمعی ازمحدثین وغیرایشان میباشدکه گلاب‌سازی یا فروشی‌کار خودشان یا پدرشان بوده‌است. دراصطلاح رجالی لقب خلف بن محمد بن ابی‌الحسن بصری و بعضی دیگر میباشد .

۲- **ماهابادی-** منسوب به دیهی ماهاباد نام است مشهور مابین اصفهان وقم نزدیکی*

هجرت و بالخصوص درعلوم ادبیـّه وحید عصر خود و محل توجه افاضل بلاد دیگر هم بوده است . شیخ منتجب الدین (متوفـّی بسال ۵۸۵ھ ق = ثفه) تمامی تألیفات اورا از خودش روایت مینماید چنانچه ظاهر کلام خود منتجب الدین است که در ذریعة نقل کرده اگر صریحش هم نباشد ویا موافق آنچه در روضات و تنقیح المقال ازمنتجب الدین نقل کرده‌اند روایت او از ماهابادی بواسطهٔ افضل الدین حسن بن قادر (وفادار خا) است . **نگارنده گوید :** اصلاً منافاتی نبوده و ممکن است که شیخ منتجب الـدین در بعضی موارد بلاواسطه ازخودماهابادی ودرموارددیگر باواسطهٔغیر روایت کند. از تألیفات ماهابادی است:

۱- الاعـراب ۲- دیـوان شعر ۳- رد تنجیـم ۴- شرح شهـاب ۵- شرح لمع ۶- شرح نهج البلاغة و سال وفاتش بدست نیامد .

(تنقیح المقال وص ۲۳۳ ج ۲ ذریعه و ۱۷۰ت وغیره)

ماهانی **شاه نعمت‌الله** - بعنوان **ولی** خواهدآمد.

مـؤیـد
مؤیدالدین } و نظائـر اینهـا بملاحظـهٔ ظـاهر رسم‌الخط در **م و** مذکـور خواهیم داشت .

مبارک **عبدالله بن مبارک** - (که بیشتر درمحاورات عامـّه لفظ **ابن** را هم انداخته و**عبدالله مبارک** گویند) بفرمودهٔنتایج التنقیح دوتن‌میباشد یکی را فقط بهمین نام عبدالله بن مبارك نوشته و ازثقاتش شمرده‌است، دیگری‌را فقط به **نهاوندی** مقیـّد داشته وگویدکه امامی‌مذهب ومجهول‌الحال‌میباشد ودرتنقیح المقال‌از غیبت‌نعمانی نقل‌کرده‌که عبدالله‌بن‌مبارك **کوفی** از ثقات‌مشایخ‌امامیـّه‌است. **نگارنده گوید :** ظاهر آن است‌که اسم عبدالله بن مبارك درصورت‌اطلاق ونبودن‌قرینه راجع بهمین‌آخری باشدکه بمدلول بعضی از اخبار وارده معـاصر حضرت باقر ع و بمدلول بعضی دیگر با حضرت امام سجـّاد ع نیز معاصر بوده است ، چنانچه درتنقیح‌المقال از مناقب روایت کرده‌که عبدالله بن مبارك‌گوید سالی بعزم حجّ بمکـّه رفتم در اثنای راه‌کودکی را دیدم

---

*کاشان که مردمانش شیعهٔ امامی هستند و دراصطلاح رجالی لقب احمد بن علی وحسن بن علی بن احمد میباشد و بشرح حال اجمالی دویمی میپردازد .

که هفت یا هشت ساله بوده و دورتر از قافله راه میرفت ، راحله و زادی هم نداشت ، پس جلوتر رفته و بعدازسلام گفتم که بمصاحبت که این بیابان را طی میکنی ؟گفت بمصاحبت حضرت باری‌تعالی ، جلالت و عظمت وی در نظرم جلوه‌گر شد ،گفتم یا ولدی زاد و راحله‌ات کجا است ومقصودت چیست؟ فرمود: **زادی تقوای وراحلتی رجلای وقصدی مولای** یعنی زاد وتوشهٔ راه من تقوی، راحله ومرکب من پایهایم، مقصودم نیز مولای من است. عظمت وی دیگر جلوه‌گر شده گفتم یاولدی ازکدامین خانواده هستی؟ فرمود **مطلبی** گفتم دیگر بیانم کن فرمود **هاشمی** گفتم دیگر بیانم کن گفت **علوی فاطمی** . بعدازاین جمله حدیث شعرآن حضرت را نقل کرده وگویدکه پس، ازنظرم غایب شد تاآنکه بعداز ادای وظائف حج گروهی را دیدم که در ابطح دور هم گردآمده‌اند نزدیک رفته ودیدم که همان بزرگوار است که در راه مکّه دیده بودم ، از حاضرین درخواست معرّفی کردم گفتند که حضرت امام زین‌العابدین ع است. بالجملة این عبدالله بن مبارک که باحضرت امام‌باقر وحضرت امام سجّاد ع معاصر بوده و راوی خبر حج مذکور است غیراز عبدالله بن‌مبارک نهاوندی مذکور فوق میباشدکه بفرمودهٔ مناقب ازاصحاب حضرت امام رضا ع بوده‌است که علاوه براختلاف زمان ،آن کوفی و ازثقات مشایخ بوده و این نهاوندی و مجهول‌الحال است. بلی دور نیست که عبدالله بن مبارک نهاوندی همان **عبدالله بن مبارک مروزی** باشدکه شرح حالش درباب کنی بعنوان **ابن‌المبارک** خواهدآمد . (کتب رجالیه)

مبارک **عبدالله بن مبارک** - (که دراینجا نیز تخفیفاً **عبدالله‌مبارک** گویند) عالمی است ربّانی ، عارفی است سبحانی ، دارای‌فضائل‌ظاهری وباطنی که‌سرمزارش‌محلّ‌استجابت‌دعامیباشدومکرّر بتجربه‌رسیده‌است. بسال‌هزارودویست وچهل ودویم‌هجرت درشیراز وفات‌یافت ودرسمت‌شمالی صحن بی‌بی‌دختران مدفون‌شد. (ص ۴۵۸ عم)

مبارکیه شعبه‌ایست از اسماعیلیّه که در ضمن عنوان اسماعیلیّه مذکور داشتیم .

مبرد **محمد بن یزید بن عبدالاکبر-** بغدادیّ المسکن والمدفن، بصریّ الولادة ، ابوالعباس الکنیة ، مبرّدالشّهرة ، ازدیّ القبیلة ، ثمالیّ الشعبة که بجهت انتساب بجدّ پانزدهمش ثمالة بن اجحن ازبطون وشعب قبیلۀ ازد، به **ثمالی** نیزموصوف وازمشاهیر ادبا ونحویّین و لغویّین میباشد . درنحو ولغت ودیگر علوم عربیّه و ادبیّه دستی توانا داشت، علاوه بر تبحّر فضلی بسیار فصیح وبلیغ وسخنور، ازنوادر وقایع تاریخیّه باخبر، خوش‌محضر وحاضرجواب ودرجدل بی بدل بود. هرمسئله راکه میپرسیدند بدون تأمّل جواب میداد، درمناظرۀ علمیّه بهمه‌کس فائق می‌آمد ومورد تصدیق حاضرین میشد . بهمین جهت معاصر او ابوالعباس ثعلب که درمراتب علمیّه نظیر وی بوده محض بجهت قلت جربزه و ذکاوت و عدم مهارت دراصول جدل از مباحثه بااو خودداری می‌نمود و بالعکس او نیز بهمین‌جهت میل مفرط بمباحثۀ وی داشته‌است اینك منافرت مابین ایشان مشهور و ضرب‌المثل است و یکی از شعراگوید :

نروح و نغدو لاتزاور بیننا	**و لیس بمضروب لنا یوم موعد**
فابداننا فی‌بلدة والتفائنا	**عسیر کانأ ثعلب والمبرد**

مبرّد دربدایت حال در وطن اصلی خود بصره بتحصیل علم پرداخت پس ببغداد رفته و بابوعثمان مازنی و ابوحاتم سجستانی و ابوعمرو جرمی و دیگر اکابر وقت تتلمذکرد و بعداز جرمی و مازنی و سجستانی مقتدای علوم عربیّه‌گردید ، نفطویه و دیگر افاضل وقت نیز از تلامذۀ او بوده‌اند . از تألیفات او است :

۱- **ادب‌الجلیس** ۲- **الاشتقاق** ۳- **اعراب‌القرآن** ۴- **التعازی** ویك نسخۀ خطی آن برقم ۵۳۴ درکتابخانۀ اسکوریال موجود است ۵- **الخط والهجاء** ۶- **الروضة** ۷- **طبقات النحاةالبصریین** ۸- **القوافی** ۹- **الکامل‌فی‌اللغة** که به**کامل مبرد** معروف ودراستانبول وقاهره چاپ شده‌است ۱۰- **المدخل الی‌کتاب‌سیبویه** وظاهراً شرح کتاب‌سیبویه‌است که درکشف‌الظنون نوشته ۱۱- **المذکروالمؤنث** ۱۲- **معانی‌القرآن** ۱۳- **المقتضب‌فی‌الخطب** ویك نسخۀ آن درخزانۀ مصریه ویکی‌دیگر نیزدرمسجد کوپریلی استانبول برقم ۱۵۰۷ موجوداست ۱۴- **المقصوروالممدود** وغیراینهاکه ابن‌النّدیم تا چهل و پنج‌کتاب بدو نسبت داده است. مبرّد علاوه برمراتب علمی وکمالات مذکور فوق بسیارکریم‌الطّبع و سخی و مهمان‌دوست و دارای اخلاق

فاضله بود ، با مهمانی‌که بدو وارد میشد از سخاوت و مهمان‌نوازی حضرت‌خلیل سخن میراند و اگر خودش میهمان‌کسی دیگر میشد با میزبان خود از زهد و قناعت حضرت عیسی میگفت و این اشعار را بسیار میخوانده است :

جسمی معی غیر ان‌الروح عندکم فالجسم فی‌غربة والروح فی‌الوطن
فلیعجب الناس منی ان لی بدنـا لاروح فیـه ولـی روح بلا بدن

یامن تلبس اثوابـا یتیه بهـا تیه الملوك علـی بعض المساکین
ما غیر الجل اخلاق‌الحمیر ولا نقش البر ادع اخلاق البراذین

در روضات ازکتاب وافی بالوفیات صفدی‌نقل‌کرده‌که مبرّدگوید: ازحضرت امام رضا ع سؤال‌کردندکه خدایتعالی بندگان را بچیزی غیرمقدور تکلیف میکند یانه‌آن حضرت فرمود خداوند عادل‌تر است از اینکه این تکلیف را بکند پس‌گفتنـدآیا بندگان قادر هستندکه هرچـه را اراده‌کردند بکننـد فرمود هُمْ اَعْجَزُ مِنْ ذٰلِكَ یعنی ایشان عاجزتر هستند ازانجام این‌مرام در روضات بعدازنقل این‌خبرگوید ، دراین خبر، اشارهٔ جلیه برشیعهٔ امامی‌بودن مبرّد میباشد. نگارنده‌گوید: جملهٔ اوّلی این‌خبر دلیل صریح برعدم جبر و دوّیمی نیز دلیلی واضح برعدم تفویض بوده و امر بین‌الامرین را ثابت مینماید. گویندکه مبرّد بجهت‌کثرت حفظ و اطّلاع برغرائب لغـات ، متّهم بجعـل بوده است . بجهت امتحان این قضیه تبانی‌کردندکه لغتی بی‌اصل از وی استفسار نماینـد و قبلاً در مقام تقطیع این شعر:

ابا منذر افنیت فاستبق بعضنـا حنانیك بعض الشراهون من بعض

کلمهٔ (**ق بعضنا**) درمیان ایشان درجریان ومطرح‌مذاکره‌بود پس نزد مبرّد رفتند وبطریق اغفال معنی لفظ **قبعض** را از وی سؤال نمودند در دم‌گفت بمعنی پنبه است چنانچه‌شاعر گفته : **کان سنامها حشی‌القبعضا** پس بهمدیگر گفتندکه این‌جواب و این معنی واین شاهد اگر در واقع درست‌باشد بدین زودی‌گفتن مورد تعجّب‌است واگر خلق‌الساعة وبی‌اصل بوده و مبرّد از خودش جعل‌کرده دیگر بیشتر محل تعجب و حیرت باشد .

در **وجه تسمیهٔ** مبردگویند وقتی‌که مازنی‌کتاب‌الالف واللاّم‌را تألیف‌داد مشکلات

آن را از همین محمد بن یزید استفسار نمود در همهٔ آنها جوابی شافی شنید و گفت : **قم فانت المبرد** ، بکسر حرف **را** که اسم فاعل باب تفعیل و بمعنی تبریدکننده است و کنایه از تبرید قلب با حل اشکال میباشد، گویا نظر صاحب روضات نیز که مبرّد را بمثبت حق ترجمه نموده بهمین معنی کنائی است . بهرصورت بعداز آن کوفیّین تحریفش داده و با فتح حرف **را** خوانده و مشهور ساختندکه اسم مفعول باب تفعیل باشد . وفات مبرّد درماه ذیقعده یا ذیحجهٔ سال دویست و هشتاد وپنجم یا ششم در بغداد واقع شد، درمقبرهٔ باب الکوفة مدفون گردید . ولادت او نیز درسال دویست و هفتم یا دهم یا بیستم هجری قمری بوده و معاصر معارض مذکور او ثعلب نحوی در وفاتش گفته است :

ذهب المبرد و انقضت ایامه — **و لیذهبن مع المبرد ثعلب**
بیت من الاداب اصبح نصفه — **خربا وباقی النصف منه سیخرب**
فتزودوا من ثعلب فبکاس ما — **شرب المبرد عن قریب یشرب**
اوصیکم ان تکتبوا انفاسه — **ان کانت الانفاس مما تکتب**

ابن خلّکان این شعر را نیز بعداز شعر دوّیمی افزوده است :

فابکوا لما سلب الزمان و وطنوا — **للدهر انفسکم علی مایسلب**

گویدکه این اشعار از ابوبکر حسن بن علی معروف بابن العلاف بوده و ابن الجوالیقی هم آنها را بسیار میخوانده است . نگارنده گوید ظاهر مضمون خود اشعار نیز از ثعلب نبودن آنها را تصدیق مینماید.

(ص ۷۰۰ت و۷۱ ج۲کا و۸۷ف و ۱۱۱ ج۱۹جم و۲۲۹هب و ۴۲۴۷ ج۴س وغیره)

مبرکشاه — **امیر نسیم الدین محمد** - پسر امیرعطاءالله درضمن شرح حال پدرش تحت عنوان صاحب **روضة الاحباب** نگارش دادیم .

مبرمان — **محمد بن علی بن اسمعیل** - عسکری ، ملقّب به مَبْرَمانْ مکنّی به **ابوبکر**، ادیبی است فاضل نحوی کامل از شاگردان زجاج و و مبرّد واز اساتید فارسی و سیرافی . باآن همه توسّع علمی ، بسیار خسیس الطبّع و کم مروّت و پست فطرت بود، بسا میشدکه هنگام رفتن باماکن بعیده خودرا بپشت حمّالی

می‌بست ، درآن‌حال بعضی از میوه‌ها را خورده و هسته‌اش را بسر مردمان میانداخت و بعدازآن اعتذار مینمود . درتدریس وتعلیم نیز بسیار بخیل بود ، برای تدریس‌کتاب سیبویه بکمتر از صد دینار (طلای مسکوك هیجده‌نخودی) راضی نمیشد وتألیفاتی بدو منسوب بوده و درسال سیصد و چهل و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۷۱۲ت و۲۵۴ ج ۱۸ جم)

متأخرین

مانند کلمهٔ متقدّمین در السنه دایر و درضمن شرح حال اغلب اکابر مذکور و دانستن معنی مراد ازآنها محل توجه اهل فضل میباشد . پرواضح است‌که این قبیل الفاظ از امور نسبیّه میباشد وممکن است‌که چیزی یا شخصی نسبت بمبدأی دیگر متأخّر باشد لکن درمیان هرقومی مبدء مخصوصی مصطلح شده‌که اشخاص پیش‌ازآن را متقدّمین و اشخاص بعدازآن را متأخّرین نامند و اصطلاحات عامّه وخاصّه مختلف بلکه اصطلاح هریك از افراد فریقین نیز باهمدیگر متغایر است وآنچه‌راکه درکلمات اهل فنّ بنظر رسیده ثبت اوراق مینماید:

درفوائدالبهیّة گویدکه **سلف** ازابوحنیفه است تا محمدبن حسن و **خلف** ازمحمد بن‌حسن‌است تا شمس‌الائمّهٔ حلوانی(متوفی ۴۴۸ یا ۴۴۹ه ق) و **متأخرین** ازشمس‌الائمّة است تا زمان قسطالدین بخاری ، اگرچه‌کلمهٔ متقدّمین را ذکرنکرده لکن‌بحکم‌مقابله معلوم میشودکه **متقدمین** نیز پیش از شمس‌الائمّة راگویند . درقاموس‌الاعلام‌گوید : از آنروکه تألیفات **تفتازانی** از جهت شرح و تدریس و تحشیه محل رغبت عموم بوده و اکثرکتابهای سلف را منسوخ‌گردانید اورا حد فاصل قرار داده و علمای پیش از زمان اورا **متقدمین** وبعد از زمان اورا **متأخرین** نامند ولکن خود ملاسعد تفتازانی در خاتمهٔ مطول‌گوید **تخلص** (که انتقال یافتن از مقدمهٔ‌کلام باصل مقصد است بارعایت مناسبت) درکلمات متقدّمین‌کمتر بوده و متأخّرین بملاحظهٔ دلالت‌کردن‌آن بر براعت شاعر بدان

رویّه تکلّم کرده‌اند و بفاصلهٔ ده و دوازده سطر از کلمات او استکشاف توان نمود که متقدّمین، عرب جاهلیّت وهم عرب اوائل اسلام است که هردو دوره را دیده‌اند (وبالمقابلة متأخّرین اشخاص بعد از آن دوره میباشند) چنانچه بعد از مراجعه بآخر کتاب مطول معلوم خواهد شد. اصل مقصود ما از نقل کلام مطول اثبات این است که ملاسعد حدّ وسط متقدّمین و متأخّرین نیست (چنانچه قاموس الاعلام گفته) زیراکه خودش این دو کلمه را مذکور داشته و استعمال کرده است .

این جمله موافق اصطلاحات عامّه بوده اما در اصطلاح خاصّه بنوشتهٔ تنقیح المقال ، متقدّمین عبارت از کسانی است که پیش از محقّق و علاّمه بوده‌اند و متأخّرین هم بعد از ایشان و متأخرین متأخرین هم بعد از زمان صاحب مدارك است. از بعضی از اجلّه هم مسموع گردید که حدّ وسط علاّمهٔ حلّی است که پیش از اورا متقدّمین و بعد از اورا متأخّرین نامند لکن این دو عبارت در کلمات خود علاّمه نیز در کار است . از همهٔ این اختلافات استظهار میشود که اصطلاح مضبوطی در بین نیست و چنانچه مذکور داشتیم از امور نسبیّه بوده وهرکس مقار بین زمان خود را که بنظر خودش نزدیکتر باو میباشد متأخّرین وکسانی را که بنظر خود دورتر از عهد او بوده‌اند متقدّمین نامیده است بلی غالباً علمای پیش از زمان شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = تس) را متقدّمین و بعد از اورا متأخّرین نامند و اظهر همین معنی است و درصورت اطلاق و نبودن قرینه و اصطلاح مخصوص، همین معنی را اراده نمایند واز کلمات دیباچهٔ امل الآمل نیز همین معنی را استظهار توان نمود .

مترجم **آقاهادی** - مازندرانی است که در ضمن شرح حال پدرش ملاّ محمدصالح تحت عنوان مازندرانی نگارش دادیم .

متطبب لقب رجالی علی بن محمد ومحمد بن ابی طیفور و بعضی دیگر است.

متقدمین فوقاً درضمن عنوان **متأخرین** نگارش دادیم ومراجعه بدانجا نمایند.

متکلم لقب رجالی سعیدبن‌طالب وعلی بن‌عبدالجلیل و بعضی‌دیگر است.

متلمس **جریر بن عبدالمسیح** - صعبی‌خالوی طرفة بن عبد، سابق‌الذکر، ازمشاهیرشعرای عرب جاهلیّت میباشد وخلیل‌بن‌احمد عروضی معروف‌گوید احسن اشعار متلمس است :

و اعلم علـم حق غیرظن	**لتقوی الله خیر فی‌المعاد**
و حفظ المال خیر من‌فناه	**وضرب فی‌البلاد بغیر زاد**
و اصلاح القلیل یزید فیه	**ولا یبقی الکثیر مع‌الفساد**

نیز از اشعار او است‌که درباب بدیع مطوّل، برای تقسیم‌که سیزدهمین محسنّات‌بدیعیّه است بآنها استشهاد نموده است :

ولا یقیم علی ضیم یراد به	**الا الاذلان‌عیرالحی والوتد**
هذاعلی‌الخسف‌مربوط‌برمته	**وذایشج فلایرثی لـه احد**

دیوان متلمس در لیبسیك چاپ شده است وفات او نیز مثل خواهرزاده‌اش طرفة‌بن‌عبد، درسال‌پانصد وپنجاهم میلادی‌بوده‌که هفتاد سال پیش‌ازهجرت حضرت رسالت‌ص میباشد.

(اطلاعات متفرقه)

متنبی **احمد بن حسین‌بن حسن بن عبدالصمد - متنبیّ** الشّهرة، **ابوالطیب** الکنیة، **جعفیّ** القبیلة، کوفیّ البلدة ،کندیّ المحلّة ،که درمحلّهٔ کنده از شهرکوفه تولد یافته است ازفحول و اکابر شعرا و ادبای عرب میباشد ، درشعر و لغت و ادبیّات عرب مهارتی بسزا داشت ، اشعار او در اوّلین درجهٔ فصاحت و بلاغت بود، از استعمال لغات‌غریبه و وحشیه و اجنبیّه بابصیرت‌کاملی‌که درمعرفت‌آنها داشته اجتناب میکرد و همهٔ‌آنها دارای متانت مبانی و دقّت معانی بود وبهمین جهت است‌که ابوالعلاء معرّی ، متنبیّ و ابوتمـام را از شعرا نشمرده و درعداد حکما معـدود دارد . دیوان اشعار متنبیّ بترتیب حروف ابجدی مرتّب و بارها درمصر و بیروت و قـاهره و برلین و بمبای و کلکتّه وغیرها چاپ شده و درتمامی اقطار در غایت اشتهار میباشد و افاضل نامدار هردیار مثل ابن‌جنی ، ابراهیم افلیلی، ابن‌المستوفی ،کمال‌الدین‌انباری،

ابوالحسن واحدی مفسّر، ابوالعلاء معرّی وغیرایشان شرحهای مختصر و مطوّل بسیاری که متجاوز از چهل میباشد برآن نوشته‌اندکه انفع و اشهر ازهمه شرح خطیب‌تبریزی است . متنبی بنفطویه ، ابن‌درستویه ، ابواسحق زجاج ، ابوالحسن اخفش ، ابن‌درید، ابوعلی فارسی ، ابوعمر زاهد و بعضی از اکابر دیگر تتلمذ نموده است .

حافظهٔ عجیبی داشت ، سی ورق را بیك نگاه‌کردن حفظ میکرد، هرلغتی راکه از وی میپرسیدند بالبداهـة جوابی شافی داده و ازکلمات نظمی یـا نثری فصحای عرب شاهد میاورد و نوادر بسیاری درحافظه و ذکاوت وی منقول‌است‌که شرح‌آنها خارج از وضع این مختصراست . **سرقت متنبی** ـ مخفی نماندکه متنبّی باآن همه‌کمالات مذکوره که درحق وی نگاشته‌اند درکلمات بعضی از ادبا ، بسرقت الفاظ ومعانی بدیعه وطریفهٔ شعرای دیگر منسوب بوده وکتابی هم بنام سرقات‌المتنبّی تألیف و در دیباچهٔ‌آن‌گوید وقتی‌که متنبّی دیوان‌خودرا تألیف میداده تاحدود هزار دیوان از دواوین شعرای‌دیگر را جمع نموده بود تا هرکدام و هرشعری راکه دارای‌الفاظی خوب ومعانی طریفه باشد با اندك تغییرات لفظی بخودش منتسب سازد، بعدازکشتن‌او دیوان طالبیّین ازخرجینش پیدا شدکه باخط خودش‌نوشته ودرحواشی‌آن‌بعضی‌ازاشعارش‌را بواسطهٔ‌علامت‌مخصوصی معیّن‌کرده بودکه معانی‌آنها را با قالبی دیگر بنام خودش انتشار دهد .

در وجه این لقب وتسمیه به متنبی‌که بمعنی‌ادعای نبوت‌کننده‌است‌گویندکه‌احمد بن حسین ، صاحب ترجمة ، ازکثرت غروری‌که بفصاحت و بلاغت خود داشته دربادیهٔ سماوه بدعوی نبوت‌آغازکـرد و پاره‌ای کلمات و سور وآیاتی بافته و بنام‌کتاب آسمانی منزل بخودش ، فرو خواندکه ازآن جمله است : **والنجم السیار والفلك‌الدوار والليل والنهار ان‌الکافر لفی اخطار امض علی سننك واقف اثر من قبلك من‌المرسلین فان‌الله قامع بك زیغ من‌الحد فی‌دینه وضل عن سبیله** ، بهمین جهت بمتنبی ملقّب و معروف‌گردید و گروهی ازقبیلهٔ‌بنی‌کلب وغیره نیزبدوگرویدند تاآنکه‌لؤلؤ، امیرحمص ازقضیه‌مستحضر شد ، خـود متنبی و اتباع اورا اسیرکـرده و مدتی حبس نمود ، اخیراً توبـه‌اش داده و

محضری دایر بربطلان دعوی او و رجوع وی بدین مقدّس اسلامی نویسانده و خلاصش گردانید ، اینك بعد از این فشار فقط طالب شهرت ادبی گردید و ازآنروکه اشعار او رواجی تمام داشت ومورد توجه ملوك وقت بوده ودراحضار او بیکدیگر مسابقت میکردند اینك بشام و مصر و بغداد و فارس علی الترتیب مسافرتها کرد ، محل عنایت سیف الدولة بن حمدان ملك شام وکافور اخشیدی والی مصر وخلیفهٔ وقت بغداد وعضدالدولهٔ دیلمی حکمران فارس گردید پس بمصاحبت پسرش محسد وغلامش مفلح ببغداد مراجعت نمود تا فاتك بن ابی جهل اسدی با چندی ازیاران خود دراثنای راه درموضعی صافیه نام در قرب نعمانیّه در سمت غربی بغداد با وی مصادف شده و مقاتله کرده و بقتلش آورد ویا بنوشتهٔ بعضی ، متنبی ّ بعد از احساس مغلوبیّت رو بفرارگذاشت پس غلامش مفلح گفت روا نباشدکه این شعر را :

الخیل واللیل والبیداء تعرفنی　　　　والسیف والرمح والقرطاس والقلم

گفته باشی و دراینحال فرارکنی پس متنبّی بسیار متأثّر شد و ثبات ورزید، مقاتله را از سر گرفت تاآنکه خود وتوابعش مقتول گردیدند ، اینك مشهور استکه متنبی ّمقتول این شعر خودگردید . بهرحال وقوع این قضیه روز چهارشنبه یا دوشنبه بیست و دویم یا چهارم یا پنجم یا هفتم یا هشتم رمضان المبارك سال سیصد و پنجاه و چهارم یا ششم هجری قمری درپنجاه ویك یا سه سالگی بوده است. زبان سرخ ، سرسبز ، میدهد برباد: علی الجملة، بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر، لقب متنبی ّنه بجهت ادعای نبوت بلکه بجهت اینکلام خود او است : **انا نبی الشعراء** یا **انا اول من تنبی بالشعر** وازخودش نیز نقل است که این لقب بجهت این شعر خودش بوده است :

انا ترب الندی و رب القوافی　　　　و سمام العدی و غیظ الحسود
انا فی امة تدارکها اللـ　　　　ـه غریباً کصالح فی ثمود
ما مقامی بارض نخلة الا　　　　کمقام المسیح بین الیهود

واحدی دربارهٔ اشعار متنبی ّگوید :

ما رأی الناس ثانی المتنبی　　　　ای ثان یری لبکر الزمان

وهو فی‌شعره نبی و لکـــن ظهرت معجزاتـــه فی‌المعانی

همانا مراد از این مصراع آخری آنکه متنبّی با آن همه جلالت آفاقی که در شعر داشته پاره‌ای معانی طریفه که از ابتکارات او است بر نظمش غالب بوده است . ابن‌خلّکان نیز گوید با اینکه متنبّی درشعر و نظم معروف ومشهور است لکن درپاره‌ای معانی، مبتکر بوده که آنها را درنثر، دیگر بهتر ادا میکرده است. بجهت شهرت اشعار متنبّی وکثرت اشعار دیوان او فقط بچهار شعر مذکور فوق اوکفایت کرده وحاجتی بنقل اشعار دیگر نمیباشد بلی فقط دوشعرذیل اوراکه بنوشتهٔ ابن‌خلّکان دردیوانش ثبت نشده تذکرمیدهد:

ابعین مفتقر الیـــك نظرتنی فاهنتنی و قذفتنی من حالق

لست‌الملوم اناالملوم فـــاننی انزلت حاجاتی بغیرالخـــالق

لکن بنقل روضات‌الجنّات صلاح‌الدین‌صفدی درکتاب ذیل وفیات‌الاعیان همین دو بیت را بابوالفرج اصفهانی نسبت داده‌کـه دربارهٔ وزیر مهلبی گفته است .

(ص۶۱ت‌و۲۳۰هب‌و۳۸ج۱کا و۱۸۱ج۶فع و۱۵۱ج۴س۶و۱۰۲ج۴تاریخ‌بغداد وغیره)

متنبی غرب یا **متنبی‌مغرب** — محمد بن هانی اندلسی است که در باب کنی بعنوان **ابن‌هانی** خواهدآمد .

متوج — لقب سعید، جدّ احمدبن عبدالله بن سعید معروف به**ابن‌المتوج** آتی‌الذکر است .

متوکل — **جعفربن محمد معتصم‌بالله ابن‌هرون‌الرشید** - مکنّی به **ابوالفضل**، ملقّب به **متوکل علی‌الله**، معروف به **متوکل** ، دهمین‌خلیفهٔ‌عباسی (۲۳۲-۲۴۷ه ق = **رلب - رمز**) که درسال دویست و سی و دویم هجرت دربیست وشش سالگی‌او، بعدازوفات‌برادرش واثق‌بالله هرون بن معتصم بخلافت وی بیعت شد. خطیب بغدادی زیاده از حدّش میستاید ودر قاموس‌الاعلام‌گویدکـه متوکّل بسیار حلیم وکریم بوده و محبت عموم را بخود جلب نمود لکن برخلاف سلیقه و طریقهٔ اسلاف و پدران خود در احیـای طریقت اهل سنّت کوشیده و تعصّب بسیـاری بکار برد ، در اثر همین تعصبّی‌که نسبت بمذهب اهل سنّت داشتـه کثرت زوّار قبر مطهّر و مشهد شریف سبط

اکرم سلطان‌الشهدا حضرت امام حسین ع را تحمّل نکرد ، درنتیجهٔ هدم‌آن قبر مبارك جالب نفرت عمومی شد ، اکثر شعرا دراین موضوع هجویّه‌ها گفتند .

از مقاتل‌الطالبیّین ابوالفرج اصفهانی نقل است ، ازجملهٔ کینه وعداوت متوکّل که نسبت بآل‌ابی‌طالب داشته قصّهٔ جانسوز قبر حضرت حسین ع و محوآثارآن است و بعداز ذکر این قضیه‌گوید عمر بن فرج‌که از طرف متوکّل عامل مکّه و مدینه بوده مردم را ازنیکی‌کردن بآل‌ابی‌طالب ممنوع میداشت. هرکسی‌راکه اظهار محبتی‌جزئی نیز بدیشان می‌نمود بکیفر خود میرسانید تا امر بجایی رسیدکه چند نفر سیّد علوی برسبیل نوبه دریك‌پیراهن نماز خوانده وبعدازآن عور وبرهنه می‌نشستند تاآنکه‌نوبت خلافت بعد از قتل متوکّل بپسرش مستنصر بالله محمد رسید ، او برخلاف رویهٔ پدر ، اکرام تمام دربارهٔ‌آل‌علی معمول می‌داشت ، محض بجهت طعن برپدر ، اظهار نفرت از بدرفتاری‌او میکرد ، درجمیع افعال‌خود با وی مخالفت مینمود، ومقرّر داشت‌که اموال بسیاری درمیان‌ایشان تقسیم نمودند . احمد رفعت‌گوید غضب و خسّت و دنائت ومستی و عیّاشی متوکّل مشهور است .

ابن‌خلّکان‌گویدکه پیش‌متوکّل‌ازحضرت‌امام‌علی‌النقی‌ع‌سعایت‌کردندکه درمنزل او اسلحه و نامه‌های شیعیان وجود وارد و درصدد قیام‌کردن‌است اینك جمعی‌از اتراك، حسب‌الامر متوکّل علی‌الغفلة در دل شب وارد خانهٔ‌آن بزرگوارشده ودیدندکه تنها با لباس پشمینه ، در روی ریگ و سنگ‌ریزه ، مشغول تلاوت قرآن مجید وآیات وعد و وعید میباشد . بهمان‌حال نزد متوکّلش‌آوردند درحالتی‌که پیالهٔ شراب دردست متوکّل بود با همان‌حال وظائف تعظیم و احترام را بجاآورد وبهانه‌ای برآن سعایت پیدا نکرد وباکمال بی‌شرمی پیاله را تعارف نمودآن‌حضرت فرمودکه یاامیرالمؤمنین‌خون وگوشت من هرگزآلوده بشراب نگشته معذورم دار . متوکّل درخواست‌شعری‌نمودکه پسندهٔ وی باشد فرمودکه من درشعر قلیل‌الروایة هستم تا بعداز اصرار ، چند شعر مشهور را که درکتب فریقین ثبت است فرو خواند و اوّل‌آنها است :

باتو اعلی قلل‌الاجبال تحرسهم — غلب الرجال فما اغنتهم القلل

بعضی مطالب راجع بهمین‌ابیات را در دیوان‌المعصومین نگارش داده‌ایم وبدانجامراجعه نمایند . حاضرین در اندیشه شدندکه شاید سوء قصدی در حق آن‌حضرت باشد لکن متوکّل ازکثرت تأثّر ازآن‌کلام حقیقت انتظام ، بسیارگریه‌کرد بطوری‌که ریش او تر شد، امر ببرداشتن شراب‌نمود وحاضرین نیزبگریه‌آمدند پس چهارهزار دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) بدان حضرت تقدیم نمود وبااحترام تمام بخانه‌اش برگردانید.

از مناقب ابن‌شهرآشوب نقل است‌که متوکّل ، اشعر مردم‌راکه درفنون شعری بتمامی شعرای وقت تقدّم داشته باشد از علی بن‌جهم (که شرح‌حالش درباب‌کنی بعنوان ابن‌جهم خواهدآمد) استفسار نمود ، او نیز چندی ازشعرای جاهلیّت واسلام را بشمار آورد سپس همین مطلب را از حضرت امام علی‌النقی ع سؤال نمودآن حضرت فرمودند اشعر شعرا **محمد بن علی علوی حمانی** است چنانچه‌گوید .

لقد فاخرتنا من قریش عصابة — بمط خدود و امتداد اصابع
ترانا سکوتا والشهید بفضلنا — علیهم جهیرالصوت فی‌کل‌جامع
فلما تنازعنا المقال قضی لنا — علیهم بما نهوی نداء الصوامع
فان رسول الله احمـد جدنا — و نحن بنوه کالنجوم الطوالع

متوکّل‌پرسیدکه **نداء صوامع** چیست فرمود: **اشهدان‌لااله‌الاالله واشهدان‌محمداً رسول‌الله** جدّ من است یا جدّ تو پس متوکّل خندیـد وگفت جدّ تست و اورا از دست توکنـاره نمی‌کشیم. مخفی‌نماندکه متوکّل جعفر، غیراز متوکّل علی‌الله محمدبن معتضد هفتمین خلیفهٔ سلسلهٔ دوّیمی بنی‌عباس وغیراز متوکّل‌علی‌الله‌عبدالعزیز بن‌یعقوب‌پانزدهمین‌خلیفهٔ آن سلسله است‌که هفده تن دیگر نیز از این‌خانواده بعداز انقراض سلسلهٔ اوّلی ازسال ششصد و پنجاه و نهم تا سال نهصد وبیست وچهارم هجرت درمصرخلافت‌کرده‌اند وشرح مراتب را درخاتمهٔ باب‌کنی انشاءالله نگارش خواهیم داد.

(ص۱۱۸ج۳نی‌و۳۴۹ج۱کاو۲۰۶۲ج۳ و۴۱۵۱ج۶س‌و۱۸۲ج۶فع و۱۶۵۹ج۷تاریخ‌بغدادوغیره)

متولی — **عبدالرحمن بن ابی‌محمد مأمون بن علی - متـولی** فقیـه شافعی نیشابوری ، از علمای شافعیـّه میباشدکـه در فقه و اصول و علم

خلاف دستی توانا داشت، بعداز وفات ابواسحق شیرازی درمدرسهٔ نظامیهٔ بغداد تدریس نمود ودرسال چهارصد وهفتاد وهشتم هجرت در بغداد درگذشت. (نی)

مجاشعی[1]

مجاشعی

علی بن فضال بن علی بن غالب - فرزدقی قیروانی تمیمی مجاشعی، مفسّر ادیب لغوی نحوی از اکابر مفسّرین وعلم ادب میباشدکه در نحو و صرف و لغت و تاریخ یدی طولی داشت و شعر خوب میگفته است . نخست بخراسان رفت ، مدتی در غزنه اقامت گزیده وموردتوجه اهالی گردید، اخیراً بازبعراق مراجعت کرده و بخواجه نظام‌الملك پیوست و دربغداد بنقل حدیث ازمشایخ غربی خود پرداخت و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **الاشارة فی‌تحسین‌العبارة** ۲- **الاکسیر فی‌علم‌التفسیر** ۳- **اکسیرالمذهب** درنحو ۴- **تفسیرالعمیدی** ۵- **شجرةالذهب فی‌معرفة ائمةالادب** ۶- **شرح بسم‌الله‌الرحمن الرحیم** ۷- **شرح عنوان‌الاعراب** ۸- **شرح معانی‌الحروف** ۹- **العروض** ۱۰- **العوامل والهوامل** ۱۱- **الفصول‌فی‌معرفةالاصول** ۱۲- **کتاب‌الدول** درتاریخ ۱۳- **المقدمة** درنحو ۱۴- **معارف الادب** ۱۵- **النکت فی‌القرآن** وغیراینها واز اشعار طریفهٔ او است :

ما هذه‌الالف اللتی قد زدتم	**فدعوتم الخـوان بالاخوان**
ماصح لی احـد فاجعله اخـا	**فی‌الله مخلصا او ففی‌الشیطان**
اما مول عـن ودادی مالـه	**وجه و اما من له و جهان**
و اخـوان حسبتهم دروعـا	**فکانوهـا و لکن للاعـادی**
و خلتهـم سهامـا صائبـات	**فکانوهـا و لکن فـی‌فؤادی**
و قالوا قد صفت منا قلوب	**لقد صدقوا ولکن عن ودادی**

وفات مجاشعی بسال چهارصد و هفتاد و نهم هجری قمری در بغداد واقع شد و درمقبرهٔ باب ابرز مدفون گردید. (ص۴۸۴ت و ۲۳۰هب و۹۰ ج۱۴جم)

۱- **مجاشعی** - بضم میم وکسر شین(نقطه‌دار) منسوب به‌قبیلهٔ بنی‌مجاشع ازشعب وبطون قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده و اولاد خانوادهٔ مجاشع بن دارم بن مالك بن حنظلة بن مالك بن زید مناة بن تمیم هستند و دراصطلاح رجالی لقب اصبغ بن نباته و اعین بن ضبیعه و سعید بن مسعده وغیر ایشان است .

مجاور لقب رجالی علی بن عیسی است.

مجاهد **سیدمحمد** - بعنوان **صاحب مناهل** نگارش داده‌ایم .

مجتبی **علی بن احمد** - بعنوان **انطاکی** نگارش یافته است .

مجتهد[1]

مجتهد **میرزا احمد بن لطفعلیخان بن محمدصادق** - آذربایجانی مغانی تبریزی ، از اکابر علمای امامیهٔ اواسط قرن سیزدهم هجری تبریز میباشدکه نخست منشی دولت بوده و اخیراً ازآن مقام رسمی منصرف ویکدل و یك جهت‌کمر همت بتحصیل مراتب علمیه بست ، برای انجام این مرام مقدس بعتبات عازم شد، درکربلای معلی حاضرحوزهٔ‌آقای سیدعلی صاحب ریاض‌سالف‌الترجمه‌گردیده و بمقامی بس عالی رسید ، بعد از مراجعت بتبریز ریاست علمیه بلامعارض بدو منتهی وسالها باکمال‌استقلال درایفای وظائف دینیه وقضای‌حوائج مردم و رفع‌ظلم ازمظلومین و دادرسی ستمدیدگان‌که نخستین وظیفهٔ بشریت و انسانیت است اهتمام تمام بکاربرد، مساعی جمیلهٔ او منظور نظر عموم و مورد تقدیر علمای وقت بودودرنزد دولت وطبقات متنوعهٔ ملت بسیار محترم میزیست تا روز بیست و هفتم ماه رجب هزار ودویست وشصت وپنجم هجری قمری درتبریز وفات‌یافت، جنازهٔ او بنجف‌اشرف نقل، درمقبرهٔ مخصوص خود مدفون ودر روز وفات او تعطیل وتشییع عمومی‌شد. جملهٔ **باغ‌ارم جای‌او=۱۲۶۵**

۱- **مجتهد** - در لغت عرب‌کسی راگویندکه درسرکاری‌کوشیده و درتحصیل‌آن بذل قدرت نماید . در اصطلاح علمای دینیه فقیهی راگویندکه در استنباط احکام شرعیه از ادله و مدارك متداولهٔ‌آنها بذل قدرت و طاقت‌کرده و اهتمام تمام بنماید ، یا خودکسی است‌که قوه و ملکهٔ این استنباط را داشته باشد بشرحی‌که درکتب اصولیه مبسوطاً نگارش‌یافته‌است . بهرحال فتوی دادن در احکام شرعیه موقوف بنیل باین مقام مقدس بوده و علمای صاحب فتوی عموماً دارای این مقام عالی بوده‌اند و لکن بعضی از ایشان بالخصوص بهمین وصف معروف هستندکه بطور اجمال تذکر میدهد .

مادّهٔ تاریخ وفات او است ، از اشعار قصیده‌ایست درمدح حضرت صاحب‌الامر عجّل‌الله فرجه‌که بصاحب ترجمهٔ نسبت داده شده است :

ولی الاله صاحب‌الامر فی‌الوری	بسیفه شمل الحق یرجی انتظامه
امام‌الهدی بحرالندی من به‌اقتدی	مسیح فطـوبی من بـه ایتمامه
هوالشمس فی‌الاشراق لولا افولها	هوالبدر فی‌الانوار لولا اغتیامه
هوالخلف المهدی من آل احمد	عنان الهدی فی‌کفـه و زمامه
سیملاء دهر اقسطـه بعـد ماملا	بسیط البسیط ظلمه و اهتضامه
و لولاه دین‌الحـق ذل ومابدی	علی کل دیـن عزه و تمـامه
فدیتك‌قدطال‌المدی واعتدی‌العدی	و رکن‌الهدی والعدل بان انثلامه
و قد غیروا دین‌النبی بجهلهـم	فحرم حـل‌الشرع حـل حرامه
کرام‌الوری فی‌الدهر صاروا اذلة	و ساد علی‌الاشراف فیهـا لامه
الی‌ماقاسی لوعة الوجد فی‌النوی	بقلبی جرح لیس یرجی التیامه

کتاب **منهج‌الرشاد فی‌شرح‌الارشاد** بدو منسوب میباشدکه شرح ارشادعلاّمه‌است. خانوادهٔ صاحب ترجمهٔ از بزرگترین خانواده‌های علمیّه بوده وشرح حال بعض ازمشاهیر ایشان راکه دسترس این نگارنده‌گردیده ذیلاً ثبت اوراق مینماید .

(اطلاعات متفرقه)

مجتهد

حاج میرزا باقر بن میرزا احمد ـ فوق‌الذکر نیز از اکابر علما و رؤسای علمی‌ایران، دارای نفوذ تمام وعزّت و احترام مالاکلام ومرجع طوایف انام بود. درانفاذ حوائج مردم مساعی جمیله بکارمیبرد ودرآذربایجان کلمهٔ **مجتهد** بدو منصرف است و ازتلامذهٔ صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری و والد معظّم خود بوده و درپنجم رجب هزار و دویست و هشتاد و پنجم هجرت درتهران عازم جنان‌گردید .

فرزندارجمندش‌آقای **حاج میرزاحسن** درتمامی‌کمالات‌نفسانیّه وارث‌بالاستحقاق وی ، در شمار اکابر علمای وقت خود معدود ، فقیه اصولی متبحّر ، ادیب متمهّر ، از تلامذهٔ حاج سیدحسین‌کوه‌کمری وحاج میرزا محمدحسن شیرازی و ملاعلی نهاوندی، (که شرح حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته‌است) درقوت حافظه و

دقّت نظر و ذکاوت و فطانت مشهور و اجتهاد او مسلّم علمای وقت بود . درحدود چهل سال درتبریز بفتوی و تدریس و مرافعـات شرعیّه بـا تمام دقّت و احتیاط و درستکاری متصدّی و دراحقاق حق متـداعیین و تشخیص حق از باطل و صدق وکذب شهود قضیّه مهارتی بسزا داشت، درمقام مرافعه، عالی و دانی درنظر وی یکسان بود ودر ردّ بعض عقائد مخالف اعتقاد حقّهٔاثنیعشریّه اهتمام تمام بکارمیبرد. **لاتأخذه فیالله لومة لائم** .

ازتألیفات او است : **تشریحالاصول** وآن غیراز تشریحالاصول استاد خود ملاعلی نهاوندی مذکور فوق استکـه درتبریز درآخر بعضی از چاپهای فصول بطبع رسیده است . وی در جمادیالاخرهٔ سال هزار و سیصد و سی و هشتم هجری قمری در تبریز وفات یافت .

فرزند ارجمندش **آقای حاج میرزا مصطفی** نیز از افاضل علمای تبریزمیباشدکه بسیارکریمالنفّس و مهذّبالاخلاق، درحدّتذهن و ذکاوت طاق ، فقیه اصولی ادیب فلکی ریاضی عروضی شاعر ماهر، در فنـون شعریّه و ادبیّه و علوم عربیّه استاد ، بهردو زبان عربی و فـارسی اشعار نغز و طرفهگفته و مراتب فضـل وکمال وی مسلّم مخالف و موافق و یگانه وبیگانه واجتهاد او مورد تصدیق والد معظّم خود بوده است .



عکس حاج میرزا مصطفی تبریزی -۲۰

نخست مقدمات لازمه و فقه و اصول سطحی را درتبریز از والد معظّمخود ودیگر افاضل وقت تکمیلنمود پس بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه عازم عتبات عرش درجات شد، درحوزهٔ درس آخوند ملاکاظمسابقالذکر، شریعت اصفهانی، سید محمدکاظم یزدی، میرزا ابوالقاسم اوردوبادی و دیگر اکابر وقت حاضر گردید، ازهرگلشنی گلی وازهرخرمنی سنبلی چیده و ازهربلبلی نوائی شنید تا درعلوم وکمالات متنوعه بمقامی عالی رسید و درمضمار مسابقتگوی سبقت از دیگران ربود .

معاصر ومعاشرش شیخ محمدرضا اصفهانی (که شرححالش بعنوان **ابوالمجد** درباب کنی

خواهدآمد) این اشعار را بخودش فرستاده است :

علوت فیالفضل السها والسماك	و انت بــدر والمعالــی سماك
لاغــرو ان فقتالثریــا عــلا	فانت فیذالك تقفّــو إباك ـ الخ

علامهٔ شهیر شیخ محمدحسین کاشفالغطای سابقالذکر نیز درحق وی‌گوید :

ترکت سیوفالهند دونــك فیالفتك	علیالعرب العربــا و انت منالترك
تبــرزت من تبریــز رب فصــاحة	بهــا مدنیا قــد حسبنــاك او مکی
فکــم لك مــن نظم و نثر تزینت	بنفسهما المسکی کافورة المسك ـ الخ

از اشعار قصیده‌ایست‌که حاج میرزا مصطفی در حق حضرت سیدالشهداء ع گفته است :

اناخ علی قلبیالکآبة والکرب	عشیة زمالعیس للظعن الرکب
وقد فقدت عینیالرقاد بفقدهم	فلم یلق مذلم القهم هدباهدب
و قائلة لی عز قلبك بعدهم	فقلت اصبتالنصح لوکانلیقلب
فاضحی امام المسلمین مجردا	وحیدا فلاآل لدیه ولاصحب
فظل و لیل النقع داج تحفه	تصولالقناکالبدرحفت بهالشهب
وقد ولیالهندی تفریق جمعهم	فصح لتقسیم الجسوم بهالضرب
الی انقضی ظمأن والماء دونه	مباح علیالرواد منهله العذب
بنفسی یامولای خــدك عافرا	وجسمك مطروحا اضربهالسلب
فان جعلوا للخیل صدرك‌مرکضا	فقد علموا انالمجال لها رحب
وان نهبوا تلكالخیام بکفرهم	فوفرك‌قد مابین اهلالرجانهب
وان برزت تلكالوجوه فانما	علیها عنالابصار منهیبة نقب

از تألیفات وآثار قلمی حاج میرزا مصطفی است :

۱- ارجوزه درعروض و قافیه بعربی‌که ابوالمجد مذکورفوق شرحش‌کرده وچاپ شده است **۲- حاشیهٔ‌کفایةالاصول** استادخودآخوندخراسانی ملامحمدکاظم **۳- حاشیهٔ‌لسانالخواص** آقا رضیقزوینی **۴- العروض ۵- قاعدةالخطائن ۶- اللباسالمشکوك** وغیراینهاازرسائل متفرقه در فلکیّات و ریاضیات و موضوعات مختلفهٔ فقهیّه و مانندآنها . وی در اواخر بفلج شدید مبتلا شد و درسال هزار و سیصد و سی و هفتم هجری قمری برحمت ایزدی نایل‌گردید .

فرزند ارجمندش‌آقای **آمیرزا عبدالله**‌که ازافاضل عصرحاضر ما میباشد درتمامی

مراتب‌علمیّه و اخلاقیّه خلف وی‌گردیده ونعم‌الخلف، دارای همه‌گونه‌کمالات وشرف، در فقه و اصول و حدیث و رجال و دیگر علوم متداوله ، صاحب یدی طولی ، باکثرت تنوع اطّلاعات تاریخی و ادبی ممتاز، دراخلاق فاضله طاق ، جدّ امجد وپدر والاگهر خود را وارث بالاستحقاق و ازآقای حاج شیخ عبدالکریم (که شرح حالش را بعنوان آیةالله نگارش داده‌ایم) اجازهٔ اجتهاد دارد . **وفقه‌الله للخدمات‌الدینیة .**

(اطلاعات متفرقه)

مجتهد

حاج میرزاجعفر- برادر حاج میرزاباقر مجتهد فوق‌نیزازعلمای اعلام وقت وازتلامذهٔ صاحب جواهر بود، **رساله‌ای درعصیر عنبی وشرحی برشرایع** نوشته است . اجتهاد او مورد تصدیق استاد مذکور و شیخ حسن آل‌کاشف‌الغطاء صاحب انوارالفقاهة وبعضی از اجلاّی دیگر بود. بسال هزار ودویست و شصت و دویم هجرت درحال حیات پدر بمرض وبا وفات یافت .

(اطلاعات متفرقه)

مجتهد

حاج میرزا جواد بن میرزا احمد - مجتهد مذکورفوق، ازاعاظم علمای امامیهٔ آذربایجان اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ، از تلامذهٔ حاج سیدحسین‌کوه‌کمری سابق‌الذکر وعلاوه‌برمراتب علمیّه دراصول‌سیاست هم نابغهٔ عصرخود بود . درفطانت و ذکاوت و سخاوت وشهامت وی نوادر بسیاری‌منقول است . بعدازوفات برادر والاگهر خود حاج میرزاباقر مجتهد فوق‌الذکر ریاست مطلقهٔ علمیّه‌که توأم با نفوذ و اقتدار بی‌نهایت‌بوده بدو منتهی‌شد ولفظ مجتهد درصورت‌اطلاق و نبودن قرینه بدو منصرف میباشد . سالیان دراز با نفوذ تمام حامل لوای ریاست‌تامّه بوده و کارهای مهم بسیاری را باکمال شهامت و موفقیّت از پیش برده است . در نزد امرا و حکام و درباریان و طبقات متنوعهٔ ملت با تمام احترام و عزّت زیسته بلکه در اثر وجههٔ ملی فوق‌العادة‌که داشته امرا و حکام وقت از وی ترسناك و اندیشناك بودند، اوامر واحکام اورا باکمال تذلّل‌قبول واجرا میکردند واصلاً قدرت ردّ آنهارا نداشتند.

در تنفیذ حکم میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن آتی‌الترجمة که در حرمت استعمال دخانیّات صادر بوده شهامت بی‌نهایت بخرج داد و بسال هزار وسیصد وسیزدهم هجرت در تبریز وفات یافت ودرمقبرۀ معروف سید حمزة دفن شد ومراثی بسیاری در حق وی گفتند . اخیراً جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل‌داده ودرمقبرۀ مخصوص این خانواده بخاک سپردند. موقع وفات‌او چندروز تعطیل عمومی شد ودر تمامی بلاد ایران مجالس ترحیم منعقدگردید و هنگام ورود جنازه بنجف نیز مرثیه‌های بسیاری گفته شد و ازآن‌جمله است :



عکس آقای حاجی میرزا جواد مجتهد -۲۱

دفنوك فی‌ارض الغری موسدا بحمی الوصی و سوف تلتقیان
جاورت سلطانا و روحك لم‌تزل قبل الممات بحضرة السلطان

(اطلاعات متفرقه)

مجتهد **حاج میرزا حسن** - فوقاً ضمن شرح حال والد ماجدش حاج میرزا باقر مجتهد مذکور شد .

مجتهد **سیدحسین بن حسن بن محمد** - کرکی عاملی ، معروف به **مجتهد کرکی** و **میرسیدحسین مجتهد** ، از متبحّرین علمای امامیّۀ عهد شاه تهماسب وشاه عباس صفوی میباشدکه خاله‌زادۀ میرداماد ونوۀ دختری محقّق کرکی آتی‌الترجمة بود . بعد از وفات محقّق درنزد تمامی امرا و سلاطین وقت قائم‌مقام او و

دارای اعتبار تمام بوده و چندی در قزوین سکونت داشت ، پس بامر شاه عباس اوّل بسمت شیخ‌الاسلامی باردبیل رفت . از تاریخ عالم‌آرا نقل است‌که شاه تهماسب را نیز همین صاحب ترجمهٔ غسل داده و بروی نمازکرد و ازتألیفات او است:

۱- **الاشراف علی سیادةالاشراف** دراثبات سیادت اشخاصی‌که ازطرف مادر ازبنی‌هاشم هستند ۲- **الاقتصاد فی‌ایضاح‌الاعتقاد فی‌الامامة والاعتقادات الحقة** ۳- **التبصرةفی‌العقائد الحقة** ۴- **تحقیق معنی‌السید والسیادة** ۵- **تذکرةالموقنین فی‌تبصرةالمؤمنین‌فی‌اصول‌الدین** و این غیراز تبصرهٔ مذکور است ۶- **تفسیر احل لکم‌الطیبات و طعام‌الذین اوتوالکتاب حل لکم** ۷- **حاشیهٔ صحیفهٔ‌سجادیه** ۸- **حاشیهٔ‌عیون‌اخبارالرضا ع** ۹- **دفع‌المناواةعن‌التفضیل والمساوات فی‌شأن علی ع بالنسبة الی سائر اهل‌البیت ع** ۱۰- **رفع‌البدعة فی‌حل‌المتعة** ۱۱- **شرح روضهٔ کافی** ۱۲- **الطهماسبیة**که رساله‌ایست در امامت ۱۳- **عیون الاخبار** ۱۴- **اللمعة فی‌عینیة صلوةالجمعة** ۱۵- **النفحات الصمدیه** وغیراینها. وفات‌او بسال‌یکهزار و یکم هجرت در اردبیل ویا بقول بعضی درهمان سال در اثر طاعون شدید در قزوین واقع شد و بهرحال جنازهٔ اورا بامر سلطان بعتبات عالیات نقل دادند.

کراماتی نیز بسیدحسین منسوب است، من‌جمله هلاکت شاه‌اسمعیل صفوی‌ثانی است‌که بسیار شقی ، بهرمقدمه‌ای‌که بوده اعلان تسنّن داده و سید را نیز بارها با قتل تهدیدکرده بود تا شبی‌سیّد بدعای‌علوی مصری توسّل‌نمود ودرهمان شب‌که شاه‌اسمعیل با بعضی از دل‌بسته‌ها ویا سوخته‌های‌خود درحال مستی و لاشعوری بکوچه وبازار رفته بود ناگهان مبتلا باختناق شد وبا یك دنیا حسرت و ندامت درگذشت وتمام سلطنت او درحدود یکسال بوده است . شرح این قضیه وتفصیل اعلان تسنّن شاه اسمعیل موکول بروضات‌الجنّات و تاریخ عالم‌آرای عباسی و منابع دیگر است .

(ص۱۸۵ت و ۹۵۱ ج۲س و مواضع متفرقه از ذریعة وغیره)

مجتهد **سیدحسین بن سیدحیدر بن قمر-** حسینی‌کرکی عاملی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن یازدهم هجری ، به **عزالدین** ملقّب، به **ابوعبدالله** مکنّی ، به **مجتهد** یا **مجتهدکرکی معروف** ، گاهی بـه **مفتی** و **مفتی اصفهان** موصوف و ازتلامذهٔ شیخ بهائی بوده است . در روایت تمامی‌کتب فقه وتفسیر وحدیث

وغیرها از وی اجازه داشت ، از مشایخ محقّق سبزواری وملاّمحمدتقی مجلسی اوّل و نظائر ایشان بود ، خودش نیز درحدود هزار و دهم از شیخ بهائی و درهزار و بیست و نهم هجرت از شیخ محمد ابن‌صاحب معالم با اجازه روایت‌کرده واز میرداماد و دیگر اکابر وقت نیز روایت میکند. ازتألیفات او **کتاب‌الاجازات** میباشد وبعضی رسائل متنوعهٔ دیگری نیز درمسائل متفرقه داشته است . اینکه بعضی از ارباب تراجم سه‌کتاب دفع المناواة و رفع‌البدعة ونفحات صمدیة را نیز (که درشرح حال سیدحسین بن سیدحسن کرکی مذکور فوق نگارش دادیم) بهمین سیدحسین بن سیدحیدرکرکی نسبت داده‌اند همانا ناشی از اشتباه اسمی و شهرتی است . بهرحال بنا برتحقیقاتی‌که صاحب روضات کرده مجتهدکرکی سیدحسین نام دونفر میباشد یکی پسر سیدحیدر و دیگری فرزند سیدحسن وماهم تحقیق مطلب را محول بدانجا میداریم . (ص ۱۹۰ت وغیره)

مجتهد **حاج میرزا لطفعلی‌بن احمدبن لطفعلی** - بعنوان **تبریزی** نگارش یافته است . وی علاوه برمؤلفات مذکوره **تفسیری** هم داشته در دومجلّد بزرگ‌که از اواسط قرآن مجید بوده تا ربع‌آخرآن و دراغلب مواقع متعرّض مطالب‌کلامیّه نیز میباشد و اجتهاد او مورد تصدیق والد معظّم خود بوده است .

(ص۳۱۱ ج ۴ ذریعة وغیره)

مجتهد **حاج میرزامصطفی** - فوقاً ضمن شرح‌حال حاج میرزاباقرمجتهد مذکور شد .

مجتهد **حاج میرزاموسی** - بعنوان **تبریزی** وصاحب **اوثق‌الوسائل** نگارش یافته است .

مجتهدالشعراء **میرزا حبیب‌الله** - بعنوان‌قاآنی نگارش دادیم.

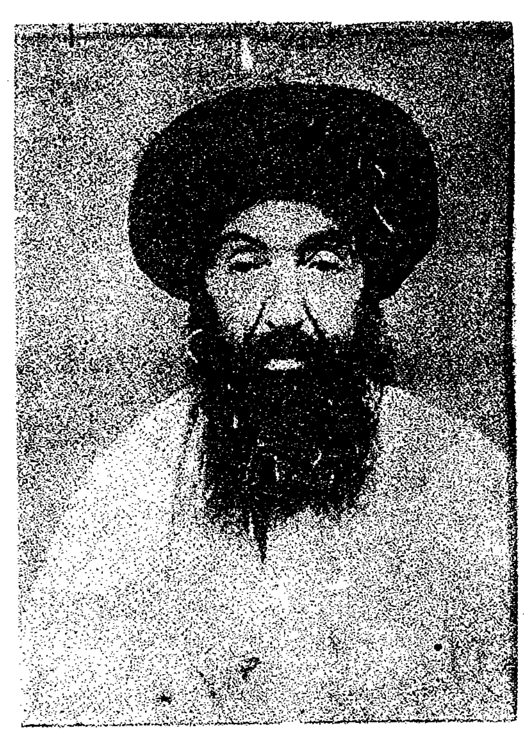
مجتهدالشعراء **سیدحسین**- طباطبائی بعنوان **مجمر** خواهدآمد .

مجتهدالشعراء **سید محمد** - حسینی بعنوان **سحاب** نگارش یافته است .

مجدالادبا **میرزا حیدرعلی**- از شعرای عهد ناصرالدین شاه‌قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳هـ ق = **غرسد - غشیج**) ومعلّم‌فرح‌السلطنة دخترشاه‌معظّم (متولدهٔ ۱۲۹۵هـ ق = **غرصه**) میباشدکه به **ثریا** تخلّص میکرد، اشعار او نغز وطرفه و قصائد اوکـه دربارهٔ ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام‌گفته بنام **خیرالکلام فی‌مدائح‌الکرام** مدوّن و درمادّهٔ تاریخ‌گفتن بسیار چالاك بود وبعضی از مادّه تاریخهای اورا ضمن عنوان عرب میرزا سید صالح نگارش دادیم و سال وفاتش بدست نیامد.

(مآثر وآثار)

مجدالاشراف **سیدمحمد بن میرزا ابوالقاسم** - بـن محمد نبی حسینی شریفی شیرازی ، ذهبیّ المسلك ، ملقّب به **مجدالاشراف** و **جلال‌الدین**، خازن امامزادهٔ اعظم سید احمد شاه‌چراغ ومؤلّف‌کتاب **تام‌الحکمة** است‌که‌بمنزلهٔ‌دیباچهٔ کتاب قوائم‌الانوار و طـوالع‌الاسرار والد مذکور خود سیدابوالقاسم‌بوده و درتبریز چـاپ شده است ، نیز از تألیفات‌اواست **تحفةالوجود** درعرفان و حکمت‌که‌آنهم درایران چاپ‌شده و درآثار عجم ضمن شرح بقعـهٔ شاه چراغ از بقاع متبرّکهٔ شیرازگوید: تولیت موقوفات حضرت‌شاه‌چراغ ع بالفعل (که حدود سال هزار وسیصد سیزدهم هجری قمری بوده) دردست قدوهٔ‌اصحاب‌حال و ز بدهٔ‌ارباب‌کمال، عارف‌کامل‌ومرشدفاضل‌فخرالسالکین جناب‌میرزاجلال‌الدین‌محمدحسینی



عکس‌آقای سید محمد مجدالاشراف -۲۲

ملقّب بمجدالاشراف سرسلسلهٔ فرقهٔ ذهبیّه میباشد . وفات مجدالاشراف درحدود سال هزار و سیصد و سی تمام هجری قمری واقع گردیده است .

والد معظّم او **میرزا ابوالقاسم** مشهور به **میرزابابا** نیز دارای همین‌مقام، عارف معتمد و جامع علوم شریعت و فنون طریقت و حقیقت ، متولّی بقعهٔ مبارکهٔ شاه‌چراغ بوده و از تألیفات او است :

۱- **آیات‌الولایة** بزبان فارسی وحاوی تفسیر هزار ویك‌آیه میباشدکه ازآن‌جمله‌سیصد آیه باتفاق تمامی مفسرین و بقیه هم بحکم تفاسیر وارده از اهل بیت عصمت در حق‌آن خانوادهٔ رسالت ص و ولایت ایشان نازل شده و این‌کتاب در دومجلد چاپ و مجلد اول‌آن تا سورهٔ انبیا است ۲- **تباشیرالحکمة** در معارف و درایران چاپ شده است ۳- **ترجمة تفسیرالعسکری ع** ۴- **السبع‌المثانی**که بمنزلهٔ جلد هفتم مثنوی مولوی است ۵- **قوائم‌الانوار و طوالع‌الاسرار** درعرفان وآداب سیر و سلوك و شرائط عمدهٔ چهارده‌گانهٔ طریقت و معارف حقیقت‌که در تبریز چاپ شده است ۶- **قواطع الاوهام فی‌نبذ من مسائل‌الحلال والحرام** ۷- **معالم التأویل والتبیان فی‌شرح اسرار خطبة‌البیان** ، خطبة‌البیان منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع را بسال هزار و دویست و هشتاد و یکم هجری قمری هنگام مراجعت از زیارت حضرت امام رضا ع ظرف دوسال درتهران بااصول عرفانی شرح‌کرده ونسخهٔ خطّی‌آن نزد این نگارنده موجود است . سال وفات میرزا ابوالقاسم بدست نیامد .

(ص ۴۴۸ عم و۱۶۲ ج۸ اعیان‌الشیعة ومتفرقات ذریعة)

مجدد

بروزن **معلّم** ، بلغت عربی تازه‌کنندهٔ هرچیز و دراصطلاح علما یکی از اکابر دینی و مذهبی هرقرن راگویندکه در سرآن قرن بعضی از رسوم وآداب دینی و مذهبی راکه بجهت‌کثرت انس و عادت از طراوت و اهمیتی‌که شاید و باید افتاده باشد تجدیدنماید. درتوضیح اجمالی این معنی‌گوئیم درخبری نبوی ص‌آمده است‌که خدایتعالی در هرصد سال (قرن)کسی را برای این امّت مبعوث‌گرداندکه دین ایشان را تجدید نماید اینك دراصطلاح هریك از علمای فریقین اقتباساً از این خبر نبوی ص‌کسی را از اکابر دینی

که درآخر هرقرنی مصدر خدمات مهم دینی بزرگی بوده‌اند بهمین صفت متّصف داشته و مجدّدآن قرنش شمارند . از ابوالقاسم علی بن حسین بن عساکر نقل است که بعد از ذکراین‌خبر گوید مجدّد دین‌ومذهب در **سر قرن‌اول** عمر بن‌عبدالعزیز، در **سر قرن دوم** محمّد بن ادریس شافعی ، **سوم** احمد بن سریج، **چهارم** ابوبکر باقلانی ، **پنجم** ابوحامد غزالی ، **ششم** فخررازی‌است .کلام ابن‌اثیر راجع بمجدّدین مذهب شیعه را نیزدرشرح حال محمد بن یعقوب‌کلینی مذکور داشتیم . حاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الذّکر را نیز **میرزای مجدد**گفتن ، روی همین اصل میباشدکه مجدّد مذهبی سر قرن سیزدهم هجرت بوده است . در نخبة‌المقال نیز مجلسی ثانی وآقای بهبهانی سابق‌الذکررا مجدّد شمرده‌که **اوّلی** مجدّد رأس قرن یازدهم و**دوّیمی** هم مجدّد رأس قرن دوازدهم بوده‌اند و دراصطلاح‌عرفانی درهرهزارسال یکنفر مجدّدآید بشرحی‌که درمحل‌خود مذکوراست.

مجددالف‌ثانی یا مجدّدی - احمدسرهندی‌بعنوان **فاروقی** نگارش یافته‌است .

مجدالدولة **رستم بن فخرالدولة علی** - از حکّام دیالمه بوده ودرخاتمهٔ باب کنی تحت عنوان آل‌بویه اشاره خواهد شد .

مجدالدین **احمدبن محمد** - بعنوان **غزالی-احمد** نگارش یافته‌است.

مجدالدین **اسعد بن ابی‌نصر** - بعنوان **میهنی** خواهدآمد .

مجدالدین **عبدالسلام‌بن‌عبدالله**- بعنوان**شیخ‌الاسلام‌عبدالسلام** مذکورشده‌است.

مجدالدین **علی بن حسن بن ابراهیم** - بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن‌حسن بن عیسی بن‌محمد بن عیسی بن‌علی بن‌امام‌جعفرصادق ع ، **حلبی عریضی** معروف به **سید مجدالدین حلبی**، عالمی‌است‌فاضل‌جلیل‌القدرازمشایخ‌محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ه‍ ق = **خعو**)که با دو یا سه واسطه ازشیخ طوسی (متوفّی‌بسال ۴۶۰ه‍ ق = **تس**) روایت میکند . سال وفاتش بدست‌نیامد وجدّ اعلایش علی بن امام جعفر ع عریضی بطور خلاصه تحت‌عنوان **عریضی** نگارش‌یافته و باختلاف درقبرشریف او نیز درآنجا اشاره نمودیم . (ملل وص۲۳۰هب وکتب رجالیه)

مجدالدین **فارسی**- معروف به‌خواجه **مجدالدین**، شاعر فاضل هنرمند خوشنویس و نیکوبیان از فضلای قرن هفتم هجرت که با استعداد ظاهر و باطن آراسته و ازمعاصرین سعدی شیرازی (متوفی سال ۶۹۱ه ق = **خصا**) بوده و در حل مشکلات شعری بدو مراجعه می‌کرده‌اند. گویند همه روزه با اتابك سعدبن ابوبکر زنگی نردباختی عاقبت اتابك ترك کرده و یك سال بدین منوال گذشت پس مجدالدین چند بیتی بدو فرستاد و ازآن جمله است:

یاد میدارم ازآن شب که بمن میگفتی　　عمر باقی بنشین خوش چونشستی بامن

وانشب آن بودکه درسرهوس نردت بود　　نرد من بردم و عمداً تو شکستی بامن

اتابك نیز این شعر را در پشت نامهٔ مجدالدّین نوشته و بدو فرستاد:

از خزهای مصری یك خز والف دینار　　بی‌لعب نردکردم هرساله برتو اقرار

ظاهر آنکه مجدالدین نام اصلی وی میباشد و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۶ مخل)

مجدالدین **مبارك بن ابی‌الکرم** - بعنوان **ابن‌الاثیر** درباب کنی خواهدآمد.

مجدالدین **محمد بن ابی‌بکربن رشید** - بغدادی بعنوان **واعظ** خواهدآمد.

مجدالدین **محمد بن ابی‌یزید طیفور** - بعنوان **سجاوندی** نگارش یافته‌است.

مجدالدین **سیدمحمد بن سید عزالدین بن حسن بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس** - داودی حسنی حلّی، برادرزادهٔ سید رضی‌الدین علی بن طاوس، از علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه‌کتاب **البشارة** را تألیف داده و هدیهٔ دربار هلاکوخان نمود اینك دراثرآن خدمت دینی نیل و حلّه وکربلا ونجف از قتل و غارت و صدمات لشگر هلاکو (که درسال ششصد و پنجاه وششم هجری‌قمری وارد بغداد بودند) محفوظ و درامان ماند و نقابت بلاد فراتیه نیز ازطرف هلاکو بدو مفوض گردید تا بسال ششصد وهفتاد و سیّم هجرت در حلّه وفات یافت و جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل دادند.

(ص ۳۸۲ حوادث جامعه)

مجدالدین **محمد بن یعقوب** - بعنوان **فیروزآبادی** نگارش یافته است.

مجدالدین‌همگر بعنوان **همگر** خواهدآمد.

مجدالملك **اسعد بن محمد** - بعنوان **براوستانی** نگارش یافته است.

مجدویه **احمد بن ابی‌بکر بن ابی‌محمد** - **خاورانی** ادیب نحوی ، ملقّب به **مجدویه** (بفتح میم و دال و واو) ادیب‌کامل‌نحوی‌بارع‌فاضل، جوهرهٔ ذکاوت و حافظ قرآن بود ، از یاقوت حموی نیز درس خوانده و صاحب‌کتاب **شرح‌مفصل** وغیره میباشد و درسال ششصد و بیستم هجرت درحدود سی سالگی درگذشت. صاحب‌ترجمه غیراز **ابن‌المجدی** مشهورمیباشدکه نامش‌احمدبن رجب، لقبش‌**شهاب‌الدین** و فقیهی بوده است نحوی قاری ریاضی شافعی، دربعضی ازعلوم و معارف متفرّد و محل استفادهٔ مردم ودرسال‌هشتصد وپنجاهم هجرت وفات‌یافته ومصنّفاتی هم بدو منسوب‌است.

(ص ۲۳۰هب وسطر ۳۳ ص ۸۵ت وص ۲۳۸ ج۲جم)

مجدی **مخلد بن عبدالله**- مصطلح رجال‌است و رجوع بدان علم نمایند.

مجذوب **میرزامحمد** - یا میرزا محمدرضا بن **محمّد** تبریزی، عالمی‌است شاعر صوفی مسلك ، ازفضلای قرن‌یازدهم هجرت‌که به **مجذوب** معروف، دارای اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بوده و ازآثار قلمی او است : مثنوی **شاهراه نجات** درآداب سیر و سلوك و قصائد بسیاری هم دربارهٔ ائمهٔ اطهار ع گفته و از اشعار او است :

ترك‌دیوانگی از طعنهٔ مردم نکنم ـــــ شهرگرتنگ‌بود دامن صحرائی هست

مرد را دردی اگر باشد خوش است ـــــ درد بیدردی علاجش آتش است

خانقاهی‌که بخرجش نکند دخل وفا ـــــ صرفهٔ وقت درآن است‌که میخانه‌شود

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۱۶۹ ج۶س وغیره)

مجذوب **حاج محمدجعفر بن حاج صفرخان بن عبدالله بیگ** - **همدانی** ، ملقّب به **مجذوبعلی‌شاه**، معروف به**کبوترآهنگی**، از افاضل علما

وعرفای قرن‌سیزدهم هجرت، ازطایفهٔ قراگوزلو از طوایف قزلباش، ازتلامذهٔ ملامهدی نراقی و میرزای قمی بوده و اجازهٔ اجتهاد داشت . در همان اوقات تحصیل فقه و اصول و علوم دینیّه ، باوراد و اذکار ونوافل لیلیّه و نهاریّه مواظبت میکرد، درمطالعهٔ‌کتب ابن‌طاووس ، خواجه‌نصیر، ابن‌فهد ، ابن‌میثم ، شیخ بهائی ، میرداماد ، میرفندرسکی ، مجلسی‌اوّل، فیض‌کاشانی وجمعی دیگر از اکابر ومحقّقین علماکه روح‌عرفانی‌داشته‌اند اهتمام تمام بکار برده و قدم بدایرهٔ سیر و سلوک‌گذاشت ، در تهذیب اخلاق و ریاضات شرعیّه‌کوشیده و بعبادت و انزوا میگذرانید ، دیگر باجازهٔ اجتهاد و مراتب سامیه‌که در علوم رسمیّهٔ متداوله داشته نمیپرداخت. حکایات عجیبی از وی منقول‌است وفضلای وقت‌ **سلمان عصرش** میگفتند و علاوه برمراتب علمیّه طبع شعر هم داشته و از او است :

من نگویم‌خدمت‌زاهدگزین یا می‌فروش هرکه‌حالت‌خوش‌کند،درخدمتش‌چالاك‌باش

در عشق موی دوست بمانند مو شدم وز یاد او چنان شدم آخرکه او شدم

زخاموشی بریدم من زبان هرزه‌گویان را دولب برهم نهادم کار شمشیر دودم‌کردم

ازآثار قلمی او است :

۱- اثبات‌النبوة الخاصة بزبان فارسی و نسخهٔ خطی‌آن درخزانهٔ رضویه موجود است
۲- مرآت‌الحق ۳- مراحل‌السالکین . وفات او بسال هزار و دویست و سی و نهم هجری قمری درتبریز واقع شد و درحوالی مقبرهٔ معروف سیدحمزه مدفون‌گردید .

(ص ۴۵۰ ج۲مع و ۵۳۳ص و ۱۰۱ ج ۱ ذریعة)

مجذوبعلی‌شاه همان حاج محمدجعفر **مجذوب** فوق است.

مجرم **مرتضی قلی بیگ -** بن سلطان حسن شاملو ، از رؤسای عشائر اتراك میباشدکه شاعری بوده متوسّط ، در موسیقی و خطّاطی نیز ماهر، بهندوستان رفته وبسال هزار و بیستم هجرت درآنجا درگذشت ، اشعار اورا بموجب وصیّت خودش تقی‌اوحدی جمع وتدوین‌نموده ودیوانی مرتّب شد وازاواست:

زان‌گونه غریبانه بزندان تو مردیم کایّام نشدآگه و تقدیر ندانست

(ص ۴۱۶۹ ج ۶ س)

مجریطی[1]

مجریطی **احمد** یا **سلمة** یا **مسلمة**- بن احمد بن رضاع اندلسی قرطبی مجریطی، معروف به **حکیم مجریطی**، مکنّی به **ابوسلمة** یا **ابوالقاسم** یا **ابومحمد** ازحکمای نامی اسلامی اواخر قرن چهارم هجری قمری میباشدکه درنجوم و احکام آن و رصدکواکب مهارت زیاد داشته و ازتألیفات او است :

۱- **اخوان الصفا** که ذیلا بنام **رسائل** مذکوراست ۲- **تاریخ فلاسفة العرب** ۳- **رسائل اخـوان الصفا** و مرامش در این کتاب تفسیر فلسفه بادیانت بوده وغیراز رسائل اخوان الصفا و خلان الوفای معروف طبع شده است کـه آن ، موافق آنچه تحت عنوان اخـوان الصفا مذکور داشتیم تألیف جمعیتی بوده و این فقط تألیف حکم مجریطی است بلی اینهم بطرز و اسلوب آن بوده و شباهتی بدان دارد وبهمین جهت محل اشتباه جمعی شده وکتاب رسائل اخوان الصفا نام را یکی پنداشته‌اند ویك نسخهٔ خطی ازاین رسائل مجریطی درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصرموجوداست ۴- **غایة الحکیم** (الحکم خل) **و احق النتیجتین بالتقدیم** درعلم سحر وطلسمات که موافق طریقهٔ یونانیها انواع سحر و طلسمات را حاوی و ازدویست و بیست و چهارکتاب ازکتب حکما جمع کرده است ، مدت شش سال بتهذیب آن پرداخت ، تألیف آن در سال سیصد و چهل و هشتم هجرت خاتمه یافت ویك نسخه ازآن برقم ۲۴۴۳ درخزانهٔ ایاصوفیا موجود است.

وفات حکیم مجریطی بسال سیصد و نود و پنجم هجری قمری واقع شد و اینکه بعضی از ریاضیّین معاصر، وفات اورا درسال هشتصد و نود و هشتم هجرت قبل از فتنـهٔ اندلس نوشته‌اند اشتباه است .

(کف وص ۳۴۳ ج ۲ ع و ۲۵۴ ج ۱۰ عن و ۱۷۷ تذکرة النوادر و ۲۷۳ ج ۳ ذریعة وغیره)

۱- **مجریطی** - منسوب به **مجریط** وآن نام شهری بوده ازبلاد اندلس (اسپانیا) که در اوقات حکومت و استیلای عرب بهمین اسم موسوم بود ، پس از استیلای اوروپائیها در اصطلاح جغرافیین ایشان آن اسم اولی به **مادرید** تبدیل یافته و پایتخت دولت اسپانیا میباشد .

مجلسی[1]

مجلسی

ملامحمدباقر بن محمدتقی بن مقصودعلی- مجلسی اصفهانی ، از متبحّرین علمای امامیّه و فحول و اعیان فقهای اثنی‌عشریّه ، از عدول و ثقات محدّثین طریقت جعفریّه و عالمی است عامل ربّانی ، فقیهی است کامل سبحانی ، محقّق مدقّق متکلّم ، جامع معقول ومنقول ، درفقه و تفسیر و حدیث و درایة و رجال و اصول فقه و کلام و دیگر علوم دینیّه مسلّم خاصّ و عامّ ، در اصفهان امام جمعه و جماعت ، از طرف سلاطین وقت شیخ‌الاسلام ودارای نفوذ تمام ، یگانه حامی دین مبین و مجدّد سنن و شرایع سیّد المرسلین ص و محیی آثار ائمّهٔ طاهرین ع بود. خدمات دینیّهٔ متنوعهٔ او ازحیث تألیف و تدریس و احقاق حقوق و



عکس ملامحمدباقر مجلسی است و آن از روی تصویر قلمی که در اصفهان در مقبره‌اش موجود میباشد برداشته شده است -۲۳

۱- **مجلسی** - دراصل ، لقب و تخلص شعری مقصودعلی ، شاعر اصفهانی بوده و بعد از او هم لقب‌مشهوری پسرش ملامحمدتقی گردید ودرنوه‌اش ملامحمدباقر بن ملامحمدتقی‌مذکور، دیگر مشهورتر است بطوری که درصورت اطلاق ونبودن قرینه فقط راجع باو میباشد. درجایی که ازلفظ مجلسی ملامحمدتقی مذکور را اراده نمایند مقید باول کرده و **مجلسی‌اول** نامند و*

الحمد لله خالق الارضين والسموات وجاعل النور والظلمات والصلوة على اشرف البريات محمد وعترته الكرام السادات مادامت الروايات وسيلة الى اقتناص السعادات اما بعد فيقول الفقير الى رحمة ربه الغافر ابن محمد تقي محمد باقر عفى الله عن جرائمهما انى لما تشرفت بصحبة الاخ في الله المجيب لوجه الله المبتغي لمرضاته تعالى المولى عبد الرضا وفقه الله تعالى للارتقاء على اعلا مدارج الكمال في العلم والعمل وطال تردده لدي وكثر اختلافه الي فاستفاد مني حظا وافيا من العلوم الدينية والمعارف اليقينية التمس مني ان اجيز له ما صح لي اجازته وروايته فاستخرت الله تعالى واجزت له ان يروي كلما جاز لي روايته من الكتب المعتبرة والاصول التي تعتمد عليها لاسيما الكتب الاربعة التي عليها المدار في تلك الاعصار وطرق اليها جمة اوردتها في المجلد الخامس والعشرين من كتاب بحار الانوار واوثقها واعلاها ما اخبرني به جماعة من الفضلاء الكرام والعلماء الاعلام منهم الوالد العلامة قدس الله ارواحهم بحق روايتهم عن شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الملة والحق والدين محمد العاملي عن والده الجليل الشيخ حسين بن عبد الصمد عن الشيخ السعيد العالم الرباني زين الملة والدين المشتهر بالشهيد الثاني عن شيخه الاجل نور الدين علي بن عبد العالي الميسي عن الشيخ شمس الدين محمد بن المؤذن الجزيني عن الشيخ ضياء الدين علي عن والده السعيد الشهيد شمس الدين محمد بن مكي عن الشيخ فخر الدين ابي طالب محمد عن والده العلامة جمال الملة والحق والدين الحسن بن يوسف بن المطهر عن شيخه المحقق السعيد نجم الملة والدين ابي القسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد عن السيد الجليل شمس الدين فخار بن معد الموسوي عن الشيخ ابي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي عن الشيخ العماد ابي جعفر محمد بن ابي القسم الطبري عن الشيخ الجليل ابي علي الحسن عن والده الشيخ النبيل ملاذ الطائفة المحقة ابي جعفر محمد بن الحسن الطوسي عن الشيخ العالم الكامل المفيد محمد بن محمد بن النعمن عن الشيخ ابي القسم جعفر بن محمد بن قولويه عن شيخ ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني قدس الله ارواحهم وشكر الله مساعيهم وبالاسناد عن الشيخ المفيد عن الشيخ الجليل الصدوق ابي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ح وعني جميع مصنفات المشايخ المذكورين رضوان الله عليهم وغيرهم من الخاصة والعامة مما هو داخل تحت طرقي اليهم واجزت له ان يروي عني جميع مصنفاتي ومؤلفاتي لاسيما كتاب بحار الانوار وكتاب الفوائد الطريفة وكتاب مرآة العقول وكتاب ملاذ الاخيار وكتاب عين الحيوة واخذت عليه ما اخذ علي من الاحتياط في النقل والتقوى فان المفتي على شفير جهنم والحمد لله اولا وآخرا وصلى الله على محمد وآله الطاهرين

نمونهٔ خط علامهٔ مجلسی ملامحمدباقر -۳۴

توضیح اینکه یك نسخه از کتاب اصول کافی کلینی از اول کتاب تا آخر باب عشرت که تنها باب طهارت نیز از فروع کافی ضمیمهٔ آن بوده و روز دوشنبه پانزدهم ربیع الثانی هزار وهفتاد و ششم هجرت نوشته شده در کتابخانهٔ شخصی آقای نجفی (سید شهاب الدین مقیم قم) موجـود و دریك رویهٔ ورق آخر باب عشرت پیش از شروع بباب طهارت اجازه‌ای بخط شریف ملامحمدباقر مجلسی بقرار مذکور فوق نوشته شده است ماهم محض ابقای اثر آن یگانه خادم دین مقدس اسلامی زینت اوراق مینمائیم. علاوه ، برای آقایان اهل علم که سلسلهٔ سند روایتی خودشان را تامجلسی برسانند اشخاص مابین مجلسی و امام معصوم را نیز که دراین اجازه نوشته شده در نظر داشته و آن خبر و حدیث منظوری خود را بطـور مسند و مسلسل از معصوم روایت نمایند .

امر بمعروف و نهی‌از منکر و ترجمهٔ احادیث و اخبار آل‌محمد و نشرآنها در بلاد عجم و قضای حوائج مردم و دفع شرّ ظلمه و قلع و قمع صوفیّه و اهل بدعت ودیگر وظائف دینیّه درغایت اشتهار وکالشّمس فی‌رابعة‌النّهار واضح وآشکار ، دقّت نظر و تبحّر او خارج از حیطهٔ بیان بوده و این مختصرات گنجایش یك هزارم آنها را ندارد .

از عبدالعزیز ناصبی دهلوی نقل است که اگر دین شیعه را دین مجلسی نامند بجا و بموقع خواهد شد که رونق آن دین ازمجلسی میباشد پس بهتر آن است که از در عجز وارد وبقصور قلم شکستهٔ خود ازشرح مقامات عالیهٔ علمیّه و مراتب سامیهٔ عملیّهٔ آن یگانه مفخر عالم اسلامی اعتراف کرده و طالبین شرح زاید را بکتاب فیض قدسی علاّمهٔ محدّث جلیل ، حاج میرزا حسین نوری قدّس سرّه که فقط درتاریخ حیات ادوار زندگانی آن علاّمهٔ دهر است هدایت نماید .

دراینجا بطوراجمال تذکّر میدهد که درترویج دین واحیای شریعت سیدالمرسلین ع شاید کمتر کسی بپایهٔ او برسد ، خصوصاً نشرآثار شریعت مقدّسه دربلاد عجم که همه‌گونه اخبار فقه و ادعیّه و قصص و حکایات راجعه بغزوات و معجزات و دیگر شرعیّات را بزبان فارسی ترجمه کرده ودرتمامی بلاد اسلامی انتشار داده و سبب هدایت اغلب مردم گردیده وکمتر خانه‌ایست که درآن از تألیفات فارسی او نباشد . مؤلّفات و مصنّفات طریفهٔ متنوّعهٔ او مثل نام نامیش درغایت اشتهار ، مرجع استفادهٔ صغار وکبار ، اکابر و فحول عرب و عجم ، عالم و عارف ، خواص و عوام ، زنان و اطفال است . سید مهدی بحرالعلوم که اسم سامیش حاکی از مسمّی میباشد باآن همه عظمت و تبحّری که داشته آرزو می‌کرده است که تمامی مصنّفاتش در دیوان و نامهٔ اعمال مجلسی ثبت شود ، در

* گاهی **مجلسی کبیر** نیز گویند چنانچه گاه‌است که درمقابل آن، ملامحمدباقررا نیز **مجلسی ثانی** اطلاق میکنند. درمستطرفات بروجردی گوید شاید مجلسی گفتن‌ایشان بجهت انتساب‌مقصودعلی مذکور ببعضی‌ازدیهات بوده‌باشد ودرجایی دیدم که چون‌مقصودعلی بسیارنیکومحضر ومجلس‌آرا بوده و اشعار خوب می‌سروده بهمین لقب مجلسی ملقب و هم بدان متخلص گردیده است باری لفظ مجلسی عنوان بعضی از شعرا هم میباشد که شرح حال اجمالی ایشان را مینگارد .

مقابل یکی از تألیفات فارسی مجلسی هم‌که درحقیقت احیای عمومی آثار ائمهٔ اطهار ع و وسیلهٔ ارشاد و هدایت اکثر عوام است در نامهٔ اعمال او مندرج گردد . توان گفت که علاوه بر احیای دین وشریعت ، حفظ و حراست کشور و مملکت نیز بواسطهٔ قلّت تدبیر شاه سلطان حسین صفوی بسته بوجود مجلسی بوده چنانچه درسال وفات او قندهار مسخّر بیگانه شد و بعدازآن هم وضع سلطنت و حکومت رو بانحطاط گردید . یك خدمت دینی مجلسی راکه درحقیقت ازمختصّات و امتیازات وی میباشد وکسی دیگر ازعلمای اسلامی بنظیرآن موفق نگردیده زینت بخش اوراق مینماید : از مقامات سید نعمت‌الله جزائری نقل است پس ازآنکه اجرای احکام شرع و تمشیت امور مسلمین در دههٔ نهم قرن یازدهم هجرت ازطرف شاه سلیمان صفوی درشهر اصفهان (که درآن‌موقع پایتخت ایران بوده) بعهدهٔ مجلسی مفوّض گردید او نیز چنانچه باید وشاید بانجام وظائف لازمه اشتغال ورزید تا روزی مسموعش افتادکه جماعتی ازکفّار هند درپنهانی به بتی‌که در آن بلده بوده میپرستند پس حکم شرعی بشکستن آن بت صادرکرد و سعی وتلاش کفّار مؤثّر نیفتاد وهرچه مال ومنال وهدایا تقدیم دربار همایونی نمودندکه بلکه آن داهیه را از سر معبود خـودشان دفع‌کرده باشند سودی نبخشید و برحسب حکم نافذ آن عالم ربّانی بت را شکستند . بعدازآن یك نفر هندوکه خادم مخصوص آن بت بوده تاب مفارقت معبود خود را نیاورد و ازکثرت تأثّر طنابی درگردن انداخته و خود را خفه نمود . **فاعتبروا یا اولی‌الابصار** . از تألیفات علاّمهٔ مجلسی است :

۱- **آداب تجهیزالاموات** ۲- **آداب‌الحج** ۳- **آداب‌الرمی** یا **آداب‌السبق والرمایة** ۴- **اثبات‌الجن و وجوده** ۵- **الاجازات** که مجلدآخر بحارالانوار واجازات علمای امامیه را از اوائل زمان غیبت تا عصر خودش حاوی و درحدود صد و بیست اجازه است ۶- **اختیارات الایام صغیر** بفارسی درحدود پانصد بیت ۷- **اختیارات الایام‌کبیر** بفارسی‌که بارها چاپ شده و مشهور است . در ذریعة این هردوکتاب اختیارات را بمجلسی نسبت داده و بعضی آنها را نیز مثل تذکرةالائمه و صراط‌النجاة مذکورین ذیل بملا محمدباقر لاهیجی سابق‌الذکر نسبت داده‌اند وصاحب روضات‌نیز بدین‌عقیده گراییده‌است ۸- **الاربعون‌حدیثا فی‌الاصول والفروع والخطب والمواعظ ومایحتاج الیه‌الناس فی‌امور دینهم** با شرح مبسوط عربی آنهاکه تماماً از مشکلات

احادیث بوده و درایران چاپ شده است **۹- الاربعون حدیثا** در امامت با شرح فارسی و نیز درایران چاپ شده است **۱۰- اوقات‌الظهر والعصر و نوافلهما** بفارسی **۱۱- بحارالانوار فی‌اخبارالائمة الاطهار ع** که همه‌گونه اخبار و احادیث متنوعهٔ تمامی‌کتب حدیث‌را غیرازکتب اربعهٔ مشهوره با شرح وبیان‌آنها (دراغلب‌موارد) جمع وبا ترتیب صحیح و اسلوب مرغوب در بیست و شش مجلد بزرگ مرتب و مهذب نموده واز نهج‌البلاغة نیز بسیارکم روایت‌نموده‌است. تمامی مجلدات این‌کتاب مستطاب در دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار چاپ و بعدازآن نیز بعضی‌از مجلداتش بطبع رسیده و نسبت باخبار وآثار اهل بیت عصمت ع کتابی بدین احاطه و جامعیت تا زمان ما تألیف نیافته وکسی از سلف وخلف موفق به همچو خدمتی نشده‌است **۱۲- تحفة‌الزائر** بفارسی و چندین مرتبه درایران چاپ شده‌است **۱۳- تذکرة‌الائمة** چنانچه بعضی‌گفته‌اند بلکه مشهورهم هست، لکن موافق‌آنچه‌تحت‌عنوان لاهیجی مذکورداشتیم این‌کتاب تألیف ملامحمدباقر بن محمدتقی لاهیجانی است و نسبت دادن‌آن بمجلسی همانا ناشی از وحدت اسم و زمان و اسم پدر است **۱۴** تا **۳۱- ترجمهٔ هریك ازباب‌حادیعشر و توحید مفضل و حدیث‌جبر وتفویض و حدیث رجاء بن ابی‌الضحاك و حدیث ستة اشیاء لیس للعباد فیها صنع و حدیث سعد بن عبدالله‌القمی عندتشرفه بلقاءالحجة ع و اخذ مسائله منه و حدیث عبدالله بن جندب و حدیث مفضل در رجعت و ظهور حجت و خطبة‌الرضا ع فی‌التوحید و دعای جوشن‌صغیر و دعای سمات و دعای‌کمیل و دعای مباهله وذهبیهٔ معروف به طب‌الرضا ع و زیارت جامعه وعهدنامهٔ مالك‌اشتر و فرحة‌الغری سید ابن طاووس وقصیدهٔ تائیهٔ دعبل‌خزاعی** که تماماً بپارسی‌ترجمه شده‌اند **۳۲- تعبیرالرؤیا** یا **تعبیر منام** چنانچه بعضی‌گفته‌اند و لکن‌آن هم مثل تذکرة‌الائمهٔ مذکور تألیف ملامحمدباقر بن محمدتقی لاهیجی است و رجوع بدانجا نمایند . والدلیل الدلیل **۳۳- تفسیرآیهٔ : السّابِقُونَ السّابِقُونَ** در سورهٔ واقعة **۳۴- تفسیرآیة‌النور** در سورهٔ نور **۳۵- تفضیل امیرالمؤمنین ع علی من عدا خاتم‌النبیین ص ۳۶- جلاءالعیون** بفارسی در تواریخ حیات و مصائب و معجزات و دیگر مزایای حال چهارده معصوم علیهم‌السلام‌که بارها در ایران چاپ شده است **۳۷- جوابات‌المسائل الطوسیة ۳۸- حاشیهٔ اصول‌کافی ۳۹- حاشیهٔ امل‌الآمل ۴۰- حاشیهٔ تهذیب‌الاحکام شیخ‌طوسی ۴۱- حق‌الیقین دراصول دین** بفارسی‌که بارها در ایران چاپ و تألیف‌آن درسال هزار وصد و نهم هجرت ویك یا دوسال پیش‌از وفات او وآخرین تألیف او است **۴۲- حلیة‌المتقین** بفارسی درآداب و سنن و بارها درایران چاپ شده است **۴۳- حیات‌القلوب** بفارسی‌که سه مجلدبوده اولی درتاریخ‌انبیا واحوال ملوك معاصر ایشان ، دویمی در احوال حضرت رسالت ص ، سیمی درامامت و بارها درایران چاپ شده است **۴۴- ربیع‌الاسابیع** درادعیه‌بفارسی وچاپ شده‌است **۴۵- زادالمعاد** بفارسی‌که ازکثرت‌شهرتش محتاج بذکر مزایای او نمیباشد **۴۶- شرح‌الاسماء الحسنی ۴۷- شرح دعای جوشن‌کبیر ۴۸- شرح روضة‌الکافی ۴۹- صراط‌النجاة** در شرح معاصی‌کبیره و بعضی این را نیز مثل

تذکرةالائمة و اختیارات مذکورین فوق بملا محمدباقر لاهیجی سابق‌الذکر نسبت داده است **۵۰- صواعق‌الیهود درجزیه ۵۱- عین‌الحیاة** بفارسی در وعظ و زهد و مذمت دنیا و بارها درایران چاپ شده است **۵۲- الفرق بین صفات‌الذات و صفات‌الفعل** بفارسی **۵۳- الفوائد الطریفة فی‌شرح الصحیفة الشریفة ۵۴- مرآةالعقول** که شرح عربی اصول و فروع کافی است و درچهارمجلد بزرگ درایران چاپ شده‌است **۵۵- المسائل‌الهندیة** وآن مسائلی‌است‌که برادرش ملاعبدالله از هند باو نوشته است **۵۶- مشکوةالانوار** بفارسی درفضیلت قرائت‌قرآن وچاپ‌شده است **۵۷- مقباس‌المصابیح** بفارسی درتعقیبات‌نماز **۵۸- ملاذالاخیار فی‌شرح تهذیب‌الاخبار ۵۹- الوجیزة** در رجال‌که در طهران چاپ شده وغیر اینهاکه **رساله‌های متفرقهٔ بسیاری** در اذان و استخاره و اعتقادات و تحدید کرّ و تعقیبات و حدود و حکم مال نواصب و دیات و رجعت و رضاع و زکوة و زیارت اهل قبور و سهو و شك و قصاص وکفارات و مقادیر و مناسك حج و نماز شب وغیراینها تألیف و اسلام و اهل اسلام را رهین قلم میمنت‌شیم خود نموده و بالخصوص‌کتابهای متنوعهٔ فارسی اوکه تأثیرات فوق‌العادة در قلوب اغلب‌عوام‌که آشنا باصل زبان‌مقدّس‌عربی‌دینی‌نبوده‌اند‌بخشیده وهریکی‌ازآنها بعد از وفات مؤلفش نیز بنظر حقیقت یك مبلّغ جدّی کافی بوده است **جزاه‌الله عن‌الاسلام و اهله خیرالجزاء**.

ولادت مجلسی بسال یك هزار و سی و هفتم هجری قمری واقع و عدد ابجدی جملهٔ: **جامع‌کتاب بحارالانوار = ۱۰۳۷** مادّهٔ‌تاریخ ولادت میباشدکه‌گویا خلقت‌او برای انجام این خدمت مهم دینی بوده‌است . وفات او نیز درسال هزار وصد ویازدهم هجرت واقع و هریك از دوجملهٔ : **حزن وغم = ۱۱۱۱** ویا **خازن جنت = ۱۱۱۱** مادّهٔ تاریخ وفات میباشد و سیدحسین بروجردی در نخبةالمقال‌گوید :

والمجلسی ابن تقی باقر — له بحار کلها جواهر
مجددالمذهب بالوجه‌الاتم — و عد عمر اقبضه حزن وغم

عد = ۷۴ و جملهٔ **حزن و غم** = ۱۱۱۱

بعضی از ارباب تراجم وفات مجلسی را درهزار و صد و دهم نوشته‌اند و بنابراین نیز یکی از چهار جملهٔ : **رونق ازدین‌برفت = ۱۱۱۰** یا **مقتدای‌جهان زپا افتاد = ۱۱۱۰**

یا **عالم علم رفت از عالم** = **۱۱۱۰** یا **باقر علم شد روان بجنان** = **۱۱۱۰** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد لکن بهتر از همه این شعر است که بدون اطناب و تکلّف علاوه برسال وفات روز و ماه آنرا نیز متضمّن است :

ماه رمضان چو بیست وهفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد

زیراکه عدد جملهٔ **ماه رمضان** بحساب ابجدی هزار و صد و سی و هفت است و چون **بیست و هفت** از آن کم کنی هزار وصد و ده میشود که سال وفات او است و روز وفات هم بیست و هفتم رمضان همان سال میباشد.

قبر شریف مجلسی در جامع عتیق اصفهان دربقعهٔ والد ماجدش ملامحمدتقی مجلسی اوّل واقع ومزار مردم است، ملامحمدعلی استرآبادی آیزنهٔ او وملامهدی هرندی ومیرزامحمدتقی الماسی وملاصالح مازندرانی آیزنهٔ دیگر او وپسرش آقاهادی مازندرانی و بعضی از اجلاّی دیگر نیز درهمان بقعه ودرجوار آن یگانه خادم دین مقدّس اسلامی مدفون هستند . اساتید و مشایخ روایت مجلسی بسیارند و ازهریك از شیخ حرّ عاملی و صدرالدین سیدعلی خان مدنی شیرازی (که شرح حال هریکی در محل خود از این کتاب نگارش یافته) بطور اجازهٔ مدبجه روایت مینماید یعنی ایشان نیز از او روایت مینمایند . تلامذهٔ مجلسی نیز بسیارند ، میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض العلما، سید نعمت‌الله جزائری، ملاصالح مازندرانی، امیرمحمدصالح حسینی خاتون آبادی و اجلاّی دیگر وقت نیز از آن جمله بوده‌اند وبنا برآنچه ازمیرزا عبدالله مذکور نقل‌شده شمارهٔ ایشان بالغ بهزار نفر بوده و تفصیل مراتب را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(قص و ملل وص ۱۱۸ت و ۲۳۰هب و ۴۰۸مس و متفرقات ذریعة)

مجلسی اصفهانی از شعرای ایران و ازشاگردان محتشم کاشانی آتی الترجمه (متوفی بسال ۹۹۶هـ ق = **ظصو**) میباشدکه بهندوستان رفته ودر اوائل قرن یازدهم هجرت درآنجا وفات یافت. نام وسال وفاتش بدست نیامد واز اشعار او است:

درجهان هرجا بلائی بود ازما درگذشت غیر بخت تیره کوچون سایه بردنبال ما است

بظنّ نگارنده ، همان مقصودعلی ، جدّ مجلسی محمدباقر فوق است .

(ص ۴۱۷۰ ج ۶ س)

مجلسی اول **ملامحمدتقی بن مقصودعلی-** اصفهانی ، مشهور به مجلسی ، از متبحّرین علمای دینیّهٔ اثنیعشریّه و متمهّرین علوم اسلامیّه وازثقات ومعتمدین محدّثین اخبار خانوادهٔ عصمت ع ، فقیه محدّث رجالی عابد زاهد، حاوی فضائل علمیّه و عملیّه ، مؤیّد بتأییدات الهیّه ، اعبد و ازهد علمای وقت بود. درفهم اخبارآل محمد ع و احیایآثار اهل بیت عصمت ع اهتمامتمام داشت وازتلامذهٔ شیخ‌بهائی وملاعبدالله شوشتری بوده واز ایشان روایت‌کرده وازمحقّق‌کرکی نیزروایت مینماید وفرزند ارجمندش ملامحمدباقرمجلسی فوق‌الذکر وآقاحسین محقّق‌خوانساری و اغلب اکابر وقت هم از او روایت میکنند ودر ردیف محمدین از نخبةالمقال‌گوید:

ثم ابن مقصود تقی مجلسی عن‌البهائی روی والتستری

بالجملة صاحب ترجمة درفقه و تفسیر وحدیث و رجال ، افضل اهل‌عصر خود ودر زهد و ورع و تقوی و عبادت و اجتناب از شبهات ، تالی استاد خود ملاعبدالله شوشتری و پیوسته مشغول تهذیب اخلاق و ریاضات دینیّه ومجاهدات‌نفسیّه وترویج احادیث ائمّهٔ اطهار ع وسعی درانجام حوائج مؤمنین و ارشاد و هدایت عباد بود . نخستین‌کسی‌است که بعداز ظهور دولت صفویّه بنشر احادیث شیعه پرداخته ودراثرهمّت فتور ناپذیر او اخبارآل‌محمد ع انتشاریافت. درعمل‌بمدلول‌اخبار، جمودی وافر داشته وعمل‌بظواهر قرآن مجید را شدیداً انکار مینمود حتی از بعض‌کلمات‌او نقل شده‌که لااقل احتیاط در ترك عمل بظواهرکتاب است مادامی‌که تفسیری از اخبار نرسیده باشد .

گاهی صاحب ترجمة را بتصوف منسوب دارند لکن علاّمهٔ مجلسی مذکور فوق از طرف وی مدافعه‌کرده و شرحی دراین موضوع نگاشته‌که حاصلش این است: مبادا دربارهٔ والد معظّم بخطا رفته واز صوفیّه‌اش پنداری‌که این‌خیال ، فاسد وکاسد میباشد بلی محض اینکه ایشان را موافق عقیده و مذاق خودشان ردّکرده و ملزم نموده باشد ،

و بمیرد کافر مرده است و احادیث بسیار وارد شده است که جمعی که اثناعشری نباشند عبادات ایشان و زنا و لواط ایشان
مثل یکدیگر است چون مذکور شد که صلوة که اعظم عبادات است اگر کسی بی وضو واقع سازد دو عقاب دارد یکی آنکه نماز نکرده است
و مانند کفار است و دوم آنکه استخفاف بنماز کرده است و آن نیز بمنزله کفر است بخلاف آنکه تارک الصلوة است او را عقاب میباشد
از جهت ترک فقط پس چنانکه وضو شرط صلوة است همچنین معارف واجبه شرط ایمانست بلکه شرط اسلام پس بمنزله نمازیست که کفار
بجا آورند و بعد از این نیز احادیث متفرقه درین باب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی والحمد لله رب العالمین والصلوة علی
سید المرسلین محمد و عترته الانجبار الاصفیاء الطیبین الطاهرین لقد وقع الفراغ من المجلد الاول فی شهر جمادی الاولی لسنة
خمس و ستین بعد الالف من الهجرة المقدسة حامدا مصلیا مسلما علی ید
احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما بالنبی و آله الطاهرین

نمونهٔ خط ملامحمدتقی مجلسی اول -۲۵

قطعهٔ مزبور ازصفحهٔ آخر کتاب لوامع صاحبقرانی (شرح فارسی) است که نسخهٔ اصل بخط خود مجلسی اول میباشد

(چنانچه مقتضای مجادله باحسن است)گاهی اظهار تصوف میکرده است. بعضی کرامات و منامات صالحهٔ صادقه نیز بصاحب ترجمه منسوب و درکتب مربوطه مذکور و نقل آنها اطناب و خارج از وضع کتاب بوده و فقط بنقل یك فقره ازمنامات او می‌پردازد: تشرّف او بزیارت نجف اشرف مصادف بفصل زمستان‌شد وبجهت مساعدت هوای عربستان تصمیم دادکه تمامی زمستان را درآن ارض‌اقدس توقف نماید تا شبی حضرت امیرالمؤمنین ع را درخواب دیدکه بعد از اظهار لطف بسیار بدو فرمودکه دیگر اینجا توقف نکن و بشهر خودت اصفهان برگردکه نفع وجود تو درآنجا بیشتر است ولی مجلسی در اثر اشتیاقی‌که در اقامت‌آن‌آستان مقدّس داشته در استدعای رخصت توقّف، مبالغه می‌نمود لکن‌آن‌حضرت قبول‌نکرده وفرمودکه درأین‌سال شاه عباس وفات خواهد یافت، شاه‌صفی جانشین وی خواهد شد ، دربلاد شما فتنه‌های سخت بروز خواهدکرد ، خدا خواسته است‌که تو درچنین موقع حسّاس در اصفهان باشی و درهدایت خلق سعی وکوشش‌کنی. تو میخواهی‌که تنها خودت بدرگاه خداوندی بیائی ولی خدا میخواهدکه دراثرهدایت تو هفتاد هزار نفر بطرف خدا بیایند لابدّ باید برگردی . مجلسی حسب‌الامر مبارك لازم‌الاذعان رؤیائی‌آن خلیفةالرحمن مراجعت باصفهان‌کرد، خواب خودرا برای یکی از خواص خودگفت ، او نیز بشاه صفی نقل نمود . اتفاقاً بفاصلهٔ چند روزی شاه عباس درسفر مازندران برحمت الهی نایل شد و شاه صفی بتخت سلطنت نشست و صدق‌آن رؤیای رحمانی این عالم ربّانی بوقوع پیوست .

تألیفات مجلسی اوّل بهترین معرّف صحت سلیقه و مذاق وتبحّر علمی وخدمات دینی وی میباشند :

۱- **احیاءالاحادیث فی‌شرح‌تهذیب‌الحدیث** که‌شرح تهذیب‌شیخ‌طوسی‌است ۲- **الاربعون حدیثا** که بدرخواست میرزا شرف‌الدین علی‌گلستانه تألیفش داده و مشایخ خود را درآن ذکر کرده است ۳- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۴- **حاشیهٔ نقدالرجال** ۵- **حدیقةالمتقین فی‌معرفة احکام‌الدین لارتقاء معارج‌الیقین** بفارسی‌که درهند چاپ شده ویك‌نسخهٔ خطی ناقص‌آن‌نیز بشمارهٔ ۱۸۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجود است ۶- **روضةالمتقین** که شرح‌عربی

من لایحضره‌الفقیه بوده و چهار نسخهٔ خطی‌آن بشماره‌های ۱۸۸۸ـ۱۸۹۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ مذکوره موجود است **۷- شرح زیارت جامعه ۸- شرح صحیفهٔ سجادیه بعربی ۹- شرح صحیفهٔ سجادیه بفارسی** و ظاهراً این دوشرح غیرازحاشیهٔ صحیفهٔ مذکور فوقاست **۱۰- لوامع صاحبقرانی** که شرح فارسی من لایحضره الفقیه بوده و سه نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های ۱۸۷۳ و ۲۴۳۹ و ۲۶۶۴ درکتابخانهٔ مذکور موجود است و غیراینها و درافعال حج و رضاع و مقادیر وموضوعات دیگر نیز رساله‌های متفرقه دارد .

وفات مجلسی اوّل بسال یك هزار و هفتادم هجری قمری دراصفهان واقع شد ، درجامع‌عتیق اصفهان مدفون‌گردید وهریك ازسه جملهٔ: **صاحب‌علم رفت‌ازعالم = ۱۰۷۰** و **مسجد و منبر از صفا افتاد = ۱۰۷۰** و **افسر شرع‌اوفتاد بی‌سر وپاگشت فضل = ۱۰۷۰** مادّهٔ تاریخ وی میباشند . مقصود از این مصراع‌آخری‌آنکه اگر اوّل‌لفظ **شرع** و اوّل و آخر لفظ **فضل** را بیندازی مجموع عدد سه‌حرف باقی یك‌هزار وهفتاد میباشد وچنانچه در شرح حال شیخ بهائی مذکور داشتیم مقلوب این مصراع هم مادّهٔ تاریخ شیخ است **(افسر فضل اوفتاد بی‌سر وپاگشت شرع)** . مجلسی‌اوّل علاوه‌برملامحمدباقرعلاّمهٔ مجلسی فوق دوپسر علیحده نیز داشته یکی **ملاعزیزالله**که اکبر اولاد او بوده وچهارسال بعد از وفات والد ماجد خود درگذشته و **حاشیهٔ تهذیب شیخ طوسی** و **حاشیهٔ من لایحضره‌الفقیه** هم از تألیفات او است . دیگر **ملاعبدالله**که نیز ازمتبحّرین عصرخود بوده و بسال هزار و صد و سی وچهارم هجرت دربلاد هند وفات‌یافته وازآثار قلمی او**حاشیهٔ حدیقةالمتقین** والد معظّم خودش است‌که حاکی از فضل و تبحّر وی میباشد و نسب مجلسی از طرف پدر به **ابونعیم اصفهانی** منتهی میگرددکه شرح حال او درباب‌کنی خواهدآمد.

(مل وص ۱۲۹ت و ۲۳۲هب و ۱۴۴ ج ۱ طرائق‌الحقائق)

مجلسی ثانی **سید عبدالله بن سید رضا** ـ بعنوان شبر نگارش یافته‌است .

مجلسی ثانی **ملامحمدباقر بن محمدتقی** مذکور فوق است .

مجلسی‌خراسانی بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام شاعری‌است ایرانی و دیگر اسم و زمان و مشخّص دیگری مذکور نداشته واز او است :

دائم ز دیده مارا، خون‌دل‌است‌حاصل حاصل‌که درعذابیم، ازدست دیده‌ودل
سررشتـهٔ محبت در گـردن ارادت آسان نمود اوّل ، آخر فتـاد مشکل

مجلسی کبیر چنانچه فوقاً اشاره شدگاهی **مجلسی‌اول** راگویند .

مجلسی‌هراتی ایضاً بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام شاعری است ایرانی، اسم و زمان و مشخّص دیگری ننوشته وفقط این شعررا بدونسبت داده‌است:

هرزمان‌گردی‌زکوی دوست‌سر برمیکند تاکدام افتاده آنجـا خاك برسر میکند

مجلسیان ملامحمدتقی و ملامحمدباقر است‌که بعنوان مجلسی اوّل وثانی مذکور شدند .

مجلی لقب رجالی موسی بن قاسم بن معاویة بن وهب بجلی است.

مجمر **سیدحسین-** طباطبائی اردستانی‌اصفهانی ، ازشعرای عهد فتحعلی شاه قاجار میباشدکـه قصائد و غزلیّات فصیح و ملیح میگفت ، بمنادمت مجلس شاهزادگان مفتخر و ازکثرت تبحّر و تمهّری‌که درفنون شعری داشته مشمول عنایات ملوکانه و بلقب **مجتهدالشعرا** ملقّب بود . دیوان او درحدود پنج و شش هزار بیت و درطهران چاپ شده است . بسال هزار ودویست و بیست وپنجم هجرت در سی وپنج‌سالگی درگذشته ودرخاك پاك قم مدفون‌گردید وازاشعار او است‌که درتهنیت عید فطر گوید :

المنة لله کـه بـدل گشت دگر بـار سجّاده بـه پیمانـه و تسبیح بزنّار
رفت‌آنکه گشودند در ِ صومعـهٔ شیخ رفت‌آنکـه ببستنـد در ِ خانهٔ خمّار
صد سبحهٔ زاهـد بغباری ز ره دوست صـد دفتر واعظ بحـدیثی ز لب یـار
صدبانگ مؤذّن به‌سرودی زدل‌چنگ صـد ذکـر مسیحا بنـوائی ز رك تار
زاهد نه اگر بیهده‌گفت ازچه بقولش نـاورد یکی ازپس سی روز جز انکار
سی روز پـی روزه‌گـرفتیم و ندیدیم جزضعف‌دل و رنج‌تن و زردی رخسار

نه قـابل تـکلیفی ونـه لایـق حشری　　　نه در غـم امروزی و نه در غـم فردا
زین بانگ‌جرس راه بجایی نتوان برد　　　کـو خضر رهی تـاکـه شود راهبر ما
(ص ۴۶۵ ج۲ مع و ۵۳۸ض وغیره

مجنون که بعربی دیوانه میباشد عنوان مشهوری بعضی از عقلا است‌که بجهت پاره‌ای اسبـاب و علل و مقتضیات زمانی و مکانی تجنّن کرده وخودرا بدیوانگی زده‌اند وآن‌جنون ظاهری را وسیلهٔ‌جلب منفعت یا دفع ضرر، یا مقدمهٔ پاره‌ای مقاصد مهمّـهٔ دینی یا دنیوی نموده و بپشتیبـانی‌آن موفق بمرام خود آمده‌اند اینك اسامی و مجاری حالاتشان در تواریخ و سِیَر، مذکـور و اقوال و افعال و اطوار بعضی از ایشان سرمشق ارباب سیر وسلوك و اهل طریقت بوده و بعضی دیگر نیز دستورالعمل اهل شریعت میباشدکه برای‌انجام‌یك‌مقصد دینی تاآنجاکه مقدورشان بوده مساعدتهای لازمه ومقتضیه را جاناً و مالاً، قولاً و فعلاً، موافق دستور شرع‌مقدّس معمول داشته‌اند، بالاخره برای‌پیشرفت مرام‌مقدّس دینی غیرازجنون ودیوانگی علاجی ندیده‌اند ودر راه مرام، عقل و هوش را نیزکه حقیقت آدمیّت و بشریّت و انسانیّت بوده و تنها امتیاز انسان از حیوان و یگانه وسیلهٔ افتخار افراد انسانی بیکدیگر است ازخود سلب‌کرده‌اند، وجودخودشان‌را اسباب‌مسخره ومضحکهٔ دیگران‌نموده وهمه‌گونه طعن وتوهینات قولی وفعلی ایشان راکه هریکی‌بتنهائی هزاران مرتبه صعب‌تر ازمرگ است متحمّل‌شده‌اند. چنانکه اشاره شد وازمراجعه بشرح‌حال و اطوار متجنّنین روشن میگردد هدفشان مختلف میباشد و بعضی از اسباب تجنّن ایشان را تذکّر میدهد:

اول - بعضی‌از عقلا، تجنّن و اظهار حماقت را وسیلـهٔ تحصیل ثروت و مال و منال‌کرده‌اندکه بحکم «کبوتر باکبوتر باز با باز» بدین وسیله همرنگ جماعت شده و بمقصود خود نایل‌گردیده‌اند.

انکنت تهوی ان تنال المالا　　　فالبس من‌الحمق غدا سربالا

حسن بن محمدنیشابوری درکتاب عقلاءالمجانین‌گوید شخص‌ادیب عاقل‌شاعر بافهم عامر

نامی باآن‌همه فضل وکمال و علم و ادبی‌که داشته از حظ دنیوی محروم بود ، باقتضای طبیعت‌اهالی‌که خریدارعلم و ادب نبوده‌اند چاره‌را درتجنّن و اظهاردیوانگی وحماقت دید ، یکی‌از دوستانی در دیهی دیدکه بچه‌ها اسباب مضحکه ومسخره‌اش‌کرده‌اند، گفت ای عامر از کی بدین حال مبتلا هستی پس این شعر را انشا نمود :

جننت نفسی لکی انـال غنی	فـالعقل فی‌ذاالزمان حرمان
یـا عاذلی لاتلم اخـا حمق	تضحك منه فـالحمق الـوان

نیز یکنفر ادیب، مجنونی را دیدکه خودبخود حرف میزند، بعداز استماع معلوم‌شدکه کلماتش‌متقن و راجع باصول‌دین‌میباشد، پرسیدکه‌چه‌چیز ترا بدین‌حال واداشته‌است گفت:

لما رأیت الحظ حظ الجاهل	ولم ارالمغبـون مثل‌العـاقل
دخلت عیشا من‌کـرام نائـل	فصرت من عقلی علی مراحل

علیّ بن صلوة قصری نیز با اینکه ازطراز اوّل شعرای وقت‌بوده روی همین‌اصل تجنّن و تحامق نمود ، اشعار لطیفی مناسب همین حال جنونی‌گفت و بدان وسیله بازار کاسد قدیمش رواج یافته و کارش بالاگرفت بحدّی‌که اشراف وملوك و اکابر نیز بمنادمت وی رغبتی وافر داشته‌اند .

طاب عیش‌الرقیع فی‌ذاالزمان	والجهول الغفـول والصفعان
فاغتنم حمقك اللذی انت فیه	تحظ بـالمکرمات والاحسان

تحامق ثطب عیشا ولاتك عاقلا	فعقل الفتی فی‌ذاالـزمان عدوه
فکم قد رأینا ذانهی صارخاملا	وذا حمق فی‌الحمق صار سموه

دوم - بعضی دیگر تجنّن را وسیلهٔ استخلاص از بلا وآفت‌کرده‌اند و چنانکـه در فتنهٔ عثمان‌کسی باهل‌خودگفت‌که من دیوانه شده‌ام در زنجیرم‌کنید تا از شرّ من ایمن‌باشید تا بعداز قتل عثمان‌گفت زنجیر را بردارید‌که بهوش‌آمده‌ام وحمد میکنم خدائی راکه مرا از قتل عثمان نجات داد . نیز خلیفهٔ وقت‌که قائل‌بقدم قرآن ومخلوق‌نبودن‌آن‌بوده از ابوالصّلت عبدالسلام بن صالح‌کـه بحدوث و مخلوق بودن قرآن مجید معتقد بـوده حدوث و قدم قرآن را استفسار نمود ، او درجواب بنای تعزیت و تسلیت و سرسلامتی

گذاشت، خلیفه‌گفت مگر که مرده و برای‌چه تسلیتم‌میدهی؟گفت از طرف **قل هوالله احد** که مرده است و درجواب سئوال ازکیفیّت مردنش هم‌گفت‌که هرچیزحادث وهرمخلوق میمیرد پس خلیفه امر باخراجش‌کردکه دیوانه شده‌است . **سیم** - بعضی‌ازعقلا نیزمحض فرار از تحمیل فوق‌الطاقه یا تکالیف غیرمشروع ، تجنّن میکردند و بدان وسیلـه دین و دنیای خودشان را حفظ و حراست مینمودند . قضیهٔ بهلول دراین‌باب معروف بوده و خواهدآمد و نظیرآن است‌که مردی از معاشرت زنان بستوه‌آمده وقسم یادکرده بودکه دیگر ازدواج نکند مگر بعد از استشاره با صد نفر. با نود و نه نفر استشاره‌کرده‌بود، روزی از خانه‌اش بیرون شد تا با اوّلین‌کسی‌که تصادف کند مشورت‌کرده و صد نفر را تمام‌کند ، اوّلین مصادف‌او دیوانه‌ای‌بوده نی سوارکه استخوان‌ها راگردن‌بندخودنموده و رویش را هم سیاه‌کرده بود، بدوگفت سؤالی دارم، دیوانه‌گفت هرمطلبی‌که بتو سودی رساند سؤال‌کـن والاّ نپرس ،آن مرد قضیه را نقل‌کرد دیوانه‌گفت‌کـه زن سه قسم است یکی بنفع تست ودیگری بضرر تو و سیّمی هم خالی ازنفع وضرر . اما اوّلی زن‌بکر دوشیزه است‌که ازخیر تو تشکر میکند و شرّ ترا نیز حمل‌برعموم مینماید (که تمامی شوهران همین‌طور هستند) . دوّیمی زن بیوهٔ بچه‌دار است (که ازشوهر دیگر فرزندی دارد) وی پوست ترا برمیکنـد و ذخیرهٔ اولاد خود می‌نمایـد . سیّمی زن بیوهٔ بی‌بچه است‌که ازخیر تو قدردانی نمیکند و حمل برواجب و وظیفه می‌نماید (که حتمی‌است بایدبکند و منّتی بمن‌ندارد) و درشرّ توهم باز دلش منصرف‌بشوهراوّلی‌گردد. همین‌که آن مرد، این‌کلام عاقلانه را ازآن دیوانه شنید درشگفت ماند وقسمش دادکه بیان‌کند بچه سبب خود را بدین‌حال انداخته‌است ،گفت شرط ما این بود چیزی راکه بتو نفعی ندارد نپرسی بالاخره پس‌از اصرارگفت تکلیف قضاوتم‌کردند قبولش نکردم و این حال راکه میبینی برقضاوت ترجیح دادم .

مجنون — **ابوالشریك** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالشریك** خواهدآمد .

مجنون

بهلول بن عمرو کوفی صوفی ، عالم عارف کامل ، کاشف ازاسرار فنون و معروف به **بهلول مجنون**، بنوشتهٔ روضات ، نام اصلی او **وهب** و **بهلول** لقبش بوده‌است (که بضمّ اوّل بمعنی سیّد و بزرگ جامع خیرات میباشد) . درمجالس‌المؤمنین گوید : بهلول بن عمرو ، **وُهَیْبْ بن عمرو** است وظاهر آن نیز آنکه بهلول لقب وی بوده و نامش وُهَیْبْ است (با صیغهٔ مصغّر) . ظاهر کلمات طبقات‌شعرانی و بعض دیگر از ارباب تراجم آنکه بهلول نام اصلی وی بوده است . در حاشیهٔ کتاب عقلاءالمجانین چاپ مصر گوید : **ابووهیب** بهلول بن عمرو صیرفی مجنون کوفی ، از عقلای مجانین بوده وکلمات ملیحه و نوادر و اشعاری دارد وظاهرش آنکه نام اصلی او بهلول و **ابووهیب** کنیهٔ وی میباشد ، اما لفظ **صیرفی** ظاهر آن‌است‌که تحریف وتصحیف همان لفظ **صوفی** است‌که از روضات نقل شد . باری بهلول از اعقل عقلا واعرف عرفا بود، اشعار طریفه می‌گفت، با ابوحنیفه ودیگران مباحثاتی‌ظریفه داشت ونوادر بسیاری بدو منسوب است .

بنوشتهٔ روضات‌الجنّات از خواص تلامذهٔ حضرت امام جعفرصادق ع و بفنون آداب و حکم و معارف عارف و ازجملهٔ مفتیان زمان خود بود و موافق طریقت حقّهٔ جعفریّه فتوی میداد تا وقتیکه هرون قتل‌حضرت امام موسی بن جعفر ع را تصمیم داده و خواستار فتوی شرعی‌گردید. همهٔ مفتیان بلد ببهانهٔ داعیهٔ خروج، به مهدورالدّم‌بودن آن امام معصوم ع فتوی دادند . فقط بهلول خودداری نمود و قضیه را پنهانی بعرض حضورآن‌حضرت رسانیده و خواستار هدایت و ارشاد طریق نجات‌گردید، حسب‌الاشارهٔ آن‌حضرت تجنّن‌کرده ودر انظار ایشان اظهار سفه وهذیان مینمود تا بدان وسیله حفظ دیانت و احقاق حق و ابطال باطل‌کند و موفق بوظائف امر بمعروف ونهی‌ازمنکر گردد. چنانکه **جابرجعفی** سابق‌الذّکر نیزکه ازاصحاب اسرار ائمّهٔ اطهار ع بوده محض‌اینکه درنشر مناقب ایشان اهتمام داشته والی‌کوفه مأمور بقتل او و فرستادن سرش نزدخلیفه گردید بدین جهت هنگام رفتن بکوفه ازطرف قرین‌الشرف حضرت امام باقر ع مأمور

به تجنّن شد و بدان وسیله مستخلص گردید . درروضات بعداز این جمله گوید الاّ اینکه جنون جابر ادواری و بجهت قلّت تقیّه در زمان امام باقر و امام صادق ع مخصوص بهمان اوقات بوده بخلاف جنون بهلول که بجهت کثرت و شدت تقیّه در زمان او اطباقی و در تمامی عمر خود بحالت جنون بوده است .

موافق آنچه مشهور است و ازغرائب‌الاخبار سید نعمت‌الله جزائری نیز نقل شده تجنّن بهلول محض بجهت فرار از تحمّل بارگران قضاوت بوده‌است وبس چنانچه هرون بجهت تکلیف قضاوت امر باحضارش داده وخواستار اعانت درعمل خلافت گردید بهلول کیفیّت اعانت را سؤال نمودگفت با عمل قضاوت ، بهلول گفت که من شایسته و سزاوار قضاوت نمیباشم هرون گفت تمامی اهل بغداد بصلاحیت وشایستگی تو متّفق هستند بهلول گفت سبحان‌الله من نسبت بنفس خود اعرف از دیگران هستم وانگهی اگر من در این حرف خودم که لایق قضاوت نیستم صادق هستم فبها و اگرکاذب باشم البته شخص کاذب شایستهٔ امر خطیر قضاوت نمیباشد . با اینهمه باز باصرارشان میافزودند تاآنجاکه اگر قبول نکند ازآن مجلس مستخلص نخواهد شد ،آن شب را استمهال نمودکه در اطراف قضیه فکری کرده باشد پس شب بخانه رفته و طرف صبح خود را بدیوانگی زد ، به نی سوار شده وببازار رفت و مردمرا از لگد زدن آن اسب خود ترسانیده وخبردار می‌کرد. قضیه را بهرون خبردادندگفت دیوانه نشده بلکه ببهانهٔ اظهاردیوانگی ترک ماکرده‌است.

مباحثات و مناظرات و ملح نوادر بهلول که اشاره شد بسیـار و درکتب تراجم و سیر مشروحاً مذکـور و حاوی منافع دینیّهٔ اصولیّه یـا فروعیّه یا اخلاقیّه ویا لااقل وسیلهٔ انبساط خاطر و نوعاً حاکی ازکثرت عقل و هوش و فراست و علوّ مقامات عرفانی او میباشند . از مجالس‌المؤمنین نقل شده‌کـه شخصی از معاصرین او سه مسئلهٔ معذّب بودن شیطان در نیران وفاعل مختار بودن بندگان درافعال خودشان وعدم‌امکان رؤیت خداوند عالمیان راکه ازحضرت صادق علیه‌السلام شنیده بوده انکار داشته (بخیال واهی اینکه شیطان ازآتش خلق شده وآتش بآتش ضرری نمی‌رساندکـه هم‌جنس او است ،

همچنین ظاهر بعضی از ادلّهٔ دینیّه فاعل مختار نبودن بندگان و جبر ایشان است و نیز خدا موجود است و وجود، مستلزم امکان رؤیت‌میباشد) وهرسه فقره‌را ردّ مینموده‌است اینك بهلول بالهام خداوندی کلوخی برروی او زده و زخم‌دارش نمود ، مردم برسرش ریخته وپیش خلیفه‌اش‌بردند وآن شخص زخمدار شاکی نیز حاضر بود، بهلول مخاطبش داشته وگفت برای چه تظلّم بحضرت خلیفه‌کرده و ازمن شکایت داری‌گفت برای‌آزار و اذیتی‌که ازکلوخ زدن تو دارم بهلول‌گفت‌آن‌آزار و اذیّت‌کجا است‌که رؤیت نمیشود و علاوه‌که خلقت تو از خاك بوده و خاك بخاك ضرری نرساندکه هم‌جنس او است و با قطع نظر از همهٔ اینها زننده من نیستم زیرا بنده درافعال خود مجبور بوده وتمام‌کارها بدست خدا وبا ارادهٔ او است . آن شخص مبهوت شد و با تمام شرمندگی از محضر خلیفه بیرون رفته وملتفت‌شد براینکه غرض بهلول ازآن‌کلوخ زدن دفع شبهات سه‌گانهٔ وی بوده است وبس .

گویند روزی هرون در عمارتی نوساخت خود تفرّج مینموده بهلول وارد شد ، هرون از وی درخواست نمودکه بردیوارآن عمارت چیزی بنویسد ، بهلول انگشتی برداشته واین جمله را بنگاشت : **رفعت‌الطین و وضعت‌الدین رفعت‌الجص و وضعت‌النص فان‌کان من مالك فقد اسرفت والله لایحب المسرفین و انکان من مال غیرك فقد ظلمت والله لایحب‌الظالمین .**

نقل‌است‌که روزی‌بهلول‌برسرقبری‌کهنه ایستاده وباخاك بازی‌مینمود سریّ‌سقطی پرسید اینجا چه‌کار داری ؟گفت درمیان جماعتی هستم‌که درحضورم‌آزارم نمیدهند، در غیابم‌غیبتم‌نمیکنند، درغفلتم‌موعظه‌ام‌میکنند.درطبقات‌شعرانی‌گوید‌بهلول‌مستجاب‌الدعوة بوده و صلهٔ هرون را ردّکرد وگفت‌آن را بکسانی ده‌که از ایشان‌گرفته‌ای پیش‌ازآنکه درآخرت مطالبه نمایند وتو هم دست خالی بوده و چیزی پیدا نکنی‌که بایشان بدهی وجلب‌رضایت‌خاطرشان‌بنمائی‌پس‌هرون‌بگریست وبهلول‌این‌اشعاررا بسیارمیخوانده‌است:

دع‌الحرص علی‌الــدنیا	**وفــی‌العیش فـلاتطمع**
ولا تجمـع من‌المــال	**فما تـدری لمن تجمع**

فـان الـرزق مقسوم	و سوءالظـن لاينفـع
فقيركـل ذى حـرص	غنى كـل مـن يقنع

گويند وقتى عمر بن عطاى عدوى‌كه مدّعى علم و فضل‌بوده نزد محمد بن سليمان والى حاضر بود ، مردم هم بجهت استفاده ازمعلومات او عازم مجلس او بودند وهرچه‌اصرار داشتندكه بلكه بهلول نيز حاضر شده و مناظرهٔ دينى نمايد لكن بهلول حاضر نميشد و بحضور ايشان نيز تن درنميدادكـه بسا باشد مجادلهٔ اهل باطـل برجسارت و جرأتشان ميافزايد واهل‌بصيرت‌را هم درشبهه ميانداز‌د عاقبت والى، امرباحضارش نمود، عمربن عطا نيز در مناظرهٔ او استيذان نمود اينك حاضر ودرحين ورود مجلس‌گفت: **السلام على من اتبع‌الهدى و تجنب‌الضلالة والغوى** ، عمرگفت **وعلى‌المسلمين السلام** پس بهلول را اذن جلوس داد . بهلول‌گفت مرا امرى ميكنى‌كه حق‌تو نيست وبروالى تقدم مينمائى، مثل تو نسبت بوالى مثل طفيلى استكـه باخوان طعام اظهار منّت و انعام بديگران نمايد عمر مبهوت شد ، والى‌گفت درمناظرهٔ او استيذان‌كردن ازكجا ودربدو امر ساكت شدن ازكجا ، بهلول‌گفت ايّهاالامير جاى تعجب نيست **فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ** ، پس والى بهلول را اذن جلوس داد . عمر ترك مطايبه و هزل را درخواست‌كرده وگفت اگر اهل ايمان هستى حقيقت‌ايمان‌را بيان‌كن بهلول‌گفت ازحضرت‌امام‌جعفرصادق ع شنيده‌ام‌كه فرمود: **الايمان عقد بالقلب وقول باللسان و عمل بالجوارح والاركان** عمرگفت ازكـلام تـو مفهوم ميشودكه غيراز جعفر بن محمد ع‌كسى ديگر صادق نبوده است بهلول گفت همانا اين اعتراض بجدّ تو عمر بن خطّاب نيز واردآيدكه ابوبكر را صدّيق ناميده و حال‌آنكه خدايتعالى فرمايـد : **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ اُولئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ** و حضرت نبوى ص هم بيكى‌از اصحاب خود فرمود : **اِذا فَعَلْتَ الخَيْرَ كُنْتَ صَدِيقاً** عمر ازكثرت اضطراب از شاخى بشاخى ميرفت و از ديوارى بديوارى برميجست و عاقبت پرسيدكـه امام توكيست‌گفت : **امامى من سبح فى‌كفه‌الحصى و كلمه‌الذئب اذعـوى و ردت له‌الشمس بين‌الملاء و اوجب‌الرسول ص على‌الخلق له‌الولاء و تكاملت فيه‌الخيرات و تنزه عن‌الاخلاق الدنيات فذالك امامى و امام‌البريات** . عمرگفت واى‌بر تو مگر بامامت‌هرون معتقدنيستى

بهلول گفت وای بر تو که هرون را دارای این اوصاف نمیدانی اینك تو منافق هستی که در ظاهر خلافت هرون را تصدیق میکنی و درباطن معاند وی میباشی و اگر خلیفه از این‌حرف تو مستحضر باشد البته اشکنجهات خواهد داد. والی خندیده وعمررا بسیار ملامت‌کرد و ازمجلس اخراجش‌نمود، بهلول راگفت تمام عقل وفضل وکمال درتو بوده و مجنون‌کسی است که ترا مجنون گوید پس بیان‌کن علی افضل است یا ابوبکر ؟گفت حضرت علی نسبت بحضرت نبوی ص مثل نسبت شیئی است بخودآن شیئی ، یا عضوی نسبت بعضوی دیگر و مثل بازو است نسبت‌بذراع و ابوبکر دارای این‌نسبتها نمیباشد.

والی پرسیدکه‌آیاآل‌علی شایستهٔ خلافت هستند یاآل‌عباس ؟ بهلول ساکت شد و درجواب سؤال از علّت سکوتش گفت مجنونی مثل من چگونه یارای تحقیق حق در امثال این امر خطیر داشته باشد ، بهترآن‌است‌که ازگذشتگان یاد نکنی وآنچه راکه صلاح‌کنونی ما درآن است انجام دهی‌که بسیارگرسنه هستم . حسب‌الامر والی ، اقسام طعام و نان‌خورش حاضر کردند بهلول گفت **اصلح‌الله الامیر** کسی راکه خوف و دهشت غلبه کند هرگز طعامش گوارا نباشد بهترآن است‌که مرخص فرمائیدکه این طعام در خارج صرف شود پس والی اذن داد ، او نیز همهٔ‌آنها را در دامن ریخته وخارج شد و این اشعار را میخواند :

ان کنت تهواهم حقا بلاکذب	**فالزم جنونك فی‌جد وفی‌لعب**
ایاك من ان‌یقولوا عاقل فطن	**فتبتلی بطوال الکد والنصب**
مولاك یعلم ماتطویه من خلق	**فما یضرك ان سبوك بالکذب**

اطفال برسر وی‌گردآمده وآن طعامها را ازدست اوگرفتند بهلول از ایشان‌گریخته ودر مسجدی رفت، دَرِ آن مسجدرا بسته وبپشت‌بام‌مسجد برآمد واین‌آیهٔ شریفه‌را برایشان همی‌خواند : **فضرب بینهم بسورله باب باطنه فیه‌الرحمة وظاهره من‌قبله‌العذاب .**

والی بسیار خندیده وآن اطفال را پراکنده نمود .

اشعار متنوعهٔ بهلول نیز بسیار و دقیق‌اللّفظ و رقیق‌المعنی ، مثل کلمات نثریش

نوعاً دایر برزهد و اخلاق و موعظه میباشندکه بعضی‌ازآنها درمطاوی‌کلمات فوق‌مذکور شد ونیز از او است:

حقیق بالتواضع من یموت و حسب‌المرء من دنیاه قوت
فما للمرء یصبح ذا اهتمام و شغل لاتقوم له النعوت
صنیع ملیکنا حسن جمیل و ما ارزاقنا مما یفوت
فیاهذاسترحل عن قریب الی قوم کلامهم السکوت

یا خاطب‌الدنیا الی نفسه تنح عن خطبتها تسلم
ان اللتی تخطب غدارة قریبة العرس من‌المأتم

اذا خان الامیر و کاتباه وقاضی‌الارض داهن فی‌القضاء
فویل ثم ویل ثم ویل لاهل الارض من اهل‌السماء

روزی علی بن عبدالصمد بغدادی بدوگفت‌که شعری در رقت بشره‌گفته‌ای؟گفت بنویس:

اضمر من (انخا) اضمرحبی له فیشتکی اضمار اضماری
رق فلومرت به ذرة لخضبته بدم جاری

علی‌گفت رقیق‌تر از این را طالب هستم‌گفت :

اضمر ان یاخذالمرآة لکی یبصر وجهاً له فادناها
فجاء وهم الضمیر منه الی و جنته فی‌الهوی فادماها

علی‌گفت ای استاد ، رقیق‌تر از این را طالب هستم‌گفت استاد نیستم لکن بنویس :

شبهته قمراً اذمر مبتسماً فکاد یجرحه التشبیه او کلما
ومر فی‌خاطری تقبیل وجنته فسیلت فکرتی فی‌وجنتیه دما

علی‌گفت خواستار رقیق‌تر از این میباشم بهلول گفت دیگر رقیق‌تر از این نمیشود پس ببینم درخانه هریره‌ای هست یانه‌که‌آن درمذاق‌شما رقیق‌تر از این‌است (اشاره برآنکه بجهت غلبهٔ جسمانیّت فقط قدرت تشخیص رقّت غذای مادی را داری و الاّ تشخیص رقّت معانی راکه همانا اثر روحانیّت وکار روح لطیف میباشد نداری) .

بعضی از ملح و نوادر بهلول را نیز تذکّر میدهد: روزی وزیر بدوگفت‌خوشدل باش‌که خلیفه ترا والی‌گرگها و خوکها‌کرده است گفت مواظب باش‌که مخالفت امر من

نکرده باشی والاّ مورد سیاست من خواهی شد . نیز گویند بهلول اندوختههای خود را درجایی دفن میکرد ودرموقع ضّرورت بکارمیبرد روزی از روی همان عادت ، ده درهم در خرابهای دفن میکرده شخصی دیگر مطلّع شد و بهلول هم از مطلّع بودناو باخبر گردید. بعد از رفتن بهلول، همان شخصآن ده درهم را بدزدید، بهلولآمده وخواست که بیرونشکند دید بسرقت رفتهاست و ازفراست فهمیدکهکارآن شخص مطلّع میباشد. محض اینکه او انکار قضیه نکرده باشد پیشاو رفت وگفت ایبرادر مرا دراهم بسیاری استکه درچندین مکان متفرقه دفنکردهام ولکن محکمتر ازهمه، جای ده درهمیاست که درفلان خرابه است (و جای همان ده درهم مذکور را معیّن نمود) وچون منخودم از جمعکردن همهٔآنها و دانستن مقدار مجموعآنها عاجز هستم ، شما مجموعآنها را که یك یك میشمارم بمن بگویید تا مقدار مجموعآنها را بدانم و درهمانجا دفن کنم بعد، شروعکرد بشمردنآنهاکه مثلاً بیست درهم در فلانجا دارم و پنجاه درهم درفلان مکان تاآنکه مجموعاً سیصد درهم شد سپس ازآنجا برخاسته و رفت .آن شخص خیال کرد بهترآناستکهآن ده درهم مسروقی را بجایخود ازهمانخرابه برگرداند وپساز آنکه بهلول تمامیآن سیصد درهمرا درآنجا دفننمود همهٔآنها را یکجا بدزدد. بعداز آن بهلولآن ده درهم خود را برداشته و جایآن را ملوّثکرد وخاكریز نمود ، همان شخصکه درکمین بهلول بوده باکمال عجله رفته و همان محل راکند ولی دستش ملوث گردیده و بحیلهٔ بهلولی ملتفتگردید . بعد از چند روز ، بهلول بدکانآن شخص رفته وبتعداد دراهمخود پرداخته وگفتآقای من بیست درهم یك فقره وپانزده درهم نیز یك فقره رویآن سیصد درهمآورده و مجموع را بمن بگوی و سپس دست خود را بوکن ، آن شخص درخشم شده و خواستکه بهلول را بزند فرار نمود .

وقتی بهلول راگفتندکه دیوانگان بصره را بشمار ،گفت ازکثرت ممکن نیست باید عقلا را بشمارم . نیز یکی از ظرفا بدوگفتکه بموجب حدیث ، در روز قیامت عبادت شیخین بعبادت تمامی امّت برتری خواهد نمودگفت، یا حدیث بیاصل میباشد و

یا خود ،آن میزان و ترازوئی‌که مقیاس این‌کار است معیوب است .

برای یکی‌از امرای‌کوفه فرزندی متولدشد، بجهت دختر بودن‌آن مولود بسیار اندوهگین بود ، دیگر چیزی نمیخورد و نمی‌آشامید ، در را هم بسته وباموارت مردم رسیدگی نمیکرد ، بهلول بعد از استیذان وی ملاقات کرد وگفت ایّهاالامیر این غم و غصّه برای چیست‌آیا جزع میکنی برای مولودی‌که صورت‌آن را خداوند متعال با قلم قدرت خود تسویه‌کرده است‌آیا خوش‌هستی‌که خدا عوض این‌دختر، پسری مثل من بتو عطا فرماید ؟گفت مرحبا بتوکه شادم‌کردی و غم و اندوهم را برطرف نمودی پس طعام حاضرکرده و مردمرا اذن ورود داد .

روزی بهلول وعلیان مجنون‌سابق‌الذکر هردو نزد هرون‌رفته ودرجواب‌مکالمات وی حرفهای‌غلیظ ودرشت‌بزبان‌آورند، هرون درغضب شد و امر باحضار پوست وشمشیر کرد ، علیان‌گفت ما دراین شهر دونفر دیوانه بودیم اکنون سه نفر شدیم وغیراینهاکه لطایف و ظرایف و ملح و نوادر این مرد عاقل دیوانه‌نما و سعادت انتما بسیار ودرکتب مواعظ و تراجم و سیر مذکور و این مختصرگنجایش بسط‌آنها را ندارد .

نسب بهلول چنانچه اشاره شد بنا برآنچه مشهور است و در مجالس‌المؤمنین از تاریخ‌گزیده هم نقل‌کرده از بنی‌عباس، عموزادهٔ هرون وپدرش عمرو، عموی هرون‌بوده است. دراعیان‌الشیعة باستناد اینکه دراین‌صورت لازم‌بودکه درشرح‌حال‌او علی‌الاصول اورا به هاشمی عباسی نیز موصوف داشته و تنها بکوفی صوفی یا صیرفی اکتفا ننمایند دراین‌موضوع تردیدکرده پس‌گوید شاید با بهلول بن‌محمدکوفی صیرفی‌که قطعاً غیراز این بهلول بن عمرو مجنون وازمحدّثین شیعه بوده واز حضرت صادق ع روایت‌مینماید اشتباه اسمی شده است .

وفات بهلول بنا برآنچه در حاشیهٔ‌کتاب عقلاءالمجانین تصریح‌کرده و ازکتاب الاعلام احمد زرکلی نیز نقل شده در سال یکصد و نود تمام هجرت واقع‌گردید و لکن از بعضی نقل شده‌که بهلول تا زمان متوکّل عباسی (۲۳۲_۲۴۷ه‍ ق = **رلب - رمز**) در

قید حیات بوده است . درجامع‌الاخبار نیزگوید بهلول بمتوکّل وارد شد، متوکّل وضع خوب و بد قصر خود را از وی پرسید ،گفت خوب است اگر دوعیب نباشد پرسیدکه‌آن دوعیب‌کدام‌است‌گفت: اگر ازمال حلال‌است اسراف شده وَاللهُ لایُحِبُّ المُسْرِفینَ و اگر از مال حرام است خیانت‌کرده‌ای وَاللهُ لایُحِبُّ الخائِنینَ . از منتخب طریحی نیز نقل است‌که بهلول تا زمان متوکّل زنده بوده وهنگامی‌که متوکل‌آب بستن وتخریب ومحو آثار قبر مطهّر حضرت حسین بن علی ع را تصمیم داده و زوّارآن مطاف ملئکه را بـا قتل تهدید مینمود این قضیه درمصر مسموع زید مجنون (که او نیز مانند بهلول دارای عقلی متین و رأی متقن بوده و اکثر مخالفین را درمقام مناظره محکوم وملزم مینموده است)گردید ، با دیدهٔ‌گریان وباکمال تأثّر از مصر بکوفه رفت، با بهلول ملاقات‌نمود، پس‌ازآنکه وحدت مرام ایشان معلوم گردید دست یکدیگر را گرفته و بکربلا رفته و دیدندکه اصل قبر مطهّر سالم ولکن بنیان‌آن منهدم میباشد وهرچه تلاش میکنندکه آب بسوی‌آن قبر مطهّر روان نمایندآب جریان نمیکند . در روضات ، همین مقدار از منتخب وغیره نقل‌کرده وگفته‌که درآخر این قصّه‌کرامتی هم بزید نسبت داده وبعد از اینهمه‌گوید این مقدار عمرکردن بهلول بنهایت درجه دور از اعتبار است وشاهدی از تواریخ و سیر ندارد پس‌گوید محتمل است‌که بهلول متجنّن ، متعدّد باشد.

(س ۱۳۶ات و۲۰۹ ج۱۵ و۵۵۵ ج ۱۷عن و۵۸لر و۸۲ ج۱ فوات‌الوفیات وغیره)

مجنون **سعدون** - بعنوان**سعدون** نگارش یافته است .

مجنون‌شاه سید ابوالقاسم بعنوان **نباتی** خواهدآمد .

مجنون‌عامری در السنهٔ هرطبقـه ، بهمین لقب **مجنون** معروف و مشهور (اسم اصلیش **مهجور** بوده است) بلکه همین لقب ازصفات خاصهٔ وی گردیده بحدّی‌که لفظ **مجنون** باآن همه‌کثرت عقلای تاریخی موصوف به مجنون (کـه بعضی‌از ایشان دراین مختصر نگارش یافته) بازهم بدو منصرف میباشد ودرصورت‌اطلاق و نبودن قرینه غیر او بخاطرکسی خطور نمیکند. نام و نسب وقبیلهٔ او بین ارباب سیر

محل خلاف و نظر و بنا برمشهور ، **قیس بن ملوح بن معاذ بن مزاحم بن عدی بن ربیعة بن جعدة بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة**، ازقبیلهٔ بنی‌عامر است و **عامری**گفتن نیز از همین راه میباشد وگاهی بجهت انتساب بمعشوقه‌اش لیلی‌عامریّه، **مجنون لیلی** نیزگویند. نام و نسب او غیراز قول مشهور مذکور ، مابین معاذ ، اقرع بن معاذ ، عامر ، بحتری بن جعد ، مهدی بن ملوح بن مزاحم ، قیس بن معاذ بن شامة بن نضیر ، مردّد وموافق آنچه شیخ بهائی دراوائل جلداوّل کشکول گفته نامش **احمد** و **قیس** لقبش بوده وقبیله‌اش نیز مابین جعدی و قشیری وکلابی و عامری متردّد وکیف کان کنیهٔ مجنون مشهور ، **ابوالمهدی** میباشد. با جودت شعر و اطّلاع بروقایع عرب معروف واز ایّام طفولیّت با دخترعموی خود لیلی نسبت بیکدیگر علاقه و محبت مفرط داشتند . در یکجا بزرگ شده وبا همدیگر بگوسفندچرانی اشتغال میورزیدند ، تاآنکه لیلی از روی حرص و شوقی‌که باستماع اشعار و وقایع‌عرب داشته ازمجنون درخواست وتقاضای‌نقل ومذاکرهٔ آنهارا مینمود، مجنون هم‌که دراین‌رشته تخصّص داشته با تشویق وتحریك‌آن محبّت قلبی با هزاران وجد و شعف بمذاکره و نقل‌آنها میپرداخت وبدین‌سبب بازارصحبتشان دیگرگرم‌تر میشد وآنا فاناآتش عشق مشتعل می‌گردید . تاآنکه پدر و مادر لیلی از ملاقات قیس‌اش ممنوع داشتند و بدین جهت جنونی بقیس عارض شد ویا بنوشتهٔ احمد رفعت بعد ازآنکه لیلی را از ملاقات قیس ممنوع‌کردند اورا بازدواج عرب زشت‌روئی آورده وقیس‌را متهّم بجنون نمودند و بهرحال‌قیس‌پس‌ازحرمان‌دیدارلیلی‌این‌شعررا گفت:

تعلقت لیلی و هی ذات تمائم	**ولم‌یبد للاتراب من‌ثدیها حجم**
صغیرین نرعی‌البهم یالیت اننا	**الی‌الان لم‌نکبر ولم‌تکبرالبهم**

سپس دیوانه‌وار واویلاکنان رو بصحراگذاشت، علف‌خوردن والفت وحوش‌را برمؤانست این مردمان غدار ترجیح داد تاآنکه یکی‌ازاکابرعرب برحال وی رحم‌کرده و بدوگفت که این‌اندازه‌جنون برای‌یك‌دخترك سیه‌فام وضعیف‌اندامی روا نباشد، دختری‌تزویجت مینمایم‌که‌کمال و حسن و جمالش هزاران مرتبه فزونتر از لیلی باشد . مجنون‌گفت تو

چشم لیلی بین نداری لیلی را بادیدهٔ من ببین که بمزایای حسن و اسرار جمال او واقف گردی این بگفت و رو بصحرا نهاد ، لیلی نیز بعداز این جریان ازکثرت سوز وگداز قلبی سخت بیمار شد ودرآن حال بیماری گفت :

لم یکن المجنون فی حالة الا و قد کنت کما کانا
لکنه باح بذل الهوی فیه و انی مت کتمانا

باح مجنون عامر بهواه و کتمت الهوی فمت بوجدی
فاذا کان فی القیامة نودی من قتیل الهوی تقدمت وحدی

این شعر اشاره بآن است که از لیلی پرسیدند محبت تو و مجنون که نسبت بیکدیگر دارید کدام یك بیشتر است گفت که محبت من بمجنون بیشتر میباشد تا محبت او بمن ، زیراکه محبت او مشهور و محبت من مستور است . لیلی با همان مرض مرد بعداز دفن او مجنون مطلّع شد ، گریان و لطمه زنان بقبرستان آمد تا از قبر وی جویا شد لکن سراغی ندادند پس خاك قبرها را یك یك می بویید ومیگذشت تاآنکه برهنمونی محبت بسر قبر لیلی رسیده و این شعر را انشا نمود .

ارادوا لیخفوا قبرها عن محبها و طیب تراب القبر دل علی القبر

این را تکرارکرده و شهقه کشید ، درهمانجا جان داده و نزد معشوقه‌اش دفن شد واین قضیهٔ وفات مجنون بسال شصت وپنجم یا هشتم یا درحدود هشتادم هجرت درچهل وپنج سالگی واقع گردید .

نظیر این است آنچه در درّالنّظیم (بنقل منن‌الرحمن) از هشام بن محمد نقل کرده، وقتی که بامر متوکّل عباسی آب بقبرمطهّرحضرت حسین ع بستند یکنفراعرابی از بنی‌اسدآمده و خاك آن حوالی را قبضه قبضه میبویید تا بعداز استشمام خاك پاك قبر مطهّر (که بوی مشك و عنبرساطع بوده) بررو افتاد وگفت : **بابی انت ماکان اطیبك و اطیب قبرك و تربتك** واین شعر را انشا نمود :

ارادوا لیخفوا قبره عن ولیه و طیب تراب القبر دل علی القبر

اصمعی گوید : قبیلهٔ قیس بپدرش گفتند که اورا درموسم حج بمکّه برده و دعا بکند تا

بلکه محبت لیلی از دل قیس برود وهمچنان‌کردند تا موقع رمی جمره اسم‌لیلی از بعض خیمه‌های حجّاج بگوش‌آمد ، بمجرّد شنیدن اسم معشوقه غش‌ّکرد و بیهوش افتاد ، پس‌از اینکه بهوش‌آمدگفت :

دعـا باسم لیلی غیرهـا فکانما — اطار بقلبی طائرا کان فی‌صدری

اذا ذکرت یرتاح قلبی لذکرهـا — کما انتقض‌العصفور من بلل‌القطر

بعضی‌گفته‌اندکه مجنون و لیلی هردو را بعداز اشتهار معاشقهٔ ایشان در زندان‌کردند ، روزی خواستندکه مجنون را از زندان بیرون‌کنند راضی‌نشد و اظهار داشت در زندان با دوست بسر بردن بهتر ازآزادی بدون دوست میباشد پس‌گفت :

و سجنی مع‌المحبوب فردوس جنتی — و نـاری مع‌المحبوب فی‌النار انوار

لیـل الحبیب مـع الحبیب نهـار — وکـذاك ایـام الـوصـال قصـار

ناگفته نماندکه قصّهٔ معاشقهٔ مجنون و لیلی باآن شهرت آفاقی‌که داشته و درمتون‌کتب و سیر نگارش یافته است بعقیدهٔ بعضی ، از قبیل افسانه و از مخترعات جوانی از اولاد بنی‌امیّه است‌که در زمان مجنون و لیلی بدختر عمّ خود عشق مفرط داشته و اظهارآن را مناسب شأن و مقام عرفی خود نمیدید و روی این اصل این قضیه را جعل و مرتّب نمود ، اشعاری هم‌که بنام مجنون و لیلی شهرت دارد از منشأت او بوده و محض‌کتمان امر خود بدیشان نسبت داده و بعدازآن هرکس چیزی بدان‌افزوده‌است. درآداب‌اللّغة العربیّة نیز همین عقیده را تایید نموده و معتقد است‌کـه اکثر اشعار منسوبه بمجنون منسوب بدیگران میباشند.

نگارنده‌گوید : این مطلب درصورت صحّت ، خود برهانی قوی برسابقهٔ معاشقهٔ مجنون و لیلی میباشدکه بین ایشان رابطهٔ معاشقه و محبّت ، مستحکم‌بوده و اشعاری هم‌گفته و این جوان اموی هم معاشقه و اشعار عاشقانهٔ خود را بزبـان ایشان نشر داده است والاّ درصورتی‌که اساساً مجنون ولیلائی نبوده ویا خود ، هم‌عیار این‌اشخاص عادی معمولی بوده و اصلاً رابطهٔ معاشقه با همدیگر نداشته‌انـد این معاشقهٔ جوان اموی را

بنام ایشان شهرت دادن و اشعار عاشقانهٔ خودرا نیز بنام ایشان منتشر کردن اساساً بی‌ربط بوده وموردقبول نمیباشد البته ممکن‌است اشعار دیگری باشعار مجنون ولیلی مخلوط گرددکه امتیاز و تفکیک آنها تتبّعی وافی را لازم خواهد داشت .

چنانکه مسموع افتاده بعضی دیگر این قضیهٔ معاشقهٔ مجنون و لیلی را اساساً تکذیب‌کرده واز افسانه‌های عرفانی‌اش پنداشته‌اندکه بعضی از اکابر عرفا محض اینکه اصول وآداب محبت‌الله وعشق حقیقی را بارباب طریقت واهل سیر و سلوك تلقین‌نموده و دستورالعملی بدیشان داده‌باشند این‌قضیه را جعل‌نموده ودردسترس ایشان‌گذاشته‌اند.

نگارنده‌گوید : اینکه این قضیه بطور اکمل و طابق‌النعل بالنعل قابل تطبیق با اصول محبت‌الله و عشق حقیقی میباشد از اوضح واضحات بوده وجای تردید نمیباشدکه محبّ باید در راه محبوب همه‌گونه شدائد غیرمتصوره و غیرمنتظره را تحمّل نماید و تمامی اوصاف اوراکه درنظر بیگانه زشت و بدنما باشدکمال حسن و وجاهت پندارد ، هرچه راکه ازمحبوب عایدگردد تمام رأفت و عطوفت تلقی‌کند ، علاوه برخود او شبیه اورا نیز محض شباهت با وی دوستدار باشد، نه‌تنها وصل بلکه شنیدن اسم اورا حیات حقیقی تصورکرده و بمجرّد شنیدنش بیهوش‌افتد و نظائر اینهاکه در قضیهٔ مجنون ولیلی نگارش داده‌اند . باوجود این نشاید و نبایدکه اصل قضیهٔ مجنون و لیلی راکه مصرّح به بسیاری از ارباب سیر میباشد تکذیب نموده و بداستان و افسانه حمل‌کرد.

در ریاض‌العارفین‌گوید (والعهدة علیه) عشق مجازی مجنون‌عامری قنطرهٔ محبت حقیقی‌گردید ، روی از خلق برتافته و راه بیابان پیش‌گرفت و بحدّکمال رسید چنانچه گویند چون از فوت لیلی خبردار شدگفت : من طالب آن لیلی هستم‌که نمی‌میرد همانا لیلی مجازی را بهانه نموده و مجنون لیلی حقیقی‌گردید . نیز تذکّر میدهد ، بقول احمد رفعت ، برادر رضاعی امام حسن مجتبی بودن مجنون عامری روایت شده است، لکن ظاهر این است‌که دراین مطلب اشتباه‌اسمی‌شده وآنکه برادر رضاعی امام مجتبی یا امام‌حسین ع میباشد **قیس بن زریح** است نه **قیس بن ملوح**‌که عبارت از **مجنون** عامری

است . در ریاض‌العارفین گوید قیس نام ، درعرب متعدد میباشد و از آن جمله است :
قیس بن زریح صاحب (عاشق) **لبنی** برادر رضاعی حضرت حسین بن علی ع که او نیز از مشاهیر اهل ذوق و عشق است ، گویندکه برلبنی (بروزن پشتی) بنت حباب عاشق شد، بعداز بی‌قراری بسیار باشارهٔ حضرت امام‌حسن ع پدر لبنی اورا بازدواج قیس درآورد، پس‌از چندی والدین قیس بطلاقش وادارکردند ، قیس هم بعد از طلاق پریشان حال گردیده و طریقهٔ جنون و بی‌تابی ورزید تا لبنی مرد و قیس برسر قبر او جزع بسیاری کرد وباندك فاصله او نیز درگذشته و نزد قبر معشوقه‌اش بخاك رفت . حال این دوقیس با یکدیگر اختلاط یافته و منشأ اشتباه بعضی شده است. درکتاب تزیین‌الاسواق، قیس بن زریح عاشق لبنی بنت حباب‌راکه از بنی‌کعب‌بوده برادر رضاعی امام‌حسین ع دانسته و درشرح حال مجنون عامری چیزی راجع بـاین مطلب ننوشته است . اما شرح حال لیلی معشوقهٔ مجنون عامری نیز درباب‌کنی بعنوان **ام‌مالك**، خواهدآمد .

(ص۲۹۳ ج۱ع و۱۸۶ ج۶فع و۱۶۷ ج‌اول‌اغانی و ریاض‌العارفین وتزیین‌الاسواق وغیرها)

مجنون **علی**
یا { بعنوان **علیان** نگارش یافته است .
مجنون **علیان**

مجنون **قیس بن زریح** ضمن عنوان **مجنون عامری** اشاره شد.

مجنون **قیس بن ملوح**
{ بعنوان **مجنون عامری** نگارش دادیم .
مجنون لیلی

مجنون **میمون** - واسطی ، از اعقل عقلا و عـابد و زاهد و بسیار فصیح و بلیغ بود ، اورا نـزد حجّاج بن یوسف‌آوردند حجّاج گفت چگونه روا باشدکه اینچنین مرد فصیح‌را مجنون‌گویند، میمون‌گفت همواره‌اهل‌بطالت اهل محبّت‌را مجنون‌نامند چنانچه اهل‌بطالت درنظر اهل‌محبت دور ازایمان میباشند، اگر تو هم ایمان‌کامل بخدا داشته باشی نرم‌پوش و خوش‌علف نخواهی بود .

اهل اطاعت و عبـادت سه فرقه هستند : فرقـه‌ای محض شوق ذات اقـدس الهی

بعبادت اشتغال دارند ، پیوسته دلهایشان مشغول است ، ازکاسهٔ محبت‌الله سیراب هستند و بغیر ذات اقدس الهی حتی ببهشت و جهنم نیز توجهی ندارند . فرقهٔ دوم از خوف جهنم و سیمی بطمع بهشت رو بدرگاه خداآرند تا بعضی‌از اوصاف بهشت را نیز مبین داشت . حجاج گفت ازبهشت سخن راندی لکن ازحور و ازواج بهشتی چیزی نگفتی اکنون کنیزکی بنظر تو میرسانم‌که هوشت را ازسر برباید پس املس نامی را صدا زد ، کنیزکی معتدل‌القامة با قبای نازك‌که گیسوها بردوش‌انداخته بوده ازحرمسرا خارج شد که در زیبائی مانندی نداشت، همینکه نظر میمون بدو افتادگفت ای‌حجاج‌این‌کنیزك را چه خواهی‌کردکه اجلش محدود و ایامش معدود است ، یك قرص نان خشکی از آستین بیرون‌آورد وگفت اگر این را بگرسنه‌ای بدهم خداوند عالم بمن‌کنیزکی عطا فرمایدکه ازکثرت زیبائی بدان‌مثابه باشدکه‌آفتاب ازمیان دوچشمش طلوع‌کند، تمامی حرکات او غنج و دلال وطرب‌آور باشد وازتکلماتش محظوظ ومتنعم خواهم‌شد وگمان دارم‌که همین‌ساعت بجهت همین‌قول حق وترك هوای‌نفس‌مستوجب همن‌کنیزك‌گردیدم.

حجاج گفت مرا مدحی بگو تا بجایزهٔ کاملت مفتخر سازم گفت والله در تو کار خیری سراغ ندارم‌که بگویم و اگرآنچه راکه میدانم بگویم برمذمت تو تمام خواهد شد لکن مذمت مردم هم دور ازشیوهٔ من است‌که اصلاح‌عیوب‌خودم بهتر از ذکرعیوب دیگران میباشد . حجاج امرکردکه چهارهزار درهم بدو بدهندگفت‌آن مال را بهمان محل ردکن‌که ازآن سرقت شده است ، دزد سخی نباش و مال دیگران را بکسی نده کسیکه مذمتش بتو زیانی نمیرساند و مدحش نیز سودی نمی‌بخشد پس‌از خدا توفیقی و قوتی مسألت مینمایم‌که مرا ازعطایای‌تو وامثال تو بی‌نیازگرداند این بگفت و رفت. میمون واسطی را در موقعی‌که حجاج قـاذورات بکعبه میانداخته جریانات و مکالمات دیگری است‌که نقل‌آنها موجب اطناب است. دلا دیوانه شو دیوانه‌گی هم عالمی‌دارد.

(کتاب عقلاءالمجانین وغیره)

مجنون **میمونه** - ابراهیم بن ادهم گوید در خواب دیدم گوینده‌ای بمن می‌گفت که میمونهٔ سوداء (سیاه رنگ) در بهشت زن تست اینک طالب دیدار وی بودم تا سراغ اورا درحمص گرفتم گفتندکه او دیوانه شده وباکسی الفت ندارد ودرجبانه مشغول گوسفندچرانی‌است ، بجبانه رفته و دیدم که میمونه مشغول نماز است وگوسفند وگرگ دریکجا ایستاده‌اند، با تمام تعجب توقف نمودم تا ازنماز فارغ شد و بمن گفت یا ابراهیم وعده‌گاه من بهشت است نه اینجا ، از فطانت وی بر تعجبم افزوده شد وگفتم که تو، امین حراست این گوسفندان هستی پس چرا رهاکرده وپاسبانی نمیکنی تاآنکه گرگ درمیان ایشان داخل شدگفت آنها را بخالق خودشان سپرده‌ام که چنانچه حشمت مابین من و خودش را برداشته حشمت و دهشت مابین گرگ وگوسفند را نیز برمیدارد این بگفت و رفت و این شعر را همی‌خواند :

قلوب‌العارفین لها عیون — **تری مالا یراه الناظرونا**
والسنة بسر قد تناجی — **تغیب عن‌الکرام الکاتبینا**
و اجنحة تطیر بغیر ریش — **الی ملکوت رب‌العالمینا**
فتسقیها شراب‌الصدق صرفا — **و تشرب من‌کئوس العارفینا**

(ص۱۲۹ عقلاءالمجانین)

مجوجی لقب رجالی عمارة بن سوید است .

مجوسی **علی بن عباس** - مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **رئیس**، موصوف به **مجوسی** و **ابن‌المجوسی** ازمهرهٔ اطبّای‌اواخرقرن‌چهارم‌هجرت میباشد وکتاب **کامل‌الصناعة الطبیة** که برای ملك عضدالدولهٔ دیلمی تألیف شده و بهمین جهت ملکی نیزگویند از او است . این‌کتاب حاوی بیست مقاله میباشدکه ده مقاله در طبّ علمی وده مقالهٔ دیگر نیز درطب عملی و درآن اوان ازکتابهای درسی بوده است تاآنکه قانون شیخ‌الرئیس متداول شده واز این‌کتاب اعراض نمودند . قانون در قسمت علمی طب اثبت و این‌کتاب درقسمت عملی ابلغ ودرقاهره چاپ و درلیدن نیز باترجمهٔ لاتینی بطبع رسیده است . علی ، درسال سیصد و هشتاد و چهارم هجرت درگذشت.

(ص ۱۶۱۹ مط)

مجید **حسن بن عبدالصمد** - بعنوان **عسقلانی** نگارش یافته است .

مجیر الدین **ابوالمعالی** - بیلقانی، ازمشاهیر شعرای ایرانی میباشدکه بقصبهٔ بیلقان‌از بلادآذربایجان‌منسوب‌است. ازاقران‌خاقانی‌وظهیرالدین فاریابی بود، ازطرف‌اتابك‌ایلدگز لقب **ملك‌الشعرائی** یافت، **دیوان مرتبی**داشته وازاواست:

شمع دل‌کس‌نیم، پس چه‌سبب همچوشمع مرده نفس میزنـم برسر ایـن خاکـدان
دهر مرا همچو شمع ، بی‌گنه آویختست گر بفروشد روا است‌گـر بگدازد همان

درسال پانصد و نود و چهارم یا هشتاد و نهم هجرت درگذشته و یا مقتول‌گردید .
(ص ۵۳ سفینة‌الشعرا و ۴۱۷۲ ج۶س وغیره)

محاربی لقب رجالی ابان محاربی ، ابراهیم بن حسن ، اسود بن هلال، بکرویه، تلید بن‌سلیمان، محمدبن‌حسن بن‌علی وغیرایشان‌است:

محاسبی **حارث بن اسد** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، بغدادی ، عابد زاهدفقیه متکلّم وکتاب **التفکر والاعتبار** از او بوده وکتب‌بسیاری درزهد و اصول دیانت و ردّ معتزله بدو منسوب میباشد . در قاموس‌الاعلام‌گوید حارث بن اسد بصری محاسبی ، از مشاهیر عرفا و رجال حقیقت ، علوم ظاهریّه و باطنیّه را جامع، با جنیدبغدادی ودیگرمشایخ وقت صحبت داشت، تألیفاتی دراصول‌کلام و زهد وتصوف داردکه ازآن‌جملـه است‌کتاب **الرعایة** . بالجملة‌گویندکه حارث محاسبی از متقدّمین مشایخ ومستجاب‌الدعوة ، پدرش قدَری مذهب بوده وخودش برخلاف‌آن‌مذهب میرفته است اینك بعداز وفات پدرکـه سی هزار دینار یا هفتاد هزار درهم ترکه داشته و ارثـاً بدو اختصاص یافته‌بوده ازکثرت ورعی‌که داشته چیزی ازآنها اخذ نکرد ومحض برای اختلاف مذهب ، اصلاً درمال پدر تملك ننمود و درحین مردن محتـاج یك درهم بوده است . نیزگویند دراثر عنایت حق‌تعالی‌که بدو داشت هروقتی‌که بطعام شبهه‌ناکی دست میبرد یـك رگ انگشت او بحرکت میآمد و قـادر ببرداشتن لقمه نمیشد و ازآن طعام اجتناب می‌نمود . وفات او درسال دویست و چهل و سیّم یا یکم هجرت واقع شد وبنا

بردویمی جملهٔ : **قطب مکمل** = **۲۴۱** مادّهٔ تاریخ وفات او است . محاسبی گفتن او هم بجهت کثرت محاسبة النفس بوده که از اهمّ آداب سیر وسلوك است .

(ص ۲۰۶ت و ۴۱۷۳ ج ۶ س و ۱۴۲ ج۲خه وغیره)

محامده بفتح میم اوّل وکسر ثانی ، جمع محمّد است وبموجب خبری که کشی ازحضرت امیرالمؤمنین ع نقل کرده عبارت از ابن الحنفیة محمد فرزند خودآن حضرت و محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه میباشد .

محاملی[1]

محاملی **حسین بن اسمعیل بن محمد** - محاملی ضبی بغدادی، محدّث عالم فاضل میباشدکه از بخاری استماع حدیث کرد ، طبرانی ودارقطنی و نظائر ایشان هم از وی روایت نموده‌اند .گویند درمجلس املای درس او ده هزار نفر حاضر میشدند ، شصت سال درکوفه قضاوت نمود و در ربیع الاخر سال سیصد و سی‌ام هجری قمری در نود و چهار یا پنج سالگی درگذشت .

(ص ۱۲۶ ج ۳نی و۱۹۵ ج۸ تاریخ بغداد)

محب الدین **احمدبن عبدالله** - بن محمد بن ابی بکر بن ابراهیم **طبری** مکّی، از اکابر علمای عامّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه به **شیخ الحرم** و**حافظ الحجاز** موصوف و معروف و از تألیفات او است :

۱- **الاحکام** درحدیث ۲- **خلاصة السیر فی بیان بعض احوال سید البشر ص** ۳- **الریاض النضرة فی مناقب الاصحاب العشرة** که در قاهره چاپ شده است ۴- **صفة حج النبی ص** ۵- **مناقب ذی القربی**. وی درسال ششصد و نود وچهارم هجرت درمکّه وفات یافت .

(ص ۲۳۳هب و ۱۲۳۲مط)

محب الدین **عبدالله بن حسین** - درباب کنی بعنوان **ابوالبقاء** خواهدآمد .

۱- **محاملی** - بفتح میم اول وکسر ثانی منسوب است به محامل که جمع محمل بمعنی کجاوه میباشد وجمعی ازمحدثین عامه وخاصه بجهت بیع وفروش آن بهمین نسبت محاملی معروف هستند و دراصطلاح رجالی خاصه ، لقب شعیب محاملی و صالح بن خالد و بعضی دیگر است .

محب‌الدین **محمدبن عبدالله** - بعنوان **ابن‌هشام** در باب کنی خواهدآمد .

محب‌الدین **محمدبن عمر**- بعنوان سبتی نگارش یافته است.

محب‌الدین **محمد بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الشحنة** خواهدآمد.

محب‌الدین **محمدبن محمود** - در باب کنی بعنوان **ابن‌نجار** خواهدآمد .

محبوبی **عبیدالله بن‌ابراهیم**- در باب کنی بعنوان **ابوحنیفهٔ ثانی** خواهدآمد.

محبی **محمدامین بن فضل‌الله** - بن محب‌الله بن محب‌الدین محمد ، حموی‌ّ الاصل ، حنفی‌ّ المذهب ، دمشقی‌ّ المولد والمسکن ، از مشاهیر شعرا و ادبا و افاضل اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه وحید عصر خود ، خطّش نیز بسیار خوب و مرغوب ، اشعارش طرفه و مطلوب بود . فنون متنوعه را از پدر خود و شیخ عبدالغنی نابلسی و دیگر اکابر وقت اخذکرد و درصناعت شعر و انشا و فنون ادبیّه بمقامی عالی رسید و تألیفات طریفه دارد :

۱- الامالی ۲- خلاصة‌الاثر فی‌اعیان‌القرن الحادیعشر که بقول‌بعضی حاوی شرح‌حال هزار و دویست و هشتاد ونه نفر از اعیان فضلا و امرای قرن یازدهم هجرت میباشد و درقاهره در چهار مجلد چاپ شده است **۳- الدرالمرصوف فی‌الصفة والموصوف ۴- دیوان شعر ۵- قصدالسبیل فی‌ما فی‌لغة‌العرب من‌الدخیل ۶- المثنی‌الذی لایکادیتثنی ۷- المعول‌علیه فی‌المضاف‌والمضاف‌الیه ۸- الناموس‌فی‌حاشیة‌القاموس ۹- نفحة‌الریحانة‌ورشحة‌طلاءالحانة** که تذییل‌کتاب ریحانهٔ شهاب خفاجی است. از اشعار محبّی است، درمجلسی‌که‌کمالات او حیرت‌انگیز بعض اکابر بوده بالبداهة‌گفته است :

لئن اصبحت ادنی‌القوم سنـا **فعـد فضـائلی لایستطـاع**
کشطرنج تـری الالباب فیـه **حیـاری وهـو رقعته ذراع**

محبّی درتصوف طریقت خلوتیّه را برگزید و اصول وآداب‌آن را از شیخ‌محمد عباسی خلوتی فراگرفت ودرهیجدهم جمادی‌الاولی هزار و صد ویازدهم هجری قمری درپنجاه ویك سالگی درگذشت . (ص۱۶۲۰مط و ۸۶ ج۴ سلك‌الدرر)

محتشم قایینی **پسر میرزاهادی-** از شعرای شهر قایین اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد، و یا خود اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده است، درعلوم ظاهری بی بهره نبوده و درنجوم و هندسه بعضی از احکام غریبه از وی مشاهده میشده واز اشعار او است :

خلوت ناز تو، برخیل ملك دربسته است　　گردش چشم‌تو، راه دور ساغر بسته است
خون زپروازش چومرغ نیم بسمل میچکد　　نـامهٔ شوقی که بر بـال کبوتر بسته است
مبتلای رنج باریك است از دوران چرخ　　هر که همچون رشته دل بر جمع گوهر بسته است

نام وسال وفاتش بدست نیامد و شایدکه محتشم نام اصلی وی باشد اگرچه ظاهراً مستبعد است . پدرانش از فضلا و عموی او میرزا کافی با شیخ بهائی معاصر و درآن زمان بـا فضیلت مشهور بوده است . (ص ۱۹۱ تذکرهٔ نصرآبادی)

محتشم کاشانی ازاعاظم شعرای ایرانی عهدشاه تهماسب صفوی(۹۳۰_۹۸۴ه ق= **ظل - ظفد**) میباشدکه مدایح بسیاری درحق آن شاه والاجاه گفته است . در ایّام شباب با شاطر جلال نامی محبتها داشت، غزلها گفته و **جلالیه**اش نامید، شرحی نثری برآن نوشته وبه **نقل عشاق** موسومش کرد ، دومنظومهٔ دیگر بنام **صبا بیه** و **شبا بیه** و قصائد و معمّیات و بعض تـألیفات ادبی هم بدو منسوب است ویك **دیوان فارسی** موسوم به **جامع اللطائف** نیز دارد .

محتشم برای برادر خود عبدالغنی که در سفر مکّه وفات یافته بوده نوحه‌گری میکرد و اشعار مصیبت می‌گفت تا شبی درعالم رؤیا بدوگفتند این چه‌کاری‌است میکنی اگر میخواهی دنیا وآخرتت معمورشود برای ما اشعار مصیبت بگو مگر نشنیده‌ای‌که: **من‌قال فینا بیتا بنی‌الله له فی‌الجنة بیتا،** محتشم از خـواب بیـدار شده و همین **دوازده بند** معروف را انشا نمودکه مطلع آن این است :

باز این چه‌شورش‌است که درخلق عالم‌است　　باز این چه‌نوحه وچه عزا وچه ماتم‌است

نگارنده گوید : این دوازده بند محتشم‌که در مراثی حضرت حسین بن علی ع و وقـایع

جانسوز کربلاگفته درتمامی اقطار درنهایت اشتهار است، روی منسوجات متنوعه با خطّ جلی بسیار عالی مینویسند و زینت در و دیوار تکایا ومجالس عزای حسینی می نمایند.
از زمان خود محتشم تا عصر ما ، باوجود همه‌گونه تبدّلات کونی و زمانی اصلاً مشمول مرور زمان نشده ومثل اصل مصیبت‌خودآن بزگوارکهنه‌نگردیده بلکه‌آنا فآنا درتجدّد میباشد . ازکثرت تأثیری‌که در قلوب عموم محبّین خانوادهٔ رسالت ص و دوستداران اهل بیت عصمت ع دارد بمثابهٔ این است‌که با قلم اندوه و غم نگاشته‌اند و تار و پود کلماتش را با حروف غصّه و الم نسج داده‌اند و درحقیقت درمضمار مسابقت‌گوی‌سبقت از دیگران ربوده است .کسی دیگر از شعرا سراغ نداریم‌که حایز این سعادت بوده و شعر مذهبی او بدین پایه رواج عمومی داشته باشد و این‌قضیه‌کاشف ازبزرگی وعظمت، کثرت معرفت ، خلوص نیّت ، اخلاص وصداقت او میباشدکه بخانوادهٔ عصمت ع داشته است. **فیاسبحان‌الله** ازاکابرشعرای‌نامی هردیاری اشعاربسیاری دراستقبال همین‌دوازده‌بند با همان وزن و قافیه‌گفته و صنعتها بکار برده و زحمتها کشیده‌اند و البته جزای خیر خدمت دینی‌خودشان را نیز خواهند دید لکن نسبت باثر و سوز وگداز قلبی و رواج عمومی اصلاً طرف مقایسه با دوازده بند محتشمی نمیباشد. **مالثری والثریا** . این‌امتیاز تنها اثر خلوص نیّت محتشم میباشدکه فقط و فقط برای‌خدمت باهل‌بیت عصمت ع این اشعار راگفته خصوصاًکه با امر رؤیائی‌آن خانواده بوده است (چنانچه اشاره شد) و اما شعرای دیگر علاوه برخدمت دینی ، استقبال اشعار محتشم را نیز درنظر داشته‌اند.

نگارنده‌گوید : دور نیست‌که سبب امتیاز و رواج عمومی این دوازده بند ، دو مصراع‌آن باشدکه در عالم رؤیا از طرف قرین‌الشرف خانوادهٔ عصمت ع بمحتشم القا شده‌که بنظر حقیقت نمك‌آش و چاشنی این غذای روحی شده است . چنانکه ازبعضی از اهل تتبّع مسموع افتاد، محتشم بعداز وفات برادرش عبدالغنی (چنانچه اشاره‌شد) بی‌تابی میکرد ، نوحه و مراثی بسیاری دربارهٔ او میگفت ، تا شبی در رؤیا حضرت امیرالمؤمنین ع را دیدکه بدو فرمود چرا درمصیبت برادرت مرثیه‌گفته وبرای فرزندم

حسین مرثیه نمیگوئی عرض کرد که یا امیرالمؤمنین مصیبت حضرت حسین ع خارج از حدّ و حصر است و بهمین جهت آغاز سخن را پیدا نمیکنم ومتحیّر هستم که ازچه مصیبت شروع کنم و ازکدام در وارد مقصد شوم فرمودند بگو : **باز این چه شورش است که در خلق عالم است** . محتشم بیدار شد در حالی که مصراع دوّیمی آن را میگفته است : **باز این چه نوحه وچه عزا وچه ماتم است** این دومصراع مطلع دوازده بند وی شد ومشغول انجام این خدمت دینی بوده تا آنجا که گفت : **هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال**، در مصراع دوّیمی همین مصراع باز مبهوت و متحیّر بود که هرچه بگوید شایستۀ مقام ذوالجلالی نخواهد بود تا درخواب ازطرف حضرت ولیّ عصر عجّل‌الله‌فرجه مأمور بگفتن این مصراع گردید : **او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال** پس بیدار شده واین‌مصراع آن‌حضرت را بمصراع مذکورخود ملحق کرده وآن‌بند را بانجام رسانید. بعضی‌ازمزایای این قضیه را هم بفکر سلیم خود ارباب رجوع موکول میداریم . دیوان محتشم چاپ شده و اشعار او مشهور است خصوصاً دوازده بند او در السنه دایر و دیگر مشهورتر میباشد و دراینجا محض تیمّن فقط این دوشعر را نیز که از ابیات دوازده بند مذکور است ثبت اوراق مینماید :

از آب هم مضایقه کردند کوفیان　　خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
زان تشنگان هنوز بعیّوق میرسد　　فریاد العطش ز بیابان کربلا

مخفی نماند که محتشم علاوه برقوۀ لطیفۀ شعری در مادّۀ تاریخ گوئی نیز دستی توانا داشت ، در جلوس شاه اسمعیل ثانی صفوی که سال نهصد و هشتاد وچهارم هجری قمری میباشد شش رباعی انشاکرده که عدد ابجدی هریك مصراع ازآنها مطابق عدد مذکور سال جلوس میباشد .

میشد چو زصنع رازق پاك جلیل = ۹۸۴　　ملك و ملك وفلك بدارا تحویل = ۹۸۴
هر لطف وتجمّل که‌اهم‌بود ازملك = ۹۸۴　　دهر آن‌همه افکند بشاه اسمعیل = ۹۸۴

میکرد چوسکه‌حی صاحب‌تنزیل = ۹۸۴　　نقدی که عیار بودش ازاصل‌جلیل = ۹۸۴

سکّه چو رسانید بتمییز ملوك = ۹۸۴	فرق کـه و مه داد بشاه اسمعیـل = ۹۸۴
در تکیه‌گه واسع این بزم جلیل = ۹۸۴	انـدر دم امتیـاز با سعی جمیل = ۹۸۴
چون درك یکایك ازشهان بیندرور = ۹۸۴	فوق همه بـاد درك شاه اسمعیل = ۹۸۴
ازملك ملوك ما درین بیت جلیل = ۹۸۴	کاراسته صد بلـده ازآیین جمیل = ۹۸۴
هر گنج کزآبـادی گیتی و دهور = ۹۸۴	گردآمده بـاد وقف شاه اسمعیل = ۹۸۴
این ساعی اگرچه باشد ازحس قلیل = ۹۸۴	بی‌دانـایی و راه علـم و تحصیل = ۹۸۴
درهرفنش دلا به از اهـل جهان = ۹۸۴	داننـد بـلاف مهر شاه اسمعیل = ۹۸۴
آن‌راهی که ازحال‌سبیلست‌جمیل = ۹۸۴	از میل درو به کـه نمایم تعجیل = ۹۸۴
کاشوب و نـوای فرح نو در دل = ۹۸۴	افکنـد طرب نـامهٔ شاه اسمعیل = ۹۸۴

دراین رباعیّات شش‌گانه‌که بیست و چهار مصراع‌است علاوه‌براینکه عدد ابجدی هر یك مصراع نهصد و هشتاد و چهار بوده ومادّهٔ تاریخ جلوس میباشد هریك‌ازحروف منقوطه و بی‌نقطهٔ مجموع هردو مصراع نیز مطابق عدد مذکور بوده و یك مادّهٔ تاریخ دیگری است و عدد ابجدی حروف بی‌نقطهٔ هرمصراعی با عدد حروف منقوطهٔ آن مصراع معادل همدیگر بوده وهریکی چهارصد و نود ودو میباشدکه نصف‌عدد مادّهٔ‌تاریخ مذکوراست.

لطیفه : خود محتشم چند شعری راجع بهمین رباعیّات خودگفته واشعار داشته استکه هزار و صد و بیست و هشت تاریخ ازآن برمی‌آید:

ازین شش رباعی‌که کلکم نوشت	بـرای جلـوس خـدیو جهـان
هزار و صد و بیست تاریخ از او	قدم زد برون هشت افزون‌برآن
بدینسان‌که از هردو مصرع زنند	بهـم خـالـداران دم از اقتران
دگـر سادگان پس‌گـروه نخست	بشـانی و برعکس‌آن هـم چنان
چو شد زین چهار اقتران درعدد	هزار و صد و چـار مطلب عیان
ز هرمصرعی نیـز بـروی فـزود	یکـی از تـواریخ معجز بیـان

توضیح این اجمال چنانچه ازخود اشعارش استنباط می‌شودآنکه حروف بانقطهٔ مصراع اوّل با حروف بانقطهٔ بیست و سه مصراع دیگر بیست و سه تاریخ و همچنین منقوطهٔ مصراع دوّیم بامنقوطهٔ مصاریع دیگر بیست ودو ومنقوطهٔ مصراع سیّمی بامنقوطهٔ باقی مصاریع بیست ویك تاریخ بوده تاآخرکه منقوطهٔ مصراع بیست وسیّمی بامنقوطهٔ مصراع آخری بیست و چهارمی هم یك تاریخ بوده ومجموع اینهاکه تماماً راجع بجمع منقوطه با منقوطه بوده دویست وهفتاد و شش میباشد وبهمین رویه است حروف منقوطهٔ مصراع اوّل بابی‌نقطهٔ مصاریع دیگر بعدازآن منقوطهٔ مصراع دوّیمی وسیّمی تاآخر با بی‌نقطهٔ باقی مصاریع که‌آن هم بالغ بهمان عدد بوده وهکذا ترکیب حروف بی‌نقطهٔ اوّل ودوّیم تاآخر با منقوطهٔ مصاریع دیگر وبا بی‌نقطهٔ‌آنهاکه هریکی نیز بالغ بهمان‌عدد دویست و هفتاد و شش بوده و مجموع این چهار فقره یك هزار و صد و چهار میباشد و هریك از مصاریع بیست و چهارگانه نیز چنانچه مذکور شد بتنهائی یك تاریخ مستقلّی بوده و همگی‌آنها هزار و صد وبیست و هشت تاریخ میباشد و براهل تتبّع پوشیده نیست‌که اگر محتشم دراصل مادّهٔ تاریخ‌گوئی نظمی هم متفرّد نبوده و چنانچه درشرح‌حال ناطق اصفهانی ومیرزا محمدطاهر نصرآبادی و وحشی‌بافقی خواهدآمد سایر شعرا بلکه‌بعضی ازشعرای‌عرب نیز همین‌سلیقه را معمول داشته‌اند لکن این رویّه‌که علاوه برمادّهٔتاریخ بودن یك شعر یا مصراع ، مادّه تاریخ بودن هریك ازحروف منقوطه وبی‌نقطه بتنهائی نوعاً ازمختصّات ومتفرّدات محتشم‌بوده ومصداق **ان من‌البیان لسحرا** میباشد بلی درشرح حال معاصرش **وحشی** نیز مثل‌آن با مزیّتی دیگر خواهدآمد.

اسم محتشم در هیچ‌کدام از مجمع‌الفصحا وآتشکدهٔ‌آذر و قاموس‌الاعلام و تاریخ عالم‌آرای عباسی و هدیة‌الاحباب و بعضی از مدارك دیگرکه نزد این نگارنده بوده و بشرح حال اجمالی وی پرداخته‌اند اصلاً ذکر نشده و فقط بعنوان محتشم‌کاشانی و ملاّ محتشم و مولانا محتشم مذکور داشته‌اند . ظاهر بلکه بحکم قرائن قویّه هم آنکه لفظ محتشم فقط تخلّص شعری‌او بوده و نام اصلی مادرزادیش نمیباشد. بعداز تفحص بسیاری

بواسطهٔ معتمد از میرزا هادی واعظ خراسانی مقیم نجف (که بسیار متتبّع ودرتواریخ وسیر باخبر ورؤسای علمی وقت نیز درحلّ اشکالات تاریخی خودشان بدو مراجعه میکرده اند) نقل گردیدکه مکرّراً میگفته است نام محتشم کاشانی حاج محمدابراهیم میباشد و اخیراً از دیوان خود محتشم که بسال هزار و سیصد و چهارم هجری قمری دربمبای چاپ شده استکشاف نمودیم که نام پدرش **خواجه میراحمد** و اسم شخصی خودش نیز **علی** بوده چنانکه در صفحهٔ دوازدهم دیوان مذکور در تاریخ وفات پدرش گوید :

والد من خواجه میراحمدکه بوداز اعتقاد	رشتـهٔ مهـر امیرالمؤمنین حبـل المتین
باگناه بی‌حد از دنیا چو رحلت مینمـود	داشت امید شفـاعت زان شفیع المذنبین
لاجرم تاریخ فوتش هرکه کرد ازمن سؤال	گفتمش **باداشفیع وی امیرالمؤمنین = ۹۶۲**

نیز درصفحهٔ نود و ششم دیوان مذکور اشعاری در منقبت حضرت امیرالمؤمنین ع گفته که **علی** بودن نام وی از آنها برمیآید و ازآن جمله است :

ای وجود اقدست روح روان مصطفی	مصطفی معبودرا جانان تو جان مصطفی
گر نباشد حرمت شـأن نبوّت درمیان	فرق نتوان کرد شأنت را زشأن مصطفی
من که باشم تاکه گویم این زمان درمدح تو	آنچنانم من که حسان درزمان مصطفی
این گمان دارم ولی کزدولت مدّاحیت	هست **نام من علی** درخاندان مصطفی

این شعر آخری علاوه براینکه شاهد علی بودن نام وی میباشد اشعاری هم برسیادت وی دارد و خواجه میراحمد بودن نام پدرش نیزکه نوعاً ازاسامی سادات است تأیید مطلب مینماید . بنا بنقل معتمد شیخ عبدالنبی قزوینی هم درتکملهٔ امل الآمل خود محتشم را بعبارت سید شعراءالعجم مذکور داشتـه و لکن هیچیك از وجوه مذکـوره برهان قطعی سیادت نبوده بلکه از جملهٔ قرائن میباشند .

وفات محتشم موافق آنچه از تذکرهٔ واله داغستانی نقل شده بسال نهصد ونود و ششم و موافق آنچه از تذکرهٔ ناظم تبریزی نقل گـردیده بسال هزار تمام هجرت قمری واقع و تاریخ وفات پدرش هم فوقاً مذکور وبرادرش عبدالغنی هم بسال نهصد و چهل و

نهم هجرت در راه مکّه وفات یافته است ، محتشم درمصیبت‌او بی‌تابی‌کرده ویازده بند دربارهٔ اوگفته‌که در دیوانش مذکور و ازآن جمله است :

ستیزه‌گر فلکا ، ازجفا و جور تو داد — نفاق پیشه سپهرا ، زکنیه‌ات فریاد
سرم فدای تو ای باد صبحدم برخیز — برو بعالم ارواح از این خراب‌آباد
نشان‌گمشدهٔ من بجو زخورد وبزرگ — سراغ یوسف من‌کن ز بنده وآزاد
بجلوه‌گاه جوانان پارسا چو رسی — ز رخش عزم فرودآ و نوحه‌کن بنیاد
چو دیده بررخ عبدالغنیّ من فکنی — ز روی درد برآر از زبان من فریاد

(دیوان‌خود محتشم واطلاعات متفرقه وص۶۳ج۲مع و۲۳۳هب و۴۱۷۴ج۶س وغیره)

محدث اخباری یا **محدث استرآبادی** — **ملامحمدامین**- بعنوان استرآبادی نگارش یافته‌است.

محدث‌بحرانی — **شیخ‌یوسف** - بعنوان **صاحب‌الحدائق الناضرة** مذکور افتاده‌است .

محدث‌بغداد — ابراهیم بن اسحق بعنوان حربی نگارش یافته است .

محدث‌توبلی — **سیدهاشم** - بعنوان **بحرانی** مذکور شده است .

محدث‌جزائری — **سید نعمت‌الله** - بعنوان **سیدجزائری** نگارش یافته‌است .

محدث‌کاشانی یا **محدث‌کاشی** — محمد بن مرتضی بعنوان **فیض کاشانی** نگارش یافته است .

محرر — لقب رجالی حسین بن عبیدالله است .

محض — لقب رجالی عبدالله محض پدر ابراهیم بن عبدالله است .

محقق[1]

محقق — **شیخ‌جعفر بن حسن بن ابی‌زکریا** - یحیی‌بن حسن بن سعید هذلی حلّی، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **نجم‌الدین**، ازمفاخرعلمای

۱- **محقق** - بمناسبت معنی لغوی مشهوری‌آن ، از صفات وکمالات خاصهٔ جمعی از اکابر*

امامیّهٔ قرن هفتم هجرت، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن، رئیس‌العلما و فقیه‌الحکما وبدرالعرفاء، وارث علوم ائمّهٔ هدی ع، تبحّر او در تمامی علوم متنوعهٔ دینیّه، تمهّر وی درشعر و انشا و فنون ادب، تحقیق و وثاقت و تدقیق و فصاحت و جامعیّت فضائل نفسانیّه و مکارم اخلاق کمالیّه کالشّمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار و شهرهٔ آفاق و محقّق علی‌الاطلاق میباشدکه در مضمار مسابقت‌گوی این مکرمت را ازدیگران ربوده و چنانچه فوقاً اشاره شد لفظ **محقق** درصورت اطلاق و نبودن قرینه باآن همه کثرت محقّقین و فحول علما تنها باو منصرف است. بسیار سریع‌الاستحضار، دراثبات مطالب حقّهٔ غامضهٔ اصلیّه و فرعیّه و ریاضیّه و عقلیّه ونقلیّه ابصر ودرحل مشکلات علمیّه افطن اهل عصر بود. بالجملة درمیان علمای شیعه‌آفتابی است درخشان اشراقات‌انوار علمیّه‌اش نورافکن تمامی بلاد اسلامی گردیده است.

روزی خواجه نصیر طوسی حاضر درس محقّق گردید، محقّق خواست‌که محض تجلیل‌مقام خواجه درس را قطع‌کند لکن خواجه مانع شد و اکمال درس را درخواست نمود پس‌محقّق بازهم‌مشغول‌بود تا رشتهٔ‌کلام به **استحباب تیاسر درقبلهٔ اهل عراق** رسید، پس خواجه فرمود: **من‌القبلة او الی‌القبلة** (حاصل این‌اعتراض آنکه اگر تیاسر یعنی‌میل بطرف چپ‌کردن از نقطهٔ قبله بغیرآن است حرام و اگر ازغیرنقطهٔ قبله بسوی نقطهٔ‌قبله است واجب است و درهرصورت استحباب بی‌مورد میباشد) محقّق در جواب فرمود، **بل من‌القبله الی‌القبلة** خواجه نیز سکوت ورزید. محقّق بعدازاین‌قضیه، رسالهٔ مفرده‌ای درخصوص‌استحباب‌تیاسرقبلهٔ‌عراقی تألیف‌داده وبخواجه فرستاده ومورد استحسان‌خواجه گردید. بدیهی‌است که‌حضورخواجه‌باآن‌همه‌عظمت‌علمی آفاقی که‌داشته دردرس‌محقّق و

---

*علما و ارباب تحقیق ونظر میباشد ودراصطلاح علما، درجایی‌که مطلق وبدون‌قرینه ذکر کنند ویا مقید بکلمهٔ **اول** یا لفظ **حلی** نمایندعبارت‌ازشیخ‌جعفر بن‌حسن‌صاحب‌شرایع بوده ودرجایی‌که مقید بکلمهٔ **ثانی** یا **کرکی** نمایند عبارت از شیخ علی بن عبدالعالی است وگاهی از این هردو بعبارت **محققان** تعبیر می‌کنند و شرح حال بعضی از اکابرراکه موصوف بهمین وصف محقق هستند بضمیمهٔ قیود منضمی‌شان مثل‌اردبیلی و بحرانی ومانندآنها مینگارد.

کتاب
شرایع الاسلام
فی مسائل الحلال والحرام تصنیف
المولی الامام المعظم الحبر العالم العامل الفاضل
المدقق مفتی الطوایف نجم الدین محقق الاسلام ابی
القاسم جعفر بن الحسن بن سعید ضاعف الله جلاله
واتحفه واقباله وختم بالصالحات اعماله بمحمد وآله

نمونهٔ خط محقق اول -۲۶

قطعهٔ مزبور درظهریك نسخهٔ شرایع که تماماً بتصحیح ایشان است مرقوم شده و در کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری میباشد

جواب فوری کثیر المعنی و قلیل اللّفظ محقّق از آن اشکال تیاسر قبله و مورد استحسان خواجه بودن جواب و رسالهٔ مفردهٔ دایر بهمین موضوع هریکی برهانی متقن بر تبحّر وتنوع علمی محقّق و رشاقت بیان وتمهّر وی در ریاضیّات هم میباشد وعین آن رساله درمهذب البارع ابن فهد حلّی و روض الجنان شهید ثانی درج و با خود روض الجنان در تهران چاپ شده است . چنانکه اشاره شد محقّق ، علاوه برفقاهت و جامعیّت علوم عقلیّه و نقلیّه، درفصاحت وبلاغت واملا و انشا وقریحهٔ شعری نیز بی‌نظیر بوده وازاشعاراواست:

یاراقدا والمنایا غیر راقدة	و غافلا و سهام الدهر ترمیه
بما اغترارك والایام مرصدة	والدهر قد ملاالاسماع واعیه
اما ارتك اللیالی قبح دخلتها	وغدرها باللذی کانت تصافیه
رفقا بنفسك یا مغروران لها	یوما تشیب النواصی من دواهیه

نیز محقّق گوید که درایّام نوسالگی گاهی شعری هم می‌گفتم تاآنکه این چند بیت را :

لیهنك انی کل یوم الی العلی	اقدم رجلا لاتزل بها النعل
وغیر بعید ان ترانی مقدما	علی الناس حتی قیل لیس له مثل
تطاوعنی بکرالمعانی و عونها	و تنقادلی حتی کانی لها بعل
و یشهد لی بالفضل کل مبرز	ولا فاضل الاولی فوقه فضل

که در اثر جهالت کودکی و نوسالگی متضمّن مدح خودم میباشند بوالد ماجد خودم فرستادم ، والد معظّم ، روی آن اشعار در مقام اشعار بمذمّت شعر و شاعر بنگاشت :

لئن احسنت فی شعرك لقد اسأت فی حق نفسك اما علمت ان الشعر صناعة من خلع العفة و لبس الحرفة والشاعر ملعون وان اصاب ومنقوص ولواتی بالشیئی العجاب وکأنی بك قد اوهمك الشیطان بفضیلة الشعر فجعلت تنفق ماتلفق بین جماعة لم یعرفوا لك فضیلة غیره فسموك به وهو وصمة علیك آخرالدهر اما تسمع - و لست ارضی ان یقال شاعر-تبالها من عدد الفضائل

محقّق گوید که بعدازآن قریحهٔ شعری من بطوری راکد شد که گویا اصلاً در نظمی را نزده و حجاب از روی شعری بر نداشته‌ام.

تلامذهٔ محقّق بسیار و اکثر فقهای نامی وقت خوشه‌چین خرمن کمالات وی بوده‌اند ، سید عبدالکریم بن احمد بن طاوس ، سید محمد رضی‌الدین علی بن طاوس، ابن داود شیخ حسن صاحب رجال، صفی‌الدین عبدالعزیز بن سرایای حلّی، دوخواهرزادهٔ

خـود محقـّق ، علاّمۀ حلّی و برادرش شیخ علی بـن یوسف صاحب‌العدد القویة و نظائر ایشان ازآن‌جمله میباشند . **اساتید ومشایخ محقق** هم عبارت از جدّ و والد معظّم خود و سید ابن‌زهره و سید فخار بن معد موسوی و بعضی از اجلاّی دیگر بوده و ازتألیفات وآثار قلمی محقـّق است :

۱- **استحباب‌التیاسر لاهل‌العراق** که فوقاً مذکور شد ۲- **تلخیص‌الفهرست** که ملخص فهرست‌شیخ‌طوسی‌است ۳- **شرائع‌الاسلام فی‌مسائل‌الحلال والحرام** درتمامی دورۀفقه‌اثنی‌عشری که نسبت بکتب فقهیه ، مانندآفتاب درخشان بسایرکواکب بوده و از زمان خود محقق تا عصر حاضر محل‌توجه فحول‌است . همه‌گونه اهتمام دربارۀآن مبذول و شروح وحواشی بسیاری برآن نوشه شده و محل تدریس و تدرس و عنوان درس استدلالی اغلب اکابر و متبحرین و بارها در ایران چاپ و از قرار مسموع در لندن نیز بطبع رسیده است ۴- **شرح نکت‌النهایة** که در فقه امامیه و شرح نهایۀ شیخ طوسی است وبا یازده‌کتاب دیگر بنام جوامع‌الفقه در ایران چاپ‌شده است ۵- **الکهنة** درمنطق ۶- **مختصرالمراسم** که ملخص‌کتاب مراسم سلار بن‌عبدالعزیز دیلمی است ۷- **المسائل‌الغریة** ۸- **المسائل‌المصریة** ۹- **المسلك‌فی‌اصول‌الدین** ۱۰- **المعارج** یا **معارج‌الاحکام** دراصول فقه ۱۱- **المعتبر شرح‌المختصر** که فقط مبحث عبادات و یك قسمت از باب تجارت‌آن برآمده و دومرتبه درایران چاپ شده است ۱۲- **النافع مختصرالشرایع** که با شرحش ریاض‌المسائل بارها درایران چاپ و نسخۀ خطی‌آن نیز بسیار است ۱۳- **نکت‌النهایة** که همان شرح نکت فوق است ۱۴- **نهج‌الـوصول الی علم‌الاصول** وغیرها. وفات‌محقـّق در ماه ربیع‌الاخر سال ششصد و هفتاد و ششم هجرت در هفتاد و چهار سالگی درحلّه واقع وهم درآنجا مدفون‌گردید. قبر شریفش مشهور ومزارعامّه میباشد وجملۀ: **زبدةالمحققین رحمه‌الله = ۶۷۶** مادّۀ تاریخ او است‌که بقاعدۀ حساب اعداد ، حرف(ة)آخرکلمۀ **زبده** و امثال‌آنرا بملاحظۀ صورت خط پنج حساب می‌نمایند وسیدحسین بروجردی در ردیف اشخاص مسمّی به جعفرگوید :

ثـم ابوالقـاسم نجـم‌الـدین	**ابـن‌الحسین بـن نجیب‌الـدین**
هـو المحقق الجلیـل المعتمد	**مولده‌بتر=۶۰۲ وعمره‌نکد=۷۴**

مخفی نماندکه نام پدر محقـّق موافق‌آنچـه در عنوان مسئله موافق‌کتب رجال و تراجم نگارش دادیم شیخ حسن میباشد و اینکه سید بروجردی نام اورا در نخبة ومستطرفات

خود حسین نوشته اشتباه بوده و از متفرّدات او است . **حسن بن یحیی** پدر محقّق و **یحیی بن حسن بن سعید** جدّ او نیز از اجلاّی علما بوده و چنانچه اشاره شد هردو از مشایخ محقّق هستند .

(مل وص ۳۷۱ ج ۱۶ عن و ۱۴۶ت و ۲۳۳هب و ۴۷۳ مس وکتب رجالیه)

محقق اردبیلی ملااحمد بن محمد بعنوان **مقدس اردبیلی** خواهدآمد .

محقق استر آبادی میرزا محمد بن علی بن ابراهیم بعنوان **صاحب الرجال** مذکور شده است .

محقق استر آبادی مولی محمدامین بعنوان **استر آبادی** نگارش یافته است.

محقق اصطهباناتی **میرزا ابوالحسن بن اسمعیل** - لاری، معروف به **محقق اصطهباناتی**، از افاضل علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که سبط سیدجعفر کشفی سابق الذکر وبعرفان و تصوف مایل بود، بالخصوص درریاضیّات دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ تحریر اقلیدس خواجه** ۲- **شرح تشریح الافلاك شیخ بهائی** که در تهران چاپ شده است . وفات او درسال هزار وسیصد و سی و هشتم هجری قمری واقع گردید.

(متفرقات ذریعة وغیره)

محقق اعرجی **سیدمحسن بن سیدحسن بن سید مرتضی**- حسینی کاظمی بغدادی اعرجی ، معروف به **مقدس کاظمی**، از اکابر علمای امامیّه و مفاخر شیعهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه فقیه نبیه ، محقّق مدقّق، مروّج علوم دینیّه ، بسیار عابد و زاهد و متّقی و ناقد بصیر بود ، ازکثرت زهد شمعدانی نداشته وشمع را روی آجری یاکلوخی میگذاشته است. اعرجی از تلامذهٔ آقای بهبهانی محمدباقر بن محمد اکمل وسید صدرالدین قمی بود . سید صدرالدین عاملی و حجة الاسلام سید محمدباقر رشتی و سید عبدالله شبر و بعضی از دیگر اکابر وقت از تلامذهٔ وی بوده و از او روایت نموده‌اند ، او نیز از میرزای قمی صاحب قوانین واز شیخ سلیمان بن معتوق

عاملی روایت‌کرده و بواسطهٔ شیخ سلیمان از صاحب حدایق شیخ یوسف بحرانی نیز روایت مینماید. از تألیفات وآثار قلمی او است:

۱- **ارجوزة فی‌الفقه** در اشباه ونظائر مسائل فقهیه‌که بفقهیه مستطرفه موسوم وباسلوب نزهةالناظر یحیی بن سعید حلی است ۲- **اصالةالبرائة** ۳- **تلخیص‌الاستبصار** ۴- **حاشیهٔ مصباح‌المنیر** ۵- **حاشیهٔ وافی ملامحسن‌فیض** ۶- **حاشیهٔ وافیهٔ ملاعبدالله‌تونی** وآن غیراز دوفقره شرح وافیهٔ او است‌که یکی موسوم به وافی ودیگری مسمی به محصول است ۷- **سلالة الاجتهاد** ۸- **شرح‌مقدمات‌الحدائق‌اوجرحها** ۹- **عدةالرجال** ۱۰- **المحصول‌فی‌شرح‌وافیة الاصول** ۱۱- **الوافی فی‌شرح‌الوافیة** که نیز شرح دیگر وافیةالاصول است ۱۲- **الوسائل** در فقه‌که اشهر تألیفات او و ازکتب نفیسهٔ جامعه بوده وکتاب قضای‌آن بهترین‌کتابی است‌که در این موضوع نگارش یافته است. اشعار خوب نیز می‌گفته و مراثی بسیاری درمصائب اهل بیت عصمت ع سروده‌است. وفات‌او بفرمودهٔ مستدرك بسال هزار ودویست و چهلم و بفرمودهٔ ذریعهٔ بیست و هفتم هجری قمری در کاظمین واقع شد و درکوچه‌ای قریب بصحن مطهر مدفون است. (ص۳۹۹مس و۵۴۹ت ومتفرقات ذریعة)

محقق‌اول چنانچه اشاره شد همان شیخ‌جعفر محقق‌حلّی مذکورفوق‌است.

محقق‌بحرانی **شیخ سلیمان بن عبدالله** - بن علی بن حسن بن احمدبن یوسف بن عمار **بحرانی ماحوزی**، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **محقق‌بحرانی**، عالمی‌است عامل ربّانی، فاضل‌کامل سبحانی، فقیه محقّق مدقّق، خطیب شاعر ماهر حافظ محدّث جلیل، از افاخم و ثقات علمای امامیّهٔ اوائل قرن دوازدهم هجرت‌که درحفظ و دقّت وسرعت انتقال وحسن تقریر و جودت تحریر وحید عصرخود و ازنوادر دهر معدود وجامع جمیع علوم عقلیّه ونقلیّه بود، مراتب‌علم وفضل وکمالات او مسلّم جمیع علما و مورد تصدیق تمامی‌حکما میباشد. بالخصوص درحدیث و رجال و تواریخ و سیر باخبر و دستی توانا داشت، شیخ عبدالله سماهیجی و سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر برهان و شیخ احمد بحرانی پدر صاحب حدائق از تلامذهٔ او بوده و از او روایت نموده و او نیز از علاّمهٔ مجلسی ودیگر اجلاّی وقت روایت مینماید. حوزهٔ

درس او مرجع استفادهٔ افاضل بوده ودر ایّام جمعه نیز بعداز نماز ، درمسجد، صحیفهٔ سجّادیّه را تدریس میکرده و ازتألیفات وآثار قلمی‌او است :

۱- الاربعون حدیثا فی‌الامامة من طرق‌العامة و بیان دلالتها ۲- الاستقلالیة در اثبات استقلال پدر درتزویج دختر باکرهٔ رشیده **۳- الاشارات فی‌الکلام ۴- البلغة** دررجال که مثل وجیزهٔ مجلسی‌است **۵- تاریخ‌علماءالبحرین ۶- جواب‌السؤال عن‌التولی عن‌الجائر.** درآن ثابت‌کرده است‌که تولی از طرف حاکم جائر دربارهٔ کسی‌که اطمینان داشته باشد بایصال نفع برشیعیان و عدم اضرار برایشان جایز و بی‌اشکال میباشد مانند علی بن یقطین ، محمد بن اسمعیل بن بزیع ، عبدالله بن سنان، عبدالله بن زربی ، ابن‌خانبه ، حسین بن روح، سید رضی، سید مرتضی ، خواجه نصیر طوسی و نظائر ایشان **۷- حاشیهٔ تهذیب الاحکام شیخ طوسی ۸- حاشیهٔ خلاصة الاقوال علامة ۹- حاشیهٔ مشرق‌الشمسین شیخ بهائی ۱۰- السرالمکتوم فی‌حکمة تعلم علم‌النجوم ۱۱- الشفاء فی‌الحکمة النظریة ۱۲- الشمسیة فی‌رد الشمس لامیرالمؤمنین ع ۱۳- المعراج** در شرح فهرست شیخ طوسی و بجهت همین‌کتاب او به **ذوالمعراج و صاحب‌المعراج** نیز موصوف میباشد **۱۴- هدایةالقاصدین الی عقائدالدین** وغیراینهاکه بسیار است و درهریك ازاسرار صلوة ، امامت، بدا ، حج، حرمت‌ارتماس صائم ، حرمت تسمیهٔ امام‌زمان درغیبت ، قرعه ، مقدمهٔ واجب ، منطق ، وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت ، وجوب غسل‌جمعه ، نحو و مانند اینها رساله‌های مفرده‌ای نوشته است . ولادت او درشب نیمهٔ رمضان سال هزار و هفتادم یا هفتاد و پنجم یا ششم و وفات او هم در هفدهم رجب هزار و صد و بیست و یکم هجری قمری در دیهی دونج نام از قراء ماحوز واقع و درهمانجا در مقبرهٔ شیخ میثم ، جدّ ابن‌میثم معروف شارح نهج‌البلاغة مدفون‌گردید ودر ردیف اشخاص مسمّی به سلیمان از نخبةالمقال‌گوید:

ثم ابن عبدالله ذوالبیان معتمد محقق بحرانی
والد « سف » عنه جلیل قدره «جائك‌ذوالمعراج»=۱۰۷۶دام=۴۵عمره

چنانچه فوقاً اشاره شد محقّق‌بحرانی ازمشایخ‌پدر شیخ‌یوسف بن احمدبحرانی صاحب حدائق بوده و لفظ **سف** دراین‌شعر اشاره بیوسف‌است‌که نام صاحب‌حدائق میباشد یعنی پدر شیخ یوسف از او روایت‌کرده است و عدد جملهٔ : **جائك ذوالمعرج=۱۰۷۶** تاریخ ولادت او بوده و عدد لفظ **دام=۴۵** نیز مدت عمر او است.

(ص ۳۰۴ت و ۳۸۸ مس ومتفرقات ذریعة وغیره)

محقق بهبهانی مولی محمدباقر بن محمد اکمل بعنوان **آقا** نگارش یافته‌است.

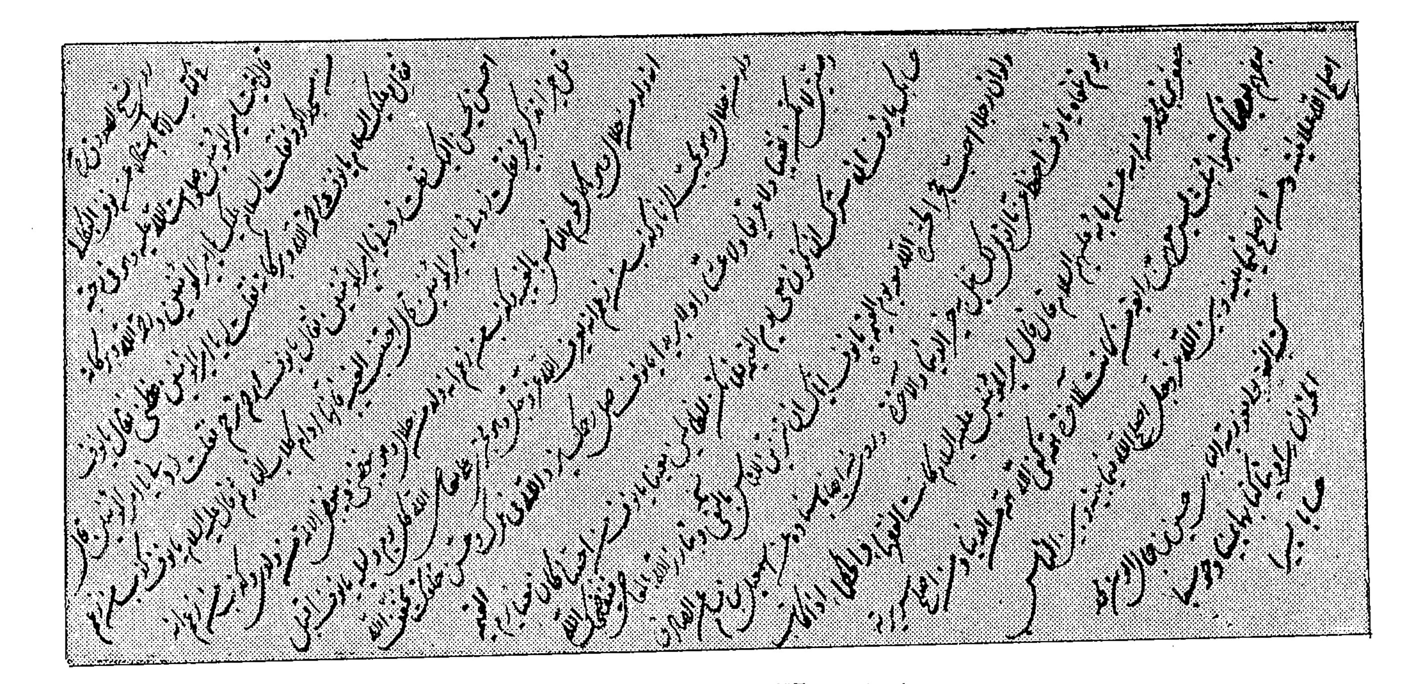
محقق ثالث گاهی محقّق بهبهانی مذکور فوق راگویند .

محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی ذیلاً بعنوان **محقق کرکی** مذکـور است .

محقق حلی شیخ جعفر بن حسن فوقـاً بعنوان **محقق شیخ‌جعفر** مذکور شد .

محقق خوانساری **آقا حسین بن جمال‌الدین محمد** - از افاخم و ثقات علمای امامیهٔ اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکـه عالم عامل ، فقیه کامل ، محدّث فاضل ، اصولی رجالی ، حکیم متکلّم ، محقّق مدقّق، جامع معقول ومنقول، حدّت ذهن وکثرت فطانت و سرعت انتقال وی معروف بود. درفهم‌مطالب عمیقه ونکات دقیقه محتاج بفکری زاید نمیشد ، مشکلات علمیّهٔ عقلیّه و نقلیّه را با ادنی توجهی حل مینمود ، درکلمات سید علی‌خان مدنی ودیگر اجلاّی اهل‌فن بعلاّمه وفریدالدّهر و وحیدالعصر و استادالحکماء والمتکلّمین ومربّی‌الفقهاء والمحدّثین موصوف‌میباشد. درهر یك از معقول و منقول تدریس میکرد، بهمین‌جهت به **استادالکل فی‌الکل** موّصوف و بجهت لقب جمال‌الدین داشتن هر یك ازپدر وپسرش بلقب **ذوالجمالین** نیز ملقّب‌بود. ریاست علمی مذهبی در زمان خود بدو منتهی و ملجأ مساکین و فقرا بـود ، در انجام مهمّات ایشان اهتمام تمـام بکار میبرد ، بلکه نقل است‌کـه شاه سلیمان صفوی در بعضی ازسفرهای‌خود از وی درخواست‌کردکه درمجلس‌سلطانی‌بنشیند وبسمت‌نیابت، باموارت رعیّت و مملکت رسیدگی نماید ، او نیز قبول‌نمود .

صاحب حدائق در سبب اشتغال محقّق خوانساری بحکمت و فلسفه (کـه قسمت اعظم عمر خود را مصروف‌آن داشته) گویـد : اساس اصول فلسفه و صولت قوای‌آن‌کـه مخالف ظواهرکتاب و سنّت و اعتقاد بآنها موجب ضلالت واز زمان ارسطو و فارابی و ابن‌سینا باین طرف مستحکم و شایع و منتشر و مسلّم‌کل میباشد از برکت اشتغال عالم متبحّر محقّق خوانساری بحکمت منهدم شد و رونق بازارآنها از بین رفت وبساط‌آنها



نمونهٔ خط آقا حسین محقق خوانساری -۲۷

کلیشهٔ مزبور صفحهٔ ۱۷ از کتاب سفینة است که شامل خطوط علما بوده ودر کتابخانهٔ جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است .

برچیده‌گردید زیراکسی پیش‌از او قوهٔ علمی انکار نداشت و احدی دراین‌صدد برنیامده بود اینك حق وی در دین مقدّس اسلامی بزرگترین حقوق علمای اسلام میباشد .

اساتید محقق خوانساری صاحب‌ترجمهٔ پیش‌از بلوغ، بمرام تحصیل علوم ومعارف باصفهان رفت ، در مدرسهٔ خواجه ملك جنب مسجد شیخ لطف‌الله درمیدان‌شاه مشغول تحصیل شد ، معقول را از میرفندرسکی و منقول را هم از ملامحمدتقی مجلسی اوّل و خلیفةالسلطان ومحقّق سبزواری و دیگر اکابر وقت اخذ وتکمیل‌نموده وبمقامی علمی بس‌عالی رسید و بتمامی معاصرین خود مقدّم و مراتب علمیّهٔ وی مسلّم‌گردید . نقل است‌که در اوقات مدرسه ازشدّت سرما در رنج بوده وقدرت تحصیل‌آتش‌نداشت، لحافی کهنه برخود پیچیده ودور حجره را میگردید تا بسبب‌حرکت ،گرم شود . عاقبت‌بجایی رسیدکه شاه سلیمان صفوی جبّهٔ عالیهٔ سلسله دوز خودراکه چشم روزگار مانندآن را ندیده بوده برای او فرستاد و از لایق نبودن شأن رفیع او اعتذارکرده ودرخواست عفو نمود . سید نعمت‌الله جزائری ، شیخ جعفر قاضی ، ملا میرزا شیروانی ، آقا جمال خوانساری فرزند خودآقا حسین و جمعی دیگر از افاضل وقت از تلامذهٔ وی بوده‌اند واز مصنّفات او است :

۱- ترجمةالصحیفةالسجادیة ۲- ترجمةالقرآن ۳- تفسیر سورةالفاتحة ۴- تواریخ وفیات‌العلما ۵- الجبر والاختیار ۶- الجزءالذی لایتجزی ۷- حاشیهٔ الهیات شفا که دوفقره است ونسخهٔ خطی یکی ازآنها بشمارهٔ۱۳۳۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۸تا۱۲- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه و شرح تجرید قوشچی و شرح لمعه و محاکمات قطب‌الدین رازی و معالم‌الاصول ۱۳- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب ۱۴- شرح هیئت فارسی‌قوشچی ۱۵- مشارق‌الشموس فی‌شرح‌الدروس** که شرح دروس شهید اوّل بوده و در تهران چاپ سنگی شده و یك نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۳۰۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است وغیر اینهاکه بسیار و چندکتاب دیگر نیز درکلام و حکمت دارد . مخفی نماندکه محقّق خوانساری در شعر نیز طبعی روان داشته و از اشعار او است:

ای باد صبا طرب فزا میآیی — از طرف کدامین کف پا میآیی

ازکوی که برخاسته‌ای راست بگو — ای گرد بچشم آشنا میآیی

وفات آقا حسین بسال یك هزار و نود و هشتم یا نهم هجری قمری درهشتاد ودو سالگی در اصفهان واقع شد ، در قبرستان تخت فولادآنجا در نزدیکی مقبرهٔ بابا رکن‌الدین مدفون گردید ، شاه سلیمان صفوی قبّه‌ای بس عالی برمرقد او بناکرد . مقبرهٔ او مزار عامّه میباشد ، آقا جمال‌الدین وآقا رضی‌الدین پسران خودآقاحسین نیز درآنجا مدفون و بتکیهٔ خوانساری‌ها معروف است . بنا بردوّیمی جملهٔ : **ادخل جناتی = ۱۰۹۹** وبنا براوّلی نیزهریك ازدوجملهٔ: **ادخل جنتی=۱۰۹۸** و**امروزهم ملایکه گفتند یاحسین=۱۰۹۸** مادّهٔ تاریخ وفات است اگر حرف ماقبل کاف از کلمهٔ **ملایکه** را یای حطّی **ی** بخوانیم .

(ملل وص ۱۹۶ت و۲۳۴هب و ۴۰۸مس و ۳۱۶ض ومتفرقات ذریعة وغیره)

محقق خوانساری محمد بن حسین فوق‌که بعنوان **آقاجمال** نگارش یافته لکن در صورت نبودن قرینه مراد خودآقاحسین مذکور فوق است .

محقق دوانی محمد بن اسعد بعنوان **دوانی** نگارش یافته است .

محقق سبزواری **ملامحمدباقر**- بن محمّد مؤمن خراسانی ، سبزواری‌ٌالاصل ، اصفهانی‌ٌالمسکن ، محقّق سبزواری‌الشهرة ، از اکابر علما و محدّثین‌شیعه ومفاخر حکما ومتکلّمین اثنی‌عشریّه میباشدکه عالم‌فاضل محقّق‌مدقّق، فقیه اصولی محدّث رجالی ، حکیم متکلّم جلیل‌القدر از اکابر اصحاب مجلسی اوّل و ازفحول تلامذهٔ شیخ‌بهائی وخال مفضال‌آقا جمال خوانساری وبرادرزن‌آقاحسین‌محقّق خوانساری مذکور فوق و استاد او بود . در اصفهان سکونت داشت ، امامت جمعه و جماعت و منصب **شیخ‌الاسلامی** و تدریس مدرسهٔ ملاعبدالله شوشتری بدو مفوّض بود ، با ملامحسن فیض رابطهٔ الفت و یگانگی داشت و دراثر عنایات ملوکانهٔ شاه عباس ثانی (۱۰۵۱ـ۱۰۷۸ه ق = **غنا - غعح**) و محبتهای وزیرکبیر خلیفة‌السلطان (سلطان‌العلما) مذکور بسیار محترم و بدیگران مقدّم ، درمعقول از تلامذهٔ میرفندرسکی و درمنقول

بسم الله الرحمن الرحیم

نمونهٔ خط ملامحمدباقر محقق سبزواری -۲۸

قطعهٔ مزبور صفحهٔ ۱۹ از کتاب سفینه میباشدکه شامل خطوط علما است ودر کتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است .

هم از تلامذهٔ ملاحسنعلی شوشتری و بعضی از اکابر دیگر بوده واز مصنّفات او است :

۱- **جامع الزیارات العباسی** که بزبان‌فارسی برای‌شاه معظم تألیف‌داده‌است ۲- **حاشیهٔ الهیات شفا** ۳- **حاشیهٔ شرح اشارات** ۴- **ذخیرة المعاد فی‌شرح الارشاد** که تاآخر باب حج است و درطهران چاپ شده و بجهت همین‌کتاب به **صاحب ذخیرة** نیز موصوف است ۵- **روضة الانوار فی‌آداب الملوك** ۶- **شرح زبدة‌الاصول شیخ بهائی** ۷- **کفایة‌الفقه** که درتهران چاپ شده وغیراینها و این رباعی نیز از او است:

در عالم تن چه مانده‌ای بیمایه پایی بردار و بگذر از نه پایه
از مشرق جان برتو نتابد نوری تا ازپی تن همی روی چون سایه

وفات او بسال هزار و نودم هجری قمری دراصفهان واقع شد وجنازه‌اش بمشهد مقدّس رضوی ع نقل‌گردید ودرمدرسهٔ میرزاجعفر درسردابی محاذی قبرشیخ‌حرّ عاملی‌مدفون است . در مادّهٔ تاریخ وفاتش‌گفته‌اند : **شد شریعت‌بی‌سرو(۶۸۰) افتاد ازپا اجتهاد(۴۱۰)** که مجموع عدد **شریعت‌بی‌شین** و **اجتهاد بی‌دال** مادّهٔ تاریخ است .

(ص ۱۱۶ت و۳۸۶ مس و۲۳۵هب وغیره)

محقق طوسی محمد بن محمد بن حسن بعنوان **خواجه نصیرطوسی** نگارش یافته است .

محقق قمی ابوالقاسم بن محمدحسن بعنوان **میرزای قمی** خواهدآمد.

محقق کرکی **شیخ علی بن عبدالعالی** - عاملی کرکی ، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب‌به **نورالدین**، معروف‌به **محقق‌کرکی** و **محقق‌ثانی** وبهریك‌از **شیخ علائی** و **مروج‌المذهب** و **المولی‌المروج** و **عالم ربانی** موصوف و نام و نسب او بنا بنوشتهٔ روضات و چندین موضع از ذریعة علی بن حسین بن عبدالعالی و دربعضی از مواضع علی‌بن حسین‌بن‌علی بن‌عبدالعالی بوده وبنا براین دورنیست‌که علی‌بن‌عبدالعالی گفتن او چنانچه مشهور است از قبیل نسبت بجدّ باشدکه بسیار متداول است . بهرحال وی از فحول علمای قرن دهم عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه ق = **ظل - ظفد**) و عالمی است عامل فقیه‌کامل مجتهد اصولی محقّق مدقّق ، نادرهٔ زمان و علاّمهٔ وقت

خودکه شهید ثانی و علی بن عبدالعالی میسی و پسرش ابراهیم معروف بظهیرالدین و اغلب اکابر وقت از تلامذهٔ او بوده واز وی روایت مینمایند ، او نیز ازتلامذهٔ احمد بن فهد حلّی و علی بن هلال جزائری و محمد بن خاتون عاملی و بعضی از اکابر وقت بوده واز ایشان روایت مینماید.

وثاقت و دقّت نظر وجلالت علمی وعملی وکثرت تحقیق وتدقیق وجودت تألیف و متانت تصنیف او ازکثرت شهرت محتاج باقامهٔ برهان و بیّنه نمیباشد . (بآب و رنگ وخال و خط چه حاجت روی زیبا را) .

محقّق کرکی نخست از علمای شام وبصره علی‌الترتیب اخذ مراتب‌علمیّه نمود، سپس مدتی هم درعراق عرب اقامت‌گزید ، اخیراً مسافرت ایران‌کرد و بجهت شهرت و آوازه‌ای‌که داشته نزد شاه معظّم ایران تقرّبی زیاد یافته و شیخ‌الاسلام رسمی شد و بدین وسیله بخدمات دینی و مذهبی بسیاری موفق آمد . بتصدیق بعضی از ارباب‌تراجم بعد از زمان خواجه نصیر طوسی‌کسی را سراغ نداده‌اندکه در ترویج مذهب جعفری و اعلای‌کلمهٔ حق اسلامی و قلع و قمع قوانین بدعت و محافظت اوقات جمعه و جماعت و دفع شرور و رفع فسق وفجور ونهی‌ازمنکر و برهم زدن مسکرات ومانند اینها بیشتر از محقّق کرکی‌کوشش وجانفشانی‌کرده باشد. ازکثرت مهارتی‌که درقواعد متقنهٔ هیئت و ریاضیّات داشته قبلهٔ اکثر بلاد عجم را محض بجهت مخالفت قواعد مسلّمهٔ مذکوره از وضع اصلی قدیمی‌آنها تغییر داد .

از خصائص و امتیازات محقّق‌کرکی بین‌السلف والخلف‌آنکه شاه وقت معظّم سلطنت را بدو مفوض داشت و بهمهٔ ایالات و ولایات‌ایران فرمان همایونی شرف‌صدور یافت‌که تمامی‌آحاد رعایا امتثال امر شیخ‌را لازم شمارندکه او نائب‌حضرت ولیّ‌عصرع بوده وسلطنت حقّه حق‌او میباشد ، خود را نیز یکی از عمّال شیخ معرفی نمود، اینك شیخ نیز احکامی باطراف و ولایات نوشت و درکیفیّت سلوك عمّال با رعایا در اخذ و جمع خراج و مالیات و مقدار و مدت‌آن دستوراتی داده و امر باخراج علمای مخالف

دادکه سبب اضلال دیگران نباشند وهم مقرّر داشت که در هرقریه و بلدی پیش‌نمازی معیّن کنندکه نمازجماعت بخواند و وظائف تعلیمات دینی را معمول دارد . بالجملة در استحکام‌اساس ومبانی دولت وترویج اصول مذهب‌اثنی‌عشری مساعی‌جمیله مبذول داشت تاآنکه بعضی ازمخالفین ، اورا به **مخترع مذهب شیعه** ملقّب داشتند .

گویند سفیری ازطرف سلطان روم بحضرت شاه تهماسب وارد وشیخ را (محقّق کرکی) هم درآنجا شناخته واز راه تعرّض وفتح‌باب جدل‌گفت باشیخ مادّهٔ‌تاریخ اختراع این مذهب شماکلمهٔ **مذهب ناحق** = ۹۰۶ است یعنی مذهب باطل‌که‌کلمهٔ (**نا**) در زبان فارسی حرف نفی است (و این اشاره بتاریخ‌آغاز سلطنت صفویّه میباشد) شیخ بالبدیهة و بدون تأمّل‌گفت بلی همین جمله ، مادّهٔ تاریخ رواج مذهب ما است ، ما عرب هستیم و این جمله هم عربی است **مذهبنا حق** یعنی مذهب ما حق است و لفظ **نا** هم در زبان عرب ضمیرجمع متکلّم وبمعنی ما میباشد. فرمان‌همایونی‌مذکوربنقل روضات‌الجنّات فارسی و بتمامه در ریاض‌العلما ثبت و بسیار مبسوط است. خود روضات نیز بنقل‌بعضی از فقرات مهمّهٔ‌آن پرداخته وازبعضی مواضع معتبره نقل‌کرده‌که شاه‌تهماسب درمطاوی آنچه درتجلیل وتبجیل محقّق‌کرکی‌نوشته این‌جمله را نیز بخط شریف‌خودش‌نگارش داده است : **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم** چون ازمؤدای حقیقت انتمای‌کلام امام صادق ع‌که : **انظروا الی من‌کان منکم قدروی حدیثنا و نظر فی‌حلالنا وحرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قدجعلته حاکما فاذا حکم بحکم فمن لم‌یقبله منه فانما بحکم‌الله استخف وعلینا رد وهو راد علی‌الله وهو علی حدالشرك** لایح و واضح است‌که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان‌شرع‌سیدالمرسلین‌اندباشرك‌دریکدرجه‌است‌پس‌هر که مخالفت‌خاتم‌المجتهدین وارث علوم سیدالمرسلین ونائب‌الائمّة المعصومین ع لایزال کاسمه‌العلی علیا عالیاکند و درمقام متابعت نباشد بی‌شائبه ملعون ومردود و دراین‌آستان ملایك‌آشیان مطرود است وبسیاسات عظیمه وتأدیبات بلیغه مؤاخذه خواهدشد**کتبه طهماسب بن شاه اسمعیل‌الصفوی الموسوی**. نیز در روضات ، از بعض مواضع معتبره نقل‌کرده‌که شاه اسمعیل صفوی پدر

شاه‌تهماسب نیز درهرسالی هفتاد هزار دینارشرعی(طلای مسکوك‌هیجده‌نخودی) بخدمت محقّق‌کرکی میفرستادکه بجماعت مشتغلین و طلّاب‌علوم دینیّه قسمت‌کند وبرای‌تحصیل علوم دینیّه انفاقش نماید.

از تألیفات محقّق‌کرکی است :

۱- **اثبات‌الرجعة** ۲- **احکام‌الارضین** یا **اقسام‌الارضین** ۳- **اسرار‌اللاهوت‌فی‌وجوب لعن‌الجبت والطاغوت** ونام اصلی‌آن **نفحات‌اللاهوت** است ۴- **ترجمة‌الجزیرة الخضراء** که در هند چاپ شده وکتاب الجزیرة الخضراء تألیف فضل بن یحیی طیبی است ۵- **جامع‌المقاصد فی‌شرح القواعد** که شرح قواعد علامهٔ حلی تا اواسط باب نکاح و درایران چاپ شده و مرجع استفادهٔ‌فحول‌علما میباشد. ازصاحب‌جواهر نقل‌است‌که هر‌که نزد او جامع‌المقاصد و وسائل‌الشیعة و جواهر باشد از عهدهٔ فحص از ادلهٔ احکام‌که در اخذ و استنباط مسائل فقهیه برمجتهد لازم و ضرور است برآمده ومحتاج بکتابی دیگرنخواهدبود وچهارنسخهٔ خطی جامع‌المقاصد‌که هریکی یك‌قسمت ازآن‌است بشماره‌های ۲۲۲۶ و۲۲۴۶ و۲۲۴۷ و۲۵۳۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۶- **الجعفریة فی‌الصلوة و مقدماتها** ویك نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ رضویه موجود است ۷- **حاشیهٔ ارشاد علامهٔ‌حلی** ودونسخهٔ‌تمام‌آن ازطهارت تادیات درکتابخانهٔ رضویه ودونسخهٔ دیگرنیز بشمارهٔ۲۴۸۸ و۲۶۰۰ درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌فوق موجوداست ۸- **حاشیهٔ الفیهٔ‌شهید** ۹- **حاشیهٔ‌تحریرعلامه** ۱۰ و۱۱- **حاشیهٔ‌دروس و ذکری‌شهیداول** ۱۲- **حاشیهٔ شرایع‌الاسلام** ۱۳- **حاشیهٔ قواعد علامة** که غیرازجامع‌المقاصد مذکور فوق‌است ۱۴- **حاشیهٔ مختصر نافع** ۱۵- **حاشیهٔ‌مختلف‌علامة** وازهریك‌ازاین‌دو آخری‌یك‌نسخه درکتابخانهٔ‌رضویه‌موجود است ۱۶- **شرح ارشاد علامة** وآن غیراز حاشیهٔ ارشاد مذکور فوق است ۱۷- **شرح الفیهٔ شهید اول** ۱۸- **شرح قواعد علامة** که همان‌جامع‌المقاصد مذکور فوق‌است ۱۹- **صیغ‌العقود والایقاعات** ۲۰- **قاطعة‌اللجاج فی‌حل‌الخراج** ۲۱- **النجمیة** درکلام ۲۲- **نفحات‌اللاهوت** که همان اسرار‌اللاهوت مذکور فوق است وغیراینها و درهریك از احکام اموات و بیع معاطاة و جبیره و جمعه و رضاع و عدم جواز تقلید میّت و موضوعات بسیاری دیگر رساله‌ای مفرده دارد.

ازکرامات محقّق‌کرکی‌که بنقل روضات‌الجنّات درریاض‌العلما ثبت‌کرده‌آنکه محمودبیگ مهردارکه ازجملهٔ‌حسودان ومبغضین محقّق‌بوده روزی‌درمیدان‌صاحب‌الامر تبریز درمحضر سلطانی با جمعی دیگر مشغول چوگان‌بازی و اسب‌دوانی بودند، محقّق

هم مشغول قرائت دعای سیفی و دعای انتصاف مظلوم منسوب بحضرت امام‌حسین ع بود، همینکه باواسط همین دعای دوّیمی رسید محمود بیگ از اسب افتاده و سرش شکسته و لگدکوب اسبها گردید ودر ریاض ، بعداز این جمله از بعضی تواریخ دیگر نیز نقل کرده است‌که محمود بیگ مذکور با جمعی دیگر تبانی‌کرده و تصمیم داده‌بودندکه در همان روز بخانهٔ محقّق حمله برده و در اسوء احوال بقتلش‌آرند (کار پاکان را قیاس از خود مگیر) .

وفات محقّق کرکی روز غدیر از ماه ذیحجهٔ سال نهصد و چهلم یا سی و هفتم یا هشتم هجری قمری در نجف اشرف واقع شد و بنا بر تاریخ اوّل‌که صحیح‌تر است جمله **مقتدای شیعه = ۹۴۰** مادّهٔ تاریخ وفات میباشد و در ردیف اشخاص مسمّی به علی از نخبةالمقال گوید :

ثـم علی بـن عبـدالعالـی — محقـق ثـان و ذوالمعالـی
بالحـق امحی السنـة الشنیعـة — للفوت قیل (مقتدای‌شیعه) = ۹۴۰

بعد از وفات محقّق مذکور ، شیخ علی منشار پدرزن شیخ بهائی‌که از افاضل تلامذهٔ محقّق‌بوده جانشین وی ومقرّب دربار سلطانی شد ، دراصفهان شیخ‌الاسلام رسمی‌گردید وبعداز وفات او نیز همین منصب عالی بشیخ‌بهائی انتقال‌یافت. از ابن‌عودی وشیخ‌حسین والد ماجد شیخ بهائی نقل است‌که محقّق‌کرکی مسموماً درگذشته و ظاهر آن است‌که مسمومیّت وی از طرف بعضی از امنای دولت بوده است . مخفی نماندکه محقّق‌کرکی علی بن عبدالعالی غیراز معاصرش شیخ علی بن عبدالعالی **میسی** است‌که شرح حال او بعنوان میسی خواهدآمد .

شیخ عبدالعالی بن علی فرزند محقّق‌کرکی نیز از اجلاّی علمای حقّه و فقیهی است فاضل‌محقّق متکلّم مدقّق محدّث‌عابد زاهدجلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة وکثیرالحفظ و ازتلامذهٔ والد ماجد خود و خالوی میرداماد و ازمشایخ اجازهٔ او و**حاشیهٔ مختصر نافع** و **رساله‌ای درمعرفت قبله** و **شرح ارشاد علامة** و **شرح الفیهٔ شهید** از تألیفات وی میباشد و

یك نسخهٔ خطّی از شرح ارشادش بشمارهٔ ۲۴۸۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . وفات او نیز بسال نهصد و نود و سیّم هجری قمری‌که سال وفات مقدّس اردبیلی میباشد در شصت و هفت سالگی واقع شد والعجب‌که جملهٔ: **ابن مقتدای شیعه** = ۹۹۳ مادّهٔ‌تاریخ‌آن‌است‌که مادّهٔ‌تاریخ‌پدرش نیز جملهٔ **مقتدای شیعه** بوده چنانکه مذکور شد. شرح حال میرداماد دخترزادهٔ محقّق کرکی بعنوان **میرداماد** خواهدآمد و دخترزادهٔ دیگرش سیدحسین نیز بعنوان **مجتهد** مذکور افتاد .

(قص وص ۲۲۶هب و ۴۳۴ مس و ۴۰۲ و ۳۶۵ت و متفرقات ذریعة وغیره)

محقق‌میسی **شیخ علی بن عبدالعالی** - بعنوان میسی خواهدآمد .

محققان محقّق اوّل و محقّق کرکی‌است‌که هردو را نگارش دادیم .

محملی لقب رجالی ناصح بن عبدالله است.

محلی[1]

محلی **محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن احمد** - شافعی محلی ، مکنّی به **ابوعبدالله**، ملقّب به **جلال‌الدین**، معروف به **جلال‌محلی** و **جلال‌الدین محلی** ، ار اکابر علمای شافعیّه میباشدکه در حدّت ذکاوت وکثرت فطانت ودقّت ذهن مشهور و اعجوبهٔ زمان بود. بقول بعضی ازمعاصرینش حدّت ذهن‌او الماس را می‌سفته و درفقه و اصول وکلام ونحو ومنطق وتفسیر و ادبیّات ودیگرفنون متداوله بردیگران تقدّم داشت، از قبول قضاوت‌که تکلیفش کردند امتناع ورزید ، در مدرسهٔ برقوقیه و مؤیّدیّه بتدریس فقه پرداخت و تألیفات او بسیار مختصر ومفید است :

۱- **تفسیر قرآن مجید**که به **تفسیر جلالی** معروف و بسیار نفیس و موجز لکن فقط تا نصف قرآن میباشدکه باتمام‌آن موفق نشده و جلال‌الدین سیوطی بهمان‌اسلوب بپایانش‌رسانده

۱- **محلی** - منسوب است بمحله وآن بفتح اول وکسر ثانی دیهی است در یمن و با دوفتحه ، بنام محلهٔ منوف و محلةالخلفا و محلهٔ ابوالهیثم وغیرها نام چندین‌موضع میباشد در دیار مصرکه مشهورترین و بزرگترین آنها محلهٔ دقلا است مابین دمیاط و قاهره .

است، بهمین‌جهت به **تفسیر جلالین** شهرت دارد. بعضی از علمای یمن گویدکه حروف قرآن‌مجید از اول‌آن تاآخر سورهٔ مزمل با حروف تفسیر مذکور راجع بهمین قسمت مساوی یکدیگر است ولی از سورهٔ مدثر تاآخر قرآن، حروف تفسیر بیشتر از حروف قرآن میباشد و همین تفسیر بارها در ایران و مصر و هند چاپ و یك نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۰۰۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۲- شرح جمع‌الجوامع** تاج‌الدین سبکی دراصول‌فقه‌که در مصر درحاشیهٔ خود جمع‌الجوامع چاپ شده است **۳- شرح ورقات امام‌الحرمین** نیزدراصول‌فقه **۴- کنزالراغبین فی‌شرح منهاج‌الطالبین** درفقه شافعی‌که در قاهره چاپ شده است **۵- مقدمة النیل السعید و شرح احواله و ذکر عجائبه ومن این یجیئ والی این ینتهی** . وفات او بسال هشتصد و شصت و چهارم هجرت درهفتاد وسه سالگی واقع‌گردید.

(ص ۱۸۲۶ ج ۳ س و ۱۶۲۳ مط وغیره)

محمدی لقب رجالی علی بن احمد و علی بن محمد است.

محمدین با صیغهٔ جمع، در اصطلاح امامیّه عبارت ازشیخ‌طوسی محمد بن حسن، ابن‌بابویه صدوق محمد بن علی، کلینی محمد بن یعقوب، **مؤلفین‌کتب اربعهٔ مشهوره** میباشد **و نیز** عبارت‌از محمد بن مرتضی معروف بملامحسن فیض، شیخ‌حرّعاملی‌محمدبن‌حسن، ملامحمدباقرمجلسی، **مؤلفین‌جوامع ثلثهٔ‌وافی و وسائل و بحارالانوار** است‌که سه نفر اوّلی را **محمدین ثلث اوائل** و سه تن آخری را **محمدین ثلث اواخر** نامند.

محمودی عمر بن‌محمودکه بعنوان **حمیدی** نگارش‌یافته‌است ودراصطلاح رجالی لقب احمدبن‌حماد مروزی وپسرش محمدبن‌احمداست.

محوی تخلّص شعری بعضی از شعرا و عرفا میباشد که فقط بقید **اردبیلی** و **اصفهانی** و **نیشابوری** و **همدانی** ازهمدیگر امتیاز یابند. شرح حال مهمّی از ایشان بدست نیامد و فقط **محوی‌استرآبادی** را بطور اجمال مینگارد: نامش ملامحمدباقر، از عرفای قرن سیزدهم هجرت، با رضاقلی خان هدایت (متوفّی درحدود سال ۱۲۹۰ه‍ ق = غرص) معاصر بود. مدتها در تحصیل علوم عقلیّه و نقلیّه کوشیده وکسوت زهد وصلاح پوشید، عاقبت طالب صحبت اهل ذوق وعرفان‌شد، سفرها

نموده وبا ایشان معاشرت داشت، دراثر ریاضات بسیاری بکمالات صوری ومعنوی آراسته گردید ، اخیراً در شیراز اقامت کرده واز اشعار او است :

گـه عرش خداگوئی گه سوی سما پوئی — آنهاکه تو میجوئی در روی زمین باشد
گر باده خرابت کرد ، هم باده کند آباد — این خانه خرابان را تعمیر چنین باشد
باهم نفس ناجنس ، یك دم نتوان بودن — بشکن سر وپایش را گر روح امین باشد
درمذهب میخواران، هستی نکنی رستی — چون نیست شوی محوی، هستی همه آن باشد

پیش از هزار و دویست و شصتم هجرت درشیراز وفات یافت و سال آن معلوم نیست.

(۴۹۱ ض)

مُحیط **میرزا معصوم** - فراهانی، پسر میرزا بزرگ قائم‌مقام، ازشعرای باکمال عهدخود بوده واز اشعار او است :

ای طرّهٔ یـار آفت دلهـای پـریشان — از چیست که دائم چومنی بیسر وسامان
مفتون به که‌ای، ای‌همه دلها بتو مفتون — بیجان زچه‌ای، ای‌همه‌جانها زتو بیجان

درسال هزار ودویست وسی‌و پنجم‌هجرت درگذشت. (ص ۴۷۳ ج ۲مع)

محیی گیلانی همان محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح مذکور ذیل‌است.

محیی لاری از شعرای ایرانی ، از مردم شهر لار ، از شاگردان ملاجلال دوانی (متوفّی بسال نهصد و اندی) بوده و زمان شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴هـ ق = **ظل - ظفد**) را نیز دیده است . بزیارت بیت‌الله‌الحرام رفته و درمراجعت یك مثنوی موسوم به **فتوح‌الحرمین** نظم‌کرده است و از او است :

بهر توام کشند و توآهی نمیکنی — ای‌سنگدل‌چه‌آه، نگاهی نمیکنی

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۲۳۲ ج۶س)

محیی‌الدین **ابن‌العربی** - ذیلاً بعنوان **محیی‌الدین عربی** مذکوراست .

محیی‌الدین **احمد بن ابراهیم بن محمد** - بعنوان **نحاس** خواهدآمد .

محیی‌الدین **احمدبن علی**- قرشی بعنوان **بونی** نگارش یافته است .

محیی‌الدین **احمد بن محمد** - یا محمد بن احمد ، عالمی‌است فاضل حنفی، از علمای عهد سلطان بایزید خان ثانی (۸۸۶-۹۱۸ه‌ ق = ضفو- ظیح) که در تمامی عمر ، قاضی ادرنه بود . **حاشیهٔ فرائض سراجیهٔ سید شریف** و **رساله‌ای در باب‌شهید** ازآثار او میباشد . سال وفاتش بدست‌نیامد واورا **محیی‌الدین عجمی** نیزگویند . (فوائدالبهیة وص ۴۲۳۴ ج۶س)

محیی‌الدین **چلبی ، محمد بن علی** - بن سف بالی بن شمس‌الدین محمد بن حمزهٔ فناری‌حنفی، عالم‌فاضل مفتی متّقی، معروف به**محیی‌الدین چلبی** ، نخست مدرّس مدرسهٔ بروسه وغیره‌بوده سپس قاضی‌عسکر ولایت‌آناطولی و روم ایلی‌گردید . **تعلیقات شرح مفتاح** و **تعلیقات شرح وقایة** و **تعلیقات هدایة** ازتألیفات‌او بوده ودرسال نهصد و پنجاه و چهارم هجرت درگذشت . (ص ۱۸۳ فوائدالبهیة)

محیی‌الدین **حسن‌چلبی**- بعنوان**چلبی‌حسن** بن‌محمدبن‌محمد نگارش‌یافته‌است.

محیی‌الدین **حسین بن مسعود** - بعنوان **بغوی** نگارش یافته است .

محیی‌الدین **عبدالقادر بن ابی‌صالح**- موسی بن عبدالله بن یحیی، گیلانی‌ّ (جیلانی) المولد ، بغدادیّ المنشأ والموطن والمدفن، اشعری‌ّ الاصول ، شافعی یا حنبلیّ الفروع، **ابومحمد** الکنیة ، **محیی‌الدین** و **غوث** و **غوث‌اعظم** و **غوث‌الثقلین**اللّقب وگاهی به **جنگی‌دوست** و **بازالله** و **بازاشهب** ملقّب و سلسلهٔ قادریّه از سلاسل عرفا و صوفیّه‌که در اغلب بلاد اسلامی خصوصاً درهند و ممالك عثمانی انتشار دارد بدو منتسب میباشد .

نسب شریفش بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام و طبقات شعرانی و بعضی دیگر بحضرت‌امام حسن مجتبی پیوندد‌که بنوشتهٔ شعرانی سیدعبدالقادر بن‌موسی بن‌عبدالله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی‌بن عبدالله بن موسی الجون بن‌عبدالله محض بن‌حسن مثنّی بن امام حسن مجتبی ع بوده و بهرحال از اکابر عرفا و صوفیّه و مشایخ پیران طریقت و مؤسّس طریقت قادریّه میباشدکه قادریّه‌گفتن‌آن طریقت، بجهت انتساب باو است.

در بدایت حال علوم ادبیّه را از ابوزکریّای تبریزی اخذکرد ، فقه و حدیث را نیز از اکابر بغداد فراگرفت ، مدتی بوعظ و تدریس پرداخت ، درمجلس وعظ او ازدحام تمام خاص و عامّ بود ،آوازه و شهرت او عـالمگیر و رئیس مذهبی وقت خود شد و درتمامی اوقات تحصیل با دسترنج خود امرار معاش مینموده است . اخیراً بنای تجرید و تفرّد گذاشته وبا زهد و عبادت بسر میبرد ، با شیخ احمد دباس ملاقات و از وی کسب فنون طریقت نمود .

ازمادرش فاطمه ، نقل است‌که عبدالقادر دراوقات شیرخوارگی در روزهای ماه رمضان شیر نمیخورد،کرامات بسیار وپاره‌ای‌کلمات غیرمتعارف نیز بدو منسوب میباشد چنانکه میگفته است من مافوق عقول مردم هستم ، هفتاد باب از علم لدنّی برروی من گشاده شده‌که وسعت هر بابی بقدر مابین زمین وآسمان است . نیزگویدکه‌کرهٔ ارض را بمن مسلّم داشتند اینك شرق وغرب و برّ وبحر وجبال و صحاری وتمامی اقطارآن مرا بقطبیّت خطاب میکنند ومانند اینهاکه بسیار وماهم همهٔ این مراتب را موکول بکتب مربوطه میداریم. شیخ‌عبدالقادر اخیراً باز بنای تدریس وموعظه وفتوی‌گذاشت، موافق هردو مذهب شافعی وحنبلی فتوی میداد ، از سیزده علم ازعلوم دینیّه تدریس مینمود، در فروع و اصول فقه و تصوف تألیفاتی دارد :

۱- **بشائرالخیرات** که صیغ صلوات برحضرت رسالت ص بوده و درقاهره و اسکندریه چاپ شده است ۲- **دیوان اشعار** که حاوی پاره‌ای اشعار عارفانه و صوفیانه بوده وبه **دیوان غوث‌اعظم** معروف است ۳- **الغنیة لطالبی طریق‌الحق** یا **غنیةالطالبین لطریق‌الحق** درتصوف که درمکه و قاهره چاپ شده است ۴- **الفتح‌الربانی والفیض الرحمانی** نیز درتصوف‌که در قاهره‌چاپ‌شده‌است ۵- **فتوح‌الغیب** نیزدرتصوف‌دراستانبول‌چاپ‌شده‌است ۶- **الفیوضات‌الربانیة فی‌الاوراد القادریة** که درمصر چاپ‌سنگی شده‌است ۷- **ملفوظات‌قادریه** ۸- **ملفوظات‌گیلانی**

وغیرها و شیخ عبدالقادر در اشعار خود به **محیی** تخلّص میکرده واز او است:

گـر بیـائی بسر تـربت ویرانـهٔ ما بینی ازخـون جگرآب زده خانهٔ ما
شکر للّه‌که نمردیم و رسیدیم بدوست آفرین بـاد بـراین همّت مردانهٔ ما

باحد درلحد تنگ بگوئیم ای‌دوست آشنـائیم بتـو غیر تـو بیگانـهٔ ما
محیی‌ازشمع‌تجلّیء نگاهش میسوخت دوست میگفت زهـی همّت پروانهٔ ما

ولادت شیخ‌عبدالقادر بسال چهارصد وهفتادم یا هفتاد ویکم یا نودم واقع شد. بنا براوّل کلمهٔ **عشق** = **۴۷۰** وبنا بردوّیم کلمهٔ **عاشق** = **۴۷۱** یا **رهبر دین** = **۴۷۱** وبنا برسیّم کلمهٔ **عاشق واحد** = **۴۹۰** مادّهٔ تاریخ ولادت است. وفات او هم بسال پانصد وشصتم یا شصت ویکم یا دویم هجری قمری در بغداد واقع‌شد. بنا براوّل، **عشق‌کمل**= **۵۶۰** وبنا بردوّیمی جملهٔ **عشق اکمل** = **۵۶۱** و بنا برسیّمی جملهٔ **ماهتاب اقطاب** = **۵۶۲** مادّهٔ تاریخ وفات او هستند. مخفی‌نماند **ابوصالح** بنا برمشهورکنیهٔ موسی پدر شیخ‌عبدالقادر است، لکن در طبقات شعرانی‌کنیهٔ خود شیخ‌اش نوشته‌است و غلام سرور هندی‌کتاب‌گلدستهٔ‌کرامات را درمناقب همین شیخ‌عبدالقادرگیلانی تألیف داده وکتابهای دیگر نیز باالسنهٔ مختلفه درکرامات و مقامات عارفانهٔ وی تألیف داده‌اند.

ناگفته نماندکه شیخ‌عبدالقادر از اهل‌گیلان ایران بوده وبه **گیلانی** مشهوراست لکن بمناسبت اینکه بین‌عرب به **جیلی** و **جیلانی** (که معرّب‌گیلان است) معروف‌میباشد منشأ توهّم بعضی شده و اورا از اهل **جیل** دانسته‌اندکه قریه‌ایست نزدیکی بغداد.

(ص ۴۴۱ت و۳۰۸۷ ج۴س و۲۱ ج۵فع و۲۳۷هب و۷۲۷مط و۱۰۸ ج۱لر و۹۴۵ ج۱خه)

محیی‌الدین **عبدالقادر بن ابوالقاسم** - بعنوان **قاضی‌القضاة** عبدالقادر مذکور شده است.

محیی‌الدین **عبدالقادر بن ابی‌الوفاء** - محمّدبن محمّدبن نصرالله سالم، قرشی مصری‌حنفی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **محیی‌الدین**، معروف به **ابن ابی‌الوفاء**، از مشاهیر فقهای حنفیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه در تحصیل فقه اهتمام تمام داشته تاآنکه ازمتمهّرین‌آن علم‌شریف شد، بنای تدریس وفتوی‌گذاشت، ازمشایخ وقت استماع حدیث نموده واجازه داشت، خط او نیز بسیار خوب بوده و از تألیفات او است:

۱- **البستان فی‌فضائل نعمان** ۲- **الجواهر المضیئة فی‌طبقات‌الحنفیة** که درحیدرآباد دکن‌چاپ شده است ۳- **الرسائل فی‌تخریج احادیث خلاصة‌الدلائل** ۴- **شرح معانی‌الاثار طحاوی** ۵- **العنا فی‌تخریج احادیث الهدایة** وغیرها . ولادتش درماه شعبان ششصد و نود و ششم و وفاتش در ربیع‌الاول هفتصد و هفتاد و پنجم هجری قمری واقع‌گردید .

(ص ۳۹۲ ج ۲ دررکامنه و ۳۰۸۴ ج۴س وغیره)

محیی‌الدین **سید شیخ‌عبدالقادر بن سید شیخ‌عبدالله** - یمنی‌حضرموتی هندی، مکنّی به **ابوبکر**، ملقّب به **عیدروس**، از اکابر ومشاهیرعلمای متصوفهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه دارای فنون مختلفه بوده وطریق تصوف میپیمود، از دست‌جمعی از مشایخ صوفیّه خرقه پوشیده و تألیفات بسیاری دارد :

۱- **اسباب‌النجاة والنجاح فی‌اذکار المساء والصباح** ۲- **الانموزج اللطیف فی‌اهل بدرالشریف** ۳- **تعریف‌الاحیاء بفضائل‌الاحیاء** ۴- **الدرالثمین فی‌بیان‌المهم من علم‌الدین** ۵- **الروض الاریض والفیض المستفیض** که دیوان شعر او است ۶- **عقدالمآل بفضائل الآل** ۷- **الفتح‌القدسی‌فی‌تفسیر آیة‌الکرسی** ۸- **الفتوحات‌القدوسیة فی‌الخرقة العیدروسیة** وجملهٔ (**لبس خرقه = ۹۹۷**) مادهٔ تاریخ تألیف‌آن است ۹- **المنتخب المصطفی من اخبار مولد المصطفی ع** ۱۰- **منح‌الباری بختم صحیح البخاری** ۱۱- **المنهاج الی معرفة المعراج** ۱۲- **النورالسافر عن اخبارالقرن العاشر** که در بغداد چاپ‌شده وغیراینها . ولادتش روز پنجشنبه بیستم ربیع‌الاول نهصد و هفتاد و هشتم و وفاتش هم بسال هزار و سی و هفتم یا هشتم هجری قمری در احمدآباد هند واقع‌گردید .

(ص ۳۳۴ نور سافر فوق و ۱۳۹۹مط)

محیی‌الدین **عبدالقادر بن محمد**
محیی‌الدین **عبدالقادر بن‌موسی** } اولی همان محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌الوفای فوق و دویمی نیز همان محیی‌الدین عبدالقادر بن ابی‌صالح مذکور است .

محیی‌الدین **عبدالله بن عبدالظاهر**- بعنوان **حزامی** نگارش یافته است.

محیی‌الدین **عجمی ، احمد بن محمد** - بعنوان **محیی‌الدین احمد** مذکورشد .

محیی‌الدین **عربی، محمد بن علی‌بن محمد عربی بن احمد بن عبدالله** - مالکی اندلسی،اشبیلیّ‌الاصل،مکّیّ‌المنشأ، دمشقیّ‌الموطن‌والمدفن،

ابوعبدالله یا **ابوبکر** الکنیة ، **طائی** القبیلة ، **حاتمی** النسب ، **محیی‌الدین** الشهرة واللّقب ، وگاهی به **شیخ اکبر** ملقّب، بجهت انتساب بجدّش محمدکه لقب عربی داشته ویاحودکلمهٔ عربی نام اصلیش بوده به **ابن‌العربی** نیز معروف وبه **عربی** دیگر معروف‌تر میباشدکه تخفیفاً لفظ ابن را نیز اندازند . ازارکان سلسلهٔ عرفا و اقطاب ارباب مکاشفه و صفا واکابر مشایخ صوفیّه ، جامع علوم ظاهریّه وباطنیّه ، بکثرت حافظه وذکاوت وفصاحت وبلاغت وجودت قریحهٔ شعری‌معروف، تبحّر او درعلم‌حروف نیزمشهور، جلالت وجامعیّت وتنوّع علمی‌او علاوه‌بر تصدیق اهل طریقت از تألیفات طریفهٔ او ظاهر و بتبحّر وی برهانی باهر میباشد .



عکس محیی‌الدین عربی -۲۹

نخست فنون متنوعه را از مشاهیر وقت فرا گرفته و شهرت بی‌نهایت یافت ، درطریقت مرید شیخ‌ابوالحسن علی بن جامع ازخلفای شیخ عبدالقادرگیلانی فوق‌الذکر بوده وازدست وی خرقه پوشید و نسبت طریقتی اورا به معروف‌کرخی می‌رسانند . بنقل مجالس‌المؤمنین ، در باب سیصد و شصت و ششم فتوحات مکیة ، صفات حضرت‌صاحب‌الامر ع وعلامات ظهورآن ولیّ‌عصرعجّل‌الله‌فرجه را موافق‌کتب علمای امامیّه نگارش داده وگفته است که‌آن‌حضرت تمامی مذاهب را از روی زمین محو خواهد نمود ، نام مبارکش هم ، همان نام مبارك حضرت رسالت ص و از فرزندان حضرت‌حسین بن علی ع میباشد. نیز ازکتاب فتوحات محیی‌الدین نقل‌است که بعدازبسط مقامات‌قطب‌گوید من بدین‌مقام قطبیّت‌نرسیدم مگر با تسنّن بسنن‌نبویّه و تأدّب بآداب دینیّه و غیراز احمد بن حنبل کسی این راه را نرفته و داخل این باب نشده است چنانچه در تمامی عمر خود محض اینکه خربزه خوردن حضرت رسالت ص معلومش‌نشده بودآن میوه را نچشید. نیزگویدکه تعبّد باحکام دینیّه **با رأی** روا نیست

و باید از روی برهان وحجّت که منحصر باجماع وکتاب و سنّت است باشد و **قیاس** نیز مانند رأی قابل اعتماد نیست ومحیی الدین این معنی را در کتاب‌های خود مکرّر کرده‌است.

سنّی و شیعی ، عدلی و جبری بودن و عقائد ابن العربی بین ارباب سیر محل خلاف ونظر میباشد ملاسعد تفتازانی و علامّهٔ سخاوی وجمعی دیگر محض مخالف شرع بودن ظاهر بعضی از کلمات او تکفیرش کرده‌اند، شیخ احمد احسائی نیز بعوض **محیی الدین** بعبارت **ممیت الدین** اش ستوده ، عبدالوهاب شعرانی وصاحب قاموس وگروهی دیگر، از اکابر عرفا و اولیایش میدانند ، جلال الدین سیوطی وبعضی دیگر با اذعان وتصدیق مقام ولایت او مطالعهٔ کتاب‌های اورا حرام شرعی میشمارند . قضاوت دراین مراتب خارج از موضوع کتاب میباشد اینك موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه داشته و بذکر مصنّفات او میپردازیم:

۱- **الاخلاق** ۲- **الاربعون صحیفة من الاحادیث القدسیة** و این هردو درمصر چاپ شده است ۳- **اصطلاحات الصوفیة** که در فتوحات مکیة مستعمل است و درآخر تعریفات سید شریف جرجانی دراستانبول چاپ شده‌است ۴- **الامر المحکم المربوط فی مایلزم اهل الطریق** (طریق الله خ‌ل) **من الشروط** که باکتاب ذخائر الاعلاق ذیل ، دریکجا چاپ شده‌اند ۵- **انشاء الدوائر** که درلیدن چاپ شده است ۶- **الانوار فی مایمنح** (یفتح خ‌ل) **لصاحب الخلوة من الاسرار** که درمصر چاپ شده است ۷- **التجلیات الالهیة** یا **تجلیات عرائس النصوص فی منصات حکم الفصوص** که با چندین شرح ترکی درقاهره چاپ شده است ۸- **تحفة السفرة الی حضرة البررة** که دراستانبول چاپ شده است ۹- **تفسیر القرآن** بطریقهٔ تصوف که درقاهره چاپ شده و درکشف الظنون گوید محیی الدین دوتفسیر دارد یکی کبیر است درچندین مجلد تا سورهٔ کهف باصول تصوف و دیگری صغیر است بطریقهٔ معمولی مفسرین ۱۰- **دیوان ابن العربی** یا **دیوان اکبر** که درمصر وهندچاپ شده است ۱۱- **ذخائر الاعلاق شرح ترجمان الاشواق** که با امر محکم فوق دریکجا چاپ شده‌است ۱۲- **رد معانی الایات المتشابهات الی معانی الایات المحکمات** که در بیروت چاپ شده است ۱۳- **روح القدس** که درمصر چاپ شده‌است ۱۴- **شجرة الکون** درقاهره چاپ شده‌است ۱۵- **شرح خلع النعلین** ۱۶- **شمس المغرب** ۱۷- **عنقاء مغرب فی معرفة ختم الاولیاء و شمس المغرب** ۱۸- **الفتوحات المکیة فی معرفة الاسرار المالکیة والملکیة** که آخرین تألیفات او واز بزرگترین آنها است و درقاهره چاپ شده است ۱۹- **فصوص الحکم** که با شرح بالی زاده در استانبول وبا دوشرح ملاجامی و عبدالغنی نابلسی درقاهره چاپ شده‌است ۲۰- **قرعة الطیور لاستخراج الفال والضمیر** که درمصر چاپ شده است ۲۱- **القرعة المبارکة المیمونة والدرة الثمینة والمصونة** که اغلب برجداول بسیاری دراستخراج فال مشتمل ودرمصر وبمبای چاپ شده‌است ۲۲- **المبادی**

والغایات فی‌اسرارالحروف المکنونات والاسماء والدعوات ۲۳- مجموع‌الرسائل الالهیة که درمصر چاپ شده‌است **۲۴- محاضرة‌الابرار ومسامرة‌الاخیار فی‌الادبیات والنوادر والاخبار** که چندین مرتبه درقاهره چاپ و باقسام‌آداب ومواعظ و امثال وحکایات نادره واخبار وتواریخ انبیا وملوک‌عرب وعجم‌مشتمل‌است **۲۵- معرفة‌اسرارتکبیرات‌الصلوة ۲۶- المفاتیح‌الغیبیة** یا **مفاتیح‌الغیب** که درمصر چاپ شده‌است **۲۷- منزل‌القطب ومقامه و حاله ۲۸- مواقع‌النجوم ومطالع اهلة‌الاسرار والعلوم** که درقاهره چاپ وبنام **غایة و هدایت و ولایت** بسه‌مرتبه مرتب کرده و گوید که این‌کتاب، نسبت‌بمریدطالب‌حق، بمنزلهٔ پیر ومرشدباشدکه درموقع‌لغزش وضلالت یاحیرت دستگیریش‌کرده وهدایتش‌نماید **۲۹- المیم والواو والنون ۳۰- الوصایاالاکبریة** که وصایای‌او باهل‌عالم است وغیراینهاکه بسیار و زیاده بردویست یا چهارصد یا پانصد کتاب بدو منسوب دارند و چنانچه معلوم است اکثرآنها اگر یکسر هم نباشد درعرفان و تصوف و علم حروف و دیگر علوم غریبهٔ غیرمتعارفه و غیرمتداوله میباشد و چنانچه اشاره نمودیم قریحهٔ شعریه‌اش نیز وقّاد بوده واز او است :

یقولون ابـدان المحبین نضوة ... و انت سمـین لست الامـرائیا
فقلت لان‌الحب خـالف طبعهـم ... و وافقـه طبعی فصـار غذائیا

رایت ولائی آل طـه وسیلـة ... علی‌رغم اهل‌البعد یورثنی القربی
فما طلب‌المبعوث اجرا علی‌الهدی ... بتبلیغـه الا المـودة فی‌القربی

در اوّل‌کتاب وصایای مذکور فوق بعد از بسم‌الله‌گوید :

وصی الاله و وصت رسله فلذا ... کان‌التأسی بهـم من افضل‌العمل
لولا الوصیة کان‌الخلق فی‌عمـه ... و بالوصیـة دام‌الملک فی‌الدول
فاعمد الیها ولا تهمل طریقتها ... ان الوصیـة حکـم‌الله فی‌الازل

ولادت محیی‌الدین بسال پانصد و شصتم واقع شد و لفظ **نعمت = ۵۶۰** مادّهٔ تاریخ‌آن‌است و درسال ششصد و سی و چهارم یا هفتم یا هشتم هجری قمری در دمشق شام وفات یافت و درجبل قاسیون مدفون‌گردید .گویندکـه قبر او در اواخر محو بوده تاآنکه سلطان سلیم‌خان نهمین سلطان عثمـانی (۹۱۸-۹۲۶ه ق = **ظیح-ظکو**) وارد شام شد ، قبر را پیداکرده و تعمیرش نمود و خود محیی‌الدین نیز همین مطلب را بعلم‌حروف استخراج کرده و خبر داده بوده است : **اذا دخل‌السین فی‌الشین ظهر قبرمحیی‌الدین** اشاره بآنکـه

همینکه سلطان سلیم داخل شام شد قبر محیی‌الدین ظاهر و پیدا شود . باری بقول‌شیخ محمد بن سعید دمشقی صوفی گلشنی که ملازم طریقت محیی‌الدین بوده جملهٔ : **مات قطب امام** = **۶۳۴** بنا بتاریخ اوّل مادّهٔ تاریخ وفات او است چنانکه بنا بردوّیمی، جملهٔ : **تحقیق هدی** = **۶۳۷** و بنا برسیّمی هم جملهٔ : **صاحب‌الارشاد** = **۶۳۸** مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد .

(ص ۲۳۷هب و ۲۳۲ ۷ت و ۴۲۳۳ ج ۶ س و ۱۳۴لس و ۲۱۷ض و ۱۷۵مط وغیره)

محیی‌الدین **محمد بن سلیمان بن سعد** - بعنوان **کافیجی** نگارش دادیم .

محیی‌الدین **محمد بن‌علی بن‌محمد** - اندلسی، همان **محیی‌الدین عربی** فوق‌است.

محیی‌الدین **محمد بن‌علی بن‌محمد** - دمشقی ، در باب کنی بعنوان **ابن زکی‌الدین** خواهدآمد .

محیی‌الدین **محمد بن علی بن یوسف** - فوقاً بعنوان **محیی‌الدین چلبی** مذکورشد.

محیی‌الدین **محمد بن قاضی‌کمال‌الدین محمد بن عبدالله بن‌قاسم** - شهرزوری، مکنّی به **ابوحامد**، ملقّب به **محیی‌الدین** ، از مشاهیرفقها وادبا میباشد ، مدتی درمصر و موصل و دمشق و حلب قضاوت نمود ، در نزد عزّالدین مسعود بن قطب‌الدین اعتباری تمام داشت، چندین مرتبه بسمت سفارت ببغداد رفته ودرمدرسهٔ نظامیّه و مدرسهٔ پدر خود تدریس میکرده است . کرم و سخاوت او مشهور بود ، در اوقات قضاوت خود دین هرمدیونی راکه محکوم بحبس میشد ، از مال شخصی خودش میداده وآن مدیون‌را خلاص‌مینمود. ازاشعاراو است که دروصف باریدن برف گفته‌است:

و لما شاب رأس‌الدهر شیبا **لما قاساه من فقــد الکرام**
اقام یمیط هذا الشیب عنــه **وینشر ما اماط علی الانــام**

وفات او روز چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاولی پانصد و هشتاد و ششم هجرت درموصل واقع گردید .

(ص ۴۲۳۳ ج ۶س و ۴۷ ج۲کا)

محیی‌الدین **محمد بن یحیی بن ابی‌منصور** - نیشابوری خبوشانی، فقیه‌شافعی، مکنّی به **ابوسعید** یا **ابوسعد**، رئیس فقهای شافعیّهٔ نیشابور، مدرّس مدرسهٔ نظامیّهٔ آنجا بوده سپس‌درمدرسهٔ نظامیّهٔ هرات تدریس‌مینمود، حوزهٔ درس وی محل استفادهٔ افاضل بود و یکی از ایشان، در بیان حسن تقریر و بیان او، این شعر را گفته است:

رفات‌الدین والاسلام یحیی	**بمحیی‌الدین مولانا ابن یحیی**
کان الله رب العرش یلقی	**علیه حین یلقی الدرس وحیا**

از اشعار خود محمد بن یحیی است:

و قالوا یصیرالشعر فی‌الماء حیة	**اذا الشمس لاقته فماخلته صدقا**
فلما ثوی صدغاه فی‌ماء وجهه	**و قد لسعا قلبی تیقنته حقا**

کتاب **الانتصاف فی‌مسائل‌الخلاف** و **المحیط فی‌شرح‌الوسیط** که‌کتاب وسیط نام استاد خود ابوحامد غزالی راکه درفقه شافعی میباشد شرح‌کرده ازمصنّفات او است. درسال‌پانصد و چهل وهشتم هجری قمری وفات یافت و لفظ **محشر** = **۵۴۸** هم مادّهٔ تاریخ او است و یا خود درماه رمضان‌آن سال ویا سال پانصد وپنجاه و سیّم هجرت دردست طایفهٔ غزکه با سلطان سنجر محاربه داشته ونیشابور را مسخر نمودند مقتول‌گردید چنانچه خاك در دهانش‌کرده وهلاکش نمودند. ازاشعارقصیده‌ایست‌که‌خاقانی‌شیروانی درمرثیهٔ‌او‌گفته‌است:

آن‌نیل مکرمت‌که تو دیدی‌سراب‌شد	وان مصر معدلت‌که شنیدی خراب‌شد
گردون سر محمد یحیی بباد داد	حرمان نصیب سنجر مالك رقاب شد
ای مشتری ردا بنه از سر،که طیلسان	درگردن محمد یحیی طناب شد

(ص ۳۹ ج ۲ کا و ۲۳۷هب و ۷۲۵ت)

محیی‌الدین **محمد شاه بن علی** - بعنوان **فناری** پیرمحمد مذکور داشتیم.

محیی‌الدین **مغربی، یحیی‌بن محمد** - بعنوان **حکیم مغربی** نگارش یافته‌است.

محیی‌الدین **یحیی بن شرف‌الدین** - بعنوان **نووی** خواهدآمد.

محیی السنة **حسین بن مسعود** - بعنوان **بغوی** نگارش یافته‌است.

مخارقی لقب رجالی ابراهیم بن زیاداست که درعنوان **خارقی** اشاره نمودیم.

مختاری **سبزواری ، محمد بن محمدباقر** - بعنوان **بهاءالدین اصفهانی** نگارش داده‌ایم .

مختاری **عثمان بن محمد** - غزنوی ، از شعرای نامی ایرانی میباشدکه در شاعری ماهر و از اقران و معاصرین حکیم سنائی و امیرمعزّی بود ، با علی بن محمد فتحی سابق‌الذکر معاشرت داشت ، او نیز درکلمات اهل فنّ به حکیم موصوف ودر بدایت‌حال به **عثمان** تخلّص می‌نموده و عاقبت بمختاری تبدیل داد . دزبارهٔ سلاجقهٔ‌کرمان و سلطان ابراهیم غزنوی مدایح‌بسیاری‌گفته و دیوان اوکه شمارهٔ ابیاتش بنوشتهٔ مجمع‌الفصحا درحدود هشت هزار است شامل قصائد و غزلیّات وترکیب و ترجیع بند و مثنوی و رباعیّات بوده ویك‌نسخه ازآن‌که شمارهٔ ابیاتش درحدود هفت هزار و پانصد بیت است درکتابخانهٔ مجلس طهران ویك نسخه هم‌که درحدود سه هزار و ششصد بیت است بشمارهٔ ۳۷۴ ویك‌نسخهٔ دیگر نیزکه درحدود سه هزار بیت بوده و ضمیمهٔ دیوان سیدحسین غزنوی است بشمارهٔ ۱۸۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است و از اشعار مختاری است :

روزگاری خوشتر است ازشکر وعنبر ترا یاسمن در عنبر است و لاله در شکر ترا
نسترن برسنبل تو چیره‌گشت از بهرآنك سنبـل‌آمـد زیر شمشاد سمن‌پـرور ترا

وفات او درسال‌پانصد وچهل وچهارم یاپنجاه و چهارم هجری‌قمری درغزنه واقع‌گردید.
(ص ۵۹۸ ج۱مع و ۴۲۳۵ ج۶س وغیره)

مختاری **غزنوی** - همان عثمان بن محمد مختاری مذکور فوق است .

مختاری **محمد بن محمدباقر**- همان مختاری سبزواری فوق است.

مختوم نیشابوری **امیرمختوم** - مدنیّ‌الاصل ، نیشابوریّ‌المولـد والمسکن‌که اجدادش ازسادات مدینه بود ، خودش در نیشابور متولد شد

و بعد از تکمیل علوم رسمیه درخدمت شاه قاسم‌الانوار سابق‌الذکر بمقامات بلند رسیده وطرف میل‌مفرط و ارادت‌اهالی‌خراسان‌بود ، یك **رسالهٔ محبت نامه** برای‌امیرغیاث‌الدین علی ترخان نظم‌کرد ، عاقبت دراثر حسد ارباب غرض تکفیر و مدتی زندانی‌گردید و حسب‌الامر شاهرخ بن تیمورلنگ درشکنجه‌بوده تا از زندان خلاص‌شد واز او است:

اگر دردل‌خداداری‌نگردی زو جداهرگز　　وگر دردل‌هوا داری بدوزخ میروی حقا
مشوغافل زحال‌خود مآل خویش‌را بنگر　　چنان‌مستغرق‌خودشوکه‌ایمن‌گردی‌ازغوغا
بدانش‌گرشوی زنده بمانی جاودان‌ای‌دل　　معـاد روح ایـن بـاشد بنزد مردم دانا
بحمدالله‌که این‌ساعت برآمد سکهٔ‌دولت　　بنـام قـاسم الانـوار آمنّا و صـدقّنا

درسال هشتصد وسی‌ام هجرت درگذشت.　　(ص ۲۳۶ ریاض‌العارفین)

مخدوم

میرزا محمدعلی- شریفی ، درضمن شرح‌حال پدرش شمس‌الدین محمد بن علی نگارش یافته است .

مخدوم‌اعظم

حاج محمد - خبوشانی ، از اکابر عرفای عهد شاه‌اسمعیل صفوی واز اولیای‌کبار وموالیان‌اهل‌بیت‌طهارت ع بود، همواره مجلس خود را بذکر مناقب حضرت امیرالمؤمنین ع مزیّن میساخت، مرید شیخ‌محمدلاهیجی مرید سیدمحمدنوربخش‌بوده ودرسال نهصد وسی وهشتم‌هجری‌قمری درخوارزم‌درگذشت.

شیخ عارف فاضل اوحدی **عمادالدین فضل‌الله** طوسی مشهدی ابن علاءالدین، از اکابر مریدان او بودکه بعداز تحصیل علوم ظاهری بخدمت وی رسید ، در اندك زمانی بمقام عالی‌کملین اولیا واصل واز اکابر مشایخ‌گردید ، از پیر روشن‌ضمیر خود اجازهٔ ارشاد داشت ، **شرح‌خوبی برلوایح عبدالرحمن‌جامی** نوشته واز اشعار او است :

بردرگه دوست تحفـه جز جان نبری　　دردت چـو دهنـد نـام درمان نبری
بـی‌درد ز درد عشق نـالان گشتـی　　خـاموش‌کـه عرض دردمنـدان نبری

قاضی نورالله‌گوید شهادت این شیخ درشهور سال نهصد و چهاردهم هجرت درحال‌حیات پیرو مرشد مذکور خود در مشهد مقدّس واقع شد و درهمان ارض‌اقدس مدفون‌گردید.

(ص ۲۰۰ ریاض‌العارفین و اواسط مجالس‌المؤمنین)

مخدوم‌الملك **ملاعبدالله** - بعنوان **سلطان پوری** نگارش یافته است.

مخدوم **میرمحمد** - بعنوان **میرمخدوم** خواهدآمد .

مخرمی لقب رجالی عبدالله بن جعفر و موکول بدان علم شریف است .

مخزومی[1]

مخزومی **احمدبن‌محمد** - بعنوان **قمولی** نگارش یافته است .

مخزومی **عبدالواحد بن نصر** - بعنوان **بیغا** نگارش یافته است.

مخزومی **عمربن عبدالله** - بن ابی‌ربیعة عمر یا عمرو یا حذیفة بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن یقظة قرشی مخزومی، مکنّی به **ابوالخطاب**، ازمشاهیر شعرای‌عرب و اشعر قریش وکثیرالغزل والنوادر والوقایع بود، بیشتر با ثریّا دختر عبدالله تغزل می‌کرد تاآنکه سهیل بن عبدالرحمن بن عوف، ثریّا را بعقد ازدواج خودآورد و عمر دراین‌باب‌گوید:

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرك الله کیف یلتقیـــان
هی شامیة اذا ما استقلت و سهیل اذا استقل یمانی

باری این عمر، شب چهارشنبه بیست و ششم ذیحجهٔ سال بیست و سیّم هجرت‌که شب قتل عمر بن خطّاب است متولد شد ودرحدود سال نود و سیّم‌که در دریا مشغول‌جنگ بودند وکشتی ایشان راآتش زدند عمر نیز بهمین‌آتش بسوخت و هروقتی‌که از ولادت عمر بن عبدالله مذاکره میشده حسن بصری میگفته است: **ای‌حق رفع و ای باطل وضع** .

پدرش عبدالله ، برادر مادری ابوجهل بن هشام مخزومی وهم عموزادهٔ او بوده وجدّ او

۱- **مخزومی** - دراصطلاح رجالی، لقب ارقم بن ابی‌الارقم ، اسمعیل بن‌عائذ ، جعدة بن هبیرة ، حارث بن مسلم ، عبدالله بن‌حارث ، مغیرة بن توبه وجمعی دیگر و نسبت‌آن‌بیکی از دوقبیله است یکی‌از شعب قریش‌که اولاد مخزوم بن یقظة بن مرة بن‌کعب بن لوی بن‌غالب بوده و دیگری از بطون عبس و اولاد مخزوم بن مالك بن غالب بن قطیعة بن عبس هستند .
(تنقیح‌المقال)

عمر یا حذیفة یا عمرو بن مغیرة نیز چنانچه در محل خود اشاره نمودیم بجهت درازی پایها لقب **ذوالرمحین** داشته است.
(ص ۴۱۱ ج ۱ کا)

مخزومی **محمدبن‌عبدالله - رفاعی** حسینی ، ملقب به **سراج‌الدین** از اکابر قرن نهم‌هجرت و شیخ‌الاسلام وقت‌خودبوده واز تألیفات‌او است:
۱- البیان فی‌تفسیر القرآن ۲- جلاءالقلب الحزین ۳- سلاح‌المؤمن فی‌الحدیث ۴- صحاح الاخبار فی‌نسب السادة الفاطمیة الاخیارکه درمصر چاپ شده است . وفات او در سال هشتصد و هشتاد و پنجم هجری قمری در نود و دوسالگی واقع گردید .
(ص ۱۷۱۸ مط)

مخزومی **محمد بن عبدالله** - یا عبیدالله ، بعنوان **سلامی** نگارش داده‌ایم.

مخفی **نورجهان بیگم** - دختر اعتمادالدولة ، از مشاهیر شعرای قرن یازدهم‌هجری زنان هند میباشدکه بااستعداد فطری و رمزگوئی وحاضرجوابی از زنان زمان خود ممتاز، اشعارش مشهور ، تخلّصش‌کلمهٔ مخفی و نخست زن شیرافکن از خوانین هند بود ، بعد از قتل شیرافکن در اثر استعداد فطری و مدد طالع فرخنده‌فال ، بشرف همسری جهان‌گیر شاه (۱۰۱۵-۱۰۳۷ه = **غیه - غلز**) نایل وطرف میل مفرط شاه بود . وقتی درموقع رؤیت هلال شوال این مصراع بزبان‌شاه‌آمد: **هلال‌عیدبراوج‌فلک‌هویدا شد** پس نورجهان بالبداهة‌گفت: **کلیدمیکده‌گم‌گشته‌بود پیدا شد** و ازنورجهان است :

دل بصورت ندهم ناشده سیرت معلوم   بندهٔ عشقم و هفتاد ودو ملّت معلوم
زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما   هول هجران‌گذرانديم و قيامت معلوم

نورجهان بیگم بسال‌هزاروپنجاه‌وپنجم‌هجرت‌وفات‌یافت وباشوهر خودجهانگیر شاه‌در باغچه خودنورجهان بیگم ما بین‌لاهور وکشمیرمدفون‌هستند و رجوع به **مهری هروی**هم‌نمایند.
(ص ۱۸۵۷ ج ۳س و ۸۱ و ۳۳۵ مخل)

مخلص‌الدولة **مقلد بن نصر بن منقذ** -کنانی ، ملقّب به مخلص‌الدولة، مکنّی به **ابوالفتوح** ، پدر ابوالحسن‌علی‌صاحب قلعهٔ شیزر ومردی‌است

جلیل‌القدر ، با جمعی ازخانوادهٔ خود در نزدیکی آن قلعه نزد جسر بنی‌منقذکه بهمین خانواده منسوب است اقامت داشته و ممدوح شعرای عصر خود بود ، در نزد ملوك شام بااحترام تمام‌می‌زیسته تا درسال‌چهارصد وسی وپنجم یاپنجاهم‌هجرت درحلب درگذشت. قاضی ابویعلی حمزة بن عبدالرزاق قصیده‌ای عالی پنجاه ویك بیتی درمرثیهٔ اوگفته واز ابیات همان قصیده است :

وهل یفرح‌الناجی السلیم وهذه — خیول الردی قدامه و حبائله
لعمر الفتی ان السلامة سلم — الی‌الحین والمغرور بالعیش آمله
فیسلب اثواب الحیاة معارها — و یقضی غریم‌الدین من‌هو ماطله
مضی قیصر لم تغن عنه قصوره — و جدل کسری ماحمته مجادله
وما رد هلکا عن سلیمان ملکه — ولا منعت منه اباه سرابله
کان ابن نصر سائرا فی‌سریره — حیاء من‌الوسمی اقشع هاطله
لقد دفن‌الاقوام اروع لم تکن — بمدفونة طول الزمان فضائله
سری نعشه فوق‌الرقاب و طالما — سری جوده فوق الرکاب و نائله
اناعیه ان النفوس منوطة — بقولك فانظر ماالذی انت قائله
بنی منقذ صبرا فان مصابکم — یصاب به حافی‌الانام و ناعله

اغلب افراد این سلسله از قبیل اعیان و رؤسا و اکابر علما بوده‌اند . مخفی نماند اگرچه شرح حال مخلص‌الدولة خارج از وضع این‌کتاب ما است لکن محض‌اینکه این‌مختصر تمامی تراجم احوالی راکه درتألیفات بعضی ازمعاصرین نگارش یافته حاوی بوده‌باشد بطور اجمال نگاشته‌آمد . (ص۱۴۵ ج۱ نی و۲۴۰ج۲کا)

مخمسه بصیغهٔ اسم فاعل باب‌تفعیل ، بنوشتهٔ مقباس مامقانی ومستطرفات بروجردی ، عنوان فرقه‌ایست از غالی‌مذهبان‌که پنج‌نفر **سلمان و ابوذر** و **مقداد** و **عمار** و **عمرو بن امیهٔ** ضمری را از طرف ربّ‌جلیل کـه بزعم ایشان حضرت امیرالمؤمنین ع است پیغمبر و موکّل بمصالح عالم دانند .

مدائنی لقب رجالی شریك بن اعور است .

مداینی[۱]

مداینی **عبدالحمید بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی الحدید** خواهد آمد.

مداینی **علی بن محمد بن سیف** - یا ابی‌سیف، بصری الاصل، **مدائنی** المسکن، **بغدادی** الوفاة ، **ابوالحسن** الکنیة ، معروف به **ابوالحسن مداینی**، موّرخ متبحّر اخباری ماهر بود ، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة از او بسیار نقل کرده و شیخ مفید هم در ارشاد خود از کتاب مقتل او روایت مینماید . تألیفات متفرّقهٔ او در تواریخ و سیر و خطب وغیرها بنام **آیات النبی ص** و **اخبار الخلفا** و **اخبار الشعراء** و **اخبار قریش** و **اخبار المنافقین** و **اخبار مناکح الاشراف** و **اخبار النساء** و **امهات النبی** و **خطب امیرالمؤمنین ع** و **خطب النبی ص** و **الدولة العباسیة** و **رسائل النبی الی الملوک** و **الفاطمیات** و **فتوحات الاسلام** و **المخضرمون** و **مفاخرة العرب والعجم** و **من قتل من آل ابیطالب** و مانند اینها بسیار و ولادتش بسال یکصد و سی و پنجم و وفاتش در بغداد بسال دویست و پانزدهم یا بیست و پنجم هجرت واقع گردید . (ص ۲۳۸ هب و ۴۷۲ ت و ۱۴۷۹ ف)

مدرس **سید میرزا ابوالقاسم** - حسینی خاتون آبادی، ازمشاهیر مدرّسین اصفهان و از خانوادهٔ میرمحمدحسین خاتون آبادی سبط مجلسی

۱ـ **مداینی** - لقب رجالی اسحق ، بشر بن ابی‌عقبه، جراح ، جریر بن حکیم، جهم بن حکم وغیرایشان میباشد و درکلمات ابن ابی الحدید گاهی علی بن محمد بن سیف مذکور ذیل را نیز بمداینی ملقب میدارد و نسبت آن به **مداین** است که قدیماً نام مجموع پنج یا هفت شهر بوده و اخیراً فقط نام شهری بوده بزرگ درهفت فرسخی بغداد که پایتخت انوشیروان وملوک فرس بوده و ایوان کسری یا طاق کسری نیز درآنجا میباشد وآثارآن تا زمان ما باقی است و سلمان فارسی و حذیفهٔ یمانی درآنجا حکومت اسلامیه داشته‌اند و قبر ایشان نیز درآنجا است. آن را بتنهائی مدائن گفتن با اینکه جمع مدینه بمعنی شهراست همانا بجهت بزرگی وعظمت قدیمی آن میباشد و الا در اواخر خراب و بشکل یك شهر کوچك درسمت غربی نهر دجله است ویا مداین گفتن آن یك شهر، با قطع نظر از عظمت آن ، بجهت آن است که شش شهر دیگر از آن هفت شهر قدیمی که مجموع آنها نام مداین داشته خراب وآن اسم قدیمی مداین بهمین یك شهر اختصاص یافته است .

بوده و ازتألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن مجید بفارسی ۲- حاشیهٔ استبصار ۳- حاشیهٔ تهذیب ۴- حاشیهٔ کافی ۵- حاشیهٔ من‌لایحضره الفقیه ۶- شرح نهج‌البلاغة ودرسال هزار و دویست و سیم هجرت وفات یافت . (ص۱۱۱ ج۸اعیان‌الشیعة)

مدرس **سیدحسن بن سیدعلی بن امیراسمعیل** - واعظ حسینی اصفهانی ، معروف به **مدرس**، از اکابر علمای امامیهٔ قرن سیزدهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، قدسی‌الذات ، ملکی‌الصفات بود . دربدایت حال از افاضل شهر خود معقولاً و منقولاً تحصیل مراتب علمیه نمود ، اخیراً عزیمت‌عتبات داده و اصول را ازشریف‌العلمای مازندرانی و فقه را نیز ازصاحب جواهر اخذکرد ، بعد از مراجعت باصفهان نیز در حوزهٔ درس استاد سابق خود حاجی کرباسی حاضر و اساس تحصیلات علمیه‌را دیگر متقن‌داشته ومرجع‌استفادهٔ‌افاضل‌شد و میرزا محمدهاشم خوانساری سابق‌الذکر نیز ازجملهٔ تلامذهٔ وی‌بوده وازتألیفات‌او‌است:

۱- اصالةالبرائة ۲- اصالةالصحة ۳- جوامع‌الکلم دراصول فقه‌که بزرگ و حاوی تمامی مهمات این‌علم شریف است **۴- شرح مختصر نافع محقق**که باتمام‌آن موفق نشده است **۵- قاعدهٔ لاضرر** وغیر اینها . وفات او بسال هزار و دویست و هفتاد و سیم هجرت در اصفهان واقع شد ودرجوار مسجدی‌که اصلاً بناکردهٔ خودش‌بوده واخیراً بجهت‌تعمیراتی که رحیم‌خان درآن نموده بمسجد رحیم‌خان شهرت یافته مدفون‌گردید.

(ص ۱۸۲ت و متفرقات ذریعة)

مدرس **ملا عبدالله زنوزی** -
مدرس **آقاعلی‌فرزند ملاعبدالله** -
} هردو بعنوان‌زنوزی‌نگارش یافته‌اند.

مدرس **میرسیدعلی بن سید علی‌رضا بن زین‌العابدین بن محمدبن مرتضی**- حسنی‌یزدی، ازعلمای اوائل قرن‌حاضرچهاردهم هجرت‌میباشد که فقیه اصولی عابد زاهد متکلّم ،کرامات بسیاری بدو منسوب ، از تلامذهٔ حاج‌میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الذکر وفاضل اردکانی سابق‌الذکر، علاوه برمراتب‌علمیه دارای

قریحهٔصافیهٔشعری‌هم‌بودکه نخست به شائق و اخیراً به **مشتاق** تخلّص‌میکرده وازاواست:

غبار مدرسه‌گر تیره‌کرد رویم از اوّل — هزار شکرکه آخر بآب میکده شستم

ازآثار قلمی اوکتاب **الهام‌الحجّةفی‌العقائدالحقة واصول‌الدین** است بپارسی‌کـه در مشهد مقدّس رضوی چاپ‌شده‌است. وفات‌او درسال هزار وسیصدو بیست‌ونهم‌هجرت‌واقع گردید.

(ص ۳۰۱ ج۲ ذریعة وغیره)

مدرس **میرزامحمدرضا** - اصفهانی ، بعنوان **قومشهی** مذکور افتاد .

مدرس **میرزا سید محمدرضا** - بن محمـد مؤمن ، امامی خـاتون‌آبادی اصفهانی، معروف به **مدرس**، ازاکابرعلمای قرن دوازدهم اواخر عهد صفویـّه بوده و از تألیفات او است :

۱- **ابواب الهدایة** ۲- **جنات‌الخلود**که اتحاف شاه سلطان حسین صفویش نموده و درایران چاپ‌شده وکتابی‌است لطیف وبس عجیب، جامع ومحتوی شرح‌اسماء حسنی و معرفت انبیا و تواریخ حضرات معصومین ع و ملوك و سلاطین وخلفای امویـّه وعباسیـّه و ملل و ادیان مختلفه و معرفت سمت قبله و بعضی از احوال بلاد و امکنه و عرض و طول ومقدار مسافت‌آنها وفوائدبسیاری دیگرکه همهٔ‌آنها را درجداول‌بزرگ وکوچك متفاوت (باندازهٔ‌گنجایش مطلب منظوری‌خود) مرتّب وبنام‌شاه مذکور مصدر ودراواخر سال هزار و صد و بیست وپنج‌که مطابق عدد ابجدی نامش **جنات‌الخلود = ۱۱۲۵** است بتألیف‌آن شروع ودراوائل سال هزار و صد وبیست و هفتم هجرت‌که مطابق‌عدد ابجدی **باغ عدن = ۱۱۲۷** است از تـألیف‌آن فارغ و بتنهائی از تنوع علمی و تبحـّر فضلی و کمالی وکثرت احاطهٔ مؤلف حاکی میباشد و درجدول عسکری وجدول شهر رمضان از همین‌کتاب بیك فقره تفسیر قرآن **خزائن‌الانوار** نام خودش هم احاله میکند. باری اشهر اوصاف صاحب‌ترجمة در زمان تألیف جنات‌الخلود عنوان **مدرس** بوده و **امامی** هم‌نسبت بعضی‌ازسادات اصفهان میباشدکه بامامزاده زین‌العابدین از اولادعلی‌بن‌جعفر ع عریضی که درآن بلده مدفون‌است انتساب دارند ۳- **خزائن الانوار**که تفسیرقرآن‌است واشاره

نمودیم . سال وفات میرزا محمدرضا بدست نیامد. (متفرقات ذریعة وغیره)

مدرس

محمدعلی بن محمدطاهر بن نادر محمد بن محمدطاهر- تبریزی ، معروف به **مدرس** (نگارندۀاین اوراق) ادبیّات عربیّه ومقدّمات معمولۀ متداوله وکتب متعارفۀ فقهی و اصولی و قسمتی از ریاضیّات را در مدرسۀ طالبیّۀ تبریز از اساتید وقت خواندم ، درخلال این احوال مقداری کافی از معقول را هم نزد آقای میرزاعلی لنکرانی از افاخم تلامذۀ یگانه فیلاسوف اسلامی میرزا ابوالحسن جلوۀ سابق الذکر که در معقول نابغۀ عصر بوده خوانده و اخیراً درحوزۀ درس استدلالی فقهی و اصولی علاّمۀ محقّق مدقّق، فقیه اهل البیت ع ، آقای حاج میرزا ابوالحسن مجتهد معروف به **انگجی** و افضل المحقّقین و اکمل المدقّقین آقای آمیرزا صادق مجتهد تبریزی قدس سرّهما که هردو ازمراجع تقلید احکام دینیّه بوده‌اند حاضر و برای تهذیب قواعد متقنه و قوانین مبرهنۀ احکام دینیّه و تنقیح ضوابط و مدارك آنها مساعی جمیله بکار بردم ، در طرائق و مسالك آنها تفرجها کرده و از بحار انوار آنها زواهر جواهر و غرر درر التقاط نمودم ، از هریك از حدائق و روضات و ریاض آنها میوه‌ها چیدم و دامنها پرازگلهای رنگارنگ نموده و باقتضای شوق فطری که در ایراث اثر علمی داشتم باب مراوده را بروی خودم مسدود و با فضل

عکس خود مؤلف -۳۰
آخرین عکس و نمونۀ خط مؤلف بزرگوار طاب ثراه در اول جلد اول این کتاب چاپ شده‌است

غیرمتناهی الهی بتألیف آغاز کردم. آنچه راکه تاحال ازقلم این احقر برآمده تذکر میدهد:

۱- **حیاض الزلائل فی ریاض المسائل** که حاشیهٔ باب طهارت ریاض المسائل معروف بشرح کبیر سیدعلی طباطبائی است ۲- **الدرالثمین او دیوان المعصومین ع** دراشعار وکلمات منظومهٔ منسوبه بحضرات معصومین ع باشرح عربی آنها ودر رشتهٔ خود بی‌سابقه است ۳- **ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب** یا **کنی و القاب** که شرح حال زیاده برپنجهزار نفر از اکابر علمی و فضلی را حاوی است ۴- **غایة المنی فی تحقیق الکنی** دربیان کنیه‌هائی که در زبان عرب درغیرانسان مستعمل ودرکتب ادبیات عربیه دایراست ۵- **فرهنگ بهارستان** درمترادفات زبان فارسی باسلوب سرالادب ثعالبی نسبت بزبان عربی ودرموضوع خود بی‌سابقه است ۶- **فرهنگ نگارستان** درلغت فارسی بفارسی که پنج مجلد بوده وشمارهٔ لغاتش متجاوز از پنجاه وچهار هزار است ۷- **فرهنگ نوبهار** که نیز لغت فارسی بفارسی و شمارهٔ لغاتش ازنوزده هزار بیشتر است ۸- **قاموس المعارف** که شش مجلد بزرگ و اسمش حاکی از مسمی است ۹- **کفایة المحصلین فی تبصرة احکام الدین** که شرح عربی مزجی تبصرهٔ علامهٔ حلی ودومجلد است ۱۰- **نثراللئالی** در تجوید که شرح نظم اللئالی معروف میرابوالقاسم قاری عهد شاه عباس ثانی صفوی است. ازاین جمله دوفرهنگ نوبهار وبهارستان وجلد اوّل کفایة ودویم دیوان المعصومین درتبریز چاپ شده‌اند. (کتاب نثراللئالی مذکور درفقره ۱۰ بعداز وفات مؤلف قدّس سرّه درتبریز چاپ سنگی شده است ـ ناشر.)

من باب **وَ اَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** مشایخ خود را نیز تذکّر میدهد: **مشایخ اجازهٔ اجتهادی این احقر** مولینا العلاّمة الاجلّ السیّد السّند والحبر المعتمد آقای آسید **محمّد حجت** دام ظلّه العالی، کنزالشّرف والاصالة و ینبوع الفضل والنّبالة وقطب دائرةالتحقیق السیّد صدرالدّین **الصدر** مدّ ظلّه السّامی، وحیدالعصر وفریدالدهر آقای آمیرزا محمدعلی مجتهد **شاه‌آبادی** تهرانی طاب رمسه وبعضی از اجلاّی دیگر میباشند. **مشایخ اجازهٔ روایتی** نیز علاوه برایشان عبارت از فیلاسوف نامی اسلامی، علاّمهٔ ثانی، آقای **سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی** دامت فیوضاته و علاّمهٔ متبحّر متتبّع شهیر، آقای **شیخ آقا بزرگ تهرانی** مقیم نجف اشرف دامت افاضاته میباشند وشرح حال هریك از مشایخ مذکور دراین کتاب علی الترتیب بعنوان **حجت** و **صدرالدین صدر** و **شاه‌آبادی** و **هبةالدین** و **آقابزرگ** نگارش یافته است و ترتیب تألیفات مذکوره و بعضی دیگر از

مجاری حالات نگارنده موکول بخاتمهٔ دیوان‌المعصومین است .

خداوند عالم باکرم غیرمتناهی خود دو فرزند صالح بدین احقر عطا فرموده‌که موفقیت درخشان دینی ودنیوی‌آیندهٔ هردو را ازدرگاه خداوندی مسئلت مینماید یکی علی‌اصغرکه تحصیلات اولیّهٔ خود را درمدارس متوسطه درسال هزار وسیصد ودوازدهم شمسی بپایان رسانده و بحیازت رتبهٔ اوّل و اخذ مدال علمی موفق‌آمده است، بلافاصله وارد دانشگاه طهران شده وتحصیلات معمولی دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی را باکمال موفقیّت بپایان رسانیده و تألیفاتی دارد :

۱- تاریخ احوال اجتماعی عرب قبل‌از اسلام ۲- تاریخ تشکیلات قضائی ایران از ازمنهٔ باستانی تاآخر دورهٔ قاجاریه **۳- تاریخ ژاپون ۴- تعالیم اسلام ۵- حق و قانون .**

دیگری **محمّد**که بعداز تکمیل تحصیلات‌متداولهٔاولیّه موفّق بکسب وتجارت‌شده وگاهی شعر هم میگوید وبه **مدرس** تخلّص مینماید و این رباعی قلیانیّه ازاو میباشدکه برای این احقر نوشته است :

چوقلیان‌درفراقت،آتشم‌اندرسراست‌امشب　　انیسم دود دل‌آه جگراشك‌تراست امشب

بسان ناله‌اش تا صبح امشب ناله‌ها دارم　　توگوئی‌همچوتنباکوش‌کارم‌آخراست‌امشب

(درمقدمهٔ جلد ششم همین‌کتاب (چاپ اوّل)که بعداز وفات مؤلف بزرگوار انتشار یافته شرح حالی بقلم ناشر درج‌گردیده است . ناشر)

مدرس

میرزا محمدعلی‌بن محمدنصیر- گیلانی **رشتی چهاردهی** که بقریهٔ چهارده نامی از قراء شمال شرقی رشت از بلاد گیلان منسوب است از اجلاّی علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه مدّتی در قزوین سپس درکربلا مشغول تحصیل شد، اخیراً درنجف حاضرحوزهٔ حاج‌سیدحسین‌کوه‌کمری سابق‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر بود ، بعد از تکمیل مراتب علمیّه محض بملاحظهٔ اینکه اکثر طلاّب علوم دینیّه بدون تکمیل دروس سطحی و بدون‌استعداد علمی‌حاضر درسهای خارج‌استدلالی میشوند و زحماتشان هدر میرود بحسب‌نذرشرعی ملتزم‌گردید

که اصلاً درس خارج نگویید اینك تمامی اوقات خود را درتدریس متون و سطوح کتب فقهیّه و اصولیّه وکلامیّه مصروف داشته وبه **مدرس** مشتهر گردید و اکثر فضلای وقت درس سطحی خودشان را درحوزهٔ او بانجام میرسانیدند و ازتألیفات او است :

۱- **اصول الفقه** که تقریرات استادش حاج سیدحسین کوه کمری است ۲- **تبیان اللغة** درلغات قرآن‌مجید وصحیفهٔ‌سجادیه ۳- **التحفة الحسینیة** که مقتل‌فارسی‌بزرگ‌است ۴- **التذکرة الغرویة** درختوم و ادعیه ۵- **ترجمهٔ مصائب‌النواصب و نواقض‌الروافض** ۶- **ترجمهٔ‌مکارم الاخلاق‌طبرسی** ۷- **ترجمهٔ‌نجاة‌العباد** ۸- **تعلیقات منهج‌المقال‌فی‌علم‌الرجال** ۹تا۱۴- حاشیهٔ هریك از **تشریح‌الافلاك** و **خلاصة‌الحساب** و **رسائل شیخ مرتضی انصاری** و **ریاض‌المسائل** و **قوانین‌الاصول** و **مبحث قبلهٔ شرح لمعه** واین‌آخری درتهران چاپ شده‌است ۱۵تا۲۰- **شرح دعای سمات** و **صباح** و **صنمی قریش** و **زیارت جامعه** و **زیارت‌عاشورا** و **صحیفهٔ‌سجادیه** تماماً بفارسی ۲۱ و۲۲- **شرح‌قواعد علامة** و **شرح منظومهٔ فقه بحرالعلوم** . وفات‌او درسال هزار و سیصد و سی و چهارم یا هشتم هجری قمری واقع گردید .

(متفرقات ذریعة وغیره)

مدرس

حاج میرزا مهدی ابن‌آمیرزا جعفر- آشتیانی‌الاصل ، طهرانی المولد والمسکن ، ازمفاخر علمای عصر حاضر ما وعالمی‌است عامل ، فقیه‌کامل ، حکیم متکلّم ، ادیب ریاضی مفسّر ، عارف متّقی ، فقیه‌الفلاسفة و فیلاسوف‌الفقها ، حاوی فروع و اصول وجامع معقول ومنقول و بالخصوص در عرفان و حکمت و فلسفه حایز نصیب اعلی و صاحب قدح معلّی . درمضمار مسابقت‌گوی سبقت از دیگران ربود ، علاوه برمراتب علمیّه درکمالات نفسانیّه ممتاز ، درمحاسن اخلاق طاق ، دارای مراحل تجلیه و تحلیه و تخلیه بود .

خلاصهٔ ادوار زندگانی‌آن علاّمهٔ عصر ، علاوه براطّلاعات متفرقه موافق آنچه بحسب درخواست این نگارنده نگارش داده‌آنکه در سال هزار و سیصد و ششم هجری قمری درطهران متولد شد ، پس‌ازآنکه ادبیّات و مقدمات لازمه و درس سطحی فقه و اصول را درنزد والد معظّم خود وآقا شیخ‌مسیح طالقانی ودیگر اساتید وقت بحدّکمال رسانید فقه و اصول استدلالی و اقسام منقول را نیز درحوزهٔ‌آقای‌آشیخ فضل‌الله مصلوب

نوری و آقای سید عبدالکریم مدرّس مدرسهٔ مروی تهران و دیگر اکابر وقت تکمیل و مبانی ریاضیّات را نزد شیخ عبدالحسین سیبویه و میرزا غفارخان نجم‌الدولة و میرزا جهان‌بخش منجم وحکمت ملاصدرا را نزد سیدالحکما آقا میرشیرازی و اساس‌حکمت مشائی را نزد میرزا حسن‌کرمانشاهی وعرفان وحکمت‌اشراقی‌را نزد میرزاهاشم‌گیلانی اشکوری و دیگر فحول وقت و طبّ قدیم را نزد سلطان‌الفلاسفة میرزا محمدحسین و رئیس‌الاطبّا میرزا ابوالقاسم نایینی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه قاجار و طبّ جدید را نیز نزد میرزاعلی‌اکبرخان‌ناظم‌الاطبّاء ومیرزا ابوالحسن‌خان رئیس‌الاطبّاء وغیرهما استوار داشت.

بعداز تکمیل مراتب علمیّهٔ عقلیّه و نقلیّه عزیمت عتبات داد، درحوزهٔ درس یگانه فقیه وقت‌آقای سیدمحمدکاظم‌یزدی‌آتی‌الترجمة حاضرشد، علاوه برالتقاط‌جواهر آبدارآن حوزه، خودش نیز بتدریس استدلالی فقه و اصول وغیره پرداخت، اجتهاد و دارای قوهٔ‌قدسیّهٔ استنباط بودن وی موردتصدیق استاد معظّم‌خودگردید. اخیراً بایران مراجعت نمود، مدتی در قم و اصفهان ومشهد مقدّس رضوی اقامت‌کرد ومرجع‌استفادهٔ فحول‌آن دیار بود، عاقبت درطهران متوطّن و درهردو رشتهٔ معقولی و منقولی مشغول تدریس و مرجع استفادهٔ اکابر میباشد. **هوالبحر من ای‌النواحی اتیته.** تحقیقات متنوعهٔ بسیاری درحل مشکلات فلسفی وعرفانی و تفاسیرآیات قرآنی وکشف معضلات اخبار و احادیث خانوادهٔ عصمت ع و مانند اینها داشته و ازتألیفات منیفهٔ او است:

۱تا۶- حاشیهٔ‌اسفار ملاصدرا و رسائل شیخ‌مرتضی انصاری و شرح‌منظومهٔ‌سبزواری و شفای ابن‌سینا وکفایهٔ آخوند ملاکاظم خراسانی و مکاسب شیخ انصاری ۷تا۱۱- رساله‌ای درجبر و تفویض و علم اجمالی و طلب و اراده و وحدت وجود و قاعدهٔ صدور (لایصدر عن‌الواحد الاالواحد).

صاحب ترجمة مسافرتهای بسیاری به بلخ و سمرقند و بخارا و پاریس ومصر و لندن و دیگر بلاد بعیدهٔ خارجه نموده‌است و مرجع استفادهٔ‌اکابر هردیاری‌بود وبحسب درخواست دانشمندان پاریس دقائق و نکات لطیفهٔ شفای ابن‌سینا را حل‌کرد و درخلال

این احوال گاهی مناظراتی بین او و علمای مذاهب دیگر و عقائد باطله واقع میشد و در اثر مجادله باحسن و اقامهٔ براهین متقنهٔ غیرقابل ردّ او ، بعضی از ایشان شرف اندوز دین مقدّس اسلامی بوده‌اند . **جزاه‌الله عن‌الاسلام و اهله‌آلاف جزاء** . در موقع طبع این ترجمه‌که ماه شوال هزار و سیصد و شصت و نهم قمری مطابق مردادماه هزار وسیصد و بیست و نهم شمسی هجری است درقید حیات میباشد وتوفیق ادامهٔ خدمات علمیّهٔ دینیّهٔ وی را از درگاه خداوندی مسئلت مینمائیم .

آقای‌آمیرزاجعفر والد معظّم صاحب ترجمهٔ نیز از مبرّزین علما وحکمای وقت ودر ادبیّات و ریاضیّات و فنون حکمت براقاضل‌عصرخود مقدّم‌بود ، کمالات علمیّه‌اش بین‌المعاصرین مسلّم ودرفقه واصول بعمّ امجد علاّمهٔ خودآقای حاج‌میرزاحسن‌آشتیانی سالف‌الترجمه‌که پدرزنش هم بوده تلمذ نمود ، معقول و طب و نجوم وحساب وهندسه و اصول عرفان را نیز ازآقا علی حکیم زنوزی سابق‌الذکر و میرزا ابوالحسن جلوهٔ سالف‌الترجمة و دیگر حکما و اکابر وقت تکمیل‌کرد و درمقابل عمّ امجد مذکورخود که به **میرزای‌آشتیانی** معروف‌بوده اورا نیز به **میرزای‌کوچك** ملقّب‌میداشته‌اند. تألیفات بسیاری هم داشته و درحدود هزار و سیصد و بیست و چهارم هجرت درطهران وفات‌یافت ودرزاویهٔ جنوب‌شرقی‌صحن‌شریف‌حضرت‌عبدالعظیم‌ع‌مدفون‌شدکه متّصل‌بکفش‌کن‌است.

مدرس **سید نصرالله بن سیدحسین بن علی بن اسمعیل** - موسوی حایری ، مکنّی به **ابوالفتح** ، ملقّب‌به **صفی‌الدین**، از اکابرعلمای‌امامیّهٔ اواسط قرن دوازدهم هجری عهدنادری میباشدکه درفهم و ذکاوت وحسن‌تقریر وفصاحت بی‌نظیر و مدرّس روضهٔ مبارکهٔ حسینیّه و شاعری بوده است ادیب ، مسلّم مخالف و موافق ، محل توجه اکابر و اصاغر، در تواریخ و سیر باخبر و بجمع‌کتب حرصی وافر داشت . هنگامی‌که نادرشاه وارد مشاهد مشرّفه گردید سیّد را بسیار تجلیل نمود ، با تحف وهدایای بسیاری بزیارت‌بیت‌الله‌الحرام اعزامش داشت، درمراجعت ازآن‌مسافرت درحین ورود بصره حسب‌الامر سلطانی‌که بجهت پاره‌ای امورات و مصالح راجعه بملّت

وممـلکت صادر بوده بسمت سفارت باستانبول رفت و بعداز ورود بمقصد نزد سلطان روم بافساد مذهب وپاره‌ای امور دیـگر سعایت شد تا درحدود سال هزار وصد وشصت وهشتم هجرت ویا صد و پنجاه و اندی درسن متجاوز از پنجاه سالـگی بقتلش آوردند .

از تألیفات وآثار قلمی‌او است :

۱- **آداب تلاوة القرآن** ۲- **تخمیس قصیدهٔ میمیهٔ فرزدق** که درشرح‌حالش مذکورشد ۳- **دیوان‌شعر** ۴- **رساله‌ای‌درتحریم‌شرب‌توتون** ۵- **الروضات‌الزاهرات‌فی‌المعجزات‌بعدالوفاة** ۶- **سلاسل‌الذهب‌المربوطة بقنادیل‌العصمة الشامخة الرتب** وازتخمیسات قصیدهٔ فرزدقیه است :

هذا الذی ضمن الفرقان مدحته   هذا الذی ترهب الآساد صولته
هذا الذی تحسد الامطار منحته   هذا الذی تعرف البطحاء وطأته
والبیت یعرفـه والحل والحرم
هذا ابن من زینوا الدنیا بفخرهم   و اوضحوا دیننا فی‌صبح علمهم
و اخصبوا عیشنا فی‌قطر جودهم   هـذا ابن خیر عبـادالله کلهم
هذا التقی النقی الطاهر العلم

(ص ۷۵۸ت و ۳۸۵ ج ۳مس و ۴۹ ج۱نی و متفرقات ذریعة وغیره)

مدرس   **میرزانصرالله**- شیرازی ، از علمای اواخر قرن سیزدهـم هجری میباشدکه **حاشیهٔ هریك از تفسیر بیضاوی و رسائـل شیخ مرتضی انصاری** و **فصول‌الاصول** از تألیفات او است . از شیخ مزبور اجازه داشته ودرسال هزار و دویست و نود ویـکم هجری قمری درگذشت . (متفرقات‌ذریعة)

مدلجی   لقب رجالی سراقة بن جشعم است .

مدنی[1]

مدنی‌اول   **یزید بن قعقاع** - درذیل عنوان **قراء عشرة** مذکور شد .

۱- **مدنی** - با دوفتحه ، بروزن فدوی ، منسوب است بمدینه‌که بمعنی شهر بزرگ و جامع و بالخصوص نام شهر یثرب میباشدکه دارالهجرهٔ حضرت رسول ص بوده و بهمین جهت مدینةالرسول نیزگویند وچنانچه مشهور است درمقام نسبت بمدینةالرسول مدنی (بروزن‌فدوی) و درنسبت بشهر ومدینهٔ دیگر مدینی‌گویند (بروزن‌شریفی) بعضی‌ما بین دوکلمهٔ مدنی ومدینی*

مدنی ثانی **نافع بن عبدالرحمن** - در تحت عنوان قراء سبعة مذکور گردید.

مدنیان دراصطلاح علمای تجوید، نافع و ابوجعفر است چنانچه **بصریان** عبارت از یعقوب و ابوعمرو ،**کوفیون** عبارت از عاصم و حمزة وکسائی و خلف ، **مکی** عبارت از ابن‌کثیر، **حجازیون** عبارت‌ازابن‌کثیرونافع‌وابوجعفر، **شامی** عبارت‌از ابن‌عامر، **عراقیون** عبارت ازدونفربصریان وچهارنفرکوفیّون مذکوربوده وشرح‌حال همهٔ‌ایشان تحت‌عنوان قرّاء ثمانیة وقرّاء سبعة وقرّاء عشرة نگارش‌یافته‌است.

(سطر۱۳ ص۲۶۴ت)

مدینی [1]

مدینی **محمد بن ابی بکر**- عمر بن ابی‌عیسی احمدبن‌عمر**مدینی**، اصفهانی المولد والمنشأ والمدفن ، محدّث حافظ مشهورکه درحافظه و معرفت حدیث وحید عصر خود بوده و تألیفات بسیاری درعلوم حدیثیّه داشته است :

۱- الانساب ۲- الزیادات ۳- المغیث وغیراینها . وفات‌او شب چهارشنبه نهم

*بدین روش فرق‌کرده‌اندکه درنسبت انسان بمدینه مدنی ودرنسبت غیرانسان بمدینه مثل‌طیور وغیره مدینی گویند . ظاهر بعضی‌ازکلمات اجله‌آنکه درنسبت بمدینه مدنی ومدینی هردوصحیح و مستعمل بوده و فرقی مابین‌آنها نمیباشد و رجوع بعنوان مدینی هم نمایند . بهرحال لفظ مدنی دراصطلاح رجالی لقب ابراهیم بن ابی‌یحیی و جمعی دیگر است .

۱- **مدینی** - ابن‌خلکان‌گویدکه مدنی بفتح اول وکسر ثانی ، منسوب بمدینهٔ‌اصفهان میباشد پس‌ازکتاب انساب سمعانی نقل‌کرده است‌که درنسبت بچندی از بلاد متفرقه‌که عبارتند از اصفهان و نسف وسمرقند وبخارا ومرو ونیشابور ومدینة‌المبارك درقزوین ومدینة‌الرسول‌ص **مدینی** ودرآخری غالباً **مدنی** گویند . بهرحال مدینی در اصطلاح رجالی لقب علی‌بن عبدالله و بعضی دیگر است .

نگارنده‌گوید : لفظ مدینی بقرار مذکور در نسبت بمدینه است‌که بنوشتهٔ مراصد نیز علاوه برمدینة‌الرسول علم شخصی بخارا و سمرقند و چندین موضع دیگر میباشد ، اما درنسبت بمدین (بروزن مقتل)که نام شهر شعیب درشش منزلی تبوك است مدینی گویند (بروزن مثنوی) و تعیین نسبت‌که بکدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن میباشد و رجوع بعنوان مدنی هم نمایند .

جمادی‌الاولی پانصد و هشتاد و یکم هجرت در هشتاد سالگی در اصفهان واقع گردید .

(ص۱۶ج۱کا)

مذاری **مذحجی** اوّلی لقب رجالی ابراهیم بن محمد بن معروف ، عبدالله بن ابی‌العلا و بعضی دیگر و دوّیمی محمد بن هلال ، هانی بن عروة و هردو با ذال نقطه‌دار است .

مرائی لقب رجالی صفوان بن قدامهٔ تمیمی است .

مرادی[1]

مرادی **حسن بن قاسم** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ام‌قاسم** خواهد آمد .

مرادی **سید علی** - ذیلاً ضمن شرح حال پسرش **سید محمدخلیل** مرادی مذکور است .

مرادی **لیث بن بختری** - در باب کنی بعنوان **ابوبصیر** خواهد آمد.

مرادی **سید محمدخلیل بن‌سیدعلی**- بن بهاءالدین سید محمد بن سید مرادمرادی، بخاری الاصل، دمشقیّ المسکن، ابوالفضل الکنیة، صدرالدین اللّقب ، حنفیّ المذهب ، نقشبندیّ المسلك ، از علمای عثمانی قرن سیزدهم هجرت میباشدکه **شیخ‌الاسلام** و **مفتی** دمشق شام بوده وکتاب **سلك‌الدرر فی‌اعیان‌القرن الثانی‌عشر** از تألیفات او استکه در استانبول طی چهار مجلّد چاپ شده و حاوی شرح حال اکابر عرفانی قرن‌دوازدهم هجرت‌میباشد ودرسال‌هزار ودویست وششم‌هجرت‌در گذشت.

۱- **مرادی** - در اصطلاح رجالی لقب اسحق مرادی ، اویس قرنی ، ثابت بن طریف و جمعی دیگر میباشد و نسبت‌آن بقلعهٔ مراد نامی است نزدیکی قرطبه از بلاد اندلس، یا بیکی از دوقبیلهٔ بنی‌مراد نامی ازیمن‌که یکی‌اولاد مراد بن مذحج بوده ودیگری هم خانوادهٔ مراد بن مالك بن داود بن زید بن یشجب بن عریب بن یزید بن‌کهلان بن سبا است و چنانچه از تراجم مربوطه معلوم میشود شایدکلمهٔ مرادی دربعض موارد بشخص مراد نامی ازپدران شخصی منتسب باشد .

نام صاحب ترجمة بنوشتهٔ بعضی محمد است و خلیل پدرش بوده لکن موافق آنچه از شرح حال پدرش سیدعلی مرادی و دوعمویش سید ابراهیم وسیدحسین وجدّش سید محمد و جدّ عالیش سید مراد که در کتاب سلك الدرر نگارش یافته و همچنین از مقدمهٔ خودآن کتاب استکشاف میشود نام و نسب وی بشرح مذکور فوق میباشد .

پدرش **سیدعلی مرادی** نیز حنفی بخاریّ الاصل دمشقیّ المولدوالمنشاء نقشبندیّ المسلك وازاعیان علمای دمشق ومرجع کل و مفتی حنفیّه بوده ودر رفع ظلم ظلمه ولهی مفرط داشته وازتألیفات او است :

۱- **الروض الرائض فی عدم صحة نکاح اهل السنة للروافض** ۲- **شرح صلوات** پدرخود سید محمد مرادی ۳- **القول البین الرجیح عند فقد العصبات تزویج اولی الارحام صحیح** وغیرها . اشعار خوب نیز بالبداهة میگفته و شب جمعه بیست و دویم شوال هزار وصد و هشتاد و چهارم هجرت درپنجاه ودو سالگی درگذشت .

سید مراد، جدّ عالی سیّد محمدخلیل نیز عالم عارف عابد زاهد صالح محقّق مدقّق صوفی نقشبندی ، درمعقول و منقول خصوصاً درفقه و حدیث و تفسیر وحیدعصر خود ، زیاده برده هزار حدیث را با اسنادآنها حافظ بود و هرسه زبان عربی و فارسی و ترکی را متقن داشت وکتاب **المفردات القرآنیة** که تفسیر قرآن بهمین سه زبان است از تألیفات او بوده و **چندین رساله** نیز درطریقت نقشبندیّه تألیف داده است . وی شب چهارشنبه دوازدهم ربیع الثانی هزار وصد و سی ودویم هجرت درهشتاد ودو سالگی در استانبول وفات یافت ودر درس خانهٔ مدرسهٔ محلّهٔ نشانچی پاشا مدفون گردید .

(مواضع متفرقه از سلك الدرر فوق)

مرادی

سید مراد - درضمن شرح حال نتیجه‌اش سیدمحمدخلیل مرادی فوقاً ذکر شد .

مراغی[1]

مراغی ملااحمد بن علی‌اکبر- بعنوان فاضل مراغی نگارش داده‌ایم.

مراغی میرعبدالفتاح - بعنوان صاحب‌عناوین‌الاصول نگارش یافته است.

مراغی محمد بن‌جعفر بن محمد - همدانی وادعی ، مکنّی به ابوالفتح و مشهور به مراغی ادیب نحوی لغوی حافظ بلیغ حسن‌الخط و صحیح‌الروایة ، درنحو و لغت از جمله وجوه و اعیان بغداد بوده واز تألیفات او است:
۱- الاستدراك ۲- اسماء البلدان ۳- البهجه ۴- الخلیلی در امامت ۵- ذکر المجاز من‌القرآن ۶- مختارالاخبار . در سال سیصد و هفتاد و یکم هجرت درگذشت .
(کتب‌رجالیه)

مراغی میرزا محمدنقی - از افاضل امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری آذربایجان میباشدکه مولد و منشأ ومدفن وی شهرمراغه و بسیار زاهد و متّقی و نیکوسیرت وستوده خصلت بود ، املاك ومزارع موروثی‌پدری خود را تدریجاً فروخته ودر دستگیری فقرا صرف‌نمود تاآنکه درآخرعمرخود بی‌چیز شد وبا دسترنج‌خود امرار حیات می‌نمود، اصلاً کلّ دیگران نبوده وقسمت‌عمدهٔ‌عایدی خود را صرف فقرا میکرد . نسبت باحکام دینیّه سخت غیور و شدیداً مخالف تزویر و ریا بود ، بهردو زبان‌فارسی وترکی‌آذربایجانی اشعار نغز وطرفه میگفت، بجهت‌انتساب بملاغفار نام‌امین‌الشرع‌مراغی ویا بشخص طرماح‌نامی‌گاهی به امینی و زمانی به طرماحی

۱- مراغی - بفتح اول ، لقب رجالی احمد بن ابراهیم ، علی بن خالد ، محمد بن جعفر و بعضی دیگر میباشد و نسبت‌آن بشهر مراغه است‌که از بلاد بزرگ‌آذربایجان و مرکز آن سامان ودر زمان هلاکوخان پایتخت ایران بوده و مدارس وآثار قدیمه هم داشته است و بهمین‌جهت بحسب رسم معمولی دارالسلطنه‌اش مینوشتند، فیروزآبادی (متوفی‌بسال۸۱۶ه ق = ضیو) نیز در قاموس‌اللغة تبریز را ضمن یکی از قراء مراغه شمرده است لکن در اواخر از توابع ومضافات تبریز وشهری‌است حاصلخیز و کثیرالمنافع . (صد وس وغیره)

تخلّص مینمود ، اغلب اشعارش‌که مشتمل برطعن و توبیخ اهل ریا بوده دستبرد ایشان شده و ازبین رفته است. ازآثار قلمی او یك **دیوان شعر** ویك **مجموعهٔ امثال وحکم ترکی** بوده و از او است :

ژنده میپوشم وصد فخر ، بکیوان دارم افسر از فقر و زخـاك سیه ایوان دارم
من چه محتـاج بتـاج و کمر زرّینـم از قنـاعت کمر و تـاج ز ایمان دارم
نکشم منّت دیبـا و حریـر و اکسون کـه برهنه سر وپـا و تن عریان دارم

رفتم بسراغ دل گم‌گشتـه بکـویش با غمز و نیازی که بود رسم ، گدا را
گفتم‌که اسیر است دلم در خـم زلفت رحمی‌کـن و ازقیـدکن آزاد دلم را
درحیرتم‌آن تودهٔ مشك است ویا موی وین دانـهٔ خال است ویـا عنبر سارا
آن جبههٔ دلـدار ویا خـود فلق صبح وان شعلـهٔ طور است ویـا چهرهٔ زیبا
محراب امینی است ویا ابروی جانان یا یك شبه ماهی ز افق‌گشتـه هویدا

نیز از اشعار ترکی مشتمل برطعن و توبیخ اهل تزویر و ریای او است :

تولدی میخانیه ساقی‌که داخی‌جام‌اولماز جام ویر جـام کیمی رافع اسقام اولماز
بدوده یاری وآخرده دوروپ جـام‌گتور بیله آغـاز تـاپیلماز بیله انجـام اولماز
دور حـریّت و سـردار شجـاع‌الـدولة مخبرالسّلطنه والـی بیلـه ایّام اولماز
قلـم آزاد و دل آزاد و خـلایـق آزاد زاهدین منعی جز افسانه وسرسام اولماز
زاهدا چون عملون نیّت قربتله دگـول بـودی وجهی عملون قـابل انعام اولماز
او زیارت‌که اولا قصدی ریـا خرجی ربا هاموسی میکده ده قیمت بیرجـام اولماز
بوزیـارتلره نه حور ویرولّر نـه قصور سهلدور قصرکـه بیرخشت لب بام اولماز

تاریخ وفاتش بدست نیامد ، لیکن در اوائل مشروطیّت ایران که سال هزار و سیصد و بیست وچهارم هجری‌قمری بوده درقید حیات بوده‌است وبنا برمشهور نسبتش بحاتم‌طائی موصول و پدر و اجدادش نیز از علمای مراغه بوده‌اند .

(بتقریر آقای جعفر سلطان‌القرائی)

مراکشی[1]

مراکشی **احمد بن عثمان** - در باب کنی بعنوان **ابن‌البناء** خواهد آمد.

مراکشی **حسن بن علی** - مکنّی به **ابوعلی**، ازعلمای نجوم و ریاضیّات مراکش میباشد و از تألیفات او است: **جامع المبادی والغایات فی‌علم‌المیقات** که بهترین کتابی است دراین موضوع وآنرا بچهار فنّ مرتب و هرفنی را نیز بچندین باب مبوّب نموده‌است، فنّ اوّلی درحسابیّات، دوّیمی در وضع آلات رصدیّه، سیّمی درعمل بآلات، چهارمی در تمرینات قوهٔ استنباط که حاوی مسائل چندی بطریق جبر و مقابله میباشد و درسال ششصد و **شصتم** هجرت درگذشت.

(کف و متفرقه)

مراکشی **حسن بن مسعود** - ملقّب به **نورالدین**، مکنّی به **ابوعلی**، عالم عامی فقیه متفنّن محقّق صوفی وازتألیفات وآثار قلمی او است:

۱- دیوان شعر **۲- زهرالاکم فی‌الامثال والحکم** **۳- قانون احکام‌العلم و احکام العالم و احکام‌المتعلم** که درفارس چاپ شده‌است **۴- القصیدةالدالیة** که خودش آنرا شرح کرده و نام آن شرح، **نیل‌الامانی من‌شرح التهانی** میباشد قصیده با همین‌شرحش دراسکندریه وقاهره چاپ شده وآن را در تهنیت برای استاد خود محمد بن ناصر نظم کرده است **۵- مشرب‌العام والخاص من‌کلمةالاخلاص** **۷- نیل‌الامانی** که فوقاً مذکور شد و درسال هزار و صد و دویم درگذشت. (۱۹۵۹مط)

مرتضی **عبدالله بن قاسم** - بعنوان **شهرزوری** نگارش یافته‌است.

مرتضی **علی بن ابی‌احمد حسین** - بعنوان **علم‌الهدی** مذکور شده است.

مرتضی **محمد بن محمد بن عبدالرزاق** - بعنوان **زبیدی** نگارش داده‌ایم.

۱- **مراکشی**- منسوب‌است به مراکش وآن بنوشتهٔ‌مراصد وغیره بفتح **میم** و ضم **کاف**، با تشدید حرف ثانی، شهری است بزرگ در صحرای‌کبیر مغرب زمین در دوفرسخی دریا در وسط بلاد بربر که پایتخت ملوک آن سامان بوده وباغات بسیاری دارد وعبدالمؤمن راکه یکی از ایشان‌است درآنجا باغی است بطول سه فرسخ.

مرجئه یا مرجیه

بفرمودۀ تنقیح‌المقال حرف رابع آن همزه و (ی) حطّی هردو صحیح و بضم اوّل و سکون ثانی وکسر ثالث از **ارجاء** بمعنی تأخیر مشتق و بزعم بعضی عنوان دیگر عامّه و اهل سنّت میباشدکه‌گویند خدا نصب امام را بعهدۀ رعیّت موکول داشته‌است. بزعم دیگری‌عنوان دیگرجبریّه‌بوده و بنابرمشهورفرقه‌ایست‌که عمل‌را جزو ایمان نمیدانند وگویندکه ایمان ، مجرّد قول میباشد ، معصیت باوجود اصل ایمان بی‌ضرر وطاعت نیز باوجودکفر بی‌اثر است. بسط مطلب را موکول بکتب مربوطه میدارد وچون این‌عنوان درضمن بعضی از تراجم احوال مذکور است لذا بطور اجمال تذکّر داده شد .

مرداسی لقب رجالی وزیر بن محمد بن مرداس است.

مرزبانی **محمد بن عمران‌بن موسی بن‌سعد** - یاسعیدکاتب خراسانیّ‌الاصل، بغدادیّ‌الولادة ، **ابوعبدالله** یا **ابوعبیدالله** الکنیة ، از مشاهیر ادبا و محدّثین و ارباب سیر، بسیارکثیرالاطّلاع و واسع‌المعرفة ، در روایات خود صادق‌اللّهجة وبتصدیق ابوعلی فارسی ازمحاسن دنیا بوده‌است . بسا بودی‌که عضدالدولة پیش درش ایستادی‌که درحین بیرون‌آمدن تفقد حال اوراکرده باشد در مذهب بتشیّع مایل بلکه تشیّع او مصرّح به بعضی از ارباب سیر بوده و بنقل معتمد درتاریخ یافعی نیز بتشیّع او رفته است، خطیب بغدادی نیزگوید عمده عیب مرزبانی مذهب تشیّع او و روایت‌کردن وی بطریق اجازه میباشد و بطریق سماع از مشایخ روایت نکرده والاّ در روایت خود ثقة و محل اعتماد بوده‌است .

عجب‌ترآنکه با این همه تشیّع یا میل بتشیّع‌که داشته نخستین کسی است‌که دیوان یزید بن معاویه را جمع و اشعار اورا تدوین نموده و اهمیت داده است و بعداز او نیز جمعی دیگرآنها را تدوین‌کرده وپاره‌ای اشعار افزوده‌اندکه ازیزید نبوده‌است. ابن‌خلّکان بعد از این جمله‌گویدکه شعر یزید بانهایت قلت‌آن در نهایت حسن میباشد

ومن هم بجهت شدت رغبتی که بدانهـا دارم در سال ششصد و سی و سیـّم هجرت تمامی دیوان اورا حفظ کردم و درنتیجهٔ تتبـّع کامل صحیح آنها را از غیرصحیح آنهاکه از خود یزید نبوده با تعیین قائل وگویندهٔ هریکی تشخیص دادم **انتهی ملخصاً ومترجماً** .

بنوشتهٔ بعضی از اهل فن اوّلین واضع علم بیان همین مرزبانی‌است (نه عبدالقاهر جرجانی چنانچه عقیدهٔ دیگران است) و بنوشتهٔ بعضی مرزبانی از مشایخ روایت شیخ مفید هم بوده و او نیز ازنفطویه و ابن‌درید و ابن‌الانباری ونظائر ایشان روایت مینماید و ازتألیفات مرزبانی است :

۱ تا ۵- **اخبـار ابی‌تمام و ابی‌حنیفة و ابی‌مسلم صاحب‌الدعوة و برامکه و فـاطمة** ۶- **الازمنة** ۷- **اشعارالجن المتمثلین** ۸- **اشعارالخلفاء** ۹- **اشعارالنساء** ۱۰- **الاوائـل** ۱۱- **تلخیص اخبـار شعراءالشیعة** ۱۲- **تلقیح‌العقـول** ۱۳- **مانزل من‌القرآن فـی‌علی ع** ۱۴- **المفصل‌فی‌علم‌البیان والفصاحة** ۱۵- **المقتبس فی‌تاریخ‌علماء الاندلس** چنانچه یافعی گفته و غیراینهاکه تألیفات نافعهٔ وی بسیار و درفهرست ابن‌الندیم بشرح آنها پرداخته است . وفات مرزبانی بسال سیصد و هفتـاد و یکم یا هشتم هجرت واقع شد ، ابوبکر خوارزمی برجنازه‌اش نماز خواند و ولادتش هم بسال دویست و نود وششم یا هفتم بوده است و درهریك از ولادت و وفـاتش قول دویم مذکورکـه معاصرش ابن‌النـّدیم نوشتـه اقرب بصحت است :

(ص۷۱۵ت‌و۲۳۸هب‌و۱۴۶ج۳نی و۱۱۶لس‌و۱۹۰ف‌و۸۵ج۲کا و۲۶۸ج۱۸جم‌و۴۲۵۹ج۶س)

مرزکه

زید - موصلی نحوی معروف به مرزکـّه (بتشدید کاف) موافـق آنچه از صلاح‌الدین صفدی (متوفی بسال ۷۶۴ یا ۷۹۴ﻫ ق= **ذسد** یا **ذصد**) نقل‌شده ادیبی‌است نحوی شاکر شیعی ودرمرثیهٔ حضرت‌امام‌حسین ع گوید:

فلولا بکاء المزن حزنا لفقدکم لما جادنا بعـدالحسین غمام
و لو لم یشق‌اللیل جلبابه‌اسی لما انجاب من بعدالحسین ظلام

زمان زندگانی او بدست نیامد . (سطر ۱۳ ص ۳۰۰ت)

مرزوق

ابراهیم‌بیگ- از مشاهیر ادبای قرن سیزدهم هجری مصرمیباشد که در حق خدیوی اسمعیل و پدران او مدایح بسیاری‌گفتـه و

ببلاد سودان و حبشه مسافرت کرده است . بسال هزار و دویست و هشتاد و سیم هجری قمری درپنجاه سالگی درگذشته و ازآثار قلمی او است:

۱- **الدرالبهی** که دیوان او میباشد و چهار سال بعداز وفات وی بتصدی بعضی از ادبا تدوین و درقاهره چاپ شده است ۲- **رحلةالسلامة و نحلةالكرامة** که در مسافرت مذکور خود حالات سودان و وقایعی‌راکه درآنها دیده با عبارات مسجّع نگاشته ودرمصر چاپ شده است . نگارنده‌گوید دور نیست‌که **سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ** که درایران چاپ شده ترجمهٔ فارسی همین‌کتاب رحلةالسلامة میباشد . (ص۱۹مط وغیره)

مرزوقی **احمد بن‌محمد بن‌حسن** - اصفهانی، مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **امام مرزوقی**، ادیبی‌است فاضل نحوی‌کامل شاعر ماهر، درغایت فطانت و ذکاوت از شعرای خانوادهٔ طهارت ، در اصفهان معلّم اولاد آل‌بویه بوده و از تلامذهٔ ابوعلی فارسی میباشد . سیوطی بسیارش ستوده وگویدکه درحسن تصنیف وذکاوت و فطانت ازآیات خداوندی بوده است واز تألیفات‌او است :

۱- **الازمنة والامكنة** ۲- **شرح اشعار هذيل** ۳- **شرح حماسه** ۴- **شرح فصيح ثعلب** ۵- **شرح مفضليات** ۶- **شرح موجز** درنحو وغیرها ودر وصف شرح حماسه‌اش‌گفته‌اند :

كتاب لو تأمله ضرير لعاد كريمتاه بلاارتياب
ولو قد مرحامله بقبر لصار الميت حيا في‌التراب

درماه ذیحجة سال چهارصد و بیست و یکم هجری قمری وفات یافت .

صاحب بن عبّادگوید: سه تن از اهالی اصفهان درمضمار علم وعرفان‌گوی‌سبقت ربوده و بمقامی عالی رسیده‌اند **حائك** و**حلاج** و **اسكاف**. اما **حائك** (که بعربی‌جولا است) عبارت از همین مرزوقی صاحب ترجمه میباشد و **حلاج** عبارت از محمد بن علی‌بن‌عمر بن جیان اصفهانی است‌که‌کنیه‌اش **ابومنصور**، از ندمای صاحب بن عبّاد (متوفّی بسال ۳۸۵ه ق = شفه) واز اعیان و اکابر ادبا وعلمای ری ، فرید دهر وبسیار باذکاوت‌بوده وازتألیفات او است :

۱- **ابنيةالافعال** ۲- **انتهازالفرص في‌تفسيرالمقلوب من‌كلام‌العرب** ۳- **الشامل** در

لغت ۴- **شرح‌الفصیح** وغیر اینها سال وفاتش بدست نیامد .

و اما **اسکاف** (که بعربی کفشگر راگویند) عبارت از **محمد بن عبدالله** ادیب لغوی نحوی ، مکنّی به ابوعبدالله بوده و بعنوان **خطیب اسکافی** نگارش یافته است . مخفی نماندکه مرزوقی ، غیراز **ابن‌المرزوق نحوی** مشهور میباشدکه اسمش محمد بن احمد بن محمد بن محمد بن ابی‌بکر بن مرزوق تلمسانی مالکی ،کنیه‌اش **ابوعبدالله**، بسیار جلیل‌القدر واز تلامذهٔ خطیب دمشقی و ابوحیّان مشهور بوده‌است‌که خطّی‌خوب داشت، اشعارش بسیار و **شرح‌الاحکام الصغری** و **شرح‌الشفا** و **شرح‌العمدة** و **شرح فروع ابن‌حاجب** وغیره از تألیفات او است . خطبه‌های او نیز که درنهایت فصاحت وبلاغت میباشد جمع و تدوین شده و درسال هفتصد و هشتاد و یك هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۳۸هب و ۲۷۴ت و۳۴۹ ج ۵ جم و ۷۳۶ ج ۱س)

مرزی لقب رجالی علی بن احمد است‌که از ابن‌داود روایت میکند .

مرسی[۱]

مرسی **احمد بن محمد بن احمد** ـ مکنّی به **ابوالعباس**، ادیب نحوی لغوی بوده واز تألیفات او است :

۱- **الاقتضاب**‌که شرح ادب‌الکاتب است ۲- **شرح‌اصلاح‌ابن‌السکیت** ۳- **شرح‌الغریب** ودرحدود سال چهارصد وشصتم هجرت درگذشت . (ص۶۹ت)

مرسی **محمدبن‌عبدالله**- بن محمدبن ابی‌الفضل‌بن محمد شافعی، ملقّب بـه **شرف‌الدین**، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوعبدالله**، ادیب نحوی شاعر فقیه محدّث مفسّر ، از اجلّای قرن هفتم هجرت‌که دراصول نحویّه وفنون شعریّه رنجهاکشیده و هفتاد اعتراض متقن با برهان و بیّنه برمفصّل زمخشری داشت، بعد از سیاحت‌های بسیاری بسال ششصد و بیست وچهارم هجرت درپنجاه و چهار سالگی بحلّه

۱ـ **مرسی**ـ بادوفتحه منسوب به مَرَسْ میباشدکه موضعی است نزدیکی مدینه و بضم اول و سکون ثانی منسوب است بشهر مُرْسِیه از بلاد اندلس و تشخیص این‌دو نسبت‌مو کول بقرائن‌است.

رفته و اقامت کرد ، از مردم انقطاع گزیده و بعبادت پرداخت واز اشعار او است :

قالوا محمد قدکبرت و قد اتی داعی المنون وما اهتممت بزاد
قلت الکریم من‌القبیح لضیفه عند القدوم مجیئه بالزاد

من کان یرغب فی‌النجاة فماله غیراتباع المصطفی فی‌ما اتی
ذاك السبیل المستقیم وغیره سبل الغوایة والضلالة والردی
فاتبع کتاب‌الله والسنن اللتی صحت فذاك اذا اتبعت هوالهدی
ودع‌السؤال بکم وکیف فانه باب یجر ذوی‌البصیرة للعمی
الدین ماقال النبی و صحبه والتابعون ومن مناهجهم قفی

ازتألیفات او است :

۱- اصول‌الدین ۲- اصول‌الفقه ۳- تفسیرصغیر ۴- تفسیرکبیر که نامش ری‌الظمآن فی‌تفسیرالقرآن و بیست مجلد است ۵- تفسیر وسیط ۶- الضوابط النحویة فی‌علم العربیة ۷- الکافی درنحوکه درنهایت حسن است وغیراینها . وفات او درسال ششصد و پنجاه و پنجم هجری قمری واقع گردید .

(کف وص ۲۰۹ ج۱۸جم)

مرسی

محمد بن یحیی بن سعادة - مکنّی به ابوعبدالله، ادیب مفسّر محدّث متکلّم خطیب بلیغ وقاضی، بفنون ادبیّه عارف، مدتی درشاطبه و مولد خود مرسیه از بلاد اندلس قضاوت نموده و ازتألیفات او است :

۱- شجرةالوهم‌المرقیة الی ذروةالفهم ۲- فهرست اسماءالشیوخ . در سال پانصد و شصت و چهارم هجرت در شصت و هشت سالگی درگذشت .

(ص۱۰۹ ج ۱۹ جم)

مرشدی

شیخ‌عبدالرحمن‌بن عیسی بن‌مرشد- حنفی‌عمری، معروف‌به مرشدی، مکنّی به ابوالوجاهة، مفتی حرم مکّه از علمای حنفیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه در چهارده سالگی بتحصیل علم اشتغال جست ، بمقامی عالی رسیده و امام و خطیب مسجدالحرام شد . حسن بورینی سابق‌الذکر بسیارش ستوده و گوید عزیمتش متین و درفهم اخبار قریحهٔ خوبی داشته و ازآثار قلمی او است :

۱- ترصیف‌التصریف‌که منظومه‌ایست مشتمل برپانصد بیت در علم صرف و مطلع آن این است:

ارجاع برگهٔ نسخه‌ای از ملحقات با عنوان مرسی

احسن ما الیه تصریف الهمم   بحسن حمدالله وهـاب النعم

۲- **شرح عقودالجمان سیوطی** درعلم بیان و بدیع و معانی که در قاهره چاپ شده است.

بسال هزار و سی و هفتم هجری قمری در شصت و دوسالگی در زندان خفه‌اش کردند.

(ص۱۷۳۳مط)

مرصع‌قلم میرعطاحسین خان بعنوان **تحسین** نگارش یافته است.

مرعث بشار بن برد بهمین عنوان **بشار** مذکور شده است.

مرعشی[۱]

مرعشی **میرزا ابراهیم بن سیدحسین** - ضمن شرح‌حال‌پدرش تحت‌عنوان **سلطان‌العلماء** مذکور است.

۱- **مرعشی** - منسوب است به مرعش وآن بفتح اول و ثالث ، بنوشتهٔ مراصد ، شهری است درسرحدمابین‌بلاد روم وشام بناکردهٔ هرون‌الرشیدکه دوحصارداشته، در وسط‌آن‌قلعه‌ایست معروف بمروانی‌که بناکردهٔ مروان حمار است. درقاموس‌الاعلام نیز گوید : مرعش شهری‌است که در روی تلی در دامنهٔ کوه‌آخور نامی ، درحدود صد وپنجاه و چهار کیلومتری شمال غربی حلب واقع گردیده است.

لفظ **مرعش** علاوه برمعنی مذکور ، بروزن **مرشد** لقب بعضی از اشخاص هم میباشدکه درکتب رجال و تراجم بشرح حال ایشان پرداخته‌اند. درشرح حال احمد بن حسن بن علی حسینی مرعشی از تنقیح‌المقال گوید : مرعش یکی از ملوك حمیر میباشدکه بجهت رعشه‌ای‌که داشته بدین لقب ملقب گردیده است. در مجالس‌المؤمنین گوید : مرعش لقب سید علی بن سید عبدالله بن سید محمداکبر بن سیدحسن بن حسین اصغر ابن‌الامام السجاد (ع) است و درضمن شرح حال قوام‌الدین مرعشی هم اشاره‌نمودیم. ازدرجات رفیعهٔ سید علیخان نقل‌شده‌که مرعش لقب علی‌بن‌عبدالله بن حسن بن حسین اصغر است‌که نسب سیدعلی مرعش با سه واسطه بحضرت سجاد ع موصول‌گردد چنانچه بنوشتهٔ مجالس با چهار واسطه بدان حضرت پیوندد. بهرحال سیدعلی مذکور بجهت رعشه‌ای‌که داشته ویا بجهت تشبیه بمرغ مرعش نامی‌که قسمی ازکبوتر بوده وخودرا درهوا معلق سازد بهمین وصف موصوف وبنا برمشهور او اولین‌کسی‌است‌که بدین لقب ملقب و سادات‌آل مرعش‌که از معروفترین خانواده‌های جلیلهٔ اصلیه بوده و بنام مرعشیهٔ اصفهان ، مرعشیهٔ شوشتر، مرعشیهٔ قزوین، مرعشیهٔ مازندران بچهار شعبه منشعب بوده واعیان وزرا و علما وحکما و ادبا وطبقات دیگر از ایشان برخاسته‌اند بهمین سیدعلی مرعش منسوب*

مرعشی **سیداحمد** بن‌علوی‌مرعشی، معروف به ابن‌علوی، عالمی‌است‌فاضل نسّابه از علمای اوائل قرن ششم هجرت، در تشیّع غلو و افراط داشت، برای‌طلب علم وحدیث بحجاز وعراق وخراسان وماوراءالنهر وبصره وخوزستان مسافرتهاکرد، با ائمۀ حدیث ملاقات‌نموده ودرآخر عمر درشهرساری مازندران توطّن کرد تا بسال پانصد و سی و نهم هجرت در هفتاد ودو سالگی درگذشت .

(ص ۲۰۴ ج۱نی و۸۳ ج ۱۰ عن)

مرعشی **سیداحمد بن محمد بن علی** - موسوی مرعشی خراسانی، مکنّی به **ابوالفضل**، ازاکابرعلمای قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه‌حکیم متکلّم مفسّر محدّث، ازتلامذۀآقای بهبهانی سابق‌الذکر، درسفر وحضر ندیم فتحعلیشاه قاجار بود . ازصاحب حدائق واستاد مذکورخود اجازۀ روایت‌داشته وازتألیفات‌اواست:

۱- **اغاثةاللهفان من ورطات‌النیران** در مواعظ ۲- **التهذیب** در اخلاق ۳- **شرح الفوائدالجدیدة للبهبهانی** ۴- **شرح‌کفایۀ** سبزواری ۵- **غنیةالمصلی** درتعقیبات ۶- **منهج السداد فی‌شرح‌الارشاد** درسال هزار و دویست و سی و پنجم هجرت مسموماً درگذشت .

(ص ۵۸۴ ج ۱۵عن)

مرعشی **میرزا احمد بن میرزا سیدمرتضی** - بعنوان **نیازی** خواهدآمد.

مرعشی **سید اسدالله** - مشهور شاهمیر حسینی مرعشی عالم فقیه متکلّم محدّث عابد زاهد شاعر از علمای عهد شاه تهماسب صفوی‌است

---

*وهریکی ازایشان به **مرعشی** موصوف و مجموع این‌سلسله به : **مرعشیون** یا **آل‌مرعش** مشهور وما نیز بعضی‌از ایشان را تذکر خواهیم داد وتشخیص‌اینکه مرعشی‌البلدة یا مرعشی‌النسب‌است موکول بقرائن ویا نظر خود ارباب رجوع بوده و شاید دربعض موارد مصرح باشد .

علی‌الجملة ظاهر اکثر تراجم‌آنکه مرعشیه گفتن این سلسله همانا بجهت انتساب بسید علی مرعش بن عبدالله مذکور است ، لکن در تنقیح‌المقال ضمن شرح حال حسن بن حمزة بن علی ، ازبعض‌کتاب‌های شهید اول نقل‌کرده‌که **مرعش** ، لقب **یحیی بن علی بن عبدالله** ، بوده و مرعشیه نیز بدو منتسب میباشند. باری لفظ مرعشی در اصطلاح رجالی لقب احمد بن حسن بن علی و احمد بن علوی و بعضی دیگر است .

(۹۳۰-۹۸۴ه ق = ظل - ظفد) **تولیت** مشهد مقدس رضوی بدو مفوض و بصدارت‌هم نایل بوده و به **ملولی** تخلّص مینموده‌است وازتألیفات‌او است : **حاشیهٔ** هریك ازتجرید وشرایع و شرح چغمینی و کافی و قواعد علامة وغیرها واز اشعار او است:

طرفه حالیست‌که‌آن‌آتش‌سوزان زبرم دورتـر میـرود و بیشتـرم مـی‌سوزد

در قاموس‌الاعلام وفاتش را برقم هندسی در سال ۶۹۶ه نوشته است و این تاریخ منافی معاصر بودن شاه تهماسب مذکور بوده و ظاهراً از اشتباهات چاپخانه میباشدکه دو رقم آخری ۹ و۶ را مقدّم و موخّـرکرده و درستش ۹۶۶ = **ظسو** بوده است.

(ص ۴۴۰۶ ج ۶س و ۱۴۵ ج ۱۲عن وغیره)

مرعشی **سید حسن بن حمزة بن علی** - مرعش مذکـور فـوق ، مکنّی به **ابومحمد** ، موصوف‌به **طبری**، معروف به **مرعشی** ، عالم‌عامل عابد زاهـد متدیّن‌کثیرالمحاسن ، از اجلّای فقهای شیعه و اعـاظم مشایخ امامیّـه ، درکتب رجالیه بانهایت تجلیل وتبجیل مذکور و ازمشایخ روایت شیخ‌مفید وتلعکبری میباشد. در سال سیصد و پنجاه و ششم هجرت ببغداد رفته وبا مشایخ وقت ملاقات‌کرد و درپنجاه و هشتم وفات یافته واز تألیفات او است:

۱- الاشفیة فی‌معانی الغیبـة ۲- تباشیرالشیعة ۳ تا ۵- الجـامع والدر والغیبـة ۶- المبسوط فـی‌عمل یوم و لیلـة ۷- المرشد ۸- المفتخر . وصف طبـری چنـانچـه مذکور شد قرینهٔ این است‌که از سادات مرعشیهٔ مازندران میباشد .

(کتب رجالیه)

مرعشی **حسین بن محمد** - مکنّی به **ابومنصور**، ازمشاهیر مورّخین ، در دربار سلطان محمود غزنوی مقرّب و مؤلف‌کتـاب **الغرر فی‌سیر الملوك و اخبارهم** میباشدکه بامر ابوالمظفّر نصر برادر سلطان مذکور تألیف و بچهار مجلّد مشتمل است . **اولی** در تاریخ فرس تـا عهد یزدجرد بن بهرام ، **دویمی** در تاریخ فرس تا سقوط یزدجرد بن شهریار و تاریخ ملوك یهود و انبیا وملوك یمن و امرای‌روم و شام و عراق و ظهور دین مقدّس اسلامی ، **سیمی** و **چهارمی** درتواریخ خلفای امویّـه و

عباسیّه ودول صغیرهٔ منشعبه از دولت عبّاسیّه مثل طاهریّه و سامانیّه و حمدانیّه و بویهیّه و غزنویّه . وفات او درسال چهارصد و بیست و یکم هجری واقع گردید .

(ص ۳۱۶ ج۲ع)

مرعشی **سیدحسین-** بن میرزا رفیع الدین محمد بن محمود بعنوان **سلطان العلما** نگارش یافته است .

مرعشی سلطان خلیل میرزا ذیلاً بعنوان **مرعشی میرزا محمد خلیل** مذکور است .

مرعشی **سیدشهاب‌الدین-** بهمین عنوان نگارش یافته است و سلسلهٔ نسب شریفش‌راکه درآنجانوشته نشده‌محض‌خدمت وابقای‌اسامی‌ذریّهٔ طاهره دراینجا موافق مرقومهٔ خود مشارالیه ثبت این اوراق پریشان‌کرده وگوئیم:

سید شهاب‌الدین معروف به نجفی وآقانجفی ، **ابن** سیدمحمود ابن‌سیدالحکما سید علی سابق‌الذکر **ابن** علاّمهٔ زاهد فلکی حاج سیّد محمد معروف به منجم **ابن** سیّد محمدابراهیم فقیه محدّث **ابن** سید شمس‌الدین محمد نسّابه نزیل کربلا مدفون در اصفهان **ابن** محدّث مورّخ شاعر نسّابه متخلّص بشیوا سید قوام‌الدین محمد **ابن** زاهد نقیب شاعر میرنصیرالدین محمد متخلّص به هدایت **ابن** ادیب نقیب فقیه علاّمه حکیم ریاضی صاحب‌الکرامات میرجمال‌الدین **ابن** میرعلاءالدین‌صاحب تألیفات‌علمی وعملی بسیار **ابن** میرمحمد متخلّص به مظلوم **ابن** ابوالمجدشهید نسّابهٔ شاعرمتخلّص به‌مغفور **ابن** میرمحمد خان **ابن** میرعبدالکریم خان **ابن** میرعبداللّٰه‌خان **ابن** میرعبدالکریم خان اوّل **ابن** میرمحمدخان **ابن** میرمرتضی خان **ابن** میرسیدعلی‌خان **ابن** سیدکمال‌الدین‌**ابن** سید قوام‌الدین مشهور (میربزرگ) که اوّلین مؤسّس سلطنت مرعشیّهٔ طبرستان بوده و هشت تن‌آخری مذکور فوق نیز از اعقاب او سلطنت طبرستان و نواحی‌آنرا داشته‌اند **ابن** نقیب زاهد ابی‌صادق احمد **ابن** ابواحمد سید عبداللّٰه وزیر **ابن** سیدعلی وزیر **ابن** سیدحسین زاهد صائم‌الدهر **ابن** ابومحمد فقیه محدّث شاعر سیدحسن **ابن** ابوالحسن

سیدعلی مرعشی که سرسلسلهٔ سادات مرعشیّه بوده و نخستین کسی است که به مرعشی شهرت یافته است (بموجب آنکه در بلدهٔ مرعش سکونت داشته و نسب تمامی سادات مرعشیّین ایران و عراق و جاوه و زنگبار و مصر و ترکیّه وسوریّه واقطار دیگر بدو منتهی گردد) **ابن** سید عبدالله **ابن** محمداکبر **ابن** ابـومحمد سیدحسن محدّث مدفون در ارضروم **ابن** ابوعبدالله حسین اصغر **ابن** الامام الهمام سیدالساجدین وقمر لیلةالمجتهدین مولینا و مقتدانا **علی بن الحسین الشهید** ارواحنا فداه وشرح حال اکابر این سلسله ازهرطبقهٔ عالیه در روضةالصّفا وحبیب السّیر وبسیاری از تواریخ معتبرهٔ معتمده نگارش یافته است.

مرعشی **سیـد ظهـیرالـدیـن** -
مرعشی **سید علی بن سیـد محمد** -
مرعشی **حاج میرزاعلی بن میر محمدحسین** -
مرعشی **سیـد قـوام الـدیـن** -

اولی ذیلاً ضمن شرح حال جدّش سیدکمال الدین، **دویمی** بعنوان سیدالحکما ، **سیمی** ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان شهرستانی ، **چهارمی** بعنوان **قوام الدین مرعشی** نگارش یافته‌اند .

مرعشی **سیدکمال الدین**- چنانچه درشجرهٔ نسب فوق اشاره شد جدّهیجدهمین سیدشهاب الدین مرعشی فوق ودوّیمین شخصی است که درطبرستان اریکه‌نشین جهانبانی بود ، وی علاوه برمقام شامخ سلطنت ، درحدیث و فقه و اصول و عرفان و معقول و تجوید و ریاضیّات نیز بهرهٔ وافی داشته و شعر خوب نیز میگفت و به **محزون** تخلّص مینمود و ازتألیفات او است :

۱- **بغیةالفقیه** درفقه ۲- **دلیل الحیران** در سیر و سلوك ۳- **زادالقراء** در تجوید ۴- **منیةالحکیم** درحکمت ۵- **هدایةالادیب** درعلوم بلاغت.

وفات او در دویم رجب هفتصد و هفتاد و دویم هجری قمری واقع شد واز اشعار او بدست نیامد ومحاربهٔ او با امیرتیمورلنگ درتواریخ و سیر مذکور ونسبت باجرای احکام دینیّه بسیار متعصّب وغیور بوده‌است. **پسرش سید نصیرالدین** مورّخ مشهورفاضل وکتابی در**انساب سادات مرعشیه** تألیف داده‌است. **سید ظهیرالدین** پسر همین سیدنصیرالدین نیز فقیه مورّخ مشهور بوده و از تألیفات او است :

۱- تاریخ طبرستان که درپطرسبورگ چاپ وشرح‌حال ملوك طبرستان وسادات مرعشیه را حاوی ومحل اعتماد اکثر مورخین است **۲- تاریخ گیلان و دیلم** که در رشت چاپ شده است . وفات سید ظهیرالدین درحدود نهصد تمام هجرت بوده چون کتاب اولی را تاسال هشتصد و هشتاد و یکم هجرت تـألیف داده است . (ذریعة و اطلاعات متفرقه)

مرعشی **میرمحمدحسین-** بن‌میرمحمدعلی بعنوان **شهرستانی** نگارش داده‌ایم.

مرعشی **میرزا محمدخلیل -** یا **سلطان‌خلیل میرزا** حسینـی مرعشی الاب ، صفوی الام ، پسرمیرزا داود یا محمد داود یا سلطان‌داود میرزا ابن سید محمد متولّی آستانهٔ رضوی ، ازفضلای اوائل قرن‌سیزدهم هجری قمری‌میباشد که فقیه فاضل ادیب شاعر نسّابه بوده و **حاشیهٔ تحریر اقلیدس** و **تفسیر بیضاوی** و **مدارك** و **من‌لایحضره‌الفقیه** و **شرح تذکرهٔ هیئت** از تألیفات‌اواست. اشهرازهمه‌کتاب **مجمع‌التواریخ** او میباشدکه وقایع هشتاد و هفت سالهٔ ایران را ازسال هزار و صد و بیستم (که تاریخ شورش افاغنهٔ غلزائی قندهار است) تا سال هزار و دویست وهفتم هجری قمری نگارش داده و دراین اواخر بسال هزار و سیصـد و بیست و هشتم هجری شمسی (شصت و هشتم هجری قمری) درطهران‌چاپ ویك‌نسخه ازآن درکتابخانهٔ سلطنتی برلین ویکی دیگر هم درکتابخانهٔ دیوان هند لندن موجود است . وفـات میرزا محمدخلیل درحدود سال هزار و دویست و بیستم هجری دربلدهٔ بنگاله یا هوکلی ازبلاد هند واقع شد واعقابش درآن نواحی باقی است. مخفی نماندکه میرزا محمدخلیل از طرف پدر مرعشی و نسب او با سی واسطه بحضرت سجّاد ع موصول وازطرف مادر هم **صفوی** است چنانچه جدّش سید محمدکه درسال هزار و صد و شصت و سیّم هجری درعمر سی و پنج سالگی چهل روز درمشهد مقدّس رضوی سلطنت‌کرده و بشاه سلیمان ثانی معروف بوده‌است از صلب میرزا محمد داود و بطن شهربانو بگم دختر شاه سلیمان اوّل صفوی بوجودآمده است. (خود مجمع‌التواریخ فوق و اطلاعات متفرقه)

مرعشی **قاضی نورالله -** بعنوان **صاحب مجالس‌المؤمنین** مذکـور داشتیـم . مخفی نماندکـه موصوف به مرعشی از اکابر بسیـار و درمطاوی

کلمات امل‌الآمل وغیره فقط بعبارات صالح ومتدیّن و زاهد عابد و عالم صالح و نظائر اینها مذکور وشرح‌حالی معتدّ به ازایشان نبوده اینك ازذکراسامیشان صرفنظرداشتیم.

مرغینانی **علی بن ابی‌بکر** - بعنوان برهان‌الدین مذکور و نسبت‌آن بشهر مرغینان (بفتح اوّل وکسر ثالث) از نواحی فرغانه از بلاد ماوراءالنهر است .

مرقال **هاشم بن عتبة بن ابی‌وقاص** - زهری‌که درمحاربه سرعت وعجله داشته و درصفّین علمدار بود ، علم را بسرعت میبرده و بهمین جهت بدین‌لقب **مرقال** ملقّب‌گردیدکه بسیار سرعت‌کننده است. هاشم از اکابر اصحاب حضرت رسالت (ص) بوده و درصفّین با عمّار یاسر و جمعی دیگر از قراء بنی‌اسلم در یکروز بشهادت رسیدند و حضرت امیرالمؤمنین ع بجنازه‌های ایشان عبورکرده و این شعر را خواند :

جزی‌الله خیراً عصبة اسلمیة صباح‌الوجوه‌صرعوا حول‌هاشم

(کتب رجالیه وص ۲۳۸هب وص۱۹۶ ج۱ تاریخ بغداد)

مرقسی درنسبت به امرءالقیس مستعمل است چنانچه در عنوان **ابن‌حجر** خواهدآمد .

مروارید **شهاب‌الدین عبدالله بن خواجه شمس‌الدین** - از مشاهیر شعرا و خطّاطین ایرانی میباشدکه دراشعارخود **بیانی** تخلّص میکرد، ازآن‌روکه پدرش بسمت سفارت ببحرین رفته ودرمراجعت مقداری مروارید برسم‌هدیه و ارمغان‌آورده بود بهمین جهت بلقب مروارید ملقّب و بعد از وفات او همین پسرش نیز بهمین لقب مشهورگردید . صاحب ترجمة دارای علوم و فنون بسیار، منشی سلطان حسین میرزابایقرا بوده و وقایع‌اورا بنظم‌کشیده وبنام **تاریخ شاه** و **تاریخ‌منظوم** و **خسرو و شیرین** و **مونس‌الاحباب** چندین منظومه داشته‌است. درسال‌نهصد و بیست ودویم هجری درگذشته و از اشعار او است :

آه کز هر که وفا بود امید دل من غیر نومیدی از او هیچ نشد حاصل من

(ص ۳۱۰۹ ج ۴س و ۲۴۹ سفینة)

مروج الدین شاه عالم ابوالمظفّر بعنوان **آفتاب** نگارش یافته است .

مروج المذهب علی بن عبدالعالی بعنوان **محقق کرکی** مذکور شد .

مروروذی[1]

مروروذی **احمد بن عامر بن بشر بن حامد** - مروروذی فقیه‌شافعی، مکنّی به **ابوحامد**، ازمشاهیر علمای شافعیّه بوده واز ابراهیم بن‌احمد مروزی ذیل‌الترجمة تفقّه نمود ، مانند استادش برامثال خود تقدّم یافت ، ببصره رفته و بنای تدریس‌گذاشت ، مرجع استفادهٔ فقهای آنجا گشته و میگفته است‌که نباید انسان را بجهت شرافت پدر تحسین ویا بسبب خساست وی تقبیح‌نمایند چنانچه طول قامت و قبح‌صورت‌منشأ مدح وقدح‌نمیباشند. ازتألیفات‌اواست: **الجامع‌الکبیر** و**شرح‌مختصرمزنی**.

۱- **مروروذی** - منسوب‌است به مرورود (بروزن‌اندرون ویا بسکون‌ثالث) وآن‌شهری است از بلاد خراسان درساحل رودخانهٔ بزرگ بمسافت پنج روزه راه ، یا بمقیاس دیگر چهل فرسخی مرو شاهجان که‌آن نیز از بلاد خراسان بلکه اشهر و قصبه وکرسی‌آنها و از اولی بزرگتر، به **ام خراسان** موصوف، درهفتاد فرسخی نیشابور، به دونهر بزرگ رزیق وشاهجان نام مشتمل ، اکثر اراضی خراسان ازآن دونهر مشروب و جمعی از ائمهٔ فقه و حدیث ازآنجا برخاسته‌اند . مادر احمد بن حنبل نیز درهمین شهر باحمدآبستن شد ودر بغداد وضع‌حمل‌نمود. درمقام نسبت بهمین مرو شاهجان ، برخلاف قیاس معمولی ، حرف **زای** هوز بکلمهٔ **مرو** افزوده و **مروزی** گویند مثل رازی و اصطخرزی گفتن در نسبت به ری و اصطخر و نظائرآنها بخلاف شهر مرورود که در نسبت بآن چنانچه مذکور شد مروروذی گویند . بنوشتهٔ بعضی گاهی درآن نیز مروزی گفته و بواسطهٔ قرائن امتیاز دهند .

ناگفته نماند در مراصد گوید که **مروذ** بفتح اول و تشدید ثانی مرخم مرورود است و بنابراین در نسبت به مرورود هم مروزی گفتن صحیح بلکه قریب بقیاس میباشد که حرف نسبت بهمان‌کلمهٔ مروذکه مرخم‌مروروداست‌آورده‌اند وذال‌آخرش متدرجاً بزای‌هوز تبدیل‌یافته‌است.

(صد و تنقیح‌المقال وغیره)

وی در سال سیصد و شصت و دویم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴۷ت و۳ و ۱۸ ج۱کا)

مروزی[1]

مروزی

ابراهیم بن احمد بن اسحق - مکنّی به **ابواسحق** ، فقیه شافعی، استاد ائمّهٔ عراق ، در تدریس و فتوی طاق ، مقتدای اهل عصر خود و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود . بعد از استاد خود ابوالعباس بن سریج ریاست علمیّهٔ عراق بدو اختصاص یافته و مدتی دربغداد اقامت گزید ، دربالمروزی بغداد هم بدو منسوب و درآخر عمر بمصر رفت ، بسال سیصد و چهلم هجری قمری در همانجا وفات یافت ، درقرافهٔ صغری نزدیك امام شافعی مدفون شد و از تألیفات او است :

۱- حسابالدور ۲- الخصوص والعموم ۳- شرح مختصر مزنی ۴- الشروط والوثائق ۵- الفصول فیمعرفةالاصول ۶- الوصایا .

(ص ۲ ج۱کا و۳ هب و ۴۷ت و ۲۹۹ف)

مروزی

جعفر بن احمد - مکنّی به **ابوالعباس،** از مشاهیر مؤلفین قرن سیّم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- الاداب الصغیر ۲- الاداب الکبیر ۳- البلاغة والخطابة ۴- تاریخالقرآن لتأییدکتبالسلطان ۵- المسالك والممالك و او اوّلین کسی استکه دراین موضوع تألیف داده است . وفاتش در اهواز واقع شد و سالآن غیرمعلوم است ، کتابهای اورا بعد از وفاتش بسال دویست و هفتاد و چهارم هجری قمری در طاقالحرانی فروختند وگویا وفاتش نیز در همان سال ویا اندکی پیش ازآن بوده است .

(ص ۲۱۴ف و۱۵۱ ج۷جم)

۱- **مروزی** - بروزنمثنوی، چنانچهضمنعنوانمرورودیمذکورداشتیمبغیرقیاسمنسوب به مرو شاهجان بوده وگاهی در نسبت به مرورود نیز مستعمل و رجوع بدانجا نمایند . در اصطلاح رجالی لقب احکم بن بشار ، احمد بن حماد ، احمد بن رمیح ، احمد بن محمد بن رمیم ، حفص و جمعی دیگر بوده و بفرمردهٔ وافی سلیمان بن حفص و تماماً موکول بعلم شریف رجال هستند .

مروزی **ابوالعباس** - که نامش نیز ابوالعباس است ودرباب‌کنی بعنوان **ابوالعباس‌مروزی** خواهدآمد .

مروزی **عبدالله بن احمد** - بعنوان **قفال عبدالله** نگارش داده‌ایم .

مروزی **عبدالله بن مسلم** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌قتیبه** خواهدآمد .

مروزی **محمد بن عبدالله بن مسعود بن احمد** - مروزیّ البلدة، **ابوعبدالله** یا**ابوالخیر**الکنیة ، **مسعودی** الشّهرة ، از مشاهیر و ائمهٔ فقهای شافعیّه میباشدکه فقیه فاضل ادیب نحوی لغوی و دربدایت حال از اصحاب رأی بود ، اخیراً دراثر مصاحبت وتتلمذ عبدالله بن احمد مروزی فوق ازاصحاب حدیث شد ، فقه و حدیث را از وی‌آموخته و بمقامی عالی رسید ، درعداد اقران استاد مذکورخود بوده و درنحو و لغت و ادب نیز شهرت‌یافت ، غزالی و ابومنصور سمعانی از وی روایت‌نموده و شرحی برمختصر مازنی تألیف داده واز اشعار او است :

تَنافَی المالُ وَالعَقْلُ فَما بَیْنَهُما شَکْلُ
هُما کَالْوَرْدِ وَالنَّرْجِس لایَحْویهِما فَصْلُ
فَعَقْلٌ حَیْثُ لامالٌ وَمالٌ حَیْثُ لاعَقْلُ

وفات او درسال چهارصد و بیست و اند ویا چهل و سیّم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۳۶ ج۲کا و۴۲۸۰ ج ۶س و۲۱۳ ج۱۸جم)

مرهبی / **مـری** { **دویمی**، لقب‌رجالی‌حصین بن‌همام و **اولی** هم ادریس بن‌عبدالله، احمدبن‌عمر، ثویر بن عمر، حماد بن ابی حمید و بعضی‌دیگر است.

مزجاجی **احمدبن‌علی** - حنفیّ المذهب ، **شهاب‌الدین** اللّقب ، **مزجاجی** الشّهرة ، **ابوالعباس** الکنیة، از اکابر عرفا و صوفیّه میباشدکه در هرسه اصول شریعت و طریقت و حقیقت خبیر وبا بصیرت و حافظ قرآن مجید بود . حدیث وکلام و فقه و اصول را از ابن‌الدیبع و دیگر اجلّه فراگرفته و ازدست پدرش خرقهٔ تصوّف پوشید، همواره مورد تجلیل و احترامات فائقهٔ علمای عصرخودبوده

وکراماتی بدو منسوب دارند . درجمادی‌الاولی سال نهصد وشصت و چهارم هجری‌قمری درشصت وهفت سالگی درگذشت. (ص۲۵۶ نورسافر)

مزجد

احمد بن عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن قاضی یوسف- شافعیّ المذهب، زبیدیّ المولد والمسکن والمدفن ، ابوالسّرورالکنیة ، مزجد الشّهرة ، شهاب‌الدّین اللّقب وگاهی به **صفی‌الدین** ملقّب ، از مشاهیر محقّقین و اکابر معتمدین فقهای شافعیّه میباشدکه **شیخ‌الاسلام** وقت خود ، درکلمات بعضی از اجلّه به **علامهٔ زبیدی** موصوف، درعلوم اسلامیّهٔ ادبیّه و فقهیّه و اصولیّه متبحّر ودارای‌فتاوی بسیار و مصنّفات سودمند بود .

ورع وجلالت وی مسلّم، دراکثر علوم متداوله از فقه و اصول وحدیث وفرائض وغیره برمعاصرین‌خود مقدّم ومرجع‌استفادهٔ جمعی وافر ازاکابر بوده وقریحهٔ‌شعریّه‌اش نیز عالی و روزی هشتاد بیت خوب بارعایت تمامی شرائط عروضیّه میگفته است . در اوقات خستگی ازمطالعات علمیّهٔ متداوله بمطالعهٔ مقامات حریری اشتغال میبافته وآن را **طبق حلوا** مینامیده است . مدتی هم دربلدهٔ عدن و زبیدیّه ازبلاد یمن باکمال عفت و دیانت سمت **قاضی‌القضاتی** را داشته واز مصنّفات او است :

۱- تجرید الزوائد و تقریب الفرائد ۲- تحفة‌الطلاب ۳- العباب المحیط بمعظم نصوص‌الشافعی والاصحاب درفقه‌که اسمش مطابق مسمی ، اکثر اقوال امام شافعی و اصحابش را جامع ، نفاست‌آن مسلم‌کل و محل استفاده و اهتمام علما ، ابوالحسن بکری واحمدبن حجر هیثمی وجمعی دیگر شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۴- منظومة‌الارشاد**که حاوی پنجهزار و هشتصد و چهل بیت میباشد وغیراینها .

اوقات مزجدکاملاً مرتب‌بود چنانچه اواخر شب و اول روز بتدریس قرآن وبعد ازآن تا ظهر به اوراد موظّفی خود وتفسیر وفقه وقضاوت و حکومت علی‌الترتیب‌مشغول میشد وبعد ازقیلوله بتاریخ و احیاءالعلوم و امثال‌آن اشتغال میورزید وبعداز نمازعصر نیز بقضاوت میپرداخت . در ماه ربیع‌الثانی نهصد و سی‌ام هجری قمری در هشتاد و سه

سالگی در زبیدیّه درگذشت وکراماتی بدو منسوب دارند.

(ص ۱۳۷ فر)

مزخرف لقب رجالی عبدالله بن محمد اسدی و بعضی دیگر است .

مزنی[1]

مزنی **اسمعیل بن یحیی بن عمرو-** یـا اسمعیل بـن عمرو بـن اسحق ، مصری‌ّ البلدة ، مزنی‌ّ القبیله والشهرة ، **ابوابراهیم** الکنیة ، از ائمهٔ فقهای شافعیـّه و ازخواص امام شافعی بـوده واز وی تفقه نموده است ، در فقه و علوم دیگر دستی توانا داشت ، بسیار ادیب و عابد و زاهد و مجتهد و دقیق‌الفکر بود، درمعانی دقیقه تعمق و غوررسی‌کرده وبا زهد وتقوی وکثرت علم مشهور ومرجع‌استفادهٔ جمعی وافر از علمای شام و عراق و خراسان بود ، نخستین‌کسیست‌که فتاوی شافعی را جمع و تدوین نموده و نسبت بآنها اعرف مردم بشمارمیرفت ، چنانچه امام شافعی اورا ناصر مذهب‌خودش میگفته‌است .گویند ازکثرت زهد و ورع‌خود بشکرانهٔ هریك‌مسئله که درکتاب مختصر نام خود ثبت میکرد دو رکعت نمازمی‌خواند و نیز هروقتیکه نماز جماعت از او فوت میشد بعوض یك نماز بیست و پنج نماز بجا میآوردکه بحکم‌حدیث نبوی ثواب یك‌نمازجماعت معادل بیست وپنج نماز انفرادی میباشد وازتألیفات‌اواست:

۱- الترغیب‌فی‌العلم ۲- الجامع‌الصغیر ۳- الجامع‌الکبیر ۴- المختصرفی‌الفروع الشافعیةکه درقاهره چاپ شده است **۵- المسائل المعتبرة ۶- المنثور ۷- الوثاق** وگویند که‌کتاب **مختصر** مذکور اصل و اساس‌کتب مصنّفه درمذهب شافعی بوده وهرچه بعدازآن تألیف‌شده درحقیقت شارح ومفسّرکلمات‌او هستند. وفات مزنی در بیست ونهم ربیع‌الاول

۱- **مزنی -** بضم اول و فتح یا سکون ثانی لقب رجالی ابراهیم بن سلیمان ، ابراهیم بن شعیب ، ابی‌بن‌کعب ، احمد بن غزال ، محمد بن محمد بن داود ، نعمان بن مقرن وبعضی دیگر بوده و نسبت‌آن درصورت سکون ثانی بشهری **مزن** نامی است از بلاد دیلم ودرصورت‌فتح ثانی بقبیلهٔ‌مزینه (بهمان‌حرکه) نامی‌است ازبطون‌قبیلهٔ مضر ازقبائل یمن وبنوشتهٔ‌روضات‌الجنات نام مادر قبیلهٔ مزینه زنی مزینه نامی بوده است .

یا بیست و چهارم رمضان دویست و شصت و چهارم هجرت در مصر واقع شد و درقرب قبر امام شافعی مدفون گردید . نام مزنی بنوشتهٔ احمد رفعت برخلاف تراجم دیگر اسحق بوده است .

(ص ۱۰۳ت و۲۳۹هب و۷۴ ج۱کا و۲۹۸ف و ۴۲۷۲ ج۶س و۱۵۷ ج۱فع وغیره)

مزنی — **علی بن مفضل** - مکنّی به **ابوالحسن**، از اساتید علم نحو میباشد، تألیفاتی نافعه درنحو وصرف دارد و**کتابی هم درعلم بسمله** نوشته است و شرحی دیگر بدست نیامد . (سطر ۲۷ ص ۴۸۴ت)

مزنی — **معن بن اوس**- از مخضرمین شعرای عرب میباشدکه هردو زمان اسلام و جاهلیّت را دیده و مدایح بسیاری در حق جمعی از اصحاب گفته است ، بصحبت و تربیت دختران خود اهتمام تمام داشت ، **دیوان** او در لیبسیك چاپ شده و درسال بیست و نهم هجرت درگذشت .

(ص۱۷۶۷مط)

مزی — **یوسف بن عبدالرحمن**- درباب کنی بعنوان **ابوالحجاج** خواهد آمد.

مزیدی — **علی بن احمد بن یحیی** - حلّی ، ملقّب به **رضی الدین**، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **مزیدی** فقیهی است ادیب فاضل ، از اکابر مشایخ و فقهای امامیّه ، از تلامذهٔ علّامهٔ حلّی و ابن داود صاحب رجال ونظائر ایشان **بوده و** از ایشان روایت نموده و نام او در اجازات علما مذکور و شهید اوّل نیز از او روایت کرده و اورا به **ملك الادبا** و **عین الفضلا** و **غرة الفضلا** و **امام** و **علامه** میستاید . وفات او در غروب روز عرفه هفتصد و پنجاه و هفتم هجرت واقع و قبرش درنجف میباشد . مزیدی منسوب به بطنی است از بطون بنی اسدکه از قدیم الایّام بتشیّع معروف هستند .

(ص ۳۹۸ت و ۲۳۹هب)

مسبحی — **محمد بن ابی القاسم عبیدالله** - یا عبدالله بن احمد بن اسمعیل بن عبدالعزیز، کاتب ، **حرانی الاصل** ، **مصری المولد** ، ملقّب به

عزالملك، معروف به **مسبحی** و **امیرمختار**، از فضلای نامدار و مشاهیر مورخین بود . در سال سیصد و نود وهشتم هجرت بعمل‌کتابت حاکم بن عزیز ازملوك فاطميّه متصدی‌سپس بحکومت بعضی از بلاد مصر منصوب شد و محرم اسرار حاکم مذکور بـود . تشیّع وی درکتاب شذورالذهب وغیره منقول وبا اینکه در زیّ لشگریان و اهل نظام بوده دارای کمالات و معارف بسیار و تألیفات سودمند میباشد :

۱- **الامثلة للدول المقبلة فی‌الحساب والنجوم** ۲- **تاریخ مصر** که بسیار مبسوط و سیزده هزار ورق در دوازده مجلد میباشد و تمامی احوال مصر و خلفا و امرا و ملوك و ادبا و نیل وعجائب‌آن‌راحاوی‌است ۳- **درك‌البغية فی‌وصف‌الادیان والعبادات** ۴- **الراح‌والارتياح** ۵- **الشجن والسکن‌فی‌اخبار اهل‌الهوی** ۶- **الطعام والادام** ۷- **قصص‌الانبیاء و احوالهم** ۸- **مختارالاغانی** ۹- **المفاتحة‌والمناکحة‌فی‌انواع‌الجماع** ۱۰- **نوادرالاخباروغرائب‌الآثار** وغیرها . وفات مسبحی درماه ربیع‌الاخر چهارصد وبیستم هجرت واقع‌گردید، درذریعة و روضات وچند جا ازکشف‌الظّنون نیز بهمین سال تصریح‌کرده است، در عنوان **مفاتحه** ازکشف‌الظّنون چهـارصد و بیست و سیّم و درعنوان **امثله** سیصد و نـود و پنجم ضبط کرده و این‌آخری اشتباه و بیست و سیّم بودن نیز علاوه بردیگران مخالف تصریحات عدیدهٔ خـود کشف‌الظّنون است . مدت عمر او نیز بنوشتهٔ روضات نود و سه سال بوده لکن‌کلام قاموس‌الاعلام وعنوان امثله از ذریعة درپنجاه وپنج بودن عمرش صریح‌است. ازسمعانی نقل‌شده‌که لفظ مسبحی بصیغهٔ‌فاعل ازتسبیح منسوب به‌جد است (یعنی حرف سیّم‌آن حرف ب ابجدی است) اینکه درقاموس‌الاعلام صاحب‌ترجمه را بمسیحی‌عنوان کرده‌که حرف سیّم‌آن ی حطّی‌باشد اشتباه محض ومخالف سمعانی وکتب تراجم است.

(ذریعة وکف وص ۷۱۷ت و۹۴۶ ج۲کا و ۴۲۸۵ ج۶س)

مسترق لقب رجالی سلیمان بن سفیان است .

مستظهری محمد بن احمد بن حسین بعنوان **شاشی** نگارش یافته است.

مستعدخان میرزا محمدعلی بعنوان **صائب** نگارش یافته است .

مستعصمی

یاقوت - بغدادی مکنّی به **ابوالدر**، ملقّب به **جمال‌الدین**، ادیب عالم‌فاضل‌شاعر ماهر، خطّاط‌مشهور قرن‌هفتم‌هجرت‌که خط‌اومانند ابن‌البواب در نهایت جودت ، نخست غلامی بوده زرخرید ، درحال صغر مملوك مستعصم آخرین‌خلیفهٔ عباسی گردیده و بجهت‌انتساب بمالك‌خود مستعصم مذکور بمستعصمی مشهور شد، در بغدادتربیت‌یافته و اصول‌خط را ازصفی‌الدین‌عبدالمؤمن و بعضی دیگر یادگرفت،

نمونهٔ خط یاقوت مستعصمی - ۳۱

ازآخر قرآن مجیدی‌که بخط او درتهران در موزهٔ ایران باستان بشمارهٔ ۴۷ موجود است (ازکتاب راهنمای‌گنجینهٔ قرآن‌که درموزهٔ باستان است) نقل شد

درهریك از خطوط شش‌گانهٔ **نسخ** و **تعلیق** و **ثلث** و **رقاع** و **ریحانی** و **محقق** وحید عصر و معلّم خط فرزندان علاءالدین جوینی سابق‌الذکر و برادرزاده‌اش شرف‌الدین هرون و دیگر اکابرزادگان بغداد بوده و بانعامات بسیاری از علاءالدین نایل‌گردید . گویندکه یاقوت هزار مصحف بخط خود یادگار سعادت خودگذاشته و ازآن‌جمله یك نسخه در کتابخانهٔ مصریّه موجود است‌که درسال ۶۹۰ ه ق = **خص** نوشته شده و چندین نسخه نیز درکتابخانه‌های بغداد موجود میباشد . خط او در زمان خودش نیز بسیار مرغوب و مطلوب و پربها بوده و بقیمت‌گزافش میخریدند و عبدالقادرگیلانی درحق او گوید : **اِنَّ فی‌یَدِهِ سِرّاً مِنْ اَسْرارِالله**، هرفقیر وگدائی‌که چیزی‌ازاو میخواست یك‌جمله باخط خودش‌نوشته و بدو میداد واو هم بقیمت‌دلخواهی‌خودش میفروخت وازآثارقلمی‌اواست:

۱- **اسرارالحکما** درتصوف‌و نصیحت که دراستانبول‌چاپ‌شده‌است ۲- **نبذة‌من‌اقوال‌الفضلاء**

که درسال ششصد وهشتاد ویکم هجرت تألیفش داده است . یاقوت شعرخوب‌هم میگفته و ابن‌الفوطی درکتاب‌حوادث جامعه‌گوید اشعار یاقوت دلچسب وخوش‌آیند ومستحسن و جامع اوصافی است‌که در اشعار دیگران متفرّق وپاشیده است یعنی جامع مزایای مجموع اشعار دیگران است «**آنچه‌خوبان همه دارند تو تنها داری**». ازآنجمله است‌که درتهنیت عیدی‌گوید :

همـك اسعـاف و اسعـاد — فـدمت تـزدان و تـزداد
ماالعید فـی‌عصرك مستظرفـا — جمیـع ایـامـك اعیـاد

تجددالشمس شوقی کلما طلعت — الی محیاك یا سمعی ویا بصری
و اسهرالليل ذاانس بوحشته — و طیب ذکرك فی‌ظلماته سمری
وکل یوم مضی لی لااراك بـه — فلست محتسبا بـاقیه من عمری
لیلی نهارا ذا مادرت فی‌خلدی — لان ذکرك نـورالقلب والبصر

اتعتقـدون ان الملك یبقـی — و انالعیش فی‌الـدنیا یدوم
ولایجری الـزوال لکم ببال — کأن‌الموت لیس لـه هجوم
فهبکـم نلتـم ما نال کسری — و قیصـر والتبابعـة القروم
و متعتم بـذالك عمر نـوح — و حفتکم باسعدهـا النجوم
الیس مصیر ذاك الـی زوال — لعمر ابی لقـد هفت‌الحلوم

وفات مستعصمی بنا برآنچه درحاشیهٔ تاریخ ابن‌خلّکان‌نوشته و ابن‌الفوطی نیزدرحوادث جامعه تصریح‌کرده واز ذهبی نیز نقل شده درسال ششصد ونود و هشتم هجرت واقع شد و اینکه احمد رفعت وقاموس‌الاعلام ششصد وشصت وهفتم هجرت نوشته‌اند اشتباه محض و دور از صحت میباشد و ضعف‌آن بعداز ملاحظهٔ تاریخ‌کتابت قرآن موجود در مصر و تاریخ تألیف‌کتاب نبذهٔ مذکور و تاریخ‌کلیشهٔ فوق دیگر روشن‌تر میگردد .

(کا و حوادث جامعه و ۴۷۸۶ ج۶س و ۱۹۶ ج ۷ فع وغیره)

مستعلی **احمدبن‌معد**- ذیلاً ضمن‌شرح‌حال‌پدرش مستنصر بالله مذکوراست.

مستعلی شاه حاج‌زین‌العابدین شیروانی بعنوان **شیروانی** مذکور شده است.

مستغفری جعفر بن‌محمد بن ابی‌بکر- معتز بـن محمـد بـن مستغفـر نسفی سمرقندی، خطیب مفسّر فقیه محدّث‌حافظ حکیم ، ابوالعباس الکنیة اشعری‌الاصول ، حنفی‌الفروع ، ازاکابر فقها و معتمدین محدّثین عامّه میباشدکه درفقه و حدیث و حکمت دارای خبرت و بصیرت و بجهت‌انتساب بجدّعالیش به مستغفری معروف واز تألیفات او است :

۱- تاریخ‌سمرقند ۲- تاریخ‌کش ۳- تاریخ‌نسف ۴- الخطب‌النبویة ۵- الدعوات ۶- دلائل‌الامامة ۷- دلائل‌النبوة ۸- الشعر والشعراء ۹- شمائل‌النبوة ۱۰- طب‌النبی‌ص ۱۱- فضائل القرآن ۱۲- معرفةالصحابة وغیراینهـا و اشهر از همه‌کتاب طب‌النبی است که بین‌الفریقین مشهور ومتداول بوده وبااینکه اکثر اخبارش ازطرق‌عامّه میباشد محل توجه علمای امامیّه نیز بوده و علاّمهٔ مجلسی تمامی‌آنرا درجلد چهاردهم بحارالانوار نقل نموده و خواجه نصیر طوسی نیز درکتاب‌آداب‌المتعلّمین بمراجعهٔ‌آن امر فرموده و گویدکه متعلّم ناچار باید اندك از علم طبّ را فراگرفته وباآثار وارده درآن علم‌شریف که شیخ ابوالعباس مستغفری جمع‌کرده تبرّك جوید . چنانچه مذکور داشتیـم ظاهرآن استکـه مستغفری حنفی و ازعلمای عامـّه بوده و بعضی احتمال تشیـّع داده بلکه‌گویند که مجلسی در اوّل بحارالانوارکتاب طبّ‌النبی صاحب ترجمه را در شمـارکتب امامیـّه نگاشته‌است. وفات‌او درسلخ جمادی‌الاولی سال چهارصد و سی و دویم هجرت درهشتاد و دوسالگی واقع شد و قبرش درشهر نسف ما بین سمرقند و جیحون مشهور است .

(ص۱۶۰ت و۲۳۹هب و۳۷۲مس و۲۴۶ج۱۷عن وغیره)

مستنصر بالله معد بن‌علی بن منصور - مکنـّی به ابوتمیم، ملقـّب‌به مستنصر بالله هشتمین خلیفهٔ‌فاطمی عبیدی مصری از فاطمیّون‌که بطوراجمال بهمین عنوان تذکـّر دادیم . روز یکشنبه پانزدهم شعبان چهارصد وبیست وهفتم هجرت بعداز وفات هفتمین ایشان طاهر عبیدی علی‌بن‌منصور بخلافت همین‌پسرش معد مستنصر باللّه‌که هفت ساله بوده عقد بیعت بستند ودر زمان او پاره‌ای وقایع رخ داده‌که در عهد فاطمیـّین دیگر وقوع نیافته است مثل قضیهٔ امیرارسلان بساسیری سابق‌الذکر که بعد از

نفوذ وقدرت ، خطبهٔ قائم بامرالله خلیفهٔ عباسی را قطع کرده وبنام مستنصر خطبه خواند.
نیز هفت‌سال متوالی قحط وغلای شدیدی‌که ازعهد حضرت یوسف تاآن اوان نظیرآنرا سراغ نداده‌اند رخ داد چنانچه یك قرص نان بهای پنجاه دینار (که هردیناری معادل اشرفی طلای هیجده نخودی این زمان است) فروش میشد ، مردم‌گوشت یکدیگر را خورده و درطرق و شوارع بروی هم می‌افتادند ، تمامی اهل مصر ببلاد دیگر متفرق شدند و خانوادهٔ مستنصر نیز درسال چهارصد و شصت و دویم هجرت ببغداد رفت و کار مردم ساعت‌بساعت درشدت و وخامت می‌افزود، اموردولتی منحل‌گردید تاآنکه درسال چهارصد و شصت وششم هجرت **بدرجمالی** که ازطرف مستنصر بحکومت شهر صور یا عکا منصوب‌بوده احضار شد ، وزارت سیف وقلم وتدبیرات‌امورات‌کشوری بدو مفوض‌گردید، او نیز دراثر حسن تدبیری‌که داشته تمامی امورات را مرتب‌کرده و افراد رعیّت را از همه‌گونه‌فشاری‌که‌داشته‌اندمستخلص‌گردانید و ورود اوآخر وخامت و اوّل‌سعادت‌مستنصر گردید . درحین ورود او به پیشگاه مستنصر یکنفر اینجمله را ازآیهٔ مبارکه خواند: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ وآیه را بآخر نرسانید مستنصر گفت اگرآیه را تمام میکرد البته اورا میکشتم (چون بعدازآن جمله ، عبارت : وَ اَنْتُمْ اَذِلَّة است). بدر باکمال‌شهامت مشغول انجام مهمّات مردم بود تا در ربیع‌الاول چهارصد و هشتاد و هفتم شدیداً مریض شد و امورات وزارت درحال حیات او بپسر شاهنشاه نام اوکه مکنّی به **ابوالقاسم** و ملقّب به **ملك افضل** بوده مفوض‌گردید ، او نیز تا چند ماه دیگر مشغول انجام مهمّات کشوری‌بوده تاآنکه مستنصر شب‌پنجشنبه هیجدهم ذیحجهٔ‌چهارصد وهشتاد وهفتم‌هجرت در شصت و هفت سالگی بعد از خلافت شصت ساله درگذشت .

مخفی نماندکه بدر مذکور ارمنیّ‌الجنس و مملوك جمال‌الدولة بن عمّار بود ، درتحت‌تربیت مالك‌خود بمقامی بس‌عالی رسید ، درعداد اصحاب رأی وتدبیر وشهامت نفس وقوت‌عزم و اراده معدود وملقّب بامیرالجیوش‌بوده واو نیز درماه ذیقعده یا ذیحجهٔ سال‌چهارصد وهشتاد وهفتم یاپنجم هجرت درزیاده‌برهشتادسالگی‌درگذشت، مشهدالراس

(در عسقلان) و جامعی درسرحد اسکندریّه از آثار باقیهٔ او است.

ملك افضل **احمد بن‌مستنصر**، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **مستعلی** راکه نوزده ساله بوده بعد از وفات مستنصر درجای او نشانده و درهمان روز وفات مستنصر بخلافت مستعلی بیعت بستند ، مستعلی هم‌که نهمین فاطمیّون است در دیار مصر و شام متمکن اریکهٔ خلافت‌شد. درعهد او حال فاطمیّون رو بانحطاط گذاشت وطوائف‌اتراك وفرنگ بدیشان تسلّط یافتند و بلاد شام را مابین خودشان تقسیم کردند در سال نود و یکم انطاکیّه ودر نود و دویم معرةالنعمان و بیت‌المقدّس را متصرّف شده و درظرف یکهفته جمعی وافر از مسلمین را دربیت‌المقدّس‌کشتند. درمسجد اقصی زیاده برهفده هزارنفر ازایشان را بقتل‌آورده و اوانی طلا ونقرهٔ بی‌حد وحساب خارج از وصف‌را ازنزدیکی صخره معلقه بیغما بردند . مسلمانان درتمامی بلاد اسلامی تحت‌فشار بودند وملك‌افضل نیز بسیار مدبّر، صاحب رأی صائب و وزیر عهد مستعلی نیز بوده تاآنکه روز سه‌شنبه هفدهم‌صفرچهارصد و نودوپنجم‌هجرت **مستعلی** در بیست سالگی درگذشت. نیز بدستیاری‌ملك‌افضل، بخلافت‌پسرش **منصور بن احمد**، مکنّی به **ابوعلی** ، ملقب‌به **آمر باحکام‌الله**که درآن‌اوان پنج‌ساله‌بوده بیعت‌شد. درعهد او نیزکه دهمین‌فاطمیّین‌است ملك افضل وزیر بالاستقلال و متصدی انجام امورات‌کشوری بود وآمر را از ارتکاب لعب وبازی‌که باقتضای صغرسنّ مرتکب میبوده زجر و منع میکرد ، بهمین جهت‌کینهٔ ملك‌افضل دردل‌آمر جاگیر شد تا بعد از سنّ رشد و تفطّن ، جمعی را بقتل وی تحریك نمود و درسلخ رمضان پانصد وپانزدهم هجرت درساحل نیل بقتلش‌آوردند . پس ابوعبدالله محمد بن ابی‌شجاع فاتك بطایحی بوزارت منصوب‌گردید ، اورا نیز درماه رجب بیست ویکم با پنج برادرش‌کشته و اموالش را ضبط‌کردند . عاقبت دراثر بی‌تدبیری و عیاشی و متجاهر بلهو ولعب بودن آمر، بسیاری از بلاد اسلامی مسخر فرنگیان شد و صدمات طاقت‌فرسا بمسلمانان وارد آمد و بالاخره‌آمر در سیّم ذیقعدهٔ پانصد وبیست وچهارم از قاهره خارج و رهسپارمصر گردید و بدست جمعی مسلّح‌که در سر راه درکمین بوده‌اند مقتول شد و بجهت بلاعقب

بودن‌او نوبت خلافت بپسر عمویش **عبدالمجید بن محمد بن مستنصر** که شرح‌حالش ضمن عنوان فاطمیّون نگارش یافته رسید .

(ص ۶۰ و ۶۵ و ۲۳۹ ج ۱ و ۲۲۳ و ۲۵۲ ج ۲ کا)

مستوفی

خواجه افضل - ظاهراً ازمشاهیر شعرای ایرانی عهدسلطان‌حسین میرزای بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ه ق = **ضعه - ظیا**) میباشدکه در سبزوار ساکن وهم درآنجا وفات یافته از او است :

شادباش ای‌دل‌که برما سایهٔ رحمت فکند آفتاب‌آسمان سلطنت ، سلطان حسین

وی‌زبستان‌جمالت‌چشم‌وجان‌رازیب و زین گشته بر نرگس‌هواداری چشمت فرض‌عین

بنوشتهٔ بعضی ، در علوم و فنون متنوعه یگانهٔ عصر و خصوصاً درعلوم غریبه وحید دهر بود وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام بامؤلف تذکرهٔ دولتشاهی (که درسال ۹۹۵ه ق= **ظصه** بنام امیرعلیشیر نوائی تألیفش داده) معاصر بوده وبالاجمال سال وفات وشرح حال معتمدی بدست نیامد . (ص ۴۲۷۶ ج۶س و ۲۷۵ سفینه وغیره)

مستوفی

حمدالله بن‌اتابك بن حمد مستوفی قزوینی - (چنانچه در ذریعة گفته) وبنا برآنچه تحت عنوان **نزهةالقلوب** ازکشف‌الظنّون ، حمدالله بن‌ابی‌بکر بن حمد نوشته، ظاهر این‌هردوآنکه **حمدالله** نام اصلی وی‌میباشد و درقاموس‌الاعلام‌گوید: حمدالله‌مستوفی **خواجه احمد بن‌ابی‌بکر قزوینی** ودرکشف‌الظّنون ذیل عنوان**گزیده**گوید: **حمدالله احمدبن ابی‌بکر بن حمد بن نصر** مستوفی قزوینی، ظاهر طرزکتاب این هردو نیزآنکه **نام اصلیش احمد** بوده و حمدالله لقبش میباشد . بهرحال از مشاهیر مورّخین و ارباب سیر بوده و دوفقره تألیف منیف اوکه دم دست است شاهد صادق جلالت علمی او میباشند :

۱- **تاریخ گزیده**که درسال‌هفتصد وسی‌ام‌هجرت بنام وزیرکبیر غیاث‌الدین‌محمد بن رشیدالدین، صاحب جامع‌التواریخ تألیف‌داده ، بسیارمعتبر، ازکتب معتمده وشرح حال انبیاء و اولیاء و ملوك و وزرا و علما و مشایخ و ائمهٔ اهل سنّت و ملوك و دول

اسلامیه‌ای راکه درعهد خلافت عباسی در ایران ظهور یافته‌اند از اول خلقت تا زمان خود حاوی و درلیدن چاپ فوتوگرافی شده است ۲- **نزهة القلوب** که یازده سال بعداز تألیف تاریخ گزیده تألیف، هیئت وجغرافیا و افلاك وکواکب وعناصر و اراضی وممالك و عجائب ربع مسکون را حاوی و دربمبای چاپ شده است . حمدالله درسال هفتصد و پنجاهم هجرت وفات یافت . (کف و ذریعة و ۱۹۸۱ ج ۳ س)

مسعودی[1]

مسعودی علی بن حسین بن علی - مصری الاصل ، بابلی الولادة ، بغدادی النشأة ، هذلی القبیلة ، **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** الکنیة، **مسعودی** الشهرة والنسب واللّقب ، امامی المذهب ، از اولاد عبدالله بن مسعود صحابی میباشدکه شهرت مسعودی هم از همین راه است نه بجهت انتساب بمحلّهٔ مسعوده نامی از محلات قدیمی بغداد (چنانچه بعضی توهّم کرده‌اند) اگرچه اجتماع هردو سبب ممکن میباشد. بهرصورت علی بن حسین عالمی است فاضل کامل خبیر ، مورخ ماهر بصیر، از ثقات و اعیان علما و مورخین امامیّه واز روات شیعه ، محل اعتماد عامّه و خاصّه‌که بجهت تحصیل علوم ومعارف بفارس وکرمان و جرجان وآذربایجان و ارمنیّه وطالقان وهرات و شام و فلسطین و انطاکیّه و بلاد چین و هند و سند و اکثر بلاد بعیده شرقاً و غرباً

۱- **مسعودی** - لقب مشهوری چندین تن از افاضل علمای امامیه ومحدثین عامه میباشد که بجهت انتساب بمسعود صحابی پدر عبدالله بن مسعود مشهور ویا بجهت انتساب بشخص مسعود نام دیگری از پدران خود بهمین نسبت شهرت یافته‌اند مثل عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة ، عتبة بن عبدالله وغیرایشان از محدثین عامه وعلی بن‌حسین بن علی ، قاسم بن معن بن عبدالرحمن بن مسعودی امامی از علمای خاصه . لیکن درصورت اطلاق ونبودن قرینه راجع بعلی بن‌حسین مذکور میباشدکه شرح حال اورا با شرح حال بعضی دیگر از موصوفین بهمین وصف مسعودی می‌نگاریم . مخفی نماندکه منتسبین بعبدالله بن مسعود صحابی را **هذلی** نیز گویندکه از قبیلهٔ هذیل بوده و نسب عبدالله مذکور با ده واسطه به هذیل بن مدرکة بن الیاس بن مضر قریشی مشهور پیوندد .

سیاحتها کرده و بسیاری از حقایق تاریخی و جغرافیائی را از اهل فنّ و بصیرت بدست آورده و مکرّر ازکساد بازار علم وتوجه نداشتن مردم بتألیفات زمان خودشان واهمیّت دادن ایشان بآثار پیشینیان شکایت داشته‌است. نسبت بفضل وکمال ومقامات علمی مسعودی معرفی بهتر از تألیفات متنوعهٔ اوکه درموضوعات مختلفه نگاشته است نمیباشد :

۱- **الابانة عن اصول الديانة في المقالات والديانات** ۲- **اثبات الوصية لعلي بن ابيطالب ع** و درتهران چاپ شده‌است ۳- **اخبار الامم من العرب والعجم** ۴- **اخبار الخوارج** ۵- **اخبار الزمان الاوسط** که ملخص اخبار الزمان ذیل است که دراختصار وتفصیل متوسط ما بین اخبار الزمان کبیر ومروج الذهب است ۶- **اخبار الزمان الكبير** یا موافق آنچه خودش دراول مروج الذهب گفته **اخبار الزمان ومن اباده الحدثان من الامم الماضية والاحوال** (والاجيال خل) **الخالية والممالك الداثرة** که یك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۸۲۹ درکتابخانهٔ پادشاهی پاریس موجود ویك نسخهٔ فوتوگرافی نیز بنوشتهٔ ذریعة درخزانهٔ مصریه موجود است وخود مصنف دراول کتاب مروج الذهب خود ، این کتاب را باخبار الزمان الکبیر موصوف داشته وآن را درسال سیصد وسی ودویم هجرت تألیف داده وبعدازآن تلخیصش کرده و اخبار الزمان الاوسط نامیده وآن را نیز ملخص کرده و مروج الذهب نام داده که ذیلا مذکور و تألیف آن بعد از دوکتاب اخبار الزمان نام مذکور است ۷- **الادعية** ۸- **الاستبصار** در امامت ۹- **الاستذكار لما مرفي سالف الاعصار** ۱۰- **الامانة في اصول الديانة** ۱۱- **الانتصار** ۱۲- **الاوسط** که همان اخبار الزمان الاوسط مذکور فوق است ۱۳- **البيان في اسماء الائمة ع** ۱۴- **البيان في اسماء الله تعالى** ۱۵- **تقليب الدول و تغيير الآراء والملل** ۱۶- **التنبيه والاشراف** که درسال سیصد و چهل و پنجم هجرت تألیف ودرمصر و لیدن چاپ وآن آخرین تألیفات او بوده و هفتمین کتاب تاریخی میباشدکه از قلم او برآمده است وشش کتاب تاریخی دیگرش عبارتنداز اخبار الزمان الاکبر، اخبار الزمان الاوسط، مروج الذهب، فنون المعارف ، ذخائر العلوم و استذکار بهمین ترتیب ۱۷- **جواهر الاخبار و طرائف الآثار** ۱۸- **حدائث الازهار في اخبار اهل بيت النبي المختار** ویا بموجب بعض نسخ دیگرکه ظاهراً اقرب بصحت است **حدائق الازهار في اخبار اهل بيت النبي المختار وتفرقهم في البلاد والاقطار** ۱۹- **حدائق الاذهان في اخبار بيت النبي (ص)** چنانچه درکشف الظنون است ویا **حدائق الازهار** که مذکور شد چنانچه در ذریعة گفته و صحیح‌تر است ۲۰- **خزائن الدين و سر العالمين** ۲۱- **خزائن الملك** (الملوك خل) **و سر العالمين** و ظاهراً همان خزائن الدین است ۲۲- **ذخائر العلوم وماكان في سالف الدهر** (الدهور خل) ۲۳- **الصفوة في الامامة** ۲۴- **فنون المعارف و ماجرى في الدهور السوالف** ۲۵- **القضايا والتجارب** ۲۶- **مروج الذهب و معادن الجوهر** که درمصرچاپ وترجمهٔ فرانسوی آن نیز درپاریس طبع وچنانچه فوقاً اشاره شد ملخص دوکتاب

اخبارالزمان اکبر و اوسط خود مسعودی است .

لفظ **مروج** در اسم این کتاب (بروزن خروج) جمع مرج میباشد که چراگاه چارپایان را گویند و اینکه بعضی از اهل‌فضل ، بصیغهٔ اسم فاعل باب تفعیلش خوانند (بروزن معلم) صرف اشتباه است و عجب‌تر از سید بروجردی است که ظاهر کلام او نیز در نخبةالمقال همین است که در ردیف اشخاص موسوم به علی گوید :

وذو مروج هوالمسعودی الثقة العریف بالعهود

۲۷- المسائل والعلل فی المذاهب والملل ۲۸- المسالك والممالك ۲۹- مقاتل فرسان العجم ۳۰- المقالات فی اصول الدیانات وغیر اینها که بسیار و حاکی از تبحّر مؤلف میباشند .

چنانچه درصدر عنوان اشعار شد صاحب ترجمة از ثقات و عدول امامیّه بوده و تشیّع او محل تردید نیست و درجواب پاره‌ای شبهات متصوره رجوع بمستدرك‌الوسائل نمایند و ظاهر طبقات‌الشافعیّة شافعی مذهب بودن او است و بعضی از علمای امامیّه نیز اورا از عامّه دانسته‌اند و در تنقیح‌المقال این قول را از سخائف اوهام شمرده وگوید شاهد ومساعدی نداشته و شاید منشأ اشتباه همین‌لقب مسعودی باشدکه از القاب مشترکه بوده وعلاوه برعلی‌بن‌حسین صاحب‌ترجمة ، لقب چندی ازمحدّثین و افاضل عامّه نیزمیباشد. باری مسعودی علی بن حسین باکلینی و صدوق اوّل و نظائر ایشان معاصر بوده و بعداز مسافرتهای بسیار در فسطاط مصر اقامت‌گزید وهم در سال سیصد و چهل و ششم یا پنجم هجرت درهمانجا وفات‌یافت وسیصد وسی وسیّم بودن‌سال وفات‌اوچنانچه درتنقیح‌المقال تصریح‌کرده و بمجلسی نیز نسبت داده‌اند اشتباه و منافی تاریخ تألیف بعضی ازکتابهای او میباشدکه مذکور شد.

(ملل و ۲۴۰هب و ۳۷۹ت و ۴۲۸۰ ج ۶ س و ۲۱۹ف و۹۰ ج۱۳جم و ۳۰۷ ج۲ طبقات‌الشافعیة و ۳۱۰ ج۳مس و متفرقات ذریعة وغیره)

مسعودی **قاسم بن‌معن** - بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود صحابی ، هذلی القبیلة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **حنفی** المذهب ، **مسعودی** الشهرة واللّقب ، فقیهی است محدّث ادیب‌لغوی زاهد متقّی، از علمای‌کوفهٔ قرن دویم هجرت‌که در اخبار و سیر و علوم عربیّه بصیر و نسبت بادبیّات علاقهٔ مفرطی داشت ،

مدتی درکوفه محض بقصد قربت قضاوت نمود و ازکثرت زهد و ورعی که داشته اصلاً اجرت نمیگرفت ، با ابوحنیفه مجالست می‌نمود و چند فقره تألیفی داشته و در سال یکصد و هفتاد و پنجم یا هشتاد و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۵ ج ۱۷ جم وسطر ۳ ص ۳۸۲ت)

مسعودی **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **تاج‌الدین** نگارش یافته است.

مسعودی **محمد بن‌عبدالله بن مسعود** - بعنوان **مروزی** مذکور شد .

مسکنی لقب رجالی حسن بن محمد بن فضل ، فتح بن‌محمد ، مجمع بن محمد ، محمود بن ابی‌منصور و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

مسکویه **احمد بن‌محمد بن یعقوب**- در باب کنی بعنوان **ابن‌مسکویه** خواهد آمد.

مسکین‌دارمی **ربیعة بن عامر**- دارمی تمیمی‌که به دارم جدّ هشتمین او ازبطون تمیم جدّ سیزدهمین‌او منسوب است از فحول شعرای‌عهد اموی واز انصار معاویة بن ابی‌سفیان بوده وبا فرزدق مهاجات بسیاری داشت ، اخیراً مشایخ بنی‌عبدالله وبنی‌مجاشع بین‌ایشان‌آشتی دادند. وقتی‌مسکین‌نزد معاویه‌آمده ودرخواست راتبهٔ استمراری نمود ولی معاویه قبول‌نکرد پس مسکین بیرون شد ، معاویه‌را مخاطب داشته و قرب نسب ، مابین تمیم و مضر راکه اوّلی قبیلهٔ مسکین ودوّیمی عشیرهٔ معاویه است تذکّر داده وگفت :

اخاك اخاك ان من‌لااخاله	**کساع الی الهیجا بغیر سلاح**
وان ابن عم‌المرء فاعلم جناحه	**وهل ینهض‌البازی بغیر جناح**
وما طالب الحاجات الامغرر	**وما نال شیئاً طالب کجناح**

ابن‌خلّکان داستان طریفه‌ای از وی حکایت‌کرده وگوید تاجری یك بار معجر سیاه‌رنگ زنانه بعنوان مال‌التجارة بمدینه‌آورد لکن بفروش نرفت ، متاعش‌کاسد و حالش فاسد و بسیار ملول و افسرده بود تاآنکه بدوگفتند مسکین دارمی شاعری است خوش‌بیان و

شیرین زبان ولطیفه‌گو و فروش این متاع کار او میباشد وبس .آن تاجر ملاقات مسکین را تصمیم داده و دیدکه باکمال‌انقطاع درمسجد مشغول عبادت‌است صورت قضیه را بیان کرد ، مسکین گفت که من شعر را ترك گفته‌ام و دراینحال انقطاع و اعتکاف کاری ازمن ساخته نیست، تاجر تضرّع بسیارکرد وگفت که سرمایه‌ام منحصر بهمین مال‌التجارة بوده و غریب هستم پس مسکین از مسجد خارج شد ، لباس قدیمی خود را پوشیده و این دوشعر راگفت و درمیان مردم منتشر ساخت :

قل للمليحة في‌الخمار الاسود ماذا اردت بناسك متعبد

قدكان شمر للصلوة ثيابه حتى قعدت له بباب المسجد

درمیان مردم شهرت یافت که مسکین دارمی از اعتکاف وعبادت منصرف شده وباز بحالت قدیمی برگشته زنی راکه معجر سیاه دارد علاقه‌مند شده است اینك تمامی زنان ظریفهٔ مدینه ازکثرت رغبتی‌که بمسکین داشته‌اند معجر سیاهی شدند و تمامی مال‌التجارهٔ‌آن تاجر را ببهای خوب خریدند ، همینکه تمام شد باز مسکین بحالت انقطاع و عبادت برگشت . باری وفات مسکین دارمی درسال هشتاد و نهم یا نودم هجرت واقع‌گردید .

(ص۲۵۳ ج۱ع و۱۸۹ ج۲کا)

مسکین **میرزا عباس بن موسی** - بعنوان **فروغی** نگارش یافته است.

مسکین‌فراهی **محمد** - بعنوان **معین‌الدین‌ملامحمد** خواهدآمد.

مسلمة (بفتح‌اول وکسرثالث) لقب رجالی محمدبن جعفر بن‌موسی‌است.

مسلمیه

فرقه‌ایست‌که ضمن شرح حال **ابومسلم خراسانی** خواهدآمد .

مسلی لقب رجالی اسمعیل بن علی ، بحرکوفی ، خباب کوفی ، خلاد بن عامر، ربیع بن محمد بن حسان اصم، عمرو بن عبدالحکم، عمرو بن شبیب ، محمد بن عبدالله وغیرهم و نسبت‌آن بمسلیه میباشدکه یکی‌از بطون

قبیلهٔ مذحج است .

مسمعی لقب رجالی عبدالله بن عبدالرحمن اصم ومحمد بن عبدالله وغیره است.

مسندة الشام **امة العزیز بنت نجم الدین - محدّث** ، از مشاهیر محدّثان نسوان میباشد که از زینب بنت اسمعیل اخذ حدیث کرد ، از آن رو که دربلاد شام درترتیب اسناد احادیث و معرفت حال روات آن‌ها متفرّد و بر تمامی معاصرین خود مقدّم بوده بهمین لقب اشتهاریافت و استاد او **زینت** را نیز **مسندة الشام** میگفته‌اند. درخیرات حسان گوید زینب بنت اسمعیل معلّمهٔ امّة العزیز بنت نجم الدین محدّث واین زن محدّثه‌ایست مشهور به **مسندة الشام**، از محدّث مشهور ابن عبدالدائم ودیگران اخذ حدیث کرده و درمحرّم سال هفتصد و پنجاهم یا اواخر ذیحجهٔ چهل و نهم هجرت در زیاده بر نود سالگی درگذشت و از معمّرین محدّثین بوده است .

(ص ۳۴ ج ۱ و ۳۷ ج ۲ و ۸۷ ج ۳ خیرات حسان)

مسندة الشام **زینب بنت اسمعیل** - ضمن مسندة الشام فوق مذکور شد.

مسند الدنیا **سلیمان بن احمد** - بعنوان **طبرانی** مذکور داشتیم.

مسوف لقب رجالی وهیب بن حفص است .

مسیح **رکن الدین، مسعود بن حکیم نظام الدین علی** - کاشانی ، معروف به **رکنای کاشانی** و **حکیم رکنای کاشانی** بنوشتهٔ قاموس الاعلام از مشاهیر شعرای ایرانی میباشد که درطب و فلسفه وفنون حکمت یدی طولی داشته ومورد عنایات ملوکانهٔ شاه عباس ماضی بود، عاقبت ازشاه عباس رنجیده خاطر شده و بهندوستان رفت، درآنجا مشمول مراحم اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴ه ق = **ظسج- غید**) وپسرش جهانگیرشاه (۱۰۱۴-۱۰۳۷ه ق = **غید - غلز**)گردید ، بعد از جلوس شاه جهان پسر جهانگیرشاه استیذان نموده و درصد و پنج سالگی بزیارت مشهد مقدّس رضوی مشرّف گردید ، بعد از وفات شاه عباس باز بوطن خود برگشته و درسال یکهزار و شصت و ششم هجرت درگذشت واز او است:

ناله زار است کارم تا نفس باشد مرا　　ناله هم فریاد وهم فریادرس باشد مرا

نصرآبادی گوید حکیم رکنای کاشانی مرشد عارفان ، مقتدای عاشقان ، اشعارش قریب بصدهزار بیت بوده وده دیوانش درمنزل صائب ملاحظه شد، درشعر **مسیح** و **مسیحا** و **مسیحی** تخلّص می‌کرد ، در طب واقف بود و بجهت اندك بی‌التفاتی از شاه عباس رنجیده و این شعر راگفته و بهندوستان رفت :

گر فلك يك صبحدم بامن گران باشد سرش　　شام بیرون می‌روم چون آفتاب از کشورش

آنجا ، درخدمت اکبرشاه وجهانگیرشاه اعتبار بهم رسانید تا بعداز وفات شاه عباس باز بوطن خودکاشان برگشت ، در زمان شاه صفی باصفهان رفته و اهالی شادی‌ها نمودند و بدگوئی بعضی از اهل حسد درنظر شاه ،کارگر نشد واز او است :

درد سر بود بسی برسر ما افسر ما　　شد کلاه نمدی صندل درد سر ما

غم‌های مرده دردل من زنده‌کرد هجر　　گویا شب فراق تو روز قیامت است

اگر خواهیکه‌سنجی‌زورفقر وسلطنت باهم　　بچینیهای‌فغفوری بزن‌کشکول‌چوبینرا

هرگز نشدم بسوزنی یار کسی　　وین دیده ندوخت چشم بر تار کسی

صد شکر که درجهان نبستم هرگز　　تحت‌الحنکی بقصد دستار کسی

محمد مسیح مسیحا درمادّهٔ تاریخ آن گفته است: **رفت بسوی فلك باز مسیح دوم = ۱۰۶۶**

عجبتر قول ریاض‌العارفین میباشدکه حکیم رکنا در موقع مراجعت بایران صد و پنجاه سال داشته است بنابراین با درنظرگرفتن تاریخ مذکور وفات و اینکه مراجعت بایران درحدود سال هزار و سی و هفت یا هشت بوده باید عمر او درحین وفات درحدود صد و هفتاد و هشت بوده باشد (والعهدة علیه) .

(ض وص۴۲۸۴ ج۶س و۲۱۴ تذکرهٔ نصرآبادی)

مسیحا

صاحب - از فضلای شعرای کاشان میباشدکه جامع جمیع‌علوم و حاوی‌آداب و رسوم بود ، درنظم ونثر عربی وفارسی‌کمال‌قدرت و لطافت و ملاحت داشت ، درصورت و سیرت آراسته و ازتلامذهٔ آقا حسین محقّق

خوانساری سابق‌الذکر (متوفی بسال ۱۰۹۸ه‍ ق = **غصح**) بود ، در اشعارش به **صاحب**، تخلّص می‌نموده واز او است :

شدگرم جگر سوزیم آن رند شرابی　　مستیش برآن داشت که گردید کبابی
درکورهٔ غم شیشهٔ صاف دلم آخر　　از جوش تف آبله‌ها گشت حبابی

ظاهر اینجمله که از تذکرهٔ نصرآبادی نقل شدآنکه **مسیحا** نام اصلی و **صاحب** تخلّص وی بوده و دور نیست که نام او نیز مثل مسیحای مذکور ذیل ، مسیح یا محمد مسیح بوده و به مسیحا شهرت یافته باشد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۱۷۵ تذکرهٔ نصرآبادی)

مسیحا **محمد مسیح بن اسمعیل - فسوی** المولد، معروف به **مسیحا**، از اهل شهر فسای شیراز ، ازعلمای عهد شاه سلیمان وشاه سلطان‌حسین صفوی بود ، نخست در شیراز درس خوانده و اخیراً در اصفهان حاضر حوزهٔ محقّق خوانساری مذکورفوق‌گردید، دراغلب‌علوم‌متداوله بصیرتی بسزا داشت، بسیارخوش‌صحبت و نظم و نثرش درکمال لطافت بوده و به **معنی** تخلّص می‌کرده واز او است :

رنگش ز شوخ چشمی نظاره بشکند　　برروی او بدیدهٔ **معنی** نظرکنید
سیه بختیکه دارد درنظر لعل می‌آشامش　　چوداغ‌لاله ازخون‌جگررنگین بودجامش
نفس برگردآن‌چون رشتهٔ‌گلدسته میگردد　　زبان هرگاه‌گل برسرزند از بردن نامش

وفاتش در سال هزار و صد و پانزدهم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۸۳عم و۱۷۴نر)

مسیحا **مسعود بن‌حکیم نظام** - فوقاً بعنوان **مسیح رکن‌الدین** مذکور شد .

مسیح‌البیان **کاظم** - بعنوان **صاحب حکیم** نگارش یافته است.

مسیح‌الدین **قاضی عیسی بن‌خواجه شکرالله** - مستوفی،ازمشاهیرشعرای‌ایرانی قرن نهم هجری و ازمردم ساوه بود ، در قزوین نشو و نماکرده و مشمول مراحم اوزون حسن‌آق‌قویونلو (۸۷۱-۸۸۲ه‍ ق = **ضعا - ضفب**) و پسرش

یعقوب بیگ (۸۸۴_۸۹۶هـ ق = ضفد - ضصو) گردید ، درعهد سلطنت یعقوب بیگ بمقامات بلند رسیده و صله و انعام بی‌حد دید ، بعداز وفات او که سال هشتصد و نود و ششم هجرت بوده از طرف وزیرش صوفی خلیل مقتول گردید . زمان قتل معلوم نیست و ظاهراً همان‌سال وفات یعقوب بیگ ویاسال ما بعدی آن میباشد وازاشعار مسیح الدین است:

چو نتوانم از او جستن وفا از بیم خوی او حکایت از وفاداریّ دلدار دگر گویم

(ص ۴۲۸۴ ج ۶ س)

مسیحی **امیرمختار -** بعنوان **مسبحی** که حرف سیّم آن حرف **ب** ابجدی بوده مذکور و قاموس‌الاعلام حرف سیّم را اشتباهاً حرف **ی** حطّی نوشته است .

مسیحی **تبریزی -** از تجّار وشعرای ارامنهٔ قرن‌دهم میباشدکه شعرخوب می‌گفته وبا شعرا صحبت داشته واز او است :

ای دلبر عیسی نفس ترسائی خواهم که بپیش‌من، تو بی ترس آئی

گه چشم ترم بآستین خشك کنی گه برلب خشك من لب‌تر، سائی

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۴۲۸۵ ج ۶ س وغیره)

مسیحی **مسعودبن‌حکیم نظام‌الدین-** همان‌مسیح‌رکن‌الدین‌مذکورفوق‌است.

مشاعری لقب رجالی‌سلیمان بن‌موسی وعبدالله بن‌حسین و بعضی دیگر است.

مشایخ دراصطلاح فیض درکتاب وافی ، عبارت از محمد بن محمد بن نعمان ، عن احمد بن محمد بن حسن، عن ابیه محمدبن‌حسن بن ولید است . موقعی‌که از تهذیب ، روایتی نقل کندکه این سه نفر درسندآن بوده باشد بعوض تفصیلی اسامی ایشان بعبارت **مشایخ** اکتفا می‌نماید .

مشایخ اربعه در اصطلاح فقهی و رجالی عبارت از مشایخ ثلثهٔ ذیل و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه است .

مشایخ ثلاثه نیز در اصطلاح فقها بنوشتهٔ بعضی، عبارت از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی است لکن ظاهر موافق آنچه بعضی از اجلّه نیز تصریح کرده‌اند عبارت از کلینی و صدوق و شیخ طوسی اصحاب کتب اربعه است بلی درجائی که لفظ ثلاثه بدون کلمهٔ مشایخ استعمال شود مراد همان سه نفر اوّلی است و رجوع بعنوان **ثلاثه** هم نمایند.

مشایخ خمسه نیزدراصطلاح فقها عبارت از **صدوقین** و **مشایخ ثلاثه** است.

مشتاق **میرسیدعلی حسنی بن‌سیدعلی‌رضا** - بعنوان **مدرس** مذکور شد.

مشتاق **میرسیدعلی** - حسینی اصفهانی، از شعرای قرن دوازدهم هجرت میباشد مدتها بسلیقهٔ متأخّرین شعر میگفته واخیراً ازآن‌رویّه منصرف و بطرز متقدّمین و احیای اسلوب شعری‌ایشان‌آغاز کرد، اکثر اشعاراو رباعیّات و غزلیّات بوده ومعاصرین‌او آذر وصهبا وهاتف باستادیش معترف‌بوده‌اند. **دیوان مرتبی** درحدود شش هزار بیت داشته و دونسخهٔ خطّی ازآن‌که ابیات یکی درحدود سه هزار و دیگری درحدود سه هزار و سیصد میباشد و بشمارهٔ ۲۵۴ و ۲۵۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود واز اشعار او است:

صبر است علاج هجر، دانم امّا چه کنم نمی‌توانم

مرغی نگشوده پر بشاخی صد باغ بغارت خزان رفت

از رفتن همرهان صد افسوس تنها ماندیم و کاروان رفت

کس راه چمن نبست امّا بیرون ز قفس نمیتوان رفت

وفات او درهزار و صد و هفتاد و یکم هجرت در اصفهان واقع شد و یکی از رفقای او درتاریخ وفاتش گفته است:

بهرتاریخ او نوشت رفیق **جای‌مشتاق‌درجنان‌بادا** = ۱۱۷۱

(ص ۴۲۸۷ ج ۶ س و فهرست کتابخانه وغیره)

مشتاقی **شیخ‌رزق‌الله** - دهلوی ازمشاهیر شعرا وعلمای هندوستان میباشد که بعلوم هندوان و زبان قدیمی ایشان واقف بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- **تاریخ سکندر لوری** ۲- **جوت‌نرنجن** در زبان سانسکری ۳- **واقعات مشتاقی** که حاوی شرح حال خودش است واز اشعار او است :

فتح قفل ار ازکلید است ای‌عزیز　　جنبش دست ازتومی‌خواهند نیز
قدر خود را می‌ندانی ای دغل　　تشنه میمیری و دریا در بغل

بسال هشتصد و هشتاد و نهم هجرت درصد و دوسالگی درگذشت .

(ص ۴۲۸۸ ج ۶س)

مشرب **میرزا اشرف**- عامری ، از شعرای ایرانی عهد نادری میباشدکه دراصل از قبیلهٔ بنی‌عامر اعراب ومباشر بعضی‌ازخدمات دولتی، درشعر از شاگردان سیدعلی مشتاق ، بسیار نطاق ، درخط سیاق نیز شهرهٔ آفاق بود . عاقبت نادرشاه از وی در خشم شد ویك چشم یا هردو چشم اورا با میله معیوب‌کرد ، درعین‌حال بازهم مدتی مشغول خدمت بود ، یا خود بعدازپوچ‌شدن چشم‌بلباس درویشی ملبس شد و راه توحید می‌سپرد ، اخیراً در شیراز توطّن‌کرده و درسال هزار و صد و هشتادم هجرت درآنجا درگذشت. اینکه درقاموس‌الاعلام وفات‌اورا درسال هزار وصد و بیست و پنجم نوشته اشتباه و دور از صحت و منافی عهد نادری بودن او است و از اشعار مشتاقی است :

وصل توگفتم رسد ، پیشترم از اجل　　آه‌که ازبخت بد، این‌نرسیدآن رسید
افسانهٔ عشق ما ، خوانند بدستانها　　طفلان بدبستانها ، مرغان بگلستانها

(انجمن‌خاقان وص ۴۴۵ ج۲مع و۴۲۸۸ ج۶س)

مشرب **حکیم عبدالرزاق** - از مشاهیر شعرای ایرانی اواخرعهد صفویه میباشدکه درطب وعلوم حکمیّه نیز ماهر بود، درعهد عالمگیر شاه (۱۰۶۸-۱۱۲۸ه‍ ق = **غسح - غقیح**) بهندوستان رفته وسیاحت‌کرد ، درسال هزار

و صد و بیست و هفتم هجرت درگذشته واز او است :

دل‌ازشوق شهادت‌اضطراب ساکنی‌دارد		چوجوهرچشم‌من‌شده‌وجهٔ‌دریای‌شمشیری

(ص ۴۲۸۸ ج ۶س)

مشرف **میرزا حسین** - اصفهانی ، ازشعرای عهد صفویه میباشدکه بمزاح وشوخی وبذله‌گوئی معروف وبنظم‌اشعارمهمل وبی‌معنی مشعوف وقتی مدعی شدکه پنج مثنوی مشعر برحکایات‌بوزن خمسهٔ‌نظامی وخسرو دهلوی بطوری نظم‌نمایدکه تمامی اشعارآنها مهمل وبی‌معنی‌بوده ویك بیت معنی‌دار نداشته‌باشد اینك مقرّر شدکه اگر از عهده برآید بهربیتی یك مثقال نقره بستاند و اگر ازعهده برنیامد و بیت معنی‌داری در میان اشعار او پیدا شد بهربیت همچنانی یك دندانش را برکنده و برمغزش بکوبند. بعدازانجام عمل سه‌بیت معنی‌دار ازاشعارش پیداکرده وحسب‌المعهود سه دندانش را برآورده و برسرش‌کوفتند ودربقیهٔ اشعار بوعده وفاکردند باری زحمتی است عجیب و عهدی است غریب واز اشعار او است :

اگـر عـاقلی بخیه برمو مزن		بجز پنبـه برنعـل آهو مزن

سوی مطبخ افکن ره‌کوچه را		منـه در بغـل آش آلوچه را

کـه نعل از تحمّل مربّا شود		بصبر آسیـاکهنـه حلوا شود

ز افسار زنبـور و شلوار ببر		قفس میتوان ساخت اما بصبر

دندان چپ دریچه‌کـور است		آدینـهٔ کهنه بـی‌حضور است

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۳۹ ج ۲ مع)

مشرفی یا **مشرقی** { علی اختلاف‌النّسخ ، لقب رجالی جریر بن خضیر، علی بن زبال، عمرو بن‌قیس، قاسم، حمزة‌بن‌مرتفع وجمعی‌دیگراست.

مشعاری **مشغری** { **اولی** لقب اصطلاحی حصین بن عمرو عبدالله بن ابی‌یزید و محمد بن حسن و بعضی دیگر، **دویمی** نیز حسن بن علی‌بن محمد بن حرّ و حسن بن محمد بن علی و بعضی دیگر است .

مشعشع / **مشعشعی** } چنانچه تحت‌عنوان حویزی **سید خلف** مذکور داشتیم دوّیمی از اوصاف سیدخلف مذکور و اوّلی هم لقب جدّ سیّمش سید محمود بوده و رجوع بدانجا نمایند.

مشفقی از شعرای نامی ایرانی قرن دهم هجرت میباشدکه تحت تربیت لسانی سابق‌الذکر و دیگر اکابر شعرا فنون شعری را تکمیل نمود ، اخیراً قدم بدایرهٔ سیر و سلوک‌گذاشته و بعضی از غزلیّات شیخ کمال خجندی سابق‌الذکر را استقبال‌کرد واز او است :

گر کنـد در نظرم خلق قـد رعنایش	سر نهد مردمك دیـدهٔ من در پـایش
سرو، پیش قد او لاف زد از رعنائی	بـادآمد بچمن تـا بکنـد از جایش
مشفقی دل بکسی دادهٔ امـروزکـه او	بکشد زارت وازکس نبـود پـروایش

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۴۲۸۹ ج ۶ س وص ۲۲۱ سفینة)

مشکوة **میرزا علی‌اکبرخان**- ضمن‌شرح‌حال **هاتف سیداحمد** خواهدآمد.

مشکدانه **عبدالله بن‌عمر بن محمدبن ابان بن صالح‌بن‌عمیر**- قرشی، محدّث کوفی، از مشایخ مسلم و ابوداود و بغوی و نظائر ایشان میباشد که از عبدالله بن مبارك استماع حدیث نمود و از ابوحـاتم نقل استکـه اورا بتشیّع و صدوق بودن موصوف داشته بلکه از دیگران نقل شده‌که در تشیّع غلوّ و افراط داشته و درسال دویست و سی و هشتم یا نهم هجرت درگذشت .

(ص ۱۵۴ ج ۳ نی)

مشگین‌قلم **سید عبدالله** - کرمانی بعنوان **وصفی** خواهدآمد .

مشگین‌کلام **عبدالله** - ترمذی نیز بعنوان **وصفی** خواهدآمد .

مشگینی **میرزا ابوالحسن بن عبدالحسین** - آذربایجانی مشگینی، ازاکابر علمای عصر حاضر ما میباشدکـه معقولی و منقولی فقیه اصولی

محقق مدقق واز اجلای تلامذهٔ آخوند خراسانی ، شریعت اصفهانی سابق الذکر، آقای سید محمدکاظم یزدی آتی الترجمة وبعضی از اکابر دیگر وقت بوده واز تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ شرح منظومهٔ سبزواری ۲- حاشیهٔ کفایة الاصول استادخود آخوندخراسانی و جلد اول همین حاشیه که متعلق بمباحث الفاظ است درنجف مستقلا چاپ و تمامی جلدین آن که راجع بتمامی کفایة میباشد دراین اواخر درحواشی خود کفایة درتهران چاپ شده است **۳- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری** سابق الذکر. صاحب ترجمة در بیست وهفتم جمادی الاخرهٔ سال هزار و سیصد وپنجاه و هشتم هجرت در بغداد وفات یافت وجنازهٔ اورا بنجف نقل دادند.

(اطلاعات متفرقه)

مشهدی حسن بن میرمحمدزمان وبعضی دیگر مصطلح علم رجال است .

مشهدی **سلطانعلی** - بعنوان **قبلة الکتاب وسلطان الخطاطین** مذکور شده است.

مشهدی **ملا میرزا محمد بن ملامحمدرضا بن ملااسمعیل** - جمال الدین قمی طوسی مشهدی ، عالمی است عامل جامع ادیب فاضل بارع فقیه مفسر محدث موثق ، از اعاظم علمای عهد مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ هـ ق = **غغیا**) و محقق سبزواری (متوفی بسال ۱۰۹۰ هـ ق = **غص**) و فیض کاشانی (متوفی بسال ۱۰۹۱ هـ ق = **غصا**) و از تألیفات او است :

۱- اعمال السنة بفارسی **۲- جواب اعتراضات علماء ماوراء النهر علی الشیعة ۳- حاشیهٔ تفسیر کشاف ۴- حاشیهٔ حاشیهٔ شیخ بهائی بر تفسیر بیضاوی ۵- کنز الدقائق و بحر الغرائب** که تفسیری است کبیر، دررشتهٔ خود بی‌نظیر، تمامی قرآن را با اخبار خانوادهٔ عصمت ع تفسیر کرده و وجوه اعراب و قرائات و معانی لغات مشکله و ربط الفاظ قرآنی را شرح داده و بنقل تفاسیر نادره نیز نپرداخته است. یك نسخهٔ خطی از جلد دویم آن که مشتمل بر تفسیر سورهٔ اعراف تا آخر سورهٔ کهف میباشد بشمارهٔ ۲۰۵۴ ویك نسخهٔ خطی نیز از جلد سیم آن که مشتمل بر تفسیر سورهٔ مریم تا آخر سورهٔ فاطر است بشمارهٔ ۲۰۵۵ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . سال وفاتش بدست نیامد و در عنوان جواب اعتراضات از جلد پنجم ذریعة سال وفات اورا برقم هندسی ۱۲۵۷ (هزار

و دویست و پنجاه و هفت) نوشته است و این تاریخ با طبقهٔ معاصرین مذکور فوق او که از روضات‌الجنّات نقل شد منافات کلی دارد.

(ذریعة و فهرست کتابخانه وص ۶۴۸ت)

مصاحفی / **مصدری** — اولی لقب رجالی عبدالرحمن اشل و محمد بن سالم بن عبدالرحمن و بعضی دیگر، دومی نیز محمد بن ابی‌جعفر است.

مصری

دراصطلاح رجالی، لقب ابراهیم بن محمد، احمد بن محمد، اسود بن مسعود، جعفر بن محمد بن ابراهیم وجمعی دیگر وشرح حالشان موکول بدان‌علم است.

مصری — **شیخ محمد** - ازکبار مشایخ خلوتیّه از فرق صوفیّهٔ عثمانیّه میباشدکه شعر هم می‌گفته وبه **نیازی** تخلّص می‌کرد، در اصل از اهالی آناطولی بود، بجهت اینکه در مصر تحصیل علم و اخذ فنون طریقت کرده به **مصری** شهرت یافت و دربعضی از اشعار خودآن را تخلّص شعری هم نموده است. عاقبت به بروسه تبعید شد وهم درآنجا وفات یافت واز اشعار ترکی عارفانهٔ او است:

مشکلی‌چوخدور نیازینون بیریده کیم نیچون   زاهدون آرتدقچه‌علمی‌زهدینه‌گلورکساد

(ص ۴۶۲۶ ج ۶س)

مصطلقی — لقب رجالی حارث بن ضرار و جمعی دیگر است.

مصلح‌الدین — **سعدی شیرازی** - بعنوان **سعدی شیخ‌مصلح‌الدین** مذکور شده‌است.

مصلح‌الدین — **محمد بن‌صلاح** - بعنوان **لاری ملامصلح‌الدین** نگارش یافته‌است.

مصلح‌الدین — **مصطفی بن شمس‌الدین** - بعنوان **اختری** ذکر شده است.

مصلح‌الدین — **شیخ‌مصطفی بن محمد** - بعنوان **وفا** خواهدآمد.

مصنفك — **مولی علاءالدین، علی‌بن مجدالدین محمد** - بن محمد بن مسعود بن محمود بن امام فخررازی بسطامی، شاهرودی یا هراتی

المولد ، صدّیقی و عمری النّسب ، حنفیّ المذهب ، **مصنفك** اللّقب ، از مشاهیر علّامه میباشدکه درکلمات بعضی از ارباب سیر، موصوف به **علامه** واز احفاد فخررازی است . نسبش از یکطرف بابوبکر صدّیق موصول و ازطرف دیگر بعمر بن خطّاب متّصل میشود ، در حدیث و تفسیر و هردو فقه حنفی و شافعی و بعضی از علوم دیگر بصیرتی بسزا داشت ، ولادتش بسال هشتصد و سیّم در هرات ویا بلدهٔ شاهرود از مضافات بسطام بوده است . در هرات بتحصیل علم پرداخته ودر اوائل بلوغ وکبر درحدود هیجده یا بیست سالگی بنای تألیف و تصنیف گذاشت و بهمین سبب به مصنّفك ملقّب گردیدکه کاف در زبان فارسی درآخر کلمه علامت تصغیر است مثل پسرك و دخترك و امثال آنها و از تألیفات او است :

۱- **انوارالاحداق** بفارسی‌که برای وزیرکبیر محمود پاشا تألیف داده است ۲- **تحفة السلاطین** بفارسی دراخلاق و نصایح‌که بنام الغبیگ تألیف داده است ۳- **التحفةالمحمودیة** نیز بفارسی درنصایح ملوك و وزراء وآنرا نیز برای وزیر مزبور تألیف داده است ۴- **تفسیر قرآن مجید**که بامرسلطان محمدخان‌فاتح هفتمین سلطان‌عثمانی (۸۵۵-۸۸۶ه ق=**ضنه - ضفو**) در ادرنه تألیف داده و بهمین جهت به **محمدیه**اش موسوم داشته است ، یك تفسیر مکمل دیگری نیز داردکه به **ملتقی‌البحرین** موسوم است و درشرح قصیدهٔبرده ، تحقیقات قواعد نحویه‌را غالباً بهمین تفسیر دویمی احاله میکند ۵- **التلویح** ۶- **حاشیهٔ مطول** ۷- **حدائق‌الایمان لاهل الیقین والعرفان** ۸- **شرح قصیدهٔ بردهٔ بوصیری** ۹- **شرح قصیدهٔ عینیهٔ ابوعلی سینا** ۱۰- **محمدیه** ۱۱- **ملتقی‌البحرین**که هردو بنام تفسیر قرآن فوقاً مذکور شد وغیراینها که بسیار و تماماً حاکی از تبحّر علمی مصنّف هستند . وفات مصنّفك بسال هشتصد و هفتاد و یکم یا پنجم هجری قمری در استانبول واقع شد و درجوار ابوایّوب انصاری مدفون‌گردید . نام او چنانچه مذکور داشتیم علی‌بوده ومحمد بودن‌آن چنانچه ببعضی نسبت داده‌اند اشتباه است .

(کف و۲۴۰هب و ۴۳۱۲ ج۶س و۲۷۵۵ ج ۶ فع و۱۹۲۹ فوائدالبهیة)

مصیصی[1]

مصیصی احمد بن محمد - دارمی بعنوان نامی خواهدآمد .

مطرز عبدالوحدبن‌محمدبن‌ایوب- معروف به مطرز، مکنّی به ابوالقاسم شاعری است مشهور کثیرالشعر، اشعار او درمدح و هجو و غزل وغیره دایر و خطیب بغدادی اکثرآنها را نزد خودش خوانده و در زهدگوید :

یا عبدکم لك من ذنب و معصیة؟	ان کنت ناسیها ، فالله احصاها
لابد یا عبد من یـوم تقوم له	و وقفة لك ، یدمی‌القلب ذکراها
اذ اعرضت علی قلبی تـذکرها	و سـاء ظنـی قلت استغفرالله

وفات او روز یکشنبه اوّل جمادی‌الاخرهٔ چهارصد و سی و نهم هجرت واقع‌گردید .

(ص۱۶ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

مطرز محمد بن‌عبدالله‌الواحد بن ابی‌هاشم- ابیوردیّ‌الاصل ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، ابوعمر یا ابوعمرو الکنیة ، مُطَرِّز اللّقب، وگاهی به زاهد نیز ملقّب ، از اکابر نحـو و لغت و علوم عربیّـه و حدیث و از اجلّای تلامذه و اصحاب ثعلب‌نحوی‌بوده وپیوسته درخدمت‌او زیسته وبهمین‌جهت به‌صاحب ثعلب و غلام ثعلب شهرت یافته است چنانچه بجهت انتساب بشهر ابیورد از بلاد خراسان‌کـه باوردش‌نیزگویند به باوردی و ابیوردی نیز موصوفش دارند وازآن‌روکه دربدایت‌حال حرفت نقش و نگارکردن جامه را داشته به مُطَرِّز ملقّب بوده‌کـه بروزن معلّم بمعنی نقش و نگارکننده است . محمّد حدیث و فن اعراب و لغت را متقن سـاخته ، در قوهٔ

۱ــ مصیصی - بنوشتهٔ ابن‌خلکان ، بکسر اول و تشدید ثانی منصوب است به مِصّیصَه که شهری‌است درساحل دریای روم نزدیکی طرسوس وبناکردهٔ صالح بن‌علی عم ابوجعفرمنصور که درسال صد و چهلم هجرت بنـایش نهاده است . در مراصدگویـد مَصّیصَه بفتح اول وکسر و تشدید ثانی ویا بقولی با تخفیف‌آن شهری است درساحل نهر جیحان ازسرحدات‌شام مابین انطاکیه وبلاد روم‌که قدیماً از سرحدات مسلمین بوده‌است ومصیصه نام دیهی ازدمشق نیزهست.

حافظه وکثرت احاطه بلغت ، از نوادرش می‌شمارند . ابن برهان‌گویدکه از دانشوران سلف وخلف احدی درلغت سخن نگفته‌که داناتر از وی باشد . قاضی تنوخی‌گوید احفظ از اورا ندیدم‌که سی هزار ونه ورق از حفظ املاکرده است . بهمین جهت‌کثرت‌احاطه و قوت حافظه و اطّلاع او برغرائب ونوادری‌که مسموع دیگران‌نبوده چندی از ادبای عصر درتکذیب او همداستان شدند ، بکذب و دروغ متّهمش داشته ومردودالرّوایه‌اش دانستند وگفتند اگرفی‌المثل مرغی بپرد ابوعمر دردم لغتی مناسب‌آن را جعل می‌کند و از استاد خود ثعلب روایتش می‌نماید پس لغتی از خودشان جعل کرده وآنرا از وی استفسار نموده و جوابی کافی می‌شنیدند و بفاصلهٔ یك سال باز همان لغت مجعولی را پرسیده وبدون تفاوت همان‌جواب‌سابق‌را می‌شنیدند. وقتی‌لفظ **قنطره** را قلب به **هرنطق** داده و معنی‌آنرا از وی پرسیدند ، جوابی مشروح شنیده و درباطن بسیار خندیدند ، بعداز یکماه باز معنی **هرنطق** را پرسیده وهمان جواب مبسوط اوّلی را شنیدند وکثرت حفظ و استحضار ذهن او ، درحیرتشان افزود . با این‌همه مشایخ حدیث روایات اورا تصدیق‌کرده و اسنادش را توثیق می‌نمایند.

علی‌الجملة‌گویندکه طینت مطرّز بامحبت معاویة وعداوت‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع سرشته بود ، یك جزوه در فضائل معاویه نوشته و هرکسی راکه برای درس خواندن حاضر حوزهٔ او میشد نخست بقرائت همان جزوه الزامش میکرد لکن از ریاض‌العلما امامی بودن وی منقول و ازعلی بن طاوس نیز نقل است‌که درکتاب سعدالسعود خود مقداری‌از روایات مطرّز راکه درمناقب اهل‌بیت‌ع میباشد مذکورداشته ودرتنقیح‌المقال مجهول‌الحالش شمرده است . باری ازآثار قلمی او است :

۱- اخبارالعرب ۲- اسماءالشعراء و تفسیرها ۳تا۹- الساعات و شرح‌الفصیح و الشوری و العشرات و فائت الجمهرة و فائت الفصیح و فائت المستحسن ۱۰- القبائل ۱۱- النوادر ۱۲- الیواقیت وغیرها . یك‌نسخهٔ خطّی ازکتاب عشرات او درکتابخانهٔ برلین موجود است . وفات مطرّز در روز یکشنبه سیزدهم ذیقعدهٔ سال سیصد و چهل و

چهارم یا پنجم هجرت درحدود هشتاد و پنج سالگی در بغداد واقع شد و درمقابل قبر معروف کرخی مدفون گردید .

(ص ۲۴۱هب و۷۱۳ت و۱۱۳ف و۷۶ ج۲کا و۲۲۶ ج۱۸جم و۱۷۱ ج۲طبقات‌الشافعیة وغیره)

مطرزی **محمد** - یا **احمد** بعنوان **قوامی مطرزی** مذکور شده است .

مطرزی **ناصرالدین** - یا ناصر بن ابی‌المکارم عبدالسیدبن علی بن مطرّز، (بروزن معلّم) خوارزمیّ‌المولد والمدفن، **برهان‌الدین** اللّقب، **ابوالفتح** یا **ابوالمظفر** الکنیة ، حنفیّ‌الفروع ، معتزلیّ‌الاصول ، فقیه فاضل ادیب‌کامل نحوی لغوی ، درنحو وشعر ولغت و انواع‌ادب متبحّر ، از ادبای‌نامی ومشاهیر نحویّین و لغویّین بوده و درمذهب اعتزال تعصّب بسیاری داشت، مردمرا بهمان مذهب جلب و دعوت می‌نمود ، مصنّفات او مفید و مرجع استفادهٔ اکابر می‌باشند :

۱- **الاقناع لماحوی تحت‌القناع** درلغت بترتیب اجناس ۲- **الایضاح** ودو نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۳۲۵۳ و ۳۲۵۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۳- **شرح مقامات‌حریری** ۴- **مختصر اصلاح‌المنطق ابن‌السکیت** ۵- **المصباح** درنحوکه درلکناو چاپ شده است ۶- **مطرزیه** که همان مقدمهٔ نحویهٔ مذکور ذیل است ۷- **المغرب** درلغت وآن‌حاوی لغات غریبه میباشدکه مستعمل فقهای‌حنفیه‌است ودرحیدرآبادچاپ‌شده‌است ۸- **المقدمة‌النحویة** چنانچه سیوطی بدو نسبت داده وبمطرّزیّه معروف است وغیرها وازاشعار مطرّزی‌است:

تعامی زمانی عن حقوقی وانــه **قبیح علی الزرقاء تبــدی تعامیا**
فان تنکروا فضلی فان رغـائه **کفی لذوی‌الاسماع منکـم منادیا**

و انی لاستحیی من‌المجد ان اری **حلیف غــوان اوالیف اغــانی**

ولادت مطرّزی بنوشتهٔ ابن‌خلّکان درماه رجب سال پانصد و سی و ششم یا **هشتم هجرت** (کـه بقولی سال وفات زمخشری است) در خوارزم واقع شد و **خلیفةالزمخشری** گفتن او نیز از همین راه است‌که زمخشری در همین سال در خوارزم وفات یافته و بنابراین از تلامذهٔ زمخشری بودن مطرّزی و شدت ارتباط او با وی (چنانچه در روضات‌گفته و در هدیةالاحباب نیز تابع وی شده وخلیفةالزمخشری‌گفتن اورا نیز مستند بهمین‌تلمذ وی داشته است) دور از صحت می‌باشد و بنابراینکه وفات زمخشری را موافق قول دیگر

(که درشرح حالش اشاره نمودیم) پانصد وچهل وهشت دانیم بازهم شاگردبودن مطرّزی نسبت باو درست نباشد . بـاری وفات مطرّزی روز سه‌شنبه بیست و یکم جمادی‌الاولی ششصد و دهم یا شانزدهم هجرت نیز درخوارزم واقع گردید.

(ص ۲۸۰ ج۲کا و ۲۴۱هب و ۷۶۲ت و ۱۱۴صف و ۲۱۲ ج ۱۹ جم وغیره)

مطری **محمد بن احمد بن خلف** -بعنوان **سعدی** نگارش یافته است.

مطعمی، **مطلبی**، **مطهر** — **اولی** لقب رجـالی یحیی بن ام‌الطّویل ، **دویمی** هم جهیم بن صلت ، حکم بن صلت ، عبد یزید بن هاشم ، عبدالله‌بن عطا و بعضی دیگر، **سیمی** نیز احمد بن محمد وشرح حال ایشان درآن علم است .

مطهر **سید میرمحمد بن محمد** - بعنوان **نقیبی** خواهدآمد .

مطین **محمد بن‌عبدالله بن سلیمان** - خضرمی ، مکنّی بـه **ابوجعفر**، از ثقات محدّثین بوده و درسال دویست ونود و هشتم هجرت وفات یافت واز تألیفات او است : **السنن** درفقه و **المسند** وغیره .

(ص ۲۲۳ ف)

مظفر قتادة بن نعمان مصطلح علم رجال است .

مظفر **شیخ محمد بن عبدالله** - بـن محمد بن احمد بـن مظفّر نجفی ، معروف به **شیخ محمد مظفر**، از اجلاّی علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در اوّل ربیع‌الاول هزار وسیصد وبیست ودویم هجرت درشصت و شش سالگی با مرض وبا درگذشت واز تألیفات‌او است: **توضیح‌الکلام فی‌شرح شرایع‌الاسلام**که شرایع محقّق را از اوّل تاآخر شرح مزجی‌کرده است .

(ص ۴۱۵ ج۴ذریعة)

مظفر **میرزا محمد** -کرمانی ، پسر میرزاکاظم طبیب ، از افاضل عرفای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه دراوّل جوانی علوم‌عقلیّه و نقلیّه را تحصیل نمـود و درحکمت الهی و طبیعی و علوم ادبیّهٔ عربیّه بمقامی بلند

رسید ، بصحبت مشایخ طریقت رغبت نموده ودراثر مواظبت فکر و ذکر و تصفیه و تزکیه ، رتبهٔ عالی یافت ، بمشتاقعلی شاه دست ارادت داده و بلقب **مظفر علیشاه** ملقّب و بمظفّر معروف گردید . پس‌ازآنکه پیر مذکور او بسال هزار و دویست وششم هجرت درکرمان مقتول شد **دیوانی** بنام وی مرتّب‌نمود . بمناسبت اینکه حالات وی شبیه‌حالات مولوی رومی بوده یعنی هردو، شاعر عالم فاضل، ومرشد و پیر هردو امّی و بی‌سواد و مقتول و هریکی ، دیوانی بنام مرشد خود مرتّب نموده است محقّقین کرمان اورا **مولوی ثانی** و **مولوی‌کرمانی** گفته و نظیر مولوی رومی‌اش دانند .

ازآثار قلمی و نتایج فکر او است :

۱- **بحرالاسرار** یا **سبع‌المثانی** که منظومه‌ایست فارسی ، در حقائق و دقائق معارف ، وشرح‌حدیث‌حقیقت‌کمیل‌بن زیاد نخعی‌را نیزحاوی میباشد ۲- **خلاصةالعلوم** ۳- **کبریت‌احمر** درآداب فکر و ذکر ۴- **مجمع‌البحار** در تفسیر ۵- **شرح بحرالاسرار** مذکور ۶- **مشتاقیه** وآن دیوانی است‌که بعدازقتل مرشدش مشتاقعلی شاه بنام وی انشاکرده چنانچه دیوان معروف بشمس‌تبریزی را (که مرشد مولوی رومی بوده) بعد از وفات او ، مولوی بنام وی نظم‌کرده است واز اشعار مظفّر است :

دهرچون‌باغ وشجرچرخ وثمرانسان‌است — باغبـان حضرت خلاّق علیّ‌الشّأن است
کیست انسان بحقیقت بنگر صاحب دل — که تن خاکی او با دل ودل با جان است
صاحب دل‌چو نشدشخص، توانسانش‌مخوان — گرچه نـاطق بود اما بصفت حیوان است
نیست ایـن پیکر مخروطی جسمانی دل — بلکه این بارگه وحضرت دل سلطان است

نیز از مثنوی بحرالاسرار مذکور فوق او است :

بـای بسم‌الله الرحمن الـرحیم — هست مفتـاح در گنج حکیـم
گنج‌حکمت‌آن‌کتاب‌رحمت‌است — بسمله‌چون‌باب‌گنج‌حکمت‌است
گنج‌حکمت شهرعلم مصطفی‌است — بسملـه رمز علی بـابهـا است
هرچـه درقرآن خفیـه واضحه — مجتمع آمد همـه در فـاتحه

هرچه‌درسبع المثانی‌منطوی‌است | بسمله‌برجمله طرّا محتوی‌است
هرچه انـدر بسمله شد مندرج | حرف **با** برجملـه آمد مندمج
هرچه اندر **با** است انوار هدی | کلـه فـی **نقطة** هـی تحت بـا
شرح این‌معنی بگویم با تو فاش | جمع‌کن دل را وپرگنده مباش
هرچه درعالم عیان ومظهر است | جمله درانسان‌کامل مضمراست
هست عـالم چون‌کتاب مستبین | کـل مافیـه فـی‌الانسان مبین
لیس ذاالانسان جـرم یصغـر | **انطـوی فیـه‌الکتاب الاکبـر**
سورةالحمد و صراط المستقیـم | نیست جزانسان‌کامل ای‌حکیم
هرکمالـی کاملـی انـدر یقین | مجتمع درشخص‌خیرالمرسلین
چیست دانی معنی ختـم الرّسل | عقـل اوّل روح اعظم امرکـل
حلقهٔ اولی از این خوش سلسله | حرف اوّل از حـروف بسملـه
تحت سرّ بـا است سرّ مختفـی | صورت‌آن نقطه‌آمـد ای صفی
چـون نبیّ اعظم آمـد حرف با | سرّ او چه بود ولایت تحتهـا
بااست‌ظاهر نقطه‌باطن فی‌المرام | بااست ناطق نقطه‌صامت‌فی‌الکلام
نقطه چـه بـود کـل مالاینقسم | وحدت‌آمد گشت‌کثرت منقسم
صـورت نقطـه ولایت آمـده | معنی‌آن عیـن وحـدت آمده
زان سبب فـرمود شـاه اولیـا | رمز **انی نقطـة هی تحت با**
مرحبا آن تحت فوقـانی مقـام | حبّذا آن عبـد ربّانی مقـام

صاحب‌ترجمة بسال‌هزارودویست‌وپانزدهم‌هجرت‌درکرمانشاه‌یاعراق‌عرب‌بدرودجهان‌گفت.
(ص ۲۴۷ ج ۲ مع و۴۹۳ ریاض‌العارفین)

مظفرالدین **احمد بن علی** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الساعاتی** خواهدآمد.

مظفرالدین **شیرازی** - ازمشاهیر علمای عامّهٔ اوائل‌قرن دهم هجرت میباشد که در وطن خود شیراز ، از جلال‌الدین دوانی وبعضی‌از اکابر دیگر علوم شرعیّه و حساب و هیئت و هندسه را فراگرفته و درهمهٔ‌آنها مهارت بسزا

یافت، پس بدیار روم رفت وعاقبت ازهردو چشم نابینا شد و بهمین‌جهت ازطرف نهمین سلاطین عثمانی سلطان یاوز سلیم‌خان (۹۱۸-۹۲۶ه ق = ظیح - ظکو) حق تقاعد از برای‌او مقرّر گردید . **حاشیهٔ تجرید** و **حاشیهٔ شرح مطالع** و **حاشیهٔ کتاب‌اقلیدس** ازتألیفات وی‌میباشد. اسم‌وسال‌وفاتش بدست نیامد ودور نیست که نام‌اصلیش نیزهمین‌مظفّرالدین باشد.

(ص ۴۳۱۶ ج ۶ س)

مظفرالدین **ملاعلی** - ازعلمای‌اواسط قرن‌یازدهم‌هجرت وازتلامذهٔ‌شیخ‌بهائی بوده و ازتألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ اربعین شیخ بهائی** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضویه موجود است

۲- **شرح حال شیخ بهائی** . وی درسال هزار و شصت و هفتم هجرت وفات‌یافت .

(ص ۱۳ ج ۶ ذریعة)

مظلوم **جعفر بن حسن** - بعنوان **برزنجی** نگارش یافته است.

مظهر **میرزا عباسقلیخان** - خویی، ازفضلای شعرای قرن‌سیزدهم‌هجرت و از شاگردان محمد امین دلسوز سابق‌الذکر میباشدکه دیوان او با دیوان خرّم بسال هزار و سیصد و هفتم هجرت درتبریز چاپ شده واز او است:

عالمی‌نیست بجزدوست همه‌عالم اواست — نتوان گفت بعالم‌که همه‌عالم از او است

عین‌شرك است نه توحیدکه سعدی‌گوید — «بجهان‌خرّم‌ازآنم‌که همه‌عالم ازاوست»

وفاتش دراواخر قرن مذکور پیش‌از سی‌سالگی درتهران واقع‌شد وسال‌آن معلوم‌نیست.

(اطلاعات متفرقه)

مظهر **سید محمد** - طباطبائی زواری اردستانی اصفهانی ، ملقّب به مظهر، طبیب‌ادیب‌شاعر،والدمعظّم‌سیدابوالحسن‌جلوهٔ‌سابق‌الذکر واز تألیفات او است : **احوال‌السلاطین الصفویة** واز او است :

آن سرو بلند میخرامید بناز — سر درقدمش‌نهادم از روی‌نیاز

گفتم هوس قد تو دارم‌گفتا — کوتاهی عمر بین و امّید دراز

بسال هزار و دویست و پنجاه و چهارم هجرت در اصفهان وفات یافت .

(انجمن خاقان وص ۳۰۵ ج ۱ ذریعة)

معاذی
معاوی
اولی لقب رجالی احمد بن محمد بن اسحق، جابر بن عتیك، محمد بن یحیی و **دویمی** هم ثابت بن عدی اسدی ، خالد بن ایمن وبعضی دیگر و دوّیمی ازاوصاف محمد بن احمد بن محمد نیز میباشدکه بعنوان **ابیوردی** نگارش یافته است .

معبدی
احمد بن محمد بن‌عبدالله - معبدی کوفی ، از اولاد معبد بن‌عباس بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی ، از مشاهیر علمای نحو و فنون عربیّهٔ اهل‌کوفه ، از اکابر اصحاب ثعلب بوده شب چهارشنبه بیست وسیّم صفر دویست و نود و دویم هجرت درگذشت .

(ص۱۰۵ ج ۳ جم و۱۵۶ ج۳نی و سطر ۱۴ ص۴۶ت)

معتزلی

منسوب به فرقهٔ معتزله از عامّه (بصیغهٔ اسم فاعل از باب افتعال) بوده و هریك ازافراد آن فرقه راگویند ، ازآن‌روکه بسیاری از اشخاصی‌که شرح حال ایشان دراین وجیزه نگارش یافته بهمین نسبت موصوف هستند لذا محض برای زیادت بصیرت علاقمندان شرح اجمالی آن را می‌نگاریم‌که حتی‌الامکان محتاج بمراجعهٔ کتب دیگر نباشند . در قاموس‌گویدکه معتزله از فرق **قدریه** میباشدکه بزعم‌خودشان از دوفرقهٔ ضلالت خوارج و اهل سنّت اعتزال نموده وکناره‌گیری‌کرده‌اند ، یا اینکه ایشان اتباع **واصل بن عطا** بوده و معتزله‌گفتن ایشان نیز بجهت‌آن است‌که واصل با چند نفر دیگر از استاد خود حسن بصری ، اعتزال‌کرده وکناره‌کشید و درنزد ، یکی‌از ستونهای مسجد نشست وقول به **بین‌المنزلتین** را (که مرتکب‌کبیره نه مؤمن مطلق است ونه کافر مطلق) برای ایشان تقریر می‌کرده است پس حسن گفت : **اعتزل عنا واصل** اینك اصحاب **واصل**، بمعتزله موسوم شدند .

درمجمع‌البحرین‌گوید : معتزله فرقه‌ایست از مسلمین‌که به بین‌المنزلتین، عدم امکان رؤیت خدا در قیامت ، عین ذات بودن صفات‌الله ، عقلی بودن حسن و قبح اشیا ، حادث و مخلوق بودن قرآن ، مخلّد بودن اهل نیران معتقدند . بعد از ذکر این جمله و بعضی از عقائد دیگر ایشان‌که اغلب با امامیّه موافقت دارند گویدکه ایشان بنام **واصلیه** و **هذلیه** و **نظامیه** و **جاحظیه** و **حناطیه** (خیاطیه خ‌ل) و **بشریه** و **معمریه** و **مزواریه** و **ثمامیه** و **هشامیه** و **حائطیه** و **جبائیه** و **بهشمیه** بچندین فرقه می‌باشندکه علی‌الترتیب‌اتباع واصل بن عطا ، ابوالهذیل علاف ، ابراهیم بن سیّار ملقّب به نظام ، جاحظ معروف ، ابوالحسن بن ابی‌عمرو خیاط (ابوالحسن بن عمرو بن‌حناط خ‌ل) ، بشر بن‌معتمر، معمّر بن عباد ، ابوموسی عیسی بن صبیح ملقّب به مزوار ، ثمامة بن اشرس نمیری ، هشام بن عمرو فوطی، احمد بن حائط ، ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی وپسرش‌ابوهاشم عبدالسلام میباشند . در مقباس‌الهدایة بعد از ذکر فرقهٔ **قدریه** (که ماهم در محل خود مذکورداشتیم)گویدکه ایشان‌را **معتزله** نیزگویند سپس‌بنقل فرق مختلفه (چنانچه‌مذکور داشتیم) پرداخته و شرح زاید را درصورت لزوم موکول بکتب ملل و نحل و دیگر منابع مربوطه میدارد .

معتمدالدولة **حاج فرهاد میرزا** - پسر نایب‌السلطنة عباس‌میرزا، بن‌فتحعلیشاه قاجار ، ادیبی است فاضل و مورّخ‌کامل ، جامع فنون بسیار ، از فحول فضلا و ادبای نامی عهد ناصرالدین شاه قاجارکه درتاریخ و جغرافیا و حساب و نجوم و هیئت و هندسه و لغت انگلیسی وفنون دیگرآثار بسیاری داردکه تماماً طبع شده و حاکی از تبحّر وکثرت احاطهٔ وی هستند :

۱- جام جمکه درسال هزار و دویست و هفتادم هجرت بتألیف‌آن شروع و درهفتاد و دویم بپایانش رسانده و عدد جملهٔ : **تاریخ جهان** = **۱۲۷۰** مادهٔ تاریخ شروع و عدد جملهٔ : **احوال‌کرهٔ ارض** = **۱۲۷۲** نیز مادهٔ تاریخ خاتمهٔ‌آن‌است **۲- زنبیل**که بمثابهٔ‌کشکول وحاوی فوائد علمیهٔ متفرقهٔ بسیار است **۳- قمقام زخار** **۴- کنزالحساب**که شرح‌فارسی خلاصة‌الحساب شیخ بهائی است **۵- منشآت** **۶- نصاب انگلیسی** **۷- هدایةالسبیل** .



عکس حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله ـ۳۲

از خدمات دینی برجستهٔ او است‌که درسال هزار و دویست و نود وهشتم هجرت بقعهٔ مبارکهٔ‌کاظمین را تعمیرکرد ، مناره‌ها را مطلاّ نمود، بنای صحن شریف را تجدید و عمر شریفش بهمین خدمت اسلامی و تألیف‌کتاب قمقام بپایان رسید . درسال هزار و سیصد وپنجم هجرت درطهران وفات یافت ، بفاصلهٔ یك‌سال جنازهٔ اورا با تشریفات زیاد

بکاظمین نقل دادند و درمقبرهٔ مخصوص مشهور بمقبرهٔ فرهادیّه در باب شرقی کاظمیّه که معروف به **باب المراد** است مدفون گردید . طاب ثراه

(ص۱۹۵ مآثر وآثار و۱۵۸۹ نی وغیره)

معدنی لقب رجالی مسکین است .

معروف کرخی که بهمین عنوان معروف ونامش نیز **معروف** وبعنوان **کرخی معروف** مذکور شده است .

معرّی[۱]

معری **احمدبن عبدالله بن سلیمان** - بن محمد بن سلیمان بن احمد بن سلیمان بن داود بن مطهر بن زیاد بن ربیعهٔ مَعَرّی **تنوخی بحرانی قضاعی،** ازفحول ادبا و شعرا و نحویّین و لغویّین ، ادیبی است عجیب وشاعری است فصیح ماهر، درفنون ادب و لغت و اقسام متنوعهٔ آن علاّمهٔ عصرخود و ازشعرای مجلس سید مرتضی علم الهدی و مشمول توجهات و اکرامات آن عالم ربّانی بود. نخست نحو و لغت را در معرّه ازپدر خود و درحلب ازمحمد بن عبدالله بن سعد نحوی فراگرفت، خطیب تبریزی و بعضی از اکابر وقت نیز از تلامذهٔ وی میباشند . علاوه برمراتب علمیّه و شعریّه قوهٔ حافظهٔ او از نوادر وغرائب محسوب وقضایائی بدو منسوب دارند که خارج ازحیطهٔ بیان وقدرت زبان است (والعهدة علیهم) . گویند هرچیزیرا بیك خواندن حفظ مینمود وموافق

۱- **معری** - بفتح اول و ثانی وکسر و تشدید ثالث ، منسوب است به معرة که نام دوموضع میباشد: یکی ناحیه‌ای وشهری است کوچك درپنج فرسخی حلب که **معرة مصرین** گویند و دیگری شهری است بزرگ بین حماة و حلب که پسته و زیتون و انجیرش بسیار و بنواحی وسیعی مشتمل وبه نعمان بن یسیر یا بشیر انصاری منتسب بوده و بهمین جهت به **معرةالنعمان** معروف و نسبت ابوالعلاء معری مذکور ذیل نیز بهمین معرةالنعمان است . در سال چهارصد و نود ودویم هجرت همین معره مسخرفرنگیها گردید تاآنکه درسال پانصد وبیست ونهم بدستیاری عمادالدین زنگی بن آق سنقر باز مفتوح اسلامیان شد وبامرعمادالدین املاك اهالی نیز بصاحبان آنها مسترد گردید .

تجربهٔ مکرّر بیست ورق از هرکتابی راکه نزد او میخواندند دردم حفظ میکرد . نیز دراثنای راه بغداد یکی از همراهان او بجهت نابینا بودنش (که ذیلاً مذکور میداریم) درجای پردرختی اشعارش داشت که سر بپایین کرده وعبور نماید که بجهت نابینائی بدرخت برنخورد ابوالعلاء نیز سر خم کرده و ازآنجا عبور نمود و همان موضع را بذهن خود سپرد ، بعد از چند ماه درموقع مراجعت باز درهمان موضع سر فرو انداخت و مورد حیرت حاضرین گردید .

وقتی در مسجد مشغول نماز بود وسه تن از اکراد درهمانجا سرحسابی منازعه میکردند ، بعد از مشاجرات بسیاری خاتمه نیافت ناچار بمحکمهٔ صالحه شکایت بردند، قاضی باقرارآوردن یکی ازآنهاکه طرفش مدعیٰ آن بوده طالب شاهد و بیّنه گردید ، آن طرف گفت که درمحل منازعهٔ ما بجز شخصی نابیناکه مشغول نماز بوده کسی نبود که شاهد اقرار او باشد قاضی بحکم قرائن وقیافه ، ابوالعلا را احضار کرده وشرح قضیه را استفسار نمود ابوالعلا گفت من بغیر زبان عربی بزبان دیگر آشنا نیستم لکن عین کلمات ایشان را تشخیص توانم کرد اینك بعداز استنطاق وتعیین صوت هریکی ازطرفین دعوی، گفت که صاحب این صوت فلان کلمات راگفته وصاحب صوت دیگر نیز گویندهٔ فلان کلمات میباشد وعین الفاظ وکلمات طرفین راکه کردی بوده حکایت کرد وبعداز ترجمه، مقصود هریکی بدست آمد و حکم شرعی صادرکردند .

بنوشتهٔ معجم الادبا ، خطیب تبریزی گوید که درمسجد معرّه مصنّفات ابوالعلا را نزد او میخواندم که درهمان حال یکی از همسایگان ما برای نماز وارد مسجد شد ، ازکثرت فرح حالم متغیّر گردید ، ابوالعلاء احساس نموده وسبب آن را پرسید درجواب گفتم یکی از همشهریها را دیدم که از دوسال باین طرف کسی از ایشان را ندیده بودم ابوالعلاء گفت که من منتظر میباشم تا شما صحبتهای لازمی را کرده باشید، خطیب هرآنچه راکه لازم بود باآن تبریزی مذاکره کرده وبرسر درس برگشت، ابوالعلاء پرسید که این چه زبانی بود گفت آذری (آذربایجانی) ابوالعلاء گفت من این زبان را بلد نیستم لیکن

عین الفـاظ وکلمات شما را حفظ کردم پس عین کلمات خطیب و همشهری تبریزی اورا نقل کرد و مورد حیرت گردید .

ابوالعلاء روز جمعه بیست وهفتم ربیع‌الاول سیصد وشصت وسیّم هجرت درشهر معرّةالنّعمان متولد شد ، درسه یا چهار یا هفت سالگی در اثر آبله کور و نابینا گشت چنانچه چشم او پوچ و محو گردید ومردمك چشم راستش را نیز اثرسفیدیِ آبله‌پوشانید، درحوالی ده و یازده سالگی قریحهٔ شعری بس عالی درخود دیده و اشعار طرفه گفت . چنانکه اشاره شد نحو و لغت و علوم ادبیّه و عربیّه را درمعره از پدر خود و درحلب از محمد بن عبدالله بن‌سعد نحوی‌فراگرفت، پس ببغداد رفته وعلم احادیث‌را ازعبدالله بن حسین بصری اخذکرد، ابوزکریّا خطیب تبریزی و ابوالقاسم علی‌بن محسن تنوخی وبعضی دیگر ازمشاهیر وقت نیز ازتلامذهٔ وی بوده‌اند . چون‌آوازهٔ‌کمالات **سید مرتضی** مسموعش‌گردید روزی در مجلس سیّدکه سیّد مجالس بوده حاضرشد وبجهت‌نابینائی، بیکی از حضّار مجلس برافتاده وآن‌کس برآشفته وگفت این‌سگ‌کیست ابوالعلاءگفت سگ‌کسی‌است‌که هفتاد نام برای سگ نداند، چون سیدمرتضی این‌کلام را شنید اورا نزد خود خواند و مهربانی‌کرد و امتحانش نمود و اعجوبهٔ دهرش دید سپس همواره در مجلس سید حاضر میشد و درسلك شعرای‌آن مجلس منسلك میگردید و بدین منوال نوزده‌ماه دربغداد اقامت داشت تاآنکه روزی سیّد، مطاعن متنبّی‌را می‌شمرد، ابوالعلا از در اعتراض‌آمده وگفت درفضل متنبّی این شعر او کافی است :

لك يا منازل فی‌القلوب منـازل   اقفرت عنك وهن منكَ اواهل

حسب‌الامر سیّد از پایش‌گرفته ودر دم از مجلس بیرونش‌کردند ودرسبب‌آن فرمود در اشعار متنبّی نیکوتر از این شعر بسیار هست ولی مقصود ابوالعلاء این بیت از آن قصیده بوده است :

و اذا اتتك مذمتی من نـاقص   فهی الشهـادة لی بـانی كامل

ابوالعلا بوطن خود معره برگشت، شب و روز درخانهٔ خود نشسته ومشغول تألیف بود،

طلاّب علم نیز از اطراف درحوزهٔاو حضور میيافتند . خودش را **رهين المحبسين** می‌گفته است یعنی **محبس** خانه ومحبس چشم نابینا . وقتی کمالات سید مرتضی‌را از وی‌استفسار نمودند درجواب‌آن ، این دوبیت را انشا نمود :

یاسائلی عنـه لما جئت تسئلـه — الا هوالرجل العـاری من‌العار
لوجئته لرأیت الناس فی‌رجـل — والدهر فی‌ساعة والارض فی‌دار

نیز درابیات قصیده‌ای شصت وچهار بیتی است‌که درمرثیهٔ یك‌نفر فقیه حنفی‌گفته است:

غیرمجد فی‌ملتی و اعتقـادی — نوح بـاك ولا ترنـم شاد
وشبیـه صـوت‌النعی اذا قیـــس بصوت‌البشیر فی‌کل ناد
ابکت تلکموا الحمـامة امغنـــت علی فرع غصنهـا المیاد
صاح هذی قبورنا تملا الرحـــب فاین القبور من عهد عاد
خفف الوطأ ما اظن ادیم الـــارض الا من هــذه الاجساد
و قبیح بنـاوان قـدم العهـــد هو ان الآباء والاجـداد
ان حزنا فی‌ساعة الموت اضعـــاف سرور فی‌ساعـة المیلاد
خلق النـاس للبقـاء فضلت — امـة یحسبـونهـا للنفـاد
انمـا ینقلـون من دار اعمـــال الی دار شقـوة او رشاد
بان امر الاله و اختلف النـــاس فداع الی ضلال وهـاد
والذی حارت البریـة فیـه — حیوان مستحـدث من جماد
واللبیب اللبیب من لیس یغتر ـــــر بکـون مصیـره للفساد

ازآثار قلمی ابوالعلاء است :

۱- **الأمالی** ۲- **الحقیر النافع** درنحو ۳- **دیوان‌شعر** یا **منتخبات اللزومیات** که در قاهره و اسکندریه بنام **دیوان ابی‌العلاء المعری او منتخبات‌اللزومیـات** چاپ شده و چنانچه درکشف‌الظنون‌گفته ابوالعلاء یك‌دیوان دیگری‌هم دارد موسوم‌به **سقط‌الزند** ۴- **ذکری‌الحبیب** که **شرح دیوان ابی‌تمام** است ۵- **راحة‌اللزوم** که **شرح لزوم مالایلزم** ذیل است ۶- **رسالـة الغفران** که درمصر چاپ شده و نشر است ۷- **الرسائل** که در بیروت بنام رسائل ابی‌العلاء چاپ شده است ۸تا۱۳- **رسالة الاغریض و الرسالة السندسية و رسالة العروض و رسالة‌الغفران و رسالة‌الملائکة و رسالة‌المنیح** که از محتویات رسائل فوق هستند ۱۴- **سقط‌الزند** که دیوان‌شعر و شمارهٔ ابیاتش بنوشتهٔ‌کشف‌الظنون ازسه هزار متجاوز میباشد و لکن‌آنچه دربیروت چاپ شده شمارهٔ ابیاتش‌کمتر ازهمین مقدار است و شروح بسیاری ازاکابر، بهمین دیوان نوشته‌اند وحاوی اشعار دورهٔ جوانی و اوائل زندگانی میباشد و بمدایح و مراثی و تهنیت متفرقه مشتمل است و

خود ابوالعلاء نیز شرحی بر آن نوشته و **ضوءالسقط** نامش کرده است **۱۵- ضوءالمسقط** که شرح همان سقطالزند فوق است و ذکر شد **۱۶- ظهیرالعضدی** در نحو **۱۷- غیثالولید** که **شرح دیوان بحتری** است **۱۸- اللامعالعزیزی فیشرح شعرالمتنبی** و اینکتاب را بعدازتألیف از خودش خوانده و بسیارش میستودند پس ابوالعلاءگفت گویا متنبی دراین شعر خود با نظر غیبی بمن نگاه کرده است :

انا الذی نظر الاعمی الـی ادبی　　　واسمعت کلماتی من به صمم

۱۹- لزوم مالایلزم یا **لزومیات** وآن هم دیوانشعر بوده ودرمصر وغیره چاپ وبترتیب حروف هجا است وخودشآن را شرحکرده و **راحةاللزوم**اش نامیده است **۲۰- مثقالالنظم** درعروض **۲۱- معجز احمد** که شرح مشکلات و غرائب اشعار متنبی ومدافعه از اعتراضات وارده برآنها است **۲۲- ملقیالسبیل** که مختصر و بنوشتهٔ کشفالظّنون درمواعظ و بنوشتهٔ معجمالمطبوعات رسالهایست فلسفی ودر دمشق چاپ ودرهزار ونهصد ودوازدهم میلادی در دمشق درمجلّهٔ المقتبس نیز منتشرگردیدهاست وغیراینها .

عقیـدهٔ مذهبی ابـوالعلاء مابین اربـاب تراجم و سیر و محـل اختـلاف و نظر میباشد ، اکثر اکابرکه منجمله ذهبی ویاقوت حموی وملاسعد تفتازانی و بعضیازاجلاّی دیگر است محکوم بکفر و زندقه و الحادش نمودهاند . خطیب بغدادیکه معاصرش بوده گوید ابوالعلاء تزهّد میکرد ، لباس درشت میپوشید،گوشت نمیخورد، چندین سوره از سورههای قرآنی را معارضهکرده و حکایات مختلفه دربارهٔ او نقل شده تاآنکه بعضی از مردم حکم بالحادشکردهاند .

ابنخلّکان نیزگویدکـه ابوالعلاء موافق رأی قدمای حکماکه ذبح حیوانات را ظلم و ستم دانسته و اصلاً گوشت نمیخوردند چهل و پنج سال تمام محض از راه تـدیّن گوشت نخورد، هم دراثر تعبّد باعتقاد حکمایقدیمکه تولید نسل را روا ندیده وجایز نمیشمردند و جنایت برفرزنـد میپنداشتند صاحب اولادی نشد و وصیّت نمودکه این شعر را برقبر او بنویسند :

هـذا جنـاة ابیعلـــــــــــی وماجنیت علیاحد

این بیت برعدم ازدواج و بیفرزند و ولد بودن وی دلالت دارد . علیبنهمام ازتلامذهٔ

وی قصیده‌ای درمرثیهٔ او گفته ودراین بیت‌که ازابیات همان قصیده میباشد اشاره بهمین عقیدهٔ گوشت نخوردن اوکرده است :

ان‌کنت لم ترق‌الدماء زهادة　　فلقد ارقت‌الیوم من عینی دما

مشهور است ، روزی ابوالعلاء درحدّ شرعی سرقت‌که سارق برای‌یکربع دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) محکوم بقطع ید میشود با سید مرتضی بمقام معارضه برآمد و این شعر را انشا نمود :

ید بخمس مئین عسجد ودیت　　ما بالها قطعت فی‌ربع دینار

حاصل اعتراض‌آنکه پانصد دینار بودن دیهٔ یك دست (چنانچه ازاحکام مسلّمهٔ اسلامی است) با محکوم بقطع بودن‌آن برای ربع دینار (چنانچه حکم مسلّمی دیگر اسلام است) منافی و مناقض میباشد پس سید مرتضی یا سید رضی در جوابش‌گفت :

عزالامانة اغلاها و ارخصهـا　　ذل‌الخیانة فافهم حکمت‌الباری

یا خود سیّد بدین شعر جواب داد :

حراسةالدین اغلاها و ارخصها　　حراسةالمال فافهم‌حکمةالباری

شخصی دیگر از اهل مجلس شریف سیّد ، بدین روش جواب داد :

هناك مظلومة غالب بقیمتهـا　　وهیهنا ظلمت هانت‌علی‌الباری

دیگری جوابی نثری داده وگفت : لَمّا کانَتْ اَمِینَةً کانَتْ ثَمِینَةً فَلَمّا خانَتْ هانَتْ

یکی دیگر همین جواب نثری را نظم‌کرده وگوید :

خیانتها اهانتهـا و کانت　　ثمینا عند ما کانت امینا

نیز از اشعار او است‌که دلالت برسوء عقیده‌اش دارد :

هفت‌الحنیفة، والنصاری مااهتدوا　　و یهود حارت ، والمجوس مضللة
اثنان اهـل‌الارض ، ذوعقـل بلا　　دیـن و آخر دین لاعقـل له

ولا تحسب مقـال الرسل حقـا　　و لکـن قـول زور سطـروه
و کان‌النـاس فی‌عیش رغیـد　　فجـائوا بـالمحـال فکـدروه

اذا ما ذکرنـا آدم و فعـاله　　و تزویجه بنتیه لابنیه فی‌الخنا
علمنا بان الخلق من اصل زنیة　　و ان جمیع‌الناس من عنصرالزنا

بنوشتهٔ نور سافر قاضی ابن‌عقامهٔ یمنی درجواب آن گفته است :

لعمرك ان القــول فيــه لصادق	وتكذب في‌الباقين من شط اودنا
كذلك اقــرار الفتى لازم لــه	و في‌غيره لغو بذاجــاء شرعنا

امثال اینها بسیار ، در معجم‌الادبا از تاریخ غرس‌النعمهٔ محمد بن هلال بن محسن‌صابی نقل‌کرده و پاره‌ای مکاتبات را هم‌که بین ابوالعلاء و ابونصر بن ابی‌عمران (داعی‌الدّعاة مصر) راجع باستفسار از سبب ترك‌گوشت و منافع حیوانی و خارج از اصول حکمت بودن‌ذبح‌حیوانات ودیگرعقائددینیّه وقوع‌یافته درمعجم‌الادبامشروحاً نگارش‌داده‌است.

خطیب تبریزی‌گوید روزی ابوالعلا جویای اعتقاد دینی من شد ، برای اینکه از عقائد او مستحضر بوده‌باشم جواب دادم‌که هنوز درشك وحیرت بوده و اعتقادی اخذ نکرده‌ام، ابوالعلاءگفت من‌هم بهمین‌حال هستم . در روضات‌الجنّات‌گوید: سوء عقیدت و خبث سریرت و فساد قلب و طینت ابوالعلا محل تردید و شبهه نمی‌باشد . با این‌همه قومی‌گویندکه ابوالعلا در اوائل حال سوء طریقت داشته ولی در اواخر عمر توبه‌کرده است. جمعی‌گویندکه درتمامی‌عمر بشرع شریف اسلامی‌آراسته وازسوء عقیده پیراسته بوده و اشعار وکلمات مشعر بسوء عقیده ازخود او نمیباشد ودیگران از روی حسد براو بسته‌اند و هریکی دلیلی بگفتهٔ خود آورده‌که شرح آنها خارج از وضع کتاب بوده و مع‌ذلك‌گمان نداریم‌که بعداز بیانات مذکور حاجتی‌بنقل‌آنها داشته‌باشیم . بلی ازبعض اشعار اوکه در سقط‌الزّند طبع شده وازغیرآن نیز نقل‌گردیده معتقد بمبدء ومعاد بودن وی ظاهر و روشن میگردد وبس .

وفات ابوالعلا روز دویم یا سیّم یا سیزدهم ربیع‌الاول چهارصد و چهل و نهم هجرت مطابق هزار و پنجاه و هفتم میلادی درمولد وموطن خود معرّةالنعمان واقع شد و ازقید دو زندان خانه و نابینائی خلاص و درهمانجا زندانی ابدی قبرگردید . هشتاد و چهار تن از شعرای نامی وقت مرائی بسیاری درحق وی‌گفتند وشعری مشعر به بی‌زن و فرزند بودن او و تدیّن او بهمین رویه (موافق رأی حکمای قدیم هند) که بموجب

وصیت خودش برسر قبرش نوشتند از ابن خلکان مذکور افتاد و **وجه نسبت تنوخی** در **ت ن** مذکور شده است .

(ص۲۴۲هب و۷۳ت و۱۰۷ج۳جم و۲۴۰ج۴تاریخ بغداد و۳۶۴ج۱مه و۲۶۰ج۲ع و۶۶ج۱فع وغیره)

معز الدولة **احمد بن بویه** - موافق آنچه تحت عنوان **آل بویه** اشاره خواهد شد یکی از امرای دیالمه است . و رجوع بدانها نمایند .

معز الدین **امیرمحمد بن ابی‌الحسن** - موسوی، مجاور مشهد مقدس رضوی، از اکابر اواسط قرن یازدهم هجرت میباشد که در سال هزار و چهل و سیم هجرت درقید حیات بوده واز تألیفات او است :

۱- **انیس الصالحین** ۲- **التقیة المنطقیة** که بنام پسر خود تقی‌الدین محمد درعلم‌منطق تألیف داده‌است ۳- **ثمرة العقبی فی‌شرح ذخیرة یوم الجزاء** ۴- **ذخیرة یوم الجزاء فی‌ما یجب علی عامة المکلفین من الاصول والفروع** ۵- **رسالة النجاة** که درسال مذکور در هشتاد سالگی تألیفش داده‌است ۶و۷- **الشمسیة و الصدریة** که هردودر نحو، اوّلی‌را برای‌پسرش شمس‌الدین محمد ودوّیمی‌را برای‌پسردیگرش صدرالدین‌محمد تألیف‌داده وسال وفاتش بدست‌نیامد.

(متفرقات ذریعة)

معز الدین **امیرمحمد بن تقی‌الدین** - اصفهانی ، عالم فاضل کامل، جامع علم و عمل ، از اکابر قرن دهم هجرت که با محقّق کرکی (متوفّی بسال ۹۴۰ه ق = ظم) معاصر و ازتلامذهٔ شیخ ابراهیم قطیفی سابق‌الذکر بود ، پس‌از عزل میرغیاث‌الدین منصور ، امر صدارت بدو مفوّض شد و درشهر اصفهان **اقضی‌القضاة** گردید ، سال وفاتش بدست نیامد . از قطب‌الدین اشکوری نقل است که بواسطهٔ بعضی از اعلام از همین معزّالدین امیرمحمد نقل‌کرده که یکی از ائمهٔ اطهار ع درعالم رؤیا اورا بمداومت‌کتاب **مفتاح الفلاح** امر فرمودند ، بعداز بیداری بمناسبت عدم اطّلاع از همچون‌کتابی ازعلمای اعلام استفسار نمود، ایشان نیز اظهار بی‌اطّلاعی‌کردند تا پس‌از مدتی از شیخ بهائی بعد ازمراجعت از سفر استفسار نمود شیخ فرمودکه من درهمین‌سفر کتابی در دعا تألیف داده و **مفتاح الفلاح**‌اش نام‌کرده‌ام الآن اینکه نام‌آنرا بکسی نگفته و

نسخه را نیز بکسی نداده‌ام (اشاره باینکه تو اسم مفتاح‌الفلاح را ازکجا دانسته‌ای) معزّالدین رؤیای مذکورخودرا بیان‌نمود، شیخ بسیارگریه‌کرد ونسخهٔ‌اصل مفتاح‌الفلاح را بمعزّالدین داد و اوّلین نسخه‌ای‌که از روی خط خود شیخ استنساخ شده همین‌نسخهٔ معزّالدین است . **نگارنده‌گوید** : این قضیه با در نظرگرفتن زمان صدارت معزالدین‌که پیش از ولادت شیخ بهائی بوده قدری محتاج بتأمل است .

(ص ۲۴۳هب و اطلاعات متفرقه)

معزالدین **سید مهدی** - قزوینی بعنوان **قزوینی سیدمهدی** مذکورشده‌است.

معزلدین‌الله **معد بن اسمعیل بن منصور بن محمد بن عبیدالله** - **عبیدی فاطمی**، مکنّی بـه **ابوتمیم** ، ملقّب بـه **معزلدین‌الله** ، چهارمین خلیفهٔ فاطمیّون مصر میباشد (بالاجمال تحت عنوان **فاطمیون** اشاره نمودیم)که در اواخر سال سیصد و چهل و یکم هجرت بعداز وفات پدرش (که شرح حالش ضمن‌عنوان **قائم محمد** نگارش‌یافته) بخلافت رسید ، خلافت‌او مسلّم خاصّه و بسیاری از عامّه‌گردید، بجهت استحکام اساس خلافت ببلاد افریقا رفته و غلام خود جوهر بن عبدالله معروف به کاتب رومی را باسکات فتنهٔ متمرّدین‌آن نواحی برگماشت ، جوهر نیز باکمال موفقیّت همهٔ ایشانرا تحت تمکین درآورد ، هریك از صاحب فـاس و صاحب سجلماسه را در قفسی آهنین‌کرده و درهمهٔ‌آن نواحی وظائف دعوت را انجام داد تا بعدازموت‌کافور اخشیدی صاحب دیار مصر بتسخیرآن‌نواحی مأمور شد ودرسال سیصد وپنجاه و هشتم هجری‌تمامی آنها را مسخرکرد و مژدهٔ فتح را بمولای خود معز لدین‌الله نگاشته و خطبهٔ بنی‌عباس و سکّهٔ عباسی را موقوف داشت ، لباس سیاه راکـه متداول و لباس رسمی ایشان بـوده قدغن‌کرد، درمقابل بنام معز خطبه خوانده و سکّه زده و خطیبان را لباس‌سفیدپوشانید و خطبه را بنام نامی چهارده معصوم مزیّن نمود وغیراینها از دیگر اقدامات‌اساسی او که در محل خود نگارش یـافته است . معزلدین‌الله در ماه ربیع‌الثانی سیصد و شصت و پنجم هجرت درچهل و شش سالگی درقاهره وفات یافت و پسرش نزار بن معدکـه شرح

حالش بعنوان عزیز بالله نگارش یافته خلیفهٔ وی گردید.

(ص ۱۲۸ ج ۱ و ۲۲۱ ج ۲ کا و ۲۰۵ لس وغیره)

معزی سمرقندی محمد بن عبدالملك - سمرقندی ، از مشاهیر شعرای نامی فرس میباشدکه درعهد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی ظهورکرد ، درعهد سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ه ق = تسه - تفه) سیمین ملوك سلاجقهٔ ایرانی ترقی یافت تادرعهدششمین ایشان سلطان سنجر (۵۱۲-۵۵۲ه ق = ثیب - ثنب) بمقامی بس عالی رسیده و بمنصب **امیرالامراء** و **ملك الشعراء** مفتخر شد و بجهت انتساب بسلطان سنجر که لقب ناصرالدین و معزالدین داشته به **معزی** و **امیرمعزی** شهرت یافت بلکه بنوشتهٔ **مجمع الفصحاء** پیش از سلطان سنجر از عهد ملکشاه (که او نیز علاوه برجلال الدین ملقب به **معزالدین** هم بوده) **لقب معزی** داشته است. بهرحال معزی باکمال عزت و جلالت میزیسته و تمامی شعرای معاصر او مدحتش گفته و خدمتش میکردند ، بفصاحت واستادی وی اذعان داشتند ومحض از راه مفاخرت ابیات اورا تضمین میکردند. دیوان معزی بنوشتهٔ بعضی درحدود پانزده هزار بیت داشته ویك نسخهٔ آن که در کتابخانهٔ مجلس طهران میباشد درحدود سیزده هزار و سیصد بیت دارد و دونسخهٔ دیگر نیز که شمارهٔ ابیات یکی پنجهزار ودیگری درحدود هشت هزار وچهارصد بیت میباشد بشمارهٔ ۱۹۴ و ۱۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود میباشند. سلطان سنجر درشب عید فطر بعداز رؤیت هلال، معزی راکه نیز حاضربوده امر ببدیهه گوئی آن حال نمود ، معزی نیز در دم این شعر را گفت :

ای ماه چو ابروان یاری گوئی — یا همچوکمان شهریاری گوئی
نعلی زده از زرّ عیاری گوئی — درگوش سپهر گوشواری گوئی

سلطان از فصاحت زبان و بداهت طبع او بسیار خوشدل شد وبا انعام یك اسب ممتاز و پنج هزار درهم مفتخرش فرمود پس معزی این رباعی راگفت :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید — از خاك مرا بـرزبر ماه کشید

چون آب، یکی رباعی ازمن بشنید　　چون باد، یکی مرکب خاصم بخشید

وفات معزی بسال پانصد و چهل و دویم هجری قمری در مرو واقع شد و حکیم سنائی مرثیه‌اش گفت . اما سمرقندی بودن معزی مشهور است و لکن در مجمع الفصحا گوید که بعضی اورا از مردم نیشابور دانسته و برخی از اهل نساش پنداشته است وخودش اظهار نظر نکرده و فقط سمرقندی بودن اورا تکذیب نموده است .

(ص ۵۷۰ ج۱مع و ۴۳۲۷ ج۶س وغیره)

معشوقی

اسمعیل بن پیرعلی سلطان - آقسرائی، ملقّب به **معشوقی** ، معروف به **اوغلان‌شیخ**، از اکابر شعبهٔ ملامیّه از طریقت پیرامیهٔ صوفیّه میباشد هنگامی که دهمین ملوك عثمانی سلطان سلیمان خان (۹۲۶-۹۷۴ه ق = **ظکو- ظعد**) عازم مسافرت ایران بوده بآقسرای رفت ، با پیرعلی سلطان فوق که قطب وقت بوده ملاقات نمود ، بعداز مشاهدهٔ پاره‌ای کرامات ، طالب دعای خیر شده ودرخواست نمود که پسرش اسمعیل در استانبول توطّن نماید او هم قبول کرده وگفت پسرم اسمعیل را قربان کعبهٔ وفا میکنم اینك اورا در هیجده سالگی باستانبول فرستاد ، بعد از شش ماه پیرعلی سلطان وفات یافت و اسمعیل بمقام قطبیّت و مشیخت رسید و اوغلان شیخ گفتن او نیز بهمین جهت بوده که درکودکی و خردسالی بمقام مشیخت ارتقا یافته‌است که شیخ، بمعنی پیر ومرشد و اوغلان هم بترکی بمعنی پسر خردسال است . وفاتش درسال نهصد و سی و پنجم هجری قمری مطابق ۱۵۲۸م = **غفکح** واقع گردید .

(ص ۳۰۶ ج ۱ فع وغیره)

معصومعلیشاه

حاج‌میرزامعصوم- معروف به **میرزاآقا** ابن حاج‌میرزازین‌العابدین ابن نائب‌الصدر حاج میرزا معصوم ملقّب به **رحمتعلی شاه** ابن حاج محمدحسن بن معصوم ، قزوینیّ الاصل ، شیرازیّ المولد ، طهرانیّ المسکن ، نعمت‌اللّهیّ المسلك، ازاکابر عرفای شاه نعمت‌اللّهی عصرحاضرما میباشدکه لقب‌طریقتی او **معصومعلی شاه** بود ، ولادتش در چهاردهم ربیع‌الاول هزار و دویست و هفتادم هجرت

درشیراز واقع شد، درچهار سالگی بمکتب رفت و تا سه سال دیگر تحصیلات فارسی را خاتمه‌داده وبتعلّم عربی پرداخت ، درهشت سالگی او پدرش وفات یافت واز این‌رو بشدائد بسیاری گرفتار و چندین سال دیگر بتحصیل کمالات متنوعه پرداخت تا در اوّل محرم هشتاد و هشت بعزم زیارت وادامهٔ تحصیلات علمیّه بعراق عرب رفته وفیض صحبت حاج‌میرزا محمدحسن شیرازی آتی‌الذکر و



عکس معصومعلی‌شاه -۳۳

فاضل‌اردکانی ملامحمدحسین سابق‌الذکررا دریافت ودرسال نود وسیّم هجرت باز بحکم ضرورت معاش بشیراز عودت نمود وعاقبت دریازدهم شعبان هزار وسیصد وچهل وچهارم هجرت وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الحرمین و سعادة‌الدارین** که بزبان فارسی حاوی گزارشات او بزیارت بیت‌الله است (مسافرت) ۲- **جنگل مولی** ۳- **طرائق‌الحقائق** که شرح حال اکثر مشایخ عرفا را حاوی و سه مجلّد بوده و درطهران چاپ سنگی شده است .

(متفرقات ذریعة وغیره)

معصومی **ابوعبدالله** - از دانشمندان اطبّا وفلاسفه وحکما وفحول فقهای اسلامی اصفهان میباشد که درطبابت وفنون فلسفه بصیر ، درفقاهت نیز بی‌نظیر، شهرت او درفقه و حکمت بیشتر از شهرت طبابتی او بود و مباشرت عمل طبابت را دون مراتب علمیّهٔ خود دیده و بتدریس کتب فقه وحکمت میپرداخت. وقتی که ابوعلی سینا از همدان باصفهان رفت معصومی بخدمتش شتافت ، تاآخر عمر مشغول استفاده و استفاضه بوده و حرمت اورا منظور می‌داشت و از اکابر تلامذهٔ ابوعلی بشمار

میرفت، بلکه ابوعلی بتمامی تلامذهٔ خود ترجیحش میداد و توقیرش میکرد ومیگفت‌که معصومی نسبت بمن بمنزلهٔ ارسطو میباشد نسبت بافلاطون . معصومی سالها بعداز استاد خود دراصفهان تدریس‌میکرد تا درحوالی‌چهارصد وپنجاه‌هجرت درگذشت ودرهریك از **حفظ‌الصحة** و **شرح‌کلمات متقدمین** و **مفارقات عقلیه** و **منطق**کتابی تألیف داده است.

(ص ۵۶۹ ج ۲ مه و۱۲۹مر)

معلم[1]

معلم‌اول **ارسطو** - که ارسطوطالیس و رسطالیس و ارسطاطالیس نیز گویند رئیس حکمای مشائی ، فیلاسوف اعظم روم ، اعقل و افهم تلامذهٔ افلاطون بود . افلاطون درغیاب‌او درس نگفته و تعطیل میکرد واگر تکلیف بتدریس مینمودند میگفت‌که هنوز عقل حاضر نشده‌کنایه ازآنکه کسی‌که قوهٔ فهم و ادراك و تعقل مقالات افلاطونی را داشته باشد بجز ارسطو نیست . در روضات‌الجنّات گوید سبب معلّم اوّل‌گفتن‌ارسطو چنانچه مسموع‌افتادآنکه وی نخستین واضع علم‌منطق بوده و نخستین‌کسی است‌که مذهب تناسخ را ابطال‌نمود وهم اوّلین‌کسی است‌که مطالب سخیفه و موهومه را از میان مطالب حکمت برانداخت و راه استدلال واثبات مدّعی با دلیل وبرهان منطقی را بازنمود والاّ پیش از او مطالب حکمت وفلسفه را از راه تقلید اخذ می‌کرده‌اند . وفات ارسطو در سال سیصد و بیست و دویم مقدم میلادی در شصت و دوسالگی واقع‌گردید .

(ص۱۸۳مر وسطر۲۷ص۳۴۶ت)

معلم‌ثالث در بعضی از عبارات میرداماد اشاره بخودش است وعلاّمهٔ معاصر درچندین جا ازکتاب ذریعة **ابن‌مسکویه** راکه درباب‌کنی بهمین عنوان خواهدآمد بهمین وصف معلّم ثالث ستوده است .

۱- **معلم**- بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعیل ، عنوان مشهوری جمعی از اکابر میباشد که بعضی از ایشان را تذکر می‌دهد ودراصطلاح رجالی، لقب محمد بن بلال ومحمد بن نعمان والد ماجد شیخ مفید معروف بوده این است‌که خود شیخ مفید را هم **ابن‌المعلم** گویند.

معلم ثانی **محمد بن طرخان** - بعنوان **فارابی** نگارش یافته است .

معمائی **امیرحسین بن‌محمد** - حسینی نیشابوری، معروف به **معمائی** از اجلای شعرا و اکابر عرفا ودرطبقهٔ حسین بن معین‌الدین میبدی ونظائر وی ، بسیار دقیق‌النظر و درفنون علوم عقلیّه باخبر بود . درهرات استفاده‌های بسیاری از عبدالرحمن جامی (متوفی بسال ۸۹۸ه ق = ضصح) نمود و بالخصوص در فن معمّا مهارتی بی‌نهایت داشت و موافق آنچه ضمن شرح حال شرف‌الدین علی یزدی نگارش دادیم برتمامی اهل این فن تقدّم یافته ویگانه سبب اشتهار وی گردید . ملوك و وزرا و اعیان و اکابر خراسان فرزندان‌خودرا نزد او می‌فرستادند که همان رسالهٔ‌معمّای‌مذکوره در شرح حال مزبور را از خود مؤلف یادگرفته باشند . وفات امیرحسین بسال نهصد و چهارم یا دوازدهم هجرت در هرات واقع گردید و از بعض اشعارش برمی‌آید که تخلّص شعری او شفیعی بوده است . (سطر ۸ ص ۲۶۰ ت وغیره)

معمائی **علی یزدی** - بعنوان **شرف‌الدین علی یزدی** نگارش یافته‌است .

معمــر یا **معمر المغرب** } درباب کنی بعنوان **ابوالدنیا** خواهدآمد .

معمری (بروزن مثنوی) **محمد بن احمد** - نحوی ، مکنّی به **ابوالعباس** از مشایخ نحویّین و ازتلامذهٔ زجاج نحوی ودرشعر نیزمتوسط بوده و بعداز سیصد تمام هجرت درگذشت . (ص ۱۷۴ ج ۱۷ جم)

معمریه فرقه‌ایست که بعنوان **یعمریه** خواهدآمد .

معنی **معول** } **دویمی** لقب رجالی احمد بن محمد ، **اولی** هم سفیان بن خالد و تخلّص شعری محمدمسیح هم هست که بعنوان **مسیحا** مذکورشد.

معیدی **احمد بن سلیمان** - مکنّی به **ابوالحسین**، از مشاهیر ثقات‌علمای نحو و لغت میباشدکه خطّی خوب هم داشته و شب چهارشنبه بیست و سیّم صفر دویست و نود و دویم هجرت درگذشت.

(ص ۱۱۸ف و۶۴۹ ج ۳ جم)

معیدی **احمد بن‌محمد بن عبدالله** - نحوی، از اکابر اصحاب ثعلب‌نحوی (متوفی‌بسال۲۹۱ه ق = **رصا**) بوده وچیزی دیگر بدست‌نیامد.

(سطر۱۴ ص ۶۴ ت)

معیدی **ضمرة بن ضمرة** - یکی‌از بلغای عرب زمان جاهلیّت میباشدکه قصیرالقامة و عظیم‌الجثّة، بسیار عبوس و نازیبا و قبیح‌المنظر بوده ومثل معروف **تسمع بالمعیدی خیر من‌ان‌تراه** یا **ان تسمع** الخ یا **لأن‌تسمع** الخ ویا **تسمع بالمعیدی لاان‌تراه** که بعبارات مختلفه حکایت‌شده درحق‌او است. اوّل‌کسی‌که این‌جمله را بزبان‌آورده بنوشتهٔ قاموس‌اللّغة و جمهرةالامثال ابوهلال عسکری نعمان بن منذر بن ماءالسماء میباشدکه درحق ضمرةگفته‌است. چنانچه ضمرةکه از قبیلهٔ معد یا معید بن عدنان بوده‌آب برکه و استخرهای نعمان را فاسد مینمود، نعمان هم صبر می‌کرد تاآنکه دیگر تاب‌تحمّل‌نمانده وبضمرة‌بنگاشت‌که تحت اطاعت درآید وصد شتر جایزه بگیرد ضمرة نیز قبول‌نمود ودرپیشگاه نعمان حاضر وبجهت قبح‌منظرش مورداستخفاف

معیدی- بنوشتهٔ جمهرةالامثال، مصغرلفظ مَعَدّی با دوفتحه و تشدید دال منسوب به معد است و ازبعضی نقل‌کرده‌که **معید** خود نام قبیله‌ایست و مصغرکلمهٔ دیگر نیست.

در ترجمهٔ احمد بن سلیمان از تنقیح‌المقال هم‌گویدکه مغیدی منسوب به معید است با صیغهٔ مصغر و **بنی‌معید** بطنی‌است بزرگ از عدنان‌که جمیع اولاد عدنان از نسل اویند.

درقاموس‌گوید معد بن‌عدنان ابوالعرب و معد (با دوفتحه و تشدیدآخر) نام‌قبیله‌ایست کوچك و درمقام نسبت معدی‌گویند و **معیدی** هم مصغرکلمهٔ معدی است‌که دراصل با تشدید دال و یاء نسبت بوده پس بجهت استثقال دوتشدید، دال را مخفف‌کردند وحاصل مرام‌آنکه **معیدی** منسوب به **معید بن‌عدنان** است‌که قبیلهٔ **بنی‌معید** هم ازنسل او می‌باشند ویا خود نام پسرعدنان معد بوده (با دوفتحه وتشدید دال) ودرنسبت بآن هم معدی‌گویند بهمان‌حرکة ومعیدی اسم‌مصغر همین معدی است. باری لفظ معیدی دراصطلاح رجالی لقب احمد بن سلیمان مذکور ذیل‌است.

شده و با نظر حقارتش نگاه‌کرد ، ضمرة دریافته وگفت **مهلا ایها الملك** مردی اشخاص را با صاع وپیمانه مقیاس نمی‌کنند بلکه: **انما المرء باصغریه قلبه ولسانه ان قاتل قاتل بجنان و ان نطق نطق بلسان** یعنی میزان مردی ، قلب و زبان شخص است که با قلب قوی مقاتله مینماید و با زبان فصیح هم نطق میکند پس نعمان تحسین کرده وچند مطلب از وی سؤال کرد ودرهمهٔ آنها جواب متین عاقلانه وحکیمانه شنید و با صلهٔ شاهانه‌اش مفتخر گردانید. در مجمع الامثال میدانی گوید اوّلین کسیکه این جمله را بزبان آورد منذر پدر نعمان بوده و داستانی دراین باب مذکور داشته که حاجتی بنقل آن نداریم . بهرصورت معنی این جمله آنکه شنیدن نام معیدی بهتر از دیدن روی نازیبای او است و بعد از آن مثل جاری وسائر شد ودربارهٔ هرکسی که ملاقات و دیدارش ملال آور باشد استعمال نمایند (قاموس و جمهرة و مجمع الامثال)

معین غالباً مخفّف معین الدین و عنوان مشهوری بعضی از اجلّه بوده و ذیلاً بعنوان اصل مذکورش معین الدین بارعایت ترتیب در اسامی ایشان تذکر میدهد و دربعضی از ایشان که نام اصلیش نیز معین الدین است در اسامی بلده وموطن ایشان رعایت ترتیب خواهد شد مثل معین الدین استرآبادی وامثال آن.

معین الدین **احمد بن عبدالرزاق** - بعنوان **طنطرانی** نگارش یافته است .

معین الدین **استرآبادی** الاصل ، **مشهدی** الموطن ، از شعرای ایرانی عهدشاه طهماسب صفوی(۹۳۰-۹۸۴ه ق = **ظل - ظفد**) میباشد که بسیار مجلس آرا و بلطائف و ظرایف و نکات دقیقه آشنا بود و دراین باب رساله‌ای بنام **لذت** نوشته و بهمین جهت به **معین لذت** شهرت یافته‌است . درسال نهصد وهفتاد وششم هجرت بمصاحبت معصوم بیگ نامی بجهت عقد مصالحه باستانبول رفت ، از آنجا نیز با هیئت سفارت بجانب حجاز اعزام شد ، بین معصوم بیگ و امیرحاج منازعه و لجاج واقع و معصوم بیگ با رفقایش مقتول گردیدند و معین الدین با چند نفر دیگر خلاصی یافته و بحبشه رفتند، از آنجا نیز ازراه دریا بهندوستان عازم ولی دراثنای راه کشتیشان شکسته،

وغرق شدند واز او است :

افسوس که یک عمر راهی کردیم — مردانه نه زیستیم و واهی کردیم
در نامه نماند جای یك نقطه سفید — از بس که شب و روز سیاهی کردیم

ظاهراً اسم اصلیش نیز معین‌الدین است. (ص ۴۳۳۵ ج ۶ س)

معین‌الدین **جوینی-** بعنوان **جوینی مولانا معین‌الدین** نگارش یافته است.

معین‌الدین **حسن چشتی-** (که به **معین‌چشتی** معروف بوده وخواجه‌معین‌الدین نیزگویند) از اکابر مشایخ عرفا میباشدکه در اصل سیستانی ویا از قریهٔ چشت ازتوابع هرات بود و این سلسله بهمین‌جهت **چشتی** شهرت یافته‌اند، پس بهندوستان رفت و درترویج دین مقدّس اسلامی اهتمام تمام داشته و صاحب کرامات و خوارق عادات میباشد واز او است :

بحقّ اوکه بکونین دیده نگشایم — که تا نخست ببینم جمال مولی را
اگر درآتش وصلش بسوختم چه عجب — که کوه تاب نیاورد این تجلّی را
معین بچشم خرد حسن دوست ننماید — ببین بدیدهٔ **مجنون** جمال لیلی را

وفات او بسال ششصد و سی و چهارم هجرت در نود و هفت سالگی در شهر اجمیر هند واقع شد و قبرش درآنجا معروف است . (ص ۲۲۰ض و۴۳۳۶ ج۶س)

معین‌الدین **دقاقی-** پسر تقی‌اوحدی، ازاتقیای‌شعرای‌ایرانی عهد شاه‌تهماسب صفوی(۹۳۰-۹۸۴هـ ق= **ظل - ظفد**) میباشدکه به **معین** تخلّص نموده و وعظ هم میکرد ، شاه را دربارهٔ وی اعتقادی‌کامل بوده و حضور درمجلس وعظ اورا وظیفهٔ خود می‌شمرده است . اخیراً بهندوستان رفته و درشهر دکن اقامت‌کرد و از از اشعار او است :

دام صیّاد **معین** باز بخود میبالد — تازه صیدیش همانا بکمند افتاده‌است

بسال‌نهصد وهفتاد ونهم‌هجرت دردکن‌درگذشت وظاهراًمعین‌الدین نام‌اصلیش‌هم بوده‌است.
(ص ۴۳۳۵ ج ۶ قاموس‌الاعلام)

معین‌الدین **سالم بن بدران بن‌سالم بن علی** - مصری مازنی امامی ، ملقّب به **معین‌الدین** یا **معزالدین**، مکنّی به **ابوالحسن**، عالمی‌است‌فاضل فقیه جلیل، فتاوی‌او درباب مواریث فقه منقول و او نیز ازاساتید ومشایخ اجازهٔخواجه نصیر طوسی بوده واز قاضی نعمان مصری بسیار نقل میکند واز تألیفات او است :

۱- **الاعتکافیة** ۲- **الانوار المضیئة الکاشفة لاصداف الرسالة الشمسیة** ۳- **التحریر** درفقه چنانچه خواجه بدو نسبت داده ودرکتاب فرائض نصیریّه نیز ازآن نقل میکند. سال وفات او مضبوط نیست وبنا بنوشتهٔ ذریعة بحکم بعضی از قرائن خارجی وفات او پیش از سال ششصد و شصت و یکم هجرت بوده است . اینکه بعضی از معاصرین وفات اورا درسال ششصد و نوزدهم هجرت نوشته‌اند اشتباه است‌که موافق‌آنچه در روضات از ریاض‌العلما نقل‌کرده این سال ، تاریخ اجازهٔ او بخواجه است نه وفات او .

(ص ۳۰۱ت و۲۴۳هب و متفرقات ذریعة)

معین‌الدین **سیدعلی بن نصر**- بعنوان **قاسم‌الانوار** نگارش یافته‌است.

معین‌الدین **ملامحمد**- واعظ فراهی، ملقّب‌به **معین‌الدین** ، پسرملاشرف‌الدین حاج محمد فراهی، ازعلمای قرن دهم عهد سلطان‌حسین میرزا بایقرای (متوفی بسال ۹۱۱هـ ق = ظیا) میباشدکه زاهد و متّقی و منزوی ، به **مسکین** یا **ملامسکین فراهی** یا **هروی** وبه **معین** یا **ملامعین‌فراهی** یا **هروی** معروف‌بود. پس‌ازآنکه برادرش قاضی نظام‌الدین محمد در سال نهصد تمام هجرت وفات یافت اصرار تمام در قضاوتش داشتند لکن ازکثرت ورع و تقوی امتناع ورزید ودرحدود چهل سال درایّام جمعه درمسجد جامع هرات بوعظ و تذکیر اشتغال داشته واز تألیفات او است :

۱- **بحرالدرر** درتفسیرکه چندین مجلد وعربی و فارسی است . درهمین تفسیر پس‌از آنکه نزول هل‌اتی دربارهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع را از مفسرین نقل‌کرده درتفسیرآیهٔ شریفهٔ **وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ** الخ گوید : **علی‌بسنان ملك دنیاگرفت وبسه‌نان ملك‌عقبی‌گرفت** مسکین توئی‌که نه‌سنان داری ونه سه نان ۲- **تفسیرآیات‌قصص‌موسی** ۳- **تفسیرسورة‌الفاتحة** که ذیلا بنام واضحه مذکور است ۴- **تفسیر سورهٔ یوسف**که درایران بنام **احسن‌القصص** چاپ

شده است ۵- **حدائق الحقائق فی کشف اسرار الدقائق** که تفسیر فارسی است ۶- **روضة الواعظین فی احادیث سید المرسلین** ۷- **معارج النبوة فی مدارج الفتوة** ۸- **الواضحة فی تفسیر الفاتحة** .

وفات معین الدین بنا بر آنچه در عنوان معارج از کشف الظنون نوشته بسال نهصد و پنجاه و چهارم هجرت واقع شد و موافق آنچه در ذریعة تحت عنوان بحر الدرر نگاشته بسال نهصد و هفت تمام هجرت در هرات وفات یافته است که در نزدیکی برادر مذکور فوق خود خواجه عبدالله انصاری دفنش کرده‌اند و بقرینهٔ معاصر بودن سلطان حسین میرزای بایقرا چنانچه موافق جلد هفتم روضة الصفا مذکور افتاد همین تاریخ دویمی تأییدمیشود.

در قاموس الاعلام گوید : **معین الدین هراتی** از شعرای قرن دهم هجرت میباشد که در علم و فضل و تقوی فرید عصر خود و تا اواخر قرن مذکور در قید حیات بود ، **تاریخ موسوی** و **روضة الجنة** در تاریخ هرات و **روضة الواعظین** و **معارج النبوة** از تألیفات وی بوده واز اشعار او است :

چو من ز بادهٔ شوق تو مست و بیخبرم	همه جمال تـو بینم بهرچـه مینگرم
تو هر حجاب که خواهی فرو گذار که من	بنعره‌ای که زنم صد حجـاب را بدرم

نگارنده گوید: اگر چه تاریخ حیات معین الدین هراتی را اواخر قرن دهم نوشته است لکن بقرینهٔ تألیفاتی که بدو نسبت داده ظن قوی میرود که همین معین الدین فراهی مذکور فوق باشد (ص۴۳۳۶ ج ۶ س ومتفرقات ذریعة وکشف الظنون)

معین الدین **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **جاجرمی محمد** مذکور شده است.

معین الدین **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **ایجی محمد** نگارش یافته است .

معین الدین **محمد بن عبدالغنی** - در باب کنی بعنوان **ابن نقطه** خواهد آمد .

معین الدین **هراتی** یا **معین الدین** **هروی** } در ضمن شرح حال معین الدین ملامحمد فوقاً مذکور شد .

معین الدین **یحیی بن سلام** - بعنوان **حصکفی - یحیی** نگارش یافته است .

معین لذت فوقاً بعنوان **معین الدین استرآبادی** نگارش دادیم .

معین جوینی از مشاهیر ادبا و شعرای صوفیّه میباشد که نخست علوم ظاهری را ازفخرالدین اسفراینی اخذکرد پس داخل حوزهٔ ارشاد شیخ سعدالدین محمدحموی گردیده ویك کتاب **نگارستان** نامی بروش گلستان سعدی تألیف داد ودر اواسط قرن هفتم هجرت درقید حیات بوده واز او است :

از زلف پریشان تو آشفته ترم من — درکوی تو آشفته چو باد سحرم من
باشدکه بیابم زگلستان تو بوئی — عمریست که چون باد صبا دربدرم من

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۷۱سفینة و۴۳۳۷ج۶س)

مغازی لقب رجالی محمد بن احمد بن ابراهیم است .

مغربی[1]

مغربی **حسین بن علی بن حسین** - در باب کنی بعنوان **ابن المرزبان** خواهدآمد.

مغربی **عبیدالله بن مظفر** - در باب کنی بعنوان **ابوالحکم** خواهدآمد .

مغربی **محمد شریف** - بنوشتهٔ سفینةالشعراء از اجلاّی عرفای قرن نهم هجرت میباشد وباشیخ کمال خجندی سابق الذکر معاصر، قریحهٔ شعریّه‌اش عالی و دیوان مکمّل او بین عرفا و اهل طریقت دایر بوده واز او است :

تا مهر تو دیدیم ز ذرّات گذشتیم — از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم
در خلوت تاریك ریاضات کشیدیم — در واقعه از سبع سماوات گذشتیم
ما از پی نوری که بود مشرق انوار — از مغربی کوکب و انوارگذشتیم

نیز از اشعار او است که در دیباچهٔ دیوان اشعار خودگوید :

پس ار بینی دراین دیوان اشعار — خرابات و خراباتیّ وخمّار
بت و زنّار و تسبیح و چلیپا — مغ و ترسا وگبر و دیر و مینا
شراب و شاهد و شمع و شبستان — خروش و بربط وآواز مستان

۱- **مغربی**- در اصطلاح رجالی بنوشتهٔ تنقیح‌المقال لقب محمد بن منصور است .

می و میخانــه و رنــد خرابــات | حریف و ساقی و نرد و مناجات
نــوای ارغنــون و نــالهٔ نــی | صبــوح و مجلس و جــام پیاپی
خــم و جــام و سبوی می فروشی | حریفی کــردن انــدر باده نوشی
ز مسجد سوی میخــانه دویــدن | در آنجــا مدتــی چنــد آرمیدن
گــروکردن پیــاله خــویشتن را | نهادن برسر می جــان و تن را
گل وگلزار و سرو و باغ و لاله | حــدیث شبنــم و بــاران و ژاله
خط و خــال و قــد بــالا و ابرو | عذار و عارض و رخسار و گیسو
لب ودندان وچشم شوخ سرمست | سر و پا و میــان و پنجه و دست
مشو زنهار از این گفتــار در تاب | برو مقصود ازآن گفتــار دریاب
مپیچ انــدر سر و پــای عبــارت | اگــر هستی ز اربــاب اشــارت
نظــر را نغزکــن تــا نغــز بینی | گذر از پوست‌کن تــا مغز بینی
نظرگــر برنــداری از ظــواهر | کجــا گــردی ز اربــاب سرائــر
چوهر یکرا ازاین الفاظ جانی است | بزیر هریك ازاینها جهانی است
تو جانش را طلب، ازجسم بگذر | مسمّی جوی باش از اسم بگذر
فــرو مگــذار چیزی از دقــائق | کــه تا باشی ز اصحــاب حقــائق

وفات مغربی درسال هشتصد ونهم هجرت واقع گردید. **نگارنده گوید :** ظاهر بلکه مقطوع آن است که صاحب ترجمه همان ملامحمدشیرین مغربی مذکورذیل است ودرسفینة الشعرا سهواً یا اشتباهاً محمدشیرین را بمحمد شریف تبدیل داده است .

(ص ۱۶۴ سفینة)

مغربی **ملامحمدشیرین محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف** - معروف به **ملامحمدشیرین** ، ملقّب بــه **شمس‌الدین** ، از فحــول موحّــدین و مشاهیر عرفا و صوفیّه و شعرای باتمکین قرن نهم هجری میباشدکه درمعارف بحدّ کمال واز احباب شیخ کمال خجندی سابق الذکر بوده و سری پرشور و دلی پرنور داشته است.

دیوان او مشهور ، نصف اشعارش عربی ونصف دیگرش فارسی وقسمت فارسی آن چندین مرتبه درهند و ایران چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی آن که بترتیب حروف قوافی مرتّب و شمارهٔ ابیاتش درحدود دوهزار و هشتصد بیت بوده و ازآن جمله دویست و سی و چهار بیتش عربی است بشمارهٔ ۲۵۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . مسلکش وحدت وجود بوده و از اشعار او است :

اینجا چه جای وصف حلول است واتّحاد ‌ ‌ ‌ کاین یك حقیقت است پدیدار آمده

ای ازدوجهان نهان عیان کیست ‌ ‌ ‌ وی عین عیان پس این نهان کیست

گفتی که همیشه من خموشم ‌ ‌ ‌ گویا شده پس بهرزبان کیست

گفتی که نهانم از دو عالم ‌ ‌ ‌ پیدا شده دریکان یکان کیست

گفتی که ز جسم و جان برونم ‌ ‌ ‌ پوشیده لباس جسم و جان کیست

گفتی که نه اینم و نه آنم ‌ ‌ ‌ پس این که هم این بود هم آن کیست

از اشعار عربی او است که خطاب بخانوادهٔ رسالت ص کرده وگوید :

الکون صفاتکم و انتم ذات ‌ ‌ ‌ والخلق لشمس وجهکم ذرّات

الجملة فیکم و انتم فیها ‌ ‌ ‌ انتم لهم وهم لکم مرآت

گویند وقتی مرشد او شیخ اسمعیل رستمی مریدانرا در چلّه می نشانده مغربی را نیز برای این مرام طلب داشت پس مغربی این غزل را نوشته و بدو فرستاد او نیز بعد از خواندن غزل مغربی را از این خدمت معاف داشت :

از خلوت تاریك ریاضات گذشتیم ‌ ‌ ‌ در واقعه از سبع سماوات گذشتیم

دیدیم که اینها همه خواب است وخیال است ‌ ‌ ‌ مردانه از این خواب و خیالات گذشتیم

بابا ، سخن ازکشف وکرامات چه گوئی ‌ ‌ ‌ چون ما زسر کشف وکرامات گذشتیم

ای شیخ اگر جمله کرامات تو این است ‌ ‌ ‌ خوش باش کزین جمله کرامات گذشتیم

اینها بحقیقت همه آفات طریقند ‌ ‌ ‌ ما در طلب از جملهٔ آفات گذشتیم

ما از پی نوری که بود مشرق انوار | از مغربی وکوکب و مشکوة گذشتیم

از تألیفات او است :

۱- اسرارفاتحه ۲- جام‌جهان‌نما ۳- دررالفریدفی‌معرفةالتوحید ۴- نزهت‌ساسانیه.

سبب **لقب مغربی** آن است که در اثنای سیاحت ، در دیار مغرب بسیار بسر برد، هم در آنجا بدست یکی از مشایخ طریقت که نسبت بشیخ محیی‌الدین عربی داشته خرقه پوشید پس به **مغربی** شهرت یافته و تخلّص شعری وی هم گردید.

وفات مغربی بسال هشتصد وهشتم یا نهم یا نوزدهم هجری قمری بنوشته مجمع الفصحا دراصطهبانات فارس وبنوشتهٔ قاموس الاعلام وبعضی دیگر درتبریز واقع شد ودرقبرستان سرخاب مدفون گردید .

(مرآت‌الخیال وص ۳۰ ج ۲ مع و ۲۲۳ ص و۴۳۴۷ ج ۶ س وغیره)

مغیثی لقب رجالی محمد بن یحیی است .

مغیریه عنوان مشهوری فرقه‌ایست از مجسّمه مذهب غالی مذهبان که بمغیرة بن سعید نامی منسوب بوده ومعتقد هستند براینکه خدا جسمی‌است بصورت مردی ازنورکه برسرش تاج نور بوده وقلبش منبع حکمت میباشد.

مفتون **عبدالرزاق بیگ آذربایجانی** - پسر نجفقلی بیگلربیگی دنبلی ، ازشعرا وافاضل اواسط قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه تحصیلات علمی ادبی معقولی و منقولی بسیاری‌کرده و درنظم ونثر وعربی و فارسی ودرنکات‌لطیفه و معرفت حال شعرا اطّلاع کامل و خبرتی بسزا داشت ، متتبّع بود ، تمامی اوقات او درمطالعه مصروف میشد و دراشعارش متخلّص به **مفتون** بوده و از او است :

گریافتی‌خضرازازل، قدر شراب‌ناب‌را | بگذشتی‌ازعمرابد، برداشتی‌این‌آب‌را

ای بسا باد صبا در بوستان | برگل و سنبل وزد بی‌دوستان

رفته ما یکبارگی از یادها | خاك ما را برده هرسو بادها

بمژگان رفته‌ام خاك درش اما پشیمانم　　　　که‌شایددررهش‌افتاده‌باشد خارمژگانم

تألیفاتی هم بدو منسوب و ازآن جمله است :

۱- **تذکرة‌الشعر والشعراء** ۲- **جامع‌خاقانی** ۳- **حدائق‌الادباء** ۴- **حدائق‌الجنان** ۵- **حقائق‌الانوار** ۶- **ریاض‌الجنة** ۷- **شرح مشاعر ملاصدرا** ۸- **مآثر سلطانیه** در تاریخ قاجاریه ۹- **مثنوی ناز ونیاز** ۱۰- **نگارستان دارا** وغیراینها در سال هزار و دویست و چهل وسیم هجرت درگذشت .　　(ص۳۶ ج۴ ذریعه و۴۸۳ ج۲مع وغیره)

مفتی　　**سید محمدقلی بن محمدحسین بن حامد حسین بن زین‌العابدین** - موسوی ، معروف به مفتی، از اکابر علمای امامیهٔ هند میباشد که بسیار متتبع و محقق مدقق ، جامع معقول ومنقول ، متکلم جدلی حسن‌المناظرة بود ، در رد مخالفین مذهب اهتمام تمام داشت واز تألیفات او است :

۱- **تطهیرالمؤمنین عن نجاسة المشرکین** ۲- **تقریب الافهام فی‌تفسیر آیات‌الاحکام** ۳- **التقیة** ۴- **تکمیل‌المیزان فی‌علم الصرف** ۵- **الفتوحات الحیدریة** ۶- **الکبائر** .

صاحب ترجمه درچهارم محرم هزار و دویست و شصتم هجرت وفات یافت . شرح حال استادش **سید دلدارعلی** بعنوان **تقوی** خواهدآمد و پسرش میرحامد حسین نیز بعنوان **صاحب عبقات** نگارش یافته است . پسر دیگرش **سیداعجاز حسین‌کنتوری** نیز عالمی‌است متبحر، درتمامی علوم متداوله بصیر وخبیر و ازبزرگان علمای شیعه‌که علوم متنوعه‌را از والد معظم خود فراگرفته و ازتألیفات او است :

۱- **شذورالعقیان فی‌تراجم الاعیان** در چند مجلد ۲- **کشف‌الحجب والاستار عن وجه‌الکتب والاسفار** که فهرست مصنفات شیعه است باسلوب‌کشف‌الظنون ودرکلکته چاپ شده‌است ۳- **القول السدید** وغیراینها. وفات‌او درهفدهم شوال‌هزار ودویست وهشتاد وششم‌هجری قمری واقع‌گردید .　　(ص ۱۰۶ و۱۰۷ ج ۱ عه وغیره)

مفتی‌الثقلین　　**احمد بن‌کمال** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌کمال** خواهدآمد .

مفتی‌الثقلین　　**عمر بن محمد** - بعنوان **نسفی - عمر** خواهدآمد .

مفتی‌الثقلین　　**نصر بن‌محمد** - بعنوان **سمرقندی نصر** نگارش یافته است .

مفجع

محمدبن عبدالله - یا محمد بن احمد بن عبدالله ، کاتب بصری ، **ابوعبدالله** الکنیة، مفجّع الشّهرة واللّقب، شیعی امامیّ المذهب، از وجوه و اعیان نحویّین و اهل لغت وحدیث وشعر و ادب، شاعری است صحیح العقیدة وجلیل القدر، اشعار بسیاری درمراثی اهل بیت عصمت ع گفته ودرهمهٔ آنها اظهار توجّع و تفجّع برمصائب ایشان نموده و لقب مفجّع نیز بهمین جهت بوده است که بصیغهٔ اسم فاعل یا مفعول از باب تفعیل هردو صحیح و بمعنی دردمندکننده یا شده است و خودش نیز در بعض اشعارش گوید :

ان یکن قیل لی المفجع نبزا ‌ ‌ ‌ فلعمری انــا المفجع همـاً

بسیاری از اشعار او درکتاب مناقب ابن شهرآشوب مذکور است وقصیدهٔ فاخری درقصّهٔ ردّ شمس برای حضرت امیرالمؤمنین ع گفته و قصیدهٔ دیگری درتشبیه آن حضرت با نبیا انشاکرده و **قصیدهٔ اشباه** اش موسوم داشته است .

مفجّع ازثعلب نحوی (متوفی بسال ۲۹۱ه ق = **رصا**) درس خوانده وحسین بن خالویه نحوی (متوفی بسال ۳۷۰ه ق = **شع**) نیز از وی روایت میکند. ازآثاراواست:

۱- اشعارالجواری ۲- الاعراب ۳- الترجمان فی معانی الشعر که دررشتهٔ خود بی سابقه است **۴- سعادةالعرب ۵- الشجر والنبات ۶- عرائس المجالس ۷- قصیدةالاشباه** که ذکر شد **۸- قصیدة ردالشمس** که نیز ذکر شد **۹- المنقذ فی الایمان** وغیراینها . وفات مفجّع در سال سیصد و بیست تمام ویا بیست و هفتم هجرت بوده است .

(ص ۲۴۳هب وسطر۷ ص۵۵۵ت و۱۱۶ لس و۱۹۰ج۱۷جم و۳۷۷عم ومتفرقات ذریعه وغیره)

مفرد

عنوان مشهوری دو تن ازشعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد که هردو با میرزا محمدطاهر مؤلف تذکرهٔ نصرآبادی معاصر بوده اندکه **یکی قمی** و مردی فقیر خیّاطی بوده واز او است :

خون بلبل را نه تنها درچمن گل میخورد ‌ ‌ ‌ هرکجاخاری است آب ازچشم بلبل میخورد

بسکه کردم گریه خون دیده تا ابرو رسید ‌ ‌ ‌ آب این سرچشمه طغیان کرده برپل میخورد

دیگری همدانی که بسیار خوش طبیعت و بی تکلّف بود ، تا عاقبت ملازمت امرا اختیار

کرده و باصفهان رفت ، با نصرآبادی مذکور ملاقات نموده وهم درآنجا وفات یافت و اورا **ملامفرد** نیز می‌گفته‌اند واز او است :

حرف بدگو باز میدارد ز بدگفتن مرا — میکندهموارسوهان،گرچه‌خودهموارنیست

عیب‌جویی زنگ برآئینهٔ صاحب‌دل‌است — هرکه از حال کسی آگاه‌گردد غافل است

اسم و سال وفات هیچکدام بدست نیامد.

(ص ۳۲۲ و ۳۶۷ تذکرهٔ نصرآبادی)

مفسر لقب رجالی احمد بن اصبهبذ و محمد بن قاسم است .

مفوضه بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعیل ، در اصطلاح علما و متکلّمین ، بچندین‌معنی اطلاق می‌نمایند: ۱ـ طائفه‌ایست معتقدبراینکه خداوندعالم بعدازخلقت‌حضرت محمد ص تمامی‌امورات‌کون را بدان حضرت ویا بعقیدهٔ بعضی‌از اینان بحضرت علی ع مفوض داشت وبزعم‌برخی بسایر ائمه ع نیز تفویض‌نموده و خلّاق دنیا و مافیها ایشان هستند . ۲ـ معتقدبودن براینکه فقط امور دینیّه وحلال و حرام را بدان بزرگواران موکول داشته‌که بدون وحی الهی با رأی خودشان هرچه بخواهند بکنند و بگویند . ۳ـ اعتقادکردن باینکه خداوند امورات تأدیب وسیاست و حکومت و ولایت مردم را بدان بزرگواران تسلیم وتفویض نموده است . ۴ـ اعتقاد باینکه بیان‌احکام دینیّه وعلوم متنوعه را بدیشان مفوض داشته‌که بحسب اقتضای‌موقع و صلاح وقت موافق حکم واقعی الهی (نه با رأی خودشان) بمردم تعلیم و تلقین‌کنند ویا درصورت‌اقتضا سکوت ورزند وغیراینها ازمعانی دیگرکه درکلمات‌اجلاً برای‌مفوّضه مذکور و بسط مراتب موجب اطناب و خارج از وضع‌کتاب است .

مفید اول همان مفید محمد بن محمد بن نعمان مذکور ذیل است .

مفید ثانی شیخ حسن بن شیخ‌طوسی ـ ذیلاً در ضمن شرح حال مفید اوّل مذکور است .

مفید رازی ذیلاً بعنوان مفید عبدالجبّار ومفید عبدالرحمن مذکور است .

مفیدشیرازی **مفید بن میرزا محمد نبی -** بن میرزا محمدکاظم بن شیخ عبدالنبی بن شیخ محمد مفید بن شیخ حسین شیرازی که همانا نام اصلیش هم **مفید** بوده و بجهت شبههٔ لقب بشرح حال اجمالی وی می‌پردازد :

مفید ازاساتید فرصت شیرازی سابق الذکر میباشدکه دراوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت از اکابر علمای عرفای آن دیار بود و فرصت درکتاب آثار عجم فوائد بسیاری از تحقیقات او درنحو و صرف و لغت و حدیث و تفسیر وعرفان وغیره نقل کرده است .

در بدایت حال بتحصیل علوم صوری و معنوی اشتغال داشت ، با عرفا و ارباب ریاضت و اساتید علوم ادبیّه و عربیّه و فقه و اصول و ریاضیّات ملاقات و درعین حال مشغول ریاضت بود ، پس بکرمان رفته و درآنجا بتکمیل ریاضات پرداخت تا بچهل اربعین رسانید ، علاقهٔ روحی را از عالم ناسوت گسسته و بملکوت اعلی پیوست، اخیراً بعداز زیارت حضرت ثامن الائمّة ع باز بشیراز برگشته وتا سه‌سال دیگر لب‌بسته نشست، بیش‌از اندازهٔ ضرورت اصلاً سخنی نمیگفت، عاقبت باصرار جمعی بتدریس فقه واصول و تفسیر و ادبیّات وکلام و حکمت پرداخت وبا این‌حال ، صدمات بسیاری از جهّال زمان خود دیده و ازتألیفات او است :

۱- اصلاح‌الالفاظ در تبیین الفاظ عربیه **۲- حاشیهٔ تفسیر صافی ۳- سیدالکتب** مشتمل برآیات و اخباری است‌که لفظ **سید** درآنها ذکر شده بعربی **۴- شرح حدیث امزرع** که درصحیح بخاری‌است **۵- شرح حدیث‌کمیل** که ازحقیقت‌سؤال‌کرده **(ماالحقیقة)** **۶- شرح زیارت عاشورا ۷- شرح زیارت ناحیه ۸- ضیاءالقلوب** درمصیبت **۹- عشرهٔ کامله** درشرح ده‌حدیث **۱۰- کنزالجواهر** دراحوال ابی‌ذر **۱۱- گنج‌مراد وخزینهٔ رشاد ۱۲- نوراليقين فی‌شرح‌الاربعین** وغیراینها .

درهریك از فقه وکلام منظومه‌ای دارد ودرشعر نیز قریحهٔ صافی داشته وبهردو زبان عربی وفارسی اشعار نغز و طرفه میگفته است ودرعربی به **مفید** ودرپارسی به **داور** تخلّص می‌کرده واز او است :

کشف‌الفؤاد حجابه فبنور وجهك اشرقا — و بماء فضلك‌فی‌الحشا، شجرالمودةاورقا

لقد بلغت من‌الحسن منتهی الـــدرجات — که هم تجلی ذاتی وهم ظهور صفاتی

بعالم ار نبود ضوء مهر وماه وکواکب — بنور وجهـــك تنجی‌الوری من‌الظلمات

زده‌طعنه‌برمه‌آسمان، لمعات‌روی‌محمدی — شده‌رشگ‌عطروگل‌جنان نفحات‌بوی‌محمدی

وفات مفید شیرازی بسال هزار وسیصد و بیست وپنج هجری‌قمری درشیراز واقع گردید.

(ص۲۶عم واطلاعات متفرقه)

مفید **عبدالجبار بن‌عبدالله بن‌علی** - قاری‌رازی، ملقّب‌به **مفید**، مکنّی به **ابوالوفاء**، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن پنجم هجرت بوده وبااوائل‌قرن‌ششم‌را نیز دیده‌است، ازتلامذهٔقاضی ابن‌البراج و سلاّر بن‌عبدالعزیز دیلمی بوده و جمیع مصنّفات شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = تس) را از خـود شیخ روایت مینماید . تمامی متعلّمین وقت ازتلامذهٔ وی بوده ومصنّفاتی درفقه بعربی و فارسی دارد و سید فضل‌الله راوندی وشیخ‌ابوالفتوح رازی خزاعی تمامی مصنّفات‌اورا از خـودش روایت مینمایند . سال وفاتش بدست نیـامد و لکن ظن قوی بحکم قرائن اطمینانیّه‌آنکه در اوائل قرن ششم هجرت درقید حیات بوده است .

(ملل وص ۲۴۴ هب وغیره)

مفید **شیخ عبدالرحمن بن احمد بن حسین**- خزاعیّ‌القبیلة، نیشابوریّ الاصل ، رازیّ‌المسکن، محدّث حافظ واعظ ثقة وجلیل‌القدر، ملقّب به **مفید** ، مکنّی به **ابومحمد** یا **ابوعبدالله** ، در ری شیخ و مرجع علمـای امامیّه وبا عبدالجبّار مفید فوق معـاصر بود ، شرقاً و غرباً مسافرتها کرده و از عامّه و خاصّه احادیث بسیاری روایت نموده وازتلامذهٔ شیخ‌طوسی و سلاّر بن‌عبدالعزیز وسیدمرتضی وکراجکی و نظائر ایشان میباشد ، سید مرتضی رازی و شیخ ابوالفتوح رازی و نظائر ایشان هم از وی روایت نموده‌اند . وی عموی شیخ ابوالفتوح رازی ویا عموی پدرش بوده و از مصنّفات او است :

۱- الامالی ۲- الرضویات ۳- سفینة النجاة فی مناقب اهل البیت ع **۴- العلویات ۵- عیون الاخبار** وغیر اینها و سال وفات او نیز بدست نیامد .

(ص ۲۴۴هب وسطر ۳ ص۲۲۶ وسطر ۸ ص۱۸۴ت و متفرقات ذریعه وغیره)

مفید **علی بن ابی البرکات علی بن سالم** - کرخی بغدادی، مکنّی به ابوالحسن، شاعری است ماهر عامی که در میان عامّه گاهی به **ابن الشیخ** موصوف گاهی به **مفید** ملقّب بوده ودر سال ششصد وهفدهم هجرت درگذشت واز اشعار او بدست نیامد.

(سطر ۱۶ ص ۵۷۰ت)

مفید **محمد بن جهم** - در باب کنی بعنوان **ابن جهیم** خواهد آمد .

مفید **محمد بن محمد بن نعمان** - بن عبدالسلام بن جابر بن نعمان بن سعید عربی حارثی، عکبری الاصل، بغدادی النشأة والتحصیل، مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، ملقّب به **مفید** ، معروف بـه **شیخ مفید**، نسب او موافـق فرمودۀ تلمیذش نجاشی به یعرب بن قحطان موصول ، ازآنروکـه پدرش محمد بن نعمان لقب **معلم** داشته او نیز در زمان خود به **ابن المعلم** مشهور ، از ارکان فقها و متکلّمین فرقۀ حقّه ، عابد و زاهد و متّقی وفقیهی است بارع ، اصولی جامع، متکلّم جدلی، محدّث رجالی ، دارای فضائل علمیّه و عملیّه ، جامع کمالات نفسانیّه ، حاضرالجواب و کثیرالرّوایة ودر اخبار و اشعار خبیر بود وبعبادات و صدقات حرصی وافر داشت. شبها بعداز خوابی اندك، بنماز وتلاوت قرآن ودرس ومطالعه مشغول میشد . بالجملة وثاقت و جلالت علمی او مسلّم عامّه وخاصّه و مستغنی از بیان و اعلم و اوثق اهل زمان خود بوده و ریاست علمیّۀ امامیّه در زمان خود بدو منتهی و درفقه و حدیث وکلام مرجع استفادۀ فحول وبا اهل هرمذهبی مناظرهـا داشته است .

گویندکه چون شیخ مفید ازمولد خود عکبری ببغدادآمد روزی درمجلس درس قاضی عبدالجبّار معتزلی سابق الذکر کـه مملوّ از علمای فریقین بوده حـاضر و درپایین مجلس نشست ، پس از استیـذان ، صحّت حدیث غدیر را استفسار نمود بعد از تصدیق

قاضی، معنی **مولی** راکه درآن حدیث‌است پرسید قاضی گفت بمعنی **اولی** است شیخ گفت پس این اختلاف شیعی و سنّی درتعیین امام برای چیست ؟ قاضی گفت خلافت ابوبکر درایت‌است وحدیث غدیر روایت ومرد عاقل درایت را بجهت روایت ترك نکنند . شیخ صحت و سقم این حدیث شریف نبوی ص : **یاعَلِیُّ حَرْبُكَ حَرْبِی وَ سِلْمُكَ سِلْمِی** را استفسار نمود قاضی صحت‌آن را نیز تصدیق کرد، شیخ وضعیّت اصحاب جمل راکه با حضرت علی ع جنگ و حرب‌کردند استکشاف نمود قاضی گفت‌که ایشان توبه‌کردند، شیخ‌گفت حرب ایشان درایت است و توبه روایت پس قاضی ساکت‌شد . بعد از استعلام از اسم شیخ برخاسته وشیخ را درجای‌خودش برنشانید وگفت: **أنْتَ الْمُفِیدُ حقاً** ، علمای حاضر مجلس متغیّر شدند قاضی گفت اینك از جواب او درمانده‌ایم شما جوابش را بگوئید تا برخاسته وباز درمقام اولی‌خود بنشینند . این‌قضیه مسموع عضدالدولهٔ دیلمی گردید محض اظهار قدردانی از این خدمت دینی‌آن عالم ربّانی ، یك‌غلام ویك جبّه ودستار نیکو ویك‌مرکب خاص با زین ولجام زرّین وصددینار زر خلیفتی‌که هردینارش معادل ده دینار معمولی (طلای مسکوك هیجده نخودی) بوده بشیخ بخشید و نیز روزی ده من نان و پنج من‌گوشت برای حاضرین مجلس شیخ مقرّر فرمود و بعد از این قضیه شیخ ، به **لقب مفید** معروف ومشتهر گردید .

ازکتاب سرائر ابن ادریس نقل شده‌که چون شیخ از مولد خود عکبری ببغداد آمد درحوزهٔ درس **ابوعبدالله جعل** مشغول تحصیل بود تا روزی بهدایت علی بن یاسر درمجلس درس **علی بن عیسی رمانی** حاضرگردید ، درآن‌حال مردی بصری وارد و خبر **غار و غدیر** را از رمانی سؤال نمود ، رمانی‌گفت خبر غار درایت است و حدیث غدیر روایت و البته درایت برروایت مقدّم است پس‌آن مرد بصری ساکت شد وبیرون رفت، بعد از اندکی شیخ، حکم محاربه‌کنندگان با امام‌زمان را از رمانی سؤال‌نمودگفت‌کافر پس‌گفت فاسقند، شیخ امامت حضرت علی ع را استفسار نمود رمانی تصدیق نمود ، شیخ حال طلحه و زبیررا (که در وقعهٔ جمل ازمحاربه‌کنندگان باآن‌حضرت بوده‌اند) پرسید

رمانی گفت ایشان توبه کردند شیخ گفت که جنگ و محاربه درایت است و توبه روایت . رمانی گفت در وقت سؤال کردن آن مرد بصری حاضر بودی؟ گفت بلی پرسید که تو کیستی؟ شیخ گفت من ابن المعلم هستم رمانی استادش را پرسید که کیست شیخ گفت ابوعبدالله جعل پس نامه‌ای نوشته و بشیخ داد که باستاد مذکورش برساند ، ابوعبدالله هم بعد از قرائت نامه تبسّم کرده وصورت قضیه را استفسار نمود که میان تو و رمانی چه گذشته که ترا بمن توصیه کرده و به **مفیدت** ملقّب داشته است پس شیخ تمامی قضیه را نقل نمود . مناظرهٔ شیخ مفید با ابوبکر باقلانی سابق الذکر و دیگر اکابر وقت معروف و در کتب تراجم و سیر مذکور و در تحت عنوان باقلانی اشارتی رفت .

اساتید ومشایخ مفید شیخ جعفر بن محمد بن قولویه ، شیخ صدوق ابن بابویه ، ابوغالب زراری، احمد بن محمد بن حسن بن ولید وجمعی دیگر از اکابر مشایخ فریقین میباشد و سید رضی ، سید مرتضی ، شیخ ابوالفتح کراجکی ، شیخ طوسی، سلاّر بن عبدالعزیز دیلمی وجمعی وافر ازمعاصرین ایشان نیز از تلامذهٔ **مفید** بوده واز وی روایت مینمایند و شرح حال هریك از ایشان درمحل مقتضی از این کتاب نگارش یافته است.

مصنفات مفید نیز بسیار وبتصدیق بعضی از اهل فن ازدویست کتاب متجاوز ونجاشی صد و هفتاد و چند ازآنها را مذکور داشته و دراینجا بعضی را مینگارد :

۱- احکام اهل الجمل ۲- احکام النساء ۳- الاختصاص ویك نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجوداست **۴- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد** که درایران بارها چاپ شده‌است **۵- الارکان فی دعائم الدین ۶- الاستبصار فی ماجمعه الشافعی من الاخبار ۷- الاشراف فی علم فرائض الاسلام ۸- اطراف الدلائل فی اوائل المسائل ۹- اعجاز القرآن والکلام فی وجوهه ۱۰- الاعلام فی ما اتفقت الامامیة علیه من الاحکام ۱۱- الافصاح** درامامت **۱۲- اقسام المولی و بیان معانیه ۱۳- الاقناع فی وجوب الدعوة ۱۴- الامالی یا الامالی المتفرقات** چنانچه در رجال نجاشی است وآن تقریرات و املائات متفرقهٔ شیخ مفید و دارای چهل وسه مجلس میباشد و بهمین جهت آن را **مجالس** نیز گویند **۱۵- امامة امیرالمؤمنین ع من القرآن ۱۶- الانتصار ۱۷- الانسان والکلام فیه ۱۸- اوائل المقالات فی المذاهب المختارات** که درتبریز بضمیمهٔ کتاب تصحیح الاعتقاد خود مفید چاپ شده است **۱۹- الایضاح فی الامامة ۲۰- ایمان ابی طالب ۲۱- الباهر من المعجزات ۲۲- البیان عن غلط قطرب**

فی‌القرآن ۲۳- البیان فی‌انواع‌علوم‌القرآن ۲۴- البیان فی‌تألیف‌القرآن ۲۵- التذکرة باصول‌الفقه ۲۶- تصحیح اعتقاد الامامیة که شرح کتاب اعتقادات صدوق است ۲۷- تفضیل الائمة ع علی‌الملائکة ۲۸- تفضیل امیرالمؤمنین ع علی‌سائرالاصحاب ۲۹- تقریب‌الاحکام ۳۰- التمهید ۳۱- الجمل که نامش النصرة لسیدالعترة فی‌حرب‌البصرة است ۳۲- جمل الفرائض ۳۳- الجنیدی که رساله‌ایست باهل مصر ۳۴- جوابات الفیلسوف فی‌الاتحاد ۳۵- حجیة‌الاجماع ۳۶- ذبائح اهل‌الکتاب ۳۷- الرد علی‌الجاحظ والعثمانیة فی‌فضیلة المعتزلة ۳۸- شرح اعتقادات صدوق که بنام تصحیح مذکور شد ۳۹- العیون والمجالس ۴۰- الفصول‌المنتخبة ۴۱- کشف‌الالتباس ۴۲- کشف‌السرائر ۴۳- المتعة ۴۴- المجالس که‌بنام‌امالی مذکورشد ۴۵- المزار ۴۶- المسائل‌الصاغانیة ۴۷- مسائل‌النظم ۴۸- مسار الشیعة که حاوی مختصری از حالات ائمهٔ اطهار و مخالفین ایشان بوده ویك نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران ضمیمهٔ نسخه شماره ۳۸۸۱است ۴۹- المقنعة‌فی‌الامامة که بتصریح بعضی غیراز مقنعهٔ فقه است ۵۰- المقنعة فی‌الفقه که بـا اختصارش مشتمل بریك دوره فقه امامی بوده وباکتاب فقه‌الرضا درایران چاپ ویك‌نسخهٔ خطی آن نیز بشمارهٔ ۲۶۶۵ در کتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدطهران‌موجوداست ۵۱- النصرة‌لسیدالعترة فی‌حرب‌البصرة که‌بنام الجمل مذکورشد ۵۲- النقض علی‌ابن‌الجنید فی‌اجتهادالرأی ۵۳- النقض علی‌علی‌ابن‌عباد فی‌الامامة ۵۴- النقض‌علی‌علی‌بن‌عیسی‌الرمانی ۵۵- نقض‌فضیلة‌المعتزلة ۵۶- نقض‌الهروانیة وغیراینها که بسیار ودرکتب مربوطه نگارش‌یافته ودراثبات‌تبحّرعلمی‌وکثرخدمات‌دینی و زحمات مذهبی وی برهانی قاطع میباشند جَزٰاهُ‌اللّهُ‌عَنِ‌الإسْلامِ وَالْمُسْلِمینَ خَیْرَالْجَزاءِ.

از امتیازات و فضائل خاصّهٔ شیخ مفید چند فقره توقیع رفیع همایونی است که از ناحیهٔ مقدّسهٔ حضرت ولی عصر عجّل‌الله فرجه بعنوان : للاخ‌السدید والولی الرشید الشیخ المفید ابی‌عبدالله محمد بن محمد بن نعمان ادام‌الله اعزازه وبعنوان ایهاالناصر للحق والداعی الیه بکلمة‌الصدق و اشباه اینها شرف صدوریافته و درکتب رجال وتراجم و سیر نگارش داده‌اند .

رؤیای شیخ‌مفید وحضرت‌صدّیقهٔ‌طاهره‌را درخواب‌دیدن‌اوکه درشرح‌نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید هم مذکور است درشرح حال علم‌الهدی علی مذکور داشتیم . وفات شیخ مفید شب جمعه سیّم ماه مبارك رمضان چهارصد و سیزدهم هجری قمری درهفتاد وشش یاهفت یاهشت‌سالگی دربغداد واقع‌شد، سیدمرتضی‌علم‌الهدی درمیدان‌اشنان برجنازه‌اش

نماز خواند ، هشتاد هزار نفر ازشیعه در نماز وتشییع جنازه‌اش حاضر بودند. علم‌الهدی و مهیار دیلمی قصائد غرّائی در مرثیهٔ او گفتند و مرثیهٔ منسوب بحضرت صاحب‌الامر را هم در دیوان‌المعصومین نگارش داده‌ایم . قبر شریفش در سمت پایین پای حضرت امام موسی‌بن‌جعفر ع نزد قبر استادش شیخ جعفر بن محمد بن‌قولویه مشهوراست ودر ردیف محمدین از نخبة‌المقال گوید :

**و شیخنـا المفیـد بـن محمد		عـدل له التوقیع هـاد مهتـد**

استـاده صـدوق السعیـد		و بعد(**عز**) = **۷۷**«**رحم‌المفید**» = **۴۱۳**

عددکلمهٔ (**عز** = **۷۷**) اشاره بمدت عمر او و عدد جملهٔ (**رحم‌المفید** = **۴۱۳**) نیز سال وفاتش میباشد . اما **نسبت حارثی** بحارث بن مالک‌است‌که مفید از اولاد او بوده ونسبت **عکبری** نیز درمحل خود مذکور افتاد . مخفی نماند صاحب ترجمه را گاهی **مفید اول** نیز گویند ودرمقابل‌آن ، **مفید ثانی** بشیخ‌حسن بن‌شیخ طوسی محمد بن‌حسن را اطلاق مینمایندکه‌کنیه‌اش **ابوعلی** وعالمی‌است فاضل‌فقیه‌کامل محدّث‌ثقه، اکثر اجازات روایات اخبار بدو منتهی ، به **مفید ثانی** ملقّب ، باخبار و رجال عارف ، تمامی مصنّفات والد معظّم مذکورش را از خودش خوانده و مؤلف‌**کتاب امالی** و **شرح‌النهایة** وغیرآنها است. لکن این‌کتاب **امالی**‌که درسال هزار وسیصد وسیزدهم هجری قمری درطهران چاپ‌شده وبنا برمشهور بهمین شیخ حسن بن طوسی منسوب داشته و درمقابل امالی پدرش شیخ طوسی‌آن را نیز به **امالی ابن‌الشیخ** موسوم دارند بنا برتحقیقی‌که در ذریعه‌کرده اشتباه بوده و این امالی چاپ‌شده نیز همانا یک جزء دیگر امالی شیخ طوسی‌است **وخود شیخ حسن تألیف امالی نامی ندارد** . سال وفات شیخ حسن مضبوط نبوده و لکن درسال پانصد و نهم هجرت درقید حیات بوده است .

(ص ۲۴۳هب و ۵۶۳ت و ۵۱۷ مس وکتب رجالیه و متفرقات ذریعه وغیره)

مفیدنیشابوری همان مفید عبدالرحمن بن احمد مذکور فوق است.

مفیدالدین محمد بن جهم - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌جهم** خواهدآمد .

مفیدالدین میثم بن علی - درباب کنی بعنوان **ابن‌میثم** خواهدآمد .

مقاتل بن سلیمان بن زید بن ادرك - رازی خراسانی بجلی، یا بلخی زیدی ، ویا بتری عامی قاری محدّث مفسّر، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علمای تفسیر واز اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع بوده و قول او درکتب تفاسیر منقول واز تألیفات او است :

۱- تفسیرالخمس‌مأةآیة ۲- التفسیرالکبیر ۳- الجوابات‌فی‌القرآن ۴- القرائات ۵- متشابه‌القرآن ۶- الناسخ والمنسوخ ۷- نوادرالتفسیر وغیراینها . وفاتش در سال یکصد و پنجاهم هجرت واقع شد و شافعی گوید که مردم در تفسیر، عیال مقاتل هستند .
(کتب رجالیه)

مقانعی / **مقبری** در اصطلاح رجالی **اولی** لقب علی بن عباس ، **دویمی** سعد بن ابی‌سعید و موکول بدان علم شریف است :

مقبول قمی از شعرای عهد سلطان حسین میرزا بایقرا میباشدکه بهرات رحلت کرده وعاقبت درکاشان منزوی شد وهم درآنجا وفات یافت و از اشعار او است :

نه‌کسی که بهردردم رود وطبیب جوید نه‌کسی که گر بمیرم کفن غریب جوید

سال وفات و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۴۳۶۱ ج۶س)

مقبول هندی از شعرای فارسی زبان شهر لکهنو از بلاد هند میباشد وسه‌فقره مثنوی **درد الفت** و **قاف‌نامه** و **نورنامه** ازآثار قلمی او است . در سال هزار و دویست و هفتادم هجرت وفات یافته واز او است :

بغمزه ناز تواند ز دلبری آموخت ستمگری بستمگر ستمگری آموخت

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۴۳۶۱ ج۶س)

مقدادی لقب رجالی حسین بن احمد بن طحال است.

مقدس اردبیلی احمد بن محمد - آذربایجانی ، اردبیلیّ الاصل والولادة، نجفیّ المسکن والمدفن ، از مفاخر علمای امامیّهٔ عهدصفویه میباشد

که بسیار جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن فقیه عابد، متکلّم زاهد محقّق‌مدقّق قدسیّ‌السّمات ملکوتیّ‌الصّفات ، درکلمات اجلّه به **عالم ربانی** موصوف ، به **مقدس** و**مقدس اردبیلی** و **محقق اردبیلی** معروف ، در زهد و ورع وتقوی و عبادت و وثاقت بی‌بدل وماننند سخاوت حاتم وعدالت‌انوشیروان ضرب‌المثل ، اورع و اتقی و اعبد و ازهد اهل زمان‌خود بود.

کراماتی درکلمات اکابر بدو منسوب و بفرمودهٔ مجلسی در بحار، وصاحب‌حدائق در لؤلؤةالبحرین ، مقدّس اردبیلی درفضل و زهد و ورع و تقوی بغایت رسیده و نظیر او درمتقدّمین ومتأخّرین‌مسموع نگردیده وکتابهای‌او درنهایت‌دقّت وتحقیق وازکسانی میباشدکه بفیض‌ملاقات‌حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله‌فرجه نایل و ملوك وقت در همه گونه تجلیلات وی اهتمام تمام داشته‌اند وقتی نامه‌ای‌بجهت اعانت سیّدی بشاه تهماسب نوشته و ببرادرش‌مخاطب‌کرده بودآن شاه دیانت اکتناه ، وصیّت نمودکه‌آن‌نامه را در کفنش بگذارندکه در موقع سؤال نکیر و منکر بهمان عنوان برادری‌مقدّس،احتجاج نماید . شاه‌عباس نیزاصراری وافی داشت‌که مقدّس تشریف فرمای‌ایران‌باشد لکن‌شرافت اقامت درارض اقدس نجف را بهمه چیز ترجیح داد و قبول

عکس منسوب به مقدس اردبیلی -۳۴
این نسبت درنظر نگارنده محل تردید و محتاج بتحقیق است

ننمود و بحسب خواهش یك نفر از مقصرین که از ترس شاه‌عباس اوّل بحرم مطهرحضرت امیرالمؤمنین ع ملتجی و پناهنده بوده **نامه‌ای بدین روش بنگاشت :** بـانی ملك عاریت عبّاس بداند اگرچه این مرد اوّل ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنـانچه از تقصیر او بگذری شایدکه حقّ سبحـانه و تعالی از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد . **کتبه بندهٔ شاه ولایت احمد اردبیلی .**

جواب شاه : بعرض میرساند عباس خدماتی‌که فرموده بودید بجان منّت داشته بتقدیم‌رسانید امیدکه این‌محبّ‌را ازدعای‌خیرفراموش نکنند. **کتبه کلب آستانهٔ علی-عباس.**

مقدّس ازکثرت ورع و تقوی درسفر زیارت‌کربلاکه از نجف مشرّف میشده بنماز قصر اکتفا نکرده و احتیاطاً جمع ما بین قصر وتمام میکرد ودر وجه‌آن می‌فرمودکه طلب‌علم واجب است و زیارت حضرت امام حسین ع مستحبّ ، از این‌رو می‌ترسم‌که بجهت عمل استحبابی ترك واجب‌کرده وسفرم سفر معصیت باشد باوجود اینکهٔ درسفر نیز ازمطالعه و تفکّر درحلّ اشکالات علمیّه فارغ نبودی .

ازکرامات مقدس موافق‌آنچه ازسید جزائری نقل‌شده‌آن‌که درگران‌سالی تمامی طعام‌های خود را با فقرا قسمت میکرد و برای خودش نیز مثل سهم یك‌فقیر برمیداشت تا وقتی زوجه‌اش برآشفت‌که در مثل چنین سال اولاد خود را بی‌آذوقه می‌گذاری‌کـه درنتیجه، محتاج بسؤال مردم باشند، مقدّس چیزی‌نفرمود و بقرارعادت معمولی‌بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت . روز دویم‌آن ، مردی‌آرد وگندم خوبی بخانه‌اش‌آورده وگفت صاحب‌خانه این‌را فرستاده وخودش‌هم درمسجدکوفه معتکف‌است، پس‌ازآنکه مقدّس‌که اصلاً بی‌اطّلاع بوده بخانه‌آمده و ازقضیه مستحضر گردید دانست‌که از جانب خدا است و بلوازم حمد و شکر الهی قیام نمود . نیز ازمقامات سید جزائری نقل است‌که هرگاه مسئله‌ای بمقدّس مشتبه میشد شبها خودرا بضریح‌مقدّس رسانیده وجواب میشنید وگاهی بوده‌که حضرت امیرالمؤمنین ع نیز هنگامی‌کـه حضرت صاحب‌الامر ع در مسجد کوفه تشریف می‌داشتـه بدانجا حواله می‌کرده‌کـه اشکالات خود را ازآن بقیةالله حل نمایـد

وغیر اینها از کرامات دیگر که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند .

بالجملة جلالت و عظمت و دارای مراتب اخلاقیّه وعلمیّه وعملیّه بودن مقدّس و اهتمام او درقضای حوائج مردمان مشهورجهان ومحتاج باقامهٔ شاهد وبرهان نمیباشد. با این همه زهد و ورع و اعمال خالصه که داشته یکی ازمجتهدین بعداز وفات درخوابش دیدکه با هیئت نیکو و جامهٔ پاکیزه از حرم مطهّر علوی بیرون آمد ، از وی پرسیدکه بواسطهٔ کدام عمل بدین مقام رسیدی ؟گفت بازار عمل کاسد بوده و سودی نبخشید ما را مگر محبّت و ولایت صاحب این قبر. مقدّس با شیخ بهائی و میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال ونظائر ایشان معاصر بوده وازبعض تلامذهٔ شهید ثانی و اکابرفضلای عراقین تحصیل معقول ومنقول کرده وملاعبدالله شوشتری وصاحب مدارك وصاحب‌معالم و بسیاری از اجلاّی وقت ازتلامذهٔ وی بوده‌اند وازتألیفات طریفهٔ او است :

۱- **آیات‌الاحکام** که نامش **زبدةالبیان** وذیلا مذکور است ۲- **اثبات‌الواجب** بفارسی که همان‌اصول‌الدین مذکورذیل‌است ۳- **استیناس‌المعنویة** بعربی درعلم‌کلام ۴- **اصول‌الدین** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضویه موجود است ۵- **حاشیهٔ شرح تجریدقوشچی** ۶- **حاشیهٔ شرح مختصرالاصول عضدی** ۷- **حدیقةالشیعة** ۸- **الخراجیة** که دو رساله در مسئلهٔ خراج و مالیات نوشته و هردو درسال هزار و سیصد وهیجدهم قمری درحاشیهٔ کفایةالاصول آخوندخراسانی سابق‌الذکرچاپ‌سنگی‌شده‌اند ۹- **زبدةالبیان‌فی‌شرح‌آیات‌احکام‌القرآن** که بفوائدو تحقیقات بسیاری مشتمل وبآیات‌الاحکام‌اردبیلی معروف ودرسال‌نهصد وهشتاد ونهم هجرت ازتألیف‌آن‌فارغ ودراین اواخر در ایران چاپ و چند نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۰۴۸-۲۰۵۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۰- **مجمع‌الفائدة والبرهان فی‌شرح ارشاد الاذهان** که شرح ارشاد علاّمه بوده ودرایران چاپ سنگی شده ودارای تحقیقات عمیقه میباشد و موافق آنچه درآخرکتاب صلوة همان نسخهٔ‌چاپی تصریح شده نام این‌کتاب شرح‌ارشاد همین‌است‌که نگارش دادیم واینکه ازبعضی‌مجمع‌الفوائد وازبعضی دیگرمجمع‌الدلائل والبرهان نقل شده اشتباه ویا مسامحه در تعبیر است وغیراز اینها تألیفات دیگری نیز داشته است . **ناگفته نماندکه** نسبت‌کتاب حدیقةالشیعة بمقدّس اردبیلی جای‌تردیدنیست و موافق نقل معتمد ، محقّق بحرانی شیخ سلیمان سابق‌الذکر و صاحب ریاض‌العلما و

صاحب حدایق وشیخ حرّ عاملی و بعضی دیگر ازاجلّه همین کتاب را بدو نسبت‌داده‌اند. علاّمهٔ نوری نیز درکتاب مستدرک‌الوسائل دراقامهٔ برهان برای‌اثبات این‌مطلب اهتمام تمام بکار برده وگوید موافق‌آنچه از بعض مشایخ مسموع شد اصل این شبهه ازصوفیّه میباشدکه چون قبایح خودشان را در این‌کتاب دیده و عظمت و جلالت‌آفاقی مؤلف را نیز ملاحظه‌کرده و نتوانسته‌اند برای مؤلف چیزی بگویند لاجرم نسبت کتاب را باو انکار نموده وبوجوهی تشبّث کرده‌اندکه مصداق: **اوهن من بيت‌العنكبوت** میباشند. وفات مقدّس درماه صفر نهصد و نود و سیّم هجرت درنجف اشرف واقع شد و قبر شریفش در ایوان طلای حضرت امیرالمؤمنین ع معروف است ودر ردیف اشخاص موسوم به احمد از نخبة‌المقال گوید :

والاردبیلی من‌الاعاظم	**منه استجاز صاحب‌المعالم**
مقدس ذو ورع و عفة	**وفاته فی‌الالف الاالسبعة**

(ملل وص ۲۲ت و۲۴۵هب و ۲۹۲ ج۱۰ عن ومتفرقات ذریعة وغیره)

مقدس‌اعرجی
مقدس‌کاظمی
} **سید محسن بن سیدحسن** - بعنوان **محقق اعرجی** مذکورشد.

مقدس‌کاظمی **ملا محمدامین بن محمد بن محمدعلی** - کاظمی ، عالم فاضل فقیه صالح‌جلیل‌القدر، معاصرشیخ حرّعاملی(متوفی بسال۱۱۰۴ه ق = **غقد**) واز تلامذهٔ فخرالدین‌طریحی (متوفی بسال۱۰۸۵ه ق = **غفه** بوده واز تألیفات‌اواست:

۱- شرح جامع‌المقال فی‌مایتعلق بالحديث والرجال ۲- هداية المحدثين الى طريقة‌المحمدين که به **مشتركات‌كاظمی** معروف وظاهرآنچه از مستدرک‌الوسائل نقل‌شده این کتاب هدایة همان شرح‌جامع‌المقال میباشد ولکن کلام امل‌الآمل صریح درتعدّد است. سال وفات ملامحمدامین بدست نیامد و او غیراز ملامحمد امین اخباری معروف میباشد که شرح حال او بعنوان **استرابادی** نگارش یافته است .

(ملل و ص ۲۴۸ هب وغیره)

مقدسی[1]

مقدسی **ابوعبدالله** - ذیلاً بعنوان **مقدسی محمد بن احمد** مذکور خواهد شد.

مقدسی **احمد بن عبدالدائم** - بعنوان **ابن عبدالدائم** در باب کنی مذکور است.

مقدسی **احمد بن عبدالرحمن** - ملقّب به **شهاب‌الدین** از اکابر علمای تعبیر میباشد و نوادر بسیاری در اصابت تعبیرات وی منقول است و کتاب **البدرالمنیر درعلم‌تعبیر** از تألیفات وی بوده و درسال ششصد و نود و هفتم هجرت در دمشق شام درگذشت. (کف وص ۲۸۸۶ ج۴س)

مقدسی **عبدالرحمن بن اسمعیل** - درباب کنی بعنوان **ابوشامه** خواهد آمد.

مقدسی **عبدالرحمن بن محمد** - بعنوان **علیمی** نگارش دادیم.

مقدسی **عبدالرحمن بن محمد بن احمد** - درضمن شرح‌حال موفق‌الدین عبدالله بن احمد نگارش خواهیم داد.

مقدسی **عبدالله بن ابوالوحش بری** - بن عبدالجبار بن بری، **مقدسیّ** الاصل، **مصریّ** المولد والمدفن، **ابومحمد** الکنیة، امیرالنحاةاللّقب،

۱- **مقدسی** - بروزن مجلسی و یا بضم اول و فتح ثانی و فتح و تشدید ثالث منسوب بربیت‌المقدس میباشد که کلمهٔ **مقدس** بروزن مجلس ویا بهمان‌حرکات مذکوره‌است. گاهی آن را **قدس** نیز گفته و درمقام نسبت **قدسی** گویند وبنا برمشهور ازبناهای حضرت داود نبی ع بوده و بعداز وفات او حضرت سلیمان بپایانش رسانیده‌است. مسکن انبیاء ومحل نزول وحی وقبلهٔ ایشان بوده و **محراب مریم** و **محراب زکریا** و**کرسی سلیمان** و **مسجد اقصی** مذکور در قرآن مجید نیز درآنجا است و **کلیسای‌قمامه** نیزکه در نزدنصاری بسیارمحترم ومعظم واموال وقطعات موجوده درآن و دیگر مزایای‌آن خارج ازحد بیان است در وسط همین شهر میباشد.

قبلهٔ اسلامیان نیزدرصدر اسلام همین‌بیت‌المقدس‌بوده تا درسال دویم هجرت مبدل بمکهٔ معظمه گردید. اماکیفیت بنا و عرض و طول و عجائب صنعتی و غرائب تاریخی ودیگرمزایای این‌شهر ازقبةالنبی ومربط براق وصخرهٔ معلقه ومانندانیها موکول بتفاسیر ودیگرکتب مربوطه است ودراینجا بشرح‌حال بعضی‌از ارباب‌کمال که همین عنوان **مقدسی** عنوان مشهوری ویا جزو عنوان ایشان میباشد بحسب مساعدت وسائل موجوده می‌پردازد.

ابن بری الشهرة که به **علامهٔ مقدسی** نیز معروف وازمشاهیر ادبای قرن ششم هجرت میباشد. درنحو ولغت و اکثر فنون ادبیّه دستی توانا داشت، علاّمهٔ عصر، نادرهٔ دهر، حافظ وقت خود، مرجع استفادهٔ افاضل عهد خود و ابوموسی جزولی نیز از تلامذهٔ وی بوده است و بالخصوص درلغت موثق و محل اعتماد بوده و از تألیفات او است :

۱- **التنبیه والایضاح عما وقع من الوهم فی کتاب الصحاح** که حاوی تصحیحات صحاح جوهری میباشد ، اضافاتی بدان افزوده و درکلمهٔ وقش اجلش فرا رسیده و ابوعبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بصری اتمامش کرده است ۲- **حاشیهٔ درة الغواص حریری** ۳- **حاشیهٔ صحاح** وظاهراً همان است که بنام **تنبیه** مذکور شد ۴- **الرد علی درة الغواص للحریری** وظاهراً همان **حاشیهٔ دره** است ۵- **غلط الضعفاء من الفقهاء** حاوی اغلاطی است که از فقها در استعمال الفاظ صادرگردیده وغیراینها . وفاتش شب شنبه بیست و هفتم شوال پانصد و هشتاد و دویم یا ششم هجری قمری درهشتاد سالگی واقع گردید.

(ص ۴۵۲ت و ۲۹۱ ج۱کا و۵۶ ج۱۲جم و ۴۳۶۲ ج۶س وغیره)

مقدسی **عبدالله بن احمد بن محمد** - بعنوان **موفق الدین** خواهدآمد.

مقدسی **علی بن محمد بن علی** - درباب کنی بعنوان **ابن غانم** خواهدآمد .

مقدسی **محمد بن احمد بن ابی بکر** - حنفی ، مقدسیّ الولادة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **بشاری** الشهرة، از اکابر جغرافیّین وسیّاحین مسلمین عرب میباشدکه مولدش بیت المقدّس بوده و درهند و سند و اندلس و اکثر بلاد اسلامی سیاحتهاکرد ، اخلاق و عادات اقوام و ملل مختلفه را موافق مشاهدات خود ضبط کرد و اکثر نگارشات او همانا محسوسات خودش میباشد . درسال سیصد و هفتاد وپنج هجرت کتابی بنام **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم** تألیف داده که اکمل کتب جغرافیائی عمومی نسبت بممالك اسلامی است که یك مرتبه با ترجمهٔ لاتینی ویك مرتبه هم باترجمهٔ فرانسوی و بعضی شروح و حواشی درلیدن چاپ شده و موضوع آن فقط ممالك اسلامی میباشد و از بلاد خارج جز نادری که مسکن گروهی از مسلمین درآن باشد یاد نکرده است . سال وفاتش بدست نیامد .

(دررالتیجان و ص ۳۲۹ ج ۲ ع وغیره)

مقدسی محمد بن‌سلیمان - در باب کنی بعنوان **ابن‌النقیب** خواهدآمد .

مقدسی محمد بن طاهر - در باب کنی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد .

مقدسی **مرعی بن یوسف بن ابی‌بکر بن احمد** - کرمی مقدّسی ، ازاکابر علمای حنبلی مصر میباشدکه فقیه و محدّث ، در دقائق فقه و حدیث بصیر ، درتمامی علوم متداوله خبیر ، اوقات او در تدریس و فتوی مصروف بود و تألیفاتش از هفتاد متجاوز میباشد :

۱- **بدیع‌الانشاء والصفات من‌المکاتبات والمراسلات** که بارها درقاهره چاپ شده‌است ۲- **دلیل‌الطالب** درفقه حنبلی که با **شرح نیل‌المآرب** نامی درقاهره چاپ شده است ۳- **عمدة الحکام** که با **شرح احکام‌الاحکام** نامی که ابن‌اثیر حلبی اسماعیل برآن نوشته در دهلی چاپ‌شده است ۴- **الکواکب الدریة فی‌مناقب ابن‌تیمیه** که در مصر چاپ شده و بسال هزار و سی و سیّم هجرت در مصر درگذشت . نسبت او نخست به دیهی طلاکرم نام از دیهات نابلس بوده و اخیراً به بیت‌المقدس انتساب یافته است. (ص۱۷۳۷مط وغیره)

مقدسی **یوسف بن‌حسن بن عبدالهادی** - یا یوسف بن حسن بن احمد بن عبدالهادی یا یوسف بن‌حسن بن‌احمد بن حسن بن‌عبدالهادی، صالحیّ المولد ، حنبلیّ المذهب ، **جمال‌الدین** اللّقب ، ابن‌المبرد الشهرة ، از افاضل حنبلیّه بوده و مصنّفات بسیاری بدو منسوب است :

۱- **الدرة‌المضیئة والعروس‌المرضیة والشجرة‌المحمدیه** که درقاهره وبمبای چاپ شده است ۲- **الشرح‌الکبیر** ۳- **الفروع** ۴- **المغنی** وغیرهاودرسال نهصد ونهم‌هجرت درگذشت. (ص۱۷۷۴مط وغیره)

مقدسی **یوسف بن یحیی** - بن علی بن عبدالعزیز بن علی مقدّسی سلمی، مکنّی به ابومحمد ، ملقّب به جمال‌الدین درجائی دیدم که ازافاضل دمشق و مؤلف کتاب **عقدالدرر فی‌اخبار الامام المنتظر** است و درحاشیهٔ یک نسخه از کشف‌الظّنون باخطّی مجهول دیدم که **عقدالدرر فی‌الامام‌المنتظر** و **کفایةالاثر** هردو تألیف محمد بن یوسف گنجی شافعی سابق‌الذکر میباشد و مراتب محتاج بتحقیق است . (اطلاعات متفرقه)

مقری[1]

مقری **اسمعیل بن ابی‌بکر یمنی** - بعنوان **شرف‌الدین** نگارش یافته است.

مقریزی **احمد بن علی** - بن عبدالقادر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن تمیم حسینی عبیدی ، بعلبکی الاصل ، مصری‌قاهری المولد والمسکن والمدفن ، **ابوالعباس** الکنیة ، **تقی‌الدین** اللّقب ، شافعی المذهب، ازمشاهیر ارباب سیر و مورّخین عرب میباشدکه به **مقریزی** مشهور و نخست درمذهب حنفی بود، بعد از مدتی بمذهب شافعی گراییده و فقه‌آن مذهب را نیز تکمیل نمود ، عزّت را در عزلت میدید و بدون ضرورت باکسی تردّد ومراوده نمیکرد و ازقبول قضاوت دمشق که تکلیفش کردند امتناع نمود ، آوازهٔ او عالم‌گیر و ضرب‌المثل بوده و دارای مصنّفات بسیاری میباشد :

۱- اتعاظ‌الحنفاء باخبارالائمة والخلفاء که درلیبسیك و قدس شریف چاپ شده است **۲- الالمام باخبار من بارض‌الحبشة من ملوك‌الاسلام** که درمصر چاپ شده است **۳- الاوزان والمکاییل** که درآلمان چاپ شده است **۴- تاریخ‌الاقباط** یا **اخبار قبط مصر** **۵- تاریخ‌مصر**

۱- **مقری** - در مراصد گوید : مَقْرْ (بروزن صبر) موضعی‌است قرب فرات . بکسر اول وفتح ثانی با تشدیدآخر (مِقَرّی) موضعی است در دومنزلی بصره وکوهی است در دیار بنی‌دارم. مَقَرّه بروزن مجله نام‌موضعی‌است وبروزن‌صرفه (مَقْرَه) شهری است از بلاد مغرب در وادی بربر نزدیکی قلعهٔ بنی‌حماد و (مَقْرِیٰ) بروزن صحرا دیهی است در شام از نواحی دمشق وبروزن دنیا (مُقْرِیٰ) دیهی‌است دریك منزلی صنعای‌یمن که عقیق‌آن بهترین‌عقیقهااست.

بعد از این جمله گوئیم : لفظ مقری‌که عنوان مشهوری بعضی از ارباب‌کمال ویا از اوصاف ایشان میباشد ممکن است‌که بهریك از مواضع مذکوره منتسب بوده و محتمل است‌که بروزن منشی یا مصلی بصیغهٔ اسم فاعل از باب افعال یا تفعیل (مُقْرِی یا مُقَرّی) بمعنی معلم و آموزگار خواندن و قرائت باشد بلی درنسبت به دوموضع‌آخری الف مقصورهٔ آخرکلمه بجهت الحاق حرف نسبت حذف میشود. بهرحال لفظ مقری **در اصطلاح رجالی** لقب ابراهیم‌بن احمد بن محمد ، ابراهیم بن علی بن محمد ، احمد بن محمد ، احمد بن یحیی ، اسحق بن محمد بن علی و بعضی دیگر است .

که از سال دوازدهم هجرت تا زمان خود تمامی امور ملکی و دینی و وقایع مهمهٔ مصر واحوال و اطوار و عادات مصریان و مسکوکات و مقیاسات اسلامی وتمامی اطلاعات تاریخی وجغرافیائی آن دیار را ضبط و بقیدکتابت درآورده و همین‌کتاب بالسنهٔ خارجه نیز ترجمه شده ودرقاهره بنام **المواعظ والاعتبار بذکرالخطط والآثار** که نام اصلی آن‌است چاپ شده‌است **۶- التنازع والتخاصم فی‌مابین بنی‌امیة و بنی‌هاشم ۷- السلوك لمعرفة دول‌الملوك** که دراین‌اواخر در قاهره با ترجمهٔ فرانسوی چاپ شده است **۸- شذورالعقود** یا **شذورالعقود فی‌ذکرالنقود** که همان‌کتاب نبذةالعقود مذکور ذیل است **۹- مشاهیر مصر** که اصل‌نسخهٔ‌آن بخط خود مؤلف در کتابخانهٔ پاریس موجود است **۱۰- المواعظ** که بنام تاریخ مصر مذکور شد **۱۱- نبذةالعقود فی‌امورالنقود** یا کتاب **النقودالقدیمة والاسلامیة** که در روستك چاپ شده وغیراینها که از دویست‌کتاب متجاوز و عدهٔ مشایخ او هم بالغ بششصد نفر بوده است.

وفات مقریزی بسال هشتصد وچهل وپنجم یا ششم هجری قمری درمصر واقع شد و **ولادت** او بسال هفتصد و شصت و چهارم هجرت در قاهره بوده است و **نسبت مقریزی** بناحیه یا دیهی مقریز نام است از نواحی بعلبك .

(ص ۲۴۸هب و۷ ج ۷ فع و ۴۳۶۲ ج ۶ س وغیره)

مقلاص لقب **ابوجعفر منصور دوانقی** - دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) میباشد . درتاریخ بغداد روایت‌کرده‌که منصور، ایجاد بنائی جاودانی را تصمیم داده‌بودکه درصفحهٔ روزگار بنام‌او یادگار باشد، روی این اصل از هرشهری مشتی خاك برای آزمایش آوردندکه بعد از تعفین ، عقرب وحشرات‌گردید تاآنکه ازخاك جای بغدادآوردند وپس‌ازآزمایش ملخ‌شد اینك بدانجا رفت ، فرات و دجله نیز پسندهٔ خاطرش‌گردیـد و مشغول نقشه‌برداری بنای شهر بغداد گشتند . راهبی‌که درآنجـا بوده‌گفت این بنا بانجام نخواهد رسید زیراکـه ما درکتب پیشینیان دیده‌ایم‌کـه در همینجا شهری بپا خواهد شد ولی بانی‌آن پادشاه نقلاص نامی خواهدبود منصور سوگندخوردکه مادرش درکودکی‌اورا به **نقلاص** ملقب میداشته‌است. نگارنده‌گوید ظاهرآن‌است‌که نقلاص با نون‌اوّل ازسهو قلم‌مؤلف ویا مستنسخین تاریخ بغداد بوده و عوض نون میم بودن اوّل‌آن صحیح است ودر ذیـل همین صفحه از تاریخ

بغداد نوشته است که خود مصنّف درغیر این روایت اورا مقلاص نامیده ودر تاریخ طبری نیز همین طور است .

موافق آنچه ابن‌شهرآشوب درمناقب نگاشته حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبهٔ لؤلؤیّه از بنای شهر بغداد و ظهور خلفای بنی‌عباس خبر داده و فرمودکه اوّلین ایشان **سفاح ومقلاص** است وازمراتب مذکورمکشوف گردیدکه مرادآن‌حضرت ازمقلاص همین ابوجعفر منصور میباشد و این خطبهٔ آنحضرت علاوه برکتاب مناقب درجلد نهم بحار از کتاب‌کفایةالاثر نیز نقل شده است. ازکتاب فخری نام ابن‌الطقطقی آتی‌الترجمة نیز نقل شده‌که در شرح بنای بغدادگوید از عجائب اتفاقات آنکه یکی از راهبان دیر روم از کسان منصور پرسیدکسی‌که میخواهد دراینجا شهری بنا نمایدکیست گفت منصور خلیفهٔ امیرالمؤمنین ، از نامش پرسیدگفت عبدالله ، پرسیدکه نام دیگری هم دارد یانه گفت نه و فقط‌کنیه‌اش ابوجعفر ولقبش منصور است راهب‌گفت منصور را بگوئیدکه زحمت بیجا نکشدکه ما درکتابهای خود خوانده‌ایم مردی مقلاص نام‌که صاحب شأنی عالی میباشد دراینجا شهری بنا خواهدنهاد ودیگران متمکّن این‌امر نمیباشند همینکه این خبر مسموع منصورگردید از مرکب پیاده شد ، سجدهٔ شکر طولانی‌کرده وقسم یادنمود که نام غالبی‌اش دربدایت امر مقلاص بوده و اخیراً موقوف ومتروك شده‌است ودرشرح این نامش گفت‌که در ایّام طفولیّت ما دزدی بنام بود مقلاص نام‌که ضرب‌المثل بود ، روزی هم‌مکتبان من مهمانم بودند و من مصروفات پذیرائی ایشان را نداشتم از این‌رو مقداری پشم ریسیدهٔ پیرزنی‌راکه مربّی من بوده دزدیده وصرف ضروریّات آن مهمانی نمودم ،آن‌پیرزن بعداز اطّلاع از قضیه مرا بجهت‌شبیه بهمان دزد مشهور مذکور بودن مقلاص‌گفت و ازآن ببعد لقب مشهوری من‌گردید تا متدرجاً متروك‌گردید وبعد ازاین جمله‌گفت الآن یقین‌کردم‌که ببنای این شهر موفق خواهم شد .

(ص ۴۲۹ ج ۱ مناقب و ۶۶ ج ۱ تاریخ بغداد)

مقنع خراسانی نامش بنا برمشهور **عطا**، یا بقول بعضی **حکیم**، یا بقول برخی **حکیم بن عطا**، مردی بوده است اعور و زشت‌رو وکوتاه قد و الکن و قبیح‌المنظر از اهل مرو، به مزور و مقنع معروف، در بدایت حال رخت‌شور بود، از سحر و نیرنجات نیز اطّلاعی داشت پس بطریق مناسخه ادّعای ربوبیّت کرده و باتباع خودگفت خدای تعالی نخست بصورت آدم افتاد، بهمین جهت تمامی ملائکه را امر بسجده‌اش کرد وابلیس بجهت تمرّد مردود درگاه‌گردیدسپس بصورت نوح‌ودیگرانبیا و حکما علی‌الترتیب جلوه‌گر و اخیراً بشکل ابومسلم‌خراسانی ظاهر شد واو نیز بهمین صاحب ترجمه انتقال یافته است. بزور بعضی از سحرها و تدلیسات و نیرنجات قلوب عوام ساده‌لوح را بخودش جلب نمود و جمعی از ابلهان با آن همه بزرگی دعوا و قبح منظره بدوگرویدند، قول اورا پذیرفته و بدو پرستش‌کرده ودر راه او مقاتله نمودند.

از جمله نیرنگهای اوکه منشأ اضلال مریدان‌گردید صورت ماهی بودکه طلوع میکرد ومردم از مسافتی یك یا دو یا چهار ماهش میدیدند وباز غروب مینمود. پس‌از آنکه امر وی اشتهاریافت درسال‌یکصد وشصت وسیّم هجرت مردم بروی هجوم‌آوردند ودر قلعهٔ سیام یا سنام نامی‌که خود مقنع درماوراءالنهر بنا نهاده وازتوابع‌کش میباشد محاصره‌اش کردند و پس‌از قطع بهلاکت خود زنان خود را سمّ داده و خودش نیز سمّ خورده و مردند پس مسلمانان وارد قلعه شده و تمام‌کسان و اتباع اورا کشتند.

از بعضی از اهل سیر نقل است‌که مقنع خراسانی خود را هاشم می‌نامید، اتباع او نیزدرجنگها از وی‌استمدادکرده وصدامیزدندکه یاهاشم بفریاد ما برس ودرهرشهری که میبودند رو بطرف او سجده میکردند. عاقبت مهدی عباسی برای مدافعهٔ او لشگر فرستاد تا درقلعه‌ای‌که پناهگاه او بوده محاصره‌اش‌کردند، اتباع‌او ازلشگرمهدی امان خواستند، خود مقنع هم‌آتشی تهیه‌کرد، هرآنچه را از امتعه وچارپا وغیرهاکه درقلعه بوده سوزاند و بزنان و اولاد وبقیهٔ اصحاب خودگفت هرکه مایل باشدکه بامن بآسمان برود خود را بدین‌آتش اندازد پس‌خود و اهل وعیال خودرا بآتش‌سوزانیدکه دستگیر

دشمن نباشند و بعد از این قضیه قلعه را فتح کردند .

مقنع گفتن او بجهت آن است که از کثرت زشت‌رویی وقبح منظره روی بازکردن روی خود را نداشت و چیزی از طلا بشکل روی ساخته و خود را بدان مستور مینمود و اصلاً کشف حجاب نمیکرد و مقنع بعربی بمعنی سرپوشیده راگویند . شرح این‌قلعه و ماه ومزایای دیگر قضیه درکتب مربوطهٔ تاریخی مذکور ودرفرهنگها نیز تحت‌عنوان **ماه نخشب** یا **ماه‌کش** یا عناوین دیگر مسطور و بسط زاید موکول بمراجعهٔ آنها است.

(ص ۱۷۰ ج ۳ نی و ۳۴۵ ج ۱ کا وغیره)

مکاری (بضم‌میم)
مکبب (بروزن‌معلم)
مکتب (بروزن‌معلم)

اولی لقب رجالی حسن بن ابی‌سعید ، حسین بن ابی‌سعید ، علی بن سعید ، هاشم بن حیّان و بعضی دیگر و **دویمی** هم بتقدیم **ب** ابجدی بر **ت** قرشت لقب احمد بن یحیی، محمد بن ابراهیم و **سیمی** نیز برعکس آن بتقدیم **ت** قرشت بر **ب** ابجد لقب رجالی بشر بن عماره ، بشر بن همام ، حسین بن ابراهیم بن احمد، عتبة‌بن‌عمرو، محمد بن ابی‌عبدالله و موکول بدان علم شریف میباشند.

مکتبی (بروزن مثنوی) از شعرای نامی شیراز اواخر قرن نهم هجرت میباشد ویاخود اوائل قرن‌دهم‌را نیزدیده وتأسیس دولت‌صفویّه را هم‌که درسال نهصد و ششم هجرت بوده درك‌کرده است. جامع فنون‌کمالات وفضائل، اشعارش غمزدا و روح‌افزا و بغایت باصفا بود و ازآنروکه درشیراز شغل مکتب‌داری و آموزگاری اطفال را داشته به **مکتبی** تخلّص مینمود. منظومهٔ **لیلی ومجنون** اوکه حاوی دوهزار و یکصد و شصت بیت است و درسال هشتصد و نود و پنجم هجرت برشتهٔ نظمش آورده بسیار مشهور و درطهران چاپ واز اشعار او است :

ای بر احدیّتت ز آغاز　　　خلق ازل و ابد هم‌آواز
ای برتر ازآنکه دیده جوید　　　یا نطق زبان بریده‌گوید
نی ازگنه منت زیان بود　　　نی باشدت از عذاب من سود

از زبان مجنون درجواب نصیحت پدرش‌گوید:

گفتی که ز روی خاك برخیز — زین وادی هولناك بگریز
صدکوه بدل ، چگونه خیزم — صد خار بپای ، چون گریزم
چندان ندویده‌ام ز آغاز — این ره که توانم آمدن باز

درآخرآن نیز اشاره بتاریخ نظم و شمارهٔ ابیات‌آن‌کرده گوید :

چون مکتبی این‌کتاب بگشود — تاریخ‌**کتاب مکتبی**= **۸۹۵** بود
ابیات که در حساب پیوست — آمد دوهزار و یکصد وشصت

مکتبی شیرازی در موسیقی نیز دستی توانا و مهارتی بسزا داشت ، سازی تازه اختراع کرده بود اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .
(ص ۴۳۶۶ ج ۶ س و اطلاعات متفرقه)

مکحول **ابوعبد** - در باب‌کنی بعنوان **ابوعبد مکحول** خواهدآمد .

مکفوف بعربی بمعنی‌اعمی ونابینا است و لقب رجالی ابراهیم‌بن یزید، جابر، جعفر بن احمد ، حکم بن مسکین ، عبدالله بن محمد، علا بن یحیی ، علی بن حاتم ، لیث مرادی ، موسی بن ابی‌عمیر، یحیی بن قاسم و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان را موکول بدان علم شریف میدارد و فقط شرح حال **عبدالله** و **لیث** و **یحیی** را درباب‌کنی بعنوان **ابوبصیر** خواهیم نگاشت .

مکفوف **عبدالله‌بن محمد**- نحوی قیروانی ، ملقب به **مکفوف** ، مکنّی به **ابومحمد** ، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت میباشد ومؤلف‌کتاب **العروض** بوده و از اشعار او است‌که در جواب هجو اسحق بن خنیس‌که دربارهٔ وی‌گفته بوده گوید :

ان‌الخنیسی یهجونی لارفعه — اخسأ خنیس فانی لست اهجوکا
لم تبق مثلبة تحصی اذاجمعت — من المثالب الا کلها فیکا

درسال هشتصد وهشتم هجرت درگذشت. (سطر ۳۰ ص ۴۴۶ت)

مکودی **عبدالرحمن بن‌علی** - یا احمدبن‌صالح **مطرزی**، مکنّی‌به **ابوزید**، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت واز تألیفات‌او است: **شرح الفیة**

ابن‌مالك و شرح مقدمهٔ جزریه وغیراینها . اوّلی در تونس و قاهره و دوّیمی نیز درفاس و مصر وقاهره چاپ شده است. درسال هشتصد و یکم یا هفتم هجرت درشهرفاس درگذشت و ولادتش نیز درسال هفتصد و بیست وششم بود . **مکود** ناقهٔ کم‌شیر و پرشیر را گویندکه از اضداد است .

(ص ۲۴۸هب و ۱۷۸۶مط وغیره)

مکّی[1]

مکی **حاج محمد** - اصفهانی، ازشعرای‌ایران میباشدکه مدتی درمکّهٔ معظّمه اقامت‌نمود، پس بهندوستان رفت وباز بدان ارض‌اقدس برگشته و بیست سال اقامت‌کرد و **یك مثنوی** مانند مثنوی ملاّی رومی برشتهٔ نظم‌آورده و از اشعار او است :

پیش اهل معرفت معنی گل است	طبع صاحبدل‌بر آن‌گل بلبل‌است
عـارف معنی بزرگ دیـن بـود	نکته‌گر فهمی بزرگی ایـن بود

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۴۳۸۷ ج۶س)

مکی **محمدافندی** - پسر خلیل افندی ، از اکابر علمای‌عثمانی میباشد که سالهـا متصدی قضاوت سلانیك و شام و مدینه و استانبول و روم ایلی وآناطولی بود ، عاقبت درعهد سلطان عبدالحمید خان اوّل و سلطان سلیم‌خان ثالث دومرتبه بمقـام شیخ‌الاسلامی رسید ، **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** و **دیوان شعری** مرتب و **رساله‌ای دراصول فقه** و **شرح قصیدهٔ‌بردهٔ** و چندین رسالـهٔ متفرقهٔ علمی ازآثار قلمی وی میباشند . درسال هزار و دویست و دوازدهم هجری قمری درگذشت .

(ص۴۳۸۷ ج ۶ س و۱۲۹ ج ۷ فع)

مکی **محمد بن‌علی بن عطیه** - درباب‌کنی بعنوان **ابوطالب** خواهدآمد.

۱- **مکی** - با فتح و تشدید از اعلام و اسامی متداوله مابین عرب میباشد ودراصطلاح رجالی لقب ابراهیم بن خربوذ، اسرائیل بن‌عباد ، اسلم قواس وبعضی دیگر بوده ودراصطلاح علمای تجوید هم عبدالله بن‌کثیر است‌که بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

ملائی لقب رجالی اسمعیل بن عبدالعزیز وعبدالله بن مسلم و بعضی دیگر است.

ملاباشی **میرزا سیدمحمدباقر** - درضمن شرح حال برادرش بیدل سید میرزا محمدرحیم نگارش یافته است .

ملاتاجا عنوان مشهوری **تاج الدین حسن بن محمد** اصفهانی والدمعظم فاضل هندی سابق الذکر و مؤلف **کتاب البحر المواج** میباشدکه تفسیر فارسی قرآن مجید است و در مستدرك الوسائل اورا بتاج ارباب العمامة موصوف داشته است ودر سال هزار و پنجاه و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۴۰۳ مس و ۴۹ ج ۳ ذریعة)

ملاجلال یا **ملاجلال الدین** } **محمد بن اسعد** - بعنوان **دوانی** نگارش یافته است .

ملارفیعا **محمد** - یا محمدرفیع بن فرج گیلانی رشتی مجاور مشهد مقدس رضوی ، معروف به **رفیع الدین** و **رفیعا** و **میرزا رفیعا** و **ملارفیعا** از اکابر علمای اواسط قرن دوازدهم هجرت و از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی بوده و از وی روایت نموده است، درآن ارض اقدس تدریس میکرده وبسیارعابد وحکیم فاضل جلیل القدر میباشد، شیخ عبدالنبی قزوینی در تتمیم امل الآمل بسیارش میستاید وازآثارقلمی اواست:

۱- حاشیهٔ اصول کافی ۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- حاشیهٔ شافی سید مرتضی ۴- حاشیهٔ شرح لمعه ۵- حاشیهٔ مدارك ۶- شرح نهج البلاغة که بسیار مکمل و ما بین دوشرح ابن ابی الحدید و ابن میثم بحرانی را جامع میباشد و درسال یك هزار و یکصد و ششم هجرت وفات یافت .

(ص ۱۴۲ هب و فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران)

ملارفیع الدین **محمد بن فتح الله** - بعنوان **واعظ** خواهدآمد .

ملازلالی بعنوان **زلالی خوانساری** نگارش داده‌ایم .

ملازمانی شاعر یزدی بعنوان **زمانی** نگارش یافته است .

ملاسالك دوتن ازشعرای ایرانی‌است‌که بعنوان **سالك‌قزوینی** و **سالك‌یزدی** مذکور شده‌اند .

ملاسعدتفتازانی **مسعود بن عمر-** بعنوان **تفتازانی** نگارش یافته است .

ملاشاه بدخشانی از مشاهیر شعرا و صوفیّه و عرفا میباشدکه به **شاه بدخشانی** هم معروف بود ، با فضلا وعرفا مجالست‌های بسیاری داشت، اخیراً بمرام دیدار و ملاقات پیر ومرشد کامل و اصلی بهندوستان رفته ودرلاهور بفیض‌خدمت میان شاه‌میر از سلسلهٔ قادریّه موفق شد و چهار ماه باکمال ادب معتکف‌آستانش بود ، دراین‌مدت موردتوجّه‌نشد تا روزی‌آن پیرروشن‌ضمیر مخاطبش‌داشته وگفت‌ای‌بدخشانی خارهٔ خود را لعل‌ساخته ودرکورهٔ امتحان‌گداختی برخیز وغسل‌کن وبیا تا صحبتی‌کرده باشیم اینك بعد از غسل باجازهٔ ذکر خفی نایل‌آمد و دراندك وقتی تغییر وترقی‌کلی در احوالش ظاهرگردید ، بعد از رحلت پیر، بکشمیر رفته و درمقابل تخت سلیمان باغی وخانقاهی بنا نهاد و درکوه ماران بسرمی‌برد تا درعهد شاه‌جهان ۱۰۳۷-۱۰۶۸ه‍ ق= **غلز - غسح**) مورد تکفیرعلما شده ومحکوم بقتل‌گردید . شاه‌جهان فتوی‌ایشان را گرفته وخود بنزد ملاشاه رفت وبرعکس مرام‌ایشان‌ارادت بدو رسانید بحدی‌که‌گفتند‌بدخشانی شاه را سحرکرده و بحکم شریعت خونش حلال و قاتلش مستحق اجر جزیل است پس هرکس بحجره‌اش رفت ونظرش بروی میافتاد الله‌گفته و روی برخاك می‌نهاد داراشکوه پسر شاه‌جهان نیز بملّاشاه دست‌ارادت داد . **اشعار ملاشاه** بسیار وشمارهٔ‌آنها بالغ بپنجاه هزار بوده لکن اصول بحر و قافیه را چندان رعایت نمیکرده واز او است:

شود ز یك دل زنـده هزار دل زنـده / زیك‌چراغ توان صدچراغ روشن‌کرد

تـا مینکنی ز معـرفت شیریـن کام / حـاصل نشود کام تـو از نقـل کلام
حلوا حلوا اگـر بگـوئی صد سـال / از گفتـن حلـوا نشود شیریـن کام

از بستگـی خویش اگـر وا گـردی / بـروارسـی خـویش مهیّا گـردی

واگرد بگرد خـویش مانند حبـاب   تا وا گردی ز خـویش، دریـا گردی

وفات او اخیراً بسال هزار وشصت ونهم یاهفتادم یاهفتاد ودویم هجرت درلاهور واقع گردید.

(ص ۱۶۱ ض و۴۳۸۸ ج ۶س)

ملاشفیعا   **ملامحمد شفیع بن محمدرفیع** - گیلانی اصفهانی، ازعلمای امامیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجری ویا خود اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده است . درسال هزار و هشتاد و پنجم از محقّق سبزواری ودوسال بعد ازآن ازسید ماجد دشتکی اجـازه داشته وکتاب **تحدیق النظر فی کیفیة ادراك البصر** از او است و سال وفاتش بدست نیامد .   (ص ۳۷۶ ج ۳ ذریعه)

ملاشمسا   **ملامحمد** - ملقّب به **شمس الدین** ، معروف به **شمسا** و **ملاشمسا** حکیم محقّق گیـلانی از علمای قرن یـازدهم هجری امامیّه بوده و از تألیفات او است :

۱- حـاشیه برحاشیهٔ خفری برشرح تجریـد قوشچی ۲- حاشیه برحاشیهٔ قـدیمه دوانی برشرح مزبـور ۳- حـاشیه برشرح مذکـور ۴- حاشیهٔ معـالم ۵- حدوث العـالم که درسال هزار و چهل و پنج تألیف شده و سال وفاتش بدست نیامد .

(متفرقات ذریعة وغیره)

ملاشیدا   رجوع به **شیدا مولوی** مهدی نمایند .

ملاصدرا   **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **صدرا** نگارش یافته است .

ملاظهوری   **نورالدین محمد** - بعنوان **ظهوری** نگارش یافته است .

ملاعب الاسنة   **عامر بن مالك** - عامری کلابی ، ملقّب به **ملاعب الأسنة** ، مکنّی به **ابوبراء** ، بنوشتهٔ تنقیح المقال صحابی مجهول الحال میباشد و بعضی از معاصرین گویندکه عامر مرض استسقا داشت و بواسطهٔ لبید بن ربیعه پاره‌ای تحف و هدایا تقدیم حضور مبارك حضرت رسالت ص نمود، لکن بعلت اینکه آن حضرت تحفهٔ مشرکین را قبول نمی کرده ردّش نمود وپس ازآن قدری سنگ ریزه از زمین برداشته

واز لعاب مبارکش برآنها زده و به لبید داده و فرمودکه‌آنهـا را باآب ساییده وبه عامر بدهند پس لبید متعجّبانه‌گرفته وموافق دستورمبارك‌عمل‌کردند وبهبودی‌یافت نگارنده گوید شاید در بدایت حال مشرك بوده و اخیراً بجهت‌آن کـرامت نبویّـه بشرف اسلام مشرّف‌گردیده است . (تنقیح‌المقال وص ۱۴ ج۱نی)

ملاعشرتی **آقاعلی** - بعنوان **عشرتی** نگارش یافته است .

ملاعصام **ابراهیم بن محمد** - بعنوان **عصام‌الدین‌ابراهیم** مذکور داشتیم .

ملاعلی‌قاری بعنوان قاری **شیخ‌علی** بن سلطان محمد مذکور شده است .

ملاکتاب **شیخ محمدجواد** - بن شیخ تقی بن محمد احمدی بیـاتی نجفی ، معروف به **ملاکتاب** ، ازعلمای امامیّـهٔ قرن سیزدهم میباشدکه در سال هزار و دویست و شصت و هفتم هجرت درقید حیات بوده واز تألیفات او است :

۱- **الانوار الغرویة فی‌شرح‌اللمعة الدمشقیة**که‌تاآخر باب‌نکاح در ده مجلّدبرآمده و ازتألیف باب وصایای‌آن درهفدهم جمادی‌الاولی سال مزبور فراغت یافته‌است وظاهر بعضی از فضلا آنکه صاحب ترجمه پسرعموی شیخ مهدی ملاکتاب مذکور ذیل است و سال وفاتش بدست نیامده است . (ص ۴۳۵ ج ۲ ذریعة وغیره)

ملاکتاب **شیخ مهدی** - عالم عابـد زاهد فقیه وجیه فاضل جامع بـارع از افاضل علمای‌اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه‌کراماتی بدو منسوب و بعضی ازآنها در دارالسّلام علاّمهٔ نوری مذکور و خانوادهٔ او درنجف اشرف بعلم و تقوی مشهور میبـاشند . شیخ تقی عمّ او نیز از اکابر علما است و تألیفاتی در فقه و اصول بهردو منسوب دارند و ازهیچکدام اطّلاعی در دست نیست .

(ص ۶۳ ج ۱ عه وغیره)

ملامتیه طبقه‌ایست از عرفاکه در سیر وسلوك بمقام خلوص رسیده ولذت اخلاص‌را چشیده‌اند،ازاین‌رو طاعات وعبادات‌وحسنات‌خودشان را پنهانی میکنند و شرور و سیئّات خودشان را علنی مینمایند ، از ملامت و بدگوئی

مردمان بی‌حقیقت پروائی ندارند و مدح و قدح ایشان را یکسان میانگارند ، همواره مشغول عبادت و انجام وظائف دینیهٔ خود میباشند و چنانچه در محل خود اشاره شده مؤسس این مشرب ملامتیه ، **ابراهیم بن یوسف زجاجی** است .

(ص ۱۴۲ ج ۲ مه)

ملامحراب ازمشاهیر عرفا وحکما و از تلامذهٔ آقامحمد بیدآبادی سابق الذکر (متوفی بسال ۱۱۹۷هـ = **غقصز**) وملااسمعیل خاجوئی سابق الذکر (متوفی بسال ۱۱۷۳هق = **غقعج**) بوده‌و سال‌وفاتش بدست نیامد ورجوع به بیدآبادی‌هم نمایند.

(اطلاعات متفرقه)

ملامحسن **محمد بن‌شاه‌مرتضی** - بعنوان **فیض‌کاشانی** نگارش یافته است.

ملامسیحا **ملامحمد مسیح** - بن ملااسمعیل فسوی، معروف به **ملامسیحا** ، از مشاهیر فلاسفه و حکما و از تلامذهٔ آقاحسین خوانساری وداماد وی بوده و از تألیفات او است :

۱- **اثبات‌الواجب تعالی** ۲- **تحفهٔ سلیمانیه** که ترجمهٔ فارسی ارشاد شیخ‌مفید بوده وبنام شاه سلیمان صفوی‌اش تألیف داده است .

ملامسیحا مدتی در شیراز شیخ‌الاسلام بود ، در اواخر عمر خود درحدود نود سالگی بفسا مراجعت‌کرد ودرحدود سال هزار و صد و سی‌ام هجرت درآنجا وفات‌یافت ویاخودبنوشتهٔ بعضی، وفات‌او پیش‌ازوفات آقاجمال‌خوانساری(متوفی ۱۱۲۱ یا ۱۱۲۵هـ = **غقکا** یا **غقکه**) بوده‌که سید نورالدین جزائری مکتوبی در تعزیت صاحب ترجمه بآقا جمال نوشته بوده است .

(متفرقات ذریعة)

ملامطیع از علمای بزرگ قرن دوازدهم هجری یزد میباشدکه در انشا بسی ماهر بود ، با اسمعیل ذبیحی سابق‌الذکر (متوفی بسال ۱۱۶۰هـ = **غقس**) دوستی داشت وکتاب **المواهب السنیة درمدایح علیه** تألیف او است . اشعار خوب نیزگفته وبه **عرفات** تخلص مینموده و از او است :

فلك بسينهٔ دانا حواله ميسازد　　ز شست حادثه هر ناوكی كه يافت گشاد
نمی‌نوازد اگر آسمان مرا ، شادم　　كه چنگ را ننوازند جز پی فرياد
مرا به تنگدلی روزگار گو بگذر　　كه غنچه را ندهد جز شكفتگی برباد
ز تيره‌بختی خود گاه‌گاه شاد شوم　　كه شمع كشته بود ايمن از طپانچهٔ باد
وظيفه‌ای كه بمن ميرسد زفضل وهنر　　همان كنايهٔ خصم است و طعنهٔ حسّاد
مضرّتی كه بمن از زبان خامه رسيد　　كجا رسيد بشريان ز نشتر فصّاد

(ص ۳۱۰ تاريخ يزد)

سال وفاتش بدست نيامد .

ملامظفر　**محمدقاسم** - بعنوان **گنابادی ملامظفر** نگارش يافته‌است .

ملامفرد　بعنوان **مفرد** مذكور داشتيم .

ملامهرعلی　تبريزی خويی بعنوان **فدوی** نگارش يافته است .

ملاميرزا　**محمد بن حسن** - شيروانیّ الاصل والمولد ، اصفهانیّ المسكن ، مشهدیّ المدفن ، از اعاظم علمای اماميّه و افاضل اواخر عهد دولت صفويّه ميباشدكه عالم عامل متبحّر متتبّع متفنّن جامع معقول ومنقول ، درفقه وحديث وكلام و حكمت ومناظره وجدل بی‌بدل، به **ملاميرزا** و **مدقق شيروانی** معروف، جلالت شأن او دركثرت فطانت و قوت حافظه و دقّت نظر و اصابت رأی و تبحّر وی درجميع علوم متداولهٔ عقليّه و نقليّه اشهر ازآن استكه محتاج به بيّنه وبرهان باشد ودركلمات بعضی‌ازاجلّه بعلّامه و وحيدالعصر وفريدالدهر وسلطان‌الحكماء والمتكلّمين موصوف و ميرزا عبدالله افندی صاحب رياض‌العلماكه از تلامذهٔ وی بوده اورا بعبارت **استادناالعلامة** مذكور داشته و ازسه استاد ديگرش مجلسی ومحقّق خوانساری ومحقّق سبزواری علی‌الترتيب باستادنا السناد و استادنا المحقّق و استادنا الفاضل تعبيرمينمايد و اين خود ظاهر درترجيح وی برساير اساتيد خود ميباشد.

ملامحمد اكمل والد معظّم‌آقای بهبهانی نيز ازجملهٔ تلامذهٔ ملاميرزا بود وخودش در اصفهان ازآقا حسين خوانساری درس خوانده و اخيراً بعتبات رفته و مدتی توطّن

نمونهٔ خط ملامیرزا شیروانی -۳۵

یك نسخهٔ خطی از حاشیهٔ ملامیرزای شیروانی برشرح مطالع بخط شریف خودش که در سال ۱۰۷۶ هـ نوشته شده درکتابخانهٔ شخصی آقای سید شهاب‌الدین نجفی نزیل‌قم موجود بوده و این چند سطر از آخر همان‌نسخه ثبت دفتر گردید وصورت‌خط فوق این است:

من‌الغواشی و لیکن هذا آخر ما افدناه فی‌تنقیح هذا الکتاب و تهذیبه حامدین لله تعالی و مصلین علی رسوله وآله الطیبین الطاهرین تم بعون‌الله تعالی علی ید مؤلفه‌الفقیر میرزا محمد بن‌الحسن الشیروانی والحمدلله رب‌العالمین وصلی‌الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین لیلة‌الجمعة الثانیة من شهر رجب‌المرجب من‌شهور سنة ست وسبعین و الف ببلدة اصفاهان حماهاالله عن‌طوارق‌الحدثان

نمود تا بامر شاه سلیمان صفوی باز باصفهان مراجعت‌کرده ومشغول‌انجام وظائف دینیّه گردید و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- اثبات عصمةالائمة من‌آیة ان‌الابرار لفی نعیم من‌سورة هل‌اتی ۲- اثبات‌النبوة والامامة ۳- اثبات‌الواجب‌تعالی و یك‌نسخه‌از آن درکتابخانهٔ رضویه موجوداست **۴- الاجتهاد والاخبار** که موسوم به **مصادرالانوار** است **۵- الأحباط والتکفیر ۶- اصالة البرائة ۷- اصول‌الدین** بفارسی در توحید و نبوت و امامت **۸- الامامة ۹- انموزج العلوم ۱۰- تفسیرآیهٔ ان‌الابرار یشربون الی‌قوله نضرة وسرورا ازسورهٔ هل‌اتی ۱۱- التوحید والنبوة والامامة** بفارسی چنانچه در ذریعه گفته و ظاهراً همان اصول‌الدین مذکور فوق است **۱۲- الجبر والاختیار ۱۳- الجمع بین‌الاخبارالمتعارضة ۱۴- حاشیهٔ اثبات‌الواجب‌قدیم ملاجلال دوانی ۱۵- حاشیهٔ** تفسیر **بیضاوی ۱۶- حاشیهٔ حاشیهٔ خطائی برمختصر مطول ۱۷- حاشیهٔ حاشیهٔ سیدشریف برشرح مطالع ۱۸- حاشیهٔ حاشیهٔ فاضل‌خفری برشرح‌تجرید ۱۹- حاشیهٔ حاشیهٔ قدیمهٔ ملاجلال دوانی برشرح‌تجرید ۲۰- حاشیهٔ‌حکمة‌العین‌کاتبی‌قزوینی**

۲۱- **حاشیهٔ شرایع الاسلام** ۲۲تا۲۶- **حاشیهٔ شرح اشارات خواجه نصیر وشرح تجرید قوشچی و شرح حکمة العین میرك بخاری و شرح مختصر الاصول عضدی و شرح مطالع** ۲۷- **حاشیهٔ شفا** ۲۸- **حاشیهٔ مختصر الاصول عضدی** ۲۹تا۳۱- **حاشیهٔ مسالك** و **دوحاشیهٔ** عربی وفارسی برمعالم ۳۲- **شرح تهذیب شیخ طوسی** ۳۳- **مصادر الانوار** که فوقاً بنام **اجتهاد واخبار** مذکور شد وغیراینها . درهریك از **امامت وبدا وتوحید وجوابات مسائل متفرقه وحبوه وصید وذباحه و غسل میت وکائنات جو ونبوت ونماز میت وهندسه** وبعضی از موضوعات دیگر هم **رسالهٔ مفرده** دارد و اشعاری نیز بملامیرزا منسوب دارندکه ازآن جمله است :

یـاد توکنـم دلم پـراز خونگـردد ... وین دیـدهٔ اشك خیز جیحـون گردد

هرچنـد ز دیـده اشك حسرت بـارم ... در سینـه‌ام آتش غـم افـزون گردد

وفات ملامیرزا روز جمعه بیست و نهم رمضان سال هزار و نود و هشتم یا نهم هجرت در شصت و پنج سالگی در اصفهان واقع شد و جنازهٔ او پیش‌از دفن بمشهد مقدّس رضوی نقل ودرسرداب مدرسهٔ میرزاجعفرمدفون‌گردید، **قدس سره** . ناگفته‌نماندکه ملامیرزا، داماد ملامحمدتقی مجلسی اوّل بوده و اورا از دختر مجلسی پسری بود **ملاحیدرعلی** نام کـه خواهرزادهٔ مجلسی ثانی و داماد او هم بـوده است . یك **حاشیه برمسالك** نوشتـه و **مصباح المتهجد شیخ طوسی** را نیزملخص‌کرده وپارۀادعیـّه و زیاراتی بدان‌افزوده وبعضی اقوال نادره هم بدو منسوب دارندکه مورد طعن و ردّ دیگران است .

(ص ۲۵۲هب و ۶۴۳ت و ۱۵۷ تذکرهٔ نصرآبادی)

ملامیرزاجان **ملاحبیب‌الله** -باغنوی بعنوان **میرزاجان** خواهدآمد .

ملانصرالدین که در السنه معروف است بعنوان **نصیرالدین** خواهدآمد .

ملاوارسته امامقلی بیگ بعنوان **وارسته** خواهدآمد.

ملای‌رومی **محمد بن بهاءالدین محمد** - بعنوان **مولوی معنوی** خواهدآمد .

ملثم **شیخ ابوالعباس احمد** - از محقّقین عرفا و مشایخ اواخر قرن ششم هجری مصر میباشد ومکاشفات عجیبه بدو منسوب دارندکه هرچه ازآینـده‌گفتی مطابق واقع درآمدی . عمر او بسیار و بنا بظاهر بعضی از کلمات

اهل فن (والعهدة علیهم) ازچهارصد سال متجاوز بود، بعضی گویندکه امام‌شافعی (متوفی بسال۲۰۴ه = رد) را دیده وپشت سر او نماز خوانده‌است. بنقل‌شعرانی شیخ‌عبدالغفار قوصی قضیه‌ای مشعر بطول عمر ملئم را از خـودش استفسار نمود گفت‌که عمر من الآن درحدود چهارصدسال میباشد، این است‌که اهل‌مصر زنان خودشان را از رؤیت وخلوت او منع نمی‌کردند و این قضیه مورد طعن و انکار یکی ازفقها بوده و ملئم نیز بدوگفت ای فقیه باصلاح نفس خود مشغول باش‌که زیاده از هفت روز دیگر غم نداری اینك‌آن فقیه بعد از هفت روز درگذشت. این‌گونه قضایا بدو منسوب‌است وسه مرتبه مسمومش کردند لکن خدا نجاتش داد ، عاقبت درحدود ششصدم هجرت در مصر وفات یافت ودر حسینیهٔ آنجا مدفون گردید و قبرش مزار است .

(ص ۱۳۵ ج ۱ طبقات شعرانی)

ملك تخلّص شعری چندی ازشعرای فرس میباشدکه بواسطهٔ دسترس نبودن اسامی و مشخّصات و ادوار زندگانی‌ایشان‌بشرح‌حالشان نپرداخته و فقط شرح اجمالی **ملك قمی** را می‌نگارد . مشارالیه مقام‌ارشاد وعرفان نیز داشت ، در سال نهصد و هشتاد و هفت هجرت بخطهٔ دکن هندوستان رفته و مشمول مراحم و الطاف برهان نظام شاه گردید ، سپس بابراهیم عادل شاه ثانی انتساب یافته و بسال هزار و بیست و پنجم هجرت در همانجا درگذشت و **چند مثنوی** و **دیوان مرتبی** داشته و از او است :

رفتم‌که‌خارازپاکشم، محمل‌نهان‌شدازنظر — یك‌لحظه‌غافل‌گشتم وصدساله راهم‌دورشد

یك‌نسخهٔ خطّی دیوان غزلیّات‌اوکه قوافی‌آن مرتّب بحروف‌تهجّی‌بوده وشمارهٔ‌ابیاتش درحدود هفت هزار و یکصد بیت میباشد بشمارهٔ ۲۶۸۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود وآغاز آن این است :

ای ز نامت تاج‌گوهر برسر دیوان ما — از نشانت بی‌نشانی سرخط عرفـان ما

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۴۴۰۳ ج۶س وفهرست کتابخانهٔفوق)

ملك الادباء **علی بن احمد بن یحیی** - بعنوان **مزیدی** نگارش یافته است.

ملك الاطباء **میرزا محمدتقی** - طبیب ، شیرازیّ الاصل ، تهرانیّ المسکن ، معروف به **میرزابابا** و **حاجی آقابابا** و **حاجی میرزابابا** ، از اکابر اطبّای اوائل قرن سیزدهم هجری میباشدکه عهد فتحعلی شاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه از سلاطین قاجاریه را دریافته و بسیار محترمانه میزیست ، در تشخیص مرض کار بقراط میکرد ، درمعالجه ، دم عیسوی داشت ، معالجات جدیدهٔ طبّ فرنگی راکه در ایّام اقامت او در طهران تازه شیوع داشته شدیداً انکار مینمود ، جوهریّات و ادویّهٔ جدیدهٔ اروپائی را در معالجه و حفظالصحة اصلاً بکار نمی‌برد و رسالهٔ **جوهریه** نامی هم در ردّ جوهریّات فرنگی و عدم جواز استعمال‌آنها بعربی تألیف داده است ونیز از آثار قلمی و تألیفات او است :

۱- **بحرانیه** که بمباحث بحران مرض متعلق بوده و معارضاتی را نیزکه دراین موضوع بین او و میرزا محمد طبیب تنکابنی وقوع یافته نگاشته وبا چند رسالهٔ دیگر طبی‌خود او درحال حیاتش درتهران چاپ شده‌است ۲- **تسهیل العلاج** که با رسالهٔ حفظالصحهٔ خودش درتهران چاپ شده است ۳- **تعبیریه** ۴- **جوهریه** که مذکور شد ۵- **حافظ الصحة** که اشاره‌شد ۶- **سماویه** درتفسیر بعضی ازآیات قرآنیهٔ متعلقه بعلم نجوم ۷- **شرح لغز شیخ بهائی** که باسم قانون نوشته است ۸- **طاعونیه** که در طاعون سال هزار و دویست و چهل و هفتم هجرت بعربی تألیف داده است ۹- **کوثریه** ۱۰- **مفرق الهیضة والوباء** که درفرق علائم این دومرض تألیف داده است ۱۱- **منظومهٔ طبیه** ۱۲- **وبائیهٔ صغیره** ۱۳- **وبائیهٔ کبیره** . صاحب ترجمه درآخر عمر خود درحایرشریف حسینی اقامت گزید وهم درهمان ارض‌اقدس درحدود هزار ودویست و نودم هجرت برحمت ایزدی نایل گردید . (ص۲۴۲مر ومتفرقات ذریعة)

ملك افضل شاهنشاه بن بدرجلالی درضمن عنوان **مستنصر** بالله مذکور شد.

ملك الحکما **محمد بن طرخان** - بعنوان **فارابی** مذکور شده است .

ملکشاه **ابوالفتح جلال الدین بن آلب ارسلان** - سیّمین ملوك سلاجقهٔ ایرانی وبزرگترین ایشان میباشدکه بسال چهارصد وشصت وپنجم هجرت

بعدازشهادت پدر با مساعدت و اهتمام وزیرشهیر **نظام‌الملك** متمکن اریکهٔ جهان‌بانی گردید، هم دراثر تدبیر وزیر مذکور، عمّ خود قاورد بیگ راکه درآن‌هنگام‌حکومت کرمان داشته و بصدد معارضه‌آمده بوده مغلوب و مقهور نمود ، شام و مصر و خوارزم و ماوراءالنهر و بسیاری از اراضی آناطولی را ضبط و قلمرو خود را بسیار توسعه داد ، خلفای عباسیهٔ بغداد را تحت‌نفوذ و اقتدار خودآورد، مقتدی بالله بیست وهفتمین‌ایشان (۴۶۷_۴۸۷ه ق) با دختر وی ازدواج نمود .

ملکشاه بسیار مدبّر و جسور و عالم و عادل و عاقل ، بآثار خیریّه بسیار مایل بود ، باحداث انهار و قناطر وحصار و باروی بلاد بسیار ومدارس وکاروانسراها ودیگر ابنیهٔ خیریّه موفق‌آمد، درسال چهارصد وهشتادم هجرت بزیارت‌بیت‌الله ومدینهٔ منوّره مشرّف و عطایای بسیاری دربارهٔ اهالی‌آنها مبذول داشت و دراقوال و افعال‌او نوادری منقول است . علاوه برآنها بسیار علم‌دوست ودربار او مجمع ادبا و علما و ارباب‌کمال بود، تشویقات لازمه را دربارهٔ ایشان معمول میداشت، **تاریخ‌جلالی** یا **ملکی** نیزکه‌یکی از تواریخ متداوله و محل توجه ارباب سیر بوده و دراکثر تقاویم نیز ثبت می‌نمایند بدو منسوب و ابتدای‌آن از چهارصد و هفتاد و یکم هجرت میباشد . چنانچه ملکشاه درهمین‌سال، تاریخی‌شمسی وضع نمودکه اوّل‌آن بااوّل‌حمل‌که اوّل‌فروردین ماه باستانی است مطابق و اسامی ماههای‌آن نیز همان اسامی ماههای تاریخی‌باستانی وتاریخ‌فرسی است (فروردین - اردیبهشت - خرداد تاآخر) و بجهت امتیاز ، ماههای این تاریخ را مقیّد به **جلالی**کرد و تاریخ فرسی راکه مبدءآن جلوس‌یزدجرد بن‌شهریارآخرین‌ملوك عجم (ساسانیان) است و بهمین جهت **تاریخ یزدجردی** نیزگویند مقید به **فرسی** نمود و **تاریخ باستانی** را هم **بباستانی** مقیّد داشته ویا مطلق وبی‌قید ذکرنمایند(فروردین‌جلالی فروردین فرسی فروردین باستانی وهکذا) نیز هریك ازماههای این‌تاریخ را مثل‌تاریخ فرسی سی روزگیرندکه مجموعاً سیصد و شصت روز میشود و برای پنج روز و خرده‌ای که اضافهٔ سال شمسی برهمین مقدار است پنج روز درآخر اسفند ماه بنام **خمسهٔ جلالی**

اضافه نمایند و برای آن خرده هم که درحدود پنج‌ساعت وچهل ونه دقیقه وشانزده ثانیه است تقریباً در هرچهار سال یك روز بنام **کبیسهٔ جلالی** بعداز **خمسه** علاوه‌کنند.

درتاریخ فرسی نیزآن پنج روز را بنام **خمسهٔ فرسی** معمولاً درآخرآبانماه فرسی اضافه‌کرده وبعدازآن آذرماه را می‌نویسند. امّا درتاریخ باستانی آن پنج روز را چنانچه معمول است درشمارهٔ ایّام ماهها مستهلك سازند چنانچه هریك از ششماه اوّلی را سی و یکروز حساب‌کنند وهریك از پنج ماه غیراسفند را سی روز ، اسفند را نیز بیست ونه روزگیرند و تقریباً در هرچهار سال ، یکروز بنام **کبیسهٔ باستانی** درآخر اسفند افزوده وآن را نیز سی روز حساب نمایند.

ناگفته نماند : درتاریخ فرس‌کسر مذکور شبانه‌روزی راکه تقریباً شش‌ساعت‌بود مثل تاریخ جلالی و تاریخ باستانی در هرچهار سال یکروزکبیسه ننمایند بلکه درمدت صد و بیست سال ،آن خرده‌ها را یك ماه اعتبار نموده و سال صد و بیستم را سیزده ماه حساب میکردند و این ماه زاید را در اوّل نوبت بعد از فروردین الحاق نموده وآنرا نیز فروردین ماه میگفتند ودرنوبت دویم بعد از اردیبهشت ودرنوبت سیّم بعدازخرداد وبدینطریق تاآخر ونامش را نیز بعدازهرماهی‌که الحاق‌میکردند باسم‌آن‌ماه‌مینامیدند. این‌مطلب قدری دامنه‌داراست دراینجا بهمین مقدارکفایت‌کرده وبسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد.

(قاموس‌الاعلام و متفرقه)

ملك‌الشعرا		**ابوالفیض** - بعنوان **فیضی** نگارش یافته است.

ملك‌الشعرا		**ابوالمعالی**- بعنوان **مجیرالدین** نگارش یافته است.

ملك‌الشعرا		**حکیم زین‌الدین** - بعنوان **ازرقی هروی** نگارش داده‌ایم.

ملك‌الشعرا		**رضاقلی‌خان** - بعنوان **هدایت** خواهدآمد.

ملك‌الشعرا		**طالب مازندرانی** - بهمین عنوان نگارش یافته است.

ملك‌الشعرا		**عبدالمؤمن** - بعنوان **شرف‌الدین شفروه** مذکور شده است.

ملك‌الشعرا **فتحعلی‌خان‌کاشانی**- بعنوان **صبا** مذکور شده است .

ملك‌الشعرا **فضل‌الله** - ظاهراً همان ملك‌الشعرا عبدالمؤمن فوق است .

ملك‌الشعرا **مجدالدین** - بعنوان **همگر** خواهدآمد .

ملك‌الشعرا **محمد بن عبدالملك** - بعنوان **معزی سمرقندی** مذکور شد .

ملك‌الشعرا **محمد بن محمد** - بعنوان **رشید وطواط** نگارش یافته‌است .

ملك‌الشعراء **حاج محمدخان** - بعنوان **قدسی** نگارش یافته‌است .

ملك‌الشعراء **میرزا محمدعلی** - پسر میرزا عبدالرحیم تبریزی بعنوان **صائب** گذشته است .

ملك‌الشعراء **محمود** - بعنوان **نظام‌الدین گنجوی** خواهدآمد .

ملك‌صالح **طلایع بن رُزّیك** - (بضم را و تشدید و کسر ثانی) مکنّی به **ابوالغارات** ، ملقّب به **ملك صالح** مردی فاضل وشجاع و سخی و دلاور و دوستدار اهل ادب و هنر و شاعر ماهر بود. درنوزدهم ربیع‌الاول پانصد وچهل و نهم هجرت درحدود پنجاه وچهار سالگی درقاهرهٔ مصر بوزارت فائز سیزدهمین‌خلیفهٔ فاطمیّون مصر نایل‌آمد ، باکمال استقلال درانجام مهمّات کشوری مساعی جمیله بکار میبرد ، تا بعد از وفات فائز که نوبت خلافت بچهاردهمین‌ایشان عاضد سابق‌الذکر رسید باز باکمال عزّت درمسند وزارت مستقر بود ودخترخودرا بحبالهٔ عاضد درآورد وتمامی امورکشوری را متصرف وعاضد نیزدرتحت‌نفوذ واقتدار وی‌بود تاآنکه‌جمعی‌از لشگریان که باولادالرّاعی موسوم بودند حسب‌الامر عاضد در قصر خلافت مخفی شدند و درموقع عبور ملك صالح علی‌الغفلة برسرش ریخته و جراحات بسیاری بروی زدند ، پس کسان ملك صالح مطّلع‌شده و ایشان را کشتند و اورا با بدن‌مجروح بخانه‌اش‌بردند ودرهمان روزکه نوزدهم رمضان پانصد وپنجاه وششم بوده درگذشت وچنانچه اشاره شد درشاعری

نیزمهارتی بسزا داشت وشعرخوب میگفت ویك دیوان شعر دومجلّدیهم دارد وازاواست:

مشیبك قد نضا صبغ الشباب و حل الباز فی وکرالغراب

تنام و مقلة الحدثان یقظی وما ناب النوائب عنك ناب

وکیف بقاء عمرك و هو کنز و قد انفقت منه بلاحساب

ازکتاب نسمةالسّحر نقل استکه ملك صالح درتشیّع مقالات بسیاری دارد، بامخالفین مذهب مناظرهها کرده ومذهب امامیّه را اظهار نموده است وکتاب الاعتماد فی الردعلی اهل العناد نیز از او ونیز از اشعار او است :

بحب علی ارتقی منکب العلی واسحب ذیلی فوق هام السحائب

امامی اللذی لما تلفظت باسمه غلبت به من کان بالکثر غالبی

یا امة سلکت ضلالا بینا حتی استوی اقرارها وجحودها

قلتم الا انالمعاصی لم تکن الا بتقدیر الاله وجودها

لوصح ذا کان الاله بزعمکم منع الشریعة ان تقام حدودها

حاشا وکلا ان یکون الهنا ینهی عنالفحشاء ثم یریدها

(ص۱۷۲ ج ۳ نی و ۲۵۹ ج ۱ کا)

ملك ضلیل جندح یا سلیمان بن حجر- بعنوان امرؤالقیس مذکور شدهاست.

ملك العرب صدقة - بعنوان سیف الدولة نگارش یافته است .

ملك العلما ابوبکر بن مسعود - بعنوان علاءالدین ابوبکر نگارش یافتهاست.

ملك العلما شهاب الدین بن شمس الدین - بهمین عنوان مذکور شده است.

ملك قمی فوقاً تحت عنوان ملك نگارش دادیم .

ملك الکتاب میرزا محمد بن محمدرفیع- شیرازی مقیم بمبای و ملقّب به ملك الکتاب از معاصرین بوده و مؤلف کتاب آثارالاحزان (که ریاض البکا نیزگویند) وکتاب حزن المتقین وکتاب سرورالمؤمنین میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد .

(ص۶ ج ۱ و۳۹۸۹ ج۶ ذریعه)

ملك الكلام **خواجه کمال الدین** - بعنوان **بندار رازی** نگارش یافته است.

ملك الكلام **میرزا محمدعلی تبریزی** - بعنوان **صائب** نگارش یافته است.

ملك المحدثین **محمدطاهر** - یا محمد بن طاهر صدیقی هندی فتنی، ملقب به **جمال الدین** و **ملك المحدثین** از افاضل اواخر قرن دهم هجرت میباشدکه در کودکی بعد از حفظ قرآن تا پانزده سال دیگر جدّی وافی در تحصیل علم بکار برد، درفنون بسیاری بتمامی علمای کجرات تقدّم یافت، اموال بسیار موروثی خود را نیز بمحصّلین و طلّاب انفاق کرد و از تألیفات او است:

۱- **مجمع البحار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار** که در لکناو چاپ شده است ۲- **المغنی فی اسماء رجال الحدیث و نسبهم** که در دهلی چاپ شده است. وی بسال نهصد و هشتاد و یکم یا ششم هجرت در هفتاد و سه یا شش سالگی بجهت سوء قصدی که دربارهٔ رافضی‌ها تصمیم‌داده بوده مقتول گردید. فتنی منسوب ببلدهٔ فتن نامی است از بلاد کجرات هند.

(کف وص ۳۶۱ نورسافر و ۱۶۷۰مط)

ملك المورخین **میرزا عبدالحسین خان** - ابن میرزا هدایت‌الله‌خان ابن لسان الملك میرزا محمدتقی کاشانی تهرانی سابق الذکر، از مورّخین مشهور عصر حاضر ما بوده واز تألیفات او است:

۱- **تاریخ الانبیاء** که در چهارده سالگی تألیفش داده است ۲- **تاریخ یومیهٔ ایران** که بزرگ و مفصل بوده و موافق آنچه ازتقویم پارس سال هزار وسیصد وسیزدهم شمسی نقل شده تا حین وفات مؤلف (که در بیست و هشتم ربیع‌الاول هزار و سیصد و پنجاه و دویم هجری درشصت ودو سالگی وقوع یافته) سی و شش مجلّد ازآن برآمده و بهرسالی از عمر خود یك مجلّد تخصیص داده است و بنابراین ابتدای تألیف آن درحدود بیست و شش سالگی و ولادتش موافق آنچه از خودش نقل شده درسال هزار و دویست و نودم هجرت بوده و لکن از تقویم مذکور سال هزار و دویست و هشتاد وهشتم نقل شده‌است ۳- **کتاب المعارف** وغیرها. (متفرقات ذریعة وغیره)

ملك‌النحاة **حسن بن صافی بن عبدالله بن نزار** - بغدادی، مکنّی به ابونزار، معروف به ملك‌النحاة ، ازمبرّزین علمای نحو و ادیبی‌است فصیح بلیغ ذکی شاعر ماهر، درعصرخود بتمامی نحویین مقدّم، فضل وکمالات‌او پیش همه‌کس مسلّم . وی برای تحصیل علم مسافرتها کرد ، نحو را از فصیحی سابق‌الذکر فراگرفت ، ازکثرت عجب و غروری‌که داشته سیبویه را یکی از رعایا وخانه‌نشین‌های خود حساب میکرد، ابن‌جنی نحوی را غاشیه‌بردار خود می‌پنداشت بلکه لقب مذکورملك‌النحاة در اثر غرور از خودش بوده است ، هرکسی‌که بدین‌لقب خطابش‌ننمودی موردعتابش‌بودی وطرایفی درباب عجب وغرور وی منقول‌است . گویندکه همواره علمارا استخفاف‌کردی و دربارهٔ هریك از ایشان‌گفتی‌که یکی از سگها است تاآنکه شخصی بدوگفت‌که دراین صورت تو ملك‌النحاة نبوده وملك‌الکلاب هستی پس‌بسیار درغضب‌شده وگفت این‌گستاخ و فضول را از مجلس بیرونش کنید . در نحو و صرف و فقه و اصول وکلام مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **اسلوب‌الحق** در تعایل قرائات عشره ۲- **اصول‌الدین** ۳- **الحاکم** درفقه شافعی ۴- **الحاوی** درنحو ۵- **دیوان شعر**که به **دیوان ابی‌نزار** معروف است ۶- **العمدة** در نحو ۷- **المسائل العشر المتعبات الی‌الحشر** ۸- **المقامات**که دیوان شعرش است ۹- **المقتصد** در صرف وغیرها . صاحب ترجمه بسال پانصد و شصت و هشتم یا نهم هجرت در حوالی هشتاد سالگی در دمشق درگذشت . بعد از وفات او درخوابش دیده و ازجریانات عالم قبر و برزخش استفسار نمودندگفت این قصیده را :

یا هذه اَقصری عن العَذَلِ	فَلَیسَ فی‌الحقّ ویكِ من قِبَلِ
یاربُّ ها قد اتیتُ معترفا	بما جنته یدایَ مَنْ زللِ
مَلآن کفٍّ بکلّ مأثمَةٍ	صفرَ یدٍ من محاسن العمل
فکیف اخشیٰ ناراً مُسَعَّرَةً	و انت یا ربُّ فی‌القیامة لی

خواندم ، بخدا قسم‌که بعد ازآن اصلاً صوت خفی جهنم را احساس نکردم .

(کف و ذریعة وص ۲۴۸هب و۲۲۱ت و ۱۴۶ ج ۱ کا و ۱۲۲ ج ۸ جم)

ملکی **حاج میرزا جواد** - از اکابر علمای اخلاقی وعرفانی تبریز عصر حاضر ما میباشدکه بجهت انتساب بخانوادهٔ ملك‌التجار تبریزی به **ملکی** معروف ، در اخلاق فاضله طاق ، باکمالات صوری ومعنوی‌آراسته ، از رذائل وذمائم‌اخلاق‌پیراسته وسالها در نجف اشرف بمصاحبت جمال السالکین ملاحسینقلی همدانی بتهذیب نفس پرداخت ، درحدود سال هزار و سیصد و بیستم هجرت باز بتبریز مراجعت کرد ، سالها در خانهٔ وی مجلس تذکیر و موعظه منعقد بود ، بامواعظ دلنشین‌خود بتهذیب‌اخلاق مردم اشتغال میورزید، اخیراً درقم مجاورت‌کرده و درهمان ایّام کتابی در **اسرارالصلوة** تألیف داده‌که در رشتهٔ خود بی‌نظیر و درسال هزار و سیصد و سی و هشتم هجرت بطبع رسیده است وی بسال هزار و سیصد و چهل و چهارم درهمان ارض اقدس برحمت ایزدی نایل‌گردید .



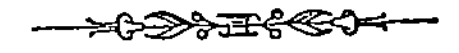
عکس حاج میرزاجواد ملکی تبریزی -۳۶

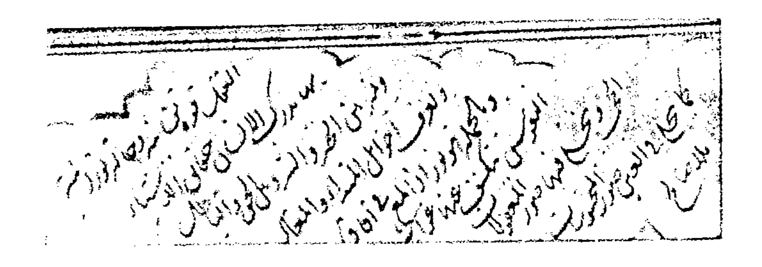
(ص۴۷ ج ۲ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

ملکی **یاقوت بن عبدالله** - ادیب نحوی کاتب ، رومیّ الاصل ، موصلیّ الاقامة ، **امین‌الدین**اللّقب ، **ابوالدر** الکنیة ، **ملکیّ**الشّهرة ، از مشاهیر ادبا و خطّاطین اوائل قرن هفتم هجری میباشدکه بجهت انتساب به ملکشاه ، به ملکی معروف وخط او درنهایت‌جودت‌بود، دراواخرعمر اوکسی‌قدرت‌نوشتن شبیه‌آن

را هم نداشت ، بجهت آموختن اصول خط از بلاد بعیده حاضر مجلس وی میشدند . کتابهای بسیاری با خط وی میباشد و صحاح جوهری را چندین مرتبه نوشته و هریك نسخه‌اش را ببهای صد طلای هیجده نخودی میفروخت ودرسال ششصد وهیجدهم هجرت درموصل درگذشت. مخفی نماندکه یاقوت ملکی غیرازیاقوت‌حموی ویاقوت مستعصمی و یاقوت مهذّب‌الدین است‌که اوّلی بعنوان **حموی** و دوّیمی هم بعنوان **مستعصمی** مذکور شده و سیّمی نیز بعنوان **مهذب‌الدین** خواهدآمد .

(ص ۳۱۱ ج ۱۹ جم و ۳۴۶ ج ۲ کا و۴۷۸۶ ج ۶ س)





نمونهٔ خط ملاصالح مازندرانی

که ترجمهٔ حال وی درصفحهٔ ۱۴۶ همین جلد مندرج است (قطعهٔ مزبور درحاشیهٔ صفحهٔ ۴ یك نسخهٔ خطی از اصول و فروع‌کافی تا آخرباب‌صوم‌که درسال۱۰۷۳ ه ق بخط محمدرضا بن علیرضای‌عباسی‌نوشته شده مرقوم ودرکتابخانهٔ شخصی جناب‌آقای‌فخرالدین‌نصیری موجوداست.

(کلیشهٔ شماره ۳۷)

تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد ششم

خداوندا در توفیق بگشا

بقیهٔ باب « میم »

ملول **شیخ شرف‌الدین** - از شعرای شاهزادگان هندوستان میباشدکه درویش مسلك بود ودر اواخر قرن دوازدهم هجری میزیست ، **دیوانی** مرتّب و منظومه‌ای بنام **هفت میخانه** داشته و از او است :

سر سیرهند زلف بت سحرساز داری بخدا سپردم ایدل سفر دراز داری

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۴۰۵ ج۶س)

ملولی **سید اسدالله** - بعنوان **مرعشی سیداسدالله** نگارش دادیم .

ملیکی در اصطلاح رجالی محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر است .

ممتاز **حکیم عثمان بن محمد** - غزنوی ، از مشاهیر شعرای فرس واستاد حکیم سنائی بود ، دربدایت حال به **عثمانی** تخلّص میکرده و درخدمت سلطان‌ابراهیم غزنوی بسرمیبرد، بعداز وفات‌او بهندوستان رفته وباز با بهرام شاه بغزنه برگشت ، بسال چهارصد و سی وچهارم هجرت درآنجا درگذشته وازاواست:

یك روز دامن تو بگیرم‌که چند شب در دوری تو اشك بدامن گرفته‌ام

(ص ۴۴۳۵ ج ۶ س)

ممتازالعلما **سید علی ابن شمس‌العلما سید ابراهیم** - ابن ممتازالعلما سیّد محمدتقی مذکورذیل نقوی‌موسوی‌نصیرآبادی‌لکهنوئی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **ممتازالعلما** از اکابرعلمای‌امامیّهٔ عصرحاضرهند میباشدکه‌نخست مقدمات را از اساتید ولایت‌خود خواند پس درحوزهٔ علمای هند بتحصیل معقول ومنقول

پرداخت تا درسال هزار و سیصد و بیست و هفتم هجرت بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه بعتبات عرش درجات رفته ودرحوزهٔ درس سید محمدکاظم یزدی وملامحمدکاظم‌خراسانی و شیخ زین‌العابدین مازندرانی و شیخ ضیاءالدین عراقی ودیگر اکابر وقت حاضر شد، بعد از تکمیل مراتب علمیّه درسال هزار و سیصد و سی و دوم هجرت درموقع‌جنگ عمومی بموطن خود لکهنو برگشته وبتدریس وموعظه اشتغال‌یافت تا دریازدهم ذیحجهٔ هزار وسیصد وپنجاه‌وپنجم‌هجرت درهمانجا برحمت‌ایزدی نایل گردید وازتألیفات‌اواست:

۱- اثبات‌النبوة ۲- الامامة ۳- البداء ۴- البرق‌الومیض فی‌منجزات المریض ۵- تجزی‌الاجتهاد ۶- حرمة شرب‌الخمر ۷- طریق‌الصواب فی‌بعض المسائل الفقهیة ۸- الوقایة حاشیة‌علی‌الکفایة وغیراینها : ناگفته‌نماند با اینکه نامش سیدعلی میباشد با کنیه‌اش سید **ابوالحسن** مشهور است . (ص ۲۸۳ ج ۶عن)

ممتازالعلما

سید محمدتقی‌ابن‌حسین‌بن دلدار علی- ازبزرگترین علمای‌امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجری هند میباشدکه فقیه اصولی مجتهد ادیب نحوی مفسّر حکیم متکلّم جامع تمامی فنون عقلیّه و نقلیّه بود ، علوم متداوله را نزد والد معظّم‌خود تحصیل‌کرده ودرحداثت سنّ فراغت‌یافت، از او وصاحب‌جواهر اجازهٔ روایت داشته وکتابخانهٔاو ازبزرگترین ومهمترین‌کتابخانه‌های هند بشمارمیرفت، کتابهای‌نادرالوجود وکتابهای خطّی قرن سیّم وچهارم هجرت درآن بسیار ویك نسخه از صحیفهٔ سجادیّه نیز بخط شهید اوّل درآنجا موجود و تألیفات بسیاری دارد :

۱- ارشادالمبتدین ۲- ارشادالمؤمنین ۳- حاشیهٔ شرح‌چغمینی ۴- حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا ۵- حدیقة الواعظین ۶- الدعوات الفاخرة ۷- الضراعات الی قاضی الحاجات ۸- مرشدالمؤمنین‌فی‌الفتنة ۹- ظهیر الشیعة فی‌احکام‌الشریعة ۱۰- العباب‌فی‌علم الاعراب ۱۱- غوث‌اللائذ و عون‌العائذ ۱۲- الفرائد البهیة فی‌شرح الفوائد الصمدیة ۱۳تا۱۹- منتخب‌الاثار ، منهج‌الطاعات ، نخبة‌الدعوات ، نخبة‌المعجزات ، نزهة‌الواعظین ، هدایة‌المسترشدین فی‌شرح تبصرة‌المتعلمین ، ینابیع‌الانوار فی‌تفسیر کلام‌الجبار وغیراینها .

وی درچهاردهم رمضان هزار و دویست وهشتاد ونهم هجری‌قمری درهفتاد وهشت‌سالگی درشهر لکهنوی هند وفات یافت، درحسینیّهٔ خود مدفون شد، پسرش سیدمحمدابراهیم

شمس‌العلما برجنازه‌اش نماز خواند وسید محمد عباس شوشتری درتاریخ وفاتش گوید:

مولـی بوفـاته التقی کالمیت — والعلـم سراجـه بغیر الـزیت
یـا آل محمـدتقـی صبـرا — قدایتمکم فقیه اهل‌البیت = ۱۲۹۸

(ص۶۷ ج ۱ احسن‌الودیعة)

ممشاد دینوری از اکابر عرفـا و بزرگان مشایخ اواخر قرن سیّم هجری عراق میباشدکـه در علم و حلم و زهد و تقوی و فنون طریقت طاق و شهرهٔآفاق و اکمل خلفای جنید بغدادی بوده ومی‌گفته‌است‌که بیست (یا سی) سال‌است دل خودم را گم‌کرده و نخواسته‌ام بمن باز دهند وگویا مرادش این بوده‌کـه اصلاً اراده و قصدی ببودن یا نبودن چیزی نداشته و همه چیز موکول باراده و مشیّت حق است . وفات او بسال دویست و نود و هفتم یـا هشتم هجرت واقع شد وبنـا بردوّیمی هریك از دوجملهٔ : **پیرمولی = ۲۹۸** و **محبوب علم زنده‌دل = ۲۹۸** مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و ظاهر آن‌است‌که لفظ ممشاد نام اصلی‌او است و الاّ نام دیگری از وی بنظر نیامد وشاید مخفّف محمد شاد باشد . (ص۲ ج۲خه و۸۷ ج۱لر)

مملة لقب رجالی جعفر بن موسی ویا پسرش محمد بن‌جعفر است.

منازی **احمد بن‌یوسف** - سلیکی منازی، مکنّی به **ابونصر**، کاتب‌فاضل شاعر ماهرمنشی، از اعیان فضلا و اکابرشعرای قرن‌پنجم‌هجرت میباشدکـه کتابهای بسیاری اندوخته و همهٔآنها را وقف جامع آمد و جامع میافارقین نمود . در معرّه با ابوالعلا ملاقات کرد ، ابوالعلا از حال خـود شکایت نموده وگفت من از مردم کناره‌کشیده‌ام و بازهم مرا آزار میدهند ، منازی‌گفت مردم را با تو چه‌کارکه دنیا را بدیشان داده‌ای‌گفت نه دنیا بلکه‌آخرت را نیز بدیشان واگذاشته‌ام و این‌جمله را تکرار مینمود و متألّم میگشت واز اشعار منازی است :

ولی غـلام طال فی‌دقـة — کخط اقلیدس لا عرض له
وقـد تناهی عقله خفـة — فصار کالنقطة لاجزء له

ابن‌خلّکان گوید دیوان منازی عزیزالوجود و نایاب بوده لکن بعضی از قطعات آن در

دست مردم پیدا میشود. وفات منازی بسال چهارصد وسی وهفتم هجرت واقع‌شد ونسبت آن بمنازجرد میباشدکه شهری است مابین منبج و حلب در نزدیکی حصن زیاد .

(ص ۷۶۵ ج ۱ س و ۴۷ ج ۱ کا)

مناوی **شیخ‌محمدبن علی‌بن زین‌العابدین** - حدادی مناوی قاهری شافعی، ملقّب به **زین‌الدین** و **عبدالرؤف**، ازمتأخّرین علمای عامّهٔ‌اوائل قرن یازدهم هجری میباشدکه محدّث ادیب فاضل از اکابر محدّثین و ادبا ، اغلب علوم متداوله را جامع و بسیار صابر و قانع بود . در تمامی روز و شب یکمرتبه صرف غذا مینمود ، از همهٔ مردمان انقطاع جسته و عزّت را در عزلت یافته و بتألیف و تصنیف میپرداخت ، با این همه بازهم مورد طعن و حسد بی‌حقیقتان مهمل و تنبل‌گردیده بود تاآنکه پنهانی مسمومش‌کردند ودرنتیجهٔ معالجه وکثرت دوا اعضا و اطراف بدنش‌ناقص گردید تا بسال یکهزار و سی و یکم یا پنجم هجری قمری در قاهره وفات یافت و در جامع ازهر بجنازه‌اش نماز خواندند . ولادتش در سال نهصد و پنجاه و دویم بوده و از تألیفات او است :

۱- **الاتحافات السنیة در احادیث مسندهٔ قدسیه** ۲- **التیسیر بشرح الجامع الصغیر** که در قاهره چاپ شده است ۳- **شرح اسماءالله الحسنی** که نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانهٔ بلدیهٔ اسکندریه موجود است ۴- **شرح شمائل‌الترمذی** که در مصر و استانبول چاپ شده است ۵- **شرح شهاب‌القضاعی** ۶- **شرح قصیدةالنفس** که قصیدهٔ عینیهٔ راجع بنفس ناطقهٔ انسانی را که از شیخ ابوعلی ابن‌سینا میباشد شرح‌کرده و درقاهره چاپ شده است ۷- **کنوزالحقائق فی‌حدیث خیرالخلائق** که حاوی ده هزار حدیث نبوی بوده و درقاهره و بمبئی بطبع رسیده‌است ۸- **الکواکب الدریة فی‌تراجم السادة الصوفیة** که یك‌نسخهٔ‌خطّی‌آن دردارالکتب‌المصریة موجود است وغیراینهاکه ازصد متجاوز و محل توجه اکابر فضلا میباشند . **نسبت مناوی** بشهر منیةالحصیب از بلاد مصر است.

(ص ۲۴۸هب و۲۱۹ ج۷فع و۱۷۹۸مط)

منبجی **اسلم بن مهوز** - بعنوان **ابوالغوث** درباب‌کنی خواهدآمد .

منتجب **سالم بن‌احمد بن سالم بن ابی‌الصقر**- معروف به **منتجب**، بغدادی نحوی عروضی ، دارای اخلاق حسنه ومحبوب مردم وازاساتید یاقوت حموی صاحب معجم‌الادبا بود . **ارجوزه‌ای درنحو وکتابی درصناعت شعر وکتابی در عروض وکتابی درقوافی** تألیف داده و بسال ششصد و یازدهم هجرت درگذشت .

(ص ۲۰۸ ت)

منتجب‌الدین **اسعد بن‌محمود** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالفتوح** خواهدآمد .

منتجب‌الدین **علی بن ابی‌القاسم عبیدالله** - بن ابی‌محمدحسن ملقّب به **حسکا وحسنکا** ابن محمد بن حسن بن‌حسین بن‌حسن بن حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **شیخ‌منتجب‌الدین**، از اکابر علما و فحول و مشایخ محدثین امامیّه میباشدکه عالم فاضل محدّث‌حافظ ثقة ، کامل صدوق جلیل‌القدر و رفیع‌المنزلة ، از احفاد شیخ حسین برادر شیخ صدوق ، از معاصرین ابن‌ادریس حلّی و ابن‌شهرآشوب مازندرانی و نظائر ایشان، بالخصوص درعلم حدیث از هرجهت سماعاً و جمعاً و حفظاً و ضبطاً مبرّز ، کثیرالمشایخ والروایة بود . شیخ‌ابوالفتوح رازی، سید مرتضی رازی، سیدفضل‌الله راوندی و والدخود شیخ‌ابوالقاسم عبیدالله و سید ذوالفقاربن محمدحسینی مروزی و نظائر ایشان از جملهٔ مشایخ روایت وی بوده وعدهٔ مشایخ او ازصد متجاوز است وبواسطهٔ سید ذوالفقار مذکور ازشیخ‌طوسی و سید مرتضی علم‌الهدی روایت کرده و بواسطهٔ پدر خود نیز از اجداد خود تا از جدّ عالی خود صدوق اوّل علی بن حسین موسی بن بابویه قمی روایت مینمایدکه روایت از شش پدر میباشد .

در نخبة‌المقال هم در ردیف اشخاص مسمّی به علی ، اشاره بمعاصر ابن ادریس حلّی بودن صاحب‌ترجمة و روایت‌کردن او بواسطهٔ سیّد ذوالفقار از سیّد مرتضی وهم روایت‌کردن او ازپدر ششمین خود صدوق‌اوّل وملقّب به **منتجب** و مؤلف فهرست بودن اوکه ذیلاً مذکور است اشاره‌کرده وگوید :

وابن عبیدالله ذوالفهرست قد **روی عن‌الصدوق جداً بعد جد**
منتجب معاصر الحلّی **عن ذی‌الفقار عن اخی‌الرضی**

رافعی عبدالکریم قزوینی شافعی از تلامذهٔ شیخ منتجب‌الدین بود ، درکتاب تدوین نام خودکه درشرح حال علمای قزوین‌است بسیارش ستوده وگوید تطویل‌کلام درشرح‌حال وی محض ایفای حق استادی او است‌که از تعلیقات و مکتوبات او استفاده‌های بسیاری کرده‌ام . خواجه‌نصیرطوسی نیز بواسطهٔ شیخ برهان‌الدین محمدبن‌محمدبن‌علی‌همدانی قزوینی از شیخ منتجب‌الدین روایت میکند واز تألیفات او است :

۱- **الاربعون حدیثا من‌الاربعین‌عن‌الاربعین فی‌فضائل‌امیرالمؤمنین ع** یعنی‌چهل‌حدیث از چهل نفر از مشایخ خود از چهل نفر صحابهٔ پیغمبر ص و از این‌کتاب‌کثرت مشایخ او ظاهر و هویدا است ۲- **تاریخ علماءالشیعة** وظاهر بلکه صریح‌کلام ذریعة‌آنکه این‌کتاب غیرازکتاب فهرست ذیل است ۳- **الفهرست**که به **منتجب** لقب مؤلفش موسوم ودرآن شرح‌حال‌علمای امامیّه را از زمان شیخ طوسی تا عصر خودش جمع‌کرده وبمنزلهٔ تتمّه وتذییل فهرست شیخ طوسی است.

وفات شیخ منتجب‌الدین بسال پانصد وهشتاد وپنجم هجری قمری درهشتاد ویك سالگی واقع شد . ازکتاب اربعین مذکور ازابراهیم بن‌مهران نقل‌است‌که درهمسایگی ما درکوفه مردی وجود داشت‌که در سودا خوش معامله بود ، هرگاه شخصی علوی برای خرید چیزی نزد او میرفت فوراً آن را میداد و قیمت آنرا اگر داشت میگرفت والاّ بغلامش میگفت‌که‌آنرا بحساب حضرت علی بن ابیطالب ع بنویس ، بدین منوال میبود تاآنکه‌آن مرد معسر شد ، درخانه نشسته ودر دفتر حساب نگاه میکرد وبرای مطالبه حق‌خود پیش بدهکاران می‌فرستاد، هرکدام‌ازایشان‌که مرده بود یا چیزی‌نداشته خطّی بنام و بحساب او میکشید . تاآنکـه روزی بدر خانهٔ خود نشسته و باز بدفتر مراجعه میکردکه مردی‌ناصبی عبوراً بطریق‌استهزاء بدوگفت بدهکار بزرگ تو علی‌بن‌ابیطالب‌ع چه‌کرد ،آن مرد اندوهگین شده و بخانه رفت ، همان شب درخواب حضرت رسول ص را دیدکه حسنین ع نیزدرپیشروی‌آن حضرت راه میروند ،آن‌حضرت‌فرمودکه‌کجا است پدر شما ، امیرالمؤمنین ع‌که پشت‌آن حضرت بود عرض‌کردکه یا رسول‌الله اینك حاضر

هستم فرمود چرا حق این مرد را نمیدهی؟گفت این حق او است در دنیاکه‌آورده‌ام پس کیسه‌ای از پشم سفید بدان مرد داد و رسول خدا ص فرمودکه‌آن را بگیر وهرکس از فرزندان من چیزی از تو بخواهد ردّش نکن و دیگر بعد از این فقر و فاقه برای تو نیست.آن مردگوید ازخواب بیدار شدم‌آن‌کیسه در دستم بود، زن خودراگفتم بیداری یا درخواب ؟گفت بیدارم‌گفتم چراغ را روشن‌کن ، چون نظرکردم هزار دینار (طلای هیجده نخودی) درآن‌کیسه بود ، دفتر حساب را خواستم معلوم شدآنچه بحساب علی بن ابیطالب ع نوشته‌ام بی‌کم و زیاد هزار طلا بوده وبس .آن زن‌گفت ای مرد از خدا بترس و مبادا فقر وپریشانی وادارت‌کندکه بعضی ازتجّاررا فریب داده ومالش راگرفته باشی‌آن مردگفت نه والله قضیه چنین است.

مخفی نماندکه **شیخ حسن** جدّ شیخ منتجب‌الدین‌که کنیه‌اش **ابومحمد** ، لقبش **شمس‌الاسلام** ، شهرتش **حسکا** یا **حسنکا** بوده نیز از اکابر فقهای وقت‌خود ، تمامی مصنّفات شیخ‌طوسی (متوفی بسال۴۶۰هـ ق = **تس**) و قاضی ابن‌البراج (متوفی‌بسال ۴۸۱هـ ق = **تفا**) وسلاّر بن‌عبدالعزیز دیلمی (متوفی‌بسال۴۶۳هـ ق = **تسج**) را ازخود ایشان‌خوانده وهم از ایشان اجازه داشته است و عمادالدین طبری محمد بن علی بن محمد ازعلمای اواسط قرن ششم هجرت نیز درکتاب بشارة المصطفی از وی روایت میکنند . کتاب **الاعمال‌الصالحة** و**سیرالانبیاء والائمةع** و**کتاب‌العبادات** از تألیفات حسکا بوده وسال وفاتش بدست نیامد لکن ازقرائن مذکوره مکشوف میگرددکه از رجال اواخر قرن‌پنجم بوده ویا خود اوائل قرن ششم را نیز دیده‌است. اما **لفظ حسکا** یا **حسنکا** مخفّف **حسن‌کیا** است وکیا در زبان فارسی خصوصاً در اصطلاح مردم دارالمرز مازندران کلمهٔ تعظیم و مدح و احترام است و بمعنی جناب و حضرت و رئیس و مانندآنها استعمال نمایند .

(ملل و ذریعة وص ۲۴۸هب و۳۸۹ت و۴۶۵ مس وغیره)

منتخب

سالم بن احمد بن سالم بن ابی‌الصقر- تمیمی بغدادی ، مکنّی‌به **ابوالمرجی** ، معروف به **منتخب** ، ادیب‌نحوی‌عروضی وبالخصوص

درعروض وحید عصر خود و درعلوم عربیّه استاد یاقوت حموی سابق‌الذکر بود وازآثار قلمی او است :

۱- ارجوزةفی‌النحو ۲- صناعةالشعر ۳- العروض ۴- القوافی. وی بسال‌ششصد ویازدهم هجری‌قمری درگذشت. مخفی‌نماندکه‌حرف‌چهارم لفظ منتجب‌را درمعجم‌الادبا با حرف خ نقطه‌دار ودر روضات با جیم نوشته‌اند چنانچه مذکور شد .

(ص ۱۷۸ ج ۱۱ جم)

منتخب‌الدین **اسعد** - همان منتجب‌الدین اسعد فوق است‌که در قاموس‌الاعلام حرف جیم‌آن را تبدیل به خای نقطه‌دار داده‌است.

منتفق لقب رجالی اسود بن عبدالله است .

منتوف **عبدالله بن عیاش بن‌عبدالله** - همدانی‌کوفی، **ابوالجراح** الکنیة، **منتوف** الشّهرة، ازخواص ابوجعفر منصور دوانقی‌بوده‌که ازشعبی روایت نموده و هیثم بن عدی طائی هم از او روایت مینماید . درسال یکصد وپنجاه و هشتم هجرت درگذشت وازآن‌روکه موی‌لحیه و ریش خودرا با دست برمیکنده باهمین وصف **منتوف** شهرت یافته‌که شخص ریش‌کنده را گویند .

(ص ۳۵۸ ج ۱ نی و ۱۴ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

منتوف وهیب بن‌حفص کوفی‌مصطلح‌علم‌رجال‌است و رجوع بدانجانمایند.

منجم‌ندیم **علی بن یحیی بن ابی‌منصور** - مکنّی بـه **ابوالحسن**، شاعر مورّخ منجّم، ازمشاهیر اهل‌نجوم و درنزد متوکّل دهمین‌خلیفهٔ‌عباسی (۲۳۲-۲۴۷ه‌ ق = **رلب - رمز**) و خلفای بعد از او مقرّب و ازخواص ندمای ایشان‌بود و بهمین جهت به **منجم ندیم** شهرت داشته است . بسیار علم‌دوست ، خانهٔ او مرجع‌فضلا و پیوسته منشأ خیر و صلاح ایشان ، درصنعت سرود و غنا ماهر و راوی اشعار و وقایع عرب و از تلامذهٔ **اسحق** موصلی بود . شعر خوب هم میگفته **وکتاب‌الامالی وکتاب الشعراء القدماء والاسلامیین وکتاب‌الطبیخ** ازآثار قلمی او میباشد و درسال دویست وهفتاد وپنجم

هجرت درسامره درگذشت .

شرح‌حال‌پسرش **هارون بن علی** نیزدرباب‌کنی‌بعنوان **ابن‌ابی‌منصور** خواهدآمد. پسر دیگرش **یحیی بن علی** بن یحیی بن ابی‌منصور معروف بـه **ابن‌المنجم** و مکنّی بـه **ابواحمد** نیز از افاضل عصر خود ، از منجّمین و اهل‌فنّ هیئت وفلك، ندیم مکتفی‌بالله هفدهمین خلیفهٔ‌عباسی (۲۸۹ـ۲۹۵ه ق = **رفط ـ رصه**) وبسیار مقرّب، معتزلی‌ّالمذهب و ازجملهٔ متکلّمین بوده وبا جمعی از ایشان نزد مکتفی حاضرمیشدند. تألیفات‌بسیاری بدو منسوب و ازآن جمله است **کتاب‌الباهر** دراخبار شعرای مخضرمین دولتین امویّه و عبّاسیّه‌که باتمام‌آن موفق‌نشد وپسرش **ابوالحسن احمد بن یحیی** بپایانش رسانید. یحیی شب دوشنبه سیزدهم ربیع‌الاول سیصد تمام هجرت درپنجاه و نه سالگی درگذشت وپسر مذکورش نیز ادیب شاعر منجّم فقیه متکلّم ودرکلام وفنون ادبیّه از رؤسای وقت‌خود بوده ودر ذیحجهٔ سال سیصد وبیست وهفتم هجرت درشصت وپنج ویا هفتاد وچندسالگی درگذشته و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاجماع** در فقه ۲- **الاوقات** ۳- **المدخل الی مذهب‌الطبری** ودرفقه بمذهب ابوجعفر طبری می‌رفته است .　　(ص۱۴۴ج۱۵جم‌و۳۹۱ج۱و۳۷۸ج۲کا)

منجی

عبدالله بن ابی‌حفص - بن‌عبدالله یقظان ایدجی خوزی، معروف به **غالب خوزستانی** یا **غالب خوزی** (چنـانچـه در مجمع‌الفصحـا است) ودر ریاض‌العارفین نام و نسب اورا بدین روش نوشته‌است: عبدالله بن ابی‌عبدالله منجی ثانی ابن ابی‌حفص منجی ماضی ابن عبدالله یقظان ایدجی ، بهرحـال وی بوفور کمالات موصوف ، ازفضلای متقدّمین وصاحب مصنّفات بسیاری بوده‌که ازآن‌جمله‌است: **طرازالذهب** درفضائل و مناقب ائمهٔ اثنی‌عشر و اثبات حقّانیت‌ایشان با براهین قاطعه . با محیی‌الدین عربی (متوفی بسال ۶۳۴ه ق = **خلد**) معاصر و معاشر بوده وسال وفاتش بدست نیامد وازاشعار او است :

بی‌تـو نفسی قـرار و آرامـم نیست　　بی‌نـام تو ، ذات وصفت و نامم نیست

بی‌چاشنی تـو درجهـان کامـم نیست   بی‌روی تو صبح وموی تو شامم نیست

(ص ۳۳۲ ج ۱ مع و۳۸۴ ریاض‌العارفین)

مندل یا **منذل** با دال بی‌نقطه یا بانقطه، لقب رجالی عمرو بن‌علی ویا عمرو بوعلی بوده و موکول بدان علم شریف است.

منذری **عبدالعظیم بن عبدالقوی** - بن عبدالله بن سلامة بـن سعد **منذری**، شامی الاصـل ، مصری المولـد والمـدفن ، **زکی‌الدین** اللّقب ، شافعی المذهب ، **ابومحمد** الکنیة ، از اکابر اواسط **قرن هفتم هجرت** میباشدکه در فقه و تمامی علوم عربیـّه و قرائات قرآنیـّه وحید عصر و **شیخ‌الاسلام** وقت خود ، در تمامی فنون علم حدیث بی‌نظیر، درمعرفت احکام و معانی و غرائب و مشکلات‌آن متبحـّر وبه **حافظ‌کبیر** موصوف‌بود. از ابوالقاسم عبدالرحمن بن محمد قرشی تفقـّه نموده وازمشایخ مکـّه و دمشق و اسکندریـّه ودیگر اکابر وقت استماع‌حدیث‌کرده وازتألیفات او است:

۱- **اربعـون حدیثـا فی‌فضـل اصطنـاع المعروف بین‌المسلمین و قضـاء حـوائجهم**

۲- **الترغیب والترهیب** درحدیث و هردو در مصر چاپ شده وکتاب دویمی بزرگ ودو مجلّد است. وی‌بسال ششصد وپنجاه وششم هجری‌قمری درهفتاد وشش‌سالگی درگذشت.

(کف وص۱۸۰۱مط)

منذری **محمد بن جعفر**- یاابی‌جعفر هروی ، مکنـّی‌به **ابوالفضل**،ازادبای اوائل قرن‌چهارم هجرت میباشدکه نحوی لغوی وازتلامذهٔ‌ثعلب و مبرّد بوده و درتهذیب‌اللّغهٔ ازهری از وی بسیار نقل میکند و ازتألیفات او است:

۱- **الشامل** ۲- **الفاخر** ۳- **الملتقط** ۴- **نظم‌الجمان** وغیراینهـا . وی در رجب سال سیصد و بیست و نهم هجرت درگذشت .

(کف وص ۹۹ ج ۱۸ جم و سطر ۱۳ ص ۶۷ت)

منشار **شیخ‌علی** - عاملی ، ملقـّب بـه **زین‌الدین**، معروف بـه **منشار** ، از افاضل‌علمای قرن دهم‌هجرت میباشدکه پدرزن‌شیخ‌بهائی(متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = غلا) واز تلامذهٔ محقـّق‌کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه ق= ظم) بوده



نمونهٔ خط شیخ علی منشار

وآن صفحهٔ آخر یك نسخه از بیان شهید اول میباشدکه بخط منشار بوده است

(کلیشهٔ شماره ۱)

است . کتابهای بسیاری از هندآورده و درایران بعداز وفات استاد مذکورش طرف‌توجه وعنایات ملوکانهٔ شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ه ق = ظل - ظفد) گردید ودراصفهان بمنصب شیخ‌الاسلامی مفتخر شد . همین منصب بعداز وفات‌او بداماداش شیخ‌بهائی‌انتقال یافت و سبب‌آمدن شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی ببلاد عجم و تقرّب بی‌نهایت او در دربار شاه ایران نیز همین شیخ علی منشار بوده است .

مخفی نماند دخترش نیزکه زن شیخ بهائی بوده کثیرالفضل ، وافرالعلم ، فقیههٔ محدّثه و ازتلامذهٔ پدرش بود ، درفقه و حدیث وغیره تدریس میکرد وچهار هزارکتاب ازپدرش ارثاً بدو اختصاص یافته وبعد از وفات شیخ بهائی درقید حیات بوده‌است وسال وفات منشار بدست نیامد . (ص۴۰۴ت وخاتمهٔ قسم‌اول ریاض‌العلما)

منشد ، **منشی** در اصطلاح رجالی ، **اولی** لقب سلیمان بن سفیان ، **دویمی** حسین بن علی اصفهانی و موکول بدان علم شریف است.

منشی **نصرالله بن ابی‌الکرم**- درباب کنی بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد.

منصف **محمد اسمعیل بن‌شمسا** - از شعرای قرن یازدهم هجری شیراز و مردی بوده درویش‌مسلك که مدتی بهند رفته و اخیراً باز بایران برگشت و بجهت‌کثرت اقامت او درتهران به **تهرانی** شهرت یافت واز او است :

با زشتی عمل چه‌کنـدکس بهشت را ماتم‌سرا است خـانهٔ آیینـه زشت را

پیرگشتیم و همان سرگـرم راه غفلتیم عمرماچون‌آسیادرقطع‌یکمنزل‌گذشت

سال وفاتش بدست‌نیامد. مخفی‌نماندکه **شریفا** پسردیگرشمسا نیزشاعری‌بوده خوش‌طبع، در اشعار خود به **کاشف** تخلّص میکرد ، مدتی هم متصدی قضاوت‌طرشت (ازدیهات‌بزرگ ری) بوده ، درنظم و نثر نیز مهارتی بسزا داشته و ازتألیفات وآثار قلمی او است:

۱ و۲ و۳- خزان وبهار ، در مکنون، سراج‌الخیر که هرسه نثری ونهایت لطافت ازسخنان خزان وبهار ظاهر بوده واز اشعار او است :

بایـد چـو سحـاب دُر بریزی غربـال نه‌ای کـه خـاك بیـزی

عمری است‌که انجمن‌فسرده‌است می در تن شیشه خون مرده است

۴ و۵ و۶- عباس‌نامه ، لیلی‌مجنون ، هفت‌پیکر وسال وفات شریفا بدست نیامد.

(ص ۲۵۱ تذکرهٔ نصرآبادی)

منصوردوانقی دوّیمین خلیفهٔ عباسی و نام اصلی او مابین عبدالله و عبیدالله و منصور بین ارباب سیر محل خلاف و نظر است . بهرحـال پسر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، کنیه‌اش **ابوجعفر**، لقبش **منصور** و **ابوالدوانیق ودوانقی** یا **دوانیقی** میباشد . در سال یکصد و سی و ششم هجرت بعد از وفات برادرش سفاح سابق‌الذکر بخلافت او بیعت شد ، هاشمیّه را مقرّ خلافت نمود ، بدستیاری ابومسلم‌خراسانی اوّلین‌مؤسّس دولت عبّاسیّه عمّ خود عبدالله راکه درشامات

اعلان خلافت داده بوده‌کشت ودر دوّیمین سال خلافت خود ابومسلم را نیز ازخوف‌نفوذ و اقتداری‌که داشته بقتل رسانید ، در سال یکصد و چهل و پنجم بغداد راکه از طرف ابوحنیفه موسوم به **مدینةالسلام** بوده مقرّ خلافت نموده و با رومیها محاربه‌هاکرد ، بلاد بسیاری از جهات سمت غربی‌آناطولی مسخّر نموده ودرسمت ماوراءالنهر نیز بپاره‌ای فتوحات موفق‌گردید .

درترقیات لازمهٔ علوم وفنون دایره وحمایت وتشویقات اهل‌علم وهنر فروگذاری نداشت و بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر (والعهدة علیه) تدوین فقه و تفسیر وحدیث هم در زمان او شروع شد و تاآن وقت سینه بسینه و از حفظ خاطر نقل و روایت میکردند . خندق اطراف‌شهرکوفه نیز ازآثار او میباشدکه ازتمامی اهالی‌آن شهر بحکم‌سرشماری یك **دانق** نقره‌گرفته وصرف‌آن‌خندق‌نمود وهمانالقب **ابوالدوانیق** یا **دوانقی** یا **دوانیقی** او نیز از همین راه بوده‌است‌که **دوانق** یا **دوانیق** جمع **دانق** است ودانق هم بفتح وکسر نون یك ششم درهم و دینار را گفته و درجمع مفتوح **دوانیق** و مکسور **دوانق** گویند . بنوشتهٔ بعضی دیگر، این لقب بجهت‌کثرت خساست او بوده‌که یك دانق را نیز ازفقرا مضایقه میکرد ویا درمقام محاسبه یك دانق را اهمیت میداد . بشرحیکه درمحل خود نگارش یافته با علویها و بعضی طرفداران بنی‌امیّه درسر معارضه بود ، چندین مرتبه حضرت امام جعفرصادق ع را از مدینه بعراق‌آورد و عاقبت مسمومش‌گردانید.

منصور بسال یکصد و پنجاه و هشتم هجرت درمکّهٔ معظّمه در اثنای مسافرت حج درشصت وسه سالگی درگذشت وپسرش **مهدی** جانشین وی‌گردید وگویندکه درحین وفات منصور، معادل یکصد و شصت ملیون ویا ششصد ملیون درهم وبیست وچهار ملیون دینار درخزانه اندوختهٔ او بوده ودرعهد هیچکدام از خلفای سلف بدین مقدار نرسیده بوده است باری رجوع به **مقلاص** هم نمایند .

(نی ص ۱۷۶ لس و۵۳ ج ۱۰ تاریخ بغداد و ۴۴۴۸ ج ۶س)

منصور عبیدی **اسمعیل بن محمد** - سیمین خلیفه ازفاطمیون مصر سابق الذکر میباشدکه شرح حال او ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان **قائم-محمد** مذکور شد .

منصوری موافق آنچه بروجردی از بحار نقل کرده لقب رجالی محمد بن احمد هاشمی است ودرجائیکه بعدازآن جملهٔ عَنْ عَمّ أبیه باشد یعنی از عموی پدر خود روایت نماید مراد ازآن عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور است.

منطقی **امیرحسین** - بعنوان **میبدی** خواهدآمد .

منطقی **محمد بن طاهر بن بهرام** - در باب کنی بعنوان **ابوسلیمان** خواهدآمد.

منعم **میرزا محمد ابراهیم** - ازشعرای اواخر قرن سیزدهم هجری شیراز میباشدکه به **منعم** متخلّص، ازقیود علایق مستخلص ، پیری بوده صافی نهاد ، درخط نستعلیق اوستاد واز او است :

ما نند گلبنی که بویرانه گل کند آگه کسی نشد زبهار و خزان ما

مرا پروانه سان آتش بجان است که یارم شمع بزم دیگران است

بجز لطفی که او با ما ندارد کدامین لطف سر تا پا ندارد
نصیب جان هرکس نیست ورنه بلائی نیست کان بالا ندارد

درآثار عجم گوید : درسال هزار و دویست و نود و هفتم هجرت از صحن بی بی دختران عبور میکردم که حفّار ، قبری حفر میکرد ، منعم نیز برسر آن قبر نشسته بود و پس از اظهار مهربانی گفت : این قبر را برای خودم تهیه مینمایم و مادّهٔ تاریخ خودم را نیز **یا غفور = ۱۲۹۷** دیده‌ام تااینکه بفاصلهٔ چندروزی وفات یافت ودرهمان قبر مدفون گردید.

(ص ۵۶۸ عم)

منقری[1]

منقری

نصر - بن مزاحم بن یسار **عطار** کوفی منقری، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالمفضل**، مورّخ اخبـاری شیعی امامی صالح‌الامر و مستقیم الطریقة که ممدوح بعضی از اکابر علمای رجال بود، درهریك از **جمل** و **صفین** و **غارات** و **مقتل حسین ع** و **مناقب** و **نهروان** وغیرآنها کتابی تألیف داده‌است، ازابومخنف (متوفی بسال ۱۵۷هـ = قنز) روایت‌کرده و درسال دویست ودوازدهم هجرت درگذشت. مخفی نماندکه این‌تاریخ وفات‌نصر و روایت‌او ازابومخنف‌چنانچه مذکورشد ومصرّح به بعضی از اهل فنّ میباشند منافی اصحاب باقر ع بودن او است چنانچه ازشیخ طوسی نقل‌شده و تحقیق زاید موکول بکتب مربوطه است .

(الاعلام زرکلی وص ۲۲۵ ج ۱۹ جم وکتب رجالیه)

منمس بروزن محسن یا محدّث لقب رجالی علی‌بن‌حسان واسطی‌است.

منوچهری

حکیم ابوالنجم احمد بن یعقوب - یـا قوس بن احمد **دامغانی**، از اساتید شعرای نامی و اکابر بلغا و سخنوران ایرانی و حکیمی است دانشمند و خردمندکه درتحصیل‌کمالات متنوعه رنجهاکشیده وگنجها برده است ، درهرعلمی حظّی وافی داشت و ازآن‌رو که دربدایت‌حال مدّاح‌فلك‌المعالی‌امیرمنوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر از سلسلهٔ‌آل‌زیار بوده به **منوچهری** تخلّص مینمود تا بعد از وفات امیر مذکور در سال چهارصد و یـازدهم هجرت ازگرگان بغزنه رفته و قصیده‌ای درمدح عنصری سابق‌الذکرگفت . درمجلس‌او بهمهٔ شعرای وقت حتی فردوسی و فرّخی نیز مقدّم‌بوده وهم بمعرفی او بدربار سلطان محمود غزنوی راه یافت ودرسلك شعرای درباری منسلك‌گردید و مدایح بسیاری دربارهٔ سلطان معظّم‌گفت و بجایزه‌های

۱ـ **منقری** - منسوب است به منقر (بروزن منبر) که پدر قبیله‌ایست ازسعد ویکی‌دیگر از تمیم . در اصطلاح رجالی لقب اسلم بن ایمن ، بشار بن مزاحم ، حارث بن شریح، حسین بن احمد ، سلیمان بن داود و بعضی دیگر است .

شاهانه نایل گردیده و ثروت بسیاری اندوخت . بعداز وفات سلطان ، در دربار پسرانش سلطان محمد وسلطان مسعود نیز تقرّب یافت بلکه در دربارسلطان محمد منصب ترخانی نیز داشته که هروقتی خواستی بی‌رخصت و اجازه حق حضورمجلس سلطان را داشتی وکسی را حق ممانعت نبودی . درسال چهارصد وسی ودویم یا چهلم هجرت وفات یافت وازاشعار مشهوره‌اش قصیدهٔ لامیه ایست که مطلع آن این است :

الا یـا خیمگی خیمـه فرو هل که پیش‌آهنگ بیرون‌شد زمنزل

نیز از اشعار او است که در وصف فصل پائیز گفته است :

آمدخجسته مهرگان، جشن بزرگ خسروان نارنج ونار و ارغوان،آورد ازهر ناحیه

نرگس همی‌درباغ‌در، چون‌صورتی‌ازسیم‌وزر وان‌شاخهای‌موردبر چون‌گیسوئی‌پرغالیه

آن نارها بین ده رده ، برنار بن گردآمده چون‌حاجیان درهم‌شده درروزگار ترویه

هدایت گویـد شنیده‌ام که منوچهری سی هزار بیت شعر داشته ولی جز سه هزار ازآنها بدست نیامده‌است . دیوانی که از منوچهری متداول و نسخ خطّی و چاپی آن دردسترس مردم میباشند هماناگردآوردهٔ هدایت است که در پاریس و دومرتبه هم درتهران چاپ و یك نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۲۹۱ ویك نسخهٔ دیگر نیز بضمیمهٔ دیوان عنصری بشمارهٔ ۳۸۹ درکتابخـانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیـد تهران موجود است . بنوشتـهٔ قاموس‌الاعلام منوچهری از شاگردان سنجری ، بلقب **نجم‌الدین** و **شصت‌کله** ملقّب ، دراصل از اهالی بلخ بوده و اخیراً بغزنه رحلت نمود، وفاتش هم درسال چهارصد وهشتاد وسیّم بوده‌است و ازمعاصر بودن عنصری (متوفی بسال ۴۳۱ه ق = تلا) وسلطان مسعود غزنوی (متوفی درحدود سال ۴۳۴ه ق = تلد) صحت تاریخ فوق مکشوف و اشتباه قاموس‌الاعلام در تاریخ وفاتش روشن میگردد .

(ص۲۴۹هب و۵۴۲ج۱مع و۴۴۵۵ج۶س)

منوفی

احمد بن عزالدین محمد بن محمد بن‌عبدالسلام - منوفی، شافعی ، مکنّی به**ابوالعباس**، ملقّب به **شهاب‌الدین**، معروف به**ابن‌عبدالسلام** مؤلف‌کتاب **الفیض‌المدید فی‌اخبارالنیل‌السعید** میباشدکه درسال نهصد وسی ویکم هجری

قمری در هشتاد و چهار سالگی درگذشت . (ص ۱۸۰۷مط)

منهاجی **محمد بن بهادر** - بعنوان **زرکشی** مذکور افتاده است.

منیر **محمد بن حسن بن محمد** - شافعیّ المذهب ، خلوتیّ الطریقة ، منیر الشّهرة ، از اکابر صوفیّه میباشدکه درحدود شصت سال به روزه مداومت داشت ، درآخر عمر نابینا شد ، درخانهٔ خود منزوی‌گردید بذکر و تدریس اشتغال داشته و ازتألیفات او است :

۱- **الاداب السنیة لمرید سلوك طریق السادة الخلوتیة** ۲- **الهام العزیز الحکیم فی‌ما فی‌خبایا معانی بسم‌الله الرحمن الرحیم** ۳- **تحفة السالکین و دلالة السائرین لمنهج المقربین** که درمصر دومرتبه چاپ شده‌است ۴- **الدرالثمین فی‌مولد سیدالاولین والاخرین** ۵- **شرح الدرة** ۶- **شرح الطیبة** . وفات او دریازدهم رجب هزار و صد و نود و نهم هجری قمری درصد سالگی درمصر واقع شد و درجامع ازهر بجنازه‌اش نماز خواندند.

(ص ۱۲۲ ج ۴ سلك الدرر وغیره)

منینی **شیخ احمد بن علی بن عمر بن صالح بن احمد بن سلیمان**- حنفیّ المذهب ، طرابلسیّ الاصل ، منینیّ المولد ، دمشقیّ المنشأ والمدفن ، از افاضل علمای حنفیّهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه درسال هزار وهشتاد و نهم درقریهٔ منین نامی از قراء دمشق متولد شد، بعداز قرائت قرآن مجید درسیزده سالگی بدمشق رفت ، بعد از تحصیل مقدمات لازمه در حوزهٔ شیخ عبدالغنی نابلسی و اکثر اکابر وقت بتکمیل مراتب عالیهٔ علمیّه پرداخت ، درتمامی علوم متداوله خصوصاً در فنون ادبیّه یدی طولی ودستی توانا داشت ، تمامی مدت عمر خود را درجامع اموی و عادلیهٔ‌کبری تدریس‌کرده وازتألیفات او است :

۱- **شرح قصیدة الفوز والامان فی‌مدح صاحب الزمان** که با اصل قصیدهٔ شریفه‌که از شیخ بهائی و حاوی شصت وسه بیت است درآخر کشکول خود شیخ بهائی درقاهره چاپ شده‌است ۲- **الفتح الوهبی علی‌تاریخ ابی‌نصر العتبی** که شرح تاریخ یمینی مؤلف در وقایع سلطان یمین‌الدولة محمود بن سبکتکین است وآن نیز درقاهره چاپ شده است . **وفات منینی**

بسال هزار و صد و هفتاد و دویم هجرت در دمشق واقع گردید .

(ص ۱۸۰۸ مط وغیره)

موجد **سراج‌الدین علی‌خان** - از شعرای فرس و دراصل از قصبهٔ موهان از توابع شهر لکهنوی هند بود ، پس قاضی‌القضاة کلکته شد و بعضی ازکتب فقه را از عربی بپارسی ترجمه نموده و از او است :

گل ببلبل واشد وهم‌شمع باپروانه‌سوخت هرکسی را بهره از یارش بود الآمرا

درسال هزار و دویست و سی و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۴۴۶۰ ج ۶ س)

موجدهمدانی از شعرای فارس قرن یازدهم هجرت بوده‌که بهندوستان رفته و برفاهیت زیسته واز اشعار او است :

دارم‌گله‌ای ازتو اگر حوصله داری اما توکجا حوصلهٔ این گله داری

درسال هزار و بیست و چهارم هجرت درگذشت . (ص ۴۴۶۰ ج۶س)

موجی شاعری است بدخشانی‌که دیوان شعری شش هزار بیتی بنام **یوسف و زلیخا** داشته و درسال نهصد و هفتاد و نهم هجری قمری درشهر اکره از بلاد هند درگذشته و شعر و اسم و مشخص دیگری بدست نیامد.

(ص ۴۴۶۱ ج ۶ س)

مؤدب لقب رجالی عبدالله بن‌حسن، علی بن‌حسین ، قتیبهٔ‌اعشی، محمد بن‌جعفر ،محمد بن‌عبدالمؤمن، موسی بن‌محمد و بعضی‌دیگر است.

مؤذن **احمد بن‌عبدالملک** - بن‌علی بن احمدعبدالصمدنیشابوری، مکنّی به **ابوصالح** ، معروف به **مؤذن** ، مفسّر صوفی فقیه محدّث عامی حافظ و متولّی اوقاف محدّثین بوده و درمنارهٔ مدرسهٔ بیهقیّهٔ نیشابور فقط بقصد قربت اذان میگفته است و ازآثار قلمی او **تاریخ مرو** میباشد ودرنهم رمضان چهارصد وهفتادم هجرت در هشتاد و دوسالگی درگذشت . (ص۲۲۴ ج۳ معجم‌الادبا)

مؤذن **محمد بن‌علی**- هروی نحوی لغوی، مکنّی به **ابوسهل**، معروف به **مؤذن**، از ادبای قرن پنجم هجرت بوده و از آثار قلمی او است:

۱- **اسماءالاسد** ۲- **اسماءالسیف** ۳- **التلویح فی شرح الفصیح** که در قاهره چاپ شده و شرح کتاب فصیح نام ثعلب نحوی است. وی در سیّم محرّم چهارصد وسی وسیّم هجرت در شصت ویك سالگی در مصر درگذشت.

(کف وص ۲۶۳ ج ۱۸ جم و ۷۲۷ ت وغیره)

مؤذن **شیخ محمدعلی** - سبزواری **خراسانی**، معروف به **مؤذن**، ازمشاهیر عرفا و فضلای عهد شاه عباس ثانی صفوی که طریقت ذهبیّه را می‌پیموده بلکه سلسلهٔ عرفای ذهبیّه بدو منتهی بوده واز تألیفات او است: کتاب **تحفهٔ عباسی** که بر یك مقدّمه و دوازده باب مشتمل و معنی صوفی وتصوف و عقائد صوفیّه وفضیلت علم و زهد و صحت و سکوت و شب بیداری و عزلت و ذکر و توکل و رضا و تسلیم و دیگر مراحل سیر و سلوك را حاوی و درسال یك هزار و هفتاد و هفتم هجرت بنام شاه معظّم تألیفش داده و دراین‌اواخر مستقلاً و یکمرتبه نیز درحاشیهٔ سبع‌المثانی درتهران چاپ شده و تألیفات دیگری نیز بدو منسوب واز اشعار او است:

عــارف اسرار یـار میشودآن شیرمرد — کز سخن نیك وبدگشت بعالم خموش

سال وفاتش بدست نیامد. (ص۲۲۹ریاض‌العارفین و۴۵۲ج۳ذریعة)

موردی لقب رجالی **احمد بن مجتبی** - است.

موصلی[1]

موصلی **ابراهیم بن ماهان** - بعنوان **ندیم** خواهدآمد.

۱- **موصلی** - منسوب‌است به **موصل** وآن بنوشتهٔ معجم‌البلدان و مراصدالاطلاع (بفتح میم وکسر صاد) شهری است بزرگ و قدیم و مشهور و یکی از مراکز بلاد اسلامی، در وسعت و عظمت وکثرت جمعیت بی‌نظیر، ممر و معبر وگذرگاه جمیع بلاد بوده و درحقیقت دروازهٔ عراق، کلید خراسان، آستانهٔ آذربایجان میباشد. بعد از این جمله گوید: بسیار شنیده‌ام که*

موصلی **علی بن ابی الوفاء سعد** - بعنوان **مهذب الدین** خواهد آمد.

موفق الدین **احمد بن قاسم** - در باب کنی بعنوان **ابن ابی اصیبعه** خواهد آمد.

موفق الدین **احمد بن محمد** - بن عباس در باب کنی بعنوان **ابوطاهر** خواهد آمد.

موفق الدین **احمد بن هبةالله بن ابی الحدید** - از مشاهیر شعرای عرب میباشد بلکه ادیبی بوده کامل، فقیهی فاضل، به **قاسم** معروف به **ابوالمعالی** موصوف و برادر ابن ابی الحدید مشهور واز اشعار او است:

قمر عدمت عواذلی فی عشقه **بل ماعدمت تزاحم العشاق**
یبدو فتسبقه العیون و انها **مأمورة بالغمض والاطراق**
عینای قد شهدا بعشقك انما **لك ان تقول هما من الفساق**

درسال ششصد و پنجاه و ششم هجرت درگذشت. (ص ۵۹۳ ج ۱ س)

موفق الدین **احمد بن یوسف** - بعنوان **کواشی** نگارش یافته است.

موفق الدین **اسعد بن ابی الفتح** - الیاس بن جرجس مطران طبیب نصرانی، ملقّب به **موفق الدین**، مکنّی به **ابن المطران**، ازمشاهیر اطبّای قرن ششم هجرت میباشدکه علاوه برمهارت بی نهایت علم طبّ، درعلوم ادبیّه وحکمیّه نیز دستی توانا داشت، نخست برای تحصیل علوم دینیّهٔ نصرانیّت ببلاد روم رفت، سپس طبّ و علوم مذکوره را در بغداد از ابن التلمیذ ودیگر اکابر وقت اخذ نمود، اخیراً در دمشق حکیمباشی مریضخانهٔ نورالدین بن زنگی بوده ومشمول مراحم بیکران ملك ناصر

*بزرگترین بلاد دنیا نیشابور و دمشق و موصل است که اولی باب مشرق زمین دویمی دروازهٔ مغرب زمین بوده و سیمی نیز بهردو مقصد شرقی و غربی رسانده وکمترباشدکه قاصد شرق یا غرب موصل را نبیند. موصل گفتن آنهم بجهت آن است که عراق و جزیرةالعرب را بهم وصل کرده ویا فرات و دجله را مربوط و موصول بهمدیگر می‌نماید ویا بنام بانی خودکه موصل نام داشته بدین اسم اختصاص یافته است. بهرحال قبر جرجیس نبی در وسط موصل بوده و در مقابل سمت شرقی آن نیز شهر نینوا است. باری لفظ **موصلی**، **دراصطلاح رجالی** لقب ایوب بن ابی علاج، ایوب بن بکر، عبدالعزیز بن عبدالله و بعضی دیگر است.

صلاح‌الدین ایّوبی پادشاه مصر گردید تا بسال پانصد و هشتاد و هفتم هجرت در همانجا درگذشت و دراواخر عمر موفق بدین مقدّس اسلامی گردید و از تألیفات او است :

۱- **آداب طب‌الملوك** ۲- **الادویة المفردة** ۳- **بستان الاطباء و روضة الالباء** ۴- **المقالة‌الناصریة فی‌حفظ‌الاموراالصحیة** ۵- **المقالةالنجمیة فی‌التدابیرالصحیة** وغیراینها.

(ص ۱۷۱ مر و ۴۴۸۵ ج ۶ س)

موفق‌الدین

عبدالعزیز بن عبدالجبار - سلمی ، ازمشاهیر اطبّای‌اسلامی‌اوائل قرن‌هفتم هجرت میباشدکه نخست در دمشق بتحصیل‌فقه اشتغال داشت ، اخیراً بتحصیل طب پرداخت ، درنتیجهٔ کثرت مهارتی که در هردو قسمت علمی و عملی طب داشته و فقرای بیماران را طبابت مجّانی میکرده بلکه دوا و غذای ایشان را نیز از مال شخصی خودش می‌بخشیده شهرت بی‌نهایت یافت و حکیم‌باشی بیمارستان مذکور فوق‌گردید و بسال ششصد و چهارم هجرت در شصت سالگی درگذشت .

(ص ۴۴۸۶ ج ۶ قاموس‌الاعلام)

موفق‌الدین

عبداللطیف بن یوسف بن محمدعلی - یا محمد بن علی بن سعد ، شافعی موصلیّ الاصل ، بغدادیّ المولد والمدفن ، **موفق‌الدین** و **تاج‌الدین** اللّقب، و **ابن‌اللباد** الکنیة والشّهرة ، از مشاهیر علما و ادبا و حکمای‌اسلامی میباشدکـه درنحو و لغت و حدیث وکلام و علوم ادبیّه و طب و فنون حکمت و فلسفه علاّمهٔ عصرخود بشمار میرفت، بکتب‌ارسطو علاقهٔ مفرط واهتمام‌تمام داشته ودرفهمیدن مقاصدآنها متفرد بود ، سیاحتهای بسیاری در شام و روم و مصر و نواحی دیگرکرده و دراکثرآنها بتدریس علوم‌متنوعه اشتغال داشت، مدتی درقاهره اقامت‌گزیده و راتبه‌های بسیاری از اولاد صلاح‌الدین ایّوبی دید ، درگرانسالی مصرکـه درآن اوان حـادث و نفوس بسیاری تلف‌شده بودندکتابی تألیف داد و هرچیز حیرت‌آور راکه خودش مشاهده کرده و یـا از مشاهده‌کننده شنیـده بود درآن جمع و مندرج ساخت وآن را بکتـاب **الافـادة والاعتبار فی‌الامور المشاهدة والحـوادث المعاینة بمصر** موسوم داشت و درتونجه چاپ ، درپاریس نیز با ترجمهٔ فرانسوی ، درمصر نیز یك مرتبه تنها ویك مرتبه هم با

ترجمهٔلاتینی‌بنام **مختصر اخبار مصر** او **العبر والخبر فی‌عجائب مصر** چاپ‌شده وهمین‌است که‌گاهی **آثار مصر** هم‌گویند مصنّفات بسیاری دارد :

۱ و۲- **آثار مصر** و **الافادة والاعتبار** که فوقاً مذکور شدند ۳- **تفسیرسورةالاخلاص** ۴- **ذیل‌الفصیح** که تتمهٔ‌کتاب فصیح نام ثعلب است و درمصر چاپ شده ۵ تا ۸- **شرح اربعین حدیثا** و **شرح بانت سعاد** و **شرح سبعین حدیثا** و **شرح مقدمة ابن باشاذ** ۹- **غریب‌الحدیث** ۱۰- **مختصر اخبار مصر** که فوقاً مذکور شد ۱۱- **الواضحة فی‌اعراب‌الفاتحة** وغیراینها درسال ششصد و بیست و نهم هجری قمری مطابق هزار و دویست و سی و یکم میلادی درهفتاد ودوسالگی درگذشت . (ص۶۶۱ج۱س و۳۷۴ج۷فع و۱۲۹۲مط)

موفق‌الدین

عبدالله بن احمد بن‌محمد - بن‌احمد بن قدامة بن مقدام، حنبلی مقدسی دمشقی صالحی ، **جماعیلی**ٌ الولادة، **ابومحمد** الکنیة، از مشاهیر علمای عامّه میباشدکه دربلادبسیاری سیاحتهاکرده ، علوم متنوعهٔ معموله را از اکابر وقت فراگرفت ، در فقه و حساب و هیئت و علوم ادبیّه دستی توانا داشت ، بلکه بنوشتهٔ بعضی علوم ظاهر و باطن را جامع و مرید وشاگرد شیخ عبدالقادر گیلانی بوده و از تألیفات او است :

۱- **الاستنصار فی‌نسب الانصار** ۲- **البرهان** ۳- **التبیین فی‌نسب القرشیین** ۴- **ذم‌التأویل** ۵- **ذم‌الوسواس** ۶- **الروضة** ۷- **العمدة** ۸- **فضل عاشورا** ۹- **الکافی** ۱۰- **المتحابون فی‌الله** ۱۱- **المقنع** درفقه حنبلی‌که درقاهره چاپ شده است ۱۲- **الهدایة** وغیراینها . درسال‌ششصد وبیستم یا بیست و دویم هجرت درسنّ هشتادسالگی درگذشت وبنا بتاریخ دوّیمی جملهٔ : **نورعلی‌نور** = **۶۲۲** مادّهٔ تاریخ او است .

مخفی نماندکه عموی صاحب ترجمة ، **عبدالرحمن بن‌محمد** بن احمد بن قدامه جماعیلی حنبلی مقدسی صالحی ، ملقّب به شمس‌الدین نیز فقیـه زاهد ، از مشاهیر فقها ومحدّثین وقت‌حنبلیّه میباشدکه ازابوالفرج‌جوزی ودیگر اجلّای محدّثین وقت‌استماع حدیث نموده واز اکابر مشایخ محیی‌الدین نوری ، **شیخ‌الاسلام** و **قاضی‌القضاة شامات** و نخستین‌کسی است‌که درآن نواحی متصدی قضاوت‌حنابله بوده‌است .کتاب **المقنع** مذکور

فوق را در ده مجلّد شرح کرده وهمین شرح او میباشدکه به **شافی** موسوم و به **شرح کبیر** معروف است. وفاتش بسال ششصد وهشتاد ودویم هجرت درهشتاد وپنج سالگی واقع گردید.
(ص ۳۰۷۴ و ۳۱۰۷ ج۴س و۳۶۲ ج ۷ فع و ۲۱۳ مط وغیره)

موفق الدین عمر بن محمد - درباب کنی بعنوان **ابن طبرزد** خواهدآمد .

موفق الدین عیسی بن عبدالعزیز- بن عیسی بن عبدالواحد بن سلیمان، مکنّی به ابوالقاسم ، نحوی قاری شاعر ماهر محدّث کثیرالمشایخ بود که از هزار و پانصد نفر ازمشایخ حدیث روایت کرد، و ازمشاهیر ادبا میباشد وتألیفات وآثار قلمی بسیاری بدو منسوب دارند :

۱- **الازهار فی المختار من الاشعار** ۲- **البحر الاخضر** ۳- **التذکرة المختصرة من القرائات العشرة** ۴- **الجامع الاکبر والبحر الازخر** درقرائات ۵- **الثریا المضیئة من کلام سیدالبریة** ۶- **الدقائق والحقائق** ۷- **دیوان شعر** ۸- **الرسالة البارعة فی الافعال المضارعة** ۹- **الزهرة اللائحة فی کیفیة قرائة الفاتحة** ۱۰- **غایة الامنیة فی علم العربیة** ۱۱- **الملحة المعینة** (المغنیة خل) در نحو ۱۲- **المنزلة العلیا فی تعبیر الرؤیا** وغیر اینها . در سال ششصد و بیست و نهم هجری قمری درگذشت .
(کف وص ۵۰۸ وسطر ۱۷ ص ۸۴ت)

موفق الدین محمد بن علی بن محمد - بعنوان **رحبی** نگارش یافته است.

موفق الدین محمد بن یوسف بن محمد بن قائد - موفق الدین اللّقب، بحرانیّ الولادة ، اربلیّ الاصل والنّشأة ، از مشاهیر شعرای عرب اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم عربیّه بردیگران تقدّم داشت، کتاب اقلیدس را حل کرده و درکودکی بنظم شعر پرداخته و این دوبیت را دربارهٔ غلامی ملیح سهم نامی که موی بررخسارش دمیده بوده گفته است :

قالوا التحی السهم قلت حصن **حاشاك فالآن لایطیش**
فالسهم لاینفذ الرمایا **الا اذا کان فیه ریش**

درشب یکشنبه سیّم ربیع الاخر پانصد و هشتاد وپنجم هجری قمری دراربل درگذشت.
(ص ۱۲۸ ج ۲ کا)

موفق الدین مظفر بن ابراهیم -
موفق الدین هبةالله بن زید -
موفق الدین یعیش بن علی -
موفق الملك هبةالله بن صاعد -
در باب کنی اولی بعنوان ابن جماعة ، دویمی بعنوان ابن جمیع ، سیمی بعنوان ابن یعیش و چهارمی بعنوان ابن التلمیذ خواهند آمد.

مولانا حاج سید محمد - معروف به مولانا ابن سیدعبدالکریم موسوی، ازعلمای تبریز عصر حاضر واز اصدقای این نگارنده میباشدکه دارای اخلاق فاضله وملکات حمیده بود، نخست مقدمات و ادبیّات متداوله را در تبریز خواند ، بسال هزار و سیصد و دوازدهم هجرت درحدود نوزده سالگی برای ادامهٔ تحصیلات علمیّه بعتبات عرش درجات مشرّف شد، درحوزهٔ درس استدلالی فقهی و اصولی فاضل شرابیانی، شریعت اصفهانی، شیخ هادی طهرانی و بعضی از اکابر دیگر حاضر گردید ، قسمتی از معقول را نیز از میرزا احمد شیرازی خواند تا باجازهٔ اجتهادی و روایتی اساتید خود نایل آمد ودر اوائل سال هزار و سیصد و بیست و یکم هجرت باز بتبریز مراجعت نمود و بتدریس و تألیف اشتغال یافت و از تألیفات او است :

عکس حاج سید محمد مولانا تبریزی -۲

۱- براهین الحق فی برهة من المسائل الفقهیة ۲- حاشیهٔ شرح باب حادیعشر ۳- حاشیهٔ فصول ۴- طریق الهدایة فی علم الدرایة ۵- مصباح السالکین و زادالمسافرین ۶- مصباح الوسائل فی شرح الرسائل و این هرسه در تبریز چاپ شده است ۷- مفتاح المطالب فی شرح المکاسب وغیراینها . درهریك از اثبات نبوت و اجتهاد و تقلید و استصحاب و تداخل اغسال وبعضی ازموضوعات دیگر رسالهٔ مفردهای نوشته است وشب جمعه هیجدهم جمادی الاولی هزار و سیصد و شصت وسوم هجرت درتبریز برحمت ایزدی پیوست . رؤیائی که درضمن شرح حال حاج میرزا محمود شیخ الاسلام مذکور داشتیم و یا نظیرآن را بوالد معظّم صاحب ترجمه نیز منسوب دارند .

(اطلاعات متفرقه)

مولانازاده

احمد بن رکن‌الدین - ابی‌یزید بن محمد سرابی حنفی، ملقّب به **شهاب‌الدین**، معروف به **مولانازاده**، از اکابر علمای حنفیّه، درمعانی و فقه حنفی و دقائق عربیّه، مقدّم، درنظم و نثر نیز دستی توانا داشت، در کمتر از بیست سالگی تدریس میکرد، بهرجاکه میرفت محض پاس مراتب فضلی او مورد احترام و تجلیل اهالی میشد. اخیراً بمسلك تصوف گرایید و بسال هفتصد ونود و یکم هجرت دراثر حسد بعضی‌از رقباکه نوعاً دراین صنف درحکم غریزهٔ ثانوی میباشد مسموماً درگذشت. (سطر ۳۵ ص ۹۹ روضات‌الجنات)

مولوی

ملاعباس - از افاضل عهد شاه‌سلیمان صفوی وازمعاصرین علاّمهٔ مجلسی (متوفی بسال۱۱۱۱ه ق =غقیا) بوده واز تألیفات‌اواست:

۱- **انوار سلیمانیه** که درسال هزار و صد ویکم هجرت بنام شاه معظّم تألیف و حاوی تمامی احتجاجات ومناظراتی است‌که حضرت رسالت ص و ائمهٔ اطهار ع وعلمای ابرار با مخالفین عقائد حقّهٔ اسلامیّه نموده‌اند ویك نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۱۸۱۸ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۲- **الفوائد الاصولیة السلیمانیة** که بسال هزار و هشتاد و چهارم هجرت دراثبات حقّانیّت فرقهٔ اثنی‌عشری وفرقهٔ‌ناجیه بودن شیعهٔ امامیّه ایضاً بنام شاه معظّم تألیف داده‌است وسال وفاتش بدست نیامد.

(ص۴۲۹ ج۲ ذریعة)

مولوی

سید علی‌اکبر- عالم فاضل عابد زاهد فقیه قاری شاعر، متخلّص به **مولوی**، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری شیراز میباشدکه بالخصوص درعلم تجوید وقرائت قرآن مجید در درجهٔ‌کمال بود، درسال‌هزار وسیصدوهفتم‌هجرت درشیرازوفات‌یافت، درتکیهٔ‌حافظیّه‌مدفون‌شد وازاشعاراوبدست نیامد.

(ص ۴۳۹ عم)

مولوی‌معنوی

محمد بن بهاءالدین‌محمد - بلخیّ‌الاصل‌والمولدوالمنشاء، رومیّ قونیویّ‌الموطن والمدفن، ملقّب بـه **جلال‌الدین**، معروف بـه **مولوی معنوی** و **ملای رومی** و **مولانای رومی** حکیمی است عارف باهر شاعر ماهر، از

اکابر عرفا و پیشوایان طریقت واهل اسرار که صیت وآوازهٔ او در تمامی اقطار در نهایت اشتهار ، در اصول عرفان و طریقت طاق ویگانهٔ آفاق، نسب او بـابوبکر خلیفـه موصول و طریقت مولویّه از سلاسل عرفا بدو منسوب میباشد. ولادتش بسال‌ششصد وچهارم هجرت درشهر بلخ واقع‌شد وهم درآنجا نشأت یافت و هریك از دو جملهٔ : **مولوی مهتاب‌دین = ۶۰۴ ومولوی پیرمکرم = ۶۰۴** مادّهٔ تاریخ ولادت میباشد.



عکس منسوب به ملای رومی است ـ۳

قاضی نورالله شوشتری گوید :

درپنج سالگی الهام غیبی بدو رسید، درشش سالگی در هرسه چهار روز یکمرتبه افطار میکرد ، عاقبت در فقر و عرفـان از اکابر اهـل ذوق و وجدان گشت ودرعلوم ظاهری وباطنی یگانهٔ دهر گردید. مشهوراست که قریب بچهارصد طالب علم درحلقهٔ درس وی جمع شده و هر کدام باندازهٔ استعدادخود استفاده‌مینمودند یکی‌را بهره مخموری ومستی ـ یکی‌را رستن‌ازپندار وهستی‌انتهی‌کلام‌القاضی ملخصاً.

مولوی در نوسالگی بمصاحبت پـدرش (کـه مجملی از شرح حال اورا بعنوان سلطان‌العلما محمد نگارش داده‌ایم) بسیاحت بعضی‌ازبلاد روم پرداخت و بزیارت بیت‌الله مشرّف شد ، دراین اثنا با فریدالدین عطّار ملاقات نمود و ازطرف‌آن پیر روشن‌ضمیر بموفقیت بی‌نهایت درخشان‌آینده مستبشر گردید تا بعداز مراجعت‌ازآن‌مسافرت بقونیه

رفته و مشمول مراحم شاهانهٔ سلطان علاءالدین سلجوقی شد و بعداز وفات پدر متمکن مسند تدریس بود، درنتیجهٔ کمالات فوق‌العادة در زمانی اندك شهرت بسیاریافت، افاضل هردیار ازبلادبعیده درحوزهٔ وی حاضر وبسا بودی‌که دراثنای راه رفتن نیز از وی جدا نمیشدند و اکثر اشکالات علمی را با بیانات وافیهٔ او درآن حال حل مینمودند. بعد از مدتی دراثر جذبات و لذایذ روحانی‌که درسفر مکّه از مذاکرات عرفانی بعضی‌ازاکابر طریقت جاگیر قلب او شده و بمشام جانش رسیده بود باصول طریقت و تصوف‌گراییـد تاآنکه شمس‌تبریزی معروف سابق‌الذکر حسب‌الاشارهٔ پیرخود شیخ رکن‌الدین‌زرکوبی بقونیه رفت، مولوی دست ارادت بدو داده ومجذوب اوگردید و **دیوان معروف بەشمس** را هم بنام او در رشتهٔ نظم‌آورد، از اهتمام علوم رسمی ظاهری منصرف‌گردید وبه طی مراحل عرفان و تصوف اشتغال ورزید، درموقع تبعید شمس بمصاحبت او بتبریز رفته و عاقبت باز بقونیـه مراجعت کرد و بسال پنجم جمادی‌الاخرهٔ ششصد و هفتادم یا هفتاد و دویم هجرت در همانجا درگذشت. بنا بردویمی‌که اقرب بصحت است جملهٔ: **شاه دین نورالهی= ۶۷۲** مادّهٔ تاریخ سال وفات‌او است. کلمات حقایق سمات مولوی بسیاراست **کتاب مثنوی** او حاوی مراحل عرفان و تصوف و اخلاق و شهرهٔ آفاق میباشدکه بارها در ایران وغیره چاپ شده ودراثبات تبحر فضلی عرفانی وجلالت قدر ومتانت رأی وکثرت فهم و رزانت طبع و توسّع فکر او برهانی قاطع بوده و خودش در وصف‌آن‌گوید:

هردکانـی راست کالای دگـر   مثنوی دکّان فقر است ای پسر
مثنـوی ما دکان وحـدتست   غیرواحد هرچه‌بینی‌آن‌بت‌است

عابدین پاشا درشرح‌آن‌کتاب، این دوبیت را بەجامی نسبت داده‌که دربارهٔ جلال‌الدین رومی و این‌کتاب مثنوی اوگفته است:

آن فریـدون جهـان معنـوی   بس بـود برهـان ذاتش مثنـوی
من چه‌گویم وصف‌آن عالیجناب   نیست پیغمبر ولـی دارد کتـاب

لکن بنا برمشهور همین‌بیت ثانی را بشیخ بهائی منسوب دارند باری همین‌کتاب مثنوی

محل توجه عـالم و عامی ، امامی و غیرامامی بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند :

۱- شرح شیخ‌اسمعیل انقروی مولوی (متوفی بسال۱۰۴۲ه ق = **غمب**) که شش‌مجلد بوده ونامش **فاتح‌الابیات** است **۲- شرح فارسی‌کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی** (متوفی بسال ۸۴۰ه ق = **ضم**) که نامش **کنوزالحقائق فی‌رموزالدقائق** است **۳- شرح عابـدین پاشا** چنانچه اشاره شد وآن ابیات مشکلهٔ هرشش جلد مثنوی را بزبان‌ترکی شرح‌کرده ودراستانبول چاپ شده است **۴- شرح شیخ علاءالدین علی‌بن محمد** معروف به مصنفك که شرح‌حالش‌مذکور شده وآن شرح‌فارسی بعضی ازابیات مثنوی‌است **۵- شرح فارسی ملامصطفی** بن شعبان معروف به سروری سابق‌الذکر **۶- شرح حـاج ملاهادی سبزواری** سابق‌الـذکر است‌کـه بعضی از ابیات مشکلهٔ‌آن‌را بفارسی‌شرح‌کرده ودرطهران چاپ‌شده است وغیراینهاکه بسیاراست.

بنا برمشهورکتاب **مثنوی شش مجلد بوده** و همین است‌که بارها چاپ شده است ولی شیخ اسمعیل انقروی شارح مذکور فوق مثنوی، پس‌ازآنکه رشتهٔ قلم او بنگارش شرح جلد پنجمی رسیده یك **جلد هفتمی** نیز پیداکرده و بعداز مطالعه ومداقه درمزایا و نکات ودقائق‌آن قطع و یقین‌کرده است براینـکه‌آن نیز مثل‌شش‌جلد مشهوری ازآثار انفاس مولوی میبـاشد ،آنرا نیز شرح کرده ودر اول‌آن شرح گویـد : **الحمدلله الذی جعل‌المثنوی المولوی مثل السموات السبع** الخ و بـاعتراضات منکرین آن‌کـه از مولوی بودنش را شدیداً انکار مینمایند جوابات بسیاری داده و حاصل‌آنهاآنکه ایشان در اثر حسد وعدم ممارست بمزایای‌کلام مولوی وقدرت‌نداشتن برتشخیص وتمییزآن ازکلمات دیگران همین‌جلد هفتمی‌را ازاو ندانند باری ازاشعار دیباچهٔ همین جلد هفتمی است:

چونکه از چرخ ششم‌کردی‌گذر　　　بـرفـراز چرخ هفتـم کـن مقر

سعدالاعداداست‌هفت ای‌بوالهوس　　　زانکه‌تکمیل‌عدد هفت‌است وبس

کوکب سیـّار هفت و هفتـه هفت　　　هریکی از وی شده تابان وتفت

هـم سما را آفریـده هفت طـاق　　　قـولـه **سبع سمـوات طبـاق**

تاآنکه‌گوید :

ای ضیاءالحق حسام‌الدین سعیـد　　　دولتت پاینـده فقرت بـرمزیـد

درجایی دیدم‌که دیوانی موسوم به **غنچهٔصدبرگ** در اصول طریقت و حقیقت و شریعت نیز علاوه برمثنوی مشهور ازآثار قلمی مولوی میباشد و بنام **نصاب مولوی معنوی** در بمبای چاپ سنگی شده‌است . درجای دیگر دیدم‌که مولوی علاوه برمثنوی **یك دیوان شعر سی هزار** بیتی هم داشته و بعضی رساله‌های متفرقه نیز بدو منسوب دارند و تحقیق این مزاتب درصورت‌اقتضا موکول بکتب مربوطه میباشد . اشعار مثنوی ازکثرت‌شهرت محتاج بنقل نیست و بعضی از اشعار دیگر منسوب به مولوی را تذکر میدهد :

هردیده‌که در جمال جانان نگرد — شك نیست‌که در قدرت یزدان نگرد
بیزارم ازآن دیده‌که در وقت اجل — از یار فرومانده و درجان نگرد

کی باشد وکی باشد وکی باشد وکی — می باشد و می باشد و می باشد و می
من باشم و من باشم و من باشم و من — وی‌باشد و وی باشد و وی باشد و وی

ای‌شاه‌جسم وجان‌ما خندان‌بکن دندان‌ما — سرمه‌بکش چشمان‌ما ای‌چشم‌جانرا توتیا
ماکوی سرگردان تو اندر خم چوگان تو — گه خوانیش سوی‌طرب‌گه رانیش‌سوی‌بلا
جانراتوپیداکرده‌ای‌مجنون‌وشیداکرده‌ای — گه عاشق کنج خلا گه عاشق روی و ریا
طرفه درخت‌آمدکزاوگه‌سیب‌رویدگه‌کدو — گه‌زهررویدگه‌شکر، گه درد رویدگه دوا
گه‌خار رویدگاه‌گل‌گه سرکه‌گرددگاه مل — گاهی دهل‌زن‌گه دهل‌تامیخورد زخم‌عصا

(کف وص۲۴۹هب و۷۳۷ت و۱۴۳لس و۹۱ض و۱۸۲۵ ج۳س و۴۱۹ ج۳فع وغیره)

مولی

آقا عبدالمولی - از شعرای ایران میباشدکه اصلاً اصفهانی‌بود، بیشتر در سنجان امرار حیات میکرد ، اکثر خطوط را بسیار خوب مینوشت ، درسال هزار و دویست و ششم هجرت درگذشته واز او است :

شبها درآب وآتشم از اشک وآه خویش — درمانده‌ام چو صبح بروز سیاه خویش

ظاهراً لفظ مولی تخلّص شعری او بوده‌است . (ص ۴۴۸۸ ج۶س)

مولی‌مروج

شیخ علی بن عبدالعالی - کرکی بعنوان **محقق‌کرکی** مذکور افتاده است .

مؤمن تخلّص شعری چند تن از شعرای ایرانی است که بطور اجمال تذکّر میدهد :

۱- **ملاحسین یزدی** از تلامذهٔ ملاّمیرزاجان شیرازی (متوفی بسال ۹۹۴هـ ق = ظصد)که دراکثر علوم و فنون متنوعه بابهره بوده واز او است :

مؤمن ، ببدی نیست کسی مانندت — وین طرفه‌که خلق نیك میخوانندت

یك‌چند چنان بدی‌که خودمیدانی — یك چند چنان باش‌که میدانندت

۲- **دامغانی**که نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد واز او است :

فرنگ زاده نگاهی بکن به مؤمن بیدل — شوم فدای صنم خانه‌ایکه‌کافرش‌است‌این

۳- **سبزواری**که با تقی اوحدی (متوفی بسال ۱۰۳۰هـ ق = غل) معاصر و نام او نیز مجهول واز او است :

اوّل همه جام آشنائی دادی — آخر ز پیش زهر جدائی دادی

چون‌کشته‌شدم نگفتی این‌کشتهٔ‌کیست — داد از توکه داد بیوفائی دادی

۴- **میرمحمد استرآبادی**که از اکابر سادات وعلمای‌آنجا و مدتی معلّم شیخ‌حیدر صفوی (متوفی بسال ۸۹۳هـ ق = ضصج) بوده و اخیراً بهندوستان رفته واز او است :

ایکه‌گفتی‌عشق‌را درمان‌بهجران‌کرده‌اند — کاش‌میگفتی‌که‌هجران‌راچه‌درمان‌کرده‌اند

۵- **محمد بن میرزا بدیع‌الزمان** بن سلطان حسین بایقرا که شاعری بوده شیرین زبان ، درهیجده سالگی تکمیل علوم‌کرد، درسال نهصد وسی‌ام هجرت بامر پدرش که مست بوده بدست برادرخود ابوالحسن‌میرزامقتول‌شد وازاشعاری‌است‌که درهمان‌حال‌قتل‌گفته‌است:

ناجوانمردی‌که‌بی‌جرمم دراین‌سن‌میکشد — کافری‌سنگین‌دلی‌گشته‌است مؤمن میکشد

(۴۴۸۹ ج ۶ س)

مؤمن **امیرمحمد مؤمن** - بعنوان **حکیم‌مؤمن** نگارش یافته‌است.

مؤمن‌الطاق **محمد بن علی بن نعمان** - بن ابی‌طریفهٔ بجلی‌کوفی صیرفی (که گاهی بجدّش نیزمنسوب داشته ومحمد بن نعمان هم‌گویند) از

ثقات اصحاب حضرت امام صادق و امام کاظم ع میباشد بلکـه بفرمودهٔ بعضی از علمای رجال از حضرت سجّاد ع و حضرت باقر ع نیز روایت نموده است . کنیه‌اش **ابوجعفر**، لقبش **احول** ، بسیار حاضرالجواب متکلّم حاذق وکثیرالعلم بود و بمدلول بعضی ازآثار دینیـّه محبوب‌ترین مردمان ازمردگان و زندگان نزد حضرت‌امام‌صادق ع عبارت‌بوده‌اند از زراه ، محمد بن مسلم ، یزید بن معاویهٔ عجلی وهمین ابوجعفر احول . ابوجعفر در **طاق‌المحامل** کوفه دکان صیرفی داشته وبهمین‌جهت درمیان‌خاصـّه به **طاقی** و **صاحب‌الطاق** و**مؤمن‌الطاق** وگاهی به **شاه طاق** موصوف و ملقـّب بوده و بجهت خبرتی‌که درعمل‌صیرفی داشته وگفته‌های او مطابق واقع درآمدی ویا بهرسببی‌که بوده دراصطلاح بعضی ازعامّه به **شیطان‌الطاق** اش موصوف دارند . اینکه درقاموس‌گفته طاق قلعه‌ایست درطبرستان‌که مسکن محمد بن نعمان شیطان‌الطاق‌بوده اشتباه واز اغلاط‌آن‌کتاب است. چنانکه‌اشاره شد متکلّم حاذق جدلی بوده و بمدلول بعضی‌از اخبار وارده درباب امامت حضرت امام صادق ع با زید بن علی بن الحسین ع مناظره‌ها کرده و ملزمش گردانیده وبا ابوحنیفه نیز مناظراتی داشته است .

روزی بعد از وفات امام صادق ع ابوحنیفه گفت امام تو وفات یافت گفت بلی لکن امام تو تا قیامت نمی‌میرد **فَهُوَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ اِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** . نیز روزی ابوحنیفه از او پرسیدکه معتقد رجعت هستی یانه‌گفت بلی رجعت حق است‌گفت پس پانصد دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) بمن قرض بده‌که در رجعت پس میدهم گفت قبول دارم بشرط اینکه‌کسی دیگر ضمانت‌نمایدکه رجعت‌تو بهمین‌شکل امروزی انسانی خواهد بود زیراکه رجعت مردم ، فراخور اعمال خودشان میباشد و میترسم‌که رجعت تو بشکل غیرانسانی بوده ومن ترا نشناسم و حق من ضایع‌گردد . نیز ابوحنیفه حکم متعه را ازاو استفسار نمودگفت حلال‌است ابوحنیفه‌گفت پس زنان خودت را امر کن‌که متعه شوند و از این ممرّکسب مال و معیشت نمایند گفت مقامات مردم محفوظ میباشد و چنین نیست‌که هرکار حلال مناسب مقامات وشئونات هرکس باشد ، تو درنبیذ

چه می‌گوئی ابوحنیفه گفت حلال است گفت زنان خود را امر کن که دردکاکین نشسته و نبیذفروشی کنند و برای‌توکسب مال ومعیشت نمایند وغیر اینها و بسیاری‌از آنها درفهرست ابن‌الندیم مذکور است. از تألیفات او است : **الاحتجاج فی‌امامة علی ع و افعل لاتفعل و امامت والجمل والرد علی‌المعتزلة فی‌امامة المفضول و مجالس ابی‌حنیفة** وغیرها . سال وفاتش بدست نیامد .

(خاتمه وص ۲۵۰ ف و ۱۹۲ هب و۷۱ لس وکتب رجالیه)

مؤید — محمد بن‌علی - **ابوسعید** الکنیة، **آلوسی** الولادة، دجیلیّ المنشأ، بغدادیّ المسکن ، **مؤید** الشّهرة ، از مشاهیر شعرای قرن ششم هجری‌عرب میباشدکه نخست در زمان مسترشدبالله‌عباسی(۵۱۲-۵۲۹ه ق= **ثیب- ثکط**) بسمت چاوشی داخل خدمت شد ، اخیراً درخدمت سلطان مسعود بن ملکشاه سلجوقی (۵۲۹-۵۴۷ه ق = **ثکط-ثمز**)ازملوک ایرانی‌داخل گردیده وغزلیّات ومدایح‌وهجویّات بسیاری گفت و بسبب هجویّه‌ای‌که در حق مقتفی لامرالله سی و یکمین خلیفهٔ عبّاسی (۵۳۰-۵۵۵ه ق = **ثل - ثنه**)گفته بوده ده سال حبس شد و بسال پانصد وپنجاه وپنجم هجرت در موقع جلوس مستنجد بالله از زندان خلاص گردید و دراثر تاریکی زندان چشمهایش‌کم نور شده بود تااینکه بموصل رفته ودرسال پانصد و پنجاه و هفتم درآنجا وفات‌یافت واز اشعار او است :

رسلوا فآتیت الدموع لبعدهم   **من بعدهم و عجبت اذ انا باق**
و علمت انالعود یقطر مائه   **عند الوقود لفرقة الاوراق** الخ

(ص ۴۴۹۴ ج ۶ س)

مؤیدالدولة — **اسامة بن مرشد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌منقذ** خواهدآمد .

مؤیدالدولة — **بویة بن رکن‌الدولة حسن** - از حکام دیالمه بوده و درخاتمهٔ باب کنی تحت عنوان **آل‌بویه** اشاره خواهد بود .

مؤیدالدین — **بن‌برملك بن‌مبارك** - **عرضی** یا **عروضی** دمشقی، ازاکابردانشمندان قرن هفتم هجرت میباشدکه در حکمت و فلسفه بهره‌ای بسزا

داشت ، درهندسه وآلات رصدی نجومی سرآمد ابنای زمان خود بود، یك آلت رصدی برای ملك منصور حکمران حمص تعبیه کرده بود، برای شرکت وکمك در رصد خواجه نصیر طوسی بامر هلاکو ازدمشق درمراغه احضارشد و رساله‌ای در **کیفیت ساختن کرهٔ کامل** وکتابی در **شرح آلات رصدی** مراغه تألیف داد ودر دیباچهٔ آن از ملکات فاضله خواجه میستاید چنانچه خواجه نیزدراوّل کتاب **بقاءالنفس بعد فناءالجسد** که بدرخواست مؤیدالدین تألیفش داده بسیارش تمجید مینماید . وفات مؤیدالدین بسال ششصد و شصت و چهارم هجرت بموت فجأه درمراغه واقع گردید و نام اصلی او بدست نیامد و دور نیست که لفظ مؤیدالدین همان نام اصلی او باشد . (اطلاعات متفرقه)

مؤیدالدین **حسین بن علی** - اصفهانی بعنوان **طغرائی** نگارش یافته است.

مؤیدالدین عرضی یا **مؤیدالدین عروضی** } همان **مؤیدالدین بن برمك** مذکور فوق است.

مؤیدالدین **محمد بن احمد** - در باب کنی بعنوان **ابن‌العلقمی** خواهد آمد .

مهابادی **حسن بن علی** - بعنوان **ماهابادی** نگارش داده‌ایم .

مهاجر لقب رجالی محمد بن ابراهیم است .

مهایمی **شیخ علی بن احمد** - بن ابراهیم بن اسمعیل کوکنی نوائتی هندی، معروف به **مخدومعلی مهایمی**، از اکابر علما و عرفای هند ، از مشایخ اهل طریقت و دارای مکارم اخلاق وشهرت بی‌نهایت بوده واز تألیفات او است:

۱- ادلةالتوحید ۲- تبصیرالرحمن و تیسیرالمنان ببعض مایشیر الی اعجازالقرآن که درقاهره ودهلی چاپ شده ویك نسخهٔ خطی آن نیز درخزانهٔ رضویه موجوداست. درکشف‌الظنون تفسیر موسوم بهمین اسم را بشیخ زین‌الدین علی بن احمد بن احمد اموی حنبلی (متوفی بسال ۷۱۰ه ق = **ذی**) منسوب داشته‌است **۳- تفسیر رحمانی** وآن نام دیگر تبصیرالرحمن مذکور است **۴- الزوارف فی شرح عوارف المعارف ۵- شرح الفصوص لمحیی‌الدین ۶- شرح النصوص للقونیوی ۷- مرآت‌الدقائق فی شرح مرآت‌الحقائق** که در بمبای چاپ شده است . **مهایم** بندری است از ناحیهٔ کوکن نامی از نواحی دکن هند ، **نوائت** هم (بروزن ثوابت) قومی

است از قریش که در زمان حجّاج ببلاد دکن رحلت کرده واقامت گزیده است . از بعضی ظاهر میشود که مهایم محرّف ماهم است و ماهم نام دیهی است در یك فرسخی بمبای . وفات مهایمی بسال هشتصد وسی وپنجم هجرت درشصت سالگی درهمان دیه وقوع یافته است.

(کف وص ۱۸۲ ج ۳ و۲۷۴ ج ۴ ذریعة و ۱۷۱۷ مط)

مهتار

ابراهیم بن یوسف - مکی ، ازمشاهیر ادبا وشعرای قرن یازدهم هجرت میباشد که نوادر و اخبار و اشعار بسیاری را حافظ ، در میان علما و ادبا محترم و صحبتش محل رغبت ایشان بوده و وفاتش بعداز یك هزار و چهلم هجرت وقوع یافته است . درسلافة العصر گوید که بسیار هرزه گو بود ، بعداز وفات، دو روز درخانه اش ماند وکسی بمرگ او وقوف نیافت تا آنکه بدلالت تعفّن بدن مستحضر شده و باآن حال بخاکش سپردند واز اشعار او است :

الا لا تغضبن لمن تعالی	ولا تبدالوداد لمن جفاکا
ولا تر للرجال علیك حقا	اذاهم لم یروا لك مثل ذاکا

(ص ۲۴۴ سلافة العصر و۵۸۴ ج ۱ س)

مهجور سید حسین قمی -
مهجور حاج ملا عبدالله -
مهجور محمدعلی اصفهانی-
دوّیمی بعنوان وصال، اوّلی و سیّمی نیز در ضمن شرح حال او خواهند آمد .

مهدی

عبیدالله - مکنّی به ابومحمد، ملقّب به مهدی، اوّلین مؤسّس دولت خلافت فاطمیّهٔ مصر سابق الذکر ، اسم ونسب بین ارباب سیر محل خلاف ونظر بوده ومابین عبیدالله بن محمد بن اسمعیل بن جعفرصادق ع، عبیدالله بن حسین تقی بن احمد وفی بن عبدالله رضی بن محمد بن اسمعیل بن جعفرصادق ع ، علی بن حسین بن احمد بن عبیدالله بن حسن بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع ، سعید بن حسین بن احمد مردّد وبنا به دوقول اخیر که نامش سعید یاعلی است عبیدالله را لقب وی دانند .

بهرحال عبیدالله بسال دویست و نود و ششم هجرت درحدود سی وهفت سالگی

درشهر سجلماسه از بلاد افریقا بخلافت قیام‌کرد ، تمامی‌آن بلاد را از تصرف بنی‌عباس درآورد ، روز جمعهٔ بیست و یکم ربیع‌الثانی دویست ونود و هفتم بعد از مراجعت از سجلماسه درمنابر قیروان و رقاده ازآن بلاد بنام وی خطبه خوانده وبخلافت وی دعوت نمودند . عبیدالله در افریقا بسال سیصد و سیم هجرت در دومنزلی قیروان شهری بنا نهاده ودر سیصد و هشتم بپایانش رسانید و بجهت انتساب بخودش‌که لقب **مهدی** داشته به **مهدیه**‌اش موسوم نمود وهم شب سه‌شنبه پانزدهم ربیع‌الاول سیصد و بیست و دویم در همانجا درگذشت و پسرش محمد ملقب به **قائم**که شرح حالش را بهمین عنوان قائم نگارش داده‌ایم خلف وی‌گردید . (ص ۱۷۸ و ۲۹۳ ج ۱ کا)

مهذب **عبدالله بن‌اسعد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد .

مهذب‌الدین **احمد بن‌حسین** - بعنوان **بدیع‌الزمان همدانی** مذکور شده‌است.

مهذب‌الدین **احمد بن‌عبدالرضا** - از اکابر علمای امامیهٔ اواخر قرن یازدهم هجری بوده ویا اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده است. با شیخ حرّ عاملی و مجلسیین معاصر و ازتألیفات او است .

۱- **آداب المناظرة والاخلاق** ۲- **الاعتقادیة** ۳- **تجویدالقرآن** ۴- **تحفة ذخائر کنوزالاخبار** ۵- **الدرة النجفیة** دراصول فقه ۵- **فائق‌المقال فی‌علم‌الرجال** که بسال هزار و هشتاد و پنجم هجرت درحیدرآباد هند هنگام مسافرت از بلاد خراسان بدان سامان از تألیف‌آن فراغت یافته است . سال وفاتش بدست نیامد .

(متفرقات ذریعة)

مهذب‌الدین **احمد بن منیر** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌منیر** خواهدآمد .

مهذب‌الدین **عبدالرحیم بن علی** - مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **مهذب‌الدین**، موصوف به **دخوار**، از مشاهیر اطبّای اسلامی اوائل قرن هفتم هجری میباشدکه دربدایت حال مانند پدرش به‌کحّالی اشتغال داشت، اخیراً ریاضیّات و فنون حکمت و علم طب را تکمیل و بطبابت و معالجه‌آغازکرد ، درنتیجهٔ مهارتی‌که

درعلم طب داشته رئیس‌الاطبّاء و حکیم‌باشی بیمارستان‌کبیر دمشق گردیده و بثروت و سامان معتنی به رسید، وبسیاری ازکتب طب وغیره را بخط خودش‌که بسیارخوب بوده نوشته و بسال ششصد و بیست و هشتم هجری قمری بلاعقب درگذشت و خانهٔ خود را برای مدرسه ساختن جهت تدریس طب وقف نمود وکتب علمیّه وتمامی دارائی خود را نیز بهمان مدرسه تخصیص داد . **تلخیص اغانی ابوالفرج اصفهانی و تلخیص‌کتاب حاوی ابوبکر رازی** وکتاب **الجنینة** وبعضی ازآثار نفیسهٔ دیگر از تألیفات او میباشند .
(ص ۴۴۹۸ ج ۶ س)

مهذب‌الدین **علی بن ابی‌الوفاء سعد بن علی بن‌عبدالواحد ـ موصلی**، از مهرهٔ شعرای عرب میباشدکه در اکثر بلاد موصل سیاحتهاکرد ، امرا و خلفا و سلاطین را مدایح بسیاری گفت ، **دیوانی دومجلدی** دارد و از اشعار او است :

فافخر فانك من‌سلالة معشر	**عقدوا عمائمهم علی‌التیجان**
کل‌الانام بنو اب لکنما	**بالفضل تعرك قیمةالانسان**

درآخرصفرپانصد وچهل وسیّم هجرت درگذشت . (ص۳۹۶ج۱کا)

مهذب‌الدین **علی بن عبدالرحیم** - بعنوان **ابن‌قصار** درباب‌کنی خواهدآمد.

مهذب‌الدین **یاقوت بن عبدالله** - رومیّ‌الاصل ، بغدادیّ‌المنشأ ، **مهذب‌الدین** اللّقب ، **ابوالدر** الکنیة ، از مشاهیر ادبا وشعرای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه دراصل از اسرای روم بوده و ابومنصور جیلی در بغداد ابتیاعش نمود ، درهمانجا نشو و نماکرده و فنون ادبیّه و عربیّه را در مدرسهٔ نظامیّه از اکابر وقت خوانده و قرآن مجید را حفظ‌کرد . خطّش خوب و ملیح ، ضبطش صحیح ، در ادبیّات و حسن‌خط و ضبط ممتاز ، اشعار او هم‌که بیشتر درمحبت و غزل و تصابی بوده بسیارلطیف وباامتیاز ومحل‌توجه تمامی‌طبقات‌بود . **دیوان شعری** داشته واکثر فقهای‌شام و بلاد شرقیه این قصیدهٔ اورا حفظ مینموده‌اند :

جسدی لبعدك یا مثیر بلابلی	**دنف بحبك ما ابل‌بلی (بلاخذ) بلی**
یامن اذاملام فیه لوائمی	**اوضحت عذری بالعذار السائل**

ءأجيز قتلي في‌الوجيز لقـاتلي	ام حـل في‌التهذيب ام في‌الشامل
ام في‌المهذب ان يعـذب عاشق	ذومقلـة عبرى و دمع هـاطل
ام طرفك الفتاك قد افتاك في	تلف النفوس بسحر طرف بـابلي

در وفيات‌الاعيان گويدكه اين‌اشعار بسيار و لكن‌آنچه درآن موقع دسترسش بوده همين پنج بيت است . ياقوت بسال ششصد وبيست ودو در بغداد وفات يافت ودراواخر نام‌اصلي خود ياقوت را بعبدالرحمن تبديل داده‌بوده واو غيراز ياقوت حموى و ياقوت مستعصمى وياقوت ملكى است وشرح حال هريك ازايشان نيز بعنوان حموى و مستعصمى و ملكى در اين‌كتاب نگارش يافته است .

(ص ۳۴۷ ج ۲ كا و ۳۱۱ ج ۱۹ جم و ۴۷۸۵ ج ۶س)

مهذب‌الملك احمد بن منير- درباب‌كنى بعنوان ابن‌منير خواهدآمد .

مهذب‌هبتى زاكى بن‌كامل بن‌على- مكنّى به ابوالفضائل ، ملقب به‌اسيرالهوى، از ادبـا و شعراى اواسط قرن ششم هجرت ميباشدكه فـاضل و رقيق‌الشعر بوده واز اشعار او است :

عينـاك لحظهمـا امضى من‌القـدر	و مهجتى منهمـا اضحت علـى خطر
يا احسن‌الناس لولا انت انجعهم (ابخلهم‌خل)	مـاذا يضرك لـو متعت بـالنظر
جد بـالخيال و ان ضنت يداك به	فقدعذرت(حذرت‌خل)وماوقيت‌من‌حذر

درسال پانصد و چهل و هشتم هجرى قمرى درگذشت .

(ص ۱۵۱ ج۱۱ جم)

مهرانى لقب رجالى احمد بن حسين بن عبيدالله وحكم بن نافع وبعضى ديگر است .

مهرى[1]

مهرى‌عرب سيدعلى - جبل‌عاملى، دراواخر عهدصفويّه دراصفهان ميزيست، اندكى زبان فارسى‌آموخت ، اشعـار مخلوط از كلمات عربى و

۱ــ مهرى- بروزن سعدى لقب رجالى اسمعيل بن محمد ، سويد بن طالب ، عبدالله*

فارسی می‌گفت ، بعضی ازکلمات فارسی را باصول و قواعدکلمات عربی بکار برده ومعرّب می‌نمود، این طرز اختراعی شعری‌او پسنده‌افتاده وجمعی همان طرز را تعقیب میکردند و بسیاق اشعار او شعر میگفتند و بحر طویلها میپرداختند واز اشعار او است :

الا یا ایّها السّاقی ادرکأساً و ناولها ‌ ‌ خمارالبادةالدوشینةگشتی اهل محفلها

گفتی بیار خویش‌که یا ایّهاالفلان ‌ ‌ ما من قبیلهٔ عربی انت ترکمان

لا تو زبان ما است بفهمد ولا من‌است ‌ ‌ لولا المحبتست بمن کان ترجمان

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۳۸ ج۲مع)

مهری‌هروی نام وتخلّص شعری یکی‌از شعرای نامی قرن‌یازدهم‌هجری‌قمری زنان هندوستان میباشدکه مضامین‌طریفه‌را نظم میکرد وسخنان دقیق و نازك میگفت و از او است :

حلّ هرنکته‌که برپیر خرد مشکل بود ‌ ‌ آزمودیم بیك قطرهٔ می حاصل بود

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می ‌ ‌ در هرکس‌که زدم بیخود و لایعقل بود

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع ‌ ‌ داشتی خود بزبان‌آنچه مرا در دل بود

درچمن صبحدم ازگریه و از زاری من ‌ ‌ لالهٔ سوخته خون در دل وپا درگل بود

آنچه از بابل و هاروت روایت کردند ‌ ‌ سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود

دولتی بود تماشای رخت مهری را ‌ ‌ حیف‌صدحیف‌که این‌دولت‌مستعجل بود

مهری با **نورجهان‌بیگم** (که شرح‌حالش را بعنوان **مخفی** نگارش داده‌ایم) الفت داشته و از نزدیکان او بود روزی در بالای قصر در خدمتش بوده‌که ناگاه خواجه حکیم ، شوهر مهری ظاهر شد ، نورجهان مهری را گفت‌که خواجه را بطلبد چون‌خواجه ازاین‌معنی مستحضرگردید میخواست‌که خود را با سرعت و اضطراب تمام بخدمت بیگم برساند

---

*بن خداشه و بعضی دیگر میباشد و نسبت‌آن بمحلهٔ مهر نامی دربصره ویا قبیلهٔ مهر نامی است از قبائل طی ویا منسوب به مهرة بن حیدان که پدر قبیله‌ایست بزرگ . ازنهایةالارب نقل‌است که بنی‌مهری یکی از بطون قبائل قحطانیه است .

ممکن نشد وبجهت سرعت وتعجیل، حرکاتی عجیبه از وی مشاهده میشد بیگم بمهری گفت که همان حال خواجه را بنظم آرد پس مهری بالبداهة گفت :

مرا با تو سر یاری نمانده — سر مهر و وفاداری نمانده

ترا ازضعف وپیری قوت و زور — چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بسیارخندیده و انعامی بسزا بمهری ارزانی داشت. سال وفات مهری بدست نیامد.

(ص ۳۳۴ مرآت الخیال)

مهستی ازمشاهیر شعرای نسوان فارسی زبان عهد سلطان سنجر (۵۱۲-۵۵۲ه ق= ثیب - ثنب)میباشد که بسیار لطیف الطبع وحسن النظم واز اهل گنجه یا بنوشتهٔ بعضی از اکابرزادگان نیشابور وبلقب مهستی مشهور بود. مهستی بمعنی **خانم بزرگ** میباشدکه از دولفظ **مه** بمعنی بزرگ و **ستی** بمعنی خانم و بی بی ترکیب یافته است. بعضی ستی را مخفّف **سیدتی** دانسته اند وبقول بعضی ، روزی بسلطان گفت که من ازکنیزان سلطان **کهستم** یعنی کوچکتر هستم سلطان گفت **مه استی** بکسر میم یا فتح آن یعنی بزرگتر هستی ویا ماه هستی پس او نیزهمین کلمه را محض بجهت کلمهٔ سلطان بودنش تخلّص شعری خودش نمود. بهرحال درمجلس سلطان حاضر میشد روزی سلطان وضعیت هوا را از وی پرسید بالبداهة برف آمدن را با این بیت اشعار نمود:

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد — وز جملهٔ خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرّین نعلت — برگل ننهد پای ، زمین سیمین کرد

قصّاب چنانکه عادت اوست مرا — بفکندوبکشت وگفت کاین خوست مرا

سر باز بعذر می نهد در پایم — دم می دمدم تا بکند پوست مرا

نام و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد و شاید بنا بروجه اوّل فوق نام أصلیش هم همان مهستی باشد . سال وفاتش نیز بدست نیامد و بعضی اورا ازسخنوران عهد سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ه ق = شفز - تکا) دانند .

(ص ۱۰۳ ج ۳ خیرات حسان وغیره)

مهلبی[1]

مهلبی

احمد بن علی بن‌معقل - ازدی‌مهلبی‌حمصی، مکنّی به **ابوالعباس**، ادیبی است فاضل شاعر ماهر نحوی عروضی شیعی امامی عابد زاهد عاقل ، درعلوم عربیّه خصوصاً درنحو و عروض یگانهٔ عصر و سرآمد اقران خود بود ، مصنّفات بسیاری دراین دوعلم داشته ودوکتاب **ایضاح وتکملهٔ** ابوعلی فارسی‌را نظم کرده است . بسال ششصد و چهل و چهارم هجرت درهفتاد وهفت سالگی درگذشت ودر تشیّع غلوّ و افراط داشته است . (ص ۱۱۶لس وغیره)

مهلبی

حسن بن محمد بن حسن - بن هرون بن ابراهیم بن عبدالله بن یزید بن حاتم بن قبیصة بن مهلب ، کنیه‌اش **ابومحمد**، نسبش به مهلب بن‌ابی‌صفرهٔ مذکورفوق موصول، ازمشاهیرادبای‌شعرا، فاضل‌کامل وسیع‌الصدر و رفیع‌القدر وعالی‌همّت، بجود وکرم وشعر وادب وفصاحت‌معروف، **وزیر معزالدولهٔ دیلمی** احمد بن بویه بود و درخلال‌آن احوال امور وزارتی مطیع لله بیست و سیّمین خلیفهٔ عباسی(۳۳۴-۳۶۳ه ق = **شلد- شسج**) را نیز اداره میکرد وعاقبت‌ازطرف‌خلیفه‌بوزارت منصوب و **ذوالوزارتین**گردید .

بسیار دوستدار ادبا و شعرا و ارباب فضل وکمال و معارف ، محضر او پیوسته مرجع ارباب علم و ادب بود ، صله و انعامات بسیاری درحق ایشان مبذول میداشت و ابوالفرج اصفهانی ازآن جمله بوده‌است . درباب ادب وکرم وسخاوت‌او نوادری منقول است و پیش‌از وزارت درنهایت فقر و فاقه بود حتی در یکی از مسافرتهای خود دوچار مشقّتی‌شدیدگردیده و اشتهای‌گوشت‌کرد لکن‌بهیچ‌وسیله مقدورش‌نشد وآرزومند مرگ بود واین اشعار را انشا نمود :

۱- **مهلبی**- دراصطلاح رجالی لقب احمد بن معقل ازدی ، علی‌بن بلال وبعضی دیگر میباشد و نسبت‌آن به مهلب (بروزن مسلط) بن ابی‌صفرهٔ ازدی شاعر مشهور امیر خراسان است که از مشاهیر تابعین ودر زمان عبدالملك مروان از طرف او عامل خراسان بوده است .

الاموت یبـاع فاشتریـه	فهذا العیش ما لاخیر فیه
الا موت لذیذالطعم یأتی	یخلصنی من‌الموت الکریه
اذا ابصرت قبرا من بعید	وددت بـانـنی ممـا یلیه
الا رحم‌المهیمن نفس حر	تصدق بالوفـاة علی اخیه

چون ابوعبدالله صوفی یـا ابولحسن عسقلانی که رفیق راهش بوده این ابیات را شنیـد معادل یك درهم گوشت خریده و احسانش کرد وهمدیگررا وداع نمودند تا آنکه بمداول تِلْكَ الایّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ مهلبی بوزارت رسید و رفیق مذکورش درتنگنای فقر و فاقه محبوس گردید وبه مهلبی بنگاشت :

الا قـل للوزیر فـدته نفسی	مقـال مذکـر ما قـد نسیه
اتذکر اذ تقـول لضنك عیش	الا مـوت یبـاع فـاشتریه

مهلبی این اشعـار را خوانده و ایّام گذشتهٔ شدت خود و رفاهت رفیق خـود را متذکّر شد ، از روی جـود وکرم فطری هفتصد درهم بدو عنایت کرد و این آیـهٔ شریفه را هم (مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِأَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ) در رقعهٔ وی بنگاشت، بعدازاحضارخلعتش داده و اورا برای عملی بگماشت که باتمام رفاهیّت امرار معاش بنماید.

وفات مهلبی بسال سیصد وپنجاه ودویم هجرت درشصت و دوسالگی درائنای راه واسط واقع شد وجنازه‌اش ببغداد نقل ودرمقبرهٔ نوبختیّه ازمقابر قریش مدفون گردید. ازآثار قلمی او یك **دیوان رسائل** است و **ابن‌الحجاج حسین بن احمد** (که شرح حالش در باب کنی بعنوان ابن‌الحجاج خواهدآمد) مرثیـه‌اش گفته و درهمان سال وفات مهلبی ، معزّالدولة اهل‌بغداد را ملزم باقامهٔ ماتم ونوحه وعزا در روز عاشوراکرده وامر بتعطیل و بستن بازار و دکان نمود ، زنان شیعه لطمه‌زنان و نوحه‌کنان از خانه‌شان خارج‌شدند وتا چند سال دیگر نیز معمول بوده است :

(ص ۲۵۰ و ۱۷۸ ج ۳ نی و ۲۱۲لس و ۲۱۷ت و ۱۹۴ف و ۱۵۵ ج ۱ کا و ۴۵۰۱ ج ۶ س و ۱۱۷ دستورالوزراء)

مهلبی **علی بن احمد** - نحوی ، مکنّی به **ابوالحسن،** از پیشوایان نحو ولغت میباشدکه دراخبار و سیر ومعانی‌اشعار نیز باخبر ومرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر و درنزد معاصرین خود از حکمرانان مصر نیز قربی بسزا داشته واز ندمای ایشان بود . با متنبّی مشهور ملاقات نمود و معنی این شعر عدوانی :

یا عمر وان لم تـدع شتمی و منقصتی اضربـك حتی تقول الهـامة اسقـونی

بین ایشان محـل مشاجره شد ، متنبّی میگفت‌که کلمهٔ‌آخر آن شعر: **أشْقُونی** با شین نقطه‌دار است چنـانچه‌گویند : شَقَأتُ رَأْسَهُ بِالْمِشْقاٰةِ وَ هُوَاَلْمُشْطُ . مهلّبی شفاهاً از چندین‌جهت تخطئه‌کرده وتغلیطش‌مینمود یکی اینکه اصل‌روایت با سین بی‌نقطه است، **دویمی** آنکه بنابرگفتهٔ متنبّی لازم‌بودکه **اشقئونی** بگوید(باهمزه بعدازقاف) نه **اشقونی** (بی‌همزه) ، **ثالثاً** متنبّی ازمورداستعمال‌این‌لفظ بی‌اطّلاع‌است چون‌مادامیکه برصاحب هامه قصاص نشده طلب سقایت‌کرده و **اسقونی** میگوید‌گویاکه عطشان‌است وبعدازقصاص ازخون سیراب میشود وسکوت میورزد . وفات مهلّبی بسال‌سیصد وهشتاد وپنجم هجرت در مصر واقع‌گردید .

(ص۲۱۴ ج۱۲جم)

مهنه ابوسعیدفضل‌الله‌است‌چنانچه در باب‌کنی‌بهمین‌عنوان‌خواهدآمد.

مهیار **بن‌مرزویه**-کاتب‌فارسی دیلمی، مکنّی‌به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین،** از مشاهیر شعرای قرن پنجم هجرت میباشدکه در بدایت حال مجوسی بود ، اخیراً حسب‌الارشاد سید رضی شرف‌اندوز دین مقدّس اسلامی‌گردید ، یا خود اسلامش بدست سید مرتضی‌بوده وقرآن را پیش‌او خوانده وبعدازآن نزد سیدرضی هم بتحصیل‌علم و ادب‌پرداخته‌است، مدتی‌هم‌متصدی‌امرکتابت‌آل‌بویه بوده، اشعار بسیار نغز ولطیف‌میگفت، بنوشتهٔ‌بعضی‌ازشعرای‌اهل‌بیت‌بود، اشعار بسیاری‌در بارهٔ‌خانوادهٔ رسالت‌ص گفته واکثرقصائد سید رضی را استقبال‌کرده‌است وگویند اشعار خوب او ازاشعار خوب سید رضی بهتر و نیکوتر بوده ولکن سید رضی اصلاً شعری ردی‌نگفته وخطیب‌بغدادی گویدکـه مهیار بتمامی شعرای عصر خـود تقدّم داشته است . **دیوان مهیار** چهار مجلّد

بزرگ میباشدکه جلد اوّلش در بیروت چاپ شده و اشعار بسیاری در مرثیهٔ سید رضی گفته است . **قصیدهٔلامیهٔ مهیار** یکی از قصائد طریفهٔ مشهوره بوده وسید احمد ابن‌طاوس آتی‌الذکر (در باب کنی) شرحی برآن نوشته وبه **الازهار فی‌شرح‌لامیة مهیار** موسومش داشته واز اشعار او است :

یـا نسیم الریح من کاظمـة	**شد مـا هجت‌البکا والبرحا**
من عذیری یـوم شرقی‌الحمی	**من هوی وجد بقلبی مرحا**
الصبـا ان کان لابـد الصبا	**انهـا کانت لقلبـی اروحا**
اذکرونا مثـل ذکرانـا لکم	**رب ذکـری قربت من نزحا**

وفـات مهیـار شب شنبه پنجم جمادی‌الاخره از سال چهـارصد و بیست و ششم یـا هشتم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۲۶ لس و ۵۳۲ ج ۱ ذریعة و ۲۴۶ ج ۲ نی و ۲۷۷ ج ۲ کا و ۲۷۶ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۱۲۵ ج ۱ منن‌الرحمن وغیره)

میافارقین بنوشتهٔ مراصد (بفتح‌اوّل وتشدیدثانی) مشهورترین‌بلاد دیاربکر میباشدکه بقول بعضی بناهای سنگی‌آن از نوشیروان وآجری آن از پرویز است وبعد از این جمله خودش ازبناهای روم بودنش را تأییدکرده بعلت اینکه از بلاد ایشان است . درضمن شرح حال حسن بن ابراهیم فارقی سابق‌الذکر از روضات‌الجنّات‌گوید : درخاطر دارم‌که فارقین شهری است از دیاربکر در قرب موصل که دختری **میا** نامی بنایش نهاده و بدین جهت بدو اضافه داده و **میافارقین**گفته‌اند، **این** است‌که درمقام‌نسبت‌اسقاطش میکنند ولکن‌نون جمع‌را بجهت‌علمیّت‌اسقاط نمی‌نمایند (یعنی فارقینی‌گویند) بهرحال جمعی‌ازاکابر ازآنجا برخاسته‌اندکه درمواضع متفرقه از این‌کتاب نگارش‌یافته وبعضی‌از ایشان‌را نیزموافق روضات بعنوان **فارقی** نگارش‌دادیم.

میبدی (با دال بی‌نقطه)[1]

میبدی

امیرحسین قاضیمیر بن‌معین‌الدین - حسینی یزدی ، میبدی الاصل والولادة، **کمال‌الدین** اللّقب، **منطقی** التخلّص، عالم متبحّر فاضل متکلّم صوفی شاعر ماهر ادیب باهر از اکابر علما و متکلّمین متأخّرین صوفیّه میباشد که اصل و ولادت او درقریهٔ میبد بود ، در شیراز از جلال‌الدین دوانی و دیگر اساتید وفحول وقت ادبیّات وفنون متنوعهٔ معقول ومنقول را تکمیل کرد وبالخصوص درتصوف و هیئت و منطق و فنون حکمت شهرت بی‌نهایت یافت در فنون شعری نیز مهارتی بسزا داشته وبه منطقی تخلّص مینموده واز او است :

بسکه تابد مهر حیدر هردم از سیمای من — آسمان را سرفرازی باشد از بالای من
چون‌سخن‌گویم‌زمعراجش‌که‌آندوش‌نبیست — پای در دامن‌کشد فکر فلك پیمای من
بهر وصّافی او سر تا قدم گشتم زبان — تا نگردد غیرمدحش‌ظاهر ازاجزای من
طبع من تاگشت چون دریا زفیض مرتضی — ابرگوهربار جوید فیض از دریای من
گر نبودی ذوالفقار مهر او در دست دل — لقمه‌ای‌کردی مرا این‌نفس‌اژدرهای من
خاك راهش دردوچشم من‌بجای سرمه‌است — نیك دیدم ، آفرین بردیدهٔ بینای من
ای صبا درگردنت خاکم ببر سوی نجف — بعد مردن چون فروریزد زهم‌اعضای‌من

ازبهر فساد وجنگ جمعی مردم — کردند بکوی‌گمرهی خود را گم
درمدرسه هرعلم‌که آموخته‌اند — **فی‌القبر یضرهم ولا ینفعهم**

تألیفات طریفه دارد :

۱- جام‌گیتی‌نما بفارسی درحکمت وفلسفهٔ قدیم‌که بسال هشتصد ونود وهفتم هجری‌که

---

[1] **میبدی** - منسوب است به **میبد** وآن (بروزن مسجد) دیهی بزرگی‌است درحدود ده فرسخی یزد و معرب‌آن با ذال نقطه‌دار است ، درآنجا فرشهای نخی خوب بافته و ببلاد دیگر نقل می‌نمایند و افاضل بسیاری ازآنجا برخاسته‌اند و بنوشتهٔ قاموس سابقاً از جملهٔ بلاد مشهوره و قصبه وکرسی بلاد یزد بوده است .

مطابق عدد جملهٔ **وضع جدید** = **۸۹۷** است تألیف و درپاریس با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده است **۲- حاشیهٔ تحریر اقلیدس خواجه ۳- حاشیهٔ شرح ملخص قاضی‌زادهٔ رومی** در هیئت **۴- دیوان معمیات ۵- شرح‌حدیث‌العسکری ع صعدنا ذری‌الحقائق ۶- شرح دیوان مشهور منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع** بفارسی که دومرتبه در طهران مستقلاً و درحاشیهٔ شرح نهج‌البلاغهٔ نواب چاپ شده ودر دیباچهٔ این‌کتاب قواعد متصوّفه و مقداری از عقاید و رسوم وآداب ومجاری‌حالات ایشان و انسان‌کبیر و انسان صغیر ومراتب ترقیّات‌بشری را ضمن **هفت فاتحه** (مقدمه) بسط داده و درفاتحهٔ هفتم مقداری وافی ازمناقب وفضائل ومعجزات ومکام اخلاق حضرت امیرالمؤمنین ع را نگارش داده وگوید حروف‌نورانیّهٔ مقطّعه‌که در اوائل سور قرآنی است بعداز اسقاط مکرّرات‌آنها این‌جملهٔ: **علی صراط حق نمسکه** برمیآید . نیز از ترمدی از انس از حضرت نبوی ص روایت‌کرده‌که فرمود: **رحم‌الله علیا اللهم ادرالحق معه حیث‌دار** . نیزگویدکه حضرت امیر ع از اسرار علم جفر مطّلع بوده و خلفا وجانشینان‌آن‌حضرت نیز احوال و وقایع‌عالم را ازآن‌علم استخراج میکردند و درسال دویست و یکم هجرت‌که مأمون ، حضرت علی بن موسی‌الرضا ع را ولیعهد خودگردانیده و بیعت نمود و عهدنامه‌ای درهمین موضوع نوشت ، ازآن‌حضرت نیز خواستار نوشتن مثل آن گردید پس آن‌حضرت در پشت نامهٔ مأمون مرقوم فرمود : **الجامعه والجفریدلان علی ضد ذالك** الخ . ناگفته نماندکه این دیوان منسوب بحضرت امیر ع اگرچه بسیاری از اشعارش درکتب اخبار و تواریخ و سیر نیز هست لکن حکم بصحت و صدور همهٔ آنها ازآن بزرگوار محل تردید و اشکال وما نیز مؤلف‌آن را در دیباچهٔ **دیوان‌المعصومین** مبسوطاً نگارش داده‌ایم **۷- شرح‌شمسیه**‌که بسال ۱۳۲۷ه ق = **غشکز** در حاشیهٔ میزان‌الانتظام در استانبول چاپ شده است **۸- شرح طوالع ۹- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب ۱۰- شرح‌الهدایة الاثیریة** درحکمت‌که بشرح‌میبدی معروف ودرطهران‌چاپ شده است وغیراینها . در روضات‌الجنّات خود هدایهٔ اثیریّه را ازتألیفات میبدی‌شمرده وآن اشتباه محض است بلکه کتاب هدایهٔ اثیریّه تألیف اثیرالدین ابهری سابق‌الذکر بوده و میبدی و اکابر دیگرآنرا شرح‌کرده‌اند .

وفات میبدی درحدود سال نهصد و چهارم و یا درسال نهصد و یازدهم بوده و لفظ **قاضی** هم مادّهٔ تاریخ وفات میباشد و یا بزعم بعضی درسال نهصد و نهم هجرت مقتول گردیده است. ناگفته نماند که صاحب روضات اورا در ردیف علمای عامّه مذکور داشته ولکن ظاهر ذریعة و بعضی از اجلّای دیگر تشیّع او است و کلمات مذکورهٔ خود میبدی که از فاتحهٔ هفتم شرح دیوانش نقل کردیم نیز صریح در تشیّع وی میباشند.

(کف وص ۲۵۰هب و ۲۵۸ت و ۳۱۳ض و ۱۹۵۹ ج ۳ س و ۱۱۶ ج ۳ فع و ۲۹۳ سفینه و ۳۱۳ تاریخ یزد وغیره)

میبدی **حاج سیدعلی** - بن محمدعلی حسینی یزدی میبدی عالمی است ربّانی و فقیه صمدانی و محقّق مدقّق از تلامذهٔ فاضل اردکانی و شیخ العراقین شیخ عبدالحسین طهرانی بوده و از تألیفات او است:

۱- **اثبات حرمة حلق اللحیة** ۲ و ۳- **بدیع اللغة وکشکول** و هردو درطهران چاپ شده است ۴- **الهدایة النصیریة** ۵- **وجیزه** در نحو ودرسلخ محرّم هزار و سیصد و سیزدهم هجری قمری وفات یافت. (ملخص ازکتاب بدیع اللغهٔ فوق)

میثمی[۱]

میثمی **علی بن اسمعیل بن شعیب بن میثم بن یحیی** - کوفیّ الاصل، بصریّ المسکن، **ابوالحسن** الکنیة که گاهی من باب نسبت بجدّ، به علی بن میثم نیز موسوم، نسبش به **میثم تمار** از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع موصول و خودش از اصحاب حضرت علی بن موسی الرضا ع واز اعیان متکلّمین امامیّه ونخستین کسی است که باب علم کلام را مفتوح داشت ودراثبات حقّانیّت مذهب شیعهٔ امامیّه با **نظام و ابوالهذیل علاف** (که شرح حال هریکی درمحل خود از این کتاب نگارش یافته)

۱- **میثمی**- بکسر اول لقب رجالی احمد بن حسن بن اسمعیل، علی بن اسمعیل، علی بن حسن، محمد بن حسن بن زیاد، معاویة بن وهب و بعضی دیگر و اشهر از همه علی بن اسمعیل مذکور است که بشرح حال اجمالی وی میپردازیم و نسبت آن بشخص میثم نامی است و شاید در هرکسی منسوب به میثم نامی از پدرانش باشد.

و دیگر مخالفین و نصاری و ملاحده مناظره‌ها داشته است .

گویند روزی وارد مجلس حسن بن‌سهل وزیر مأمون عبّاسی شد، یکی‌ازملاحده پهلوی حسن نشسته بود و حاضرین دیگر هم احتشام عظیمی از وی داشتند ، میثمی از این‌حال برآشفته ودرمقام طعن بعقیدهٔآن ملحد، حسن را مخاطب داشته وگفت: امروز چیز عجیبی دیدم و درجواب استفسار ازآن چیزگفت یك کشتی بدون کشتیبان مردمرا ازیك جانب دجله بجانب دیگرش نقل میداد و اصلاً ناخدا وکشتیبانی با وی نبود.آن ملحد تحمّل نکرده و بوزیرگفت‌که این مرد دیوانه وخفیف‌العقل وکم‌مغز است میثمی گفت این حرف من چه دلالت و ربطی بدیوانگی وکم مغزی دارد ؟ ملحدگفت جمادی راکه‌تدبیررفتار نبوده و بی‌عقل و بی‌حس و بی‌شعوراست چگونه‌باشدکه مردمرا بی‌مدبّری بصیر ذهاب و ایاب ممکن‌بوده ومردمرا بخودی‌خود ازآب عبوردهد میثمی‌گفت عجب‌تر آنکه‌آبهای نهرها ودریاها وقطرات‌بارانها بی‌صانعی حکیم‌مدبّری برروی زمین‌جریان یافته و نباتات‌گوناگون‌برویانند پس‌چگونه بی‌ناخدا حرکت‌کردن‌کشتی‌را انکارمی‌کنی و بی‌صانع بودن این‌عجائب‌کون و زمین وآسمان را معتقد میباشی فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ. آن ملحد مبهوت وپا درگل ماند و اصلاً قدرت حرف زدن نداشت .

روزی درمقام اثبات‌کمال امام‌که از شرائط امامت است باابوالهذیل گفت آیا میدانی‌که ابلیس از هرخیری نهی‌کرده و بهرشری امر مینمایدگفت‌آری ،گفت البته ندانسته امر و نهی‌کردن خارج از امکان است ابوالهذیل تصدیق نمود میثمی‌گفت پس‌ابلیس‌بتمامی طرق خیر و شرّ عارف خواهد بود باز ابوالهذیل تصدیق نمود میثمی‌گفت آیا امامی‌که بعد از حضرت رسالت ص تابع وی میباشی بتمامی آنها محیط است یانه گفت نه گفت پس باقرار خودت ابلیس را اعلم از امام خود میدانی ابوالهذیل مبهوت‌گردید .

از مردی نصرانی علت خاچ را پرسید گفت بجهت‌آن است‌که خاچ شبیه چیزی است‌که حضرت مسیح را برروی‌آن بدارکرده‌اند میثمی‌گفت‌آیا مسیح خوش‌میداشت‌که برآن چیز حمل بشودگفت نه میثمی‌گفت آیا آن خری راکه بجهت رفع حوائج سوار

میشده دوست میداشت یا نه گفت بلی میثمی گفت پس تو چیزی راکه خوش آمد آن حضرت بوده ترك کرده وبچیزی که مکروه طبع وی بوده وبا نفرت وکراهت سوارش کرده بودند گراییده و طوق گردن خودکرده‌ای، شایسته آن بودکه برعکس این رویّه ، الاغ راکه مرکب دلخواهی آن‌حضرت بوده بگردن آویخته و خاچ را ترك میکردی . این‌گونه مناظرات دینی ومذهبی او بسیار است ودرهریك از **امامت** و **طلاق** و **متعه** و **نکاح** وغیره تألیفی دارد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۵۰ هب و ۷۳۱ ج ۱ مه وکتب رجالیه)

میدانی[1]

میدانی

احمد بن محمد بن‌احمد بن‌ابراهیم - نیشابوری میدانی، مکنّی به **ابوالفضل** ادیبی است فاضل کامل نحوی لغوی از مشاهیر ادبا واهل لغت که با زمخشری معاصر ومعاشر بود، ملاطفاتی بین‌ایشان جریان داشته که ذیلاً اشاره خواهد شد . میدانی با دسترنج خود امرار معاش مینمود ، علوم‌ادبیّه و عربیّه را از علی بن احمد مفسّر واحدی و دیگر فحول وقت اخذ و همهٔ آنها را متقن ساخت بالخصوص درلغت و امثال عرب بمقامی بس‌عالی رسیده وگوی سبقت ازدیگران ربود و کتابهائی طرفه و عجیبی تألیف داده است :

۱- الانموزج فی‌النحو **۲- السامی فی‌الاسامی** که در ایران با چندکتاب دیگر در یکجا چاپ شده وآن را **سعیدی** نیزگویند **۳- سعیدی** که همان سامی است **۴- مجمع‌الامثال** که حاوی شش هزار و اندی از امثال متنوعهٔ دایره درلسان عرب بوده درطهران وقاهره چاپ‌شده وبهترین ومهمترین کتابی‌میباشدکه‌دراین‌موضوع نگارش‌یافته‌است وپس‌ازآنکه بنظر زمخشری رسید از روی حسد یك حرف نون باوّل کلمهٔ میدانی افزود **(نمیدانی)**

۱- **میدانی** - بفتح‌اول‌منسوب به **میدان** وآن محله‌ایست دربغداد، دیگری‌دراصفهان، سیمی درخوارزم ، چهارمی درنیشابور و همین‌آخری را بجهت انتساب به زیاد بن عبدالرحمن، **میدان‌زیاد** نیزگویند و ازهریك‌ازآنها فضلائی برخاسته وبهمین نسبت میدانی شهرت‌یافته‌اند و بعضی‌از ایشان را تذکرمیدهد وشاید دربعض موارد منسوب به موضع **میدان** **نام** دیگری باشد.

پس میدانی هم در بعضی از مصنّفات زمخشری حرف میم را مبدل بنون نمود **(زنخشری)** و معنی آن موافق آنچه از طبقات‌النّحاة سیوطی نقل شده فروشندهٔ زن خود است. گویا لفظ **شری** درآخر آن‌کلمه را از کلمهٔ **شراء** عربی گرفته‌که بمعنی خرید و فروش است و دراین‌صورت حرف خ زاید و بی‌مورد میشود. از ابن‌الحنائی نقل شده‌که بعد از این اعتراض گفته است زنخشری بمعنی زن ناصالح میباشد زیراکه **خشر** در استعمالات عجم بمعنی جماعت اوباش‌است پس زن منسوب بایشان (خشری) کنایه از زن ناصالح‌میباشد پس زمخشری‌کتباً عذرخواهی‌کرد و میدانی هم درجواب بنگاشت: **اذا رجعت رجعنا و قبلت عذرك**. نیزگویندکه زمخشری بعد از تألیف کتاب **مستقصی** که درامثال میباشد بهمین‌کتاب مجمع‌الامثال میدانی وقوف یافت، بعداز دقّت نظر، حسن وضع وتألیف و بسط عبارت وکثرت فوائدآن درحیرتش‌افزوده‌خود وکتاب خودرا ازهمه جهت پائین‌تر ازآن دیده و بتألیف‌آن نادم و پشیمان گردید **۵- نزهة‌الطرف فی‌علم‌الصرف** که درقاهره چاپ شده است **۶- هادی‌الشادی** در نحو.

وفات میدانی روز چهارشنبه بیست و پنجم رمضان پانصد و هیجدهم هجرت در نیشابور واقع شد و درباب میدان مدفون گردید و درحین وفات این دوشعر راکه بظنّ ابن‌خلّکان ازخود او میباشد بسیار میخوانده است:

تنفس صبح‌الشیب فی‌لیل عارضی	**فقلت عساه یکتفی بعذاری**
فلما فشا عاتبته فاجابنی	**ایا هل تری صبحا بغیر نهار**

ابوسعد سعد یا **سعید بن احمد** میدانی پسر صاحب ترجمة نیز ادیبی است فاضل و از تألیفات او است:

۱- الاسمی‌فی‌الاسماء که باسلوب‌کتاب‌سامی‌پدرش‌میباشد **۲- غریب‌اللغة ۳- نحوالفقهاء**. وی در سال پانصد و سی و نهم هجرت درگذشت.

(ص ۲۵۱هب و۴۸۹ ج ۱ کا و۷۹۹ت و۴۵۹ ج۵ جم وغیره)

میدانی **سعدبن‌احمد** - فوقاً ضمن‌شرح‌حال پدرش‌احمد میدانی‌مذکورشد.

میر دراصطلاح اهالی ما درصورت اطلاق وهم درجایی که لفظ خط را بدان اضافه دهند(خطّ میر)همان میرعماد قزوینی مذکورذیل است.

میرالهی ازشعرای قرن یازدهم هجری هند، از مصاحبان قدسی (متوفای سال ۱۰۵۰هـ ق = غن) سابق الذکر، با سلاست طبع موصوف بوده واز اشعار او است :

ای رحمت تو سرخط لـوح نجات ما	دیباچه‌ای ز صنع تـو دیوان ذات ما
بخت‌آن بودکـه خاتم پیغمبران تـو	سـازد نشان بمهـر نبوّت بـرات ما
تاآنزمان‌که مهر ز مغرب‌کنـد طلوع	بـی‌شـام فتنـه بـاد الهی حیـات ما

نصرآبادی‌گوید میرالهی ازسادات اسدآباد همدان وسخنوری‌است درست سلیقه و زاهد که تعلّقی باسباب دنیا نداشت . ملاطغرای مشهدی‌که درویشان صاحبدل هند را نوشته میرالهی را سردفتر ایشان قرار داده ونیز از اشعار او است :

دل خود بروزگار جوانی‌کباب بود	موی سفید شـد نمکی برکباب ما

نگارنده‌گوید : از جملات مذکور استظهار میشودکه میرالهی همان الهی شاعر همدانی (متوفای ۱۰۵۷هـ = غنز) سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند .

(ص ۱۰۲۷ ج ۲ س و ۲۵۵ تذکرهٔ نصرآبادی)

میربزرگ بعنوان **قوام‌الدین‌مرعشی** مذکور شده است .

میرجلایر از شعرای قرن دهم هجرت و بعنوان **جلایر** نگارش یافته‌است.

میرحاج شاعر ایرانی بعنوان **امیرحاج** مذکور افتاده است .

میرخواند **محمد بن برهان‌الدین محمد خاوندشاه بن‌سیدکمال‌الدین محمود ـ بلخی** ملقّب‌به **میرخواند** و**امیرخواند**، موصوف‌به **خاوند شاهی**، ازمشاهیر ادبا ومورّخین عهد سلطان‌حسین میرزای‌بایقرا(۸۷۵ـ۹۱۱هـ = **ضعه ـ ظیا**)، درعلم تـاریخ و وقایع عمومی عالم متمهّر و متبحّر، با عبدالرحمن جامی سابق‌الذکر و نظائر وی معـاصر و مشمول مراحم و توجّهات خاصّهٔ امیرعلی‌شیرنوائی بود وکتـاب

مشهور **روضة‌الصفا فی‌سیرة‌الانبیاء والملوك والخلفا** راکـه وقایع عمومی عالم را از بدو خلقت تا زمان خود با قلم فارسی فصیح و شیوا نگارش داده و در تمامی اقطار در نهایت اشتهار بود و بترکی و بعضی از السنهٔ دیگر نیز ترجمه شده بنام‌آن وزیر علم‌دوست و روشن‌ضمیر تألیف داده است . میرخواند اشعار خوب نیز میگفته واز او است :

هر که دست ازآب حیـوان شست خضر وقت او است
وانکـه از ظلمات نفس آمـد بـرون اسکنـدر است

پدر یا جدّ مادری بودن **میرخواند** نسبت به **خواندمیر** سابق‌الذکر (مؤلف تاریخ حبیب السیّر) بین علمای سیر محل خلاف و نظر است، بنوشتهٔ احمد رفعت وقاموس‌الاعلام وکشف‌الظنّون و رضاقلی‌خان هدایت وبنوشتهٔ دررالتّیجان جدّ مادری او میباشد و نگارنده نیز بهمین قول رفته و در تأییدآن گوئیم کـه مؤلف حبیب‌السیّر در اوّل کتاب دستورالوزرای خود خودش را بغیاث‌الدین بن همام‌الدین ملقّب به خواندمیر معرفی کرده وبعضی دیگر نیز نام یا لقب پدرش را حمیدالدین نوشته‌اند، بهرحال موسوم یا ملقّب به همام‌الدین یا حمیدالدین بودن مؤلف روضة‌الصفا درجایی بنظر نرسید وچنانچه درصدرعنوان مذکور داشتیم نامش محمد و لقب مشهوریش هـم میرخواند است وبس . علاوه‌کـه موافق نقل معتمد ، خود خواندمیر درجلد سیّم حبیب‌السیّر درضمن علمای معاصر سلطان‌ابوسعید گورکان بشرح‌حال میرخواند وپدرش خاوندشاه پرداخته وگوید سیدبرهان‌الدین محمد خاوندشاه پسر سیدکمال‌الدین محمود نسب به زید شهید رساند و درحال صغر بعد از وفات پدرش سیدکمال‌الدین برای تحصیل علم ازبخارا ببلخ رفته و دراندك زمانی بمقام اکابر علما رسید پس بهرات رفته و صحبت مشایخ عظام را دریافت و اخیراً بسند رفته وهم درآنجا وفات‌یافت و درمقابل سلطان احمد خضرویه مدفون شد وسه پسر ازاو باقی ماندند یکی سید نظـام‌الدین سلطان احمد ، دیگری سید نعمت‌الله مجـذوب ، سیـّمی میرخواند محمد مؤلف روضة‌الصفاکه پدر مادر این نگارنده (مؤلف‌حبیب‌السیّر) است **انتهی موضع‌الحاجة ملخصاً** . این‌جمله‌صریح‌است دراینکه میرخواند مؤلف روضة‌الصفا ،

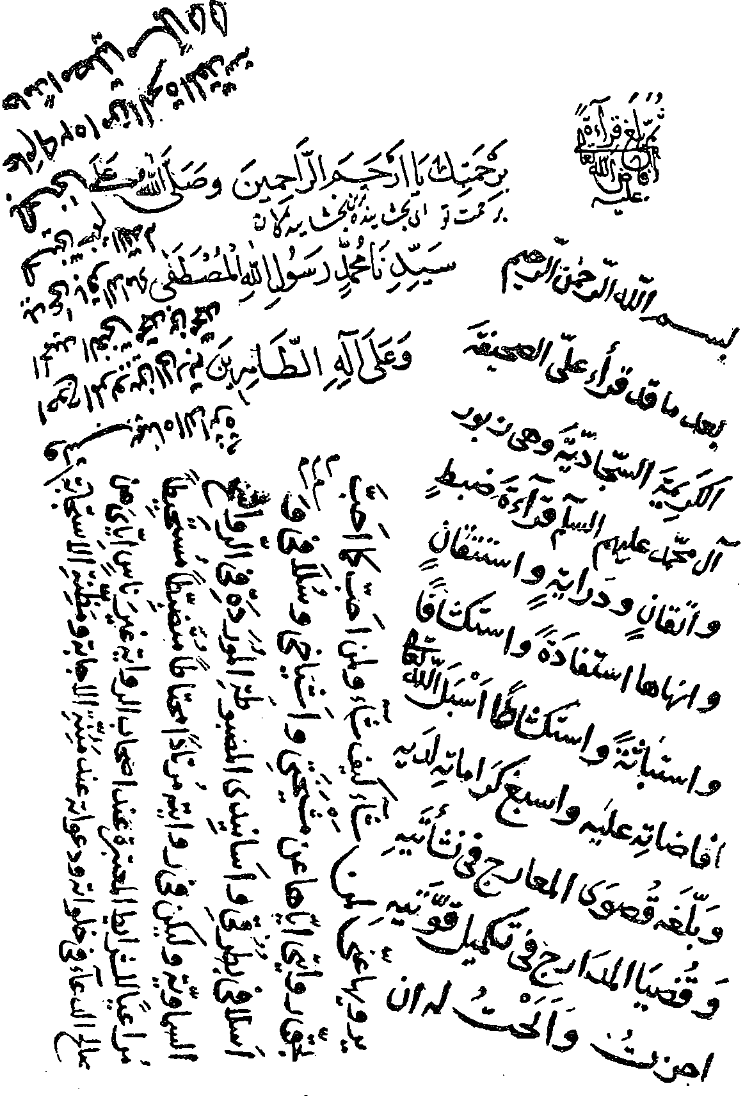
جدّ مادری خواندمیر مؤلف حبیب‌السّیر بوده وپدر دانستن او دور از تحقیق وناشی از قلّت تتبّع و منافی کلام صریح خود خواندمیر است .

عجب از زنبیل فرهاد میرزا است که مؤلف کتاب حبیب‌السّیر را غیراز مؤلف کتاب خلاصة‌الاخبار داشته وگوید که اوّلی نوهٔ دختری مؤلف روضة‌الصّفا و دوّیمی پسر او است و حال آنکه (چنانچه درشرح حال خواندمیر نگارش داده‌ایم) این هردوکتاب حبیب و خلاصه ازتألیفات او میباشد ودر دیباچهٔ اوّلی هم تصریح کرده براینکه پیش‌از کتاب حبیب‌السّیر چندین کتاب دیگر بنام‌اخبارالاخبار وخلاصة‌الاخبار ودستورالوزراء و مآثرالملوك وغیراینها تألیف داده است . عجب‌تر کلام محمد فخری هروی است که بنا بنقل معتمد درکتاب لطائف‌نامه ترجمهٔ فارسی مجالس‌النفائس ترکی‌امیرعلی‌شیر نوائی، خواندمیر مؤلف حبیب‌السّیر را خواهرزادهٔ میرخواند مؤلف روضة‌الصّفا دانسته و در تذکرهٔ نصرآبادی نیز بهمین عقیده تصریح کرده است و دور نیست که کلمهٔ خواهرزاده تصحیف کلمهٔ دخترزاده باشد . باری **وفات میرخواند** بسال نهصد و سیّم یاچهارم هجرت درشصت و هفت سالگی واقع گردید .

(دررالتیجان وص ۲۵۲هب و۲۴۵ ج ۶ ذریعه و ۴۷۰ تذکرهٔ نصرآبادی وغیره)

میرداماد **میرمحمدباقر بن‌شمس‌الدین‌محمد** ـ استرآبادیّ الاصل ، اصفهانی المنشأ والموطن ، نجفیّ المدفن ، **اشراق** التخلّص ، **میرداماد** الشّهرة، وگاهی به **داماد** و**سید داماد** نیزملقّب، دخترزادهٔ محقّق کرکی‌علی‌بن‌عبدالعالی سابق‌الذکر و پدرش بدامادی محقّق مذکور مفتخر بود و بهمین جهت بداماد شهرت داشت و بعدازوفات او ارثاً لقب مشهوری افراد خانوادهٔ اوکه من‌جمله همین میرداماد است گردید .

گویندکه محقّق کرکی حسب‌الامر رؤیائی حضرت امیرالمؤمنین ع دختر خود را بعقد ازدواج شمس‌الدین محمد فوق درآورده که بفرمودهٔ آن‌حضرت فرزندی از او ظاهر خواهد شدکه وارث علوم انبیا و اوصیا خواهدگردید لکن بعد از چندی پیش از



برحمتك يا ارحم الراحمين وصلى الله على

سيدنا محمد رسول الله المصطفى

وعلى آله الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد ما قد قرأ علي الصحيفة

الكريمة السجادية وهي زبور

آل محمد عليهم السلام قراءة ضبط

واتقان ودراية واستثبات

وانهاها استفادة واستكشافا

واستبانة واستكتافا اسبل الله

افاضاته عليه واسبغ كراماته لديه

وبلغه قصوى المعارج في نشأتيه

وقصيا المدارج في تكميل قوتيه

اجزت وأحببت له ان

نمونهٔ خط میرداماد -۴

مخفی نماند یك نسخهٔ خطی مترجم از صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه که کاتب و تاریخ کتابتش معلوم نبود در بعضی از کتابخانه‌های شخصی موجود و به مفخر عالم اسلامی میرمحمدباقر داماد قدس سره خوانده شده وآن عالم ربانی نیز در روی صفحهٔ آخر آن که سه سطر کوچك هم **(برحمتك - الطاهرین)** از دعای آخر صحیفه برای استکشاف عموم بوده درسال ۱۰۲۹ هـ = **غکط** درحدود سیزده‌سال پیش‌از وفات خود بخط انجم نقط خودش اجازهٔ روایت کردن آن صحیفهٔ مبارکه‌را برای قاری آن نوشته است . **و احسن صورة للانسان ماکتب**

آنکه فرزندی بوجود آید آن دختر وفات یافت ومحقّق از بی نتیجه گی ظاهری آن رؤیای رحمانی درحیرت بود تا بار دوّیم باز درخواب آن حضرت فرمود که همانا مراد ما دختر دیگرت بوده نه این دختر متوفّی ، اینك آن امر جهان مطاع را امتثال کرده و دختر دیگرش را بعقد شمس الدین درآورد وبعدازچندی همین میرداماد بوجود آمد وبمدارج عالیهٔ علمیّه ارتقا یافت و مصداق آن رؤیای رحمانی گردید . اینکه درالسنهٔ بعضی دایر ودرقاموس الاعلام نیزخود محمدباقررا داماد شاه عباس ماضی دانسته و این لقب مشهوری داماد و میرداماد را نیز مستند بدان داشته همانا ناشی از قلّت تتبّع و بی اطّلاعی از حال ایرانیان است .

میرداماد ازفحول ومتبحّرین علمای قرن یازدهم امامیّه و اعاظم فلاسفه وحکمای اسلامیّه ، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه و اصلیّه و فرعیّه ، حکیم بصیر ومتکلّم خبیر و درحلّ بعضی از مشکلات فقهیّه و حدیثیّه نیز بی نظیر بوده است

عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از قیاس نقل فزون

اسکندر بیگ منشی که معاصرش بوده در تاریخ عالم آرای عباسی در وصف این عالم ربّانی گوید که در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود و جامع کمالات صوری و معنوی ، کاشف دقائق انفس وآفاق بود، دراکثرعلوم حکمیّه و فنون غریبه و ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجهٔ علیا یافته و فقهای عصر فتاوی شرعیّه را بتصحیح آنجناب معتبر میشمارند و اشراقات فضائل وکمالاتش برساحت آمال طلبهٔ علوم درخشان است .

میرداماد در بعضی ازمصنّفاتش خودرا درمقام معلمی با فارابی هم طراز ودر ریاست حکمای اسلامیه با شیخ الرئیس انباز میدارد . علاوه برمراتب علمیّه ، در زهد و تقوی و عبادات و قیام او بوظائف مقرّرهٔ دینیّه نیز نوادری منقول است . گویندکه در تمامی اوقات تکلیف خود بجمعه و جماعت و ادای نوافل یومیّه مواظبت داشت ، یك نافله از او فوت نشد ، چهل سال در موقع خواب دراز نکشید ، در هرشبی نصف قرآن (پانزده جزو) خوانده و بیست سال هم مباحات را تا بحد وجوب و ضرورت نرساندی مرتکب

نشدی . با شیخ بهائی معاشر بود و نسبت بیکدیگر وظائف ادب و احترام تمام و لوازم صداقت و اخلاص خاص الخاص را معمول میداشته‌اند بطوری‌که نظیر آن را در سلسلهٔ اهل علم خصوصاً بین المعاصرین کمتر سراغ توان کرد. روزی شاه عباس برای تفرج سوار بود و این دو عالم ربانی نیز که تقرّب تمام داشته‌اند حاضر رکاب بوده‌اند شاه محض امتحان صدق وصفای باطن ایشان ، نزد میرداماد که بجهت بزرگی جثه‌اش عقب‌تر میآمد وآثار خستگی در بشره‌اش ظاهر بود آمد وگفت این شیخ (بهائی) اصلاً وظیفهٔ تمکین و وقار را رعایت نکرده وجلوتر میرود واسب‌بازی میکند برخلاف جناب شما که باکمال تمکین و وقار هستید میرداماد گفت مطلب نه چنین است بلکه اسب شیخ ازکثرت فرح و انبساطی که از حامل بودن وجود محترمی مانند شیخ را دارد رقص و وجد میکند و نمیتواند آرام بگیرد که عالم معظمی مثل شیخ بروی سوار شده است . پس شاه پنهانی پیش شیخ رفته وگفت که میر، ازکثرت فربهی و بزرگی جثه اسب را هم خسته کرده و بزحمت انداخته بطوری‌که تاب حرکت ندارد شیخ گفت مطلب نه چنین است بلکه آن خستگی که دراسب میر مشاهده میشود فقط دراثرعجز وناتوانی ازبار برداری علمی است که کوههای بزرگ از تحمل آن عاجز هستند . سلطان در دم پیاده شد و درمیان آن همه جماعت حاضرین رکاب ، محض شکرانهٔ آن نعمت بزرگ صفای باطن و پاکدلی علمای عصر او، بروی خاك افتاده وسجدهٔ شکر بجاآورد . یاسبحان‌الله قلم و رقم ازبیان مناقب شاه علم‌پرور عالم‌دوست آنچنانی وذکر فضائل ومکارم اخلاق اینچنین علمای ربانی عاجز و ناتوان و توفیق تأدب بآداب ایشان را از درگاه خداوندی مسئلت مینماید .

میرداماد از تلامذهٔ شیخ حسین عاملی پدر شیخ بهائی و خال مفضال خود شیخ عبدالعالی پسر محقق کرکی و بعضی از اکابر دیگر بوده واز ایشان روایت نموده است و یگانه فیلسوف اسلامی ملا صدرای شیرازی و بعضی دیگر از اجلای وقت نیز از تلامذهٔ میر بوده‌اند . از اقوال نادرهٔ میر، قول بذاتی بودن دلالت الفاظ (نه وضعی) وقول بعموم منزله درمسئلهٔ رضاع ومانند اینها است بشرحی که درمحل خود نگارش یافته است.

مصنفات طرفه و عجیبهٔ میر هم بسیار و دراثبات تفنّن وتبحّر معقولی و منقولی او برهانی قاطع میباشد و درطرز و اسلوب همهٔ آنها مبتکر میباشد:

۱- **اثبات سیادةالمنتسب بالأم الی‌هاشم** ۲- **الاربعة ایام** ۳- **الاعضالات‌العویصات فی‌فنون‌العلوم والصناعات** وآن جواب بیست مسئلهٔ معضله میباشدکه پنج آخری فقهی و اصولی و بقیه هم از مشکلات ریاضی و حکمی وکلامی و منطقی بوده و باکتاب سبع شداد مذکـور ذیل خود میر، درطهران چاپ شده است ۴- **الافق‌المبین** درحکمت‌الهی ۵- **امانت الهی** درتفسیر فارسی‌آیهٔ امانت ۶- **انموذج‌العلوم**که بیست‌اشکال ازمشکلات فنون ریاضی وکلام و اصول فقه را در آن حل کرده‌است وظاهراً همان اعضالات مذکور فوق‌است ۷- **الایقاظات فی‌خلق‌الاعمال و افعال‌العباد** ۸- **الایماضات والتشریقات فی‌مسئلة الحدوث والقدم** و این هردو در حاشیهٔ **قبسات** مذکور ذیل چاپ شده‌است ۹- **تأویل‌المقطعات فی‌اوائل‌السور القرآنیة** ۱۰- **تشریق الحق** ۱۱- **التصحیحات والتقویمات**که شرح‌کتاب تقویم‌الایمان ذیل است ۱۲- **التصحیحات** که حاوی بعض تصحیفاتی است‌که در بعض از اخبار و ادعیه واقع شده است ۱۳- **تفسیر سورة الاخلاص** ۱۴- **تقدمة تقویـم‌الایمان** ۱۵- **التقدیسات** درحکمت الهی و رد شبههٔ ابن‌کمونه ۱۶- **تقویم‌الایمان** ۱۷- **الجـذوات** بفارسی‌که دربیان جهت عدم احتراق جسد حضرت موسی موقع احتراق جبل بجهت تجلی برای شاه عباس تألیف داده و دربمبئی چاپ سنگی‌شده ودارای تحقیقاتی در علم حروف میباشد ۱۸- **الجمع والتوفیق بین رأیی‌الحکیمین فی‌حـدوث‌العالم** ۱۹- **جواب‌السؤال عن‌تنازع‌الزوجین فی‌قدرالمهر وتصدیق‌وکیل‌الزوجة‌للزوج** ۲۰- **جیب الزاویة** ۲۱- **حاشیهٔ استبصار شیخ طوسی**که حاشیه براحادیث‌آن‌کتاب شریف‌بوده ویك‌نسخه ازآن بشمارهٔ ۱۸۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود وآن غیرازشرح‌استبصار است‌که بفرمودهٔ روضات درمسائل‌اصول‌فقه میباشد ۲۲- **حاشیهٔ‌الهیات‌شفا** ۲۳- **حاشیهٔ رجال کشی** ۲۴- **حاشیهٔ شرح مختصر عضدی** ۲۵- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه**که دارای تحقیقات‌جلیله بوده وبا شرح صحیفهٔ سید نعمت‌الله جزائری درطهران چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیزبشمارهٔ ۱۰۶۰ و۱۰۶۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔفوق موجود است ۲۶- **حاشیهٔ‌کافی**که باستظهار ذریعهٔ غیراز رواشح سماویهٔ‌مذکورذیل‌است ۲۷- **حاشیهٔ مختلف‌علامه** ۲۸- **حاشیهٔ‌من‌لایحضره‌الفقیه** ۲۹- **الحبل المتین** درحکمت ۳۰- **حدوث‌العالم ذاتاً وقدمه زماناً** چنانچه در ذریعهٔ گفته‌است ۳۱- **خلسة الملکوت** و این هردو درحاشیهٔ **قبسات** مذکور ذیل چاپ‌شده‌است ۳۲- **خلق‌الاعمال**که باکتاب مسارالشیعه دریکجا چاپ وآن غیرازایقاظات مذکورفوق‌است ۳۳- **دیوان شعر** بعربی وفارسی ۳۴- **الرواشح‌السماویة فی‌شرح‌الاحادیث الامامیة** ۳۵- **السبع‌الشداد** و این هردو درطهران چاپ‌شده‌است ۳۶- **سدرةالمنتهی**درتفسیرقرآن ۳۷- **شارع‌النجاة** درفقه ۳۸- **شرح‌استبصار** که فوقاً ضمن حاشیهٔ استبصار اشاره شد ۳۹- **شرح تقویم‌الایمان** ۴۰- **شرح مختصرالاصول**

عضدی ۴۱- شرعة التسمیة وآن رساله‌ایست مبسوط درحدود دوهزار بیت در حرمت تسمیه و تکنیهٔ حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه در زمان غیبت **۴۲- الصراط المستقیم** در حکمت **۴۳- ضوابط الرضاع ۴۴- عیون‌المسائل المنطوی علی لطائف الدقائق و طرائف‌الجلائل ۴۵- القبسات** درحکمت‌که درطهران با اثولوجیای‌ارسطو وبعضی‌ازکتابهای دیگر خود میر چاپ شده‌است **۴۶- مشرق‌الانوار** که مثنوی‌است **۴۷- نبراس‌الضیاء ۴۸- نفی‌الجبر والتفویض** وغیراینها . اشعارنغز وطرفهٔ‌عربی وفارسی میر نیز بسیاراست وچنانچه‌اشاره‌شد به **اشراق** تخلّص مینموده واز او است :

ای ختم رسل دوکون پیرایهٔ تست — افلاك یکی منبر نه پایهٔ تست
گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب — تو نوری وآفتاب خود سایهٔ تست

درمرحلهٔ علی نه چون است ونه چند — در خانهٔ حق زاده بجانش سوگند
بی‌فرزندی‌که خانه زادی دارد — شك نیست‌که باشدش بجای فرزند

نیز از اشعار افتخاریهٔ او است‌که رباعی مشهور ابن‌سینا را استقبال‌کرده است :

تجهیل من ای عزیزآسان نبود - بی از شبهات
محکم‌تر ازایمان من ایمان نبود - بعد از حضرات
مجموع علوم ابن سینا دانم - با فقه و حدیث
وینهاهمه ظاهراست وپنهان‌نبود - جزبر جهلات

کالدر ولدت یا یمام‌الشرف — فی‌الکعبة واتخذتها کالصدف
فاستقبلت الوجوه شطر الکعبة — والکعبة وجهها تجاه النجف

نتوان ز غم تو دل بتدبیر برید — کودك نتوان بجهد از شیر برید
برمن نتوان بست بزنجیر دلت — وز تو نتوان دلم بشمشیر برید

درکعبهٔ **قل تعالوا** از مام‌که زاد — از بازوی باب حطّه خیبرکه گشاد
بر ناقهٔ **لایؤدی الا** که نشست — بردوش شرف پای کراسی‌که نهاد

وفات میرداماد هنگام تشرّف بزیارت عتبات عرش درجات درسال هزار وچهلم یا چهل و یکم یا دویم هجری قمری مابین‌کربلا ونجف واقع شد ، جنازه‌اش بنجف‌اشرف نقل ودرآن‌ارض‌اقدس دفن‌گردید. بنا براوّل، جملهٔ: **عروس‌علم دین را مرده داماد = ۱۰۴۰**

و بنا بردویم ، هریك از کلمهٔ : **الرضی = ۱۰۴۱** وجملهٔ : **عروس علم و دین را مرد داماد = ۱۰۴۱** وبنا برسیمی نیزکلمهٔ **الراضی = ۱۰۴۲** مادهٔ تاریخ وفات میباشد ودر ردیف محمدین از نخبةالمقال گوید:

والسید الداماد سبط الکرکی مقبضه(الراضی=۱۰۴۲)عجیب المسلك.

(قص وص ۱۱۴ت و ۲۰۹۸ ج ۳ و۴۱۸۷ ج ۶ س و۷۹ ج ۲ مع و متفرقات ذریعه و مدارك مذکوره در ضمن شرح حال)

میرباعی سید محمد بعنوان **جامه‌باف** نگارش یافته است .

میرزاآقا میرزا معصوم بعنوان **معصومعلی شاه** مذکور شد .

میرزاابوطالب عالم فاضل ادیب کامل نحوی لغوی فقیه محدث متکلم مفسر از علمای امامیهٔ قرن سیزدهم هجرت واز اکابر تلامذهٔ سیدعلی صاحب ریاض سابق‌الذکر میباشد . **حاشیهٔ سیوطی او** معروف ودرسال هزار و دویست و بیست وسیم هجرت‌ازتألیف‌آن‌فراغت‌یافته و بارها درحاشیهٔ‌خود سیوطی چاپ ودرتبریز مستقلاً نیز بطبع رسیده است . وفات او بسال هزار و دویست و سی وهشتم هجری‌قمری در راه مکه واقع شد و او غیرازمیرزا ابوطالب اصفهانی ابن‌علی‌رضا بن محمدعلی بن میرزاکوچك بن حکیم داود است‌که اسلاف این دانشمند ازمشاهیر حکما و اطبا بوده و ازمقام طبابت بتولیت آستان قدس رضوی منصوب و سی و هفت سال متصدی این مقام عالی بوده و درسال هزار و دویست و شانزدهم هجرت درگذشته است ونباید این‌دوعالم جلیل را بجهت متحدالعصر والمصر والاسم بودنشان یکی پنداشت .

(س ۱۸۳ ج ۳ نی و ۴۴۸ ج ۶ عن و۴۱۶ ج ۲ مطلع‌الشمس وغیره)

میرزابابا **میرزا ابوالقاسم**- درضمن شرح‌حال‌پسرش‌سیدمحمد تحت‌عنوان **مجدالاشراف** نگارش یافته است .

میرزابابا **میرزا محمدتقی** - طبیب بعنوان **ملك‌الاطبا** نگارش دادیم .

میرزابزرگ **میرزا عیسی** - بعنوان **قائم‌مقام** نگارش یافته است .

میرزابهائی درضمن شرح‌حال‌پدرش تحت عنوان **بلنداقبال** مذکورشده‌است.

میرزاجان **ملاحبیب‌الله** - باغنوی، شیرازی البلدة، اشعری‌ّالاصول، شافعیّ الفروع ، از اکابر علمای معقولی عامّه میباشدکه متکلّم منطقی اصولی محقّق مدقّق ، به **ملامیرزاجان** معروف، درکلمات بعضی‌ازاجلّه به **فاضل باغنوی** موصوف ، در دقّت نظر و حدّت ذکاوت و اهتمام تمام بمطالعات‌علمیّه مشهور، بنوشتهٔ روضات‌الجنّات با ملاجلال دوانی سابق‌الذکرمعاصر وموافق‌آنچه‌ازکلمات‌کشف‌الظّنون برمیآید از تلامذهٔ ملاجلال مذکور بوده واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ اثبات‌الواجب جدید دوانی** ۲- **حاشیهٔ اثبات‌الواجب قدیم دوانی** که در سال نهصد و هشتاد و سیم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته است ۳- **حاشیهٔ شرح جدید تجرید خواجه** ۴- **حاشیهٔ شرح مختصرالاصول عضدی** که موسوم به **الردود والنقود** است .

صاحب ترجمه درسال نهصد و نود وچهارم هجرت وفات‌یافته واینکه بعضی نهصد ودویم و دیگری چهارم نوشته‌اند ظاهراً اشتباه است و **باغنو** نام یکی از محلات شیراز است .

(کف وص ۲۰۵ ت و ۲۵۲هب و ۱۸۴ ج ۳ نی)

میرزارفیعا **محمد بن‌حیدر** - بعنوان نایینی خواهدآمد .

میرزارفیعا **محمد** یا **محمدرفیع** بن فرج بعنوان **ملارفیعا** مذکور داشتیم .

میرزارفیع‌الدین همان محمد بن حیدر مذکور فوق است .

میرزاکمالا **محمد بن‌معین‌الدین محمد** -فارسی‌شیرازی‌فسوی‌اصفهانی،ملقّب به **کمال‌الدین**، معروف به **میرزاکمالا** و**میرزاکمال‌الدین**ازعلمای امامیّهٔ قرن دوازدهم هجرت ، داماد ملامحمدتقی مجلسی اوّل وفقیهی‌است مفسّرادیب فاضل‌کامل واز تألیفات او است :

۱- **بیاض‌کمالی** که دارای مباحث متفرقه و اکثرآنها فوائد رجالیه و تاریخیه است ۲- **شرح‌شواهد مطول** ۳- **شرح‌قصیدهٔ‌تائیهٔ دعبل‌خزاعی** که درسال هزار و صد و سیم هجرت تألیف و درتهران چاپ شده است ۴- **القیودالوافیة فی‌شرح‌الشافیة** که در علم صرف و شرح

شافیهٔ ابن‌حاجب است و سال وفات میرزاکمالا بدست نیامد .

(ص ۱۷۰ ج ۳ ذریعه و ۱۸۹ ج ۳ نی و ۵۱۹ ت)

میرزامخدوم **میرزا محمدعلی** - درضمن شرح حال پدرش **شمس‌الدین محمد بن علی** گذشت .

میرزای‌آشتیانی **حاج میرزا محمدحسن** - بعنوان‌آشتیانی نگارش یافته‌است .

میرزای‌استرآبادی **میرزا محمد** - بعنوان **صاحب‌الرجال** مذکور شده است .

میرزای‌ایروانی **حاج میرزاعلی بن شیخ عبدالحسین بن ملاعلی‌اصغر** - ایروانیّ الاصل ، نجفیّ المولد والمسکن والمدفن ، از اجلاّء علمای امامیّهٔ عصرحاضر ما میباشد وشرح حال اجمالی‌آن عالم ربّانی‌آنکه : از چهارده سالگی ، بعد از وفات والد ماجدش درنتیجهٔ‌اهتمام تمام‌که درتحصیل علوم دینیّه داشته دراندك مدتی درسهای سطحی متداولی را بپایان رسانید پس معقول را ازشیخ علی‌محمد نجف‌آبادی خواند ، در فقه حاضرحوزهٔ‌آقای سیدمحمدکاظم یزدی‌آتی‌الذکرشد، دراصول هم در حوزهٔ‌آخوند خراسانی‌ملامحمدکاظم سابق‌الذکر حاضر گردید ، بعد از

عکس میرزای ایروانی‌آقای حاج میرزاعلی -۵

وفات‌ایشان مدتی هم درکربلای معلّی درحوزهٔ درس میرزا محمدتقی شیرازی‌آتی‌الذکر بتکمیل مراتب علمیّه پرداخته و مبانی فقه و اصول را متقن ساخت ، بعد از وفات او باز بنجف مراجعت‌کرده و بتدریس استدلالی فقه و اصول اشتغال ورزید تا روز جمعه

دوازدهم ربیع‌الاول هزار و سیصد و پنجاه و چهارم هجری قمری در پنجاه و یک سالگی وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مقدّس مرتضوی مدفون شد و تألیفاتی خوب بیادگار گذاشت :

۱- **تحریرالاصول** در دو مجلد ۲- **حاشیهٔ کفایةالاصول** استاد خود آخوند خراسانی در دو مجلد ۳- **حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری** که اخیراً در طهران چاپ شده است ۴- **فروع العلم الاجمالی** ۵- **کتاب الحج** ۶- **کتاب الصلوة** ۷- **کتاب الطهارة** وغیرها .

(اطلاعات متفرقه)

میرزای جزائری **سید محمد** - بن سید شرف‌الدین علی بعنوان **سید میرزا** نگارش یافته است .

میرزای جلوه **سید ابوالحسن** - بعنوان **جلوه** نگارش یافته است .

میرزای رشتی **حاج میرزا حبیب‌الله** - بعنوان **رشتی** مذکور شده است .

میرزای شیرازی **آقا میرزا علی** - ذیلاً در ضمن شرح حال والد معظّم خود حاج میرزا محمدحسن شیرازی مذکور است .

میرزای شیرازی **میرزا محمدتقی** - ابن عارف کامل حاج میرزا محبّعلی ابن میرزا محمّدعلی گلشن شیرازی ، از فحول علمای امامیّهٔ عصر ما میباشد که عالمی بوده عامل فاضل کامل عابد زاهد متّقی مجتهد اصولی ادیب بارع دقیق‌النظر والفکر ، از تلامذهٔ فاضل اردکانی سابق‌الذکر و حاج میرزا محمدحسن شیرازی مذکور ذیل ، شعر خوب و طرفه نیز میگفته و بعد از وفات استاد معظّم شیرازی خود در سامره متصدی ادارهٔ حوزهٔ علمیّه و تدریس شد و اخیراً بنجف اشرف رفته و مرجع استفادهٔ فحول گردید و ریاست علمیّهٔ فرقهٔ محقّه نوعاً بدو منتهی و مرجع تقلید اکثر شیعیان بوده و از تألیفات و آثار قلمی او است :

۱- **شرح مکاسب شیخ مرتضی انصاری** که در طهران چاپ شده است ۲- **شرح منظومهٔ رضاعیهٔ سید صدرالدین عاملی** ۳- **القصائد الفاخرة فی‌مدح‌العترة الطاهرة** وفاتش در دههٔ اوّل ذیحجهٔ سال هزار و سیصد و سی هشتم هجری قمری در شصت و هشت سالگی در

نجف واقع و تعطیـل عمومی شـد و باکمال تجلیل تشییع وجنازه‌اش فوراً بکربلای معلّی نقل گردید، شریعت اصفهانی سابق الذکر بجنازه‌اش نماز خوانده و دریکی از حجرات صحن مقدّس حسینی دفن کردند وچنانکه درمحل خوداشاره نمودیم او برادرزادهٔ قاآنی شاعر مشهور بوده است.
(احسن الودیعة و اطلاعات متفرقه)



عکس میرزای شیرازی میرزا محمدتقی -۶

میرزای شیرازی **حاج میرزا محمدحسن** - بن محمود بـن اسماعیل بـن فتح‌الله ، حسینیّ النسب ، شیرازیّ الاصل والولادة، اصفهانیّ التحصیل، سامرّائیّ المسکن ، نجفیّ التکمیل والمدفن، از فحول علمای امامیّه ومتبحّرین فقهای اثنی‌عشریهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد. نخست بعداز تکمیل مقدّمات وادبیّات متداوله دراصفهان حاضر حوزهٔ سیدحسن مدرّس وحاجی کلباسی شد، مبـانی و اصول شرعیّه را متقن داشت ، اخیـراً بمرام تکمیل مراتب علمیّه درحدود سال هزار و دویست و پنجاه ونهم هجرت بنجف اشرف مشرّف و درحوزه‌های علمیّهٔ وقت حاضر واجتهاد او مورد تصدیق شیخ الفقها صاحب جواهر بود، مدتی هم بشیخ مرتضی انصاری تتلمذ نموده و بعداز وفات شیخ درآن ارض اقدس بتدریس

> یك فقره عکس کـه بنا برمشهور به‌حاج میرزامحمدحسن شیرازی منتسب میباشد مجرد اشتباه‌بوده وآن‌عکس متعلق به سید اسمعیل صدر سابق‌الذکر است و درآنجا چاپ شده . **رب شهرة لااصل له**

اشتغال یافت و اغلب فحول وقت از تلامذهٔ وی بوده‌اند .

جلالت قدر و عظمت مقام وکثرت علم و فهم و حافظه و تمکین و وقار ومتانت و حسن خلق و تأدّب او بوظائف دینیّهٔ علمیّه وعملیّه و تخلّق او بکمالات نفسانیّه در غایت شهرت بوده وحاجت باطاله دراین‌مقاله نداریم . نوادر وحکایات‌بسیاری ازکرایم اخلاق او منقول و تشرّف او بشرف ملاقات حضرت ولی‌عصر عجّل‌الله تعالی‌فرجه وبعض کرامات دیگر از معتمدین اهالی مسموع شدکه اصلاً محل تردید نمیباشد این استکه در اصطلاح علمای وقت به **میرزای مجدد** شهرت یافته‌که در رأس قرن سیزدهم هجرت **مجدّد مذهب** جعفری بوده است .

علاوه برمقامات عالیهٔ علمیّه و مدارج سامیهٔ عملیّه بطرق ریاست وحسن اداره نیز دانا ، در اصول سیاست بینا ، درنزد ملوك و درباریان و اکابر هرطبقه بسیارمحترم وبا مهابت بوده وازکثرت نفوذ ملّی وی‌اندیشناك‌بوده‌اند. صاحب ترجمه درنجف‌اشرف مشغول انجام وظائف دینیّه بود تا بسال هزار و دویست و نود و یکم هجرت درسامره اقامت نمود وآن بلدهٔ شریفه نیز ازمیامن وجود شریفش دارالعلم ویکی‌ازمراکزعلمیّه بود و روز بروز درشهرتش افزوده میشد و بتصدیق جمعی ازفحول و اکابر وقت ریاست عامّهٔ علمیّه نوعاً بدو منتهی ومرجع‌تقلید شیعه بوده تا درهشتم یا بیست وچهارم شعبان هزار و سیصد و دوازدهم هجری قمری در هشتاد ودو سالگی درآن ارض اقدس وفات یافت، جنازه دوش‌بدوش پیش‌ازدفن بنجف‌اشرف نقل شد ودرجوارحضرت‌امیرالمؤمنین مدفون‌گردید ، شعرای نامدار مراثی‌بسیاری‌گفته ودرتمامی‌بلاد شیعه اقامهٔ عزا نمودند.
صاحب ترجمه ازکثرت اشتغالاتی‌که بجهت ترتیب و تنظیم مهمّات حوزهٔ علمیّه وحسن تربیت محصّلین و طلّاب علوم دینیّه و مدافعه از بعضی سیاسات مخالف دیانت مقدّسهٔ اسلامیّه داشته تألیفی از وی بظهور نیامد . حاج‌آقا رضا همدانی ، حاج شیخ فضل‌الله نوری ، حاج میرزا ابوالفضل طهرانی‌کلانتری ، حاج شیخ احمد شانه‌ساز، سید میرزا حسین علوی ، میرزا محمدتقی شیرازی فوق و جمعی‌کثیر دیگر از متبحّرین علمای

وقت که از فحول و دارای مصنّفات نافعهٔ بسیاری هستند و شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته از تلامذهٔ وی بوده‌اند .

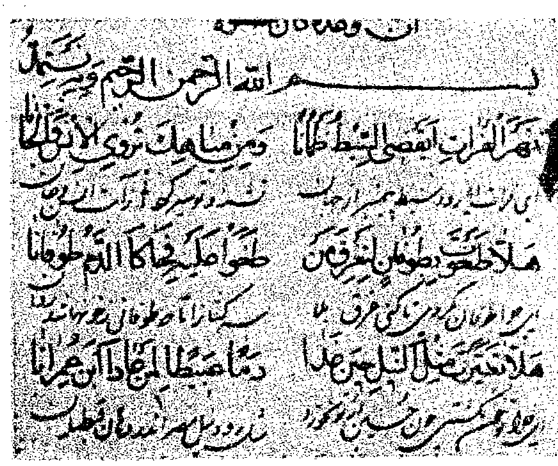
ناگفته نماند **آقای سید میرزاعلی** فرزند ارجمند صاحب ترجمه نیز از اکابر علمای عصر ما میباشد ، در پنج سالگی در خدمت والد معظّم خود بسامره رفت ، از میرزا محمدتقی شیرازی فوق وسید محمد فشارکی سابق الذکر ودیگر اکابر تلامذهٔ وی مراتب علمیّه را متقن ساخت تا آنکه شایستهٔ حوزهٔ درس خود وی گردید ودر حدود بیست سالگی، اجتهاد او ازطرف قرین الشّرف آن عالم ربّانی مورد تصدیق شد وبعداز وفات او مشغول تدریس بود ، دربعضی از اوقات خصوصی باز در درس میرزا محمدتقی مذکور حاضر و اجتهاد او از طرف آخوند خراسانی و دونفر استاد مذکورش نیز تصدیق گردید وآوازهٔ او در بلاد شیعه منتشر ودر ردیف مراجع علمیّه معدود و مرجع تقلید جمعی وافر ازشیعه بود. باآن همه تبحّری که درفقه و اصول وعلم منقول داشته درکلام وحکمت و طب و تاریخ و فنون ادبیّه نیز متبحّر، تقوی و زهد و ورع و اخلاق کریمه و احتیاطات او زاید بروصف میباشد . درسال هزار و سیصد وهفدهم عازم زیارت حضرت ثامن الائمه ع شد، دربلاد ایران مورد تعظیم تمامی طبقات گردید ، مظفّرالدین شاه قاجار دربلدهٔ حضرت عبدالعظیم با وی ملاقات کرد ودراثر علوهمّت وشهامت هاشمیّه که داشته وازکسی دیناری قبول نمیکرد تمامی تحف و هدایای شاه و صدراعظم ودیگر طبقات را ردّ نمود ، عزّت قناعت و شهامت نفس را بتمامی دنیا ترجیح میداد .کتاب **بیع المبهم** از تألیفات او است و شب چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی هزار وسیصد وپنجاه وپنجم هجری قمری درشصت و هشت سالگی درنجف اشرف وفات یافت .

(ص ۱۶۱ ج ۱ عه و ۱۹۳ ج ۳ ذریعه و ۲۵۲ هب وغیره)

میرزای قمی

میرزا ابوالقاسم بن حسن - یا محمد بن حسن ، گیلانیّ الاصل ، قمیّ المسکن والمدفن ، معروف بـه **میرزای قمی** و گاهی بـه **فاضل قمی** و **محقق قمی** ملقّب ، از فحول ومتبحّرین علمای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجری

عهد فتحعلی‌شاه قاجار میباشد که بسیار محقّق ومدقّق، در حقیقت از ارکان دین مقدّس اسلامی و استادالمتأخّرین بود . باآن‌همه تبحّری‌که در علم‌فقه داشته وفقاهت‌او مسلّم یگانه و بیگانه ومورد‌تصدیق تمامی فحول آن‌عصر بوده در علم‌اصول‌نیز ازمؤسّسین‌علمای شیعه معدود و علاوه برمراتب علمیّه تأدّب حسنهٔ دینیّه و تخلّق وی‌باخلاق‌کریمهٔ‌الهیّه معروف و از تلامذهٔ آقای بهبهانی‌سابق‌الذّکروسیدحسین خوانساری بوده و از بهبهانی و شیخ محمد مهدی فتونی و دیگر اجلّه روایت‌کرده‌است. شیخ اسدالله شوشتری صاحب مقابیس ، محقّق اعرجی سید محسن ، حاج محمدابراهیم کرباسی ، حجةالاسلام رشتی



دونمونه ازخط میرزای قمی است . اولی خط‌ثلث، از دویمی هم سه‌شعر عربی بخط نسخ متداولی(از ابیات‌قصیدهٔ‌نونیهٔ سیدمحمد حائری) سه شعرفارسی نیز بخط نستعلیق نیم‌شکسته (ازابیات ترجمهٔ‌فارسی نظمی همان قصیده) و از خود میرزا است -۷ و۸

سید محمدباقر ، سید عبدالله شُبّر و بسیاری از فحول وقت از تلامذهٔ وی بوده و از او روایت مینمایند . هریك از مصنّفات وآثار قلمی او بهترین معرّف تنوّع علمی وتبحّر فضلی وکثرت احاطهٔ علمیهٔ او میباشد :

۱- بیع‌الفضولی ۲- بیع‌المعاطاة واین هردو درآخر کتاب غنائم ذیل واولی درضمن

جامع‌الشتات مذکور ذیل نیز چاپ شده‌اند **۳- ترجمهٔ قصیدهٔ نونیهٔ عربی** بیست و چهار بیتی سید محمد، خادم حائر شریف حسینی و مجاورآن ارض اقدس که در توبیخ آب فرات گفته و تعریضات بسیاری بدان واردآورده و میرزای قمی همان قصیده را با یك قصیدهٔ نونیهٔ فارسی چهل و شش بیتی ترجمه و اصل قصیده و ترجمهٔ آن که هردو بخط نسخ و نستعلیق میرزا میباشد چندین سال پیش درقم درکتابخانهٔ شخصی آقای میرزا فخرالدین از اسباط خود میرزا بنظر این نگارنده رسیده ویك چند بیت ازآن را اصلاً و ترجمتاً ثبت اوراق می‌نماید:

نهرالفرات ایقضی السبط ظمآنا — **ومن میاهك تروی الانس والجانا**

ای فرات آیا رود سبط پیمبر از جهان — تشنه وتو سیرگردانی زآبت انس وجان

هلا طغوت بطوفان لتغرق من — **طغوا علیه فحاکی الدم طوفانا**

ای چرا طوفان نکردی تاکنی غرق بلا — سرکشانرا تاکه طوفانی زخونها شد روان

هلا تغیرت مثل النیل حین غدا — **دماً عبیطا لمن عادی ابن عمرانا**

ایچراتوخون نگشتی چون حسین از تو نخورد — مثل رود نیل مصر اندر دهان قبطیان

هلا جففت بعاشوراء عن حنق — **کبحرنی الذی من حول کوفانا**

ای‌چرا در روز عاشورا نخشکیدی ز غیظ — مثل دریای نجف در حول شهرکوفیان

لان الحدید لداود النبی و للسبط ابن زمزم منك القلب مالانا

والبحردان لموسی حین شاهده — **یبغی العبور و منك الطبع مادانا**

چون نظر افکند موسی سوی دریا تاکند — زان گذر برخود فروشدآب مثل خاضعان

نورچشم ساقی کوثر بحسرت داشت چشم — سویت ای بی‌آبرو مایل نگشتی سوی‌آن

۴- جامع‌الشتات در اجوبهٔ سئوالات متفرقهٔ ادبیه و اعتقادیه و فقهیه وغیرها که در طهران چاپ و اغلب آن فارسی و دربسیاری از موارد که سئوال عربی بوده جواب نیز بعربی استدلالی است **۵- حاشیهٔ تهذیب‌الاصول علامهٔ حلی ۶- حاشیهٔ زبدة‌الاصول شیخ بهائی ۷- حاشیهٔ شرح مختصر عضدی ۸- دیوان شعر پنجهزار بیتی مخلوط از عربی و فارسی ۹- الرد علی الصوفیة والغلاة ۱۰- غنائم‌الایام فی‌مسائل الحلال والحرام** که در طهران چاپ شده است **۱۱- الفرائض والمواریث ۱۲- القضاء والشهادات ۱۳- قوانین‌الاصول** که بس مشهور و بارها چاپ و ازکتب درسی اصول و محل توجه فحول بوده و حواشی بسیاری برآن نوشته‌اند و

در ذریعه چهل و هفت فقره ازآنها راکه منجمله حاشیهٔ شیخ مرتضی انصاری است بقید تحریر آورده است **۱۴- مرشدالعوام** در فقه فارسی **۱۵- معین‌الخواص** در فقه ویك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۲۵۵۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۱۶- مناهج‌الاحکام** در طهارت و صلوة وبسیاری از ابواب دیگر فقه **۱۷ و۱۸- منظومهٔ بدیعیه و بیانیه**که اولی صد و چهل تمام و دویمی صد و هفت بیت میباشد و هردو راکه بخط خود میرزای قمی بوده در کتابخانهٔ شخصی میرزا فخرالدین فوق دیدم وغیراینها و درهریك از **اصول دین و تسامح در ادلهٔ سنن و جزیه و حبوه و حکم مدرسهٔ مجهول‌البانی و شروط فاسده دربیع و طلاق و عموم حرمت ربا درتمامی معاوضات** و **منطق** و **وقف** وغیره رساله‌ای مفرده نگاشته است .

وفات میرزای قمی بسال هزار و دویست و سی و یك هجری قمری در بلدهٔ طیبهٔ قم در هشتاد و یك سالگی واقع شد و قبر شریفش در وسط قبرستان بزرگ آن بلده‌که اخیراً بباغ ملّی تبدیل یافته باگنبدکاشی معروف ومزار است وجملهٔ : **ازین‌جهان بجنان صاحب قوانین رفت** = **۱۲۳۱** مادّهٔتاریخ‌وفات‌اومیباشدودر نخبةالمقال نیزدرردیف‌محمدین گوید:

و ذوالقوانین فریدة الزمن	**بوالقاسم‌الحبر الجلیل‌ابن‌الحسن**
و شیخه الجلیل بهبهانی	**بعد «وداع» «بان فی‌الرضوان»**

عدد ابجدی‌کلمهٔ **وداع** = **۸۱**مدت عمر او است وجملهٔ : **بان فی‌الرضوان** = **۱۲۳۱** هم تاریخ وفات او میباشد . از اینکه اورا در ردیف **محمدین** نوشته ظاهر میگرددکه نام میرزای قمی بعقیدهٔ صاحب نخبه محمد و ابوالقاسم‌کنیه‌اش‌بوده واین خود ازمتفردات نخبه است‌که اصلاً درجایی دیگر ندیده و ازکسی مسموع نگردیده ومخالف خطوط و امضاهای خود میرزا میباشدکه در چندین جا بخط خودش ابوالقاسم بن حسن جیلانی بنظر این نگارنده رسیده است .

(ص ۵۱۶ ت و ۳۶ هب و ۳۹۹ مس و ۱۳۹ ج ۸ عن وغیره)

میرزای‌مجدد همان میرزای شیرازی حاج میرزامحمدحسن مذکورفوق‌است.

میرسیدشریف **سیدعلی بن‌محمد** - بعنوان **شریف‌جرجانی** نگارش یافته است.

میرشاهی **آقاملیك** - بعنوان **امیرشاهی** نگارش یافته است .

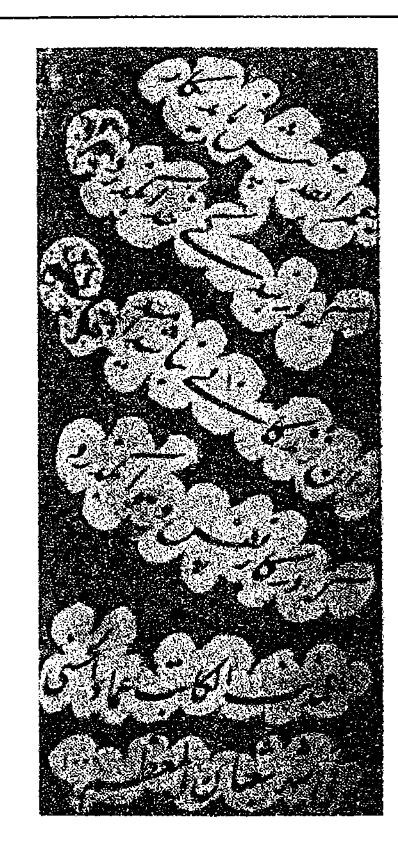
میرصدرالدین بعنوان **صدرالدین خطاط** نگارش داده‌ایم.

میرعالم **سیدابوالقاسم بن سید رضی‌الدین بن‌سید نورالدین بن‌سید نعمت‌الله** موسوی جزائری هندی حیدرآبادی ، عالمی است فاضل که از طرف امرای هند لقب **میرعالم** یا **میرعالم‌بهادر** داشته و مؤلف‌کتاب **حدیقةالعالم** معروف **بتاریخ قطب شاهیه** است . این کتاب در دومجلّد چاپ شده یکی در تواریخ ملوك قطب شاهیهٔ حیدرآباد هند ودیگری درتواریخ‌ملوك‌آصفیّه تا سال هزار ودویست وچهاردهم هجرت و هردو مجلّد بطبع رسیده است . سال وفات میرعالم بدست نیامد وعموزاده‌اش سید عبداللّطیف خان بن سید ابوطالب بن سید نورالدین فوق‌کتاب **تحفةالعالم** راکه در سال هزار و دویست وشانزدهم هجرت بپایانش رسانده ودربمبای هم چاپ شده بامر وی تألیف وهم بنام او موسومش داشته‌است .

(ص ۱۱۳ و ۲۹۴ ج ۸ عن و ۴۵۱ ج ۳ و ۳۸۸ ج ۶ ذریعة)

میرعلیشیر بعنوان **نوائی جغتائی** خواهدآمد .

میرعماد **حسنی قزوینی** - ازمشاهیرخطّاطین وسادات معروف به سیفی شهر قزوین عهدشاه‌عبّاس‌اوّل‌صفوی (۹۹۶_۱۰۳۷ه ق= **ظصو- غلز**) میباشدکه بنا برمشهور سیدحسنی نسب بوده و چندین فقره خط خودش هم در همه جا بامضای **عمادالحسنی** بنظر این نگارنده رسیده است لکن درص ۲۹ جلد اوّل ذریعة **میرعماد حسینی** نوشته واگرچه‌حمل‌آن باشتباه مؤلف یا مطبعه صورت‌امکانی دارد لکن درکتاب پیدایش خط و خطّاطان بعد از توصیف او با حسنی، به حسینیّ النّسب بودن وی تصریح‌کرده وگوید میرعماد حسنی قزوینی ازسادات‌کرام حسینی بوده وپدر واجداد او بکتابداری‌سلاطین‌صفویّه مفتخر، خاصّه جدّ اعلای‌اومیرحسنعلی‌ازکتّاب ومنشیان ذیشأن‌بوده و حسنی لقب مینمود و اخلافش نیز تا میرعماد همگی‌حسنی لقب‌مینمودند باآنکه شجرهٔ‌حسینی داشتند. نیز میرعماد بنوشتهٔ بعضی‌لقب‌عمادالملك داشته ومیرعماد گفتن نیز ازهمین‌راه‌بوده ودرکتاب‌پیدایش‌مذکورگوید میرعمادنظر باینکه باعمادالملك که یکی ازبزرگان دربار پادشاه‌بوده معاشرت داشته ونسبت باو طریق ارادت میپیموده





دو نمونه ازخط خطاط شهیر میرعماد حسنی‌قزوینی -۹ و ۱۰

بلقب عماد ملقب و مشهور گردید .

میرعماد در بدایت حال درمولد خود قزوین بعداز تحصیل مقداری‌کافی از علوم متداوله ، تعلّم خط را تصمیم داد، از **عیسی رنگ نگار** و **مالك دیلمی** که هردو خطّاطی بی‌نظیر بودند اصول خط را فراگرفت تاآنکه ازایشان مستغنی شد وبمرام تکمیل این مقصد بتبریز رفت ، در خدمت ملامحمدحسین خطّاط مشهورکه قبلاً شنیده بود (ما هم شرح حال اورا بعنوان تبریزی نگارش دادهایم) مشغول مشق گردید ، آثار و خطوط مشاهیر خطّاطان را تتبّع و درنتیجهٔ‌کثرت مواظبت و استعداد فطری‌ترقّی بسیاری‌کرد، روزی یکی از قطعات سیاه مشق خود را بهمین استاد خود ارائه داد وجالب حیرت وی گردید ، تحسین و تشویق بی‌اندازه‌کرد ودیگر بیشتر رعایت حال اورا مینمود تا طولی

نکشیدکه خط او بخط استاد خود نیز تقدّم یافت ، پس ببلاد روم وخراسان و هرات و گیلان و رودبار مسافرتها کرد ، در هرجا محترم و مرجع استفادهٔ طالبان حسن خط بود تا درسال یك هزار و هشتم هجرت باصفهان که پایتخت صفویّه و مجمع علما و فضلا و ادبا بوده رفت ، دراثر حسن و شیوائی خطّ نستعلیق (که درواقع بی بدل ومصدوقهٔ سحر حلال وتا زمان حاضر ما ضرب المثل بوده و نظیرآن نیامده بلکه بحکم تشابه ازمان بعد از این نیز نخواهدآمد) محل توجه درباریان و مشمول عنایات ملوکانه گردید، از طرف دیگر دراثر سیاحت بلاد عثمانی واستحضار از وضعیّات آنها ، تعصّبات گوناگون دربار شاه ایران (که اساس سلطنت صفویّه برای مملکت گیری برروی آنها بوده) پسندش نشده وآرزومند رفع این اختلافات بین دو دولت وملّت اسلامی میبود اینك رقبا و اهل حسد این مطلب را دست آویز کرده وسعایت نمودند و بدین سبب دل سلطان از وی منصرف شد و بطرف علی رضای عباسی سابق الذکر که بزرگترین رقیب میرعماد بوده معطوف وبا توجهات بی اندازه مفتخر گردید ، میرعماد ملول و اندوهگین شد ، نظماً و نثراً ، کتباً و شفاهاً شکایتها از شاه و درباریان مینمود تا وقتی این اشعار را برای شاه فرستاد :

جواهری که بمدح تو نظم میکردم — بدل شد از خنکی تو سرد چون ژاله

چه سودم از ید بیضا چو تو نمیدانی — بیان صحبت موسی ز بانگ گوساله

چند مرتبه بعضی اشعار دلخراش دیگر نیز در طی مکتوب بشاه فرستاد و بارکان دولت نیز که بحکم النّاسُ عَلیٰ دینِ مُلُوکِهِمْ اظهار بی میلی نسبت بهمیرعماد میکردند مکتوبی فرستاده و این قطعه را در ضمن آن بنگاشت :

هنر چه عرضه کنم برجماعتی که زجهل — ز بانگ خر نشناسند نطق عیسی را

کمال خط من ازشرح ووصف مستغنی است — بآفتاب چه حاجت شب تجلّی را

این است که رنج خاطر شاه و ارکان دولت بنهایت رسید ، میرعماد نیز باتمام افسردگی در زاویهٔ اعتزال میگذرانید تا بسال هزار وبیست و چهارم یا هفتم هجرت شبی بحسب دعوت ، بخانهٔ مقصود بیگ مسگرکه از بزرگان شاهسونهای قزوین بود میرفته در بین

راه چند تن از اجامر و اوباش در شصت و سه سالگی بقتلش آوردند و جسد او تا صبح برروی خاك ماند. ازآنروکه نیشهای قلمی میر، نسبت بشاه وکم لطفی شاه نسبت باو اظهر من الشّمس بودکسی جرأت حاضربودن درسر نعش اورا نداشت، شاه نیز بمجرّدشنیدن قضیه اظهار اسف کرده و فرمان داد تا جارچی باشی درکوچه و بازار اصفهان جار زدکه کشندگان میر، در امان هستند ، بیایند و ازشاه انعام بگیرند ، ایشان نیز بطمع مال حاضرشدند، شاه فرمود تا جلاّد حاضرشد وایشان را چهارپارچه نمود تا عبرت مردمان گردد . اوّل کسی که نالهکنان و بی ترس و بیم برسر نعش میر، حاضر شد **میرزا ابوتراب** و سایر شاگردان و دوستان خود میر بودند و ازطرف شاه نیز جمعی از شاهزادگان و درباریان حاضر ودرمحلهای که دراین اواخر بظلمات مشهور است درمسجد مقصودبیگ مدفونش ساختند وبعد از انتشار خبر، دراکثر بلاد ، مجلس ترحیم برایاو اقامه کردند.

از تاریخ عالمآرای عباسی نقل است که میرعماد ، بینالجمهور بتسنّن مشهور بوده و لذا استاد مقصود مسگر قزوینی ازغلوّ تشیّع ویا رفع مظنّهٔ تسنّن که عامّهٔ اهل قزوین بدان متّهمند مرتکب قتل وی گردید وبالجملهآنچه مسلّم است میرعماد بدستور شاه عباس اوّل کشته شدکه از وی دلتنگ بود و حسبالامر او عدهای ازمأمورین بطور ناشناس شبانه اوراکشتند ودر روز مطلب را بطوردیگر وانمودکرد وچوناسکندربیگ مؤلف تاریخ عالمآرا منشی مخصوص شاه بوده نخواسته است که حقیقت را بنویسد .

در تذکرهٔ نصرآبادی گوید : ازکثرت محبّتیکه شاه عباس نسبت بحضرت علی ع داشته بجهت همان شهرت کاذبهٔ تسنّن میر، با وی عداوت کرده ومقصودبیگ راگفت کسی هست که اینسنّیرا بکشد مقصودبیگ نیزدرهمانشبکه میر، بحمام میرفته اوراکشت.

در تذکرهٔ حسینی گوید : شاه عباس هفتاد تومان برای میر فرستادکه شاهنامه را برای شاه بنویسد میر هم قبول کرد بعد از یکسال شاه کس فرستاده و شاهنامه را مطالبه نمود میر نیز هفتاد بیت ازآن راکه نوشتهبوده بحضور شاه فرستاد وپیغام دادکهآنپول عنایتی شاه زیاده از این را نشاید شاه بیدماغ شد و ابیات را پس فرستاد وهفتاد تومان

را مطالبه‌نمود میر هم هریك بیت را با مقراض بریده و بشاگردانش داد ایشان‌نیزهریکی یك تومان داده و همگی هفتاد تومان را بگماشتهٔ شاه تسلیم نمود ، این جریان نیز علاوه بررنج خاطر شاه‌گردید و فرمود کسی نیست‌که مرا از دست این شقی نجات دهد پس مقصود نامی درآخرشب جمعه‌که میر، بحمام‌میرفته بزخم‌کاردش‌کشته وشاه نیزجهت انتظام ملکی فرمود تا تفحّص‌کردند قاتل پیدا نشد .

کتاب آداب‌المشق دراصول‌نوشتن خط نستعلیق ومقدمات‌آن تألیف میرعماد چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره ۶۴۸ و۲۷۶۷ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجود ویك‌نسخه ازکتاب تحفةالاحرار جامی هم بخط میرعماد درکتابخانهٔ‌شهید علی‌پاشا دراستانبول موجوداست. دراینجا چندمطلب‌را تذکّرمیدهیم: ۱ـ درهیچ‌کدام از مدارکی‌که بنظر این نگارنده رسیده نامی برای میرعماد نبوده ودور نیست‌که همین کلمهٔ میرعماد ، نام اصلی وی باشد ویا خود نام اصلی او عمادالدین و مانند آن بوده و بجهت سیادتش به میرعماد شهرت یافته است لکن ظاهرکلام پیدایش خط و خطّاطان که میرعماد بجهت معاشرت عمادالملك ازاهل دربار ، لقب میرعماد را داشته (چنانچه فوقاً نقل شد)آن‌که عماد یا میرعماد نام اصلی وی نبوده است ۲ـ در روضات‌الجنّات میرعمادرا شاگردمیرعلی،مخترع‌خط نستعلیق ومعاصرشاه‌عباس‌ثانی(۱۰۵۱ـ۱۰۷۷هق= غنا ـ غعز) دانسته و این خود اشتباه است وچنانچه فوقاً مذکور شد میرعماد معاصرشاه عباس اوّل بوده و موافق‌آنچه بعنوان‌تبریزی نگارش داده‌ایم میرعلی، مخترع نستعلیق هم از رجال قرن هفتم بوده و زمان بسیاری جلوتر ازمیرعماد است ۳ـ میرعماد پسری میرابراهیم نام و دختری‌گوهرشاد نام داشته‌که ایشان نیز از مشاهیر خطّاطین و مرجع استفاده درحسن‌خط بوده‌اند ۴ـ از مکتوبات میرکه بشاه واهل دربار نوشته مکشوف میگرددکه علاوه برمراتب عالیهٔ خطّی ، درفنون شعری نیز ماهر بوده واز او است :

جان از من و بوسه ازتو بستان و بده   زین داد و ستد مشو پشیمان و بده
شیرین سخنی چو نیست دشنامی تلخ   گرد لب شکرین بگردان و بده

(ص ۱ ج ۵ س و ۸۵ ج ۵ فع و ۴۴۷ ت و مدارك مذکوره درضمن‌کلمات فوق)

میرغنی **محمد عثمان بن‌محمد بن‌ابی‌بکر** - بن‌عبدالله‌میرغنی، مکّی‌البلدة، حسینیّ‌النّسب ، حنفیّ‌المذهب ، ازافاضل قرن سیزدهم‌هجری مکّهٔ معظّمه میباشدکه در ده سالگی بعد از وفات پدرش فقه و حدیث وتفسیر ودیگر علوم متداوله را از عموی خود سید یاسین‌که از اکابر علمای مکّه بوده اخذکرد پس نفس او بتصوف مایل و اصول طرق صوفیّه را از مشایخ نقشبندیّه و قادریّه و شاذلیّه و جنیدیّه ومیرغنیّه فراگرفت ، دراقطار حجاز بنشر طریقت میرغنیّه‌که مسلك‌جدّش سید عبدالله میرغنی بوده پرداخت تا بسال هزار و دویست و شصت و هشتم هجرت در طایف وفات و جنازه‌اش بمکّه نقل شد و از تألیفات او است :

۱- **الانوارالمتراکمة** ۲- **تاج‌التفاسیر لکلام‌الملك‌الکبیر** ۳- **السرالربانی فی‌مولد النبی‌ص** ۴- **النفحات‌المدنیة‌فی‌المدائح‌المصطفویة** ۵- **النورالبراق‌فی‌مدح‌النبی‌المصداق‌ص** که دوّیمی و پنجمی در قاهره وسه دیگری درمصر چاپ شده‌اند .

(ص۱۸۲۸مط وغیره)

میرفرشته **ابوالوفا** - بعنوان **خوارزمی ابوالوفا** نگارش یافته است .

میرك **احمد بن معین‌الدین** - بعنوان **نظام‌الدین** خواهدآمد.

میرك **محمد بن مبارك شاه** - هروی، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **میرك بخاری**، ازعلمای قرن‌هشتم هجرت و **شرح حکمة‌العین** علی بن عمر دبیران‌کاتبی قزوینی سابق‌الذکر (متوفی بسال ۶۷۵ه ق = **خعه**) از تألیفات او است‌که در قازان چاپ شده وسید شریف جرجانی (متوفی بسال۸۱۶ه ق = ضیو) هم حاشیه‌ای بهمین شرح نوشته است . سال وفات میرك بدست نیامد .

(کف وص۱۶۳۲مط)

میرك‌هراتی **پسرمیرزا بدیع‌الزمان** - از شعرای نامی فرس میباشدکه در انشا و خطّ نسخ بی‌نظیر ودرسال نهصد وسی ودویم هجرت درگذشته و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام میرك تخلّص شعری او بوده‌است . اسم وشعر ومشخّص دیگری

از وی بدست نیامد و نیز بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام لفظ میرك تخلّص شعری چند تن دیگر ازشعرای فرس بوده یکی **اصفهانی** که درنقاشی نیز ماهر ومصوّر باشی شاه‌طهماسب‌صفوی (۹۳۰_۹۸۴ه‍ ق = **ظل - ظفد**) بوده واز اشعار او است :

دوهفته‌شدکه ندیدم بت دوهفتهٔ‌خودرا کجا روم بکه‌گویم غم نهفتهٔ خود را

دیگری **سبزواری**، سیّمی **شیرازی**، چهارمی **هندی** بوده و شرح حال **معتدبهی** ازایشان بدست نیامد . (ص ۴۵۱۰ ج۶س)

میرکی از شعرای ایران میباشدکه در اصل بلخی بوده وباصفهان رفت، مشمول مراحم شاه‌عباس اوّل (۹۹۶_۱۰۳۷ه‍ ق = **ظصو- غلز**) گردید ، اخیراً بمرض وسواس مبتلا شد ؛ هرروز چندین مرتبه غسل میکرد و تمامی بدن خود را می‌شست تاآنکه روزی باز برای غسل ، بحوضی‌که آبش بسیار سرد بوده رفت و دراثر برودت‌آن درسال یکهزار وشانزدهم هجرت درگذشته واز اشعار او است :

ز دیده قطرهٔ خون از جگر برآورده بدیدن تو دل از دیده سر برآورده

نام و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۴۵۱۱ ج ۶ س)

میرم‌چلبی **محمود بن‌محمد** - چلبی، ازمشاهیرعلمای‌عثمانی قرن دهم‌هجرت میباشدکه درتاریخ و ادبیّات عرب وهیئت و فنون ریاضی یدی طولی داشته و معلّم ریاضیّات سلطان بایزید خان ثانی هشتمین سلطان عثمانی (۸۸۶_۹۱۸ه‍ ق = **ضفو- ظیح**) بود سپس از طرف نهمین ایشان سلطان سلیم‌خان اوّل (۹۱۸_۹۲۶ه‍ ق = **ظیح- ظکو**) بقضاوت‌عسکریهٔ‌آناطولی منصوب‌شد ودرسال‌نهصد وسی ویکم هجرت بعد از مراجعت از زیارت بیت‌اللّٰه‌الحرام وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- **دستورالعمل فی‌تصحیح الجدول** وآن شرح زیج الغ‌بیگ میباشدکه در رجب سال نهصد وچهارم هجرت بامرسلطان بایزیدفوق بفارسی شرحش‌کرد و اهدای دربار نمود ۲- **شرح رسالهٔ فتحیه نام جد مادریش علی قوشچی** سابق‌الذکر وآن شرحی است نافع و درموقعی که طاشکپری زاده همین رساله را از وی میخوانده همین شرح را تألیف داده است . (کف و۴۵۱۱ ج۶س وغیره)

میرم‌سیاه قزوینی یا هراتی که بجهت مایل بسیاهی بودن رنگ او ، به **میرم سیاه** شهرت یافته است . یکی ازشعرای ایرانی میباشدکه بتصوف منتسب بود ویك دیوان درهزلیّات ولطائف ویکی هم درجدیّات داشته وعاقبت در ماوراءالنهر درگذشت واز اشعار عارفانهٔ او است :

ای‌روح قدس را بجناب تو التجا — بادا هزار جان مقدّس ترا فدا

غیرازتوکیست‌شاه سراپردهٔ وجود — **یامن بدا جمالك من‌کل ما بدا**

نام وسال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۴۵۱۱ ج۶س)

میرمخدوم سید میرزا ابوالفتح شریفی معروف به **میرمخدوم** بعنوان **شریفی ابوالفتح** نگارش یافته است.

میرمخدوم **میرمحمد** - از شعرای عرفای قرن نهم هجرت میباشدکه پس‌از تحصیل‌علوم ظاهری‌فیض‌حضورحضرت‌سیدقاسم‌الانوارسابق‌الذکر (متوفّی بسال ۸۳۵ھ = ضله) را درك‌کرد ، درائر ارشاد و تربیت‌آن سیّد عالی‌مقام ، مقامات عالیهٔ عرفانی را طی نموده و خلیفهٔ وی گردید و از اشعار او است :

مطرب بزن ترانه و ساقی بیار جام — خونش حلال بادکه گفتست می حرام

سال وفات و مشخّص دیگر او بدست نیامد و قبرش درقریهٔ مهرآباد نیشابور است. (ص۲۷۲ سفینةالشعرا)

میسی[1]

میسی ابراهیم‌بن‌علی‌بن‌عبدالعالی‌در باب‌کنی‌بعنوان‌**ابن‌مفلح**‌خواهدآمد.

۱ـ **میسی**- بفتح‌اول‌منسوب به دیهی‌**میس**‌نام‌ازقراءجبل‌عامل‌در نواحی‌شام. درتنقیح‌المقال احتمال‌بعیدداده که منسوب به **میسان** باشد وآن‌ناحیه‌ایست‌بزرگ ما بین واسط وبصره که بدیهات و نخلستانهای بسیاری مشتمل ، قصبه ومرکزآن ناحیه نیز بهمین اسم موسوم وقبر عزیر نبی هم درآنجا مشهور و معمور و جماعت یهود بخدمات‌آن قیام نموده وموقوفاتی هم بدان دارند . بهرحال لفظ میسی در اصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن حسن بن زهرهٔ حسینی ، جعفر بن علی بن عبدالعالی ، حسن بن ابراهیم ، عبدالعالی عاملی ، عبدالعلی وبعضی دیگر است .

میسی

علی بن عبدالعالی - عاملی میسی ، معروف بـه **ابن‌مفلح**، مکنّـی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **نورالدین**، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه با محقّـق‌کرکی علی بن عبدالعالی سابق‌الذکرمعاصر واز اساتید و مشایخ شهید ثانی و شوهرخاله و پدرزن او بود . شهید هم‌گاهی بلاواسطه اجازتاً وقرائتاً وگاهی بواسطهٔ سیدحسن‌بن‌جعفر بن فخرالدین از وی روایت‌کرده وسند شهیدکه بواسطهٔ او روایت میکند اعلای اسناد شهید است .

صاحب ترجمه عالمی است عامل متبحّر محقّـق مدقّق جامع بارع عابد زاهد، درکلمات اکابر به **علامة‌العلما** و نظائرآن موصوف ، مقام زهد و تقوی و وثـاقت و علم و عمل او خارج از قوهٔ تحریر وکرامات بسیاری بدو منسوب میباشدکه پیش‌از وفات او و بعد ازآن بروز یافته است او از معاصر فوق خود محقّق کرکی و فقیه سعید محمد بن محمد جزینی معروف بـابن‌المؤذن پسرعموی شهید اوّل روایت کرده وبا دو واسطه از ابن‌فهد حلّی و شهید اوّل روایت میکند واز تألیفات او است :

۱- **شرح جعفریهٔ محقق‌کرکی** ۲- **شرح صیغ‌العقود والایقاعات** محقّـق مـزبـور .

وفات صاحب‌ترجمه درسال‌نهصد و سی و سیـّم یاهشتم هجری‌قمری واقع‌گردید وچنانچه روشن شد او غیراز محقّـق‌کرکی سابق‌الذکر است و شاید اتّحاد اسم و زمان و لقب و اسم پدر و بعضی مزایای دیگر منشأ اشتباه‌گردد و هم‌چنین او غیراز علی‌بن عبدالعالی عاملی میسی دیگر است‌که معاصر شیخ‌حرّ عاملی بوده ودرامل‌الآمل اورا پیش‌ازصاحب ترجمه ذکرکرده و بفاضل و صالح و ورع و زاهد بودنش ستوده‌است وبس .

(ملل وص ۴۰۷ ت و ۲۳۶ هب و ۴۳۰ مس)

میسی

شیخ‌لطف‌الله - در باب‌کنی ضمن شرح‌حال جدّش ابراهیم‌بن‌علی تحت عنوان **ابن‌مفلح** خواهدآمد .

میکالی

عبدالرحمن بن احمد - مکنّـی به **ابوالفضل**، از احفـاد یزدجرد ساسانی میباشدکه از مشاهیر ادبای خراسان بوده و درنظم ونثر

عربی مهارت بسزا داشت و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان اشعار** ۲- **دیوانالرسائل** ۳- **مخزنالبلاغة** ۴- **المنتحل** . وفاتش در سال چهارصد و سی و ششم هجرت واقع شد و از اشعار او است :

ان لی فیالهوی لسانا کتوما — و جنانا یخفی حریق جواه
غیر انی اخاف دمعی علیه — ستراه یفشی الذی ستراه

درکشفالظّنون ازروضةالصفا نقلکردهکهکتاب **مخزنالبلاغة** درفنّ تاریختألیفابوالفضل عبیداللّٰه بن احمد بن علی بن میکال میباشد و ظاهرآن استکه همین صاحبترجمهاست که نام او بنوشتهٔ قاموسالاعلام عبدالرحمن است.

(کف وص ۷۵۲ ج ۱ و ۴۵۲۰ ج ۶ س)

میکالی — **محمد بناسمعیل بنعبداللّٰه بنمحمد بنمیکال** - مکنّی به **ابوجعفر**، از افاضل قرن چهارم هجرت میباشدکه فقیه لغوی ادیب شاعر بود، فقه را از قاضیالحرمین سابقالذکر فراگرفت و ابنالبیع محمد بن عبداللّٰه هم(که شرح حالاو در بابکنی خواهدآمد) ازتلامذهٔ وی بوده و درسال سیصد وهشتاد و هشتم هجرت درگذشت . (ص۲۹ ج ۱۸ جم)

میمذی[۱]

میمذی — **ملاحاج محمود** - ذیلاً بعنوان میمندی مذکور است .

میمندی[۲]

میمندی — **احمد بن حسن** - ملقّب به **شمسالکفاة**، وزیرسلطانمحمودغزنوی (۳۸۷-۴۲۱هـ ق= **شفز - تکا**)میباشدکهباکثرتکفایتواستعداد

۱- **میمذی** - منسوب به **میمذ** (بکسر میم اول و فتح دوم و ذال نقطهدار درآخر) بنوشتهٔ مراصدکوهی ویا شهری است در اران یاآذربایجان .

۲- **میمندی** - منسوباست به **میمند** وآن بفتح میم ثانی وکسر یا فتح اول دیهیاست در فارس و موضعی است از نواحی غزنه ویا از توابع بلخ .

ممتاز ، دراکثر کمالات باامتیاز، خصوصاً درفنّ خط و املا بی‌همتا بود ودرسال‌چهارصد و بیست و چهارم هجرت درگذشت .
(ص۱۲۸ پیدایش‌خط و خطاطان)

میمندی **ملاحاج محمود بن میرعلی - میمندی** یا **میمندی** مشهدی، ازافاضل اوائـل قرن دوازدهم هجری میباشدکه عـالم فاضل عـابد صالح صدوق و ثقه وشاعر، با شیخ‌حرّ عاملی (متوفی بسال۱۱۰۴هـ = غقد) معاصر بود، بهردو زبان عربی و فارسی شعر میگفته و تألیفاتی دارد :

۱- **اشرف‌العقائد** ۲- **ترجمةالصلوة** ۳تا۸- **حدائق‌الاحباب** و**حیاةالقلوب** و **سلاح المؤمن** و **القول اثبات** و **الکلم‌الطیب** و **المقام‌الامین** که اوّلی و چهارمی درمعرفةالله وبقیه در دعا است . سال وفاتش بدست نیامد و لکن درسال هزار و صد و هفتم هجرت بملاّ ابوالحسن شریف عاملی اجازه داده است .
(ملل ومتفرقات ذریعة)

میمون لقب رجالی عبدالله بن علی است .

میمونی[1]

میمونی **ابراهیم بن محمد بن عیسی - مصری**، میمونی‌ّالولادة، ازمشاهیر علمای عامّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه درادبیّات ومعانی و بیان و علوم عقلیّه وحید عصر خود بود ، حواشی بسیـاری براصول و تفسیر بیضاوی و مختصر ومواهب لدنیه‌نوشته ودرسال‌هزار وهفتاد ونهم هجرت درهشتادسالگی‌درگذشت.
(ص۵۸۴ ج ۱ س)

مینا **سلطانعلی خان** - از شعرای ایرانی اوائـل قرن حاضر چهـاردهم هجری میباشدکه به **مینا** تخلّص مینمود ، **دیوانی** مرتب ساخته

۱- **میمونی** - لقب رجالی علی بن عبدالله بن عمران قرشی مخزومی میباشد و نسبت آن بشخصی میمون نام ویا نهر میمون نامی‌است در واسط ویا بقصبهٔ میمون نامی است در صعید مصر درسمت غربی نیل نزدیکی فسطاط .

و مذهّب نموده و در تصرف اولاد او است . اشعارش دلپسند و خودش از طایفهٔ زند بوده و از او است :

از چه ای شوخ بچشم تو حیائی نبود	هیچ اندر دل تو مهر و وفائی نبود
بکمان ابروی‌خود تیرمژه‌داری و دل	نیك داندکه درآن تیر خطائی نبود
از می وصل بتا ساغر **مینا** پرکن	که در این گنبد مینای بقائی نبود

وفات مینا بسال هزار و سیصد و دویم هجری قمری در طهران واقع شد .

(ص ۵۶۹ عم)

مینا **میرزا صادق** - نصرآبادی ، پسر میرزا صالح و عموی میرزا محمدطاهر مؤلّف تذکرهٔ نصرآبادی ، از افاضل اواسط قرن یازدهم هجرت میباشدکه درکمال استعداد و قابلیّت ، در اغلب فنون متداوله خصوصاً در حساب و اسطرلاب و هندسه و اصول ریاضی بهره‌ور ، ولادتش در هند بود . چون درحین اسب جهاندن افتاده و یك چشمش ناقص شد و چشمی مصنوعی از مینا بجای‌آن گذاشته بودند به **مینا** شهرت یافت . علاوه برمراتب فضلی در شجاعت و سپاهیگری نیز ممتاز بود ، جنگهای مردانه با متمرّدین بنگاله در دریا و صحراکرده و شرح‌آنها را بنظم‌آورده واز او است :

بنام خداوند مینا و می	خداوند چنگ وخداوند نی
از او ساغر ماه گردون نشین	وز او دور جام سپهر برین
دف ازذکر نامش‌شودگرخموش	برآتش بدارندش ارباب‌هوش
عجب‌نیست بی‌سایه خیرالانام	کش‌ازنور می‌ناپدیداست جام

مینا بسال یکهزار و شصت و یکم هجری قمری در هندوستان درگذشت .

(ص ۶۴ تذکرهٔ نصرآبادی)

میهنی **اسعد بن ابی‌نصر بن ابی‌الفضل** - مکنّی به **ابوالفتح** ، ملقّب به **مجدالدین ومحب‌الدین**، از مشاهیر فقهای شافعیّه میباشدکه در

فقه و علم خلاف بدیگران تقدّم داشت ، درمرو تفقّه نموده پس بغزنه رفته و اخیراً
ببغداد رحلت نمود ، چندی درمدرسهٔ نظامیهٔ آنجا بتدریس مشغول شد ومرجع استفادهٔ
جمعی‌کثیر بود تا درسال پانصد و بیست و هفتم هجرت بسمت سفارت از بغداد بهمدان
اعزام و درآنجا درگذشت . درحین موت برروی خود لطمه زده وگریه کرده و میگفته
است : **یا حسرتا علی مافرطت فی‌جنب‌الله** . میهن دیهی است از دیهات خابران میان
سرخس و ابیوردکه تولد اسعد درآنجا بوده‌است .

(ص ۷۱ ج ۲ کا و۹۱۱ ج ۲ س وسطر ۱۹ ص۱۰۱ت)

باب «ن»

ناب لقب رجالی حماد بن عثمان از اصحاب اجماع و بمعنی رئیس قوم است.

نابغه[1]

نابغهٔ جعدی **قیس بن عبدالله** - یا قیس بن کعب بن عبدالله بن عامر بن ربیعة بن جعدة بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه ، مکنّی به **ابولیلی** ، از مشاهیر اصحاب و مخضرمین شعرای عرب میباشدکه زمان جاهلیّت و دورهٔ مقدّس اسلامی را دریافته و درهردو عهد شعر گفته است . پیش از اسلام نیز بوحدانیّت حق تعالی معتقد بوده و ازمسکرات و انصاب و ازلام وبعضی از منهیّات اسلامیّه بحکم عقل فطری خود اجتناب می‌نمود واز اشعار زمان جاهلیّت او است :

الحمدلله لا شریك لـه　　　من لم یقلها فنفسه ظلما

۱ـ **نابغه** - کلمه‌ایست عربی واز نبوغ (بمعنی خروج و ظهور و شهرت در هرچیز که باشد) اشتقاق یافته و بالخصوص خوب شعر گفتن و مهارت درفنون شعری ، خصوصاً آنچه اصلی و ارثی نبوده وشخصی باشد . بلکه ظاهر کلام صحاح آنکه منحصر بهمین‌معنی بوده وشاعر اصلی را نابغه نمی‌گویند . عمرو بن عاص را ابن‌النابغة گفتن هم بمناسبت همان معنی ظهور وشهرت میباشدکه زناکار بودن مادرش ظاهر و مشهور بوده‌است . همچنین مرد جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن را نیز که در موضوعی تخصص داشته و معروف باشد نـابغه گفتن از همین راه است و بنـا براین معنی ، حرف آخر آن برای مبالغه است مثل حرف آخر راویه و علامه و مانندآنها . بالخصوص عنوان مشهوری بعضی از شعرای نامی میباشد و بنوشتهٔ قاموس نابغه‌های شعر عبارتند از: زیاد بن معاویهٔ ذبیانی ، قیس بن عبدالله جعدی ، عبدالله بن مخارق شیبانی، یزید بن ابان حارثی، حارث بن بکر یربوعی ، حارث بن عدوان ثعلبی . پرواضح است که این قبیل اوصاف بااختلاف زمان و مکان وعقیدهٔ اشخاص مختلف میباشد ودراینجا فقط بشرح‌حال اجمالی همان سه‌نفر اولی مذکور فوق که دیگر مشهورتر هستند میپردازیم .　　(کتب لغت وغیرها)

با تشرّف بحضور مبارك حضرت رسالت ص مباهات می‌کرده و یك قصیدهٔ رائیه درآن محضر مقدّس فرو خوانده‌که ازابیات همان قصیده است :

بلغنا السماء مجدنا و جدودنا علونا علی طرالعباد تکرما خرا	و انا لنبغی فوق ذالك مظهرا
اتیت رسول‌الله اذقام بالهدی	و یتلـو کتابـا کالمجرة نیرا
ولاخیر فی‌حلم اذا لم یکن له	بوادر تحمی صفوه ان یکـدرا

پس موردتحسین آن‌حضرت شد وفرمود یا ابالیلی‌آن مظهر کجااست عرض‌کرد یارسول‌الله بهشت‌است‌فرمود بلی‌انشاءالله‌پس‌فرمود: **لایفضض‌الله‌فاك** ویا بروایت‌دیگر: **لایفضض فوك** یعنی البته خدا دهانت را نشکند ویا البته دهانت شکسته نشود . ابولیلی از جریانات عهد خلافت عثمان افسرده‌شد، بهمین جهت خلیفه وحسنین ع را وداع‌کرده وباز بقبیلهٔ خود ملحق‌گردید و درمحاربهٔ صفّین در رکاب حضرت امیرالمؤمنین ع حاضر بوده‌است.

گویندکه ابولیلی صد وبیست سال عمرکرده وازابوحاتم دویست‌سال وازابوقتیبه هم دویست وچهل‌سال نقل‌شده وموافق نقل معتمد ابن‌الاثیر دفع استبعاد ازقول‌ابن‌قتیبه کرده باستناد اینکه ابولیلی درعهد عمر (متوفی بسال ۲۳ه ق = **کج**) صد و هشتاد سال عمر داشته و بعدازآن تـا زمان خلافت عبدالله بن زبیر (متوفی بسال ۷۳ه = **عج**) هم درقید حیات بوده است و علاوه‌که ابولیلی با لیلی اخیلیه معشوقهٔ توبة بن حمیر مهاجاة داشته ولیلی هم بعدازسال هشتادم هجرت (که سال وفات‌عاشق مذکورش‌میباشد) سالیان درازی درقید حیات بوده است .

گویندکه در تمامی عمر خود دندانهایش سالم و مانند گل بابونه برّاق و اصلاً آسیبی ندیده بود ، هرکدام از ثنایای او افتادی عوض‌آن برآمدی . درناسخ‌التّواریخ گوید این قضیه دراثر دعای حضرت نبوی ص بوده‌که بعداز پایان رساندن قصیدهٔ رائیه (که سه بیت ازآن فوقاً مذکور شد)آن‌حضرت دومرتبه فرمودند **لایفضض‌الله‌فاك** این‌بود که باکبرسن چندانکه پیر فرتوت شد هرگز دندانهای او آسیب نیافت و هرگاه دندانی افکند ازنو برآورد.

جعدی گفتن‌او بجهت انتساب بجدّ اعلایش جعده و نابغه گفتن او نیز بدان‌سبب بوده‌که بعد از تشرّف باسلام تا سی سال دیگر اصلاً شعری نگفته و بعد از این مدت، باز بشعرگفتن آغاز کرد و بنابغه مشتهرگردیدکه‌گویا شاعری‌او بعداز اختفا بعرصهٔ ظهور آمده ویا بدرجهٔ‌کمال رسیده‌است . اما اسم نابغهٔ جعدی چنانچه موافق مدارك موجوده نزد این نگارنده نگارش دادیم قیس بن عبدالله یا کعب بوده و دراینکه قاموس‌الاعلام نام اورا حسان بن قیس بن عبدالله نوشته مأخذی ندیدم و سال وفات او بدست نیامد .
(تنقیح‌المقال و ۴۵۳۲ ج ۶ س وغیره)

نابغهٔ ذبیانی **زیاد بن معاویة بن ذباب** - مکنّی به **ابوامامه** و **ابوحامد**، ملقّب به **نابغه** و بجهت اتّصال نسبش بسعد بن ذبیان از بطون قبیلهٔ مضر به **ذبیانی** موصوف ، ازمشاهیر و طبقهٔ اوّل شعرای زمان جاهلیّت میباشدکه بسایر شعرای وقت مقدّم ، نزد ایشان بسیار محترم ومقامی ارجمند داشت . اعشی وحسان بن ثابت و دیگر شعرای نامی عصر، اشعار خودشان را درتوی خیمه وچادری چرمینه (که دربازار عکاظه برای‌او نصب شده‌بوده) پیش او خوانده وبنظر و تصدیق وی میرسانیدند. عمر بن خطّاب وعبدالله بن‌عباس‌هم‌باستناد بعضی‌ازاشعاراو، به**اشعرالعرب**موصوفش‌میداشتند.

ذبیان بـا نعمان بن منذر مأنوس و از ندمای وی بوده و بتمامی درباریان وی تقدّم داشت ، مدایح بسیاری درحق وی‌گفته واز این راه ثروت بسیاری اندوخته بود و همواره درظروف طلا و نقره صرف غذا مینمود تاآنکه روزی منخل بن عبید یشکری بجهت رنج خاطر و افسرده دلی‌که با حسد و رقابت توأم بوده نزد نعمان از وی سعایت و بدگوئی‌کرد و بدان جهت درنظر نعمان منفور شد ، بدربار غسانیان شام رفت و نزد عمر بن حارث غسانی وبعد از او نزد برادرش نعمان غسانی با احترام و عزّت میزیست اخیراً بهروسیله‌که بوده باز نزد نعمان بن منذر برگشت ، قصائدی در اعتذار و اظهار تبرّی ازگفته‌های منخل‌نظم‌کرد و اعتذاریات‌نابغه مشهور ودر بعضی ازکتب‌تراجم مذکور است . موافق‌آنچه تحت عنوان **اصحاب معلقات** اشاره نمودیم ایشان بزعم بعضی‌ازارباب

سیر، ده تن بودندکه یکی ازآنان همین نابغهٔ ذبیانی میباشدکه قصیدهٔ دالیهٔ پنجاه بیتی وی (که از لطائف اشعار او است) یکی از قصائد معلّقه و حاوی توحید و حکمت و خداشناسی او و مدیحهٔ نعمان و مراحم دیرینهٔ او و اعتذار از جریانات گذشته وخیانت سعایت کنندگان بوده واز ابیات همان قصیده است :

یا دار میة بالعلیاء فالسند	اقوت وطال علیها سالف الابد الامد خذ
وقفت فیها اصیلا کی اسائلها	اعیت جوابا وما بالربع من احد
قالت الالیتما هذا الحمام لنا	الی حمامتنا او نصفه فقد
فحسبوه فالفوه کما زعمت	ستا و ستین لم تنقص ولم تزد
	تسعاو تسعین خذ (ای بعدان ضم الیه نصفه)
فکملت مأة فیها حمامتها	واسرعت حسبة فی ذالك العدد
فلا لعمر الذی مسحت کعبته	و ماهریق علی الانصاب من جسد
والمؤمن العائذات الطیر تمسحها	رکبان مکة بین الغیل والسعد
ما ان اتیت بشیء انت تکرهه	اذ افلا رفعت سوطی الی یدی
اذا فعاقبنی ربی معاقبة	قرت بهاعین من یأتیك بالحسد
هذا لابرء من قول قذفت به	طارت نوافذه حرّاً علی کبدی

نیز از اعتذاریات او است که بنعمان بن منذر نوشته است :

حلفت فلم اترك لنفسك ریبة	ولیس وراء الله للمرء مطلب
لئن کنت قد بلغت عنی خیانة	لمبلغك الواشی اغش واکذب

اشعار نابغهٔ ذبیانی بسیار ، دیوان او مرتّب و درمصر و پاریس چاپ شده است. وفاتش درسال ششصد و چهارم میلادی مطابق شانزده یا هیجده سال پیش از هجرت بوده و عهد سعادت بعثت حضرت رسالت ص را درك نکرده است .

(رجال المعلقات العشر وص ۴۵۳۲ ج ۶ س و ۹۰۸ مط وغیره)

نابغهٔ شیبانی عبدالله بن مخارق - ازمشاهیر شعرای بادیه‌نشین ونصرانی‌مذهب عرب میباشدکه‌گاهی درشام‌نزدخلفای‌امویّه رفته ومدح‌میگفت و صله میگرفت ، بالخصوص عبدالملك بن مروان و پسرش ولید ششمین ایشان (۸۶- ۹۶هـ = فو-صو) و دیگراخلاف اورا مدایح بسیاری‌گفته‌است وباقتضای عصبیّت مذهبی

مذهبی در اشعار خود از انجیل و رهبان و دیگر اصطلاحات مذهبی نصرانیّت بسیار یاد میکرد و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۲۷۰ج۱ع و۴۵۳۳ج۶س)

نابلسی[1]

نابلسی

عبدالغنی بن اسماعیل بن عبدالغنی - حنفیّ المذهب، قادریّ المشرب، دمشقیّ البلدة، **نابلسیّ** الشهرة، ازاکابرعرفا وصوفیّه میباشدکه احوال و مناقب او بین این‌سلسله مشهور است. پس‌ازآنکه اصول وفقه ونحو و صرف ومعانی و بیان و فنون حدیث را از اکابر وقت متقن ساخت بتصوف‌گرایید واز طرق‌آن، طریقت قادریّه را ستود، اصول‌آن طریقت را از سید عبدالرزّاق گیلانی فراگرفت، درکتب محیی‌الدین عربی و دیگرکتب صوفیّه مطالعات بسیاری‌کرد، بعداز مسافرتهای بسیار عاقبت در دمشق اقامت‌کرد تا عصر روز یکشنبه بیست و چهارم شعبان هزار وصد وچهل وسیّم‌هجرت درنود وسه‌سالگی درهمانجادر گذشت واز تألیفات‌اواست:

۱- **ابانةالنص فی‌مسئلة القص** (قص‌اللحية) ۲- **انوار السلوك فی‌اسرار الملوك** ۳- **ایضاح‌الدلالات فی(جواز) سماع‌الالات**که در دمشق چاپ شده است ۴- **ایضاح‌المقصود من‌معنی وحدةالوجود** ۵- **البدیعیة فی‌مدح‌خیرالبریة** ۶- **بقیةالله خیر بعدالفناء فی‌السیر**

۱- **نابلسی** - بضم‌لام و بای ابجد، بنوشتۀ مراصد شهری‌است نظیف وپرآب ومستطیل درمیان دوکوه در ده فرسخی بیت‌المقدس وآن مسکن طایفۀ سمره‌نام یهودبوده وبدون ضرورت کار وغیره درجای دیگر سکونت ننمایند درآن شهر مسجد بزرگی هست‌که بزعم ایشان قدس و بیت‌المقدس عبارت از همان مسجد بوده و این بیت‌المقدس معروف را بی‌اصل و ملعون دانند بطوری‌که موقع عبور ازآن سنگی برداشته و برآن زنند.

در قاموس‌الاعلام‌گوید، نابلس قصبه‌ایست مابین دوکوه عیبال و غرزیمك‌که در پنجاه و پنج‌کیلومتری سمت شمالی بیت‌المقدس و یکصد و نودکیلومتری سمت جنوبی بیروت واقع، آبهای جاری و باغات پردرخت و مساجدآن بسیار، شمارۀ نفوس‌آن شانزده هزار بوده و از آن جمله هزار نفر یهود و نصاری و بقیه مسلمان میباشند. این شهر قدیماً از توابع فلسطین و نامش سجم بود تا بعد از استیلای سامریها مرکز ایشان شد، درعهد طوائف‌الملوك ماکدونی تعمیر و توسعه یافته و بنام نئاپولیس (یعنی تازه شهر) موسوم‌گردید و نابلس اسم امروزی‌آن نیز محرف همان اسم قدیمی ماکدونی‌آن است.

۷ - التحریر الحاوی فی شرح تفسیر البیضاوی ۸- تحریك الاقلید فی فتح باب التوحید ۹- تحقیق الانتصار فی اتفاق الاشعری والماتریدی علی الاختیار ۱۰- تحقیق الذوق والرشف فی معنی المخالفة بین اهل الکشف ۱۱- تعطیر الانام فی تعبیر المنام که درمصر و قاهره چاپ شده است ۱۲- جمع الاسرار فی منع الاشرار عن الظن فی الصوفیة الاخیار ۱۳- جواهر النصوص فی حل (شرح) کلمات الفصوص که شرح فصوص الحکم محیی الدین عربی بوده و درقاهره چاپ شده است ۱۴- الحدیقة الندیة فی شرح الطریقة المحمدیة در تصوف که درمصر و استانبول چاپ شده است ۱۵- خمرة بابل و غناء البلابل که دیوان غزلیات او است ۱۶- خمرة الحسان ورنة الالحان ۱۷- دفع الاختلاف من کلام القاضی والکشاف ۱۸- ذخائر المواریث فی الدلالة علی مواضیع الاحادیث ۱۹- رسالة فی حل نکاح المتعة علی الشریعة ۲۰- زهر الحدیقة فی ترجمة رجال الطریقة ۲۱- زیادة البسطة فی بیان (العلم نقطة) ۲۲- سلوی الندیم وتذکرة العدیم ۲۳- صرف الاعنة الی عقائد اهل السنة ۲۴- الصلح بین الاخوان فی حکم اباحة الدخان ۲۵- العقود اللؤلؤیة فی طریق المولویة که در دمشق چاپ شده است ۲۶- الفتوحات المدنیة فی الحضرات المحمدیة ۲۷- کفایة الغلام فی جملة ارکان الاسلام علی مذهب ابی حنیفة که در دمشق و قاهره و اسکندریه چاپ شده است ۲۸- کنز الحق المبین فی احادیث سید المرسلین ص ۲۹- لمعان الانوار فی المقطوع لهم بالجنة والمقطوع لهم بالنار ۳۰- نفحات الازهار علی نسمات الاسحار فی مدح النبی المختار که شرح قصیدهٔ بدیعیّهٔ خود نابلسی میباشد ودر دمشق وقاهره چاپ شده وغیر اینها که درموضوعات متنوعه بسیار است .

(ص ۳۰۸۰ ج ۴ س و ۱۸۳۲ مط و ۳۰ ج ۳ سلك الدرر)

نابلسی — **عبدالغنی بن عبدالواحد** - بعنوان جماعیلی نگارش یافته است .

ناتانه — لقب رجالی حسن بن ابراهیم است .

ناجم — **سعد بن حسن** - مکنّی به **ابوعثمان** ، معروف به **ناجم**، ادیبی است فاضل شاعر نیکو قریحه که با ابن الرومی آتی الذکر مودّت و و مصاحبت داشته واز اشعار او است :

عِلْمي بِأَنَّكَ جاهِلٌ   هُوَ جُنَّةٌ لَكَ مِنْ غِيابي

وَالصَّمْتُ عَنْكَ وَ صَرْمُ حَبْـ   ـلي مِنْكَ أَبْلَغُ مِنْ عِتابي

وَ جَوابُ مِثْلِكَ أَنْ يُقا   بَلَ بِالسُّكُوتِ عَنِ الْجَوابِ

غیاب = اغتیاب
درسال سیصد وچهاردهم هجری قمری درگذشت . (ص۱۹۳ ج ۱۱ جم)

ناخدا
احمد - ازشعرای یزد میباشدکه به **ناخدا** تخلّص میکرد، درهزار و هشتاد و سیّم هجرت درمکه درگذشته واز او است :

در دعوی ما چو غیرحق قاضی نیست مستقبل حال ما کم از ماضی نیست
در چنگ قضا اگر فتد جا دارد هر کس که بدادهٔ خدا راضی نیست

(اطلاعات متفرقه)

ناخدا
میرزا محمدحسین‌خان - شیرازی ، ادیبی است‌کامل و شاعر ماهر که دراشعار خود به **ناخدا** تخلّص میکرد وازطرف دولت‌ایران بسمت‌سفارت به بنگالهٔ هند رفته وازآثارقلمی‌اوکتاب **انیس‌العارفین** میباشد وآن‌مثنوی فارسی است‌که درسال هزار ودویست ونود وپنجم هجرت نظم‌کرده ودرتاریخ‌آن‌گوید :

بسال غین و صاد و را و ها بود که نوك خامه‌ام این‌نکته بگشود

سال وفاتش بدست نیامد و این کتاب در لکهنو چاپ و حاوی حکایات نافعه و بسیاری از حالات فتحعلی شاه قاجار است . (ص۴۶۱ج۲ذریعة)

نادری‌سمرقندی
از شعرای فرس قرن دهم هجرت میباشدکه درزمان همایون‌شاه گورکانی (۹۳۷-۹۶۳ﻫ = **ظلز- ظسج**) ازملوك هند بهندوستان رفت وهم درسال نهصد و شصت و ششم هجرت درآنجا وفات یافت واز اشعار او است :

وه چه خرام است قد یار را بنده شوم آن قد و رفتار را

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد . مخفی نماندکه چهار نفر دیگر از شعرای فرس نیزکه یکی **سیالکوتی لاهوری** و سه دیگری **شوشتری** و**مشهدی** و **هراتی** میباشند دارای تخلّص نادری بودند و همچنین محمدچلبی از شعرای عثمانی هم به نادری متخلّص بود و لکن شرح حال معتنائی از ایشان بدست نیامد. (ص ۴۵۴۲ ج۶س)

نادری کازرونی **حاج میرزا ابراهیم**- یا محمدابراهیم ، حکیمی است واقف ، سالکی است عارف ، درفنون حکمت معروف، کمالات ظاهری و باطنی را جامع ، در علم طب حاذق ، در فنون شعری ماهر ، با رضاقلی خان هدایت معاصر ومعاشر بود . اشعار بسیاری درهرمقوله ازغزلیّات و قصائد وترجیعات وغیرآنها گفته است . یك **دیوان اشعار** وچند مثنوی بنام **انفس وآفاق** و**چهل‌صباح** و **شایق ومشتاق** و**گلستان خلیل** و **مشرق‌الاشراق** و **منهج‌العشاق** ازآثار قلمی او بوده واز او است :

بکش زقید علایق چورادمردان دست　　بنه براه هدا از پی هدایت پا
که تا بمنزل اقصی رسی بری ز خطر　　وتا بمقصد اصلی رسی عری ز خفا

درسال هزار و دویست و پنجاه و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۳۲۸ عم و ۵۶۷ ض)

نادم **ملامحمد** - جاجرمی، شاعری بوده بذله‌گو و مطایبه‌جوکه بهجو و بدگوئی حرصی قوی داشت ، بالاخره توبه‌کرده و بمدّاحی حضرات ائمهٔ اطهار ع پرداخت . **دیوان هشت هزار بیتی** اوکه اغلب‌آن هجویّات بوده بدست متشاعری افتاده و تخلّصش را تغییر داد ومال حلال خودش‌گردانید واز او است:

شه مردان‌که اصلش از ترکان　　لیك چندی میان تاجیك‌است
اندرین شهر خانه‌ای دارد　　که بپای مناره نزدیك است

وفاتش در سال هزار و دویست و بیست و دویم هجرت واقع گردید .

(ص ۵۰۲ ج ۲ مع)

نازویه **ابراهیم** - نیشابوری المنشأ والمدفن، **ابواسحق** الکنیة، **نازویه** اللّقب ، از مشاهیر و معتبرین عرفای اوائل قرن‌چهارم هجرت میباشدکه با مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ھ = **رصه - شك**) معاصر بود ونسبت طریقتی او بشیخ ابوعثمان حیری موصول ، سال وفاتش مجهول ، قبرش درقبرستان بزرگ نیشابور مشهور و بجهت خوبی صوت و صورت بهمین لقب ملقّب بوده است .

(ص ۱۳۹ ج ۲ مه)

ناسب لقب رجالی هشام بن‌محمد است .

ناشری علاوه براینکه لقب رجالی عیسی بن هشام و مشمعل بن سعد میباشد ، چنانچه در تنقیح‌المقال گفته عنوان مشهوری عمر بن عبدالوهاب ملقّب به **سراج‌الدین** ازعلمای عامّهٔ قرن دهم هجری هم هست واصل‌مشروع بودن عیدکردن پنجشنبهٔ اوّل ماه رجب راکه معمول و متعارف اهل زبید بوده از وی استفسار و استفتاکردند ، جواباً این ابیات را بنگاشت :

و سائل سئل عن قوم و عادتهم	**عیدالخمیس الذی فی‌مبتدا رجب**
اسنة هــو اولا اوضحوه لنــا	**وما لتمییز هذا الیوم من سبب**
فقلت ذا مبــدء الاسلام فی‌یمن	**عیدالخمیس الذی فی‌مبتدا رجب**
اتی معــاذ بامرالله فیــه لــنا	**بالاتباع الی منهــاج خیر نبی**
فصار ذالك عیدا عندنــا فلـذا	**نخصه بمزیــد الحب فــی‌القرب**
ولا نقول بتخصیص الصیام لـه	**ولا صلــوة ولا شیء من‌القرب**
نعم لنا فیه تخصیص المحبة اذ	**کان النجاة لنــا فیــه من‌العطب**
فصار اقباله فیــه القبـول علی	**قوابل القــابلین الاکل عن ارب**
ثم‌الصلــوة مع‌التسلیم لابــرحا	**علی محمد خیرالعجــم والعرب**
والال والصحب ثم‌التابعین لهم	**مانهل مزن علی‌الاشجار والکثب**

وفات‌ناشری بسال نهصد وهشتاد ودویم هجری‌قمری درشهر زبید از بلادیمن واقع‌گردید.
(ص ۳۵۳ نور سافر)

ناشی[۱]

ناشی‌اصغر **علی بن عبدالله بن وصیف** (بروزن‌کمیل) **بن عبدالله** - یا علی بن وصیف بن عبدالله ، بغدادی‌ّالاصل والمدفن ، مصری‌ّالمنشأ ،

۱- **ناشی** - بعربی کسی راگویندکه در فنی از فنون شعری نشو ونما کرده ودرآن فن شهرت یافته باشد (چنانچه بعضی گفته) و ظاهر آن است هرکسی راکه در فنی و صنعتی نشأت بیابد بطور اطلاق، خواه فن شعری باشد یا غیرآن، بمناسبت معنی لغوی اورا ناشی گفتن‌صحیح است . بهرحال لفظ **ناشی** در اصطلاح رجالی علی بن وصیف میباشدکه مذکور میشود و او نخستین‌کسی است‌که بهمین لقب ناشی ملقب گردیده است .

موصوف به حلاء ، مکنّی به ابوالحسن یا ابوالحسین ، ملقّب به ناشی که‌گاهی درمقابل ناشی‌اکبرمذکورذیل اورا باصغر یا صغیر مقیدکرده و ناشی‌اصغر یا ناشی صغیر نیزگویند چنانچه بجهت سکونت‌او درباب‌الطاق بغداد به طاقی نیز موصوف میباشد متکلّمی‌است جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن ، کاتب بارع و شاعر ماهر معروف به کاتب بغدادی، از اکابر و نوابغ متکلّمین شیعه و مشاهیر شعرای طراز اوّل قرن چهارم هجرت ومحبّین خانوادهٔ عصمت و طهارت . علم‌کلام را از ابوسهل متکلّم نوبختی اسمعیل بن علی آتی‌الذکرکه از اکابر شیعه بوده فراگرفت ، اشعار او دارای مقاصد جمیله ودقائق ونکات بدیعه بوده و قصائدی علناً درمدایح و فضائل این‌خانوادهٔ جلیله‌گفته‌است، دراین باب جدّی سرشار داشته و بهمین جهت به شاعر اهل‌بیت موصوف و معروف‌گردید . در حلب سیف‌الدولة بن حمدان را نیز مدیحه‌گفته و مشمول اکرامات وی شد . ناشی از مبرّد و ابن‌المعتزّ روایت‌کرده و شیخ مفید و ابوبکر خوارزمی و متنبّی و ابن‌فارس لغوی هم ازشاگردان او بوده واز او روایت مینمایند واز اشعار ناشی است :

انی لیهجرنی الصدیق تجنبا — واریه ان لهجره اسبابا
و اخاف ان عاتبته اغریته — فاری له ترك العتاب عتابا
و اذا بلیت بجاهل متغافل — یدعو المحال من‌الامور صوابا
اولیته منی السکوت تجنبا — و اری‌السکوت عن‌الجواب جوابا

از اشعاری‌که در مدح حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

ولو آمنوا بنبی الهدی — و بالله ذی الطول ما خالفوکا
ولو ایقنوا بمعاد لما — ازالوا‌النّصوص ولا مانعوکا
و لکنهم کتموا الشك فی — اخیك‌النبی ص و ابدوه فیکا

درنامهٔ دانشوران ضمن شرح‌حال ابن‌فارض ، اشعار مذکور ذیل را نیز بهمین علی بن وصیف ناشی نسبت داده است :

بآل محمد عرف الصواب — و فی‌ابیاتهم نزل الکتاب
هم حجج الاله علی البرایا — بهم و بجدهم لایستراب
طعام سیوفهم مهج الاعادی — و فیض دم الرقاب لها شراب

ولا سیما ابوحسن علیا	له فی‌العلم مرتبة الکتاب
طعام حسامه مهج الاعادی	و فیض دم‌الرقاب له شراب
اذا نادت صوارمه نفوسا	فلیس لها سوی نعم جواب
و بین سنانه والدرع صلح	و بین‌البیض والبیض اصطحاب
علی الدر والذهب المصفا	و باقی الناس کلهم تراب
هوالبکاء فی‌المحراب لیلا	هوالضحاك ما اشتد الضراب
هوالنبأ العظیم و فلك نوح	و باب‌الله و انقطع الخطاب
کأن سنان ذابله ضمیر	فلیس عن‌القلوب له ذهاب
و صارمه کبیعته بخم	معاقدهامن‌الناس (القوم‌خ‌ل)الرقاب

از خود ناشی نقل است‌که بسال سیصد و بیست وپنجم هجرت درجامع‌کوفه اشعار خود را املاکرده و مردم مینوشتند ، متنبّی‌که درآن اوقات هنوز شهرتی نداشته وملقّب به متنبّی‌هم‌نبوده نیز درآن مجمع‌حاضرمیشد روزی‌که همین‌قصیدهٔ بائیّه را املا می‌کردم متنبّی دوشعرآخری مذکور فوق راکه در مدح و ستایش حضرت امیرالمؤمنین ع است نوشته وبا خویشتن بداشت ، بعد از زمانی دیدم‌که مضمون‌آنها را دریکی‌ازقصائد خود بدین روش درج کرده است :

کأن الهام فی‌الهیجا عیون	و قد طبعت سیوفك من رقاد
و قد صغت الاسنة من هموم	فما یخطرن الا فی‌فؤاد

در نامهٔ دانشوران بعد از نقل این قصیده و قضیهٔ مذکوره گوید امر این اشعار بی‌عجب نیست‌که درکتب معتبره بسه‌قائل مختلف‌الاسلوب منسوب داشته‌اند چنانچه مهذّب‌الدین احمد بن عبدالرضای سابق‌الذکر درکتاب تحفة‌الذخائر بهمین‌ناشی نسبت داده ومحدّث نیشابوری با بن‌الفارض‌آتی‌الذکر منسوبش داشته وصاحب کفایة‌الخصام از عمرو بن‌عاص صاحب معاویه‌اش دانسته‌که در روز غدیر خم‌گفته است وخود صاحب نامه درتأیید قول اوّل‌گوید ظن غالب‌آن است‌که از ناشی باشد بعلّت اینکه سبك وسیاقت ومضمون ونظم این سخن را نه با اسلوب صدر اوّل موافقت است ونه با لسان ابن‌الفارض .

وفات‌ناشی بسال سیصد و شصتم یا شصت و پنجم یا ششم هجرت دربغداد واقع شد

و موافق آنچه از معالم‌العلماء نقل شده جسدش را سوزانیدند . **کتابی در امامت وکتابی در علم‌کلام** تألیف او بوده و تصانیف بسیاری بدو منسوب است . **حلاّءگفتن** او بجهت آن است‌که مس و روی را بطرزی خیلی خوب نقاشی میکرد و در این صنعت مهارتی بسزا داشت و حلاء بصیغهٔ مبالغه‌کسی‌راگویندکه‌حلیه و زینت و زیور سازد و یاخودلفظ حلاّء لقب‌پدرش‌بوده‌که حلیهٔ‌شمشیرمیساخته‌است و بعداز وفات‌اولقب‌مشهوری‌پسرش‌نیز گردید.

ناگفته نماندکـه صاحب ترجمة ، **موافق** آنچه در معجم‌الادباء و وفیات‌الاعیان نوشته‌اند باصغر موصوف میباشد و **ناشی اصغرش**گویند (چنانچه فوقاً مذکور داشتیم) و اینکه در روضات‌الجنّات و نامهٔ دانشوران اورا **ناشی اکبر** نوشته‌انـد ظاهراً اشتباه و یا سهوالقلم کاتب است و همانا **ناشی‌اکبر**، عبدالله بن محمد نام داردکه در باب‌کنی بعنوان **ابن‌شرشیر** خواهدآمد .

(ص ۴۸۰ ت و ۳۸۹ ج ۱ کا و ۲۵۳ هب و ۲۳۰لس و ۱۹۱ ج ۳ نی و ۲۸۰ ج۱۳جم)

ناشی‌اکبر — **عبدالله‌بن محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌شرشیر** خواهدآمد .

ناشی‌صغیر — همانا **ناشی‌اصغر** مذکور فوق است .

ناصح‌الدین — **احمد بن محمد** - بعنوان **ارجانی ابوبکر** نگارش یافته‌است .

ناصح‌الدین — **عبدالواحد بن محمد** - بعنوان**آمدی عبدالواحد** مذکور شده‌است.

ناصر — تخلّص شعری ناصرالدین شاه قاجـار است و ذیلاً بهمین عنوان **ناصرالدین** مذکورمیشود .

ناصر ارجانی — **احمد بن‌محمد** - بعنوان **ارجانی ابوبکر** مذکورگردیده است .

ناصر اصفهانی — **میرزا محمد** - بعنوان**گل‌کار** نگارش دادیم.

ناصر بخاری — معروف به **درویش ناصر** و **خواجه ناصر**، ازمشاهیر شعرای فرس قرن هشتم عهد شاه شجاع ، دوّیمین حکمران آل‌مظفر (۷۶۰- ۷۸۶ه =**ذس - ذفو**) میباشدکه صاحب ذوق وحال وسالکی بوده حمیده‌خصال، درویش

مشرب و لاابالی ، پیوسته باکلاهی نمدی درسر وخرقه‌ای‌کهنه در بر وکتابی‌کهنه در بغل سیاحت میکرد و پیرامون علائق دنیوی نمی‌گشت واز او است :

دل مجروح را پـروای تن نیست — شهید عشق ، محتاج کفن نیست
مرا دل می‌کشد جـایی‌که آنجا — صبـا را زهرهٔ آمد شـدن نیست

ما را هوس صحبت جـان‌پرور یـار است — ور نه غرض از باده نه مستی نه‌خمار است
آتش نفسان ، قیمت میخـانه شناسنـد — افسرده دلان را بخرابـات چـه کار است
در مدرسه کس را نـرسد دعوی توحیـد — منزلگـه مـردان موحّـد سـر دار است
تسبیح چه‌کار آیـد و سجّاده چه بـاشد — برمرکب بی‌طـاقت روح اینهمه بار است
ناصر اگـر از هجر بنـالد عجبی نیست — مهجور ز یار است وپریشان ز دیار است

روزی ناصر در بغداد کنار دجله با سلمان ساوجی سابق‌الذکر ملاقات کرد، پیش از شناسائی، سلمان پرسید که چه‌کسی؟ گفت مردی غریب شاعر، سلمان برای امتحانش گفت : **دجله‌را امسال رفتاری عجب مستانه بود** پس ناصر فی‌الحال گفت : **پای در زنجیر وکف برلب مگر دیوانه بود** . لطف طبعش را تحسین کرده و بخانه‌اش برد و چند روزی بوظائف ضیافت قیام نمود . وفات ناصر درسال هفتصد و هفتاد و نهم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۵۹ ض و ۴۵۴۸ ج ۶ س و ۵۶ مخل)

ناصرحسین سید ناصرحسین ملقّب به **شمس‌العلما** ، فرزند صاحب‌عبقات سید حامد حسین سابق‌الذکر (متوفی بسال ۱۳۰۶هـ = غشو) عالمی است متبحّر فقیه اصولی محدّث رجالی کثیرالتتبّع وسیع‌الاطّلاع دائم المطالعة ، از اعاظم علمای امامیّهٔ هندوستان و مفتی و مرجع اهالی‌آن سامان‌که از والد معظّم خود و سید محمد عباس تحصیل مراتب علمیّه‌کرد ، درتمامی فضائل وکمالات نفسانیّه طاق و پدر والاگهر خود را وارث بالاستحقاق وآن منبع فضل و شرف را نعم‌الخلف ومصداق این شعر بود :

زنده است کسیکـه در دیـارش — بـاشـد خلفـی بیـادگـارش

فرّخ رخ آن پدر که چو وی باشدش پسر

خرّم دل آن پسر که چو او باشدش پدر



عکس سید ناصر حسین -۱۱

این عکس در کتابخانه خود با عرقچین سفید برداشته شده‌است

ازتألیفات وآثار قلمی سیدناصر حسین است :

۱- اثبات ردالشمس لأمیرالمؤمنین ع و دفع ما اورد علیه من الشبهات ۲- تتمیم عبقات الانوار والد معظم‌خود وتا حال چند مجلد ازآن طبع شده‌است **۳- دیوان الخطب ۴- دیوان الشعر ۵- المواعظ ۶- نغمات الازهار فی فضائل الائمة الاطهار ع .**

ولادت صاحب ترجمة در نوزدهم جمادی الاخرهٔ هزار و دویست و هشتاد و چهارم هجرت میباشد و در بیست و پنجم ذیحجهٔ سال هزار و سیصد و شصت ویکم هجری قمری برحمت ایزدی نایل شد و هریك ازچند جملهٔ : **ناصرالحفاظ = ۱۳۶۱ وچشم براه لطف خاص = ۱۳۶۱ و قضی نحبه ناصر أل طه = ۱۳۶۱ و منطق بی‌نطق و سرگشته = ۱۳۶۱ و کلام خموش وبرقزده = ۱۳۶۱ ومعقول ومنقول ازحسرت ناله کنان = ۱۳۶۱** مادهٔ تاریخ وفات او میباشد . اما **سید ذاکر حسین** برادر ناصر حسین نیز از علمای هند عصر ما میباشد و **حواشی برکتاب عبقات** مذکور فوق والد ماجد خود نوشته و شرحی دیگر بدست نیامد.

(ص ۱۰۸ ج ۱ عه و ۱۷۷ هب وغیره)

ناصرالحق

حسن بن علی - بن حسن بن‌علی بن عمراشرف بن الامام السجّاد علی بن الحسین ع ، مکنّی به **ابومحمد** ، ملقّب به **ناصرالحق و ناصرالدین و ناصرکبیر**، موصوف به **اطروش** و **اصم** جدّ مادری سید مرتضی وسیدرضی ومادرشان فاطمه دختر ابومحمدحسن بن احمدبن ابی محمد ناصرالحق حسن بود وموافق نقل معتمد ، سید مرتضی درشرح مسائل ناصریّه ضمن وصف اجداد مذکورین خودگوید : اما ابومحمد ناصرکبیر حسن بن علی، فضیلت او درعلم و زهد وفقاهت اظهرمن الشّمس میباشد و او است که دین مقدّس اسلامی را در بلاد دیلم نشرکرد و مردم را از غرقاب ضلالت وجهالت نجات داده وبشاهراه هدایت آورد، اوصاف جمیلهٔ او خارج ازحدّ حصر

بوده و قابل خفا و انکار نمیباشد . از ابن ابی الحدید نیز نقل است که ابومحمد حسن بن علی فوق ، صاحب سیف و قلم ، از اکابر و محقّقین علما وفقهای امامیّه ، شیخ طالبیین و عالم و زاهد و ادیب و شاعر ایشان و ملقّب به ناصرالحق بود، جنگهای بزرگی بین او و سامانیان واقع و بلاد دیلم و جبل را تملك نمود و درنخبة المقال گوید :

والسید الناصر للحق الاصم جد الـرضی عـالم لایتهم

بالجملة، علاوه برکلمات مذکورهٔ سید مرتضی ، علاّمه ونجاشی وبعضی از اجلاّی دیگر هم به معتقد امامت بودن وی تصریح کرده اند . اینکه طایفهٔ زیدیّه درطبرستان بامامت وی معتقدشده وابن شهرآشوب نیز اشتباهاً بامام زیدیّه اش موصوف داشته قادح درجلالت او نمیباشد و موافق آنچه ازشیخ بهائی و ریاض العلما وبعضی دیگر ازمتتبّعین نقل شده خودش از این قضیه تبرّی میکرده است . در ریاض العلماگوید که ازعلمای زیدیّه بری و مانند اسم خود حسن الاعتقاد بوده و نظائرآن زیاد است که بسیاری از اتباع ، متبوع خودشان را باوصافی متصّف دارندکه برخلاف رضای او میباشد ، چنانچه جمعی بالوهیت وخالقیّت حضرت امیرالمؤمنین ع معتقد بودند وهرچه آن حضرت تبرّی می کرد دراصرار خودشان میافزودندتاآنکه ایشان را درآتش سوزانید. ظاهرآن است که مرادابن شهرآشوب نیز معتقد بـامامت وی بودن زیدیّه است نه اینکه خـودش مدّعی امامت بوده است . علاوه که اگر خود ناصرالحق داعیهٔ امامت داشتی نوه اش سید مرتضی باآن همه جلالت علمی آفاقی وتعصّب مذهبی وقرب نسبی و زمانی و اطّلاعات خارجی و تاریخی که نسبت بحال او داشته و بالقطع بیشتر از دیگران است اورا بقرار مذکور فوق نستودی .

با قطع نظر ازهمهٔ اینها تألیفات خود ناصرالحق بهترین معرّف حال او میباشند:

۱- **اصول الدین** ۲- **الأمالی** دراخبار و بسیاری ازفضائل عترت طاهره را حاوی است ۳- **الامامة الصغیر** ۴- **الامامة الکبیر** ۵- **امهات الاولاد و احکام بیعهن** ۶- **انساب الائمة و موالیدهم الی صاحب الامر ص** ۷- **الایمان والنذور** ۸- **تفسیر قرآن مجید** که بتفسیر اطروش معروف و درمطاوی مطالب آن با هزار بیت شعر احتجاج کرده وغیراینها که تا صد تألیف بدو نسبت داده اند .

اما لقب **اصم و اطروش** که بمعنی ناشنوا میباشد بجهت آن بوده که رافع بن هرثمه با تازیانه‌اش زده ویا دریکی از محاربات ، جراحتی بسرش رسیده و این تازیانه یا جراحت سبب ناشنوائی و ثقل سامعهٔ وی شده و بهمین لقب مشتهر گردیده است . وفات ناصر بسال سیصد و دویم یا چهارم هجرت درآمل طبرستان در هفتاد و نه سالگی واقع شد ویا موافق جمعی از ارباب سیر مقتول گردید، قبرش هم درآنجا معروف است و قبهٔ مشهوری هم دارد و بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(کتب رجالیه و متفرقات ذریعة وص ۱۶۷ت)

ناصرخسرو علوی اصفهانی بلخی ، **بن خسرو بن حارث بن علی بن حسن بن محمد بن علی بن موسی الرضا ع** - ویا خود حارث مذکور پسر عیسی بن حسن بن محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا ع میباشد . بهرحال نام اصلیش **ناصر**، لقب وی هم مانند اسم پدرش **خسرو**، کنیه‌اش **ابومعین** واز مشاهیر شعرا و عرفا بلکه فلاسفه و حکما و اعجوبهٔ روزگار واز نوادر زمان و جامع علوم ظاهریّه وباطنیّه بود. درفقه وحدیث ومراتب حکمیّه وعرفانیّه وفلسفیّه یدی طولی داشت، دراشعارش به **حجت** تخلّص میکرد ، بجهت کثرت اقوال و کلمات حکیمانه که داشته بلکه ازاکابر حکما بوده به **حکیم** موصوفش نموده و **حکیم ناصر** میگفتند بلکه گاهی به **سیدالحکما** ملقّب‌اش میداشتند .

خلاصهٔ ادوار زندگانی او بعد از تلفیق کلمات مدارك موجوده آنکه : **ولادت او** درسال سیصد و نود و چهارم هجرت واقع شد ، درنه سالگی قرآن و احادیث بسیاری را حفظ کرد ، پنج سال دیگر درتحصیل علم صرف ونحو ولغت وعروض وقافیه بسر برد، سه سال نیز در رمل و نجوم و هیئت پرداخت تا پس از هفده سالگی پانزده سال هم در تکمیل فقه و تفسیر و اخبار وناسخ ومنسوخ و وجوه قرائات مختلفه صرف اوقات نمود، قریب بهفتصد تفسیر مطالعه کرد ، بسیاری ازکتب فقهی و اخباری متداوله و جامع کبیر و سیرکبیر محمد بن حسن شیبانی حنفی را خواند ، همچنین کتاب شامل نام حضرت

رضا ع را (که ظاهراً همین فقه رضوی مشهور بین‌العلما است) خواند و بعد از تفطّن بتفاوت این دوکتاب شامل وکتاب شیبانی، اوّلی را مصاحب‌خودنمود، درسی ودوسالگی مشکلات تورات و انجیل را بفضلای یهود و نصاری آموخت ، علاوه برمراتب عالیهٔ علمیّهٔ عقلیّه ونقلیّه درعلوم غریبه وتصرفات درامور عجیبه و تسخیر جنّ وعلم‌طلسمات و نیرنجات نیز دستی توانا داشت ، با عارف بلاثانی ، شیخ ابوالحسن خرقانی (متوفّی بسال ۴۲۵ھ ق = تکه) ملاقات‌کرده واز وی‌کسب انابت و فنون طریقت نمود ، چندی درخدمت‌او بتهذیب‌باطن وانجام وظائف سیر وسلوك‌اشتغال‌داشت، با ریاضات فوق‌الطّاقة امرار حیات می‌نمود بطوری‌که‌گویند (والعهدة علیهم) ماهی فقط یك مرتبه صرف طعام میکرده است .

مدتی هم بنواحی‌گیلان و رستمدار و مصر و شام و ایران و فلسطین و حجاز و بلخ و بدخشان و خراسان و جزیرةالعرب سیاحتهاکرد ، درمصر و بغداد بوزارت رسیده و ازطرف خلیفه برسم سفارت نزد رئیس ملاحدهٔ اسماعیلیّه رفت . **سیاحتنامه‌ای** دایر بمسافرتهای ایران و شام و فلسطین و مصر و جزیرةالعرب نوشت ، مشهودات خودراکه دراین مسافرتها دیده و لطائف و محاوراتی راکه بین او و اکابر بلاد واقع‌شده نگارش داد، همین‌سیاحتنامه بااصل متن فارسی وترجمهٔ فرانسوی‌آن باهتمام بعضی‌ازمستشرقین درپاریس طبع شده‌است . دراثنای این‌مسافرتها با فضلای هردیاری مباحثات علمی‌کرد، از طرف اهل ظاهر که نسبت بحقایق عرفانی بیگانه بوده و قابلیّت درك بعضی‌ازمطالب دقیقهٔ عمیقه را نداشتند بسوء عقیده متّهم شد بلکه مورد تحقیر وتکفیر ایشان‌گردید، بالخصوص بعدازتفسیرقرآن مجیدکه درهمان‌اوقات سفارت‌بامر و اجبار رئیس‌اسمعیلیّه نوشته واز راه تقیّه بعضی ازآیات شریفه را موافق مسلك ایشان تأویل نموده بود بیش از پیش مورد طعن و تکفیر علمای وقت بوده و بالحاد وزندقه‌اش متّهم داشتند تاآنکه بدست جمعی از شاگردان خودش بقتل رسید ویا بنوشتهٔ ریاض‌العارفین با هزار مشقّت از چنگ رئیس ملاحده مستخلص شد، بهرجاکه میرفت باز خبر تکفیر می‌شنید تا در

نیشابور با برادر خود ابوسعید ، بجهت اصلاح و مرمت موزهٔ خود بدکان موزه دوزی رفت، ناگاه درآخر بازار غوغائی برخاست، موزه‌دوز نیز پی‌آن غوغا رفت، دربرگشتن پارهٔگوشتی برسر درفش‌کرده‌بود ، درجواب سئوال ازحقیقت قضیه‌گفت یکی‌ازشاگردان ناصرخسرو بدین‌شهرآمده واشعار اورا میخواند مردم نیزقربتاًالی‌الله بجهت‌ثواب‌آخرت اوراکشتند من نیز بهمین‌جهت قدری ازگوشت اورا برسر درفش‌کرده وآوردم پس‌ناصر بدان موزه‌دوزگفت‌آن موزه را زود بمن بده ، دیگر درشهری‌که نام ناصرخسرو بزبان آید و شعر اورا بخوانند نخواهم‌ماند ودرهمان‌حال ازنیشابور بیرون رفت ودرمغاره‌ای ازکوهستانات بدخشان منزوی و سالها بریاضت و عزلت گذرانید و مشمول احترامات اهالی‌آن نواحی‌گردید تا درسال چهارصد وبیست و هشتم یا سی و یکم یا هشتاد ویکم هجری قمری درهمان مغاره وفات یافته و مدفون‌گردید .

بملاحظهٔ سیاحتنامهٔ مذکورکه حاوی مشهودات وی از چهارصد و سی وچهار تا چهل و یك هجری میباشد دوتاریخ اوّلی دور از صحت بوده و تاریخ سیّمی را تأیید مینماید . اما سال پانصد وسی وچهارم هجرت‌که مجمع‌الفصحاء تاریخ وفات‌ناصرخسرو نوشته دیگر مستبعد بوده وبا تاریخ ولادت اوکه فوقاً از خود مجمع‌الفصحا نقل‌کردیم التیامی ندارد وبنا برآن باید ناصر درحین وفات صد وچهل سال داشته باشد وکسی از ارباب سیر از معمّرینش ننوشته است و ملاقات او با حکیم قطران نیز تحت عنوان قطران مذکور شد .

عقیدهٔ مذهبی ناصرخسرو درکلمات ارباب تراجم بین ملحد و زندیق و تناسخی و عارف موحّد و سنّی و شیعی زیدی یا اسماعیلی بودن مردّد میباشد . بعضی‌از ایشان درتأیید تشیّع ناصر، سه شعر سنائی راکه درشرح حالش نوشتیم (و اوّل‌آنها جملهٔ : گویندکه پیغمبر الخ میباشد) برخلاف مشهور باو نسبت داده‌اند . در مستدرك گویدکه ناصرخسرو حظّی در دین نداشته وکلام او شایستهٔ اعتماد نبود و بمراحل دور از این عوالم است . در قاموس‌الاعلام‌گویدکه احوال ناصرخسرو ازقبیل معمّا است وماهم اگر

بحکم پاره‌ای قرائن قویّه اسماعیلی بودنش را تأیید ننمائیم قضاوت دراین موضوع را اگر مقتضی باشد بعهدهٔ خود ارباب رجوع محول میداریم .

تألیفات وآثار قلمی ناصرخسرو بدین شرح است :

۱- **الاکسیرالاعظم** درحکمت ۲- **دستوراعظم** ۳- **دیوان‌اشعار** اوکه بضمیمهٔ **رساله و روشنائی‌نامه و سفرنامه و سعادت‌نامهٔ** خود او درطهران چاپ شده‌است ۴- **رساله‌ای نثری** درجواب نود ونه سؤال فلسفی ومنطقی ولغوی وطبیعی ودینی وتأویلی وغیره ۵- **روشنائی‌نامه** که منظومهٔ فارسی‌است ومذکور شد ۶- **زادالمسافر** یا **زادالمسافرین** که موافق عقائد اسماعیلیه از روی قواعد حکمی و فلسفی تألیف و دربرلین چاپ شده است ۷- **سعادت‌نامه** که مذکور شد ومنظومهٔ‌فارسی‌است ۸- **سفرنامه** که‌مذکورشد ودربرلین وپاریس‌نیزچاپ وظاهراً‌همان‌سیاحت‌نامه است ۹- **سیاحت‌نامه** که فوقاً‌مذکورشد ۱۰- **قانون‌اعظم** ۱۱- **کنزالحقائق** ۱۲- **المستوی** درفقه . اما اشعار وی بسیار وبا دیوان اوکه دسترس عموم است حاجتی بنقل‌آنها نیست و ازطرائف‌آنها **قصیدهٔ دالیهٔ** او است‌که درجواب قصیدهٔ سؤالیهٔ حکیم مجدالدین‌کسائی سابق‌الذکر در وصف عقل و روح گفته است :

بالای هفت چرخ مدوّر دوگوهرند — کز کاینات و هرچه درو هست برترند
بی‌دانشان ، اگرچه نکوهش‌کنندشان — آخر مدبّران سپهر مدوّرند
گوئی مراکه جوهر دیوان زآتشست — دیوان این زمان همه ازگل مخمّرند
جزآدمی نزاد زآدم دراین جهان — اینها زآدمند چرا جملگی خرند
دعوی‌کنند آنکه براهیم زاده‌ایم — چون نیك بنگری همه شاگردآزرند
در بزم‌گاه ، مالك شاخ زبانه‌اند — این ابلهان‌که در طلب حوض‌کوثرند
این سنّیان‌که سیرتشان بغض‌حیدراست — حقّاکه دشمنان ابوبکر و عمرند
وانانکه هست شان بابوبکر دوستی — چون دوستندچون‌همگی‌خصم‌حیدرند
گرعاقلی زهردو جماعت سخن مگوی — بگذارشان بهم‌که نه افلح نه قنبرند

وبعضی‌دیگرازابیات‌این‌قصیده‌رادرشرح‌حال‌کسائی‌حکیم‌مجدالدین‌مروزی‌مذکورداشتیم.

(ص ۶۰۷ ج ۱ مع و ۷۶۲ ت و ۳۴۳ مس و ۴۵۴۸ ج ۶ س وغیره)

ناصرالدولة **حسن بن ابی‌الهیجاء عبدالله بن حمدان** - بن‌حمدون بن‌حارث بن نعمان یا لقمان تغلبی‌که به **ابومحمد** مکنّی و بجهت انتساب بجدّش به **حمدانی** موصوف میباشد دربدایت حال بنیابت از طرف پدر صاحب موصل و نواحی‌آن بود ، در سال سیصد و هفدهم هجرت بعد از وفات پدر صاحب بالاستقلال‌آن نواحی‌گردید . توضیح این اجمال‌آنکه **حمدان** مذکورکه جدّ ناصرالدّولة و سرسلسلهٔ **آل‌حمدان** (بنی‌حمدان) است و هریك از افراد این خانواده بجهت‌انتساب‌او به **حمدانی** موصوف میباشد بقبیلهٔ بنی‌تغلب ازقبائل عرب منسوب وازامرای معتضدبالله شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹_۲۸۹ه = **رعط -رفط**) بوده وپسرش ابوالهیجا عبدالله **حمدانی** نیز از طرف هفدهمین ایشان مکتفی بالله (۲۸۹_۲۹۵ه = **رفط -رصه**) بایالت موصل ودفع اکراد یزیدی مأمور و باکمال نفوذ و اقتدار حکومتی قریب باستقلال مینمود، درخلال این‌احوال‌پسرش **حسن بن ابی‌الهیجا حمدانی** بنیابت ازپدر صاحب ووالی‌موصل ونواحی آن‌بوده تا درسال سیصد وهفدهم یا بیست و دویم هجرت ، ابوالهیجا در واقعهٔ قاهربالله پسر معتضد مذکور مقتول شد وپسرش حسن، خلف وی‌گردید، درموصل ونواحی بطور استقلال حکومت راند، درموقعی‌که مقتفی بالله بیست ویکمین ایشان(۳۲۹_۳۳۳ه = **شكط - شلج**) درسال سیصد و سی‌ام بموصل‌آمد حسن و برادرش ابوالحسن علی حمدانی هردو درخدمت خلیفه مشمول مراحم شدند وبامتیازات بسیاری نایل‌آمدند، **حسن** بلقب **ناصرالدولة** مفتخر و بحکومت موصل ونواحی منصوب‌گردید ، **علی** نیز بلقب **سیف‌الدولة** ملقّب و بایالت حلب و مضافات‌آن نامزد شد . پس‌ازآن‌که معزّالدولهٔ دیلمی در سال سیصد و سی و چهارم هجرت بغداد را مسخّر نمود ناصرالدولة تاب مقاومت در موصل نیاورد و ببرادرش سیف‌الدولة ملتجی شد اینك دولت آل‌حمدان صورت اتّحاد برخود گرفت ، سیف‌الدولة با نصارای جبال سوریه و فرنگیهائی‌که حمله برسوریه داشته‌اند محاربات بسیاری‌کرده و دراغلب غالب شد ، بآناطولی نیز حمله برد، تاآماسیه رفته و غنائم بسیاری آورد ،گرد وغباری راکه در محاربات مختلفه بربدن و روی و رخسارش

جمع میشده گردآورده و خشتی باندازهٔ کف دست درست کرد ، همان خشت را بحسب وصیّت خودش در لحد زیررویش گذاشتند . سیف‌الدولة در میان ملوك بنی‌حمدان که تماماً با صباحت روی وفصاحت‌زبان وسماحت دست و رجاحت‌عقل‌امتیازدارند بسیادت ایشان معروف و واسطة‌العقد ایشان بشمار میرفت ، دربار او مجمع ادبا وشعرا وفضلا ، خودش نیز ادیب شاعر ماهر علم‌دوست و معارف‌پرور بود ، شعر خوب را بسیار دوست میداشته و قریحهٔ شعریّه‌اش بس‌عالی بوده‌است . گویندکنیزکی داشته ازشاهزادگان روم در نهایت جمال وبجهت‌کثرت محبّت سیف‌الدولة که بدو داشته محسود دیگران گردید وسوءقصدی در بارهٔ وی‌داشته‌اند سیف‌الدولة هم از راه احتیاط اورا بقلعهٔ‌محکمی‌فرستاده و این شعر را انشا نمود :

راقبتنی العیون فیك فاشفقـــت ولم اخل قط من اشفاق
و رایت العـدو یحسدنی فیـــك مجدا بانفس الاعلاق
فتمنیت ان تکـونی بعیـدا والـذی بیننـا من‌الودباق
رب هجر یکون من خوف هجر و فراق یکون خـوف فراق

وقایع و اخبار سیف‌الدولة که با متنبّی و سری رفاء و ببغا و دیگر اکابر شعرای وقت داشته بسیاراست، عهد او ازحیث قدرت و سطوت ومعارف وترقّیات علمیّه مشعشع‌ترین اوقات دولت‌آل‌حمدان میباشد . **وفات سیف‌الدولة** روز جمعه بیست و پنجم صفر سیصد وپنجاه وششم هجری قمری بامرض حبس‌البول درحلب واقع‌شد، جنازه‌اش‌را بمیافارقین نقل داده و درمقبرهٔ پدرش ابوالهیجا دفن‌کردند .

بعد از وفات او پسرش **ابوالمعالی سعدالدولة‌حمدانی** و بعد از وفات سعدالدولة نیز پسرش **ابوالفضائل حمدانی** چندی در حلب حکومت راندند تاآنکه حلب مسخّر فاطمیّون شد و دولت‌آل‌حمدان منقرض گردید .

بعد از وفات سیف‌الدولة برادرش ناصرالدولة ازکثرت محبّتی که نسبت بوی داشته باختلال حواس ومشاعر مبتلاگردید بحدی‌که نزد اولاد و خانواده وعشیره‌اش نیز موهون شد و بقلعهٔ اردشت معروف بقلعهٔ کواشی نقلش داده ودر زندانش‌کردند تاآنکه

عصر روز جمعه دوازدهم ربیع‌الاول سیصد و پنجاه وهفتم یا هشتم هجرت درگذشت ودر تل‌توبه ازشهر موصل بخاکش‌سپردند. موافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام اگرچه ابراهیم وحسین پسران ناصرالدولة بعد از وفات پدرشان باجازهٔ شرف‌الدولـهٔ دیلمی بطرف مصر رفته و درحین ورود موصل والی آنجا را کشتند ، ملك موروثی پدرانشان را تملك نموده وسه سال هم حکومت کردند لکن بسال سیصد و هشتادم هجرت محکوم بزوال و فنا شده و آن‌همه‌کوششهای ایشان که در تسخیر ملك موروثی‌شان متحمّل بوده‌اند بهدر رفته و بی نتیجه ماند . توان‌گفت‌که‌آخرین حکمران‌آل‌حمدان ابوالفضائل مذکور پسرسعدالدولهٔ فوق است بلکه‌ازآنروکه ابوالفضائل نیزفرصتی برای‌اجرای‌حکومت‌نیافته درحقیقت‌آخرین ایشان همـان سعدالدولة میبـاشد و اصل حکمران سلسلهٔ آل‌حمدان ، ناصرالدولـة و سیف‌الدولة و سعدالدولة و تمامی مدت حکومت این خـانواده (بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام) درحدود شصت سال بوده‌است .

احمد رفعت‌گوید **بنی‌حمدان** یکی‌از قبائل عرب میباشدکه درسال سیصد وبیست و سیّم هجرت بدستیاری ناصرالدولة حکومتی درموصل و حلب تشکیل داده و درسال سیصد و شصت وهشتم منقرض‌گردیدند . درمجالس‌المؤمنین‌گوید حکومت‌بنی‌حمدان از سال دویست و نود و دویم هجرت تا نود ونه سال دیگر امتداد داشت و درسال سیصد و نود ویکم منقرض‌گردیدند. پرواضح‌است‌که این‌اختلافات ناشی ازاختلاف نظرمورّخین درکیفیّت‌حکومت‌بعضی‌ازحکام وملوك میباشدکه بعضی‌از ایشان ایّام‌ضعف وازپاافتادگی ملوك را نیزکه محض اسم بوده داخل درحساب‌کرده و جزو ایّام حکومت دانسته‌اند و بعضی دیگر فقط ایّام شوکت و اقتـدار را دورهٔ سلطنت شمرده و ایّام ضعف را کالعدم پنداشته‌اند ونظائرآن بسیار است .

ناگفته نماندکه نوهٔ ناصرالدولة **ذوالقرنین حمدانی**که پسرحمدان‌بن‌ناصرالدولهٔ فوق وملقّب به **وحیدالدولة** ومکنّی به **ابوالمطاع** بوده‌شاعری‌است ظریف وخوش‌قریحه که درمقاصد عالیه اشعار طریفهٔ بسیاری‌گفته واز او است :

انی لاحسد لا فی‌اسطر الصحف اذا رأیت اعتناق اللام للالف
وما اظنهما طـال اعتناقهما الا لما لقیا من شدة الشغف

ومسترشد للرأی قلت له استمع کفاك رشادا ان اقول وتسمعا
و نبئت بغدادا لفقدی تفجعت و حق لمن فارقت ان یتفجعا
ولا غروان تأسی بلاد سکنتها علی اذا ماسرت عنها مودعا

ذوالقرنین درماه رجب چهارصد وچهاردهم هجرت ازطرف ظاهر بن‌حاکم‌عبیدی صاحب دیار مصریّه متقلّد حکومت‌اسکندریّه و نواحی‌آن بوده و بفاصلهٔ یکسال بدمشق برگشت، درماه‌صفرچهارصد و بیست وهشتم‌درگذشت ولفظ ذوالقرنین‌نام‌اصلی‌وی‌بوده ولقب‌نیست.
(ص ۱۵۲ و۲۰۰ و۴۰۰ ج ۱کا و ۱۹۸۱ ج۳س و۱۲۷ ج۳فع و۱۸۹ لس)

ناصرالدین **احمد بن محمد بن محمد** - بعنوان قاضی **احمد** بن‌محمد‌بن‌محمد نگارش یافته‌است.

ناصرالدین **احمد بن‌محمد بن منصور** - در باب کنی بعنوان **ابن‌منیر** احمد بن محمد می‌آید.

ناصرالدین **سعید بن مبارك** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

ناصرالدین‌شاه **بن محمد شاه بن عباس میرزا بن فتحعلی‌شاه قاجار** - شب یکشنبه ششم ماه صفر هزار و دویست و چهل و هفتم هجری قمری در تبریز آذربایجان از مخدّرهٔ معظّمه بانو مهد علیا دختر امیرمحمدقاسم‌خان و دخترزادهٔ فتحعلی شاه متولد شد، بعد از وفات محمد شاه درسال هزار و دویست و شصت و چهارم بسلطنت‌رسید، پنجاه‌سال‌فرمانفرما وحکمران‌بالاستقلال‌کشورایران وعهداو مشعشع‌ترین دورهٔ سلطنت قاجاریّه بود، درمذهب اثنی‌عشری و محبت خانوادهٔ رسالت ص اعتقادی راسخ داشت، بزیارت حضرت رضا ع مشرّف و محض افتخار خدمت باهل بیت عصمت مقداری از صحن مقدّس رضوی ع را جاروکرد، درسال هزار و دویست وهشتاد وهفتم بعتبه‌بوسی ائمهٔ عراق ع رفت و مخارج‌گزافی محض احیای مذهب مصروف نمود، در بغداد درحدود صد هزار تومان به‌تزیینات مرقد امام‌اعظم ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت‌کوفی

خرج کرد، درحین ورود کربلا بعداز غسل زیارت، تشرّف بحرم حضرت ابوالفضل ع را تصمیم داد، اطرافیان جسارتاً بعرض رسانیدند که معمولاً تشرّف بحرم حسینی را مقدّم میدارند درجواب فرمود که این دستگاه سلطنت است و باصول آن من آشناتر از شما هستم کسی که بخواهد بحضور شاهنشاه برود باید نخست، وزیر دربار را دیده واستجازه نماید.



عکس ناصرالدین شاه قاجار -۱۲

در حرم مطّهر حسینی نیز که خلوت کرده بوده‌اند خواستار روضه‌خوانی شد، فوراً سیدحبیب روضه‌خوان عرب حسب‌الامر همایونی حاضر شد، درپیشروی قبرمطهّر ایستاده وعرض کرد ای‌جدّ مظلوم، ناصرالدین عرض میکند فراموش نمیکنم آن ساعتی راکه در عرصهٔ کربلا یکّه و تنها پشت به نیزه کرده وَهَلْ مِنْ ناصِرٍ میگفتی اینك آمدم ولی افسوس بعداز وقت آمدم، شاه ازکثرت بیتابی غش کرده و بیحال شد، برواق مطهّرش آوردند و بحکم **الناس علی دین ملوکهم** درباریان وی نیز با بنای مساجد و تزیینات و تعمیرات مشاهد مقدّسه و طبع کتب دینیّه و اقامهٔ مجالس دینی وغیرآنها مصدر خدمات مذهبی بزرگی بوده‌اند. ناصرالدین شاه درنظم ونثر وادبیّات فارسی ماهر و سفرنامهٔ اوکه جریانات مسافرت خود باروپا را بقلم خودش نوشته چاپ شده و معروف است. اشعارش متوسط بوده وبه **ناصر** تخلّص میکرد و اگرچه در جایی ازکتب متداوله بنظر نرسیده لکن موافق آنچه درالسنه دایر ومشهور میباشد اشعار ذیل را بدو منسوب دارند که درمسافرت عتبات درکربلای معلّی گفته است:

خرّم دلی که منبع انهار کوثر است	کوثرکجا ز دیدهٔ پراشك بهتر است
نام‌حسین‌وقبرحسین(کرب‌وبلاخل)هردودلرباست	نام علی اکبر ازآن دلرباتر است
رفتم بکربلا بسر قبر هرشهید	دیدم که تربت شهدا مشك وعنبر است

هریك شهید مرقد او چارگوشه داشت — شش گوشه یك ضریح در این هفت کشور است
پرسیدم ازکسی سببش را بگریه گفت — پائین پای قبر حسین قبر اکبر است
پائین پای قبر علی اکبر جوان — هفتاد و یك شهید چو خورشید انور است
در سمت راست مرقد، یك پیر جلوه کرد — درگوشهٔ رواق که نزدیکی در است
پرسیدم از مخادم اینجا مزار کیست — گفتا حبیب نور دو چشم مظاهر است
در جنب نهر علقمه دیدم یکی شهید — گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است
گفتا خموش باش که عباس نامدار — منظور او ادب بجناب برادر است
رفتم بخیمه‌گاه و شنیدم بگوش دل — آنجا فغان زینب و کلثوم اطهر است
وارد شدم به حجلهٔ داماد شاه دین — دیدم عروس قاسم دستش ز خون تر است
رفتم ز کربلا بسر مرقد علی — دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است
ناصر چو بر نجف برسید و بگریه گفت — هرصبح و شام چشم امیدم بدین در است

نیز در نجف اشرف خطاب بحضرت امیرالمؤمنین ع گوید :

اسکندر ومن ای‌شه معبودصفات — هردو بجهان، صرف نمودیم‌اوقات
برهمّت من کجا رسد همّت او — من‌خاك‌درت‌جستم و او آب‌حیات

وفات ناصرالدین شاه - روز جمعه دوساعت بعد از ظهر هیجدهم ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق اوّل مه ۱۸۹۶میلادی‌که درصدد اجرای مراسم معمولهٔ سلطنت پنجاه‌ساله بوده‌اند بواسطهٔ عدم مساعدت تقدیر خداوندی درحرم امامزادهٔ واجب‌التعظیم حضرت عبدالعظیم‌حسنی ازخاك ری بدست میرزا رضا نامی‌کرمانی بقتل‌رسید، دربقعهٔ‌مخصوص بین‌الحرمین (حضرت‌امامزاده‌عبدالعظیم و امامزاده‌حمزة‌بن‌موسی‌الکاظم‌ع) مدفون‌گردید.

(اطلاعات متفرقه)

ناصرالدین **عبدالله بن‌عمر** - بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است .

ناصر کبیر **حسن بن علی** - بعنوان **ناصرالحق** مذکور افتاد .

ناصرلدین‌الله **احمد بن‌مستضییء بنورالله حسن** - سی و چهارمین خلیفهٔ عبّاسی بغدادی است‌که درپانصد و هفتاد و پنجم هجری قمری دربیست

وسه سالگی بعداز وفات پدر بخلافت نشست ، بسیار عادل ومقتدر بود، علاوه بر توسعهٔ بلاداسلامی مساجد ومدارس وبنگاهها ومؤسسات خیریهٔ بسیاری تأسیس داد، بنوشتهٔ حاج شیخ عباس قمی ناصر اظهار تشیع کرده وبمذهب امامیه مایل بود واز اعیان الشیعة نقل است که سرداب غیبت در سامرا نیز از بناهای ناصرلدین‌الله است . از ابن‌الطقطقی هم نقل است که ناصر از افاضل و اعیان خلفا و بسیارکارآزموده وسیاسی و باهیبت وصولت بود ، به رأی امامیه می‌رفته و بسیار دوست میداشت که کارهای رعیت را خودش بنفسه انجام داده و مباشرت نماید . شبها برای استعلام احوال رعیت میگشت ، زیاده ازحد مسجد و کاروانسرا و مهمانخانه و موقوفات وآثار خیریه بیادگار گذاشته‌است . شاعر و مؤلف ومحدث بوده وبسیاری از اکابر از وی روایت میکنند. چندین کتاب تألیف داده و ازآنجمله کتابی است درفضائل حضرت امیرالمؤمنین ع ، قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر ع را هم مأمن قرار داده‌بوده‌که هرمقصری بدانجا ملتجی‌میشد موردعفو واغماض میگردید پس چندشعری که صریح درتشیع هستند از وی نقل کرده‌است. ناصرلدین‌الله بیشتر ازدیگر خلفای‌عباسی چهل وهفت‌سال خلافت کرده تا درسال‌ششصد وبیست ودویم هجرت وفات یافت و موافق‌آنچه درشرح حال خواجه‌نصیرطوسی‌اشاره نمودیم در رصافهٔ دمشق مدفون‌گردید ودراینکه ناصرلدین‌الله درسمت پایین‌پای حضرت موسی‌بن‌جعفر ع قبری برای خودش تهیه کرده بوده ویکی از قرائن متقنهٔ تشیع او است رجوع بشرح حال خواجه نمایند. (ص ۴۵۴۹ ج۶س و۱۹۳۳ ج۳نی وغیره)

ناطق اصفهانی **ملا زمان** - از شعرای ایرانی عهد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷هـ ق = **غنب - غعز**) میباشدکه ولادتش درقهپایه و نشو و نمایش دراصفهان بود، اشعارقدمارافی‌الجملة تتبع کرده و به **ناطق** تخلص مینموده وازاواست:

چومرغ‌دل‌بآن‌زلف‌آشیان‌کرد	پریشانی مرا زنجیربان کرد
بآن زلف پریشانی که داری	بما یک‌روزهم‌شب میتوان‌کرد

در اواسط سلطنت شاه معظم درگذشت . (ص ۴۰۴ تذکرهٔ نصرآبادی)

ناطق اصفهانی **میرزا صادق** - از نامداران شعرای ایرانی قرن سیزدهم هجری قمری میباشدکه درتاریخ‌گوئی وعددجوئی قدرتی‌عجیب داشت، دراین فن‌گوی سبقت از دیگران ربوده‌بود چنانچه عدد ابجدی هریك مصراع ازاکثر قصائدش ، مادهٔ تاریخ سال یکی‌از وقایع بود . درتاریخ هربنائی چندین قصیدهٔ فریده بهمین‌اسلوب تمام مینمود، من‌جمله قصیده‌ای در تاریخ اتمام‌تذهیب‌ایوان وگنبد مطهّر حضرت معصومه (که سال هزار و دویست وهیجدهم هجرت درتحت‌توجهات‌خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار بوقوع پیوسته) در قم انشا کرده است‌که مشتمل برستایش‌آن مخدّرهٔ معظّمه و مدح خاقان و توصیف‌گنبد مطهّر و حاوی شصت و دوبیت (یکصد و بیست و چهار مصراع) بوده و عدد ابجدی هرمصراعی مطابق عدد همان سال مذکور میباشد . عجب‌تر آنکه عدد ابجدی هریك ازجملات ذیل نیز علاوه برهریك مصراع‌قصیده مطابق عدد همان سال است .

بسم‌الله الرحمن الرحیم باسم موجودکریم=۱۲۱۸
این قصیده مسما بقصیدهٔ معجزیه است=۱۲۱۸
شصت‌ودو بیت=۱۲۱۸ یکصد و بیست‌وچهارمصراع=۱۲۱۸

ازآن‌روکه از طُرف وعجائب قصائد است بنقل همهٔ ابیات‌آن میپردازد :

این قبّه گلبنی است بزیور برآمده=۱۲۱۸
یا پاك گوهریست پراز زیور آمده=۱۲۱۸
این دوحه‌ایست کامده از جنّت‌العلا=۱۲۱۸
یا کوکبی است سعد و منوّر برآمده=۱۲۱۸
این زیب عرش یاکه بود کوی‌آفتاب=۱۲۱۸
یا نور حق‌که برهمه اشیا درآمده=۱۲۱۸
این قبّه را چه اوج‌که با ارتفاع آن=۱۲۱۸
این‌قبّه راست‌اوج بجایی که‌پیش‌وی‌خا=۱۲۱۸
صدر فلك بچشم ملك احقرآمده=۱۲۱۸

وین‌قبه راست‌جای‌بجایی‌که پایه‌اش=۱۲۱۸

از اوج مهر و ماه و زحل برتر آمده=۱۲۱۸

وین قبهٔ رفیع بدانجا رسانده قدر=۱۲۱۸

کز قدر با سپهر برین همسر آمده=۱۲۱۸

وین‌قبه و زمین زهمین رفعت‌وجلال=۱۲۱۸
بااین‌شکوه و وسعت‌این‌قبه وزمین‌خدا=۱۲۱۸

عرشی بدهر با فلکی دیگر آمده=۱۲۱۸

وین‌صحن به‌زصحن‌جنانست‌بهر آنك=۱۲۱۸

آبش به از بقا و به از کوثر آمده=۱۲۱۸

از دل سؤال کردم وگفتم مرا بگو=۱۲۱۸

کین‌صحن ازچه‌رو، زجنان بهتر آمده=۱۲۱۸

دل‌درجواب‌گفت‌که اینك‌دراین‌سؤال=۱۲۱۸

عقل طویل قاصر و فهم اقصر آمده=۱۲۱۸

بهتر بود بحسن وعلو ازجنان درآن=۱۲۱۸

مسکن‌که بنت موسی بن جعفر آمده=۱۲۱۸

زهرا عفاف فاطمهٔ بنت موسی آنك=۱۲۱۸
شمس جلال فاطمهٔ بنت موسی‌آن خدا=۱۲۱۸

بروی شرف ز فاطمه و حیدر آمده=۱۲۱۸
کاحفاد خاص فاطمه و حیدرآمده خدا=۱۲۱۸

معصومهٔ که در ره ایوان اقدسش=۱۲۱۸

ازقدر وصدق حور وپری چاکر آمده=۱۲۱۸

شهزادهٔ‌که هردو سرا جدّش از عطا=۱۲۱۸

با طالبان مذهب حق یاور آمده=۱۲۱۸

مخدومهٔ مکرمه‌آن نجم اوج دین=۱۲۱۸

کز مهر و ماه رأس نکوش انور آمده=۱۲۱۸

از اوج علم وفضل وادب کوکب جمیل=۱۲۱۸
وز درج حلم ومجد وشرف گوهر آمده=۱۱۲۸
جدّ آمده رسول حق و جدّه‌اش بتول=۱۲۱۸
با یمن عصمت از پدر و مادر آمده=۱۲۱۸
یك جدّ او نبی شرف کل کاینات=۱۲۱۸
کز جود حق زجمله رسل مهتر آمده=۱۲۱۸
یك جدّ او علیست که ازعون کردگار=۱۲۱۸
در روز جنگ صفدر و نام‌آور آمده=۱۲۱۸
یك جدّ او حسین علی آنك در سخا=۱۲۱۸
جدّ دگر حسین علی‌دان که ازسخا خدا=۱۲۱۸
مولای عاصیان و شه محشر آمده=۱۲۱۸
جدّ دگر علی حسین است کاز کرم=۱۲۱۸
دین داور و رحیم و رهی‌پرور آمده=۱۲۱۸
باشد علی برادر وی آنکه نور ماه=۱۲۱۸
عکسی ز نور اوست بدنیی بر آمده=۱۲۱۸
موسی کاظم آمده باب وی و وزان=۱۲۱۸
احسان وعدل وجود وسخایی‌مر آمده=۱۲۱۸
نه به ز جدّه‌اش بجهان فطرتی نکو=۱۲۱۸
درگیتی از نسب نه ازو به نه شبه‌وی خدا=۱۲۱۸
نه مثل جدّ عالی آن صفدر آمده=۱۲۱۸
دردهر ازحسب نه ازاو بهتر آمده خدا=۱۲۱۸
برمسلمین ز مجد و همم کرد رهبری=۱۲۱۸
برزایرین بجود و کرم رهبر آمده=۱۲۱۸

روی جهان ز درگـه او یـافت آبرو=۱۲۱۸

پشت فلـك بسجـدهٔ او چنبـر آمده=۱۲۱۸

روی امید جملـهٔ عالم باین در است=۱۲۱۸

حاجت هر آنچه‌بوده ازاین‌در بر آمده=۱۲۱۸

فوج ملـك ز شوق دمـادم گشوده پر=۱۲۱۸
اهل ملك‌گشاده پر وبال روز وشب‌خا=۱۲۱۸

وز عرش برزمین پـی یکدیگر آمده=۱۲۱۸

یك جا زبهر چاکری زایران اوست=۱۲۱۸

یك جـا زبهر خـادمی این درآمده=۱۲۱۸

کردم بدل خطاب‌کـه این قبهٔ چنین=۱۲۱۸

قدر ازکه‌یافت ازکه بزیب و فرآمده=۱۲۱۸

گفتـا بعون ایزد و سلطـان عصر آن=۱۲۱۸
گفتا ز لطف ایزد و قاآن عصر آن خا=۱۲۱۸

کـو راز لطف فتح علی یـاور آمده=۱۲۱۸

سلطان عهد فتحعلی شـاه آن کـز او=۱۲۱۸

بستـان ملك وگلبن جـا نرا بر آمده=۱۲۱۸

زیب و نشاط بهر همه‌کشور آمده خا=۱۲۱۸

آن پـادشاه کـز اثـر عدل و داد او=۱۲۱۸

شهباز وکبـك هم پر وهم شهپر آمده=۱۲۱۸

بستان ملك الخ خا

آن خسرو زمین‌کـه باوج قـدوم او=۱۲۱۸

اورنگ و ملك را بفلك سر بر آمده=۱۲۱۸

کشورگشای عـالم و زین ملوك آن=۱۲۱۸

کـز او کمال و قـدر بهر کشورآمده=۱۲۱۸

فرماندهی کـه نزد کمین بندهٔ سراش=۱۲۱۸

هرشاه بـوده بنـده و فرمان برآمده=۱۲۱۸

عبد ومطیع وبنده وفرمان برش زجان=۱۲۱۸

کسرای ورای وسنجر واسکندرآمده=۱۲۱۸

خاقان برای بنـدگی او ز ملك چین=۱۲۱۸
خاقان بعدل چاکر وی آمده زچین خا=۱۲۱۸

از طـرف روم زایـر او قیصرآمده=۱۲۱۸

وز روم بنده‌اش ز منن قیصرآمده خا=۱۲۱۸

از بهـر سود بردر دربـار عدل وی=۱۲۱۸
از راه عجز بـر در دربار عدل اوخا=۱۲۱۸

نوشیروان ز وجـد روان از سرآمده=۱۲۱۸

وی را هزار بنده بودکز شکوه وشأن=۱۲۱۸

هر بنده صدملك شه وصد سنجرآمده=۱۲۱۸

هم آن بداوران ز سخا آمده کفیل=۱۲۱۸

هـم آن بسروران ز عطا سرورآمده=۱۲۱۸

تا امن شاه آمـده دادار ملك ودین=۱۲۱۸

تـا عدل شاه صاحب بـوم و برآمده=۱۲۱۸

تیهو جلیس و مونس بـاز جری شده=۱۲۱۸
تیهو بزیرچنـگل شاهین نموده جا خا=۱۲۱۸

آهـو انیس و حـارس شیر نرآمده=۱۲۱۸

واهـو مدام همسر شیر نـرآمده خا=۱۲۱۸

ازعالمش فزون صف میدان ومعرکه=۱۲۱۸

از انجمش فـزون سپه ولشگرآمده=۱۲۱۸

رمح و حسام آن شه دوران بگاه حرب=۱۲۱۸
صمصام و رمح شاه چوموساگه نبردخا=۱۲۱۸

بیضا بچنگک گاهی و گـاه اژدر آمده=۱۲۱۸

انجم سپاه ماه رکاب و فلـك خیـام=۱۲۱۸

مهر از بـرای شـاه همی افسر آمده=۱۲۱۸

شمشیر و بزم و مجلس و میدان و طبل وی=۱۲۱۸
شمشیر و طبل و مجلس عالی و بزم وی خا=۱۲۱۸

زاوصاف هریك از دگری اشهر آمده=۱۲۱۸

از مهـر او بیـزم ولـی آمـده ضیـا=۱۲۱۸
خون میچکد زخنجر و ازسینه حسود خا=۱۲۱۸

ازکین او بحلـق عـدو خنجر آمده=۱۲۱۸

کـز بهر او هلال ابـدا خنجر آمده=۱۲۱۸

هرروز بهر چاکـر آن داور زمین=۱۲۱۸

خنك فلك بطوع به زین زر آمده=۱۲۱۸

دربحر جود وبرج عطا حلم وبیدقش=۱۲۱۸

آن آمد است لنگر وآن محور آمده=۱۲۱۸

دوران جمال ومجلس ویرا چودید گفت=۱۲۱۸

مهری ز اوج جود سوی خاور آمده=۱۲۱۸

نه به ز وی بزیر فلك بوده است شاه=۱۲۱۸

نه مثل او بروی زمین داور آمده=۱۲۱۸

این قبّه زیب زین شه والاتبار دید=۱۲۱۸

کز برو قدر داور بحر و بر آمده=۱۲۱۸

گفتـم ز جـود شاه بعـالم قصیدهٔ=۱۲۱۸

کز آن دهان فکر پـر از شکر آمده=۱۲۱۸

کردم رقم ز یمن الـه این قصیده را=۱۲۱۸

کز یمن آن بدفتر من جـوهر آمده=۱۲۱۸

ابیات این قصیده هر آن یك بدلبری=۱۲۱۸

مانند حسن روی بتـان دلبـر آمده=۱۲۱۸

گفتم قصیدهٔ کـه چنـان لعل پربهـا=۱۲۱۸

مقبـول طبع قـابـل هراشعر آمده=۱۲۱۸

هرمصرعی ازین‌چو یکی حور لاله‌رو=۱۲۱۸
مصراع این قصیـده باتمامی بنـا خدا=۱۲۱۸

هر بیت‌آن دومـاه پـری پیکر آمده=۱۲۱۸

هر یك‌عیان چوماه باین‌دفتر آمده خدا=۱۲۱۸

ناطق دعا بگوکه بمر آت طبع وعقل=۱۲۱۸

پیـدا دعـای شـاه عطاگستر آمده=۱۲۱۸

تا اسم نرگس‌آمده و لالـه در زبان=۱۲۱۸

تـا نـام اصفر آمـده و احمر آمده=۱۲۱۸

چهر موالی شه و روی عدوی شاه=۱۲۱۸

از شـوق احمر و ز عنـا اصفر آمده=۱۲۱۸

خود ناطق اصفهانی بعدازشعر آخری فوق این سه شعر ذیل‌راگفته وموافقت عددابجدی هریك ازدوجملهٔ **شصت و دوبیت** و **یکصد و بیست وچهار مصراع** را با تاریخ مذکورفوق (اتمام تذهیب‌ایوان وگنبد حضرت معصومه) مصرّح داشته‌است چنانچه فوقاً اشعارداشتیم

ز طبع من چـو شـد نظم ایـن قصیـده   کـه هـر بیتش دو درّ شـاهـوار است

بود (**شصت و دوبیت**=۱۲۱۸) ابیاتش‌اما   (**مصارع یکصد و بیست‌وچهار**)=۱۲۱۸است

از آن تـاریخ ابیـاتش هـویـدا است   از ایـن تـاریخ مصـراع آشکار است

مخفی نماندکه دونسخهٔ تاریخ قم چـاپی موسوم به مختارالبلاد و تذکـرهٔ زینت‌المدایح

خطّی تألیف محمد صادق وقایع نگار از معاصرین ناطق (که بشرح حال اجمالی او بعنوان هما اشاره خواهیم کرد) در چندی از ابیات این قصیده مغایر هم بودند ، ماهم بعضی از آنها را بطور نسخه بدل بعلامت (خا) تذکردادیم چنانچه تاریخ قم را اصل قرار داده ونسخهٔ زینت‌المدایح‌را بعلامت‌خا اشعارداشتیم وبعضی‌دیگرراکه درزینت‌المدایح بعوض بعضی از اشعار تاریخ قم بوده و عنوان نسخهٔ بدلی را مناسبت نداشت ذیلاً تذکر میدهد . چنانچه بعد از شعر هفتمی فوق (وین قبّه و زمین ـ الخ) این‌شعر:

وین قبّهٔ مطهّر و این قصر باشکوه=۱۲۱۸

هریک بلطف الطف و نیکوتر آمده=۱۲۱۸

بعد از شعر هیجدهم فوق (یك جدّ او نبی ـ الخ) این شعر:

جبریل را کمال ز منزلگه نبیست=۱۲۱۸

که از منزلت بکل ملك سرورآمده=۱۲۱۸

بعد از شعر سی‌ام فوق (کردم بدل خطاب ـ الخ) این شعر:

با حب و ابتهاج مرا دل جواب‌گفت=۱۲۱۸

کی در بیان ز زهره دلت ازهرآمده=۱۲۱۸

این قبّه زیب‌جست زسلطان‌عصرآن=۱۲۱۸

کو راز لطف فتح علی یاورآمده=۱۲۱۸

بعد ازشعر سی وسیّم فوق (آن پادشاه کز اثر ـ الخ) این شعر:

جم بارگه‌که بیدق نصر من‌اللّهیش=۱۲۱۸

اندر سپهر وقر و عطا محورآمده=۱۲۱۸

بعد از شعر چهل و هفتم فوق (شمشیر و طبل و مجلس ـ الخ) این شعر:

این‌یك‌چوجنّت‌آمده‌وان‌یك‌چوبوستان=۱۲۱۸

وان یك‌چو برق‌آمده وین‌تندرآمده=۱۲۱۸

بعد از شعر پنجاه و سیّم فوق (این قبّه زیب زین شه ـ الخ) این شعر:

حاصل چوقبهٔ اوج بزرداد مهر گفت=۱۲۱۸

این‌قبهٔ قدر و زینت و اوج زرآمده=۱۲۱۸

در زینت‌المدایح بعوض بعضی‌از اشعار دیگر مختارالبلادبوده و ناگفته نماندکه مجموع ابیات این قصیده‌که در تاریخ قم و زینت‌المدایح نقل‌کرده شصت ویك بیت است وحال آنکه هردو بشصت و دوبیتی بودن‌آن تصریح‌کرده‌انـد و ظاهرآن است‌که یك بیت از قلم‌افتادهٔ هرکدام یکی‌ازهمان ابیات اضافی دیگری‌بوده و اشکالی درتکمیل عدد شصت ودو نمیباشد بلکه بنابرآنچه بعنوان‌نسخه بدل مرقوم شده وچند بیت استقلالی‌که فوقاً از زینت‌المدایح‌نقل‌گردیده مجموع ابیات دونسخه بیشتر ازعدد مذکور میباشد . ظاهر آن است‌که همهٔ‌آنها از خود ناطق میباشدکه نخست ، قصیدهٔ شصت و دوبیتی انشا کرده و بعداً بعوض بعضی از ابیات‌آن‌کـه بجهت انزحاف وزن ویا جهاتی دیگر پسندهٔ طبع وقاد خوش‌نبوده یك بیت یا یك مصراع دیگر ازنو انشاکرده‌که علاوه‌برسلاست ومطبوع بودن ابیات قصیده ، قدرت شعری وبالخصوص تخصّص او دراین‌نحوهٔ تاریخ‌گوئی دیگر روشن‌ترگردد .

ناطق غیراز قصیدهٔ فوق قصیده‌ای نیز در **تاریخ اتمام تعمیرات مدرسهٔ فیضیهٔ قم**که نیز باهتمام خاقان مغفور فتحعلی شاه‌قاجار درسال هزار ودویست و هفدهم هجری‌قمری وقوع یافته انشاکرده‌کـه شمارهٔ ابیاتش نوزده بیت و عدد ابجدی حروف هرمصراع‌آن نیز مطابق عدد سال مذکور است :

سلطان عهد فتحعلی شاه آن کـزو=۱۲۱۷

بفزود زیب و زینت دهر وسرای علم=۱۲۱۷

دارای مهررای جم اجلال وکی‌نشان=۱۲۱۷

کز رای وی گرفته بلندی هوای علم=۱۲۱۷

جمشید روزگارکه از حکم وی شده=۱۲۱۷

تـا برفلك بلنـد بهرجا لـوای علم=۱۲۱۷

سلطان جم نگین انوشیروان سیر=۱۲۱۷

کز حسن وعدل اوست شکوه و بهای علم=۱۲۱۷

شاه زمان خدیو زمانه آنکه ازو=۱۲۱۷

قدر وکمال وزینت واوج وصفای علم=۱۲۱۷

شاهی کاز امر او شده برپا لوای دین=۱۲۱۷

شاهی کاز اسم او شده برپا سمای علم=۱۲۱۷

ازحکم او بجاست بکیهان ستون دین=۱۲۱۷

ازامر وی بپاست بگردون ندای علم=۱۲۱۷

با سهم او فتاد تزلزل بجسم جهل=۱۲۱۷

از عدل او فزود ترفع سمای علم=۱۲۱۷

عقل ومقال او شده بهجت نمای جود=۱۲۱۷

عدل وکمال او شده نزهت فزای علم=۱۲۱۷

زیبا بماه جود وی آمد عذار عدل=۱۲۱۷

تابان بچهر رای وی آمد لقای علم=۱۲۱۷

بنیاد شد ز عاطفت او مقام امن=۱۲۱۷

آباد شد ز مرحمت او بنای علم=۱۲۱۷

شد از عطای شاه بنا مدرسی بقم=۱۲۱۷

کاز وی رسید برهمه گیتی نوای علم=۱۲۱۷

بازیب مدرسی وزهرحجره صبح وشام=۱۲۱۷

آید درون بحجرهٔ جنّت صلای علم=۱۲۱۷

در او مکین بود بعبادت فقیه عقل=۱۲۱۷

در او قرین بود باجابت دعای علم=۱۲۱۷

روزی دراو بکسب علوم آنکه جست جای=۱۲۱۷

شد عقل ونقل او حکم و رهنمای علم=۱۲۱۷

چون زیب جست واز پی تعلیم اهل دین=۱۲۱۷

کردند جادر آن چو بآنجاست جای علم=۱۲۱۷

ناطق صفا وحسن باین قطعه داد و گفت=۱۲۱۷

برپای شد ز لطف شه دین بنای علم=۱۲۱۷

هر مصرعی از این پی اتمام او گواه=۱۲۱۷

هر بیت آن چو علم دوان از قفای علم=۱۲۱۷

بادا بقای دولت و اقبال شه بدهر=۱۲۱۷

تا باد اوج ملّت و دین و بقای علم=۱۲۱۷

قصائد بسیار دیگری نیز بهمین اسلوب و رویّه بدو منسوب است. اگرچه نظیر آنها از محتشم کاشانی سابق الذکر و راغب قمی سابق الذکر وچنانچه خواهد آمد از وحشی بافقی و میرزا امین نصرآبادی و میرزا محمدطاهر نصرآبادی و بعضی دیگر نیز صدور یافته و دارای بعضی از امتیازات دیگر نیز میباشند لکن توان گفت که این همه توسّع وسعهٔ صدر دراین رشته ، ازامتیازات خاصّهٔ ناطق است وبعبارت دیگر ساحری است نه شاعری .

وفات ناطق بسال هزار و دویست و سی تمام هجری قمری واقع گردید .

(زینت المدایح وص ۸۸ مختارالبلاد و ۵۲۶ ج ۲ مع)

ناظم الاطباء **میرزا علی اکبرخان** - بن محمدحسن بن علی اکبر بن محمدعلی بن محمدکاظم بن ابوالقاسم بن محمدکاظم بن سعیدشریف **نفیسی**، معروف به **ناظم الاطباء** ، از اطبّای نامی قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد، در بدایت حال تا نوزده سالگی تحصیلات مقدّماتی معمولی را درمولد خودکرمان از بلاد ایران خاتمه داد ، درنزد مدرّسین معروف آن بلده بخواندن متداولی حکمت آغازکرد ، در پایان سال هزار و دویست و هشتاد و دویم هجرت برای تحصیل طبّ بطهران رفته ودر دارالفنون آنجا (که سال چهارم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار از طرف میرزا تقی خان امیرکبیر معروف تأسیس یافته) بتحصیل آن فنّ شریف پرداخت، بفاصلهٔ سه سال که هنوز


عکس ناظم‌الاطباء میرزا علی‌اکبرخان -۱۳

دورهٔ آن علم را بپایان نرسانده بوده طبابت فوج مهندسی بدو محول شد، درسال هشتاد و هشت نیز که عموم مردم علاوه برقحط و غلای شدید مبتلای امراض گوناگون بوده‌اند در خدمات طبابتی واعمال وظائف معالجه اهتمام تمام بکار برد، درهشتاد و نهم فارغ التحصیل شدو بریاست بیمارستان دولتی و عضویت مجلس حفظ الصحة علی الترتیب منصوب گردید ، چندی نیز طبیب مخصوص دربار همایونی بود ، مدتی هم باصفهان وقمشه ونواحی بختیار مسافرت کرده وبعدازمراجعت درطهران بانجام وظائف طبابت عمومی اشتغال یافت ، در سال سیصد و نهم و دهم که اکثر اطبّا بجهت وبای عمومی فرارکرده بودند باکمال شهامت در طهران مانده و بیش از پیش اهتمام تمام درمعالجات لازمهٔ بیماران بکاربرد واز این‌رو دیگر موردتوجهات شاهانه‌شد ودراثر امانت وصداقت طبیب مخصوص اندرون شاهنشاهی گردید واز تألیفات او است :

۱- **پزشگی‌نامه** در علم **تراپوتیك** (داروشناسی) که از معروف‌ترین کتب مؤلفه در این موضوع وموردتوجه اهل‌فن‌میباشد ودرسال‌یکهزار وسیصد وچهاردهم‌هجرت‌تألیف وبفاصلهٔ سه سال درطهران چاپ شده است ۲- **تعلیمات ابتدائی** که نیز درطهران چاپ و چندین سال ازکتابهای درسی سال اول و دویم مدارس جدید بوده است ۳- **دستور زبان فارسی** که نیز در طهران چاپ شده است و غیراینها .

وفاتش بسال‌هزاروسیصدوچهل‌وسیّم‌هجرت‌درهفتادو نه‌سالگی‌واقع‌شد و **نفیسی گفتن** او نیز همانا بجهت انتساب بجدّ اعلی دهمینش حکیم **برهان‌الدین نفیس‌بن عوض‌کرمانی** است‌که معروف‌ترین اطبّای اواسط قرن نهم هجرت وبه **طبیب نفیس** معروف بوده و در

کرمان میزیسته‌است تا بجهت شهرتی‌که داشته ازطرف‌پادشاه عالم وعلم‌دوست الغ‌بیگ بن شاهرخ بن امیر تیمورگورکان (۸۱۴-۸۵۳ھ = ضید-ضنج) در سمرقند احضار و در شمار دانشمندان‌آن دیار با احترام تمام میزیست تا بعد از وفات الغ‌بیگ باز بکرمان مراجعت‌کرده وتاآخر عمر بانجام وظائف مربوطه اشتغال داشت واز تألیفات او است :

۱- **سمومات** ۲- **شرح‌الاسباب‌والعلامات** که‌کتاب‌عربی اسباب و علامات نام‌محمد بن علی بن عمر سمرقندی راکـه از مهم‌ترین کتابهای طبّی بـوده شرحی خوب مزجی عربی نوشته و مطالب‌آنرا بیش از انتظار واضح و مبین داشته و درسال هشتصد و بیست و هفتم هجرت از تـألیفش فارغ و اهدای سلطان الغ بیگ فـوق نموده است ۳- **شرح موجزالقانون** عربی **علی بن ابی‌الحزم** قرشی‌که شرح حالش درباب‌کنی بعنوان **ابن نفیس** خواهدآمد وچنانچه اصل **کتاب‌موجز** بهترین مصنّفات مختصر یا مطول طبّی ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر است همین شرح نیزکه عربی وبشرح‌نفیسی معروف میباشد بهترین‌شروح آن‌کتاب‌است ودراوّل ذیحجهٔ هشتصد وچهل ویکم هجرت درسمرقند ازتألیف‌آن‌فراغت یافته و درهند چاپ و درایران نیز با شرح اسباب‌فوق یکجا بطبع رسیده چنانچه شرح اسباب در لکناو و کلکته نیز چاپ شده است و سال وفات نفیس بدست نیامد .

(کف وص ۱۸۶۴ مط و اطلاعات متفرقه)

ناظم‌الملك

میرزا جهانگیرخان- بـن محبعلی حسینی مرنـدی ، ملقّب بـه **ناظم‌الملك** ، از اکابر فضلای درباریان ایرانی میباشدکـه مدتی بسفارت بغداد منصوب و مصدر خدمـات کشوری بسیاری بود ، مقداری از طرف جـام خراسان‌که متنازع فیه ایران و افغان بوده و هم‌قریب‌ببیست فرسخ از حدود کردستان راکه قبلاً تحت‌استیلای غاصبانهٔ عثمانیها بوده باتکال مدارك رسمیهٔ متقنه ازچنگال‌خصم مستخلص و بخاك ایران ملحقش نمود . علاوه برخدمات کشوری درمراتب کمالیّه نیز ممتاز و دارای مقامی عالی بود ، درشعر نیز طبعی وقّاد داشته وخود را ضیائی تخلّص مینمود و ازآثار قلمی او است :

۱- ترجمهٔ فارسی خطب نهج البلاغة ۲- تفسیر سورة العصر بپارسی **۳- دیوان شعر ۴ تا ۷- سفرنامهٔ** هریك از **استانبول و بغداد و کابل و موصل ۸- لوائح سرحدیه درمحاکمات مربوطه بتعیین حدود ایران و عثمانی ۹- منظومهٔ عهدنامهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع** که بمالك اشتر نوشته و درایران چاپ شده است **۱۰- منظومهٔ وصایای نبویه بدان حضرت.**

وفات ناظم الملك در اوّل رجب هزار و سیصد و پنجاه و دوّیم هجری قمری واقع گردید ونسب او به میرقلیج (که ازاشراف سادات دیه مرند در ده فرسخی تبریز بوده ومقبره‌اش هم درآنجا مزاری مشهور است) پیوندد. (ذریعة و اطلاعات متفرقه)

ناظم هروی از شعرای ایران و درهرات از مدّاحان ایرانی شاملو بود، **دیوانی مرتب و منظومه‌ای بنام یوسف و زلیخا** داشته و درسال یك هزار وپنجاه و هشتم هجرت درگذشته واز او است :

سحرگاهان که فرزندان انجم — شدند از چشم یعقوب فلك گم
فلك ترکانه قصد این حشم کرد — دمی گرگی نمود وگلّه رم کرد

در قاموس الاعلام، نامی برای وی ذکر نکرده و درمرآت الخیال گوید : **ملافرخ حسین** متخلّص به **ناظم** بزرگ و صاحب حال و ریش سفید، اصلش ازهرات بود، بعدازتکمیل خویش به بنگالهٔ هند رفته و درشهر جهانگیر نکر اقامت گزید تا در صبح عاشورای سال هزار و شصت و هشتم هجرت در سجدهٔ آخر نماز صبح جان بمالك جانان داد.

حیات جاودان باشد چنین مرگ — اگر میرد کسی یارا باین مرگ

نگارنده گوید ظاهرآن است که همین ملافرخ حسین همان ناظم هروی منقول از قاموس الاعلام است. (ص۴۵۵۱ ج۶س و ۱۲۰ مرآت الخیال)

ناعطی یا **ناعظی** { با طاء بانقطه یا بی‌نقطه لقب رجالی حسین بن نوف، زید بن عاصم، سعید بن ضرار، محمد بن سلیمان و بعضی دیگراست.

نافع بن عبدالرحمن قاری - ضمن عنوان **قراء سبعه** مذکور داشتیم.

ناکوری شیخ حسین - ازاکابرعرفای هند میباشدکه اصول شریعت وطریقت وحقیقت را جامع بود، کراماتی بدو منسوب **وتفسیرقرآن** وشرح

سوانح‌العشاق شیخ احمد غزالی وشرح قسم سیم مفتاح‌العلوم سکاکی از تألیفات‌او است ودر سال‌نهصد ویکم‌هجری‌قمری‌درگذشته وجملهٔعارف متقی = ۹۰۱ مادّهٔتاریخ‌وفات‌اواست.
(ص ۴۰۶ ج ۱ خزینةالاصفیاء)

ناکوری

حمیدالدین - از اکابر عرفای قرن هفتم هجری قمری میباشد و یا خود اوائل قرن هشتم را نیز دیده است . بشیخ شهاب‌الدین سهروردی (متوفّی درحدود سال ۶۳۰هـ = خل) دست ارادت داد ، بدست معین‌الدین چشتی (متوفّی بسال ۶۳۴هـ = خلد) خرقه‌پوشید، در ولایت ناکور هندوستان بادست خود زراعت میکرد وباکمال قناعت امرارمعاش‌مینمود ودو رسالهٔ **راحةالقلوب** و **عشق‌نامه** و بعضی از رساله‌های دیگر درتصوف ازآثار قلمی وی بوده واز اشعار او است:

آن راکه بتهمت معاصی‌گیرد — هرعذرکه گوید همه را بپذیرد
وانراکه بدوستی بخواند درپیش — با تیغ بلا سرش ز تن برگیرد

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۰۴ ریاض‌العارفین)

نامی

احمد بن‌محمد - **ابوالعباس** الکنیة ، دارمیّ القبیلة ، مصیصیّ البلدة ، نامیّ الشهرة ، ازاکابر شعرا و ادبای نامی‌عرب میباشد که ادیب فاضل لغوی ، از فحول عصر خویش ، از خواص مدّاحین‌سیف‌الدولة ومقرّب دربار او بود. مدایح بسیاری درحق وی‌سروده ودراشعار خود معارضاتی با متنبّی‌داشته است . ابوالخطاب بن‌عون‌حریری شاعرنحوی‌گوید روزی دیدم‌که تمامی موی سر نامی سفید شده وتنها یك‌موی‌سیاه دارد وبس، بدو گفتم‌که درتمامی‌سرت جز یك‌موی‌سیاه پیدا نیست‌گفت بلی‌آن‌هم یادگار ایّام جوانی و وسیلهٔ دلخوشی من میباشد پس دربارهٔ همان موی سیاه این‌شعر را انشاکرد :

رأیت فی‌الرأس شعرة بقیت — سوداء تهوی‌العیون رؤیتها
فقلت للبیض اذتروعها — بالله الا رحمت غربتها
فقل لبث‌السوداء فی وطن — تکون فیها البیضاء ضرتها

پس‌گفت یك‌موی سفید هزار سیاه را در وحشت اندازد تا چه رسد بعکس‌آن‌که یك‌سیاه

درمیان هزار سفید .

در اعیان‌الشیعة‌گوید تشیّع نامی محرز نیست و غیراز صاحب نسمة‌السحر کسی دیگر اورا ازشعرای شیعه ننوشته و بتشیّع وی‌تصریح‌نکرده‌است. ازآثارقلمی‌نامی‌است:

۱- الامالی ۲- دیوان شعر ۳- القوافی . وفات او بسال سیصد و نود و نهم یا هفتادم یا هفتاد و یکم هجری قمری درحلب واقع شد ونسبت هریك ازدارمی ومصیصی را درمحل خود نگارش داده‌ایم .

(ص ۷۳۵ س و ۴۱۰ ج ۱۰ عن و ۲۵۶ ج ۲ ع و ۴۰ ج ۱ کا)

ناووسیه عنوان مشهوری فرقه‌ایست ازشیعه‌که اتباع‌عجلان یا عبدالله بن ناووس بصری میباشند وحضرت امام جعفرصادق ع را امام حیّ حاضر غایب مهدی منتظر و قائم‌آل‌محمد می‌دانند و شخصی دانا درمیان ایشان نبوده و دراندك زمانی منقرض‌گردیدند . در مجمع‌البحرین بعد از ذکر این‌معنی بطوراجمال گوید: ناووسیه، اتباع شخص ناووس‌نامی هستند ویا بزعم‌بعضی منسوب به دیهی ناووسا یا ناووسه نام از دیهات شهر هیت نزدیکی انبار میباشند . ازبعضی نقل‌کرده‌که ناووسیه معتقد هستند براینکه حضرت علی ع وفات یافته و درآخرالزمان ، زمین منشق خواهد شد وآن حضرت برآمده و تمامی عالم را پراز عدل و داد خواهد نمود .

(اطلاعات متفرقه)

نایب **محمدرضا**- شاعر ایرانی اصفهانی ، متخلّص بـه **نایب** ، با شیخ محمدعلی حزین لاهیجانی سابق‌الذکر (متوفی‌بسال۱۱۸۱ه = غقفا) معاصر بوده واز اشعار او است :

نالە پنداشت‌که درسینهٔ ما جا تنگ‌است رفت‌وبرگشت‌سراسیمه‌که دنیا تنگ‌است

سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۴۵۵۶ ج ۶ س وغیره)

نایب‌الصدارة یا **نایب‌الصدر** آقا ابراهیم - از مشاهیر علمای مشهد مقدّس رضوی اواسط قرن دوازدهم هجرت میباشدکه بهمین عنوان ملقّب، دارای

مقام شیخ‌الاسلامی، درفقه وکلام وحکمت متبحّر وقوی‌الحافظة بوده وازتألیفات‌اواست:

۱- تحریم صلوة‌الجمعة فی‌زمان الغیبة ۲- الفوائد الکلامیة درمسائل‌کلام و حکمت که بچهل هزار بیت مشتمل‌است ودرموقع تألیف‌آن ازکثرت حفظی‌که داشته بهیچ‌کتابی مراجعه نکرده وفقط اخبارمربوط بامامت‌را درمبحث خود ازمدارک‌آنها نقل‌کرده‌است **۳- الفیروزجة الطوسیة فی‌شرح الدرة الغرویة** که درهٔ بحرالعلوم است ودرسال هزار و یکصد و چهل و هشتم هجری قمری وفات یافت. (ص۴۶۹ج۵عن)

نایینی یا نائینی[1]

نایینی

حاج میرزا حسین - نایینیّ الاصل، نجفیّ المسکن، از فحول علما و فقهای عصر حاضر ما میباشدکه بکثرت تحقیق و زیادت تدقیق و فصاحت و حسن‌خط وکتابت معروف واز تلامذهٔ سید محمد مدرّس عهد میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن سابق‌الذکر و در بسیاری از بلاد اسلامیّه مرجع تقلید شیعه بود. علاوه بررسالهٔ عملیّه، کتاب **تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة فی‌لزوم مشروطیة‌الدولة المنتخبة لتقلیل‌الظلم علی افرادالامة** نیز ازآثارقلمی او میباشدکه دراوائل نهضت ملّی مشروطیّت ایران بفارسی تألیفش‌داده و درسال هزار و سیصد و بیست و هفتم هجرت چاپ وآخوند خراسانی ملامحمدکاظم و حاج شیخ عبدالله مازندرانی سابق‌الذکر و بعضی از اجلاّی دیگر نیز تقریظاتی برآن نوشته‌اند. **وفات نایینی** بسال هزار و سیصد و پنجاه وپنجم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۹۶ ج ۲ عه و اطلاعات متفرقه)

عکس حاج میرزاحسین‌نایینی -۱۴

نایینی

میرزا رفیع‌الدین محمد بن حیدر - طباطبائی، ازمتبحّرین‌علمای امامیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه فقیه‌اصولی حکیم

---

[1] ۱- نایینی یا نائینی - منسوب به بلدهایست معروف از مضافات اصفهان.

متکلّم ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، علامهٔ عصر و وحید دهر خود، از اساتید مجلسی ثانی و شیخ حرّ عاملی و نظائر ایشان و از تلامذهٔ شیخ بهائی بود، از ملاعبدالله شوشتری و استاد مذکور خود روایت نموده ، لقبش **رفیع‌الدین** وشهرتش **رفیعا** و **آقارفیعا** و **میرزا رفیعا** و **میرزا رفیع‌الدین** و تـألیفات طریفهٔ او بهترین معرّف مقامات علمیّـه‌اش میباشند :

۱- **اقسام التشکیك و حقیقته** ۲- **الثمرة فی‌تلخیص الشجرة** که ملخص شجرهٔ الهیهٔ مذکور ذیل‌است ۳- **حاشیهٔ اصول‌کافی** وسه نسخهٔ خطی‌آن بشماره‌های۱۶۹۷ و۱۶۹۸ و۳۳۸۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدطهران موجوداست ۴- **حاشیهٔ شرح‌ارشاداردبیلی** ۵- **حاشیهٔ شرح اشارات خواجه نصیر طوسی** ۶- **حاشیهٔ شرح‌حکمة‌العین میرك‌بخاری** ۷- **حاشیهٔ‌شرح مختصرالاصول عضدی** ۸- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۹- **حـاشیهٔ مختلف علامه** ۱۰- **حـاشیهٔ مدارك‌الاحکام** ۱۱- **الشجرة‌الالهیة** بفارسی در اصول دین‌که در سال یك هزار و چهل و هفتم هجرت برای شاه صفی صفوی تألیفش داده است.

وفات رفیعا بنوشتهٔ سلافة‌العصر درسال هزار وهشتادم هجرت واقع‌شد ، دربعضی مواضع ذریعه هشتـاد و یکم و دربعضی مواضع دیگر ازآن هشتاد و دویم نوشته است بهرحال وفاتش در اصفهان درحدود هشتاد و پنج سالگی بود و درمقبرهٔ تخت فولادآن شهر مدفون‌گردید ، مزارش معروف است ، قبّهٔ بلنـدی برروی قبرش بامر شاه سلیمان صفوی بنا وبرسنگ مزارش موافق تاریخ سیّم مذکور نوشته شده است.

بتـاریخ فوتش خردمند گفت   **مقام رفیع مقام رفیع=۱۰۸۲**

اینکه درمستدرك‌الوسائل تاریخ وفات اورا هزار ونود ونهم نوشته و ازکتاب فیض‌قدسی نیز همانطور نقل شده ظاهراً اشتباه واز سهوالقلم‌کاتب‌است زیراکه علاوه برسنگ هزار مذکور موافق نقل ذریعة بعضی‌از تلامذهٔ ملاخلیل‌قزوینی (متوفی بسال ۱۰۸۹هـ= **غفط**) درکتاب مناهج‌الیقین تصریح‌کرده‌اند براینکه وفات میرزا رفیعا در حال حیات استادش ملاخلیل بوده است .

(ص ۱۴۲ هب و ۴۰۹ مس و متفرقات ذریعة)

نباتی

سید ابوالقاسم - پسر سید محترم اشتبینی قره‌داغی تبریزی، از عرفای قرن‌سیزدهم‌هجرت‌میباشدکه درویش‌مسلك وصوفی‌مشرب بود، اشعار بسیاری بزبان‌ترکی‌آذربایجانی گفته‌است، به **نباتی** یا **خان‌چوبانی** یا **مجنونشاه** تخلّص میکرده و **دیوان** او در تبریز چاپ شده واز اشعار ترکی او است :

گوشهٔ وحدت نه‌عجب‌جایمش　　　سرّ نهـان اوردا هویدایمیش

عـاشق و دیوانـه‌لرین منزلی　　　رتبیـه بـاخ عرش معلاّیمش

یك **بحر طویل نباتی** هم در حواشی دیوان فضولی چاپ شده است .

اشتبین دیهی است از ناحیهٔ قره‌داغ از نواحی تبریزکه نباتی دربدایت حال در آنجا نشو و نماکرده و اخیراً به اهرکه‌کرسی‌آن ناحیه است رفت ، مدتی دربقعهٔ شیخ شهاب‌الدین مشغول ریاضت بود ، در اواخر عمر باز به اشتبین برگشته و درسال هزار و دویست و شصت و دویم هجرت درآنجا درگذشت .

(ص ۴۱ ج ۳ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

نباتی

احمدبن محمدبن‌مفرح- درباب‌کنی بعنوان‌**ابن‌الرومیة**خواهدآمد.

نباطی

علی بن یوسف - بعنوان بیاضی نگارش یـافته است و دراصطلاح رجـالی لقب حسن فتونی ، زین‌العـابدین محمد ، سلیمان بن حسین ، عبدالنبی بن علی و بعضی دیگر میباشد .

نبـال
نبطی

{ **اولی** لقب رجالی‌اسحق بن بشیر و **دویمی** هم عبدالکریم بن حسان و عمرو و بعضی دیگر است .

نبهانی[۱]

نبهانی

یوسف بن اسمعیل - محدّث فاضل بیروتی، از افاضل عصر حاضر ما میباشدکه رئیس‌محکمهٔ‌حقوقی‌بیروت‌بوده واز تألیفات‌او‌است:

۱- **نبهانی** - بفتح اول منسوب است به **نبهان** پدر قبیله‌ای ازبطون قبیلهٔ طی‌که نبهان بن عمرو بن غوث بن طی ویا نبهان بن جرم بن عمرو بن غوث بن طی‌میباشد ولفظ **نبهانی**※

۱- احادیث الاربعین فی‌امثال افصح‌العالمین ص ۲- احادیث الاربعین فی‌فضائل سیدالمرسلین ص ۳- احادیث‌الاربعین فی‌وجوب طاعة امیرالمؤمنین ع ۴- ارشادالحیاری فی‌تحذیر المسلمین من مدارس‌النصاری ۵- الأستغاثةالکبری باسماءالله‌الحسنی ۶- ترجیح دین‌الاسلام ۷- سعادةالانام فی‌اتباع دین‌الاسلام ۸- الشرف‌المؤبد لآل محمد که مرتب بسه مقصد است **اولی** درآیهٔ تطهیر و حدیث ثقلین ، **دویمی** درشرف و مزایای‌آل محمد ، **سیمی** در نتایج و فوائد محبت ایشان **۹- القصیدة الرائیة الصغری فی‌ذم‌البدعة الوهابیة ومدح‌السنة الغراء ۱۰- القصیدة الرائیة الکبری فی‌وصف الملة الاسلامیة والملل الاخری** وغیراینها که تا چهل و هشت‌کتاب بدو منسوب و تماماً درمصر یا بیروت چاپ شده‌اند . علاّمهٔ معاصرشرف‌الدین‌سیدعبدالحسین‌عاملی‌درکتاب‌الکلمةالغراء خوداز همان‌کتاب‌شرف‌المؤبد فوق بسیار نقل و ازصفحهٔ هفتم‌آن نقل‌کرده‌که بطرق‌کثیرهٔ صحیحه بثبوت رسیده است که حضرت رسالت ص وارد خانه شد ، حضرت علی وفاطمه را پیش‌رو وحسنین را بردو زانو نشاند پس‌کساء را بدیشان پیچانده وآیهٔ تطهیر را فروخواند ، امّ‌سلمه عرض‌کرد که یا رسول‌الله من هم با شما اهل‌بیت هستم فرمودکه تو از ازواج نبی هستی (اشعار براینکه داخل اهل بیت نیستی) و سید شرف‌الدین بعد از این جمله این اشعار را نیز از نبهانی نقل‌کرده است :

آل طه یا آل خیر نبی	**جدکم خیرة و انتم خیار**
اذهب‌الله‌عنکم‌الرجس‌اهل‌الـــ	**ـبیت قدما و انتم الاطهار**
لم‌یسل جدکم‌علی‌الدین‌اجرا	**غیر ودالقربی ونعم‌الاجار**

زمان و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۸۳۸مط و۱۹۷ ج۳نی)

نبیل لقب رجالی ضحاك بن محمد (مخلد خل) بن ضحاك است.

نثار **میرزا محمد - شیرازی** ، از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشدکه با میرزاآقا فرصت شیرازی سابق‌الذکرمعاصر ودر زمان‌تألیف‌آثارعجم‌که درهزار وسیصد وسیزدهم هجرت‌خاتمه‌یافته درقیدحیات‌بوده

*دراصطلاح رجالی لقب عبدالله بن فضل بن محمد، عبیدالله بن فضل ، عمرو بن سواده ، محمد بن وهبان و بعضی دیگر است .

است . عمری در تحصیل ادبیّات و عربیّات صرف نموده و بصحبت اهل دل راغب بوده و از او است :

عید قربان شد ومن سخت پریشانم ازآن   که‌چه‌قربان‌توجز جان‌کنم ای‌جان‌جهان
نقل و بادام اگر نیست میسّر چه غم است   ازلب وچشم‌توخواهیم‌هم این‌را وهم‌آن

و سال وفاتش بدست نیامد .   (ص ۲۶۸ عم)

نثار **محمد مهدی** - معروف بـه **میرزا مهدیخان** پسر میرزا ابومحمد **انصاری** اشلقی‌گرمرودی‌آذربایجانی، ازاکابرشعرای‌نامی‌عالیمقام ایرانی است‌که درادبیّات وفنون شعری ماهر وقلم معجز رقمش درخذلان شعرای‌معاصر (که بنظر حقیقت ساحر هستند نه شاعر) مصداق فَاِذا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعیٰ میباشد . ولادتش در قریهٔ اشلق نامی از قراء محال‌گرمرود آذربایجان ایران واقع شد ، نسبش بخواجه عبداللّه‌انصاری موصول‌میشود. لقبش **بیان‌الملك** ، تخلّص‌شعریش **نثار**، نیاگان‌او ازبدایت دولت صفویّه دردربارسلاطین وقت با مناصب‌بلند سرفراز بوده‌اند. پدرش نیز ازمنشیان جلیل‌الشأن وتمام عمر او درخدمت نایب‌السلطنة عباس میرزا مصروف وهماره درديوان وی مصدر خدمات مهمّهٔ بسیاری بوده‌است .

نثار از اوائل زندگانی بتحصیل‌کمالات متنوعه اشتغال داشت تاآنکه پدرش در چهارده سالگی وی وفات یافت پس امیرنظام محمدخان زنگنه‌که از اکابر امرا بوده اورا در ردیف منشیان خودش منسلك ساخت ویکی از ادبای‌آن دیار را بتعلیم وتربیت وی بگماشت اینك دراثر استعداد فطری ومساعدت‌بخت وطالع دراندك زمانی بترقّیات متنوعهٔ بسیاری نایل‌آمد وبحلیهٔ‌علم و ادب وخط و ربط ونظم ونثرآراسته شد، خطّش درخوبی بنهایت رسید، لهجه‌اش هم بزبان عربی وفارسی‌گویا شد و بهردو زبان، اشعار نغز وشیوا می‌گفت تا منشی دیوان رسائل زنگنه‌گشته وصدور تمامی‌احکام نظامی بعهدهٔ وی مقرّرگردید .

در اثر هوش و ذکاوت علاوه برامور لشکری در امورکشوری نیز مبسوط الید

بود تا بعد از وفات زنگنه درسال ۱۲۵۷هـ= غرنز کار او درآذربایجان بخزی وخسار انجامید وکفایت امور بعهدهٔ امیرکبیر میرزا تقی‌خان موکول شد، او نیز بواسطهٔ سابقهٔ خصومتی‌که با نثار داشته بهیچ کارش نگماشت ، دستش ازکارکوتاه و حالش بغایت تباه و ازفلاکت بهلاکت انجامید بطوری‌که نزدیك بود سائل بکف شده و ازگرسنگی تلف گردد ، ناچار وضع خود را چنانکه مذکور میشود بامیرکبیر بنگاشته وعذرتقصیر آورد ولی هیچگونه اثری و اشفاقی ندید :

چنـان بترك من ای میرکامران گفتی — کـه سالکان طـریق هـدی مناهی را
ولی من ازدل وجان شائقم بخدمت‌تو — چنـانکه دوزخیـان رحمت الهی را
دریغ و دردکـه در حق من پذیرفتی — ز قـول مدّعیـان حرفهـای**واهی** را
اگر هم ازمن، سهوی برفت درخدمت — بشرع و عرف پذیرنـد عذر ساهی را
دل تـو عاشق جرم است تـا ببخشاید — وگرنه عرضه دهـم شرح بیگناهی را
بآن بزرگ خدائی‌که از توکرد قوی — بنـای دولت و بـازوی پـادشاهی را
بجز خیال مدیح تـو نیست درسر من — حلاوت سخنـم بس بـود گـواهی را
مگر نـوشته ز روز نخست کلك قضـا — بحـالت من و زلف بتـان سیاهی را
وگرنه نظم‌من ونثرمن چو حکم امیر — گرفتـه بود بتسخیر مـاه و ماهی را
سروش غیب بگوشم سرود نکتهٔ‌خوش — که‌بس‌کن‌اینهمه‌فریاد ودادخواهی را
غـلام خـاك نشینان عشق بـاش نثار — کـه سر فرود نیارنـد تخت شاهی را

چندین قصیده و اشعار دیگری نیز دایر بدرخواست خدمت و مدح امیرکبیر گفت لکن از هیچکدام اثری ندید تا آنکه امیرکبیر معزول شد و میرزا آقاخان صدراعظم نوری بصدارت نـایل‌آمد ، نثار باز وارد خدمت شد و دراثر قصیـدهٔ غرّا و شیوائی‌که در حق میرزاآقاخان‌گفته بوده بعزّت بی‌نهـایت رسید و بصلهٔ‌آن قصیده بعد از اظهار عنایات و مراحم بی‌پایان بمنصب منشی‌باشی‌گری نظام مفتخرش‌گردانید، با احترام تمام میزیسته تا در سال هزار و دویست و هشتاد و سیّم یا هفتاد و نهـّم هجری قمری درگذشت . نثار

چندین قصیدهٔ طرفه در منقبت حضرت ولیّ عصر عجّل‌الله فرجه سروده و بعضی‌از ابیات آنها را زینت‌بخش اوراق مینماید:

ای بـرده نرگست ز من نـاتوان توان — همواره سوده برقـدمت گلرخان رخان
سودن بخاکپـای تو ای مه جبین جبین — بهتر ز تکیـه برفلك عزّ و شأن ز شان
جـانی بجسم از نفس روح‌بخش بخش — آبی بـرآتشم ز رخ خـون‌فشان فشان
زینجور وظلم شکوه‌برم‌پیش‌آنکه‌نیست — انـدر دوکون ملجأ ما عاجزان جزان
مهدی هـادی آنکـه وجود شریف او — دارد چو روح در تن‌کون و مکان مکان
شاهی‌که باد عدلش اگـر در چمن وزد — گردد بزیر برگ زوحشت خزان خزان
گر دزجهان ظهور ترا خصم منکراست — شاهد بس است خـاتم پیغمبـران بران
شاها کنـون زچهره بکش پردهٔ خفـا — بنمـای جلـوه در نظر شیعیـان عیان
اهـل نفـاق ساختـه تیغ ستیز تیـز — شمشیرکینـه آختـه مرّیخ سان خسان
ای حجّت خـدای بکش تیغ انتقـام — از روزگـار داد دل دوستـان ستـان
امروز در ظهـور تو گر نیست مصلحت — ای در طریق بنـدگیت خسروان روان
تـوفیق ده کـه از پـی تنبیـه اشقیـا — بنـدد امیـر زمرهٔ اسلامیـان میـان

دیوان نثار درسال هزار و سیصد وبیست وچهارم هجری قمری درتبریز چاپ شده‌است.
(گنج شایگان و دیوان خود نثار وس ۵۲۵ ج ۲مع وغیره)

نجات **عبدالعالی** - اصفهانی، ازمشاهیر شعرای‌ایرانی عهد شاه سلطان حسین صفوی (متوفی درحدود سال ۱۱۴۰هـ = غقم) میباشدکه بکتابخانهٔ وی مأمور ودر لطیفه‌گوئی مشهور واز او است:

من کیستم وگنـاه من چیست — تا در خـور رحمت تـو باشد

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۵۶۱ ج۶س)

نجاری لقب رجالی عمر بن حزم وجمع‌کثیر دیگر است.

نجاشی[1]

نجاشی

احمد بن علی - بن احمد بن عباس بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله نجاشی، یا عبدالله بن نجاشی اسدی کوفی، مکنّی به **ابوالخیر** یا **ابوالحسین** یا **ابوالعباس**، معروف به **ابن‌الکوفی** و **نجاشی** و **شیخ نجاشی** صاحب رجال مشهور، از اکابر وثقات ومعتمدین علمای امامیّهٔ اواسط قرن پنجم هجری میباشدکه ضابط صدوق جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن، وثاقت و جلالت علمی او مسلّم یگانه وبیگانه ومصدّق مخالف ومؤالف وبالخصوص درفنّ رجال ازفحول رجال، کتاب رجالی او معروف وازمهمترین کتب آن علم شریف ومرجع ومحل استفادهٔ علمای امامیّه است. بجهت تخصّص او دراین فنّ شریف وکثرت احاطهٔ او درعلم تاریخ و انساب و سیرکه نسبت بحال ایشان اخبر و ابصر بوده وبمناسبت اینکه بسبب کوفی بودن خودش بصیرتی بسزا بحال محدّثین و روات اخبارکه اکثرشان ازآن دیار بوده‌اند داشته درمقام جرح و تعدیل ایشان قول

۱- **نجاشی** - بنوشتهٔ مستطرفات بروجردی بکسر اول و تخفیف جیم وحرف آخر بوده وگاهی مشدد میشود لکن اولی فصیح‌تر است دیگر تصریح نکرده براینکه حرف مشدد، جیم است یا حرف آخر ویا هردو.

در تنقیح‌المقال گوید: **نجاشی** بکسر اول و تخفیف جیم و حرف آخر نام ملك حبشه بوده وبفتح اول وتشدید جیم وتخفیف حرف آخر، کسی راگویندکه صید وشکار را ازمکمن خود میرماند تا ازپیش چشم صیاد گذشته وصیدش نماید ودرهردو معنی حرف (ی) درآخرآن مخفف و جزو اسم بوده و برای نسبت نیست.

بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة و بعضی دیگر **نجاشی** نام ملك حبشه نبوده بلکه لقب وعنوان ملوك حبشه است مثل کسری نسبت بملوك فرس ومانندآن، اولش نیز بنا برمشهور مفتوح میباشد ولی بعضی مکسورش خوانده و بفتحه ترجیحش می‌نهند، حرف آخرآن نیز محل خلاف بوده، بعضی مخفف دانسته وبرخی مشددش خوانند وبعضی هردو را تجویز کرده‌اند و اما جیم، مخفف بوده وتشدیدآن غلط است.

بهرحال نجاشی در اصطلاح رجالی لقب احمد بن‌عباس صیرفی معروف بابن‌الطیالسی، احمد بن علی بن احمد بن عباس صاحب رجال معروف و بعضی دیگر بوده ومشهورترین‌ایشان همین احمد بن علی میباشد و درصورت نبودن قرینه نیز راجع باو بوده و بشرح حال اجمالی وی میپردازیم.

اورا باقوال دیگر علمای رجال ترجیح میدهند بلکه علاّمه و شهید ثانی وصاحب‌معالم و صاحب مدارك و سیّد ابن‌طاوس و جمعی از اجلاّی دیگر قول اورا بشیخ طوسی هم باآن‌همه جلالت و شهرت‌آفاقی که دارد مقدّم دارند.

نجاشی از اکابر تلامذهٔ سید مرتضی علم‌الهدی بود ، از شیخ مفید ، تلعکبری هارون بن موسی و پسرش محمد بن هارون واز احمد بن نوح سیرافی وازپدرخود علی بن احمد و ابن‌الغضائری احمد بن حسین و بسیاری ازمشایخ وقت روایت‌کرده وجمعی ازاکابرآن‌عصر نیز از وی روایت میکنند. چنانکه‌تحت‌عنوان **عدهٔ‌نجاشی** مذکورداشتیم او نیز مثل‌کلینی‌گاهی بواسطهٔ عدّه روایت‌کرده بلکه‌گاهی‌بواسطهٔ‌جماعت ونظائرآن‌نیز روایت میکند. ناگفته نماندکه عبدالله نجاشی جدّ اعلای صاحب ترجمه احمد بن علی نجاشی والی اهواز و زیدی مذهب بود ، اخیراً مستبصر شد وحضرت امام جعفرصادق ع هم رساله‌اهوازیّه‌را درجواب‌سؤال‌او مرقوم‌فرمود وهمین‌رساله عیناًدرکتاب‌کشف‌الریبهٔ شهید ثانی نقل و علاءالدین‌گلستانه نیز شرحش‌کرده است . از تألیفات نجاشی‌است:

اخبار بنی‌سنسن ، اخبارالوکلاء الاربعة ، اعمال‌الجمعة ، التعقیب ، تفسیر قرآن ، الحدیثان المختلفان ، رجال مذکور فوق ، فضل‌الکوفة ، مواضع‌النجوم وغیراینها .

وفات او درسال چهارصد وپنجاهم هجرت واقع‌شد وجملهٔ **انالرحمة علیه= ۴۵۰** تاریخ وفات او است و چنانچه دربعضی موارد اشاره کرده‌ایم در اعداد صورت مکتوبی حروف را منظور دارند (نه ملفوظی) اینك حرف تای رحمة راکـه در امثال این مورد بشکل (ه) می‌نویسند پنج حساب کنند و باقی واضح است . در نخبة‌المقال در ردیف اشخاص مسمّی به **احمد**که پدرشان علی است‌گوید :

وذو رجـال النجـاشی حققه — عمر (لمحاً) بعد (شعب) صه‌ثقة

عددلفظ **شعب= ۳۷۲**اشاره بتاریخ‌ولادت وعددلفظ **لمح= ۷۸**نیز اشاره بمدت‌عمرش‌میباشد.

(ص ۱۷ و ۲۵۳هب و ۵۰۱ مس و ۱۰۲ ج ۱۰ عن وکتب رجالیه)

نجرانی — **اولی** لقب رجالی جمیل نجرانی و بعضی دیگر و **دویمی**نیز
نجفـی — شرف‌الدین بن علی و جمعی دیگر است .

نجفی

از شعرای فارسی‌زبان شهر **الله‌آباد** هندوستان میباشد که در دوازده سالگی تکمیل علوم کرده و بشعر گفتن آغاز نمود و در سال هزار و صد و هفتادم هجرت در شانزده سالگی درگذشته و از او است:

غنچهٔ باغ امیدم نشکفت　　عمر چون بادخزان رفت وگذشت

نام و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۴۵۶۶ ج۶س)

نجم‌الائمة

محمد بن حسن - بعنوان **رضی استرآبادی** نگارش یافته است.

نجم‌الدولة

حاج میرزا عبدالغفار - اصفهانی، فرزند میرزا علی‌محمد اصفهانی طهرانی، ملقّب به **نجم‌الدولة**، از مشاهیر ریاضیّین اوایل قرن حاضر چهاردهم هجری ایرانی میباشد که معلّم ریاضیّات دارالفنون طهران بود، با آن همه مراتب عالیهٔ علمیّه درویش‌صفت و با اهل فقر و سیر و سلوك اعتقاد زیاد داشت. ریاضیّات ایرانی‌را نزد والد ماجد خود و ریاضیّات اروپائی و بسیاری از فنون جدید را در دارالفنون تکمیل کرد، سالیان دراز بتألیف و تصنیف فنون ریاضی مشغول شد، استخراج تقویم نیز سالها حسب‌الامر دولتی بدو محول بود و آثار قلمی علمی طریفهٔ بسیاری هم داشته که از آن جمله است:



عکس حاج میرزا عبدالغفار نجم‌الدولة -۱۵

۱- **آسمان درهیئت و نجوم** که ترجمهٔ فارسی کتب اروپائی است ۲- **اصول جغرافیا** ۳- **اصول‌الهندسة** یا **کفایة‌الهندسة ۴ و ۵ و ۶ و ۷- بدایة‌الجبر و بدایة‌الحساب و بدایة‌النجوم و بدایة‌الهندسة ۸- التطبیقیة** در تطبیق دو تاریخ هجری و مسیحی **۹- کفایة‌الحساب ۱۰- کفایة‌الهندسة** که مذکور شد وغیر اینها و بسیاری از آنها چاپ شده‌است. وفات اورا در بعضی از مواضع ذریعة هزار و سیصد و بیستم و در بعضی مواضع دیگر آن کتاب بیست

و ششم نوشته و لکن بحکم پاره‌ای قرائن قویّه صحت تاریخ دوّیمی را تأیید کرده و اوّلی را محمول برسهو چاپخانه میدارد.

(ذریعة و اطلاعات متفرقه وص ۱۹۱ مآثر وآثار)

نجم‌الدین **ابوالقاسم** - بعنوان **کاهی** نگارش یافته است.

نجم‌الدین **احمد ابن ابی‌بکر بن‌محمد**- نخجوانی که **شارح اشارات شیخ‌الرئیس** و**کلیات قانون** او میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد.

(س ۷۷ ت)

نجم‌الدین **احمد بن عمر بن علی** - بعنوان **نظامی‌عروضی** خواهدآمد.

نجم‌الدین **احمد بن‌عمر بن محمد** - ذیلاً بعنوان **نجم‌الدین‌کبری** مذکوراست.

نجم‌الدین **احمد بن‌محمد بن‌سری** - بعنوان **ابن‌الصلاح** در باب کنی خواهدآمد.

نجم‌الدین **احمد بن محمد بن مکی** - بعنوان **قمولی** نگارش یافته است.

نجم‌الدین **احمد بن‌موفق‌الدین** - در باب کنی بعنوان **ابن‌العالمة** خواهدآمد.

نجم‌الدین **جعفر بن‌حسن** - بعنوان **محقق** - **شیخ‌جعفر** مذکور شده است.

نجم‌الدین **جعفر بن محمد بن جعفر**- در باب کنی بعنوان **ابن‌نما** خواهدآمد.

نجم‌الدین **حسن بن‌علی** - بعنوان **دهلوی حسن** نگارش یافته است.

نجم‌الدین **شیخ خضر بن شیخ شمس‌الدین محمد بن علی** - رازی حبلرودی الاصل ، نجفیّ المسکن ، **نجم‌الدین** اللّقب ، از علمای امامیّهٔ قرن نهم هجرت میباشدکه عالم فاضل فقیه متکلّم جلیل‌القدر ، بسیاری ازعلوم متداوله را جامع ، از تلامذهٔ شمس‌الدین محمد سابق‌الذکر (متوفی بسال ۸۳۸ﻫ = **ضلح**) پسر سید شریف جرجانی معروف بوده واز تألیفات او است :

۱- تحفة‌المتقین فی‌اصول‌الدین که درهمان تاریخ وفات استادش ازتألیف آن فراغت یافته است **۲- التحقیق‌المبین فی‌شرح نهج‌المسترشدین فی‌اصول‌الدین** که کتاب نهج‌المسترشدین علامهٔ

حلی‌را شرح مزجی‌کرده ونسخهٔ‌آن درخرانهٔ رضویه موجود است **۳- التوضیح‌الانور بالحجج الواردة لدفع شبه‌الاعور** وآن را درسال هشتصد و سی و نهم هجرت درشهر حله در ردکتابی‌که شیخ یوسف بن مخزوم اعور واسطی در ابطال مذهب امامیه نوشته بوده تألیف‌داده وکثیرالفوائد است **۴- جامع‌الدرر فی‌شرح الباب الحادیعشر** درکلام و مبسوط است **۵- جامع‌الدقائق** در منطق‌که شرح **غرةالمنطق** استاد مذکور فوق خود میباشد چنانچه‌کتاب **کاشف‌الحقائق** نیز شرح **درةالمنطق** استاد مذکوراست **۶- حقائق‌العرفان فی‌خلاصة‌الاصول والمیزان ۷- القوانین ۸- کاشف‌الحقائق** که فوقاً مذکور شد **۹- مفتاح‌الغرر** که ملخص جامع‌الدرر فوق است .

سال وفات او بدست‌نیامد وبقرینهٔ تاریخ بعضی از تألیفات اوکه فوقاً مذکور شد شاید اواخر قرن نهم را دیده‌باشد. اینکه در روضات‌الجنّات اورا ازعلماء اوائل دولت صفویّه (کـه آغازآن نهصد و ششم یا هفتم است) شمرده بحکم قرائن مذکوره مستبعد مینماید . **حبلرود** دیهی است ما بین ری و مازندران واز توابع ری میباشد .

(ص ۲۶۵ت و متفرقات ذریعة)

نجم‌الدین **دایه** - نجم‌الدین رازی عبدالله مذکور ذیل است .

نجم‌الدین **دبیران، علی بن عمر**- بعنوان **کاتب قزوینی** نگارش یافته است.

نجم‌الدین **رازی، شیخ خضر** فوقاً مذکور شد.

نجم‌الدین **رازی، عبدالله بن محمد** - بن شاهادر اسدی رازی ، یـا ابوبکر بن عبدالله مذکور از مشاهیر متصوفهٔ ایرانی میباشدکـه مولدش طهران ، لقبش **نجم‌الدین**، شهرتش **دایه** ، کنیـه‌اش **ابوبکر** (یـا موافق بعضی از مواضع کشف‌الظّنون ابوبکر نام خودش بوده و عبدالله نام پدرش است) از مریدان نجم‌الدین کبری مذکور ذیل بود، هنگام خروج چنگیزخان مغولی بدیار روم رفت ، درقونیه با صدرالدین قونیوی و ملاّی رومی ملاقات‌کرده و هنگام نماز مقتدا و امام ایشان شد و درهردو رکعت بعد از حمد سورهٔ قُلْ یٰا اَیُّها الکافِروُنَ خواند ، بعد از اتمام نماز ، ملا بصدرالدین گفت‌که یکبار برای شما خوانـد و یکبار هم برای ما . وفات او بسال ششصد و پنجاه و چهارم هجرت در بغداد واقع شد و نزدیکی قبر جنید بغدادی مدفون

گردیده و از او است :

دشمن ما را سعـادت یـار بـاد / در جهان از عمر برخوردار باد
هرکـه خـاری مینهد در راه ما / خـار مـا در راه او گلـزار باد

ای‌دل‌تو اگر مست نه‌ای هشیاری / زان‌پیش‌که‌بگذرد‌جهان‌بگذاری
کم‌خسب بوقت‌صبح‌کاندر پی‌تست / خوابی‌کـه قیامتش بود بیداری

هرسبزه‌که‌در‌کنار‌جوئی‌رسته‌است / گویی زخط بنفشه‌موئی رسته‌است
تا برسر لاله پـا بخـواری ننهی / کان‌لاله‌زخاك‌لاله‌روئی رسته‌است

۱- **بحرالحقائق والمعانی فی‌تفسیرالسبع المثانی** ۲- **کشف‌الحقائق و شرح‌الدقائق**
۳- **مرصاد العباد من‌المبدء الی‌المعاد** درسیر و سلوك و وصول و تربیت نفس .

(کف و۴۵۶۷ ج ۶س و ۲۴۸ ض)

نجم‌الدین
زرکوب - شاعری است تبریزی ایرانی‌کـه شهرتش ویـا تخلّص شعریش **زرکوب** بود ، با عسرت و تنگدستی میزیسته واین‌شعر را مناسب حال خودگفته است :

منم‌زرکوب و محصولـم ز صنعت / بجز فریـادی و بـانگی نباشد
همیشه در میـان زر نشینـم / و لکـن هرگـزم دانگی نباشد

در ریاض‌العـارفین همان دوشعر مذکور در شرح حـال نجم‌الدین رازی مذکور فوق را (دشمن ما را الخ) با تفاوتی‌کم بعلاوهٔ چند شعر دیگر بهمین زرکوب نسبت داده‌است:

دشمن ما را سعـادت یـار بـاد / روز و شب با عزّ ونازش کار باد
هرکه کافرخواند مارا گو بخوان / او میـان مؤمنـان دین دار باد
هرکـه خـاری مینهد در راه ما / خـار مـا در راه او گلـزار باد
هرکـه چـاهی میکند در راه ما / چـاه مـا در راه او همـوار باد
هرکه ملك ومال مارا حاسداست / ملك و مالش درجهان بسیار باد

هر که را مستی زرکوب آرزواست — گو کـه ما مستیم و او هشیار باد

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۵۶۷ ج۶س و۱۳۱۹ض)

نجم‌الدین **سلیمان بن عبدالقوی بن عبدالکریم** - حنبلی طوفی که به دیهی طوف نام از توابع بغداد نسبت دارد لقبش **نجم‌الدین** وشهرتش **ابن ابی‌عباس** است . موافق آنچه از صفدی نقل‌شده فقیه مجتهد ادیب شاعر فاضل شیعی واز اکابر نحو و تاریخ و لغت بود ، دراصول نیز بهره داشته و تشیّع خود را اظهار میکرد ، بـا خط او هجو شیخین پیدا شد و امر اورا بیکی ازقضاة موکول داشتند قاضی نیز بعدازتحقیق تشیّع او ، تأدیبش کرده و بشهر قوص تبعیدش نمودند پس بقرائت حدیث اشتغال یافت و بعدازآن عمل هجوی از وی سراغ ندادند و ازتألیفات او است :

۱- شرح الاربعین النوویة ۲- شرح مختصر الروضة ۳- شرح المقامات ۴- مختصر الترمذی ۵- مختصر الروضة در اصول وغیر اینهـا . در روضات الجنّات اورا در ردیف علمای عامّه مذکور داشته و تشیّع اورا نیز که بواسطهٔ طبقات النحاة ازصفدی نقل‌کرده چنانچه مذکور داشتیم شدیداً انکار نموده وگویدکه درتراجم شیعه ومعاجم امامیّه دلیلی براصل تشیّع سلیمان نداریم تا چه رسد بآنکه از فقها و مجتهدین شیعه باشد و علاوه خود سیوطی صاحب طبقات النحاة اورا به حنبلی بودن موصوف داشته واگر قول صفدی صحیح بودی البته برای علمای امامیّه مخفی نمانده و سیوطی اورا حنبلی ندانستی کـه منافات کلّی با مذهب امامیّه داشته و ابعد مذاهب عامّه ازطریقت امامیّه میباشد . در در درر کامنه ، تشیّع سلیمان را علاوه برصفدی از بعضی دیگر نیز نقل‌کرده وگوید از ادلّهٔ تشیّع او این شعر است که بدو نسبت داده‌اند :

کم بین من شك فی خلافته — و بین من قـال انه الله

از ذهبی هم نقل کرده‌که سلیمان عاقبت از تشیّع توبه نمود . بـاری وفات سلیمان در رجب سال هفتصد و دهم یا شانزدهم هجرت واقع گردید.

(ص ۳۲۳ ت و ۱۵۴ ج ۲ درر کامنه)

نجم‌الدین **عاملی، نجم‌الدین بن‌محمد**- حسینی عاملی، ازفضلای فقهای امامیّهٔ عصر شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق = غلا) ویا متأخر از او میباشد. ازشیخ حسن صاحب معالم سابق‌الذکر اجازه داشته وکتاب اثنی‌عشریّهٔ اورا شرح‌کرده است و مشخّص دیگری بدست نیامد . نگارنده‌گوید: نام‌اصلی‌صاحب‌ترجمة همان نجم‌الدین است و بجهت شبههٔ لقب ثبت اوراق‌گردید .

(باب نون از ریاض‌العلماء)

نجم‌الدین **عبدالرحمن** - بعنوان **بیضاوی‌عبدالرحمن** نگارش یافته است.

نجم‌الدین **عبدالغفار بن عبدالکریم** - قزوینی شافعی ، ملقّب به **نجم‌الدین،** ازمشاهیر فقهای‌شافعیّه میباشدکه درفقه وحساب وحسن‌اختصار یدی طولی داشته وازتألیفات او است :

۱- **الحاوی الصغیر فی‌الفروع** که ازکتب معتبرهٔ شافعی ، وجیزاللّفظ و بسیط المعنی ، محرّرالمقاصد و مهذّب‌المبانی ، محل‌توجه فحول بوده و شروح بسیاری‌برآن نوشته‌اند . اما حاوی‌کبیر نیز در فقه و تألیف علی بن محمد ماوردی سابق‌الذکر است
۲- **شرح‌اللباب** . وفات او درسال ششصد و شصت و سیّم یا پنجم هجرت واقع‌گردید .

(کف‌و ۳۸۰ ج۴س‌وغیره)

نجم‌الدین **عبدالله بن‌محمد** - بعنوان **نجم‌الدین رازی** مذکور شد .

نجم‌الدین **علی بن عمر دبیران** - بعنوان **کاتبی قزوینی** نگارش یافته است .

نجم‌الدین **علی‌بن‌محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الصوفی** خواهدآمد .

نجم‌الدین **عمارة بن ابی‌الحسن علی بن زیدان** - یمنی مذحجی ، معروف به فقیه یمانی یا یمنی ، مکنّی‌به **ابومحمد** ، ازمشاهیرشعرا وفقهای شافعیّه میباشدکه درسال پانصد و سی و یکم هجرت ازمولد خود قصبهٔ مرطان ازتوابع تهامهٔ یمن بشهر زبید یمن رفت، چهار سال بتکمیل فقه پرداخت ، اخیراً بزیارت‌کعبهٔ

مشرّفه رفت ، در عهد ملوك فاطميّون مصر از طرف حكومت مكّه بسفارت بلاد مصر منصوب شد ودر دربار ایشان محترم بود ، بعد از سقوط ایشان درسال پانصد و شصت و هفتم هجرت که نوبت ملك بلاد مصر بایوبیّان اختصاص یافت عماره مدایحی درحق سلطان صلاح‌الدین ایّوبی و جمعی ازخانوادهٔ اوگفته و بازهم مشمول عنایات سلطانی گردید .

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- اخبار الیمین یا **تاریخ‌الیمن** **۲- دیوان شعر** که اغلب اشعارش در نهایت جودت و دارای عذوبت لفظ و دقت معانی است **۳- المفید فی‌اخبار زبید** یا **فی‌اخبار‌الملوك بزبید** **۴- النکت العصریه فی‌اخبار الوزراء المصریة** واز اشعار او است :

اذا لم یسالمك الـزمان فحـارب ... و بـا عد اذا لـم تنتفع بـالاقارب

ولا تحتقـر کیـدالضّعیف فربّما ... تموت الافـاعی من سموم العقارب

فقد هدّ قـدما عرش بلقیس هدهد ... و خـرّب فـار قبـل ذا سدّ مارب

اذا کان رأس‌المـال عمرك فاحترز ... علیـه من‌الانفـاق فـی‌غیر واجب

فبین اختلاف‌اللّیل والصّبح معرك ... یکـرّ علینـا جیشه بـالعجائب

عمارة درسال پانصد و شصت و نهم هجری قمری وفات یافت ، یا بجهت تشیّع‌او مقتول شد ، یا موافق نوشتهٔ ابن‌خلّکان درهمان‌آغاز حکومت صلاح‌الدین ، عماره باچند نفر دیگر دربرهم زدن حکومت ایّوبیّه و تجدید حکومت سابقی فاطمیّه تبانی مینمودند تاآنکه صلاح‌الدین از باطن قضیه مستحضر شد و دربیست و سیّم شعبـان سال مذکور همه‌شانراکه هشت‌نفر بوده‌اند دستگیر کرد وبفاصلهٔ چند روزی دردوّم رمضان همه‌شان را بقتل‌آورد و بنوشتهٔ جواهرالادب نام صاحب ترجمه محمد بوده و اشتباه است .

(ص ۴۰۹ ج ۱ کا و ۳۲۰۹ ج ۵ س)

نجم‌الدین **عمر بن محمد بن‌احمد** - بعنوان **نسفی** خواهدآمد.

نجم‌الدین **کاشی** - همان نجم‌الدین علی بن عمر کاتبی مذکور فوق است‌که درقاموس‌الاعلام اشتباهاً لفظ کاتبی را بکاشی تبدیل داده است .

نجم‌الدین **کاهی** - بعنوان **کاهی ابوالقاسم** نگارش یافته است.

نجم‌الدین **کبری، احمد بن عمر بن محمد** - صوفی خیوقی خوارزمی، مکنّی به **ابوالجناب**، ملقّب به **نجم‌الدین** و **طامة‌الکبری**، معروف به **نجم‌الدین کبری**، از مشاهیر عرفا و اکابر مشایخ متصوفه میباشدکه عارفی بوده واصل، صوفی کامل، سلسلهٔ کبرویّه ازسلاسل صوفیّه بدو منسوب، کرامات بسیاری نیز درکتب مربوطه بدومنتسب، درارشاد وتربیت اهل سلوک رویهٔ مخصوصی داشته که دیگران نداشته‌اند.

اصول طریقت و تصوف را از بابا فرج (فرخ خا) تبریزی و شیخ اسمعیل قصری و پدرزن خود شیخ شطاح سابق‌الذکر و دیگر مشایخ وقت فراگرفته وبمقامی بس عالی رسید. نجم‌الدّین رازی عبدالله، مجدالدّین بغدادی، سعدالدین حموئی، سیف‌الدین باخرزی، رضی‌الدین، بهاءالدین ولد پدر ملاّی رومی و اکثر مشایخ وقت (که شرح حال هریکی درمحل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) از مریدان وی بوده‌اند. از آن‌روکه بهرکسی نظر انداختی بمرتبهٔ ولایت وبمقامی عالی رسیدی اورا **شیخ ولی تراش** نیز گویند. **کبری گفتن** او نیز بجهت آن‌است که ازکثرت فطانت وذکاوت تمامی مشکلاتی راکه از وی سئوال میکرده‌اند حلّ می‌نمود. وچون هرکسی راکه با وی جدل ومناظره میکرد غالب میآمد اورا **طامة‌الکبری** میگفتند (بلای بزرگ) که طامه در زبان عرب از اسامی روز قیامت وهم داهیه‌ایست که بدیگر دواهی غالب و فایق آید وبعدازآن بجهت کثرت استعمال لفظ طامه را نیز انداخته و تنهاکلمهٔ **کبری** را لقب خودش نمودکه بضمیمهٔ دیگرش، به **نجم‌الدین کبری مشهور** گردید. **ابوالجناب** گفتن او (بصیغهٔ مبالغه) بجهت کثرت اجتناب او از دنیا بوده وگویندکه این کنیه درعالم واقعه ازطرف حضرت رسالت ص بدو عنایت شده و دراین معنی گفته‌اند:

قد قال له رسولنا فی‌الرؤیا   **اذ شاهده انت ابوالجناب**

از تألیفات او است:

۱- **رسالة الخائف الهائم عن لومة‌اللائم** و نظیرآن در طریقت تألیف نشده است

۲- فواتح‌الجمال بفارسی **۳ و۴- منازل‌السائرین ومنهاج‌السالکین** چنانچه بعضی گفته‌اند و درکشف‌الظّنون فقط یك کتاب بهریك از این‌دواسم ذکرکرده ، **اولی را** بخواجه‌عبدالله انصاری سابق‌الذکر و **دویمی را هم** بشیخ اسمعیل مولوی انقروی سابق‌الذکر نسبت‌داده است و لکن تعدّد کتاب موسوم بهریك از این دواسم ممکن وکثیرالوقوع وبا مجرّد ننوشتن‌کشف‌الظّنون حکم بعدم نتوان‌کرد واز اشعار نجم‌الدین‌کبری است :

درکوی تو میدهند جانی بجوی ... جانرا چه‌محل‌که کاروان‌را بجوی
از تو صنما جوی جهانی ارزد ... زین‌جنس‌که مائیم جهانی بجوی

گر جهودی قراضه‌ای دارد ... خواجهٔ نامدار و فرزانه است
وانکه دین دارد و ندارد مال ... گر همه بوعلی است دیوانه است

حاکمان در زمان معزولی ... همه شبلیّ و بایزید شوند
باز چون برسر عمل آیند ... همه چون شمر وچون یزید شوند

این لاله رخان‌که اصلشان‌ازچگل‌است ... یارب‌که سرشت پاکشان ازچه‌گل است
دل را ببرند و قصد جان نیز کنند ... اینست بلا وگرنه زیشان چه گله است

نجم‌الدین‌کبری درحدود ششصد و دهم ، یا بنا برمشهور هیجدهم هجری قمری، درفتنهٔ مغول درهفتاد و هشت سالگی درشهر خوارزم بدست مغولان مقتول شد و خودش پیش‌از وقت حدوث‌آن‌آتش سوزان وشهادت خودرا خبرداده‌بود وهریك‌ازکلمهٔ‌**حقیقت = ۶۱۸** و جملهٔ : **منصورکبری= ۶۱۸** مادّهٔ تاریخ او میباشد و هریك از **خوارزم** و **خیوق** را تحت عنوان خوارزمی نگارش داده‌ایم. چنانچه درعنوان مذکورشد نام‌اصلی‌نجم‌الدین کبری ، احمد بوده و اینکه در مجالس‌المؤمنین محمّدش نوشته از سهوالقلم مؤلف و یا کاتب است .

(ص ۴۶۶۸ ج ۶ س و ۲۵۳ هب و ۸۱ ت و ۱۳۶ لس و۷۴۹ ج ۷ فع و۶۳۳ ج ۱ مع و۴۸۹ و۱۴۹۹ ج ۲ طرائق وغیره)

نجم‌الدین محمد بن‌حسن - بعنوان رضی استرآبادی نگارش یافته است.

نجم‌الدین محمد بن حسن بن احمد - بعنوان بهاءالشرف نگارش یافته است.

نجم‌الدین محمد بن‌عبدان - در باب کنی بعنوان ابن‌اللبودی خواهدآمد .

نجم‌الدین محمد فلکی -شیروانی بعنوان فلکی‌محمد نگارش یافته است.

نجم‌الدین یحیی بن محمد - در باب کنی بعنوان ابن‌اللبودی خواهدآمد .

نجم‌الدین یعقوب بن صابر بن برکات بن عمار - حرّانی الاصل والولادة ویا بغدادیّ الولادة والمسکن والمدفن، ابن‌صابر و منجنیقی‌الشّهرة، ابویوسف الکنیة ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه در چهارم محرّم پانصد و پنجاه و چهارم هجرت در حرّان یا بغداد متولد گردید ، بعد از تحصیل علم در بغداد داخل خدمت لشگری شد ، اشعار و تألیفات وآثار قلمی او و قدرت بی‌نهایت که در ادارهٔ امورکشوری و خدمات شایانی که درانجام وظائف‌لشگری بیروزآورد سبب‌اشتهار وی‌گردید وبالخصوص بواسطهٔ مهارت فوق‌العادة که درمنجنیق‌اندازی داشته به منجنیقی شهرت یافت واز تألیفات او است :

۱- عمدةالسالك فی‌سیاسةالممالك‌که ازآثار جلیلهٔ او میباشد و درچندین فصل، ازفنّ محاربه وتعبیةالجیش و استحکامات وفتح‌ثغور و احوال سوارگی و اوضاع محاصره و ریاضت میدانیّه وحیل‌حربیّه واقسام و اوصاف‌اسلحه بحث‌مینماید ۲- معانی‌المعانی که اشعار خود را دریکجا جمع‌کرده وبدین نامش نامیده است ودرحقیقت دیوان اشعار او میباشد .

ابن‌خلّکان‌گوید اخبار یعقوب درحال‌حیات خودش بما میرسید و اشعار اورا هم نقل میکردند لکن باآن‌همه قرب مکانی‌که او ساکن بغداد ومن مقیم اربل‌بودم ملاقات نشد و باوجود این ازکثرت اطّلاعی‌که از جریانات وی داشتم و اشعار اورا میشنیدم بمثابهٔ‌آن بودکه با وی معاشر هستم ، باشعار او نیز شعف مفرط داشته و اسلوب شعری

اورا بسیار خوش داشتم و ازآنها است :

كلفت بعلم المنجنيق ورميه — لهدم الصياصي وافتتاح المرابط
وعدت الى نظم القريض لشقوتي — فلم اخل في الحالين من قصد حائط

ايها المدعي الفخار دع الفخر لذي الكبرياء والجبروت
نسج داود لم يفد ليلة الغار وكان الفخار للعنكبوت
و بقاء السمند في لهب النار مزيل فضيلة الياقوت
و كذاك النعام يلتقم الجمر وماالجمر للنعام بقوت

نیز درشکایت از پیری گوید :

قالو ابياض الشيب نور ساطع — يكسو الوجوه مهابة و ضياء
حتى سرت وخطاته في مفرقي — فوددت انلا افقد الظلماء
و عدلت استبقي الشباب تعللا — بخضابها فصبغتها سوداء
لو ان لحية من يشيب صحيفة — لمعاده ما اختارها بيضاء

نیز دربارۀ جمعی از صوفیّه که مهمانش بودند و طعام و غذائی راکه برای ایشان تهیه کرده بوده بالتمام خوردندگفته و برئیس ایشان فرستاد :

مولاي يا شيخ الرباط الذي — ابان عن فضل و علياء
اليك اشكو جور صوفية — باتوا ضيوفي و اودائي
اتيتهم بالزاد مستأثرا — وبت تشكو الجوع احشائي
مشوا على الخبز ومن عادة الزهاد ان يمشوا على الماء
وهم الى الآن ضيوفي فجد — لهم بخبز او بحلواء
اولا فخذهم و اكفنيهم فما — يحسن في مثلهم رأيي

باری همۀ اشعار صاحب ترجمه بقول ابن‌خلّکان لطیف وآبداراست وما نیز بجهت‌ابتکار معانی دقیقه‌که بکار برده بنقل این چند شعر او پرداختیم .

بمناسبت اینکه رشتۀ کلام بصوفیّه و پرخواری ایشان منتهی گردید چند جملۀ دایر بهمین‌موضوع را نیزکه ازبعض مجموعه‌های شهید اوّل نقل‌شده ثبت‌اوراق‌مینماید چنانچه‌گوید: ازکثرت‌اهتمامی‌که صوفیّه به پرخواری دارند نقش‌نگین بعضی‌ازایشان **اكلها دائم**وبعضی‌دیگر **لاتبقي ولاتذر**وبرخی **آتناغدائنا**میباشد. بعضی‌ازایشان **شجرۀ ملعونه**

راکه درآیهٔ شریفه است بچوب خلال که بعد از صرف طعام و یأس از خوردن بجهت تمیزکردن دندانها آرند تفسیر می‌کنند وگویندکه تمامی عیش دنیا درمیان دوخشبهٔ خوان طعام و چوب خلال است. آفتابه لگن را نیزکه برای دست‌شوری پیش از طعام آرند مبشّر و بشیر وآنچه راکه بعد از طعام آرند منکر ونکیر گویند. گروهی از ایشان درتفسیر آیهٔ شریفهٔ اَلْاَخْسَرینَ اَعْمٰالاً گویند اخسرین کسانی هستندکه نان را اشکنه‌کرده وخودشان نخورند و قسمت دیگران باشد ویا بزعم جمعی ایشان‌کسانی هستندکه در ایّام خربزه کارد و چاقو نداشته باشند.

وفات نجم‌الدین یعقوب صاحب‌ترجمهٔ بسال‌ششصد وبیست وششم‌هجرت دربغداد واقع و درباب مشهد معروف بموسی‌بن‌جعفر ع مدفون‌شد وپیش‌از مرگ می‌گفته است:

اذ ما بات من ترب فراشی — وصرت مجاورالرب الرحیم

فهنونی اصیحابی و قولوا — لك البشری قدمت علی‌الکریم

(ص ۳۲۲ ج ۱ نی و ۵۰۵ ج ۲ کا و ۴۵۶۶ ج ۶ س)

نجیب لقب رجالی سعد بن ابیطالب است.

نجیب‌الدین احمد بن‌موسی - درباب‌کنی‌بعنوان ابن‌طاوس احمد خواهدآمد.

نجیب‌الدین رضا - بعنوان زرگر مذکورشد.

نجیب‌الدین علی بن برغش - ازکملین‌عرفا بود، باوجود غنا وثروتی‌که داشته دائماً با فقرا و ضعفا امرار حیات می‌نموده و با ایشان بصرف غذا اشتغال داشت، تمامی ثروت خود را بهمین روش تمام‌کرد و درجواب سئوال از سرتوحیدکتابی بنام‌ترکی ایکی‌آیینه اورته سینده بیرآلما تألیف وبا لسان عارفانه جواب داد. درسال ششصد و هفتاد و هشتم هجری قمری درگذشت وحرف دوّیم کلمهٔ برغش در کتب تراجم مابین راء بی‌نقطه و بانقطه مردّد و اظهر دوّیمی است.

(ص ۷۸ ج ۷ فع)

نجیب‌الدین علی بن محمد بن مکی- جبلی عاملی جبعی، از افاضل علمای امامیّه میباشدکه فقیه فاضل محدّث کامل متکلّم مدقّق ادیب

منشی جلیل‌القدر و ازتلامذهٔ صاحب مدارك (متوفی بسال ۱۰۰۹ه ق = غط) و صاحب معالم (متوفّی بسال ۱۰۱۱ه ق = غیا) وشیخ بهائی (متوفّی بسال ۱۰۳۱ه ق = غلا) ودیگر اکابر وقت بود، خطّی خوب وحافظهٔ عجیبی داشت، اشعار نغز وطرفه میگفت، دیوان استاد خود صاحب معالم را جمع و تدوین نموده واز اساتید خود وهم بواسطهٔ پدرخود ازجدّ خود ازشهید ثانی روایت مینماید. شیخ‌حرّ عاملی (متولد۱۰۳۳ه ق= غلج) در اوائل سن خود پیش‌از بلوغ با وی ملاقات کرده و اولاد نجیب‌الدین و جمیع معاصرین‌او از او اجازه دارند. بنا بر نقل امل‌الآمل درسلافةالعصر بسیارش ستوده ودر پایان‌کلامش‌گوید: **ولیس ذالك بعجیب من نجیب** وهم‌گوید مؤلفات‌او حاکی ازیدطولی علمی و فضلی وی میباشد وببلاد بسیاری از حجاز و یمن وهند وعجم وعراق مسافرتها کرده و درهمین موضوع رحلت خود، منظومه‌ای دقیق عجیبی سروده است سپس تقریباً صد بیت ازآن منظومه را (که درحدود دوهزار و پانصد بیت است) نقل‌کرده وشیخ‌حرّ عاملی در ایّام جوانیش همین منظومه را بخط خودش نوشته ودرپشت‌آن نیز چندشعری از خودش درمدح‌آن اضافه‌کرده است. بالجملة از اشعار نجیب‌الدین است:

یا امیرالمؤمنین المرتضی	لم ازل ارغب فی‌ان امدحك
غیر انی لااری لی فسحة	بعد ان رب‌البرایا مدحك
لی نفس اشکو الی‌الله منها	هی اصل لکل ما انا فیه
فملیح الخصال لایرتضینی	و قبیح الخصال لاارتضیه
فالبرایا لذا وذاك جمیعا	لی خصوم من‌عاقل وسفیه
علة شیبی قبـل ایـامه	هجرحبیبی‌فی‌المقال‌الصحیح
و یـدعی العلة فی‌هجره	شیبی وفی‌ذالك دور صریح

درمرثیهٔ دواستاد معظّم خود صاحب مدارك و صاحب معالم‌گوید:

اسفا لفقد ائمـة لفواتهم	ایدی‌الفضائل والعلی جذاء
هم غرةکانت لجبهة دهرنا	میمونـة و ضاحـة غراء
ان عد ذوفضل وعلم زاخر	فهم لعمری القادة العلماء
اوعد ذوکرم وفضل شامخ	فهم لعمری‌السادة الکرماء
حبران ما لهما وحقك ثالث	فاعلم بان الثـالث العنقاء

بحران ماء هما فرات سائغ عذب ففيه رقة و صفاء

غیر اینهاکه بسیار و تماماً فصیح و بلیغ و لطیف و ظریف وخالی از تکلّف وتعسّف بوده ومحسنات لفظی ومعنوی را حاوی وانواع امثال وحکم را جامع میباشد وازتألیفات اواست:

۱- حساب الخطأین ۲- رحلت منظومه ۳- شرح اثنیعشریهٔ صاحب معالم.

سال وفات او بدست نیامد وازملاقات شیخ حرّ عاملی پیش از بلوغ خود با او (چنانچه مذکور داشتیم) مکشوف میگردد که تا حدود هزار و پنجاهم هجرت درقید حیات بوده است (والله العالم) (امل الآمل)

نجیب الدین محمد بن جعفر- درباب کنی بعنوان **ابن نما** خواهد آمد.

نجیب الدین محمد بن علی - بعنوان **سمرقندی** نگارش یافته است.

نجیب الدین یحیی بن احمد - درباب کنی بعنوان **ابن سعید** خواهد آمد.

نجیرمی[1]

نجیرمی **ابراهیم بن عبدالله** - نحوی لغوی نجیرمی مقیم مصر، مکنّی به **ابواسحق**، از اکابر ادبا و شعرای اواسط قرن چهارم هجرت و مرجع استفادهٔ ابوالحسین مهلّبی و اکثر فضلای آن زمان بود. در معجم الادباء در سال ششصد و دوازدهم هجرت از بعضی از اهل مصر نقل کرده که روزی فضل بن عباس نزد

۱- **نجیرمی** - منسوب به نجیرم است وآن بفتح اول و رابع وفتح یاکسر ثانی محله‌ای بوده دربصره و نیز قصبه ویا شهری استکوچك بالای تپه و تلی درقرب بصره در ساحل دریا وآن را **نجارم** نیز گویند و درقاموس الاعلام محلهٔ بصره بودن آن را حمل برتوهم کرده است. (صد و ج ۶ س)

(در معجم الادبا ضمن ترجمهٔ حال **ابراهیم بن عبدالله نجیرمی** از ابوسعد سمعانی نقل میکند که نَجَیْرمی منسوب است به نَجَیْرَمْ (که آنرا نَجارِمْ نیز گویند) وآن محله‌ای است در بصره وخودش معتقد است که نُجَیْرِمْ قریهٔ بزرگی است درساحل دریای فارس که بین آن وسیراف پانزده فرسخ فاصله است و در محاورات عمومی تخفیفاً یا تخلفاً جیم را اسقاط کرده و نَیْرَمْ گویند - ناشر).

کافور اخشیـدی (متوفّـی بسال ۳۵۶ه ق = شنو) رفت و در مقـام دعا و ثنـا گفت : آدامَ اللهُ اَیـّامِ سَیّدِنـا الاُسْتاذِ و لفظ ایام را برخلاف قاعدهٔ لسان عرب کـه باید منصوب باشد باکسر میم خواند ، از این‌رو کافور به‌نجیرمی نگاه‌کرده وتبسّم نمود پس‌نجیرمی فوراً این اشعار را انشا نمود :

لاغرو ان لحن الـدّاعی لسیّدنـا	وغصّ من هیبةٍ بالریق والبَهَر
فمثل سیّدنـا حـالت مهـابتـه	بین‌البلیغ و بین‌القـول بـالحصر
فان یکن خفض‌الأیـّام عن دهش	من شدّة الخـوف لامن قلّة‌البصر
فقـد تفـألت فی‌هـذا لسیّدنـا	والفـأل نـأثره عـن سیّدالبشر
بـانّ ایـّامـه خفض بـلانصبٍ	و انّ دولتـه صفـو بـلا کـدر

پس‌ازطرف‌کافور، سیصد دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) بدو عنایت‌گردید. بجهت تکثیر فائدهٔ معنی بعضی‌از فقرات‌آن را مینگارد : **غص باریق** :گلوگیرشدن باآب دهن ودراینجاکنایه ازشدت‌خوف‌است. **بهر** انقطاع نفس وپی‌درپی‌آمدن‌آن‌ازکثرت‌خستگی. **حصر** کرخت شدن و لکنت زبـان و تنگی سینه‌که کلمهٔ **بالحصر** متعلّق به **حالت** است . **خفض** وسعت وخوشحالی . **نصب** هم تعب و شدت است . سال وفات‌نجیرمی بدست‌نیامد.

(ص ۱۹۸ ج۱جم وغیره)

نحاس[1]

نحاس **ابوالمعالی** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالمعالی نحاس** خواهدآمد .

نحاس **احمد بن ابراهیم بن محمد** - شافعی دمشقی دمیاطی ، ملقّب به **محیی‌الدین** ، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه درفتنهٔ

۱- **نحاس**- بصیغهٔ مبالغه، لقب رجالی‌آدم ابوالحسین،آدم بن حسین ، مفضل بن‌صالح میباشد. ضبط این‌کلمه مابین‌علمای‌رجال‌محل‌جدال‌است، بزعم‌بعضی‌ازایشان با حای‌بی‌نقطه بمعنی مس‌ساز و مس‌فروش و بعقیدهٔ جمعی دیگر با خای نقطه‌دار بمعنی غلام وکنیز و حیوان فروش است وبنا باین معنی علاوه برسه نفر مذکور (که بعضی‌گفته‌اند) لقب بشر بن سلیمان ، جارود بن منذر ، رفاعة بن موسی، طرخان ، میمون بن یوسف و وهیب بن حفص میباشد .

تیموری از دمشق رحلت کرده ودر دمیاط اقامت گزید ، درفقه وحساب وفرائض بصیرتی بسزا داشته و درفنون دیگر نیز بی بهره نبود و از تألیفات او است :

۱- **تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین** دربدع و امور مستحدثه ۲- **مشارع الأشواق الی مصارع العشاق و مثیر الغرام الی دار السلام** که در قاهره چاپ و درفضائل جهاد است وآن ملخّص کتاب مصارع العشاق خودش میباشد و بسال هشتصد و چهاردهم هجری قمری در موقع ازدحام فرنگیها مقتول گردید . (ص ۱۸۴۸مط)

نحاس

احمد بن اسمعیل - یا احمد بن محمد بن اسمعیل بن یونس مرادی مصری، ادیب نحوی لغوی فاضل مفسّر کامل واسع العلم کثیر التألیف والروایة ، **ابوجعفر** الکنیة ، **نحاس** الشهرة که بعمل مس یا ظرف و اوانی مسینه منتسب میباشد و بهمین جهت گاهی اورا **صفار** نیز گویند (که بمعنی مسگر است) نحاس خال محمد بن حسن نحوی **زبیدی** سابق الذکر **واز تلامذهٔ** زجّاج ومبرّد ونفطویه وابن الانباری و اخفش اصغر و دیگر اعیان ادبای عراق بود ، نحو را از ایشان فراگرفت و ازکثرت تواضع ازسئوال وتفتیش اشکالات علمی مضایقه نداشته وبااهل نظر و دقّت مطرح مذاکره می نمود ، در ادبیّات و لغات قرآن مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **ادب الکاتب** ۲- **الاشتقاق** ۳- **اعراب القران** ۴- **التفاحة** در نحو ۵- **تفسیر ابیات سیبویه** ۶- **تفسیر القرآن** و ظاهر کلام کشف الظنون آنکه این کتاب همان **اعراب القرآن** است ۷- **شرح المعلقات السبع** ویك نسخهٔ خطی آن بشمارهٔ ۱۸۰۱ درکتابخانهٔ بانکی فور ویك نسخه نیز برقم ۴۰۷ درکتابخانهٔ اسکوریال موجود است ۸- **شرح المفضلیات** ۹- **طبقات الشعراء** ۱۰- **الکافی** درنحو ۱۱- **معانی القرآن** ونسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۲- **المقنع فی اختلاف البصریین والکوفیین فی مأة مسئلة** ۱۳- **ناسخ الحدیث و منسوخه** ۱۴- **ناسخ القرآن ومنسوخه** ۱۵- **الوقف والابتداء الصغیر** ۱۶- **الوقف والابتداء الکبیر**.

وفات نحاس روز شنبه پنجم ذیحجهٔ سال سیصد و سی وهفتم ویا بنا برمشهور سی وهشتم هجری قمری درمصر واقع شد و درسبب آن گویندکه روزی در اوقات زیادتی آب رود نیل درساحل آن نشسته و مشغول تقطیع شعر بود ، یك نفر از عوام الناس بخیال اینکه

او رود نیل را بدان کلمات سحر میکندکه آبش زاید نشده و نرخ اجناس گران تر گردد نزدیك وی رفت و با پایش زده و برود نیلش افکند و دیگر خبری از وی معلوم نشد. مخفی نماندکه صاحب ترجمه ابوجعفر نحاس را **ابن النحاس** هم گویند واو غیر از **ابن نحاس** مشهور محمد بن ابراهیم است که در باب کنی بهمین عنوان ابن نحاس خواهد آمد.

(ص ۶۰ ت و ۳۰ ج ۱ کا و ۱۸۲ ج ۲ ع و ۲۲۴ ج ۴ جم وغیره)

نحلیه اصحاب حسن بن علی نحلی است که امامت را فقط در اولاد امام حسن مجتبی صحیح میدانستند و در افریقای شمالی و مرکزی بوده اند.

نحوی لقب رجالی احمد بن معقل، حسن بن خالویه، خلیل بن احمد، طاهر بن احمد و بعضی دیگر است.

نخاس با خای نقطه‌دار درضمن نحاس (با حای بی نقطه) مذکور است.

نخجوانی[1]

نخجوانی **احمد بن ابی بکر** - بعنوان **نجم‌الدین** مذکور شد.

نخجوانی **ملامحمدعلی بن حاج خداداد** - نخجوانی الاصل والولادة، نجفی المسکن والمدفن، از مشاهیر علمای امامیهٔ زمان خود میباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی نیکوسیرت صافی سریرت بود، نسبت بخانوادهٔ رسالت ص خصوصاً حضرت سیدالشهدا ع محبت مفرط داشت، همه روزه بعد از نماز صبح مصائب جانسوز آن امام مظلوم و وقایع روز عاشورا را ذکر کرده وگریه و نوحه مینمود. وی از تلامذهٔ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و فاضل شرابیانی مذکورین دراین کتاب بوده و بعد از وفات شرابیانی مرجع تقلید قفقازیه و جمعی وافر از دیگر بلاد شیعه گردید. از تألیفات او است:

۱ــ **نخجوانی**- بفتح اول و ضم ثالث منسوب است به نخجوان از بلاد آذربایجان که فعلا در تصرف دولت روسیه است.

۱- اجتماع‌الامر والنهی ۲- الاجماع‌المنقول ۳ و۴- حاشیهٔ رسائل و مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۵- دعاة‌الحسینیة که در بمبئی چاپ شده‌است **۶- مقدمهٔ واجب** وغیرها .
وفات‌او شب جمعه هفدهم ربیع‌الثانی هزار وسیصد و سی وچهارم هجری قمری درشصت و شش سالگی درکربلای معلّی واقع شد ، جنازهٔ اورا پیش‌از دفن بنجف اشرف نقل و درصحن مقدس مرتضوی درحجرهٔ متصل بمسجد عمران دفنش‌کردند .

(ص ۲۲۰ ج ۱ عه وغیره)

نخشبی [۱]

نخشبی ، **سید ضیاءالدین** - هندی بدایونی ، از عرفا و ادبا و شعرای فارسی‌زبان هندوستان میباشدکه ازمریدان شیخ نظام‌الدین ودر اصل از اهالی نخشب بوده وبهمان جهت به **نخشبی** تخلّص مینمود ، درهندوستان اقامت کرده و درشهر بدایون منزوی شد ، از مؤانست مردمان‌گسیخته و بمدح وقدح واعتقاد و انکارکسی اصلاً توجه نمی‌نموده و مشغول‌کار خود بود واز اشعار او است :

۱- **نخشبی** - بروزن جعفری منسوب‌است به نخشب از بلاد ماوراءالنهر مابین‌جیحون و سمرقند و تاشکندکه بزرگ و پرجمعیت وبه دیهات بسیاری مشتمل وآب‌جاری‌آن فقط نهری است‌که از وسطش جریان دارد ودربعضی‌از اوقات‌سال منقطع میگردد وباغات و زراعات ایشان ازآب چاه مشروب میشوند .آن ، بزرگترین و معمورترین و زیباترین بلاد ماوراءالنهر است و بمسافت صد و پنجاه‌کیلومتر از جنوب شرقی بخارا واقع و توتون و دیگر محصولاتش بسیار وبعد از بخارا دویمین شهر و درحکم پایتخت دیگرآن نواحی میباشد و خان ماوراءالنهرگاهی درآنجا اقامت مینماید. نام دیگرآن **نسف** بوده ودراین‌اواخر به **قارشی** معروف‌است وبابنوشتهٔ بعضی ، **نسف** معرب **نخشب** بوده وقارشی نیز دراصل نام نهری میباشدکه از وسطآن جاری‌است و قارشی‌گفتن خود شهر نیز بمناسبت مجاورت آن نهر استکه بزبان ترکی بمعنی مجاور و مقابل است .

این‌شهر منشأ ارباب‌کمال میباشد وبسیاری از علما وطبقات دیگر ازآنجا برخاسته‌اند که بعضی‌از ایشان به **نخشبی** معروف و برخی به **نسفی** شهرت دارند وماهم بقسمت‌اولی دراینجا اشاره‌کرده وقسمت دویمی را نیز تحت‌عنوان **نسفی** نگارش خواهیم داد ودرجائی‌دیدم‌که نخشب نام دیهی از عراق عرب هم هست .

نخشبی خیز بـا زمانه بساز — ورنه‌خودرا نشانه‌ساختن‌است
عاقـلان زمانـه می‌گوینـد — عاقلی با زمانه ساختن است

لاله یك داغ بدل دارد و عالم دانـد — من که‌صدداغ بدل‌دارم‌وکس‌محرم‌نیست

از تألیفات او است :

۱- سلك‌السلوك ۲- طوطی‌نامه بزبان‌فارسی وآن حکایاتی است‌که ملاشکر نامی‌برای زن تاجر صاعد نامی‌که بمسافرت رفته‌بوده از زبان طوطی انشاکرده وتا مراجعت صاعدآن زنرا بدانها مشغول میساخت و بعضی از رومیها آنرا برای سلطان سلیمان‌خان بترکی‌ترجمه‌نموده‌است **۳- عشرهٔ مبشره ۴- گل‌ریز ۵- لذة‌النساء** که‌گویا ترجمهٔ بعضی ازکتابهای‌هندوان‌بوده و بطور بی‌ادبانه نوشته شده است . وفات نخشبی بسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم هجری قمری واقع شد وبنا بردوّیمی کلمهٔ **مجذوب = ۷۵۱** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(کف وص ۳۵۱ ج ۱ خه و ۲۹۸۱ ج ۴ و ۴۵۷۰ ج ۶ س)

نخعی[۱]

نخعی **ابراهیم بن‌یزید بن اسود** -که نسبت‌او با نه‌واسطه بمالك‌بن‌نخع موصول وکنیه‌اش **ابوعمار** یا **ابوعمران** است ازمشاهیرقدمای‌علما و فقهای تابعین‌کوفه میباشدکه در تحصیل حدیث رنجها کشید و عایشه را ملاقات‌کرد ، لکن حدیثی از وی نقل ننمود ، ازکثرت جلالتی‌کـه میان اهل سنّت و جماعت دارد ابوحنیفه با درك دیدار وی مفاخرت میکرد و‌ُدر رجال شیخ اورا از اصحـاب حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت سجّاد ع شمرده و ظـاهرش هم امـامی بودن او میبـاشد و در تنقیح‌المقال اورا امامی ممدوح دانسته‌است . وفاتش درسال نود و پنجم یا ششم هجرت

۱- **نخعی** - بروزن فدوی ، منسوب به قبیلهٔ نخع (بروزن قمر) ازقبائل یمن میباشد که ازاولاد مالك بن نخع ویا حبیب‌بن‌عمرو موصوف به نخع هستند. دراصطلاح‌رجالی‌بفرمودهٔ وافی ایوب بن نوح است وهمچنین ازالقاب ابراهیم بن یزید، حفص بن غیاث ، خضر بن‌عمر و جمعی دیگر بوده و دراینجا شرح حال بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

بوده و تحقیق زاید را موکول بکتب رجالیّه میداریم .

(ص ۵۸۴ ج ۱ س و۶۸۹ ج ۱ مه و۲ ج ۱ کا و۷۸ ج ۷ فع وکتب رجالیه)

نخعی

اسود بن یزید - یا برید یا بریر (علی اختلاف النسخ) از اکابر تابعین ائمهٔ فقه و حدیث عامّه میباشدکه درمیان ایشان معتمد و دایی ابراهیم نخعی فوق بود . موافق آنچه ازمختصر ذهبی نقل شده هشتاد مرتبه حج و عمره کرده (اگرچه این عدد واضح الاشکال است) ودر هردو شب یکمرتبه ختم قرآن می‌نمود ، ازکثرت روزه رنگش زرد واز زیادی گریه یك چشمش پوچ بود. با این‌همه موافق آنچه تحت عنوان **زهاد ثمانیه** اشاره نمودیم یکی از چهار نفر اشقیای ایشان بوده که محض تدلیس و مردم‌فریبی ، زهد ظاهری را مصیدهٔ عوام قرار داده بودند و دل پاك حضرت امیرالمؤمنین ع از امثال ایشان در درد و الم و هزاران مرتبه بیشتر از ضربت ابن‌ملجم متألم بوده است . از ابن‌ابی‌الحدید هم نقل است اسود ازکسانی بوده که از آن‌حضرت منحرف‌شدند و بهمان‌حال مردند. وفات‌اسود بسال‌هفتاد وچهارم یاپنجم‌هجرت درکوفه واقع گردید .

(ص۷۸ ج۷فع وکتب رجالیه)

نخعی

شریك بن عبدالله - از احفاد مالك بن نخع، مکنّی به **ابوعبدالله** عالمی است فقیه عابد فاضل‌کوفی بافطانت و ذکاوت، از قدمای فقها و محدّثین عامّه یا امامیّه‌که درسال نود و پنجم یا هفتاد و پنجم هجرت در بخارا متولد شد ودرعهد خلافت منصور دوّیمین خلیفهٔ‌عباسی (۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) ومهدی سیّمین ایشان (۱۵۸-۱۶۹ه ق = **قنح - قسط**) بقضاوت‌کوفه پس اهوازمنصوب گردید ، با علم و فضل معروف ، بسیار حاضرالجواب ، در قضاوت خود کثیرالصواب و نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع و خانوادهٔ رسالت ص محبت فوق‌العادة وبالعکس نسبت به بنی‌امیّه بغض بی‌اندازه داشت و نوادری دراین باب منقول است .

گویند روزی نزد او از حلم معاویه مذاکره شد اوگفت کسی‌که نسبت بامر حق سفیه و بی‌شعور باشد وبا حضرت علی ع بسر مقاتله درآید اورا حلیم‌گفتن روا نباشد .

روزی نزد یکی از بنی‌امیّه که جلیس او بوده فضائل آن‌حضرت را مذکور داشت، آن‌مرد اموی نیز تصدیق کرد وگفت : **نعم‌الرجل‌علی** یعنی آن‌حضرت مردی خوب بود پس نخعی برآشفت وگفت این عبارت (**نعم‌الرجل**) در حق آنحضرت روا نباشدآن مرد اموی بعداز سکوت کمی گفت که خدایتعالی در ذات اقدس خود فَقَدَرْنا فَنِعْمَ الْقادِرُونَ و در ایّوب و سلیمان **نعم‌العبد** فرموده پس چگونه روا نداری که درحق حضرت علی ع هم عبارتی گفته شودکه خداوند عالم دربارۀ ذات اقدس‌خود و انبیای خود پسندیده است پس نخعی ملتفت شده ودر نظر او بمکانت آن اموی بیفزود .

وفات او روز شنبه غرّۀ ذیقعدۀ صد وهفتاد و هفتم یا هشتم هجرت درعهدخلافت هرون درکوفه واقع شد ، هرون‌که‌آن موقع درحیره بوده بقصد نماز جنازۀ او با شتاب تمام بکوفه رفت و لکن بعد از وقت رسید . چنانچه درعنوان اشاره شد عامی و امامی بودن شریك بین علمای رجال ، محل بحث بوده و بعد از مداقه امامی بودن و جلالت وی جلوه‌گر میشود . در تنقیح‌المقال هم امامی ممدوحش دانسته وتحقیق و بسط مطلب را موکول بکتب مربوطه میدارد و همین قدر تذکر میدهدکه درموقع مراجعه بمدارك محذور اشتباه اسمی را درنظر داشته باشند.

(تنقیح‌المقال وص ۳۲۷ ت و ۲۴۴ ج ۱ کا و ۲۷۹ ج ۹ تاریخ بغداد وغیره)

نخعی **علقمة بن قیس بن عبدالله بن مالك** - بنوشتۀ احمد رفعت ازاکابر تابعین ومشاهیرائمۀفقه وحدیث‌عامّه ونزدایشان مقبول‌الروایة میباشدکه درسال شصت و دویم هجرت درگذشت . بفرمودۀ بعضی از علمای رجال علقمة از رجال شیعه و اولیای‌آل‌محمد ص و اکابر تابعین و رؤسا و زهّاد ایشان وفقیه قاری قرآن و عالم برفرائض وازثقات اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع وکنیه‌اش **ابوشبل** بود. با معاویه عداوت بسیار داشت ، با برادر خود ابی‌بن‌قیس در صفّین حاضر رکاب مبارك آن‌حضرت بود ، برادرش بفیض شهادت نایل‌آمد و خودش ازپای‌آسیب خورده و اعرج شد بسال شصت و یکم یا دویم هجرت درکوفه وفات‌یافت ویا او نیز بنوشتۀ شیخ طوسی

و بعضی دیگر از علمای رجال در صفّین بشهادت رسید . بالجملة جلالت و وثاقت و تشیّع علقمة جای تردید نبوده و اصحاب صحاح ستّه هم بروایات وی عمل مینمایند .
(ص ۲۰۳ ج ۳ نی ۷۸ ج ۷ فع وکتب رجالیه)

کمیل بن زیاد - بن سهل بن هیثم بن سعد بن مالك بن حرث بن صهبان بن سعد بن مالك بن نخع ، از اجلاّی علمای وقت **نخعی**
و عقلای زمان خود ، بسیار عابد و زاهد و متّقی ، از انجاب اصحاب ومقرّبین حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت امام حسن مجتبی ع وخواص ایشان بلکه ازتلامذه واصحاب اسرار حضرت امیر ع میباشدکه دراثر تعلیم و تربیت آن مخزن علوم اوّلین وآخرین ، بحلّ معضلات و مشکلات بسیاری موفق شد و هم از طرف قرین الشرف آن بزرگوار بحکومت بلدهٔ هیت و بعضی از بلاد دیگرعراق منصوب گردید ودعای معروف به **دعای کمیل** نیز بنام وی مشهور است . در صفّین حاضر رکاب مبارك آن حضرت بود عاقبت درحدود سال هشتاد ودوّیم یا سیّم هجرت با جمعی دیگر ازاکابرشیعه محض بجهت تشیّع ایشان مقتول گردیدند. موافق آنچه شیخ بهائی درشرح حدیث بیست ویکم ازاربعین خودگفته و بعضی از اجلاّی دیگر نیز تصریح کرده اند آن حضرت قتل اورا خبر داده بوده است . قبر او دراین اواخر کشف و درمیان نجف وکوفه نزدیکی قبر میثم تمّار در طرف راست کسی که ازکوفه بنجف میرود واقع میباشدکه لوح مزار وبنیانی برای او درست کرده اند.

چون اشارتی شدکه کمیل از اصحاب اسرار حضرت امیر ع بوده و بحل اسرار ومشکلاتی که دور از استعداد فهم دیگران بوده موفق آمده دوفقره ازآنها را زینت بخش این اوراق پریشان مینماید : در روضات الجنّات از رجال نیشابوری نقل کرده که **کمیل گفت یا امیر المؤمنین ما الحقیقه فقال ع مالك والحقیقة، فقال کمیل او لست صاحب سرك قال بلی ولکن یرشح علیك ما یطفح منی فقال اومثلك یخیب سائلا فقال ع الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشارة قال زدنی بیانا قال ع محوالموهوم و صحوالمعلوم فقال زدنی بیانا قال ع هتك الستر لغلبة السر فقال زدنی بیانا قال ع نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره فقال زدنی بیانا فقال ع اطف السراج فقد طلع الصبح** . نیز درمادهٔ نفس ازمجمع البحرین

از کمیل نقل کرده که بحضور مبارك حضرت امیرالمؤمنین ع عرضه داشتم که **یا امیرالمؤمنین اریدان تعزفنی نفسی قال ع یاکمیل ای نفس ترید قلت یامولای هل هی الا نفس واحدة فقال ع یاکمیل انما هی اربع - النامیة النباتیة والحسیة الحیوانیة والناطقة القدسیة والکلمة الالهیة و لکل واحدة من هذه خمس قوی وخاصتان-الحدیث** . آن حضرت بعداز این جمله ببسط و بیان آن نفوس چهارگانه و دوخاصه و پنج قوای هریك ازآنها پرداخت که نقل آنها اطناب و خروج از وضع کتاب و علاوه دور از حیطهٔ استعداد اغلب مراجعه کنندگان میباشد و جملهٔ فوق نیز محض من باب تیمّن و اشعار بجلالت کمیل بودکه مجرّد این دوفقره سئوال به دوربینی فکر وکمال معرفت او مشعر و جوابهای آن مخزن علم الهی ازکمال استعداد وی حاکی واز نوادر احادیث اهل بیت بوده وبنظر حقیقت عنوان درس عمری اکابر فلاسفه و حکما میباشد . عنقا شکارکس نشود دام باز چین .

(مجمع البحرین وص ۵۳۷ت و ۱۲۳لس وکتب رجالیه)

نخعی **مالك بن حارث** - بعنوان **اشتر** نگارش دادهایم.

نخلبندشعرا **خاجوی کرمانی محمود** - بعنوان خاجو نگارش یافته است .

ندیم[1]

ندیم **ابراهیم بن ماهان بن بهمن- ابواسحق** الکنیة ، ایرانیّ الاصل ، کوفیّ الولادة ، تمیمیّ القبیلة ، موصلیّ الاقامة ، ازمعروف ترین موسیقی دانهای عرب میباشد که آن فن راپیش استادان ایرانی تحصیل کرد ودرآواز و نواختن عود مهارتی بسزا یافت، درزمان خود درغنا وسرود وخوانندگی واختراع الحان متنوعه بی نظیر

۱- **ندیم** - دراصل لغت عرب ، همکاسه و همپیاله و همجلیس شراب را گویند واخیراً مطلق همنشین و همداستان شب را اطلاق میکنند. بفرمودهٔ تنقیح المقال درعرف اواخر کسی است که در دربار سلاطین محض بجهت قصه خوانی و تاریخ گوئی ودیگر مراسم انس مجلس شاه (از مطایبات و فکاهیات وغیرها) تخصیص یافته باشد و این کلمه در اصطلاح رجالی لقب احمد بن ابراهیم بن اسمعیل و محمد بن اسحق و بعضی دیگر است .

بود ، درعهد مهدی و هادی و هرون عباسی مقام بلندی در دربار ایشان داشت. درباب مهارت او درآوازه‌خوانی نوادر حیرت‌آوری نقل می‌نمایند مثل بالا رفتن‌او در زنبیلی بخانه‌ای‌که زنان رامش‌گر درآن بوده‌اند وآمدن ابلیس پیش او وآوازهٔ شگفت‌آوری بدوآموختن و همچنین حرکت‌کردن مجلس در هروقتی‌که او سرودکرده و برادرزنش منصور معروف به زلزل هم ساز و تنبور نواختی و مانند اینها . وفات او بسال دویست و سیزدهم هجرت دربغداد واقع شد ودرهمان روز مرگ او ابوالعتاهیهٔ شاعر معروف و ابوعمرو شیبانی نحوی هم درگذشتند ویا وفات‌او بسال یکصد وهشتاد و هشتم هجرت در شصت و سه یا چهار سالگی واقع گردیده است .

چنانچه اشاره شد اصلاً ایرانی و از خانوادهٔ بزرگی است در عجم و ازآنروکه مدتی در موصل اقامت‌کرده به **موصلی** شهرت یافته چنانچه تمیمی‌گفتن او هم بجهت‌آن بوده‌که در ایام صغر بعداز وفات پدر تحت تربیت وکفالت بنی‌تمیم نشأت یافته است. مخفی‌نماندکه‌گاهی لفظ ماهان اسم‌پدر ابراهیم را قلب به‌میمون داده و**ابراهیم بن میمون** گویند . **اسحق** پسر ابراهیم نیز مثل‌پدرش درموسیقی و اختراع‌آوازه‌های بسیارممتازی ماهر، از حیث معلومات و تهذیب اخلاق نیز شایان تمجید، درعلوم بسیاری متفنّن، در اصول سرود و غنا ماهر و درخلافت هرون و مأمون مورد توجه بوده است و در دویست و سی و پنجم هجرت درهشتاد و پنج سالگی درگذشت .

(ص ۸ ج ۱ کا و۳۶ و ۴۱ ج ۵ اغانی و ۲۰۱ ف وغیره)

ندیم

احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون - مکنّی به **ابوعبدالله** ندیم کاتب نحوی لغوی ، از وجوه و اعیان و مشایخ اهل‌لغت ومصنّفین امامیّه، استاد مبرّد وابوالعباس‌ثعلب و ازمقرّبین حضورمبارک حضرت امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری ع بوده وازایشان روایت‌نموده وازمصنّفات‌او است:

۱- اسماءالجبال والمیاه والاودیة ۲- اشعار بنی‌مرة بن همام ۳- کتاب‌بنی‌عقیل ۴- کتاب بنی‌کلیب بن‌یربوع وغیرها وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۵۴ ت و۱۱۶ لس‌وغیره)

بدیع

میرزا زکی - مشهدیّ الاصل ، اصفهانیّ المنشأ ، نجفیّ الوفاة ، از شعرای ایرانی عهد شاه سلطان‌حسین صفوی بوده و بدو انتساب داشته و اخیراً بنادرشاه افشار منتسب گردید و از سطوت او درخوف و هراس بود تا در محاصرهٔ بغداد بزیارت نجف رفت ودرسال هزار وصد وپنجاه و دویم هجرت درآن ارض اقدس وفات یافت و از اشعار او است :

کسی بحال کس از بیکسی نمیسوزد   بمدّعای دل روزگار میسوزم

(ص ۴۵۷۱ ج ۶ س)

نراقی[1]

نراقی

حاج ملااحمد بن حاج ملامهدی - یا محمد مهدی بن ابی‌ذر ، نراقیّ الاصل ، کاشانیّ المسکن ، از فحول علمای دین و اکابر مجتهدین شیعه میباشد که فقیه اصولی محدّث رجالی نجومی ریاضی معقولی منقولی ، استاد ماهر وشاعر متمهّر ، زاهد متّقی ، دراوصاف حمیده واخلاق فاضله طاق و مشهور ، مجمع کمالات صوری و معنوی و علاوه برعلوم متداولهٔ عقلیّه و نقلیّه در بسیاری از علوم دیگر نیز مهارتی بسزا داشت ، شیخ مرتضی انصاری وحاج سیدمحمدشفیع جابلقی و بسیاری از اجلاّی وقت از تلامذهاش بوده واز وی ازپدرش وسید بحرالعلوم وشیخ جعفر کاشف الغطا



عکس منسوب به حاج ملااحمد نراقی که محتاج بتحقیق است -۱۶-

روایت کرده وبواسطهٔ پدر ازشیخ یوسف بحرانی ازملامحمدرفیع گیلانی ازملامحمدباقر مجلسی روایت مینمایند . قسمت عمدهٔ تحصیلات نراقی در حوزهٔ والد ماجدش بوده و مقداری هم از اکابر علمای عراق تحصیل نمود تاآنکه حوزهٔ درس خودش دایر ومرجع

۱- **نراقی**- بفتح اول منسوب است به قریهٔ **نراق** از توابع کاشان در ده فرسخی آن .

استفادهٔ اکابر گردید وباکمال شفقت متحمل تمامی مخارج و ضروریّات و زحمات حوزهٔ علمیّه و اشخاص ناتوان و بی‌بضاعت از طبقات دیگر نیز بود . تألیفات وآثار قلمی او درفقه و اصول و اخلاق و موضوعات دیگر بسیار و ازآن جمله است :

۱- **اجتماع الامر والنهی** وخودش بعدم اجتماع قائل‌است ۲- **اساس‌الاحکام فی‌تنقیح عمد مسائل‌الاصول بالاحکام** دراصول فقه ۳- **اسرارالحج** بفارسی‌که درایران چاپ و اعمال و آداب ظاهریهٔ حج و اسرار و حکم باطنیهٔ‌آن را حاوی است ۴- **حجیة المظنة** ۵- **خزائن** بزبان فارسی وبارها درایران‌چاپ وبمنزلهٔ کشکول شیخ‌بهائی وحاوی لطائف وظرائف ومحاورات و مطایبات و معمیات و نوادر و فوائد علمیهٔ متفرقهٔ بسیاری است ۶- **دیوان شعر فارسی**که بزرگ است ۷- **سیف‌الامة** بپارسی در رد پادری نصرانی‌که درتبریز چاپ سنگی شده‌است ودر مقام رد ، علاوه برادلهٔ متقنهٔ دیگر محض من‌باب الزام‌گاهی عین الفاظ‌کتب‌آسمانی را نقل‌کرده و بپارسی ترجمه مینماید ۸- **شرح تجرید الاصول** والد معظم خودکه هفت جلد بوده و جمیع متعلقات این علم را حاوی‌است ۹- **طاقدیس یا طاقدیسی**که مثنویات‌او است وآن غیرازدیوان مذکور او میباشدکه درایران چاپ شده است ۱۰- **عوائدالایام من قواعدالفقهاء الاعلام و قوانینهم اللتی لابد فیها من‌الاعلام**که بارها درایران چاپ وحاوی قواعد عمدهٔ‌اصولیه وفقهیه و درموضوع خود بی‌سابقه میباشد و دونسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۸۴۸ و ۸۵۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۱- **عین‌الاصول** در اصول‌که از اوائل تألیفات او است ۱۲- **مثنوی طاقدیس**که بنام طاقدیسی مذکور شد ۱۳- **مستندالشیعة فی‌احکام‌الشریعة**که فقه استدلالی مبسوط وفقط ابواب عبادات تا حج وباب اطعمه و اشربه و صید وذباحه و قضا وشهادات و مقداری از بیع و قدری از نکاح بوده ودومرتبه درایران چاپ شده‌است ۱۴- **معراج‌السعادة** دراخلاق بفارسی وبارها درایران چاپ شده‌است ۱۵- **مفتاح‌الاحکام** دراصول فقه ۱۶- **مناهج الوصول الی علم‌الاصول** چنانچه در روضات‌است و لکن خود نراقی در دیباچهٔ‌آن‌گوید که‌آنرا به **مناهج‌الاحکام** نامیده است و بهرحال در طهران چاپ شده وآن غیراز شرح تجرید مذکور فوق‌است وغیراینها . چنانکه اشاره شد درفنون شعری نیزمهارتی داشته وبه صفائی تخلّص میکرد و بالخصوص اشعار اخلاقی او بیشتر و اشعار عاشقانه وذوقی و عرفانی او نیز بسیار بوده واز او است :

تاراج کنی تاکی ، ای مغبچه ایمانها — کافر توچه میخواهی ازجان مسلمانها

ای خضر مبارك پی بنمای بمن راهی — سرگشته چنین تاکی ، مانم به بیابانها

دامن مکش ازدستم ای بت که باقیدت — یکباره کشیدستم دست از همه دامانها
پروانه صفت گردم گرد سر هر شمعی — ازروی توچون روشن شد شمع شبستانها
مقصود من محزون ازباغ تماشا نیست — چون بوی تو دارد گل گردم بگلستانها

بدین دردم طبیبی مبتلا کرد — که درد هردو عالم را دوا کرد
خوشا حال کسی کاندر ره عشق — سری درباخت یا جانی فدا کرد
در میخانه برویم گشادند — مگر میخواره‌ای برمن دعا کرد
صفائی تا مرید میکشان شد — عبادتهای پیشن را قضا کرد

ازبیم ملامت رهم ازمیکده بسته است — از خانهٔ ما کاش بمیخانه دری بود
یك دیده بروی تو گشادیم و ببستیم — چشم‌ازدوجهان وه‌چه مبارك نظری‌بود
اعضای تن خود همه کاویدم و دیدم — درهررگ و هرپی زغمت نیشتری بود

تا مغبچگان مقیم دیرند — در دیر مغان مرا مقام است
آن آیه‌که منع عشق دارد — واعظ بنما بمن کدام است
وان می‌که بدوست ره نماید — آخر بکدام دین حرام است
گفتیم بسی ز عشق وگفتند — این قصه هنوز ناتمام است
از خانهٔ ما نهفته راهی است — تا منزل‌اوکه یك دوگام است
در میکده زآن شده صفائی — کاین مدرسه منزل عوام است

این خمار کهنهٔ ما را بجامی‌کو علاج — ازسبو یا خم چه‌خیزدکاش‌میبودی‌یمی
آدمیزادی‌که میگویندااگر این‌مردمند — ای‌خوشاجائی‌که خودآنجانباشدآدمی

ترسم نشده غوره انگور خزان‌آید — یا می نشده انگور ماه رمضان آید

وقتی درکاشان مدرسه‌ای بنا میکردند پس نراقی گفت :

درحیرتم آیا ز چه رو مدرسه کردند — جایی‌که درآن‌میکده بنیاد توان‌کرد

چنانچه ضمن شرح حال شیخ بهائی و بعضی دیگر اشاره نمودیم بعضی از اصطلاحات عرفانی‌که در اشعار این عالم ربّانی ویا دیگر اکابر مذکور است محمول بهمان معانی اصطلاحی میباشد و نظائر آنها درکلمات اجلّه خصوصاً علمای اخلاقی بسیار است.

وفات ملاّ احمد نراقی در سال هزار و دویست و چهل و چهارم و یا موافق آنچه از بعض تلامذه‌اش نقل شده در اوّل شب یکشنبه بیست و سیّم ربیع‌الثانی چهل و پنجم هجری قمری در قریهٔ نراق با وبای عمومی واقع شد ، جنازهٔ او پیش از دفن بنجف‌اشرف نقل ودرسمت پشت سر مبارك درجانب صحن مطهّرمرتضوی مدفون‌گردید. در روضات‌الجنّات از بعض تلامذهٔ نراقی نقل‌کرده است‌که درموقع نقل‌جنازه بنجف در یکی از منازل بجهت‌کثرت حرارت هوا از تعفّن جسد شریفش اندیشناك بودم تاآنکه برای استعلام حقیقت حال نزدیکی جنازه رفتم وبجز رایحهٔ طیّبه‌که گویا مشگ ناب بوده چیزی احساس نکردم بلکه تا دم قبر اصلاً تغییری در بدن شریفش نبوده است . **نگارنده‌گوید** : بالاتر ازاین‌آن‌است‌که بواسطهٔ معتمد ازآقای‌حاج‌سیداحمدخسروشاهی تبریزی‌که مقداری از شرح لمعه را در بدایت حال پیش وی خوانده بودم نقل است‌که جنازهٔ والد مبرور خود آقای حاج سید محمد خسروشاهی را بنجف نقل و محض پاس احترام پدری‌خودش بشیب زمین اموات‌فروشده‌که جنازه‌را بگذارد درآن‌حال‌که اواخر قرن سیزدهم و یا اوائل قرن چهاردهم هجری قمری بوده هردو جنازهٔ صاحب ترجمه ملااحمد نراقی وپدرش ملامهدی نراقی را صحیحاً وسالماً دیده بطوری‌که اصلاً خطری بدیشان نرسیده بوده‌است . با درنظرگرفتن تاریخ وفات‌ایشان مکشوف میگرددکه این خود امری عجیب خارق عادت بوده و تنها اثر خدمات دینیّهٔ مخلصانه است وبس . کار پاکانرا قیاس ازخود مگیر.

(ص ۲۷ت و ۱۸۰هب و۳۸۴مس و۱۰۳ قص و۲۴۹ ج۱۱عن و۴۶۳ ریاض‌العارفین وغیره)

نراقی

حاج ملامحمد- نراقی ،ملقّب به‌**عبدالصاحب**، معروف به‌**حجة‌الاسلام**، فرزند حاج ملااحمد نراقی مذکور فوق ازاکابر علمای امامیّه

بوده و از تألیفات او است :

۱- **انوارالتوحید** در کلام ۲- **المراصد** درمهمات مسائل‌اصولیه ۳- **مشارق‌الاحکام** درجمله‌ای از قواعد مهمّهٔ فقهیّه‌که در طهران چاپ شده است . وفات او بسال هزار و دویست و نود وهفتم هجری قمری درکاشان درحدود هشتاد سالگی واقع شد و نزد مدفن والد معظّم خود مدفون است . (ص۱۸۱هب‌و۲۸۲ج۱عه ومتفرقات‌ذریعة)

نراقی

حاج ملامهدی - یا محمد مهدی بن ابی‌ذر ، والد معظّم حاج ملااحمد مذکورفوق ، نراقیّ الولادة ، کاشانیّ المسکن، نجفیّ المدفن ، ازفحول فقهای امامیّه و متبحّرین علمای اثنی‌عشریّه میباشدکه فقیه اصولی حکیم متکلّم اعدادی اخلاقی، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه بوده ودرکلمات بعضی‌ازاجلّه به **خاتم‌المجتهدین** ولسان‌الفقهاء والمتکلّمین وترجمان‌الحکماء والمتألّهین ونظائراینها موصوف است . درحساب وهندسه و ریاضی و هیئت و علوم ادبیّه خصوصاً معانی وبیان یدی طولی داشت، سی‌سال بملااسماعیل خاجوئی سابق‌الذکر تلمذ نمود، ازکثرت‌شوق و ولهی‌که نسبت بتحصیلات علمیّه داشته هیچ یك از مکتوبات وارده از وطن خـود را جواب‌نمی‌نوشت وتمامی‌آنها را بی‌آنکه مطالعه‌کرده‌باشد زیرفرش میگذاشت، تاآنکه مکتوبی دایر برقتل پدرش از نراق وارد وآنرا نیز برویهٔ معمولی خود زیرفرشی کرده واز قضیه مستحضرنگردید. چون‌کسان‌او مأیوس شدند لاجرم مکتوبی‌باستادش‌فرستادند که اورا از قضیهٔ پدر مستحضر سازد و برای تصفیهٔ عمل ترکـه و ورثه به نراقش روانه نماید ، اینك روزی درمجلس درس ، استاد خود را مهموم دیده وسبب آن را استفسار نمود فرمود پدرت مریض یا مجروح گشته و باید بنراق بروی‌گفت خدا حفظش میکند شما شروع بدرس فرمائید پس قتل پدرش‌را صراحتاً فرموده وامر حتمی برفتن‌نراق‌کرد وی بحکم ضرورت بنراق رفت و تنها سه روز درآنجا توقف‌کرده وبرگشت وتحصیلات را ادامه داد تا بمقام علمی بس‌بلند رسید ، بعد از فارغ‌التحصیلی بایران مراجعت ودر کاشان‌که درآن موقع عالمی حسابی نداشته توقف نمود و ببرکت وجود شریفش‌آن‌شهر

دارالعلم و دارالتحصیل و مجمع علما شد و جمعی از اعلام ازآنجا ظهور یافتند و از تألیفات او است :

۱- **انیس‌التجار** دراحکام تجارت بزبان فارسی و درایران چاپ شده است ۲- **انیس المجتهدین** در اصول فقه و بعد از هرمسئلهٔ اصولیه یکی از فروعات فقهیهٔ آن را نوشته است ۳- **انیس‌الموحدین** دراصول دین بزبان فارسی ودر تبریز چاپ شده است ۴- **التجرید** یا **تجریدالاصول** دراصول فقه و درایران چاپ شده است ۵- **التحفة الرضویة فی‌المسائل‌الدینیة** ۶- **جامع‌الافکار و ناقدالانظار فی‌اثبات‌الواجب و صفاته‌الثبوتیة والسلبیة** وآن بزرگترین کتابی است‌که دراین موضوع نگارش یافته است ۷- **جامع‌السعادات فی‌موجبات‌النجاة** وآن‌نیز جامع‌ترین‌کتاب اخلاقی است‌که ازقلم متأخرین برآمده ودرایران چاپ شده است ۸- **لوامع الاحکام فی‌فقه شریعة‌الاسلام** ۹- **محرق‌القلوب** در مصائب اهل‌بیت عصمت ع با اسلوب عجیب ۱۰- **مشکلات‌العلوم** که بمنزلهٔ کشکول شیخ بهائی و فوائد طریفهٔ ممتعهٔ بسیاری را جامع و در ایران چاپ شده است ۱۱- **معتمدالشیعة فی‌احکام‌الشریعة** ۱۲- **مناسك‌حج** .

نراقی ازآقای محمدباقر بهبهانی روایت‌کرده و همچنین ازشیخ یوسف بحرانی از ملامحمدرفیع‌گیلانی از علاّمهٔ مجلسی روایت مینماید. وفات‌او بسال هزار ودویست و نهم هجری قمری درنجف اشرف واقع و مدفن او فوقاً در ضمن شرح حال فرزندش حاج ملااحمد نراقی مذکور شد .

(روضةالبهیة وص ۶۷۵ت و ۳۹۶ مس و ۱۸۰ هب و متفرقات ذریعة)

نراقیان حاج ملااحمد وحاج ملامهدی مذکورین فوق است .

نرسی زید نرسی مصطلح علمای رجال است .

نرگسی‌ترشیزی بعنوان آهی ترشیزی نگارش یافته است .

نرگسی هراتی بعنوان آهی هراتی نگارش داده‌ایم .

نرماسیری منسوب به شهر **نرماسیر** نامی است مشهور از بلاد کرمان و در اصطلاح رجالی لقب یحیی بن زکریّا است وبنوشتهٔ مراصد و معجم‌البلدان اوّل‌آن نون و حرف پنجمش سین (بی‌نقطه) است و لکن بعضی از علمای رجال حرف پنجمش‌را با شین (نقطه‌دار) نوشته‌اند (نرماشیر) وبعض دیگرحرف‌اوّلش

را با تای قرشت وپنجمش‌را باشین (بانقطه) ضبط‌کرده‌اند(ترماشیری) ودرتنقیح‌المقال همین وجه‌آخری را لقب محمد بن حسن و اوّلی را چنانچه مذکورشد لقب یحیی بن زکریّا داشته و تحقیق مطلب بکتب رجالیّه و تتبّع خود ارباب رجوع موکول است .

نرماشیری رجوع بفوق نمایند .

نزاربن‌مهدی بعنوان **قائم - محمد بن‌عبیدالله** نگارش یافته است.

نزاری‌قهستانی از مشاهیر شعرای ایرانی میباشدکه سیاحتها کرده وبا سعدی شیرازی ملاقات‌نموده‌است. یك **دیوان** بزرگ ودو **مثنوی** دارد، درسال هفتصد و بیستم هجری قمری درگذشته واز او است :

آواز درافتادکه تائب شدم از مـی — بهتان صریح است من و توبه‌کجا کی

بیاکه موسم‌عیش‌است ووقت‌ذوق‌و‌نشاط — چو سبزه‌زار بگستر میان باغ بساط

ولی چه سودکه برقامت **نزاری** دوخت — قبـای شیفتـه راهـی زمانـهٔ خیاط

ظاهراً نزاری تخلّص او بوده و اسم اصلیش بدست نیامد .

(ص ۱۱۸ سفینةالشعرا و۴۵۷۴ ج ۶ س)

نزیل‌الحرمین **عبدالله بن‌اسعد** - بعنوان **یافعی** خواهدآمد .

نسائی[1]

نسائی **احمد بن ابی‌خیثمه زهیر بن حرب** - مکنّی بابوبکر، عالم فقیه محدّث حافظ ، در وقایع و اخبار سلف خبیر و مؤلف کتاب

۱- **نسائی-** بفتح اول لقب رجالی احمد بن علی بن شعیب و یونس میباشد ونسبت‌آن بشهر **نسا** نامی است از بلاد خراسان‌که دریك منزلی ابیورد و دومنزلی سرخس و پنج منزلی مرو و شش یا هفت منزلی نیشابور واقع است و جمعی از اکابر علمای نامی اسلامی ازآنجا برخاسته‌اند و درنسبت بآن **نسوی** نیزگویند (بروزن فدوی) . وجه تسمیهٔ آن شهر بدین اسم **نسا** بنوشتهٔ مراصدآنکه وقتی لشگراسلام بعداز ورود خراسان‌بدین‌شهر آمد، ومردی درآنجا*

التاریخ‌الکبیر میباشد و درسال دویست و هفتاد و نهم هجرت درگذشت .

(ص ۷۹ تذکرةالنوادر)

نسائی **احمد بن شعیب** - یا علی بن شعیب بن علی بن سنان، مکنّی به **ابوعبدالرحمن** ، ازمشاهیر حفّاظ ومحدّثین اهل‌سنّت وجماعت و یکی از اصحاب صحاح ستّهٔ ایشان و مولدش شهر نسا میباشد و بهمین جهت به **حافظ نسائی** معروف و درعصر خود افقه مشایخ مصر و ازهد و اعبد ایشان بود. همواره یك روز روزه داشته و یك روز هم افطار مینمود ، درمعرفت رجال و صحیح وسقیم‌اخبار وآثار دینیّه اعرف و ابصر اهل عصر خود و مرجع استفادهٔ دیگران بود، نسبت بتشیّع رغبتی وافر داشته بلکه بعقیدهٔ بعضی دراواخر عمر خودآن مذهب را قبول‌کرد، مدتی درمصر بنشرعلوم اشتغال داشت، عاقبت‌بشام رفته وکتاب**الخصائص‌فی‌فضل علی‌بن‌ابیطالب ع** را تألیف داد ، بهمین جهت مورد طعن اهالی شد و بدوگفتندکه چرا در فضائل شیخین تألیف نکردی ، در جواب ،آن‌حضرت را تفضیل داده و یاگفت‌که بعد از ورود دمشق بسیاری از اهالی آنرا معرض و منحرف ازآن‌حضرت دیدم و این کتاب را محض بامید اینکه سبب هدایت ایشان‌باشد تألیف دادم پس‌بعدازتعقیب و ملامت ازمسجدش بیرون کردند و بنوشتهٔ بعضی درآن‌حال لگدمالش کرده سپس از دمشق نیز به رمله تبعیدش نمودند و درآنجا وفات یافت ویا درمرض موتش بدرخواست خودش بمکّه نقل دادند و درآن ارض اقدس وفات‌کرد ومابین صفا و مروه مدفون‌گردید ویا بقول بعضی در بدو امر بمکّه تبعیدش‌نمودند . بهرحال بنوشتهٔ بعضی، تمامی اخبار و احادیث‌آن‌کتاب را از احمد بن حنبل روایت‌کرده است .

گویند دردمشق فضائل معاویه و احادیث وارده درآنهارا از وی استفسارنمودند

---

*ندیدند گفتندکه اهالی‌اینجاتماماً زن‌هستند وبازنان مقاتله‌نمیشود **فنسیىء امرها الی ان‌تعود رجالها** یعنی کار ایشان را تأخیر میکنیم تاآن‌موقع‌که مردانشان برگردند پس‌ازآنجا صرفنظر کرده و رفتند و بجهت همین جملهٔ ایشان موسوم به **نسا** گردیدکه بمعنی تأخیر است.

درجواب حضرت علی ع را تفضیل داده وگفت مگر معاویه راضی نیست که فقط بدرك فیض صحبت حضرت نبوی ص از عذاب اخروی مستخلص گردد وحاجتی بنقل حدیث در دراین باب نمیباشد ویاخود درجواب این استفسار گفت: **ما اعرف له فضلا الا لا اشبع الله بطنك** یعنی فضیلتی دربارهٔ معاویه سراغ ندارم مگر آنکه حضرت رسالت ص اورا نفرین کرده وفرمودند که خدا شکم ترا سیر نگرداند (یعنی همیشه مبتلای جوع وگرسنگی باشی) . مقصود نسائی از این جمله حدیثی است نبوی که روزی امر جهان مطاع آن حضرت برای امر مهمّی باحضار معاویه شد او نیز تعلل کرده وباشتغال صرف طعام اعتذار نمود وسه مرتبه بدین رویّه بود پس آن حضرت متغیّر الحال گشته و بدان جملهٔ مذکوره **لا اشبع الله بطنك** نفرینش کردند و بعضی از ارباب سیر همین قضیهٔ معاویه را سبب تبعید نسائی دانسته و وقوع هردو ممکن است .

از تألیفات وآثار قلمی نسائی است :

۱- **الخصائص فی فضل علی بن ابیطالب ع** که فوقاً مذکور شد ودرقاهره چاپ شده است ۲- **السنن الکبیر** درحدیث که بنا برمشهور یکی از **صحاح ستهٔ** اهل سنت است وگویند که بعضی از امرا از صحت آن استفسار نمود که آیا تمامی آن صحیح است یا نه گفت نه و همه اش صحیح نیست گفت پس آنرا منقح کرده وتنها صحیح آنرا بنویسد اینك آنرا ملخص کرده واحادیث ضعیف السند را انداخته وآنرا **مجتبی** نامید وظاهر کشف الظنون اگر صریحش هم نباشد آن است که کتاب نسائی که یکی از صحاح سته است همین کتاب مجتبی میباشد و درهرجاکه اهل حدیث حدیثی از نسائی روایت کنند مرادشان همین کتاب مجتبی است و **سنن کبیر** بنام مؤلفش به **سنن نسائی** معروف ودر مصر و دهلی وغیره چاپ شده است ۳- **کتاب الضعفاء والمتروکین من رواة الحدیث** که در هند چاپ شده است ۴- **المجتبی فی مختصر السنن الکبری** که فوقاً مذکور شد . وفات نسائی در سیزدهم صفر یا پنجم شعبان سال سیصد و سیّم هجرت درحدود هشتاد و هشت سالگی در رمله یا مکّه واقع گردید چنانچه فوقاً مذکور شد .

(ص۵۸ت و۲۵۵هب و۲۱ج۱کا و۲۱۱ج۲ع و۸۳ج۲طبقات الشافعیة و۷۳۵ج۱س وغیره)

نسابه[1]

نسابه **حسن بن‌محمد** - بعنوان **جوانی** نگارش یافته است .

نسابه **زبیر بن‌بکار** - یا بکر، بعنوان **زبیری زبیر** نگارش یافته است .

نسابه **عامر** - یا **عبیدالله** بن ابی‌محمد حفص که لقبش **سحیم** ، کنیه‌اش **ابواسحق** و **ابوالیقظان** است ازمشاهیر علمای انساب ودرانساب وآثار و وقایع خبیر ودر روایات خود معتمد بوده واز تألیفات او است :

۱- اخبار بنی‌تمیم **۲- نسب خندف** **۳- النسب الکبیر** **۴- النوادر** . وی درسال یکصد ونودم هجری قمری درگذشت و پدرش حفص بجهت سیاهی رنگش باسود شهرت داشته این است که ازعامر، به عامر بن‌اسود وسحیم بن اسود ونظائر اینها تعبیر نمایند.

(ص ۱۸۰ ج ۱۱ جم و ۱۳۸ف)

نسابه **علی بن غیاث‌الدین عبدالکریم** - بعنوان **بهاءالدین نیلی** نگارش یافته است .

نسابه **محمد بن‌اسعد** - بعنوان **جوانی** نگارش یافته است .

نسابه **محمد بن سائب** - بعنوان **کلبی محمد** نگارش یافته است.

نسابه **محمد بن قاسم** - تمیمی ازعلمای‌انساب قرن‌چهارم هجری‌قمری وازمعاصرین ابن‌الندیم محمد بن اسحق (متوفی بسال۳۸۵هـ = شفه) بوده واز تألیفات او است :

۱- اخبارالفرس و انسابها **۲- الانساب والاخبار** **۳- المنافرات بین‌القبائل و اشراف‌العشائر** وسال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۶۶ف)

۱- **نسابه** - با صیغهٔ مبالغه کسی را گویند که درعلم انساب اعرف و داناتر باشد و در اصطلاح رجالی لقب احمد بن محمد بن علی ، بدران بن شریف ، مهدی بن فضل ، یحیی بن حسین و بعضی دیگر است.

نسابه **محمدبن‌قاسم بن‌حسین** - در باب‌کنی بعنوان **ابن‌معیة** خواهدآمد.

نسابه **هشام بن محمد** - بعنوان **کلبی هشام** نگارش یافته است.

نسابه **یحیی بن ابی‌الحسین** - عالم فاضل زاهد ، باصول و فروع عرب و قصص و انساب ایشان و اخبار و وقایع حرمین آشنا بوده و بسال دویست و هفتاد و هفتم هجرت در شصت وسه سالگی درگذشت .

(ص۴۴۵مس)

نساج بصیغهٔ مبالغه لقب مشهوری دونفر از اکابرعرفا و صوفیّه میباشد یکی : **ابوبکر نساج** ابن عبدالله‌که درطوس ساکن وازخلفای‌شیخ ابوالقاسم‌گرگانی وازمشایخ‌شیخ‌احمدغزالی‌بود، کراماتی بدو منسوب‌است، وفاتش‌درسال چهارصد و هشتاد وهفتم هجرت واقع شد وجملهٔ **قطب‌جهان بوبکر مطلوب** = **۴۸۷** مادّهٔ تاریخ وفات‌او است . **دیگری : خیرنساج** که نامش محمد بن اسمعیل، کنیه‌اش **ابوالحسن،** لقبش خیر، اصلش از سامره ، مسکنش بغداد ومرید سری‌سقطی وازاقران‌جنیدبغدادی بود ، ابراهیم خواص وشیخ شبلی هم درمجلس وی موفق بتوبه شدند و بدو نیزکراماتی منسوب است . وفات او درسال سیصد و بیست و یکم هجری قمری واقع شد و جملهٔ **زاهد محمد اسماعیل** = **۳۲۱** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(ص ۹ و ۱۸۷ ج ۲ خه)

نسری یا **نسوی** علی اختلاف‌النسخ لقب رجالی احمد بن محمد بن‌عیسی است.

نسفی[1]

نسفی **عبدالعزیز بن عثمان** - بن ابراهیم بن ابی‌بکر محمد بن فضل اسدی‌عقیلی، قاضی‌حنفی بخاری‌فضلی، معروف به نسفی و قاضی

۱- **نسفی** - با دوفتحه ، لقب رجالی آدم بن یونس بن ابی‌المهاجر و منسوب است به نسف معرب نخشب ویا نام اصلی دیگرآن بشرحی‌که تحت عنوان نخشبی نگارش دادیم و رجوع بدانجا نمایند .

نسفی، مکنّی به **ابومحمد**، ازاکابرعلمای حنفیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه بازمخشری و امثال وی معاصر ودر وقت خود امام حنفیّهٔ بخارا بوده واز تألیفات او است :

۱- تعلیق‌الخلاف یا خود **التعلیقة فی‌الخلاف** که بزرگ وچهارمجلد است **۲- الفصول** در فتاوی **۳- کفایة الفحول فی‌علم الاصول** **۴- المنقذ من‌الزلل فی‌مسائل الجدل** .

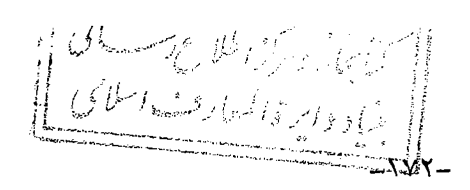
وفاتش درسال پانصد و سی و دویم یا سیّم هجری قمری واقع گردید .

(کف وص ۹۸ فوائدالبهیة)

نسفی **عبدالله بن‌احمد بن محمود - حافظ‌الدین** اللّقب، حنفیّ المذهب، **ابوالبرکات** الکنیة ، **نسفیّ** الشهرة ، از مشاهیر فقها و اصولیّین ومحدّثین حنفیّه میباشدکه درفقه و اصول وحدیث و معانی حدیث متبحّر وبمعاصرین خود مقدّم بوده واز تألیفات‌او است :

۱- اعتماد الاعتقاد که شرح‌کتاب عمده نام او است **۲- عمدةالعقائد** یا **عمدة عقیدة اهل‌السنة والجماعة** که در لندن چاپ و خود مؤلف و جمعی دیگر از اکابر شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۳- الکافی** که شرح وافی مذکور ذیل است **۴- کشف‌الاسرار فی‌شرح منارالانوار** مذکور ذیل است‌که درقاهره چاپ شده **۵- کنزالدقائق** در فروع حنفیه‌که ملخص وافی مذکور ذیل و ازمتون معتبرهٔ فقه حنفی میباشدکه در دهلی و بمبای وغیره‌کراراً چاپ و محل ترجمهٔ فحول بوده و حواشی و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۶- مدارك التنزیل و حقائق التأویل** درتفسیرکه به **تفسیر نسفی** معروف و دربمبای و مصر وقاهره چاپ شده است **۷- المستصفی** در شرح‌کتاب فقه **نافع** نام شیخ ناصرالدین ابوالقاسم محمد بن یوسف حسینی حنفی (متوفی بسال ۶۵۶ه = **خنو**) و ظاهرکلمات‌کشف‌الظنون آنکه عبدالله نسفی غیراز این‌کتاب ،کتاب دیگری نیز بهمین اسم مستصفی داردکه شرح‌کتاب منظومةالنسفی ابوحفص عمر بن محمد بن احمد نسفی (متوفی بسال ۵۳۷ه = **ثلز**) بوده و همین شرح منظومه را ملخص‌کرده و **مصفی** نامیده است **۸- المصفی** که مذکور شد **۹- منارالانوار** در اصول فقه‌که از مهمترین متون اصولیه‌بوده ودر هند ومصر ودهلی چاپ وشروح بسیاری برآن‌نوشته‌اند **۱۰- الوافی** که از بهترین‌متون‌فقهیّه بوده وشروح بسیاری برآن نیز نوشته‌اند. وفات نسفی بسال هفتصد و یکم یا دهم‌قمری هجرت دربغداد واقع گردید .

(ص ۸۲ ج ۷ فع و ۴۵۷۵ ج ۶ س و ۱۰۱ فوائدالبهیة وغیره)



نسفی **عزیزالدین** - معروف به **شیخ عزیز نسفی**، از اکابر مشاهیر صوفیّه میباشد. خلاصهٔ کلمات مجمع الفصحا و ریاض العارفین بعداز تلفیق آنها آنکه وی از مریدان شیخ سعدالدین حموئی (متوفی بسال ۶۵۰هـ = **خن**) بود، درسال ششصد و شانزدهم هجرت از فتنهٔ مغول فرارکرده و در ابرقوه درگذشت و از اشعار او است :

کس درکف ایّام چو من خوار مباد	محنت زده و غریب و غمخوار مباد
نه روز ونه روزگار ونه یار ونه دل	کافر بچنین روز گرفتار مباد

سه‌کتاب : **کشف‌الحقائق** و **مقصد اقصی** و**منازل‌السائرین** نیز از تألیفات او است . شیخ صدرالدین میگفته‌است هرسرّی‌که من درچهارصد وچهل‌کتاب پنهان‌کرده‌ام عزیز نسفی درکشف‌الحقائق اظهارکرده‌است. لکن درکشف‌الظنون تنهایك‌کتاب‌بنام **منازل‌السائرین** نگاشته وآنرا هم چنانچه مشهور است بخواجه عبداللّٰه‌انصاری نسبت داده است همچنین پنج‌کتاب **کشف‌الحقائق** نام نیز مذکور داشته‌که هیچ‌کدام مربوط به نسفی نمیباشد. البته ننوشتن‌کشف‌الظنّون دلیل عدم هم نمیشود، بلی‌کتاب مسجد اقصی را به نسفی نسبت داده وگویندکه این‌کتاب در تصوف و تألیف عزیز بن محمد نسفی (متوفی‌بسال۵۳۳ = **ثلج**) میباشد بدیهی‌است‌که این‌تاریخ هم با تاریخ فوق منافات‌کلی دارد وبا مرید بودن شیخ‌سعدالدین حموئی نیز نمیسازد بلکه تاریخ فوق با مرید حموئی بودن‌او اگرمنافات کلی‌هم نداشته باشد مستبعد است وتحقیق مطلب وبسط زاید را موکول بمنابع مربوطه که فعلاً دم دست ندارم میدارد . (کف وص۱۷۵ض و۳۴۰ج۱مع)

نسفی **عمر بن محمد** - بن احمدبن‌اسماعیل‌بن‌محمدبن‌لقمان‌سمرقندی، مکنّی‌به **ابوحفص**، ملقّب‌به **نجم‌الدین**، معروف‌به **مفتی‌الثقلین**، عالمی‌است فاضل فقیه‌کامل اصولی محدّث‌حافظ متکلّم مفسّر ادیب متفطن‌قوی‌الحافظة، از اکابر علمای حنفیّهٔ قرن ششم هجرت، قوهٔ حافظهٔ او از نوادر و درفنون شعری نیز ماهر بود. گویندکه انس و جن را تعلیم میکرده و شهرت **مفتی‌الثقلین** نیز از همین راه

است و درفقه و تفسیر و حدیث و تاریخ وغیره تألیفاتی دارد :

۱- **الاشعار بالمختار من الاشعار** ۲- **تاریخ بخارا** ۳- **التیسیر فی التفسیر** ۴- **طلبة الطلبة** درلغات الفاظ کتب حنفیه که دراستانبول چاپ شده واین کتابرا بدیگران نیزنسبت داده اند ۵- **عقائد النسفی** که از امتن متون و محل توجه اکابر بوده و ملاسعد تفتازانی وجمعی دیگر از اجله شروح وحواشی بسیاری برآن نوشته اند وبارها درمصر بضمیمهٔ بعضی ازکتابهای دیگر یکجا چاپ شده است ۶- **القند فی تاریخ سمرقند** ۷- **مشارع الشارع** ۸- **منظومة النسفی فی الخلاف** که شمارهٔ ابیات آن دوهزار و ششصد و شصت و نه بوده و خودش گفته است :

و جملة الابیات یا صدرالفئة	**الفـان والستـون والستمأه**
وتسعـة والله یجزی نـاظمه	**جنات عـدن و قصوراً ناعمة**

وشروح بسیاری برآن نوشته اند ۹- **المواقیت** وغیراینها که قریب بصدکتاب بدو منسوب دارند. گویندکه در مکّه بعزم زیارت زمخشری بخانه اش رفته ودر را زد ، زمخشری صدا زدکه **من بالباب** گفت عمر، زمخشری گفت **انصرف** نسفی، گفت **عمر لاینصرف** زمخشری گفت **اذانکر صرف** و این قضیه مبنی براصطلاحات نحویّه است. وفات نسفی موافق آنچه جمعی از اجلّه گفته اند و درچندین جا ازکشف الظّنون نیز تصریح کرده در سال پانصد و سی و هفتم هجری قمری وقوع یافته ودرمعجم الادبا گویدکه بسال پانصد و شصت ویکم هجرت در قید حیات بوده است **والله العالم** .

(کف وص۸۲ج۷فع و۴۵۷۵ج۶س و۷۰ج۱۶جم و۲۵۵هب و۱۴۹فوائدالبهیة وغیره)

نسفی

محمد بن محمد - بن محمد حنفی نسفی، ملقّب به **برهان الدین** ، معروف به **برهان**، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالفضائل** ازاکابرعلمای حنفیّه میباشدکه عالم فاضل محدّث مفسّر متکلّم اصولی بوده و از تألیفات او است :

۱- **العقائد النسفیة** که ملاسعد تفتازانی شرحش کرده چنانچه در فوائدالبهیة گفته لکن درکشف الظنون تنها یك کتاب بنام عقائد النسفی ذکر کرده وآن را هم تألیف نجم الدین ابوحفص عمر بن محمد نسفی مذکور فوق دانسته وگویدکـه ملاسعد نیز شرحش کـرده و فوقاً اشاره شد ۲- **فصـول النسفی فی علم الجـدل** که همان مقدمهٔ مذکور ذیل است ۳- **کتابی در علم کـلام** ۴- **مختصر تفسیر کبیر** فخررازی که نامش **الواضح** است ۵- **المقدمة فی علم الخلاف** (چنانچه در فوائدالبهیة گفته) یا **المقدمة البرهانیة** یا **فصول النسفی فی علم الجـدل** یا **مقدمة فی الجـدل والخـلاف والنظر** (چنانچه در چندین جا ازکشف الظنون است) ۶- **الـواضح** که مذکور شد .

وفات نسفی بسال ششصد وهفتاد و نهم یا هشتاد و چهارم یا ششم یا هفتم یا هشتم هجری قمری در بغداد واقع شد و درجنب مقبرهٔ ابوحنیفه مدفون گردید.

(کف وص۲۴۷ فوائدالبهیة)

نسفی — **میمون بن‌محمد** - بن محمد، نسفی حنفی، مکنّی به **ابوالمعین** از افاضل علمای حنفیّه اوائل قرن ششم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- **بحرالکلام** در توحید که درقاهره چاپ شده است ۲- **تبصرة الادلة فی‌الکلام** ۳- **التمهید لقواعد التوحید** وغیرها و درسال پانصد و هشتم هجرت درگذشت.

(کف وص۱۸۵۴مط)

نسوی — منسوب به شهر نسا است چنانچه درعنوان **نسائی** اشاره نمودیم و رجوع بعنوان **نسری** هم نمایند.

نسیم‌الدین — **سید امیرمحمد** - رجوع بعنوان **صاحب‌روضةالأحباب** شود.

نسیمی — **سید عمادالدین** - شیرازی، عالم عارف فاضل کامل محدّث شاعر ماهر، متخلّص به **نسیمی**، ازمبرّزین عرفا میباشدکه اصول‌طریقت را از سید شاه فضل شیرازی نعیمی فراگرفت، **دیوان** اشعارش ازسه هزار بیت متجاوز بوده واز او است:

خواهی‌که شوی‌کسی، ز هستی‌کم‌کن — ناخورده شراب وصـل، مستی‌کم‌کن
بـا زلف بتـان درازدستی کـم کـن — بت را چه گنه، تو بت‌پرستی کم‌کن

من گنج لامکانم، انـدر مکان نگنجم — برترزجسم‌وجانم،درجسم‌وجان نگنجم
وهم وخیال انسان روسوی من ندارد — دروهم ازآن نیایم درعقل‌ازآن نگنجم

در دایـرهٔ وجـود موجـود علی است — اندر دوجهان مقصد ومقصود علی‌است

درسال‌هشتصدوسی‌وهفتم‌هجرت درشیراز بدارش‌کردند ویا بزعم بعضی‌درحلب‌مقتول‌گردید.

(ص ۴۰۲ ریاض‌العارفین)

نشاط

میرزا زین‌العابدین - ذیلاً در ضمن میرزا عبدالوهاب نشاط مذکور است .

نشاط

میرزا عبدالوهاب - معتمدالدّولهٔ اصفهانی، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام از شعرای عهد صفویّه میباشدکه بمقامات بلند رسید ، عاقبت جمله را ترك گفته و مصاحبت دراویش را بهمهٔ آنها ترجیح داد ، بسیارخوش‌طبع و اهل حال بود و درعهد نادرشاه (متوفی بسال ۱۱۶۰ه ق = غقس) درگذشته واز او است:

غـم نمیخواهی مجو شادی **نشاط** هرکه او شادی نخواهد بیغم است

رضاقلی‌خان‌هدایت که نسبت بحال ایرانیهادیگرا بصراست درمجمع‌الفصحا وریاض‌العارفین (بعد از تلفیق کلمات آنها) گوید : **نشاط اصفهانی** میرزا عبدالوهاب موسوی انتساب معتمدالدولة، ازفضلای عرفای عهد فتحعلی‌شاه قاجارمیباشدکه دارای‌کمال عزّت واعتبار بود ودرامورات‌کلی تصرفات میکرد . در وفورکمالات ممتاز ، در هردو خط نستعلیق و شکسته استاد ، درفنون ادبیّه و عربیّه و حکمت عقلی و ریاضی و طبیعی متبحّر، در نظم ونثر عربی و فارسی و ترکی قادر و متمهّر، **کتاب‌گنجینه** نام او مشهور وبمنشآت و مطالب مرغوب و خطب و مکاتیب فصاحت اسلوب مشتمل میباشد . باوجود فقر، بسیار صاحب همّت بوده و تمامی ثروت موروثی و مکتسبی خود را بذل ارباب حاجت نمود ، دراندك زمانی چیزی باقی نگذاشت و از اشعار او است :

چه دانیم ما خوش‌که این‌است‌ناخوش خوش است‌آنچه برما خدا می‌پسندد

چرا پـای کوبم چـرا دست یـازم مرا خواجـه بی‌دست و پـا می‌پسندد

یار ما شاهدهرجمع بود وین‌عجب‌است که بخود ره ندهد شاهد هرجائی را

وقتم‌امشب همه درصحبت بیگانه‌برفت تـا چرا شکر نگفتم شب تنهـائی را

دل آسوده اگـر میطلبـی عشق طلب عـاقلان نیك شنـاسند تن آسائی را

دلم ازسینه‌بتنگ‌است‌که درخاندنشاط نتوان داشت نگه، مردم صحرائی را

طفلان شهر بیخبرنـد از جنـون مـا   یا این جنون هنوز سزاوار سنگ نیست

طاعت از دست نیاید گنهی بـاید کرد   در دل دوست بهرحیله رهی بایـدکرد

وفات نشاط درسال هزار و دویست و چهل و چهارم هجرت واقع شد و منصف قاجار در تاریخ آن گفته است : **از قلب جهان نشاط رفته = ۱۲۴۴** . درآثار عجم نیز اسم و لقب و خط و شعر و تاریخ وفات نشاط را بدستور مذکور موافق مجمع‌الفصحا نگاشته این است که کلام قاموس‌الاعلام درتاریخ حیات نشاط محمول براشتباه و ناشی ازقلّت اطّلاع بحال ایرانیان بوده و متعدد بودن نشاط هم بهمین اسم و تخلّص و لقب و وحدت محـل بسیار مستبعد میباشد. بلی درقاموس‌الاعلام ازآتشکده نقل کرده که درقرن دوازدهم نیز یك شاعر دیگر **میرزا زین‌العابدین** نام شیرازی متخلّص به **نشاط** بوده و درسال هزار و یکصد و هفتاد و دویم هجرت وفات یافته و چیزی دیگر ذکر نکرده است .

(ص ۵۰۹ ج ۲ مع و ۵۵۱ ض و ۴۷۸ عم و ۴۵۷۶ ج ۶ س)

نشاطی

محمدباقر بیگ - از غلامزادگان صفویّه وازشعرای ایرانی قرن سیزدهم هجری عهد فتحعلی شاه قاجار میباشدکـه صافی مشرب و خوش‌رفتار بود ، درغزل طبع خوبی داشته واز اوست :

بخاك افتم بر آن در، چون به بینم پاسبانش را   که تا بوسم باین تقریب خاك آستانش را

خبر از آشیانم نیست ، امّا این قدر دانم   که برقی سوخت درگلشن بشاخی آشیانی را

آن‌مکن بامن‌که‌گر ازلطف یار من شوی   چون بخاطر آیدت آن، شرمسار من شوی

باتو دریك بزم ننشینم‌که ترسم پیش‌خلق   منفعـل ازگریـهٔ بـی‌اختیـار من شوی

درسال هزار و دویست و سی و چهارم هجری قمری در طهران درگذشت .

(انجمن‌خاقان)

نشانچی‌زاده

احمد - در کشف‌الظّنون گویـد : **احمد بن محمد** ، معروف به **نشانچی‌زاده** ، حرز منسوب بحضرت علی بن ابیطالب رض راکه اوّلش اَللّٰهُمَّ یٰا مَنْ دَلَعَ لِسٰانَ الصُّبْحِ میباشد شرح کرده و درسال نهصد و هشتاد و شش وفات یافته است .

نصرآبادی[1]

نصرآبادی

شیخ ابوالقاسم ، ابراهیم بن محمد - از اکابر صوفیّه و عرفای اواسط قرن چهارم هجرت میباشد که از شیخ شبلی جعفر بن یوسف (متوفی درحدود سال ۳۴۰ھ ق = شم) اجازۀ ارشاد داشته و خلیفۀ وی بود ، درقریۀ نصرآباداصفهان خانقاهی داشته که تاکنون باقی و بتکیۀ میان ده نصرآباد معروف و مدفنش نیز بنوشتۀ بعضی همانجا بوده است، یا موافق ظاهر کلمات بعضی دیگر، اخیراً در مکّه مجاورت نموده و هم درآن ارض اقدس بسال سیصد و شصت و هفتم یا هفتاد و دویم هجری قمری درگذشت . کرامات بسیاری بدو منسوب و هریك از دوجملۀ : **قاسم نیك نام = ۳۷۲** و **قطب دوران = ۳۷۲** مادّۀ تاریخ وی میباشد . بقول بعضی در مدینه وفات یافته و قبرش نیز در بقیع است و خودش قبلاً بطور مکاشفه مدفن خود را خبر داده بود و **شیخ ابوعبدالرحمن محمد بن حسین** صاحب دوکتاب تفسیر الحقائق و طبقات المشایخ (متوفی بسال ۴۱۲ھ = تیب) مرید وی بوده وخرقه ازدست او پوشیده است.

(مقدمۀ تذکرۀ نصرآبادی وص۲۱۰ ج۲ طرائق)

نصرآبادی

میرزا امین - از فضلای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه با میرزا محمدطاهر مؤلف تذکرۀ نصرآبادی معاصر و نوۀ خالوی وی بود . در تذکرۀ مذکورگوید ادراك و شعور او بمرتبه ایست که شرح نتوان داد وبا

۱- **نصرآبادی** - منسوب به دیهی **نصرآباد** نام است از دهستان ماربین ، از مضافات اصفهان ، وماربین بوفورآب ودرخت ومیوه بتمامی دهستانهای اطراف اصفهان برتری دارد و ازکثرت درخت مانندجنگل پردرختی پدیداراست وآفتاب کمتر بزمین آن می افتد چنانکه گفته اند:

ماربینش چو روضۀ ارم است آفتاب اندر او درم درم است

دیه نصرآباد بالخصوص ازحیث آب و درخت و باغات و بیشه که همۀ آنها در حوالی زاینده رود واقع است بیسیاری از قراء ماربین مزیت داشته و همواره جایگاه دانشمندان و عرفا بوده است و هنوز خانقاه شیخ ابوالقاسم نصرآبادی (که مذکور میشود) درآنجا برقرار میباشد ودراینجا بشرح حال اجمالی بعضی از منسوبین آن، میپردازیم .

اینکه پیش کسی درس نخوانده بود درعلم حساب و نجوم و لغز و معمّا و صنایع شعری ماهر و دستی توانا داشت و این رباعی عجیب‌الاسلوب از او است که حروف تمامی مصراع اوّلی مقطوع و یکی از آنها بی‌نقطه و دیگری با نقطه است چنانچه از حروف مصراع دوّیمی دوحرف بانقطه و دوتای دیگری بی‌نقطه و سیّمی هم سه بانقطه و سه بی‌نقطه و چهارمی نیز چهار بی‌نقطه و چهار بانقطه است.

آن آب رخ رزم زدی دی آذر — تن عاجز ساخت هم بی‌کوشش سر

تیغ گهرینش همه بین لعل یتن — مهمل پیشش حملهٔ چینی عسکر

مخفی نماندکه حرف ی از حروف نقطه‌دار بوده وتا عهد صفویّه بلکه بعدازآن نیز در تمامی حالاتش بانقطه مینوشته‌اند و دراین‌اواخر درحال‌انفراد ویا درآخر کلمه بی‌نقطه نوشته و تنها در اوّل و وسطه‌کلمه بانقطه‌اش مینویسند. نیز پس‌ازآنکه درسال هزار و هفتاد و هفتم هجرت‌کتابت کتاب مثنوی بپایان رسید مصراعی درتاریخ اتمام‌آن گفته‌که درحقیقت از عجائب بود و چهار تاریخ ازآن برمیآید چنانچه حروف نقطه‌دارش یك تاریخ ، بی‌نقطه‌اش تاریخی دیگر، حروف موصولة الکتابه‌اش یك تاریخ و مفصوله‌اش نیز تاریخی دیگر است:

چـون کتـاب مثنـوی مولوی معنـوی — آنکه داده هم‌حقیقت هم‌شریعت‌را رواج

هست درد خستـهٔ مجروح را بهتـر دوا — نیست جز این‌جان معلولان‌عاشق‌را علاج

شد ز فضل ایزد از کلـك رهی یعنی امین — ز ابتدا تا انتهایش چون شبه الواح عاج

بهر تـاریخ کتـابت زد رقم کلك خیـال — (عزم دارم درس درنظمی از اوراق داج)

چار تاریخست این‌مصرع‌چو نیکو بنگری — هریکی ازگلشن خوبی‌کشیده سرچوکاج

نقطه دارش اوّلین تـاریخ و ثانی بی‌نقط — متصل حرفش‌سوم تاریخ روشن چوسراج

منفصل‌هایش چوتاریخی‌دیگر گوهر نگار — میشود شایدکـه برسرداریش مانند تاج

حـروف متصلـه ـ عـز نظمـی = ۱۰۷۷ — منفصله‌ـ‌م‌دارم‌درس‌درازاوراق‌داج = ۱۰۷۷

نقطـه دار ـ زنـظ یـز قـج = ۱۰۷۷ — بی‌نقطه‌ـعمدارمدرس‌درما‌اوراد‌ا = ۱۰۷۷

وحشی نیز مصراعی طبق همین مصراع درتاریخ مثنوی ناظر و منظور خودگفته‌که ازآن نیز چهار تاریخ بهمین اصول برمیآید چنانچه درشرح حالش خواهدآمد .

(ص ۴۵۳ و ۴۸۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

نصرآبادی **میرزا صادق** - بعنوان **مینا** نگارش دادیم .

نصرآبادی **میرزا صالح** - ذیلاً ضمن شرح حال نوه‌اش میرزا محمدطاهر بعنوان نصرآبادی مذکور است .

نصرآبادی **میرزا محمدطاهر** - از ادبا و شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت است و دور نیست‌که اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد . پدرش‌که دارای‌کمالات بوده بسال هزار و چهل وچهارم هجرت درهفده سالگی‌او وفات یافت اینك بجهت‌یتیمی وعدم مساعدت زمان وکناره‌جوئی‌اقارب‌کالعقارب موفق بتحصیل علم نشد و روزگار جوانی را بلهو ولعب‌گذرانید تا بعداز طی مراحل‌جوانی نادم‌گردید واز مصاحبت ارباب ملاهی و مناهی‌کناره‌کشید ودرقهوه‌خانه (که درعهد صفویّه‌جایگاه ارباب‌کمال و فضل ودانش وشعر و ادب وفنون متنوعه بوده وهرکسی بدانجا راه‌نداشت و شاه عباس هم‌گاه‌گاهی بدانجا میرفته‌است) اقامت‌گزید ، معاشرت اهل‌کمال را اختیار کرد ، درکسب‌آداب و فضل وهنر و شعرکوشید تا دراثر مجالست ایشان ظلمت دل‌بنور مبدّل شد و برخلاف رویّهٔ پدرانش‌که دارای مشاغل دولتی بوده‌اند طریق قناعت پیش گرفت ، درگوشهٔ انزوا خزیده و بتکمیل علم و ادب اشتغال ورزید ، با مزرعه و باغ مختصری‌که درقریهٔ نصرآبادداشته‌امرارمعاش نموده وباکمال‌قناعت وشهامت نفس‌گذرانید، اصلاً پیرامون زیادت‌طلبی وجاه ومنصبی نگردید وبا دید وبازدید رسمی وببهانهٔ عیادت بیماران و تفتیش ماتم‌خانه‌ها یگانه و بیگانه را بستوه نمی‌آورد ، اینك وجهه و مقام شخصی وی درنظر اهل حقیقت بالاتر از ارباب منصب و ثروت بود ودرنزد درباریان و اکابر طبقات مردم محترمانه میزیست و هرگاه‌که شاه سلیمان صفوی بنصرآباد میرفته در خانهٔ وی نزول اجلال میکرد و قطعات تاریخ عمارت هشت بهشت و دیگر اشعار وی

منظور نظر ومورد تحسین ملوکانه بود ولی با اینهمه ، دراثر کم‌طالعی که ازلوازم‌غالبی ارباب کمالش توان گفت مشمول توجّه ونوازشی نبوده و حظّ او از این قسمت فقط ، به‌به بارک‌الله بوده است وبس .

ازآثار قلمی میرزا محمدطاهر **تذکرهٔ نصرآبادی** است‌که اخیراً در طهران چاپ شده وآثار و شرح حال قریب بهزار نفر از معاصرین خود وشعرا و افاضل عهد صفویّه را مشتمل و بنام شاه سلیمان تألیف‌کرده‌است‌که علاوه براحیای نام جمعی وافر ازاکابر دورهٔ صفوی، اخلاق واطوار وبسیاری‌ازمطالب مهمّهٔ‌آن دوره‌را نشان‌داده وبرای‌مورّخین و ادبا و طالبان وقوف بحقائق و مزایای تاریخی‌آن عهد بسیار مفید و سودمند میباشد.

میرزا محمدطاهر درشعر وشاعری طبعی‌روان وذوقی سرشار داشت، بسبک‌صائب تبریزی وکلیم کاشانی شعر میگفت ولی دیوان وی پیدا نشده واز اشعار او فقط‌آنچه‌که خودش در تذکره‌اش نوشته دسترس میباشد. ازآن جمله چند فقره مادّهٔ تاریخ عجیب و نغز و طرفهٔ اورا (که مانند مادّه تاریخهای مذکوره درشرح حال محتشم کاشانی و ناطق اصفهانی میباشند) محض بجهت طرفه‌گی و اشعار برسحر بیانی وی ثبت اوراق نموده و از اطناب اعتذار مینماید. درتاریخ ریختن توپ‌که درسال هزار و هشتاد ودویم هجری بامر شاه سلیمان صفوی بوده این قصیده را گفته است‌که عدد ابجدی هرمصرعش مطابق عدد سال مذکور میباشد :

بلند قــدر سپهرآسمان سلیمان شــاه | کــه هست درتن عالم عزیزتر از جان
شهی‌کــه ابر سخایش چوگوهرافشاند | کشد سپهر خجــالت ز تنگــی میدان
بود چو فکر جهانگیریش بدل راسخ | پــی تهیــهٔ اسبــاب میدهــد فرمــان
غلام یك دل ویك رنگ توپچی‌باشی | نجفقلی‌کــه کنــد جان‌نثار در میدان
بــرای ریختن تــوپ تــازه شد تعیین | بشاهراه عقیــدت ز صــدق شد پویان
بــامر شاه سپهر آستــانه بست کمــر | بسعی وی شده این توپ بی‌بدل‌سامان
چه توپ رعد صدائی‌که درگــه هیجا | چواژدهااست ولی‌گنج‌نصرتش بدهان

بود چـو مار ولیکن شود بعکس اثر ز زهر مهرهٔ آن پیکـر عـدو بیجان
پیام مرگ برد بـانگ او سوی اعدا نویـد فتح رسانـد بشهریـار جهان
ز دودآتش کامش شـود بـدودهٔ خصم صـدای نـالـه مبـدّل بعلّت خفقان
رقـم نمـود بتـاریخ هشت بیت قلـم که حفظ سال زهرمصرعیش‌هست‌عیان

چه توپ قلعهٔ جنگ و عناد را دهلیز = ۱۰۸۲
بود ستـون وکنـد منزل عدو ویران = ۱۰۸۲
بـود برزم عـدو اژدهای آتش‌زاد = ۱۰۸۲
بقلبگـاه شود اژدری گشاده دهـان = ۱۰۸۲
کلید چـاره ولـی درگشاده از دیوار = ۱۰۸۲
بود زجرم حصاری چودشمن ازمیدان = ۱۰۸۲
ز دودکینـهٔ او چشم دشمن بـد کور = ۱۰۸۲
زکـوب هیبت او قلعـهٔ فلك لرزان = ۱۰۸۲
بجای‌حرب‌کند بانگ همچو نالش رعد = ۱۰۸۲
بدهر شعلهٔ جانکاه وی چو برق جهان = ۱۰۸۲
جحیم از نفس شعله حال او بعرق = ۱۰۸۲
سمـوم از دم‌آتش بـلای وی سوزان = ۱۰۸۲
بود بجوش فنا آستین جنگ اجـل = ۱۰۸۲
ولی دهان صف حرب را گشوده زبان = ۱۰۸۲
ز مهر تـا بـود آیینـهٔ جمال سپهر = ۱۰۸۲
بنـام شاه سلیمان شود جمیع جهـان = ۱۰۸۲

نیز درتاریخ بنای عمارت هشت بهشت دولتی‌اصفهان‌که سال هزار وهشتادم هجری‌قمری بوده گوید :

زهـی دولت سرای پـادشاهـی بـود در سایـه‌اش مه تـا بماهی
بود زیباعروسی شوخ و سرمست که از جامش بود آیینه در دست
شود تـا حلقه‌اش برروی درگاه دل خـود میخورد زین آرزو ماه
پـی نقش و نگـار آن ستـوده ز چشم حـور آوردنـد دوده
ز آب دست نقّاشـان گـل کار شـده شبنم بـروی گـل نمودار

تاآنکه گوید :

بتاریخش قلم قد را علم کرد — خیالم مشرق‌دولت=۱۰۸۰ رقم‌کرد
بتاریخ دگر دل کرد تکرار — مکان‌عشرت=۱۰۸۱ بی‌روی اغیار

مراد از این شعر آنستکه عدد ابجدی جملهٔ : **مکان‌عشرت** = هزار وهشتاد ویك میباشد که اگر روی‌کلمهٔ **اغیار** یعنی حرف‌اوّل آن‌راکه **الف** است از آن‌اسقاط‌کنیم هزار وهشتاد بوده و مطابق تاریخ بنای‌آن عمارت میباشد :

بتجدیدش شد این‌مصرع بسامان — مکان‌شاه دین‌پرورسلیمان=۱۰۸۰
ز فیض شاه دیگر گوهری سفت — بدیهه‌قطعهٔ‌خلد برین=۱۰۸۰ گفت
بدینها همتم راضی نگردید — بساط مصلحت با خویشتن چید
ز خاطر این رباعیها مهیّا است — که ازهرمصرعش‌تاریخ پیدا است

چون شه سلیمان شه اقبال بلند=۱۰۸۰ — شد بانی این مسکن بهجت پیوند=۱۰۸۰
از جشن ونشاط وکامکاری دایم=۱۰۸۰ — در وی جای پادشه دولتمند=۱۰۸۰

از قصر بلند قدر زیبا ارکان=۱۰۸۰ — گردید زمین اصفهان تاج جنان=۱۰۸۰
درگاه عبادت این بود ورد ملك=۱۰۸۰ — پاینده عمارت از سلیمان زمان=۱۰۸۰

هریك مصراع از قصیدهٔ ذیل نیز مادّهٔ تاریخ عمارت هشت بهشت است :

چون بدوران شه اعلاشان=۱۰۸۰ — که ز دل‌گشته سلیمان زمان=۱۰۸۰
جان پناهی‌که مدیحش عامست=۱۰۸۰ — مرشد و داد ده ایامست=۱۰۸۰
تاجداری‌که ز وی شد نازان=۱۰۸۰ — ز دل و صدق همه خلق‌جهان=۱۰۸۰
صوفی صافی تابع مقصود=۱۰۸۰ — کو باخلاص و صفا ساعی‌بود=۱۰۸۰
آنکه‌مقصود وی‌ازعمر وحیوة=۱۰۸۰ — بندگی ره شه با طاعات=۱۰۸۰
دل‌گشاییست‌که از لطف صبا=۱۰۸۰ — شد فرح لازم و شادی‌افزا=۱۰۸۰
چه مکان شبه بنای فلك است=۱۰۸۰ — چون لب قند سراپا نمك‌است=۱۰۸۰
طاق ازآن سرشکن قوس قزح=۱۰۸۰ — رکن او قایمهٔ جشن و فرح=۱۰۸۰
آفتاب آینهٔ درگاهش=۱۰۸۰ — طلبد سرمهٔ گرد راهش=۱۰۸۰
بنم آورده گلش آب حیات=۱۰۸۰ — میل شادی بارم داده زکات=۱۰۸۰
از لب شکر لیلی‌لعلیش=۱۰۸۰ — شد ازآیینهٔ جان به کاشیش=۱۰۸۰

دوده‌اش سرمهٔ بینندهٔ کشید=۱۰۸۰	زگجش شد قصب صبح سفید=۱۰۸۰
آیهٔ نـور ز سنگش شـامل=۱۰۸۰	بدرش حـاتم بیحـد سایل=۱۰۸۰
زندگی‌بخش ز جو آب زلال=۱۰۸۰	یابد ازبوی هوا جان تمثال=۱۰۸۰
چشم دل ازهمه سو حیرانیش=۱۰۸۰	جوش‌گـل دل شده ایوانیش=۱۰۸۰
نه فلك شیفته از سایـهٔ وی=۱۰۸۰	عرش از سر ببرد پایهٔ وی=۱۰۸۰
شوکت او ببرد زنگ از جان=۱۰۸۰	شد ازو تـاج فلك اصفاهان=۱۰۸۰
دولت شـاه سلیمـان فزون=۱۰۸۰	دشمنش باد بهر ویل نگون=۱۰۸۰
بـرهش طاهر نصرآبـادی=۱۰۸۰	بسته در بنـدگیش آزادی=۱۰۸۰
بیتهـا گفته نجیب و نیکو=۱۰۸۰	ز گلستان بهـا یافتـه بو=۱۰۸۰
دیده از هرمصرع سال‌بناش=۱۰۸۰	آنکه باشد هنر این‌دعواش=۱۰۸۰

سال وفات میرزا محمدطاهر بدست نیامد ودرسال هزار و نود و نهم هجرت درقیدحیات بوده وچنانچه اشاره شد ظاهراً اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده‌است. قبراو درنصرآباد، درمقبرهٔکوچکی معروف به مقبرهٔ میرزاها ، جنب سر در مدرسه‌که دراین اواخر فقط آثاری ازآن بـاقی است واقع وآن مقبره در دهلیز خـانقاه شیخ ابوالقـاسم نصرآبـادی مذکور فوق است.

مخفی نماندکـه نام پدر میرزا محمدطاهر بـدست نیامد ، لکن جدّ پدری او **میرزا صالح** درکمال قابلیّت و همّت بود ، بجهت ناسازگاری روزگار بهندوستـان رفته و درعهد جهانگیر شاه تیموری (۱۰۱۵-۱۰۳۷هـ ق = **غیه - غلز**)کمال اعتبار داشت و هم درآنجا ازدواج‌کرده و فرزندانی برآوردکه ازآن‌جمله **میرزا صادق** میباشدکه بعنوان **مینا** شرح‌حالش نگارش یافته‌است ومیرزا صالح دراوائل سلطنت شاه‌جهان‌بن‌جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۶۸هـ = **غلز - غسح**) وفات یافته و طبعش موزون بوده و از او است :

از بزمگاه وصلت اگر برکناره‌ام — محروم نیستم ز تـو گرم نظاره‌ام

الفت میانهٔ من و غم‌های عشق‌تو — جایی‌رسیده‌است‌که من‌هیچ‌کاره‌ام

(ص۴۸۷ تذکرهٔ نصرآبادی)

نصری لقب رجالی اسمعیل بن یسار، حارث بن مغیرة، داود بن‌فرقد، مسکین بن عبدالعزیز، محمد بن سلیمان و بعضی دیگر بوده و

بموجب بعضی از نسخ کتب رجالیّه لقب اسمعیل مذکور نضری (با ضاد نقطه‌دار) است.

نصیبی[1]

نصیبی

اسعدالحق - از شعرای یزد ایران میباشدکه به **نصیبی** تخلّص میکرد ، در شیراز از ملاجلال دوانی سابق‌الذکر تحصیل علم نموده و بعداز وفات او بوطن خود برگشت و **دیوان** خودرا مرتّب‌کرد واز او است:

گفتم‌که بوسه‌ای به **نصیبی** نمیدهی　　خندید زیر لب‌که چه‌گوئیم‌یا نصیب

و درنهصد و چهاردهم هجرت درگذشت. (ص ۴۵۸۰ ج۶س)

نصیبی

محمد بن حوقل - یا محمد بن علی بغدادی نصیبی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌حوقل**، ازمشاهیرجغرافیّین اواسطقرن چهارم هجرت میباشدکه ببلاد بسیاری از اندلس و مغرب زمین وغیره سیاحتهاکرد ، اکثر بلاداسلامی ومقدارقلیلی ازغیر آنهارا بنام‌کتاب **المسالك والممالك والمفاوز والمهالك** (که درپاریس و لیدن چاپ و ترجمهٔ انگلیسی‌آن نیز بسال هزار وهشتصد تمام میلادی در لندن بطبع رسیده) برشتهٔ تألیف‌آورده و صفات بلاد را بطور اکمل مذکور داشته و بضبط حرکات اسامی آنها نپرداخته است . در سال هزار و نهصد و سی و هشتم میلادی کتاب جغرافیای ابن‌حوقل ابوالقاسم بنام **صورة‌الارض** در دومجلّد درچاپخانهٔ بریل از شهر لیدن چاپ شده و ظاهراً همان کتاب **مسالك و ممالك** مذکور است و در لیدن تنها صورت بلاد عراق عجم ازکتاب مسالك مذکور با ترجمهٔ لاتینی ودرشهر بون نیز فقط بلاد سند ازآن‌کتاب با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده است . بعضی گویندکه درکتاب مسالك مزبور هرآنچه راکه خود دیده درج نموده ومسموعات خود را نیز بدون‌تحقیق وتفحص بدانها علاوه‌کرده اینك خالی از اغلاط و اوهام نمیباشد .

۱- **نصیبی** - بفتح اول منسوب است به **نصیبین**که دیهی است ازحلب و شهری است بزرگ در ساحل فرات‌که معروف به نصیبین روم و درچهار منزلی شهرآمد میباشد وهم‌شهری است ازبلاد جزیره درنه‌فرسخی سنجارکه‌آبش فراوان وسرراه قوافل مابین شام وموصل است.

وفات ابن‌حوقل بنوشتهٔ کشف‌الظّنون در سال سیصد و پنجاهم هجرت بوده و در معجم‌المطبوعات اصل ظهور و نشأت اورا درسال سیصد و شصت و هفتم هجرت نوشته و راجع بتاریخ وفات او چیزی نگفته است . (کف‌وص۹۰مط و۳۲۸ج۲ع)

نصیبی **میرزا محمدخان بن موسی بیگ** - از شعرای ایرانی قرن‌سیزدهم هجرت واز اکرادکرمانشاهان بود ، از طرف فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲_۱۲۵۰ه ق = **غریب - غرن**) بلقب فخرالشعرا مفتخرشد وتاسال هزار ودویست و شصتم هجرت درقید حیات بوده و سال وفات و شعری از او بدست نیامد.

(ص ۴۵۸۰ ج ۶س)

نصیرا از افاضل اوائل قرن یازدهم هجرت واز اهالی‌امامزاده سهل‌علی ازمضافات همدان بوده وبهمین‌جهت به **نصیرای همدانی** معروف میباشد . از معاصرین شیخ بهائی و دراکثر علوم متداوله خصوصاً ریاضی دستی توانا داشت ، قریحهٔ شعریّه‌اش نیز خوب و اشعارش دلنشین‌بود . میرزامحمدطاهر نصرآبادی مذکور فوق از دایی خود نقل‌کرده است‌که وقتی شیخ بهائی بحسب مواعده بخانهٔ او رفتنی بوده قبلاً فرمودکه نصیرا را نیز برای حضورآن مجلس خبردارش‌کنند تا مجلس نمکی بهم رساند. بقول بعضی ، شاعری دون مرتبهٔ او بوده است چنانچه خودش‌گوید:

بشعر شهرهٔ آفاق گشته‌ام این است یکی زجمله غلطهای درجهان مشهور

شاید این شعر را از راه تواضع گفته باشد . **دیوان نصیرا** هزار ویک بیت بوده و از اشعار او است:

نگاه‌گرم تو روی سخن بمن دارد که چشم‌برسخنت بادلم سخن دارد

بهار میرود اما ز سبزهٔ خط تو زمانه سرخط تسلیم صد چمن دارد

وفاتش در سال هزار و سی‌ام هجرت واقع شد ، اسم خود و پدرش و مشخّص دیگری بدست نیامد وشایدکلمهٔ **نصیرا** نام اصلی وی ویا مانند نظائرش‌کمالا و شفیعا و رفیعا و اشباه‌آنها از اسم اصلیش نصیرالدین مخفّف شده باشد .

(ص۱۰۶ تذکرهٔ نصرآبادی)

نصیرالدین **اصفهانی** - معروف به **میرزا نصیر** حسینی شیرازی ، جدّ عالی فرصت‌شیرازی سابق‌الذکر ، ازافاضل ومهرهٔاطبّای‌عهدکریم‌خان زند میباشدکه نام اصلیش **نصیر**، مولدش جهرم فارس بود ، سالها در اصفهان نشو و نما کرده و بهمین جهت به **اصفهانی** شهرت یافت ، مدتی درآن بلده بتحصیل علوم عربیّه و و ادبیّه و طبیعی و ریاضی و حکمت الهی پرداخت تاآنکه درهمهٔ کمالات علمیّه‌استاد و مسلّم اقران و وحید عصر و فرید دهر خود شد و بهمین جهت‌گاهی اورا از راه تشبیه بخواجه نصیرطوسی (که نامش محمد بوده) **نصیرالدین ثانی** یا **نصیرالدین محمدثانی** هم گویند . بالخصوص درطبابت دارای مهارت بی‌نهایت ، ابوعلی وقت ، جالینوس زمان خود ، حکیم‌باشی و ندیم خاص‌کریم‌خان زند بوده و نوادری از وی منقول است:

روزی‌آوازکسی راکه برای فروختن متاعی صدا میزده شنیده بیکی ازشاگردان خودگفت‌که وی را امر بفصد و خون‌گرفتن نماید والاّ تا یکساعت دیگر میمیرد آن‌کس بعد از استماع این خبر، اعتنائی نکرد و فردای آن روز معلوم شدکه بیك غشوه مرده است . روزی نبض زنی راکه برای طبابت حاضر مطبّ او بوده‌گرفته و فوراً دست‌کشید وگفت‌که بعد از یك هفته حاضر شود ، درجواب سئوال حاضرین‌که بصدد استعلام سبب آن‌آمدندگفت درهماندم‌که نبض‌آن زن دردستم‌بوده حایض‌شد وطبابت‌او درحال حیض مناسب نبود ، اینك بعضی از ایشان‌که‌آن زنرا میشناختند برای امتحان حقیقت حال‌را استکشاف نموده و مطابق واقع یافتند .

طرح مسجد وکیل شیراز وتعیین قبلهٔ‌آن نیز از وی بوده‌است وگویند وقتی‌چند تن از نوابان هند باشارهٔ بعضی از حکمای‌آن‌کشور به پیشگاه‌کریم‌خان عرضه داشتند که یك‌کرور تومن تقدیم خزانهٔ دولتی نمایندکه در مقابل میرزا نصیر حکیم‌باشی را بدیشان واگذارد در پاسخ فرمودکه یك‌کرور شما برای خودتان و حکیمك ماهم برای خودمان . صاحب ترجمه علاوه برمراتب علمیّه دراخلاق پسندیده نیز ممتاز، مجلس‌او مجمع علما و فضلای شیراز ، در قریحهٔ شعریّه نیز دارای امتیاز بوده و **مثنوی بهاریهٔ**

ذیل از او است :

شبی بـا نوجـوانی گفت پیـری | کهن در دی‌کش صـافی ضمیری
چو خـم صاحبدلی روشن روانی | در ایـن دیـر کهـن پیر مغانی
کـه بـاد نوبهـار و ابـر آذار | شنیدم خیمه زد بـرطرف گلزار
بهر گلبن هزاری سـاز بـرداشت | بهـرسروی تـذرو آواز برداشت
صلای یوسف گل شد جهان‌گیر | زلیخـای جـوان شد عـالم پیر
سحرگاهـان نسیم آهستـه خیزد | چنان کز برگ گـل شبنم نریزد
ترشح‌هـای ابـر از هرکنـاری | بود چندان کـه بنشانـد غباری
به پیران کهن غـم سازگار است | تو شادی‌کن‌ترا باغم چه‌کار است
گهی برسـاحت دشتی روان شو | گهـی برگشتـه و دامن فشان شو
دل ازکف ده عوض‌بستان زساقی | میی کز لعـل ساقی مانـده باقی
خلل درکارعقل ازباده نقل است | که می‌هرقطره‌اش دریای‌عقل‌است
چنـان آیینـهٔ جـان میزدایـد | که در این عکس جانان مینماید
فلك را عادت دیرینـه این است | که باآزادگان دائـم بکین است
بجـان میپرورد بیحـاصلـی را | کزو دل بشکنـد صاحبـدلی را

بامن‌که رخم‌شکسته رنگ‌آمده است | هفت‌اختر وشش‌جهت‌بجنگ‌آمده‌است
بـرمرغ دلـم کز آشیان دگـر است | این نه قفس فراخ ، تنگ‌آمده است

برداشته شد نقـاب از دختر رز | در پرده شـدآفتـاب از دختر رز
شهری‌است پرانقلاب ازدختر رز | زیبـا پسران خراب از دختر رز

از تألیفات میرزا نصیر است :

۱- اساس‌الصحة در طب بعربی **۲- جام‌گیتی‌نما** درحکمت بفارسی **۳- حل‌التقویم** بفارسی‌درنجوم **۴- رساله‌ای درموسیقی و نسبتی‌که میان‌آن وعلم‌طب‌است** بعربی **۵- مشکلات قانون شیخ ابوعلی سینا** وغیراینها . وفاتش درسال هزار و صد ونود ویکم هجرت واقع

شد وصباحی سابق‌الذکر درتاریخ آن گفته است : **آه ازمرگ نصیر ثانی‌آه = ۱۱۹۱** .
(ص ۵۰۰ ج ۲ مع و ۱۰۵ عم وغیره)

نصیرالدین

عبدالله بن حمزة بن حسن - یا حمزة بن عبدالله بن جعفر بن‌حسن بن علی بن نصیرطوسی مشهدی ، مکنّی به **ابوطالب** ، معروف به **نصیرالدین طوسی** ، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه استاد قطب‌الدین کیدری‌سابق‌الذکر وتلمیذشیخ‌ابوالفتوح‌مفسّررازی‌وازمعاصرین‌ابن‌شهرآشوب و نظائر وی و ازثقات فقها و بسیار جلیل‌القدر بود و قطب‌الدین مذکور مدح بلیغش مینماید و از تألیفات او است :

۱- ایجازالمطالب فی‌ابراز المذاهب بفارسی **۲- الوافی بکلام المثبت والنافی** **۳- الهادی الی‌النجاة** . در دوکتاب اوّلی و سیّمی جمیع مذاهب غیراز اثنی‌عشری را ابطال ، فساد عقائد ایشان را مبرهن و حقّانیّت مذهب اثنی‌عشری را ثابت و مدلّل میکند و مقدّس اردبیلی درکتاب حدیقةالشیعة از این دوکتاب روایت مینماید . علاّمهٔ حلّی هم مؤلفات اورا بواسطهٔ پدرش ازشیخ حسین بن رده از خود مؤلف روایت میکند وسال وفاتش بدست نیامد . (ملل وص۴۸۷ج۲ذریعةوغیره)

نصیرالدین

علی بن محمد بن علی - حلّی قاشی یا **کاشانی** یا **کاشی**، ملقّب به **نصیرالدین** ، از اجلاّی فقها و متکلّمین امامیّه میباشدکه فقیه متکلّم حکیم متبحّر، با حدّت فهم و دقّت طبع معروف بغالب حکمای عصر و فقهای زمان خود برتری داشته و پیوسته دربغداد و حلّه بتدریس علوم دینیّه ومعارف‌یقینیّه اشتغال میورزید . شهید اوّل نیز تجلیلش کرده و بعض مطالبی از او نقل مینماید و با آن‌همه تبحّر علمی درمقام عجز ازدرك حقیقت توحیدگویدکه درمدت هشتادسال دورهٔ حیات خود همین قدر دانستم‌که این مصنوع محتاج بصانعی میباشد وبس ، باوجود این بازهم یقین پیرەزنان اهل‌کوفه زیادتر از یقین من است. بعد ازاین‌جمله درمقام‌توصیه فرمایدکه از اعمال صالحه جدا نشوید و طریقهٔ حسنهٔ حضرات ائمهٔ اطهار ع را ترك

نکنید که غیر از آن طریقه ، هرچه هست هوای نفس و وسوسه بوده و برگشت آن بحسرت و ندامت است و از تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ شرح اشارات خواجه نصیر طوسی ۲- حاشیهٔ شرح شمسیهٔ عمر کاتبی قزوینی ۳- حاشیهٔ شرح طوالع قاضی بیضاوی که **طوالع الانوار** در کلام و تألیف قاضی بیضاوی سابق الذکر و یکی از شروح آن نیز شرح شمس الدین محمود اصفهانی سابق الذکر و نامش **مطالع الانظار** است و حاشیهٔ نصیر الدین هم بهمین مطالع الانظار میباشد **۴- حاشیهٔ شرح قدیم تجرید** که در شرح حال شمس الدین مذکور نگارش دادیم. وفات نصیر الدین در دهم رجب سال هفتصد و پنجاه و پنجم ویا موافق آنچه از شهید اوّل نقل شده هفتاد و پنجم هجرت در نجف واقع شد و ولادتش هم درکاشان و نشو و نمایش درحلّه بوده و وصف حلی و کاشی و کاشانی هم بهمین جهت بوده چنانچه قاشی هم منسوب به قاشان معرّب کاشان است .

(متفرقات ذریعة وص۲۵۵هب و ۱۶۶لس وغیره)

نصیرالدین **محمد ثانی-** همان نصیرالدین اصفهانی مذکور فوق است.

نصیرالدین **محمد بن محمد-** بعنوان **خواجه نصیر طوسی** نگارش یافته است .

نصیرالدین **ملانصرالدین** یا **ملانصیرالدین** یا **خواجه نصیرالدین** ، از مشاهیر ظرفا ، نوادر و لطائفی بدو منسوب ودر السنه دایر ومانندامثال جاریه میباشند . در مضحکه و لطیفه‌گوئی بی‌بدل بود ، خود و کلمات او دراین باب ضرب المثل هستند. بنوشتهٔ قاموس الاعلام با حاج بکتاش ولی (متوفی بسال۷۳۸ه ق= ذلح) ویا تیمور لنگ (۷۷۰-۸۰۷ ه = ذع - ضز) ویا ملوك سلاجقه معاصر بود و در قرب آق‌شهر از توابع قونیه از بلاد روم موضعی است که اطرافش گشاده و با قفل بزرگی مقفّل وگویند که قبر همین ملانصرالدین است وتحت عنوان آق‌شهر هم بدون تردید گفته که مرقد شریف خواجه نصیرالدین درهمین بلده است. سال وفاتش بدست نیامد ومخفی نماند که شخص دیگری نیز از قبیلهٔ فزاره در زمان خروج ابومسلم خراسانی درکوفه میزیسته که نامش **دجین بن ثابت** ، کنیه‌اش **ابوالغصن**، شهرتش **جحا** (بروزن دعا) و در مضحکه‌گوئی مانند ملانصرالدین بود واز وی نیز نوادر بسیاری منقول میباشد .گویند

شبی نزدیك کنیزك پدر خود رفته و اظهار محبّت و معاشقه نمود ناگاه کنیزك بیدار شده وگفت توکیستی که در قلب شب نزد من میآیی گفت نترس که من پدرم هستم پس بجهت اخفا وکتمان این جنابت خود را ببلاهت زد تاآنکه ضرب‌المثل گردید. نیز روزی در مجلس ابومسلم خراسانی که یقطین نیزآنجا بوده احضارش کردند، یقطین را بهمین اسم خودش مخاطب داشته وگفت یا یقطین کدام یك از شما دونفر ابومسلم هستید. نیز شبی از خانه بیرون رفت ، درخارج خانه یك نفر کشته دیده وآنرا بخانه آورده و درچاهی انداخت، پدرش مطّلع شد ودر دم آن کشته را بیرون آورده ودرجائی دیگر پنهانش کرد و بعوض آن قوچ شاخداری را کشته و درچاهش انداخت ، تا صبح آن شب که کسان آن مقتول درصدد تفتیش بودند جحا بدیشان گفت درخانهٔ ما مقتولی هست و بعید نیست که از شما باشد پس آمده و خود جحا را درچاه انداختند ، همینکه دست جحا بشاخ قوچ رسید صدا زدکه مقتول شما شاخ هم داشت یا نه پس خنده کنان برگشتند واین گونه نوادر او بسیار و **احمق من جحا** از امثال دایره میباشد .

چنانچه اشاره نمودیم **جحا** فزاریّ القبیلة وکوفیّ البلدة بوده ویکنفر دیگر نیز ازظرفای روم بجحا موسوم و به **جحای رومی** معروف وبدو نیز نوادر بسیاری منسوب میباشد ولکن موافق احتمال قوی که در قاموس الاعلام داده همین جحای رومی همان ملا نصرالدین مذکور فوق است . درمعجم المطبوعات نیزگوید نوادر نصرالدین رومی معروف به جحا درمصر و بیروت و قاهره کراراً چاپ شده است وسال وفات جحا نیز بدست نیامد .

ناگفته نماندکه درقاموس الاعلام سه سلسله ازملوك سلاجقه بنام **سلجوقیان ایران** و **سلجوقیان کرمان** و **سلجوقیان روم** مذکور داشته که **سلسلهٔ اولی** از طرف طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق تأسیس وچهارده تن از ایشان ازسال چهارصد و بیست ونهم تا پانصد و نودم هجرت در ایران سلطنت کرده‌اند وشهر ری هم پایتخت ایشان بوده‌است. **دویمی** نیز بدستیاری برادرزادهٔ طغرل بیگ مذکور قاورد بن چغری بن میکائیل بن سلجوق تأسیس یافته ویازده تن از ایشان از سال چهارصد و سی و سیّم تا پانصد وهشتاد وسیّم

هجرت درکرمان ونواحی آن سلطنت رانده‌اند . سیمی نیز ازطرف عموزادهٔ طغرل بیگ مذکور سلیمان بن قطلمش بن اسرائیل بن سلجوق تأسیس و پانزده تن از ایشان ازسال چهارصد و هفتاد و هفتم تا ششصد و نود و نهم هجرت دربلاد روم سلطنت رانده و قونیه را مرکز سلطنت قرار دادند و بالاخرة درهمین تاریخ آخری بدست سلطان عثمان غازی مؤسس سلطنت عثمانیه منقرض گردیدند. بعدازاین همه گوئیم چنانچه فوقاً مذکورشد درقاموس الاعلام احتمال داده که ملانصرالدین معاصر ملوك سلاجقه باشد ولی معین نکرده که کدامیك از این سلسله است و لکن بحکم بعضی از قرائن خارجی که از شرح فوق بدست میآید ظاهراً در عصر سلاجقهٔ روم بوده وبا دو احتمال دیگر نیزکه معاصر بودن حاج بکتاش ولی ویا تیمور لنگ است چندان مغایرت نداشته و قریب بهم میباشند و معاصر بودن سلاجقهٔ ایران یاکرمان مغایرت کلی باآن دو احتمال دارد .

(مط ومجمع الامثال میدانی وص ۲۰ ج۳فع و۱۷۷۳ج و۲۵۹۷ج۲ و۴۵۷۷ج۴ ج۶س وغیره)

نصیرالدین **میرزا نصیر**- فوقاً بعنوان **نصیرالدین اصفهانی** مذکور شد .

نصیری **میرزا لطفعلی بن محمدکاظم** - تبریزی ، ملقب به **صدرالافاضل**، عالمی است فاضل کامل محقق مدقق جامع بارع معقولی منقولی شاعرماهر، ازمشاهیر ارباب کمال قرن چهاردهم هجری امامیه وخلاصهٔ ادوار زندگانی ودیگر مزایای وی موافق آنچه در دیباچهٔ قصیدهٔ انصافیهٔ خودآن دانشمند یگانه اخیراً چاپ شده بدین شرح است : در نوزدهم رمضان هزار و دویست و شصت و هشت هجرت درشهر شیراز متولد شد ، درپنج سالگی با پدرش بطهران آمد ، دراثر مواظبت پدرکه توأم با شوق فطری و استعداد طبیعی خودش بوده تا هفده سالگی اصول خط و ادبیات عربی را از متمهرین وقت اخذ و مورد تحسین اساتید خود بود تاآنکه در دقت نظر و تفرد در ضروب آداب معروف شده وبه **ادیب** شهرت یافت ، بعداز طی مراحل ادبیات و مقدمات لازمه باصول و فقه و حدیث و تفسیر و فنون عقلیه از منطق و ریاضیات و طبیعیات و الهیات پرداخت، تصوف وبعضی ازفنون غیرمتداولهٔ دیگر را نیز ازاساتید



عکس میرزا لطفعلی صدرالافاضل -۱۷

هریك از آنها خواند، تمامی اقسام خطوط را هم که دردورهٔ اسلامی پیداشده تکمیل نمود، بحدّی که بارها هریك ازمشق پاره‌های او بخطوط اساتید هرصنف مشتبه میشده است . علاوه بر کمالات مذکوره قریحهٔ شعریه‌اش نیز سرشار ودر تمامی فنون شعری مهارتی بسزا داشته وخود را به فانی تخلّص میکرد تا درسال هزار و دویست و نود و ششم هجرت بامر اولیای دولت به **دانش** تبدیلش داده و هم از طرف ایشان به **صدرالافاضل** ملقّب گردید .

تألیفات وآثار قلمی طریفهٔ او حاکی ازتفنّن علمی و تنوع فضلی وکمالی وی بوده و بهترین معرّف کمالات متنوعهٔ او میباشند :

۱- اخگر درشرح معمیات **۲- اساطیر** در فرهنگ باستانی **۳- الاعلام فی ترجمة بعض الاعلام** درشرح حال یکصد و هفت تن از کسانی که جزو دویم اسم آنها علی است مثل غلامعلی و مانندآن ودرخاتمه ، شرح مفصلی متعلق بصوفیه ازابتدای پیدایش آن نگاشته‌است **۴- اغلاط لهجة اللغات ۵- اکسیر اللغة ۶- الباحث عن لغة ابن یافث** درلغت ونحو زبان ترکی **۷- خطبهٔ لؤلؤیه** که عربی بوده و تمامی جملات آن فقط از پنج حرف ترکیب یافته ودراین صنعت بی‌نظیر است **۸- خمسة المجد و جمسة النجد** که بپنج رساله مشتمل است : **کتاب الحروف وکتاب الاسماء وکتاب الافعال و نموزج العوامل** درحقیقت حرف و اسم و فعل و عامل و اقسام آنها وپنجمی نیز دراً**بنیهٔ مصادر ومعانی آنها ۹- داموس دراصطیاد اغلاط قاموس ۱۰- دبستان** درمصطلحات علمیهٔ مربوطه بلغت فرس **۱۱- دستورالبلاغة ۱۲- دمعه** درمحاضرات و اول وآخر آن خطبه و خاتمهٔ بی‌نقطه است **۱۳- راموزالرموز در اقسام خطوط مرموزه ۱۴- رسالهٔ الاصوات** درموسیقی **۱۵- رساله‌درکیفیت وآداب‌خط‌عبری ۱۶- رساله‌درخط رقاع ۱۷و۱۸- رسالهٔ سینیه و رسالهٔ شینیه** وآنها دونامه است از اوکه در اولی بحرف سین (بی‌نقطه) و اجتناب از شین (بانقطه) ودردویمی بعکس‌آن درتمامی کلمات‌آن نامه‌ها ملتزم است **۱۹- سخنستان** درلغت فارسی **۲۰- شرح قانونچه ۲۱- قصیدهٔ انصافیه ۲۲- الکشف عما علی الکشف ۲۳- کشف الغمام عن شمس الاسلام** درموضوع خط اسلامی و معایب و مفاسد تغییرآن **۲۴- کفات الشتات**

والفتات فی‌فن‌المحاضرات نظم و نثر عربی و فارسی و با خطوط مختلف نوشته است **۲۵- کلم وحکم ۲۶- مقدمهٔ‌کتاب اصلاح‌المنطق** وغیر اینها که بسیار ودرمقدمهٔ کتاب قصیدهٔ انصافیهٔ فوق مشروحاً مذکور است . این قصیده در اثبات ولایت وخلافت حقّهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع وحاوی یکصد و سی وپنج بیت است که درهر بیت آن اشاره بمطلبی از مهمّات علم‌کلام شده و دارای محسنات لفظی و معنوی بدیعی میباشد و دراین اواخر با شرح آن‌که نیز از خود ناظم و مشتمل براحادیثی است درفضائل و احوال‌صحابه (که تماماً ازکتب‌عامّه منقول است) چاپ واز ابیات همان قصیده‌است :

ای‌که داری‌درد دین وزحق‌همی‌جوئی‌دوا / بی‌تعاند از در انصاف و حق جوئی درآ

بی‌وصیّت رفت میگویند احمد ازجهان / عقل و دینم از قبـول این سخن دارد ابا

مقتدا بد احمد مختـار در هرقول و فعل / ازچه دراین‌ره‌بدان‌حضرت‌نکردند اقتدا

امّت خود در ضلالت هشت پیغمبر، ولی / آن دو ازتیم و عدی گشتند اسباب هدا

بـا وصی بگذاشتـه امر نبی بشتافتنـد / از پی انجاح مقصودی‌کـه بود اندر خبا

نوز، تا داده حنوط و نـوز ، ناورده کفن / نوز ، ننهـاده بخاك و نوز ، نسپرده عزا

هیچ مسلم میهلـد پیغمبر خـود بـرزمین / بـا حواس جمع پویـد از بـرای ارتقا

ارتداد خلق دانی ازچه شد بعداز رسول / جـانشین او نبـد لایق‌کـه بـاشد پیشوا

آنکه‌چندین‌بارشد معزول‌چون‌منصوب‌شد / جـز بتزویر و بـزور و اشتبـاه و اعتدا

بدزدی ز لعلت اگـر بوسه‌ای / ربودم بـدین‌سان چرائی بهم

بهـل‌گـر مرا میمنداری بحل / کـه‌آهسته آنرا بجـایش نهم

وفات صدرالافاضل روز پنجشنبه ششم شعبان هزار و سیصد و پنجاهم هجری قمری واقع شد و درشهر ری درجوار مزار شیخ صدوق (ابن‌بابویه) مدفون‌گردید .

(دیباچهٔ قصیدهٔ انصافیهٔ فوق و اطلاعات متفرقه)

نصیری

میرزا محمدرضا بن عبدالحسین - نصیـری طـوسی اصفهـانی ، از علمای امامیّهٔ قرن یـازدهم هجرت و ازتلامذهٔ شرف‌الدین علی

بن حجةالله شولستانی سابق‌الذکر (متوفی درحدود سال ۱۰۶۰هـ = غس) و مؤلف‌کتاب **تفسیرالائمة** میباشدکه دراواخر قرن مذکور وفات یافته و سال‌آن معلوم نیست .

(اعیان‌الشیعه)

نصیریه موافق‌آنچه در مقباس‌الهدایة از تعلیقهٔ بهبهانی نقل‌شده عنوان فرقه‌ایست از غلاة شیعه که اتباع محمد بن نصیر نمیری‌بودند، امام علی‌النقی ع را ربّ دانسته وخودش را نیز مرسل ازطرف‌آن‌حضرت می‌پنداشتند، لواط ونکاح محارم را تجویز میکردند . موافق نقل ازکشی فرقه‌ایست‌که بنبوّت محمد بن نصیر فهری نمیری قائل هستند ولی معروف مابین‌شیعه، ایشان ازشعب سبائیهٔ معتقد بربوبیّت حضرت امیرالمؤمنین ع و اتباع شخصی نصیر (بروزن کمیل) ویا محمد بن نصیرهستند. درتذکرةالائمة که اشتباهاً بعلاّمهٔ مجلسی منسوب دارندگویدکه‌آن‌حضرت، رئیس ایشان ویا جمعی از ایشان را کشته بلکه بآتش سوزانده و زنده‌گردانیدکه بلکه ازآن عقیدهٔ فاسد منصرف باشند مثمر نگردید ودرآن عقیده دیگر راسخ‌ترشده وگفتند که پیش ازآنکه مرده را زنده‌کرده باشی بربوبیّت تو معتقد بودیم تا چه رسد بآنکه آنرا نیز مشاهده‌کردیم .

نضری لقب رجالی احمد بن علی بن عبدالله ، جعفر بن ایاس ، محمد بن حبیب، معاویة بن سلمة میباشد و چنانکه درنصری (با صاد بی‌نقطه) اشاره‌نمودیم دربعضی از نسخ‌کتب رجالیّه ، لقب اسمعیل بن یسار نیز هست.

نطنزی لقب رجالی محمد بن احمد است .

نظام **ابراهیم بن سیار بن‌هانی** - بصریّ‌البلدة ، **ابواسحق** الکنیة ، نظام‌الشّهرة (بروزن عطّار) ازقدمای علمای بصره واز اجلاّی ائمهٔ معتزله و استاد جاحظ سالف‌الترجمة میباشدکه درعلم‌کلام و طبیعیّات و الهیّات و دیگر علوم عقلیّه و نقلیّه متبحّر و از خردسالگی بذکاوت و فصاحت و فطانت معروف بود . درآن اوقات عیب‌آیینه را از وی پرسیدند گفت زود شکستن و التیام نپذیرفتن .

نظّام علم کلام را از دایی خود ابوالهذیل علاف اخذ و بسیاری از کتب فلسفه را مطالعه کرد ، کلمات فلاسفه را باکلام معتزلی تطبیق و مخلوط نمود ، درخلافت مأمون ومعتصم شهرت بی نهایت یافت . جمعی کثیر ازطلاّب ومحصّلین درحوزهٔ تدریس او حاضر میشدند. در هرعلمی که درشام و عراق و مصر و بصره معمول و متداول بوده کتابی تألیف داد و مؤلفات او درحدود صد مجلّد میباشد . ازکثرت دقّت نظر و تعمّق در مشکلات علمیّه با استاد مذکور خود ودیگر اکابر وقت مناظراتی داشته وپاره‌ای عقاید مخصوصه اختراع کرده که درکتب کلامیّه و ادبیّه نگارش داده‌اند، من‌جمله امکان عادی اجماع را انکار کرده است تا چه رسد بحجّیّت آن وملاك صدق وکذب کلام را موافقت ومخالفت عقیدهٔ متکلّم قرار داده نه واقع . در ترکب اجسام از اجزای لایتجزّی طفره را (که باتفاق علمای معقول محال است) جایز میداند ، مرتکب کبیره را موافق عقیدهٔ فرقهٔ وعیدیّه مخلّد درنار میشمارد وبعفو الهی معتقد نمیباشد و نظائر اینها بسیار است، ابونواس را نیز بهمین عقیدهٔ آخری خود دعوت مینموده و همانا منظور ابونواس هم از این شعر خود نظّام است :

فقل لمن یدعی فی‌العلم فلسفة　　حفظت شیئاً و غابت عنك اشیاء

لاتحظر العفو انکنت امرء حرجا　　فان حظرکه بالدین از راء

مخفی نماندکه فرقهٔ نظّامیّه موافق آنچه تحت عنوان معتزلی اشاره‌نمودیم یکی‌ازفرق معتزله بوده و اتباع همین نظّام میباشند، لکن موافق روضات، در ریاض‌العلما ازکتاب حسنیه استظهارکرده‌که نظّام اشعری مذهب و معتقد است براینکه قرآن مجید قدیم و افعال بندگان مخلوق‌خدا بوده وشرّ وکفر وفسق ومعصیت بالتمام با قضا وقدر خداوندی است اگرچه برخلاف رضای او است .

هرون‌الرشید اورا برای مباحثه با کنیزك حسنیه نامی‌که تربیت شدهٔ خانوادهٔ امام جعفرصادق ع بوده ازبصره دربغداد احضارکرد، نظّام هشتاد مسئله ازحسنیه‌پرسید و درهمهٔ آنها جواب شافی شنید ، حسنیه نیز چند مسئله از وی پرسیدکه قدرت‌جواب

هیچ کدام‌را نداشته‌است. نیز حسنیه درمحضرهرون ووزیرش یحیی بن خالد برمکی، با نظّام و امام شافعی و ابویوسف قاضی در مسائل متفرقهٔ بسیاری مناظره‌ها کرده و درهمهٔ آنها فایق‌آمد، نیز از راه تعریض بنظّام گفت این‌چه‌معنی داردکه شیعه‌مذهبان شراب‌مطبوخ و ساز و طنبور و نی نواختن و لواط و گوشت سگ بچه و خرگوش مستحاضه وشطرنج و دیگر اقسام قمار را حرام شمرده دبّاغی را مطهر پوست نجس‌العین ندانسته ودر نماز اقتدا بفاسق نمیکنند .

نظام‌گفتن ابراهیم بجهت‌آن بوده‌که شغل‌او در بازار بصره در رشته‌کشیدن مهره و فروختن‌آن بود ویا خود بجهت حسن انتظام‌کلمات نثری ونظمی‌او میباشد. **وفات نظام** بسال دویست و بیست و یکم هجرت بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام در سی و شش سالگی بود بنابراین ، ولادت او درسال یکصد و هشتاد و پنجم بوده وبا حضور او در مجلس هرون (متوفی بسال ۱۹۳هـ ق = قصج) خصوصاً طرف مناظره بودن در مسائل غامضه چنانچه از ریاض‌العلما نقل شد منافات دارد و ظاهراً از خود صاحب ریاض ویا ازناقل کلام او اشتباه شده و بازهم موکول به تتبّع ارباب رجوع میدارد .

(خاتمهٔ فهرست ابن‌الندیم وص ۴۲ ت و ۵۸۴ ج ۱ س)

نظّام[1]

نظام‌استرآبادی نام اصلیش **نظام‌الدین** ، شهرتش **نظام** ، ازافاضل‌شعرای استرآباد وازجملهٔ ارباب‌کمال و اهل سداد بود . قصائد بسیاری درحق اهل بیت عصمت ع سروده ودر موضوعات دیگر کمتر شعر گفته است ، منظومه‌ای بنام **سلیمان و بلقیس** داشته ویك نسخه از **دیوان او**که درحدود یك‌هزار و هفتصد بیت بوده

۱ـ **نظام** ـ بکسر اول ، عنوان مشهوری جمعی از ارباب‌کمال میباشدکه غالباً مخفف وصف اصلی ویا نام اصلی ایشان نظام‌الدین بوده و بشرح حال بعض از ایشان‌که بهمین عنوان مخففی (نظام) معروف هستند میپردازیم و درشرح حال بعضی دیگر رجوع بعنوان نظام‌الدین نمایند . ترتیب محل و مکان و بلده و بعضی از اوصاف دیگرشان نیزکه غالباً جزء این عنوان است مثل اعرج یا استرآبادی و مانندآنها منظور خواهد شد .

و ظاهراً غیراز منظومهٔ مذکوره است بضمیمهٔ دیوان ثنائی مشهدی تحت‌شمارهٔ ۳۷۵ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود واز قصائد مزبور است :

دم سپیدهٔ صبحم گذشت در خاطر / که بهترین‌عمل چیست شامگاه نشور

ندا رسید همان دم ز عالم ملکوت / که ای‌گناه تو یوم‌الحساب نامحصور

به از محبّت سلطان اولیا نبود / زهرعمل‌که شود درصحیفه‌ات مسطور

علی امام معلاّی هاشمی‌که بود / سواد منقبتش بر بیاض دیدهٔ حور

ز حبّ او است بروز جزا نه ازطاعت / امید مغفرت از حیّ‌لایزال و غفور

نتیجه‌ای ندهد بی‌محبّتش در حشر / مکاشفات جنید و ریاضت منصور

زهی بعلم ازل فی‌البدیهة حل‌کرده / نکات دفتر تورات و مشکلات زبور

ببسته خدمت اورا میان ضعیف وقوی / گشاده مدحت اورا زبان اناث وذکور

نسیم لطف توگر در مشام خاك رود / برآورند سر از زیر خاك ، اهل قبور

مرا چه غم ز غم روزگار مهرگسل / که دل ز مهر توام‌گشته جلوگاه سرور

ز دل سواد معاصی برون برد مهرش / چنانکه ماه برد ظلمت از شب دیجور

نظام چونکه زخواب عدم شود بیدار / ز کاسه‌های سر بزم معصیت مخمور

برای رفع خمارش ز مرحمت جامی / کرم نمای ز خم خانهٔ شراب طهور

نیز از او است :

بهم بود غم و شادی اسیر دنیا را / مگس دودست بسرپای در شکر دارد

وفات او درسال نهصد و بیست و یکم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۵۶هب و ۲۵۵لس و ۳۰۵ سفینةالشعرا و۴۵۸۶ ج ۶ س وغیره)

نظام‌اعرج

حسن‌بن‌محمد بن‌حسین- قمی‌ّالاصل ، نیشابوری‌ّالموطن والنشأة، **نظام‌الدین** اللّقب ، **نظام نیشابوری** و **نظام اعرج** الشّهرة ، از اکابر علمای عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه عالم فاضل عارف کامل مفسّر علاّمهٔ متبحّر، فضل و ادب و تحقیق وتبحّر و دقّت نظر وجودت قریحهٔ او درمیان متأخّرین

درغایت‌شهرت ومستغنی از اطناب بوده ومؤلفات متنوعهٔ طریفهٔ او بهترین معرّف‌مقامات عالیهٔ علمیّه‌اش میباشند :

۱- اوقاف‌القرآن که بامر استادخود قطب‌الدین‌شیرازی (متوفی‌بسال ۷۱۰ یا ۷۱۶ ه‍ ق= ذی یا ذیو) درسال هفتصد و چهارم هجرت تألیفش داده است **۲- البصائر فی‌مختصر تنقیح المناظر** که یک‌نسخه از آن درمدرسهٔ‌فاضل‌خان مشهدمقدس‌رضوی موجوداست **۳- تفسیرالتحریر** که شرح تحریر مجسطی خواجه نصیر طوسی‌است **۴- تفسیر قرآن مجید** که دوفقره تفسیرنوشته یکی موسوم به **لب‌التأویل** و دیگری‌که بسیار مشهور میباشد نام‌اصلیش **غرائب‌القرآن و رغائب الفرقان** و به **تفسیر نیشابوری** معروف است . درطهران طی سه مجلد بزرگ چاپ شده ودرمصر نیز درحاشیهٔ تفسیر جامع‌البیان ابن‌جریر طبری بطبع رسیده واز احسن تفاسیر قرآن مجیداست، فوائد لفظیه و معنویه و دقائق نکات عربیه را جـامع و احکام اوقاف و مراتب تأویل را حـاوی میباشد **۵- توضیح التذکرة** که شرح تذکرهٔ خواجه نصیر طوسی در علم هیئت بوده و در اول ربیع‌الاول هفتصد و یازدهم هجرت تألیف شده است **۶- رساله‌ای درحساب** وبزعم بعضی خلاصة الحساب شیخ بهائی از همین رساله اخذ و تلخیص شده است **۷- شرح تذکرهٔ خواجه** که مذکور شد **۸- شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** درعلم صرف کـه بهترین شروح آن‌کتاب است و بارها چاپ شده و مرجع استفادهٔ افاضل محصلین و طلاب بوده وبه **شرح نظـام** معروف میباشد . از لقب مذکور فوق او روشن میگرددکه لفظ نظام بروزن امام ، مخفف همان نظام‌الدین است و اسم این‌کتـاب شرح شافیه را شرح نظام (با فتح و تشدید) گفتن چنانچه در السنه درغایت شهرت بوده و انکاری هم نشنیده‌ایم غفلت از حقیقت حال است **۹- غرائب‌القرآن ۱۰- لب‌التأویل** که هردو تفسیر قرآن مجید بوده و فوقاً مذکور داشتیم .

وفات نظام اعرج بنوشتهٔ‌کشف‌الظّنون تحت‌عنوان غرائب‌القرآن درسال‌هفتصد و بیست وهشتم هجرت میباشد و ظاهر بعضی ازجملات مذکوره درآخر جلد اوّل ودوّیم چاپی تفسیرمذکورآنکه درهفتصد وسی تمام هجرت درحیات بوده است. بهرحال‌اینکه در روضات‌الجنّات اورا از علمای رأس قرن نهم و نزدیك بزمان سید شریف جرجانی (متوفّی در اوائل قرن نهم) و جلال‌الدین دوانی (متوفّی در اوائل قرن دهم) و نظائر ایشان شمرده و تاریخ ختم مجلّدات تفسیر را هم اواسط قرن نهم ومصادف باحدود بعد از سال ۸۵۰ = ضن دانسته علاوه براشتبـاه در قرن حیات نظام قریب بزمان اشخـاص مذکور بودن نیز با درنظرگرفتن زمان وفاتشان و تاریخ بعضی از تألیفات فوق دور از

صحت میباشد .

ناگفته نماند که بعضی از ارباب سیر نسبت تشیّع بنظام اعرج داده‌اند ودرروضات، بطور ظن وگمان بملامحمدتقی مجلسی اوّل هم نسبت داده که درشرح فقیه شواهدی برای همین موضوع اقامه کرده است وکلام ذریعه نیز که بنقل مصنّفات او پرداخته صریح در همین موضوع میباشد ، لکن درکشف الظّنون جملاتی از دیباچه تفسیرش نقل کرده که بحسب ظاهر منافی تشیّع است و تحقیق مطلب موکول بعهدهٔ خود علاقمندان میباشد.

(کف و متفرقات ذریعة وص ۲۲۵ت و۲۵۷ هب وغیره)

نظام بصری همان نظام ابراهیم مذکور فوق است .

نظام **حسن بن محمد** - فوقاً بعنوان **نظام اعرج** مذکور داشتیم .

نظام دهلوی ذیلاً بعنوان نظام‌الدین **دهلوی** مذکور است.

نظام کرمانی **ملااحمد بن عبدالواحد** - از عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشد که بعد از تکمیل کمالات ، قدم بجادّهٔ سلوك و عرفان گذاشت و بمیرزا محمدحسین کرمانی (رونق سابق‌الذکر) دست ارادت داده وبمدارج بلند رسید، جمعی نیز مرید وی شدند حتی پدرش نیز بعد از احساس مقامات او درطریقت، مرید وی گشت تا بسال هزار ودویست وچهل تمام هجرت درکرمان درگذشته ودرخارج کرمان مدفون شد و جملهٔ **نظام مرده** = **۱۲۴۰** مادّهٔ تاریخ وی بوده و از او است :

گر شدیم از پیروان اولیا	در مصیبت‌ها و رنج و ابتلا
این نه جای شکوه باشد نه گله	بل بود اقوی طریق عادله
ناشنیده کس در این دیر سپنج	که بدندی اولیا بی‌درد و رنج
هرکه قربش بیش افزونش بلاست	مؤمنان را این، نشانی از ولاست

(ص ۵۹۶ ریاض العارفین)

نظام‌الدین **احمد** - از علمای عهد شاه عبّاس ثانی (۱۰۵۱-۱۰۷۷ه ق = **غنا - غعز**) میباشد وکتاب **فرس نامه** را بامرشاه معظّم تألیف داده،

یك نسخه از آن که در سال هزار و نود و نهم هجرت بخط شیخ علی‌اکبر قمی بوده در کرمانشاه بنظر شریف امین‌عاملی سید محسن سابق‌الذکر رسیده است . سال وفات و مشخص دیگری بدست نیامد .
(ص۳۴۷ج۸ اعیان‌الشیعة)

نظام‌الدین **امیر احمد** - بعنوان سهیلی **امیر احمد** نگارش داده‌ایم .

نظام‌الدین **سید احمد بن ابراهیم**- ذیلاً ضمن شرح حال نوه‌اش نظام‌الدین سید احمد مذکور است .

نظام‌الدین **سیداحمد بن محمد معصوم** - بن سیدنظام‌الدین احمدبن ابراهیم بن سلام‌الله بن عمادالدین مسعود بن صدرالدین محمد بن غیاث‌الدین‌منصورحسنی‌حسینی دشتکی شیرازی، والد ماجد سیدعلی‌خان مدنی‌شیرازی سابق‌الذکر، عالمی‌است‌فاضل‌کامل‌حکیم‌ادیب‌شاعرماهر، بسیارجلیل‌القدر وعظیم‌الشأن، **یك دیوان شعر وچندین رسالهٔ** متفرقه داشته و مانند پسرش سیدعلی‌خان ازافاضل‌اجلاّی عصر و ممدوح شعرای وقت خود بود . از سید نورالدین برادر پدری صاحب مدارك و مادری صاحب معالم اجازه داشت ، سیدعلی‌خان درکتاب سلافةالعصرخود بسیارش‌ستوده و بسیاری از اشعار اورا هم نقل‌کرده‌است . اخیراً بحسب دعوت عبدالله قطب‌شاه ششمین حکمران دکن‌هند (۱۰۶۶-۱۰۸۵ه ق = **غسو - غفه**) بحیدرآباد رفته وردربارسلطان تقرّب‌یافت ، درنتیجه ریاست علمی‌آن نواحی بدو منتهی ومرجع علما واکابرحیدرآباد شد ، درعصر خود نظیر صاحب بن‌عبّاد بوده وبا معاصر خود شیخ حرّ عاملی‌سابق‌الذکر مکاتباتی و مراسلاتی داشت تا بسال هزار و هشتاد و ششم هجرت در حیدرآباد برحمت ایزدی نایل‌گردید .

جدّش سید **نظام‌الدین احمد بن ابراهیم** بن سلام‌الله‌که جدّ عالی سیدعلی خان و ملقّب به **سلطان‌الحکما** و **سیدالعلما** است نیز عالم فاضل حکیم‌بوده وازتألیفات او است سه فقره کتاب **اثبات‌الواجب الصغیر، اثبات‌الواجب الکبیر، اثبات‌الواجب الوسیط** و غیراینهاکه اوّلی بیك مقدمه و بیست فصل ویك خاتمه درکلام **نفسی** مشتمل میباشد .

وفاتش درسال هزار و پانزدهم هجرت واقع گردید وسیدعلی خان فوق شرح حال اورا نیز در سلافةالعصر نگاشته وبا مدح بلیغش ستوده است .

(ملل وص ۱۰۳ ج ۲ ذریعه و۳۷۴۶ ج ۸ عن)

نظام‌الدین **احمد بن‌معین‌الدین**- خوانساری، معروف به میرك ، ملقّب به **نظام‌الدین** ، از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که بسال نهصد و سی و هفتم هجرت در بلدهٔ کاشان از نوهٔ محقق کرکی نورالدین علی بن حسین بن محقّق کرکی اجازه داشته و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۲۱۳ ج۱ذریعة)

نظام‌الدین استرآبادی بعنوان **نظام استرآبادی** مذکور شد .

نظام‌الدین اشرقی عبدالحیّ بن عبدالوهاب بن علی حسینی جرجانی **استرآبادی هروی**، عالمی است فقیه فاضل متکلّم ادیب یگانه ، از افاضل علمای قرن دهم هجری عهد شاه اسمعیل صفوی (۹۰۶-۹۳۰ه ق = **ظو- ظل**) و شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق = **ظل - ظفد**)که اصلاً جرجانی بوده و در بدایت حال در استرآباد سکونت داشت تا درسال نهصد ودویم هجرت بهرات رفته و اخیراً از خوف اعدا مدتی هم درکرمان اقامت گزید ، تمامی اوقات او در تحصیل علوم عقلیّه و نقلیّه مصروف میشد تاآنکه دراندك زمانی دراثر جودت ذهن وکثرت فطانت در تمامی علوم متداوله مهارت یافت و بین‌العلما مشهورگردید ، در هرات محل توجّه سلطان حسین میرزای بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ه ق = **ضعه - ظیا**) بود تاآنکه‌نوبت‌سلطنت بصفویّه رسید ، درعهد شاه اسمعیل صفوی نخستین‌مؤسّس‌آن دولت علیّه، بمراتب‌شأن و عزّت وی بیش از پیش افزوده گردید و قضاوت تمامی بلاد خراسان بدو مفوّض شد ، چند سال باکمال احترام و عزّت و استقلال در هرات قضاوت نمود ، در نشر علوم دینیّه و اظهار نکات و دقائق معارف یقینیّه اهتمام تمام بکار میبرد واز تألیفات او است :

۱- ترجمهٔ الفیهٔ شهیداول ۲- حاشیه برحاشیهٔ‌سیدشریف‌برشرح‌شمسیه ۳- حاشیهٔ

شرح شمسیه ۴- حاشیهٔ شرح هدایهٔ میبدی ۵- الخطب ۶ و۷- شرح صغیر وکبیر الفیهٔ شهید اول که درکرمان تألیف وکثیرالفوائدبوده وازمهارت مؤلف درتمامی‌علوم‌متداوله خصوصاً علم فقه حاکی است **۸- المعضلات در مشکلات فقهیه و حکمیه** وغیرهاکه درسال نهصد و پنجاه و نهم هجرت تألیف شده است . وفاتش نیز بعد از این تاریخ درکرمان واقع شد و سال‌آن بدست‌نیامد . مخفی‌نماندکه لفظ **اشرفی** را در روضات با حرف ف نوشته وبه **فا** یا **قاف** بودن‌آن تصریح نکرده است ولی در ذریعه تصریح کرده‌که **با قاف است** و ظاهراً بقرینهٔ جرجانی استرآبادی بودن او، **اشرق** نام یکی از دیهات و توابع یکی از آن دوبلده‌است . اما انتساب صاحب‌ترجمه باشرق‌که بنوشتهٔ مراصد ازبلاد یمن‌میباشد بسیار مستبعد بلکه دور از صحت است . **(ص۳۵۱ت و۸۱۹ج۴ذریعة وغیره)**

نظام‌الدین اصفهانی اقضی‌القضاة عراق ، ظاهراً نام اصلیش نیز نظام‌الدین بوده است. باخواجه‌نصیرطوسی (متوفی بسال۶۷۲ه ق=خعب) ملاقات‌نمود ، قصائدی درمدح شمس‌الدین محمد صاحب دیوان(متوفی بسال۶۸۳ه ق=خفج) و برادرش عطاء و پسرش بهاءالدین محمد (محض بجهت تقدیر مساعی ایشان‌که در ترویج مذهب امامیّه بکار برده‌اند) سروده و قصائد بسیاری درمدح اهل‌بیت عصمت نظم‌کرده‌که ازآن جمله است :

لله درکم یـــا آل یـا سینـــا — یا انجم‌الحق اعلام‌الهدی فینا
لایقبـــل‌الله الا فـی‌محبتکـــم — اعمال عبد ولا یرضی له دینا
بکم اخفف اعباء الذنوب بکم — بکم اثقل فی‌الحشر الموازینا
من لم یوالکم فی‌الله لم یرمن — فیح‌اللظی وعذاب‌القبر تسکینا

سال وفاتش بدست نیامد . **(احقاق‌الحق‌قاضی نورالله‌وص۲۱۲ج۳نی)**

نظام‌الدین‌اعرج حسن بن محمد - فوقاً بعنوان **نظام اعرج** مذکورشد.

نظام‌الدین الیاس بن یوسف - بعنوان **نظامی گنجوی** خواهدآمد.

نظام‌الدین‌جرجانی همان نظام‌الدین اشرقی مذکور فوق‌است.

نظام‌الدین حسن بن محمد - بعنوان **نظام اعرج** مذکور شد .

نظام‌الدین‌خاموش از اکابرعرفا و اکمل اصحاب وشاگردان علاءالدین‌محمد بن محمد بخاری عطّار سابق‌الذکر میباشدکه در رشتهٔ عرفان مقامی بس‌عالی داشت ،گویند درِ مقفّل باشارت وی‌گشاده میشد ، دارای‌کشف الاحوال وکشف‌القلوب وکشف‌القبور بوده چنانچه درغیاب اشخاص از حال ایشان خبر میداد ، از خاطرات دلهای مردم و وضعیّات اموات خبردار بود وکرامات بسیاری بدو منسوب است . وی در هفتم جمادی‌الاخرهٔ هشتصد و شصتم هجرت درگذشت و جملهٔ : **مخدوم یقین** = ۸۶۰ مادّهٔ تاریخ او است و ظاهراً نام اصلیش هم نظام‌الدین میباشد .

(ص ۵۷۰ ج ۱ خه)

نظام‌الدین‌دهلوی **محمد بن احمد بن علی** - دهلوی‌که به**نظام دهلوی** و **شاه نظام اولیا** معروف است از عرفای قرن هشتم هجرت و از مریدان فریدالدین شکرگنج بود ، جمعی از اکابر عرفا نیز دست ارادت بدو داده و کراماتی بدو منسوب میباشد . از نفحات جامی نقل است‌که شخصی قباله‌ای را گم‌کرده وبشاه نظام ، التجا نمود ، شاه پولی بدو داده ودستور دادکه‌آنرا شیرینی خریده وبفقرا بدهد واز باطن شیخ مذکور او خواستار همّت باشد او نیز بدستور مذکور عمل کرد و بعد از صرف شیرینی معلوم شد کاغذی‌که شیرینی را توی آن گذاشته بوده‌اند همان قبالهٔ مفقود بوده‌است . صاحب ترجمه بسال هفتصد وبیست وپنجم هجرت دردهلی وفات یافت ، در مقبرهٔ شکرگنج مدفون شد وازاشعار او است درحق امیرخسرو دهلوی‌که از مریدان او بوده‌گفته است :

از ملك سخن‌وری شهی خسرو راست خسروکه بشاعری نظیرش کم خاست

این خسرو ما است ناصرخسرو نیست زیراکه خدای ناصرخسرو ما است

(ص۲۴۹ ریاض‌العارفین)

نظام‌الدین‌زاکانی **عبید** - بعنوان **زاکانی عبیدالله** نگارش یافته است .

نظام‌الدین‌ساوجی **محمد بن حسین** - قرشی ، مجاور مشهد حضرت عبدالعظیم حسنی در ری ، ازافاضل‌علمای‌امامیّهٔ قرن‌یازدهم‌هجری

میباشدکه فقیه فاضل اصولی محدّث کامل رجالی متکلّم ریاضی و ازتلامذهٔ شیخ بهائی بود ، بعد از وفات پدرش‌که ازدوستان شیخ بوده درتحت نظر شیخ تربیت‌یافته وتکمیل مراتب علمیّه نمود ، بعد از وفات شیخ در دربار شاه عباس اوّل (۹۹۶-۱۰۳۸هـ ق= ظصو- غلح) محترمانه میزیست ، بامر شاه معظّم کتاب جامع عباسی استاد مذکور خود راکه درحیات خود فقط تا باب حجّ تألیف شده وباکمال‌آن موفق‌نبوده تاآخر دیات‌که آخرین ابواب فقهیّه است بپایانش رسانید ، پس‌ازآنکه ملاخلیل قزوینی از مدرّسی مشهد حضرت عبدالعظیم معزول‌گردید نظام‌الدین بمدرّسی‌آن بقعهٔ شریفه منصوب شد وهم درآنجا درچهل سالگی اندکی بعداز وفات شاه معظّم وفات یافت وسال‌آن مضبوط نیست واز تألیفات او است :

۱- تحفهٔ‌عباسی‌درفضائل‌ومناقب ۲- تکمیل‌جامع‌عباسی که‌مذکورشد **۳- زینة‌المجالس** بطرزکشکول استاد خود **۴- الصحیح العباسی ۵- نظام‌الاقوال فی‌علم‌الرجال** .

بیان ساوج تحت عنوان ساوجی نگارش یافته و دراینجا نیزگوئیم : گویند در آن بلده‌کتابخانهٔ بزرگی بوده‌که نظیرش درتمامی دنیا وجود نداشته ، تا سال ششصد و هفدهم هجرت بسیار معمور وآباد بود، بعدازآن تاریخ،کفّار مغول وتاتار هجوم‌آورده وشهر را ویران‌کرده و مردمانش را کشتند وکتابخانه را هم سوزاندند .

(ص ۲۵۷ هب وباب نون از ریاض‌العما وغیره)

نظام‌الدین سلیمـان
نظام‌الدین صهرشتی } بعنوان **صهرشتی** نگارش یافته است .

نظام‌الدین **سیدعبدالحمید بن ابی‌الفوارس مجدالدین‌محمدبن‌فخرالدین علی‌بن‌اعرج** - حسینی حلّی اعرجی، ملقّب‌به **نظام‌الدین،** از اذکیای علمای قرن‌هشتم هجری، خواهرزادهٔ علاّمهٔ حلّی وبرادرکهترسیدعبدالمطلب عمیدی سابق‌الذکر و بمدلول ولدالحلال یشبه‌الخال جوهرهٔ فطـانت و ذکاوت بوده و از تألیفات او است :

۱- ایضاح‌اللبس فی‌شرح تسلیک‌النفس الی حظیرة القدس‌که همین‌کتاب خال مفضال

خودرا شرح کرده‌است ۲- **تذکرة الواصلین فی‌شرح نهج‌المسترشدین** که در ماه جمادی‌الاخرهٔ سال هفتصد و سیم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته‌است، درآن‌اوان نوزده سال‌را تمام کرده وداخل درسن بیست سالگی شده بود وآن شرحی است مختصر وتفاصیل بعضی از مطالب را بکتاب‌اللبس محول‌میدارد وازاینجا معلوم میشودکه تألیف ایضاح قبل‌از این تاریخ بوده وآن را درکمتر از نوزده سالگی تألیف داده و سال وفاتش بدست‌نیامد .

(متفرقات ذریعة)

نظام‌الدین **عبدالحی** - بعنوان **نظام‌الدین اشرقی** مذکور شد.

نظام‌الدین **عبدالعلی**- بعنوان بیرجندی‌مولی‌**عبدالعلی** نگارش یافته‌است.

نظام‌الدین **عبید زاکانی** - بعنوان **زاکانی عبیدالله** نگارش یافته است.

نظام‌الدین **عثمان** - بعنوان **خطائی عثمان** مذکور شده است .

نظام‌الدین **علی بن‌حسن** - بعنوان **حکیم‌الملك** نگارش یافته‌است.

نظام‌الدین **علی بن‌محمد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌خروف** خواهدآمد .

نظام‌الدین‌قرشی همان نظام‌الدین ساوجی مذکور فوق است .

نظام‌الدین گنجوی **الیاس بن یوسف** - بعنوان **نظامی‌گنجوی** خواهدآمد.

نظام‌الدین گنجوی **محمود** - مکنّی به **ابوالعلاء** ، موافق‌آنچه‌درسفینة‌الشعرا نوشته واز بعضی جونگ‌های قدیمی نقل شده از اساتید شعرای قرن ششم هجرت میباشدکه استاد خاقانی و فلکی شیروانی سابق‌الذکر بود واز طرف‌جلال‌الدین منوچهر، ملقّب‌بخاقان ازملوك‌شیروان (۵۱۴-۵۴۴هـ ق= **ثید - ثمد**) بلقب ملك‌الشعرا ملقّب و بریاست تمامی شعرای شیروان و توابع‌آن منصوب بود ، در فرامین سلطانی اورا **استادالشعرا** مینوشته‌اند . موافق‌آنچه درشرح حال شیروانی اشاره نمودیم نظام‌الدین پدرزن خاقانی هم بود ، لکن خاقانی عاقبت بنای تمرّد گذاشته واز وظیفهٔ ادب خارج ودر انجام وظائف لازمهٔ مهتری او کوتاهی کرده بین ایشان رنجشی واقع شد وپاره‌ای اشعار از طرفین نسبت بیکدیگر صادرگردید و از نظام‌الدین است‌که

در ذمّ خاقانی گوید :

ازآن‌گه کـه از مادر عقل زادم | بفضل وهنر در جهـان داد دادم
مرا شصت سال است ازخاك اران | بـود شـازده تـا بشروان فتـادم
تـو ای قـرّةالعین فرزنـد مـانی | ترا هم پدر خوانـده هم اوستادم
تو ای‌افضل‌الدین اگرراست‌پرسی | بجان عزیزت‌که از تـو نه شادم
بجـان تـو بسیار کـردم نکوئی | ترا دختر ومـال و شهرت بدادم
ببستم میـان تـا بتعلیـم و شفقت | زبـان تـو در شاعری برگشادم
درو گـر پسر بود نـامت بشروان | بخـاقـانیت مـن لقب برنهـادم
چوشاعرشدی نزدخاقانت‌بردم خا | لقب نیز خاقـانیت برنهـادم خا

نیز از ابیات قصیده‌ایست‌که راجع بحال خود ودر شکایت از نقامان گوید :

سخنوران بمن ار اقتـدا کننـد سزد | از این قبل‌کـه منم قـدوهٔ همه شعرا
چوشد روان عمادی بمن‌گذاشت‌شرف | چو رفت جان سنـائی بمن بماند سنا
تبـارك الله پنجـاه و پنـج بشمـردم | به‌شصت‌ناشده‌پشتم چوشست‌گشت دوتا
دروغ‌تر سخنی این‌کـه شاعرا گفتنـد | ابوالعلا کـه تـرا هست سیّدالنّدما
مخالفـانرا ، حال تـو میدهـد اعلام | مسافرانـرا ، سرّ تـو میکنـد افشا
بدان‌خدای‌که جان‌جهانیان داده‌است | منزّه است زچند وز چون وچه وچرا

سال وفات و مشخصّات دیگر ابوالعلا محمود بدست‌نیامد .

نظام‌الدین گیلانی **علی** - بعنوان **حکیم‌الملك** نگارش یافته است.

نظام‌الدین **محمد بن احمد** - بعنوان **نظام‌الدین دهلوی** مذکور شد.

نظام‌الدین **محمد بن حسین**- همان **نظام‌الدین ساوجی** مذکورفوق‌است.

نظام‌الدین **شیخ مرتضی بن‌شیخ‌حسن‌شیخ‌الاسلام** - مقیم‌رشت، ازعلمای قرن‌حاضرچهاردهم هجرت وازتلامذهٔ حاج‌میرزاحبیب‌الله

رشتی و شیخ هادی طهرانی سابق‌الذکر بوده واز تألیفات او است :

۱- **ارشاد الصبیان** که در ایران چاپ شده است ۲- **تشریح الحساب** که شرح مزجی خلاصةالحساب شیخ‌بهائی‌است ۳- **حجیةالقطع والظن** صاحب ترجمه بسال هزار وسیصد و سی وششم هجری‌قمری درشصت سالگی درگذشت. (متفرقات ذریعة)

نظام‌الدین موذی **ابراهیم بن محمد بن حیدر بن علی**- خوارزمی ، مکنّی به **ابواسحق** ، از فضلای نامی قرن هفتم هجرت میباشدکه با یاقوت حموی (متوفّی بسال ۶۲۶ه ق = **خکو**) معاصر بوده و از تألیفات او است :

۱- **اساس‌نامه** درمواعظ بفارسی ۲- **نمودارنامه** درشرح‌ابیات‌عجیبهٔ کلیله ۳- **الخطب** دردعوات‌ختم قرآن که **یتیمة** نام‌دارد ۴- **دیوان‌الانبیاء** ۵- **دیوان‌شعرفارسی** ۶- **گفتارنامه** ۷- **مرتع‌الوسائل‌ومربع‌الرسائل** ۸- **الوسائل‌الی‌الرسائل** وغیراینهاوسال‌وفاتش بدست نیامد.

(ص۱۵ ج ۲ جم)

نظام‌الدین‌نیشابوری **حسن بن محمد** - بعنوان **نظام‌اعرج** مذکور شد.

نظام‌الدین‌هروی **عبدالحی** - بعنوان **نظام‌الدین اشرقی** مذکور شد.

نظام‌الدین‌هروی بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام از شعرای فرس ، با علی‌شیر نوائی متوفّای (۹۰۷ه ق = **ظز**) معاصر، ازطرف سلطان‌حسین میرزا بایقرا (متوفّا بسال ۹۱۱ه ق = **ظیا**) قاضی هرات شده واز او است :

بدور روی تـوام بت‌پرست میگـویـنـد   چه‌گویم‌ای‌بت‌من‌هرچه‌هست‌میگویند

دیگر اسم و سال وفات و مشخّص دیگری ذکر نکرده است .

نگارنده‌گوید : ظاهراً اسم او محمد بوده ودر نهصد تمام هجرت وفات یافته و همان است‌که ضمن شرح حال برادرش معین‌الدین ملامحمد تحت همین عنوان اشاره نمودیم و رجوع بدانجا نمایند . (۴۵۸۶ج۶س و۳۷۶ج۳ذریعة)

نظام‌العلما **میرزا رفیع‌الدین** - بن میرزاعلی‌اصغر مستوفی ابن میرزا رفیع‌الدین ابن میرزا ابوطالب وزیر ابن میرزا سلیم

نایب‌الصدر طباطبائی تبریزی ، از افاضل علما و اکابر ادبای تبریز میباشدکه نسب شریف او در آخر کتاب مجالس نظامیه‌اش مفصلاً مذکوراست، بسیار نیکو معاشرت بوده و از مطالعات علمیه نیز آنی فروگذاری نمیکرد ، اوقات خود را با عزمی فتور ناپذیر مصروف مطالعهٔ کتب متنوعه مینمود وتألیفات بسیاری دارد:



عکس میرزا رفیع‌الدین نظام‌العلماء تبریزی -۱۸

۱- **آداب‌الملوك** درشرح‌عهدنامهٔحضرت‌امیرالمؤمنین ع که بمالك‌اشتر نوشته و بتجربیات و نصایح و مواعظ بسیاری مشتمل است ۲- **اسرارالشهادة** که فارسی و مختصر است ۳- **انیس الادباء و سمیرالسعداء** که کشکول فارسی و مبسوط است ۴- **تحفة‌الامثال** که بنام‌آیات وکلمات منثوره و امثال منظومه بسه قسمت است ۵- **التحقیقات‌العلویة** ۶- **ترجمهٔ عهد مالك اشتر** وآن غیرازآداب‌الملوك مذکوراست ۷- **جواهرالاخبار** که شرح‌اربعین حدیث‌است ۸- **دستور حکمت** ۹- **دیوان رضویه** ۱۰- **مجالس نظامیه** ۱۱- **مجمع‌الفضائل** ۱۲- **مصابیح‌الانوار** ۱۳- **مقالات نظامیه** وغیراینهاکه بسیار وفهرست‌آنها درآخرهمین‌کتاب‌آخری مذکور و اغلب‌آنها درتبریز چاپ شده است . وفاتش بسال هزار و سیصد وبیست و ششم هجری قمری در قریهٔ باسمنج دو فرسخی تبریز سر جادهٔ تهران واقع شد و مقبره‌اش در صحن بزرگ حضرت معصومه ع درقم معروف است. (اطلاعات متفرقه)

نظام‌العلما

حاج میرزا محمود - بن محمد تبریزی ، معلّم ناصرالدین شاه قاجار بوده ودرحدود هزار و دویست و هفتادم هجرت درگذشته واز تألیفات او است:

۱- **اخلاق‌نظام‌العلما** که بسال هزار و دویست و پنجاه و پنجم هجرت در مشهد حضرت شاه عبدالعظیم حسنی از ری ، تألیف کرده است . اوّل آن بنام نامی محمد شاه قاجارکه سلطان وقت بوده موشّح و بمعرفة‌النفس و حفظ‌الصحهٔ نفس و تمامی جوارح با صوم وصمت شروع‌کرده وبا ادلهٔ نقلیه شعورآنها وتمامی موجودات را ثابت ومبرهن

نموده و اخیراً بدرخواست بعضی از علمای وقت ادلّهٔ عقلیّهٔ شعور تمامی موجودات را نیز بدان الحاق کرده‌است که درسال هزار ودویست وشصت وچهارم هجری قمری درطهران چاپ‌شده وبرهان متقن مراتب عالیهٔ علمیّه‌اش میباشد **۲- الشهاب الثاقب فی رد النواصب**.
(ص ۸۳۱ ج ۱ ذریعة و اطلاعات متفرقه)

نظام الملك **امیر ابوعلی حسن بن علی بن اسحق بن عباس** - که به **قوام الدین** و **نظام الملك** ملقّب وگاهی به **خواجه نظام الملك** موصوف میباشد از اکابر و وزرای عقلا و عقلای وزرا و نام نامیش زینت‌بخش اوراق و دفاتر است .

در بدایت حال کاتب و منشی علی بن شاذان حاکم بلخ سپس داود بن میکائیل سلجوقی والی خراسان پدر آلب‌ارسلان بود ، پس ازآنکه نوبت سلطنت بعد از وفات طغرل بیگ نخستین سلطان سلاجقهٔ ایرانی بمناسبت بلاعقب بودن او ببرادرزاده‌اش آلب‌ارسلان بن داود ، دوّمین ایشان (۴۵۵ـ۴۶۵ه ق = تنه - تسه) رسید وزارت و صدارت او درتمام مدت سلطنش ، دراثر فکر ثاقب و تدبیر صائب و رأی متین و حسن طویّت بهمین خواجه نظام الملك مفوّض و درعهد سلطنت ملکشاه پسر آلب‌ارسلان نیز (۴۶۵ـ۴۸۵ه ق = تسه - تفه) تمامی امور وزارتی بدو موکول بود . در این سی سال ایّام وزارت آن دوپادشاه معظّم، تمامی امور وزارتی بدو موکول بود . دراین سی‌سال ایّام وزارت آن دوپادشاه معظّم، تمامی امورکشوری را باکمال‌خوشی‌اداره‌کرد، اسباب امنیّت‌کشور و رفاه مردم را فراهم‌آورد ، بالخصوص عهد ملکشاه‌که اصل سلطنتش هم نتیجهٔ‌حسن تدبیر این‌وزیرروشن‌ضمیرپاك‌نهادبود خجسته‌ترین‌عهدسلاجقه درشماراست.

خواجه عقل فطری موهوبی را با عقل مکتسبی توأم ساخته ، درفقه و حدیث و ادبیّات و دیگر علوم متداوله دستی توانا داشت ، بهردو زبان عربی وفارسی شعرخوب می‌گفت ، دوستدار علم و عالم و فقها و صوفیّه و مجلس او مجمع ارباب فضل و کمال بود ، بمجالست ایشان حرصی قوی داشت ، بنماز اوّل وقت هم بسیار راغب‌بود، بمجرّد صوت اذان دست از کارها کشیده ومشغول عبادت میشد .

آثار خیریه‌اش نیز بسیار وازآن‌جمله سه‌فقره **مدرسهٔ نظامیه** نام‌بغداد واصفهان ونیشابور است‌که اوقاف بسیاری بدانها تخصیص داده وجمعی از اکابر وقت بتدریس در مدارس مذکوره موظف بوده‌اند وگویند او نخستین‌کسی‌است‌که بنای مدرسه‌گذاشته‌است.

خواجه نزد خلیفهٔ عباسی وقت نیز بسیار محترم می‌زیست تا بسال چهارصد و هشتاد وپنجم هجرت درحضور ملکشاه عزیمت‌اصفهان داده و درقرب نهاوند بدست‌یکی ازکسان حسن صبّاح‌که بلباس دراویش بوده مقتول شد و ملکشاه نیز بفاصلهٔ سی و پنج روز بعد ازآن درگذشت . خواجه درهمان حال زخمداری درمقام توصیهٔ پسر خودکه بعد از وفات او درمقام وزارت استقرار یابد خطاب بملکشاه‌گوید :

یك‌چندباقبال‌توای‌شاه‌جوان‌بخت	گـر دستم از چهرهٔ ایـّام ستردم
آمد ز قضا مدّت‌عمرم نود وشش	در حدّ نهاونـد بیك کارد بمردم
بگذاشتم‌آن‌خدمت‌دیرینه‌بفرزند	اورا بخـدا و بخداونـد سپردم

نیز از اشعار عربی او است :

بعدالثمانین لیس قـوة	قـد ذهبت شرةالصبوة
کاننـی والعصـا بکفی	موسی و لکن بلانبوة

ظاهر این شعرآنکه سنّ و سالش بیشتر ازهشتاد بوده بلکه شعر فارسی‌فوق درنود وشش بودن سنّ او صریح وبنا برآن ولادتش درسال سیصد و هشتاد و نه میباشد .

(ص۱۵۶ج۱کا و۲۵۷هب و۲۲۲ و۳۴۷ت و۴۵۸۷ج۶س‌وغیره)

نظامی‌عروضی **احمد بن عمر بن علی - سمرقندی عروضی**، مکنّی‌به **ابوالحسن،** ملقّب به **نجم‌الدین و نظام‌الدین،** معروف به **نظامی عروضی،** از اکابر شعرا و نویسندگان قرن ششم هجرت میباشدکـه سیاحتهای بسیاری‌کرده و مدّاح سلاطین غور (۵۴۵-۶۰۹هـ ق = ثمه - خط) بود، معدن سرب بلدهٔ ورسا از اعمال غور از طرف ایشان بدو مفوض و زمان سلطان سنجر سلجوقی ششمین سلطان سلاجقهٔایرانی (۵۱۲-۵۵۲هـ ق = ثیب - ثنب) را دریافته‌است ، از شاگردان امیرمعزی (متوفّی‌بسال ۵۴۲هـ ق = ثمب) بود، با عمرخیـّام ونظامی‌گنجوی نیز ملاقات‌کرده وازکثرت‌مهارتی که درعلم عروض داشته به عروضی شهرت یـافته است . علاوه برعلم عروض ، در طبّ و نجوم و هیئت نیز دستی توانا داشته وازآثار قلمی او است :

۱- چهارمقاله‌که به چهار مقالهٔ عروضی مشهور بوده و درطهران چاپ شده‌است، درآن‌گویدکه شاه از چهار صنف نـاچار است کاتب و شاعر و طبیب و منجّم پس برای هرصنفی یك مقـاله تخصیص داده است و ازمهمترین کتب ادبیّـه بشمار میرود درآداب معاشرت و حکمت وآیین ملوك بسیار سودمند است ، تألیف آن درحدود سال پانصد و پنجاهم هجرت بوده و درطهران و برلین چاپ و درلیدن نیز با حواشی و مقدمهٔ میرزا محمدخـان قزوینی بطبع رسیـده است ۲- مجمع‌النوادر بفارسی ۳- ویس ورامین که منظومهٔ قصهٔ ایشان ازقصص زمان‌اشکانیان‌است وفخرالدین اسعدگرگانی معاصرطغرل‌شاه سلجوقی نیز همین قصه را بنظم‌آورده است . از اشعار نظامی عروضی است :

دلی دارم‌که در فرمـان من نیست	توپنداری‌که‌آن دل، زان‌من‌نیست
مرا مـادر دعا کـرده است‌گـویی	کـه از تو دور بـادا هرچه جویی
بسا کاخی‌کـه محمودش بنا کـرد	کـه از رفعت همی بامه مرا کرد
نبینی زان همه یـك خشت برپای	مدیح عنصری مانده است برجـای

وفات او بنوشتهٔ کشف‌الظّنون درحدود سال پانصد و شصتم واقع‌گردیده و اینکه بعضی اورا از شعرا و منشیان عهد ملکشاه سلجوقی (متوفّی بسال ۴۸۵ه ق = تفه) گفته‌انـد مستبعد میباشد وکسی هم از معمّرینش نشمرده است مگر اینکـه تاریخ وفـات مذکور اشتباه شده و وفاتش سالیان درازی پیش ازآن باشد .

(کف وص ۶۳۵ ج ۱ مع و ۴۵۸۹ ج ۶ س)

نظامی گنجوی مطرزی قمی تفریشی ، یا فراهانی ، کنیـه‌اش **ابومحمد** ، لقبش **جمال‌الدین** و **نظام‌الدین** شهـرتش **نظامی** و **حکیم نظامی** و **نظامی گنجوی** ، اصلش از تفریش قم یا بنوشتهٔ بعضی فراهان قم، مسکن وموطن ومدفنش شهر گنجه از بلادآذربایجان روسیه ، نام و نسبش درکتب تراجم محل اختلاف وبین الیاس بن یوسف بن مؤیّد و الیاس بن یوسف بن زکی مؤیّد و الیاس بن یوسف بن زکی بـن مؤیّد و احمد بن الیاس بن یوسف بن مؤیّد و احمد بن الیاس بن ابی‌یوسف و احمد

بن یوسف ویوسف بن مؤید و ابومحمد بن یوسف و ابومحمد بن ابی‌یوسف و اویس و ویس بن یوسف بن زکی بن مؤید مردّد وبااینکه الیاس بن‌یوسف‌بودن مشهورتراست، اویس یا ویس بودن از مثنوی لیلی و مجنون خودش نقل شده‌که درآنجاگوید :

یارب تو مراکـه **ویس** نـامم — در عشق محمدی تمامم ـ الخ

مصراع اوّل همین شعر، از بعض نسخ‌کتاب، بعوض (که‌ویس) **کاویس** نقل‌شده‌که مخفّف خطّی (که‌اویس) میباشد و بنابراین نام وی اویس است . بهرحال اینگونه اختلافات پس‌ازآنکه‌کثرت نسبت بجدّ (عوض پدر) ، شیوع استعمال هریك از اسم و لقب وکنیه درمحل دیگری ، بی‌سوادی یا اهمیت ندادن بعضی ازکتّاب و نویسندگان وتصحیف و تحریف و زیاده و نقیصهٔ ناشی از قلم ایشان و امثال اینها را درنظر داشته باشیم بسیار وکثیرالوقوع می‌باشد والاّ ـ مشو احول مسمّی جز یکی‌نیست ـ اینك عنان‌قلم‌را بشرح حال اجمالی خودش معطوف می‌داریم :

نظامی‌گنجوی حکیمی است عارف عالم عابد زاهد متّقی‌که تمامی عمر خودرا بقناعت و انزوا و عزلت گذرانید ، از اهل دنیا محترز بود ، از اوّل جوانی از قرب و صحبت ومجالست سلاطین واکابر پرهیزتمام داشت، باآن‌همه حرمت وعنایتی‌که دربارهٔ وی داشته‌اند نوعاً هیچیك از ایشان را مدح نکرده ودر زاویه و خانقاه خود منزوی و بانجام وظائف مقرّرهٔخود اشتغال میورزید بلکه‌گاهی ازایشان ، نزد وی رفته واستفاضه می‌نموده‌اند و خودش دراین معنی‌گوید :

من بعهـد جـوانی از بر تـو — به دَرِ کس نرفتم از دَرِ تو
همـه را بـردرم فـرستـادی — من نمیخواستـم تـو میدادی
چونکه بردرگه توگشتم پیر — زانکه ترسید نیست دستم‌گیر

کراماتی نیز بحکیم‌نظامی منسوب میباشد وعلاوه برارتقای ذروهٔانسانی وتکمیل‌کمالات نفسانی درفنون شعری نیز دارای مقامی بس‌عالی و درطبقهٔ خاقانی شیروانی ونظائروی بلکه بنوشتهٔ بعضی‌از ارباب سیر افصح فصحای‌آذربایجان وامام مثنوی‌گویان وآدم عالم

فصاحت و روح جهان بلاغت بود. **مثنویات پنج گانهٔ او** که به **پنج گنج** و **خمسهٔ نظامی** معروف است از ارکان ادبیّات فارسی درشمار ، درتمامی اقطار درنهایت اشتهار و غایت لطافت و جزالت و ازپنج مثنوی مرکّب میباشد :

۱- مخزن الاسرار که بدو هزار و دویست ودو بیت مشتمل است و بنوشتهٔ کشف الظنون آنرا برای بهرام شاه منجکی والی ارزنجان نظم کرده و بصلهٔ پنج هزار دینار سرخ وپنج استر راهوار نایل گردیده است **۲- خسرو وشیرین** که حاوی چهار هزار و نهصد وچهارده بیت است **۳- لیلی و مجنون** کـه متضمن چهار هزار و چهارصد بیت است **۴- هفت پیکر** که چهار هزار و پانصد و هفتـاد و هفت بیت را محتوی است **۵- اسکندرنـامه** بنام **شرفنـامه** و **اقبـال نامه** به دوجزو منقسم ومجموعاً سه هزار وچهارصد وهشتاد وهشت بیت است واین اسکندرنامه را **خردنامه** نیز گویند و یا آنکه خردنامه نام دیگر تتمیم اسکندرنامه است که آن نیز از خود نظامی میباشد و همهٔ این مثنویـّات پنج گانه بعد از وفـات نظامی یکجا جمع شده و بپنج گنج یا خمسه بارها در اروپا و هند و استانبول و ایران وغیره چاپ و بزبان فرانسوی هم ترجمه شده و درسال هزار و هشتصد وچهل و پنجم میلادی درپترسبورگ انتشار یافته است و بسیاری از اکابر فارس وهند وترك وغیره درنظم پنج مثنوی بنظامی اقتفا جسته وبه **خمسه** موسوم داشته‌اند مثل خمسهٔ لاهوری وخمسهٔ مکتبی وخمسهٔ نوائی وغیراینها و درمدح خمسهٔ نظامی گفته‌اند :

حواسّ خمسهٔ ظاهر بیـاری باطن — شدند شش جهت کائنات را سیّار
نیافتند در او گنج گـوهر معنی — چو پنج گنج نظامی وستّهٔ عطّار

مخفی نماند که **دیوان نظامی** غیر از خمسهٔ او میباشد و موافق آنچه از تذکرهٔ دولتشاهی نقل شده قریب به بیست هزار بیت است از قصائد و غزلیّات و انواع دیگر شعر، لکن بنوشتهٔ مجمع الفصحاء نایاب بوده وماهم درجایی سراغ نکردیم واشعار نظامی بجهت چاپهای متعدد خمسه‌اش مشهور وباوجود این یك چندی ازآنها را بسبب طرفه گی نقل می نماید:

زخم چو بردل رسید دیده پر ازخون چرا است — چون تو درون دلی نقش تو بیرون چرا است
خود بجهان در، مرا یك دلکی بود وبس — ماهمه چون یکدلیم قصد شبیخون چرا است

چون بترازوی عشق ، هردو برابر شدیم / مهر توکم میشود عشق من افزون چرا است
بیشترك مرمرا دوسترك داشتی / من که همان دوستم دشمنی اکنون چرا است
برهمه خسته دلان ، دادگری کرده‌ای / چون به نظامی رسید قصد دگر گون چرا است

نیز در طرائق الحقائق از دیوان نظامی نقل کرده است :

ملك الملوك فضلم بفضیلت معانی / ز می و زمان گرفته بمثال آسمانی
ولدالزناست حاسد منم آنکه اخترمن / ولدالزنا کش آمد چو ستارهٔ یمانی
حرکات اختران را منم اصل واو طفیلی / طبقات آسمان را منم آب و او اوانی

نیز از اشعار طریفهٔ نظامی میباشدکه در تطورات ادوار زندگانی گفته است :

حدیث کودکی و خودپرستی / رهاکن کان خماری بود و مستی
چوعمر ازسی گذشت و یا که از بیست / نمیشاید دگرچون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال / چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تن درستی / بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار / چو هفتاد آید افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی / بسا سختی که ازگیتی کشیدی
ازآنجا گر بصد منزل رسانی / بود مرگی بصورت زندگانی
سگ صیّاد کاهو گیر گردد / بگیرد آهویش چون پیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی / پدید آمد نشان ناامیدی
ز پنبه شد بناگوشت کفن پوش / هنوز این پنبه بیرون ناری ازگوش

تاریخ وفات نظامی نیز مانند نام او درکلمات ارباب تراجم مختلف و بین پانصد و هفتاد و ششم یا هشتاد و دویم یا نودم یا نود ویکم یا ششم یا هشتم یا نهم یا ششصد و دویم یا ششم ویا وقوع آن بعد از ششصد وهفتم یا درحدود ششصد ویازدهم مردّد وبطلان پنج قول اوّلی بعد از اطّلاع بتاریخ نظم اسکندرنامهٔ فوق که آخرین مثنویّات او بوده وبتصریح خودش سال پانصد ونود و هفتم است واضح و روشن میگردد چنانچه درآخرآن گوید :

بتاریخ پانصد نود هفت سال | که‌خواننده‌را زو نگیرد ملال
نوشتم من این‌نامه‌را درجهان | که تا دور آخر بود جاودان

تحقیق حق درشش قول‌آخری نیز موکول بتتبّع زاید بوده ولکن بحکم‌پاره‌ای قرائن قویّه‌که درمطاوی‌کلمات ذریعه مندرج است یکی از دوتاریخ‌آخری‌که درمعنی منافی یکدیگر نیستند تأیید میشود .

(ص ۲۵۸ هب و ۶۳۷ ج ۱ مع و ۲۶۵ ج ۳ فع و ۴۵۸۹ ج ۶ س و ۲۴۹ ج ۲ خه و ۲۷۹ طرائق و متفرقات ذریعه وکشف‌الظنون وغیره)

نظامیه[1]

نظر

میرزا محمدرحیم - نایینی ، از عرفای قرن سیزدهم هجری، از معاصرین رضاقلی خان هدایت آتی‌الذکر ، نام طریقتی وی **نظرعلی‌شاه** و تخلّص شعریش‌گاهی **صحبت** وگاهی **نظر** بود . دربدایت‌حال علوم متداوله را از علمای اصفهان دریافت ، پس بصدد تزکیهٔ نفس برآمده وطالب مجاهدات‌نفسانیّه و ریاضات بدنیّه‌گردید، بنورعلی شاه اصفهانی دست ارادت داد، ذکر از وی یادگرفته و بعبادت اشتغال ورزید تا درمراتب وجد و حال بحدکمال رسید و از اشعار او است :

مرغ دلم طایر عشق آشیان | کرد هوای چمن لامکان
نورفشان هم چوکف موسوی | روح فزا همچو دم عیسوی
بوی خدا از یمنم میرسد | نفح اویس از قرنم می‌رسد
طوس ، حریم حرم‌کبریا است | مدفن پاکشه پاکان، رضااست
کعبه اگر خانهٔ‌آب وگل است | طوس‌رضا،کعبهٔ‌جان ودل‌است
کعبه بود سجده‌گه خاکیان | طوس بود قبلهٔ افلاکیان

---

[1] **نظامیه** - با فتح وتشدید، موافق‌آنچه تحت‌عنوان **معتزلی** و **نظام ابراهیم** اشاره شد فرقه‌ایست از معتزله‌که اتباع ابراهیم نظام مذکور بوده و بعقیدهٔ وی رفته و رجوع بدان دوعنوان نمایند .

مهبط انـوار الهی‌است طوس　　　جلوه‌گه‌حضرت‌شاهیست طوس

سال وفاتش بدست نیامد .　　　(ص ۵۸۳ ریاض‌العارفین)

نظیر

امان‌الله بیگ - از ایل زنگنه ، از شعرای قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درگوشهٔ قناعت خزیده و با شغل کتابت امرار معاش میکرد واز او است :

فتادم درقفای طفل شوخی‌آن قدر کاخر　　　شدم دیوانه و طفلان فتادند از قفای من

من‌کجا لایق‌آن دست وکمان بودم لیک　　　برمـن این تیر تو نشناخته انداخته‌ای

درسال هزار و دویست و بیست و ششم هجری قمری درگذشت .

(انجمن خاقان)

نظیری

محمدحسین - نیشابوری ، از شعرای ایرانی قرن یازدهم هجرت میباشدکه‌برسم‌تجارت‌بآذربایجان رفت، پس بهندوستان‌مسافرت کرد ، از امرای شعردوست هند محبّتها دید ، بمدح وثنای ایشان پرداخته و غزلیّات دلنشین ساخت واز او است :

کجابودی‌که‌امشب‌سوختی‌آزرده‌جانی‌را　　　بقدر روز محشرطول دادی هرزمانی‌را

نیـازارم ز خـود هـرگـز دلـی را　　　کـه میترسم درآن جـای تـو بـاشد

وادی یثرب کجا است آه ز حرمان تو　　　دامن دل میکشد خـار مغیـلان تـو

دیوانی داردکه تمامی ابیات‌آن از قصائد و غزلیّات و ترجیع بنـد و رباعیّات درحدود ده‌هزار بوده و تنها غزلیّات اوکه درحدود پنج هزاربیت است درلاهور هند چاپ ویك نسخهٔ خطّی ازدیوانش‌که درحدود هفت هزار بیت‌است بشمارهٔ ۳۸۳ ویك نسخهٔ دیگر آن نیزکه درحدود هشت هزار و چهارصد بیت است بشمارهٔ ۳۸۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است.

نظیری عاقبت بعد از ایفای وظائف حج در احمدآبادکجرات هند توطّن کرده

و منزوی شد و بمدایح خانوادهٔ رسالت و عصمت و طهارت پرداخت تا در سال هزار و بیست و دویم یا سیم هجری قمری در همانجا درگذشت .

(ص ۴۵۹۰ ج ۶ س و۴۰۸۹ض و۳۵۰ تذکرهٔ حسینی وفهرست کتابخانهٔ فوق)

نعائمی لقب رجالی سالم بن عبدالواحد مرادی است .

نعمانی[1]

نعمانی **حسن بن خطیر** ـ ملقب بـه **ظهیرالدین** ، معروف به **ظهیر نعمانی** منسوب بجدش نعمان بن منذر یا بنعمانیهٔ بغداد میباشد . وی علاوه بر آنچه درعنوان **فارسی حسن بن خطیر** که همین صاحب ترجمه است مذکورداشتیم یك تفسیر قرآن بنام **تفسیر نعمانی** وکتابی بنام **تنبیه البارعین علی المنحوت من کلام العرب** نیز تألیف کرده است. نخست در بیت المقدس اقامت داشت تا آنکه روزی عزیز بن صلاح الدین بن ایوب صاحب مصر عبوراً اورا درحال تدریس دیده و ازمراتب علمیه اش مستحضر گردید و اورا محض برای قلع وقمع شهاب طوسی بمصر برد ودرهرماهی صد رطل نان و شصت دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) و بعضی چیزهای دیگر برای او مقرر داشت . او هم حسب الارادهٔ عزیز درصدد قلع وتوهین شهاب طوسی بوده ودرنظرداشت که بشکل مغالطه وارد مطلب بشود والا حریف میدان مناظرهٔ شهاب(که مردی بسیارجدلی بوده) نبود تاآنکه روز عیدی عزیز سوار شد وشهاب ونعمانی هم حاضر رکاب بوده‌اند، نعمانی در اثنای کلام بعزیز گفت که تو و پدر تو از اهل بهشت هستید ، شهاب ازفرصت استفاده کرده وگفت این حکم ازکجا دادی و پدر عزیز را نادیده چطورتزکیه مینمائی،

۳ـ **نعمانی** ـ بضم اول منسوب است به نعمانیه که دیهی است در مصر و موضعی است مابین واسط و بغداد از عراق عرب که بنوشتهٔ مراصد مردمانش شیعه هستند و دربعض موارد منسوب به شخص نعمان نامی میباشد و بفتح اول منسوب به وادی نعمان نامی است از اراضی شام ویا بقلعهٔ نعمان نامی است از توابع شهر زبید از بلاد یمن ویا بشهر نعمان نامی از بلاد حجاز و تعیین درموارد لازمه موکول بقرائن است .

مثَل تو دراین مورد ماننده‌ٔآن موشی است‌که به خم شراب افتاد ، خورد ومست شد ، درحال مستی میگفت‌کجایندآن‌گربه‌های ستمکار و غدّار پس درعین‌حال‌گربه‌ای‌پدیدار شد ، موش بمجرّد دیدن آن بیهوش ماند وگفت : مست ، مؤاخذه با اقوالش نمیشود . حالا ای نعمانی تو هم از خم شراب محبّتهای این پادشاه خورده و مست شده و میدان را خالی دیده و میگوئی‌کجایند علما و ادبا . نعمانی‌کیفرآن نیّت بدو سوء قصد خود را دیده وجوابی نداده وآن عزّت و احترامی راکه نزد عزیز داشته ازدست داد، ناچار منزوی شد وتاآخر عمر درمدرسهٔ امیراسدی مشغول تدریس فقه حنفی‌گردید. این‌قضیه درمیان عوام انتشار یافته ودر بازار و مجالس و محافل نقل مجلس بوده است. درتاریخ وفات و دیگر مزایای حال حسن نعمانی رجوع بعنوان فارسی حسن‌بن خطیر نمایند.

(کف وص ۲۲۳ ت و ۱۰۰ ج ۸ جم)

نعمانی **طلحة بن محمد** (احمد خل) **بن‌طلحة** - مکنّی‌بهابومحمد، ازادبای اوائل قرن‌ششم هجرت میباشدکه ادیب فاضل شاعرلغوی وبسیار بدیهه‌گو بود ، شعر خوب میگفته وبا حریری مکاتباتی داشته واز او است:

اذا نالك الدهر بالحادثات فكن رابطالجأش صعبالشكيمة
ولا تهن‌النفس عندالخطوب اذا كان عندك للنفس قيمة
فـوالله مـالقی الشامتـون باحسن من صبر نفس كريمة

وفاتش در سال پانصد و بیستم هجرت واقع گردید .

(ص ۲۶ ج ۱۲ جم)

نعمانی **محمد بن ابراهیم** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌ابی‌زینب** خواهدآمد.

نعیمی **سیدشاه‌فضل**- مشهدیّ‌الاصل، **شیروانیّ**‌الاقامة، **نعیمیّ**‌التّخلّص، از اکابر عرفا و ارباب سیر و سلوك و سادات صحیح‌النسب قرن هشتم هجری عهد تیمور لنگ (۷۷۱-۸۰۷ه‍ ق = ذعا - ضز) و حکیمی بوده متبحّر، جامع معقول و منقول ، دارای علوم ظاهری و باطنی ، در اسماء وحروف وجفر واعداد و علوم غریبه نیز ماهر،کراماتی بدو منسوب واز اشعار او است :

وجـودم زمانی کـه پیدا نبود	بجز مظهر حـق تعـالی نبود
بمصر وجود آن زمـان آمدم	که با یوسف جان زلیخا نبود
فرشته مرا سجده‌آن روزکرد	که باآدم ای‌خواجه حوّا نبود
من‌آن‌دم دم از زندگی میزدم	که در نفس مریم مسیحا نبود
سخن‌گفت موسی ما بـا خدا	زمانی کـه گوینـده پیدا نبود
چرا دیده‌ام نقش اشیا در او	چو در ذات او نقش اشیا نبود
خدا را ازآن میپرستـد خدا	که علم پرستیـدن از ما نبود

عاقبت بنوشتهٔ بعضی از تراجم بامر میرانشاه سیّمین پسر تیمور لنگ (که ازطرف پدر حکومت شام و دیار بکر و عراقین وآذربایجان را داشته وسه سال وسه ماه هـم بعد از پدر سلطنت کرده) از شیروان کـه محل اقامتش بوده احضار شد و بفتوای اهـل حسد و جهّال متلبّسین بلباس اهل‌علم درسال‌هفتصد ونود وهشتم هجرت مقتول‌گردید ودوکتاب **جاودان‌صغیر** و**جاودان‌کبیر** از تألیفات سید شاه فضل بوده و از مصنّفات مرموزه هستند .

درکشف‌الظّنون‌گوید‌کتاب **جاودان‌کبیر** تألیف فضل‌الله حروفی‌کتابی‌است فارسی نثری‌که موافق مذهب خود (حروفی) تـألیفش داده و درمیان طائفهٔ حروفیّـه مشهور و متداول است و بعد از این جمله ازکتاب انباء ابن‌حجر عسقلانی نقل‌کرده‌که فضل‌الله‌بن ابی‌محمد تبریزی از اهـل بدعت و ملحد متزهّـد بـود ، بقوت لایموت و لباس مرقّع میگذرانید ، بسیار تنگ معیشت وکثیف‌الظاهر بـود ، اخیراً ملت حروفیه را اختراع کرد ، معتقدبوده براینکه حروفات عین‌آدمیّین‌است وهمچنین خرافات بی‌اصل‌بسیاری بقالب زده و امیرتیمور لنگ را نیز ببدعتهـای خود دعوت نمود ، امیر بصدد قتل وی برآمد پس بپسر امیر پنـاهنده شد ، او نیز بمجرّد اطّلاع از تصمیم پدر بدست خـود سرش را از بدن جدا نمود ، امیر سر وجسد را احضارکرده وهردو را درسال هشتصد و چهارم هجرت بسوزانید .

در قاموس‌الاعلام نیزگوید فضل حروفی (فضل‌نعمتی) خراسانی بود ، درقرن‌هفتم

ظهور یافته و برای حروفات پاره‌ای معانی قائل شد ، کتابی جاودان نام با رمز و اشاره تألیف دادکه چیزی ازآن مفهوم ومستفاد نمیشود، عاقبت تکفیر واعدام شد ونسخه‌های کتاب او باقی و نزد حروفیّون محفوظ است .

نگارنده‌گوید : بطور قطع وبی‌تردید توان‌گفت همین‌شخص‌که درکشف‌الظّنون بنام فضل‌الله حروفی با شرح مزبور فوق نوشته و درقاموس‌الاعلام نیز بدو عنوان فضل حروفی (فضل نعمتی) نگارش داده همان سید شاه فضل مذکور فوق میباشدکه بعنوان نعیمی نگارش دادیم و درقاموس بهروسیله‌که هست نعیمی بنعمتی تحریف یافته و بنا بظاهر قاموس حروفی گفتن او نیز همانا بجهت تمهّر در علم حروف بوده است بخلاف آنچه‌که درکشف‌الظّنون از ابن‌حجر نقل کرده‌که حروفی را اسم و عنوان و مذهب اختراعی وی دانسته است . اما اختلاف جزئی درتاریخ قتل او کثیرالنظیر میباشد و علاوه با استبعادش ممکن است‌که هشتصد و چهارم هجرت‌که ابن‌حجر نوشته فقط‌تاریخ سوزاندن جسد بوده چنانچه ظاهر کلامش هم همین است و قتل او چند سال پیش ازآن درتاریخ هفتصد ونود وهشتم باشد . اما قضاوت درحسن عقیده و سوء عقیده وی موکول بتشخیص خود اهل تتبّع میباشد . شرح حال سید عمادالدین شیرازی شاگرد نعیمی هم بعنوان نسیمی نگارش یافته است .

(کف و ذریعة وص ۲۶۱ ریاض‌العارفین و۳۴۱۴ ج۵ س وغیره)

نعیمی محمدبن‌احمد- مصطلح‌علم‌رجال‌بوده‌، رجوع‌بدان‌علم‌شریف‌نمایند

نعیمیه بضمّ‌اول وفتح‌ثانی، یکی‌ازشعب فرقهٔ زیدیهٔ سابق‌الذکر میباشد که اتباع نعیم بن یمان بودند ، عثمان ومخالفین حضرت علی‌ع را کافر دانسته واز ایشان تبرّی میکنند ،آن‌حضرت را بعد از حضرت رسالت ص افضل مردم میدانند ، باوجود این مسلمین را درترک بیعت‌آن حضرت گناهکار ندانسته بلکه خطاکار میشمارند .

نفس زکیه **محمد بن عبدالله بن حسن بن‌حسن بن‌علی‌بن ابیطالب ع - مدنی** ، ملقّب به **نفس زکیه** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اصحاب حضرت صادق ع بوده‌که بنوشتهٔ بعضی از اجلّه در زمان‌آن‌حضرت ادّعای امامت کرد و درسال یکصد و چهل و پنجم هجرت مقتول گردید و بسط مطلب را موکول بکتب رجالیّه و دیگر کتب مربوطه میدارد .

نفطویه **ابراهیم بن محمد بن عرفة بن‌سلیمان بن مغیرة بن حبیب- یا حرب** بن مهلب بن ابی‌صفرة ، بغدادیّ المسکن ، واسطیّ الولادة ، ازدیّ القبیلة ، ابوعبدالله و ابن‌عرفة الکنیة ، نفطویة‌اللّقب والشّهرة ، ازمشاهیر ادبای زمان غیبت صغری اوائل قرن چهارم هجرت ، ادیب‌کامل شاعر فاضل نحوی لغوی ، از تلامذهٔ ثعلب و مبرّد سابقی‌الذکر، درحدیث و قرائت وعلوم عربیّه و اخبار و وقایع و تواریخ و سیر باخبر، قرآن مجید را حافظ و بقدم‌آن قائل بود . زیاده برپنجاه سال بتعلیم اصول قرائت اشتغال داشت، همواره درمجلس‌خود بقرائت قرآن با روایت عاصم ابتداکرده و بعدازآن بکتب دیگر اشتغال میبافت ، دربغدادکتاب سیبویه و دیگرکتب ادبیّه را تدریس‌کرده و میگفته است‌که اکثر احادیث موضوعه درحق صحابه و فضائل ایشان در زمان شوکت بنی‌امیّه بوده وآنهارا وسیلهٔ تقرّب بخلیفهٔ وقت میکرده‌اند، از این‌جمله رایحهٔ تشیّع استشمام شده بلکه ازبعضی تصریح بتشیّع وی نقل‌گردیده‌است. درمقابل ، شواهد دیگر بتسنّن وی بسیار است و تحقیق دراین موضوع درصورت‌اقتضا موکول بکتب مربوطه میباشد . نفطویه درتألیف و تصنیف احسن اهل عصرخود بوده و کتاب تاریخ او مملو از نوادر و ملاحت میباشد واز تألیفات او است :

۱- اعراب القرآن ۲- الامثال ۳- مثال‌القرآن ۴- التاریخ ۵- الرد علی من قال بحدوث القرآن ۶- ریاض النعیم ۷- الشهادات ۸- غریب القرآن ۹- القوافی ۱۰- المصادر ۱۱- المقنع درنحو **۱۲- الملح ۱۳- مناقب‌الامام‌الشافعی ۱۴- الوزراء** وغیراینها واز اشعار نفطویه است :

کم قد خلوت بمن اهــوی فیمنعنی   منه‌الحیــاء و خوف‌الله والحــذر

اهوی‌الملاح و اهوی ان اجالسهم — و لیس لی فی‌حرام منهم وطر
کذالك الحب لااتیان معصیة — لاخیر فی‌لذة من بعدها سقر

قلبی ارق علیك من خدیکا — و قوای اوهی من قوی جفنیکا
لم لاترق لمن یعذب نفسه — ظلما و یعطفه هواه علیکا

اذا مامت فاطلبوا لثاری — ذوات الدل اشباه الظباء
فمن ورد الخدود لهیب وجدی — ومن مرض الجفون دواء دائی

نیز صاحب ترجمه و ابن‌درید آتی‌الذکر با همدیگر رقابت و منافرت داشته‌اند بعد از تألیف کتاب جمهرة‌اللغة گوید :

ابن درید بقرة — و فیه لؤم و شره
قد ادعی بجهله — جمع کتاب الجمهرة
و هو کتاب‌العین الـ — ـلا انه قد غیره

ابن‌درید هم درپاسخ وی گفته است :

لو انزل الوحی علی نفطویه — لکان ذاك‌الوحی سخطا علیه
احرقه الله بنصف اسمه — و صیرالباقی صراخاً علیه

به محمد بن زید واسطی منسوب است:

لاخیر فی‌نحو و فی‌سیبویه — ان کان منسوبا الی نفطویه
من سره ان لایری فاسقا — فلیجتهدان لایری نفطویه-احرقه‌الله الخ

علی بن محمد بسامی سابق‌الذکر هم درقدح نفطویه گوید :

رأیت فی‌النوم ابی‌آدم — صلی علیه‌الله ذوالفضل
فقال ابلغ ولدی کلهم — من‌کان فی‌حزن و فی‌سهل
بان حوا امهم طالق — ان‌کان نفطویه من نسلی

یکی از ظرفا نظیر همین شعر بسامی را درحق جولاهه گفته است :

رأیت فی‌النوم ابی‌آدم — فقلت یا آدم ذاالفضل
اهکذا تفعل یا والدی — تترك اولاداً بلاعقل
فقال قل لی من‌هم یافتی — قلت هم‌الحاکة للغزل
فقال حوازوجتی طالق — ان کانت‌الحاکة من نسلی

لفظ نفطویه و ضبط حرکات‌آن محل نظر میباشد و مشهور فتح اوّل و ثالث و رابع است

و بعقیدهٔ بعضی بروزن سیبویه بودن‌آن‌که بکسر اوّل باشد افصح از فتح‌اوّل میباشد، از بسامی مذکور نقل است‌که آن را بروزن منصوره ضبط کرده و سیوطی گوید استعمال ابن‌جوزی‌که بسامی گفته فقط مصطلح اهل حدیث میباشدکه‌کلمات مختومه بلفظ **ویه** را باستناد حدیثی‌که دلالت براسم شیطان بودن این‌لفظ دارد بنحو مذکور استعمال نموده و بزبان‌آوردن‌آن اسم منحوس را مکروه دارند والاّ در اصل ضبط اوّلی صحیح بوده و لفظ ویه بفتح اوّل است .

وجه تلقّب صاحب‌ترجمة بهمین لقب نفطویه بجهت شباهت لون بشرهٔ او بلون نفط بوده و این لقب را از لقب سیبویه اقتباس نموده‌اند. ابن‌خلّکان درشرح‌حال‌اسحق بن ابی‌الحسن مروزی معروف به **ابن‌راهویه**گفته است‌که لفظ راهویه بسکون ه و فتح واو و بزعم بعضی بروزن پالوده‌است، بهرحال‌ازالفاظ فارسی‌بوده و بمعنی**وجد فی‌الطریق** میباشد (یعنی در اثنای راه یافته شده) که بزبان فارسی راه بمعنی طریق و ویه بمعنی **وجد** است (بصیغهٔ مجهول ماضی عربی) پس گوید ، عبدالله بن طاهر امیر خراسان وجه همین لقب راهویه را از خود ابن‌راهویه استفسار نمود او هم درجواب‌گفت چون پدرم در اثنای راه تولد یافته بهمین جهت در زبان مروزیها به راهویه مشتهر گردیده است **انتهی** . شاید وجه تسمیهٔ نفطویه هم بهمین‌مناسبت باشد چنانچه بعضی‌گفته‌اندکه بجهت کثافت لباس مثل‌آن‌بوده‌که درمیان نفط پیدا شده وآلوده بدان بوده‌است. ولادت‌نفطویه بسال دویست وچهل وچهارم یا پنجاهم در واسط ، وفاتش نیز درماه صفر یا ربیع‌الاول سال سیصد و نوزدهم یا بیست ویکم یا دویم یا سیّم یا چهارم هجرت در بغداد واقع‌شد و در مقبرهٔ باب‌الکوفه بخاك رفت . از این تاریخ حیات نفطویه مکشوف میگرددکه تلمذ او بسیبویه چنانچه مصرّح به بعضی از اجلّه است دور ازصحت میباشد .

(ص ۴۳ت و ۱۰ ج ۱ کا و ۲۵۴ ج ۱ جم و ۱۵۹ ج ۶ تاریخ بغداد و ۴۵۹۶ ج ۶ س و بعضی از مجلدات اعیان‌الشیعة وغیره)

نفیس

احمد بن عبدالغنی بن قطرس احمد - لخمیّ‌القبیلة ، ابوالعباس الکنیة ، مالکیّ‌المذهب ، نفیس اللّقب وگاهی بجهت انتساب

بجدّش که لقب قطرس داشته به قطرسی ملقّب میباشد از ادبا و شعرای علمای مالکیّه بوده و دیوان شعری هم داشته و از او است :

یا راحلا و جمیل الصبر یتبعه	هل من سبیل الی لقیاك یتفق
ما انصفتك جفونی وهی دامیة	ولاوفی لك قلبی وهو محترق

صاحب ترجمه درسال ششصد و سیّم هجرت درگذشت .

(ص۵۴ج۱کا)

نفیس بن عوض کرمانی ضمن شرح‌حال **ناظم‌الاطباء میرزا علی‌اکبرخان** مذکور شد .

نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب ع بعنوان سیده نفیسه گذشت .

نفیسی **علی بن‌ابی‌الحزم** - در باب کنی بعنوان **ابن‌ابی‌الحزم** خواهدآمد.

نفیسی **میرزا علی‌اکبرخان** - بعنوان **ناظم‌الاطباء** مذکور شد .

نفیسیه بعضی از فرق شیعه بوده ومعتقد میباشند براینکه امامزاده‌محمد برادر امام حسن‌عسکری ع و پسر امام علی‌النقی ع در حقیقت با پدرش امامت داشته تا درحین وفات سلاح و علوم وکتب وتمامی ودایع امامت راکه محتاج الیه امّت است به غلام نفیس نام خودکه امین وموثّق بوده سپرده و وصیّت‌نمود که بعد از وفات او ببرادر مذکورش تسلیم نماید نفیس نیز بوصیّت عمل کرده و امامت بجعفر رسید .

نقار[1]

نقار **حسن بن داود** - بن‌حسن بن عون بن‌منذر بن صبیح‌قرشی‌اموی کوفی نحوی قاری عامی ، معروف به **نقار**، مکنّی‌به **ابوعلی** از مهرهٔ علم نحو و قرائت و صاحب الحان گوناگون بوده و قرآن مجید را بچندین لحن

۱- **نقار** - بروزن عطار ، سنگ‌تراش و دراصطلاح رجالی لقب عبدالله بن طاهراست.

میخوانده‌است. مدت چهل وسه سال درمسجد جامع‌کوفه با مردم نماز جماعت خوانده وکتابی دراصول نحو وکتابی درمخارج حروف تألیف داد ودرسال سیصد وپنجاه ودوم هجرت درگذشت . (سطر ۳۱ ص ۲۱۷ت)

نقاش[1]

نقاش

ابراهیم بن یحیی - اندلسی‌مغربی‌قرطبی، معروف‌به **نقاش** و **زرقلی** یا **زرقالی** و **ولدالزرقیال**، مکنّی به **ابواسحق** ، ازاکابرریاضیّین قرن پنجم هجرت میباشدکه درعلم هیئت و ارصاد و حرکات کواکب و استنباط آلات نجومیّه اخبر اهل‌عصرخود بشمارمیرفت ، **آلت زرقاله** نام هم از اختراعات واستنباطات او بوده وآن‌آلتی است بدیع‌الشکل‌که ازعام حرکات فلکیّه اختراعش‌کرده وباآن‌همه اختصارش عجیب‌الوضع وبدایع‌آن علم را دارا ودرمیان ارباب این فن معمول ومتداول و محل توجه فضلای فن و رسائل بسیاری درشرح و بیان‌آن نوشته‌اند. زرقالی چندین رصد نموده و مقدار میل‌کلی شمس راکه درمیان اهل نجوم و هیئت محل خلاف است بیست وسه درجه و سی و چهار دقیقه معیّن‌کرده و ازعلمائی‌که از روی ارصاد او زیج نوشته و ترتیب جداول نموده‌اند **ابن‌حماد اندلسی** است‌که سه زیج بنام **الامد علی‌الابد** و **الکور علی‌الدور** و **المقتبس** (که ملخّص‌آن‌دو اوّلی‌است) بنا بررصد زرقالی تألیف‌داده و سال وفات زرقالی بدست نیامد ، لکن در اواسط قرن پنجم هجرت درقیدحیات بوده است . زرقلی یا زرقالی یا ولدالزرقیال‌گفتن او نیز بجهت انتسات بآلت زرقاله نام او است‌که‌گاهی تخفیف یا تحریف یافته است .

(کف وص ۲۲ اخبارالعلمای ابن‌القفطی وغیره)

نقاش

محمد بن حسن - بن محمد بن زیاد بن هرون ، موصلیّ‌الاصل والولادة ، بغدادیّ‌النشأة ، ابوبکر الکنیة ، از مشاهیر قرّاء و

۱- **نقاش** - وزن و معنایش معروف است و لقب رجالی سعید و لفافة ومحمدبن‌بکران وغیرهم میباشد .

مفسّرین و محدّثین بغداد میباشدکه از بلاد بعیده بجهت اخذ قرائت حاضر درس او میشدند و درشمار علمای تفسیر وقرائت میباشد . خطیب بغدادی گویدکه نقاش ازجمع کثیری روایت کرده وجمع بسیاری نیز ازاو روایت نموده و احادیث او مشتمل برمنکرات است پس ، از بعضی نقل کرده که تمامی احادیث نقاش منکرات واز دیگری که دراحادیث او حدیث صحیحی نیست .

نگارنده گوید : از جملهٔ احادیث او حدیثی است که از ابوالعباس روایت کرده که نزد حضرت رسول ص بودم ، پسرش ابراهیم ع برزانوی چپ وحضرت امام حسین ع نیز بران راست آن حضرت نشسته بودند ، گاهی این را میبوسید وگاهی آنراکه درعین حال جبرئیل امین وحی نازل شد بعداز عروج وی آن حضرت فرمودند اینك جبرئیل از طرف ربّ جلیل وحی آورده که ابراهیم و حسین هردو در دنیا نخواهند ماند یکی را فدای دیگری کن ، آن حضرت بهریك نگریسته وگریسته وفرمودندکه اگر ابراهیم بمیرد تنها من اندوهناك خواهم شد و اگر حسین بمیرد من و فاطمه و علی اندوهناك خواهیم شد من هم باندوهشان راضی نمیباشم اینك ابراهیم را فدای حسین نمودم پس بفاصلهٔ سه روز ابراهیم وفات یافت، بعدازآن، هروقت که آن حضرت حسین را میدید سینه وثنایای اورا بوسیده و میفرمود جانم بفدای کسی که ابراهیم را فدیه‌اش نمودم ، خطیب بعد از نقل این حدیث گویدکه نقاش در سند این حدیث تدلیس کرده است . نگارنده گوید ظاهر این است که منکرات و تدلیس در سند را بنقّاش نسبت دادن محض بجهت تشیّع و رافضی بودن او میباشد و نظائرش درآن کتاب بسیار است وظاهراً پدر صاحب ترجمه نیز صنعت نقاشی را داشته و بهمین جهت اورا ابن النقاش نیز گویند وازتألیفات او است:

۱- ارم ذات العماد ۲- الاشارة فی غریب القرآن ۳- دلائل النبوة ۴- شفاء الصدور فی تفسیر القرآن الکریم که به تفسیر نقاش معروف است **۵و۶و۷- معجم اوسط ومعجم صغیر ومعجم کبیر** دراسماء وقرائات قرآن **۸- الموضح فی معانی القرآن**. وفات نقاش بسال سیصد و پنجاهم یا پنجاه و یکم یا دویم هجرت واقع گردید .

(کف وص ۲۰۱ ج۲ تاریخ بغداد و۶۵ ج ۲کا و۵۰ ف)

نقاض بروزن عطّار لقب رجالی زکریا بن عبدالله است .

نقدی شیخ‌جعفر بن حاج‌محمد بن‌عبدالله بن محمدتقی- نزاری ، معروف به نقدی از افاضل علمای امامیّهٔ عرب عصر ما میباشدکه فقیه اصولی محدّث رجالی مفسّر مورّخ ادیب ریاضی شاعرماهر بود ، ادبا وشعرای وقت مدایح بسیاری در حق وی سروده‌اند . ترجمهٔ حال اجمالی آن علاّمهٔ عصر و مجمع کمالات وشرف ومنبع علم و ادب موافق آنچه درآخر منن‌الرحمن نوشته و بواسطهٔ معتمد ازخودش نقل شده بدین‌شرح‌است ازخردسالی‌شوق‌فطری طبیعی بعلم وادب وتحصیل کمالات داشت، اصول‌قرائت وخط عربی وفارسی



عکس شیخ‌جعفر نقدی -۱۹۰

را در عماره فراگرفت، درحدود چهارده سالگی درخدمت والد ماجدش‌که ازمتدیّنین تجّار ثروتمند عماره بوده بنجف رفت ، بعد از تکمیل مقدمات لازمه و دروس سطحی حاضرحوزهٔ درس‌استدلالی‌آخوند خراسانی وسید محمدکاظم‌یزدی وشیخ‌احمدکاشف‌الغطا و بعضی از اکابر دیگر (که شرح‌حال هریکی درمحل مقتضی ازاین‌کتاب‌نگارش‌یافته) گردید، مراتب عالیهٔ علمیّه را تکمیل‌نمود، تا درسال هزار وسیصد وسی ودویم‌هجرت والد ماجدش وفات یافت ، اهل عماره اصرار داشتندکه بجهت اقامهٔ شعائر دینیّه باز بدانجا عودت نماید لکن این همه اصرارات ایشان اصلاً مؤثر نشد تا آنکه در اوائل شعبان سی و چهارم هجرت حسب‌الامر الالزامی استاد معظّم خود سیّد یزدی بعد از درخواست اکید اهل عماره بجهت نشر علوم دینیّه بدان بلده رفت ، فصل خصومات شرعیّهٔ تمامی‌طبقات از سنّی وشیعی وکلیمی وغیرهم بارضای خود متداعیین بعهدهٔ وی مفوّض گردید . بعد از وفات استاد معظّم باز تصمیم نجف داد لکن رؤسا و اشراف و متدیّنین وحکومت محل مانع شدند وبااصرارتمام اورا بقبول منصب قضاوت‌جعفریّین

الزام نمودند ، او نیز بحسب تکلیف شرعی قبول نمود تا درسال سی وهشتم هجرت بعد از مراجعت از زیارت بیت‌الله ازآن مقام استعفا نمود باز بنجف مشرّف گردید ، مجدداً از طرف حکومت و علمای عتبات ملزم بمراجعت آن بلده شد و هیچ عذری را از وی نپذیرفتند وقضاوت فریقین و ریاست محکمهٔ سنّی وشیعی که درآن‌سال‌ازطرف‌حکومت محل یکی شده بود بدو مفوض گردید. دراواخرسال چهل و سیّم بمناسبت‌عدم‌مساعدت آب وهوای عماره بقضاوت بغداد و بفاصلهٔ دوماه بعضویت محکمهٔ شرعیّهٔ مجلس تمیز جعفری منصوب‌شد، اخیراً ازآن مقام نیز منصرف ودرنجف‌اشرف اقامت‌گزیده وبتألیف و انجام وظائف علمیّه مشغول ومرجع استفادهٔ افاضل بود .

تألیفات طریفهٔ متنوعه داردکه بهترین معرّف‌جامعیّت وتنوع علمی وی میباشند که ازآن جمله است :

۱- **ارشادالطلاب الی علم‌الاعراب** ۲- **الاسلام والمرأة** که در عماره چاپ شده است ۳- **الانوارالعلویة والاسرار المرتضویة** دراحوال حضرت امیرالمؤمنین ع وفضائل وغزوات و بعضی از اشعار وکلمات قصارآن‌حضرت چاپ شده‌است ۴تا۸- **حاشیهٔ** هریك‌از**حاشیهٔ‌ملاعبدالله و زبدهٔ شیخ بهائی و شرایع و معالم و شرح شمسیه** ۹- **الحجاب والسفور** که در بغداد چاپ شده است ۱۰تا۱۳- **شرح** هریك از**تشریح‌الافلاك و خلاصةالحساب و منظومهٔ‌فقهی بحرالعلوم و تصریف معروف زنجانی** ۱۴- **القوانین المنطقیة** ۱۵- **منن‌الرحمن فی‌شرح وسیلةالفوز والامان** که همین قصیدهٔ شیخ بهائی راکه حاوی شصت وسه بیت ودرمدح حضرت ولی‌عصرعجل‌الله فرجه میباشد شرح‌مبسوطی‌کرده است ۱۶- **مواهب‌الواهب فی‌فضائل ابیطالب ع** واین هردو درنجف چاپ‌شده وغیراینها . مقالات دینیّه و ادبیّه و اشعارطریفه‌اش نیز بسیار وغالباً درمجلات عراق انتشار یافته و از او است :

نعم لیس فی‌هذی الحیاة نعیم	و لکنما فیها اذی و هموم
قرأت کتاب الکون درساً فحیرت	حجای سطور حولهن رقوم
شهور و اعوام ضیاء و ظلمة	بحار و غبراء سماء و نجوم
قصور ضعیفات بهن تنقلت	قصور طلول اربع و رسوم
غناء و فقر و ابتلاء و فرجة	شقاء و سعد جنة و جحیم
فیا حکمة ما نال معشار عشرها	و ان صرف‌العمر الطویل حکیم

عویصـــة اطراف فلیس تحلهـــا	عقـول ولافیهـــا تحیط علـــوم

تاآنجاکه گوید :

و یا من یجازی الابریاء بغیرهم	جنیت وما تدری و انت ظلوم
رویدا رویـدا فـــالقضاء مراقب	و مهلا فمهـــلا فـــالهواء نموم
ویا من یری انالزعـــامة حقـــه	بمـــا انت فیـــه لایسود زعیـم
علی ضعفـــاء الخلق عطفا فربما	اصیب صحیح و استقـــام سقیم

اما وجه نقدی گفتن شیخ جعفر بجهت آن است که تمامی معاملات پدرش نقد بنقد بوده و اصلاً نسیه قبول نمیکرد و بدین جهت بنقـدی معروف بود و لقب مشهوری پسرش نیز گردید . وفات شیخ جعفر درهفتم محرم هزار و سیصد و هفتادم هجری قمری درشصت و هفت سالگی بموت فجأه واقع شد ودر روز تاسوعا دفن گردید .

(اطلاعات متفرقه)

نقره کار

عبدالله بن محمد بن احمد - حسینی نیشابوری عجمی، ملقّب به **جمال الدین** ، معروف به **نقره‌کار**، عالمی است شهیر، درعصرخود بی‌نظیر، زمخشری زمان خود واز ائمهٔ علم معقول .

زمانی دردمشق ومدتی درقاهره اقامت داشت ومتصدی مشیخت بعضی ازخانقاهها بود ، نزد ملوك و اکابر وقت بسیار محترم وصدرنشین مجالس بوده وکسی بالاتر از وی نمی‌نشست . درعلوم عربیّه و اصول فقه نیز تقدّم بدیگران داشت ، در مدرسهٔ اسدیّه تدریس میکرد . انظار ارباب تراجم در تعیین این مدرسهٔ اسدیّه مختلف است ، بعضی باسدیّهٔ خارج دمشق که اختصاص بحنفیّه دارد حمل میکنند وبعضی دیگر باسدیّهٔ حلب که ازبزرگترین مدارس شافعیّه میباشد محمولش دارند اینك عقیدهٔ مذهبی او نیزمحل بحث میباشد ، بعضی حنفی و برخی شافعیش دانند لکن قرائن حنفی بودن‌اش اجلـی بوده و کلمات او در شرح منارالاصول نیز صریح درتأیید مذهب حنفی است ، معذالك بنوشتهٔ بعضی گاهی اظهار تشیّع میکرد بلکه چنانچه نقل شده محقّق کرکی نیز معتقد بتشیّع وی بوده واز دانشمندان امامیّه‌اش داند.

از تألیفات او است :

۱- **شرح تسهیل** ۲- **شرح شافیهٔ ابن حاجب** درعلم صرف که بارها درمصر واستانبول چاپ شده است ۳- **شرح منار الانوار ابوالبرکات حافظ الدین نسفی** دراصول فقه ۴- **العباب فی شرح اللباب** درنحو و لباب تألیف تاج الدین محمد بن محمد اسفراینی است ویك نسخهٔ خطّی از کتاب عباب بشمارهٔ ۳۱۷۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . وفات نقره‌کار در سال هفتصد و هفتاد و ششم هجرت واقع گردید .

(کف وص ۷۷۵ مط و ۲۸۶ ج ۲ کمن وفهرست مدرسهٔ سپهسالار فوق)

نقشبند **خواجه محمد بن محمد** - بعنوان **بهاء الدین نقشبند** مذکور افتاده است .

نقشبندیه عنوان مشهوری یکی از سلاسل صوفیّه میباشد که اتباع خواجه محمد نقشبند بودند وحسب الوصیّت پیرومرشد او خواجه عبدالخالق غجدوانی درذکر جلی وعلنی داخل نشده وبذکر خفی قیام نمایند اصول طریقت نقشبندیّه که طریقت خواجگان نیز گویند موافق آنچه از بعض مشایخ بزرگ ایشان نقل شده عبارت است از **هوش در دم - نظر برقدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یادکرد - بازگشت - نگاهداشت - یادداشت** وغیراینها همه پنداشت . مقصود از این دستورات برکسی که مختصر ذوق عرفانی داشته باشد واضح وهویدا است .

نقعانی لقب رجالی **زین الدین بن علی** است .

نقوی **سید ابراهیم بن سید محمد تقی** - بن سید حسین بن سید دلدار علی، نقوی نصیرآبادی لکهنوئی ، از اکابر علما وفقهای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که حاوی فنون کمالات علمیّه ودرلکهنو وتوابع آن حامل ریاست مذهبیّه بود ، بعد از وفات پدرش دراحیای مراسم اسلامی مساعی جمیله بکار برد ، درسنّ جوانی دارای مقام فتوی و استنباط احکام شرعیّه شد ، ازطرف سلطان واجد علی شاه که آخرین سلطان شیعهٔ لکهنو بوده به **سید العلما** ملقّب گردید. علمای محل بدستیاری حکومت بیگانه اصرار وافی در الغای شهادت ولایت از اذان داشتند لکن باکمال شهامت و قوت قلب ردّش کرده وبتهدید قتل هم اعتنائی ننمود وآن رکن رکین

ایمانرا بقرار سابق معمول میداشته‌اند .

سیدابراهیم ازمیرزای‌شیرازی‌حاج‌میرزامحمدحسن، شیخ‌محمد طه نجف‌صاحب اتقان‌المقال، میرزا محمدحسین‌شهرستانی، حاج‌میرزاحبیب‌الله رشتی، شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی و بعضی از اکابر دیگر (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) روایت کرده و تألیفات خوبی دارد :

۱- **امل‌الآمل فی‌تحقیق بعض‌المسائل** (الکلامیة) یا **فی‌حل بعض معضلات المسائل الکلامیة** بفارسی ۲- **البضاعة‌المزجاة** درتفسیر سورهٔ یوسف بفارسی ۳- **تکملة ینابیع‌الانوار** درتفسیر قرآن مجیدکه در دومجلد بوده و مکمل تفسیر ینابیع‌الانوار نام پدرش میباشدکه آنهم سه مجلد و تفسیر سه جزو از قرآن است ۴- **الشمعة فی‌احکام‌الجمعة** ۵- **نورالابصار فی‌اخذ الثار** بفارسی ۶- **الیواقیت والدرر فی‌احکام التماثیل والصور** وغیرها . وی بسال هزار و سیصد و هفتم هجری قمری در چهل و هشت سالگی وفات یافت .

(ص ۴۰۰ ج ۵ عن و متفرقات ذریعه)

نقوی **سید حسن‌بن سید دلدارعلی** } ذیلاً هردو ضمن شرح حال والد
نقوی **سیدحسین‌بن سید دلدارعلی** } معظّم‌شان مذکور هستند .

نقوی **سید دلدارعلی ابن سید محمد معین** - نقوی هندی لکهنوی نصیرآبادی ، از اکابر و فحول علمای هند و نخستین‌کسی است که قواعد دین و ارکان شریعت را در بلاد هند استوار داشت ، ریاست مذهبی آن دیار بدو منتهی و حاوی فروع و اصول و جامع معقول ومنقول بود ، نسب شریفش با بیست ودو واسطه بحضرت امام علی‌النقی ع موصول میگردد ، در تعریف و شناسائی مقامات علمی عالیه‌او همین بس‌که صاحب جواهر باآن‌همه شهرت وجلالت آفاقی‌که دارد اورا دربعض مکتوبات‌خود بدین‌روش میستاید: علاّمهٔ فائق، کتاب‌الله‌ناطق، خاتم‌المجتهدین، حجة‌الله علی‌العالمین ، آیةالله‌العظمی فی‌الاولین والاخرین .

صاحب ترجمه بسال هزار و صد و شصت و ششم هجری قمری درقریهٔ نصیرآباد هند متولد شد، دربدایت‌حال درآن‌دیار بتحصیل مقدمات لازمه و دروس‌سطحی معمولی

پرداخت ، بعد از تکمیل آنها عزیمت عراق عرب داده و درحوزهٔ درس آقای بهبهانی و وسید مهدی بحرالعلوم وصاحب ریاض ومیرزا مهدی شهرستانی وبعضی ازاجلاّی دیگر (که شرح حال هریکی را در محل خود نگارش داده‌ایم) حاضر شد ، از هرباغی گلی چیده و ازهربلبلی نوائی شنید تا بمدارج عالیهٔ علمیّه ارتقا یافته وبلکهنو مراجعت و بتألیف و انجام خدمات و وظائف دینیّه اشتغال یافت و ازآثار قلمی او است :

۱- اثارة الاحزان فی‌مصائب سید شباب اهل‌الجنان ۲- احیاءالسنة و اماتةالبدعة بطعن‌الاسنة در رد باب معاد و رجعت‌کتاب تحفهٔ اثنی‌عشریهٔ شیخ عبدالعزیز دهلوی **۳- اساس الاصول** در رد فوائد مدنیهٔ ملا محمدامین استرآبادی **۴- حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملا صدرا ۵- ذوالفقار** در رد باب دوازدهم‌کتاب تحفهٔ فوق **۶- رسالهٔ ذهبیه** درحکم اوانی ذهب و فضه **۷- الشهاب الثاقب** در رد صوفیه **۸- الصوارم‌الالهیة** در رد باب توحید تحفهٔ فوق **۹- عماد الاسلام** درعلم‌کلام **۱۰- مسکن‌القلوب عندفقدالمحبوب** که بعداز وفات فرزندجوانش‌سیدمهدی (دربیست وسه سالگی) تألیف‌داده‌است **۱۱- منتهی‌الافکار** دراصول‌فقه **۱۲- المواعظ‌الحسینیة** وغیراینها . در نوزدهم رجب هزار و سیصد و سی و پنجم هجرت در شصت ونه سالگی در لکهنو وفات‌یافت و ریاست‌مذهبی بفرزندش سیدمحمد منتهی‌گردید وسه‌پسر دیگرش **سیدعلی و سیدحسن و سیدحسین** نیز از افاضل و اذکیای عصر خود بوده‌اند .

اماسیدعلی دراکثرعلوم‌متداوله مهارتی بسزا داشت، بالخصوص درتجوید وقرائت وحید عصر خود بود ، درسال هزار و دویست و چهل و پنجم هجرت بزیارت‌ائمهٔ عراق مشرّف و مورد تجلیل اکابر علماگردید تا درهیجدهم رمضان پنجاه و نهم در پنجاه و نه سالگی درکربلای معلّی وفات یافت و درجنب قبر سید مجاهد مدفون‌گردید و مراثی بسیاری درحق وی‌گفتند و از تألیفات او است :

۱- اقامةالتعازی‌للحسین ۲- التجوید ۳- التوضیح‌المجیدفی‌تفسیرکتاب‌الله‌المجید که درسال هزار و دویست و پنجاه و سیم برای سلطان مصلح‌الدین امجد علی‌شاه بزبان اوردو تألیف و درهند در دومجلد چاپ شده است **۴- الرد علی الاخباریین ۵- المتعة** .

سید حسن بن سید دلدار علی نقوی لکهنوی نیز عالمی بوده عامل بـارع جامع عابد زاهد متّقی، درفتوی شدیداً احتیاط مینمود، پیوسته مشغول‌عبادت‌بوده وازتألیفات

وآثار قلمی او است :

۱- **الباقیات الصالحات فی‌اصول‌الاعتقادات** بزبان اوردوکه درلکهنو چاپ شده‌است ۲- **تحقیق معنی انشاءالله** ۳- **حاشیهٔ تحریر اقلیدس** ۴- **حاشیهٔ شرح تحریر اقلیدس** ۵- **تذکرةالشیوخ‌والشبان** درمواعظ ودریازدهم شوال هزار و دویست و شصتم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درلکهنو وفات یافت . **سید حسین بن سید دلدارعلی** نقوی لکهنوی، فقیه‌جلیل‌القدر نادرهٔ عصر، آوازهٔ مراتب‌علمی‌او درنهایت اشتهار بود ، نزد والد معظّم خود تلمذکرده ودرهفده‌سالگی بمقام‌اجتهاد رسید وبعضی‌ازاجلّه بدین‌نحوش‌ستوده‌است: **کاشف‌اللثام عن غوامض المسائل ببیانه ، مبین رؤس الاحکام بلمعة من تبیانه ، غواص بحار انوار الحقائق برأیه الصائب ، مشکوة انوار اسرار الدقائق بذهنه الثاقب ، شیخ‌الاسلام والمسلمین ، آیةالله فی‌العالمین ، زبدةالمجتهدین ، قدوةالعلماء من‌المتقدمین والمتأخرین ،** و امثال اینها . تألیفات طریفه‌اش بهترین معرّف مقامات عالیهٔ علمیّه‌اش میباشند :

۱- **اصالةالطهارة** ۲- **الافادات‌الحسینیة فی‌صفات رب‌البریة ورد اباطیل‌الاحساویة** (شیخ‌احمد احسائی وتلمیذش سیدکاظم رشتی) و این‌کتاب را **الفوائدالحسینیة فی‌تصحیح‌العقائد الدینیة** هم‌گویند ۳- **الامالی فی‌التفسیر والمواعظ** ۴- **التجزی فی‌الاجتهاد وجواز عمل المتجزی برأیه**که در هیجده سالگی تألیف و بنظر مبارك والد معظم خودش هم رسانده است ۵- **تجویدالقرآن** ۶- **تفسیرآیهٔ : کنتم خیر امة اخرجت للناس**که‌آیهٔ صد و شش‍ّم سورهٔ آل‌عمران است ۷- **تفسیر سورةالاخلاص** ۸- **تفسیر سورةالفاتحة** ۹- **تفسیرسورة هل اتی** ۱۰- **حاشیهٔ‌شرح هدایهٔ ملاصدرا** ۱۱- **حاشیهٔ‌صوم وهبهٔ ریاض‌المسائل‌فقه** ۱۲- **الحدیقة السلطانیة فی‌المسائل الایمانیة** درعلم‌کلام وفقه و احکام بزبان‌فارسی‌که برای سلطان‌محمد امجد علیشاه (متوفی بسال ۱۲۶۳ه = **غرسج** تألیف داده‌است ۱۳- **روضةالاحکام فی‌مسائل‌الحلال والحرام** ۱۴- **طردالمعاندین فی‌مسئلةاللعن علی‌المنافقین واصحاب‌الکبائر** ۱۵- **المجالس المفجعة فی‌مصائب العترة الطاهرة** ۱۶- **مناهج التدقیق و معارج‌التحقیق** ۱۷- **المواریث** ۱۸- **الوجیز الرائق**که متن لطیفی است در فقه و غیراینها و درسال هزار و دویست و هفتاد و سیّم هجری قمری درشصت ودو سالگی درلکهنو وفات‌یافت وجنب والدمعظّم خود مدفون گردید . تلمیذش سید محمد عباس تستری قصیده‌ای درمرثیه‌اش گفته ودر آخرآن در مادّهٔ تاریخ وفاتش‌گوید :

نــادی له روح‌الامین مؤرخــا لتهدمت واللّه‌ارکان‌الهدی=۱۲۷۳

(ص۶ و ۱۰ و۱۶ و۵۶ ج۱ عه ومتفرقات ذریعة)

نقوی
سیدعلی بن‌سید دلدارعلی - فوقاً ضمن‌شرح‌حال والد معظّم‌خود مذکور شد .

نقوی
سیدمحمد بن سید دلدارعلی - فوق بعنوان سلطان‌العلما نگارش یافته است .

نقوی
سید محمدحسین بن سیدبنده حسین بن سیدمحمد - نقوی‌لکهنوی مذکور فوق ، از علمای هند عصر ما بوده و مؤلف کتاب حدیث الحسن فی‌التسامح فی‌ادلةالسنن است‌که بزبان اوردو میباشد ودرهند چاپ شده‌است . وی درسال هزار و سیصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت .

(ص۳۷۶ ج۶ ذریعه)

نقی
شیخ‌علی‌نقی - بن شیخ ابوالعـلاء محمدهاشم کمره‌ئی فراهـانی شیرازی اصفهانی، ملقّب‌به زین‌الدین وعزالدین ازعلمای‌امامیـّهٔ قرن یازدهم عهد صفویـّه میباشدکـه فقیهی فـاضل جلیل‌القدر بلکه بحکم تـألیفات او جامع معقول ومنقول بود ، چندی درشیراز قضاوت‌نموده وپس‌ازآن شیخ‌الاسلام‌اصفهان گردید، شعرخوب هم میگفته وبه نقی تخلّص میکرد، ازمعاصرین میرداماد وشیخ‌بهائی و ملامحسن فیض و نظائر ایشان بوده و از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- حدوث‌العالم ۲- حرمت دخانیات ۳- نماز جمعه در زمان غیبت ۴- دیوان شعرکه بغزلیات و رباعیات و قصائد و قطعات و مراثی وترکیب بندها مشتمل وحاوی پنجهزار و سیصد بیت است ۵- مسارالشیعة بفارسی در رد نوح افنـدی حنفی مفتی بلاد روم‌که حکم بکفر شیعهٔ‌امامیه‌کرده وجان و مال و عرض وناموس ایشان را حلال دانسته وقتل و اسیرکردن و بنده وکنیز نمودن زنان و فرزنـدان ایشان را مباح میدانسته است ۶- المقاصد العالیة فی‌الحکمةالیمانیة درکلام و حکمت ۷- مناسك حج ۸- همم‌الثواقب ویك نسخه از همین کتاب بشمارهٔ ۱۸۴۵ و یکی هم ازکتاب مسار فوق بشمارهٔ ۱۸۴۶ ویك نسخه از دیوان فوق نیز بشمارهٔ ۱۸۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . وفـات

او بسال یك هزار و شصتم هجرت درصد ودو سالگی در اصفهان واقع گردید .

(متفرقات ذریعه و فهرست فوق)

نقیب[1]

نقیب **محمد بن محمد** - بعنوان **آوی محمد** نگارش یافته است .

نقیب الاشراف **علی بن ابی احمد حسین** - بعنوان **علم الهدی** نگارش یافته است .

نقیب زاده **عبدالقادر بن سید یوسف** - حلبی حنفی فقیه فاضل متقی، معروف به **نقیب زاده**، درسال هزار و شصتم هجرت ازحلب بمدینهٔ منوره رفته و اقامت گزید ، در مسجد نبوی ص تدریس میکرد تا بسال هزار و صد و هفتم درآن ارض اقدس درگذشت وازتألیفات او است :

۱- **لسان الحکام** در فقه ۲- **معرفة الرمی بالسهام** وغیرها .

(ص ۶۱ ج ۳ سلك الدرر)

نقیب الطالبیة لقب رجالی یحیی بن محمد است .

نقیب الطالبیین همان **نقیب الاشراف** مذکور فوق است .

نقیبی **سید میرمحمد بن محمد** - لوحی حسینی موسوی سبزواری اصفهانی، ملقب به **مطهر**، معروف به نقیبی ، ازعلمای امامیه ، با مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ هق = **غقیا**) معاصر وازتألیفات اواست: **کفایة المهتدی فی احوال المهدی ع**

۱- **نقیب** - رئیس و زعیم وکفیل و سرپرست قوم را اطلاق مینمایند وآن بفتح اول ازنقب اشتقاق یافته که بمعنی سوراخ کردن دیوار وهم سوراخ کردن ناف چارپایان است که صفرا و ورمی که درآن بوده خارج گردد وگویا بمناسبت همین معنی در تفتیش و تجسس وکنجکاوی اخبار و وقایع هم استعمال میکنند و رئیس وکفیل قوم را نقیب گفتن بمناسبت همین معانی است که احوال و وقایع مردم را تفتیش وکنجکاوی کرده و درصدد استحضار کامل از اسرار وبواطن ایشان برمیآید و لفظ نقیب در **اصطلاح رجالی** لقب اسمعیل بن حسن وتقی بن ابی طاهر و رضا بن داعی و بعضی دیگر است .

که چهل‌حدیث دراحوال حضرت ولیّ‌عصر واخبار رجعت‌است وسال وفاتش بدست نیامد.
(ص ۴۲۱ ج ۱ ذریعه)

نمازی **ملافتح‌الله** - بعنوان **شریعت اصفهانی** نگارش یافته است.

نمری[1]

نمری **حسین بن‌علی** - نمری بصری ، شاعر ادیب نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوعبدالله**، از ادبای قرن چهارم هجرت میباشدکه تصانیف بسیاری بدو منسوب و ازآن‌جمله است :

۱- اسماء الفضة والذهب ۲- الخیل‌الملمع ۳- مشکلات‌الحماسة یا **معانی‌الحماسة** و درسال سیصد و هشتاد و پنجم هجری قمری درگذشت .
(ص ۲۳۸ت و ۴۶۰۰ ج ۶ س)

نمری **منصور بن سلمة بن عبدالعزیز** - یا زبرقان بن سلمة بن شریك، نمریّ‌القبیلة ، جزریّ‌الاصل ، بغدادیّ‌الاقامة ، **ابوسلمة** یا **ابوالقاسم** الکنیة ، از مشاهیر شعرای اوائل خلافت عبّاسیّه میباشدکه از جزیره ببغداد آمده و اشراف وقت را مدح نمود و از خلفا جز هرون‌الرشید را مدحی نگفته و درحق وی‌گوید :

آل‌الرسول خیار الناس کلهم	**و خیر آل رسول الله هرون**
رضیت حکمك لاابغی به بدلا	**لان حکمك بالتوفیق مقرون**

ای امرء بات من‌هرون فی‌سخط	**فلیس بالصلوات الخمس ینتفع**
ان المکارم والمعروف ادویة	**احلك الله منها حیث تجتمع**
اذا رفعت امرء الله رافعه	**و من وضعت من‌الاقوام متضع**

این اشعار را سر ناهار هرون خواندند، بمجرّد شنیدن فرمان دادکه فوراً دستارخوانرا

۱- **نمری** - بروزن فدوی منسوب به قبیلهٔ بنی‌نمر بن قاسط بن هنب میباشد . بااینکه نمر بکسر میم و بروزن خجل است لکن در مقام نسبت مفتوحش سازندکه توالی‌کسرات نباشد و **نمری** لقب رجالی صهیب بن سنان ربعی رومی است .

برچیدندکه لذّت‌آن اشعار بالاتر از لذّت طعام است . بعضی از ارباب تراجم منصوربن سلمة را حافظ و ثقه و درباطن شیعه وازدوستداران اهل‌بیت رسالت‌ص دانسته وگویند که مدایح بسیاری درحق ایشان سروده ، لکن درظاهر با هرون‌الرشید مماشات واظهار موالات نموده ومدیحه‌گفته و درهرجاکه اسم هرون را دراشعارش ذکر میکرده مرادش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع بوده است که‌آن‌حضرت نسبت بحضرت رسالت بمنزلهٔ هرون برادر موسی ع بوده نسبت بموسی تاآنکه بین منصور و استادش کلثوم بن عمرو عتابی سابق‌الذکر منافرتی حاصل شد بحدّی‌که بمهاجات همدیگر انجامید ، عتابی نزد هرون از وی سعایت نمود درنتیجه امر خلافتی بقتل وی صادرگردید ، فضل بن ربیع را برای انجام این‌مرام بگماشتند فضل‌هم موقعی رسیدکه منصور بااجل‌حتمی خود درگذشته بود پس امر بنبش قبر وسوزاندن جسد وی صادر شد ، فضل‌نیز بامسامحه میگذرانید تاآنکه هرون ازآن‌تصمیم‌خود منصرف‌گردید. درتنقیح‌المقال‌گوید بدلیلی در امامی بودن منصور و وثاقت او وقوف نیافتم، بهرحال وفات منصور نمری بنابرآنچه از ابن‌حجر نقل شده درسال دویست و دهم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۲۵۹ هب و ۲۲۹لس و۲۲۰ نی و۶۵ ج ۱۳ تاریخ بغداد)

نمیری[۱]

نمیری

نصر بن منصور بن حسن - نمیری مضری عدنانی ، مکنّی به **ابوالمرهف** ، قاری زاهد محدّث متّقی شاعر ماهر، از مشاهیر شعرای عرب میباشدکه حدیث را از مشایخ وقت استماع نمود ، در خردسالی ببغداد رفته و اقامت کرد ، قرآن را حفظ و فقه حنبلی را اخذ و ادبیّات را از ابن‌الجوالیقی

۱- **نمیری -** بروزن‌کمیلی (بضم اول) لقب رجالی حارث بن شریح ، عمربن خلیفه، محمد بن نصیر، موسی بن اکیل بوده و نسبت‌آن بشخص نمیر نامی است‌که پدر قبیله‌ای بوده و پسر عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن است وشاید دربعضی مواضع بشخص‌نمیر نامی دیگر منسوب باشد.

موهوب آتی الذکر فرا گرفت ، چشم او درچهارده سالگی ازصدمهٔ آبله نابینا شد ودرسال پانصد و هشتاد و هشتم هجری قمری در هشتاد و هفت سالگی در بغداد درگذشت و در باب الحرب مدفون گردید. نمیری ومضری وعدنانی گفتن او بجهت انتساب باجداد مسمّی بهمین اسامی بوده واز او است :

تری یتألف الشمل الصدیع وآمن من زمان مایروع
و تأنس بعد وحشتها بنجد منازلنا القدیمة والربوع

(ص ۲۸۵ ج ۲ کا و ۲۲۲ ج ۱۹ جم)

نمیری

هیثم بن ربیع بن زراره - بصری نمیری ، مکنّی بـه **ابوحیه** ، از شعرای اواسط قرن دویم هجری میباشدکه هردو زمان بنی امیّه وبنی عبّاس را دیده است، بسیار ترسو وبیدل بود ودر یکصد وهشتاد واند هجرت درگذشت.

(ص ۱۴ هب و ۸۳ صف)

نوا

یا نوائی یا نوانی یا نوی مع اختلاف النسخ لقب رجالی حماد است:

نوا

ظهورالله خان- از شعرای هندوستان میباشدکه به **نوا** تخلّص میکرد، درعهد فتحعلیشاه قاجار بایران آمد، درسلك ملازمان درباری منسلك شد ، به **سعدی هند** شهرت یافت، باز بهندوستان عودت نمود ودرفرح آباد توطّن کرده واز او است :

یاردرخواب وشب آخر شد ودل کام طلب مصلحت چیست که بیدارکنم یا نکنم

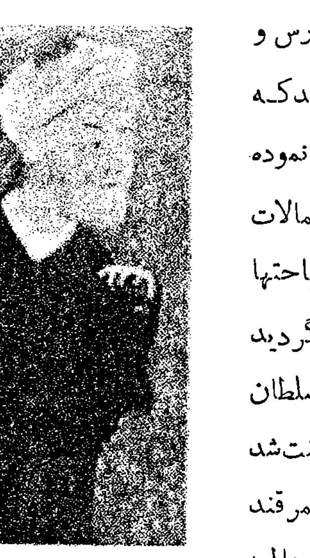
وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۴۶۰۱ ج۶س وغیره)

نوائی جغتائی

امیرعلیشیر بن الوس - یا کیچکنه یا کیچینه یاکجکنه، ملقّب به **نظام الدین** ، ازمشاهیردرباریان و وزرای سلطان حسین میرزا بایقرای گورکانی (۸۷۵-۹۱۱ه ق = **ضعه - ظیا**) واز اکابرزادگان دورهٔ جغتای خان بن چنگیزخان حاکم ماوراءالنهر و کاشغر و بلخ وبدخشان (متوفی بسال ۶۳۸ه ق = **خلح**) ومردی بوده حمیده صفات وفضائل سمات، جامع کمالات صوری ومعنوی، حکیم دانشمند، شاعر متمهّر، پیشوای شعرای ترك و فارس که بهردو زبان فارسی و ترکی جغتائی اشعار

نغز و طرفه میگفته و بهمین جهت به **ذواللسانین** ملقّب بوده و هردوگونه اشعارش مابین اهل فنّ مسلّم ، بالخصوص اشعار ترکی او بی‌نظیر، تخلّص او در اشعار ترکی **نوائی** و در اشعار فارسی **فانی** یا **فنائی** بوده است .



عکس امیرعلی‌شیر نوائی — ۲۵

در خردسالی با سلطان معظّم‌که همدرس و هم‌مدرسه بوده‌اند عهد و پیمان بسته بودندکه هرکدام بسلطنت‌برسد ازحال دیگری‌تفقّدنموده وفراموشش ننماید پس‌نوائی بمرام‌تحصیل‌کمالات ومعارف‌بخراسان وسمرقند وبلاد بسیاری‌سیاحتها کرد، دراین‌بین مبتلای فقر وفاقه وفلاکت‌گردید بطوری‌که مافوق‌آن متصور نبود تاآنکه سلطان حسین میرزا درهرات متمکّن اریکهٔ سلطنت‌شد وبحکم همان معاهدهٔ دیرینه نوائی را ازسمرقند احضارکرده وبه مهرداری و بعض مناصب عالیه مفتخرش کرد و بفاصلهٔ اندك مدتی مقام صدارت را بدو عنایت‌فرمود وکارش بجائی رسیدکه هریك‌ازبرادران وفرزندان سلطانی‌ملازمت اورا مایهٔ شرف وافتخارخود مینمودند، اونیز باآن‌همه‌عزّت وجلالت ومشاغل‌فوق‌العادة که داشته تمامی اوقات فراغت‌خود را بتألیف ومطالعات علمیّه مصروف مینمود، مجلس او مجمع علما و فضلا و مرجع ارباب‌کمال بود، ادبا و شعرا و ارباب‌فضل وهنر وصنعت را مشمول همه‌گونه عواطف مقتضیه میکرد ، در ترقیات صنایع و معارف اهتمام تمام بکار میبرد، خودش نیز ازفنون شعری ودیگرفنون ومزایای‌آن‌جماعت بهره‌مند میشد.

کتابخانهٔ او عمومی ومرجع استفادهٔ مورّخ شهیر خواندمیر مؤلف حبیب‌السّیر و افاضل دیگر بوده‌است، عاقبت ازاموردولتی استعفا داد ومنزوی‌گشت، با ملاعبدالرحمن جامی مصاحب بود ، درویشی را بهمهٔ‌آن مراتب سامیه مقدّم داشت،آداب سیر و سلوك را رعایت مینمود ودرعین‌حال انزوا ، بازهم همواره مورد تفقّدات وعنایات شاهی بود

و شاهزاده‌ها موظّف باستفاده از مجالس وی بوده‌اند .

از آثار قلمی و تألیفات نوائی است:

۱- **اربعین منظوم** ۲- **بدایع‌الوسط** و آن سیمین چهار دیوان ترکی مذکور ذیل است ۳- **تاریخ‌الانبیاء** بترکی ۴- **تاریخ ملوك عجم** بترکی ۵- **ترجمة‌اللغة التركية بالفارسية** و یك نسخه از آن در کتابخانهٔ رضویه موجود است ۶- **ترجمهٔ ترکی نفحات‌الانس جامی** که نامش **نسائم‌المحبة** است ۷- **حیرة‌الابرار** که یکی از مثنویات خمسهٔ مذکور ذیل است ۸- **خمسه** در تقلید و استقبال خمسهٔ نظامی فارسی معروف که این‌هم پنج مثنوی است بزبان‌ترکی جغتائی و به **خمسهٔ نوائی** معروف و شمارهٔ ابیات‌آن درحدود بیست و پنجهزار و هشتصد و تذکره‌نویسان ترکی‌نژاد از لطافت مضامین‌آن در حیرت هستند و هنوز چاپ نشده و دو نسخه از آن بشماره‌های ۳۶۶ و ۳۶۹ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجودمیباشد و اسامی‌مثنویات‌پنجگانه‌اش بدین شرح است اول **حیرة‌الابرار** دویم **لیلی و مجنون** سیم **فرهاد و شیرین** چهارم **سبعهٔ‌سیاره** پنجم **سد اسکندری** یا **اسکندرنامه** و علاوه بردو نسخهٔ مجموع خمسه یك نسخه از همین سد اسکندری‌نیزدرکتابخانهٔ مذکوره‌بشمارهٔ۱۷۲ موجوداست ۹- **خمسة‌المتحیرین** و آن رساله‌ایست بزبان ترکی جغتائی درشرح‌حال عبدالرحمن جامی و بنام یك مقدمه و یك خاتمه وسه مقاله بپنج قسمت مشتمل و مندرجات‌آن بتصریح خودش موجب حیرت خوانندگان است ۱۰- **دیوان‌ترکی** که چهاردیوان ترکی درغزلیات بنام **غرائب‌الصغر** (یا غرائب‌النوائب) و **نوادرالشباب** و **بدایع الوسط** و **فوائدالکبر** داشته و علی‌الترتیب درخردسالی وجوانی و سن‌کمال وحال‌پیری و انزوا نظم‌کرده وسه نسخهٔ خطی از نوادرالشباب بشماره‌های ۱۹۷ و ۳۶۷ و ۳۶۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ فوق موجود است ۱۱- **دیوان فارسی** که حاوی ششهزار بیت است ۱۲ و۱۳- **سبعهٔ سیاره و سداسکندری** که‌مذکورشدند ۱۴- **سراج‌المسلمین** ۱۵- **عروض‌ترکی** ۱۶و۱۷و۱۸- **غرائب الصغر** و **فرهاد و شیرین** و **فوائدالکبر** که مذکور شدند ۱۹- **لسان الطیر** که مثنوی است ۲۰- **لیلی ومجنون** که ازمثنویات‌خمسهٔ‌مذکورفوق‌است ۲۱- **مجالس‌النفائس** که تذکرهٔ‌اجمالی ترکی شرح حال قریب بسیصد و پنجاه تن از اعیان و شعرای زمان خود وقریب بزمان‌خودبوده و اخیراً دوفقره ترجمهٔ فارسی‌آن درطهران چاپ شده است ۲۲- **محاکمة‌اللغتین** که در محاکمهٔ دو زبان ترکی و فارسی بوده و بچندین دلیل اولی را مکمل‌تر از دویمی دانسته وترجیح داده است . در قاموس‌الاعلام هم‌که خودش ترکی‌زبان است این‌کتاب را بهمان جهت ازآثار ذیقیمت نوائی شمرده واز دسترس نبودن نسخهٔ‌آن اظهار اسف مینماید ولی دراین اواخر درطهران‌چاپ شده است ۲۳- **محبوب‌القلوب** ۲۴- **مفردات** در معما ۲۵- **منشات ترکی** ۲۶- **منشآت فارسی** ۲۷- **نسائم‌المحبة** که مذکور شد ۲۸- **نظم‌الجواهر** ۲۹- **نوادرالشباب** که دویمین چهار دیوان ترکی مذکور فوق است .

نوائی علاوه برآثار علمیّه بتأسیس وتعمیرمدارس و ایراث آثار خیریّهٔ بسیاری موفق آمده است مثل ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا ع درمشهد ، آب نهرخیابان مشهد، مزار فریدالدین عطّار درنیشابور، بقعهٔ امیرقاسم الانوار درقریهٔ لنگر ازخرگرد جام وغیراینها که تا سیصد و هفتاد بقعهٔ خیریّه بدو منسوب دارند واز اشعار او است :

ای که گفتی بریزید وآل او لعنت نکن — زانکه شاید حقتعالی کرده باشد رحمتش
آنچه باآل نبی اوکرده گر بخشد خدا — هم ببخشاید ترا گرکـرده باشی لعنتش

رسد هرکس بمقصودی زیارب یارب شبها — چرامقصودمن حاصل نشد یارب زیاربها

نگویم بهرتشریف قدومت خانه‌ای‌دارم — غریبم خاکسارم گوشهٔ ویرانـه‌ای دارم

نیز از اشعار ترکی جغاتائی‌او است :

مرزور زکیارسه برکـه جوشن — ششپرکوتـا رور بـاشیغه سوسن
لالـه ورقین ویـروب صبـاغه — بـاغری قرادی اوچـور هواغه

وفات امیرعلیشیر در سال نهصد و ششم ویا بنوشتهٔ بعضی هفتم هجری قمری واقع شد ، ولادتش نیز درهشتصد و چهل و چهارم بود ، مولانا صاحب کـه مصاحب او بوده چهل و پنج بیت درمرثیهٔ اوگفته‌است که مصراع اوّلی هریك ازآنها تاریخ ولادت ودوّیمی‌تاریخ وفات بوده و ازآنجمله است :

ای فلك بیداد و بیرحمی بدینسان کردهٔ=۸۴۴
وی اجل ملك جهان را باز ویران کردهٔ=۹۰۶
برجهانبانان چه میگویی مرا نبود حسد=۸۴۴
از حسد باری جهان را بی‌جهانبان کردهٔ=۹۰۶

خواجه اصفی نیز مرثیه‌ای بدین رویّه‌گفته‌که ازآنجمله است :

حیف‌ازآن‌اندامهای همچوگل درزیرگل=۸۴۴
باگل انـدامان ازین سودا فراوان کردهٔ=۹۰۶

خواندمیر صاحب حبیب‌السّیر نیز درتاریخ وفاتش گفته است:

جناب امیر هدایت پناهی — که ظاهر از اوست آثار رحمت
شد از خار زار جهان سوی باغی — که آنجا شکفته است گلزار رحمت
چو نازل‌شد انوار رحمت بروحش — بجوسال‌فوتش ز **انوار رحمت**=۹۰۶

بعضی دیگر نیز دراین باب گوید:

میرجم قدر نوائی چو بفردوس برین — زد سراپرده ز دنیای دنی با شوکت
سال تاریخ وی و منزل او پرسیدم — آمدآواززفردوس که‌**جنت جنت**=۹۰۶

(ص ۴۱ ج ۱ مع و ۳۱۹۵ ج۶ س و۵۳ ج۷فع و ۴۷۰ تذکرهٔ نصرآبادی وفهرست کتابخانهٔ سپهسالار طهران و متفرقات ذریعه وکشف‌الظنون)

نواب **میرزاباقر**- یا محمدباقر بعنوان **لاهیجی** نگارش داده‌ایم.

نواب **حاج علی‌اکبر**- بعنوان **بسمل شیرازی** نگارش یافته است.

نواب‌اربعه (با ضمّ و تشدید) یا **سفرای اربعه** عنوان مخصوص چهارنفر نایب خاص حضرت صاحب‌الامر عجّل‌الله فرجه و ارواح‌العالمین فداه میباشدکه عبارتند از جناب **ابوعمرو عثمان بن سعید اسدی عمروی** و **ابوجعفر محمد بن عثمان بن‌سعید اسدی عمروی** و **شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی** و **شیخ‌ابوالحسن علی بن‌محمدسمری** و ایشان در زمان غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ه‍ ق =**رس - شکط**) از طرف قرین‌الشّرف آن‌حضرت بمنصب سفارت ونیابت خاصّه مفتخر گردیدند، کرامات وخوارق عاداتی بدست‌ایشان ظاهر شد و واسطهٔ تبلیغ عرایض رعیّت، بآستان ملایك پاسبان‌آن سرور عالمیان بوده‌اند و هریك از ایشان درحین وفات خود حسب‌الامرالمطاع همایونی دیگری را بهمان ترتیب بسفارت معرّفی مینموده است تاآنکه درسال سیصد و بیست و نهم هجرت‌که بسنهٔ **تناثرنجوم** معروف و سال وفات صدوق اوّل علی بن بابویه و محمد بن یعقوب‌کلینی هم هست چند روز پیش‌از وفات علی بن محمد سمری مذکورفوق (که آخرین ایشان است) توقیع رفیعی مشعر برغیبت کبری و انسداد باب سفارت و نیابت

خاصّه و حاکی از وفات او بفاصلهٔ شش روز ونهی از ایصای غیر ونصب دیگری بسفارت از ناحیهٔ مقدّسهٔ حضرت ولیعصر ع شرف صدور یافت اینك سمری نیز درجواب استفسار از وصی و جانشین اوکه بعداز وفاتش سفیر خاص آن‌حضرت باشد فرمود **لله امر هو بالغه** مشعر برعدم اجازه در نصب وصی و بوقوع غیبت‌کبری‌که تاحال امتداد دارد وماهم در زمان‌آن بوده و منتظر فرج‌آل‌محمد هستیم .

مقدارآن از اسرار مکتومهٔ الهیّه میباشد وبعد از پایان یافتن‌آن که مشیّت‌ازلیّه بظهورآن خلیفةالرحمن علاقه‌گیرد فرج عمومی و اصلاح عمومی مابین تمامی‌افرادبشر خواهدگردید وتمامی روی‌کره بعدازطغیان ظلم وجور پرازعدل ودادخواهدشدچنانچه:

گرگ بـا میش و برّه باآهو　　　جملـه را هم‌قطـار می‌بینیم

جعلناالله من‌اعوانه و انصاره . در میان تمامی خواص اصحـاب ائمّهٔ اطهارکسی بپایه و جلالت این چهار نفر سفرای اربعه نمیرسد وماهم شرح حال اجمالی ایشان را بعنوان عمروی و روحی و سمری علی‌الترتیب درمحل مقتضی خود از این‌کتاب نگارش‌داده‌ایم و بسط زاید را موکول بکتب غیبت و رجال میدارد .

نواجی

محمد بن حسن بن علی بن عثمان ـ نواجی قـاهری مصری شافعی قاضی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، ادیبی است نحوی شاعر ماهر از قریهٔ **نواج** نامی ازمضافات مصر. فقه و اصول وعلوم ادبیّه را ازاکابرعصرخود فراگرفته و بمقامی عالی رسید، اصول قرائت را از ابن‌جزری اخذکرده و مرجع‌استفادهٔ دیگران بوده وازتألیفات او است :

۱ـ **حاشیهٔ توضیح ابن‌هشام** ۲ـ **الحجة لسرقات** (فی‌سرقات خل) **ابن‌حجة** ۳ـ **حلیة الکمیت** درآداب و نوادر متعلق به خمریات ودر اوصاف خمر وندیم و ساقی ومجلس وفواکه و سرود و ملاهی و مانند اینهاکه به بیست وپنج باب مشتمل و خاتمه‌اش نیز در ذم خمر وتوبه از آن‌است ودومرتبه درقاهره چاپ ودونسخهٔ خطی ازآن بشماره‌های ۲۸۹۰ و ۲۸۹۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدید طهران موجوداست ۴ـ **خلع‌العذار فی‌وصف‌العذار** ۵ـ **صحایف‌الحسنات** ۶ـ **الطرازالموشی فی‌الانشاء** که مجموعه‌ایست از مراسلات و منشآت او ویك‌نسخه ازآن بشمارهٔ ۲۷۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۷ـ **مراتع الغزلان فی‌وصف**

الحسان من الغلمان. ولادتش بسال هفتصد و هشتاد و پنجم یا هشتم در قاهره وفاتش نیز در سال هشتصد و پنجاه و نهم هجرت واقع گردید . (کف وص۱۸۷۲مط وغیره)

نواری لقب رجالی **علی بن زیاد** و محول بدان علم شریف است.

نوبختی عنوان مشهوری هریك از افراد خانواده ایست بزرگ و معروف از نژاد فارس که در تواریخ وسِیَر وکتب مربوطه بنام **آل نوبخت** یا **بنی نوبخت** یا **نوبختیون** مذکور و بزعم خودشان نسبشان به گیو بن گودرز پهلوان مشهور ایرانی منتهی و سرسلسلهٔ این خانواده نوبخت نامی است زردشتی معاصر منصور دوانیقی دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) وتمامی افراد این خانواده از فرزندان وی بوده و بدو انتساب دارند . دراستعمالات عربیّه نیز گاهی عین همین کلمه که فارسی و بمعنی معروف است استعمال یافته وگاهی درمقام تعریب حرف **واو** را تبدیل به ی داده و **نیبخت** گویند (مثل نوروز ونیروز) چنانچه بضمّ اوّل خواندن آن دراستعمالات عربی که از ابن داود نقل شده و همچنین بضمّ اول و سیّم بودن آن که از علاّمه نقل شده هردو از قبیل تعریب است . بهرحال نوبختی در **اصطلاح رجالی** لقب حسن بن محمد و حسن بن موسی وغیرهما میباشد که بعضی از ایشانرا تذکر خواهیم داد و **نوبخت مذکور** **درعلوم اوائل** خصوصاً در نجوم و ستاره‌شناسی متمهّر و سرآمد اقران خود و در زندان اهواز محبوس بود تا روزی منصور (که در میان بنی‌عبّاس نخستین کسی بوده که باحکام نجومی اهتمام تمام داشته و منجّمین را نزد خود احضار و موافق احکام و استخراجات نجومی ایشان عمل میکرد) بزندان آمد نوبخت اورا مردی باهیبت و جلالت و حسن صورت دید فوراً از جای خود برخاسته بدوگفت که سیمای تو غیراز سیمای اهالی این بلده است ، ازکجائی بودنش استفسار نمود ، منصورگفت از اهل مدینه ، نوبخت گفت بحق ماه وآفتاب قسم که از اولاد حضرت رسول ص هستی گفت نه بلکه از عرب مدینه هستم، نوبخت کنیهٔ اورا پرسید گفت ابوجعفر، نوبخت از روی استخراج قواعدنجومی که داشته گفت قسم بدین مجوسیّت که تو مالك این شهر خواهی شد وسپس فارس وخراسان

و بلاد جبال را نیز تصرف خواهی کرد پس درخواست معاهده نمودکه درصورت درست بودن این پیش‌بینی او ، حق خدمت و جایزهٔ اورا فراموش ننماید منصور نیزقبول‌نمود و ورقه‌ای دراین‌موضوع بنگاشت تاآنکه بعداز رسیدن بخلافت، نوبخت پیش او رفت، و همان ورقه را ارائه داد او نیز بعد از شکر الهی وی را از خواصّ منجّمین درباری کرد و نسبت ببنای شهر بغداد نیز در سال صد و چهل و چهارم هجرت در ساعتی اقدام نمودکه نوبخت معیّن‌کرده بود و همچنین بعد از اصابت پیش‌بینی نوبخت‌که در مقتول بودن ابراهیم بن عبدالله محض بن حسن مثنّی بن امام حسن مجتبی ع‌کرده‌بود منصور خوشوقت شد و مقدار دوهزار جریب زمین از اراضی نهر جوبر (که ازنواحی بغداد و درسمت غربی دجله است) بدو بخشید وبنام او تخصیص داده شد .

نوبخت درخدمت‌منصور بود تاآنکه پیر شد وازقیام بوظائف‌خدمت‌عاجز گردید، اینك پسرش‌**ابوسهل** درانجام‌خدمات خلیفه قائم‌مقام وی شد ، او نیز مثل‌پدر ازمنجّمین مخصوص دربارگردید ودراوّلین ملاقات خودش را بدین روش معرفی‌نمود : **خرشاذ ماه طیماذ امازریاذ خسرو ابهمشاذ** (**خرخشاذ طیماذ امازریاذ خسروانهشاه** خل) خلیفه‌گفت‌این همه نام تست گفت آری ، خلیفه را خنده گرفته وگفت پدرت کار خوبی نکرده است و باید یکی‌از دوکار را قبول‌کنی یا ازآن‌نام دراز وطولانی فقط بلفظ **طیماذ** کفایت‌نمائی که نام تو باشد ویا برای تو کنیه‌ای معیّن نمایم‌که عوض اسم تو باشد او نیز شق ثانی را قبول‌کرد پس منصور ،کلمهٔ **ابوسهل** را برای‌او تعیین نمود او هم راضی شد اینك‌پسر نوبخت ازآن ببعد به **ابوسهل** شهرت یافت وآن نام طولانی قدیمی مجوسیّت وی ازبین رفت وگویا از این جریان اقتباس شده و نام ابوسهل را دربعضی ازکتب رجالیّه **طیمارث** نوشته‌اند .

ابوسهل ازمنجّمین ایرانی ومترجمین‌کتب فارسی پهلوی بعربی بوده وازتاریخ مذکور بنای‌بغداد تا وفات‌منصور (سال۱۵۸ه ق =**قنح**) درخدمت وی زیسته وازندمای او بوده است ، بعد ازآن نیز مدتی تا اوائل زمان هرون‌الرشید (۱۷۰ـ۱۹۳ه ق =

قع - قصج) در قید حیات بوده و از تألیفات او است :

۱- تحویل سنی‌المواليد ۲- التشبيه والتمثيل ۳- الفال النجومی ۴- المدخل ۵- المنتخل‌من‌اقوال‌المنجمين دراخبار ومسائل‌ومواليدوغيرها **۶- المواليد ۷- النهمطان.**

زمان وفات هیچ‌کدام از نوبخت و پسرش ابوسهل بدست نیامد و بعنوان **ابوسهل فارسی** نیز از باب‌کنی مراجعه نمایند .

نخستین‌کسی‌که ازاین خانواده بشرف اسلام مشرّف بوده همان سرسلسلهٔ ایشان نوبخت مذکور فوق میباشد ولی تشیّع‌خود نوبخت و پسرش ابوسهل دلیلی ندارد بلکه درخدمت منصور بودن ایشان مشعر برخلاف‌آن بوده و حاکی از تسنّن ایشان میباشد. اما ظاهر قول ابن‌الندیم‌که مشعر برتشیّع عموم افراد خانواده‌آل نوبخت است شاید از راه تغلیب بوده و همانا مقصودش اخلاف این خانواده‌که بعد از ابوسهل آمده‌اند بوده باشدکه ایشان تماماً شیعهٔ امامی مذهب بودند و حتی یك‌عده از ایشان از اکابر علمای امامیّه و متکلّمین اثنی‌عشریّه و مصدر خدمات دینیّهٔ بزرگی بوده و همواره قلماً و لساناً با تألیفات و احتجاجات خودشان وظائف مدافعه ازآن مذهب مقدّس را معمول میداشته‌اند . علاوه برعده‌ای متکلّمین ، جماعتی از علما و شعرا و فلاسفه و حکما و مورّخین و منجّمین وکتّاب و منشیان و ادبای بسیاری نیز از ایشان‌برخاسته وتألیفات بسیاری دراثبات حقّانیّت مذهب جعفری وموضوعات دیگرکرده وبسیاری‌ازکتب‌قدیمه را بعربی ترجمه نموده‌اند . ما نیز بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده بطور اجمال بترتیب اسامیشان موافق رویهٔ معمولی همین‌کتاب تذکر میدهیم .

نوبختی

ابراهیم بن‌اسحق بن‌ابی‌سهل - یا اسحق بن فضل بن ابی‌سهل بن نوبخت، مکنّی به **ابواسحق** که‌گاهی من‌باب‌نسبت بجدّ ابراهیم نوبخت نیزگویند از اکابر قدمای علمای متکلّمین‌امامیّه میباشدکه علاّمهٔ حلّی درکتاب انوارالملکوت(که شرح‌کتاب یاقوت‌نام‌اوست) اورا بشیخنا و استادنا الاعظم ستوده‌است واز تألیفات او است :

۱- الابتهاج فی اثبات اللذة العقلیة لله تعالی ۲- الیاقوت فی علم الکلام که قدیمترین کتب کلامیهٔ امامیّه و محل توجه اجلّه و اقوال او محل استناد ایشان بوده و بشرح آن پرداخته‌اند که من جمله کتاب انوار الملکوت فی شرح الیاقوت علامهٔ حلّی است . در دیباچهٔ آن گوید که کتاب یاقوت اشرف واعلای مسائل کلامی را حاوی و اسنی و اجلای مباحث آن علم را محتوی است و سید عمیدالدین خواهرزاده علامه نیز شرحی بر کتاب انوار الملکوت نوشته و بمحاکمات لازمه ما بین شارح و اصل مؤلف پرداخته‌است. سال وفات ابراهیم بدست نیامد لکن در اواسط قرن چهارم هجرت بوده‌است واینکه در ریاض العلما (بنقل اعیان الشیعة) کتاب یاقوت را به **اسمعیل بن اسحق** برادر ابراهیم فوق نسبت داده وسید صدرالدین نیز درکتاب **الشیعة وفنون الاسلام** وبعضی دیگر بدو اقتفا جسته‌اند اشتباه بوده و علامه نیز در مقدمهٔ کتاب مذکور انوار الملکوت همین کتاب یاقوت را بشیخ ابواسحق ابراهیم بن نوبخت منسوب داشته است .

(ص ۲۳۶ ج ۱ عن و ۳۷۵ ت و ۲۱۰ ج ۲ ذریعه)

نوبختی **ابوسهل** - دوتن از این خانواده میباشدکه یکی پسر نوبخت بوده وفوقاً ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور شد ودیگر اسماعیل بن علی است که در باب کنی بعنوان ابوسهل خواهد آمد .

نوبختی **اسمعیل بن اسحق بن فضل**- برادر ابراهیم نوبختی مذکور فوق ، مکنّی به **ابواسحق** ، فیلسوف متکلّم ، ازاکابر قرن چهارم هجرت میباشد وچنانچه اشاره نمودیم کتاب یاقوت تألیف ابراهیم مذکور را هم در ریاض العلما بهمین اسمعیل نسبت داده است .

نوبختی **اسمعیل بن علی بن اسحق**- در باب کنی بعنوان **ابوسهل** خواهد آمد.

نوبختی **حسن بن حسین بن علی بن عباس** - بن اسمعیل بن ابی‌سهل بن نوبخت نوبختی، مکنّی به **ابومحمد** ، کاتب محدّث امامی میباشد وبیشتر ازقاضی محاملی حسین سابق الذکر وازعلی بن عبدالله قصّاب واسطی روایت نموده و

خطیب بغدادی هم بواسطهٔ ابوبکر احمد بن محمد برقانی و ابوالقاسم عبدالله بن احمد ازهری و بعضی از اکابر دیگر از وی روایت کرده‌است . ازهری گوید که نوبختی رافضی ورديالمذهب بوده ، برقانی هم گوید که نوبختی معتزلی بوده و اظهار تشیّع میکرده لکن در روایت خود صدوق و راست‌گو بوده است . وفات حسن نوبختی بسال چهارصد و دویم هجرت در هشتاد ودو سالگی واقع گردید .

(ص ۲۹۹ ج ۷ تاریخ بغداد)

نوبختی **حسن بن موسی** - مکنّی به **ابومحمد** ، ادیب فیلسوف متکلّم منجّم بارع جامع و بقول ابن‌الندیم هریك از شیعه ومعتزله بخودش منسوب دارند لکن بملاحظهٔ اینکه خانوادهٔ نوبخت بولایت حضرت علی و اولاد اطهار او ع معروف هستند تشیّع او اقوی میباشد. نگارنده گوید تردیدی نیست در اینکه حسن بن موسی امامی مذهب و صحیح‌الاعتقاد بوده و وثاقت و جلالت علمی وی در کلمات شیخ طوسی و نجاشی و علاّمهٔ حلّی و ابن‌داود و بعضی دیگر از اکابر مصرّح ودر زمان خود پیش‌از سال سیصدم هجرت و بعدازآن بتمامی معاصرین خود مقدّم ومنزل او مجمع فضلا و مترجمین کتب فلسفهٔ قدیمه بعربی بوده‌که مذاکرات علمی مینموده‌اند و او خواهرزاده، یا نوهٔ خواهر ابوسهل اسماعیل بن علی‌نوبختی مذکور فوق میباشد وشاید نوبختی بودن وی نیز از طرف مادر بوده‌که مادر یا مادر پدرش موسی نوبختی بوده‌است بلکه ظاهرهم همین‌است زیراکه نوبختی‌بودن خود پدرش موسی معلوم‌نبوده وموسی بن حسن بن محمد نوبختی مذکور ذیل‌که سالها بعد از وفات حسن (که در سیصد و اندی از هجرت است) درقید حیات وتا حدود سیصد و سی‌ام هجرت زنده بودن او مسلّم است معلوم نیست‌که پدر او باشد اگرچه خارج ازحدود امکان هم نیست . علاوه براین، در مواردی‌که صاحب ترجمه را بعنوان حسن بن موسی نوبختی عنوان کرده‌اند اورا بخواهرزادگی ابوسهل بن نوبخت(که قطعاً مراد ابوسهل اسمعیل نوبختی فوق ازاحفاد پسر بلافاصلهٔ نوبخت است) معرفی نموده‌اند و ظاهرآن است‌که این جمله تعلیلیه بوده

و بجای علّت نوبختی بودن حسن است . حسن بجمع وگردآوردن کتب وکتابت آنها رغبتی وافر داشت و درکلام وفلسفه وغیره تألیفات بسیاری دارد :

۱- **الآراء والديانات** که کتابی‌است بزرگ ، بعلوم بسیاری مشتمل ، نجاشی‌آن را نزد شیخ‌خوانده وابوالفرج ابن‌الجوزی نیزدرکتاب‌تلبیس ابلیس‌خود ازهمین‌کتاب‌بسیارنقل‌کرده‌است و ظاهرآنکه این‌کتاب اولین‌کتابی است‌که در ملل و نحل وآراء وفرق مختلفه نگارش‌یافته‌است ۲- **اختصاركتاب‌الكون والفساد** از مصنفات ارسطو ۳- **الأداء فی‌نقض الفلسفة والديانات** ۴- **الأرزاق والآجال والأسعار** ۵- **التنزيه و ذكر متشابه القرآن** ۶- **التوحيد و حدوث العالم** ۷- **الجزء الصغير** که نامش **مختصرالكلام فی‌الجزء** است ۸- **الجزءالكبير** که کتاب بزرگی است درجزء لایتجزی و اخیراً خودش‌آن را ملخص‌کرده چنانچه اشاره‌شد ۹- **جوابات ابن‌قبة** که دوکتاب بدین‌اسم داشته و ابن‌قبه ابوجعفر محمد بن‌عبدالرحمن بن قبهٔ رازی ازحذاق متکلمین‌شیعه بوده‌است ۱۰- **الحجج فی‌الامامة** ۱۱- **حجج طبيعية** که ازکتب‌ارسطو استخراج شده و در ردکسانی است‌که فلك را حی ناطق دانند ۱۲- **حجية الاخبار** یا **خبرالواحد والعمل به** ۱۳- **الخصوص والعموم** ۱۴- **الرد على ابی‌الهذيل العلاف فی‌ان‌نعيم‌اهل‌الجنة منقطع** ۱۵- **الرد على‌اصحاب‌التناسخ** ۱۶- **الرد على‌اصحاب‌المنزلة‌بين‌المنزلتين‌فی‌الوعيد** ۱۷- **الردعلی‌اهل‌التعجيز** وآن‌نقض‌کتاب‌ابوعیسی وراق‌است ۱۸- **الردعلی‌الغلاة** ۱۹- **الرد على‌فرق‌الشيعةماخلاالامامية** ۲۰- **الردعلی‌المجسمة** ۲۱- **الردعلی‌من‌قال‌بالرؤية‌للباری‌عزوجل** ۲۲- **الردعلی‌المنجمين** ۲۳- **الرد على‌الواقفةفی‌الامامة** ۲۴- **فرق‌الشيعة** که کراراً چاپ‌شده است ۲۵- **مختصرالكلام‌فی‌الجزء** که فوقاً بنام‌**جزء صغير**مذکورشد ۲۶- **مذاهب‌الفرق** که‌نام دیگر همان فرق‌الشیعة است ۲۷- **المرايا وجهة الرؤية فيها** ۲۸- **الموضح فی‌حروب اميرالمؤمنين‌ع** ۲۹- **النقض‌على‌ابی‌الهذيل‌فی‌المعرفة** ۳۰- **النقض‌على‌جعفر بن‌حرب‌فی‌الامامة**

وغیراینهاکه بسیار است و غرض اصلی از نقل این‌جمله ، همانا اشعار برتبحّر وتفنّن علمی و تشیّع وکثرت خدمات دینی او بوده وبا قطع نظر از تجلیل علمای رجال، خود تألیفات نیز تمهّر وی درنجوم وکلام وفلسفه و علم‌مذاهب وملل و نحل واصول مدافعه از مذهب حق اثنی‌عشری را برهانی قاطع میباشند . برنگ وبو وخال وخط چه‌حاجت روی زیبا را . وفات حسن‌نوبختی (چنانچه اشاره شد) بین سال سیصدتمام وسیصد ودهم هجرت بوده است . (ص۲۵۱ف ومتفرقات‌ذریعه‌وکتب‌رجالیه)

نوبختی **حسين بن ابی‌بحر-** بعنوان **روحی** نگارش یافته است .

نوبختی
علی بن احمد بن نوبخت - مکنّی به **ابوالحسن**، بنوشتهٔ اعیان الشیعة از اجلاّی شعرای شیعه میباشدکه در سال چهارصد و شانزدهم هجرت درگذشته و تشیّع آل نوبخت مشهور است . ظاهر این جمله آنکه علی بن احمد از خانوادهٔ نوبخت مشهور مذکور فوق میباشد . ابن خلّکان نیزگوید وی ازمشاهیرشعرا بوده و درغایت پریشانی وعسرت میگذرانید، عاقبت درسال مذکور بهمان حال درگذشته و ولی الدولة ابومحمد احمد بن علی معروف با بن خیران کاتب و منشی ظاهر بن حاکم صاحب مصر تکفینش نمود. شعری از او بدست نیامد ، همین ابن خیران نیز ازشعرای وقت بوده و دیوان کوچکی هم داشته و درسال چهارصد و سی و یکم هجرت درگذشت واز او نیز شعر مهمّی بدست نیامد . (ص۳۹۰ج۱عن و۳۹۳ج۱کا)

نوبختی
فضل بن ابی سهل بن نوبخت - مکنّی به **ابوالعباس** که گاهی من باب نسبت بجدّ ، فضل بن نوبخت نیزگویند ، حکیم متألّه فیلاسوف متکلّم منجّم ، بلکه از مشاهیر و پیشوایان متکلّمین امامیّه بشمار میرود ، اسم سامی او درکتب کلامیّه مذکور ودر زمان هرون الرشید خزانه دار کتب حکمت بود، درعلم و فضل بدیگران مقدّم و مراتب کمالیّهٔ او همه را مسلم و بالخصوص درعلوم اوائل وحید عصر خود محسوب میشد . بسیاری ازکتب حکمت اشراقی اوائل پهلویان را ازفارسی پهلوی بعربی ترجمه نمود ، در انواع حکمت کتابها پرداخت ، در امامت و فروع علم نجوم نیزکه درآن زمان محل رغبت عامّه بوده تألیف دارد ، بعضی ازتألیفات نجومی او بنظر سیّد بن طاوس رسیده ومهارت او دراین فن را تصدیق مینماید. وفات او دراواخر قرن دویم هجرت واقع شد. چند تن ازاولاد و احفاد او نیز ازمشاهیرارباب کمال بوده اند وشاید صاحب ترجمه همان فضل بن نوبخت است که درباب کنی بعنوان ابوسهل خواهد آمد.
(فهرست ابن النديم و اعيان الشيعة واطلاعات متفرقه)

نوبختی
موسی بن حسن - بن محمد بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل طیماوث بن نوبخت، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن کبریاء** ،

از علماء و منجّمین خانوادهٔ نوبخت میباشد ، با حذاقت وتمهّری که درعلم‌نجوم داشته و مصنّفاتی درآن علم برآورده وکلام بسیاری از او دراین‌باب باقی است بسیار متدیّن و صحیح‌العقیدة و بعبادات دینیّه مواظب بود وکتاب **الکافی فی‌احداث‌الازمنة** از تألیفات او است و بحکم قرائن قویّه درحدود سال سیصد و سی‌ام‌هجرت درقیدحیات بوده‌است.

(غیبت طوسی وکتب رجالیه)

نوربخش **سیدالعرفاء ، سید محمد بن محمد بن عبدالله** - موسوی‌خراسانی، از اکابر عرفا میباشدکه نسبش با هفده واسطه بحضرت موسی‌بن جعفر ع موصول میشود . سلسلهٔ **نوربخشیه** بدو منسوب واز شاگردان ابن‌فهدحلّی‌متوفّی بسال(۸۴۱ه ق = **ضما**) بوده است ، در تمامی عمر خود لباس سیاه‌که سنّت مشایخ او بوده می‌پوشید و انوارکمال و عرفان ازوجنات حال و مقال او تابان وچون لمعات‌نور برطور ، درغایت ظهور و مستغنی از ایراد در اوراق و سطور است (بماهتاب چه‌حاجت شب تجلّی را) .

مولد پدرش قطیف و جدّش لحصا بوده وبهمین جهت دربعضی ازغزلیّات‌خودش گاهی به **لحصوی** تخلّص نموده و بیشتر متخلّص بنوربخش میباشد . پدرش‌بعزم‌زیارت حضرت امام رضا ع عزیمت ارض خراسان داد ، بعد از تشرّف بفیض‌آستان‌بوسی ، در قصبهٔ قاین توطّن و ازدواج‌کرد و همین سید محمد نوربخش نیز درسال هفتصد و نود و پنجم هجرت درهمانجا متولد شد ، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظ وباندك‌فرصتی درتمامی علوم‌متداوله متبحّر گردید. درفنون طریقت مرید علاءالدولهٔ سمنانی وخواجه اسحق ختلانی بود ، خواجه نیز بموجب خوابی‌که دیده بوده اورا ملقّب به **نوربخش** داشت ، پس در اثر استعداد فطری در اندك زمانی مراحل فقر و سلوك را طی نمود ، خواجه نیز خرقهٔ‌آخرین پیر و مرشد خود سید علی همدانی را بدو پوشانید و درمسند ارشادش‌نشانید، امور خانقاه و سیر وسلوك را بدو مفوّض داشته واین مثل‌را فروخواند: **ماآرد بیختیم وآردبیزآویختیم** وهم‌گفت هرکه را داعیهٔ سلوك است بسید مراجعه نماید

که اگرچه او مرید ما است اما درحقیقت پیر ما است بلکه خود خواجه نیز بدو دست ارادت داده وگفت بافرزند مصطفی بیعت میکنم واین آیه را خواند: وَالَّذِینَ یُبَایِعُونَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ.

سیّد بانجام وظائف ارشاد قیام داشت تاآنکه عاقبت درنتیجهٔ بدسرشتی مفسدان و ارباب غرض از طرف شاهرخ میرزا (متوفی بسال ۸۵۰ه ق = ضن) محکوم بقتل شد، بدین سبب بیلاد بسیاری فرارکرد تا بعد از وفات شاهرخ بولایت ری رفته وبارشاد آغاز نمود ودر چهاردهم ربیع الاول هشتصد و شصت و نهم هجرت درقریهٔ سولغان نامی ازآن ولایت وفات یافته وهم درآنجا مدفون گردیـد و پسرش شاه قاسم فیض بخش سابق الذکر خلیفهٔ وی گردیـد . دوفقره کتاب **انسان نامه** و **شجرهٔ مشایخ** هم از تألیفات سیّد محمد نوربخش است .

ناگفته نماند بنا برآنچه در شرح حال شاه قاسم مذکور موافق مجالس المؤمنین قاضی نورالله نگارش داده‌ایم وفاتش درنهصد و هشتاد و یکم هجرت بوده و این تاریخ پس‌ازآنکه تاریخ وفات پدرش و خلیفه بودن او بپدرش را در نظرگرفته باشیم بسیار مستبعد وبنا برآن ، باید شاه قاسم اقلاً درحدود صد وپنجاه سالگی وفات یافته باشد و این مسئله محتاج بتتبّع زاید میباشد ومحتمل استکه وفات شاه قاسم درسال هشتصد و هشتاد و یکم هجرت بوده و در مجالس المؤمنین کلمهٔ هشتصد بهروسیله‌که بوده بنهصد تبدیل یافته است . از اشعار نوربخش است :

شستیم نقش غیر ز الـواح کاینـات ... دیـدیم عالمی کـه صفات است عین ذات
لاهوت صرف و وحدت محض است وذات بحت ... محـو است در حریـم هـویت تعیّنات
قدّوسیـان عـالم علـوی بـرنـد رشك ... بـرحـال آدمی کـه شود مظهـر صفـات
آن کس کـه متّصف بصفـات کمال شـد ... حقّا کـه او است علت غـائی کائنـات

(ذریعه وص۱۴۹لس)

نوربخشی **محمد بن یحیی** - بعنوان **اسیری** نگارش یافته است.

نورجهان‌بیگم از شعرای هند میباشد و بعنوان **مخفی** نگارش داده‌ایم .

نورالدین **ابراهیم بن هبةالله** - بعنوان **اسنوی** مذکور شده است .

نورالدین **حسن بن مسعود** - بعنوان **مراکشی** مذکور افتاده است .

نورالدین **شاه نعمت‌الله** - بعنوان **ولی** خواهدآمد.

نورالدین **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **جامی** نگاشته شده است.

نورالدین **علی بن احمد** - بعنوان **ابن‌حجت** در باب کنی خواهدآمد .

نورالدین **علی‌بن تغلب** - درضمن شرح حال پسرش احمد بن علی بعنوان **ابن‌الساعاتی** خواهدآمد .

نورالدین **علی بن سلطان محمد** - بعنوان **قاری شیخ‌علی** مذکور شده‌است.

نورالدین **علی‌بن‌عبدالصمد**- درضمن شرح‌حال برادرش **عزالدین شیخ حسین** مذکور شده است .

نورالدین **علی بن عبدالعالی** - دو تن بوده بعنوان **میسی** و **محقق کرکی** مذکور شدند .

نورالدین **علی بن عبدالله** - بعنوان **سمهودی** نگارش یافته‌است.

نورالدین **علی بن سیدعلی بن حسین** - موسوی عاملی جبعی ، ملقّب به **نورالدین**، برادر پدری صاحب مدارك و مادری صاحب معالم ،
از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری و عالمی است فاضل‌ادیب شاعرمنشی، جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن وسیدعلی‌خان مدنی درسلافةالعصر به طودالعلم‌المنیف وعضدالدین‌الحنیف و مالك ازمةالتألیف والتّصنیف و مانند اینها موصوفش داشته است وبعدازتمجید بسیار گوید دربدایت‌حال درشام‌بود ، اخیراً درمکّهٔ معظّمه اقامت‌کرد وهم درهفدهم ذیحجهٔ سال هزار و شصت و هشتم هجرت درآن ارض اقدس در نود و هشت سالگی وفات یافت و شیخ حرّ عاملی قصیدهٔ طویلی درمرثیه‌اش گفته است . سید نورالدین ازپدر و دوبرادر

مذکورش درس خوانده واز ایشان روایت میکند وصاحب حدائق نیز بدو واسطه ازاو روایت مینماید و شیخ حرّ عاملی هم در اوائل تحصیل خود چند روزی در شام حاضر حوزهٔ او بوده و ازتألیفات سید نورالدین است :

۱- الأنوار البهیة فیشرح الاثنیعشریة للشیخ البهائی فیالصلوة ۲- حاشیهٔ معالم برادرش ۳- شرحالمختصر النافع ۴- الفوائد المکیة فیالرد علی الفوائد المدنیة وغیرها

واز اشعار سید نورالدین است :

یامن مضی بفؤادی عند مارحلوا	من بعد ما بسویدالقلب قد نزلوا
جاروا علی مهجتی ظلما بلاسبب	یالیتشعری الی من بالهوی عدلوا
فیای شرع دماء العاشقین غدت	هدر اولیس لهم ثار اذا قتلوا

(ملل وص ۳۸۹ مس و متفرقات ذریعه)

نورالدین علی بن محمد بنعلی - درباب‌کنی بعنوان ابنغانم خواهدآمد .

نورالدین علی بن موسی - در باب‌کنی بعنوان ابنسعید خواهدآمد .

نورالدین لطفالله بن عبدالله - بعنوان حافظ ابرو نگارش یافته است.

نورالدین محمد ظهوری - بهمینعنوان ظهوری مذکور شده است .

نورعلیشاه محمدعلی بن فیضعلیشاه میرزا عبدالحسین - ابن امامجمعهٔ طبس ملامحمدعلیطبسی" الاصل، اصفهانی" المولد والمسکن، موصلی" المدفن از مشاهیر عرفا و صوفیه و نوادر ارباب طریقت ونوابغ اهل حقیقت اوائلقرن سیزدهم هجرت میباشدکه دارایکمالات صوری ومعنوی وظاهری و باطنی بود،کرامات وخوارق عادات‌بسیاری بدو منسوب واز بزرگان سلسلهٔ جلیلهٔ نعمتاللّهی استکه عموماً اثنیعشری مذهب میباشند . نسب طریقتیاو با سی واسطه به معروف‌کرخی سابقالذکر موصول میشود ، نخست بعداز تحصیل و تکمیل علوم متداوله با تصمیم تمام قدم بدایرهٔ سیر و سلوك گذاشت ، با پدرش از اصفهان بشیراز رفته و هردو بسید معصومعلی شاه هندی دکنیکه ازطرف مرشدکل وقت شاه علیرضای دکنی برای ارشاد طریقت بایران آمده بوده دست ارادت دادند و درطریقت برادر و برابر شدند و همین لقب طریقتی

نورعلی‌شاه وفیض‌علیشاه خود وپدرش نیزازطرف مرشد معظّم بوده‌است.

نورعلی‌شاه بعد از تکمیـل اصول شریعت و طریقت از طرف پیر معظّم صدر نشین مسنـد سلسلهٔ نعمت‌اللّهی گردید، درانشا ونظم و نثر طبعی وقّاد بس توانا داشت ، اشعارش پرشور وازذوق وحال و وجد واستغراق گوینده حاکی بود، در هرجاکه قدم میگذاشته هنگامه‌ها برمیخاست ، دستـه‌ای براو وگروهی برای‌او قیام مینمودند.



عکس منسوب به نورعلی‌شاه‌که درایام جوانی او است -۲۱

در بستان‌السیاحة گوید : نورعلی‌شاه درکشور ایران از علما و حکام زمان بسی جورکشید ، در عراق و فارس وکرمان و خراسان از ترك و تاجیك و عرب ظلم فراوان دید، درکربلای معلّی باشارهٔ‌بعضی دومرتبه زهر چشید، چون در اجل تأخیر بوده لاجرم کارگر نگشت ، درمقابل، جمعی وافر از اکابر فضلا و علما و حکما و امرا باواسطه و بیواسطه بدوگرویدند و از اکثر بلاد ایران بدان جناب ارادت ورزیدند . با این همه همواره درمقام انبساط بود ، هرگز از اندوه وغم روزگار و طعن ملامت‌اعدا اندوهگین نشد ، ازکثرت اسباب دنیوی هم شاد و خرّم نگشت ، باکمال وقار بردو زانو نشسته وبا

بیانات شیوای خود دلهای مستمعین را می ربود، بدخواهان خود را نیز بنظر لطف می نگریست، با فقر و فنا امرار حیات می نمود، هرچه از مال و اسباب فراهم می آمد همه را بذل فقرا و ضعفا می نمود.

نورعلی شاه مشهور آفاق شد، هرچندی بشهری مسکن می کرد و بارشاد قیام می نمود، مردمان بسرش گرد آمدند بحدّی که از طرف حکّام باندیشهٔ فساد درامور کشوری حکم اخراج او صادر شد، زهّاد و اهل ظاهر نیز طعن و لعنش را ورد زبان کردند، واعظان برمنابر بتوبیخ وتکفیرش رطب اللّسان بودند و این کردار زهّاد و منبریها مزید اشتهار او میگردید. بالاخرة بار سفر بعتبات بست، درآنجا سقایت میکرد و جمعی وافر نیز از هرطبقه بدو گرویدند تا آنکه درآنجا نیز مورد طعن بعضی شد، ناچار ببغداد رفته و مورد اکرامات احمد پاشا والی بغداد گردید و **منظومهٔ جنات الوصال** را هم درآنجا نظم کرد، عاقبت ازآنجا نیز بموصل رفته و بسال هزار ودویست ودوازدهم هجرت درآنجا وفات یافت ودر جوار مرقد حضرت یونس نبی مدفون شد وکلمهٔ **غریب** = ۱۲۱۲ مادّهٔ تاریخ وفات او میباشد و اصل ملاقات وکیفیت ملاقات او با سید بحرالعلوم (چنانچه در بعضی السنه دایر میباشد) موکول بتتبّع و تحقیق خود ارباب رجوع میباشد. اما قتل نورعلیشاه بامر آقا محمدعلی مجتهد بهبهانی کرمانشاهی (چنانچه درشرح حال او موافق قصص العلما اشاره نمودیم) ظاهراً اشتباه شده وآنکه بامر آقای بهبهانی بقتل رسیده سید معصومعلی شاه مذکور فوق بوده نه نورعلیشاه. چنانچه اشاره شد سبب طعن و انکار اهالی، بر نورعلیشاه همانا شهرت بی نهایت او و اقبال مردم بطرف او بوده که تولید حسد و رقابت کرده بود، بهمین جهت از درِ انکار وارد شدند، بعضی با لاابالی گری او درامور شریعت متّهم و برخی بجمع مرید بداعیهٔ سلطنت نزد امرای وقت سعایت کرده وبآتش بهتان و تهمتش نشاندند و بالخصوص نسبت بتهمت اوّلی بعضی از اشعار خود نورعلی شاه را هم که مانند بعضی از اکابر دیگر موافق اصطلاحات عرفانی گفته است دست آویز خود مینمودند که ازآنجمله است:

من دُرّ تـاج خسروان آن لؤلؤ لالاستـم	درقعر بحر بیکـران آن گوهر یکتاستم
گه نار و گه نور آمدم گه مست و مخمور آمدم	بـر دار منصور آمدم هـم لاوهم الاّستم
باز آمدم موسی صفت ظاهر یـد بیضا کنم	فرعون وقومش سربسر مستغرق دریا کنم
باز آمدم همچون خلیل ازمعجزات دمبدم	نمرودی و نمرود را معدوم و ناپیدا کنم
باز آمدم عیسی صفت گردن زنم دجّال را	وزامر مهدی عالمی از یك نفس احیاکنم
نورعلی نورعلی شد در دلم چـون منجلی	زان عاشقانه درجهان سرّ نهان گویاکنم

زاهـدانـرا جنّـت مـوعـوده است	عـارفـان را جنّـت مشهـوده است
این چنین جنّت که ما را در دل است	هرکسیرا در جهـان کی حاصل است
این جنان کانـدر دل ما منطوی است	جنّـتی پـر از نعیـم معنـوی است
هفت جنّت از صفـات سبعـه خاست	هشتمین خـود جنّت ذات خدا است

کـرد شهنشاه عشق درحرم دل ظهور	قـد ز میـان برفراشت رایت الله نور
شرح و بیان قاصر است درصفت اشتیاق	**انك انت الخبیر تعلـم ما فی الصدور**
ای بشؤن صفـات وی بتقـاضای ذات	بـا همه نزدیکتر وزهمه پیوسته دور
حسن تو در هرزمان جلوهٔ دیگر کند	افکند اندر جهان فتنه و غوغا و شور
هرکـه دراین ره شتافت با قدم نیستی	هستی جاوید یافت ازتـو ببزم حضور
نورعلی راهبـر تـا نشـود راهبـر	زین ره خوف وخطر کس ننماید عبور

قضاوت درامثال این موارد خارج از رویّهٔ معمولی این کتاب میباشد. از جملهٔ تألیفات وآثار قلمی نورعلیشاه است :

۱- تفسیر سورهٔ بقره با نظم فارسی ویك نسخه از آن بضمیمهٔ جامع الاسرار وروضة الشهداء و جنات الوصال و رسالهٔ موعظه و چند مذکورات ذیل دریك مجموعه بشمارهٔ ۱۷۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۲- جامع الاسرار** که فارسی اخلاقی و نظیر گلستان سعدی و فوقاً اشاره شد **۳- جنات الوصال** که مثنویّات عرفانی اخلاقی میباشد وآن را در بغداد نظم کرده و احمد پاشا راکه درآن موقع حاکم بغداد وطرفدار او بوده درضمن

چندین بیت تجلیل نموده‌است ودر نظر داشته‌که درهشت جلد بعدد ابواب بهشتی بپایانش رساند لکن پیش از اتمام جلد سیّمی وفات یافت وخلیفه‌اش میرزامحمدحسین رونقعلی شاه (متوفی بسال ۱۲۲۵ یا ۱۲۳۰ه ق = غرکه یا غرل) همان جلد سیّمی را تمام‌کرده و دوجلد دیگر نیز بدان افزوده است و همین پنج جلد دریك مجلّد درکتابخانهٔ فوق موجود و شماره‌اش را درنظر ندارم و شاید همان‌است‌که درضمن تفسیر سورهٔ‌بقره اشاره نمودیم و بعدازآن ، نظام‌علی‌شاه احمدبن‌عبدالواحدکرمانی (متوفی بسال۱۲۴۲ه ق= غرمب) نیز جلد ششم و هفتم را بدانها افزوده‌است وهمین دوجلد نیز درکتابخانهٔ مجلس طهران دریك مجلّد موجود و همهٔ اینها را بنام جنّات‌الوصال بنورعلی‌شاه نسبت دادن همانا بجهت مؤسس بودن‌او میباشد وبس **۴- دیوان اشعار غزلیات و قصائد و مقطعات و** دیگر فنون**شعریّه**که یك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۳۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ فوق موجود و درحدود چهار هزار بیت است **۵- رسالهٔ اصول و فروع ۶- رساله‌ای درکیمیا ۷- رساله‌ای در موعظه**که فوقاً اشاره شد **۸- روضة‌الشهداء** بنظم فارسی‌که فوقاً اشاره شد ودر احوال حضرت سیدالشهداء است **۹- شرح خطبة‌البیان** بنظم‌فارسی درحدود صد وپنجاه وپنج‌بیت **۱۰- کبری** درمنطق بنظم فارسی‌که درحقیقت شرح‌کبرای سید شریف است **۱۱- مشکوة‌النجاة** .

مخفی نماندکه زن نورعلی شاه نیزکه خواهر رونق علیشاه بوده طبعی موزون داشته وبه **حیاتی** تخلّص‌میکرد، اولادش‌نیزمنحصر بیك‌دختر**طوطی** نام زن **سیدابوالمعالی سرخعلی شاه** بود ، روزی فتحعلی‌شاه ، سرخعلی‌شاه را امر بلعن‌نورعلیشاه‌کردکه ازطعن مردمان در امان باشند درجواب‌گفت‌که‌کلمهٔ نورعلی‌شاه مرکّب ازسه‌کلمه است‌کدام‌یك را امر میفرمائیدکه لعن‌کرده‌باشیم، بالاخره اورا نزد میرزای‌قمی فرستادند تاچه‌فرماید میرزا نیز بعداز اطّلاع ازفضل و دانش و اطوار و اخلاق او شرحی به فتحعلی‌شاه‌نوشته است (والعهدة علی‌الناقل). (مع وض وبستان‌السیاحة وطرائق‌الحقائق‌وغیره)

نوری **احمد بن محمد** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌البغوی** خواهدآمد .

نوری **سید اسمعیل بن احمد** - علوی عقیلی طبرسی نوریّ‌الاصل ، نجفیّ‌المسکن ، عالم محدّث کامل فقیه‌جلیل ، ازاجلّای‌علمای

امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت واز تلامذهٔ حاج میرزا حبیب الله رشتی سابق الذکر وحاج میرزا محمدحسن شیرازی سالف الترجمة بوده واز تألیفات او است :

۱- **اصول الفقه** ۲- **کفایة الموحدین فی اصول الدین** درسه مجلد ۳- **وسیلة المعاد فی شرح نجاة العباد** واین هردو درطهران چاپ شده و حاکی از تبحّر مؤلف میباشند ودر اوّل شعبان هزار و سیصد و بیست و یکم هجری قمری درکاظمین وفات یافت .

(ص ۲۵۳ ج ۱۲ عن و ۲۰۳ ج ۲ ذریعه وغیره)

نوری

حاج میرزا بهاءالدین - معروف به **فاضل نوری**، ابن حاج میرزا جواد نوری ابن حاج ملامحمدعلی نوری اصفهانی ، از اکابر علمای اصفهان، جامع معقول ومنقول، دراخلاق فاضله طاق ودرمسجد محلّهٔ دروازهٔ نو اصفهان که آثار خیریّهٔ باقیهٔ دینیّهٔ والد معظّمش بوده ودر شمار مساجد عظیمهٔ آن شهر میباشد اقامهٔ جماعت مینمود تمامی اوقات شریفهٔ او در تصفیهٔ باطن و تهذیب اخلاق مصروف میشد و مسالك سیر و سلوك را سالك و درفنون شعری نیزماهر بود، به**فاضل** تخلّص مینموده واز او است که درحال طواف کعبه بالبدیهة گفته است :

عکس حاج میرزا بهاءالدین نوری -۲۲

بطوف کعبه کجایند عاشقان که مگر چشند لذّت دور نگار گردیدن

اشعارش مدوّن نبوده بلکه متفرّق است و اخیراً قسمتی ازآنها را فرزند ارجمندش **آقای نصیرالدین** نوری معروف به **خواجوی** (من باب شکرانهٔ حقوق پدری که با شکر حضرت پروردگاری توأماً فرض وشرف ذکر یافته - **اَنِ اشْکُرْ لی وَلِوالِدَیْكَ** - سورهٔ لقمان)

مدوّن ساخته و درمقام طبع میباشد .

وفات حاج میرزا بهاءالدین شب پنجشنبه بیستم جمادی‌الاولی هزار و سیصد و چهل و سیتم هجری قمری در اصفهان واقع شد و درتکیهٔ بابا رکن‌الدین از قبرستان تخت فولادآن شهر درجوار مرقد والد معظّم خود مدفون‌گردید و هفت فرزند صالح ، خلف وی گردیدند . وسطین ایشان (از حیث سنّ) **آقای نصیرالدین نوری** معروف به **خواجوی** مذکور فوق‌است‌که بمصدوقهٔ **الولد سرابیه** وارث اخلاق وسجایای‌پدر والاگهر میباشد. وی یك‌مرتبه بریاست دادگاه‌جنائی‌آذربایجان‌شرقی واخیراً بریاست‌دادگستری (عدلیه)آن سامان وکفالت فرمانداری تبریز منصوب و دراثر حسن تدبیر و کاردانی و اخلاق حسنه خاطراتی در دل آذربایجانی‌ها گذارده و اکنون عهده‌دار معاونت وزارت کشور میباشد .

حاج میرزا جواد نوری والد ماجد حاج میرزا بهاءالدین نیز از اکابر وفحول ، جامع معقول و منقول ، ریاست مذهبی اصفهان درعصر خود بدو منتهی، بسیار محترم و مرجع فیصلهٔ مهمّات مردم ، کراماتی بدو منسوب ، داماد حاج محمدابراهیم‌کرباسی ، از تلامذهٔ سید محمد شهشهانی سابق‌الذکر وبعضی‌از اجلاّی دیگر بوده واز ایشان‌اجازه داشت . رسالهٔ عملیّهٔ‌او با یك رسالهٔ استدلالی وی درنماز شب هم چاپ‌شده ودرهر یك از طهارت و صلوة و نکاح و تجارت هم تألیفی استدلالی دارد ، مسجدی هم تأسیس داده که فوقاً مذکور شد . شب سه‌شنبه بیستم شوال هزار و سیصد و بیست و سوم هجرت در اصفهان وفات یافت وپیش از وقت‌کراراً وفات خود را خبرداده وبا بعضی‌از دوستان‌خود که درصدد مسافرت بوده‌اند مراسم تودیع را معمول داشته بود .

حاج ملامحمدعلی نوری جدّ امجد حاج‌میرزا بهاءالدین نیز ازاکابرعرفا وعلمای وقت و جامع معقول و منقول بود ، همواره در مولد خود نور بطور انزوا میگذرانید ، حواشی بسیاری برشرح لمعه و مثنوی مولوی و بعضی ازکتب فقهیّه و معقولیّه نوشته و بالخصوص حاشیهٔ مثنوی او بسیار مدقّقانه وشگفت‌آوراست. اخیراً بمرام تکمیل‌مراسم

طریقت و وظائف سلوك بهندوستان رفت ، خوارق عاداتی از مرتاضین آنجا دیده و در اثنای مراجعت بایران تمامی کتب نفیسه واثاثیهٔ اوراکه بحکم ارزوقت معادل شصت هزار تومان رایج آن زمان بوده با اثاث مسافرین دیگر بواسطهٔ تلاطم بدریا انداختند ، با این حال دراثر توکّل و رضا بقضای حق با دلی قوی وارد ایران شد ، از موطن خود منصرف ودر اصفهان مقیم گردید، درحال انزوا بتصفیهٔ باطن اشتغال داشته تا در بیست و دویم ذیقعدهٔ هزار ودویست وپنجاه ودویم هجرت درآنجا وفات یافت ودرتکیهٔ بابارکن الدین مدفون شد وکراماتی بدو منسوب است . (اطلاعات متفرقه)

نوری **حاج میرزاجواد**- فوقاً ضمن شرح حال **نوری حاج میرزابهاءالدین** ذکر شد .

نوری **حاج میرزاحسین بن محمدتقی** - بعنوان **صاحب مستدرك** نوشته شده است.

نوری **ملاعلی بن ملاجمشید** - مازندرانی نوری اصفهانی، حکیمی است ربّانی ، عالمی است صمدانی ، از متدیّنین حکمای اسلامی و متشرّعین امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت که در علم حکمت و معارف حقّهٔ الهیّه معروف ، بسنن وآداب دینیّه مواظب، درظاهر وباطن طریق احتیاط را مسلوك می داشت.

در بدایت حال علوم متداوله را از افاضل مازندران و قزوین اخذکرد ، اخیراً باصفهان رفته و فنون کلام و حکمت را ازآقا محمد بیدآبادی و دیگر حکمای وقت خوانده و بمجاهده و تزکیهٔ نفس پرداخت تا مراتب علمی و عملی او مسلّم اکابر وقت شد و مرجع استفادهٔ عموم گردید . علاقهٔ صداقت و یگانگی او با میرزای قمی محکم بوده وبا یکدیگر مکاتبات و مراسلات بسیاری داشته اندکه با عین عبارات نظمی ونثری ایشان در اواخر کتاب **جامع الشتات** میرزا نگارش یافته است .

نوری را بعلم و ورع و تقوی و عدالت و فقاهت حاج سیدمحمدباقر حجة الاسلام شفتی و حاج محمدابراهیم کرباسی سابق الذکر اعتقاد تمام بود ، در نماز بدیشان اقتدا میکرد ، ایشان نیز احترامات لازمهٔ اورا رعایت کرده ودرمجالس و راه رفتن بخودشان

مقدّم میداشته‌اند واز تألیفات او است :

۱- تفسیر سورهٔ توحید که زیاده برسه هزار بیت است **۲- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا ۳- حاشیهٔ شرح فوائد شیخ احمد احسائی ۴- حاشیهٔ شواهد ربوبیهٔ ملاصدرا ۵- حاشیهٔ مشاعر ملاصدرا ۶- حجةالاسلام فی‌رد میزان‌الحق** تألیف پادری نصرانی . وفات او در ماه رجب هزار و دویست وچهل و ششم هجری قمری دراصفهان واقع شد وحجةالاسلام شفتی مذکور بجنازه‌اش نماز خواند ، جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل و درآستانهٔ باب طوسی از حرم مطهّر مدفون‌کردند . درهمان‌حال دفن یکی از علماکه درآنجا حاضر بوده تکبیری بلند گفت ، در جواب سؤال از سبب آن اظهار داشت پانزده سال پیش در خواب دیدم‌که‌گویا من دراین صحن مطهّر هستم و صاحب این نعش نیز وارد و عصائی در دست داشته ومیگفت‌که از طرف حضرت امیرالمؤمنین ع مأمور یا مأذونم‌که مواضع قبور مردم را دراین بقعهٔ شریفه تعیین نمایم پس با دست خود اشاره‌کرده و هرموضعی را برای‌شخصی معیّن مینمود تا بهمین موضع‌که الان دفن‌شد رسیده و اشاره‌کرد وگفت: **هذا منزل نفسی و محل رمسی اعددته لیوم‌کربهتی وبأسی** (کارپاکان‌راقیاس ازخودمگیر)
واز رباعیّات ملاعلی نوری است :

هرآه کـه بـود در دل مـا	برقی شد وسوخت حاصل ما
راز دل مـا نمیشود فـاش	تـا لالـه برویـد ازگـل ما

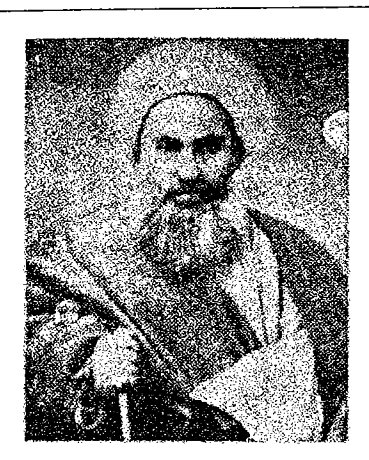
ز تنهـا گر کسی تنهـا نشیند	نشیند باخـدا هرجـا نشیند
زخودتنهانشین نوری که‌سهلست	اگر تنها کس از تنهـا نشیند

(ص ۴۱۷ت و ۵۸۱ ریاض‌العارفین وغیره)

نوری شیخ فضل‌الله- مازندرانی نوری حایری ذیلاً درضمن نوری حاج شیخ فضل‌الله مذکور است.

نوری حاج شیخ فضل‌الله ابن ملاعباس - مازندرانی ، نوریّ‌الاصل ، طهرانیّ‌المسکن‌والمقتل، قمیّ‌المدفن، ازاکابرعلما ومجتهدین

و اجلاّی فقها ومحدّثین امامیّهٔ اوائل‌قرن‌حاضر چهاردهم هجرت میباشدکـه خواهرزاده و داماد حاج‌میرزا حسین نوری‌صاحب‌مستدرك‌سابق‌الذکر و از تلامذهٔ میرزای مجدد سالف‌الترجمة و سالها حاضر درس او بـود و تقریرات درسی اورا بقیـد تحریر آورده است . بعداز تکمیل تحصیلات‌علمیّه بایران مراجعت‌کرد ، سالها درطهران‌حامل‌لوای ریاست مذهبی بود ، تمامی اوقـات او در ترویج



عکس حاج‌شیخ فضل‌الله نوری -۲۳

احکام دینیّه تدریساً و تـألیفاً مصروف و مصـدر خدمات دینیّهٔ بسیاری‌بود تا دراوائل مشروطیّت در سیزدهم رجب هزار و سیصد و بیست و هفتـم هجری درطهران مصلوب ، جنازه‌اش ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقـل و درصحن بزرگ حضرت معصومه دفـن گردید . مقبره‌اش درآنجا معروف است وآقـای میرزا لطفعلی صدرالافاضل (کـه شرح حالش را بعنوان نصیری مذکور داشتیم) در تـاریخ وفاتش موافق مذاق خودگفته است:

کفر دیدی چه کـرد با اسلام
ای عجـب لا الـه الاالله
اعلـم عصر را بـدار زدنـد
در کجـا پـایتخت شـاهنشاه
کفر شد آشکار و دین پنهـان
گشت اسلام خـوار و علم تباه



عکس حـاج شیخ فضل‌الله نوری
درحال‌مصلوبیت -۲۴

رفت منصور وار بر سر دار | آنکه حق گفت وشد زحق آگاه
داد از خواب غفلت امروز | آه از انتقام فردا آه
پی تاریخ این بلیّه ز غیب | گفته شد : **الشهید فضل‌الله**

واضح است که عدد ابجدی این جمله هزار وسیصد وبیست و شش بوده ویك واحد کمتر میباشد مگر اینکه عدد لفظ جلاله را شصت و هفت فرض کرده و حرف الفش را دوتا بگیریم و الف ملفوظی غیرمکتوبی را نیز برخلاف قاعدهٔ معمولی در شمار آریم .

صاحب ترجمه شعر خوب نیز میگفت وبه **نوری** تخلّص میکرد ، از اشعار او بدست نیامد واز تألیفات او است :

۱- **تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل** که فارسی ومختصر ویك سال پیش از وفات خود تألیف وپیش ازقتل خود نشر داده و درآنجا مرام خود را مبیّن داشته وبعضی ازحوادث راکه بعداز او وقوع یافته خبرداده است ۲- **صحیفهٔ مهدویه** که ادعیهٔ حضرت ولیّ عصر ع را درآن جمع کرده است .

صاحب ترجمه غیراز معاصرش **شیخ فضل‌الله مازندرانی نوری حایری** است که او نیز ازفقهای امامیّه ، علم وفضل و اجتهاد او مسلّم اهل‌عصر ومجاور حایرمقدّس حسینی بوده و مصنّفات او نیز حاکی از جلالت مقام علمی او میباشند .

۱- **الطهارة** ۲- **فضیلة العباد و ذخیرة المعاد** ۳- **مناسك الحج** که دربمبئی چاپ شده است . وفات او درپانزدهم جمادی‌الاولی هزار و سیصد وچهل وپنجم هجری‌قمری درکربلا واقع گردید . (ص ۹۱ و۹۴۹ ج ۲ عه)

نوری حاج ملامحمدعلی - ضمن شرح حال **نوری حاج میرزا بهاءالدین** مذکور شد .

نوری **قاضی نورالله شوشتری** - بعنوان صاحب مجالس المؤمنین مذکور شد.

نوفلی لقب رجالی جعفر بن محمد ، حسن بن محمد بن سهل، حسین بن یزید ، عبدالله وبعضی دیگر است .

نووی[1]

نووی

محمد بن عمر بن‌عربی بن‌علی - مکنّی به **عبدالمعطی**، از علمای عامّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- **بغیةالعوام فی‌شرح مولد سیدالانام** ۲- **التفسیرالمنیر لمعالم‌التنزیل المسفر عن وجوه محاسن التأویل** ۳- **الدرر البهیة فی‌شرح الخصائص النبویة** ۴- **لباب‌البیان** در استعارات ۵- **مراح لبید لکشف معنی قرآن مجید** که همان تفسیرمذکوراست وغیراینها که درمعجم‌المطبوعات تا سی و هفت‌کتاب با اسامی‌آنها نگارش داده وهمهٔ‌آنها درقاهره چاپ شده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۸۷۹مط)

نووی

یحیی بن شرف‌الدین - بن بری بن حسن بن‌حسین بن محمد بن جمعة بن‌حرام دمشقی‌حورانی، **نووی**ّ البلدة، **ابوزکریا** الکنیة ، **شافعی**ّ المذهب ، **محیی‌الدین** اللّقب ، ازمشاهیر و مدقّقین علما و محدّثین عامّه میباشد که حافظ حدیث وبتمامی انواع‌آن بصیر وبسیار مدقّق بود، درترویج فقه‌شافعی‌اهتمام تمام بکار میبرد ، همواره لباس سفید دربر و عمامهٔ سنجابی برسر داشت ، اوقاتش تنها در وظائف علمیّه مصروف بود ، در شبانه روزی یك مرتبه شب صرف غذا میکرد ، یکمرتبه نیز وقت سحرآب می‌خورد ، درمذاکرات علمیّهٔ دینیّه باتمام وقار و سکینه بود واز تألیفات او است :

۱- **الاذکارالمنتخبة من‌کلام سیدالابرار** ۲- **الاربعون حدیثا النوویة** که چهل‌حدیث نبوی صحیح در اصول و فروع دین بوده و ازصحیح بخاری و صحیح مسلم اقتباس شده است ۳- **التبیان‌فی‌آداب‌حملة‌القرآن** ۴- **التقریب والتیسیر لمعرفةسنن‌البشیرالنذیر** ۵- **تهذیب الاسماء** در رجال ۶- **روضة‌الطالبین و عمدة‌المفتین** در فقه شافعی ۷- **ریاض‌الصالحین من کلام‌سیدالمرسلین** ۸- **مقاصدالنووی** درتوحید وعبادت وتصوف ۹- **المنهاج فی‌شرح‌صحیح**

۱- **نووی**- بروزن فدوی منسوب به نوا میباشد وآن دیهی‌است درسه فرسخی‌سمرقند و هم شهری است‌کوچك از توابع ناحیهٔ حوران از نواحی دمشق‌که منزل حضرت ایوب نبی ع بوده و قبر سام بن نوح نیز درآنجا است. (مراصدالاطلاع)

مسلم بن حجاج ۱۰- منهاج‌الطالبین و عمدة‌المفتین وغیر اینهاکه تماماً درمصر و قاهره و غوطا و مکّه چاپ شده‌اند . وفاتش بسال ششصد وهفتاد و ششم یا هفتم هجری قمری در مولد خود نوای دمشق درچهل و پنج یا شش سالگی واقع گردید .

(ص ۴۶۲۳ ج ۶ س و۹۶ ج ۷ فع و ۱۸۷۱ مط وغیره)

نووی لقب رجالی نضر بن عثمان است و رجوع به نوا هم نمایند .

نویری **احمد بن عبدالوهاب** - بن محمد بن عبدالدائم بن منجی بکری قرشی کندی ، معروف به **نویری‌کندی** ، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، ازمشاهیرعلما ومورّخین قرن هشتم هجری میباشدکه بسال ششصد وهفتاد وهفتم هجری قمری درقریهٔ نویره نامی از قراء صعید ادنی مصر متولد شد وهم درآنجا نشأت یافت ، از اکابر وقت تحصیل مراتب‌علمیّه نمود، خطّش هم خوب وصحیح‌بخاری را هشت‌مرتبه استنساخ کرده و هریك نسخه را بهزار درهم میفروخت ، بعد از نوشتن نسخه با اصل مقابله و تطبیق کرده ودر روی‌آن قید مینمود . از تألیفات او است : **کتاب نهایة‌الارب فی‌فنون الادب** که تاریخ بزرگی است در سی مجلّد . وفاتش بسال هفتصد و سی و دویم یا سیّم هجرت درمصر واقع گردید .

(کف وص ۱۹۷ ج ۱ کمن و ۶۴۲۴ ج ۶ س وغیره)

نویمنی لقب رجالی علی بن ابیطالب از محدّثین شیعه است .

نهاوندی[۱]

نهاوندی **میرزا عبدالرحیم** - نهاوندیّ‌الاصل ، طهرانیّ‌المسکن ، قمیّ‌المدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم

۱ــ **نهاوندی** - منسوب‌است به نهاوند وآن بفتح واو وفتح وکسر نون بنوشتهٔ‌مراصد شهری است بزرگ در چهارده فرسخی سمت‌جنوبی همدان که قدیم‌ترین بلاد جبال میباشد، در وسط‌آن قلعه‌ایست عجیب‌البناء که قبور جمعی از شهدای مسلمین درآنجا است .

درقاموس‌الاعلام گوید که قصبه‌ایست ازعراق عجم درشصت‌کیلومتری سمت‌جنوب‌همدان*

هجرت میباشدکه فقیه اصولی ادیب‌شاعرزاهد متّقی، درفقه و اصول مشهور ، در زهـد و ورع وفنون شعر و ادب مسلّم یگانه وبیگانه‌بود. دربدایت حال بعد از تکمیل حسن‌خط برای‌تحصیلات‌علمیّه ببروجرد رفت ، دروس معمولی سطحی را درآنجا بپایـان رسانیـد ، سپس بمرام‌ارتقا بمدارج‌عالیهٔ کمالیّه عـزیمت نجف داده و درحوزهٔدرس‌شیخ‌الفقهاصاحب جواهرحاضرشد، بعداز وفات



عکس میرزا عبدالرحیم نهاوندی -۲۵

*که اهالی‌آن پنج هزار نفر، دراطراف‌آن رودخانه‌ها وچمنزارهای خوب و بعضی از نباتات طبی وآثار قدیمه وجود دارد و قـدیماً شهری بزرگ بوده است ویك محاربهٔ عظیم قطعی بین عسکر اسلام و لشگر یزدجردآخرین ملوك ساسانی ایرانی درسال نوزدهم‌هجرت درعهدخلافت عمر بن خطاب درهمین شهر واقع شد ، یك‌فوج ازعسکر اسلامی تحت ریاست ابوعمر ونعمان بن مقرن مزنی با صد وپنجاه‌هزار سواره‌نظام‌ایرانی که‌امیرلشگرشان نیز فیروزان‌بوده مقاومت کرد، نعمان درحملهٔ اولی شهید شد پس لشگر اسلام با ریاست حذیفة بن یمان، غالب گردیدند و دولت قدیمی ایرانی را منقرض‌نمودند . نعمان مذکور همان است‌که با هفت‌برادر وچهارصد سواره ازقبیلهٔ مزینه ، فیض‌یاب حضور مبارك‌حضرت رسالت ص شد وبشرف‌اسلام مشرف گردید، درفتح مکه بیدق‌دار قبیلهٔ مذکورهٔخودبود ، اخیراً درکوفه سکونت داشته ودرموقع فتح‌قادسیه بمدینه رفت و ازطرف خلافت بامارت لشگر محاربات ایرانی مأمور و نامزدگردید تا بسال نوزدهم یا بیست و یکم هجرت درمحاربهٔ نهاوند شهیدگردید عمر نیز بعد از استماع این‌قضیه بمنبر رفته وگریه‌کرد و شهادت اورا اعلان نمود .

کلمهٔ **نهاوندی** در اصطلاح رجالی لقب ابراهیم بن اسحق ، حسن بـن محمد ، حسین بن علی ، عبدالجبار و عبدالوهاب و علی بن زیدویه میباشد و شرح حالشان موکول بدان علم شریف است .

او درسلك حاضرین‌حوزهٔ شیخ‌مرتضی انصاری منسلك واز انوار علمیّهٔ آن دوعالم ربّانی استناره نمود تا بمقامی بس عالی رسید . درحال حیات شیخ انصاری و بعد از وفات او نیز مدتی درآن‌ارض‌اقدس تدریس میکرد تا درسال هزار ودویست وهشتاد ونهم هجرت بزیارت حضرت ثامن‌الائمّة ع مشرّف شد و درمراجعت بطهران وارد گردید و باصرار جمعی از اکابر درآنجا اقامت‌گزید ، درحدود دوازده سال در مدرسهٔ مروی‌آن بلده‌که ازآثار حاج محمدحسین‌خان مروی میباشد تدریس‌کرده و مرجع استفادهٔ افاضل بود تا در نهم ربیع‌الثانی هزار و سیصد و چهارم هجری قمری در همان بلده برحمت ایزدی نایل ، جنازه‌اش ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل ودرصحن‌جدید حضرت معصومه دراوّل حجرهٔ‌سمت چپ کسی‌که از باب شرقی‌آن صحن شریف واردگردد مدفون شد، یك‌فقره **حاشیهٔ رسائل** شیخ‌انصاری ازتألیفات‌او است . فرزند والاگهرش **حاج شیخ محمد نهاوندی** نیزدرمراتب علمیّه و اخلاق فاضله طاق، از اکابر علمای معاصر ودر اوائل همین سال جاری هزار و سیصد وهفتاد ویکم هجری‌قمری درطهران وفات‌یافت. **دوفقره‌تفسیرمبسوط عربی وفارسی** که مجموعاً به **نفحات‌الرحمن** موسوم و درچهار مجلّد بزرگ درطهران چاپ سنگی‌شده بیادگارگذاشت . (ذریعه واطلاعات متفرقه)

نهاوندی **ملاعلی بن ملافتح‌الله** - نهاوندی نجفی ، عالمی است ربّانی ، محقّق مدقّق فقیه اصولی رجالی ادیب نحوی لغوی، از فحول و ابرار علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری‌که بحری‌بوده زخّار، مرجع تقلید جمعی وافر ازشیعه، ازاکابر تلامذهٔ شیخ‌مرتضی انصاری ومیرزا ابوالقاسم‌کلانتری سابق‌الذکر، فضل او مسلم یگانه و بیگانه ، بالخصوص در اصول مؤسّس ودر پاره‌ای نظریّات عمیقه متفرّد ومتخصّص بوده ودرآن‌علم‌شریف سلیقهٔ مخصوصی داشت، اشتغال بهمین علم اصول معمولی متعارفی راکه متداول اواخر است تجویز نمیکرد ومیفرمودکه این فن مفنی روزگار و مبطل اعمار است . قرنهای بسیاری‌که اصلاً این رویّه نبوده فقاهت‌کریمه روز بروز میافزوده حاشاکه شارع مقدّس بدین اطنابات‌که لاشك مانع از

تکمیل مقام فقاهت است راضی باشد . آنچه از مسائل حقّهٔ اصولیّه در تحقیق احکام شرعیّه درکاراست اندکی ازاین بسیار بلکه یکی‌از این هزار است . ازتألیفات‌اواست:

۱- تشریح‌الاصول‌الصغیر که تا آخر مبحث مطلق و مقید و حاوی مبحث طلب و اراده هم بوده وبا مشارق‌الاصول در یکجا چاپ شده است **۲- تشریح‌الاصول‌الکبیر** که‌آن نیز مستقلا چاپ شده است **۳- مقدمة‌الواجب** . وفات او اوّل ربیع‌الثانی هزار وسیصد وبیست و دویم هجرت در شدّت وبای عمومی در نجف اشرف واقع شد و در وادی‌السلام در مقبرهٔ مخصوص دفن‌گردید. (ص ۱۶۳ ج۱عه و اطلاعات متفرقه)

نهاوندی

حاج شیخ‌علی‌اکبر بن ملامحمدحسین- نهاوندیّ الاصل ، مشهدیّ المنشأ والمسکن ، ازعلمای عصرحاضرمیباشدکه مقدمات لازمه را در بروجرد تحصیل نمود ، سپس مدتی در طهران حاضر درس حاج میرزا حسن‌آشتیانی سابق‌الذکرشد، درنجف اشرف نیز حاضر حوزهٔ فقه و اصول‌استدلالی حاج‌میرزاحبیب‌الله رشتی وشریعت اصفهانی و بعضی از اجلّای دیگر بود ، از دونفر استاد معظّم‌خود وحاج میرزا حسین‌نوری صاحب مستدرك اجازهٔ روایتی داشت ، درسال هزار وسیصد وبیست وهشتم هجرت عازم مشهد مقدّس رضوی ع بوده ودرآن ارض اقدس اقامت‌گزید واز تألیفات او است :

عکس حاج‌شیخ‌علی‌اکبر نهاوندی -۲۶

۱- البنیان‌الرفیع فی‌احوال خواجه ربیع ۲- جنتان مدهامتان ۳- الجنة‌العالیة والجعبة الغالیة ۴- جواهر‌الکلمات فی‌النوادر والمتفرقات و این هرسه مانندکشکول است **۵- خزینة‌الجواهر فی‌زینة‌المنابر من‌الاصول والفروع والاخلاق ۶- راحة‌الروح‌فی‌شرح‌حدیث مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوحٍ ۷- طور سینا فی‌شرح حدیث الکساء ۸- العبقری الحسان لاتکاء اهل‌الایمان فی‌دفع مایرد علی مهدویة صاحب‌الزمان ۹- عناوین الجمعات فی‌شرح دعاءالسمات ۱۰- گلزار اکبری ولاله‌زارمنبری ۱۱- النفحات‌العنبریة‌فی‌البیانات**

الخبریة ۱۲- الیاقوت‌الاحمر فی‌من‌رأی‌الحجة المنتظر ع و غیراینها کـه بسیاری ازآنها چاپ شده است . وفات او بسال هزار و سیصد و شصت و نهم هجری قمری درحدود نود سالگی درمشهد مقدّس رضوی واقع گردید . (کتاب جنتان‌فوق واطلاعات متفرقه)

نهدی[1]

نهدی

مالك بن اسمعیل - درباب کنی بعنوان **ابـوغسان** خواهدآمد.

نهروان[2]

نهروانی

معافی بن زکریا - بن یحیی بـن حمید بن رجا یا حماد بن داود جریری ، قاضی **نهروانی** ، معـروف بـه **ابن‌طرار** یا **ابن‌طراره** یا **ابن‌طراز**، مکنّـی به **ابوالفتح** یا **ابوالفرج** ، ازفحول واساتید علمای‌شافعیّـه‌میباشدکدفقیـه ادیب فاضل کامل شاعر ماهر، بالخصوص درفقه و حدیث و ادبیّات ونحو ولغت متمهّـر، بنوشتهٔ خطیب بغدادی درفقه و لغت و اقسام ادبیّـه داناترین مردمان وقت‌خود بود . از

۱- **نهدی** - بروزن فدوی ویا بسکون ثانی ، در اصطلاح رجالی لقب اشعث‌بن سوید، اسود بـن ابی‌الاسود ، جعفر بـن شبیب ، حمدان ، داود بن محمد ، فضیـل بن یسار ، هیثم بن ابی(امیرخل) مسروق، محمد بن احمد بن خاقان قلانسی وبعضی دیگر میباشد ونسبت‌آن بقبیلهٔ بنی‌نهد است در یمن‌که اولاد نهد بن زید بن لیث بن سود بن اسلم بن الحاف بن قضاعه هستند وهم یکی‌از قبائل همدان بوده و اولاد نهد بن‌مرحبة‌بن دعام‌بن‌مالك‌بن معاویة‌بن‌صعب میباشند.

۲- **نهروان** - ناحیهٔ‌بزرگی درسمت شرقی دجله، مابین بغداد و واسط‌که بزرگترین نواحی‌بغداد، بسیار پرمنافع ونیکومنظر، بنام‌اعلی و اوسط و اسفل بسه قسمت منقسم، باراضی و قراء بسیاری مشتمل و معروف‌ترین‌آنها اسکاف و جرجرا یا وصافیه ، از نهری‌کـه از دجله منشعب میشود مشروب ، قدیماً بسیار معمور بوده‌کـه اخیراً بسبب محاربات ملوك سلجوقیان و مقاتلهٔ ایشان با یکدیگر گذرگاه لشگر شد ، مردمانش نوعاً مهاجرت ببلاد دیگرنمودند، نهر مذکور نیز برهم‌خورده وبدین سبب بسیار خراب و ویران‌گردید . وقعهٔ مشهوره مابین‌حضرت علی ع و خوارج در همینجا واقع شد ، بنام قرآن بـاآن خلیفةالرحمن بمقام مقابلـه و مقاتله برآمدند . مشایخ نهروان در السنه دایر و ضرب‌المثل، اقوال نابایست و افعال ناشایست‌ایشان هزاران مرتبه مؤثرتر از ضربت ابن‌ملجم‌ها میباشد .

ابومحمد باجی نقل است درهرمجلسی که قاضی **ابوالفرج** حاضر باشد تمامی علوم درآنجا حاضر است و اگرکسی وصیّت کندکه ثلث مال اورا بداناترین مردمان بدهند بایدآن ثلث بابوالفرج قاضی تسلیم شود .

قاضی ابوالفرج ادبیّات را از نفطویه و دیگر مشاهیر وقت اخذ کرد ، فقه را نیز از ابن ابی‌الثلج و دیگر تلامذهٔ محمد بن جریر بن یزید طبری فراگرفت ، دراین علم بمسلك محمد بن جریر میرفت ونسبت بمذهب‌فقهی‌اوکه قطعاً مخالف مذاهب‌اربعهٔ اهل سنّت است داناترین مردم بود، بهمین جهت انتساب او بمحمد بن‌جریر به **جریری** شهرت‌یافت چنانچه قاضی‌گفتن نیز بجهت آن است‌که مدتی درباب‌الطاق بغداد متصدی قضاوت بوده است.

ابن‌الندیم‌گویدکه معافی درمذهب محمد بن جریر طبری و حفظ‌کتب او اوحد مردم و درفنون بسیاری متفنّن و مشار بالبنان وحاضرالجواب وسریع‌الخاطر ودرغایت حفظ و ذکاوت بوده است . باآن‌همه وفور دانش درنهایت فقر وپریشانی بوده بحدّی‌که درفصل زمستان درجامع رصافه پشت بآفتاب می‌خوابید و غایت اندراس لباسش بیننده را درشگفت می‌آورد . بالجملة مصنّفاتی بدو منسوب میباشدکه ازآن‌جمله است :

۱- تأویل‌القرآن ۲- التفسیرالکبیر ۳- الجلیس‌الصالح الکافی والانیس الناصح الشافی‌که تخفیفاً به **الجلیس‌والانیس** معروف‌است **۴- الشافی‌فی‌مسح‌الرجلین** وازاشعاراواست:

الاقل لمن کان لـی حاسدا … اتدری علی من اسأت الادب
اسـأت علـی الله فی‌فعلـه … لانك لم ترض لی ما وهب
فجازاك عنـه بـان زادنـی … و سد علیـك وجـوه الطلب

نیز از بدایع‌کلمات او است‌که درحکایت حال روزگار ویأس از مردمان غدارگوید:

ءاقتبس الضیـاء من‌الضبـاب … والتمس الشراب مـن‌السراب
ارید من‌الزمان النـذل بذلا … واریا من جنی سلع و صاب
ارجی ان الاقـی لاشتیاقـی … خیار النـاس فی‌زمن الکلاب*

* **اری** بروزن رمی = عسل ـ **سلع** بروزن قمر = درختی است تلخ ویا نباتی‌است بدطعم ـ **صاب** نیز نام درختی است تلخ .

یکی از شعرا نیز بهمین مضمون گفته است:

اذا وصف الطائی بالبخل مارد	و عیر قسا بالفهاهة باقل
وقال السها للشمس انت ضئیلة	وقال الدجی للصبح لونك حائل
وطاولت الارض السماء سفاهة	وكاثرت الشهب الحصی و الجنادل
فیاموت زران الحیات ذمیمة	ویانفس جودی انسبقك هازل

از نوادر اتفاقات آنکه از خود معافی نقل است در مسافرت حج در کوه منا در ایّام تشریق ندای **یااباالفرج** بگوشم رسید ، نخست تصور کردم که مقصود منادی من هستم لکن بخیال اینکه درمیان آن جماعت شخصی مکنّی به ابوالفرج بسیار بوده و شاید مرادش من نباشم جواب ندادم چون منادی جوابی نشنید بار دویم قیدی افزوده و ندا درداد : **یا اباالفرج المعافی** باز هم بخیال اینکه شاید کسان دیگر موسوم ومکنّی باسم وکنیهٔ من درمیان آن جماعت بسیار باشد جوابی ندادم تا درمرتبهٔ سیّمی نیز قیدی افزوده و صدا زد : **یا اباالفرج المعافی ابن زكريا** باز بهمان خیال جوابش ندادم تا درمرتبهٔ چهارمی قیدی نیز اضافه کرده وندا درداد : **یا اباالفرج المعافی بن زكريا النهروانی** همینکه کنیه و اسم شخصی و نام پدر و بلدة تطابق بحال من کرد دیگر یقین کردم که همانا یگانه مقصود آن منادی من هستم جوابش دادم که بلی حاضر هستم و مقصدت چیست گفت گویا تو از نهروان شرق هستی (که همان نهروان بغداد است) و مقصد من نهروان غرب بوده است اینك از توافق قیود چهارگانه در شگفت مانده و دانستم که غیراز نهروان بغداد (که از بلاد مشرق زمین است) شهر نهروان نام دیگری نیز در بلاد مغرب (آفریقا وجود دارد) . وفات معافی روز دوشنبه دوازدهم یا هیجدهم ذیحجهٔ سال سیصد و نودم هجری قمری در هشتاد و پنج یا هفت سالگی در نهروان بغداد واقع شد . ظاهر کلام ذریعه تشیع معافی بوده و تحقیق این موضوع را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(كف وص ۳۴۹ ج ۱ مه و ۲۱۹ ج ۲ کا و ۲۵۹ هب و ۱۵۱ ج ۱۹ جم
و ۲۳۰ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۲۵۶ ج ۴ ذریعه)

نهری یا نهریری، نهلشی، نهمی، نهیکی — دراصطلاح رجالی یکی ازدو اوّلی لقب عیسی نهری ، سیمی حصین بن‌اوس وشبیب بن‌عبدالله ومحمدبن‌تمیم و بعضی دیگر، چهارمی ابراهیم بن‌سلیمان بن‌عبدالله و حبشة بن قیس وسهل بن شعیب وعبدالواحد بن صباح، پنجمی نیزعبدالله یاعبیدالله بن احمد بن نهیك و عبدالله بن محمد است .

نیاز سیدحسین- طباطبائی ، ازشعرای قرن سیزدهم هجری‌عهدفتحعلی شاه قاجار واز احفاد میرشاه تقی جوشقانی بوده و خط نسخ را نیز خوب مینوشته و از اشعار او است :

بیقدری‌ام نگر که بهیچم خریـد و من — شرمنـده‌ام هنـوز خریـدار خویش را

صباراکرده درزنجیر زانرو حلقهٔ مویت — که‌دیگرسوی‌مشتاقان‌نیارد‌بوی‌گیسویت

شانه‌کمتر زن‌که ترسم‌تار زلفت بگسلد — تـار زلف تست اما رشتـهٔ جان منست

سال وفاتش بدست نیامد . جدّ مذکورش هم ازمقرّبین دربار شاه‌سلیمان صفوی‌بوده‌است.
(انجمن‌خاقان)

نیاز میرزا سیدعلی - شیرازی ، ازخوشنویسان شیراز میباشدکه‌شیوهٔ او در خط شکسته غیراز شیوهٔ درویش عبدالمجید سابق‌الـذکر بود ، درآن خط لوای شهرت برافراشت باوجود این مراتب علمیّهٔ او خصوصاً مهـارت وی درطبّ و طبابت بالاتر ازکمالات دیگر وخوشنویسی دون مرتبه‌اش بود . شعرخوب نیز می‌سروده وبه نیاز تخلّص می‌کرده و از او است :

آن‌که بنواخت بتیری دل سرگردان را — کاش بیرون نکشیـدی ز دلـم پیکان را

غیرتـم کشت بنزدیـك رقیبـان امروز — کـه بصد خشم کشیدی زکفم دامان را

آدمی زاد نبـاشد بـر من آنکـه نظر — بـرتـو افکند و نیفکند بپایت جان را

وفاتش درسال هزار و دویست و شصت و سیّم هجری قمری واقع‌گردید .
(ص ۵۴۵ عم)

نیاز محمدرضا پسر محمدهاشم - ذهبی شیرازی، شاعری بوده نیکوسیرت وخوش‌اخلاق، با تواضع واخلاق‌حمیده‌معروف، با رضاقلی‌خان هدایت آتی‌الذکر معاشرت داشت، درسال هزار ودویست و بیست وچهارم یا سی وچهارم هجری‌قمری درگذشته واز او است :

ز یك خشت وگل آخر خــانه کردند | چرا آن کعبــه این بتخــانه کـردند

از دیر وحرم بــاشدشان روی بمقصد | زاهــد ز رهی پیر خرابــات ز راهی

چون‌خضررهی‌نیست دراین‌بادیه باید | نــاچـار بدنبــال صــدای جرس افتاد

آواز زهردو است ولی فرق‌بسی‌هست | با نالهٔ جان سوز نی آهنگ جرس را

(ص ۵۰۰ ج ۲ مع و ۵۹۷ ریاض‌العارفین)

نیازی میرزا احمد پسرمیرزاسیدمرتضی- مرعشی، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام وبعضی دیگر، ازشعرای نامی ایرانی ، داماد و خواهرزادهٔ شاه طهماسب ثـانی (۱۱۴۲-۱۱۴۵ه ق = غقمب - غقمه) و پـدرش سید مرتضی نیز وزیر و داماد شاه سلطان حسین پدر شاه طهماسب مزبور بود . میرزا احمد در سال یك هزار و یکصد و هشتاد و هفت یا هشت هجری قمری وفات یافت . درانجمن خاقان‌گوید:

چــون شمار سال تــاریخش ز آذر خــواستم

زد رقم **مونس‌بودبااحمداحمددربهشت** = ۱۱۸۸

واز اشعار او است :

دل‌اهل دیاری‌خوش‌که داردچون‌تو یاری‌خوش

که ازیك‌یار خوش‌گردد دل اهل دیاری‌خوش

بود بردن وصال وباختن جان تا چه پیش‌آید

که درپیش‌است مارا باحریفی‌خوش‌قماری‌خوش

تیغ خون‌ریزاست آه بیگناهان، آه اگر وقت کشتن فرصت آهی دهد قاتل مرا

بیك كرشمه زلیخاوشی دل ما را چنان ربود که یوسف دل زلیخا را

بعضی از اهل عصر هم درشرح حال میرزا احمد نیازی گوید که نیازی سید میرزا احمد بن اسحق بن ابی‌تراب بن سیدمرتضی بن سیدعلی بن سیدمرتضی بن سیدعلی بن سلطان العلماء سید حسین محشّی معالم وغیره ، فقیهی است محدّث ادیب مرتاض ، قبلهٔ ادبای عصر و فضلای مصر خود ، بزبان فارسی شعر خوب میگفته و به **نیازی** تخلّص میکرد ، شعرای وقت اشعار خودشان را برای اصلاح نواقص نزد او میخواندهاند . شعر او بسیار اندك لکن در نهایت جودت بود ، **دیوان شعری** هم داردکه معروف به **دیوان نیازی اصفهانی** است . عاقبت داماد خال خود شاه طهماسب صفوی ثانی بوده و صدارت نیز بدو مفوّض گردید ، مادرش هم دختر شاه سلطان حسین صفوی بود . وفات نیازی در سال هزار و دویست و شانزده هجری قمری واقع وپسرش سیدعلی خلف وی گردید ، لکن این تاریخ بقرینهٔ دوفقره دامادی مذکور دور از صحّت ویا بسیار مستبعد میباشد .

(۴۱۰ ج۸عن و ۴۶۲۷ ج۶س و انجمن خاقان وص ۲۲۸ نی)

نیازی حجازی مؤلف **جامع اللغات نظمی** درلغت فارسی که اسم وزمان ومشخّص دیگرش بدست نیامد ولی در دوفرهنگ جهانگیری و سروری که اوّلی درسال هزارم ودوّیمی نیز درسال هزار وهشتم هجرت تألیف یافته ازآن کتاب جامع اللّغات نقل میکنند . (ص۶۹ ج۵ ذریعه)

نیازی **شیخ محمد** - بعنوان **مصری شیخ محمد** نگارش یافته‌است.

نیر **میرزا محمدتقی** - بعنوان **حجةالاسلام میرزا محمدتقی** مذکور شده است .

نیریزی **میرزا احمد** - یا میراحمدکه بجهت انتساب بقصبهٔ نیریز نامی‌از قصبات شیراز فارس به **نیریزی** شهرت‌یافته‌خطّاطی‌است مشهور

از فحول خطّاطان و خوشنویسان خط نسخ قرن دوازدهم هجرت که در این خط بسیار مشهور ، طرف میل و توجه و لطف خاص ملوك و امرا و حکّام و اکابر وقت خود و همواره مشمول مراحم و انعامات ایشان بود. تحف لایقه وهدایای ثمینهٔ قیمتی بسیاری از اطراف و اکناف بجهت او میرسیده است . قرآنی بخط اوکه تمامی صفحات آن با طلای خالص مذهّب شده درکتابخانهٔ مصر، یك فقره دعای جوشن کبیر معروف بخط نیریزی که درسال هزار و صد وسیزدهم نوشته بشمارهٔ ۲۱۶۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران، قرآنی هم بخط اوکه درسال هزار وصد وچهاردهم دراصفهان نوشته درکتابخانهٔ نورالدین بیگ مصطفی ترکی از مصر، یك مجموعهٔ ادعیه بخط او درسال شانزدهم بشمارهٔ ۱۱۱۸ وکتاب الادعیة تألیف خود نیریزی بخط او در دومجلّد که یکی را درسال سی ام نوشته بشمارهٔ ۹۸۱ ودیگری را نیز که درسال چهل وسیّم نوشته بشمارهٔ ۱۱۱۳، یك نسخه دعای کمیل بخط نسخ بسیار خوب اوکه در سال سی و نهم در اصفهان برای آقای میرزا محمدعلی از اکابر علمای وقت آن شهر نوشته بشمارهٔ ۹۹۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار فوق و کتاب الادعیة الماثورة و بعض التسبیحات نیز بخط او درسال هزار وصد وپنجاه ویکم هجرت که بچهل و شش ورق مشتمل و بجدول طلا تذهیب و درحواشی آن سند هردعا بفارسی نوشته شده (وغیر ازکتاب ادعیهٔ فوق است) درخزانهٔ رضویّه موجود ودر ذریعه احتمال داده که تألیف خود نیریزی باشد . غیر از اینها آثار قلمی دیگری نیز داشته وبعضی از قرآنها بخط او چاپ شده وآیة الکرسی دوطرف ایوان چهل ستون اصفهان نیز که باجدولهای طلای خالص تذهیب و درسال هزار و صد و بیست و هفتم نوشته شده بخط او میباشد . گویند که درمدت عمر او معادل شصت هزار تومان آن زمان از ناحیهٔ اجرت قلم وحق الکتابة بدو عاید بوده علاوه بر تحف و هدایای مذکور فوق که نیز بالغ بهمین مقدار بوده است . سال وفات او بدست نیامد لکن از مراتب فوق مکشوف گردید که در سال هزار وصد و پنجاه و یکم هجری درقید حیات بوده است .

(ص ۳۸۹ و۳۹۹۶ ج۲ ذریعة و۱۳۴ پیدایش خط وخطاطان وفهرست کتابخانهٔ سپهسالار وغیره)

نیشابوری[1]

نیشابوری **ابوجعفر** - از مشایخ قطب راوندی (متوفّی بسال ۵۷۳ = ثعج) و ابن‌شهرآشوب (متوفّی بسال ۵۸۸ = ثفح) و صاحب کتاب مجالس میباشد. اسم و سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد و شاید اسم اصلی او نیز همین ابوجعفر باشد. (سطر۲ ص۲۶۶ت)

نیشابوری **احمد بن محمد** - بعنوان ثعلبی نگارش یافته است.

۱- **نیشابوری** - بفتح‌اول و ضم خامس، منسوب‌است به نیشابور وآن‌شهری‌است بزرگ از بهترین بلاد خراسان دارای مزایای بسیار، عمارات و ثمرات بیشمار، مجمع فضلا و منشأ جمعی از عرفا و علما و ادبا در سی‌فرسخی مرو شاهجهان و پانزده فرسخی جنوب غربی مشهد مقدس رضوی ع معدن فیروزه نیز درآنجا بوده و ببلاد دیگر ازآنجا نقل نمایند. طین مأکول هم درتمامی کره منحصر بدانجا بوده و درجایی دیگر پیدا نمیشود.

نیشابور گفتن‌آن شهر بجهت‌آن است‌که اصل محل‌آن پیش از بنای شهر، نیستان بود، هنگامی‌که شاپور ذوالاکتاف نهمین شاه ساسانی ایرانی (۳۱۰-۳۸۰ میلادی) بدان محل رسید بسیار خوش داشته وگفت خوب است‌که اینجا شهری باشد پس امر دادکه تمامی نی‌های آنجا را قطع‌کرده و شهری بنا نهادند و بمناسبت همین نیستان بودن به نیشاپور موسومش‌گردانید، اخیراً حرف **پ** پارسی‌آن نیز تحریف به **ب** ابجدی‌گردیدکه معرب‌آن **نیسابور** است. بزعم بعضی همین شهر بسیار قدیم‌تر میباشدکه بدست اسکندرکبیر معروف (درحدود سیصد وپنجاه‌سال مقدم میلادی میزیسته‌است) تخریب‌شد تا بدست شاپور فوق تعمیر و تجدید عمارت‌گردید وبهمین جهت **نوشاپورش** نامیدند یعنی شهر نوشاپور وآن را نیزتحریف‌داده ونیشابورش‌گفتند ووجوه دیگر نیز گفته‌اند.

شهر نیشابور در زمان خلافت عثمان بدست عبدالله بن عامر مفتوح اسلامیان شد یا خود در عهد خلافت عمر بدست احنف بن قیس فتح‌گردید سپس اهالی بنای تمرد و عصیان‌گذاشتند. تا در زمان عثمان بدست‌عبدالله مذکور استرداد وبطور صلح مسخر مسلمین‌گردید. وجوه دیگر تسمیه و تطورات متعاقبهٔ این شهر را موکول بکتب مربوطه میداریم.

لفظ نیشابوری در اصطلاح رجالی لقب‌ابراهیم بن عبده، ابراهیم بن‌محمد بن‌فارس، اسحق بن‌اسمعیل، بشر بن بشار، علی بن محمد، فضل بن شاذان، محمد بن شاذان وجمعی دیگر است.

نیشابوری

جعفر بن محمد - بن‌مظفّر بن‌محمد بن‌احمد‌بن‌محمد بن‌عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن‌الحسین بن علی بن ابیطالب ع ، علوی امامی‌مذهب ، مکنّی به **ابوابراهیم** ، از اکابر فضلای نیشابور میباشدکه در سال چهارصد وچهلم‌هجرت ببغدادرفت ودرآنجا بنقل‌حدیث‌ازحاکم‌نیشابوری وابوعبدالرحمن سلمی و دیگر مشایخ وقت پرداخت و خطیب بغدادی هم از وی روایت مینماید. جعفر بسال‌چهارصد وچهل‌وهشتم‌هجرت‌در نیشابور درگذشت. در تنقیح‌المقال‌شیخ‌منتجب‌الدین نقل‌کرده‌که ابوابراهیم جعفر بن محمد بن مظفّر واعظ حسینی ثقه است و بس ظاهراً همین جعفر نیشابوری‌است . (ص۱۸۷ ج۲ نی وغیره)

نیشابوری

حسن بن محمد بن حبیب - واعظ ، مکنّی‌به **ابوالقاسم**، ازعلمای اوائل قرن‌پنجم هجرت میباشد. موافق‌آنچه درصفحهٔ اوّل‌کتاب عقلاءالمجانین ذیل ، بواسطهٔ یاقوت حموی از عبدالغافر نقل شده ادیبی است نحوی واعظ قاری مورّخ مفسّر، درغزوات و قصص و سیر باخبر، درعلوم‌قرائت ومعانی قرائات مختلفه امام عصر خود و درآن علم شریف و علوم ادبیّه مصنّفاتی دارد . برای عوام موعظه و برای اهل علم تدریس میکرد ، علم بسیاری در نیشابور بجهت او انتشار یافته واز مصنّفات او است :

۱- **تفسیر قرآن مجید** که بتفسیر نیشابوری قدیم معروف وآن غیراز تفسیر نیشابوری نظام اعرج سابق‌الذکراست ۲- **عقلاءالمجانین** که درسال هزار وسیصد وچهل و سیّم هجرت درمصر چاپ شده واز اشعار حسن بن محمد است .

بمن یستغیث العبد الا بربه	**ومن للفتی عندالشدائد والکرب**
ومن مالک‌الدنیا و مالک اهلها	**ومن‌کاشف‌البلوی‌علی‌البعد والقرب**
ومن یدفع الغماء وقت نزولها	**وهل ذاک الا من فعالک یارب**

حسن ، در بدایت حال کرامی مذهب بوده و اخیراً مذهب شافعی را ستود و عبدالملک ثعالبی سابق‌الذکر نیز از اکابر تلامذهٔ وی بوده است . وفات حسن در سال چهارصد و ششم هجری قمری واقع گردید . (کف وعقلاءالمجانین‌فوق)

نیشابوری حسن بن محمد بن حسین بعنوان نظام اعرج مذکور شد.

نیشابوری **حسن بن مظفر** - اعمی، مکنّی به **ابوعلی**، از علمای عامّهٔ قرن پنجم هجرت و از مشایخ زمخشری سابق‌الذکر بوده و از تألیفات او است:

۱- **تهذیب اصلاح‌المنطق ابن‌السکیت** ۲- **تهذیب دیوان‌الادب اسحق بن ابراهیم فاریابی** ۳- **دیوان شعر** ۴- **ذیل یتیمة‌الیتیمهٔ عبدالملک ثعالبی**. درسال چهارصد و چهل و دویم یا سیّم هجرت درگذشت. (کف وسطر۲۶ص۲۲۵ت)

نیشابوری **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **مفید شیخ** عبدالرحمن مذکورشد.

نیشابوری **عبدالکریم بن‌هوازن** - بعنوان **قشیری** نگارش دادیم.

نیشابوری **عبدالملک بن محمد** - بعنوان **ثعالبی** نگارش یافته‌است.

نیشابوری **علی بن‌احمد** - ذیلاً بعنوان **واحدی** مذکور است.

نیشابوری **علی بن عبدالله بن احمد** - نیشابوری‌ّ الولادة، **ابن ابی‌الطیب** الشهرة، سبزواری‌ّ الموطن والمدفن، از اکابر علمای عامّه‌میباشد که درتفسیر وعلوم قرآنیّه معرفتی بسزا داشت وسه‌فقره تفسیر قرآن مجید نوشته یکی **تفسیر اصغر** در سه مجلّد، دیگری **تفسیر اوسط** در یازده مجلّد، سیّمی **تفسیرکبیر** در سی مجلّد و همهٔ آنها را از حفظ املا میکرده واتحاف دربار سلطان محمود سبکتکین نموده‌است. صاحب‌ترجمه بسال‌چهارصدوپنجاه‌وهشتم‌هجرت‌درسبزواردرگذشته‌وبخاک‌رفت.

(سطر ۳۱ ص ۲۲۵ ت وص ۲۷۳ ج ۱۳ جم)

نیشابوری **عمر بن ابراهیم** - بعنوان **خیام** نگارش یافته است.

نیشابوری **فضل بن شاذان** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌شاذان** خواهدآمد.

نیشابوری **فضل‌الله بن ابی‌الخیر** - درباب‌کنی بعنوان **ابوسعیدفضل‌الله** خواهدآمد.

نیشابوری **مولانا لطف‌الله** - دانشمند فاضل و شاعر ماهر بود ، کم کسی صنایع شعری را چون او رعایت‌کرده است. ازمشرب تصوف هم مسرّتی تمام داشته و باسباب دنیوی رغبت نمی‌نمود، قصائدبسیاری درحق حضرت‌رسالت‌ص و ائمهٔ اطهار ع سروده واشعار بسیاری هم درحق‌میرانشاه بن امیر تیمورلنگ‌گفته‌است. باآن فضل ودانش‌که داشته روزگار با وی سازگارنبوده وبهمین‌جهت‌اورا ضعیف‌الطالع میگفته‌اند ، خودش نیز دربعضی از اشعارش بهمین معنی اشعار میدارد :

طالعی باشدم‌که از پی آب — گر روم سوی بحر برگردد
ور بدوزخ روم پی آتش — آتش از یخ فسرده‌تر گردد
ور زکوه التماس سنگ‌کنم — سنگ نایاب چون گهرگردد
بهمه حال شکر بایدکرد — که مبادا از این بترگردد
این همه حادثات پیش‌آید — هرکه را روزگار برگردد

مولانا درآخر عمر ازنیشابور به ده اسفرنس‌نامی‌که بقدمگاه امام رضا ع مشهورمیباشد رفته واز مردمان انزوا جست ، عاقبت بسال هشتصد و دهم هجرت در حجرهٔ دربسته در حال سجده درنهایت پیری درگذشت ، درقدمگاه مذکور با شرایط اسلامی بخاك رفت و این رباعی را در دست او یافتندکه برکاغذی نوشته است :

دیشب ز سر صدق و صفای دل من — در میکده‌آن روح فزای دل من
جامی بمن‌آوردکه بستان و بنوش — گفتم نخورم گفت برای دل من

(ص ۲۵۱ لس و۵۷ مرآت‌الخیال)

نیشابوری **محمد بن ابراهیم** - بعنوان **عطار** نگارش یافته‌است .

نیشابوری **محمدبن احمد**
نیشابوری **محمدبن حسن** } بعنوان **فتال** محمدبن احمد بن مراجعه‌نمایند.

نیشابوری **محمد بن حسین** - بعنوان **قطب‌الدین کیدری** مذکور شده است.

نیشابوری **محمد بن‌عبدالله** - بعنوان **ابن‌البیع** در باب کنی خواهد آمد.

نیشابوری **محمد بن علی** - بعنوان فتال **محمد بن احمد** مراجعه شود.

نیشابوری **محمد بن محمود** - بعنوان **ظهیرالدین** نگارش یافته‌است.

نیشابوری **محمد بن یحیی** - بعنوان **محیی‌الدین** نگارش داده‌ایم.

نیشابوری **مسلم بن‌حجاج** - بعنوان **قشیری** نگارش یافته است.

نیشابوریان در اوّل اسانید روایات کافی کلینی و تهذیب شیخ طوسی عبارت از محمد بن اسمعیل عن‌الفضل بن شاذان و شرح حالشان در کتب رجالیّه است.

نیکو **حاج‌میرزاحسن** - معروف به **نیکو** ومؤلف کتاب **فلسفهٔ نیکو** میباشد که درطهران چاپ شده وبس مشهور است. شرح‌حال‌اجمالی‌او موافق‌آنچه در روزنامهٔ‌آیین اسلام منتشرهٔ طهران بقلم خودش نشرداده وبالمشافهة نیز صحت‌آنرا تصدیق نموده بعد از تلخیص این نگارنده بدین‌شرح است: درسال هزار و دویست ونود وهشت هجری قمری دربروجرد متولدشد، درهشت ونه‌سالگی بمکتب‌خانهٔ معمولی وقت (دبستان) رفت، بعداز خواندن قرآن و فارسیات متداوله ومقدمات لازمهٔ ادبیّه بتحصیل منطق و فقه و اصول و مختصری از فلسفه و تاریخ و رجال و تفسیر و ریاضیّات متداوله اشتغال یافت، درسال هزار و سیصد وبیست و یکم هجرت بعزم‌ادامهٔ تحصیلات‌علمیّه بعتبات عرش درجات رفت، تقریباً سه‌ماه درحوزهٔ درس‌آخوندخراسانی ملامحمدکاظم سابق‌الذکر حاضرگردید، بیشتر درنجف یا کربلا بتهجّد و شب‌زنده‌داری و توبه و انابه وگریه و زاری و مناجات با قاضی‌الحاجات مشغول و همواره توفیقات غیبی و صفای قلب لاریبی نهایت مأمولش بود. در تمامی این احوال یك ذوق ادبی و عرفانی در خود دیده و قهراً مجذوب و دلباختهٔ کلمات عرفا و صوفیّه گردید بحدی‌که قصائد شیوای خاقانی‌ها و قاآنی‌ها درمیزان فکر او ارزش و سنجش یك شعر عارفانهٔ

حافظ و عطّار و شبستری ومولوی و نظائر ایشان را نداشته است ، اینك باکتب ایشان مأنوس شد ، گلشن راز ودیوان ابن‌الفارض وتمامی دفاتر مثنوی و امثال آنها را مکرر خوانده و اغلب آنها را حفظ کرد تا درسال هزار وسیصد و بیست وچهارم هجری قمری برای تغییر رژیم سلطنت ایران وتبدیل حکومت استبدادی بمشروطیّت یك نهضت ملّی عمومی شد او نیز بانشاطی تمام درآن نهضت داخل گردید ومردم را بپذیرفتن مشروطیّت تحریص نمود و بنشر مقاله‌های موافق مرام خود پرداخت ، بدین جهت مورد مبارزه و بدبینی مستبدین هرطبقه گردید. بعداز استقرار مشروطیّت نیز محض شناسائی مردمانی که این نهضت را مقدمهٔ منافع شخصی وآلت مقاصد نامشروع خود میکردند دلسرد و از مجامع ایشان دور و از تعقیب آن مرام اوّلی منصرف و بتحصیل وتجارت پرداخت .

درسال بیست ونهم بزیارت بیت‌الله مشرّف شد، بعداز مراجعت بوطن خود دعوت بابیان و نغمهٔ بهائیان را شنیده وکمر مجاهدت بربست ،کتاب **ایقان** و **فرائد** و **مفاوضات** ایشان را بدست آورد، بعد از مطالعه مجبور بملاقات رؤسای ایشان گردید وآنچه راکه منظورشان بوده فهمید . بهائیان بخیال قرب او بدیشان خوشدل و دوستانش هم بسبب مراودهٔ او با بهائیان بددل بودند اینك بدخواهان استبدادی سابق او از فرصت استفاده کرده وبه بابی بودنش متّهم داشتند خصوصاً یك نفر متنفّذ ایشان که از وی نکوهش شنیده وداغ بردل بوده این آتش را دیگر دامن‌فشانی میکرده‌است لکن دراثر عزم راسخ و همّت بلندی که داشته اصلاً اعتنائی نکرد وتمامی آن گفتارهای ناهنجار را پشت‌پا زده و بخسارات کلی وارده از این ناحیه تحمّل نمود تا بالاخرة هدف اصلی خودراکه وقوف برامر بابی وبهائی و اطّلاع باسرار نهانی وخفایا وبواطن امور آن حیله‌بازهای شریعت‌ساز بوده بدست آورد و نتیجه و ثمره آن شجرهٔ مجاهدت‌راکه عبارت از چهارجلد **فلسفهٔ نیکو** بود تابحال تقدیم جامعه داشته‌است. بعداز این جمله گوید امیدوارم باخواست خداوندی چنانچه وعده داده‌ام جلد پنجم آنرا نیز نوشته ومنتشرسازم سپس ششمی‌را بنام **پیام نیکو** برای اخلاف تألیف و طبع نمایم **وما ذالك علی‌الله بعزیز.**

علاوه برفلسفهٔ نیکوکه چهارجلدآن تاحال دومرتبه چاپشده **کتاب توحید** و**کتاب شرك** و**کتاب شفاعت** نیز ازتألیفات وی بوده و هنوز بطبع نرسیده‌اند. اکنون‌که سال‌هزار و سیصد و هفتاد و یکم هجری قمری و همین جلد در تحت طبع میباشد در قید حیات است ، در سیاست چیزی ننوشته و داخل درهیچ حزبی نبوده است .

نیلی[1]

نیلی

سعد بن احمد - مکّی ، مکنّی به **ابوسعید**، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب قرن ششم هجرت میباشدکه اکثر اشعار او درمدح خانوادهٔ رسالت ص بود ، بسال پانصد و شصت و دویم هجرت درحدود صد سالگی وفات یافت ، یا در سال پانصد و نود و دویم هجرت در حال نابینائی وکمال پیری در قید حیات بوده است .

از اشعار او است در جواب اشعار یوسف واسطی‌که در بیعت نکردن حضرت امیرالمؤمنین ع بابوبکر (بطریق اعتراض) گفته است گوید :

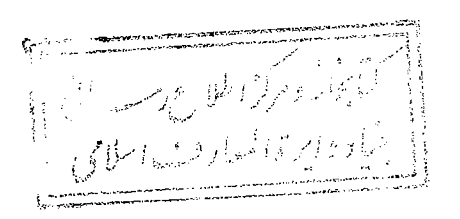
الاقل لمن قال فی‌کفره	**و ربی علی قوله شاهد**
اذا اجتمع‌الناس فی‌واحد	**و خالفهم فی‌الرضا واحد**
فقد دل اجماعهم کلهم	**علی انه عقله فاسد**
کذبت و قولك غیرالصحیح	**و عقلك ینقده الناقد**
فقداجمعت قوم موسی‌جمیعا	**علی‌العجل یا رجس یا مارد**
وداموا عکوفا علی عجلهم	**و هرون منفرد فارد**
فکان‌الکثیرهم المخطئون	**و کان‌المصیب هوالواحد**

۱- **نیلی** - لقب رجالی حسن بن علی بن أبی‌سارة ، علی بن عبدالله خدیجی ، صالح بن حکم وبعضی دیگر میباشد . نسبت‌آن بتجارت نیل ، یا صباغی رنگ نیل ، یا دیهی نیل نام است نزدیکی حله و یکی دیگر در دومنزلی‌یزد ، یا بلده‌ای نیل نام مابین بغداد و واسط ، یا خود منسوب به نیل معروف مصرکه یکی از انهار عظیمهٔ دنیا و اطول‌آنها وجریان‌آن ازجنوب بشمال و دارای بعضی مزایای دیگری است‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند.

نسبت سعد به نیل حله است . (ص۲۳۳لس و۱۹۰ج۱۱جم و۴۶۴۲۹ج۶س)

نیلی **علی بن غیاث‌الدین** - بعنوان **بهاءالدین نیلی** نگارش داده‌ایم.

نینوائی یا **نینوی** بکسر نون اوّل و فتح ثانی ، لقب رجالی حمید بن زیاد بن حماد بن زیاد، ازمشایخ روایت کلینی ونسبت آن به دیهی نینوا نام است درسمت شرقی موصل‌که قریهٔ یونس بن متی میباشد، یا خود منسوب به ناحیهٔ نینوا نام است از مضافات کوفه‌که کربلای معلّی نیز از همان ناحیه است وگاهی خود کربلا را نیز نینوا گویند .



باب «و»

وائلی
وابشی
اولی لقب رجالی محمد بن اسحق ، دویمی بحر بن عدی ، بشر بن میمون، خضیب بن عبدالرحمن وبعضی دیگر وموکول بدان علم شریف است .

واحد
ملارجبعلی - تبریزی ، از مشاهیر فضلا و عرفای عهد شاه عباس اوّل صفوی(۹۹۵_۱۰۳۷ه ق = ظصه - غلز) میباشد، شاه نسبت باو اظهار اخلاص و ارادت مینمود ، در فضل وکمال وحید زمانه ، در وجد وحال مسلّم یگانه و بیگانه و مؤلف **رسالهٔ کلید بهشت** بوده واز اشعار او است:

واحدکه چو آتش بسرت میگردد — گر خاك شود خاك درت میگردد
گر آب شود روان بسوی تو شود — ور باد شود گرد سرت میگردد

درهزار و هشتم هجری قمری درگذشت . (ص ۴۰۹ ریاض العارفین)

واحدالعین
ملااسمعیل بن ملاسمیع - اصفهانی، معروف به **واحدالعین**، ازاکابر علمای معقول اواخرقرن سیزدهم هجرت وازتلامذهٔ ملاعلی نوری سابق الذکر بوده واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** ۲- **حاشیهٔ شوارق ملاعبدالرزاق لاهیجی** ۳- **حاشیهٔ مشاعر ملاصدرا** ۴- **شرح عرشیهٔ ملاصدرا** . وفات او درسال هزار و دویست وهفتاد وهفتم هجری قمری واقع گردید . (متفرقات ذریعه وغیره)

واحدی
علی بن احمد - بن محمد بن علی بن متویهٔ متوی نیشابوری، نحوی مفسّر متبحّر، معروف به **واحدی** مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشاهیر ادبا و مفسّرین ، درنحو و تفسیر وحید عصر و فرید دهر خود بود . آن علم شریف را

از ثعلبی صاحب تفسیر معروف فرا گرافت، وزیر روشن‌ضمیر خواجه نظام‌الملک سابق‌الذکر هم وظائف تجلیل اورا رعـایت مینمود و مصنّفات او محل رغبت و توجه عامّه بوده که از آن جمله است:

۱- **اسباب‌النزول** وآن مشهورترین کتب مصنفه دراین موضوع ودرمصر چاپ شده‌است ۲- **الاعراب فی‌علم‌الاعراب** ۳- **البسیط فی‌التفسیر** ۴- **تفسیر قرآن** که بنام **بسیط** و **وجیز** و **وسیط** سه فقره تفسیر نوشته و مجموعاً بنام **الحاوی‌لجمیع‌المعانی** موسوم وبه **تفسیر واحدی** معروف‌است ۵- **شرح‌الاسماء الحسنی** ۶- **شرح دیوان متنبی** که بهترین ومفیدترین‌شروح‌آن دیوان‌است ۷- **کتاب‌المغازی** ۸- **نفی‌التحریف‌عن‌القرآن‌الشریف** ۹و۱۰- **الوجیزوالوسیط** هردو در تفسیر چنـانچه اشاره شد ویك نسخهٔ خطّی از تفسیر وجیز بشمارهٔ ۲۰۶۲ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است و ابوحامد غزالی نیز نام سه‌کتاب وجیز و وسیط و بسیط خود راکه درفقه میباشد از نام همین سه‌کتاب تفسیر واحدی اخذ کرده است . **وفات واحدی** در ماه جمادی‌الاخرهٔ سال چهارصد و شصت و هشتم یـا پنجم هجری‌قمری درنیشابور درهفتادسالگی واقع گردید . **متوی** بفتح‌اوّل وفتح وتشدیدثانی، منسوب به متویه نام جدّ سیـّم واحدی است وآن بفتح اوّل و ضمّ و تشدید ثانی است.

(ص۴۸۴ت و ۲۶۰هب و۳۶۱ ج۱کا و۴۶۵۲ج۶س و۱۹۰۵مط وغیره)

وادعی لقب رجالی ابوالفتح محمد بن جعفر بن احمد همدانی وبعضی دیگر است .

وارسته ادیب شاعر، ازشعرای فرس‌اواخرقرن دوازدهم هجرت وازمردم لاهور میباشدکه به **وارسته** ملقّب بود، برای‌تحقیق اصطلاحات فارسی بایران‌آمد، سی سال دربلاد ایرانی سیاحت‌هاکرد، با شیخ‌علی حزین‌سابق‌الذکر اتّحاد و یگانگی داشت ، بسال هزار و صد و هشتادم هجری قمری درقید حیات بوده وازتألیفات او است :

۱- **اصطلاحات‌الشعراء** یا **مصطلحات‌الشعرا** بفارسی که دربمبئی‌چاپ‌شده‌است ۲- **جنگ رنگارنگ** ۳- **رجم‌الشیاطین در ردکتاب‌تنبیه‌الغافلین** نام خان‌آرزو است و خـان‌آرزو نیز

آن‌کتاب را در ردّ کتابهای شیخ علی مذکور تألیف داده بوده است . نام و شعر و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۱۲۱ج۲ذریعه‌و۴۶۵۶ج۶س)

وارسته

امامقلی بیگ - از فضلا و شعرای عهد صفویّه میباشدکه اصلاً از ایل‌چکنی بلکه از رؤسای‌آن طایفه وبه **ملاوارسته** معروف بود، درنظم و نثر خیالی غریب داشت ، مدتها در هند سفرکرده و شعر بسیارگفتـه و سوانح سفری نوشته است . اخیراً باصفهان آمد ودر اوائل جلوس شاه عباس ثانی بدربـار شاه راه‌یافت، از راه مضحکه با میرزا مظفّر ترك‌گفتگوهای درشت‌نموده پس به یزد رفت، درآنجا نیز خشونتی بین ایشان واقع و زبان بهجو اوگشاده ومثنوی نمکینی دراین‌باب گفت، سپس دراصفهان دلالی هیزم و زغال میدان‌کهنه را بوظیفهٔ خودگذرانید تادرسال هزار و هفتاد و پنجم هجری قمری درگذشت واز او است :

ای ز آتش عـذار تو گلهـا شرارها — چشم ترا فریب و فسون از اشـارها

از بسکه چرخ‌کشتی در یادلان شکست — این بحر یك سفینه شد از تخته‌پارها

(ص ۴۶۵۶ ج ۶ س و ۳۳۵ تذکرهٔ نصرآبادی)

واسطی[1]

واسطی

حسین بن عبدالله - مکنّی به **ابوعبدالله** ، بنوشتهٔ هدیـةالاحبـاب فقیه معـاصر سید مرتضی (متوفی بسال ۴۳۶ه ق = **تلو**) بـوده

۱ـ **واسطی** - در اصطلاح رجالی لقب ابان بن مصعب ، ابراهیم بن حیان ، ابراهیم بن عطیة ، بسطام بن شابور ، موسی بن بکر (بکیرخل) وبعضی دیگر بوده و نسبت‌آن به واسط میباشدکه نام چندین موضع از بلاد عرب و عجم است چنانچه در هریك ازحجاز ونجد وموصل و دجیل و اندلس و حلب و یمن و یمامه و مکه و جزیره و حله و حلب و بلخ و قرب دروازهٔ طوس وغیراینها موضعی است موسوم بهمین اسم واسط و مشهورتر از همه واسط عراق میباشدکه مأبین‌کوفه و بصره واقع و مسافت ما بین‌آن و هریك ازآنها پنجاه فرسخ وبناکردهٔ حجاج بن یوسف ثقفی است و بهمین جهت واسط حجاج نیز گویند . دراینجا شرح حال اجمالی بعضی از اشخاص منسوب به واسط را (واسطی) تذکر میدهیم و تعیین اینکه‌کدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن وتتبع خود علاقمندان میباشد و ظاهر آن‌که درصورت نبودن‌قرینه منصرف بهمین واسط حجاج است .

دیگر چیزی ننوشته است. در روضات الجنّات ضمن شرح حال حسین بن عبیدالله غضائری گوید او غیر از حسین بن عبیدالله بن علی واسطی میباشد که این هم از ثقات فضلای طایفه، از روات کتاب زراری، مؤلف کتاب نقض من اظهر الخلاف لاهل بیت النبی ص و مصنّفات بسیار دیگری بوده واز معتمدین مشایخ ، قرائت کرده و پیش از سال چهارصد و بیستم هجرت وفات یافته است .

نگارنده گوید : اگر بطور قطع هم نگوئیم ظاهر آن است که این همان است که از هدیة الاحباب نقل شد و لکن درهدیه اشتباهاً عبیدالله را عبدالله نوشته است .

(ص ۲۶۰هب و سطر ۲۹ ص ۱۸۳ت)

واسطی

علی بن محمد لیثی واسطی- عالمی است جلیل ، فاضل نبیل، از اکابر علمای امامیّه که بحدس بعضی از فضلا درقرن ششم یا هفتم میزیسته وکتاب **عیون الحکم والمواعظ** تألیف او است . دربحار الانوار همین کتاب را بنام **عیون ومحاسن** مذکور میدارد ولی نام اصلی آن موافق آنچه خود مؤلف در دیباچه‌اش تصریح کرده **عیون الحکم والمواعظ وذخیرة المتعظ والواعظ** است. درآن کتاب علاوه بر آنچه آمدی عبدالواحد سابق الذکر از کلمات حکیمانهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع درکتاب غرر و درر جمع کرده کلمات قصار حکیمانهٔ بسیاری از آن حضرت که درکتاب غرر ودرر مذکور نبوده جمع آوری نموده وآن غیر ازکتاب عیون ومحاسن شیخ مفید است. دونسخهٔ خطّی از همین کتاب عیون الحکم بشماره‌های ۱۷۸۴ و ۱۷۸۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود میباشد و سال وفات مؤلف بدست نیامد .

(ص ۷۴ ج ۲ فهرست کتابخانهٔ فوق وغیره)

واسطی

قاسم بن قاسم بن عمر بن منصور- ابومحمّد الکنیة، واسطیّ الولادة، حلبیّ الاقامة والمدفن، از ادبای اوائل قرن هفتم هجرت وادیبی بوده شاعر نحوی لغوی فاضل . بعد از مسافرتهای بسیاری درحلب اقامت کرد، بتدریس نحو و لغت و فنون ادبیّه پرداخت ، مصنّفات نافعهٔ بسیاری دارد که ازآن جمله است :

۱- شرح التصریف الملوکی لابن جنی ۲- شرح اللمع لابن جنی ۳- شرح مقامات حریری که سه فقره شرح بدان کتاب نوشته یکی بترتیب خود مقامات ، دویمی بترتیب حروف تهجی ، سیمی با ترتیب دیگر **۴- کتاب فعلت و افعلت** واز اشعار او است :

دیباج خدك بالعذار مطرز	**برزت محاسنه و انت مبرز**
وبدت علی حسن الصبا لك روضة	**والغصن ینبت فی الریاض ویفرز**

لاتری من خیار دهرك خیرا	**فبعید من السراب الشراب**
رونق کالحباب یعلو علی الکأ	**س و لکن تحت الحباب الحباب**
عذبت فی النفاق السنة القو	**م وفی الألسن العذاب العذاب**

لفظ حباب اولی ودویمی در شعر دویم کف روی آب و دیگر مایعات و **حباب سیمی** بضم اوّل بمعنی مار است . **عذبت** فعلی است ازعذوبت بمعنی شیرینی وگوارائی. **عذاب اول** بکسر اوّل جمع عذب بمعنی چیز شیرین وگوارا و **عذاب دویمی** بفتح اوّل بمعنی معروف است. وفات قاسم درچهارم ربیع الاول ششصد وبیست وششم هجری قمری درحلب واقع گردید.

(ص۲۹۶ ج ۱۶ جم و ۷۵۹ ج ۱ س)

واسطی **محمد بن زید -** مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، از اکابر متکلّمین بغداد وتلمیذ ابوعلی جبائی سابق الذکر میباشدکه در زمان استادخود شهرت بی‌نهایت یافت ، اصحاب بسیاری داشته و هجویّهٔ اوراکه درحق نفطویه گفته در شرح حال نفطویه نگارش دادیم . نیز درحق اوگوید هرکس‌که طالب نهایت جهل باشد باید علم‌کلام ناشی وفقه داودبن‌علی ونحو نفطویه را فراگیرد چون نفطویه علاوه برمقام نفطویهی خود ، دارای‌کلام ناشی و فقه داودی میباشد اینك درغایة الغایات جهل است. از تألیفات واسطی است:

۱- اعجازالقرآن فی نظمه و تألیفه ۲- الامامة . وفات او در سال سیصد و ششم یا هفتم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۳۳۵ ج ۲ ذریعه و ۲۶۰ هب و ۲۴۵ف و سطر ۸ ص ۴۴ت)

واسطی **محمد بن علی -** درباب‌کنی بعنوان **ابن ابی الصقر** خواهدآمد .

واسطی **محمد بن قاسم** - واعظ، ملقب به **شمس الدین**، معروف به **واعظ واسطی**، ازمشاهیر شعرای عرب قرن هشتم هجرت میباشدکه بفقه واصول نیز اشتغال داشت، قرائات قرآنی را از احمد بن غزال فراگرفته ومهارت یافت، چندین **قصیده در قرائات عشره** نظم کرده و دربغداد درجامع محمد بن رشید وعظ میکرد، بسیار خوش صوت و بلندآواز بوده واز اشعار او است :

بدا البرق من جزوی فهاج حنینه	**وهبت صبا نجد فزاد انینه**
و غنی له الحادی بایام حاجر	**ففاضت بامطار الدموع جفونه**

وفات او بسال هفتصد و چهل و چهارم هجری قمری در واسط واقع گردید .

(ص ۴۶۶۲ ج ۶ س و ۱۴۳۳ ج ۴ دررکامنه)

واصل **بن عطا** - بعنوان **غزال واصل** نگارش یافته است .

واصل **ملامحمد**، بن درویش محمد لاهیجی ، جوانی قابل ومردمی سرشت عهد صفویه میباشدکه ازگیلان بتبریز رفته و مدتی از مقربین میرزا ابراهیم خان وزیر آذربایجان شد سپس بمشهد مقدس رفته وباملامحمدامین اسطرلاب ساز مباحثه داشتند ، اخیراً در اصفهان مشغول تحصیل شده واز او است :

درکار عقده بیشتر از اضطراب شد	افتد گره برشته چو پرپیچ و تاب شد
بی جوهران بتربیت آدم نمی شوند	شبنم بسوی گل نتواند گلاب شد

سال وفات ومشخص دیگری بدست نیامد وظاهر آن است که واصل تخلص شعری او بوده است.

(ص ۳۵۲ تذکرهٔ نصر آبادی)

واصلیه موافق آنچه تحت عنوان **غزال واصل** اشارتی رفت نام دیگرفرقهٔ معتزله میباشدکه اتباع واصل بن عطا هستند ویا خود یك شعبه ازآن فرقه است و رجوع بعنوان مذکور نمایند .

واضح **میرزا مبارك الله** - شاعر هندی خوش طبع وشیرین گفتار، اشعارش آبدار و بکلمهٔ **واضح** تخلص مینمود ، در قرن یازدهم هجرت

بسیار قلندرانه میزیست و از او است :

تا سوخت حسرت گل حسن تو جان ما آیینه‌دار برق بود آشیان ما
دل از تپش ز رفتن خود میدهد خبر آواز ما بود جرس کاروان ما
آیینهٔ جمال تو باشد خیال دل رنگ یقین ظهور کند درگمان ما

سال وفات ومشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص۳۰۷ مرآت‌الخیال)

واعظ دراصطلاح رجالی لقب حسین بن فتح و علی بن احمد و بعضی دیگر است .

واعظ **احمد بن ابی‌احمد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌القاص** خواهدآمد .

واعظ **حاج‌ملااسمعیل بن محمدجعفر**- بعنوان **سبزواری** نگارش یافته‌است.

واعظ **حاج ملاباقر** - از مشاهیر فضلای وعّاظ طهران عهد ناصرالدین شاه قاجار میباشدکه محل توجه عامّه بود ، درمجالس وعظ او ازدحام تمام می‌شد و مردم قبلاً جای میگرفتند، امتیاز عمدهٔ وی بجهت‌اجتناب ازمبالغه واغراقات خارج از عقل و وهم و قیاس و دور از فهم اغلب مردم‌بوده چنانچه این‌رویهٔ اغراق‌گوئی شیوهٔ بعضی از منبریها میباشد . کتاب **جنة النعیم فی‌احوال السیدعبدالعظیم** از او است . وفات او روز جمعه بیست و یکم ربیع‌الاول هزار و سیصد و سیزدهم هجری قمری درمشهد مقدّس‌رضوی واقع‌گردید. (اطلاعات متفرقه)



عکس حاج ملاباقر واعظ -۲۷

واعظ **حسین بن علی بیهقی** - بعنوان **کاشفی** نگارش یافته است.

واعظ **حاج‌آقا رضا بن‌علی‌نقی** - بعنوان‌**همدانی** خواهدآمد .

واعظ **جیلانی، ملاعبدالوحید بن‌نعمت‌الله بن یحیی**- استرآبادی جیلانی، عالم‌فاضل فقیه متکلّم مفسّر عارف صوفی‌المشرب، تألیفات‌نافعه

و ممتعهٔ او بسیار و اکثر آنها بزبان فارسی است :

۱- **الآیات البینات فی خلق الله تعالی الارض والسموات** ۲ تا ۶- **آیینهٔ غیب نما واثبات الشوق و اسرار التوحید و اسرار القرآن وانوار قدسیه** ۷- **انیس الواعظین** که سه فقره کتاب صغیر و کبیر ووسیط بهمین اسم دارد ۸- **تهذیب الاخلاق** ۹- **شرح مأة کلمة لعلی ع** ۱۰- **العروة الوثقی فی فضائل ائمة الهدی ع** ۱۱- **عز الاسلام فی بیان الجهاد** ۱۲- **فتح الباب** درشرح باب حادیعشر علامهٔ حلی ۱۳- **مقاصد العارفین فی الفکر والذکر والشکر والتوکل والتوحید** ۱۴- **منازل السائرین فی النیة والصدق والاخلاص** وغیر اینها که موافق نقل معتمد از ریاض العلما درحدود شصت تألیف بدو منسوب است. مخفی نماند صاحب ترجمه از رجال قرن یازدهم هجرت واز تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ ه ق = غلا) بوده وسال وفاتش بدست نیامد.

(متفرقات ذریعه وغیره)

واعظ **محمد بن ابی بکر بن رشید** - یا ابی بکر رشید بغدادی شافعی ، واعظ مشهور به **وتری**، ملقّب به **مجد الدین**، مکنّی به **ابوعبدالله**، از افاضل قرن هفتم هجرت و ناظم و مؤلف کتاب **الوتریات فی مدح افضل المخلوقات** است که گاهی **معدن الافاضات فی مدح اشرف الکاینات** نیز گویند . این کتاب در بیروت چاپ شده درفاس نیز بنام : **القصیدة البغدادیة فی مدح اشرف البریة** بطبع رسیده وآن بیست ونه قصیده میباشد درمدح حضرت رسالت ص که قوافی آنها بترتیب حروف هجا مرتّب ، اوّل ابیات آنها نیز موافق حرف قافیه ، هرقصیده حاوی بیست ویك بیت و بمواعظ ونصایح بسیار مشتمل ، حتی الامکان اکثر آنچه راکه دایر برسیرهٔ نبویّه و اطوار زندگانی آنحضرت است محتوی واز استعمال کلمات وحشیه و لغات غریبه اعراض کرده واوّل قصیده این است:

اصلی صلوة تملاالارض والسماء **علی من لــه اعلی العلــی متبوء**

بعضی از اکابر شرحی بهمین قصیده نوشته و ابن الوراق و بعضی دیگر هم تخمیس اش کرده اند. **وفات صاحب ترجمه** بسال ششصد وشصت ودویم هجری قمری واقع گردید. ناگفته نماند که درحرف **واو** از کتاب کشف الظّنون تحت عنوان: **الوترية قصيدة في مدح خير البرية** همین قصیده را با بسیاری از اوصاف مذکوره بهمین صاحب ترجمه نسبت داده ودرحرف

قاف نیز از همان کتاب گوید: **القصیدة الوتریة فی مدح خیرالبریة** از ابوبکر بن عبدالکریم (احمد خا) حلبی شافعی (متوفی بسال ۸۵۸ه ق = ضنح) است، این کلام صریح میباشد دراینکه قصیدهٔ وتریه دوتا بوده وناظم آنها نیز غیرازهمدیگر و زمانشان نیز مغایر است.

(کف وص ۱۹۰۹ مط)

واعظ محمد بن احمد - درباب کنی بعنوان **ابن سمعون** خواهدآمد.

واعظ محمد بن صبح - درباب کنی بعنوان **ابن السماك** خواهدآمد.

واعظ محمد بن فتح‌الله - قزوینی، ملقّب بـه **رفیع‌الدین** وگـاهی بـه **ملارفیع‌الدین** و یا **ملارفیع** هـم موصوف، از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجری، عـالمی بوده فاضل ادیب کامل شاعر ماهر، در اشعـار خود متخلّص به **واعظ** و بشهادت بعضی از فقرات تألیف منیف او **ابواب‌الجنان** در علم معقول نیز حظّی وافر داشت. درانشای نظمی و نثری هم کم‌نظیر ودر وعظ و خطابه بی‌نظیر بوده است. بالجملة واعظ قزوینی بفنون کمالات صوری ومعنوی آراسته، از اخلاق رذیله پیراسته، از شاگردان ملاخلیل قزوینی سابق‌الذکـر و مؤلف کتاب **ابواب‌الجنان** معروف است کـه بارها درایران وهند چاپ، در اخلاق وموعظه بی‌نظیر و **یك دیوان شعر هفت‌هزار بیتی** هم داشته واز او است:

خط شرع گـردیـده ناخـوان ازآن | کـه گنجیده غیری چـو مو در میان

از هیچکس بجز دو زبـانی ندیده‌ام | خلق‌زمانه‌را همه‌گویا زبان یکی‌است

بزمین بـرد فـرو خجلت محتاجانه‌ام | بی‌زری‌کرد بمن‌آنچه بقارون زرکرد

وفات واعظ قزوینی بسال هزار و هشتاد و نهم هجری قمری واقع‌گردید. مخفی نماند واعظ تصمیم داده بودکه کتاب مذکور ابواب‌الجنان را بعدد درهای بهشتی بهشت باب کند و برای هربابی یك مجلّد تألیف نماید و بهمین جهت‌آن را ابواب‌الجنان نام کرد ودر تعقیب مرام مذکور خود مجلّد اوّل آنراکـه بجملهٔ **بهترین مقالی** آغاز شده در عهد

شاه‌عباس ثانی صفوی (۱۰۵۱-۱۰۷۷ه‍ ق = غنا - غعز) خاتمه داد، مجلّد دویمی آنرا نیزکه اوّلش جملهٔ زلال مقالی‌که از چشمه‌سار دل بجدول زبان جاری بوده و درمصارف عمرشریف است درعهد شاه سلیمان صفوی بپایان رسانید دیگر اجل‌حتمی مهلتش‌نداد، بعد از وفات او فرزندش ملامحمدشفیع بختم و تألیف مجلّدات دیگر پرداخت . او نیز که درجامع قزوین بجای پدر والاگهر خود وعظ میکرده است عالمی بوده عابد صالح زاهد واعظ و زمان وفاتش بدست نیامد . ظاهر امل‌الآمل‌که درتاریخ هزار ونود وهفتم تألیف و اورا از معاصرین خود نوشته‌آنکه درهمین تاریخ درقیدحیات‌بوده بلکه‌بقرینهٔ تتمیم مجلّدات ابواب‌الجنان‌که عادتاً مدتی مدید را لازم دارد توان گفت‌که چند سال از اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده باشد . بهرحال ازاشعار او است :

نتوان شناخت نیك و بد هرسرشت را هرگزکسی نخوانده خط سرنوشت را

(ص۲۶۰هب و۷۶ج۱ذریعه و۴۰۹ض و۱۷۱ و۱۷۳تذکرهٔ‌نصرآبادی و۴۶۲ج۶س وغیره)

واعظ **محمد بن قاسم** - بعنوان **واسطی محمد بن قاسم** مذکور شد .

واعظ **مظفر بن‌ابوالحسن** - بعنوان **عبادی مظفر** نگارش یافته‌است.

واقدی **محمد بن‌عمر بن واقد** - قاضی اسلمی ، مدنیّ الـولادة ، واقدیّ الشّهرة ، ابوعبدالله‌الکنیة ، بغدادیّ النشأة ، والمدفن والاقامة،

از مشاهیر قدمای مورّخین اسلامی میباشدکه بسیار جلیل‌القدر ، درفتوحات وغزوات و و طبقات و سِیَر باخبر، درحدیث و اختلافاتی‌که درفقه وحدیث و احکام واخبار وقوع یافته خبیر بود . شش صندوق‌که هرصندوقی را دومرد میتوانست بردارد‌کتاب داشته و میگفته است کتاب همه‌کس از حفظش بیشتر است برعکس من‌که محفوظاتم ازکتابم فزون‌تر است. او از ثوری و مالك بن‌انس ودیگرمشاهیر وقت روایت‌کرده واز روایات او است‌که وجود مقدّس حضرت علی‌بن ابیطالب ع ازمعجزات‌حضرت رسالت‌ص میباشد مثل عصای موسی و مرده زنده‌کردن عیسی ع .

ابن‌الندیم‌گویدکه واقدی شیعه وحسن‌المذهب والعقیدة بوده و لکن طریق تقیه

را میپیموده است . مأمون عباسی نسبت بوی عنایتی بی‌نهایت داشت ، در لوازم اکرام و انعام او فروگذاری نمیکرد ، مدّتی بقضاوت سمت شرقی بغدادکه موسوم به رصافه میباشد (و از آن‌روکه منصور برای پسرش مهدی تعمیرش‌کرده عسکر مهدی نیزگویند) منصوبش داشت تا روز دوشنبه یازدهم ذیقعده یا ذیحجه سال دویست و ششم یا هفتم یا هشتم یا نهم قمری در هفتاد و هشت سالگی در همانجا وفات یافت و درمقابر خیزران مدفون‌گردید واز تألیفات او است :

۱- اخبارالحبشة والفیل یا **امرالحبشة ۲- اخبار مکة ۳- ذکرالقرآن ۴- غلط الرجال ۵- فتوح افریقیه**که درتونس چاپ شده‌است **۶- فتوح‌الامصار ۷- فتوح‌الجزیرة**که در هامبورگ چاپ شده است **۸- فتوح‌الجزیرة والعراق والعجم**که در مصر چاپ شده است **۹- فتوح** یا **فتوحات‌الشام**که دربمبای و قاهره وکلکته چاپ شده است **۱۰- فتوح‌العجم**که درهند چاپ شده است **۱۱- فتوح‌العراق ۱۲- فتوح مصر والاسکندریة**که درلیدن چاپشده است **۱۳- کتاب‌الترغیب فی‌علم‌القرآن ۱۴- کتاب‌ضرب‌الدنانیر والدراهم ۱۵- کتاب الطبقات ۱۶- المغازی**که درکلکته وبرلین با مقدمه وشروح‌انگلیسی‌چاپ‌شده‌است **۱۷- مقتل الحسین ع ۱۸- مولدالحسن والحسین ع .**

تبصره وعبرت از مروج‌الذهب نقل است‌که واقدی دونفر صدیق صمیمی داشت، یکی از ایشان هاشمی وبا واقدی بمنزلهٔ یك نفس بوده‌اند تا در روز عیدی زن واقدی ازکهنگی لباس‌بچه‌هایش‌که درمقابل لباس تازهٔکودکان دیگر وسیلهٔخجلت وشرمندگی است شکایت کرده و خواستارگردید بهرنحوی‌که باشد بلکه برای ایشان ساز و سامانی تهیه نماید واقدی نیز باتکال‌آن اتّحاد و یگانگی بواسطهٔ کتابت بهمان صدیق هاشمی اظهار مطلب نمود هاشمی نیز یك‌کیسهٔ سربمهرکه حاوی هزار درهم‌بوده بدو فرستاد ، درعین حال‌آن صدیق سیّمی نیز نامه‌ای مشعر برشکایت از تنگدستی بواقدی فرستاد واقدی نیز باقتضای صداقت ایثار نموده و اورا برنفس خود مقدّم داشت وهمان‌کیسه را بدان صدیق سیّمی فرستاد خودش از خجلت زن (آه‌آه) در مسجد بسربرد ، تا بعد از برگشتن بخانه‌آن زن مردانه خصال نیزکار شوهرش را تحسین‌کرد درهمان‌دم‌آن صدیق هاشمی وارد و حقیقت قضیه را استفسار نمود ، بعد ازکشف واقع اظهار داشت درهمان

حال‌که‌کیسه را بواقدی فرستاده خودش چیزی غیراز‌آن‌کیسه نداشته ولکن اورا بنفس خود مقدّم‌کرده است بجهت‌انجام ضروریّات خود چیزی دایر برتنگدستی بهمان‌صدیق سیّمی نوشته و اوهم نفس‌آن صدیق هاشمی را بنفس خود مقدّم داشته و عین کیسه را بدو فرستاده است . درنتیجه مکشوف گردیدکه سه نفر صدیق جانی و صمیمی با همان کیسهٔ پربرکت وظائف‌لازمه ایثار و مواسات وصداقت را معمول داشته وبازکیسه درجای اصلی اوّلی خود باقی مانده است پس صد درهم ازآن‌کیسه بزن واقدی داد وبقیه را هم مابین سه‌نفر صدیق مذکور سه قسمت نمودند . چون این‌قضیه بسمع مأمون رسید هفت هزار دینار بدیشان بخشیدکه هزار دینارش مال زن واقدی باشد و بقیه هم اثلاثاً بسه نفر صدیق مذکور عایدگردد . باید اثر حسن نیّت وصفا وصداقت را دید وعبرت‌گرفت و ذخیره و دستور اخلاقی نمود .

(ص ۶۹۵ت و ۲۶۰هب و ۸۳ ج ۲ کا و ۱۴۴ ف و ۲۷۷ ج ۱۸ جم و ۱۹۰۷ مط و ۴۶۶۳ ج ۶ س و ۱۴۶ ج ۲ ع و متفرقات ذریعه وکف وغیره)

واقفه یا **واقفیه** دراصل بحکم معنی لغوی اصلی ، نام عمومی هرفرقه‌ای‌میباشد که دریکی از مسائل امامت متوقف مانده وبهیچیك ازطرف نفی و اثبات دیگران اظهار نظر نمیکرده‌اند، مثلاً کسانی راکه درحضرت علی ع توقف‌کرده و بیازده امام دیگر معتقد نبوده‌اند، یا شش امامی بوده ودرحضرت امام صادق ع توقف کرده و بشش امام دیگر بعد از او معتقد نبوده‌انـد و هکذا کسانی راکه بعد از وفات امام حسن‌عسکری ع درامامت برادرش جعفر وفرزندش حضرت حجة‌بن‌الحسن‌ع توقف کرده و امامت هیچکدام را قبول نداشته‌اند **واقفه** مینامیدند . همچنین‌کسانی راکه در افضلیّت حضرت علی ع برسایر صحابه ویـا عکس‌آن توقف کرده و بهیچ‌یك از طرفین اظهار نظر و عقیده نمیکردند **واقفه** میگفته‌اند . ولی دراصطلاح علمای‌کلام و رجال ، نام خصوصی فرقه‌ایست هفت امامی ، از فرق شیعه‌که در امامت حضرت امام‌موسی‌کاظم‌ع توقف‌کرده‌اند بدین‌معنی‌که امامت‌را درآن‌بزرگوار ختم داده وآن‌حضرت‌را خاتم‌الائمة

و امام حیّ غایب مهدی منتظرش دانند ویا بزعم بعضی از ایشان آن‌حضرت مرده و لکن درآخرالزمان مبعوث خواهد شد وپنج امام بعداز اورا دردعوی امامت منسوب بضلالت داشته و بزعم بعضی ایشان اصلاً دعوی امامت نکرده‌اند و همه‌شان قضات وخلفای حضرت امام موسی کاظم ع بوده‌اند . جمعی از ایشان حبس آن‌حضرت را نیز اساساً منکرند و بمجرّد خیال وحس ظاهری حمل‌کرده وگویند خودش غایب بوده و **محمد بن بشیر اسدی** را نیز خلیفهٔ خودش کرده بوده است، بهمین جهت ایندسته از واقفه را **بشیریه** و **موسویه** هم‌گویند چنانچه تمامی فرقهٔ واقفه را بمناسبتی بس روشن **ممطوره** نیز نامندکه صفت لفظ کلاب محذوف است (یعنی سگهای باران دیده) یا خود **ممطوره** بزعم بعضی دسته‌ای است‌که درحیات وممات حضرت‌امام‌موسی کاظم ع متردّد هستند وکسانی‌راکه قاطع بحیات آن‌حضرت میباشند **واقفیه** گفته وگروهی راکه قاطع بوفاتش هستند **قطعیه** نامند، بنابراین ممطوره غیراز واقفیّه میباشند .

واقفه درصورت اطلاق و عدم قرینه در اصطلاح کلامی و رجالی منصرف بهمان فرقهٔ هفت‌امامی مذکورفوق‌میباشد ودرجایی‌کدفرق‌دیگررا اراده‌نمایند نصب‌قرینه‌میکنند مثل واقفه برعلی یا برامام صادق و مانندآنها . **سبب ظهور مذهب واقفی** و اخبار بسیار وارده درکفر و الحاد و زندقه و مذمّت ایشان را موکول بکتب رجالیّه و دیگر کتب مربوطه میدارد .

واقفی هریك از افراد فرقهٔ واقفهٔ مذکور فوق است و شاید در بعضی موارد بجهت دیگر **واقفی** بگویند چنانچه لقب واقفی داشتن هرمی بن عبدالله اوسی در اصطلاح رجالی بجهت انتساب او بجدّ هفتمش‌که لقب واقف داشته میباشد .

والبی }
والبیه } **اولی** لقب رجالی علی بن ربیعه و عمران بن زائده ، **دویمی** نیز لقب زنی حبابه نام است‌که در باب کنی بعنوان **ام‌الندی** خواهدآمد .

واله

جمالا شیرازی - از ادبای قرن یازدهم هجری و شاگرد میرعماد قزوینی (متوفی بسال ۱۰۲۴ه ق = غکد) میباشدکه خطّی خوب وطبع شعر هم داشت، بهندوستان رفته و بامرا پیوسته وهمدرآنجا وفات یافته وازاواست:

گل روی تو مطلع عیـد است | شام زلف تو صبح امید است
زیـر تیغ تو خـواب می بردم | سایـهٔ تیغ سایـهٔ بیـد است

سال وفاتش بدست نیامد وظاهر آن است که **واله** تخلّص شعری او و**جمالا** هم لقب مشهوری او بوده که از لقب یـا نام اصلیش **جمال‌الدین** اشتقاق یـافته و احتمال دیگری هم هست چنانچه برادرش محمد ملقّب بشمس‌الدین ، به **شمسا** شهرت داشته است .

(ص۲۸۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

واله

علیقلی‌خان - معروف به **شش‌انگشتی** بن‌محمدعلی‌خان بیگلر بیگی بن مهرعلیخان ابن فتحعلی‌خان یا قرا حسن ، از طائفهٔ لزگی ، عباسیّ النسب، داغستانیّ الاصل، اصفهانیّ المولد والمنشأ، ازشعرای اواسط‌قرن‌دوازدهم هجرت میباشدکه بهردو زبـان ترکی و فارسی شعر میگفت ، از امرای صفویّه بوده تا بسال هزار و صد و چهل و چهارم هجرت در غلبهٔ افغان برصفویّه بهندوستان رفت ، با امیرغلامعلی‌آزاد بلگرامی‌سابق‌الذکرمعاشرت‌داشته ونزد محمدشاه بن‌جهانشاه‌حکمران دهلی (۱۱۳۰-۱۱۶۱ه ق = **غقل- غقسا**) تقرّب‌یافته و **ریاض‌الشعرا** را تألیف داد وبسال هزار و صد و شصت و پنجم یا نهم یا هفتادم هجری قمری درگذشت. بنا برسیّمی‌جملهٔ **واله برحمت پیوست** = **۱۱۷۰** مادّهٔ تاریخ‌او میباشد واینکه درمجمع‌الفصحا تاریخ‌وفات اورا ۱۲۶۵ (هزار و دویست و شصت و پنج) نوشته از اشتباه‌کاتب است. **یك دیوان شعر چهارهزار** بیتی وکتاب **ریاض‌الشعرا** که حاوی‌شرح‌حال دوهزار وپانصدنفرازشعرامیباشداز آثارقلمی واله‌بوده ویك‌نسخه ازریاض درکتابخانهٔ ملی‌طهران موجود وازاشعاراو است:

حسن ز هرجا کشد دامن ناز برزمین | عشق بپای او نهـد روی نیاز برزمین

چاك میشد ببرت جامهٔ تقوی چون من | گر تو هم میشدی ای شیخ‌گرفتار کسی

نیز از اشعار ترکی او است :

زلفی‌سنبل‌یوزی‌گل دلداردن آیریلمشام | بلبـل شوریـده‌ام گلزاردن آیریلمشام
منع‌ایتمه شمع‌تك گرآه چکسم آغلاسام | کیم من بیچاره ناصح یاردن آیریلمشام
گلبنم **واله** کیم‌آیردی بهاریمدن‌خزان | یاقوروق‌نخلم‌که‌برگ و باردن‌آیریلمشام

ناگفته نماندکـه امیرشمس‌الدین فقیر سابق‌الذکر بامر و اجازهٔ واله یك مثنوی خوبی دایر برداستان او و معشوقهٔ ذیل او درسال هزار و صد و شصتم هجرت نظم کرده و یك نسخهٔ خطّی مذهّب عجیب‌الاسلوبی ازهمین مثنوی (که دراوّل‌جمادی‌الاخرهٔسال‌مذکور بقلم نستعلیق محمدرضا درشهر شاه‌جهان‌آباد هند نوشته شده) درکتابخانهٔ شخصی‌آقای **میرزا جعفر سلطان‌القرائی** موجـود ودر اوّل وآخرآن چند ورق از اشعار خود والهکـه اغلب‌رباعیّات‌طریفهٔ‌اواست بخط‌خودش‌مرقوم وازآن‌جمله دربارهٔ‌معشوقه‌اش‌خدیجه‌سلطان که دخترعمویش حسنعلی بنت مهرعلی نیز بوده‌گوید :

از دختر عمّ خویش دارم فریـاد | زان ظالم جـورکیش دارم فریاد
فریادکسان بـود ز بیگانه و من | پیوسته زقوم وخویش دارم فریاد

واله ز فراق روی جانـان مردم | درهند غریب وزار وحیران‌مردم
نگذاشت اثر ز هستیم مهررخش | مردم ز غـم **خدیجه سلطان** مردم

جانانه‌مرا بی‌سروسامان‌کرده‌است | آشفته‌ام‌آن‌زلف‌پریشان‌کرده‌است
گفتی‌کـه ترا کـرده چنین آواره | آواره مرا **خدیجه‌سلطان**کرده‌است

این‌نامه نه‌نامه راحت‌جان‌منست | مکتوب نگار سست پیمان منست
آن‌چیزکزان به نبودآن من‌است | یعنی خبر **خدیجه سلطان** من‌است

از این قبیل بسیار است و نیز دربارهٔ خدیجه‌سلطان بزبان ترکی گوید :

توشداگوردیم‌خدیجه‌سلطان بیگمی | یوزی‌گل و زلفی‌عنبرافشان بیگمی

قمری تکی ناله ایلرم کوکو دیپ   ایترمیشم‌اول سرو خرامان بیکمی

لعل کیمی قان دل فکاریمی قیلیپ   زلفی کیمی تیره روزگاریمی قیلیپ
قاشی کیمی خم تن نزاریمی قیلیپ   گوزی کیمی خسته‌جان زاریمی قیلیپ

خدیجه‌سلطان مذکور نیز تحصیل‌کرده و دارای قریحهٔ شعری صافی بود ، هفت بیت از اشعار او بخط خودش روی‌کاغذی زرددرنگ وچندی ازآنها نیز روی کاغذی سبزرنگ نوشته شده وهریکی را حاشیهٔ یك صفحه ازمقدمهٔ مثنوی مذکور پهلوی خط خود واله با طرزی شیك و دلچسبی الصاق‌کرده‌اندگویا بمرام‌اینکه اقلاً وصل اثری و خطّی این دوعاشق و معشوق مبتلا بفراق ، عوض وصل عینی و خدّی ایشان باشد و در بالای کاغذ زرددرنگ‌فوق‌این‌جمله: **هولراقمته‌خدیجه‌سلطان داغستانیه‌عباسیه**میباشد وازاشعار آن‌است:

من ساقیم و شراب حاضر   ای عاشق تشنه ، آب حاضر
آب است شراب پیش لعلم   هان لعل من و شراب حاضر
باحسن من‌آفتاب هیچ است   اینك من و آفتاب حاضر
گفتی سخنم خوش‌است یا قند   گر فهم کنی جواب حاضر

دربالای‌کاغذ سبزرنگ فوق نیز این‌جمله : **هولراقمته خدیجه‌سلطان داغسیانیه** وسه‌رباعی بوده و ازآنها است :

افسانهٔ درد من اگر گوش کنی   از لیلی و داستانش خاموش کنی
ور قصّهٔ عشق ابن عمّم شنوی   مجنون و حکایتش فراموش کنی

درآخرهمین‌کاغذسبزهم‌این‌جمله: **تحریرا فی‌شهرالفراق وسنةالاشتیاق‌آه ازفراق‌آه‌ازفراق** بوده و کلماتش ظاهر است در اینکه او نیز نسبت بپسر عموی مذکور خود عشق مفرط داشته و معاشقه از طرفین بوده است باری بعد از اعتذار از اطناب بعضی از اشعار و رباعیّات حکیمانه و ذوقی و عرفانی واله را نیز می‌نگارد :

دارم سخنی نهان و میگویم فاش   گوسینه‌بکَن‌ْ زاهد و رخساره‌خراش

یاری‌که بهیچ جا همه عمر ندید / بالله‌که من بدیدم اندر همه جاش

واله همه عمر در تب و تاب بزیست / گویم بتو کاین‌همه تب وتاب زچیست
در عشق تواش سرکه نمیباید هست / در راه تواش پای‌که میباید نیست

زاهد نکنم خدای نادیده سجود / بنمای بمن اگر توانیش نمود
باآنکه بمال دیدهٔ احول خویش / تا من بتو بنمایمش ای‌گبر عنود

نه هرکه‌کرد علی نام ، حیدری داند / نه هرکه گشت محمّد ، پیمبری داند
نه هرصحابه‌شود زاهل‌بیت‌چون‌سلمان / نه هرکه روی نبی دید بوذری داند
نه هرکه تکیه‌کند بروسادهٔ دولت / طریق سروری و رسم مهتری داند
نه هرنهال‌که افراخت قد بطرف چمن / چو سرو قامت یارم صنوبری داند
نه هرکه‌زلف وخط وخال‌باشدش واله / طریق یاری وآیین دلبری داند

(ص ۵۵۸ ج۲مع و۴۶۷۰ ج۶س و ۳۳ ج ۴ ذریعه و ۲۶۳ض وغیره)

واله

آقا محمدکاظم‌اصفهانی - از اعیان ادبا و شعرای اصفهان میباشد مدتی در عراق عرب بتحصیل کمالات پرداخته پس بوطن خود مراجعت کرد و مورد تکریم و احترامات فوق‌العادهٔ حاج محمدحسینخان نظام‌الدولهٔ صدر اصفهانی (که از مردان نیکوکار روزگار و ازطرف فتحعلی شاه قاجار حکومت اصفهان را داشته) گردید ، یك تکیهٔ مخصوص ظریف و قشنگی بنام **والهیه** برای او تأسیس یافته واز اشعار او است :

از مردم زمانه دلا مردمی مخواه / دیونـد و دیوراروش آدمی مخواه
نام وفا و محرمی اندر جهان مبر / ازدل‌وفامجوی وزدل‌محرمی‌مخواه
از حقّهٔ سپهر وز مینای روزگار / داروی انبساط و می خرّمی مخواه

با من چو جفا است کار یارم چکنم / با یار وفا است چون شعارم چکنم

چـون نیست جفا بـاختیارش چه‌کند   چـون نیست وفـا بـاختیـارم چکنم

واله بسال هزار و دویست و بیست و نهم هجری قمری در اصفهان درگـذشت و درمرقد مخصوصی‌که در وسط صحن تکیهٔ مزبور ساخته‌بودند مدفون شد ودر روی مرقدش یك سنگ مرمر ممتازی نصب‌کردند وخودش برروی‌آن‌سنگ‌شرحی درعقائدحقـهٔ‌اثنی‌عشریه و وصیـت مردم بترك لذات و شهوات دنیوی درحال مرض موت بعربی با خط تعلیق کـه بسیار ممتاز بوده نوشته و درضمن‌آنها یك شعر فارسی در توحید و یکی دیگر هم در خلوص معرفت خود مندرج ساخته است:

ای چشم خرد عاجز، ازدیدن ذات‌تو   پنهان تری ازپنهان با اینهمه پیدائی

تراخواهم‌نخواهم‌رحمتت،گرامتحان‌خواهی   درِ رحمت برویم‌بند ودرهای بلا بگشا

واله‌دارای‌دیوانی مشتمل‌برقصائد وغزلیات و رباعیات ومقطعات‌بوده ویك‌مثنوی‌هم‌دارد که شمارهٔ ابیات‌آن درحدود پانصد ودو بیت میباشد ویك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ۴۲۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است.

(انجمن خاقان وص ۵۵۹ ج۲ مع و ۶۹۶ ج ۲ فهرست‌کتابخانه)

والی **حاج ملاجعفر استرآبادی** - بعنوان **شریعتمدار** نگارش داده‌ایم .

وامق و عذراء[1]

وامق **حاج میرزا حسین** - ذیلاً ضمن شرح حال **وامق میرزا محمدعلی** بن میرمحمدباقر اشاره خواهد شد .

۱- **وامق و عذرا** - بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام وامق نام شخصی موهوم و خیالی میباشدکه عاشق عذرا نامی بوده و داستـان وامق و عذرا مشهور (مثل داستان مجنـون و لیلی) و ازطرف شعرای‌بسیاری نظم ومشهورترین‌آنها منظومهٔ فرخاری است. نگارنده‌گوید ادیب معروف رفعت شیروانی و عنصری مشهور نیز داستان وامق و عذرا را نظم‌کرده‌اند و ظاهر اینها حقیقی بودن این قصه است .

وامق

محمد اخلاص‌خان - از شعرای فارسی زبان قرن دوازدهم هجری هندوستان میباشدکه دراصل بت‌پرست بود، عاقبت بشرف اسلامی مشرّف ودرسلك مستخدمین اورنگ زیب‌عالمگیرشاه(۱۰۶۸-۱۱۱۸ه ق= **غسح - غقیح** منسلك شد ، در خردسالی بشعرگفتن حرصی قوی داشته لکن اخیراً در تحصیل علوم و فنون متنوعه مساعی جمیله بکار می‌برد واز اشعار او است :

از تپش آسودن دل شاهد مرگ دل است — نبض‌ازجنبش‌چوآسایدرگ‌خواب‌فنااست

(ص ۴۶۷۲ ج ۶ س)

وامق

آقا محمدصالح - از نجبای شعرای اصفهان عهد فتحعلی‌شاه‌قاجار میباشدکه با نسانیّت و اخلاق‌فاضله معروف بود، باتجارت امرار معاش میکرد و **دیوانی قریب بچهارهزار** بیتی دارد و از او است :

گشت‌دیوانه ویك‌سنگ‌نخورداز‌طفلی — کس بحسرت نبرد چون دل دیوانهٔ ما

حکایت غـم او گفت بـا صبـا **وامق** — فغـان‌که حـاصل عمر عزیز داد بباد

سال وفاتش بدست نیامد . (انجمن خاقان)

وامق

میرمحمدعلی (مدرس) **ابن‌سیدمحمد** - ذیلاً درضمن‌شرح‌حال‌وامق میرزا محمدعلی بن میرمحمدباقر مذکور است .

وامق

میرزا محمدعلی بن میرمحمدباقر- حسنی حسینی یـزدی ، ادیب شاعر، متخلّص به **وامق** ، از شعرا و فضلای قرن سیزدهم‌هجری عهد فتحعلیشاه قاجار بوده و اوائل دورهٔ محمد شاه را نیز دیده است . ازآثار قلمی او **تذکرهٔ میکده** میباشدکه شرح حال شعرا بوده وآن را **آشیانهٔ میکده** نیزگویند . صاحب ترجمه درسال هزار و دویست وپنجاه وپنجم هجری قمری درگذشت وازاشعار او است:

بماحسرتکشان‌کزوصل‌نگشودی‌دری‌هرگز — کنون ازحسرت‌مردیم چاك‌پیرهن بگشا

گر داد نیابـد ز تـو بیـداد توان کـرد — آن راکه زیادش نروی یـاد توان کرد

میرزا یحیی‌یزدی پسر وامق نیز ادیبی‌بوده فاضل شاعر، متخلّص به **فدائی**که درسال‌هزار

و دویست و هشتاد و دویم هجرت بمرض وبا درگذشت واز اشعار او بدست نیامد.

مخفی نماندکه صاحب ترجمه میرزا محمدعلی وامق غیرازمعاصرش **میرمحمدعلی مدرس** ابن سیدمحمد میباشدکه او نیز از فضلای علما و شعرای یزد و تخلّص شعری او نیز **وامق** بود ، در سال هزار و دویست و چهلم هجرت درگذشته واز تألیفات او است : **حاشیهٔ تفسیر صافی وحاشیهٔ شرح لمعهٔ شهید ثانی** وغیرها و همچنین صاحب ترجمهٔ فوق غیراز دایی‌زادهٔ هم‌نام وهم‌شهری دیگرش **میرزا محمدعلی مدرس** یزدی‌حسینی، متخلّص به **حیران** است‌که درسال هزار و دویست و پنجاه و پنجم هجرت (که سال وفات صاحب ترجمه‌است) درقید حیات بوده و خود صاحب‌ترجمه شرح حال اورا هم درتذکرهٔمیکدهٔ مذکور فوق نگاشته است .

در انجمن خاقان گوید : **حیران میرزا محمدعلی** از فضلای یزد ، بحدّت ذهن و خلق خوش موصوف ، درمدرسهٔ **مصلّی** بتدریس مشغول ودر ادبیّات عربی وفارسی بهرهٔ وافی داشته واز او است:

خیالت الفتی دارد بویران خانهٔ دلها — نمیدانم‌چه‌میجوید‌ازاین‌ویرانه‌منزلها

ترسم این‌بخت‌که‌کرد ازدلت‌آواره‌مرا — رفته باخود برد از یاد تو یکباره مرا

در هرچمن‌که مرغ دلم‌آشیانه ساخت — چرخش بیاداد وخزان‌را بهانه‌ساخت

بعد از این جمله گوئیم ظاهرکلام آیتی در تاریخ یزد آنکه میرزا محمدعلی مدرّس متخلّص به‌حیران همان میرمحمدعلی مدرّس متخلّص به وامق مذکورفوق‌بوده واختلاف تخلّص نیز بحسب اختلاف زمان میباشد چنانچه‌گوید وامق میرمحمدعلی مدرّس‌یزدی ابن سیدمحمد بن سید مرتضی‌که نسبش با سی وهفت واسطه بحضرت‌امام‌حسن مجتبی‌ع موصول و تخلّص شعریش **وامق** بوده وگویا درابتدا **حیران** تخلّص داشته و بعداً به **وامق** تغییر داده‌است او نخستین‌کسی میباشدکه دریزد بسبب‌تدریس درمدرسهٔ اسحقیّه ملقّب به **مدرس**گشت ، بسیار دانشمند وخوش‌قریحه ودرعهد فتحعلی شاه دریزد مشار بالبنان

بود ، در سال هزار و دویست و چهلم هجرت درگذشته و درهریك از نظم و نثر ماهر بوده و از او است :

زیك‌کرشمه چنان برده ساقی ازهوشم — که‌گشته هستی‌خویش ازنظر فراموشم

چه چشم بود خدایا کـه طرفـةالعینی — ببرد هوشم و بگذاشت مست ومدهوشم

چو حلقه چشم زدر برندارمت ز صفا — که لطفهات کمین حلقه‌ایست درگوشم

متاع اگر دوجهان است نیم جو نخرم — بهـا اگر همه جـان است باز نفروشم

بجز وصال تو از بخت خود نمیخواهم — بغیر عهـد تو در عهـد کس نمیکوشم

در تاریخ یزد بعد از این جمله گوید : **وامق دیگری** در خاندان مدرّس بوده‌که نامش **حاج میرزا حسین** و طبعی متین داشته و تذکره‌ای بنام **میخانه** نوشته واز او است:

کمـال عشق را پروانـه دارد — که هیچ‌ازسوختن‌پروا، ندارد

چنان‌دردیده‌اش‌خوارم‌که‌میدانم‌پس‌ازمردن — اگررویدگُلم ازگِل‌بچشمش خارمیآید

دیگر چیزی از زمان وفات و مشخّصات دیگرش ذکر نکرده است .

(ص۲۴۲ و۳۴۰ تاریخ‌یزد)

واواء **محمدبن‌احمد** - (یا محمد)**غسانی**ّ القبیلة، **دمشقی**ّ البلدة، **ابوالفرج** الکنیة ، **واواء** اللّقب‌که در بدایت حال میوه‌فروشی میکرد ، درمیدان خربزه‌فروشان دمشق باین شغل اشتغال داشت ، ضمناً شعر هم میگفت تاآنکه از صفای قریحه از مشاهیر شعرا شد ، اشعارش فصیح و ملیح و محل رغبت عامّه‌گردید و از او است :

قالت و قد فتکت فینا لواحظها — لم ذا اما لقتیل الحب من قود

و اسبلت لؤلؤاً من نرجس وسقت — وردا وعضت علی‌العنـاب بالبرد

انسانة لوبـدت للشمس ماطلعت — من بعد رؤیتها یـوما علی احد

کانما بین غابـات الجفون لهـا — اسدالحمام علی‌طرق‌الهوی رصدی

واواء از شعرای سیف‌الدولهٔ حمدانی ، **دیوانش‌معروف** ودرلیدن چاپ ، وفاتش درسیصد و نودم هجرت واقع‌گردید .

(ص۲۵۴ ج۲ع و۴۶۷۹ ج۶س)

وتری **احمد بن‌محمد - وتری** موصلی بغدادی، شافعی المذهب، رفاعی المسلك ، ازعرفای‌نامی قرن دهم هجرت میباشدکه بسیارصالح و متّقی بود ، چندین مرتبه حج‌کرده و درحرم نبوی ص درس میگفت ، مرجع‌استفادهٔ جمعی وافر بوده و مریـدان بسیار داشت ، اخیراً خلوت گزیـده **وکتاب مناقب‌الصالحین** را تألیف داد واخیراً آنرابنام **روضة‌الناظرین** ملخّص‌کرد. همین‌روضه درقاهره چاپ‌شده است و وفاتش مابین دوسال نهصد و هفتادم یا هشتادم هجرت در قاهره واقع و درقرافه مدفون گردید وکراماتی هم بدو منسوب دارند . (ص ۱۹۱۰مط)

وتری **محمد بن‌ابی‌بکر-** بعنوان **واعظ** مذکور شد .

وثنی لقب رجالی **محمد بن عباده** است .

وجدی **محمدفرید -** بعنوان **فرید وجدی** نگارش یافته است .

وجیبی لقب رجالی عثمان بن حامد و موکول بدان علم شریف است .

وجیه **مبارك بن‌سعیدالدین-** درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد.

وجیه‌الدولة **ذوالقرنین -** درضمن شرح حال ناصرالدولة حسن مذکور شد .

وجیه‌الدین **عبدالرحمن -** درباب‌کنی بعنوان **ابن‌الدیبع** خواهدآمد .

وجیه‌الدین **مبارك‌بن سعیدالدین-** درباب‌کنی‌بعنوان **ابن‌الدهان** خواهدآمد .

وجیه‌الدین **منصور بن سلیم -** بعنوان **اسکندری** مذکور شده است .

وجیه‌صغیر **ابراهیم بن مسعود بن حسان -** نحوی بغـدادی ، از اهل رصافهٔ بغداد ، در ذکاوت وقوهٔ حافظه اعجوبهٔ زمان بود.کتاب سیبویه ودیگرکتب ادبیّه را حفظ‌کرد، درمقابل معاصرش مبارك بن‌سعیدکه استادیاقوت‌حموی وبه **وجیه‌کبیر** مشهوربوده او نیز به **وجیه‌صغیر** شهرت یافت و بسال پانصد ونودم هجرت درجوانی‌درگذشت. یاقوت‌گویدکه اگرعمرش امتدادمییافت ازآیات‌الهیّه میبوده است.

(ص۴ ج۲جم)

وجیه‌کبیر **مبارك** - همان **وجیه‌الدین مبارك** مذکور فوق است .

وجیهی لقب رجالی **عمر بن موسی** و موکول بدان علم شریف است.

وحدت **حکیم عبدالله** - بعنوان **راغب قمی** نگارش یافته است .

وحشت **شیخ محمدامین** - از شعرای قرن یازدهم هند میباشدکه بسیار نکته‌پرداز ، دارای فضائل ظاهری و باطنی ومرجع ارباب حاجات و وسیلهٔ خیرات بود وبه **وحشت تخلص** مینموده است:

الهی شور محشرکن دل دیوانهٔ ما را عبارت آشنا کن معنی بیگانهٔ ما را

ز سوز دل نفس را پرتو برق تجلّی ده بخون شعله رنگین‌کن پر پروانهٔ ما را

غم روزی نماند گر قناعت آبرو بخشد چوگوئی‌قطره‌ای‌کافی‌است‌آب‌ودانهٔ‌ما را

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۳۰۸ مرآت‌الخیال)

وحشی‌بافقی از شعرای ایرانی عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق= ظل - ظفد) میباشدکه مدّاح او و از شاگردان شرف‌الدین علی بافقی سابق‌الذکر بوده و ازآثار قلمی او چندین مثنوی میباشد :

۱- **خسرو و شیرین** ۲- **خلدبرین** درمعارف و اخلاق ومراثی ۳- **فرهاد و شیرین** ۴- **ناظر و منظور** واز اشعار او است ،

دگراین‌شب‌است‌آن‌شب‌که‌ز پی‌سحر ندارد من و باز آن دعاهاکه یکی اثر ندارد

بهوای باغ مرغان همه بالها گشاده بشکنج دام مرغی چه‌کندکه پر ندارد

مخفی نماندکه وحشی بنا برمشهورکرمانی و ازمردمان بافق‌کرمان است لکن در ذریعه و قاموس‌الاعلام وتذکرهٔ نصرآبادی به یزدی بودن‌او تصریح‌کرده‌اند وشاید هردو صحیح باشدکه اصلاً یا ولادتاً ویا دربعضی‌از ادوار زندگانی‌کرمانی ودربعضی دیگر یزدی‌باشد لکن بنابرتحقیقی‌که‌آیتی درتاریخ‌یزدکرده اساساً یزدی‌بوده‌است وکرمانی‌بودن‌او غلط مشهور و بلکه بافقی بودن اوکه ظاهراً از مسلّمات میباشد منافی کرمانی بودنش بوده و خود دلیل یزدی بودن او است چنانچه گوید : **وحشی بافقی** بزرگترین شعرای یزد ،

از شاگردان شرف‌الدین علی بافقی (سابق‌الذکر) ، نامش بنوشتهٔ تذکرةالشعرای عرفات نام اوحدی‌بلیانی (سابق‌الذکر) **کمال‌الدین** بوده وشگفت این‌است‌که برخی اوراکرمانی گفته‌اند و همانا منشأ اشتباه نام وطن وحشی است‌که اورا از اهل بافق‌کرمان دانسته‌اند وحال آنکه بافق قصبهٔ بزرگی است از توابع یزد و موضع بافق نامی درکرمان وجـود ندارد وآنچه درکرمان است بافت نام دارد وجمعی بافت و بافق را ازهمدیگر تشخیص نداده و بافق یزد راکه وطن وحشی میباشد همان بافت‌کرمان پنداشته‌اند .

علاوه براشتباهی‌که درنام وطن وحشی شده‌آذر باقتضای بدبینی‌که نسبت به‌یزد داشته نخواسته است وحشی باآن جلالت را به‌یزد منسوب دارد اینك درآتشکدهٔ خـود بکرمانش منسوب داشته و دیگران نیز بدون تحقیق بدو تقلید کرده‌اند و الا شکی در یزدی‌بودن وحشی نمیباشد، قبرش‌هم دریزدبوده وفقط‌سنگ‌مرمری‌شناخته‌میشود وغزلی از خود وحشی برروی‌آن حكّ و مطلع‌آن این است :

کردیم نامزد بتو بود و نبود خـویش   گشتیم هیچ کاره بملك وجـود خویش

سنگ دیگری هم هست‌که بنا برمشهور در عصرها جای نشستن و شعر خواندن وحشی بوده‌است. درتاریخ‌یزد بعداز نقل سنگ مرمری مذکورگوید (ولی نمیدانم این‌سنگ کجا است) . نگارنده نیز درتأیید قول مذکورآیتی وکرمانی نبودن وحشی بافقی گوید که در مراصد و قاموس‌اللّغة نیزگویندکه بافد (با دال‌آخر بسکون فا) شهری است در کرمان و درقاموس تصریح‌کرده‌که آن معرّب بافت میباشد اصلاً موضعی بافق نامی ذکر نکرده‌اند باری این غزل از وحشی است :

تـا مقصد عشّاق ره دور و دراز است   یك منزل‌ازآن، بادیهٔ‌عشق مجازاست

در عشق اگر بادیه‌ای چنـد کنی طی   دانی‌که‌درآن‌ره‌چه‌نشیب‌وچه‌فرازاست

صد بلعجبی هست همـه لازمـهٔ عشق   ازجمله یکی‌قصهٔ محمود و ایاز است

عشق است‌که سر درقدم ناز نهاده‌است   حسن‌است‌که‌میگرددوجویای‌نیازاست

وحشی تو برون‌نامده ازسعی‌کم‌خویش   ورنه درِ این‌خانه بروی همه‌بازاست

دیوان وحشی که مشتمل برغزلیّات و قطعات و سه مثنوی **خلد برین** و **فرهاد و شیرین** و **ناظر ومنظور** است چاپ سنگی‌شده ویك نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۶۸۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود میباشد .

لطیفه - خود وحشی درمادّهٔتاریخ نظم ناظر ومنظور مذکورکه سال نهصد وشصت و ششم هجرت بوده مصراعی‌گفته‌که شمارهٔ هریك ازحروف نقطه‌دار و بی‌نقطه وموصوله و مفصوله‌اش مطابق عدد سال مذکور است :

کتاب ناظر و منظور بین‌که هربیتش ز آسمان کمال است آیتی منزل
چو درس دولت و اقبال میرسد بنظام از این کتاب‌که در بیمثالی است مثل
سزدکه از پی تاریخ نظم وی گویم دهی نظام در درج درس درج دول
گره گشای خیالم ز مصرعی‌که گذشت چهار عقدهٔ تاریخ میکند منحل
یکی‌زجمله‌حروفی‌که داخل نقطه‌است دویم‌ار آنچه دراونیست‌نقطه‌را مدخل
سوم ازآن کلماتی‌که واصلند بهم چهارم‌آنکه درایدز عکس‌آن بعمل

نظیر این مادّه تاریخ‌که مصراع دویم شعر سیّم است درشرح‌حال میرزا امین نصرآبادی مذکور و شرح حال اجمالیش نیز از مراجعه بدانجا روشن‌تر میگردد .

وفات وحشی درسال نهصد ونود ویکم هجری قمری واقع‌شد وهریك ازدوجملهٔ: **وحشی مسکین وفات** = ۹۹۱ و **بلبل‌گلزار معنی بسته‌لب** = ۹۹۱ مادّهٔ تاریخ او بوده و اینکه وفات اورا در تذکرهٔ حسینی سال نهصد و شصت و یکم نوشته است منافی تاریخ مذکور نظم ناظر و منظور بوده و ظاهراً از اشتباهات کاتب نسخه میباشد .

(کف وص ۲۴۰ ج ۷ ذریعه و ۵۱ ج ۲ مع و۴۶۸۰ ج ۶ س و۳۴۴۳ تاریخ یزد و۴۷۲ تذکرهٔ نصرآبادی و ۳۵۸ تذکرهٔ حسینی وغیره)

وحیدبغدادی **سعدبن‌محمد** - درباب دویم بعنوان **ابوطالب سعد** خواهدآمد.

وحیدبهبهانی **مولی محمدباقر** - بن محمد اکمل بعنوان **آقا** نگارش‌یافته‌است.

وحیدتبریزی ازشعرای ایرانی، ادیب فاضل، درعروض وقافیه خبیر، دراشعار خود متخلّص به **وحید**، اصل وی از تبریز ویا از هرات بود، مدتی هم در تبریز اقامت‌کرده و اخیراً درقم سکونت نمود وبهمین‌جهت اورا **وحید قمی** نیزگویند. باحیرتی مروی سابق‌الذکر معارضه داشته و همدیگر را هجوکرده‌اند، اشعار وحید بسیار وآبدار بوده و ازآن‌جمله اشعاری بنام شهرانگیز در وصف تبریز و تبریزیان گفته‌که درغایت شهرت بوده و ازآنها است:

شکرلله‌که بهر شهر انگیز — از هری آمدم سوی تبریز
تا بوصف بتان تبریزی — همچو طوطی کنم شکر ریزی
وه چه تبریز رشک هشت بهشت — مردمش خوبروی و پاك سرشت
نازنینان بناز و محبوبی — در کمال لطافت و خوبی

ازآثار قلمی وحید است:

۱- **بدایع‌الصنایع** درعروض وقوافی بفارسی ویك‌نسخه ازآن درکتابخانهٔ رضویه موجود است ۲- **الجمع‌المختصر** یا **مختصر وحیدی** نیز درعروض و قافیه ودونسخه ازآن بشماره‌های ۲۶۸و۳۸۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران‌که هردوضمیمهٔ نسخهٔ دیگرهستند موجود و درکتابخانهٔ رضویه نیز یك نسخه ازآن موجود است ۳- **دیوان شعر** و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ اسعد پاشا از استانبول موجود است ۴- **مفتاح‌البدایع** درلغت‌فارسی. وحید اخیراً به‌گیلان رفت و درسال نهصد وچهل ودویم هجرت درهمانجا درگذشت و اسم اورا درجایی‌ندیدم و شاید وحید نام اصلی او هم باشد.

(کف وص ۶۴ ج ۳ و ۱۳۹ ج ۵ ذریعه و اطلاعات متفرقه)

وحیدقزوینی **میرزا محمدطاهر** - از ادبا و شعرای نامی عهد شاه عباس صفوی ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۸ه‍ ق = **غنب - غعح**) و منشی و تاریخ‌نگار آن شاه والاجاه بود، وقایع دورهٔ سلطنت اورا نوشته و درفنون متنوعه گوی سبقت از دیگران ربوده است. بعداز وفات شاه معظّم خانه‌نشین شد تا درسال هزار وصد ویکم هجرت بوزارت شاه سلیمان بن شاه عباس منصوب‌گردید، مرجع امرا و سفرا و مطبوع

عموم بوده و ازآثار قلمی او است :

۱- **خلوت راز** ۲- **دیوان شعر** که دیوانی قریب بنود هزار بیت مشحون بنظم و نثر ترکی وعربی وفارسی بدو منسوب ولکن از اشعار ترکی و عربی او سراغی نداده‌اند ۳- **راز ونیاز** ۴- **ساغر سرشار** ۵- **عاشق ومعشوق** ۶- **فتح‌نامه قندهار** که‌آن نیزمثل دیگرآثارش مثنوی است ۷- **گلزار عباسی** وغیرازاینها رساله‌های بسیاری درعلوم مختلفه بدو منسوب میباشد و دونسخه از دیوان اوکه یکی درحدود سی وشش‌هزار ودیگری درحدود بیست ودو هزار بیت‌است بشمارهٔ ۱۶۲ و۱۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران‌موجود و اوّل غزلیّاتش این است :

کرامت کن‌عیاری یارب این‌ناقص‌عیاران‌را بده دستی که گیرم دامن پرهیزکاران را

وفات‌او درحدودسال‌هزاروصدو بیستم‌هجرت‌واقع‌شد و بنوشتهٔ بعضی‌عمراوصدسال‌بوده‌است. (ص۶۹۹ ج۲ فهرست کتابخانه وغیره)

وحیدقمی چنانچه اشاره شد همان **وحید تبریزی** فوق است .

وحیدی لقب رجالی جعفربن عثمان وحسین بن عثمان وشبیب بن جراد وغیرهم میباشد .

وداعی **علی بن مظفر**- بعنوان **علاءالدین** نگارش یافته است .

وراق[1]

وراق **ابوبکر بن محمد** - درباب‌کنی‌بعنوان **ابوبکر وراق** خواهدآمد.

۱- **وراق** - بصیغهٔ مبالغه کسی‌است‌که ورق وکاغذ انتخاب‌کند وکتابهارا استنساخ‌نماید ویا دیگران تحت نظر او استنساخ نمایند و او نسخه‌ها را تصحیح و تجلیدکرده و بفروشد. از سمعانی نیز نقل است وراق‌کسی است‌که مصحف وکتب حدیث و غیرآنها را مینویسد وگاهی کاغذفروش را نیز اطلاق نمایند. این‌حرفت استنساخ مذکور قدیماً پیش‌از اختراع و رواج عمل طبع‌کتاب ، عوض عمل طبع این زمان بوده وکثیری از ادبا و علما این حرفت را داشته‌اند . یاقوت‌حموی درمعجم‌الادبا بشرح‌حال‌ایشان‌پرداخته وخودش نیز ازجملهٔ ایشان‌بوده وکتابخانهٔ بزرگی ازاو مانده‌که مرجع‌استفادهٔ ابن‌الاثیر صاحب‌کتاب‌الکامل فی‌التاریخ گردیده است. بالجملة **لفظ وراق لقب رجالی** احمد بن عبدالله بن احمد بن جلین، جعفر وطاهر*

وراق **احمدبن ابی‌طاهر-** بعنوان **کاتب احمدبن ابی‌طاهر** نگارش یافته‌است.

وراق **حسن بن‌علی-** بن حسن بن علی بن حسن بن خطّاب بن جبیر ورّاق ، معروف به **ابن‌الخطاب** ، از ثقات محدّثین عامّه میباشدکه از ابونعیم‌اصفهانی متوفی بسال ۴۴۴ه‍ ق = **تمد**) و دیگر اجلّه روایت‌کرده وازجملهٔ روایات‌او است‌که حضرت نبوی ص فرمود: **مکتوب‌علی‌باب‌الجنة لااله‌الاالله محمدرسول‌الله علی اخو رسول‌الله قبل‌ان‌تخلق‌السموات والارض بالفی عام** . زمان وفاتش بدست نیامد .

(ص۳۸۷ ج۷ تاریخ بغداد)

وراق **سعد بن علی-** بعنوان **دلال‌الکتب** نگارش داده‌ایم .

وراق **علی‌بن عیسی-** نحوی بعنوان **رمانی** نگارش یافته است .

وراق **عمر بن محمد بن‌حسن-** ملقّب به‌**سراج‌الدین** ، معروف به **وراق** ، از اکابر شعرای اواخر قرن هفتم هجرت میباشد و **یك دیوان چهل مجلدی** داشته است‌که خودش هفت مجلّد ازآن را تلخیص‌کرده واز او است:

شمت برقا من ثغرها الوضاح **والدجی سیره مهیض الجناح**
فتمارى شكي بـه و يقيني **هل تجلى‌الصباح قبل الصباح**

وفاتش درسال ششصد و نود و پنجم هجرت واقع‌گردید .

(اطلاعات متفرقه)

وراق‌قمی بنوشتهٔ مناقب ابن‌شهرآشوب (متوفی بسال ۵۸۸ه‍ ق= **ثفح**) از شعرای اهل‌بیت طهارت ع میباشد ، بعضی از اشعار اورا هم‌که درمناقب آن‌خانوادهٔ عصمت‌گفته درآن‌کتاب نگارش داده و ازآن جمله است :

علی وعت اذناه ماقال احمد **لدعوته فیه ولم یتصمم**

دیگر از اسم و نسب و تاریخ زندگانی او چیزی ذکر نکرده است .

(ص۵۶۳ ج۱قب)

*بن عیسی، عباس بن محمد، عباس بن موسی ، علی بن ابراهیم ، علی‌بن عبدالله وبعضی دیگر وهم از اوصاف مشهورهٔ جمعی ازاکابر میباشد وبعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت ووسائل موجود تذکر میدهد .

وراق **محمد بن اسحق** - در باب کنی بعنوان **ابن‌الندیم** خواهد آمد.

وراق **محمد بن عبدالله بن‌عباس** - مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشاهیر نحویّین و داماد ابوسعید سیرافی سابق‌الذکر میباشد وکتاب **علل‌النحو** وکتاب **الفصول فی‌نکت‌الاصول** از تألیفات او بوده و درسیصد و هشتادم هجرت درگذشت ، اورا **ابن‌الوراق** نیزگویند چنانچه نوه‌اش ابوالحسن محمد بن هبةالله بن‌محمدبن‌عبدالله نیزکه در زمان خود در بغداد پیشوای اهل عربیّه و علوم قرآنیه واز مشاهیر نحویّین و قرّاء و مفسّرین بوده به **ابن‌الوراق** شهرت داشته است . سال وفات او بدست‌نیامد.

(ص ۴۶۸۲ ج۶ س وسطر ۸ ص ۲۱۹ ت)

وراق **محمد بن‌عبدالله بن‌محمد بن‌موسی**-کرمانی، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف‌به **وراق**، از فضلای نحو و لغت و از تلامذهٔ ثعلب نحوی سابق‌الذکر بوده و از تألیفات او است :

۱- **الجامع** درلغت ۲- **الموجز** درنحو، صاحب ترجمه درسال سیصد وبیست و نهم هجری قمری ویا بعدازآن وفات یافت . (کف وص ۲۱۳ ج۱۸جم)

وراق **محمد بن هارون** - مکنّی به **ابوعیسی**، ملقّب‌به **وراق**، ازمتکلّمین علمای شیعه بوده وازکسانی است‌که درمدافعه ازمذهب امامیّه فروگذاری نکرده‌است، بهمین‌جهت بین‌العامة مبغوض میباشد، سیدمرتضی وعلمای‌دیگر ازوی‌نقل‌کرده وبکلمات وی‌اعتماد مینمایند. تألیفاتی‌هم داشته وسال وفاتش بدست‌نیامد.

(کتب رجالیه و راشحهٔ هشتم از رواشح میرداماد)

وراق **یاقوت بن عبدالله** - بعنوان **حموی** نگارش یافته است .

ورام **مسعود بن ابی‌فراس** - عیسی بن ابی‌النجم بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالك اشتر نخعی ، کنیه‌اش **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، ظاهراً نامش مسعود ، لقبش ورام ، عالمی است فقیه محدّث زاهد حلّی نخعی اشتری ، ازعلمای امامیّه اوائل قرن‌هفتم‌هجرت . کتاب **تنبیه‌الخاطر** (الخواطر خل) و **نزهةالناظر**

(النواظر خ‌ل) که درایران چاپ‌سنگی و به مجموعهٔ ورّام معروف میباشد تألیف‌او وحاوی اخبار اخلاق وحکم ومواعظ است لکن روایاتش‌مرسل ومخلوط ازاخبارفریقین میباشد. تألیفات دیگر نیز بدو منسوب و چنانچه مذکور شد نامش بنوشتهٔ بعضی مسعود بوده و ورّام بصیغهٔ مبالغه (از ورم بمعنی انتفاخ یا کبر و غرور) لقبش میباشد . ظاهر روضات و بعضی دیگرآنکه ورّام نام اصلیش بوده و درسال ششصد و پنجم هجری قمری وفات یافته است و بعضی از مزایای دیگر اورا تحت عنوان **امیرورام** نگارش داده‌ایم .

(ص۷۶۷ت وغیره)

ورامینی[۱]

ورثیلانی **حسین بن محمد** - از افاضل اواخر قرن دوازدهم هجرت میباشد که نخست از پدر و اکابر مشایخ دیار خود اخذ مراتب علمیّه نمود ، اخیراً بشرق مسافرت‌کرده و ازعلمای مصر و قاهره بتحصیل وتکمیل علوم عالیه پرداخت، پس بدیارخود برگشته وبتدریس و تألیف اشتغال ورزید واز تألیفات‌او است:

۱- **رحلت ورثیلانیه** که حاوی جریانات و مسافرت‌های او میباشد ودرتونس و الجزائر چاپ ونام اصلی‌آن **نزهةالانظار فی‌فضل علم‌التاریخ والاخبار** است ۲- **شرح قصیدهٔ‌اخضری** ودرسال هزار وصد ونود ودویم هجرت درشصت وهفت سالگی درگذشت و**نسبت‌ورثیلانی** بقبیلهٔ بنی‌ورثیلان نامی است در اراضی مغرب اوسط نزدیکی بجایه از توابع جزائر.

(ص ۱۹۱۳ مط)

وردی
ورسائی } **اولی** لقب رجالی احمد بن مجتبی ، **دویمی** حسین بن‌محمد و موکول بدان علم شریفند .

ورش **عثمان بن سعید** - مصری ، ملقّب بـه **ورش**، مکنّی به **ابوسعید**، از مشایخ تجوید و قرائت بوده و ریاست‌آن علم‌شریف درزمان

[۱]- **ورامینی** - بفتح اول ، لقب رجالی حسن بن ابی‌الحسن، حسین بن علویه، عباس بن علی ، محمد بن ابی‌الحسن ، وبعضی دیگر میباشد و نسبت‌آن بشهری است‌کوچك ورامین نام از توابع ری سر راه اصفهان .

او دردیارمصر بدو منتهی‌میشد. نخست درمدینه نزدنافع که‌یکی‌ازقرّاء سبعهٔ سابق‌الذکر بوده رفت ، قرائت قرآن مجید را چندین مرتبه به وی عرضه داشت، بجهت‌کم‌خوراکی و لاغری از طرف وی ملقّب به **ورشان** گردید (**بروزن سرطان**) که بمعنی قمری نرینه میباشد ویا خود لقب مزبور بجهت‌آن‌بوده‌که عثمان‌لباس رنگارنگ وکوتاه‌قد میپوشید و پایهایش هم از لباس بیرون می‌آمد ، بهرحال این‌لقب نزد عثمان محبوبتر از نام‌اصلی وی بوده است و ازکثرت استعمال تخفیف داده شد و ورش گفتند . **وفات‌ورش** بسال صد و نود وهفتم‌هجرت درهشتاد وهفت‌سالگی واقع وچنانچه ذیل‌عنوان‌قرّاءسبعه‌اشارتی رفت ورش و قالون راویان قرائت نافع هستند وکتابی بنام **قرائت ورش‌او رسالة ورش** درقاهره چاپ شده است . (ص۱۹۱۵مط و اطلاعات‌متفرقه)

ورشندی
ورشید
اولی لقب رجالی اسکندر بن دربیس ، **دویمی** هم محمد بن مهدی بوده و موکول بدان علم هستند .

وزیر[۱]

وزیر آل‌محمد چنانچه فوقاً اشاره‌شد **حفص بن‌سلیمان** است ودرباب‌کنی بعنوان **ابوسلمة** خواهدآمد .

۱- **وزیر**- علاوه براصطلاح رجالی‌که لقب محمد بن احمد ونوشیروان بن‌خالد است عنوان مشهوری بعضی‌ازمقربین سلطان مملکت نیز میباشدکه عهده‌دار انجام‌تمامی‌مهمات‌کشوری و لشگری ویا یك قسمت ازآنها باشند . موافق ابن‌خلکان نخستین‌کسی‌که این اسم **وزیر** بدو اطلاق‌شده وکسی پیش‌از او بدین‌عنوان معروف نبوده‌است (نه در دولت بنی‌امیه ونه سایر دول) عبارت از **ابوسلمةحفص بن‌سلیمان** خلال ، همدانی‌القبیلة ،کوفی‌البلدة ، وزیر ابوالعباس سفاح اولین خلیفهٔ عباسی .

دراصل اشتقاق این‌کلمه مابین اهل‌لغت و ادب چندین قول وجود دارد، از ابن‌قتیبه‌نقل شده‌که‌ازوِزْر (بکسراول بمعنی بارگران) گرفته‌است‌چنانچه‌درآیهٔ‌شریفهٔ: **وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكَ** بهمین معنی میباشد و شخص وزیر حامل اثقال و بارگران سلطنت بوده و از طرف سلطان ، متصدی‌کارهای بزرگ و نوعاً حامل وزر و وبال مردم و رعایا میباشد .

از **ابواسحق زجاجی**نقل‌است‌که از وَزَر (بروزن‌قمر) گرفته‌وآن کوه وملجأ وپناه‌گاه*

وزیر **میرزا ابوالقاسم** - بعنوان **قائم‌مقام** مذکور شده است .

وزیر **حسن علی بن اسحق** - بعنوان **نظام‌الملك** نگارش یافته‌است.

وزیر **حسن بن محمد** - بعنوان **مهلبی** مذکور افتاده است .

وزیر **حسین بن‌علی** - **مغربی** درباب کنی بعنوان **ابن‌المرزبان** خواهدآمد.

وزیر **میرزا عیسی بن محمدحسن** - بعنوان **قائم‌مقام** نگارش داده‌ایم.

وزیر **محمدبن‌احمد** - درباب کنی بعنوان **ابن‌العلقمی** خواهدآمد .

وزیری لقب‌رجالی **محمد بن عبدالکریم** وموکول بدان علم شریف است.

---

*میباشد ودرآیهٔ شریفهٔ **كَلّا لا وَزَرَ اِلی رَبِّكَ یَومَئِذٍ المُستَقَرُّ** نیز بهمین‌معنی‌است وسلطان‌نیز درمهمات‌لشکری‌وکشوری برأی‌وفکروتدبیروزیر تمسك‌مینماید. بعضی گویند که‌از **آزْر** (بروزن‌امر) بمعنی ظهر و پشت اشتقاق یافته وکنایه از معاون و مددکار است و بعضی از لغات عربیه هست که در اولش واو و الف استعمال یافته مثل **ارخ** و **ورخ** و **اکد** و **وکد** و نظائرآنهاکه تاریخ و توریخ و تأکید و توکید هردو صحیح بوده و **وزیر** و **ازیر** هم بیك معنی و بمعنی پشتیبان و معاون و مددکار است .

نگارنده نیز همین معنی‌راکه درحقیقت راجع بهمان معنی دویمی مذکور میباشد تأیید و درتوضیح زایدآن گویدکه ظاهر و سیاق‌آیهٔ شریفهٔ اوائل سورهٔ طه **وَاجْعَلْ لي وَزِیراً مِنْ اَهْلي هٰرُونَ اَخي اُشْدُدْ بِهِ اَزْري وَاَشْرِكْهُ فيِ اَمْري** نیزکه بعد از درخواست وزیردرخواست **شدازر** بدان وزیر شده‌است همین معنی‌است‌که وزیر بمعنی **ازیر** وکنایه ازپشتیبان ومعاون‌میباشد بلکه نخستین وزیر نامیدن حفص بن سلیمان نیزکه فوقاً مذکور شد بمناسبت همین معنی‌کمك و پشتیبان بوده‌است وبس و بطور قطع توان گفت‌که این‌لقب وزیر برای حفص ازآیهٔشریفه‌اقتباس شده است . باری گروه بسیاری از اکابر و افاضل بهمین اسم وزیر موصوف ودر السنه دایر و معروف بوده‌اند و بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وقت و وسائل تذکر میدهد .

وشاء[1]

وشاء

حسن بن علی بن زیاد - کوفی‌ّ البلدة ، **بجلی‌ّ** القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **وشاء** اللّقب که گاهی به **ابن‌بنت‌الیاس** ملقّب میباشد دخترزادهٔ الیاس صیرفی‌خزّاز بود بهمین‌جهت‌گاهی خود حسن را نیز به **خزاز** یا **صیرفی** موصوف دارند .

حسن وشّاء از وجوه و اعیان شیعه و اکابر و ثقات اصحاب حضرت رضا ع بود وگوید درمسجدکوفه نهصد نفر ازمشایخ حدیث را دیدم‌که همه‌شان بلاواسطه ازحضرت صادق ع روایت میکردند. احمد بن محمد بن عیسی‌گوید‌که برای طلب حدیث بکوفه رفتم، با وشّاء ملاقات‌کرده وخواستارکتابهای‌علاءالدین رزین و ابان بن‌عثمان‌گردیدم، بعد از احضارآنها خواستار اجازهٔ روایت‌آنها شدم گفت : **رَحِمَكَ اللهُ** جای شتاب نیست هردو نسخه‌را برده و رونوشت‌کرده و بعدازآن از من استماع‌کن، احمدگفت دنیا محل حوادث است وازحلول اجل‌حتمی اطمینان‌ندارم‌که بدان واسطه ازتوفیق‌استماع‌احادیث آن‌دوکتاب وروایت‌آنها محروم مانده‌باشم، وشّاءگفت‌اگرمیدانستم‌که‌اهمیّت‌طلب‌حدیث بدین‌پایه خواهد شد هرآینه دیگرزیاده میکردم. **جَزاهُمُ‌اللهُ عَنِ‌الْاِسْلامِ خَیْرَالجَزاءِ** . باری سه‌کتاب **ثواب‌الحج** و **المناسك** و **النوادر** تألیف وشّاء میباشد و صدوق هم بچهار واسطه از وی روایت میکند . سال وفات وشّاء بدست نیامد .

(کتب رجالیه وص۲۶۱هب)

۱- **وشاء** - بصیغهٔ مبالغه ، بمعنی جامهٔ منقش و نقش‌کنندهٔ جامه و فروشندهٔ وشی‌که نقش و زینت و لباس منقوش و نوعی از لباس ابریشمی است . در اصطلاح رجالی لقب جعفربن بشیر، حسن بن‌علی بن زیاد ، زیاد بن حسن، زیاد بن هیثم میباشد وبنا بتصریح بعضی‌ازعلمای رجال لفظ وشاء درصورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بحسن بن علی مذکور است وبس . ماهم بشرح حال اجمالی حسن مذکور و بعضی از ملقبین بهمین لقب وشاء میپردازیم.

(کتب رجالیه)

وشاء **محمد بن احمد بن اسحق بن یحیی** - اعرابی بغدادی، ادیبی‌است ظریف نحوی ، مکنّی به **ابوالطیب**، معروف به **اعرابی** ، ملقّب به **وشاء** که‌گاهی با بن‌الوشاء نیز موصوف دارند چنانچه در نسب او بعضاً من‌باب نسبت بجدّ محمد بن اسحق نیزگویند . وی از ظرفای ادبای اوائل قرن چهارم هجرت و از تلامذهٔ ثعلب ومبرّد وعبدالله ورّاقا بن‌اسعد بود، اکثراوقات بتألیف اخبار واشعارمیپرداخت، اشعار خودش نیز دارای لطافت بوده و ازآن جمله است :

یا من یقوم مقام‌الروح فی‌الجسد **لاتحسبنی خلی‌البال من سهد**
حاشاك من ارقی حاشاك من قلقی **حاشاك من‌طول مالقی من‌الکمد**

از تألیفات او است :

۱- **تفریج‌المهج و سبب‌الوصول الی‌الفرج** ویك نسخهٔ خطی‌آن دربرلین موجود است
۲- **الجامع** درنحو ۳- **الظرف والظرفاء** ۴- **المختصر** درنحو ۵- **الموشی** که در لیدن و مصر و قاهره چاپ ویك نسخهٔ خطّی‌آن در لیدن موجود است وغیراینها . وفات او در سال سیصد و بیست و پنجم هجری واقع گردید .

(ص ۲۶۱هب و۱۲۶ف و۱۷۳ ج۴۲ و۱۳۲ ج ۱۷جم وسطر ۲۵ ص۷۰۱ت وغیره)

وشنوی / **وشی** { **اولی** لقب رجالی علی بن محمد ، **دویمی** عبیدالله بن سعد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

وصاف یا **وصاف‌الحضرة** یا **وصاف‌شیرازی** { **خواجه عبدالله بن فضل‌الله بن عبدالله** - شیرازی، یزدیّ‌اصل، **شرف‌الدین** یا**شهاب‌الدین** اللّقب، **وصاف** و**وصاف‌الحضرة** الشهرة، گاهی به **شرف شیرازی** موصوف ، از اکابر ادبا و مورخین و مشاهیر فضلای مترسّلین قرن هشتم هجرت میباشدکه منظور نظر شاه خدابنده سلطان محمد غیاث‌الدین هشتمین حکمران ملوك ایلخانی (۷۰۳-۷۱۶ه ق = ذج - ذیو) بود ، درشناسائی قدرت قلم وکمالات نظمی ونثری وتبحّرفضلی وکثرت‌احاطهٔ‌اوکتاب **تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار** اوکه به **تاریخ وصاف** معروف وبنام وزیرکبیر **عطاملك جوینی** تألیفش داده و ذیل تاریخ جهانگشای جوینی است بهترین

معرّف و برهانی قاطع میباشد . از تألیف آن درماه شعبان هفتصد و یازدهم هجرت فارغ شده است و این کتاب بپنج مجلّد مشتمل ودر بمبای چاپ وتنها جلد اوّلش بارها درایران بطبع رسیده است .

با اینکه عبارات و کلماتش خالی از تکلّف و اغلاق نبوده و نوعاً دور از فهم متعارف بعضی از اهل فضل میباشد لکن مطالبش درنهایت اتقان است و شرح حال مغول را از چنگیز تا غازان خان برادر شاه خدابندهٔ فوق درقید تحریر آورده است . موافق آنچه خودش در اوّل جلد ثانی همین کتاب تاریخ وصاف اشاره کرده مقصد اصلی او فقط تاریخ نویسی نیست بلکه اظهار قدرت و مهارت انشا و ذکر لطائف نظمی ونثری میباشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است درمضامین آنها مقصود بالتّبع هستند وفضل‌الله بن عبدالله یزدی نیز درکتاب تاریخ معجم معروف همین رویه را معمول داشته است .

وصّاف الحضرة در اشعار خود به شرف تخلّص میکرده واز او است:

ترکان که چو شیر در وغا بخروشند در صلح بعشرت و مدارا کوشند
گه در صف رزم همچو خنجر نیشند گه درکف بزم همچو ساغر نوشند

سال وفات وصّاف الحضرة بدست نیامد، مدفنش درمیان تکیهٔ حافظیّه وچهل‌تنان شیراز است . در قاموس‌الاعلام نام وصّاف را فضل‌الله و لقبش را رشیدالدین نوشته و ظاهراً هردو اشتباه است.

ناگفته نماند کتاب **تاریخ معجم** معروف که بارها درایران چاپ وشرح حال اجمالی ملوك عجم را ازکیومرس تا انوشیروان حاوی است بنا برمشهور تألیف فضل‌الله بن عبدالله یزدی است (چنانچه فوقاً اشاره شد) وآن را درحدود سال ششصد وپنجاه وچهارم هجری قمری درعصر اتابك نصرة‌الدین احمد بن یوسف شاه حاکم لرستان یا طبرستان تألیف داده وهم او موافق آنچه تحت عنوان تاریخ الوصّاف ازکتاب کشف الظّنون وتحت دوعنوان تاریخ معجم و تجزیة‌الامصار از ذریعه تصریح وازبعضی دیگر نیز نقل شده پدر وصّاف الحضرة و خودش هم بنوشتهٔ ذریعه یزدی بوده است اینك ما نیز در اوّل همین عنوان

وصّاف که مسلماً شیرازی‌است به یزدیّ‌الاصل بودنش اشاره نمودیم. در بعضی ازمسوده‌های خودم دیدم‌که مؤلف تاریخ معجم (بزعم بعضی) شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی بوده وبنا براین اوغیر ازفضل‌الله‌پدر وصّاف‌الحضرة میباشد بلکه بزعم بعضی‌دیگر نام مؤلف تاریخ معجم اصلاً فضل‌الله نبوده بلکه ابوالفضل عبیدالله بن ابی‌النصر احمد بن علی بن میکائیل بوده است.

(عم وکف و ذریعه وص ۶۵۵ ج ۱ مع و۴۶۸۷۵ ج۶س)

وصافی لقب رجالی عبید یا عبدالله بن ولید وعبیدالله بن ولید وپدرشان ولید بن علا و نسبت آن بمالك بن عامر ملقّب به وصّاف است که از اکابر سادات عرب ودر وصف‌کردن عارف و ماهر بود وآن با صیغهٔ مبالغه و صاد بی‌نقطه میباشد و با ضاد نقطه‌دار بودن آن چنانچه ببعضی از علمای رجال نسبت داده‌اند اشتباه است .

وصال حاج‌ملاعبدالله بن نجم‌الدین - قندهاریّ‌الاصل، مشهدیّ‌المسکن، معروف به فاضل قندهاری ، از افاضل علمای امامیهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت، ازتلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری وحاج سیدمحمدباقرحجة‌الاسلام سابقی‌الذکر و فقیهی است اصولی محدّث ریاضی فلکی قاری شاعرماهرحکیم عارف‌که دربدایت حال به مهجور و اخیراً به **وصال** تخلّص مینمود و تألیفات طریفه دارد :

۱- **البرهان فی‌قطع شبه‌الشیطان** یا برهانیه ۲- **تجویدالقرآن** ۳- **تحریرالاصول** دراصول فقه ۴- **تذکرةالعلماء** ۵- **حل‌العقال فی‌خلق‌الاعمال** ۶- **خوان‌الوان** بطریق کشکول ۷- **دلالة السالکین فی‌قواعد العارفین** ۸- **الفرائد البهیة فی‌شرح عقائد الشیخ البهائی** ۹- **کحل‌الطرف‌فی‌علم‌الحرف** ۱۰- **کشف‌الغطاء فی‌مسئلة‌البداء** ۱۱- **مصارع‌الملحدین فی‌رد الصوفیة والمتفلسفین** واز غزلیات او است :

اذا ذکرت حبیبی وکنت فی‌الخلوات	**جرت دموع عیونی بمثل ماء فرات**
جزازوصال توهرمقصدی‌که‌هست نخواهم	**لان قربك والله افضل الحسنات**
بشوق روی تو هر لحظه میشوم مترنم	**کبلبل یتغنی اذارای الروضات**
خبر ز عشق ندارد دل فسردهٔ زاهد	**فان مرحلة العشق شامخ الهضبات**

کسی که کامرواگردد از لب شکرینت — دگر نیاورد اصلا بخاطر آب حیانی
چه‌خوش‌نما بود ار پا نهی بمنظر چشمم — فان منزل اهل‌الکمال فی‌الغرفات
عجب که از تو بر آید مراد عاشق **مهجور** — وان بکیت من‌الهجر فی‌العشا و غداة

وفات او بسال هزار و سیصد و یازدهم یا دوازدهم یا سیزدهم هجری قمری درمشهد مقدّس رضوی واقع شد ودردارالضیافة مدفون گردید. مخفی نماند که دوتن دیگر نیز **تخلص مهجور** داشته‌اند که هردو از شعرای قرن سیزدهم عهد فتحعلی‌شاه قاجار و اشعار هردو خالی از امتیاز ، یکی محمدعلی اصفهانی بوده و از او است :

هنگام نزع یوسف من از سفر رسیـد — عمرم بسر رسید چو عمرم بسر رسید

دیگری سیدحسین رضوی که اصلش از قم ، مولدش حیدرآباد دکن از هند ، توطنّش در اسدآباد همدان از ایران بود .گویند در**غزوات حضرت رسالت ص کتابی** نظمی به‌بحر تقارب تألیف داده واز او است که در شرافت نسب خودش گفته است :

زابـا اگر سؤال کنـی عـالی‌النسب — ز اسلاف اگرجواب دهم مفخرالکبار
زینها من شکسته چو خارم زگلستان — زانها من فسرده چـو خاکسترم ز نار

سال وفات هیچکدام بدست نیامد. (متفرقات ذریعه وغیره)

وصال

میرزا محمدشفیع- شیرازی، معروف به‌میرزاکوچك بن‌محمداسمعیل بن محمدشفیع بن میرزا اسمعیل - از اکابر شعرای نامی و ادبا و عرفای گرامی عهد فتحعلی شاه قاجار و محمد شاه قاجار میباشد که در بدایت حال نزد علمای عصر بتحصیل علوم متداوله پرداخت ، درعین‌حال باقتضای شوق فطری که به فقر ودرویشی ومصاحبت اهل سیر وسلوك و ارباب ذوق وعرفان داشته بتهذیب باطن وتحصیل آداب سلوك و اصول طریقت نیز اشتغال یافت تا باکمالات صوری و معنوی آراسته واز رذائل نفسانیّه پیراسته شد ، در مکارم اخلاق طاق و شهرهٔ آفاق گردید ، در ادبیّات و حکمت الهی و فنون ریاضی خصوصاً موسیقی نیز دارای نصیبی وافر، بحسن صوت و و صورت معروف ، جامعیّت او بهمه‌کس ظاهر، محفل او مجمع ارباب‌کمال و اصحاب



عکس میرزا شفیع وصال نقل از کتاب گلشن وصال -۲۸

ذوق وحال بوده وصحبت اورا مغتنم‌میشمرده‌اند. علاوه برمراتب علمیهٔ ظاهری و باطنی درتمامی خطوط هفت‌گانهٔ نسخ ونستعلیق و ثلث و رقاع و ریحانی و تعلیق و شکسته نیز مهارتی بسزاداشت و هریکی ازآنها را مثل اساتید معروف تاریخی آنها مینگاشت . کتابهائی‌که با خطوط مختلف خوب نوشته بسیار و چند جلدی ازمثنوی مولوی و دیوان خاقانی و انوری وخواجه حافظ وکلیات سعدی را بخط نستعلیق نوشته‌است. بنوشتهٔ گلشن وصال شصت و هفت جلد قرآن و هفتصد دعوات بپایان رسانده وبعضی ازقرآنهارا درصفحهٔ بزرگ شروع وسه سطر در اوّل و وسط وآخر صفحه باخط ثلث درشت نوشته ومیانهٔ آنها را با قلم ریزه‌تری با خط نسخ پر، سرسوره‌ها را با خط رقاع ، خواصّ سور را باخط شکسته درحاشیه ، ترجمهٔ آیات را با مرکب سرخ با قلم نستعلیق خفی زیر سطرها نوشته ودر آخر هرقرآنی عدد قرآنهائی‌راکه تاآن زمان نوشته‌بوده قید وهم درآخر بعضی‌ازآنها خود را به **کاتب‌الهی** موصوف داشته است . سه جلد ازقرآنهای او درکتابخانهٔ مصر دیده شده وبالجملة درتمامی خطوط مذکوره استاد بوده‌است .

اشعار وصال نغز و طرفه وآبدار، درغزل، سعدی ثانی، درقصیده انوری را تالی و ازآغاز جوانی طبعی سرشار داشت، قوّت طبع‌او مورد تصدیق قاآنی وهدایت ودیگر معاصرینش بود ، خصوصاً در مرثیه‌گویی یگانهٔ وقت محسوب میشد ، نخست به **مهجور** تخلّص مینمود ولی اخیراً حسب‌الارشاد پیر طریقتش **میرزای‌سکوت** به **وصال** تبدیل داد واز اشعار او است :

دوای درد مهجوری صبوری است — دریغ‌این‌چاره اندردست‌کس‌نیست

میندیش از رقیب ار یار یار است رفیق شحنه را باك از عسس نیست

بخاطر دارم در اوقات تحصیل یکی از اهل فضل اظهار داشت (والعهدة علیه) که روزی معلّم وصال در ایّام کودکیش معنی این شعر خواجه حافظ را (بلبلی برگ گلی خوشرنگ درمنقار داشت الخ) از وی استفسار نمود ، وصال آن شب را استمهال کرده و اشعار ذیل را درهمان شب خطاب به معلّم انشا نمود و اوّل صبح فردای آنروز بعرض وی رسانید .

صاحبا درساعتی کاین سینه غم بسیار داشت یادم آمد از کلامی کانجناب اظهار داشت

درخصوص شعر حافظ آنکه پرسیدی زمن **بلبلی برگ گلی خوشرنگ درمنقار داشت**

نصف شب غوّاص گردیدم ببحر ابجدی تا ببینم این صدف آیا چه اندربار داشت

بلبلی برگ گلی شد سیصد و پنجاه وشش با **علی** وبا **حسین** وبا **حسن** معیار داشت

برگ گل سبز است دارد آن نشانی از **حسن** چونکه درهنگام رفتن سبز درمنقار داشت

گل بود سرخی که آن دارد نشانی از **حسین** چونکه در وقت شهادت عارض گلنار داشت

بلبلی باشد **علی کاز** فرقت آن برگ وگل روزوشب درهجر آن سان ناله های زار داشت

درحقیقت شعر حافظ خوب سنجیدی **وصال** تا ببینم کی دراین معنی توان انکار داشت

اصل این قضیّه وکم وکیف اشعار مذکور محتاج بتحقیق است . ازآثار قلمی وصال است:

۱- بزم وصال که مثنوی هفت هزار بیتی است **۲- تتمیم خسرو وشیرین وحشی بافقی** سابق الذکر که خود وحشی بواسطهٔ حلول اجل حتمی موفق به اکمالش نشد ، وصال دنبالهٔ همان مطلب راگرفته وباکمال فصاحت بپایانش رسانید و رضاقلیخان هدایت اشعار اورا باشعار وحشی ترجیح میداده است **۳- ترجمهٔ اطواق الذهب زمخشری ۴- دیوان اشعار** که درحدود سی هزار بیت میباشد ، دوهزارش تنها درمرثیهٔ آل عبا ع و درطهران چاپ شده است **۵- سفینه** که تفسیر احادیث قدسیه است **۶- صبح وصال** بطرز گلستان سعدی . وصال باآن همه فضل وکمال، عزّت را در عزلت دیده ودرگوشهٔ قناعت خزید، با دستمزد کتابت امرارمعیشت می نمود، ازکسی توقّع چیزی نداشت ، از بلاد بعیده محض استفاده ازکمالات و خطوط متنوعهٔ او با تحف و هدایا حاضر محفل وی میشدند . وفات او بسال هزار و دویست و شصت و دویم هجری قمری درشیراز واقع شد ودربقعهٔ شاه چراغ مدفون گردید . شش پسر داشته

که همه‌شان از ارباب کمال بوده‌اند و بطور اجمال تذکر میدهد :

پسر اول وصال : میرزا احمد وقار، شرح حال اورا باشرح حال اجمالی دوپسرش **حسین همت و میرزا محمدشفیع عشرت** تحت عنوان **وقار** تذکر خواهیم داد .

پسر دویم : میرزا محمود - علاوه برآنچه بطوراجمال تحت‌عنوان **حکیم شیرازی** نگارش یافته‌گوییم‌که او نخست تخلّص **طوبی** داشته و چون بآموختن حکمت الهی و طبّ یونانی پرداخت به‌حکیم تخلّص نمود. درخط نستعلیق مهارتی بسزا داشت خصوصاً با قلم خفی بسیارش نیکو مینگاشت ، **کتاب مثنوی مولوی و دیوان‌خاقانی و انوری و خواجه حافظ**را باآن‌خط زیبا نوشته و در اثنای مسافرت هندوستان (که با برادر خود میرزا احمد وقار فوق همسفر بوده) بدرخواست آقاخان محلاتی دیری در بمبئی‌اقامت کرده و مشغول نوشتن مثنوی و دیوان خواجه بوده‌اند . علاوه برنویسندگی بمعالجه و طبابت بیماران نیز مشغول و وقار نیز بتدریس اشتغال داشت، بعدازمراجعت‌بشیراز، بادختر نایب‌الصّدر رحمتعلیشاه ازدواج‌کرد ، پسری از وی بوجود



عکس میرزامحمود حکیم‌شیرازی نقل از کتاب گلشن وصال -۲۹

آمدکه نامش **عبدالله** و تخلّص شعریش **رحمت** بود . سال وفات حکیم و بعضی از اشعار او تحت عنوان **حکیم شیرازی** مذکور شد و **شرح حال عبدالله** مزبور را نیز بطورخلاصه بعنوان **رحمت** نگاشته و بازهم گوئیم‌که او بسال هزار و دویست و هفتادم هجرت متولد شد، درچهار سالگی ازپدر یتیم‌ماند، بسرپرستی‌عموی‌خود میرزا احمد وقار فوق‌تربیت یافت ، درآغاز جوانی بتحصیل ادبیّات و ریاضیّات و طب پرداخت ، خطّ نسخ را نیز نزد عموی دیگرش میرزا اسمعیل توحید تکمیل و بنگارش قرآن ودعوات مشغول‌شد، طبعی روان نیز داشته و شعرکم میگفت ، لکن هرچه‌گفته نغز و شیوا بوده‌است. بیشتر



عکس میرزا عبدالله (رحمت) شیرازی
نقل ازکتاب گلشن وصال -۳۰

اوقات او بتدریس طب و ادبیّات و ریاضیّات مصروف و حوزهٔ درس او مرجع استفادهٔ افاضل بود . درمرض عمومی دوسال هزار وسیصد و بیست و یکم و سی و هفتم شیراز ، بدون بیم و هراس ، در خانه‌ها وکوچه‌ها بمداوای بیماران پرداخت، درهمان اوقات بهندوستان رفت ، مقدم اورا هندوهامغتنم‌دانسته وآگهی بدین‌مضمون

مژده‌کز فارس مسیحا نفسی آمده است

نشردادند، اخیراً باز بشیرازبرگشته و بتدریس طب و تألیف و معالجه پرداخت . در علوم ادبیّه و بدیع و شرح قصائد مشکلهٔ عربیّه ودرعلم اسطرلاب وعروض تألیفاتی نمود تا بسال‌هزار وسیصد و چهل و چهارم هجرت درشیراز درگذشت و جنب بقعهٔ شیخ ابوالوفا نزدیکی آن شهر مدفون‌گردید و از غزلیّات او است :

دو زلفت رفته درمحراب ابرو	بحمدالله مسلمان گشت هندو
سر زلفت ندانم چون دلم برد	کبوتر چون شود صید پرستو
گرفتار سر زلفت چنانم	که نندیشم رهائی یك سر مو
دل یك شهر عاشق شد پریشان	خدا را شانه کمتر زن بگیسو
بجز سرو قدت وان‌گوی پستان	ندیدم سرو آرد بار لیمو
امید زندگانی نیست تا هست	مرا عشق و ترا عاشق کشی خو
ازآن عنّاب لب جلّاب ما ساز	دوای عاشقی نبود بدارو
دل رحمت‌که صد زنجیر بگسست	بیك مو بستش آن گیسوی جادو

اما دوشعر زآتش عشق الخ که تحت عنوان رحمت بدو منسوب داشتیم از اشتباهات آثار عجم‌است که مدرك ما بوده والاّ خود فرصت‌درهمین‌کتاب همان دوشعررا به همّت‌شیرازی آتی‌الذکر نسبت داده و بشهادت تخلّص ، صحیح نیز همین‌است .

پسر سوم وصال : میرزامحمد متخلّص به **داوری** که بهمین عنوان داوری بطور خلاصه نگارش یافته است و بازگوئیم‌که داوری ادبیّات و ریاضیّات وحکمت الهی را ازپدرخود و اساتید دیگر تکمیل‌نمود، هفت‌خط را بمانند پدر پیروی‌کرد، بالخصوص نستعلیق وشکسته را بهترمینوشت، نقاشی وچهره‌نگاری را هم بااسلوبی مرغوب‌تکمیل نمود ، زبان و ادبیّات ترکی را ازبعضی اکابر خوانده و **رساله‌ای در عروض** وکتابی **در معانی وبدیع** و **فرهنگی بزرگ** در زبان ترکی تألیف و **دیوان او** درحدود پانزده هزار بیت بود ، دو نسخه از دیوان خواجه را با خط برجسته نوشت ، نیز در ظرف پنجسال یك نسخه از شاهنامهٔ فردوسی را با خط نستعلیق برکاغذ ممتازی نگاشته و نقش و نگار پاره‌ای‌ازصفحات را با قلم موبینهٔ خویش‌آرایش داد ، همان‌نسخه را محمدقلی‌خان ایلخانی قشقائی به بهائی‌گزاف خرید ، دونفر نقاش درجه اوّل را تا دو سال در ییلاق و قشلاق فارس نزد خود نگهداشته ودونفر دیگر از اساتید اهل تذهیب را نیز بدستیاری ایشان برگزید تا نقاشی و تذهیب آنرا بپایان رسانیدند . برای نگاهداری‌آن نسخهٔ نفیسه نیز



عکس میرزا محمد داوری نقل از کتاب‌گلشن وصال -۳۱

جعبه‌ای از صنعتگران چینی بواسطهٔ تجارآورده وآنرا درتوی‌آن جعبه‌گذاشت اما بعد از وفات محمدقلی‌خان کتابی‌که باآن‌همه زحمات ومصروفات فوق‌العادة‌آماده‌بوده بدست نااهلان افتاد ، در داخل و خارج ایران سیرها نمود .

داوری علاوه بر مراتب علمیّه و کمالات متنوعه که داشته پایهٔ سخنوری و بدیهه سرائی را بمقامی عالی رسانید ، قضایائی راکه دراین باب از وی منقول است بجهت رعایت اختصار موکول بمحل دیگر میدارد . چنانچه در عنوان داوری از آثار عجم نقل شد وفات او بسال هزار و دویست و هشتاد و چهارم هجری قمری ولی بنوشتهٔ گلشن وصال درهشتاد وسوم درچهل وپنج سالگی واقع شد ودرحرم شاهچراغ درجوار میرزای سکوت که مرشد پدرش بوده وفوقاً اشاره شده مدفون گردید و بعضی از لطائف اشعار اورا تحت عنوان داوری نگارش دادیم .

پسرچهارم وصال : میرزا ابوالقاسم - بعنوان فرهنگ نگارش یافته است وهمچنین دوپسرش **آهنگ** و **اورنگ** را نیز اجمالاً در محل خود نگارش داده‌ایم و بازهم گوئیم . **آهنگ** که نامش میرزا محمد وپسر کوچك فرهنگ میباشد درچهارده سالگی یتیم شد، تحت تربیت برادرش اورنگ و عموزاده‌اش میرزا عبدالله رحمت فوق بتحصیل کمالات پرداخت ، طب جدید را نیز از رحمت خواند، اخیراً به بمبئی رفته و بجهت عدم مساعدت هوا بسال هزار و دویست و نود و هشتم هجری شمسی (درحدود سال هزار وسیصد و سی و هفتم قمری) درآنجا درحدود چهل و چهار سالگی درگذشت و درقبرستان مسلمین آنجا دفن شد و از اشعار او است :



عکس میرزا محمد آهنگ شیرازی
نقل از کتاب گلشن وصال -۳۲

پیر گفتا غم بیهوده مخور باده بنوش
اگر این طرفه نصیحت ننیوشم چه کنم

چون وطنخواهی این ملك گناهیست عظیم
از وطنخواهی اگر چشم نپوشم چه کنم

گفتم ای شیخ میفزا بخرافات عوام
گفت از گاو و خر ار شیر ندوشم چه کنم

رشوه‌کمیاب شد و مبلغ شهریّه بکاست پی روزی‌گر از این‌راه نکوشم چه‌کنم
گفتی آهنگ چرا گرم گرفتی با شیخ گر باین کافر بیرحم نکوشم چه‌کنم

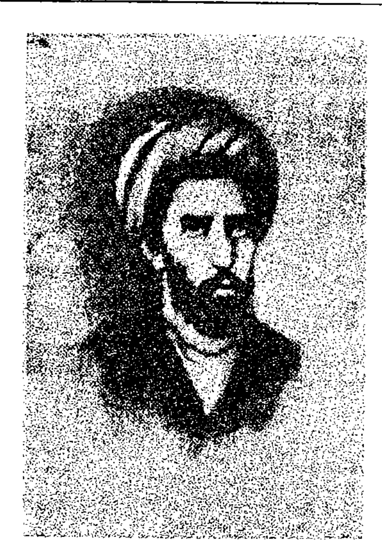
اورنگ پسر بزرگتر فرهنگ‌که نامش محمود و تخلّص شعریش **اورنگ** میباشد نیز از شعرای ادبای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه از پدر خود تحصیل کمالات کرد ، دیوانش درحدود دوهزار بیت میباشد ، در اواخر دورهٔ قاجاریّه بنمایندگی از طرف فارسیان منتخب بوده و نیز از اشعار او است :

عکس محمود اورنگ شیرازی نقل از کتاب گلشن وصال -۳۳

بجان‌او‌که‌اگر نرخ بوسه‌اش جان‌است بجان‌ودل‌شومش‌مشتری‌که‌ارزان‌است
فرشته‌خوی‌وپری‌روی‌وسرورفتاراست لطیفه‌گوی‌ونکوسیرت‌وسخندان‌است
هزار جامهٔ زهد و لباس تقوی را زچاك پیرهنش‌چاك درگریبان است
ببین بچشم تأمل‌که عشق ما با **دوست** همان‌مناسبت **عقرب** است و**کاشان** است
مگر بزلف تو پابست شد دل **اورنگ** که همچوزلف‌تو حال‌دلش پریشانست

شعرچهارمی اشاره‌بآن‌است چنانچه عدد ابجدی دولفظ**کاشان** و **عقرب** برابراست همچنین عدد ابجدی دولفظ **عشق** و **دوست** نیز مساوی‌هم هستند. وفات اورنگ بسال‌هزار وسیصد وچهل وچهارم هجری قمری درطهران واقع شد ودرجوار صدوق ابن‌بابویه بخاك‌رفت.

پسر پنجمین وصال : میرزا اسمعیل - علاوه برآنچه تحت عنوان تخلّص شعریش **توحید** بطور خلاصه نگارش داده‌ایم گوئیم‌که وی علاوه برکمالات متنوعهٔ علمیّه در خطوط هفتگانه نیز وارث بالاستحقاق پدر و استادیش در خط نسخ دیگر بیشتر بود ،



عکس میرزا اسمعیل توحید نقل از کتاب گلشن وصال -۳۴-

دومثنوی چهار ستونی و شش ستونی و چند قرآن را بروش پدرش وصال و برادرش فرهنگ نوشته است. چنانچه هرصفحه موافق آنچه درشرح حال وصال اشاره شد بچندین خط ثلث و نسخ وغیره میباشد. نیز ازهنرنمائی‌های توحید بنوشتهٔ گلشن وصال (والعهدة علیه) آن بوده که یك دانه برنج گرده را هموار نموده و روی آن سورهٔ توحید را باامضای توحید مینگاشت، بزرگان شیراز وطهران ازآن دانه‌ها را بدست آورده و نگین انگشتری و زینت بازوبند خویش مینمودند و دو دانه ازآنها تا این اواخر نزد سالخوردان خانوادهٔ وصال بوده است و چشمهای توانا بی‌عینك و ذره‌بین بآسانی از اوّل تاآخر سوره را میخوانده‌اند، لکن چون برنج بی‌دوام است هرچه درنگهداری آن کوشیدند سرانجام خرد شد وازبین رفت. علاوه براینها آواز دلکش و روان‌بخشی نیز داشته که هنگام شب سرگرم مناجات میشد و همسایگان بشوق سماع آن نغمهٔ الهی خدادادی از خواب ناز بلند میشده‌اند. عاقبت بسال هزار و دویست وهشتاد وشش هجری قمری در وبای عمومی شیراز بلاعقب بدرود جهان گفت ودرپایین ضریح مقدّس حضرت شاهچراغ نزدیك برادرش داوری بخاك رفت وهریك ازدوکلمهٔ **غفور - فروغ = ۱۲۸۶** مادّهٔ تاریخ او بوده واز اشعار او است:

منم که دردکشی در زمانه کار من است ... گدائی در میخانه افتخار من است
گدای پیر مغانم ولی بهمّت او ... ز تخت سلطنت روزگار عار من است
ز تنگدستی اگر خوار روزگارم لیك ... دلم خوش است که هم روزگار خوار من است
همیشه عاشق حسن است درجهان همه کس ... کسیکه حسن بدو عاشق است یار من است
کسان ز دشمن جانشان حذر کنند ولی ... کسیکه دشمن جان من است یار من است
اگرچه بردل من هرغمی ز دوست رسد ... هزار شکر که هم دوست غمگسار من است

کس دگـر نتوانـد کشید بـار جفـات بیـا و بردل من نه‌کـه بازکار من است

پسر ششمین وصال : میرزا عبدالوب یزدانی است‌کـه بهمین عنوان **یزدانی** بشرح حال او خواهیم پرداخت .

(ص۳۵۸ع و۵۲۸۵ ج۲مع و ۵۹۸ض و۴۶۸۷ ج۶س و متفرقات کتاب گلشن وصال)

وصالی **قاضی‌محمد** - بعنوان **غفاری** نگارش یافته است .

وصفی **سید عبدالله** -کرمانی، میرسیدمظفرّ، ازشعرای‌دهلی یااکبرآباد هندوستان میباشدکـه به **وصفی** تخلّص مینمود شـاعر مخصوص دربار اکبرشاه (۹۶۳-۱۰۱۴هق= ظسج- غید)وپسرش جهانگیرشاه(۱۰۱۴-۱۰۳۷هق= غید - غلز) از یکطرف از اعقاب شاه قاسم‌الانوار سابق‌الذکر و ازطرف دیگر از احفاد شاه نعمت‌الله ولی ماهانی آتی‌الذکر و دراصل ترمدی بود . اجداد او بهندوستان رفتند، خود او نیز درآن دیار تولد یافت، بتحصیل کمالات علمیّه پرداخته و بوفور کمال درآن دیار مشهورگردیـد ، اکثر خطوط متداوله و بالخصوص خط نسخ را خوب مینوشت ، بهمین جهت از طرف آن دوشاه معظّم بلقب **مشگین قلم** مفتخر شد . شرح حال دوپسرش **میرمحمدمؤمن‌ومیرصالح**را نیز بعنوان **عرشی** و**کشفی** نگارش داده‌ایم . **سید محمدهاشم‌شاه**، متخلّص به **هاشمی** مشهور به **شاه جهانگیر**که بعنوان‌هاشمی‌خواهدآمد پسرهمین‌**میرمحمد مؤمن** بوده و این سلسله راکه درهندوستان بدو منتهی میگردد **هاشم شاهیه** میگویند .
سید عبدالله **دیوانی** مرتب و **پنج مثنوی** داشته واز او است :

نی‌حرف باکسی‌ونه‌گوشی بحرف‌کس برهم زدی شعار سؤال و جواب را

مردمـانـرا بچشم وقت نگـر وز خیـال پسرپرو دی بگـذر
چنـد گوئی فـلان چنـانش مام چنـد گوئی فـلان چنـانش پدر
ناف آهـو نخست خون بوده است سنـگ بـوده است ز ابتـدا گوهر
کهتـران مهتـران شونـد به عمر کس نـزاده است مهتر از مـادر

وفات وصفی بسال هزار و بیست و پنجم یا سی و پنجم یا شصت و سوم هجری قمری در بلدهٔ اجمیر از بلاد هند واقع گردید.

(ص ۳۱۰۷ ج ۴ و۴۶۸۷ ج ۶ س و۵۱۹ ج ۲ مع و ۲۶۴ض)

وضاح الیمن **عبدالرحمن بن اسمعیل** - از مشاهیر شعرای عرب عهد ولید بن عبدالملک ششمین خلیفهٔ اموی(۸۶-۹۶ه ق = **فو - صو**)میباشد درموقعی که ام‌البنین زن عبدالملك بزیارت بیت‌الله‌الحرام رفته بوده درحق اوگوید:

صدع البین والتفرق قلبی **و تــولت ام‌البنین بلبـی**

همینکه بسمع ولید رسید بقتل‌وضاح فرمان داد. یا بنوشتهٔ بعضی، ام‌البنین درآن‌مسافرت بجهت‌کثرت حسن و جمال عبدالرحمن مفتون و مجذوب او شد ، بعداز موسم حج اورا توی صندوقی بسرای ولید بردند پس‌از چندی قضیه‌کشف شد و وضاح را کشتند، همانا عبدالرحمن را وضاح‌الیمن گفتن نیز بجهت همان جمال و یمنی بودن‌او میباشد وبس .

(ص۳۸ ج ۱ خیرات حسان)

وضاحی **محمدبن‌حسین** - بن علی بن حسین بن‌یحیی بن حسان بن وضاح انباری ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **وضاحی**، اشعرشعرای عرب اواسط قرن چهارم هجرت میباشد، اخیراً بایران منتقل ودرنیشابور اقامت‌گزید، از اشعار او **لامیه‌ایست**که درمعارضهٔ لامیهٔ امرؤالقیس سروده واز ابیات‌آن‌است:

کشفت لمن‌اهوی قنـــاع‌التجمل **وعاصیت فی‌ماسائنی قول عذلی**
ومن جاهرالذات ادرك سؤله **واصبح عن عذل العذول بمعزل**
دیاربها یجنی‌السرور جنـــایة **وترتشف‌اللــذات فی‌کل منهل**

وفات او در سیصد و پنجاه و پنجم هجرت درنیشابور واقع گردید .

(ص ۲۴۱ ج ۲ تاریخ بغداد)

وطواط **ابراهیم** - انصاری ، مکنّی به **ابواسحق** ، بنوشتهٔ اعیان‌الشیعة ازعلمای امامیهٔ قرن ششم هجرت ومؤلف‌کتاب **مطلوب‌کل طالب من‌کلام علی بن ابیطالب ع** میباشدکه بصدکلمهٔ سراپا حکمت ازکلمات‌قصارآن بزرگوار با

مقداری از امثال عرب مشتمل ودر لیبسك و قاهره با ترجمهٔ آلمانی وفارسی چاپ شده است. نگارنده گوید: موافق آنچه تحت عنوان **رشید وطواط** نگارش داده‌ایم کتاب مذکور تألیف او و نامش هم محمد بن محمد بن عبدالجلیل است نه ابراهیم وطواط مگر اینکه دو کتاب بهمین اسم **مطلوب کل طالب** باشد که یکی از رشید وطواط محمد مذکور بوده ودیگری هم موافق اعیان الشیعة ازهمین ابراهیم وطواط باشد ولکن درجای دیگر بنظر نرسیده است.

(ص ۵۵۱ ج ۵ عن)

وطواط محمد بن ابراهیم بن یحیی بن علی- وراق کتبی، مروی الاصل، مصری الولادة، وطواط الشهرة، انصاری القبیلة، جمال الدین اللقب، ازمهرهٔ ادبا میباشد که در معرفت کتابها نیزمهارتی بسزا داشته واز تألیفات او است:

۱- **حواشی کامل ابن اثیر** که بمطالب سودمند بسیاری مشتمل است ۲- **الدرر والغرر** چنانچه درکتاب دررکامنهٔ ابن حجر است ودرکشف الظنون یك کتاب بدین اسم درشرح حال شعراء اندلس به رشیدالدین محمد بن ابراهیم وطواط کتبی (متوفی بسال ۸۱۸ ه ق = ضیح) نسبت داده و ظاهر آن است که همان محمد بن ابراهیم مذکور در دررکامنه باشد ولی در تاریخ وفات و لقب رشیدالدین اشتباه شده ویا خود محمد مذکور بنام جمال الدین و رشیدالدین دو لقب داشته است ۳- **مناهج الفکر و مباهج العبر** وغیرها. **وفات وطواط** بنوشتهٔ دررکامنه که بجهت قرب زمان او بصاحب ترجمه اقرب بصحت میباشد دردههٔ آخر ماه رمضان هفتصد وهیجدهم هجری قمری درهفتاد وشش یاهشتاد وشش سالگی واقع گردید.

(کف وص ۲۹۸ کمن وغیره)

وطواط **محمد بن محمد بن عبدالجلیل-** بعنوان **رشید وطواط** نگارش یافته است.

وفا **میرزا حسین -** فراهانی، ازشعرای وزرای نامی اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که عم امجد قائم مقام فراهانی سابق الذکر بود، در سال هزار و دویست و نهم هجری درقزوین درگذشته واز او است:

نشکفته غنچه‌ای که بگلبن رسد بیار　　سر بسته نامه‌ایست به بلبل ز سوی گل

ای‌خوشا بیخودی‌از باده، که‌دی‌پیر مغان — دیــد هشیارم و ازمیکــده بیرونم‌کرد

دام نخستین تو در طلب صیــد ما است — در طلب دام تــو گام نخستین ما است

نشان مپرس زگـم‌گشتگان وادی عشق — زخون‌دل پی این‌کاروان توان‌برداشت

وفا مبــاد در افتــادگــی فـراموشت — دوروز اگر فلکت بهرامتحان‌برداشت

(انجمن‌خاقان)

وفا **حاج شیخ‌محمدباقر**- درضمن‌شرح‌حال‌پدرش **صفا حاج‌شیخ‌الاسلام** اشاره شد .

وفا **میرزا محمدعلی**- طباطبائی ، از فضلای شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار(۱۲۱۲ـ۱۲۵۰هق = **غریب - غرن**)میباشدکه دراصفهان بکسب‌ادبیّات وکمالات پرداخته واز او است :

جهان زملك جلالش یکی‌خرابه مکان — فلك ز بحرکمالش یکی فسرده حباب

اگر بوجه عنــایت کند بــدشت ادب — وگــر ز روی سیاست کند ببحر عتاب

میاه این همه گردد بخارآتش رنگ — جبال آن همه‌گردد سهیــل بیضا تاب

سال وفاتش بدست نیامد . (انجمن خاقان)

وفا **شیخ مصطفی بن محمد** - صدری،قونوی‌ّ الاصل،استانبولی‌الموطن والمدفن ، **مصلح‌الدین** اللّقب ، از اکابر مشایخ عرفای طریقت زینیه میباشدکـه درفقه و شعر و تصوف و موسیقی و انشا و خواص حروف بارع ، اکثر فنون متداوله را جامع ، بسیار باتمکین و سخنانش دلنشین و نمکین بوده واز او است که اناالحق‌گفتن منصور و اناالباطل‌گفتن او یکی میباشد . وفا دراصل ازاهل‌قونیه‌بوده سپس‌باستانبول رفت، درعهدسلطان‌محمدخان‌فاتح هفتمین‌ملوك‌عثمانی(۸۵۵ـ۸۸۶هق= **ضنه- ضفو**) و سلطان بایزیدخان ثانی هشتمین ایشان (۸۸۶ـ۹۱۸هق = **ضفو- ظیح**) با زهد و تقوی و وعظ و ارشاد اشتهار یافت .گویندکه دراثنای مسافرت‌حج اسیربعضی

از اجانب شد، اخیراً بواسطهٔ فدیهٔ بعضی از قره‌مانیها مستخلص گردید. وفات او بسال هشتصد و نود و ششم هجری قمری در استانبول واقع شد، درجوار جامع سلیمانیه در زاویه‌ای متصل به‌میدانی که باسم خودش معروف است مدفون گردید که مزار اهالی آن محل است.

(ص ۴۶۸۸ ج ۶ س و ۱۱۷ ج ۷ فع)

وفائی

اسمعیل عادلشاه پسر یوسف عادلشاه - ازملوك عادلشاهیهٔ دکن هند میباشدکه نه تن از ایشان درآن نواحی بعد از انقراض سلسلهٔ بهمنیه ازسال هشتصد و نود و پنج درحدود دویست سال سلطنت کرده‌اند واسمعیل دویمین ایشان(۹۱۶-۹۴۱هق = ظیو-ظما) طبعی موزون داشته و به‌وفائی تخلّص مینموده وازاواست:

زهجرت آتشی دارم بدل کز بهر تسکینش نصیحتهای سرد عاقلان بـاد است پنداری

صاحب ترجمه درنهصد و چهل و یکم هجری قمری درگذشت.

(ص ۶۲ ج ۱ مع و۴۸۱۷ ج۶س)

وفائی

شیخ زین‌الدین - خافئی اکبرآبادی، از شعرای فارسی‌زبان هند و از امرای عهد همـایون شاه هندی میرزا نصیرالـدین محمد (۹۳۷-۹۶۳ه ق = ظلز- ظسج) بود. درعلم تاریخ اطّلاعاتی بسزا داشت، تاریخ مفصلی در فتوحات هند نگاشته و یك مدرسه و مسجدی درقرب نهر جمنه از اکبرآباد تأسیس داده‌است وی‌درسال نهصد وچهلم هجرت وفات یافت ودرهمان مدرسه بخاك رفت وازاواست:

ای‌گریبانم ز شوقت تـا بدامن چاك چاك بی‌تو پا دردامن وسر درگریبان چون کشم

(ص ۴۶۸۸ ج ۶ س)

وفائی

حاج ملافتح‌الله بن ملاحسن بن حاج ملارحیم - شوشتری، عالمی است عامل فاضل کامل صالح متّقی وشاعرماهر ازمخلصین شعرای اهل‌بیت رسالت ص و ازتألیفات وآثار قلمی او است.

۱- **الجبر والاختیار** ۲- **دیوان شعر** که بنام خودش **دیوان وفائی** معروف ودرتبریز وبمبئی چاپ شده‌است ۳- **سراج‌المحتاج** درسیر وسلوك ۴- **شهاب ثاقب** در ردّ صوفیّه کـه بامر شیخ جعفر شوشتری سابق‌الذکر تألیفش داده واز اشعار او است:

پریشان حال مردی از زر و مال — دل او بود مالا مال آمال
ز بس میبود محتاج و پریشان — ز کادالفقر کفری داشت پنهان
چوحالش بود درهم، درهمی‌قلب — نمودی سکه تا نفعی‌کند جلب
جز این‌صنعت دگرچیزی نبودش — ز بی‌چیزی غم دل میفزودش
بزد آن سکه آوردش ببازار — بهرکس داد ردکردش بآزار
قضا را بود بقالی درآن‌کوی — که خویش‌هم چو رویش‌بودنیکو
بشغل خویشتن آن مرد بقال — ز اهل حال پنهان بود از قال
چوآمد نزد آن بقال خوش‌خو — گرفت‌آن‌قلب از او باروی نیکو
چنین پنداشت آن مرد دغل‌کار — که نبود مرد از قلبش خبردار
زدی‌آن سکه را هرروزآن قلب — چوآوردی نکردی او زخودسلب
تمام عمر کار هردو این بود — که این داد وستد باهم قرین بود
نه او میکرد ترك بد فعالی — نه او هم ترك این نیکو خصالی
من آن قلب و دغل آن بد فعالم — توئی بقال خوب خوش خصالم
وفائی را شود یارب زبان لال — که بقال آفرین را خواند بقال
نه بقالی تو بقال آفرینی — که بقال از توهم بوده امینی
تو آن قلب و دغل تبدیل بنما — به تبدیل دغل تعجیل بنما
جز این قلب دغل چیزی ندارم — به تبدیلش ز تو امیدوارم
اگر باشد دکان رحمتت باز — کنم زین قلب برافلاکیان ناز
وگر دکان رحمت هست مسدود — زر بی‌عیب بوذر هست مردود
وگر سلمان بیارد خرمن زر — چو من او هم بماند درپس در

تاآخرکه مجموعاً پنجاه وشش بیت بوده و درآخر چاپ بمبئی دیوان وفائی‌است. وفات او درهزار و سیصد و چهارم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۸۱ ج ۵ ذریعه و۲۳۹ ج ۳ نی)

وقار

میرزا احمد - بن میرزا محمدشفیع وصال شیرازی سابق الذکر، نخستین فرزند پدر، مانند او دارای کمالات متنوعه وازشعرای عالی‌مقام و افاضل ادبای خجسته فرجام میباشد. دربدایت حال تحت تربیت پدر بتحصیلات علمیّه پرداخت ، بعد از تکمیل مقدمات لازمه وادبیّات متداوله بفقه و اصول وحکمت الهی اشتغال وآنی غفلت ننمود ، درخط ثلث و رقاع و شکسته نیز ماهر و بالخصوص درخط نسخ استاد بود وآن را بروش خطّاط معروف احمد نیریزی مینوشت ، ده قرآن وصد فقره دعوات متفرقه با خط نسخ زیبا نوشت ، بعد از وفات پدر بدرخواست اکابر هندوستان باتّفاق برادرش حکیم شیرازی بهند رفت، در اثنای آن مسافرت دربمبئی **کتاب مثنوی مولوی** را با خطّ نسخ با قلم خفی بقطع کوچك با حواشی سودمند از خودش نوشته و بطبع رسانید . بنقل گلشن وصال ، حاج ملاهادی سبزواری که شرحی برمثنوی نوشته میگفته‌است که اگر میدانستم وقار شرح‌مفیدی بدین‌اختصار نوشته‌آن همه رنج‌را متحمل نمیشدم ، اخیراً باز بشیراز مراجعت نمود و مشغول تألیف و تدریس و تعلیم و تربیت شد تا درسال هزار و دویست وهفتاد وچهارم هجرت بعد از وفات برادرش حکیم، باتفاق دو برادر دیگرش توحید وفرهنگ بطهران رفت ودراثر فضل و ادب وخطّاطی وسخنوری وکمالات متنوعه‌که داشته‌اند موردتجلیل اولیای‌امور ومرجع‌استفادهٔ دانشوران گردیدند و مقدم ایشان را مغتنم میشمردند تاآنکه برادر دیگرش داوری‌که دراثر مرگ بعضی‌از برادران و مسافرت بعضی دیگر از ایشان ، دیدهٔ گریان و دلی سوزان داشت نامه‌های حاکی از درد و غم و اشعار مشعر برغصّه و الم به وقار میفرستاده‌که ازآن جمله است :



عکس میرزا احمد وقار شیرازی
نقل ازکتاب‌گلشن وصال -۳۵

تو درسفر غریبی ومن در وطن غریب	ما هردو آشنـا تو غریبی ومن غریب
غربت شود وطن چو عزیزان سفرکنند	یارب‌کسی مباد چومن در وطن‌غریب

اینك نگارشات این طوری نظمی و نثری ، وقار را افسرده‌کرد وبا اینکه تصمیم اقامت طهران داشته باز بشیراز مراجعت و بادامهٔ تألیفات متنوعهٔ نظمی و نثری پرداخت واز آثار قلمی او است :

۱- **اطواق الذهب** که از نظم ونثر مرکب است ۲- **انجمن دانش** درآداب و اخلاق مانندگلستان شیخ‌سعدی ودرحال حیات خودش چاپ شده‌است ۳- **تاریخ المعصومین ع** که مانند عنوان‌الشرف ابن‌المقری بطرزی عجیب و بهشت علم مرتب میباشد چنانچه اگر بطور متعارف خوانده‌شود تاریخ معصومین‌بوده واوائل‌سطورآن‌هیئت پس‌صرف ونحو وهکذاکه حیرت‌انگیزاست ۴- **ترجمهٔ صدکلمهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع** ۵- **ترجمهٔ منظومهٔ حکمت سبزواری** بفارسی‌نظمی ۶- **ترجمهٔ وصایای امیرالمؤمنین ع بمالك اشتر** که نامش **رموزالأمارة** است ۷- **تفسیر آیهٔ: لِيَغْفِرَ اللّٰهُ مٰا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ** ۸- **داستان حضرت موسی و خضر ع** که مثنوی و بروزن مثنوی مولوی بوده و پنجهزار بیت‌است ۹- **شرح رباعیات محتشم کاشانی** که درشرح‌حال‌محتشم، مذکور داشتیم ۱۰- **عشرهٔ کامله** که مقتل حضرت حسین ع بوده وبه ده مجلس مرتب‌است وغیراینهاکه بسیار وحاکی ازحدّت ذهن وکثرت احاطهٔ او میباشد. اماقریحهٔ شعریّه‌اش نیزممتاز وطبعی سرشارداشت وازاشعار ترجمهٔ وصایای امیرالمؤمنین ع بمالك اشتراست:

امیرمهین شـاه مالـك رقـاب	بمالـك چنین کـرد اوّل خطاب
بـدان ای هشیـوار مرد نبیـل	که‌کردم تـرا سوی شهری‌گسیل
که پیش از تو آنجاکه یادآوری	بسی رفتـه بـا ظلـم یـادآوری
تـو بینی کنون کـردهٔ بـاستان	وزین پس‌کنند ازتو بس داستان
چنان‌چه تو میگوئی از هرکسی	بخواهند هـم از تـو گفتن بسی
ز بگذشتگان‌آنکسان درخورند	کـه امروزشان نام نیکی برنـد
تو نیکی کـن ای مرد آموختـه	اگـر نـایـدت هیچ انـدوخته
لگام هوس را رهـا کم گـذار	ز هر نـاروا خـویش را پاس دار
که نومید شد نفس اهرن سرشت	چو زو بازجستی‌زهرخوب وزشت

مشو بـا رعیّت چـو درنـدگان	خورش کم‌کن از پهلوی بندگان
یکی بـا تو در دین بـرادر بود	و دیگـر بهستی بـرابـر بـود
وزین هردو چون باخرد بنگری	نـداری بـاصل وگهـر بـرتری

وقار بسال هزار و دویست و نود و هشتم هجری قمری در شیراز درشصت وشش سالگی بمرض استسقا عازم دار بقا گردید و درسمت پایین پای حضرت شاه چراغ مدفون شد و دوپسر والاگهر خلف وی گردیدند : یکی **حسین** ملقّب **به علاءالدین** ، متخلّص **به همت** کـه بعنوان **علاءالدین** نگارش یافته و بعنوان **همت** نیز اشارتی خواهد شد . دیگری **میرزا محمدشفیع** که پسر کوچـك وقار و ازشعرای عصر حاضر ما بـوده وبه **عشرت** تخلّص مینمود ، درشش سالگی از پدر یتیم شد ، تحت تربیت عموی خـود میرزا عبدالوهاب یزدانی آتی‌الذکر ادبیّات و فنون شعری را فراگرفت ، خط نسخ را نیز نزد برادرخود همّت تکمیل نمود ، بنشر ادبیّات راغب وبگوشه‌گیری مایل بوده واز اشعار او است:

از ماه روی او همه آفاق روشن است	جائی‌که تیره‌است همین خانهٔ من‌است
امسال نرخ بوسه‌ات ارزان شود یقین	کزخط بگرد ماه جمال‌تو خرمن‌است
گوئی وفا بمذهب خوبـان بود گناه	ورنه‌گنه ندیده مرا دوست دشمن‌است
گر من مقیم میکده گشتم عجب مدار	کزحادثات دهرپناه‌است و مأمن است
عشرت ز خانه مینکند میـل بوستـان	کزروی‌دوست‌خانه‌به‌ازباغ‌وگلشن‌است

وفات عشرت بسال هزار و سیصد و پنجاه و هشتم هجری قمری درشیراز واقع و درجنب شاه داعی‌الله مدفون‌گردید .

(ص ۲۵۰ ج ۱۴ عن و ۳۵۷ و ۳۶۳ عم و متفرقات ذریعه وگلشن وصال)

وقاری **ملامحمدامین**- پسر ملاعبدالفتاح شیرازی‌که بجهت کثرت اقامت در یزد به **یزدی** مشهور است از شعرای‌نامی وبسیار متّقی ، در مقام صبر و رضا ثابت ، دربسیاری از علوم متداوله خصوصاً درمعمّا و انشا وفنون‌شعری ماهر، شعر او متین ، بیانش خوش ، خطّش دلکش بوده واز او است :

اگرم زاهد شهر از نظر انداخت چه باك سایهٔ پیر مغان از سر ما کم نشود

پرسد اگر کسی ترا، بدر وهلال، اشاره کن جانب خود که همچنان، جانب ماکه همچنین

مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد که هریکی بدگرگونه داردم ناشاد

صاحب ترجمه در سال هزار و هفتادم هجری قمری درگذشت.

(ص ۳۴۳ تاریخ یزد و ۱۷۹ تذکرهٔ نصرآبادی)

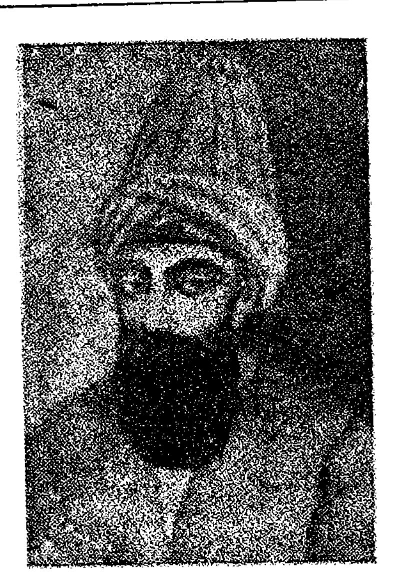
وقاصی لقب رجالی عثمان بن عبدالرحمن است.

وقایعی **میرزا علی اکبرخان**- درضمن شرح حال هاتف سیداحمد خواهد آمد.

وکیع **محمد بن خلف** - درضمن عنوان **ابن وکیع** حسن بن علی در باب کنی خواهد آمد.

ولدالزرقیال بعنوان **نقاش ابراهیم** نگارش داده‌ایم.

ولی **شاه نعمت‌الله بن سید عبدالله - کرمانی کهنبانی ماهانی**، ملقّب به **نورالدین**، معروف به **ولی** و **شاه نعمة‌الله** که اصلاً از ناحیهٔ کهنبان نام‌کرمان و ولادت و وفاتش درقصبهٔ ماهان نام‌آن ناحیه بوده از اکابر عرفای‌نامی شیعهٔ امامی قرن نهم هجرت میباشد که درمکارم اخلاق طاق ودر اصول طریقت مشهور آفاق، از اعاظم مشایخ وسلطان عرفا و اهل طریقت، پیشوای اهل سلوك و ارباب حقیقت بود، کرامات بسیاری بدو منسوب است و نسب شریف او با هفده یا هیجده واسطه بحضرت امام محمدباقر ع موصول و نسب طریقتی او هم بواسطهٔ معروف‌کرخی بحضرت رضا ع منتهی‌میگردد و **سلسلهٔ نعمت‌اللهی** که‌گاهی تخفیفاً به **نعمتی** هم‌موسوم ومشهورترین‌سلاسل عرفا و صوفیّه وموافق‌آنچه درشرح حال معروف‌کرخی تذکر دادیم یکی‌ازشعب سلسلهٔ معروفیّه هستند بهمین شاه نعمت‌الله منتسب میباشد و اتباع‌او درهند و ایران وکابلستان و نقاط دیگر فراوان و ازهمه بیشتر و درمیان عرفا کمترکسی باشد (اگر باشد) که در اعتبار و شهرت وکثرت تبعه بمقام وی رسیده است.


عکس منسوب به شاه نعمت‌الله ولی ماهانی است که محتاج بتحقیق میباشد -۴۶

فیض صحبت سید شریف جرجانی و حافظ شیرازی و بسیاری از علما وعرفا را درك کرد ، بنوشتهٔ بعضی (بالعهدة علیه) درحرمین شریفین به عبدالله یافعی آتی‌الذکر (متوفی درحدود سال هفتصد وشصتم وهفتادم هجرت) دست ارادت داد، مدتی‌درخدمت‌او بوظائف‌ریاضات‌شاقه ومجاهدات فوق‌الطاقة پرداخت ، عاقبت از وی اجازهٔ ارشاد دریافت نمود . لکن این قضیه با در نظرگرفتن تاریخ وفات ایشان مستبعد ودرصورتی‌که عمرشاه نعمت‌الله درحدودهفتاد وپنج‌باشد مشکل‌ترمیباشد بلی اگر موافق قول بعضی مدت عمر شاه‌نعمت‌الله نود و هفت سال باشد چندان مستبعد بنظر نمیرسد .

طریقت نعمة‌اللهی موافق تصریح بعضی از اجلاّی اهل فن ، از افراط و تفریط دور واز عقائد فاسد مبرّی میباشد و برخلاف بعضی دیگر از سلاسل عرفا ، زیّ خاص و لباس مخصوصی برای خودشان تخصیص نداده‌اند ،کسب را حبّ‌الله وکاسب را حبیب‌الله میدانند ، بیکاری وبطالت و تنبلی را روا نمیشمارند ، بتمامی وظائف شرعیّه ومقرّرات مطاعهٔ دینی اسلامی قیام نموده و دارای مزایای بسیاری میباشندکه بسط آنها خارج از وضع این عجاله میباشد و فقط یك‌کرامت مشهور اورا تذکر میدهد : شاه نعمة‌الله باآن مراتب سامیهٔ عرفانی‌که اشاره شد بسا بودی‌که تحف و هدایای حکّام و ظلمه را قبول و صرف میکرد و اکثرآنها را بفقرا و ضعفا میبخشید تا روزی امیر تیمورلنگ (متوفی بسال ۸۰۷ھ ق = ضز) ویا پسرش شاهرخ میرزا از در اعتراض وارد و حکمت صرف کردن‌آن لقمه‌های شبهه‌ناك را از وی استفسار نمودند درجواب‌گفت:

گرشودخون،جمله‌عالم‌مال‌مال　　　کی خورد مرد خدا الاّ حلال

بیت مزبور مضمون این روایت است **لوکانت الدنیا دماعبیطا لایکون قوت المؤمنین الاحلالا**
پس از روی امتحان برّهٔ پیرزنی راکه درتوی راه برپشتش کرده ومیرفت بضرب تازیانه
از وی گرفتند ، طعامی از همان برّه تهیه کرده و شاه نعمت‌الله را دعوت نمودند ، بعداز
احضار طعام ، حلال و حرام بودنش را پرسیدند شاه گفت برای ما حلال است و برای
شما حرام پس‌از این سخن متغیّر گردیدند تاآنکه باطن امر بشرحی که ذیلاً ذکرمیشود
مکشوف گردید . یا خودشان بعداز صرف طعام قضیهٔ غصب بودن برّه را نقل‌کرده ومورد
اعتراض برحلال خواری وی نمودند درجواب ، خواستار تحقیق حقیقت امرگردیدکه
باطن قضیه را از خودآن پیرزن استکشاف نمایند. پیرزن را احضارکردند و چگونگی
برّه را از وی استفسار نمودندگفت پسرم درسفر بود، اخبار طاقت‌فرسا و دلگداز از وی
میشنیدم اینك نذرکردم‌که اگر پسرم بسلامت بازآیدآن برّه را بحضورشاه نعمت‌الله‌ببرم،
همین روز نذرم قبول شد، پسرم بسلامت واردگردید، من‌ازکثرت شادی، برّه را برپشت
گرفته و قصد حضور شاه را داشتم‌که ناگاه‌گماشتهٔ شما بزور و تعدّی از من‌گرفت وآه و
زاریم فایده نبخشید . بالاخره فهمیدندکه باطن اولیا همواره منظور نظرکبریائی بوده
واز حرام و شبهه محفوظش میدارد . کار پاکان را قیاس ازخود مگیر. قضیهٔ برّه باتفاوتی
کمتر بطوری دیگر نیز نقل‌شده‌که نتیجه یکی بوده وحاجتی‌بتکرارآن نمیباشد. اشعار
حقایق اشعار شاه نعمت‌الله نیز بسیار و دیوانش مشهور و از او است :

دل کشتی خدا است بدریای معرفت لطف خدا سزدکه بود ناخدای دل

در دو عالم چون یکی دارندهٔ اشیاستی هریکی در ذات خود یکتای بیهمتاستی
جنبش دریا اگرچه موج خوانندش ولی در حقیقت موج دریا عین آن دریاستی

ای‌عاشقان‌ای‌عاشقان، مارا بیانی‌دیگر است ای‌عارفان‌ای‌عارفان، مارا نشانی‌دیگر است
ای بلبلان ای‌بلبلان، مارا نوا خوشتر بود زیراکه این‌گلزارما از بوستانی‌دیگر است
خورشیدجمشیدفلك برآسمان چارم‌است مهر منیر عاشقان برآسمانی دیگر است

رند ودر میخانه‌ها صوفی وکنج صومعه   مارا سریرسلطنت برآستانی دیگر است
مصنفات بسیاری هم بشاه نعمت‌الله منسوب میباشد :

۱تا۹- **امانت** و **برزخیه** و**جناتیه** و **صروف** و **خیرات** و **رموز** و**شرح اخلاص** و**شرح فاتحه** و **شرح گلشن راز** ۱۰تا۱۹- **فیوضات** و **لایحه** و**کمیلیه** و**معرفت نفس** و **مکاشفه** و **منهاج المسلمین** و **مهدیه** و **نصیحت ملوك** و **نکات صغیر** و **هدایت** وغیراینها . وفاتش در بیست و پنجم رجب هشتصد وبیستم یا بیست‌وهفتم یا سی ودویم یا سی وچهارم‌هجری‌قمری درسن متجاوز از هفتاد و پنج سالگی ویا درنود و هفت سالگی در عهد شاهرخ میرزا پسر امیرتیمور در قصبهٔ ماهان از مضافات‌کرمان واقع شد ، قبرش تاحال‌آشکار ومزار است. بنا بتاریخ سیّمی جملهٔ : **عارف‌اسرار وجود** = ۸۳۲ و بنا بچهارمی هریك ازسه جملهٔ: **عارف باسرار وجود** = ۸۳۴ و**جنت‌الفردوس**= ۸۳۴ و**بهشت‌منزل**= ۸۳۴ مادّهٔ‌تاریخ‌اواست.
(بستان‌السیاحة وتاریخ‌حشری و۱۱۷ج۷مه و۴۵۹۳ج۶س و۱۳۱لس و۶۰و۱۴۲مخل‌وغیره)

ولی‌تراش **احمد بن‌عمر**- بعنوان **نجم‌الدین‌کبری** مذکور شد .

ولی‌الدین
ولی‌الله } **محمد بن عبدالله** - بعنوان **خطیب عمری** نگارش یافته است .

وهبی مرعشی ، معروف به **سنبل‌زاده**، از مشاهیر شعرای نامی عثمانی میباشدکه دربلدهٔ مرعش سابق‌الذکر تولدیافته وباستانبول رفت و بتدریس پرداخت ، اخیراً بقضاوت روم ایلی وآناطولی و سفارت ایران منصوب شد و ازآثار قلمی او است :

۱- **تحفه**که منظومهٔ لغت عربی است ۲- **دیوان شعر** ۳- **شوق‌انگیز**که منظومه است ۴- **لطیفه** وآن‌نصیحت‌نامه‌ایست‌که بنام پسرش لطف‌الله نوشته‌است ۵- **نخبه**که منظومهٔ لغت فارسی است و درسال هزار و دویست وچهاردهم یا بیست وچهارم هجری‌قمری‌درگذشته و اسم و نسب او بدست نیامد .   (ص۴۷۰۷ج۶س و۲۲۶ج۳ و۱۳۰ج۷فع)

وهبیلی لقب رجالی **محمد بن رفاعهٔ‌نخعی** است .

وهرانی **محمد بن محرز بن محمد** - ملقّب بـه **جمال‌الدین** ، یا **رکن‌الدین**، ازظرفای فضلای‌قرن‌ششم هجرت میباشدکه بصناعت‌انشا معروف

بود، درعهد سلطان صلاح الدین ایّوبی(۵۵۷-۵۸۹ه ق = ثنز - ثفط) ببلاد مصر رفت، پس از اطّلاع از مراتب فضل وکمال قاضی فاضل، عمادالدین کاتب اصفهانی بکساد بازار فضل خود وقوف یافت ، اینك ابداً از فضل حرفی نزده و طریق هزل را پیش گرفت و پاره‌ای منامات ترتیب داد وبعضی مکاتبات ظریفانه‌که مشعر برخفّت روح او بوده‌اند انشا نمود ، ببلاد بسیاری سیاحت‌کرده مدتی در دمشق اقامت‌گزید تا بسال پانصد و هفتاد و پنجم هجری قمری درقریهٔ داریا ازتوابع غوطهٔ دمشق درگذشت. **وهرانی** منسوب است بشهر وهران از بلاد قیروان در دومنزلی تلمسان درساحل بحر شام .

(ص۹۷ج۲کا)

وهرکیسی لقب رجالی **احمد بن محمد** است .

بتأییدات‌خداوندی حرف **واو** هم خاتمه یافت وبحرف **ه** شروع‌میشود .

باب « هـ »

(های هوز)

هاتف

سید احمد - طبیب حسینی اصفهانی، از اطبّای نامدار و عالی‌مقدار اواخر قرن دوازدهم هجری ایرانی عهدکریم‌خان زند(۱۱۷۳ـ ۱۱۹۳ه ق = **غقعج - غققصج**) میباشدکه درفنون‌حکمت و ریاضی ومنطق و معانی و بیان مسلّم زمان ، در ورع و تقوی تالی ابوذر و سلمان ، درحسن اخلاق طاق ودرنظم‌عربی و فارسی یدی طولی داشت، اشعار بسیاری درمدایح خانوادهٔ رسالت ص وبالخصوص در حق حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است . از اطبّا با میرزا نصیر طبیب اصفهانی صاحب کتاب مرآةالحقیقة و میرزا سیدحسین طبیب شیرازی مؤلف مخزن‌الادویة هم‌عصر و از شعرا با حاج لطفعلی بیگ‌آذر و حاج سلیمان‌کاشی متخلّص به **صباحی** معاصر و معاشر بود . هریکی مر، دیگریرا مدیحه‌گفته و اشعارآذر راکه درآرزوی دیدار هاتف گفته درشرح حالش نگارش داده‌ایم . اوقات هاتف بامر طبابت مصروف شد وفقرا را مجانی و رایگانی معالجه مینمود وتألیفی درعلم طبّ ازاو دیده‌نشده‌است. **دیوان‌اشعارش** مشهور امصار و مطبوع طبع فصحای اعصار و شامل قصائد و غزلیّات و مقطّعات و ترجیعات و رباعیّات میباشد ودونسخهٔ‌خطّی ازآن‌که یکی حاوی یك‌هزار وپانصد بیت‌است بضمیمهٔ دیوان سحاب سابق‌الذکر پسرخود هاتف بشمارهٔ ۲۶۱ ودیگری هم درحدود هزار وصد و پنجاه بیت بضمیمهٔ دیوان صهبا و دیوان درویش عبدالمجید بشمارهٔ ۴۰۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است .

از اشعار درربار او است که درشهامت و علوّ همت و استغنای طبع گوید :

خار بدرودن بمژگان خاره بشکستن بدست — سنگ خاییدن بدندان کوه ببریدن بچنگ
لعب با دنبال عقرب بوسه بردندان مار — پنجه با چنگال ثعبان غوص در کام نهنگ
از سر پستان شیر شرزه دوشیدن حلیب — وز بن دندان مارگرزه نوشیدن شرنگ
تیره غولی روز برگردن کشیدن خیزخیز — پیره زالی در بغل شب برگرفتن تنگ تنگ
طعمه برکندن بخشم از کام شیر گرسنه — صید بگرفتن بقهر، از برتن غضبان پلنگ
تشنه‌کام و سر برهنه در تموز و سنگلاخ — ره بریدن بی‌عصا فرسنگها با پای لنگ
نقشها بستن شگرف ازکلك مو بر آب تند — ثقبه‌ها کردن پدید ازخارتر درخاره‌سنگ
صد ره آسانتر بود بر من که در بزم لئام — باده‌نوشم سرخ سرخ و جامه‌پوشم رنگ رنگ
چرخ گرد از هستی من گر برآرد گو برآر — دور بادا دور از دامان نامم گرد ننگ

هاتف بسال هزار وصد و نود و هشتم هجری قمری در قم وفات یافت و چنانچه درمحل خود نگارش داده‌ایم رفیقش **آذر**، سه‌سال پیش‌ازاو رفیق دیگرش **صباحی** نیز هشت‌سال بعد از او وفات یافتند و صباحی درتاریخ وفاتش گفته است :

بآئین وفا گفتا **صباحی** بهر تاریخش — که **یارب منزل هاتف بگلزار جنان بادا = ۱۱۹۸**

ناگفته نماندکه **میرزا علی‌اکبرخان** متخلّص به **مشکوة** و مشهور به **وقایعی**، پسر میرزا داودخان وقایع‌نگار عهد ناصرالدین شاه قاجار هم‌که از شعرای برجسته و نامی تبریز عصر حاضر ما و بسیار متدیّن بوده و درتاریخ هزار و دویست و پنجاه و دویم هجری قمری در تبریز وفات یافته و بالاستحقاق میگفته‌که سلطان محمود نیست والاّ فردوسی بسیاراست درهمین‌موضوع‌شهامت وعلوّهمّت، اشعارمذکورهٔ‌هاتف‌را استقبال‌کرده وگوید:

رفتن فرسنگها، بردوش بردن بارسنگ — روی‌خار وخاره‌اندرتیره‌شب با پای‌لنگ
در ربودن بی‌سلاح جنگ با بازوی‌سست — طعمه‌ازچنگال‌شیر وصیدازچنگ‌پلنگ
برنهادن سخت براسب لگدزن یاردم — برفکندن ببر غضبانرا بگردن پالهنگ
پنجه افکندن کنار بیشه‌ها با اژدها — در میان موجها کشتی گرفتن با نهنگ
تا بشب همسایهٔ وحشی شدن درکوهها — تا سحر همخوابهٔ افعی شدن درچاه‌تنگ

رنگ بستردن ز روی زنگیان باشست وشو | رام کردن غول وحشی را بصدافسون ورنگ
تا سحر برنیش عقرب صبرکردن درفراش | بردباری برکلام ابله بی‌مغز و هنگ
باد برزنجیر بستن بستن پل برمحیط | چاه آکندن بشبنم برق بگرفتن بچنگ
شعله باگوگرد بنشاندن میان چاه نفت | آتش اندرپنبه پنهان داشتن اخگر بچنگ
با خس و خاشاك بستن راه سیل وتندباد | روی بی‌صورتگری بانقشهای رنگ رنگ
از نمک شیرینی وازقند شوری خواستن | شکراز حنظل گرفتن شهدجستن ازشرنگ
خواستن از زاغ دشتی جلوهٔ طاوس باغ | پشه را تعلیم کردن اوج پرواز کلنگ
آب با غربال پیمودن برای کشت زار | چاه کندن در میان بحر با بیل وکلنگ
پیره‌زال گوژپشت بدرگ صد ساله را | تاسحر در برگرفتن جای یار شوخ وشنگ
نزد **مشکوة‌هما** آسانتر است از ساعتی | صحبت ناجنس احمق الفت بی‌نام وننگ

(فهرست کتابخانهٔ فوق وص۱۷۷ ج ۱ مر و۵۶۷ ج ۲ مع و اطلاعات متفرقه)

هاتفی ملاعبدالله- (عبدالحیّ) خبوشانی جامی ، خواهرزادهٔ عبدالرّحمن جامی سابق‌الذکر و ازشعرای نامی ایرانی میباشدکه متخلّص به **هاتفی** بود . درتمامی فنون شعری ماهر و بالخصوص در مثنوی‌گوئی دستی توانا و یدی طولی داشت . ازخال مذکورخود درنظم **خمسه‌ای** مشتمل برپنج مثنوی دراستقبال‌خمسهٔ نظامی‌استیذان‌نمود، ازآن‌جمله‌موافق‌آنچه ازخودش نقل‌شده ودرذریعه نیز تصریح‌کرده کرده چهار مثنوی **لیلی ومجنون** ، **شیرین وخسرو** ، **هفت منظر**، **تیمورنامه** (تمرنامه‌خا) را نظم‌کرده و بنظم پنجمی موفق‌نیامد ودرجایی ازکتاب پنجمین او سراغی نداده‌اند. کتاب لیلی و مجنون او درسال هزار و هفتصد و هشتاد و هشتم میلادی درکلکته چاپ شده و تیمورنامه هم‌که وقایع و محاربات وفتوحات امیرتیمورلنگ و احوال تاریخی خانوادهٔ اورا حاوی و درمقابل اسکندرنامهٔ خمسهٔ نظامی نظمش‌کرده و تخفیفاً **تمرنامه‌اش** نیز گویند درسال هزار وهشتصد وشصت و نهم میلادی درلکهنو طبع‌گردیده است‌که نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشمارهٔ۳۹۴ و۱۵۰۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالارجدید طهران ویك‌نسخهٔ

خطّی دیگر نیزکه حاوی لیلی و مجنون و هفت منظر و تیمورنامه است بشمارهٔ ۲۸۰ درهمان‌کتابخانه موجود است . ازآن‌روکه مثنوی تیمورنامه ترجمهٔ فارسی نظمی‌کتاب ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی سابق‌الذکر استآنرا **ظفرنامه** نیزگویند.

در تذکرهٔ حسینی و سفینة‌الشّعراگویند هاتفی در نظم لیلی و مجنون خواستار اجازه از خال خود عبدالرحمن جامی‌گردید جامی برای‌امتحان‌گفت اگرجواب ومقابل این‌قطعهٔ فردوسی را (درختی‌که تلخ‌است وی را سرشت الخ) بگوئی اجازه داده خواهد شد پس هاتفی این اشعار راگفته و بنظرش رسانید :

اگـر بیضـهٔ زاغ عنبر سرشت	نهی زیر طاووس بـاغ بهشت
بهنگام آن بیضه پـروردنش	ز انجیر جنّـت دهـی ارزنش
دهی آبش از چشمـهٔ سلسبیل	بآن بیضه دم در دهد جبرئیل
شـود عـاقبت بیضهٔ زاغ زاغ	برد رنج بیهوده طاووس بـاغ

جامی‌گفت اگرچه چند جا بیضه‌گذاشته‌ای لکن اجازه داده میشود ونیز ازاشعار لیلی و مجنون هاتفی میباشدکه درسبب بیماری لیلی‌گفته است :

دید آن بت سرو قـد موزون	درخواب‌که مرده‌است مجنون
از غـایت اضطـراب آن شب	بیـدار شد آن نگار در تب
زین‌واقعه چون‌گذشت چندی	شد زار ونزارمستمندی ـ الخ

وفات هاتفی بسال نهصد و هیجدهم یا بیست و هفتم هجری قمری واقع شد وبنا بردوبمی هریك از دوجملهٔ : **شاعرشهان = ۹۲۷** و **شه شاعران=۹۲۷** مادّهٔ تاریخ او است.

(ص۲۶۲هب و۴۷۲۱ج۶س و۲۵۳سفینة‌الشعراتذکرهٔحسینی و۵۴۲ج۲فهرست‌کتابخانهٔفوق)

هاشم‌شاهیه سلسله‌ایست درهندوستان‌که به میرمحمدهاشم‌شاه هاشمی‌مذکور ذیل انتساب دارد .

هاشمی لقب رجالی‌ابراهیم‌بن عبدالله محض، ابراهیم بن فضل، اسمعیل بن فضل، احمد بن عبدالله وبعضی دیگر میباشد وشرح‌حالشان

موکول بدان علم شریف است .

هاشمی **سیداحمد بن ابراهیم بن مصطفی-** هاشمی ، حسینی النّسب ، از افـاضل عصر حاضر ما واز تلامذهٔ شیخ محمد عبده سابق الذکر میباشدکه درقاهره مراقب مدارس ویکتوریای انگلیسی بوده وازآثارقلمی وتألیفات اواست:

۱- **اسلوب الحکیم فی منهج الانشاء القویم** که حاوی صد و هفده مقاله ازمقالات انشائی شرعی و ادبی و فلسفی و تاریخی و مانندآنها است ۲- **جواهرالادب فی صناعة انشاءالعرب** ۳- **جواهرالبلاغة** درمعانی و بیان وبدیع ۴- **السعادةالابدیة فی الدیانةالاسلامیه** ۵- **میزان الذهب فی صناعة شعرالعرب** واز این جمله ، چهارمی درمصر و بقیه در قاهره چاپ بلکه جواهرالادب تاحال پانزده مرتبه چـاپ شده است . سال وفات سیداحمد معلوم نشده و ولادتش درسال هزار و دویست و نود و پنجم هجری قمری بوده است .

(ص ۱۸۸۷ مط)

هاشمی **سید محمدهاشم شاه -** بن میرمحمدمؤمن عرشی سابق الذکر، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **شاه جهانگیر**، (چنانکه درمجمع الفصحا است) یا **جهانشاه** (چنانکه در ریاض العارفین است) ازشعرای عرفای قرن دوازدهم هجری هندوستان میباشدکه درترویج شریعت مطهّرهٔ نبوی ص اهتمام داشت **مثنوی مظهرالانوار** ازآثار قلمی او بوده وکیفیت نسب وسلسلهٔ **هاشم شاهیه** منتسبه باو وبعضی مزایای دیگرش را درضمن شرح حال جدّش سید عبدالله وصفی تذکر دادیم . وفاتش بسال هزار وصد و پنجاهم هجری قمری درهفتاد وهفت سالگی واقع شد و از اشعار او است :

وه که پیمانهٔ ما پر شد و دریای خمی نکشیدیم ز دست صنمی جـامی چند

هاشمی قطع تمنّا مکن ازصبح وصال گر بنومیدی هجران گذرد شامی چند

(ص ۵۶ ج ۲ مع و ۲۵۶ ریاض العارفین)

هالکی در اصطلاح رجالی لقب سماك بن مخرمه است.

هاشمیه عنوان مشهوری فرقه‌ایست از شیعه که اتباع ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیّه میباشند، امام را عالم بهمه‌چیز ودرجمیع امور

مانند حضرت رسولش میشمارند ومنکر امام وغیرعارف بحق اورا کافر می‌دانند. ایشان بنام : **رزامیه** و **حیانیه** وغیره بچندین شعبه منشعب هستندکه اوّلی بعداز وفات ابوهاشم امامت را حق اولاد عباس دانسته و عبدالله بن عباس را امام دانند و ایشان اتباع رزام نام میباشند . دویمی نیز اتباع حیان سراج بوده وبعد ازحضرت امیرالمؤمنین ع محمد بن حنفیّه را امام دانسته و بامامت حسنین معتقد نمیباشند ، بشرحیکه تحت عنوان **کیسانیه** بطور خلاصه تذکر دادیم .

هاشمیه سیّدهٔ جلیلهٔ اصیلهٔ حسیبهٔ نسیبهٔ نجیبهٔ عالمهٔ عارفهٔ فاضلهٔ کاملهٔ فقیههٔ حکیمه **بانو علویه امینیه** ، دختر حاج سید محمدعلی امین‌التجار اصفهانی و زوجهٔ عموزاده‌اش حاج میرزاآقا معین‌التجار از نوادر روزکار، درفضل وکمال و علوم عربیّه و ادبیّه و مراتب معقول و منقول و بیان ، ازمفاخر زمان و مشار بالبنان ، عمر عزیز او درتحصیل علوم‌شرعیّهٔ ادبیّه وفقهیّه واصولیّه وتکمیل معارف حقّهٔ دینیّهٔ اسلامیّه معقولاً و منقولاً صرف شده است .

نخست مقدمات لازمهٔ معموله را از حاج‌آخوند زفرهٔ خواند، اخیراً تحصیلات عالیه را فقهاً و اصولاً منقولاً ومعقولاً ، حکمتاً وکلاماً ، سطحاً و خارجاً ، درحضورحجة‌الاسلام آقای سیدعلی‌مجتهداصفهانی نجف‌آبادی تکمیل نمود، ازکثرت‌فرح و ولهی‌که بمطالعات علمیّه داشته در روز وفات دخترش نیز تعطیل نکرد، هروقتی‌که بخانهٔ خواهرش‌مهمان میرفت‌کتابهای لازمی را نیز بهمراهش میبرد تاآنکه بذروهٔ اجتهاد ارتقا یافت ودارای قوهٔ استنباط احکام بودن او ازطرف‌آیة‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری سابق‌الذکر و شیخ محمدکاظم مجتهد شیرازی نجفی وآقای میرزا ابراهیم حسینی مجتهد شیرازی اصطهباناتی معروف به میرزاآقا بعداز امتحانات‌کتبی تصدیق شد وباجازهٔ روایتی سه‌نفر مذکور وابوالمجدشیخ‌محمدرضا مجتهدنجفی‌اصفهانی‌صاحب‌نقد فلسفهٔ داروین نایل‌آمد.

تألیفات متنوعهٔ او بهترین معرّف مراتب سامیهٔ علمیّه‌اش میباشند :

۱- **اربعین هاشمیه** که چاپ شده وبتنهائی ازجامعیت‌علوم‌متنوعه وتبحرمعقولی ومنقولی

مؤلفه حاکی وما به‌الافتخار نسوان بوده وشب نهم محرم هزار وسیصد وپنجاهم هجرت از تألیف آن فراغت یافته‌است ۲- **مخزن‌اللئالی فی‌فضائل‌مولی‌الموالی** ۳- **النفحات‌الرحمانیه در واردات‌قلبیه.**

اکنون در تاریخ طبع این‌کتاب در قید حیات و درحدود شصت ودو سالگی در اصفهان مقیم و توفیق خدمات دینیّهٔ اورا از درگاه خداوندی درخواست مینماید .

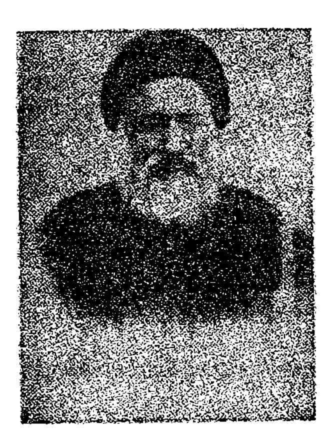
ولو کن‌النساء بمثل هذی **لفضلت النساء علی الرجال**

فلاالتأنیث لاسم‌الشمس عار **ولاالتـذکیر فخر للهلال**

(اطلاعات متفرقه)

هبةالدین

سید محمدعلی - بن‌سیدحسین عابد بن سیدحسین صراف بن سید مرتضی بن سید محمد بن سید علی کبیر، ملقّب بـه **هبةالدین**، معروف به **شهرستانی** ، از مفاخر معاصرین علمای عظام و اکابر سادات شهرستانیّهٔ کرام میباشدکه نسب شریفش بـا سی واسطه به زید بن علی بن الحسین موصول میشود . مادرش ازسادات شهرستانیهٔ اصفهان و از احفاد میرزا محمدمهدی شهرستانی سابق‌الذکر و جدّ چهارمینش سیدعلی کبیر یگانه باعث سور نجف وکربلا وآوردن‌آب بآن دوبلدهٔ طیّبه بود .



سیدمحمدعلی‌هبةالدین‌شهرستانی -۳۷

خلاصهٔ ادوار زندگانی سیدهبةالدین‌آنکه: درماه رجب هزار و سیصد ویکم هجرت درسامرا متولد شد، در ده سالگی بتحصیل‌مقدمات‌متداوله پرداخت ، تا نه سال دیگر علاوه برصرف و نحو و منطق و عروض و بـدیع و معانی و بیان ، ازتاریخ وحدیث و ریاضیّات نیز بهره‌ای بسزا برد پس‌بنجف مشرّف ودرحوزهٔ درس‌آخوند خراسانی وآسید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی حاضر ودراندک‌زمانی بدرجهٔ اجتهاد نایل‌آمد. درسال چهلم هجرت‌که سال اوّل استقلال عراق‌بوده بامر ملك فیصل زمامدارکل‌آن نواحی ، بوزارت معارف منصوب و درتمامی دورهٔ وزارت خودکه بیشتر از یازده ماه نبوده باصلاحات بسیاری در عالم معارف‌که درحقیقت امور دینی و

مذهبی و تکمیل تمامی نواقص کشوری است موفق و تمامی آنها با توجه خاص ومراقبت مخصوص درحفظ دیانت محصّلین توأم بود . در ذیحجهٔ سال هزار وسیصد وچهلم هجرت ازآن مقام عالی بهروسیله‌که بوده استعفا نموده و بتألیف اشتغال داشت تا در محرّم سال چهل ودویم بامرحکومت عراق وتأکیدعلمای وقت، ریاست دیوان‌عالی تمیزکه بمجلس تمیز جعفری موسومش داشتند بدو مفوّض و مشغول انجام وظائف مقرّره بوده تا در سال پنجاه و سیّم از طرف اهالی بغداد بنمایندگی مجاس شورای ملی منتخب شد و بعد از انحلال مجلس‌که نیز در ذیحجهٔ همان سال بوده منزوی و تمامی اوقات خودرا درتألیف و مدافعه از حملات قلمی طاقت‌فرسای معاندین دین مبین مصروف میدارد .

ناگفته نماندکه هبةالدین از سال چهل و دویم بدرد چشم سخت مبتلا شد ، در چهل ونهم برای معالجه بسوریّه رفته و اثری‌ندید، بالاخرة مردمك هردوچشم او ضایع گردید وبا این‌حال دراثر رضا بقضا اصلاً اضطراب و فتوری در دلش راه نیافت وموافق آنچه از خودش نقل است میتواند هرروز بهوای دست ، چهل صفحه بنویسد و نزد او کتابهای لازمی را میخوانند و او تألیف و انشاء مقالات مینماید .

تألیفات طریفه وآثار قلمی او بسیار و نوعاً در موضوع آنها مبتکر بوده و ازآن‌جمله است :

۱- **الامامة والامة** ۲- **الجامعة الاسلامية والعقائدالقرآنية** در اثبات اصول خمسه با آیات قرآنیه ۳- **الجان والجن** ۴- **حکمةالاحکام** در فلسفهٔ تشریع فقهی و هنوز ناتمام است ۵- **دین‌البشر فی‌الطريقة الصالحة لسيرالانسان** چاپ شده است ۶- **سراج‌المعراج** در تفسیر آیات معراجیه و حل مشکلات معراج ۷- **سيرة خيرةالبشر** درتاریخ زندگانی‌حضرت رسالت‌ص با اسلوبی غریب و طرزی عجیب بطوری‌که خوانندهٔ‌آن ناچار ازتصدیق رسالت‌آن بزرگواراست ۸- **الشريعة والطبيعة** که طبیعیات عصر حاضررا با ظواهر شرع تطبیق مینماید ۹- **فغان اسلام** که طبع شده است ۱۰- **فيض‌الباری یا اصلاح منظومةالسبزواری** که دربغداد چاپ شده است ۱۱- **فيض‌الساحل و اجوبة مسائل‌اهل‌السواحل** ۱۲- **ما هو نهج‌البلاغة** که دربغداد چاپ‌شده است ۱۳- **المحيط** که تفسیری‌است مبسوط ، با اسلوب عصری وهنوزناتمام‌است ۱۴- **المعارف العالية للمدارس الراقية** که کتابی است دینی و علمی و فلسفی ۱۵- **مواقع النجوم فی‌تحقيق ألسماء الدنيا والرجوم** ۱۶- **نقض‌الفرض فی‌اثبات حركةالارض** ۱۷- **نهضةالحسين ع**

۱۸- وقایة المحصول فی شرح کفایة الاصول ۱۹- الهیئة والاسلام که عربی و عهده‌دار تطبیق هیئت جدید با ظواهر آثار دینیه بوده ودربغداد چاپ وترجمهٔ فارسی آن نیزدرنجف بطبع رسیده است **۲۰- یاقوت النحر فی میقات البحر** وغیراینها که بسیاراست ودرهریك ازحرمت **تشبه و نقل جنازه وریش تراشیدن وحلیت متعه ومبطل روزه نبودن دخانیات وذوالقرنین وسد یأجوج ومأجوج** و موضوعات متنوعهٔ دیگر و همچنین درجواب مسائل مختلفه علمیّهٔ گوناگون وارده از بلاد دیگر آثار قلمی بسیاری دارد که بسط آنها در این عجاله اطناب میباشد . صاحب ترجمه درحین طبع این اوراق درحال حیات و دربغداد مقیم میباشد و توفیق خدمات برجستهٔ دینیّه‌اش را از درگاه خداوندی خواهان است .

(اطلاعات متفرقه)

هَبَنَّقه (با چهار فتحه و تشدید نون) لقب مشهوری شخصی است ازعرب از قبیلهٔ بنی‌قیس بن ثعلبه که بحماقت معروف بلکه ضرب‌المثل بود و **احمق من هبنقه** از امثال دایرهٔ متداوله میباشد . نام اصلی او بنوشتهٔ احمد رفعت **احمد** و بفرمودهٔ مرصع ابن‌الاثیر **زید بن نروان** و بقول اوقیانوس ومجمع‌الامثال میدانی و جمهرة‌الامثال ابوهلال عسکری و بعضی از اهل عصر **یزید بن ثروان** بود . ازکثرت حماقت محض اینکه خود را گم نکرده باشد طوقی از استخوان و سفال و خرمهره و زنگ شتر و مانند آنها را درگردن میآویخت که اگر موقعی خود را گم‌کرده باشد بدان علامت خود را پیداکند تا وقتی برادرش آن طوقرا درخواب ازگردنش برآورده و بگردن خودش آویخت ، بعد از بیداری همین‌که طوق را درگردن برادرش دید گفت : یا اخی تو منی ومن توام و یا گفت تو من شدی بسیار خوب، لکن درحیرتم که من چه شده و کجا رفته است و دراین معنی گفته‌اند :

گر من منم وکدوکه درگردن تست گر من تو شدم تو من شدی پس من کو

همچنین در سبب ریشو بودن خود نیز (که ریش بسیار بلندی داشته) میگفت برای آن است که در موقع گم‌کردن خودم ، خودم را بدان علامت پیدا کنم . روزی ناقهٔ خود را گم‌کرده و ندا درداد هرکه ناقهٔ مرا پیدا کند عین آن ناقه را بدو می‌بخشم ویا در ندای

خودگفت‌که دوتا ناقه بدو خواهم بخشید و درجواب اعتراض باینکه دیگر پیدا کردن آن بی‌فایده است ویا یك ناقهٔ دیگر خسارت خواهدشدگفت از حلاوت آسودگی وجدان و لذّت وصول بمقصد بی‌اطّلاع‌هستید. نیز درموقع گوسفندچرانی، فربه‌ها را می‌چرانید وازچریدن لاغرها مانع‌می‌شد ودرجواب‌اعتراض میگفت اصلاح‌کردن‌چیزی که‌خدایش فاسد کرده روا نباشد و این نظیر همان است‌که در سورهٔ مبارکهٔ یس، ازکفّار نقل شده **أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ** و نوادر بسیاری بدو منسوب میباشد .

احمد رفعت‌گوید مظنون‌آن است‌که هَبَنَّقَه از اهل ذوق ودل و ارباب حقیقت بوده وبدین‌اطوار احمقانهٔ‌خود جویای مقام فنا میشده است‌که تمامی شرافات وحیثیّات را از خود سلب نماید و لفظ هبنقّه هم محرّف لقب اصلیش **ابوالناقة** میباشدکه بجهت همان طوق زنگ شتری‌که اشاره شد همین لقب را داشته چنانچه بمناسبت طوق مهرهٔ‌او که اشاره شد به **ذوالودعات** هم ملقّب بوده است‌که جمع **ودعه** بمعنی مهرهٔ سفید و مهرهٔ چشم زخم است. ظاهر آن‌است‌که حاجت بتحریف لفظ هبنّقه از ابوالنّاقه نبوده وخود لفظ هبنق (بروزن مودّت) بتصریح اهل لغت بمعنی مردم‌احمق و بی‌مغز بوده وحرف **ت** آخر نیز مثل **ت** علامة برای مبالغه باشد . دورهٔ زندگانی **هبنّقه** بدست نیامد لکن در جمهرة ، تحت عنوان **احمق من‌شرنیث** (شرنیب خل)گویدکه عبیدالله بن زیاد ، **هبنّقه** و شرنیث‌را (که او نیزدرحماقت‌ضرب‌المثل‌است) برای‌تیراندازی‌جمع‌کرد الخ، بنابراین اگرعبیدالله همان‌قاتل‌حضرت‌حسین ع باشد زمان‌هبنّقه اواسط‌قرن‌اوّل‌هجرت‌خواهدبود.

(جمهره ومجمع‌الامثال وص۱۳۹ هب و ۱۴۴ ج ۲ فع)

هجری[1]

هجری — **خواجه‌محمدشریف**- شاعر یزدی،متخلّص به **هجری** ، اصلاً طهرانی بوده و چون دریزد نشو و نما یافته به **هجری یزدی** مشهور شده

۱_ **هجری** - با دوفتحه ، لقب رجالی رشید ، حسین بن علی ، حلاش بن‌عمرو خیثمة*

است . مدتی ازطرف شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق = **ظل - ظفد**) بفرمانداری یزدمنصوب‌شد واخیراً دراثرحسن‌خدمت بوزارت‌رسید. درآن‌اوان‌هریکی‌از**سلامی** و **کلامی** که در اصفهان دوبرادر بوده‌اند قافیهٔ چندی پرداخته ونزد هجری میبردند **وهمه** روزه مزاحم وی شده وخواستار انعام و صله میبودند، چون اَشعار ایشان اِشعاری بشاعر بودن نداشت حوصلهٔ وزیر تنگ شد و روزی ایشان را گفت :

دوچیزاست بدتر زتیغ‌حرامی   سـلام کـلامی کـلام سلامی

نیز از اشعار هجری است :

آه چه بودی اگر، روزی هجری شدی   هجر بمقدار وصل، وصل بمقدارهجر

درسال نهصد و هشتادم هجری قمری درگذشت . (ص۳۴۹تاریخ‌یزد)

هجیمی لقب رجالی جابر بن سلیم و اخرم وبعضی دیگر است.

هدایت رضاقلیخان بن‌محمدهادی- یا محمدتقی **نوری** طهرانی ، از ادبا و مورّخین و شعرای نامی اواخر قرن سیزدهم هجری میباشدکه شب پانزدهم **محرّم** هزار و دویست و پانزدهم هجرت درطهران متولد شد ، پس‌ازآنکه ولادت‌او مسموع‌پدرش(که درآن‌موقع درمشهد مقدّس رضوی ع بوده)گردید به **رضاقلی** **موسومش**گردانید . بعد از وفات پـدر ، دربار فروش مازندران‌که موطن خـویشاوندان مادری وی بوده توطن‌کرد، نزد محمدمهدی‌خان متخلّص به **شحنه** بتحصیل‌علم‌پرداخت، از ابتدای جوانی طبعی موزون داشته ودرآن اوان خود را به **چاکر** تخلّص مینمود، در اواخرتخلّص‌خودرا به **هدایت** تبدیل‌داد وازطرف‌فتحعلی‌شاه‌قاجار بلقب‌**خان** و **امیرالشعراء** ملقّب شد وبعد از وفات ملك‌الشعرای وقت‌فتحعلی‌خان‌صبا ، بمنصب **ملك‌الشعراء** مفتخر

---

*بن عدی و بعضی دیگر بوده و نسبت‌آن بشهر هَجَرْ نامی است‌که‌کرسی وقصبهٔ ناحیهٔ بحرین یا بقول بعضی نام دیگر تمامی‌آن ناحیه بوده و رجوع به **احسا** نیز (که ضمن شرح حال شیخ احمد احسائی تذکر دادیم) نمایند . اما هجری‌که تاریخ‌مشهور اسلامیان میباشد (بروزن‌هندی) منسوب به هجرت است .


عکس رضاقلیخان هدایت -۳۸

گردید، بعداز وفات شاه معظّم نیز دردربارملوك وقت باکمال‌عزّت‌میزیسته و بخدمات‌بزرگی‌منصوب بود تا درعهدناصرالدین‌شاه‌قاجار بسفارت‌خوارزم ترکستان‌مفتخر و اخیراً بریاست وناظمیّت‌مدرسهٔ دارالفنون طهران‌که مجمع اکابر دانشمندان‌بوده نامزد شد ، درخلال این احوال بخدمت جمعی‌از عرفا وحکما و شعرای وقت رسیده وازهرخرمنی خوشه‌ای چید واز هربلبلی نوائی شنید . درآن اوان‌امرملوکانه‌باتمام وتکمیل‌تاریخ‌روضة‌الصفّای معروف صادرگردید اینك شرح حال و ادوار زندگانی ملوك پیشین را ازصفویّه تا عهد خود نگارش داده وسه جلد نیز بهفت جلد اصلی‌آن‌کتاب افزوده و **روضة‌الصفای ناصری** نامش داده و مشمول مراحم ملوکانه‌گردید . صاحب ترجمه تألیفات بسیاری دارد :

۱- اجمل‌التواریخکه نام‌آنرا اخیراً به **فهرس‌التواریخ** تبدیل داده‌است **۲- اصول الفصول‌فی‌حصول‌الوصول** درعرفان وتصوف‌بزبان‌فارسی **۳تا۷- انوارالولایة وانیس‌العاشقین و بحرالحقائق** برویهٔ حدیقهٔ سنائی و **بکتاش نامه**که حاوی تعشق رابعه خواهر حارث بن کعب به بکتاش نامی است و **خرم‌نامه**که همهٔ این پنج فقره ، از **مثنویات ستهٔ** مذکور ذیل هستند **۸- روضة‌الصفای ناصری**که فوقاً مذکور شد **۹- ریاض‌العارفین ۱۰- فرهنگ ناصری** و این هردو درطهران چاپ شده‌است **۱۱- فهرس‌التواریخ**که فوقاً اشاره شد **۱۲- گلستان‌ارم** که نام دیگر بکتاش‌نامهٔ فوق است **۱۳- لطائف‌المعارف ۱۴- مثنویات سته**که نام مجموع‌شش فقره مثنوی بوده وپنج فقره ازآنها فوقاً مذکور و ششمی‌آنها نیز **هدایت‌نامهٔ** مذکور ذیل است **۱۵- مجمع‌الفصحا**که بس مشهور و درطهران طی دوجلدبزرگ چاپ‌شده وبنا برقطعه‌ای‌که در آخر همین نسخهٔ چاپی از میرزا عبدالوهاب یزدی متخلص به محرم نقل شده تألیف‌آن در سال هزار و دویست و هشتاد و هشتم هجری بوده است **۱۶- مدارج‌البلاغة** درعلم‌بدیع‌که درشیراز چاپ شده است **۱۷- مظاهرالانوار ۱۸- مفتاح‌الکنوز ۱۹- منهج‌الهدایة**که‌آن نیزمثنوی و ظاهراً غیراز مثنویات ستهٔ او است **۲۰- هدایت‌نامه**که یکی از مثنویّات ستهٔ فوق است.

علاوه براینها **دیوان غزلیاتش** درحدود هشت هزار وقصائدش زیاده از ده هزار بیت‌بوده

و از اشعار او است :

این‌هفت توی‌گنبد واین ششدری سرا — از شیب واز فراز فرو دیدم و فرا
در ذرّه ذرّه ، صنعت صانع ازآن‌پدید — درپایه پایه ، حکمت خالق ازاین بپا
موجی زبحر جودش، صد بحر پرگهر — تابی ز مهر رویش ، صد مهر پرضیا
تا درمدح حضرت رسالت ص گوید :
مارا بدواست فخروخودازغیراواست‌ننگ — دارد اگرچه ننگ ز ما فخر انبیا
سلطان ملك کثرت و وحدت‌که میسزد — خاك درش بدیدهٔ اقطاب توتیا

توحید بعرف زاهد ظاهر بین — تصدیق یگانگی‌است‌اندر ره دین
توحید بعرف عارف‌آن‌استکه او — جزحق دگری نبیند از روی‌یقین

وفات هدایت در سال هزار و دویست و هشتاد و هفتم یا هشتم هجری قمری واقع شد و بملاحظهٔ تاریخ مذکور فوق تألیف مجمع‌الفصحا در وفاتش هم تاریخ دویمی مذکور را که از منتظم ناصری نیز نقل شده تأیید مینماید .

(س ۵۸۱ ج ۲ مع و ۶۲۷ض و متفرقات ذریعة وغیره)

هذلی[۱]

هذلی **خویلد بن‌خالد** - بعنوان **ابوذویب** در باب‌کنی خواهدآمد .

هذلی **عبیدالله بن عبدالله** - تحت عنوان فقهاء سبعه مذکور داشتیم .

هر **شیخ قاسم** - حایری ، ادیب شاعر ماهر از شعرای قرن سیزدهم عرب میباشدکه به هِرّ (با کسر و تشدید) معروف ، خانواده‌اش نیز درکربلا تاحال به **آل هِرّ** مشهور ، با صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری ونظائر

۱- **هذلی**- در اصطلاح رجالی لقب اسامة بن عمیر، جارود بن ابی‌سبرة ، حمزة بن ربعی و بعضی دیگر میباشد و منسوب به قبیله‌ایست از عرب‌که به هذیل بن مدرکة بن الیاس بن مضر قریشی منسوب و خانوادهٔ او هستند که **بنی‌هذیل** گویند و درنسبت بآن هذلی و هذیلی (ضم اول و فتح ثانی) هردو مستعمل است .

ایشان معاصر واز اشعار او است :

یومان لـم ترنی الایّام مثلهمـا	قـد سرّنی ذاو هـذا زادنی ارقا
یـوم الحسین رقـی صدرالنبیّ به	و یوم شمر علی صدرالحسین رقا

وفات او بسال هزار و دویست و هفتادم هجری درکربلا واقع گردید .

(اطلاعات متفرقه)

هراء بصیغهٔ مبالغه فروشندهٔ لباسهای هرویّه را گویند و در اصطلاح رجالی لقب حسین بن معاذ بن مسلم و عمر بن مسلم میباشدکه شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است ، خود معاذ بن مسلم را نیز تحت عنوان **فراء** نگارش دادیم و انشاءالله تحت عنوان **آل ابی‌ساره** نیز اشارتی خواهدشد .

هراتی **مولانا فخری بن محمد امیری** - ازشعرای ایرانی اواخرقرن‌دهم هجری واز قصیده‌سرایان شاه‌طهماسب‌صفوی(۹۳۰-۹۸۴ه ق = **ظل - ظفد**) میباشدکه در زهد و ورع وتصوف یگانهٔ زمان ونزدخواجه‌حبیب‌الله‌ساوجی احترام تمام داشت، اورا ولی‌النّعمی میگفته وکتاب **لطائف‌نامهٔ** مذکور ذیل را هم بنظر او میرسانیده و بعضی از اشعار بامر او درآن اضافه‌کرده است . اخیراً بزیارت بیت‌الله مشرّف شد و بعد از ایفای مراسم حج بصوب سند عزیمت داده و مشمول مراحـم عیسی ترکخان گردید .

از آثار قلمی او است :

۱- **بوستان‌خیال** چنانچه ازکلام قاموس‌الاعلام استظهار میشود ۲- **تحفة‌الحبیب** واین هردو ، دیوان غزلیات بوده ودویمی را بنام خواجه حبیب‌الله فوق نوشته است . درکشف‌الظنون اولی را اصلا ذکر نکرده ودر دویمی نیزگوید تحفة‌الحبیب مجموعهٔ اشعار فارسی استکه فخری مسعود بن‌سلیمان فارسی (متوفی بسال ۹۳۵ه ق = **ظله**) از دواوین اکابرگردآورده و بچهـار مجلس مرتبش‌کرده است و ظاهراً این فخری ، غیراز صاحب ترجمه فخری هراتی بوده وهردو، دیوان **تحفة‌الحبیب** نامی‌داشته‌اند ۳- **تذکرة‌الشعراء** که نامش‌بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام‌جواهرالعجائب و غیراز تذکرة‌النساء مذکور ذیل است وبنوشتهٔ بعضی دیگر **جواهرالعجائب** همان **تذکرة‌النساء** است ۴- **تذکرة‌النساء** ۵- **جواهرالعجائب** که‌مذکورشدند ۶- **لطائف‌نامه** که ترجمهٔ فارسی

کتاب مجالس‌النفائس امیرعلیشیر نوائی سابق‌الذکر میباشدکه بنام شاه اسمعیل صفوی اوّل (۹۰۶-۹۳۰ھ ق = **ظو - ظل**) تألیف و دراین اواخر با ترجمهٔ فارسی دیگرآن کتاب که از حکیم شاه محمد قزوینی سابق‌الذکر است در یکجا چاپ شده‌اند. کلام قاموس‌الاعلام صریح است دراینکه اصل‌کتاب امیرعلیشیر، موسوم به تذکرةالشعراءبوده و مجالس‌النفائس، نام همین ترجمهٔ فارسی فخری هراتی‌است واین خود اشتباه وناشی از قلت اطّلاع بحال ایرانیان است مثل اشتباه کشف‌الظّنون در ترکی دانستن ترجمهٔ مذکور حکیم‌شاه‌که حکیم‌کتاب مجالس نوائی را ازترکی جغتائی بترکی‌عثمانی‌معمولی ترجمه نموده و ماهم باتکال او درتحت عنوان قزوینی محمد بهمین روش‌نگاشتیم لکن چنانچه مذکور داشتیم ترجمهٔ حکیم هم مثل ترجمهٔ فخری هراتی هردو فارسی است باری از اشعار فخری هراتی است:

نگار مست من از حال کس نمیپرسد گل‌است وهیچ زاحوال خس نمیپرسد
عجب نباشد اگر یاد من نکرد حبیب زمانه‌ایست‌که کس حال‌کس نمیپرسد

نادیده ما ز یار وفائی، نمیرویم ورهم رسد جفا، ز جفائی نمیرویم
هرجاکه میرویم دیار حبیب ما است ما از دیار عشق بجائی نمیرویم

وفات فخری هراتی در اواخر قرن دهم هجری واقع‌گردید. ناگفته‌نماندکه ظاهرعنوان فوق‌که موافق قاموس‌الاعلام نگارش دادیم آنکه نام اصلی صاحب ترجمه همان فخری و پدرش‌هم محمد امیری است ویا خود امیری‌لقب‌مشهوری‌خودفخری‌است و بعضی‌ازارباب تراجم فخری هراتی را بدین عنوان نوشته‌اند: **فخری سلطان محمد بن امیری هراتی**. بنابراین اصل اسم فخری، سلطان محمد، فخری هم لقب یا تخلّص شعری او است ونام پدرش مذکور نشده و فقط امیری بودنش‌که ظاهراً لقب است مذکورگردیده واینگونه مسامحات درکتب تراجم بسیار است.

(کف وص۱۰۴۲ ج ۲ و۳۳۴۸ و۳۶۵۸ ج ۵ س و اطلاعات متفرقه)

هراسی **علی بن محمد بن علی** - طبری ، فقیه محدّث شافعی ، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **عمادالدین** ، معروف به**الکیاالهراسی**، با اینکه بعنوان **کیاالهراسی** نگارش یافته بازهم گوئیم که وی در اصل از اهل طبرستان بود ، در نیشابور از امام‌الحرمین جوینی سابق‌الذکر تفقّه نموده و بمقامی بس عالی رسید، مقرّر درس استاد مذکور خود بوده که مطالب اورا بعد از اتمام درس ، مجدّداً بشاگردان حوزه تقریر و اعاده مینمود، پس در بیهق ومدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بتدریس اشتغال یافت ، اورا تالی و ثانی ابوحامد غزالی شمرده بلکه اصلح از وی دانند. درمناظرات ومجالس خود احادیث بسیاری استعمال میکرده وکتاب **لوامع‌الدلائل** از تألیفات او است . حال یزید بن معاویه و صحابی بودن و نبودن و جایزاللّعن بودن اورا از وی استفسار نمودند در پاسخ بنگاشت : **ولادت یزید** در زمان عمر بن خطّاب بوده و داخل درصحابه نمیباشد. اما لعنت براو ، اگرچه هریك از احمد و مالك و ابوحنیفه دراین باب دوقول دارند (تصریحی و تلویحی) لکن من تنها یك قول تصریحی دارم که **ملعون است** چگونه نباشد که نردباز و دائم‌الخمر بوده و اشعار خمریّهٔ او مشهور است. از این‌قبیل مطالب صریح درخبائث و ملعنت یزید بسیار نوشته تاآنکه کاغذ تمام گردیده است ودر پایان کلامش گوید که اگر در ورقه جای سفیدی ماندی فضایح آن خبیث را زیاده از این مینوشتم باری تاریخ ولادت و وفات و بعضی از مزایای احوال اورا محول بعنوان **کیا** میداریم .

اما لفظ الکیا : ظاهر آن است که کیا فارسی و بمعنی صاحب و خداوند و پادشاه ودهقان بوده که در استعمالات عربی الف و لامی باوّل آن آورده‌اند ، **هراس هم** (بروزن کنار) درختی است خاردار و بروزن شمارشیرشرزه را گویند که با حدّت وشدّت شکاررا خورد کرده ومیخورد وبروزن عطّار شیر همچنانی وهم کسی است که خوراك هریسه نام درست میکند و میفروشد ومعلوم نیست که صاحب ترجمه را هراسی گفتن بمناسبت کدام یك از این معانی است و محتمل است که هراس هم فارسی و بمعنی خوف و ترس باشد .

(ص ۲۵۲ هب و ۳۵۴ ج ۱ کا وغیره)

هرقلی **اسماعیل بن حسن - بن ابی الحسن (الحسین خل) بن علی هرقلی حلی ،** از اهالی قرن هفتم هجری دیهی هرقل نام از مضافات حلّه میباشد که در زمان علی بن عیسی اربلی سابق الذکر (متوفی بسال ۶۹۲ه ق = خصب) وفات یافته است . علی بن عیسی مذکور بواسطهٔ شمس الدین شیخ محمد از پدرش اسماعیل صاحب ترجمهٔ روایت کرده است که در ران چپ او ورم توثه نامی برآمده و از تمامی کارهایش باز میداشت پس به حله رفته و بسید رضی الدین علی بن طاوس شکایت نمود، سید نیز تمامی اطبّای حلّه را جمع کرد ، بعداز معاینه، بالاتفاق گفتندکه یگانه علاج این ورم قطع میباشد و بس لکن دراین مورد آن هم محل خطر است زیراکه ورم ، در روی رگ اکحل نامی واقع شده که در قطع آن خوف انقطاع آن رگ نیز (که مهلك و مستلزم مرگ است) میباشد و بهمین جهت اقدام بمعالجه نکردند . سید اورا بهمراهی خود ببغداد برده وبا اطبّای آنجا نیز همین جریان واقع گردید ، اسماعیل بعد از یأس کلی بسامره رفته و بحضرت صاحب الامر عجّل الله فرجه استغاثه نموده وبسیار گریه کرد، صبح بدجله رفته وجامه‌هارا شسته وغسل زیارت نمودکه باردیگر مشرّف بشرف زیارت گردد تا درمراجعت بشرف ملاقات سیدی جلیل نایل آمد ،آن سید اورا بطرف خودکشیده و از دوش او رو بپایین لمس میکرد تاآنکه برانش رسید ، آن ورم را فشار داد ودر دم بهبودی یافته وبرء کلی حاصل آمد (بعدازآن معلوم شدکه آن سیّد، حضرت صاحب الامر ع بوده‌است) مردم بعداز اطّلاع جامهٔ اورا پاره پاره کردند. باری شیخ محمد پسر اسماعیل از تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی و عالم فاضل بود وشیخ حرّ عاملی گویدکه مختلف علاّمه را بخط همین شیخ محمد دیده وظاهر آن بوده که نزدخود علاّمه ویا پسرش فخرالمحقّقین خوانده است و حاج میرزا حسین نوری سابق الذکر هم دونسخه از شرایع را بخط همین شیخ محمد دیده که یکی درکاظمین نزد بعضی از اجلّه و دیگری هم نزد خودش بوده است .

(ملل و حکایت پنجم نجم ثاقب)

هرمزانی در اصطلاح رجالی لقب علی بن جعفر است .

هروی[1]

هروی **احمد بن محمد بن احمد** - در باب کنی بعنوان **ابوریحان** خواهد آمد.

هروی **احمد بن محمد بن محمد بن ابی‌عبید** - مؤدب‌عبدی هروی **فاشانی** یا **کاشانی**، مکنّی به **ابوعبید** یا **ابوعبدالله** یا **ابوالقاسم**، از اکابر ادبا وعلما و رؤسای فنّ ادب و فرسان میدان لغت عرب و از تلامذهٔ نفطویه و ابن‌السراج و دیگر اکابر وقت بود ، از ایشان روایت نموده و ببلاد بسیاری سیاحتها کرده و مدتی اسیر قرامطه شد واز تألیفات او است :

۱- **تفصیل ولاة هرات** ۲- **کتاب الغریبین** که مشهور آفاق وحاوی غرائب قرآن مجید وغرائب حدیث نبوی ص بوده ویك نسخه ازآن برقم ۸۷۰ درخزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود است . وفات او در ماه رجب چهارصد و یکم هجرت واقع شد و صاحب ترجمه بنوشتهٔ ابن‌خلّکان **فاشانی** است نه کاشانی و **فاشان** دیهی است درهرات که **باشان** نیز گویند.

(ص۶۷ت و ۲۶۲ هب و۲۹ ج ۱کا وغیره)

هروی **احمد بن یحیی** - بعنوان **شیخ‌الاسلام احمد** نگارش یافته است.

هروی **جنادة بن محمد بن حسین** - ازدیّ القبیلة، هرویّ البلدة، ابواسامة الکنیة، نحوی لغویّ الفن ، از ادبای اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که درمعرفت وحشی و مستعمل لغات عربیّه وحیدعصر خود بود ، در حفظ لغت

۱- **هروی** - بادوفتحه ویابکسراول منسوب به **هرات** است وآن بفتح اول از بزرگترین بلاد خراسان بوده که بباغات وآبهای بسیاری مشتمل و درهنگام غلبهٔ مغول و تاتار خراب شد ولی متداول در السنه کسر اول آن است و درنسبت بهرات ، **هروی** گفتن با اینکه شهرت تمام دارد ظاهراً خلاف قیاس است والا مقتضای قیاس **هراتی** گفتن است چنانچه آن نیز مستعمل میباشد، معذالك دریاد دارم که بتصریح بعضی از کتب معتمده شهر هرات را **هرو** و **هری** نیز گویند و بنابراین هروی گفتن درمقام نسبت موافق قیاس میباشد مثل علوی گفتن درنسبت علی . در نان و حلوای شیخ بهائی هم هست : (بود درشهر هری بیوه‌زنی) و خواجه عبدالله انصاری راکه از اهل هرات بوده **پیرهری** هم گویند .

ونقل و روایت و ترویج آن رغبتی وافر داشت، با ابوالحسن علی بن سلیمان قاری نحوی انطاکی ، انس و یگانگی داشت، در دارالعلم هردو جمع وبین ایشان مذاکرات علمی و ادبی دایر بود تاآنکه حاکم مصر درماه ذیقعدهٔ سال سیصد ونود ونهم هجری هردوعالم ادیب را دریك روز بقتل رسانید. درمعجم‌الادبا درسبب قتل وی‌گوید درسال مزبورآب رود نیل از حدّ معمولی خود فزونتر نگشت ، بعرض حاکم وقت رساندند فزون‌نگشتن آب فقط از نحوست و شومی جناده است‌که درجامع مقیاس مصرکه عمود زیاده ونقصان یافتن‌آب نیل درآن است تدریس نحو میکند وبه نیل افسون وعزائم میخواند پس‌فوراً بامرآن حاکم بی‌مغز بقتلش آوردند .

(ص ۲۰۹ ج ۷ جم وص ۱۶۴ و سطر ۱۴ ص۶۷ت)

هروی **میرحسین** - بعنوان **حسینی سادات** نگارش یافته است .

هروی **حکیم زین‌الدین** - بعنوان **ازرقی هروی** نگارش یافته است .

هروی **عبدالسلام بن‌صالح** - در باب‌کنی بعنوان **ابوالصلت** خواهدآمد .

هروی **عبدالله بن‌ابی‌منصور**-بعنوان**خواجه‌عبدالله انصاری**مذکورشده‌است.

هروی **عبدالله بن محمد** - بعنوان **امامی هروی** نگارش یافته است .

هروی **عبدالملك بن علی** - ادیب‌لغوی مؤذّن هروی ، ازافاضل‌عامّهٔ‌قرن پنجم‌هجری هرات میباشدکه درآنجا سمت‌معلّمی‌داشته ومرجع استفادهٔ اکثر فضلا بود و از تألیفات او است :

۱- الصفات والذوات ۲- المحیط در لغت **۳- المنتخب من تفسیر الرمانی** (علی بن عیسی وراق) . وی درسال چهارصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت.

(سطر ۷ ص ۴۶۴ت)

هروی **عبدالواحد بن احمد** - بن‌ابی‌القاسم‌بن‌محمدبن‌داود بن‌ابی‌حاتم، ملیحی هروی ، از ادبا و محدّثین قرن‌پنجم هجری عامّه‌میباشد و از تألیفات او است :

۱- **الرد علی ابی‌عبید فی‌غریب القرآن** ۲- **الروضة**که حاوی‌هزارحدیث‌صحیح و هزار حدیث غریب و هزار حکایت و هزار بیت میباشد و درسال چهارصد و شصت و سیّم هجرت درگذشت . (ص۴۶۴ت)

هروی شیخ‌علی بن ابی‌بکر- سیّاح، هرویّ الاصل ، موصلیّ الولادة ، ابوالحسن الکنیة ، از مشاهیر سیّاحین اوائل قرن هفتم هجری میباشدکه سیاحتهای بسیاری‌کرده است. بهرجاکه میرفت نام خودرا درديوار مینوشت، عاقبت بحلب رفته وبه ملك ظاهر بن سلطان صلاح‌الدین ایّوبی انتساب یافت ، ازطرف ملك یك قبّه ویك مدرسه برای او تأسیس یافت و از تألیفات او است :

۱- **الاشارات الی معرفةالزیارات** و درآن از حلب شروع‌کرده و هرکدام از مشاهد و مزارات راکه در مسافرتهای دریائی وصحرائی‌خود دیده نگاشته است ۲- **الخطب‌الهروية** .
درسال ششصد ویازدهم هجری قمری درحلب درگذشت و درهمان قبّه مذکوره دفن شد.
(کف و۳۲۰۰ ج ۴ س)

هروی شیخ علی بن سلطان محمد - بعنوان قاری نگارش یافته است.

هروی علی بن عبدالله بن محمد بن هیصم - فاضل کامل شاعر و ازآثار قلمی او است :

۱- **تصفیةالقلوب** ۲- **دیوان‌شعر** ۳- **عقودالجواهر** ۴- **لطائف‌النکت** ۵- **مفتاح البلاغة** ۶- **نهج‌الرشاد** و از اشعار او است :

ضحك‌الربیع لعبرة الانداء   و من‌العجائب ضاحك ببکاء

سال وفاتش بدست نیامد . (سطر۱۶ ص۶۷ت)

هروی علی‌بن‌محمد - هروی ، مکنّی به **ابوالحسن**، از ادبا و نحویّین صحیح‌القریحة و مقیم دیار مصر بوده واز تألیفات او است :

۱- **الازهیة** درنحو وحروف وعوامل‌که متفرقات‌کتاب ذخائر نام خود را درآن جمع‌کرده و مطالبی بدان افزوده است ۲- **الذخائر** درنحوکه چهار مجلّد است . سال وفاتش بدست‌نیامد لکن پسرش محمدبن‌علی، مکنّی به ابوسهل (که شرح‌حالش‌بعنوان

مؤذن نگارش یافته) درسال چهارصد و سی و سیم هجرت درگذشته است .

(کف وسطر ۱۹ ص ۶۷ت)

هروی

میرعلی - بن ذوالکمالین میرمحمدباقر سابق‌الذکر، از مشاهیر و بزرگان شعرا و خطّاطین و سادات حسینی نسب هرات‌میباشد که ولادتش درآنجا بود ، هم درآنجا بکسب‌کمالات پرداخت ، ادبیّات را نزد پدرش تکمیل‌کرد، سپس به تعلّم خط همّت‌گماشته وآنی فراغت نداشت ، اخیراً بمشهدمقدّس رضوی ع رفته ودرآن ارض اقدس نزد قبلةالکتاب سلطانعلی سابق‌الذکر اصول خط را بنهایت تکمیل‌کرد ، با استاد خود دم برابری زد بلکه بعضی‌از اهل فن خط اورا بخط استادش ترجیح میداده‌اند . اخیراً بهرات برگشت ، بجهت‌انتساب یافتن‌او بسلطان‌حسین میرزای بایقرا به **کاتب‌سلطان** ملقّب و معروف بود تا درحدود سال نهصد و چهل وپنجم هجرت‌که هرات مورد حملات و مهاجمات و محاصرهٔ اوزبکان بوده خواجه ناصرالدین عبدالله از ترس جان و مال عزیمت ترکستان داد ، میرعلی را نیز با جمعی دیگرازاهل هنر باخودش برد ، در بخارا نهایت احترام میر منظوربود، بجهت حسن‌خط او ازطرف ناصرالدین مکانی مرغوب برای وی معیّن‌گردید وازوی دست‌بردار نشد وبکتابت‌نسخ نفیسهٔ بسیاری ملزمش نمود لکن میرعلی باآن همه محبت‌ها باطناً دلخوش نبود ، از جریانات خود شکایت داشته و بسرودن بعضی اشعار شکوه‌آمیز میپرداخته واز او است :

عمری‌ازمشق‌دوتاگشت‌قدم هم‌چون‌چنگ — تاکه خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهانند و مرا — در بخارا جگر ازبهر معیشت خون شد
این بلا برسرم از حسن‌خط آمد امروز — وه‌که خط سلسلهٔ پای من مجنون شد
سوخت از غصّه درونم چکنم چون سازم — که از این شهر مرا نیست ره بیرون شد

چهل سال عمرم بخط شد تلف — سر زلف خط نامد آسان بکف
ز مشقش دمی هرکه فارغ نشست — چو رنگ‌حنا رفت‌خطّش زدست

ظاهرآن استکه درکتاب پیدایش خطّاطان در عبدالله مذکورکه میرعلی را بترکستان

برده اشتباه نموده واز اشراف هرات پنداشته است . درطرائق الحقائق گوید درسال نهصد وسی وپنجم هجرت عبدالله خان اوزبك هرات را مسخر نموده واز تصرف صفویه درآورد، میرعلی را نیز در زمرهٔ اعیان هرات ببخارا فرستاد و درکتابخانهٔ عبدالعزیز خان پسر عبیدخان بشغل کتابت معذبش نمود، میر هم اشعار فوق را (**عمری از مشق الخ**) درآن حال گفته است و مضمون اشعار نیز همین معنی را تأیید مینماید .

وفات میرعلی بنوشتهٔ طرائق بسال نهصد و چهلم و بنوشتهٔ قاموس الاعلام و بعضی دیگر درنهصد و شصت و ششم هجری قمری واقع گردید . چون بعضی کتیبه‌هائی که بخط او میباشد مورّخ بنهصد وپنجاهم هجرت است ولذا همین تاریخ دویمی را تأیید مینماید ودریکجا از قاموس الاعلام نهصد وبیست وچهارم نوشته وآن واضح الفساد است. ناگفته نماندکه میرعلی هروی صاحب ترجمه غیرازخواجه میرعلی تبریزی سابق الذکرمیباشد.

(ص ۳۲۰۰ ج ۴ و ۴۵۱۰ ج ۶ س و ۱۷۳ پیدایش خط و خطاطان)

هروی **قاسم بن سلام** - درباب کنی بعنوان **ابوعبید** خواهدآمد .

هروی **محمد بن آدم** - درباب کنی بعنوان **ابوالمظفر** خواهدآمد.

هروی **محمد بن جعفر** - بعنوان **منذری** نگارش دادیم .

هروی **محمد بن علی** - بعنوان **مؤذن** نگارش دادیم .

هروی **ملامحمدتقی** - بن میرزا حسینعلی بن رضا بن اسمعیل ، هروی اصفهانی، حائری ، از افاضل علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه ازارکان دین مبین و اعاظم مجتهدین، فقیه محقّق اصولی مدقّق محدّث رجالی مفسّر متبحّر و ریاضی متمهّر از مفاخر شیعه واز تلامذهٔ شیخ محمدتقی صاحب حاشیهٔ معالم و حاجی کرباسی و حجةالاسلام حاج سیدمحمدباقر رشتی ودیگر اجلاّی وقت بود ، شیخ کبیر شیخ محمدحسن بارفروشی سابق الذکر نیز از تلامذهٔ وی بوده و صاحب ترجمه تألیفات منیفهٔ بسیاری درتفسیر و فقه و اصول و اخلاق وعقاید و حساب

و رجال داردکه بعضی ازآنها را تذکر میدهد :

۱- تفسیرآیهٔ : قَابَ قَوْسَیْنِ **۲- تفسیر آیةالکرسی** **۳- تلخیص تحفةالابرار** استاد خود حجةالاسلام فوق **۴- تنبیه‌الغافلین** در رد بابیه و اخبار وارده دربارهٔ حضرت ولی‌عصر ع که عربی‌است ویک‌رسالهٔفارسی نیز در رد بابیه‌دارد **۵- توضیح‌الحساب** که حاشیهٔخلاصة‌الحساب شیخ بهائی و اول تألیفات‌او است **۶- حاشیه برحاشیهٔ ملامیرزا شیروانی برمعالم** **۷- حاشیهٔ روضة البهیة** (شرح لمعهٔ شهید) که ذیلا بنام **حدیقه** مذکور است **۸- حاشیهٔ ریاض المسائل** که متعلق به دوباب طهارت وارث آن‌کتاب‌است **۹- حاشیهٔ قوانین‌الاصول** که از اول ادلهٔ عقلیه تا آخر استصحاب‌است **۱۰- حاشیهٔ منهاج‌الهدایهٔ** استادخود حاجی‌کرباسی درفقه **۱۱- الحدیقة النجفیة** که حواشی مبسوط و محققانه براغلب ابواب شرح لمعهٔ شهید بوده و درحواشی بعضی از چاپهای خود شرح لمعه بطبع رسیده ودرنجف اشرف تألیف شده است **۱۲- خلاصةالبیان فی‌حل مشکلات‌القرآن** که حل مشکلات هرسوره از اول تاآخر قرآن مجید را حاوی وازتبحرمؤلف در لغات وادبیات‌حاکی‌است **۱۳- شرح‌تلخیص‌مذکور** **۱۴- نهایةالآمال‌فی‌معرفةالرجال** وغیرها.

وفات‌او بسال هزار و دویست ونود ونهم هجری قمری درکربلای معلّی واقع‌گردید .

(متفرقات ذریعه وغیره)

هریریه بضمّ‌اوّل وفتح‌ثانی، عنوان فرقه‌ایست ازمسلمین‌که شیعهٔ‌آل‌عباس میباشند وعباس بن‌عبدالمطلب عمّ‌حضرت رسول ص و اولاد اورا بعد از وفات‌آن‌حضرت ارثاً امام بحق می‌دانند و درحق ایشان غلوّ داشته وبهمین جهت ایشان را عباسیّهٔ خلّص نیز میگویند . ایشان بولایت و عظمت ابومسلم خراسانی نیز معتقد بوده و اصحاب **ابوهریره عبدالله راوندی** میباشند وبهمین‌جهت ایشان‌را **راوندیه** نیز اطلاق میکنند. جماعتی از ایشان ازکثرت‌غلوّی‌که دربارهٔ آل‌عباس داشته‌اند معتقد بالوهیّت منصور دویمین خلیفهٔ عبّاسی بوده‌اند و یا چنانچه ظاهرکلام بعضی میباشد هریریّه شعبه‌ایست از راوندیّه و بسط و تفصیل و تحقیق این مراتب درصورت اقتضا موکول بکتب ملل و نحل و مذاهب است .

هشامیه موافق آنچه تحت عنوان معتزله اشاره شد یکی از شعب همان فرقهٔ معتزله میباشند و ایشان اتباع هشام بن عمرو فوطی بوده و غیراز هشامیّهٔ متکلّمین شیعه هستندکه نیز دوفرقه و عبارت از اتباع هشام بن حکم

بغدادی‌کندی و اتباع هشام بن سالم جعفی جوالیقی و هردو ازاجلاّی اصحاب حضرت امام‌صادق وامام‌کاظم ع بوده‌اند وجزئیّات عقائدایشان را موکول بکتب مربوطه میدارد.

هشیار **ملامحمدحسین** - شیرازی ، ازشعرای اواخر قرن سیزدهم‌هجرت میباشدکه در سمت شرقی تکیهٔ حافظیّه مدفون و در حال احتضار گفته است:

در حضرت تو ، روی سیاه آوردم　　طاعت نبدم بار گناه آوردم

نومیدم از آن درگه امید مساز　　زیرا که ز تو بتو پناه آوردم

وفات او بسال هزار و دویست و نود و دویم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۵۷۲ عم)

هلالی[۱]

هلالی استرآبادیّ الولادة ، **هراتیّ** النّشأة ، ترکی جغتائیّ الاصل ، از مشاهیر شعرای ایرانی قرن دهم هجرت میباشد . اوّلین بارکه بمجلس امیرعلی‌شیرنوائی سابق‌الذکر راه یافت از خواندن این شعر :

چنان‌ازپا فکند امروزآن رفتار وقامت‌هم　　که فردا برنخیزم‌بلکه فردای‌قیامت‌هم

که مطلع یك قصیدهٔ او است بسیار محترم و درنظرآن وزیر روشن‌ضمیر بنهایت معزّز بود ، از تخلّصش پرسیدگفت **هلالی**، وزیرگفت بدری ، **بدری** سپس دراثر عنایات وزیر بمقامی بس‌عالی ارتقا یافته و بخدمت مشایخ رسید تاآنکه از اهل ذوق وحال محسوب میگردید و از اشعار او است :

ایکه میپرسی‌زمن‌کان‌ماهر امنزل‌کجااست　　منزل‌او دردل‌است اما ندانم دل‌کجا است

ازآن تنهائی وملك غریبی‌شد هوس مارا　　که‌روزی‌چندنشناسیم ماکس‌را وکس‌مارا

۱ـ **هلالی**ـ منسوب است به هلال که از اعلام و اسامی متداوله میباشد و **هلالی** در اصطلاح رجالی لقب احمد بن هلال و جمعی دیگر است‌که بجهت انتساب به شخصی هلال نام بدین عنوان شهرت یافته و شاید در بعضی موارد مناسبت دیگری باشد .

ازآثار قلمی او است :

۱- دیوان شعرمرتب ۲- شاه و درویش که درطهران‌چاپ‌سنگی‌شده‌است **۳- صفات العاشقین ۴- لیلی و مجنون** و این هرسه مثنوی است .

هلالی درمیان‌شیعه بتسنّن معروف و متهّم بود ، باوجود این درسال نهصد وسی و ششم یا نهم هجری قمری‌که عبدالله‌خان اوزبك هرات را مسخّر نمود اورا نیز ببهانهٔ تشیّع بقتل رسانید . در قاموس‌الاعلام بعد از شرح حال هلالی استرآبادی‌که اصلاً ترکی‌نژاد بوده‌گویدکه یکنفر **هلالی** دیگری نیز بوده **شیرازی** و او هم دراصل ازاولاد ترك بوده و از او است :

تیغ جفا کشیده بخونریز عاشقان   آمدازآن‌میانه مراآزمود و رفت

دیگر چیزی از زمان و مشخّصات دیگر ذکر نکرده چنانچه نام هیچیك از دو هلالی مذکور را ننوشته است :

بنا بظاهر بلکه صریح‌کلام تذکرهٔ حسینی ، **هلالی شیرازی** همان است‌که فوقاً بعنوان هلالی استرآبادی نگارش دادیم و نامش نیز **بدرالدین** بوده وسه مثنوی فوق را هم بهمین هلالی شیرازی نسبت داده وگویدکه هلالی دو مثنوی شاه و درویش در صفت تیراندازی شاه‌گفته است :

استخوان را اگر نشان کردی   تیر را مغز استخـوان کردی

درمثنوی صفات‌العاشقین در صفت نابینائی زلیخا گفته است :

سیه بادام او از جور ایّام   شد ازعین‌سفیدی مغز بادام

درمثنوی لیلی و مجنون خودگوید :

پاکیزه تنی چو نقرهٔ خـام   نازك بدنی چـو مغز بادام

چشمش زغنی نشسته در باغ   ابـروی سیـاه او پر زاغ

نیز درتذکرهٔ حسینی‌گویدکه هلالی بسال نهصد و سی وششم هجرت بدست سیف‌الله‌نامی (بامرعبدالله‌خان اوزبیگ)کشته شد ودرتاریخ قتلش‌گفته‌اند:

گشت چون در دست سیف الله کشته در هرات   ز انسبب تاریخ قتلش کشت سیف الله = ۹۳۶ گشت
(ص ۴۱۰ ض و ۲۹۵ سفینة الشعراء و ۴۷۴۴ ج ۶ س و۳۶۵ تذکرهٔ حسینی)

هلالی
سلیم - (بروزن کمیل) بن قیس عامری کوفی هلالی ، مکنّی به **ابوصادق**، از اجلاّی محدّثین شیعه و اکابر اصحاب حضرت امیرالمؤمنین و حسنین ع و حضرت سجّاد و حضرت باقر علیهم السلام میباشد که نزد آن بزرگواران بسیار محبوب ، بمنزلهٔ ارکان اربعه و اخبار بسیاری درمدح او وارد و از اولیای خانوادهٔ عصمت بود . کتاب او معروف و یکی از اصول اربع مأة مشهوره و نخستین کتابی است که ازشیعه ظهور یافته است . درآن کتاب ازحضرت امیرالمؤمنین ع وسلمان وابوذر ومقداد وعمّار روایت میکند وصدوق وکلینی ودیگر اکابر محدّثین اعتماد تمام بر آن دارند. **هلالی گفتن** او بجهت آن بوده که همیشه هلال را میدیده است. درنخبة المقال گوید:

سلیم بن قیس الهلالی   **صه ثقة من اولیاء آلال**
طق ضف کتابه من الاصول   **عنه روی اجلة الفحول**

(ص ۲۶۲ هب وسطر ۱۷ ص ۳ ت وکتب رجالیه)

هلالی
شیرازی- درضمن هلالی استرآبادی مرقوم شد ورجوع بدانجا نمایند.

هلالی
عثمانی - از شعرای عثمانی قرن دهم هجرت وازاهالی استانبول وبه طاقیه دوز موصوف بود. **ترجمهٔ ترکی نظمی ونثری کلیله و دمنه و دیوانی مرتب ترکی** ازآثار قلمی او بوده و درسال نهصد و پنجاهم یا پنجاه و سیّم یا هشتاد و سیّم هجری قمری درگذشت واز اشعار او دسترس نگردید .
(کف وص ۴۷۴۳ ج ۶ س)

هلالیه
شعبه ایست ازغلاة که اتباع احمدبن هلال کرخی عبرتائی میباشند. احمد از اصحاب حضرت امام حسن عسکری ع بودکه بعد از وفات آن حضرت وکالت و نیابت خاصّهٔ عثمان بن سعید عمروی را انکار نموده و خودش بدعوی بابیّت آغاز کرد. وی بلعن وغلو متّهم ومشهور و روایات مختصهٔ او مردود میباشد بشرحی که درکتب رجال و غیبت مذکور است .

هما **رضاقلی‌خان**- شیرازی، ازطراز اوّل شعرای اواخر قرن سیزدهم شیراز میباشدکه با رضاقلی‌خان هدایت سابق‌الذکر معاصر بود، به هما تخلّص مینموده واز او است :

دیدی هماکه صوفی و زاهد فروختند آخر به پیـر میکـده بیت‌الحرام را

درسال هزار ودویست ونود تمام هجرت درگذشت. (اطلاعات متفرقه)

هما **میرزا محمدصادق‌خان** - مروزی وقایع نگار یا بدایع نگار ، از شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار میباشد (۱۲۱۲_۱۲۵۰ه ق = غریب - غرن) که تخلّص شعریش هما ، اصل وطنش مرو شاه‌جهان ، محل اقامتش قم و ادیبی بوده فاضل و طلیق‌اللّسان و رشیق‌البیان ، دارای کمالات متنوّعه . سالها مدّاحی شاه معظّم نموده و ازآثار قلمی او است :

۱- **جهان‌آرا** که بامرشاه معظم تألیفش داده‌است ۲- **دیوان شعر** که بقصائد وغزلیات و رباعیات و قطعات طریفه مشتمل میباشد ۳- **زینت‌المدایح** در ترتیب مدایحی‌که در حق شاه مذکورگفته است ۴- **زینت‌المدایح** وآن غیراز اوّلی و حاوی شرح حال بعضی از شعرای عهد آن شاه والاجاه میباشد و درسال هزار و دویست و بیست و سیّم هجرت بامر شاه تألیفش داده واز اشعار او است :

مرا گوئـی چـرا دادی دل از دست مگر از دست خوبـان میتـوان رست

جهـانی دل بموئـی بستـه دیـدیـم کـه با موئی جهـان را میتوان بست

چون‌بود حال دل مرغ‌اسیری‌که زدام گرددآزاد و نداند ره‌گلزارکجا است

شهری دل آشفتـه ز موئی‌کـه شنیده پابسته بموئی دل یـك شهرکـه دیده

سال وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

همام‌تبریزی **محمد** - ملقّب بـه **همام‌الدین** ، متخلّص بـه **همام** ، معروف بـه **خواجه همام‌الدین** یا **خواجه همام**، از مشاهیـر شعرای ایـرانی اوائل قرن هشتم هجری، از ارباب ثروت تبریز، درفضل وکمال و طبع وقّاد استاد، در

فصاحت و بلاغت و شیرین‌زبانی و تفطّن بدقائق معانی وحید عصر بود ، اکابر و وزرای وقت بمعاشرت ومصاحبت‌او طالب و رغبت‌تمام داشتند . باقطب‌الدین‌شیرازی‌سابق‌الذکر همدرس وهردو از تلامذهٔ خواجه‌نصیرطوسی بوده‌اند، درتبریز با سعدی شیرازی ملاقات نمود و بین ایشان ملاطفات و مطایباتی جریان یافت‌که بعضی ازآنها را در شرح حال سعدی اشاره‌نمودیم .

همام با خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان‌جوینی سابق‌الذکر نیز معاصر ومعاشر بود، روزی پسرش هارون را بضیافت دعوت نمود، تکلّف زیاد درانجام‌تشریفات مقتضیه بکار برده و غزلی لطیف درهمان مجلس بالبداهة انشاکردکه از ابیات همان‌غزل است:

خانه‌امروز بهشت‌است که‌رضوان‌اینجااست — وقت‌پروردن‌جان‌است که‌جانان‌اینجا است
برسرکوه (کوی‌خدا)عجب بارگهی می‌بینم — کوه‌طوراست مگرموسی‌عمران‌اینجا است
مست اگر نقـل طلب کـرد بیازار مرو — مغز بادام تر و پستـهٔ خندان اینجا است
شکّر از مصر به تبریـز میاریـد دگـر — بحدیث لب شیرین شکرستان‌اینجا است
چه غم از محتسب وشحنه و غوغا کامروز — خواجه‌هارون‌پسرصاحب‌دیوان‌اینجااست
بعد از این غم مخور ازگردش ایّام همام — هرچه‌آن‌آرزوی‌جان‌بودت،آن‌اینجااست

نیز در مقام تأثّر از شهرت معاصرش سعدی شیرازی ویا پاس احترام اوگوید :

پیام ده سوی بلبل‌کـه بـا وجود همام — روا بودکـه سخنهـای عشق پـردازی
همام را سخن دلفریب و شیرین است — ولی چه سودکه بیچاره‌نیست شیرازی

وفات‌همام بسال هفتصد و سیزدهم یا دربیست وپنجم صفر چهاردهم هجری‌قمری درتبریز واقع‌گردید . (اطلاعات متفرقه وص ۴۷۴۶ ج ۶س)

همانی لقب رجالی علی بن جعفر و موکول بدان‌علم شریف است .

همایون‌اسفراینی از مشاهیر شعرای ایرانی وعالی‌طبعان اسفراین‌بود، دراوائل جوانی ازاسفراین بتبریز رفته ومشمول مراحم سلطان‌یعقوب بن اوزون‌حسن‌آق‌قویونلی (۸۸۴-۸۹۶ه ق = ضفد - ضصو)گردید، درعین‌حال‌بجوان

شیخ ولی بیگ نامی از ملازمان سلطان مجذوب شد و بشعر گفتن آغاز کرد ، یك چندی دراثر عشق و محبّت دیوانه شده ودر تیمارستان ماند و درهمان حال این شعررا مناسب حال خودگفته است :

بزنجیرم چوکرد از بیقراری داستان من　　دل زنجیر شد سوراخ سوراخ ازفغان من

یا خود این شعررا درمحبس (که دراثر عشق متّهم بجنون شده و زندانیش کرده بوده‌اند) گفته است . يك نسخهٔ خطّی از دیوان همایون که درحدود نهصدبیت میباشد بضمیمهٔ دیوان دیگر بشمارهٔ ۲۷۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدطهران موجود و اوّل آن این است:

بی‌تو جایی‌که شود خاك دل چاك آنجا　　تا ابد ناله برآید ز دل خاك آنجا

همایون ، بعداز وفات سلطان یعقوب مدتی درکاشان زیست ، اخیراً به دیهی ازملك نام از توابع قم‌که شیخ ولی‌بیگ نیز درآنجا بوده رفته وهم بسال نهصد ودویم هجری‌قمری آنجا درگذشت .　(ص۴۷۴۷ ج۶س ۷۰۴۹ ج۲ فهرست کتابخانه)

همایون

عبدالعالی - ازاحفاد محقّق کرکی‌سابق‌الذکر وازشعرای‌ایرانی قرن سیزدهم هجری عهد فتحعلی شاه قاجار میباشدکه خوش‌خو و نادره‌گو بوده و درفنّ موسیقی نیز بهره‌ای داشت ، نسبت به منهیّات دینیّه بی‌پروا و لاابالی و اشعارش نیز از ملاحت خالی بوده واز او است :

ماه صیام است و وقت ترك مدام است　　ترك مدام از برای ماه صیام است
ساقی دوران شکسته ساغر مینا　　برافق اینك نگون شکستهٔ جام است
پیر مغان آنکه گفت باده حلال است　　میکده‌را در ببست وگفت حرام است
هرطرفی واعظی چو میرشکاری　　دام فکنده بقید صید عوام است

بسال هزار و دویست و نهم هجرت در رختخواب خود مقتول شد .

(انجمن خاقان)

همایون

میرزا نصیرالدین محمد - بن بابرشاه دویمین‌حکمران‌هندوستان از اولاد تیمور لنگ میباشدکه بسال نهصد و سی وهفتم هجرت

بعد از وفات پدر در بیست وچهار سالگی درشهر اکره تخت نشین سلطنت گردید ، بین او و افغانستان محار باتی واقع شد ، از روی اضطرار بشاه طهماسب صفوی سلطان وقت ایران ملتجی گردید و بنیروی لشکر ایرانی افغانیها را مغلوب ومقهور نمود، بازاساس سلطنت خود را استوار داشت ، تا درسال نهصد و شصت و سیّم هجری قمری درگذشت پسرش جلال الدین اکبر شاه خلف وی گردید و مقبرۀ همایون شاه در دهلی معروف و مزیّن میباشد . از جملۀ اشعار او است که درحین التجا بشاه ایران سروده و حاکی از جودت قریحۀ او است :

دشمنم‌شیراست عمری‌پشت برمن‌کرده‌بود	این‌دم ازراه عداوت روی برمن‌کرده‌است
دارم اکنون التماس از شاه تا با من کند	آنچه باسلمان‌علی دردشت‌ارژن‌کرده‌است

(ص ۴۷۴۷ ج ۶ س)

همت **حسین** - بن میرزا احمد وقار سابق‌الذکر، علاوه‌براینکه بعنوان **علاءالدین حسین،** شرح حال اجمالی وی نگارش یافته بازگوئیم وی نخستین فرزند وقار مذکور بود ، درطفولیّت یك چشم او از صدمۀ آبله نابینا شد ، در نزد پدرش مراتب علمیّه را تحصیل نمود ، خط نسخ و فن سخنوری را از عمّ خود فرهنگ سابق‌الذکر تکمیل‌کرد ، قریحۀ شعریّه‌اش وقّاد و دیوان اشعارش بالغ بپنج هزار بود، خط را بشیوۀ خطّاط مشهور علاءالدین تبریزی مینوشت ودعوات وقرآنهائی بخط وی یادگار مانده است . سالی چند نگذشته‌بودکه چشم دیگرش نیز نابیناگردید، از این جهت بسیار افسرده شد و درسال هزار و سیصد و سی و ششم هجرت درگذشت و درآستانۀ حضرت سیّد میرمحمد درکنار اعمام خود فرهنگ و یزدانی مدفون گردید واز اشعار او است :

اگر درآینه بینی جمال زیبا را	ز عشق خویش ملامت نمیکنی ما را
کسیکه صورت یوسف ندید نیست روا	که سرزنش کند از عشق او زلیخا را
حدیث حسن تو و عشق من ببرد ازیاد	حکایت غم مجنون و حسن لیلی را

بیاد قبلهٔ رویت چـو در نماز آیـم | زآب دیـده چـو دریا کنم مصلّی را
چنانکه ازلب‌جانبخش مرده زنده‌کنی | سزدکـه لاف زنـی معجز مسیحـا را
ز دست کـوتـه همت بسی‌عجب دارم | که رام کـرد بخود آن بلنـد بالا را

آن‌سیه‌زلف‌که خم‌درخم وچین‌درچین‌است | بستـهٔ هرسر موئیش دلـی مسکین است
من دیوانـه اگر کافـر عشقـم چه عجب | که سرگیسوی او آفت عقل و دین است
نیست ممکن‌کـه خیال تو رود ازسر من | مگرآن روزکه از خشت مرا بالین است
رخنـه در ملّت اسلام کند کیش مجوس | زانکه روی تـو چوآتشکدهٔ برزین است

شعرهمت‌که چنین شهرهٔ آفاق شده است، | اثـر تـربیت آصف بـا تمکـین است

بنوشتهٔ گلشن وصال نام همّت علاءالدین و بنوشتهٔ آثار عجم نامش حسین و علاءالدین لقبش بوده است . (ص ۳۶۲ عم و اطلاعات متفرقه)

همدانی یا همذانی[1]

همدانی **میرزا سیدابراهیم** - بعنوان **ظهیرالدین** نگارش یافته است .

۱- **همدانی یا همذانی** - با دوفتحه و ذال بانقطه (چنانچه درکتب عربیه است) و با دال بی‌نقطه (چنانچه بس مشهور ودر السنه دایر است) منسوب بشهری میباشد مشهور وقدیم‌که موافق منقول از ابن‌الکلبی بنام بانی خود، همذان بن‌فلوج بن‌سام بن نوح موسوم، از اقدم و اعظم بلاد عراق عجم ایرانی ، در دامنهٔ شمالی‌کوه الوند، درسمت شرقی ایالت‌کردستان‌بمسافت یکصد و بیست و پنج‌کیلومتر از شمال شرقی‌کرمانشاهان ، در زبان جغرافیین یونانی موسوم به **اکباتان** وآثار ومزارات‌قدیمه درآن فراوان میباشد . موافق نوشتهٔ بعضی، قدیماً چهارفرسخ درچهار فرسخ بود ، موقع استیلای بخت نصر حکمران‌آثوریها (۶۶۷-۶۴۷ مقدم میلادی = **خسز- خمز**) بکلی تخریب شد و درعهد سلطنت نهمین حکمدار کیانی دارا پسر داراب (۳۴۲-۳۳۰ مقدم میلادی = **شمب - شل**) باز تعمیر و پایتخت ایرانی و سپس در دورهٔ اسلامی هم پایتخت بعضی‌از دول اسلامی‌گردید وبرخی دیگر ازمزایای تاریخی وجغرافیائی‌آن را موکول بکتب مربوطه میدارد .

بااینکه هوای زمستانش بسیار سرد بوده و هجویه‌های بسیاری از شعرای عرب و عجم دراین موضوع سروده‌اند ولی هوای‌بهارش بسیار لطیف، گل وشکوفه وانواع‌ریاحین‌فرح‌بخش*

همدانی **سید ابوطالب بن سید عبدالمطلب** - حسینیّ النّسب ، همدانیّ البلدة ، نجفیّ المسکن والمدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درفقه و اصول متبحّر ، ازتلامذهٔشیخ‌محمدحسن صاحب‌جواهر سابق‌الذکر واز تألیفات او است :

۱- **اصول الفقه** ۲- **ترجمهٔ نجاةالعباد** استاد معظم خود بپارسی‌که چاپ شده است ۳- **المواهب العلویة فی‌شرح الاحکام النبویة** که شرح شرایع‌الاسلام و فقط باب طهارت ازآن برآمده است . وفات‌او بسال هزار و دویست وشصت و سیّم هجری قمری درنجف اشرف واقع گردید . (ص ۴۵۰ ج۶ عن)

---

*وجان‌فزای‌آن رشک اغلب بلاد بوده‌است و اکابر و افاضل علما وحکما و ادبا وعرفای‌بسیاری ازآن نشأت یافته‌اند بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهد .

لفظ همدانی (شهر) **دراصطلاح رجالی،** لقب احمد بن زیاد بن‌جعفر ازمشایخ صدوق ونیز جعفر بن محمد و صالح بن سهل ومحمد بن جعفر وبعضی دیگر است. ناگفته‌نماند همدان که نام شهر مذکور است غیراز همدان بکسر اول یا فتح‌آن میباشدکه نام قبیله‌ایست از قبائل عرب‌یمن‌که درعین‌اشتعال نایرهٔ جنگ در صفین، پس‌ازآنکه فرار مردم‌را دیدند بنصرت‌حضرت امیرالمؤمنین ع قیام‌کردند ، غلاف شمشیرها را شکسته وسرشان را با عمامه پیچیدند وباکمال شجاعت و خلوص نیت بوظائف نصرت و جانفشانی قیام نمودند ، درمقابله و مقاتله ثبات قدم میورزیدند اینك در لسان حقائق ترجمان‌آن خلیفةالرحمن ممدوح و موصوف و بمژدهٔ بهشت مستبشر بوده و درحق ایشان فرموده است :

لهمدان اخلاق و دین یزینها — و بأس اذا لاقوا و حسن کلام
فلوکنت بوابا علی باب جنة — لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

صحابه و تابعین و علما و شعرا و ادبا و افاضل بسیاری از این قبیلهٔ جلیله ظهوریافته‌اند حارث همدانی و شیخ بهائی هم از همین قبیله هستند .

لفظ همدانی (قبیله) **دراصطلاح رجالی** ابراهیم بن قوام‌الدین ، ابراهیم بن محمد ، احمد بن عجبان**و** بعضی دیگر از افراد آن قبیله میباشند . مخفی نماندکه لفظ همدان بمعنی شهر مذکور فوق چنانچه اشاره نمودیم بروزن سرطان و دراصل با ذال نقطه‌دار بوده و در استعمالات عمومی به دال بی‌نقطه مبدل ومشهور گردیده است وبهمین‌جهت درمقام‌نسبت(همدانی) تولید اشتباه‌شده، گاهی منتسب بشهر مذکور یا منتسب به قبیله (که بی‌شبهه بادال بی‌نقطه‌است) مشتبه بهم میباشد و رعایت قرائن لازم وضروری است بلی درجایی‌که موافق اصل مذکور باذال نقطه‌دار باشد بی‌تردید همان شهر مذکور است و دور نیست‌که نام شهر مذکور هم در اصل با دال بی‌نقطه بوده و اخیراً معربش‌کرده و بذال نقطه‌دار تبدیل داده‌اند.

همدانی **احمد بن حسین** - بعنوان **بدیع الزمان** نگارش یافته است.

همدانی **احمد بن محمد** - در باب کنی بعنوان **ابن الفقیه** خواهدآمد .

همدانی **میرزا جعفر**- از افاضل ادبای اواخر قرن سیزدهم‌هجرت میباشد و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان فارسی غزلیات** ۲- **دیوان فارسی مدایح** وغیره ۳- **ریاض‌الادب** که مقامات عربی و نظیر مقامات حریری وبه بیست ویك مقامه مشتمل و در سال هزار و دویست و شصت و نهم هجری قمری از تألیف‌آن فارغ و دونسخه ازآن درکتابخانهٔ حاج سید نصرالله تقوی سا ق‌الذکر موجود میباشدکه یکی بخط خود مؤلف‌است ودرآن بسیاری از اشعار خود را ذکر ومحل استشهاد قرار داده‌است . سال وفاتش بدست‌نیامد.

(ص ۲۸۳ ج ۱۷عن)

همدانی **حسن بن‌احمد بن‌حسن** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالعلا** خواهدآمد.

همدانی **حسن بن احمد بن یعقوب** - در باب کنی بعنوان **ابن الحائك** خواهدآمد.

همدانی **ملاحسینقلی** - درەجزی، همدانی‌ّ البلدةوالموطن، نجفی‌ّ المسکن، کربلائی‌ّ المدفن ، فقیه عابد زاهد متّقی ، جمال‌السالکین ، عارف حقیقی، از اجلّای عرفا و اهل طریقت واکابر ارباب سیر وسلوك اوائل قرن‌حاضر چهاردهم‌هجرت وازمشایخ طریقتی حاج میرزا جواد ملکی تبریزی(سابق‌الذکر)میباشد ودرسال هزار وسیصد و یازدهم هجری قمری درکربلای معلّی عازم‌گلزار جنّت‌گردید.

(ص ۴۶ ج ۴ ذریعه)

همدانی **حاج‌آقارضا** - یا محمدرضا بن علی‌نقی بن حاج ملارضا بن محمدامین ، همدانی‌ّ البلدة ، طهرانی‌ّ الاقامة ، از افاضل‌علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت، متکلّم واعظ مشهور جلیل‌القدر عظیم‌المنزلة و تألیفات طریفهٔ او بهترین معرّف مراتب عالیهٔ علمیّه‌اش هستند :

۱- **الاشارات** درمعارف‌که نظیر فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابن‌العربی بوده وخودش در

وصف آن گوید ، **فیه مافیه ولیس مافیه فیه ۲- انارة الناسق باشراق وجه الصادق** ع که بامر رؤیائی حضرت امام صادق ع تألیفش داده چنانچه اکمال الدین صدوق بامر رؤیائی حضرت ولی عصر عجل الله فرجه تألیف یافته است **۳- الانوار القدسیة فی الحکمة الالهیة والعقائد الدینیة** که درایران چاپ شده است **۴- توحید الرضوی** که درحدود پنجهزار بیت و حاوی براهین عقلیه و نقلیه است **۵- السیف المسلول ۶- هدیة النملة الی مرجع الملة** که بامر رئیس ملت وقت میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن سابق الذکر تألیف ودر بمبئی چاپ شده است. وفات او درچهاردهم ربیع الاول هزار و سیصد و هیجدهم هجری قمری در طهران واقع شد و درجوار حضرت عبدالعظیم مدفون گردید و شرح حال پدرش ذیلاً بعنوان **همدانی** مذکور و جدّش نیز بعنوان **کوثر** نگارش یافته است .

(متفرقات ذریعه وغیره)

همدانی **حاج ملارضا بن محمدامین** - بعنوان **کوثر** نگارش یافته است.

همدانی **مولانا حاج آقارضا بن محمدهادی** - همدانی البلدة ، عالم عامل فقیه کامل متکلّم متبحّر محقّق مدقّق عابد زاهد، از اجلاّی علمای امامیّه و فقهای اثنی‌عشریّهٔ اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت ، دراخلاق‌فاضله طاق ، از تلامذهٔ میرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن سابق الذکر، **تألیفات منیفهٔ** او مرجع استفادهٔ فحول و بهترین معرّف مقامات عالیه‌اش میباشند :

۱- حاشیهٔ مکاسب شیخ انصاری ۲- الفوائد الرضویة علی الفراید المرتضویة که حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری و درطهران چاپ سنگی شده‌است **۳- مصباح الفقیه** که شرح **مکمل شرایع الاسلام** و فقط باب طهارت و صلوة و خمس و زکوة ازآن برآمده و نیز در طهران چاپ ، نوعاً ازکتب درسی استدلالی و مرجع استفادهٔ اکابر است . وفات او در بیست و هشتم ماه صفر هزار و سیصد وبیست و دوم هجری قمری در سامرّا واقع شد و در زاویهٔ شمال شرقی رواق عسکریّین ع مدفون گردید **قدس سره** .

(متفرقات ذریعه وغیره)

همدانی **شیخ عبدالصمد** - همدانی البلدة ، کربلائی المسکن والمدفن ، از افاضل علمای امامیّهٔ اوائل قرن سیزدهم هجری ، از تلامذهٔ

آقای بهبهانی سابق‌الذکر، جامع معقول ومنقول و فقیهی بوده است محدّث حکیم متکلّم محقق مدقّق لغوی عابد زاهد عارف، علوم وفنون بسیاری را جامع، مذاق ومشربش نیکو و خالی از افراط وتفریط. در ریاض‌العارفین گوید شیخ‌عبدالصمد ازاکابرمحقّقین و محدّثین، از تلامذهٔ آقا سیدعلی (صاحب ریاض سابق‌الذکر)، تقوی و زهد و ورع او مسلّم معاصرین بوده و اخلاص تمام بدو داشته‌اند. چهل سال درعتبات مجاور بود، عاقبت با نورعلی‌شاه ملاقات‌کرده ودست ارادت بدو داد، اجازهٔ ذکر خفی از اوگرفت، بتصفیه و تزکیه پرداخت واز او است:

زکعبه عاقبةالامر سوی دیر شدم　　　　هزار شکرکه من عاقبت‌بخیر شدم

از تألیفات او است:

۱- بحرالمعارف درعرفان و تصوف وآن‌کتابی است علمی دینی اخلاقی فلسفی‌که در بمبئی چاپ شده است **۲- کتابی بزرگ** در لغت **۳- کتابی دیگر بترتیب ابواب فقه** که جامع مستطرفات بسیاری میباشد وگویا همین‌کتاب شرح مختصر نافع محقّق حلّی است واز قرار مسموع بسیاری از ابواب فقهیّه را منقّح‌کرده و حاکی از تبحّر او در فقه و اصول و حدیث و لغت میباشد. وفات‌او روز چهارشنبه هیجدهم ذیحجهٔ سال‌هزار ودویست وشانزدهم‌هجری‌قمری درموقعی‌که فرقه وهابیّه تحت ریاست‌سعودبن‌عبدالعزیز حنبلی بکربلای معلّی استیلا یافتند درهمان ارض اقدس با جمعی دیگر از اجلاّی علما واقع ودر دست ایشان مقتول‌گردید. بارها می‌گفته‌است زودباشدکه ریش ومحاسن من بخونم خضاب میشود. درهمان سال مقابر ائمّهٔ بقیع را هم منهدم ساخته و تصرفات بسیاری در دین اسلامی‌کردندکه بسط‌آنها خارج از وضع‌کتاب است.

(ص ۳۵۳ت و۴۶۵ ریاض‌العارفین وغیره)

همدانی　**حاج میرزا علی‌اکبر-** بعنوان **صدرالاسلام** نگارش یافته است.

همدانی　**میرزا علی‌نقی بن حاج ملارضا بن محمدامین - همدانی**ّ البلدة، از عرفا و علمای‌امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه عالم

فاضل ، عارف کامل ، پدر حاج آقا رضا صاحب هدیةالنملهٔ مذکور فوق بوده و از تألیفات او است :

۱- **آیات‌الائمة** بفارسی ، درذکرآیاتی‌که بازبر و بینهٔ‌آنها اسامی مقدسهٔ حضرات ائمهٔ اطهار ع وبعضی ازاوصاف ایشان استخراج میشود ۲- **اوصاف‌القری** در سیر و سلوك بزبان فارسی . درسال هزار و دویست و نود و ششم یا هفتم هجری قمری درهمدان وفات‌یافت و دربقعهٔ باباطاهر عریان مدفون شد . زبیده‌خانم دختر فتحعلی شاه‌که از مریدان وی بوده همه‌ساله مبلغی برای متولّی وقاری و اسباب روشنائی‌آن بقعه میفرستاده‌است. بنا بتاریخ‌اوّلی کلمهٔ **غفوری= ۱۲۹۶** وبنابه‌دوّیمی کلمهٔ**یاغفور= ۱۲۹۷**مادّهٔ‌تاریخ‌وفات‌اواست.

(متفرقات ذریعه وغیره)

همدانی **محمدبن عبدالرحمن**
همدانی **محمد بن عبدالله**
هردو بعنوان **عین‌القضاة** نگارش یافته‌اند.

همدانی **شیخ محمدباقر بن محمدجعفر** - بهاری، همدانیّ البلدة، ازعلمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الجمع بین‌الفاطمیتین** ۲تا۵- **حاشیهٔ** هریك از **قوانین میرزای قمی** و **مقاصد العلیهٔ** شهید ثانی و **مکاسب** شیخ مرتضی انصاری و **منبع‌الحیات** سید نعمت‌الله جزائری . صاحب ترجمه در سال هزار و سیصد و سیّم هجرت وفات یافت .

(متفرقات ذریعه)

همدم **میرزا محمدحسین** - درضمن شرح‌حال‌جدّش **بیدل‌میرزامحمدرحیم** مذکور شد .

همدم **آقا نجفعلی** - شیرازی ، از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجری میباشدکه با رضاقلی خان هدایت سابق‌الذکر معاصر و معاشر ، نیکواندیشه و عاشق پیشه بود ، اشعارش خالی از وجد و حال و ذوق عرفانی نبوده وبا **همدم** تخلّص مینمود واز او است :

ناکامی ازکام جهان ، شد باعث هرکام ما بدنامی از عشق بتان ، آمد بعالم نام ما

درزهد عمرم‌شد بسر وز وی‌ندیدم‌حاصلی   درعشق‌خوبان بعدازاین‌مصروف‌بدایام ما

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۲۶ ریاض‌العارفین)

همگر **مجدالدین** - ازمشاهیر شعرای ایرانی‌شیرازی‌میباشدکه باسعدی شیرازی معاصر و دربدایت حال گاهی به **رهی** و زمانی به **مجد** تخلّص مینمود و اخیراً به **همگر** تبدیلش داد . بمناسبت کثرت فضل و علوّ نسب‌که به انوشیروان‌عادل منتهی میگردد بمجالس‌امرا وسلاطین راه داشت ومشمول مراحم‌ابوبکر بن سعد بن زنگی ششمین حکمران اتابکان فارس (۶۲۸-۶۵۸هـ ق = **خکح - خنح**) گردید و بلقب **ملك‌الشعرائی** مفتخر بلکه متصدی وزارت او نیز بود . بعداز تسلط مغول از طرف ابقاخان دویمین حکمران‌ایلخانی(۶۶۲-۶۸۱هـ ق = **خسب- خفا**) بحکومت شیراز منصوب شد و **دیوان** مرتبی داشته واز او است:

نه چرخم میدهـد کام و نه اختر   نـه دل میگرددم رام ونـه دلبر

کجا همراه گـردد سایه بـا من   چـو روز من بود بـا شب برابر

بسال ششصد و هشتاد و ششم هجری قمری در نود سالگی درگذشت .

(ص ۴۱۶۷ ج۶ س)

هنائی **علی بن حسن** - بعنوان **دوسی** نگارش یافته است .

هندالنبی **سیدحسین‌بن‌غیاث‌الدین**- بعنوان**سنجری‌سیدحسین** مذکور شده‌است.

هندی دراصطلاح رجالی لقب‌سرباتك وصباح‌بن‌نصر وبعضی‌دیگراست.

هندی **شهاب‌الدین** - یا **احمد بن شمس‌الدین** بعنوان شمس‌الدین‌بن عمر مذکور شده است .

هندی **محمد بن حسن** - بعنوان **فاضل هندی** نگارش یافته است.

هنر **میرزا اسمعیل** - در ضمن شرح حال پـدرش یغما میرزا رحیم اشاره خواهد شد .

هنی‌الدین حازم بن محمد بن حسن بن خلف بن حازم - انصاری القبیلة ، قرطبی البلدة ، ادیب نحوی لغوی ، از اکابر ادبا و مشایخ ادب و بلاغت میباشدکه درنظم ونثر و لغت و عروض و علم معانی و بیان وحید عصرخودبود، شعر خوب میگفته و از او است :

من قال حسبی‌من‌الوری بشر	فحسبی الله حسبی الله
کم آیـة للاله شاهـدة	بـانـه لااله الا هـو

ازآثار قلمی‌اواست :

۱- **سراج‌البلغاء** دربلاغت ۲- **قصیدهٔ میمیه** درنحو و بعضی از ابیات‌آن در مسئلهٔ زنبوریهٔ باب اول‌کتاب مغنی ابن‌هشام مذکور است ۳- **القوافی** . وفات او شب شنبه بیست وچهارم رمضان ششصد وهشتاد وچهارم هجری قمری درهفتاد وشش سالگی واقع‌گردید.

(ص ۲۰۴ ت)

هوار **هود** **هوذه** **هوشمی** } در اصطلاح رجالی **اولی** لقب حمید بن زیاد ، **دویمی** نصر بن سعید، **سومی** احمد بن نصر، **چهارمی** علی بن بندار قاضی و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

هیبتی **شیخ‌ابراهیم** - بعنوان گلشنی نگارش یافته است .

هیدجی **ملامحمد بن معصومعلی** - هیدجی زنجانی ، از افاضل علمای‌قرن حاضر چهاردهم‌هجرت میباشدکه درآغاز زندگانی درديه هیدج وچندی درقزوین بتحصیل‌علم و ادب پرداخت ، بعد از تکمیل مقدمات‌لازمه وادبیّات معموله در طهران فقه و اصول و حدیث را از اکابر وقت وکلام و ریاضیّات را نیز از میرزا حسین سبزواری (که سرآمد تلامذهٔ حاج ملاهادی سبزواری بوده) خواند، مدتی هم درحوزهٔ میرزای جلوهٔ سابق‌الذکر بتحصیل و تکمیل معارف حقّه و فنون حکمیّه پرداخت ، پس بعتبـات رفت ، علاوه برفقه و اصول بتحصیل معقول نیز اشتغـال یافت ، اخیراً بطهران مراجعت‌کرده و بتصفیهٔ باطن و تدریس معقول مشغول شد و بهردو زبان

فارسی و ترکی شعر خوب میگفت، نخست به مغنی تخلّص مینموده و اخیراً به هیدجی تبدیل داد واز او است :

مغنیا دل ، بتوبه و پند ز مطرب و می ، نمیتوان کند
بگوشهٔ غم ، خموش تا کی بکنج محنت ، ملول تا چند

ز پیغام پیغمبر راستگو است خداوندپیشه، خدارااست دوست
خوشا روز آنانکه سوداگرند پی کار گیرند و سود آورند
علی گفت آن یکتهٔ روزگار که از مزد کاری مرا نیست عار
سوی ناکسان دست کردن دراز بود ننگ از مردم سرفراز
برو باش مزدور برهرخسی مبر دست خواهش به پیش کسی
بود خواری مرد در خواستن توخواهش مکن وارہ از ننگ‌تن

تاآخرکه بسیار است و نیز مناسب حال انزوا و انقطاع خودگفته است :

من مونسی گزیده‌ام ازبهر خود مرا یك‌لحظه برمفارقتش صبر وتاب نیست
خوش‌رو ونغزگو ادب‌آموز ونکته‌دان هرگز نیاورد سخنی کان صواب نیست
گوینده بی‌زبان و سراینده بی‌صدا دأبش‌بقیل وقال وسؤال وجواب نیست
بی‌هیچ کلفتی نبود الفتی ولی زین دوست‌کلفتی بمن‌ازهیچ‌باب نیست
قلیان نمیکشد نخورد چای وحاجتش برفرش ومتکّا و طعام و شراب نیست
این همدم عزیزکه شد وصف او بیان هرکو شنیدگفت‌که این‌جز کتاب نیست

نیز از اشعار ترکی او است :

دانشما زاهد اگرسوز ایشتمدیم سنه نه من اوز خدامه‌گناه‌ایتدیم‌ایتمدیم‌سنه‌نه
خدا بهشت‌بَرینی سنه ویروپ منه نه سنون گمانوه من کامه یتمدیم سنه نه
نه چون منی سوگورن گیتمشم کلیسایه دگلدی کعبه نصیبمده گیتمدیم سنه نه
منه اگر دیدیلرگل قیلاخ دالوندا نماز باخوب صلاحیمه بوامره‌یتمدیم سنه نه

دیـدیم مـن ایلمیرم التفـات دنیـایه ییر یتدیم اوزسوزیمی یاییر یتمدیم سنه نه

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- حاشیهٔ شرح منظومهٔ سبزواری ۲- دیوان شعر که بر اشعار فارسی و ترکی مشتمل و به **دیوان هیدجی** معروف و این هردو درطهران چاپ شده‌اند.

هیدج دیهی است خوش‌آب وهوا از توابع ابهر ما بین قزوین و زنجان که مولد ملامحمد بوده ودر وصف‌آن گوید :

صفای صفحهٔ شیرازگرچه مشهوراست هوای هیدج ما نیست کمتر از شیراز

وفات هیدجی درربیع‌الاخر هزار وسیصد و سی ونهم هجری قمری درطهران واقع گردید.

(حاشیهٔ شرح منظومه و دیوان خود هیدجی و اطلاعات متفرقه)

با تأییدات خداوندی حرف **ه** بپایان رسید و اکنون بحرف **ی** شروع میشود

باب «ی»

یاری

میرزا محمدحسین - از شعرای اوائل قرن سیزدهم میباشدکه کریم‌الطبع و خوش‌فطرت بود ، در اواخر عمر از موطن خود اصفهان مهاجرت‌کرده و دربلدهٔ کاظمین اقامت‌گزید ، تا بسال هزار و دویست وپانزدهم درآن ارض اقدس وفات یافت واز او است :

ای باد سلام من چرا می‌نبری — بریار پیام من چرا می‌نبری

کای یار تو یاد من چرا می‌نکنی — وی دوست‌تو نام‌من‌چرا می‌نبری

(انجمن خاقان)

یازجی[1]

یازجی

شیخ ابراهیم بن شیخ ناصیف - یازجی ، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری و بیستم میلادی میباشدکه نخست قرآن و علوم عربیّه را از پدرش خواند ، فقه حنفی را هم ازشیخ محیی‌الدین‌یافی تکمیل، در نوسالگی قرآن مجید را حفظ و پیش از سن کبر در میان ابنای زمان مشار بالبنان بود . لغات فرانسوی و انگلیسی را متقن‌کرد ، درلغت‌آلمانی نیز حظّی وافر داشت ، درلغات‌سامیه خصوصاً عبرانی وسریانی نیز متبحّر وکتابی‌هم **درصرف ونحو ولغت عبرانی** تألیف‌کرده است . درعلوم فلك و ابعاد و اجرام وفلسفهٔ طبیعی شوقی‌مفرط داشت، علاوه

۱- **یازجی** - ظاهراً منسوب به یازج میباشد ولی درجایی شخصی یا موضعی موسوم بدین اسم یازج بنظر این نگارنده نرسیده‌که مصحح این نسبت باشد . دور نیست معرب کلمهٔ **یازیچی** باشدکه بترکی کاتب و نویسنده راگویند . در قاموس‌الاعلام نیز محمد بیجان معروف با‌بن‌الکاتب مؤلف‌کتاب مغارب‌الزمان را بعنوان یازیچی اوغلی مذکور داشته و بازهم محتاج بتحقیق است .

برمراتب علمیّه درحسن‌خط نیز وحید عصر خود بوده ودرشمار اکابرخطّاطین میباشد. از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** ۲- **العرف‌الطیب فی‌شرح دیوان‌ابی‌الطیب**(متنبی) ۳- **لغةالجرائد** و این هردو درقاهره چاپ شده است ۴- **مختصرکتاب الجمانة فی‌شرح الخزانة** در علم صرف ۵- **مختصر نارالقری‌فی‌شرح‌جوف‌الفرا** درنحو ۶- **مطالع‌السعدلمطالع‌الجواهرالفرد** درصرف ونحو واین‌هردو دربیروت‌چاپ‌شده‌است ۷- **نجعةالرائد وشرعةالوارد فی‌المترادف والمتوارد** که درمصر چاپ شده است وغیراینها . وی درسال هزار ونهصد و ششم میلادی درپنجاه و نه سالگی درگذشت . (ص ۱۹۲۷مط)

یازجی

شیخ خلیل بن شیخ ناصیف - از فضلای ادبا وشعرای وقت خود بود، قرآن را ازخواهرخود **ورده** خوانده پس درمدارس‌بیروت بتحصیل مراتب علمیّه پرداخت ، در حـلّ مشکلات خود ببرادرش شیخ ابراهیم فـوق مراجعه مینمود تا درآداب عربیّه متبحّر گردیـد ، درشعر نیز قریحه‌ای وقّاد و طبعی سرشار داشت ، بدون تکلّف شعر میگفت ، بلکه محـاورات معمولی را نیز بطریق نظم گفتن اصلاً صعوبتی دربارهٔ وی‌نداشت، بموسیقی شرقی‌حریص‌بود، درعود وبربط‌نوازی ماهر واز تألیفات او است :

۱- **الخنساء اوکیدالنساء** ۲- **المروة والوفـاء** که دومرتبه در قاهره چاپ شده است ۳- **نسمات‌الاوراق** وغیرهـا . بسال هزار و هشتصد و هشتاد و نهم میلادی در سی و پنج سالگی در ضاحیهٔ بیروت درگذشت وجنازه‌اش به بیروت نقل وپهلوی پدرش دفن شد. (ص ۱۹۳۲ مط)

یازجی

شیخ ناصیف بن عبدالله بن ناصیف بن جنبلاط بن سعد - یازجی، لبنانی‌ّالولادة ، حمصی‌ّالاصل ، **ابوحبیب** الکنیة ، پدر دونفر یازجی(ابراهیم وخلیل‌مذکورین‌فوق) میباشدکه به **یازجی اکبر** موصوف، ازافاضل‌ادبا و ارباب‌کمال ، در هریك از لغت و صرف و نحو و بدیع و عروض و فقه و طبّ و منطق و موسیقی متبحّر و درفنون شعری متمهّر بود ، پیش از ده سالگی شعر خوب میگفت،

تمامی محسنّات بدیعیّهٔ لفظی ومعنوی را بالقریحة بکار می برد ، حافظه و ذهن او هم ازنوادر وضرب‌المثل بود . گویند (والعهدة علیهم) هرکتابی بیك دیدن درقلب‌او رسوخ میکرد اینك قلب اوکتابخانهٔ بزرگی بوده است . درتمامی علوم مذکوره تألیفاتی دارد و فقط در فقه بجهت احترام ، در موسیقی هم بجهت سمعی بودن آن‌که دیگر حاجتی بکتاب نمیباشد چیزی تألیف نکرده و از تألیفات او است :

۱- **اللباب‌فی‌اصول‌الاعراب** ۲- **ثالث‌القمرین** که‌دیوان‌شعراست ۳- **الجمانة فی‌شرح الخزانة** درصرف ۴- **جوف‌الفرا** که‌ارجوزه‌ایست‌درنحو ۵- **الجوهرالفردفی‌اصول‌الصرف‌والنحو** ۶- **الخزانة** که ارجوزهٔ صرف‌است ۷- **الطرازالمعلم** که ارجوزه‌ایست درعلم وبیان ۸- **طوق الحمامة** درمبادی نحو ۹- **عقدالجمان فی‌علم‌البیان** ۱۰- **فصل‌الخطاب فی‌اصول‌لغة‌الاعراب** ۱۱- **قطب الصناعة فی‌اصول المنطق** ۱۲- **مجمع‌البحرین** بطرز مقامات حریری و حاوی شصت مقامه است ۱۳- **نارالقری فی‌شرح جوف‌الفرا** درنحو ۱۴- **نقطة الدائرة** وغیراینها .

همهٔ آنها در بیروت چاپ شده‌اند . وفات شیخ ناصیف بسال هزار و هشتصد و هفتاد و یکم میلادی درهفتاد ویك سالگی در بیروت واقع گردید .

(ص۶۰ اعیان‌البیان و ۱۹۳۳ مط)

یافعی **عبدالله بن‌اسعد** - یا اسد بن علی بن سلیم بن فلاح، **عفیف‌الدین** اللّقب، شافعیّ‌المذهب، یمنی یافعیّ‌البلدة، **ابوالسعادات** یا **ابومحمد** الکنیة که بجهت طول‌اقامت درحرمین شریفین مکّه ومدینه به **نزیل‌الحرمین** و **قطب مکة** معروف میباشد ازمشاهیر علما و عرفا وکبار مشایخ صوفیّهٔ شافعیّه ، دارای‌علوم‌ظاهری و باطنی ، نسبت خرقه وطریقت او بچندین واسطه بعبدالقادرگیلانی موصول، دوستدار علما و اتقیا و صلحا و اولیا بود . کراماتی بدو منسوب است ، در شعر نیز دارای طبعی سرشار بوده و منظومات بسیار داشت ، خصوصاً چند قصیده‌که درمدح‌حضرت‌رسالت ص گفته بسیارمطبوع و پسندهٔ طباع افاضل میباشند . کلامی هم در ذمّ ابن‌تیمیه گفته و همواره تعصّب اشعری را کاملاً رعایت میکرده است . تألیفات او نیز در اصول دین و تفسیر و تصوف و مقاصد دیگر بس‌نافع و هریکی ازآنها تمامی مقاصد موضوعی راکه برای‌آن تألیف یافته جامع میباشد :

۱- **خلاصة المفاخر فی اخبار** (مناقب خل) **الشیخ عبدالقادر** ۲- **الدرالنظیم فی فضائل** (خواص خل) **القرآن العظیم** که درمصر چاپ شده‌است ۳- **روض الریاحین فی حکایات الصالحین** که حاوی حکایات پانصدنفر ازصلحا و اولیا میباشد ، درقاهره‌چاپ‌شده وگاهی‌آنرا **نزهة العیون النواظر و تحفة القلوب الحواضر فی حکایات الصالحین والاولیاء والاکابر** نیزگویند ۴- **مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة مایعتبر من حوادث الزمان و تقلب احوال الانسان** که به‌**تاریخ یافعی** معروف و درحیدرآباد هند چاپ شده است ۵- **مرهم العلل المعضلة** (المعطلةخل) **فی الرد علی ائمة المعتزلة** که درکلکته چاپ شده است ۶- **نشر المحاسن الغالیة فی فضل مشایخ الصوفیة اصحاب المقامات العالیة** . ولادت یافعی بسال ششصد و نود و هشتم ، وفات‌او هم درهفتصد و پنجاه و پنجم یا شصتم یا شصت و هفتم یا هشتم یا هفتاد و یکم هجری قمری در مکّهٔ معظّمه واقع شد ، درباب مصلّی نزد قبر فضیل بن‌عیاض مدفون‌گردید . بنابراوّل‌جملهٔ **کاشف‌نامی امام‌یافعی = ۷۵۵** بنا بردوّیمی جملهٔ : **مخدوم اهل دل = ۷۶۰** مادّهٔ تاریخ وفات میباشد . **یافع** موافق ظن بعضی (ظاهر نیز همین است) نام موضعی است در یمن .

(ص ۴۵۷ ت و ۱۹۵۲ مط و۱۰۳ ج ۶ طبقات‌الشافعیة وغیره)

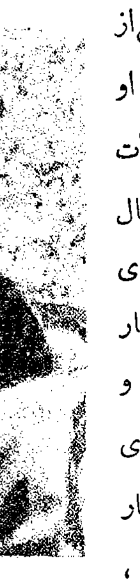
یاقوت ثانی **عبدالله** - بعنوان **آشپز** نگارش یافته است .

یـایـانه
یحمـدی
یربوعی

اولی لقب رجالی حسین بن ابراهیم ، **دویمی** خلیل بن احمد بن عمرو عروضی نحوی و جمعی دیگر بوده و شرح‌حال‌خلیل درباب‌کنی بعنوان **ابوعبدالرحمن** خواهدآمد ، **سیمی** نیز لقب اسود بن ثعلبة ، جلاس بن صلیت ، شعیب بن مقلاص ، شبث بن ربعی وبعضی‌دیگراست.

یزدانی **میرزا عبدالوهاب** - کوچکترین فرزند وصال شیرازی میرزا محمد شفیع سابق‌الذکر ، از شعرا و افاضل نامی قرن حاضر چهاردهم هجری و ادیبی است دانشمند، درمعانی و بیان و بدیع و ریاضیّات وموسیقی و اسطرلاب و هیئت قدیم استاد ، درخط و ربط و فنون سخنوری و نظم و نثر عربی مهارتی بسزا داشت ، درخط شکسته رونق بازار درویش را شکسته و در نستعلیق تالی میرعماد حسنی بود . کتیبه‌های اطراف حرم حضرت شاه چراغ و برادرش حضرت سید

میرمحمد درشیراز وهمچنین کتیبه‌های قسمتی از رواق مطهّر حضرت امام رضا ع بخط و قلم او است . علاوه برمراتب علمیّه و دیگر کمالات مذکوره درنقاشی و هنرهای دستی نیز بحدّ کمال بود ، **دواسطرلاب** وچند **کرهٔ افلاکی** مانند کره‌های جغرافیائی ساخته و بامر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ه ق = **غرسد - غشیج**) خسرو و شیرین نظامی را با نقش و نگار شگفت‌آوری نوشته است . در فنون شعری نیز طبعی سرشار داشت ، خصوصاً غزلیّاتش دیگر باحلاوت بود ، لکن بنشرآنها همّت برنگماشت و زیاده برهزار وپانصدبیت ازاشعارش برجای نمانده واز او است:



عکس میرزا عبدالوهاب یزدانی نقل ازکتاب گلشن وصال -۳۹

ترك چشم‌تو بکین با دل هرمسکین است / یا همین با دل مسکین من اندرکین است

روزگار من و زلف و خط و خال تو سیاه / این‌سیاهی همه ازبخت من مسکین است

من ز دشنام تو حاشاکه برنجم لیکن / سخن تلخ دریغ از دهن شیرین است

نیست آگه‌کسم از درد نهان جز تو بلی / ویس داندکه چه سودا بسر رامین است

گر دوصد بار زنی تیغ جفا برسر من / هم‌چنان دردل‌من مهرتو صدچندین است

نقش زلف تو مگر خامهٔ **یزدانی** بست / کز سرکلك همه صفحهٔ او مشکین است

بسال هزار و سیصد و بیست و هشتم هجری قمری بمرض استسقا درهفتاد و شش سالگی وفات یافت ، نزد برادرش فرهنگ دربقعهٔ حضرت میرسیدمحمد مدفون‌گردید . جملهٔ **خواست‌یزدانی وصال حی وهاب ودود = ۱۳۲۸** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

شرح حال پسرش میرزا علی بعنوان **روحانی** نگارش یافته است و زندگانی او تا سال هزار و سیصد و هیجدهم شمسی (پنجاه و هشتم قمری) محرز میباشد چنانچه همین

سال در تاریخ رحلت افسر رئیس انجمن ادب طهران قصیده‌ای گفته که دو بیت آخرش این است:

روحانی وصال بتاریخ فوت او — طبع فسرده‌را چو بدین خدمت آزمود

سر از ادب بجمع درآورد و بیدرنگ — گفتا **زتارك ادب افسر فلك ربود=۱۳۱۸**

(کتاب گلشن وصال وص ۳۶۱ عم)

یزدی — **سید احمد بن سیدمحمد** - حسینی اردکانی یزدی، حکیم فاضل فقیه محدّث قرن سیزدهم هجری ، از علمای عهد فتحعلیشاه قاجار میباشدکه با شیخ‌احمد احسائی (متوفی بسال ۱۲۴۲ه ق = **غرمب**) معاصر بود، هنگام ورود شیخ بیزد تمامی علما بوظائف لازمهٔ تعظیم و تجلیل قیام نمودند مگر سید احمد وازتألیفات او است :

۱- **انساب‌السادات** که بمشجرات و جداول بسیاری مشتمل ، بشجرة الاولیاء موسوم ، از حضرت ولی‌عصر ع شروع کرده و درحضرت‌آدم ابوالبشر خاتمه داده است ۲- **ترجمهٔ عوالم** که بچند جلد مشتمل و تذییل سرورالمؤمنین مذکور ذیل است ۳- **سرور المؤمنین فی‌احوال امیر المؤمنین‌ع** ۴- **شجرة‌الاولیاء** که‌مذکورشد ۵- **فضائل‌الشیعة** ۶- **فضل‌الصلوة‌علی‌النبی‌و‌آله.**

سال وفاتش بدست نیامد لکن از تألیف جلد چهارم ترجمهٔ فوق درسال هزار و دویست سی و هشتم هجری قمری فراغت یافته است .

(۴۱۰ ج ۸ عن و ۵۴ ج ۴ ذریعه)

یزدی — **ملاحسن** - بعنوان **صاحب‌مهیج‌الاحزان** نگارش یافته است.

یزدی — **ملاعبدالخالق بن عبدالرحیم** - یزدی، مقیم مشهدمقدّس‌رضوی‌ع واز مشاهیر تلامذهٔ شیخ احمد احسائی میباشدکه درفقه واصول و حدیث وکلام مقامی عالی داشت، درتوحیدخانهٔ مبارکه ازملحقات حرم مطهّررضوی تدریس میکرده واز تألیفات‌او است :

۱- **بیت‌الاحزان فی‌مصائب سادات الزمان الخمسة الطاهرة من ولد عدنان** که مقتل فارسی‌است ۲- **مصائب‌المعصومین‌الاربعةعشر** و هردو در ایران چاپ شده‌است صاحب‌ترجمه بسال هزارودویست وشصت وهشتم هجری‌قمری درارض‌اقدس مشهد رضوی‌ع وفات‌یافت.

(ص ۱۸۵ ذریعه)

یزدی

ملاعبدالله- بن شهاب‌الدین حسین یزدی **شاه‌آبادی** که در محلهٔ شاه‌آباد نامی ازشهر یزد سکونت داشت ، لقبش **نجم‌الدین** بوده وگاهی خود را بعبارت **نجم بن شهاب موسوم به عبدالله** معرفی مینماید . وی از فحول علمای امامیّه و متبحّرین فقهای اثنی‌عشریّه میباشد جامع معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول ، علاّمهٔ وقت خود ، مرجع استفادهٔ اکابر، درعلم و ورع و تقوی بی‌نظیر بود . علاوه بر تبحّر معقولی‌که مسلّم یگانه وبیگانه میباشد تمهّر او درفقه نیز بحدّی بوده که بالاستحقاق میگفته است اگر بخواهم بتوفیق خداوندی تمامی مسائل آنرا با ادلّه و براهین عقلیّه طوری واضح و روشن مینمایم‌که ابداً جای ردّ ومجال چون‌وچرا نمی‌ماند . ملاعبدالله با مقدّس اردبیلی سابق‌الذکر ونظائر وی معاصر وبا ملامیرزاجان باغنوی سابق‌الذکر نیز شریك درس‌بود، هردو، فنون علم‌معقول‌را ازجمال‌الدین‌محمود تلمیذ جلال‌الدین دوانی سابق‌الذکر خوانده‌اند ، خودش نیز از اساتید شیخ‌بهائی بوده وصاحب معالم وصاحب مدارك نیز معانی و بیان و منطق را از وی خوانده‌اند . بنوشتهٔ امل‌الآمل او نیز از ایشان درس خوانده یعنی ملاعبدالله نیز علوم شرعیّه را از ایشان در نجف خوانده است چنانچه گویند خواجه نصیر طوسی شرعیّات را نزد علاّمهٔ حلّی خوانده در مقابل عقلیّات خواندن علامه نزد خواجه‌که از مسلّمات است . از تألیفات ملاعبدالله است :

۱- التجارة‌الرابحة فی‌تفسیر السورة‌والفاتحة ۲- حاشیهٔ‌استبصار ۳- حاشیهٔ‌تهذیب المنطق بعربی‌که بس معروف ، بارها چاپ ، ازکتب درسی طلاب و به **حاشیهٔ ملاعبدالله** معروف است و ظاهر بعضی‌آنکه ملاعبدالله دوفقره حاشیهٔ عربی بتهذیب المنطق نوشته است یکی ازآنها همین حاشیهٔ معمولی درسی ویکی دیگر هم چاپ نشده و نسخه‌اش درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۴- حاشیهٔ تهذیب‌المنطق** بعربی‌که تنها حاشیهٔ ضابطهٔ اشکال اربعهٔ‌آن‌کتاب است **۵- حاشیهٔ تهذیب‌المنطق** بفارسی **۶- حاشیهٔ شرح شمسیهٔ قطبی ۷- حاشیهٔ مختصر مطول ۸- حاشیهٔ مطول ۹- الدرة‌السنیة فی‌شرح الرسالة الالفیة‌**که شرح **الفیهٔ شهید** است **۱۰- شرح قواعد** در فقه چنانچه سیدعلی‌خان مدنی در سلافة‌العصر بدو نسبت داده وبعضی‌احتمال داده‌اند که شرح قواعد از ملاعبدالله یزدی نبوده واز معاصرش ملاعبدالله تستری‌است ودرنسبت،

اشتباه اسمی شده است . وفات ملاعبدالله یزدی بسال نهصد و هشتاد ویکم هجری قمری درعراق عرب دراواخر دولت شاه طهماسب صفوی واقع گردید .

(ملل و ذریعه وص ۳۶۳ت وغیره)

یزدی **سید محمد** - بعنوان **فیروزآبادی** نگارش یافته است .

یزدی **سید محمدباقر بن سید مرتضی** - حسنی حسینی طباطبائی ، یزدی المولد ، نجفی المسکن ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **حل العقول لعقدالفحول فی علم الاصول** وگاهی آنرا **حل مشکلات الاصول** یا **الحل والعقد** نیز گویند ۲- **وسیلة الوسائل فی شرح الرسائل** و هردو، یکجا درحال حیات خودش درایران چاپ شده است . وفاتش در اواخر ماه صفر هزار و دویست ونود وهشتم هجری قمری درچهل ونه سالگی واقع گردید . (خودکتاب وسیله وص۷۲ ج۷ذریعه)

یزدی **سید محمدکاظم بن عبدالعظیم** - طباطبائی النّسب ، یزدی المولد والمنشأ ، نجفی المسکن والتّحصیل والمدفن ، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ قرن حاضر چهاردهم هجرت وعالمی است متّقی عامل محقّق مدقّق ، جامع تمامی علوم دینیّهٔ فروعیّه و اصولیّه ، سیّد علمای امّت ، حامل لوای شریعت ، از مفاخر شیعه و رئیس مذهبی فرقهٔ محقّه ، بالخصوص درفقه‌جعفری بنهایت متبحّر، دارای فکری عمیق و نظری دقیق ، مرجع تقلید اغلب شیعه ، علاّمهٔ وقت و سرآمد فقهای عصر، حوزهٔ درس او درنجف اشرف انفع‌حوزه‌های علمیّه ومرجع‌استفادهٔ اکابر و فحول اساتید بود . مطالب عالیهٔ فقهیّه را با بیانات سهل و ساده و شیوا بسمع حاضرین می‌رسانید ، ازکثرت احاطه‌ای‌که داشته غالب مشکلات آن علم شریف را با تقریبات قریب بفهم عموم حل می‌نمود .

سیّد بسال هزار و دویست و چهل و هفتم یا پنجاه و ششم هجرت دریکی‌ازقراء یزد متولد شد ، بعد از بلوغ باصفهان رفت ، مدتی نزد آقای نجفی شیخ محمدباقر و

صاحب روضات‌الجنّات و بعضی از اکابر دیگر (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته و از اجلاّی فقهای وقت بوده‌اند) تتلمذ کرد تاآنکه اجتهاد او مورد تصدیق ایشان شد، سپس بنجف اشرف رفته و تمامی اوقات خود را درادامهٔ تحصیلات عالیهٔ علمیّه مصروف داشت، بمیرزای شیرازی حاج میرزا محمدحسن سابق الذکر و بعضی از اکابر دیگر تتلمذ نمود، بعداز وفات استاد معظّم خود بتدریس علوم دینیّه پرداخته و بسیار محترم و محل توجه عموم بود تا در موقع نهضت ملّی ایران و تبدیل اصول سلطنت، قتل‌او تصمیم شد، لکن رؤسا وشیوخ اعراب نجف گرداگرد خانهٔ اورا محاصره‌کرده و درحفظ و حراست وی اهتمام تمام بکار بردند تاآنکه‌آن غائله هائله رفع و ریاست مذهبی بدو منتهی و مسلّم عموم گردید.



عکس سید محمدکاظم یزدی -۴۰

از تألیفات وآثار قلمی او است:

۱- بستان نیاز درمناجات فارسی‌که درسال وفاتش چاپ شده‌است **۲- تعادل وتراجیح** که بسیار مبسوط ودرطهران چاپ شده‌است **۳- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۴- حجیة الظن فی‌عدد الرکعات وکیفیة صلوة‌الاحتیاط** و این هردو درطهران در یکجا چاپ شده است **۵- السؤال والجواب** درنجف چاپ شده است **۶- صحیفهٔ کاظمیه** در بغداد چاپ شده است **۷- العروة الوثقی** بعربی‌که طهارت و صلوة و صوم و خمس و زکوة و حج و نکاح و بعضی از ابواب فقهیه را بطرزی خوب بی‌سابقه حاوی و بارها چاپ شده است این‌کتاب درحال‌حیات خود رسالهٔ **عملیه**بوده بعداز وفاتش نیز بسیار مطلوب بود ومحل‌توجه افاضل وگاهی‌عنوان‌درس‌خارج استدلالیش مینمایند **۸- منجزات‌المریض**‌که با حاشیهٔ مکاسب فوق دریکجا چاپ شده‌است.

ازآثار خیریهٔ آن عالم ربّانی مدرسهٔ بزرگی‌است درنجف‌اشرف‌که احسن‌مدارس آن ارض اقدس میباشد وشیخ علی مازندرانی از تلامذهٔ او درتاریخ بنای‌آن‌گفته است:

اسسها بحرالعلوم والتقی	**محمدالکاظم من‌نسل طبا**
(وفی‌بیوت‌اذن‌الله) = ۱۳۳۱ اتی	**تاریخها الا بحذف ما ابتدا**

یعنی ازجملهٔ **وفی بیوت اذن الله** اگر حرف **واو** را حذف کنی عدد ابجدی ما بقی که هزار و سیصد و بیست و پنج است تاریخ سال قمری هجری بنای آن مدرسه میباشد. وفات سیّد شب سه شنبه بیست و هفتم یا هشتم رجب سال هزار وسیصد و سی وهفتم هجری در نجف اشرف واقع شد، درپهلوی در طوسی ازصحن مقدّس مرتضوی مدفون گردید، در بلادشیعه مجالس ختم و ترحیم اقامه و تعطیل عمومی کرده بوظائف سوگواری قیام نمودند.

(ص ۱۸۸ ج ۱ عه و اطلاعات متفرقه)

یزیدی[1]

یزیدی **ابراهیم بن یحیی بن مبارک** - مکنّی به **ابواسحق**، معروف به یزیدی، از ادبای اوائل قرن سوم هجرت واز تلامذهٔ اصمعی سابق الذکر و ابوزید سعید آتی الذکر میباشد و از تألیفات او است:

۱- **بناءالکعبة و اخبارها** ۲- **ماتفق لفظه و اختلف معناه** که درهفده سالگی بتألیف آن شروع و درشصت سالگی باتمامش رسانده و اصمعی و مبرد و بعضی ازاکابر دیگر نیزکتابی بدین‌اسم دارند ۳- **مصادرالقرآن** ۴- **المقصور والممدود**. **وفات یزیدی** درسال دویست وبیست وپنجم هجری قمری واقع وشرح حال پدرش نیزذیلاً بعنوان یزیدی مذکوراست.

(کف وص ۹۷ ج ۲ جم و۴۷۹۹ ج۶س)

یزیدی **محمد بن عباس بن محمد بن یحیی بن مبارک** - مکنّی بابوعبدالله، نحوی ادیب بلکه ازائمهٔ نحو و ادب و نوادر اخبارعرب میباشد که درهمهٔ آنها دستی توانا داشت، دراواخرعمر برحسب درخواست خودش بتعلیم وتربیت اولاد مقتدر عباسی (۲۹۵-۳۲۰ه ق = **رصه- شك**) منصوب شد. وازتألیفات او است:

۱- **اخبار یزید بن معاویة** یا اخبار الیزیدیین ۲- مختصری در نحو ۳- **مناقب بنی العباس**. شب یکشنبه دوازدهم جمادی الاخرهٔ سیصد و دهم یا سیزدهم هجرت درهشتاد ودوسالگی درگذشت.

(کف وص ۷۹ ج ۲ کا و ۷۳۸ ج ۱ و ۴۷۹۹ ج ۶ س)

۱- **یزیدی** - عنوان مشهور بعضی از ادبا میباشد که تذکر داده میشوند. وجه نسبت را هم ضمن شرح حال **یزیدی یحیی بن مبارک** که سرسلسلهٔ ایشان است مذکور میداریم.

یزیدی **محمد بن یحیی بن مبارك** - مکنّی به **ابوعبدالله**، برادر ابراهیم یزیدی فوق‌میباشدکه درلغت وقرائت دستی توانا داشت، درشعر نیز ماهر بود، بمصاحبت معتصم عباسی (۲۱۸_۲۲۷ = ریح - رکز) بمصر رفت وهم در آنجا وفات یافته واز اشعار او است:

الهوی امر عجیب شأنـه	**تارة یأس و احیانا رجا**
لیس فیمن مات منه عجب	**انمـا یعجب ممن قد نجا**

سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۴۷۹۹ ج۶س)

یزیدی **یحیی بن مبارك** - بن‌مغیرهٔ **عدوی**، قاری‌نحوی لغوی‌شاعرمعروف به **یزیدی**، مکنّی به **ابومحمد**، در نحو و لغت و قرائت یدی طولی داشت، با خلیل وکسائی ودیگر مشاهیر ادبا ملاقات‌کرده واز ایشان اخذمراتب علمیّه نمود، چنانچه نحو را ازکسائی، عروض و لغت را ازخلیل بن احمد وابوعمرو خضرمی اخذ، اصول تجوید و قرائت را نیز از ابوعمرو بن علاء قاری مشهور بصری فراگرفت، بعد از وفات ابوعمرو در بصره خلیفهٔ وی گردید، امامت قرائت بدو منتهی بوده و یکی ازفصحای قرّاء میباشد. روزی درمجلسی نزد استاد خود خلیل نشسته واز تنگ کردن مکان اعتذار نمود خلیل گفت تمامی دنیا با دو دشمن تنگ میگردد ولی یك مکان برای دو دوست تنگ نمیباشد. یحیی اخیراً ببغداد رفت وبتربیت اولاد یزید بن منصور بن عبدالله حمیری خال مهدی عباسی ویا برادرزن‌او منتصب شد وبدین‌جهت بهمین **عنوان یزیدی** اشتهار یافت و متدرجاً نام خانوادگی وی گردید. **عدوی‌گفتن** او نیز بجهت انتساب به قبیلهٔ **بنی‌عدی** است‌که از قبائل مشهورهٔ عرب و خـانوادهٔ عدی بن عبد منات میباشند.

یحیی اخیراً به هرون‌الرشید نیز منتسب و بتربیت پسرش مأمون عباسی منتصب بود، روزی مأمون مطلبی از وی سؤال نمود درجواب گفت **لاوجعلنی‌الله فداك** مأمون گفت: خدا خیرکثیرت بدهدکه حرف **واو** ابداً درجایی بهتر و خوشتر ازکلام‌تو نیامده

است پس اورا صله داده و مرکبی بخشید . ازآثار قلمی و تألیفات یحیی است :

۱- دیوان شعر مرتب ۲- المقصور والممدود ۳- النقط والشکل ۴- النوادر ۵- الوقف والابتداء واز اشعار او است :

اذا نکبات الدهر لم تعظ الفتی	و تقرع منه لم تعظه عواذله
و من لم یؤدبه ابوه و امه	تؤدبه روعات الردی و زلازله
فدع عنك مالاتستطیع ولاتطع	هواك ولا یغلب بحقك باطله

یحیی بمصاحبت مأمون بخراسان رفت و بسال دویست ودویم هجری قمری درمرو درگذشت.

(ص۳۷۲ج۲کا و۴۷۹۹ج۶س و۳۰ج۲۰جم و۱۴۶ج۱۴ تاریخ بغداد وسطر۸ص۵۲۴ت وغیره)

یشکری[۱]

یشکری

حارث بن حلزة بن مکروه - عراقیّ الموطن، یشکریّ النسب، ابوعبیدة الکنیة ، ازمشاهیر شعرای عرب جاهلیّت و موافق آنچه تحت عنوان اصحاب معلّقات سبعه اشاره نمودیم یکی از ایشان بوده است . نسبش به یشکر بن بکر بن وائل از اولاد نزار بن معد بن عدنان موصول میشود ، بفنون شعری خبیر بود، قصیدۀهمزویۀ او یکی ازمعلّقات سبعه میباشدکه مفاخرگوناگون ومقداری ازاخبار و وقایع عرب را حاوی است وآنرا درحال غضب عمرو بن هند ملك عرب‌که به نیزه یا کمان تکیه‌کرده‌بود بالبدیهة خوانده ویا قبلاً تهیه‌کرده بوده‌است(علی‌اختلاف‌الروایات). گویندکه حارث مبتلای برص بود ، رسم ملك هم این بوده‌که بعرایض شخص برص‌دار ازپس هفت‌پرده‌گوش میداد، درحین برگشتن نیز پشت سر او آب میپاشیدند اینك‌حارث نیز با اقتضای ضرورتی‌که بوده مایل‌نبودآن قصیده را پیش ملك بخواند بالاخرةباقتضای ضرورت خود را قانع‌کرد ، پیش ملك رفته و موافق همان رسم مذکور ازپس هفت پرده شروع بخواندن قصیده نمود ، هند مادر ملك نیز حاضر واز استماع قصیده حظّی وافر

۱- **یشکری** - لقب رجالی بکار بن رجا ، ثابت بن عبدالله، داود بن ابی‌یحیی، محمد بن سلمة بن ارتبیل وبعضی دیگر ونسبت‌آن بیکی ازچندین قبیله میباشدکه به بنی‌یشکرمعروف و درخاتمۀ باب‌کنی خواهدآمد .

برد وگفت درمدت عمر خودکسی را ندیده‌ام که ازپس هفت پرده مانند این‌مرد(حارث) تکلّم کرده باشد . بامر ملك یکی ازآن پرده‌ها را برداشتند ، حارث قدری به ملك نزدیکتر شد وباز قصیده‌اش را خواند ، هند نیز همان‌کلام را تجدید کرد ، در هردفعه یك پردهٔ دیگر بامر ملك برمیداشتند تاآنکه بدین روش تمامی پرده‌ها مرتفع شد و حارث بمجلس ملك رسید، ملك اورا درسرسفرهٔ خودش‌نشانید وحسب‌الامر درمراجعت نیزآبی پشت سر وی نپاشیدند و هفتاد نفر از قبیلهٔ بکر بن وائل (عشیرهٔ حارث) راکه برسم‌گرو تحت استیلای ملك بودند تماماً بحارث بخشیده و وادارش نمودکه آن‌قصیده را بجهت شرافتی‌که داشته درحال طهارت و نظافت بخواند ، آن هفتاد تن مذکور بعد ازمرگ حارث نیز بهمین‌قصیده افتخارها میکرده‌اندکه وسیلهٔ استخلاص‌ایشان‌بوده‌است.

غرض‌اصلی ازنقل این جمله بعد از اشعار بعظمت‌آن قصیدهٔ معلّقه‌که جهات‌آن اجمالاً گوشزدگردید (وخود صاحب قصیده «حارث» نیزمحض از راه افتخار بردیگران از درکعبه‌اش آویخته بوده وگویا ضرب‌المثل بودن حارث در افتخار و مباهات نیزکه **افخر من‌الحارث بن‌حلزة** از امثال دایره میباشد بجهت همین‌قصیده بوده‌است وبس) همانا تذکّر دادن عظمت قرآن و عطف نظر بناحیهٔ‌آن وحی منزل آسمانی میباشدکه بمجرّد نزول‌آن ، قصیده‌ای باآن عظمت را باتمامی قصائد معلّقهٔ دیگر (که چکیدهٔ‌افکارعمیقه و دقیقهٔ حکمای طراز اوّل‌آن زمان و سالها درکعبه معلّق بوده‌اند) برداشته و از انظار مردم دورداشتندکه مبادا درمقابل‌قرآن وسیلهٔ سرافکندگی وانفعال اصحاب‌آنها‌گردند.

فحمداً له ثم حمداً له ... علی ماهدانـا لقرآنه

وَالحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ .

درحقیقت مثل قرآن وغیرآن ، مثل معروف باد وپشه است وبس . باری **حارث یشکری** صاحب ترجمة ، از فحول شعرای عرب است ولکن شعرش بسیارکم ویگانه سبب‌شهرت و افتخار او معلّقهٔ مذکورهٔ او میباشد، اینك چندی ازآنرا موافق رسم‌کتاب بعلاوهٔ‌تأیید و اثبات غرض مذکور بنظر ارباب رجوع میرساند :

آذنتنا ببینها اسماء رب ثاو یمل منه الثواء
بعد عهد لها ببرقة شما ء فادنی دیارها الخلصاء
فالمحیات فالصفاخ فاعنا ق نفاق فعاذب فالوفاء
لااری من عهدت فیها فابکی ال یوم دلها وما یحیر البکاء
و بعینیك اوقدت هند النا ر اخیرا تلوی بها العلیاء

تاآخر که تماماً هشتاد ودو بیت بوده ودر لیبسیك چاپ شده است ☆

وفات حارث یشکری بسال پانصد و بیستم یا شصتم میلادی واقع شد و یا بقولی دیگر درپانصد و هشتادم میلادی که چهل سال پیش از هجرت است واقع گردید .

تنبیه و تبصرة : در معجم المطبوعات گوید : **ابو بجیر حارث** بن عباد بن قیس بن ثعلبهٔ بکری از فحول شعرای عراق و مشاهیر سادات و حکما و شجاعان عرب بود، در سال پنجاه و دویم قبل از هجرت مرده و بقول بعضی صد و پنجاه سال مدت عمر او بوده است ، معلّقهٔ او با ترجمهٔ لاتینی‌اش بسال ۱۸۲۷م = غضکز چاپ شده و نیز از اصمعی نقل کرده که حارث آن قصیده را درصد و سی و پنج سالگی گفته است . تحقیق موارد اختلاف کلام معجم با کلمات دیگر ارباب تراجم که اجمالا مذکور شد درصورت اقتضا موکول بمنابع مربوطه است .

(شرح معلقهٔ زوزنی و رجال معلقات شیخ مصطفی غلایینی وص ۷۳۵ مط وغیره)

یعقوبی[1]

یعقوبی

احمد بن ابی یعقوب بن واضح - یا احمد بن ابی یعقوب اسحق بن جعفر بن وهب بن واضح ، کاتب معروف به **یعقوبی** و **ابن واضح**

☆ لغت اشعارفوق : **آذنت :** اعلام کرد . **بین :** فراق . **اسماء :** نام محبوبه . **ثاوی :** مقیم . **ثواء :** اقامت . **شماء :** نام عقبه‌ایست . **برقه :** هم موضعی است از همان عقبه . **ادنی :** نزدیك کرد . **خلصاء :** نام موضعی است که نزدیکتر بن بلاد محبوبه به محب خود است. **محیات :** نام موضعی است و هریك از **صفاخ** و **اعناق** و **نفاق** و **عاذب** و **وفاء :** نام قلهٔ کوهی است . **دله :** مدهوش و متحیر . **مایحیر :** یعنی رد نمیکند و بر نمیگردانند . **بعینیك :** یعنی در مقابل چشمهای تو. **تلوی :** یعنی اشاره میکرد . **علیاء :** بقعه بلند و مرتفع .

۱- **یعقوبی** - لقب رجالی ابراهیم بن داود و ثلج بن ابی ثلج وجعفر بن داود وحسین☆

و **ابن‌الیعقوبی** ، اصفهانی‌ّ البلدة ، عبّاسیّ النّسب ، شیعیّ المذهب ، از قدمای مشاهیر مورّخین و جغرافیّین عمومی اسلامی قرن سیّم هجرت میباشدکه با ابوحنیفهٔ دینوری احمد بن داودآتی‌الذکر معاصر بود ، بسال دویست و شصتم هجری در ارمنیّه و هند و مصر و بلاد مغرب و اغلب بلاد اسلامی سیاحتهاکرد ، درخلال این‌احوال **کتاب‌البلدان** را تألیف دادکه نسبت بموضوع‌خود اقدم‌کتب عربیّه بوده ودرلیدن ونجف بطبع رسیده است و از تألیفات او است :

۱- **اخبار الامم السالفة** ۲- **الاسماء** ۳- **البلدان** که فوقاً مذکور شد ۴- **التاریخ** که به **تاریخ یعقوبی** معروف وبه دوجلد مشتمل میباشدکه اولی راجع به پیش از اسلام و دویمی بوقایع بعداز اسلام تا سال دویست و پنجاه ودویم هجرت متعلق وهردو جلد درلیدن بطبع‌رسیده و حاوی تاریخ بنی‌اسرائیل و سریانیان وهنود ویونانیان و روم و ایران و حبشه و اسلامیان و اغلب امم متنوعه میباشد ۵- **المسالك والممالك** و ظاهراً همان **کتاب بلدان** مذکور فوق است ۶- **مشاکلة‌الناس لزمانهم** .

تشیع یعقوبی از هردوکتاب تاریخ و بلدان او ظاهر و درکتاب تاریخ ، حدیث غدیر را نیز نگاشته است . درآداب‌اللّغة العربیّة‌گوید از مزایای‌کتاب تاریخ یعقوبی علاوه برقدمت آن این است‌که مؤلفش شیعه مذهب بود و پاره‌ای مطالب از عبّاسیّین مینگاردکه غیر او ازذکرآنها امتناع وتحاشی‌مینمایند. **وفات یعقوبی** مابین‌سال‌دویست وهفتادوهشتم‌وهشتادوچهارم‌هجری‌قمری‌مردّدو بحکم‌پاره‌ای‌قرائن‌دویمی‌اقرب‌بصحت‌است.

(ذریعه و ۱۹۶ ج ۲ ع و ۱۹۴۸ مط و۱۵۶ ج ۲ جم وغیره)

یعمری
ابراهیم بن‌علی - بعنوان **برهان‌الدین** نگارش یافته است .

یغما
میرزا ابوالحسن - جندقی ، ازاکابر شعرا وفحول سخنوران نامی و دانشمند گرامی قرن سیزدهم هجری میباشدکه طبعی خوش و خطّی دلکش داشت ، نخست بـه **مجنون** تخلّص میکرده و اخیراً به **یغما** تبـدیل داد ، نسبت او بموضع جندق نامی است‌که قدیماً جزوخاك طبس و ازتوابع خراسان بوده و

*بن داود و داود بن علی هاشمی وعلی بن داود ومحمد بن ابراهیم بن داود وموسی بن داود و بعضی دیگر است .

اخیراً تابع یزد شده واز او است :

نگاه‌کن‌که نریزد دهی چو باده بدستم — فدای چشم تو ساقی بهوش باش‌که مستم
کنم مصالحه یکسر بصالحان می‌کوثر — بشرط اینکه نگیرند این پیاله زدستم
چنین‌که‌سجده‌برم بی‌حفاظ پیش‌جمالت — بعالمی شده روشن‌که آفتاب پرستم
نه شیخ میدهدم توبه ونه پیرمغان می — زبس‌که توبه‌نمودم زبسکه توبه‌شکستم

نه‌زاهد بهر پاس‌دین‌ننوشد می‌از آن ترسد — که‌گردد آشکارا وقت مستی‌کفر پنهانش

دیوان یغما بارها چاپ شده‌است . بنوشتهٔ حدیقةالشعراء یغما مدتی منشی ومحرّر حاج ملااحمد نراقی بود تاآنکه در اواخر بشرب خمر متّهم شد وبا اینکه چیزی در این موضوع بنراقی (بعد از تفتیش و تحقیقات لازمه) ثابت‌نبوده بازهم بمجرّدآن تهمت از آن خدمت منفصل شد و بسال هزار و دویست و هفتادم هجری قمری درگذشت .

(حدیقةالشعراء وص ۳۵۱ تاریخ یزد)

یغما

میرزا رحیم - پسر حاج‌ابراهیم‌قلی، ازشعرای نامی قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه در قریهٔ خور از توابع بیابانك بسال هزار و صد ونود و ششم هجرت متولد شد، درهفت سالگی او ، امیراسمعیل خان عرب عامری حکمران جندق اورا در بیابانك عبوراً دیده و از استعداد وی آگاه گردید ، بهمراهی خودش به جندق‌برده و بتربیتش همّت‌گماشت ، او نیز بفاصلهٔ هفت‌سال بعداز تحصیلات مقدماتی در ردیف مستخدمین امیر داخل شد ، فنون سواری و تیراندازی را نیز یاد گرفته و برتبهٔ نظارت و پیشکاری نایل‌آمد ، بالاخرة منشی‌باشی مخصوص امیرگردید . وی در اشعارش به **مجنون** تخلّص میکرد تا بسال هزار و دویست وشانزدهم هجرت بعد از فراری شدن امیر باز بسمت منشی‌گری سردار ذوالفقارخان داخل خدمت و **سرداریه** را از قول سردار مرتّب ساخت پس دراثر حسد ارباب غرض مغضوب سردار شده وچند ماه زندانی‌گردید، بعد از استخلاص نام‌خودرا به **ابوالحسن** وتخلّص خودرا نیز به **یغما** تبدیل داد ، چند سال دیگر در لباس درویشی و مسلك تصوف سیاحتها کرده و بزیارت

عتبات رفت ، اخیراً بطهران برگشته و با حاجی میرزا آقاسی وزیر محمد شاه ارتباط یافت، در دربار شاه نیز مقامی ارجمند بدست آورد، چندسال نیز درکاشان بسمت وزارت حکومت بسر برده و **خلاصة الافتضاح** را درآنجا مرتّب نمود .

یغما درحسن خط وتمامی فنون شعری ازجدّ و هزل و غزل و مثنوی وغیره دستی توانا داشت، **کلیات او** درطهران چاپ شده وبنام **ترجیعات** و **خلاصة الافتضاح** و **رباعیات** و **سرداریه** و **شکوك الدلیل** و **غزلیات** و **قصابیه** و **مراثی** وغیره بیازده کتاب مشتمل است. باآن همه کمالاتی که داشته دراثر هجوگوئی مردمان پریشان حال بوده و از اشعار او است :

سنبل زلف تو یك خوشه ویك شهرگدای　　گندم خال تو یکدانه وصد مسکین است

ما خراب غم وخم خانه ز میآباد است　　ناصح از باده سخن کن که نصیحت باد است

گوش اگرگوش تو و ناله اگر نالهٔ من　　آنچه البته بجایی نرسد فریاد است

میبرم رشگ بدشمن چه توان کرد که دوست　　آشنائی است که بیگانه پسند افتاده است

وفات یغما در ربیع الثانی سال هزار و دویست وهفتاد وشش هجری قمری درمولدمذکور فوق خود واقع شد و پسرش **میرزا اسمعیل** متخلّص به هنرکه ازارباب فضل وهنر ودارای کمالات موروثی و مکتسبی بوده درتاریخ آن گفته است :

مهروزهٔ این ابتلا آمد ز دیوان قضا　　**طال البلازال البها تم الرقم جف القلم = ۱۲۷۶**

از مندرجات فوق روشن میگرددکه **یغمای جندقی** میرزا رحیم همان **ابوالحسن یغمای** فوق میباشد وجندقی گفتن نیز با اینکه موطن ومولد ومدفنش هم قریهٔ خور ازبیابانك است فقط بجهت آن بوده که یك قسمت از ادوار زندگانی خود درآنجا مشغول خدمت بوده است.

(اطلاعات متفرقه)

یقطینی لقب رجالی قاسم بن یحیی ، محمد بن عیسی بن عبید و بعضی دیگر است .

یمامی[1]

یمامی

عباس بن احنف بن اسود بن طلحة - یمامیّ البلدة، **ابوالفضل** الکنیة، **ابن الاحنف** الشهرة، حنفیّ القبیلة، نسبت او بقبیلهٔ بنی‌حنفیة بن لخم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بوده ونسب او با یازده واسطه بحنیفهٔ‌مذکور موصول میباشد. وی شاعری است لطیف‌الطّبع، جیّدالقریحة، ازمشاهیر شعرای‌عرب دربار هرون‌الرشید، تمامی اشعارش در غزل و درنهایت لطافت. **دیوان** او در مصر و قسطنطنیّه چاپ شده و درتمامی‌آن یك شعر در مدیحه وجود ندارد. با اینکه اجداد او عرب واز اهل یمامه واز قبیلهٔ بنی‌حنیفه بوده‌اند چون اخیراً درخراسان مقیم بودند اینك جنبهٔ ایرانی بروی غلبه داشته است و از ابیات **قصیدهٔ رائیهٔ** او است:

یا ایها الرجل المعذب نفسه	**اقصر فان شفائك الاقصار**
نزف‌البکاء دموع عینك فاستعر	**عینا لغیرك دمعها مدرار**
من ذا یعیرك عینه تبکی بها	**ارایت عینا للبکاء تعار**

وفات او بسال یکصد و نود ودویم هجرت در بغداد واقع شد، مأمون بامر پدرش هارون بجنازه‌اش نماز خواند، چنانچه بزعم بعضی از ارباب سیر، کسائی نیز در همین روز وفات عباس بن احنف وفات یافته و مأمون درنماز جنازهٔ او نیز حاضر بوده است.

(۴۱۹ت وغیره)

یمانی[2]

یمانی

میرزا احمد بن محمد - بعنوان **شیروانی** نگارش یافته است.

۱- **یمامی**- در اصطلاح رجالی، لقب جابر بن حابس، جاریة بن ظفر، کعب بن قعین و بعضی دیگر و نسبت‌آن بشهر **یمامه** نامی‌است از بلاد حجاز در بادیةالعرب‌که دارای دیهات و قلاع و نخلستانها و چشمه‌سارها میباشد وهم خطهٔ بزرگی است از جزیرةالعرب مابین نجد و بحرین‌که قصبه و مرکزآن نیز شهر یمامه نام مذکور است. اکثر مردمان یمامه از قبیلهٔ بنی‌حنیفه بوده و مسیلمهٔ‌کذاب هم‌که دعوی نبوت میکرده ازآنجا بوده است.

۲- **یمانی** - در اصطلاح رجالی لقب ابراهیم بن عثمان، ابراهیم بن عمر، حسن‌بن*

یمانی **اسمعیل بن ابی‌بکر** - بعنوان **شرف‌الدین** مذکور شده است .

یمانی **طاوس بن کیسان** - ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** نگارش یافته است .

یمانی **عبدالله بن اسعد** - بعنوان **یافعی** نگارش دادیم .

یمنی منسوب به یمن و بعضی‌ازمعروفین بهمین‌عنوان را فوقاً بعنوان یمانی تذکّردادیم .

یمین‌الدولة **سلطان محمود بن‌سبکتکین** - غزنوی ، مؤسّس دولت غزنویّه (آل‌سبکتکین)که چهارده‌تن‌ازایشان‌ازسال سیصد وهشتاد وهفت تا پانصد وچهل و پنجم هجرت درخراسان و خوارزم و بعضی از بلاد دیگر (بشرحی‌که درمحل خود نگارش یافته) سلطنت رانده وشهر غزنه ازبلاد افغانستان را پایتخت ومقرّ سلطنت اتّخاذ نموده‌اند . سلطان محمود قریحهٔ شعری خوبی هم داشته و از او است :

آیینهٔ خویش را بصیقل دادم		روشن‌کردم به پیش خود بنهادم
درآینه، عیب‌خویش‌چندان‌دیدم		کز عیب‌کسان دگر نیامد یادم

بعد از سلطنت سی وسه ساله بسال چهارصد و بیست ویکم هجری‌قمری درشصت وچهار سالگی در غزنه درگذشت و مقبره‌اش در همانجا مزیّن و معروف است .

(ص ۴۲۲۸ ج۶س)

یمینی **محمدبن عثمان** - از فضلای شعرای قرن پنجم هجری میباشدکه بجهت انتساب به یمین‌الدولة سلطان محمود سبکتکین غزنوی (۳۸۷-۴۲۱هـق=**شفز-تکا**) به‌یمینی تخلّص‌میکرد وتألیفاتی بدومنسوب‌وازاشعاراواست:

خیره‌گشت از خدّ او، ماه دوهفته برفلك		طیره شد از قدّ او، سرو سهی در بوستان

*فضل ، حمران بن جابر، طاوس بن‌کیسان و بعضی دیگر میباشد ونسبت‌آن به‌یمن است‌بخلاف قیاس والا مقتضای قیاس یمنی‌گفتن است . یمن با دوفتحه ناحیهٔ بزرگی است در سمت جنوبی مکه وبرای یمن و بلادآن قضایای بسیاری است‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

گه سخن گوید بمجلس چون عطارد بیدهن گه کمر بندد بمیدان همچو جوزا بی‌میان

سال وفاتش بدست نیامد ، لکن مدتی بعد از وفات سلطان محمود نیز میزیسته است .

(اطلاعات متفرقه)

یوسفی [1]

یوسفی

طبیب خراسانی - بنوشتهٔ تذکرهٔ حسینی درطب وانشا شهرتی تمام داشته و این مطلع از او است :

میل سامان دارم واز یار دور افتاده‌ام من کجا سامان کجا بسیار دور افتاده‌ام

دیگرزیاده براین چیزی ننوشته واز اسم و زمان و مشخّص دیگری اصلاً نامی نبرده‌است:

درکشف‌الظّنون گوید : **جامع‌الفوائد**، فارسی و تألیف یوسف بن محمد ، طبیب معروف به **یوسفی** ومشتمل برشرح علاج‌امراض‌است . درذریعه‌نیزگوید: **جامع‌الفوائد**، درعلم طب فارسی و تألیف **یوسف بن محمد بن یوسف** طبیب وحاوی دویست و هشتاد و نه رباعی‌است وهررباعی با شرحش درعلاج یك‌مرض وعلامات وکیفیّت‌ترکیب‌دوا وغذای آن میباشد، درسال نهصد وهفدهم هجرت ازتألیف‌آن فراغت یافته وخودش گفته است :

بروز هجده ماه مبارك رمضان بسال نهصد و هفده‌ز هجرت‌نبوی

نیز از او است : **منظومة‌الفوائد الیوسفیة** که جملهٔ : **فوائدالاخبار = ۹۲۷** مادّهٔ‌تاریخ‌ختم تألیف‌آن میباشد یعنی درسال نهصد و بیست وهفتم نیز ازتألیف این‌کتاب فوائد یوسفیه فراغت یافته‌است واین هردو (**جامع‌الفوائد وفوائدیوسفیه**) بسال هزار وسیصد وهیجدهم هجرت یکجا درطهران چاپ شده وظاهر آن است‌که این یوسف‌بن‌محمد‌بن‌یوسف طبیب مذکور درذریعه وصاحب دوفقره منظومهٔ طبی مذکور همان **یوسفی طبیب خراسانی** است که از تذکرهٔ حسینی نقـل شده و یوسفی‌گفتن او نیز با اینکه نامش یوسف است همانا بجهت انتساب او بجدّش یوسف میباشد . سال وفاتش بدست‌نیامد .

(کف وص ۶۸ ج۵ذریعه و ۲۷۴ تذکرهٔ حسینی)

۱- **یوسفی** - لقب رجالی حسن بن ابیطالب، عباس بن‌محمد ، محمد بن عیسی، یحیی بن عمران و بعضی دیگر میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

یونسی لقب رجالی محمد بن عیسی بن عبید - است .

یونسیه یکی از شعب فرقهٔ جبریّه و اصحاب یونس سمری هستند. نیز عنوان بعضی ازفرق شیعه و اتباع **ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قمی** (متوفی بسال ۲۰۸ه ق = رح) میباشدکه از متکلّمین امامیّه و از اصحاب اجماع و ثقات مشایخ حدیث فرقهٔ محقّه واز خواصّ اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا ع بود ، نسبت بحضرت رضا ع سمت وکالت هم داشت و بمدلول روایت کشی ، آن حضرت سه مرتبه برای او ضامن بهشت شده است وتحقیق زاید را موکول بکتب رجالیّه میدارد . در نخبة المقال گوید :

ویونس العدل له مدائح	ابن عبدالرحمن وجه صالح
علیه اجمعوا وکیل مؤتمن	خصیص ضا ع له الجنان قدضمن

هزاران شکر وسپاس خارج ازحدود وهم وقیاس بتأییدات خداوندی جلّت عظمته همین جلد نیز که آخر **باب اول** (منعقد برای شرح حال معروفین بلقب) میباشد بااسم سامی حضرت امام ثامن ضامن ع ارواح العالمین فداه بپایان رسید ومصداق حقیقی ومشمول واقعی :

خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ

گردید وهم درحال حیات خودم بطبع و نشرآن موفق آمدم و توفیق طبع و نشر ابواب چهارگانهٔ دیگر (منعقده برای شرح حال معروفین به کنیه) و خاتمه و پایان (منعقده برای تذکّر بعضی از قبائل و خانوادهای معروف به بنی‌فلان وآل‌فلان) را نیز بازبان لال از درگاه ذوالجلال مسئلت مینماید . **و ما ذلک علی الله بعزیز**

انشاءالله تعالی درجلد بعدی بباب دویم این کتاب که برای شرح حال مصدّرین بلفظ **اب** (ابوفلان) منعقد است شروع خواهد شد.

لاأَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُمْ